کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب جلاء الاذهان وجلاء الاحزان (تفسیر گازر)

مؤلف ابوالمحاسن الجرجانی

شماره قفسه ٤٧٣١

بازدید شد ۱۳۸۲

۴۷۳۱

فایده تعویذ است بنویسد بر مار...

است بنویسد ... که از جمیع آفات ...

بسم الله الر...

اذا السماء انشقت واذنت

واذا الارض مدت

والقت ما فیها وتخلت

ایضا از جهت است...

یا حیه یا صبور یا شاکر

یا غافر یا غفور یا

یا رحیم

تفسیر ابو المحاسن
المسمی بجلاء الاذهان وجلاء الاحزان

بسم الله الرحمن الرحیم

کهیعص ذکر رحمت ربک عبده زکریا اذ نادی ربه نداء خفیا قال رب انی وهن العظم منی واشتعل الرأس شیبا ولم اکن بدعائک رب شقیا وانی خفت الموالی من ورائی وکانت امرأتی عاقرا فهب لی من لدنک ولیا یرثنی ویرث من آل یعقوب واجعله رب رضیا

عبد الله عباس گفت کهیعص اسمیست از اسمهای خدا کلبی گفت ثنائیست که خدای [illegible]
خود را گفته است سعید جبیر از عبد الله عباس روایت کرد که این حروف بعضی از نامهای خدای تعالی
کاف از کریم و کافی و دیگر و هاء از هادی و یاء از رحیم و عین از علیم و صاد از صادق اشارت بجای آنست
که او بسنده و کفایت کننده خلقانست و بهاء راه نماینده بندگانست و بیا بخشنده و بخشاینده و مهربان
و بعین عالم بتدبیر خلق و نهان و آشکارا ایشانست و بصاد صادق الوعد و راست کننده وعده
آفریدگانست و بعضی گفته اند که این نام مهترین نام خدای زمین و آسمانست و کلبی گفت نام این سوره
[illegible] و معنی آنست که این سوره یاد کرد رحمت خدایست بنده خود را زکریا چون وی خدای خود را
بخواند باواز پوشیده و گفت [illegible] و معنی آنست که بحرمت این سوره یا بحرمت این نام بنده [illegible]
بحرمت این نامها که اوایل ایشان این حروفست که یاد کرده خدای تو بنده خویش را زکریا بحرمت وی
بود آنکه زکریا خدای خود را بخواند و دعا کرد دعای پوشیده و [illegible] از ریا دور باشد
و گفت بار خدایا استخوان من ضعیف شد یعنی سست و بی قوت شدم و تخصیص استخوان برای آن
کرد که در اندام آدمی هیچ چیز از استخوان سختتر نیست چون او سست شود گوشت و عصب و عروق را
چه محل باشد بحرمت خدای تعالی اجابت دعای وی بود چون از خدای فرزند خواست و گفته اند که دعای
پوشیده برای آن کرد تا او را ملامت نکنند برای آنکه در وقت پیری و ضعف از خدای فرزند

خواست

خواست واشتعل الرأس شیبا و انبرخت شیب موی سر ما فروختن گرفت و سیاهی بسفیدی
مبدل گشت یعنی پیری هر سر هم بگرفت سیاهی موی را تشبیه کرد بظلمت و سفیدی را تشبیه بروشنی
آتش چنانکه ظلمت بروشنی بجشود سیاهی موی بسفیدی بروشنی بیکرده و چنانکه آتش
در جایی افتد همه جا فرا گیرد بجای دیگر سرایت کند همچنین است سفیدی موی چون پیدا گاه
سفید شد بود دیگر جا برسد ولم اکن بدعائک رب شقیا و من هرگز بدعا و خواندن تو بدبخت نبوده ام هرگز
ترا نخوانده ام که مرا اجابت نکرده ای بلکه هر گاه که ترا خوانده ام اندر گاه تو نا امید باز نگشتم چون
ضعف حال خود عرضه کرد در شرح حال ابتدا و گفت وانی خفت الموالی من ورائی بار خدایا
من میترسم از پسران عم خود از پس مرگ که ایشان در ترکه من حسن الخلافه بجای نیارند و آنرا ضایع
کنند و در معصیت صرف کنند و در نقل تا اهل بیت رسولست وانی خفت الموالی ای ورثه یعنی میراث
خوارگان من و گفته که او نترسید بمیراث من الا که گر نیست که میراث من بر گیرد و بر این بعضی که موالی
پسران عمند برای آن گفت که پسران عم وی بدترینان بنی اسرائیل بودند ترسید که ترکه او در معصیت
صرف کنند و وی را هیچ فرزند نبود گفت وکانت امرأتی عاقرا و زن من نازاینده بود از وی مرا
هیچ فرزندی نیامد خداوندا مرا از نزدیک خود فرزندی بخش که وی او لیترباشد بمیراث من از غیری
که این فرزند ولیی از اولیا و دوستی از دوستان تو باشد را فرزندی باشد و تا او نبی یرثنی [illegible]
کبره و از آل یعقوب بن ماثان و ایشانا خوانده زکریا بوده که او فرزندان هر یکی بن عمران بود برادر
موسی بن عمران مقاتل گفت برادر عمران تو دید مریم که مادر عیسی بود واجعله رب رضیا بار خدایا
این کودک را پسندیده خود گردان یعنی توفیق ده و لطف فرما تا پسندیده و مرضی باشد در آیت دلیل
بر آنکه از پیغمبران میراث گیرند و حقیقت میراث در مال باشد نه در نبوت و علم میراث بکس نرسد چه
علم با اجتهاد توان یافت و نبوت بمصلحت بر عهد ولکن از ظاهر آیت [illegible] و شبهه آنان که گویند
دختر حجب کند عصبه را از میراث آنست که زکریا پسر خواست و گفت ولیا و گفت ولیه چیزی نیست برای
در طباع مردم نیست که فرزند نرینه خواهد و ظاهر آنست که او طلب فرزند کرد لکن نرینه باشد و اگر

مهدیه یا زکریا انا نبشرک بغلام اسمه یحیی لم نجعل له من قبل سمیا قال رب انی یکون لی غلام وکانت امرأتی عاقرا وقد بلغت من الکبر عتیا قال کذلک قال ربک هو علی هین وقد خلقتک من قبل ولم تک شیئا

خدای تعالی دعای زکریا را اجابت کرد و وی را بفرزند بشارت داد و گفت ای زکریا
ما ترا مژده میدهیم بکودک نرینه بفرزندی نام وی یحیی که پیش از وی را هم نام نبود ما تا
کسی را هم نام وی نگردانیده ایم این نام خاص وی است سعید جبیر گفت سمیا ای شبیها ما او را مثلی و
شبهی نکرده ایم مجاهد گفت برای آن مثل نبود که نه معصیت کرد و نه هرگز در معصیت کردن و این

من متملکات العبد الذلیل محمد ابن المرحوم ملا [illegible] غفر الله لهما [illegible] وعفر الله لهما آمین

قد انتقل هذا الکتاب بالملک [illegible] المعاون [illegible] من الحاجی [illegible] اسمعیل [illegible]

بنه اهل البیت درست نیست برای آنکه همه پیغمبران چنین بودند وکفته اند برای آن وی را مثل پیش نبود

سیل نبوه وبرای آن بی مثل بود که از زنی عاقره در وجود آمد وهیچ فرزند از زن آنایسه در وجود

زکریا کفت انی یکون لی غلام بار خدایا مرا چکونه پسری باشد وزن من نازاینده است وآنا

وقتی که جوان بودم واستعداد آن داشتم که از من فرزند آید اما آنکه جوان بودم وبغایت پیری رسیده ام

خشک کشته ومفاصل سست شده وآب پشت نمانده ونیست شد آن وقت لیک سبب خلل بوده فرزند

چکونه فرزند باشد قال کذلک خدای تعالی کفت همچنین است حال تو که میکوئی انکه ابتدا

کرد وکفت قال ربک خدای تو کفت که بر من آسانست ومن ترا بیافریدم وتو هیچ نبودی آن خدای که

از لاشیء شیء کند وناموجود موجود قادر باشد بر آنکه برخلاف عادتتان مردی پیر وزنی پیر

زاینده فرزندی پدید آید قال رب اجعل لی آیة قال آیتک الا تکلم الناس ثلث لیال

سویا فخرج علی قومه من المحراب فاوحی الیهم ان سبحوا بکرة وعشیا یا یحیی

خذ الکتاب بقوة وآتیناه الحکم صبیا وحنانا من لدنا وزکوة وکان تقیا وبرا

بوالدیه ولم یکن جبارا عصیا وسلام علیه یوم ولد ویوم یموت ویوم یبعث

حیا زکریا کفت بار خدایا مرا نشانی وعلامتی پدید کن که بآن علامت بدانم وآن نشان نشانی

که آنچه تو مرا بشارت دادی بآن واقع شد وحاصل آمد خدای کفت نشان وعلامت تو آنست که تو

با مردمان سخن نتوانی کفتن سه شبانروز اکر ترا آفتی باشد از کنکی وغیر آن که ترا از سخن کفتن منع کند

اینجا ثلث لیال کفت ودر سوره آل عمران ثلثة ایام معلوم شد که زکریا سه شبانروز سخن نتوانست

کفتن مردم بر عادت خود بر در مسجد منتظر بودند تا زکریا بیرون آید ودر بکشاید تا با وی نماز

کنند فخرج علی قومه پس زکریا در کشاد واز راه محراب بیرون آمد واشارت کرد بایشان که شما تسبیح

کنید یعنی نماز کنید بامداد وشبانکاه واین اشارت بدست کرد وکفته اند که بر زمین نوشت تا

ایشان برخوانند واز آن حال آکاه شدند یا یحیی خذ الکتاب بقوة ما زکریا را فرزند

دادیم چون یحیی وا ورا کفتیم ای یحیی فراکیر کتاب را بقوت که ما ترا دادیم وبجدی وجهدی وما او را

حکمت دادیم ونبوت واو کودکی سه ساله بود وروا بود که خدای تعالی در حال چنین کودکی را

پیغمبری دهد برای آنکه این بکمال عقل تعلق دارد وروا بود که در حق پیغمبران بمعجز خرق عادت کند

یحیی را وعیسی را در حال کودکی پیغمبری دهد چه خرق عادت در حق پیغمبران جمیع نیست روایت

کرده اند که کودکان یحیی را کفتندی بیا تا بازی کنیم کفتی ما للعب خلقنا ما را از برای بازی نیافریدند

واو همیشه کریان بودی زکریا دلتنگ می بود کفت بار خدایا از تو فرزندی خواستم مرا اعمی تسلی

باشد مرا فرزندی دادی که دل منت خطاب آمد که ای زکریا تو از من ولی خواستی واولیا

الکونه

جز

چنین باشد وحنانا من لدنا ودادیم ما او را رحمتی از نزدیک خویش وشفقتی ومهربانی وزکوة

وطهارتی وپاکی که وزیادتی وبرکتی وکان تقیا ویحیی علیه السلم پرهیزکار بود وبا مادر

وپدر نیکوکار مردی متکبر وعاصی نبود بر مردم تکبر نکردی ودر خدا عاصی نکشتی سلام ما وسلامت

بر وی بود در سه مقام که انسان هرسه با وحشت تمام بود در روزی که بزاد ودر وجود آمد خود را

خارج آن مقام دید که در وی بود ودر روزی که بمیرد وچیزها بیند که هرکز ندیده باشد ودر روزی که

برانکیزند او را وخود را در محشر عظیم بیند وکفته اند که سلامت او را از عبث شیطان در وقت

ولادت واز اغوا واغرا در وقت نزع وآن روز که بمیرد از هول مطلع وآن روز که او را زنده کنند

از اهوال قیامت وصعوبت دوزخ در خبرست که روزی عیسی ویحیی بیکدیکر رسیدند یحیی

عیسی را کفت تو شفیع من باش نزدیک خدای که تو از من بهتری برای السلام بر خود من کردم وسلام

بر تو خدا کرد واذکر فی الکتاب مریم اذ انتبذت من اهلها مکانا شرقیا فاتخذت من

دونهم حجابا فارسلنا الیها روحنا فتمثل لها بشرا سویا قالت انی اعوذ بالرحمن منک ان

کنت تقیا قال انما انا رسول ربک لاهب لک غلاما زکیا ویاد کن ای محمد درین کتاب مریم را

که دختر عمران بن ماثان است انکه که یکسو شد جایی که متصل بود بجانب شرق وکفته اند که جانبی

که آفتاب در ماه بود برای آن روی بشرق کند که مریم مکانی شرقی کرفت وبرای آن کوشه کرفت

بدست کفته اند یکباره رفت وخلوتی کرفت تا کسی وی را از عبادت مشغول نکند واو سخن مردم نشنود

با در حجاب وذلک قوله فارسلنا الیها روحنا بفرستادیم بوی روح خود را یعنی جبریل را واو

بصورت آدمی نیکو روی تمام خلق چشم مریم شد که از وی وبا وی آرام نکرفتی وکفته اند که مراد بروح عیسی

است ما عیسی را بوی فرستادیم یعنی از وی در وجود آوردیم وپیدا کردیم وقول اول ظاهرتر

لایق است چون مریم جبریل را در صورت مردی بدید کفت من پناه با خدای بخشاینده میبرم

اکر تو متقی وپرهیزکاری از خدای بترسی واز عذاب وی حذر میکنی کفت تقی نام مردی بود در آن

روزکار از جمله مصلحان یعنی اکر تو طریق آن مرد داری من از تو پناه با خدای میبرم وکفته اند که تقی

نام مردی مفسد که از پس زنان رفتی او را بعکس تقی خواندندی جبریل کفت انما انا رسول ربک

من فرستاده خدای توام از خدای تو آمده ام که ترا فرزندی دهم پرهیزکار وپارسا قالت انی یکون

لی غلام ولم یمسسنی بشر ولم اک بغیا قال کذلک قال ربک هو علی هین ولنجعله آیة

للناس ورحمة منا وکان امرا مقضیا فحملته فانتبذت به مکانا قصیا فاجاءها المخاض

الی جذع النخلة قالت یا لیتنی مت قبل هذا وکنت نسیا منسیا فناداها من تحتها الا

تحزنی قد جعل ربک تحتک سریا مریم علیها السلم چون این سخن بشنید کفت مرا فرزند

چگونه باشد و دست هیچ آدمی بمن نرسیده است و کار ناشایست نکرده ام قَالَ كَذَٰلِكِ
گفت همچنین گفته است خدای تو این همچنین که تو میگویی خدای تو میگوید این بر من آسانست
ما از تو فرزندی آفریدیم تا خود را اشکارا کرده ایم و او را آیتی و نشانی کرده ایم بر کمال قدرت خود برای
مردمان و رحمتی و بخشایشی از نزدیک خود بر ایشان و آن کاریست قضا کرده و حکم در وی برفته چون
میان مریم و جبرئیل این مناظره برفت جبرئیل پیرهن مریم برگرفت و باد در آستین وی دمید و دو دیگر
دیگر آنست که پیرهن در تن مریم بود در حال مریم باردار گرفت چون پیراهن در پوشید بران نعالی که پیراهن
بر زمین بود فَانْتَبَذَتْ بِهِ پس مریم بآن حمل و بار که در رحم وی پدید آمد با گوشه رفت بجائی که از وی
دور بود کلبی گفت مریم را پسر عمی بود یوسف نام او را گفتند که مریم آبستن است پاید و بکزید
همچنان بود خواست تا وی را بکشد جبرئیل آمد و بانگ بروی زد و گفت مکن تا او را تعرض نرسانی
که حمل او از روح القدس است دست تعرض از وی بداشت و بر طریق خدمت با وی بود فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ
مریم را درد زه پدید آمد و وقت وضع حمل شد آن درد زادن و درا بان تنه درخت خرما آورد مریم
در زیر آن درخت بنشست مفسران در مدت حمل خلاف کردند بعضی گفتند که نه ماه بود و بعضی
گفتند هشت ماه و این آیتی بود خاص عیسی را که فرزند هشت ماهه خدای تعالی عادت نه این
است که بماند و بزید و گفتند شش ماه بود و سه ساعت بود و این قول قائل سلیمانست حمل
بیکساعت و تصویر بیکساعت و وضع بیکساعت و وقت وضع پیش از زوال بود همان روز
و مریم ده ساله بود عبدالله عباس گفت وضع بیکساعت بود خدای تعالی میان حمل و وضع
فصلی نکرد چون مریم بنزدیک آن تنه خرما آمد و آن درختی بود خشک گشته و سال خورده و
فصل زمستان بود و سرما بیخ مریم علیها السلم بنشست و پشت بآن درخت باز داد درخت در
حال سبز گشت و برگ برآورد و خوشهای رطب از وی آویخته شد و این دو معجز بود یکی آنکه درخت
خشک تازه شد دوم آنکه بی وقت رطب خرما پدید آمد از ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق روایت
کرده اند که آنجا درخت خرما نبود خدای تعالی از جای دیگر درختی آنجا آورد و آن آیات کرد اید و
آنجایگاه را که عیسی عم بزمین آمد بیت لحم گویند مریم چون بار بنهاد فرو ماند و اندیشه کرد
که حکم با قوم خود چه گویم و با ایشان چه عذر آرم این سخن از من که قبول کند از سر دلتنگی گفت
کاشکی من پیش از این بمردمی و فراموش شده مان کشتی قتاده گفت نَسْيًا مَنْسِيًّا چیزی باشد که کسی
آنرا نشناسد و نام نبرد فراء گفت نسی آن رگو باشد که زن حایض آنرا بیندازد چون مریم علیها السلم
این سخن با خود بگفت حق تعالی عیسی را بسخن آورد تا از زیر مادر خود آواز داد و گفت مکن تا اندوه بسیاری
و غم بخوری که خدای تو در زیر تو مهتری آفریده است و صالحی و کریمی در وجود آورده است

مفسران گفتند سری جوی خورد باشد که خدای تعالی در پیش مریم جوی آب روان پیدا کرد
و جوی را برای آن سری خوانند که یسری ای تجری وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطْ عَلَيْكِ
رُطَبًا جَنِيًّا فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا فَإِمَّا تَرَيِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَٰنِ
صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا يَا أُخْتَ
هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا خطاب با مریست حق تعالی مریم را گفت بجنبان
این درخت خرما را و بفشان تا بیفتد بر تو خرما تر و رطب تازه که حالی آنرا چیده باشند و آن درخت
باز کرده ربیع خثیم گفت زنان زاینده را بهتر از خرما و بیمار را بهتر از عسل چیزی نیست و لیکن برای آنکه مریم را
خدا خرما داد و گفت انگبین شفاست مردمانرا عمرو بن میمون گفت زن چون دشوار زاید وی را خرما باید
دادن عایشه گفت از سنت آنست که خرما بخایند و در دهن کودک نهند آن ساعت که بزاده باشد او را
که رسول چنین کردی اهل اشارت گفته اند در آن وقت که خدای تعالی مریم را گفت وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ
النَّخْلَةِ ای مریم درخت خرما بفشان مریم گفت بار خدایا چرا این که تندرست بودم و در نجوید بودم روزی
بمن رسانیدی بی آنکه مرا سعی و ایستی کردن اکنون مرا فرمائی که درخت بجنبان تا خرما بفتد گفت آری
آنکه دلت بکلی با من بود اکنون که شده دلت بعیسی متعلق شده است چنین بعضی اندل در رقی زندیستی
ما روزی تو بکوشه درخت باز بستیم آنکه جبرئیل مریم را گفت ای مریم این خرما بخور و از این آب
بیاشام و بعیسی چشم روشن باش و خوش دل و شادان فَإِمَّا تَرَيِنَّ پس اگر از آدمیان کسی خواهد که
با تو سخن گوید تو با وی سخن مگوی و با وی بگوی که من نذر کردم که خدا را روزه صمت بدارم و روزه صمت
در شرع ایشان سخت بوده و آن آن بود که اگر سخن بگفتی خدای تعالی وی را این فرمود تا مردم با
وی سخن نگویند و او را نجانند گفته اند که خدای تعالی او را گفت که نه روزه مکن تا چون خبر دهی
که روزه دارم سخت دانسته بود گویند که چون خدای وی را فرمود که روزه صمت دارد و آنکه وی را گفت
اگر کسی را بینی بگوی که من روزه دارم و این روزه را تباه کرد انداز آنکه سخن است و بگیر این روزه [illegible]
تباه گشتی پس وی چگونه گفت گفتند که مریم ایمنی با شارت اعلام ایشان کرد و بر من گفت نه چنین
که خدا او را آن جبر داد و گفت فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ آنکه این اشارت را بر سبیل مجاز خوانند دیگر آنکه گفتند که وی
این سخن با بعضی از ایشان بگفته گفت نه چنین که گفته است فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا من امروز با هیچ آدمی
سخن نگویم فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ مریم عیسی را برگرفت و بنزدیک قوم خود آمد کلبی گفت پسر عم یوسف او را
برگرفت و بغاری برد چون ایام نفاس بگذشت او را برگرفت و با ایشان قوم خود آمد و با ایشان منهم او را
گرفتند یوسف پیش از آنکه کارش بعشر شود [illegible] است که عیسی علیه السلم در راه با مادر سخن گفت
و او را دلخوشی داد و گفت ای مادر ترا بشارت باد که من بنده خدایم و مسیح و م چون مردم مریم را با

مجرد بود دوم

باکودک دلتنگ شدند و بگریستند چرا که او از خاندان نبوت بود و پدرانش صالحان بودند و
او سخت نیکو سیرت بود از وی بر عیسی آمد ایشان آن حال گفتند ای مریم کاری شگفت آوردی و
چیزی زشت و منکر کردی این نه لایق حال تست از تو این کار سخت عجب است تو صالحه بودی و
پدران و مادران تو صالحان بودند ای خواهر هرون پدر تو مرد بد نبود و مادر تو زنی فاسقه
و فاجره و بی‌سامان کاره نبود این هرون برادر پدری وی بود و بزهد و صلاح معروف و مشهور سدی
گفت نسبت او با هرون کرده برادر موسی از آنجا که وی از نژاد وی بود چنانکه یکی را از قبیله تمیم بعضی
گفتند هرون مردی صالح بود در بنی اسرائیل وی را در صلاحیت بوی نسبت کردند و دیگر گفتند
مردی فاسق بود به سبیل تعریض و شتم گفتند یا اخت هرون فَاَشَارَتْ اِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ
كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا قَالَ اِنِّي عَبْدُ اللّٰهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا
اَيْنَ مَا كُنْتُ وَاَوْصَانِي بِالصَّلٰوةِ وَالزَّكٰوةِ مَا دُمْتُ حَيًّا وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا
شَقِيًّا وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ اَمُوتُ وَيَوْمَ اُبْعَثُ حَيًّا چون ایشان زبان ملامت
در مریم دراز کردند و از هر نوع سخنها گفتند مریم اشارت بعیسی کرد که از وی بپرسید گفتند این سخن
انصه بر تست و اینان هم که کرد سخت نیکو بید که از کودک که خرد که نماند و نتوانند پرسید با حکیم سخن
گوئیم بانکه کودکی که باشد در گهواره نماند گفت آنجا گهواره نبود گهواره کنار مادرش بود چون مریم
اشارت بعیسی کرد که این حال از وی بپرسید و در این وقت مردم سنگها بگرفته بودند تا مریم را
سنگسار کنند چون عیسی بسخن در آمد گفتند هذا امر عظیم این کاری بزرگ است گفتند یا غلام من
انت تو کیستی و چه کسی ای کودک عیسی روی از ایشان بگردانید نکرد اعلم باید و گفت ای علام
اگر مرا بدین سخن گفتن دستوری دادند با من بگو که تو کیستی عیسی گفت انی عبد الله اول سخنی که بر زبان
او برفت اقرار بود بعبودیت تا بدانند ترسایان که با الهیت او گفتند همچنین امیرالمومنین علی علیه السلم چون
دانست که جماعت غلاة در حق وی آن گویند که بوی لایق نباشد همیشه گفتی انا عبد الله و اخو
رسول الله و نقش نگین خود این ساخت که سبحان من فخري اني له عبد پاک آن خدای که مرا فخر وا ازش
علی آنست که او بنده اوست بدین جواب دو گروه است غال مفرط و ناصب مفرط گفت من بنده خدایم
تا رد باشد بر غالیان که افراط کنند و آن حق خود برهنه او داد در انکه گفت اخو رسول الله برادر رسول
خدایم رد کرد بر ناصبیان مقصر که او را پایه خود گفتند گفت من برادر رسولم و پایه و مرتبه برادری
از پایه خلافت زبرتر باشد انکه گفت لا يقولها بعدي الا كذاب این کلمات را پس از من جز دروغ زنی نگوید
برای آنکه وی تا بود جز خدا را نپرستید و دوی جز بخدا نهاد بت را نپرستید و شرک نیاورد و
هر که جز از وی بود ایمان وی پس از کفر بود و بت پرستید و بت را سجده کرد و چنانکه عیسی را پیش از

بلوغ بوقت تکلیف کمال العقل دادند تا اقرار داد و گفت انی عبد الله و کمال فضل دادند تا یاد نبوت
بکشید و گفت آتانی الکتاب خدا مرا کتاب داد و حکم کرداند و دستوری دادند تا تزکیه نفس
خود کرد و گفت وجعلنی مبارکا خدا مرا مبارک و خجسته گردانید هر کجا که باشم و شرح حال خود
داد و گفت واوصانی بالصلوة مرا بنماز وصیت کرد و بزکوة تزود تا زنده باشم علی با این پیش از بلوغ
کمال العقل داد تا رسول او را دعوت کرد و محل او قابل دعوت آمد چنانکه وقت باسلام در آمد و دیگرانرا
بوقت و پس از وقت بزخم تیغ او باسلام در آورد آنگه او بقدم اختیار باسلام در آمد و مارا از شرک
بر آورد تا نشر دستوری دادند تا تزکیه نفس خود کرد و گفت سبقتكم الى الاسلام طرا غلاما ما بلغت
اوان حکم و تقدم او بر اهل اسلام چنان مبارک آمد که برکت قدم وی هم در اسلام آمدند و باقی بود
و دیگران لاحق او که بوصایت نماز و زکوة رسید آن وصیت وی را کردند اگرچه دیگران کردند
بعضی قبول نکردند و انانکه قبول کردند بعضی نیکی قبول کردند از زر و زکوة و اگر قبول کردند هر دو
در دو وقت کردند و از دور آدم تا بانقراض عالم میان هر دو جمع نکرده در یک حال مگر امیرالمومنین که
ويؤتون الزكوة وهم راكعون باللک عیسی آن گفت انی عبد الله تا ترسایان غلو نکنند غلو کردند و گفتند
المسيح ابن الله و افراط کردند و گفت وجعلنی نبیا تا جهودان تفریط نکنند تفریط کردند و گفتند فیه
انه يوسف النجار امیرالمومنین علی علیه السلم گفت انا عبد الله تا غالیان افراط نکنند و نگویند که او خدا
افراط کردند و گفتند که او خداست و گفت اخو رسوله تا ناصبیان تفریط نکنند و امامت او نگویند تفریط
کردند و گفتند که او امام نیست و این رها نکردند گفتند که ایمان وی محل قبول نیست که ایمانش در
حال صبی بود و ایمان کودک کار اعتمادی نباشد عجب عیسی بیک ساعت معجزی را شاید و علی نه ساله یا ده یا ازده
ساله بر اختلاف روایات تکلیف را نشاید بعد از دعوت رسول علیه السلم و این طعن که میزنند بر رسول
چنین است اگر دانست که وی اهل دعوت نیست و او را دعوت کرد تا دانی بودی باشد و دیگر آنکه وی را
دعوت کرد و دعوت از خدای بوده باشد پس وی را قابلیت تکلیف بوده باشد قوله آتانی الکتاب
ظاهر آنست که در آن حال که انی گفت خدای تعالی وحی کرده بوی و وی را معجزی داد و سخن گفتن وی
اتفاق معجز او بود و این اختیار و دیگر آنکه معنی آنست که سیؤتینا مارا کتاب خواهد داد و پیغمبر
خواهد کرد و این معجز مریم را بوده باشد برای برائت ساحت وی تا آن وقت عیسی چند کاه بود
کلبی گفت چهل روزه بود و باقی مفسران گفتند یک ساعت بود و گفت وجعلنی مبارکا مرا مبارک
کرد هر کجا که باشم همچنین بود هر کجا که او بودی بیماران و اصحاب آفات و عاهات بر وی آمدندی
او دعا کردی خدای تعالی شفا دادی و اگر جائی قحط بود و باران نیامدی برکت قدمش باران آمدی و
خصب و خیر پیدا شدی وبرا بوالدتي و مرا وصیت کرد که با مادرم نیکوکار باشم با او نیکوئی کنم

وطاعت او دارم و رضای او جویم و نکرد مرا و نیافرید مرا انگیزی بدبخت یعنی ابن الطانه کرد و خواهد
کردن که من عند آن اختیار جباری و بدبختی کنم و سلام بر من از خدا و سلامت بر من آن روز
که مرا بزادند و آن روز که بمیرم و آن روز که مرا زنده کنند و برانگیزند زنده و این سلام گفته اند که اشارت
بلاهای که موجب بود بختی در این مواطن یکانه گفته اند که عیسی علیه در حال کودکی هم اینقدر سخن بیش نگفت
که خدای تعالی از وی حکایت کرد و نیز سخن نگفت تا بوقت عادت روایت کرده اند از رسول علیه که او گفت
پنج کس چنان در وقت سخن گفتند گواه یوسف که وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا و کودک ماشطه دختر فرعون
و عیسی علیه و صاحب جریج و در زمان زن که اصحاب الاخدود وی را بسوختند و حدیث گواه یوسف
و عیسی گذشت و حدیث کودک ماشطه دختر فرعون هم از این باید و اندک از این سخن و قصه آنست
که عبد الله عباس از رسول روایت کرده که او گفت شب معراج بوی خوش شنیدم که از آن خوشتر نشنیده بودم
گفتم این چه بوی است جبرئیل گفت بوی ماشطه دختر فرعون است او زنی مؤمنه بود ایمان پنهان
داشتی روزی سر دختر فرعون شانه میکرد شانه از دست او بیفتاد گفت بسم الله و شانه برگرفت
دختر فرعون گفت پدرم را خواستی گفت نه خدای خود را و خدای ترا و خدای پدرت را خواستم
گفت گفت پدرم را بگویم گفت هر چه خواهی کن برفت و پدر را بگفت فرعون او را بخواند و گفت خدای
تو کیست گفت رَبُّ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ فرعون بفرمود تا حوضی از مس بساختند و آتشی عظیم بر
افروختند و فرزندان او را یک یک در آتش می انداختند پیش او تا آخرین فرزند او مانده کودکی بود
شیرخواره او را زبان داد و گفت اِصْبِرِي يَا أُمَّاهُ فَإِنَّكِ عَلَى الْحَقِّ او را در آتش افکندند و مادرش را از پس او بر
سوختن ایشانت واما صاحب جریج ابوهریره از رسول روایت کرد که مردی عابد بود در صومعه او را
جریج گفتندی مادرش روزی بیامد تا بروی سلام کند او را آواز داد و گفت یا جریج او نماز میکرد و با
خود اندیشید که أَخْتَارُ صَلَوٰتِي عَلَىٰ أُمِّي نماز را بر مادرم اختیار کنم نماز بزهید و جواب نداد مادرش برفت
دیگر بار باز آمد هم در نماز بود جواب نداد سیم بار بیامد هم جواب نداد مادرش دلتنگ شد گفت
خدایا او را از دنیا مبر تا آنکه که زنان ناپارسا در وی نگرند اندرین شهر نزدیک صومعه وی شبانی بود
گوسفند چرانیدی و بنت بادیه وی شدی زنی ناپارسا از شهر بیرون آمد روزی این شبان با آن
زن فساد کرد زن آبستن شد او را گفتند این کودک کراست گفت صاحب این صومعه را مردم از شهر
بیرون آمدند و صومعه او خراب کردند و او را پیش پادشاه شهر بردند چون بمحله زنان ناپارسا
رسید ایشان بنظاره بیرون آمدند او در نگرید ایشان را بخندید دانست که دعای مادر او بوی
رسیده است بخندید مردم گفتند این مرد زانی است نمی بینی هیچ جای نخندید بیکرد بمحله زنان
زناکننده چون او را پیش پادشاه بردند و حال او عرضه کردند گفت این کودک کجاست که بمی

حوال بکند آن کودک را بیاوردند جریج وی را گفت یا غلام مَنْ أَبُوكَ آن کودک بزبانی فصیح گفت
فُلَانٌ الرَّاعِي مردم تعجب ماندند و خدای تعالی برائت ساحت او پیدا کرد گفتند صومعه ی
ترا صومعه از زر و سیم بسازیم گفت نخواهم همچنانکه بود بساختند و بعبادت مشغول شد
و قصه اصحاب الاخدود در سورة والسماء ذات البروج بیاید ان شاء الله ذٰلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ
قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ
لَهُ كُنْ فَيَكُونُ وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ
مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا لٰكِنِ
الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ
وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ آنشخص که گفت من
بنده خدایم و پیغمبر که خود معرف شد عیسی مریم است نه آنکس که ترسا دعوی میکنند که او پسر
خداست و آنچه ما گفتیم از ذکر عیسی گفتار حق است که ایشان در وی شک میکنند یا خود این
عیسی مریم گفتار حق است و کلمه خدایست که در وی خلاف میکنند و میگویند که او پسر خداست چه
خدای نیست از آنکه شاید که خدای را فرزندی باشد و او فرزند نگیرد نه بر حقیقت ولادت و نه
بر طریق تبنی چه این دو هیچ بر خدا روا نیست سُبْحَانَهُ پاکست و منزه آنچه ترسایان در حق وی گفتند
إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا چون بکاری حکم کند و خواهد تا باشد بر وی متعذر نبود و دشوار نیاید از روی مثل
چنان باشد که بوی یکی از شما گوید کن آنچه مراد وی باشد بباشد پس دیگر که بوی رسد و این بر طریق
تیسیرات وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ و خدای که الله است خدای منست و خدای شما و او را بپرستید که
راه راست اینست یعنی اعتقاد کردن که خدای جهانیانست و او را همتا و انباز نیست در عبادت
و عبادت او واجبست از آنجا که او مستحق عبادتست این جمله راه راست فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ جماعت
که از میان ایشان خلاف افتاد در عیسی خلاف کردند قومی گفتند که او خداست و آن یعقوبیان بودند
و گروهی گفتند که او پسر خداست و آن نسطوریان بودند و گروهی گفتند ثَالِثُ ثَلٰثَةٍ و ایشان
اسرائیلیان بودند و قومی گفتند دروغ زنی که او را پدری پیدا نبود و آن جهودان بودند آنکه گفت
فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وای بر کافران از حضور روز بزرگ که روز قیامتست أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ
چه بینا و شنوا اند ایشان در این روز که با پیش ما آیند یعنی امروز نیک میشنوند و نیک می بینند و در
دنیا از شنیدن حق و دیدن کر و کور بودند از آنکه نظر نکردند و حق را نشناختند و علم بدو حاصل
نکردند امروز که علم ضروری شد و آنچه خبر بود عیان گشت چه شنوا و بینا اند لیکن این ظالمان امروز
هیچ در دنیا در ضلالی هویدا و گمراهی روشن اند وَأَنْذِرْهُمْ خطاب با رسولست ای محمد بیم کن ایشان را

ویترسان این کافران را از روز حسرت و پشیمانی یعنی از قیامت و شداید و عقوبات آن و این روز
را روز حسرت خوانند برای آنکه همه در حسرت باشند کافر و عاصی گوید معصیت چرا کردم و مؤمن
مطیع گوید چرا طاعت بیشتر نکردم و شاید که برای آن روز حسرت خوانند که خبر کشف بود و درین
روز پوشیده‌ها را ظاهر کنند و سرها را آشکارا کنند که يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ و برای آنکه روز عجز و
درماندگی باشد همه عاجز و درمانده و حیران باشند و آنجا حسرت خوانند اسیری را که از دفع باز
ماند إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ در وقتی که کار بگذارند و از حساب بپردازند و ایشان در غفلت و نادانی اند و ایشان
ایمان نیارند و بر کفر میرند این خبریست که خدا داد از احوال ایشان و گفته‌اند مراد اینست وَهُمْ فِي
غَفْلَةٍ ایشان در آن وقت که حکم کرده شد از کار دنیا در غفلت باشند و از دنیا یاد نیارند ابو سعید
خدری روایت کرد که رسول علیه السلم گفت روز قیامت مرگ را بیارند گانه كَبْشٌ أَمْلَحُ پنداری که
گوسفند سیاه سفید است در میان بهشت و دوزخ بدارند اهل بهشت و دوزخ را گویند این را
میشناسید گویند آری این مرگ است آنگه فرماید تا ویرا بکشند و این ندا در دهند که يَا أَهْلَ
الْجَنَّةِ خُلُودٌ وَلَا مَوْتَ وَيَا أَهْلَ النَّارِ خُلُودٌ وَلَا مَوْتَ ای اهل بهشت شما را جاودانیست که هرگز
آن مرگ نباشد و ای اهل دوزخ شما را جاودانیست که آن هرگز مرگ نباشد آنگه رسول علیه السلم
این آیه برخواند وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ أَيْ ذُبِحَ الْمَوْتُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ و اشارت کرد بدست بدنیا
دنیا و گفت ایشان از دنیا غافل باشند مقاتل گفت اگر نه آنست که خدای تعالی حکم کرده است تخلید
اهل دوزخ درین حال هر آینه از غم و حسرت برهندی و ذبح مرگ و کشتن او بر طریق تمثیل است یعنی چنان
انگارید که این کبش املح مرگ است چون او را بکشند طمع بریدند از مرگ او زنده شود همچنین طمع بریدند
کسی در دوزخ در آنکه بمیرد و برهد از آنچه در آنست إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ آنکه بر طریق وعظ و
تذکیر گفت که ما زمین را و هرچه بر زمین است میراث بگیریم از آنجا که جمله اهل زمین بمیرند و
هیچکس زنده نماند که میراث از من اولیتر باشد پس میراث ایشان بطریق اولی مرا باشد و برای آن
دارد یعنی همه بمیرند و هیچکس نماند که میراث ایشان برگیرد همه بگذارند و با ما رجوع کنند و ما
جزای اعمال ایشان بدهیم بر وفق آنچه کرده باشند وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا
نَبِيًّا إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي
مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ
كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا و یاد کن ای
محمد درین کتاب قرآن حدیث ابرهیم را که او بغایت راست گوی بود و هم گفتار وی صدق بود و هم
کردارهای وی حق إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ چون گفت ابرهیم پدر خود را آنکه مخالفان گفتند پدر

ابرهیم آزر بود و آن را لقب بود و نامش تارخ بن ناحور و نزدیک اهل شیعه و روایات اهل بیت پدر
بود عمش بود و در اخبار هست که جدش بود از قبل مادر و او بت پرست بود و بت گر نشاید که
پدران پیغمبران کافران باشند که قول قول ایشان نفرت بود و رسول علیه السلم گفت است لَمْ يَزَلْ
يَنْقُلُنِي اللَّهُ مِنْ أَصْلَابِ الطَّاهِرِينَ إِلَى أَرْحَامِ الطَّاهِرَاتِ و کافر را وصف بطهارت نکند و لقوله تعالى وَ
تَقَلُّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ یعنی گردیدن تو در اصلاب پدران بجمع کنم و خدا پرستند بود يَا أَبَتِ
لِمَ تَعْبُدُ ای پدر چرا پرستی جمادی را که نشنود و نه بیند و از تو هیچ عنا و کفاف نکند نه نفعی بتو
تواند رسانیدن و نه مضرتی از تو دفع تواند کردن و این بر سبیل تقبیح صورت حال و تسفیه احلام ایشان
گفت که روا داری تا جمادی را پرستی ابرهیم اول طلب علت کرد از آزر در پرستیدن آنچه نشنود
و نه بیند با آنکه مستحق عبادت نگردد الا منعمی که نعمتها و ویرا غایتی نباشد و آن منعم
آفریدگاری باشد روزی رساننده که اصل همه نعمتها از و باشد آنگه ویرا دعوت کرد با متابعت خود
آنگه گفت يَا أَبَتِ ای پدر من آمده است آنچه بتو نیامده مرا آن داده‌اند که ترا نداده‌اند از علم بخدای تعالی
و صفات او و توحید و عدل و علم بثواب و عقاب پس ای پدر متابعت من کن و پیرو من باش تا
من ترا هدایت کنم و راه نمایم براه راست آنگه ویرا نهی کرد از عبادت شیطان و پرستیدن او
و گفت يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ ای پدر دیو را مپرست اگر چه او بت می‌پرستید و لیکن چون بت
پرستیدن باغوای شیطان بود و بفرمان وی گفت شیطان را مپرست که شیطان همیشه در خدای
عاصی بوده است و نافرمانی کرده و استکبار و گردنکشی نموده آنگه ویرا از انجام و عاقبت بد
بترسانید و تخویف کرد بآنکه گفت يَا أَبَتِ ای پدر من إِنِّي أَخَافُ من میترسم از آنکه از خدای که
بخشنده و مهربانست از سبب عصیان و مخالفت تو زمان عذابی بتو رسد از باب خذلان و تخلیه
آنگه تو با شیطان دوست و قرین باشی و ترا ولایت شیطان لازم بر آنکه ویرا پرستی و این خذلان و تخلیه
بر سبیل عقوبت باشد قَالَ أَرَاغِبٌ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ وَ
اهْجُرْنِي مَلِيًّا قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا وَأَعْتَزِلُكُمْ
وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُو رَبِّي عَسَى أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا آزر گفت ای ابرهیم
تو از خدایان من رغبت میگردانی و از عبادت ایشان اعراض میکنی و از آن نهی میکنی اگر ازین باز
نایستی ازین سخن و روش ترا بر انجام و دشنام دهم و سنگسار کنم و گفته‌اند که ترا از خود دور اندازم
و اگر ازین احتراز نخواهی کردن که گفتم از من هجرت کن و از پیش من برو بجهدی تا من ترا از چشم
عبد الله عباس گفت مَلِيًّا ای سالما از پیش من برو بسلامت تا مرا ترا باید زدن و مجروح باید کرد آنگه
ابرهیم گفت سَلَامٌ عَلَيْكَ أَنَا لَكَ مِنْ رَفَقٍ سلام بر تو باد و این سلام وداعست که در حال وداع

بر یکدیگر کنند و یکدیگر را بسلامت دعا کنند و بعضی گفتند این جواب آنست که او گفت لئن لم تنته لارجمنك تا این را کار بسته باشد که خدا گفت وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا بجواب سفاهت سفیهان حلیمان سلام کویند تا از ایشان سلامت یابند منزلند دیگر گفتند
که این بر سبیل نیکو داشت حق ابوت و تربیت گفت انکه گفت سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي یعنی بود که آمرزش
خواهم برای تو از خدای خود اگر ایمان آوری بخدای و بت پرستیدن رها کنی که او خدای است
که همیشه بر من بغایت مهربان بوده است و گفتند وعده استغفار برای آن کرد که آزر ابرهیم را دروغ
وعده ایمان داده بود چنانکه گفت وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ
و دیگر انکه او این بر اصل عقل گفت و در عقل عفو نیکوست از کفار و غیر کفار وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا
از شما دور شوم و ازین بتان که شما ایشان را بدون خدا می پرستید و من خدای خود را خوانم و او را پرستم
و مستحق عبادة و پرستش است و من دانم که هرکز بعبادة و پرستش او بدبخت نشوم چنانکه پرستندکان
این بتان بدبخت شوند و گفتند که کسی هرکز بدعای خدای بدبخت نشود برا انکه مرا اجابت کند و نیک بخت
کرد اند فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا
نَبِيًّا وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا انکه که ابرهیم از ایشان
ببرید و دور شد و از انجه ایشان آنرا می پرستیدند بدون خدا از بتان بخشیدیم او را فرزندی
چون اسحق و فرزند زاده چون یعقوب و هریك را پیغمبری کردیم و خلعت پیغمبری دادیم و بدادیم ایشانرا
از رحمت خود که نبوت دلیلش أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ گلبی گفت انواع نعمت از مال و فرزندان
و کردیم برای ایشان زبان راست بلند در نیکو کاری یعنی ثنا نیکو از هر ملتی که جمله اهل ملك از جهودان
و ترسایان و کبران و مسلمانان ایشانرا نیك کویند و گفتند یعنی آنست که ما ایشانرا پیغمبرانی کردیم که زبان
صدق و علو بر خدای تعالی ثنا کفتندی وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا
نَبِيًّا وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ
نَبِيًّا وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا وَكَانَ يَأْمُرُ
أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا و یاد کن ای محمد درین کتاب قرآن موسی پیغمبر را
که مردی اخلاص بود در عبادة و از برادر دور بود و او پیغمبری بود فرستاده بخلق از قبل خدا و گفتند که
بزرك مقدار وَنَادَيْنَاهُ و ما او را ندا کردیم و آواز دادیم از جانب راست کوه طور و آن کوهی است میان مصر و
مداین و ندا این بود که إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ انکه با او سخن گفت و این در شب آدینه بود و ما او را بحضرت
خود نزدیک کردانیدیم تا کلام ما بشنود عبدالله عباس گفت بجانب اعلی عرش بردند تا صریر قلم که بر لوح
محفوظ میرفت و گفتند که محل و منزلت او نزد یك ما چون منزلت بنده بود که خدا و ندش برای کرامت

بخودش

بخودش نزدیک کرداند و بخشیدیم ما او را از رحمت خود برادرش هرون پیغمبر چون از ما درخواست کرد
و گفت وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي هَارُونَ أَخِي گفت ای محمد و نیز یاد کن اسمعیل را که او پیغمبری راست
وعده بود چون وعده داد خلاف نکردی گفتند مردی او را گفت در بعضی مواضع که اینجا باش تا من
نزدیک تو آیم کلبی گفت او یکسال آنجا مقام کرد مقاتل گفت سه روز و او رسول بود فرستاده و مرتبه بود اهل
خود را و قوم خود را بنماز و زکوة فرمودی و او نزدیک خدای تعالی پسندیده بود وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ
إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا أُولَٰئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ
ذُرِّيَّةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ
عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَٰنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا و یاد کن ای محمد در این کتاب قرآن ادریس پیغمبر را که او
پیغمبری راستکوی بود و برداشتیم ما او را در مکانی بلند و در جز عالی گفتند بهشت خواسته آن
مالك بن صعصعه گفت که رسول علیه السلم گفت شب معراج که مرا بآسمان بردند ادریس را بآسمان چهارم
دیدم و سبب بردن وی بآسمان آن بود که ادریس روزی برفت در گرما آفتاب گفت خداوندا من یك
روز گرما آفتاب را طاقت ندارم آن فرشته که موکل آفتابست و حامل وی ثقل و گرمای آن بود چگونه
باشد خداوندا بر وی سبك کن حق تعالی گرمای آفتاب از وی بنداشت آن فرشته را راحت بدید آمد
گفت خداوندا این از چه سببست گفت بنده من ادریس ترا دعا کرد اجابت کردم گفت با رخدایا آن
بنده را ببینم دستوری ده تا بیایم دستوری یافت بیامد و بروی سلام کرد و او وی خشنود کردی
از وی چیزها پرسید وی را گفت هیچ ممکن باشد که ملك الموت را بگوئی تا مرا اجل تاخیر کند تا من در شکر
و عبادة خدا بیفزایم او گفت این بدست وی نباید ولیکن بگویم تا آنچه ممکن باشد از کرامت و تخفیف در
حق تو بجای آرد انکه این فرشته وی را برگرفت و بآسمان برد جای که آفتاب بر آید او را آنجا بنهاد و نزدیک
ملك الموت رفت و گفت بحاجتی آمدم گفت آنچه بدست من باشد بکنم ولیکن گفت مرا دوستی هست که وی را
ادریس خوانند اگر ممکن باشد اجل وی تاخیر کنی تا در عبادة بیفزاید گفت تعلق من نداریم اما این قدر که وقت
وفات او ترا معلوم کنم تا او را معلوم کنی تا او مستعد آن باشد و کار خود ساخته کرده باشد انکه دیوان آجال بر
گرفت و نگاه کرد گفت اما اگر درین عمرها او را ندیدی بیرده گفت چگونه گفتا انکه نوشته اند که این بنده
نزدیک مطلع آفتاب بمیرد و او کی آنجا رسد گفت من وی را آنجا رها کردم گفت پس هم اکنون باید که ادریس بمرده
باشد آن فرشته باز آمد ادریس را مرده یافت انجا درخواست آن وی را زنده کرد اند خدای تعالی وی را زنده
کرد و بآسمان برد فَذَلِكَ قَوْلُهُ وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا وهب منبه گفت که هر روز از عبادة ادریس چندان بر
آسمان بردندی که عبادت جمله اهل زمین فرشتگان از ان تعجب کردند ملك الموت را آرزوی دیدار وی
شد بدستوری یزدان تعالی وی آمد بصورت آدمی و سلام کرد و نشست ادریس صایم الدهر بود بوقت افطار

طعام آوردندی او طعام نخورد همچنین تا سه روز ملک الموت در مصاحبت ادریس بود ادریس را عجب آمد که
وی سه روز طعام نخورد از وی پرسید که تو کیستی گفت من ملک الموتم از خدای تعالی دستوری خواستم
تا مرا با تو صحبت دهد دستوری داد ادریس گفت چون خدای ترا با من صحبت داد مرا با تو حاجتی هست و
آن آنست که قبض روح من کنی تا من سختی مرگ بچشم خدا وحی فرستاد که قبض روح وی کن قبض کرد و انگه
روح وی باز داد گفت آرزوی دیگرم آنست که بر آسمان بری تا بنگرم و بهشت و دوزخ ببینم تا معاینه
ببینم خدای تعالی ملک الموت را دستوری داد تا او را بر آسمان برد و در آسمانها بگردانید و به دوزخ برد
تا بنگرید و آنچه آنجا بود همه بدید آنگه به بهشت برد و در بهشتها بگردید چون آنجا رسید که جای وی بود
بنشست گفت ساعتی یا ساعتی بیاسایم چون ساعتی بنشست ملک الموت گفت که برخیز گفت من نمی‌آیم تو برو و کرا
اینجا موافقت فتحاکما الی الله بحکومت چون جنگ دراز شد خدای تعالی گفت رها کن وی را که بلیات
و سختی و تکالیف دنیا می بایست کشید بکشید و اگر مرگ می بایست چشید بچشید و اگر احیا و اعاده
بایست دید بدید و اگر بر دوزخ بایست گذر کرد کرد و اگر در بهشت بجای خود بایست رسیدن رسید
و برادرها کن که بجای خود نشسته است فذلک قوله ورفعناه مکانا علیا چون خدای تعالی ذکر این
پیغمبران کرد درین سوره از زکریا تا بادم گفت که این جماعت آن کسانی اند که خدای تعالی بر ایشان نعمت
کرد آن پیغمبران با جاه و رفعت و منزلت از فرزندان آدم و از آنانکه ایشان را برداشتیم با نوح به کشتی
و از فرزندان ابرهیم و یعقوب و از آنانکه ایشان را هدایت کردیم و راه نمودیم باسلام یعنی بیان و الطاف
و ایشان را برگزیدیم اذا تتلی چون بر ایشان خوانند آیات خدای را سجده کنند و از خوف خدا
میگریند گفته اند که ایشان مؤمنان اهل کتابند چون عبدالله سلام و قوم او فخلف من بعدهم
خلف اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا الا من تاب وامن وعمل صالحا
فاولئک یدخلون الجنة ولا یظلمون شیا جنات عدن التی وعد الرحمن عباده بالغیب انه
کان وعده ماتیا لا یسمعون فیها لغوا الا سلاما ولهم رزقهم فیها بکرة وعشیا تلک
الجنة التی نورث من عبادنا من کان تقیا چون حق سبحانه و تعالی ذکر پیغمبران و صالحان کرد و از کردار
و گفتار ایشان خبر داد ذکر جماعتی کرد که از پس ایشان بماندند گفت که بماندند از پس ایشان جمعی
ناخلفان که نماز را ضایع کردند و پی روی هوای نفس و شهوات کردند گفته اند ایشان جهودان اند
که از فرزندان پیغمبران بودند نسبت ایشان داشتند ولیکن سیرت ایشان نداشتند مجاهد و قتاده گفتند
که این آیه در امتی آید که ایشان نمازهای فریضه رها کنند و بخمر و زمر و فواحش مشغول شوند ابوسعید
خدری درین آیه از رسول روایت کرده که این پس از شصت سال باشد از هجرت امیرالمؤمنین علی
گفت این آنگاه باشد که بناها کنند و بر اسبان مطهم نشینند و جامها مشهوره پوشند و هرکه

خلف

فخلف من بعدهم خلف شرابون للقهوات لعابون بالکعبات رکابون للشهوات متبعون للذات
تارکون للجماعات مضیعون للصلوات ایشان که این افعال کنند بد بود که ایشان بغوایت وخیبة و
نومیدی رسند از ثواب ابرار نومید باشند عبدالله عباس گفت که غی نام وادیست در دوزخ
که اهل دوزخ از گرمای آن پناه با خدا دهند و آن جای زانی مصر و می خوار و اکل ربا است که توبه
نکند و از ربا خوردن باز نایستد و جای کسی است که در مادر و پدر عاق شود و گواهی بدروغ دهد
و زنی که فرزندی را که از شوهر وی نباشد بر شوهر خود بندد الا من تاب مگر آنکسی که توبه کند ازین
جماعت و عمل صالح کند که آنانکه توبه کنند و کار خود با صلاح آرند ایشان را به بهشت برند و بر ایشان
بهیچ جنس ظلم نکنند و از ثواب مستحق ایشان چیزی باز نگیرند ایشان را به بهشتها برند که مقیم باشند در آنجا
جاوید مانند آن بهشتها که خدای تعالی وعده داده است بندگان خود را بغیب یعنی آنرا ندیده اند ایشان و آن
غایب بود از پیغمبران شنیدند و آن را تصدیق کردند و آن وعده که خدا دهد وعده نقد بود و آمدنی بود
لا یسمعون فیها لغوا در آن بهشت سخن بیهوده و بی فایده نشنوند مگر سلامی که شنوند از یکدیگر و از
فرشتگان و از خدا چنانکه گفت سلام قولا من رب رحیم و ایشان را باشد در بهشت روزی ایشان در
بامداد و شبانگاه یعنی باوقات معتاد بر تقدیر بامداد و شبانگاه اهل دنیا برای آنکه در بهشت شب
و روز نباشد تا بامدادی و شبانگاهی بود گفته اند که عرب بدین روزگار هرکه از قوت چاشتی و
شامی خوردی ویرا متنعم خواندندی یعنی اهل بهشت متنعمان باشند و این دو وقت از بهر آن
تخصیص کرد که هرکه درین دو وقت جز طعام نخورد همیشه تندرست باشد و بدان مثابت تلک
الجنة التی این آن بهشت است که میراث دهیم از بندگان ما آنکس را که وی پرهیزکار باشد و برای
برای آن گفت که در خبر آمده است که خدای تعالی برای هر بنده مکلف جائی معین کرده است
در بهشت و دوزخ چون بنده ایمان آورد و اختیار طاعت کند جای وی در دوزخ بکافران دهند
و چون کفر آرد و معصیت کند جای وی در بهشت بمتقیان دهند وما نتنزل الا بامر ربک له
ما بین ایدینا وما خلفنا وما بین ذلک وما کان ربک نسیا رب السموات والارض
وما بینهما فاعبده واصطبر لعبادته هل تعلم له سمیا مجاهد گفت که روزی چند
جبرئیل از وحی باز ایستاد و نزد رسول نمی آمد چون باز آمد رسول صلی الله علیه وسلم گفت ما حبسک عنا
چرا از ما باز داشتی گفت چگونه آیم و در میان قوم تو کسانی هستند که ناخن نمی چینند و سبلت
نمی آرایند و سواک نمیکنند و این آیه آورد مقاتل گفت و جمعی از مفسران که جهودان از رسول
علیه السلام پرسیدند از حدیث اصحاب الکهف و ذو القرنین و روح او گفت ساخبرکم غدا
ولم یقل ان شاء الله جبرئیل روزی چند نیامد تا چند روز بود عکرمه گفت چهل روز مجاهد

گفت دوازده روز تا مشرکان گفتند ان رب محمد ودعه وقلاه چو جبریل آمد گفت ای برادر
کجا بودی که مارا آرزو برده بود تو سخت شد گفت یا رسول الله ما بندگان ماموریم جز بفرمان خدا
کار نتوانیم کرد اگر گویند برو برویم و اگر گویند فرو شویم و این آیه آورد وما نتنزل الا بامر ربک
ما جز بفرمان خدای تو فرو نیاییم او راست آنچه پیش ماست از آخرة و آنچه از پس کناشتیم از دنیا
و آنچه میان اینست از برزخ که میان دو نفخه باشد و آن چهل سال بود ابتدای خلق ما و اول و احوال
ما و نهایت ما اوست و آنچه میان این هر دو است از عمر دنیا او راست آنچه باقی است از دنیا و آنچه گذشته
است و آنچه در میان اینست از مدت عمر ما او راست آنچه پیش ماست و آنچه پس ماست و آنچه
میان اینست یعنی آسمان و زمین و آنچه در میان آسمان و زمین است این جمله خدا براست و مقدور او
و امر و فرمان اوست و خدای تو ای محمد هرگز فراموش کار نبوده است و نباشد تا ترا فراموش کند
اگر خواستی که بتو وحی فرستد درین مدت فرستادی که نسیان بدو روا نیست رب السموات
والارض اوست خداوند آسمان و زمین هر دو و ملک و ملک وی است و آنچه در میان آسمان و زمین است
او را است و بر عبادة او صبر کن هیچ وی را همنامی میشناسی و همتائی و او را مثلی و نظیری پیدا نی
کا او را اهل خواستد قادر باشد بر اصول نعم و فروع نعم تا وی مستحق عبادة باشد چنانکه وی است
پس چون وی را همتی و نظیری نیست وی را عبادة کن که سزای عبادة اوست ویقول الانسان ائذا
ما مت لسوف اخرج حیا اولا یذکر الانسان انا خلقناه من قبل ولم یک شیئا فوربک
لنحشرنهم والشیاطین ثم لنحضرنهم حول جهنم جثیا ثم لننزعن من کل شیعة ایهم
اشد علی الرحمن عتیا ثم لنحن اعلم بالذین هم اولی بها صلیا مراد بانسان ابی بن خلف الجمحی
است که وی روزی بیامد و رسول را گفت بر سبیل انکار و استهزا که همی چون بمیرم مرا زنده
کرد بیرون خواهند آوردن خدای تعالی بروی رد کرد گفتار وی را بحجت بانکه گفت که همی این آدمی
اندیشه نمی کند که ما وی را بیافریدیم پیش ازین و او هیچ چیزی نبود چون آفریدن وی اول بار بر وی
متعذر نبود اولی و احری که دوم بار آفریدن هم متعذر نباشد انگاه قسم یاد کرد گفت سوگند خورد
که فوربک بحق خدای تو ای محمد که ما ایشانرا حشر کنیم و برانگیزیم با دیوان و جمع کنیم میان ایشان
در خبر است که خدای تعالی بفرماید روز قیامت هر کافری را با دیوی که وی را اغوا و اعوا کرده
باشد بسلسله با هم بندند پس انگاه حاضر کردانیم ایشانرا گرد برگرد دوزخ در زانو افتاده و
گروه گروه ثم لننزعن پس بیرون آریم از هر گروهی و هر جماعتی که ایشان متشیع و متعاون یکدیگر بوده
باشند انکس را که طغیان و عتو او بر خدای و او بروی سخت تر و جری تر بوده باشد مطاغی و باغی تر یعنی
انکس را که مجرم و گناهکارتر باشد ابتدا بوی کنیم پس انکه بدیگران ثم لنحن اعلم پس ما عالمتر و داناتریم بکسانی

که ایشان اولیتر باشند بانکه بآتش دوزخ معذب باشند و ملازم آتش دوزخ باشند وان منکم الا
واردها کان علی ربک حتما مقضیا ثم ننجی الذین اتقوا ونذر الظالمین فیها جثیا و هیچکس نباشد
از شما که وی وارد شود در دوزخ و این بر خدا حکم کرده و واجب است یعنی این وعده ایست از خدا
که لا محاله کاین شود و باشد مفسران برانند که ضمیر دوزخ است الا مجاهد که وی گفت که ضمیر مذکور است
و آن تبست که او را حمی خوانند برای انکه رسول علیه السلم فرموده است الحمی حظ کل مومن من النار
یعنی تب نصیب هر مومنی است از دوزخ و این ورود حضور است نه دخول بر قول عبد الله مسعود و قتاده
و عکرمه گفتند که ورود دخول است الا آنست که این خاص است بکافران دون مومنان اما انکه گفتند
که ورود حضور است گفتند که اگر نه چنین باشد هیچکس نماند از پیغمبران و امامان که بدوزخ
شوند و این خلاف اجماعست دیگر انکه خدای گفت ان الذین سبقت لهم منا الحسنی
اولئک عنها مبعدون لا یسمعون حسیسها گفت که مومنان از دوزخ دور باشند و آواز آتش
نشنوند و کسی که در دوزخ شود چگونه آواز آتش نشنود پس ورود حضور باشد چنانکه گفت ولما
ورد ماء مدین و انانکه گفتند که بمعنی دخول است تمسک کردند باین آیه که انکم وما تعبدون
من دون الله حصب جهنم انتم لها واردون و روایت کرده اند که ابو سمیه بود که ما را در بصره
خلاف افتاد در ورود بر دوزخ جابر بن عبد الله انصاری را دیدیم از وی پرسیدیم وی اشارة
کرد بگوش خود و گفت که این هر دو گوش من کر باد که اگر نه از رسول شنیدم که میگفت ورود دخول است
و هیچ بر و فاجر نماند الا که در دوزخ شود ولیکن دوزخ بر مومنان برد و سلام باشد چنانکه بر
ابرهیم خلیل تا دوزخ فریاد کند از مومنان و گوید که جز یا مومن فان نورک اطفا لهبی بگذر ای مومن
که نور تو تبش من فرو نشاند و از ابو هریره روایت کردند که رسول علیه السلم گفت که هیچ مومن را
که وی را سه فرزند بمیرد که وی جز از تحلة القسم در دوزخ باید یعنی چندانکه سوگند شود حسن
بصری گفت دو برادر بودند یکی بودی بخندیدی آن برادر دیگر وی را گفت که در قرآن هیچ خواندی
که خلقان همه بدوزخ شوند گفت بلی گفت هیچ جای خواندی که همه بیرون خواهند آمد گفت
نه گفت پس چرا خندیدی از ان پس هرگز خندان نیافت تا انکه بجوار حق رسید و جابر
گفت برو ... و داستان جمله آنانست که عبد الله مسعود گفت که صراط را همی است بر دوزخ نهاده باریکتر
... تیزتر از شمشیر و ایشان مومنان بر آن صراط همراه گذر کنند گروهی چون برق جهنده بگذرند و
طایفه چون باد وزان و بعضی چون اسبان تازی ایشان میروند و فرشتگان میگویند اللهم سلم اللهم
سلم خالد بن معدان گفت که اهل بهشت چون در بهشت رسند گویند که نه خدای تعالی ما را وعده
داده بود که گذر شما بر دوزخ باشد ما دوزخ ندیدیم ایشانرا گویند شما بر دوزخ گذشتید و

دوزخ برده بود ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا پس برهانیم و نجات دهیم از دوزخ آنکسانرا که پرهیزکار بوده‌اند
و بگذاریم در دوزخ آنها را که ستمکار بوده‌اند و پرهیزکاران مؤمنانند که از شرک پرهیزند و ظالمان
کافرانند که وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ انس بن مالک روایت کرد از رسول علیه السلام که وی
گفت روز قیامت از دوزخ بیارند آنها را که لا اله الا الله گفته باشند و در دلش مثقال ذره خیر باشد
گوید که ضحاک گفت که از رسول علیه السلام خبری بمن رسید که من آنرا منکر بودم و از بهر آن حدیث
بمدینه آمدم در مسجد رسول علیه السلام دو حلقه دیدم و دو پیر را دیدم پشت باز داده و پرسیدم
کایشان کیانند گفتند یکی ابو سعید خدری و دیگر ابو هریره من ابو سعید را گفتم که خبری از
رسول بمن رسیده است و من در آن منکرم و برای آن آمده‌ام تا بدانم که آن رسول گفته است یا نه گفت
خبر کدامست گفتم این که میگویند که رسول گفته است اِنَّ قَوْمًا يُخْرَجُونَ مِنَ النَّارِ بَعْدَ مَا صَارُوا حُمَمًا
فَحْمًا یعنی که قومی را از دوزخ بیرون آورند پس از آنکه ایشان از سوختگی انگشت شده باشند ابو
سعید خدری اشاره کرد بگوش و گفت سَمِعَتْهُ رَسُولَ اللَّهِ وَإِلَّا صُمَّتَا که خلقان در قیامت بر طبقات
باشند بعضی آن باشند که بی‌حساب و کتاب به بهشت روند و آن پیغمبران باشند و دیگر آنها که حسنات کنند
آنرا که حسنات بیش از سیئات باشد به بهشت برند و آنرا که مقابل باشد خدای تعالی بر ایشان رحمت کند
و عفو کند و به بهشت برد یا من شفاعت کنم یا دیگری که اهل شفاعت باشد و اگر از این هیچ نبود
وی را به دوزخ برند و عقوبت گناهانش عقوبت کنند و آنکه به بهشت برند چون خدا خواهد که
ایشانرا از دوزخ بیرون آرد مالک را بفرماید تا هاویه دوزخ صالح کند اندر دوزخ که وی درکت منافقان
اندر که اسفل است بگیرند مؤمنانرا چند ایشان بر سبیل طعنه گویند اَنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اَنْتُمْ مُصَلِّينَ اَنْتُمْ
صَائِمِينَ که نه شما روزه داشتید و نه شما نماز کردید امروز شما نیز با ما بجا با ما گرفتارید مؤمنان گویند
بار خدایا ما را بر طعنه دشمنان طاقت نیست خدای تعالی گوید جبریل را برو و جمله مؤمنان از
دوزخ بیرون آر جبریل بیاید و جماعتی بیارد از دوزخ بیرون آید دیگران گوید برو و هر که در
دل او مثقال ذره ایمانست او را از دوزخ بیرون آر او بیاید و جماعتی بیارد از دوزخ بیرون آید دیگر
باره گوید برو و هر که در عمر خود یکبار لا اله الا الله گفته باشد وی را از دوزخ بیرون آر جبریل بیاید
و جمله مؤمنانرا از دوزخ بیرون آرد و در دوزخ نماند مگر کافران آنگه مؤمنانرا بیارد بچشمه که
آنرا عین الحیوان گویند تا ایشان چشم خود را بشویند هر سیاهی و تباهی از اندام ایشان برود و اندک
اثری بر جای ماند ایشانرا با اهل بهشت چون ایشانرا چند گویند ایشانند که از دوزخیان بیرون
آورده‌اند خدای تعالی آن نشانرا ببرد و بخطی از نور بنویسد که عُتَقَاءُ اللَّهِ مِنَ النَّارِ آزاد کردگان
خدا اند از آتش دوزخ وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا

أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَاثًا
وَرِئْيًا چون بر ایشان خوانند یعنی بر کافران چون نضر بن الحارث و خویشان او آیتهای قرآن
ما هو ابا و دوش کافران سخن و توانگر مؤمنانرا درویش و محتاج را گویند أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ کدام
از این دو گروه ایشان که پس روی محمد کردند و آنکه پس روی محمد کرده‌اند بهتر اند بمنزل و مسکن
و جای و مقام کردن و محفل و مجمع سرا و خان و مان و جای و مقام و خورد و خورش و لباس و پوشش
ایشان بهتر است یا آنکه پس روی محمد میکنند و این سخن از آن گفتند که مؤمنان درویش و ضعیف
حال و کهن جامه بودند و کافران با جامهای فاخر و هیئت نیکو حق تعالی گفت چون عذاب ما در ایشان
ایشانرا از تنعم و رفاهیت و کثرت مال و حسن حال هیچ سود نکند ای بسا که ما هلاک کردیم و
دمار بر آوردیم پیش از ایشان از قومی و گروهی که ایشان نیکوتر بودند بمتاع و آلات و جامه و لباس
و منظر نیکو و بهمه چیزی از ایشان بهتر بودند که این مغرور مشوید و فریفته مگردید قُلْ مَنْ كَانَ
فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَٰنُ مَدًّا حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ
فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَالْبَاقِيَاتُ
الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدًّا بگوی ای محمد آنکس که او در ضلالت کفر باشد گو بهلید
او را خدای و بکشد و بفزاید در غرور و کشیده گو بزی و زندگانی کن چندانکه خواهی که در آن روی
هیچ سود نکند حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا تا آنگه که ببینند این کافران ایشانرا بدان وعید کرده‌اند یا وعده داده‌اند اما
عذابی که بایشان رسد در دنیا و اما قیامت که برخیزد آنگه بدانند این کافران که کیست که جایگاه او بدتر است
ملک او ضعیف‌تر جای مؤمنان در بهشت بتر یا جای کافران در دوزخ وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا و بفزاید
خدای تعالی بهتریان و راه یافتگانرا هدایت و لطف و باقیات صالحات که عمل آخرت و کار آن جهانی
است بنزدیک جهانی است بنزدیک خدای تو بهتر است بثواب و پاداشت و نیکوتر است باز گشت یعنی
بعاقبت و سرانجام باز گشت یعنی بعاقبت و سرانجام أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتَيَنَّ مَالًا
وَوَلَدًا أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَٰنِ عَهْدًا كَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ
مَدًّا وَنَرِثُهُ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا ای دیدی شخصی که کافر باشد بآیات ما و گفت که بدهند مرا مال و
فرزند مسروق گفت که خباب بن الارت گفت مرا دینی بود بر عاص بن وائل بتقاضا نزدیک او شدم
مرا گفت وام تو ندهم تا بمحمد کافر نشوی والله که من هرگز بمحمد کافر نشوم تا بمیری و زنده شوی و هرگز
از من این سخن او گفت کنون بیرون چون من زنده شوم آنجا مرا مال و فرزندان باشد بدهم خدای تعالی این
آیه فرستاد کلبی و مقاتل گفتند که خباب مردی آهنگر بود و برای عاص کار کردی و عاص حق او تأخیر کردی
تا بوقت موسم و او مردی سهل جانب بود روزی عاص را تقاضای بحث کرد عاص گفت این چه سخنی است که

که تو میگوئی هرگز این نکرده جواب گفت آن وقت که من و تو بر یک دین بودیم ترا سامحت کردمی امروز
دین من مسلمانیست و دین تو کافری من وام حق خود نستانم عاص گفت نه که شما میگوئید که در بهشت
زر و سیم باشد گفت بلی گفت رها کن تا آنجا بدهم بطریق استهزا اگر آنچه شما میگوئید راست باشد
نصیب من آنجا بیشتر از نصیب تو باشد خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای محمد دیدی این مرد را که بآیات
ما کافر شد و گفت مرا مال و فرزندان خواهند دادن در بهشت ای او بر غیب مطلع گشته است و آنچه
در لوح محفوظست و بر او معلوم شده است و بتحقیق بدانسته است که او را بهشت خواهند بردن یا
از نزدیک خدا عهدی گرفته است و خدا با وی عهد کرده است که وی را بهشت برد مجاهد گفت این
عهد گفتن لا اله الا الله است یعنی او این کلمه گفته است و ایمان آورده است تا آنکه بهشت آن او باشد
کلا این کلمه بجای بد نهاد گفت عمل صالح از پیش فرستادیم آنگاه گفت کلا یعنی نه چنانست که او میگوید
و می پندارد سنکتب زود بود که بنویسیم آنچه میگوید و بیفزاییم او را از عذاب افزودنی و بنزدیک او
اموال ما از میراث گیریم و او تنها بی مال و بی فرزند پیش ما آید واتخذوا من دون الله آلهة
ليكونوا لهم عزا كلا سيكفرون بعبادتهم ويكونون عليهم ضدا الم تر انا ارسلنا
الشياطين على الكافرين تؤزهم ازا فلا تعجل عليهم انما نعد لهم عدا این کافران
فرا گرفتند از جز خدا خدایانی و ایشان را پرستیدند از آن بتان و آن خدایان ایشان را عزی باشد
و ایشان بپرستیدن آن بتان عزیز شوند گمان بردند که اگر یک خدا عزت باشد بر خدایان زیاد
عزت بیشتر باشد آنگه ایشان را زجر کرد و بازداشت این گمان فاسد و گفتار باطل و گفت کلا حقا که زود
بود که ایشان کافر شوند بعبادت و پرستیدن این بتان و از ایشان و از پرستیدن ایشان تبرا کنند و
گویند ما کنا مشرکین و آن بتان او را پرستار لعنت کنند ویکونون علیهم ضدا و باشند این
کافران بر الهه و بتان خویش ضدی گفته که ضد لا هو اگا یعنی ایشان را پرستیدند که عزیز باشند
ایشان خود بر ایشان ذلی و هوانی یعنی خوار و حقیر بودند مجاهد گفت عونا یعنی در خصومت با ایشان
باشند بلکه بر ایشان باشند یعنی ظفر ایشان در عبادة معبودان بدون خدا خطا ایشان انکه با محمد گفت
الم تر ای ندیدی و نمی بینی یعنی نمیدانی که ما فرستادیم دیوان بر کافران یعنی تولیه و خذلان یعنی با
دیوان با کافران گذاشتیم چنانکه گفت وکذلک نولی بعض الظالمین بعضا بما کانوا یکسبون تؤزهم
ازا این شیاطین کافران را ازعاج کنند و بزلزله کردانند و بوسوسه و اغوا از طاعت با معصیت برند
فلا تعجل علیهم پس تو بر ایشان تعجیل مکن و بعقاب و عذاب ایشان شتاب منمای که ما روزها و
ماههای ایشان میشماریم برای ایشان یعنی برای عذاب ایشان عدا شمردنی و گفتند که انفاس
ایشان میشماریم يوم نحشر المتقين الى الرحمن وفدا ونسوق المجرمين الى جهنم وردا لا

يملكون

يملكون الشفاعة الا من اتخذ عند الرحمن عهدا وقالوا اتخذ الرحمن ولدا لقد جئتم
شيئا ادا تكاد السموات يتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال هدا ان دعوا للرحمن
ولدا یاد کن ای محمد روزی را که ما حشر کنیم و برانگیزیم متقیان را و پرهیزکاران را و گرد کنیم بنزدیک
خدای بخشاینده که معمور رحمت خویشان کرده اند چنانکه طلب کنندگان عطا و جویندگان
بخشش بنزدیک بزرگان روند و وفد گروهی باشد که بطلب عطا پیش کسی روند و گفته اند که وفدا
ای رکبانا یعنی شترسواران باشند و در خبر می آید که یرکبون علی ضحایاهم بر قربانیها خود نشینند و آن
برای این گفت که اشتران قربان خود را تعظیم کنند که ایشان در عقبات اشتران نما باشند عبدالله عباس
گفت بر اشترانی باشند که پالانهای آن از زر باشد و زمامها از زبرجد و امیرالمؤمنین علی علیه السلام
گفت والله که ایشان را حشر نکنند مگر بر قدمهای ایشان یعنی پیاده و برای ایشان اشترانی آرند با پالا
زر و بختیانی بازینهای یاقوت اگر خواهند بروند و اگر خواهند برند صالح بن محمد گفت که از امیر
المؤمنین علی علیه السلام شنیدم که او گفت که من رسول را گفتم یا رسول الله وفد ملوک چند باشد و حال آ
وفد خدا چگونه باشد گفت یا علی چون مؤمنان از پیش خدا باز گردند فرشتگان باستقبال ایشان آیند
با اشترانی با پالانهای زر با مهارهای زر بر هر یکی حله افکنده که قیمت آن از همه دنیا بیشتر باشد هر مؤمنی
حله از آن بپوشد و بر مرکبی نشیند که با ایشان روی بهشت آرند چون بدر بهشت رسند فرشتگان
باستقبال آیند و گویند سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین ونسوق المجرمین و رانیم گناهکاران را
بدوزخ و ایشان در درد و زخم روند در تشنگی و وردا جماعت باشد یعنی جماعت جماعت را بدوزخ رانیم
و این قول عبدالله عباس است لا یملکون الشفاعة ایشان مالک شفاعت نباشند کی ایشان را شفاعت
نکند و کی با از ایشان شفاعت نباشد و شاید که ابتدای سخن مجرمان باشد که در آن روز هیچکس مالک
شفاعت نباشد الا آنکس که بنزدیک خدا عهدی گرفته باشد ابن عباس گفت کی را شفاعت نباشد الا آن
که گواهی دهد خدا را بتوحید و از حول و قوة خود بری باشد ابن عباس واسید بخدای بدارد و صادق
علیه السلام گفت که مراد این عهد وصیت است که مرد بنزد حضور اجل وصیت کند که رسول گفت
من لم یحسن الوصیة عند موته کان ذلک نقصانا فی عقله ومروته کی که نزدیک مردن وصیت نکو نکند
آن نقصان باشد در عقل و مروت وی و گفته که مالک شفاعت باشند الا من اتخذ مگر آن کسی که
او عهدی گرفته باشد بنزدیک خدای تعالی از توحید و عدل و مانند این آنست که گفت ولا یشفعون
الا لمن ارتضی عبدالله مسعود گفت که از رسول شنیدم روزی که صحابه خود را گفت ایعجز احدکم
ان یتخذ کل صباح ومساء عند الله عهدا ای نتوانند هر یکی از شما که در هر بامداد و شبانگاهی نزدیک
خدای گیرد گفتند چگونه گفت هر بامداد و شبانگاه بگوید اللهم فاطر السموات والارض عالم الغیب

يتفطرن

عهدا

این بگوید بمهری بر نهند و در زیر عرش بنهند چون روز قیامت باشد منادی ندا کند که این الذین لهم عند الله عهدا وقالوا اتخذ الرحمن ولدا جهودان گفتند عزیر پسر خداست و ترسایان گفتند عیسی پسر خدا است و مشرکان گفتند فرشتگان دختران خدااند سخن ایشان این بود که گفتند خدا را فرزندی که فرزندی فرزند نیست که بچیزی نکو آمید و سخن زشت گفتند که نزدیک شد که از درشتی سخن این آسمانها از یکدیگر شکافته شوند و پاره پاره کردند و کوهها در روی افتند و شکسته شوند و از جای خود بروند و بر جای نمانند از آنکه ایشان خدا را فرزند خواندند و فرزند بوی حواله کردند عبد الله عباس و ابی کعب گفتند آسمان و زمین و جمله خلایق بترسیدند جز جن و انس و فرشتگان بخشم آمدند و دوزخ بر زبر آمد چون خدای را فرزند گفتند وما ینبغی للرحمن ان یتخذ ولدا ان کل من فی السموات والارض الا آتی الرحمن عبدا لقد احصیهم وعدهم عدا وکلهم آتیه یوم القیمة فردا ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا فانما یسرناه بلسانک لتبشر به المتقین وتنذر به قوما لدا وکم اهلکنا قبلهم من قرن هل تحس منهم من احد او تسمع لهم رکزا و نسزد خدا را و نشاید که فرزند گیرد چه در حق او این معنی محال باشد ان کل من فی السموات نیست هر آنکه در آسمان و زمین است الا که روز قیامت پیش خدا آید بنده وار ذلیل و مهین و خوار و حقیر یعنی هیچ معبودی نباشد الا که او مقر و معترف باشد بعبودیت و بندگی خدا و دعوی نکند خود را آنچه این جماعت دعوی دارند از خدائی وی لقد احصیهم ایشان را شمرده است بر سبیل اجمال و تفصیل و دانسته احوال و اعمال ایشان هیچ چیز از علم او بیرون نیست و از دانش او خارج وکلهم آتیه و همگان پیش وی آیند روز قیامت تنها از ایشان مال باشد و نه فرزند و نه خدم و حشم آنچه داشته باشند گذاشته ان الذین آمنوا آنکه ایمان آوردند و عمل صالح کردند ایشان را خدای تعالی در دل مردمان دوستی کند و دلها را ایشان دوست کرده اند و گفته اند که معنی اینست که خدای ایشان را دو دارد عبد الله عباس گفت در میان ایشان دوستی نهد تا یکدیگر را دوست دارند ابن عباس گفت که آیه در شان امیر المومنین علی آمد از آنکه روزی رسول خدا وی را گفت ای علی بگو اللهم اجعل لی عندک عهدا واجعل لی فی صدور المومنین مودة خدای تعالی این آیه فرستاد ابو هریره روایت کرد که رسول علیه السلم گفت چون خدای تعالی بنده را دوست دارد جبریل را گوید من فلان را دوست دارم تو نیز او را دوست دار جبریل او را دوست دارد آنکه جبریل در آسمانها ندا کند و گوید که خدای تعالی فلان را دوست میدارد شما وی را دوست دارید اهل آسمان و زمین او را دوست گیرند آنکه محبت او در زمین افکند تا اهل زمین او را دوست شوند و هر که او دشمن دارد با او همین

بن ٢

صالح

٧

معامله کند آنکه گفت فانما یسرناه بلسانک ما این قرآن را بر زبان تو آسان کردانیم و روان کردیم تا بشارت دهی متقیان را و پرهیزکاران را و بترسانی بوی گروهی سخت خصومت را رسول علیه السلم گفت ان ابغض الخلق الی الله الالد الخصم خدای تعالی دشمن کان آن را دشمن تر دارد که او سخت خصومت باشد آنکه تهدید کرد کافران را و گفت وکم اهلکنا بسا که ما هلاک کردیم از پیش ایشان گروهی و اهل روزگاری را که از ایشان هیچ اثری نماند ای محمد هیچکس از ایشان در چشم تو می آید و هیچکس را می بینی یا آواز ایشان میشنوی یعنی همچنان هلاک شدند که هیچکس را از ایشان او را نمیشنوند و ایشان از اینان بمال و عدد و عُدد بیشتر بودند و خصومت ایشان سخت تر بود حال ایشان اینست حکم اینها و حال اینها همچنین باشد که اینان از ایشان بهتر نیستند و بقوة از ایشان بیشتر نیستند سورة طه صد و سی و پنج آیات است ابو هریره از رسول روایت کرد که خدای تعالی سوره طه و یس را پیش از خلق آدم بدو هزار سال بخواند چون فرشتگان بشنیدند گفتند خنک امتی را که این بر ایشان فرستد و خنک زبانی که بدین لغت سخن گوید و خنک سینه را که حامل این باشد و گفت اهل بهشت از قرآن هیچ نخوانند مگر طه و یس هر که این سوره بخواند او را ثواب مهاجران و انصار دهد

بسم الله الرحمن الرحیم

طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی الا تذکرة لمن یخشی تنزیلا ممن خلق الارض والسموات العلی الرحمن علی العرش استوی له ما فی السموات وما فی الارض وما بینهما وما تحت الثری وان تجهر بالقول فانه یعلم السر واخفی الله لا اله الا هو له الاسماء الحسنی

مفسران در معنی طه خلاف کردند عبد الله عباس گفت قسمست بنامی از نامهای خدا و این نام خداست عکرمه گفت بزبان حبشه یعنی یا رجل است ای مرد مقاتل ابن حیان گفت معنیش اینست که طا الارض بقدمیک زمین را بهر دو قدم بگیر یعنی هر دو قدم بر زمین نه و گفت سبب آن بود که رسول علیه السلم در نماز یک پای بر گرفتی و بر یک پای ایستادی تا رنج بیشتر بود و ثواب بیشتر باشد خدای تعالی آیه فرستاد و گفت هر دو پای بر زمین نه محمد بن کعب گفت قسمست بطول و فضل و هدایت حق امام جعفر صادق علیه السلم گفت طه طهارت اهل البیت رسول است آنگه این آیه برخواند که انما یرید الله و گفتند طا درخت طوبی است و ها هاویه است گفتا اقسم بالجنة والنار و گفتند طه را معنی اینست که یا طامع الشفاعة للامة ویا هادی الخلق الی الملة رسول را میگوید ای طمع دارنده شفاعت برای امت و ای راه نماینده خلق بملت ویا طاهرا من العیوب ویا هادیا الی علام الغیوب ای پاک و پاکیزه از همه عیبها و ای راه نماینده بداننده غیبها و طا نه باشد در حساب و ها پنج باشد بنابراین که گفته است ای ماه شب چهارده ما این قرآن نفرستادیم تا تو در رنج شوی مغیره شعبه گفت رسول

خدای را پای ایستادی که پایهاش بیاماسیدی گفتند یا رسول الله نه خدای تعالی ترا بیامرزید هم آ
اینهمه رنج چرا بر خود مینهی گفت افلا اکون عبدا شکورا خدای را بنده شاکر باشم مقاتل گفت ابو
جهل و هشام و نضر بن الحارث چون عبادة رسول و اجتهاد وی دیدند گفتند شقی محمد بترک دین محمد
محمد بدبخت شد و رنجور گشت بسبب خدای خود خدای تعالی گفت ای محمد ما قرآن نفرستادیم تا تو
رنجور و بدبخت گردی برای آن فرستادیم این قرآن را تا یادکردی و پندی و موعظتی باشد کسی را که از
خدا خود بترسد و تا خدا ترس باشد بقرآن متعظ نگردد برای این تخصیص بوی کرد چنانکه گفت
اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرُ مَنْ یَخْشٰهَا تَنْزِیْلًا قرآن که تنزیلیست از خدائی که زمین را آفرید و آسمانهای بلند را
آفرید و او خدائیست که بر عرش مستوی یعنی مستولی شد او راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین
است و آنچه در میان آسمان و زمین است و آنچه در زیر خاکست و ثری خاک نمناک باشد عبدالله گفت
زمین بر پشت ماهی است و ماهی بر روی آب و هر دو طرف ماهی که سر و دنبال ویست در زیر عرش
بهم رسیده است و طرفه از ماهی در زیر پای بر سنگی است سبز که سبزی آسمان از نوی است و آن
سنگ بر گاوی است و پایهای گاو بر ثری و در زیر ثری کس نداند که چیست مگر خدای تعالی و آن گاو
دهن باز کرده است چون دریا هر یک شود در شکم گاو شود و دریا خشک گردد وَاِنْ تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ
انکه گفت ای محمد اگر سخن بلند گوئی او داند سر را و آنچه پوشیده تر باشد از سر ابن عباس گفت سر آن باشد
که اگر گوئی و پوشیده تر از سر آنست که در دل آئی و اگر گوئی و بر واقعی دیگر از و سر آنست که در دل
آید و اخفی آنکه در دل نیاید و پس از آن بکند هم این معنیست که سعید جبیر گفت سر موجودات و اخفی
معدوم خدا عالمست بموجودات و معدومات اَللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ خدای تعالی بجز او هیچ خدا نیست و
هیچکس مستحق عبادة نیست که این نام بروی اجرا توان کرد مگر وی او راست نامهای نیکوتر برای آنکه او
مستحق آنست وَهَلْ اَتٰىكَ حَدِیْثُ مُوْسٰی اِذْ رَاٰ نَارًا فَقَالَ لِاَهْلِهِ امْكُثُوْا اِنِّیْ اٰنَسْتُ نَارًا
لَعَلِّیْ اٰتِیْكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ اَوْ اَجِدُ عَلَی النَّارِ هُدًی فَلَمَّا اَتٰهَا نُوْدِیَ یٰمُوْسٰی اِنِّیْ اَنَا
رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَیْكَ اِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًی هیچ آمد بتو و دانستی صورت استفهام است و
مراد تقریر و تنبیه یعنی بتو آمد حدیث موسی عمران چون بدید آتش را وهب منبه گفت این آنگه بود که
دختر شعیب را بخود گرفت و مدتی آنجا مقام کرد آنگه از شعیب دستوری خواست تا پیش مادر را
ببیند شعیب دستوری داد او بیرون خواست و زن را برداشت و زن او حامله بود در صحرا راه از راه
عدول کرده در شب تاریک از شبهای زمستان سرد بود باد و باران و برف و وقت آن شد که زن
درد زادن بدید آمد موسی علیه سنگ و آهن داشت چندانکه سنگ بر آهن میزد آتش فرو نمی آمد موسی از
خشم سنگ و آهن از دست بینداخت آواز آمد که ای موسی باز دار اشکال تو نرم ناجز بفرمان خدا

بیرون نیاید آتش هر آینه که دعالست چنانچه اند موسی تحیر فرو ماند نگاه کرد از دست چپ آتشی
بدید انده و زنگاک لِاَهْلِهِ اهل خود را گفت شما بر جا باشید که من آتشی اندر دیدم تا بروم و شما را
از آن آتش بیارم یا بر آتش هادی و راه نماینده یابم که ما را راه نماید و باد راه برد یا بر آتش راه نماید فَلَمَّا
اَتٰهَا چون موسی برابر آتش بیامد برسید بدرختی از پایان تا بر سر از آتش سفیدتر و خوش و کسیدن
املاک تسبیح و نشکان شنید و نوری عظیم دید بترسید و تعجب فرو ماند خدای تعالی دل وی
قوی کرد و او را بجای بداشت ازان درخت ندا آمد که ای موسی اِنِّیْ اَنَا رَبُّكَ من خدای توام نعلین
از پای خود دور کن پای برهنه شو که تو بوادی مقدسی تا برکت این وادی بقدم تو رسد که آزاد در
برکت بخوانند و در برکت فرو دیده اند و گفته اند که برای آن فرموده اند که پای برهنه بودن دلیل
و علامت تواضع باشد یعنی تواضع و فروتنی باش اهل اشاره گفتند نعل کنایت از اهل یعنی دل
خود از شغل اهل و ولد خود فارغ کن و گفتند که نعل وی از پوست مردار بود برای این وی را گفتند
کنعلین بیرون کن و این وجهی بعید است و اندیشه بغیر ان دور و موسی بجز چون آن کلام شنید
احتمال آن داشت که کلام بعضی از جنیان باشد لابد است که خدای تعالی علمی از اعلام معجزه قدرت
آن کرده باشد تا بر آن گواه باشد برای آنکه دعوی بجز یکی غیر از درخت شنوده داند که سخن آدمی نیست
وَاَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا یُوْحٰی اِنَّنِیْ اَنَا اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنَا فَاعْبُدْنِیْ وَاَقِمِ الصَّلٰوةَ لِذِكْرِیْ اِنَّ
السَّاعَةَ اٰتِیَةٌ اَكَادُ اُخْفِیْهَا لِتُجْزٰی كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعٰی فَلَا یَصُدَّنَّكَ عَنْهَا مَنْ لَا یُؤْمِنُ بِهَا وَ
اتَّبَعَ هَوٰىهُ فَتَرْدٰی من ترا برگزیدم ای موسی برای نبوت و پیغمبری بشنو و گوش فرا دار آنرا که بتو وحی کنند که
منم خدا و جز از من خدای نیست مرا پرست و عبادة من کن و در عبادة کسی با من شریک مکن و نماز را بپای
دار برای یاد کردن من تا مرا یاد کنی و یاد کرد مرا بجزی بیابزی تا یاد کنم ترا بمدح و ثنای خود مقاتل گفت آفت که
هر که که نماز گذشته یاد آید که نکرده بگذارد یا ذاکر آن و دلیل آنست که انس از رسول علیه السلام روایت کرده که
او گفت مَنْ نَسِیَ صَلٰوةً اَوْ فَاتَتْ عَنْهَا فَلْیُصَلِّهَا اِذَا ذَكَرَهَا اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰی یَقُوْلُ اَقِمِ الصَّلٰوةَ لِذِكْرِیْ بدرستی
که قیامت آینده است و آمدنی است نزدیک بود که آنرا از پوشم و نگویم که آید بر لست از غایت انکه اراد ترا
بپوشیده آن عبدالله عباس گفت و جز مفسران گفتند که معنی اینست اَكَادُ اُخْفِیْهَا مِنْ نَفْسِیْ ای غیبی خواستم
که در نفس خویش یعنی در غیب خود ازان پوشم گفتند که در مصحف عبدالله مسعود چنین است که اَكَادُ اُخْفِیْهَا
مِنْ نَفْسِیْ فَكَیْفَ اُظْهِرُهَا لَكُمْ نزدیک آنست که از خود پوشیده دارم شما را چگونه بدان اطلاع دهم حسن
بصری و سعید جبیر اَخْفِیْهَا خوانند تا جزا دهند هر نفسی را بآنچه کرده باشد و در آن سعی نموده و بر قراءة
عامه اینست که من قیامت را پوشیده کرده ام تا جزای هر نفسی بوفق عمل او داده شود چه اگر وقتش معلوم
بودی مکلفان اول عمر بی بودندی و آخر لجاها بندر تکلیف مشغول باشندی فَلَا یَصُدَّنَّكَ پس بنباید که باز

دارد ترا و بکرد اند از قیامت و از استعداد قیامت کسی که ایمان ندارد به قیامت و متابعت هوای نفس خود
انکاه هلاک شوی وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَى
غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَى قَالَ أَلْقِهَا يَا مُوسَى فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى قَالَ خُذْهَا وَ
لَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ
آيَةً أُخْرَى لِنُرِيَكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى چیست ای موسی آنچه بدست راست تست و خدای تعالی
دانست که موسی چه در دست دارد سوال برای آن کرد تا موسی را انس پدید آید با کلام خدای
کستاخ شود و وجه دیگر آنست تا تنبیه کند وی را بران معجزات که از وی پدید خواست آمدن خارق
عادت و نیز از برای آن تا وقت آنکه ماری کردد از وی نترسد موسی علیه السلام جواب داد و گفت هی عصای
این عصا و چوب دست منست گفت این را چه کنی و ترا بچه کار آید گفت بران تکیه کنم در وقت رفتن و
در وقت استراحت و در ان وقت که خواهم که از چوبی بجهم و با این عصا برک از درخت فرو کوبم برای
کوسفندان خود و مراد درین عصا حاجتهای دیگر است گفتند که هیبت بر موسی مستولی شد و زبانش
از سخن منقطع گشت این سخن بر سبیل اجمال بگفت عبد الله عباس گفت زاد و متاع خود بر عصا نهادی
و او برگرفتی و چون خسته شدی بروی نشستی و در زیر ران او چون رهوار برفتی و وقتها با وی در راه
سخن گفتی تا انس بودی او را بران و جائی که طعام نداشتی بر زمین زدی آنجا او را ابستی از قوت و طعام
آن روز پدید آمدی و چون تشنه شدی بر زمین زدی چشمه آب پدید آمدی و چون در آفتاب بودی بر زمین
فرو زدی در حال شاخ بکشیدی و برگ بیاوردی و سایه کستردی و هر میوه که وی را آرزو بودی از
وی پدید آمدی و چون بخفتی او را شبانی کوسفندان بداشتی و چون بجاهی رسیدی که رسن کوتاه بودی
عصا بچاه فرو گذاشتی دراز شدی و آن شعبها بر شکل دلو شدی تا آب بر آوردی برای خود و کوسفندان
و چون شب در آمدی بر زمین فرو بردی مانند دو شمع از وی دو روشنائی تافتی و هذا معنی قوله وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ
أُخْرَى خدای تعالی موسی را گفت أَلْقِهَا این عصا را بینداز عصا بینداخت ناگاه که بدید ماری گشت
بزرگ که سنک فرو می برد و درخت را میشکست و میشتافت از هر طرفی موسی چون نیک بدید بترسید
خدای تعالی وی را گفت ای موسی بگیرش و مترس چون این سخن بشنید چنان دلیر شد که دست در دهان او
فرو برد و او را بگرفت اینجا گفت آن عصا ماری گشت و جائی دیگر ثعبان گشت و ثعبان ماری بزرگ
باشد و جائی دیگر گفت كَأَنَّهَا جَانٌّ و جان نوعی از مار خرد باشد و این احتمال آن دارد که اول حال مار
کوچک بود انکه بتدریج بزرگ شد تا ثعبان گشت و دیگر آنکه این بعض کرات و مرات بوده در یک حال
مار بود و در حال دیگر جان و در حال دیگر ثعبان و دیگر آنکه در سرعت و نشاط جان بود و در تهیج و
استهوال اژدها بود اهل اشاره گفتند چون موسی عصی بینداخت مار گشت اهل موسی کرد

موسی

بگیر بحث خدای تعالی گفت ای موسی این نه آنست که میگفتی هی عصای این چوب دست منست که بر وی
کار چوب دست خود کیرند گفت بار خدایا این چه حالست گفت این برای آنست که گفتی بر وی تکیه کنم
تا بدانی که جز بر من اعتماد نباید کرد و حکمت در آنکه عصا در ان مقام مار کردانید آن بود که تا موسی ساکن
شود و بداند که در ان عصا این معجزات نهاده اند تا چون پیش فرعون بیندازند و مار کردد از و نترسد
و دیگر آنکه این معجزه کرد تا او بداند که آن کلام که اندر رخت شنید کلام آنست که این خرق عادة فعل
اوست قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ خدای تعالی گفت بگیر این عصا را و مترس که ما او را بحالت اول بریم و
با عصا کردانیم وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ و دست باز بر بغل خود بر و در زیر بازوی خود کن تا
بیرون آید سفید بی علت و افتاد بیسی و غیر آن موسی دست در بغل کرد و بیرون آورد چندانی نور
از وی میتافت که آفتاب را غلبه میکرد آيَةً أُخْرَى فرا گیر این را آیتی و معجزی دیگر تا بنمایم ترا از آیات بزرگ
خود اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاحْلُلْ عُقْدَةً
مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي هَارُونَ أَخِي اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي وَأَشْرِكْهُ
فِي أَمْرِي كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا
مُوسَى حق تعالی چون موسی را بمعجزی داد و معجزات وی را گفت اکنون پیش فرعون رو و او را دعوت
کن که او طاغی شده است و پای از حد خود بیرون نهاده است دعوی خدائی میکند موسی علیه السلام
درین حال دست بدعا بر داشت و گفت رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي ای خدای من و آفریدگار
من و پرورندگار من دل من روشن کردان و این گرفتگی و قبض و دلتنگی از من زایل کردان آن تغیر
که مخالفان کرده اند شرح صدر را نه قوله أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ ان شکافتن سینه و دل رسول اینجا
باطلست چه باتفاق در حق موسی این معنی نبوده است اولی و احری که در حق رسول نبوده باشد چرا
از موسی و از جمله چیزها نخستین بود موسی گفت خدا و ندا دل ها بفرمان تست این دلتنگی از دل من بر
دار و کار من آسان و سهل کردان یعنی رسالت و چیزی که ما مور بودی بر من آسان کن وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ
لِسَانِي و بند و گره از زبان من بگشا تا مردمان سخن من بدانند که در زبان موسی نقصی بود که بعضی
از حروف درست نتوانستی گفتن و سبب آن بود بروایت عبد الله عباس که روزی موسی در کنار فرعون
بود دست بر او برد و طپانچه بر روی فرعون زد و ریش او بدست گرفت فرعون علیه اللعنه قهر کرد و فرمود
که او را بکشند آسیه او را گفت او کودکست نداند و اگر خواهی که بشناسی که او میان بد و نیک شناسد بفرمای
تا طشتی از آتش پاره پر کنند و طبقی از جوهر و هر دو در پیش موسی نهادند موسی خواست تا دست
بجوهر برد جبرئیل بیامد و دست او سوی آتش برد تا او انگشتی از آتش برگرفت و در دهن نهاد و
زبانش بسوخت و دستش بسوخت برای آنکه طپانچه بر روی فرعون زد موسی گفت خدا وندا دعوت

کردن کاریست که تعلق بزبان دارد و من سخن درست نمیتوانم گفتن بند از زبان من بردار تا سخن من هویدا شود و مردم سخن من بدانند و این کار که تو مرا فرموده‌ی نه کاری آسانست که تنها برآید مرا وزیری باید که یار من باشد و مرا معاونت کند از اهل من هارون را که برادر منست وزیر من کردان و پشت من با وی سخت کردان و محکم و او را در کار من که پیغمبریست شریک من کردان و این دعا بدستوری خدا کرده باشد یا شروط بشرط مصلحت یعنی کردانی که او صلاحیت این کار دارد او را پیغمبری یا من بفرست خدای تعالی دانست که او آن کار را شاید دعاء موسی اجابت کرد کی نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا ما هر دو بیك جا و با یکدیگر تسبیح تو کنیم و ذکر و ثنای تو کنیم بسیار که تو خداوندی عالم و دانا و بینا باحوال ما خدای تعالی دعاء موسی مستجاب کرد و مراد وی در کنار وی نهاد و گفت قَدْ أُوتِيتَ بدستی که دادند ترا مراد تو و برآوردند حاجت تو ای موسی ای عجب که موسی را بایست در نبوت که او را وزیر باشد و معاون برادای رسالت و او را بفرعون بفرعون فرستاده بودند رسول ما را که بکافه خلایق فرستاد و بجملهٔ پریان و آدمیان و هر یکی از بندگان قریش فرعونی بودند او را وزیری بایست بلی او را وزیری بود که برادر او بود بفرمان خدا و خلیفهٔ او بود از پس او و او را گفت یا عَلِيُّ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي تو از من ای علی بمنزلهٔ هرونی از موسی جز پیغمبری امیر المؤمنین علی را اثبات هر منزلتی که هرون را بود از موسی جز نبوت را بلفظ استثنا کرد واخوت بعرف مستثناست و از جملهٔ منازل هرون یکی وزارت بود و یکی خلافت وزارت بقوله وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي هَارُونَ و خلافت بقوله هرون اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي پس علی ابن ابی طالب را این هر دو ثابت باشد وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّكَ مَا يُوحَى أَنِ اقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى مَنْ يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَى أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَى قَدَرٍ يَا مُوسَى و ما بر تو منت نهادیم ای موسی بار دیگر یعنی جز این نوبت و این بار ما بر تو نعمت و منت نهاده‌ایم و آن در آن وقت بود که وحی کردیم بمادرت و الهام دادیم وی را و در دل او انداختیم چنانکه گفتند در خواب او نمود و گفتیم او را که موسی را که فرزند توست در تابوت انداز و تابوت را در دریا افکن تا دریا او را بساحل اندازد و مراد بدریا رود نیلست یَأْخُذْهُ فرا گیرد او را عَدُوٌّ لِي دشمن من یعنی فرعون که او دشمن منست و دشمن او و این چنین بود که فرعون در خواب دید که آتشی هایل از محلهٔ بنی اسرائیل برآمد و گرد سرای او در آمد و او را بسوخت و کوشک و سرای او را معبران گفتند که از بنی اسرائیل فرزندی

در وجود آید که هلاک تو و ملک تو بر دست وی باشد بفرمود تا هر چه پسر بزادندی میکشتند و هر چه دختر بود رها میکردند سالی چند برین برآمد بنی اسرائیل کم شدند فرعون را گفتند که بنی اسرائیل منقطع خواهند گشت و کس باشد که ما را بندگی کند فرعون بفرمود تا یکسال پسران را بکشند و یکسال رها میکردند هرون در آن سال زاد که نمیکشتند و موسی آن سال که میکشتند چون مادر موسی را وضع حمل اتفاق افتاد ندانست که چه کند خدای تعالی در دل وی انداخت تا تابوتی ساخت از چوب و آن تابوت مومن آل فرعون ساخت حزبیل و پارهٔ محلوج در آنجا نهاد و موسی را در آنجا نهاد و بندها را بقیر استوار کرد و در رود نیل انداخت رود آنرا ببرد و شعبه‌ای کرده آب برای فرعون بود و آب در آنجا بود فرعون با آسیه بر تخت بود و آب در زیر که میرفت و از راه دیگر بیرون میشد فرعون نگاه کرد تابوتی دید بقیر کرده بفرمود تا بگرفتند و پیش او بردند تابوتی بود و قفل برو نهاده قفل بگشادند و سر تابوت برداشتند کودکی را دیدند فرعون گفت این را باید کشتن آسیه گفت او را مکش شاید که ما را سود کند و از وی ما را نفع بود یا وی را فرزند خود گیریم و بفرزندی قبول کنیم فرعون گفت همچنین کنیم آسیه را و فرعون را محبتی و دوستی از وی در دل آمد چنانکه خدا گفت وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي و من که آفریدگارم از خود دوستی بر تو افکندم یعنی ترا دوست گرفتم و چنان کردم که هر که ترا بدید دوست داردت انجیدی که ترا از فرعون دشمن تر در جهان کسی نبود او ترا دوست داشت فایده گفت خدای تعالی ملاحتی در چشم وی نهاد که هیچکس او را ندیدی و الا که دوست داشت او را وَلِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي و ترا پرورند و طعام و شراب دهند بنظر من إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ آنگه خواهرت میرفت و میگفت راه نمایم شما را بر اهل بیتی و خاندانی که وی را تکفل کند و این چنان بود که آسیه او را برگرفت بفرزندی کس فرستاد و دایگان را بیاورد او شیر هیچکس نگرفت و این حدیث در مصر فاش شد و طلب دایه میکردند خواهر موسی بیامد و نام او مریم بود و ایشان را گفت من شما را بر اهل بیتی راه نمایم که وی را بپذیرند گفتند بلی بیامد و مادر موسی را بیاورد و مادر موسی بیامد و پستان در دهن وی نهاد او پستان مادر بستد و شیر بخورد آسیه گفت ترا باید آمدن و این کودک را شیر دادن او گفت من اینجا نتوانم آمدن من دیگر کودکان دارم و خانه‌ام ضایع شود لیکن او را بمن دهید که من او را شیر دهم و نیکو دارم چندین بند که بجز از شیر او نمیخورد بضرورت او را بوی دادند و ذلك قوله فَرَجَعْنَاكَ باز گردیم ترا با مادر تو تا چشم او بتو روشن شود و اندوهگن نشود و این از جملهٔ نعمتهاست که خدا بر وی میشمارد و دیگر از نعمتهای خدای بر موسی آن بود که وی را گفت وَقَتَلْتَ نَفْسًا و تو مردی را بکشتی از قبطیان و ایشان در طلب تو برخاستند تا اگر یابند بکشند ما ترا از آن غم نجات دادیم و امتحان کردیم ترا امتحان کردنی یعنی با تو معامله آزمایندگان کردیم یعنی ترا خالص کردانیدیم

برای نبوة وکفته‌اند فتون آن بود که او را مادر مخفی می‌افکند بر آن مخفی یکی آنکه او را سالی زاد مادرش که کودکان را می‌کشتند آنکه او را در رود نیل افکند آنکه بدست فرعون افتاد آنکه قصد کرد فرعون بکشتن او چون طپانچه بر روی او زد آنکه اخگر در دهن نهاد و زبانش بسوخت آنکه قبطی را بکشت بخطا نه بقصد تا قصد کشتن کردند ما ترا بآن همه محنتها امتحان کردیم جبائی گفت معنی آنست که تکلیف بر تو سخت کردیم در طلب معاش تا ده سال مزدوری شعیب بایست کرد فَلَبِثْتَ سِنِينَ بس درنگ کردی در میان اهل مدین مدت ده سال و مدین آن شهر بود که شعیب در آنجا بود و از آنجا تا بمصر هشت مرحله بود وهب گفت بیست و هشت سال در مدین بود ده سال مزدور شعیب بود و هشده سال دختر شعیب بود تا فرزندان زاد ثُمَّ جِئْتَ عَلَىٰ قَدَرٍ پس آمدی بر مقداری از زمان که در آن مقدار پیغمبران را وحی آید و آن چهل سال باشد و گفته‌اند بر آن مقدار که از ازل تقدیر کرده بودند برای تو و تقدیر کرده مقاتل گفت علی موعد وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي اذْهَبْ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ قَالَا رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ أَنْ يَفْرُطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَىٰ قَالَ لَا تَخَافَا إِنَّنِي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَىٰ فَأْتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَىٰ مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ترا برای خود آفریدیم و با لطاف خود مخصوص کردم و برای رسالت و پیغمبری ترا برگزیدم تو و برادر تو بروید با آیات و معجزات و بینات من و سستی مکنید در یاد کردن من یعنی فراموش مکنید و همیشه با ذکر من باشید و گفته‌اند معنی اینست که سستی مکنید در رسانیدن رسالت و پیغام من اذْهَبَا بروید پیش فرعون که او از حد در گذشت و طاغی و باغی شد چون بنزدیک او رسید بگوئید او را گفتار نرم و سخن خوش و این سخن نرم مانند آن باشد که گفت هَلْ لَكَ إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ هیچ رغبت می‌افتد ترا که پاکیزه شوی و از کفر و شرک بیرون آئی لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ باشد که او اندیشه کند یا بترسد و با راه آید یعنی با او از در فق و لین آن کنید که کسی طمع ایمان دارد اگر چه من میدانم که وی ایمان نیارد و بر کفر اصرار کند سدی گفت و عکرمه با او خطاب نیکو کنید و چنین گوئید یا ابا العباس و یا ابا الولید اهل اشارة گفته‌اند با او سخن لطف گوئید که او بر تو حق تربیت دارد و ترا پدری کرده است حق خدمت دارد بر تو و او را وعده ده بر ایمان جوانی که بآن پیری نباشد و ملک پادشاهی تا وقت مردن با وی بماند مفسران گفته‌اند هرون در این وقت بمصر بود و موسی بمدین چون او را بیامد در راه بنبوت دادند او را موسی از خدا درخواست که هرون را یار من کردانی در نبوت تا هر دو بهم برویم خدای تعالی اجابت کرد و وحی کرد بهرون که برادرت پیغمبری می‌آید بفرعون من ترا یار او کردم در نبوت شما هر دو فرستاده منید بفرعون تا او را دعوت کنید

الیتنا

وموسی در راه است باستقبال وی رو هرون بیک منزل باستقبال وی رفت و یکدیگر را از احوال خبر دادند یحیی بن معاذ چون این آیت بخواند بگریست و گفت هَذَا رِفْقُكَ بِمَنْ يَقُولُ أَنَا اللَّهُ فَكَيْفَ رِفْقُكَ بِمَنْ يَقُولُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ این رفق و لطف تست با کسی که گفت انا الله رفق تو چگونه باشد در حق کسی که گوید لا اله الا الله ابو القاسم بن حبیب گفت هَذَا رِفْقُكَ بِمَنْ يُعَادِيكَ فَكَيْفَ رِفْقُكَ بِمَنْ يُوَالِيكَ هَذَا رِفْقُكَ بِمَنِ اقْتَرَفَ فَكَيْفَ رِفْقُكَ بِمَنِ اعْتَرَفَ هَذَا رِفْقُكَ بِمَنِ اسْتَكْبَرَ فَكَيْفَ رِفْقُكَ بِمَنِ اسْتَغْفَرَ قَالَا رَبَّنَا موسی و هرون گفتند خداوندا ما میترسیم که او بر ما تعجیل عقوبت کند و ما را بفرماید کشتن چرا او پادشاهی ظالمست خدای تعالی ایشان را گفت لَا تَخَافَا مترسید که من با شمام سخن شما میشنوم و آنچه با شما گوید و شما را می‌بینم و آنچه با شما کند یعنی از شما غافل نیستم شما را فرو نگذارم تا او بر شما سطوت کند و بیدادی فرماید فَأْتِيَاهُ پیش او روید بگوئید ما هر دو رسولان خدای توئیم ما را فرستاده است تا ترا دعوت کنیم و بگوئیم تا دست از بنی اسرائیل بدارید فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ و ایشان را با ما بفرست و عذاب مکن ایشان را و کارهای درشت و سخت مفرما ما آیتی و معجزی آورده‌ایم از خدای تو تو را که دعوی میکنیم و باین دعوی حجتی و برهانی نمائیم ما پیغام خدا برسانیدیم و آنچه گفتنی بود بگفتیم وَالسَّلَامُ عَلَىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ و سلام بر آنکس باد و سلامت آنکس راست که متابعت راه راست کرد و عذاب و سختی بر آنکس است که او بدروغ داشت و از قبول کردن حق برگردید إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا بدرستی که با وحی کرده‌اند و ما را اعلام کرده که عذاب بر آنکس باشد که او خدا را و پیغمبران را بدروغ دارد و پشت بر ایشان کند قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَىٰ قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ قَالَ عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَسَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّىٰ كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِأُولِي النُّهَىٰ موسی و هرون علیهما السلم پیش فرعون شدند و رسالت و پیغام از خدای خود بگذاردند فرعون ایشان را گفت خدای کیست ای موسی خطاب برای آن کرد که با وی انبساط داشت از برای آنکه دانست که هرون فصیح‌تر است از برای آن با وی خطاب کرد یا از برای آنکه اصل در نبوت موسی بود موسی جواب داد و گفت خدای ما آنست که بداد هر چیزی را آفرینش او یعنی صورت او و شکل او که موافق منفعت او باشد یا بداد هر چیزی را که آفرید آنچه او بآن محتاج باشد آنکه او را بآن راه نمود و تحصیل آن بر وی آسان کردانید فرعون گفت فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ حال ایشان گذشته و گروهان پیشین چگونه است و این آنکه گفت که موسی و برا گفت إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ یعنی حال ایشان که گفتی چیست در سعادت و شقاوت موسی گفت علم ایشان نزدیک خدای منست و اوست عالم باحوال ایشان و آن علم

در کتابی نوشته است یعنی لوح محفوظ لَا یَضِلُّ رَبِّی وَلَا یَنْسَی خطا نکند خدای من آنرا و بجا و غلط نشود
مانو ضایع نکرده و فراموش نکند چه او عَالِمُ الذَّاتِ و هرچه صلاح خلق بود او را معلوم و پیدا است الَّذِی
جَعَلَ لَکُمُ آن خدائی که زمین را برای شما فرش کرد تا بروی بخسپید یا گهواره تا در وی آرام
گیرید چنانکه کودک در گهواره و برای شما در زمین راهها پیدا کرد تا بروید و بمقاصد و
مطالب خود رسید واز آسمان آبی فرو فرستاد یعنی باران انکه از معاینه یا از جز دادن از نفس خود
آمد بر سبیل تعظیم بلفظ جمع وگفت فَأَخْرَجْنَا بِهِ ما بسبب این باران بیرون آوردیم از زمین از
انواع و اصناف گیاههای مختلف شکل و برنگ و بطعم و بطبع و ببوی بعضی سرخ و بعضی زرد و بعضی
سفید و بعضی سیاه و بعضی گرم و بعضی سرد و بعضی تر و بعضی خشک و بعضی تلخ و بعضی شیرین
و بعضی سودمند و بعضی زیان کار و بعضی رد و بعضی د و اینها انی که بطبع نیست و بدهر نیست و
بهوا نیست و بستاره نیست جز فعل قادری علیم حکیم مرید نیست که بحسب مصلحت چنانکه خواست و
مصلحت شناخت باز بید و بیرون آورد تا تو بوقت ربیع در وی نظر کنی راحت چشم باشد و نزهت
دل و زیادت یقین و راه نماید ترا بخالقی و آفریدگاری وَفِی کُلِّ شَیْءٍ لَهُ آیَةٌ تَدُلُّ عَلَی أَنَّهُ وَاحِدٌ
چون حق تعالی بیان کرد که ما باین آب که فرستادیم از زمین انواع نبات بیرون آوردیم که بعضی طعم شما
است و بعضی چهارپایان ایشان را امر کرد بر سبیل اباحت وگفت کُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَکُمْ بخورید
آنچه طعم شما است و غذای شما را شاید و آنچه شما را نشاید بچرانید چهارپایان خود را درین که یاد
کرده شد و شرح آن داده آمد آیاتی و دلالتی هست خداوندان عقل را مِنْهَا خَلَقْنَاکُمْ وَفِیهَا
نُعِیدُکُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُکُمْ تَارَةً أُخْرَی وَلَقَدْ أَرَیْنَاهُ آیَاتِنَا کُلَّهَا فَکَذَّبَ وَ
أَبَی قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِکَ یَا مُوسَی فَلَنَأْتِیَنَّکَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ فَاجْعَلْ بَیْنَنَا وَ
بَیْنَکَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَکَانًا سُوًی قَالَ مَوْعِدُکُمْ یَوْمُ الزِّینَةِ
وَأَنْ یُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًی فَتَوَلَّی فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ کَیْدَهُ ثُمَّ أَتَی چون حق تعالی تذکیر نعمت کرده بود کافران را
ایشان را یاد داد که اصل خلقت ایشان از چه چیز است گفت شما را از زمین آفریدیم یعنی پدر شما آدم را
و نفس شما را در حقیقت هم از زمین آفریدیم بآن معنی که نطفه شما از طعام است و انواع طعام از زمین
وَفِیهَا نُعِیدُکُمْ دیگر بار شما را با زمین و اجزاء شما را خاک گردانیم چنانکه با بتدا از و آفریدیم
با انتها رجع با او باشد و بار دیگر هم از زمین بیرون آریم شما را یعنی روز قیامت لیهم برای آنست تا بدانی
که را انکه برسد که از خاک ره هیچ ذلیلتر نیست و ترا از آن آفرید اندا صلت اینست مَوْطُوءٌ بِالنِّعَالِ
وَالْأَقْدَامِ آنجا اصل تست در زیر قدم هر جاهلی نهاده اند تا آنکه عاقل باشد آنرا در وقت مفاخرت
تاج سر سازد و گفت با نخاک تخواهم بودن تا اصل را ندارد که اجل کوتاه است عمادت مقصود و

برو

چه سفر کنی که جای تو میان آن المقبورات رسول علیه السلام فرمود تَمَسَّحُوا بِالْأَرْضِ فَإِنَّهَا بِکُمْ بَرَّةٌ
در زمین نالید که وی مادر شما است اصل شما از وست و نشو شما از وست و رجعت با وست تا زندن
بر پشت خود تا استوار دارد أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ کِفَاتًا أَحْیَاءً وَأَمْوَاتًا معاش شد روست و
معاش شما از وست و معاد شما باوست این برای آن گفت تا سرا و ساخته داری و خویشتن را بآنجه
جز از بسته پرداخته داری وَمِنْهَا نُخْرِجُکُمْ و شما را این بیرون آریم بار دیگر برای آن گفت تا بدانی
که جای تو جای دیگر است و سرای تو سرای دیگر بعمارت این سرا مشغول نکردی که این سرای ممر است نه
سرای مقر سرای گذشتنی است و گذاشتنی نه سرای مقام کردنست و از اینجا گفت که الدُّنْیَا دَارُ مَمَرٍّ وَالْآخِرَةُ
دَارُ مَقَرٍّ فَخُذُوا رَحِمَکُمُ اللهُ مِنْ مَمَرِّکُمْ لِمَقَرِّکُمْ وَمِنْ زَادِکُمْ لِمَعَادِکُمْ وَمِنْ نَفْعِکُمْ
لِرُجُوعِکُمْ وَمِنْ مَالِکُمْ لِمَآلِکُمْ انگه گفت وَلَقَدْ أَرَیْنَاهُ ما بفرعون نمودیم آیات و دلالات
خود را یعنی آنچه موسی را دادیم از آیات و معجزات همه بفرعون نمودیم فرعون آنرا بدروغ داشت و ابا
کرد و امتناع نمود از قبول حق و مراد با آیات آن معجزات نه گانه است چون فرعون فروماند و دفع آن
نداشت کردن نسبت آن هر با سحر کرد و گفت أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِکَ یَا مُوسَی ای موسی
آمده تا ما را بجادوئی خویش از شهرها و زمین ما که مصر است بیرون کنی ما نیز بتو آریم سحری و
جادوئی که مانند آنست میان ما و میان خود موعدی پدید کن و میعادی نه که ما و تو آنرا خلاف
کنیم و از آن در نگذریم در مکان و موضعی که آن مستوی باشد یعنی صحرائی هموار و زمینی هامون
کلبی گفت سوی هذا المکان نجر این جایگاه که ما در ویم این ساعت قَالَ مَوْعِدُکُمْ موسی گفت
موعد شما روز زینت است گفتند این روز عیدی بود ایشان را سعید بن المسیب گفت روز بازاری
بود که خود را بیارا استندی و آن بازار سوق بندی وَأَنْ یُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًی و آنروز که مردمانرا بعادت
جمع کنند در وقت چاشت برای آنرا این وقت را اختیار کردند تا آشکارا باشد و همگان بیان اطلاع
یابند فَتَوَلَّی فِرْعَوْنُ فرعون از موسی اعراض کرد تا طلب سحر و ساحران کند انگه گرد کرد ساحران
و مکر و کید خود را پس انگه بوعده گاه خود آمد عبدالله عباس گفت هفتاد و دو مرد ساحر بودند
و گفته اند چهارصد مرد بودند با هر یکی خرواری از چوب و رسن قَالَ لَهُمْ مُوسَی وَیْلَکُمْ
لَا تَفْتَرُوا عَلَی اللهِ کَذِبًا فَیُسْحِتَکُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَی فَتَنَازَعُوا أَمْرَهُمْ بَیْنَهُمْ وَ
أَسَرُّوا النَّجْوَی قَالُوا إِنْ هَذَانِ لَسَاحِرَانِ یُرِیدَانِ أَنْ یُخْرِجَاکُمْ مِنْ أَرْضِکُمْ بِسِحْرِهِمَا وَیَذْهَبَا
بِطَرِیقَتِکُمُ الْمُثْلَی فَأَجْمِعُوا کَیْدَکُمْ ثُمَّ ائْتُوا صَفًّا وَقَدْ أَفْلَحَ الْیَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَی چون فرعون
و فرعونیان با سحر و ساحران در روز میعاد در آن مکان جمع شد موسی علیه السلام ایشانرا وعظ گفت و
دعوت کرد و از خدا بترسانید و گفت وَیْلَکُمْ وای بر شما بر خدا دروغ فرا میبافید و بدروغ بروی نسبت
مکنید

کوی بعذاب بیخ شما برکند و شما را مستاصل کرده اند چنانکه از شما هیچ اثر نماند وَقَدْ خَابَ مَنِ
افْتَرَىٰ خاب نومیدی باشد آنکس را که بر خدا افترا کند ایشان یعنی ساحران با یکدیگر منازعت و
خصومت کردند در آن کار که میان ایشان بود با یکدیگر راز گفتن گرفتند و گفتند که
منازعت ایشان در آن بود که موسی علیه السلم ایشان را وعظ گفت و دعوت کرد ایشان گفتند که این
مرد با ساحران نمی ماند و سخن او سخن ساحران نیست و راز ایشان این بود که گفتند اگر موسی ما را غلبه
کند متابعت او کنیم قَالُوا إِنْ هَٰذَانِ لَسَاحِرَانِ گفتند آن ساحران که امروز نشان اینست که این دو مرد
یعنی موسی و هرون دو ساحرند و میخواهند که راه نیکو و طریقه بزرگوار شما ببرند و
گفتند که طریقه کنایه است از وجوه و اشراف و این قول عبد الله عباس است و گفتند که مراد بنی اسرائیل بودند
از ایشان بیشتر بودند فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ فرعون گفت آن ساحران و جادوان را که عزم کنید بر کید
خویش یعنی بر سحر و جادوی و حیله که ساخته اید پس بیایید همه یک صف و یک دست و یک زبان شوید
و گفتند که مراد صف نمازگاه است یعنی بعیدگاه آیید و بدرستی که امروز ظفر آنرا باشد که او غالب شود
قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِمَّا أَن تُلْقِيَ وَإِمَّا أَن نَّكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَىٰ قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَ
عِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِن سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَىٰ فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُّوسَىٰ قُلْنَا لَا تَخَفْ
إِنَّكَ أَنتَ الْأَعْلَىٰ جادوان موسی را گفتند ای موسی اول تو عصا خود بیندازی یا اول ما بیندازیم
و این بر وجه ادب گفتند چون ایشان این قدر ادب نگاه داشتند که از موسی دستوری خواستند
خدای تعالی ایشان را توفیق هدایت داد موسی علیه السلم گفت نه که اول شما بیندازید ایشان چوبها و
رسنهای خود را بینداختند فَإِذَا حِبَالُهُمْ همی ناگاه که نگاه کردی آن رسنها و چوبهای ایشان
چنان نمود از سحر و جادوی ایشان موسی را با فرعون را که ایشان میشتابند و میروند پس موسی در نفس
خود ترسی یافت و ترس موسی از آن بود که در بطلان آن بی شک بود از آن بود که چون جاهلان نظر
نیکو نکنند گمان برند که آنچه موسی میکند هم این جنس است و میان شبهت و حجت فرق نتوانند کردن
ما موسی را گفتیم لَا تَخَفْ مترس که تو آنچه می بینی و هیچ اندیشه مدار که آنچه با تست حقست و آنچه با
ایشانست باطل و حق باطل را غالب باشد تو بر ایشان غلبه کنی و تو بلندتر از ایشان باشی و زبردست
ایشان باشی وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ
أَتَىٰ فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سُجَّدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَىٰ قَالَ آمَنتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ
إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُم مِّنْ خِلَافٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ
فِي جُذُوعِ النَّخْلِ وَلَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَىٰ ای موسی مترس و بینداز آنچه در دست
راست داری تا فرا گیرد و فرو برد آنچه ایشان کرده اند بدرستی که آنچه ایشان کرده اند حیله و کید و

سحر و جادوست و مکریست که جادوان ساخته اند و جادو هر کجا که آید فلاح نیابد و ظفر نیابد
و بهره که آید بهیچ جای نرسد چون موسی را خطاب آمد که أَلْقِ بینداز موسی عصا بینداخت اژدها
شد بیکباره عصا آن چهار صد خروار چوب و رسن مار پیکر ساخته و مجوف کرده و زیبق پر کرده ا[ند]
فرو برد که از آن هیچ باقی نگذاشت و بروی هیچ اثری پیدا نشد چون ساحران این حال بدیدند و
ایشان در ساحری ماهر بودند باول نظر بدانستند که آن سحر نیست چه انواع سحر بر ایشان پوشیده
نبود ایشان را حقیقت موسی چنان یقین شد که بهیچ حال دفع آن ممکن نبود هم بسجود در آمدند
چنانکه پنداشتی که کسی ایشان را بسجود انداخت چنانکه گفت فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سُجَّدًا ساحران بروی
افکنده شدند در آن حالی که سجده کنندگان بودند در خبر است که چون ایشان در سجده افتادند
خدای تعالی جای ایشان در بهشت بایشان نمود قَالُوا آمَنَّا گفتند که ما ایمان آوردیم بخدای هرون
و موسی و این از برای آن گفتند تا کسی گمان نبرد که با بن خدای فرعون خواسته است قَالَ آمَنتُمْ
فرعون گفت ایشان را ای ایمان آورید بموسی پیش از آنکه من شما را دستوری دهم إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمْ او
استاد شماست و مهتر شماست شما را این سحر و جادوی او تعلیم کرده است و از وی آموخته اید
من بفرمایم تا شما را دست و پای ببرند بر خلاف یعنی دست راست و پای چپ و آنگه شما را بر دار
کنم بر تنهای درختان خرما و درخت خرما برای آن اختیار کرد تا درازتر باشد و هایل تر و هر کس
آنرا ببیند گفتند اول کسی که این عقوبت برین وجه فرمود فرعون بود و شما بدانید که از ما و شما
یعنی از ما و موسی عذاب کدام سخت تر است و باقی تر قَالُوا لَن نُّؤْثِرَكَ عَلَىٰ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ
وَالَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَٰذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا
وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ ایشان فرعون را جواب دادند و گفتند ما ترا
برنگزینیم و اختیار نکنیم بر آنچه بما آمد از حجتهای واضح و دلیلهای روشن و نه بر خدای که ما را بیافرید
و از نیست هست کرد و شاید که وَالَّذِي فَطَرَنَا سوگندی باشد یعنی بحرمت آن خدائی که ما را بیافرید که ما
ترا بنگزینیم بر آنچه ما را معلوم شد از آن حجج پس تو آنچه خواهی کردن میکن و آنرا که بر آن عزم کرده از کار
ما با تمام رسان و حکم کن آنچه بخواهی که تو حکم درین زندگانی توانی کردن ترا در آخرت حکمی نباشد ما
ایمان آوردیم بخدای خود تا بیامرزد گناهان ما را و آنچه تو ما را باکراه بر آن داشتی از سحر و جادوئی که
کردیم در خبر است که آسیه بشنید که غالب شد و دست که را بود گفتند موسی را او گفت آمنت برب موسی
و هرون فرعون گفت از دل نیکوئی گفت آری والله گفت بروید سنگی را با او ببرید تا بروی زنیم او در زیر آن
سنگ بمیرد برفتند و سنگی بیاوردند او سر بسوی آسمان کرد و گفت رَبِّ ابْنِ لِي عِندَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ خدای
تعالی جای او در بهشت بوی نمود و جان بداد سنگ بروی زدند تنی بود بی روح وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ و خدای

جل جلاله بهتر است و باقی تر وما اختیار بهتر کردیم بر بدتر و باقی بر فانی إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ
مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ
لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ
مَنْ تَزَكَّى وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا
لَا تَخَافُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَى فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ وَ
أَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَى امروشان چنانست که هر که با پیش خدا شود گناه کار یعنی کافر
او را جای دوزخ است در آن دوزخ بمیرد تا باز رهد و نه زنده شود زندگانی که وی را در آن راحت بود
بلکه زندگانی بود که مرگ از آن زندگانی بهتر بود و هر کس که با پیش خدا آید مؤمن باشد و کار نیکو کرده
آن آنان گروه و جماعت باشند که ایشان را درجهای بلندترین باشد جَنَّاتُ عَدْنٍ اندر جهای بلند
ترین باشد بهشتها مقام کردن که در وی مقیم باشند و از آنجا نقل نکنند در زیر درختان او جویها
روان باشد و آن جزا و پاداشت آنکس بود که متزکی باشد و نفسی دارد از شرک پاک و از معاصی دور
کلبی گفت زکی نفس خود بر هد وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا وحی کردیم موسی را و گفتیم که بندگان مرا یعنی
بنی اسرائیل را در شب از مصر بیرون بر و چون بدریا در پیش تو آید عصا بر دریا زن و راهی خشک برای
ایشان در دریا پدید کن تا ایشان در وی بروند لَا تَخَافُ دَرَكًا در آن راه مترس از آنکه فرعون
شما را دریابد وَلَا تَخْشَى و از غرق شدن در دریا مترس فرعون لشکر خود را از پس بنی اسرائیل ببرد و از
پی ایشان برفت و آن آنکه بود که وقت هلاک فرعون بود و نجات بنی اسرائیل خدای تعالی گفت حلی
ایشان از ایشان بعاریت بخواهید و ببرید در شب ایشان همچنین کردند و بنی اسرائیل هفتاد هزار
مرد بودند بعضی بود تا لشکر جمع شد تا سیصد هزار مرد برابر ایشان برفتند چون بکناره دریا رسیدند
بنی اسرائیل از پیش دریا دیدند بنی اسرائیل کین ذکر کردند فرعون با لشکر چون در دریا رفت با ایشان رسید
اندریا الیم با ایشان رسید بخدا که آنرا وصف نتوان کرد و بانکه از آن در عبارت زبان نیاید یعنی آن
غرق شدن و هلاک گشتن ایشان وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ فرعون قوم خود را گمراه کرد و ایشان را راه ننمود
و نجاة نداد يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ وَوَاعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنَ
وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ
غَضَبِي وَمَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ
اهْتَدَى وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى قَالَ هُمْ أُولَاءِ عَلَى أَثَرِي وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ
لِتَرْضَى ای فرزندان یعقوب ما شما را برهانیدیم از دشمن شما یعنی فرعون و وعده دادیم شما را جانب
راست کوه طور تا آنجا موسی را توریة دهیم و آنچه صلاح شما در آنست در توریة بیان کنیم و فی و

فرستادیم بر شما مرغ بریان و ترانگبین در تیه و شما را گفتیم بخورید از طعامهای پاک و پاکیزه
و حلال از آنچه شما را از آنچه روزی همی کردیم و گفتیم که طغیان مکنید و از حد در مگذرید
در آنچه شما را روزی کردیم یعنی در معصیت صرف مکنید کلبی گفت کفران مکنید آن نعمت را و
و کشند حلال را حرام مکنید که خشم من بر شما فرود آید و هر که خشم من بوی فرود آید هلاک شود و
در دوزخ افتد وَإِنِّي لَغَفَّارٌ و من آمرزنده ام آنرا که توبه کرد از کفر و باز گشت و ایمان آورد و
عمل صالح کرد از نماز و روزه و زکوة آنکه ثابت و دایم ماند بر اسلام و بر آن برد زید اسلم گفت مراد
آنست که علم بیاموزد تا با آن راه برد و در تفسیر اهل البیت است که ثُمَّ اهْتَدَى الی ولایة علی ابن
ابی طالب بولایت امیر المؤمنین علی راه یابد و تولی بوی کند وَمَا أَعْجَلَكَ خطابست موسی را ای موسی
ترا چه چیز بشتابانید از نزدیک قوم تو که قوم خود را بگذاشتی و بیامدی و آن قوم هفتاد کس بودند
که موسی ایشانرا برگزید تا کلام خدا بشنوند ایشانرا در راه رها کرد و او از پیش برفت و
ایشانرا گفت شما بر اثر من می آیید که من سخت مشتاق شده ام بحضرت حق جل جلاله چون برسید
خدای تعالی وی را گفت ای موسی ترا چه چیز بشتاب از پیش قومت بیاورد گفت ایشان اینک بر اثر
ما می آیند و من بشتافتم تا طلب رضاء تو کنم و تو از من خشنود شوی قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ
مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ
يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعْدًا حَسَنًا أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ
غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلْكِنَا وَلَكِنَّا حُمِّلْنَا أَوْزَارًا
مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُوَارٌ
فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى فَنَسِيَ حق تعالی گفت ای موسی ما قوم ترا که بگذاشتی و هرون را
بخلافت برایشان گماشتی از پس آمدن تو اینجا ایشان امتحان کردیم و سامری ایشانرا در ضلالت
انداخت بگر تا خدای تعالی چگونه حوالت امتحان که تشدید تکلیفات با خود کرد و حوالت ضلالت
با سامری اگر اضلال بخدا کردی حواله با سامری نبودی مفسران گفتند ششصد هزار مرد بودند
هم بگوساله مفتون شدند جز دوازده هزار مرد که ایشان بماندند و گوساله نپرستیدند فَرَجَعَ
مُوسَى موسی باز آمد با نزدیک قوم خویش خشمناک و دلتنگ ایشانرا گفت ای قوم نه شما را خدا وعده
نیکو داد و آن آن بود که گفت من شما را کتابی دهم که در وی بیان حلال و حرام باشد یعنی توریة أَفَطَالَ
عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ ای روزگار دراز بر شما آمد از پس مفارقت من یعنی بس روزگاری بر نیامد چرا
چنین کردید یا خود شما خواستید تا بر شما فرو آید از خدای شما خشم و عده که مرا داده بودید و با
من عهد کرده آنرا خلاف کردید و آن وعده آن بود که ایشانرا بر ایمان اقامت کنند و هم بر آن

باشد که موسی با ایشان گذاشت ایشان وعدهٔ موسی خلاف کردند و گوساله پرست شدند ایشان
موسی را گفتند ما اخلفنا موعدك ما وعدهٔ ترا خلاف نکردیم بقدرت وطاقت خود این سخن
گفتند که مالك نبودیم و نتوانستیم دفع آن کید کردن که سامری کرد و گفتند که این سخن گوساله
پرستان ایشان گفتند که ما وعدهٔ تو خلاف کردیم از آن بود که مالك خود نبودیم سامری بر ما
غلبه کرد و از جهت سامری و کید او بود ولکنا حملنا لیکن ما برداشتیم بارها که از زر و زینت
قبطیان که بعاریت از ایشان گرفته بودیم آنرا بینداختیم و سامری نیز همچنین بینداخت آنچه با وی
بود از زر و حلی و بر سر آن نهاد و گفتند که معنی اینست که ما بینداختیم زینت و زیور آن قوم در آن گوی
که آتش در آنجا برافروخته بود و او نیز بینداخت چنان نمود که هم از آن حلی و زیور است که بر سر آن
نهاد خود آن نبود از آن خاك انداخت که از قدم جبرئیل برداشته بود فاخرج لهم بیرون آورد
برای ایشان گوساله تن بی جان که او را بانگی بود چون بانگ گاو سعید جبیر گفت سامری از اهل
کرمان بود و منافق بود چون موسی قوم خود را سی روز وعده داد خدای تعالی ده روز دیگر افزود
گفتند که موسی بوعده باز نیامد سامری گفت سبب نیامدن او این حلی آل فرعونست که شما بعاریت
ستدید و با خدا و نمان نداد ید آنرا بیاورید تا من آنرا تدبیری سازم بیاوردند و آنچه او داشت با
آن ضم کرد و سه روز گوساله زرین ساخت مرصع بانواع جواهر آنگاه از آن خاك که جبرئیل پای
بر آنجا نهاده بود قبضه گرفته بود پارهٔ از آن خاك در شکم آن گوساله انداخت و آوازی بر آمد
چون آواز گوساله و او جبرئیل را از آن سبب توانست دیدن که او از جملهٔ آن کودکان بود که در عهد
فرعون پنهان میکردند و در شکاف کوه مینهادند جبرئیل ایشان را از پر خود شیر میداد از آنجا شعاع
چشم وی قوی بود تا جبرئیل را بدیدی و وقتی که پیش موسی آمدی و او از موسی شنیده بود که
خاکی که از قدم جبرئیل بر دارند بر هر کجا که زنند باواز آید از عادت که خدا را نیز آن
و آواز حیوانات گوساله برای آن اختیار کرد که اهل آن روزگار و کسانی که بموسی ایمان آورده شدند
گاو پرستیدندی و فرعون از جملهٔ ایشان بود پیش از آنکه دعوی خدائی کرد از آنجا گفت انا
ربکم الاعلی و قبطیان گفتند ویذرك والهتك مجاهد گفت سامری آن گوساله بصنعت
چنان ساخت که چون بادی در زیر او دمیدی آن باد در شکم او افتادی و از گلوی او بر آمدی
و مخارق گلوی وی چنان ساخت که آوازی از آنجا حاصل شدی مانند آواز گاو بودی آنگه از آن پای
وی بر سر باد نهاد و پراهن او استوار کرد تا باد از زیر او در شکم او شود آنگه ایشان را جمع کرد و گفت
بیائید تا بنگرید که برای شما از آن حلی چه ساخته ام بیامدند گوساله دیدند سخت مرصع بانواع
جواهر در وی نگاه میکردند که ناگاه بادی بر آمد و در شکم گوساله افتاد و از حلق وی بر آمد از

آورز

آوازی شنیدند چون آواز گاو ایشان که آن دیدند همه سجده کردند و گفتند هذا الهکم واله
موسی فنسی این خدای شماست و خدای موسی موسی خدا را فراموش کرده است و بطلب در رفته
افلا یرون الا یرجع الیهم قولا و لا یملك لهم ضرا و لا نفعا و لقد قال لهم هرون
من قبل یا قوم انما فتنتم به و ان ربکم الرحمن فاتبعونی و اطیعوا امری قالوا لن
نبرح علیه عاکفین حتی یرجع الینا موسی افلا بروی صورت استفهامست و مراد تقریع و
توبیخ و تعبید ایشانست بر خطا گفتای نمیبینند و نمیدانند که او هیچ گفتاری ندارد و سخن نمیکند یعنی
اگر با او سخن گویند جواب ندهد و مالك نفعت و مضرت ایشان نیست و لقد قال لهم هرون ایشانرا
گفت پیش از این که ای قوم مکنید این فتنه و امتحانست که شما را کرده و از مایش خدای شما و آزدگار
شما خدائیست بخشنده و بخشاینده متابعت من کنید و فرمان من برید بدون من خدای بگیرید ایشان
جواب دادند و هرون را گفتند ما همیشه بر این مقیم باشیم و از پرستیدن او فراغت ندهیم تا آنگه که موسی با
نزدیک ما آید هرون از ایشان تبرا کرد و دور شد از ایشان با آن دوازده هزار مرد که با او بودند و
باقی قوم گرد بر گرد عجل میگردیدند گاهی رقص میکردند و گاهی سجده و شهقه و نعره میزدند و نشاط
میکردند موسی علیه السلام چون آن شور و آواز ایشان شنید و آن هفتاد مرد که با وی بودند گفت هذا صوت الفتنة
این آواز ایشان شنید و آن هفتاد فتنه است چون هرون را بدید او را بگرفت و او را پیش
هرون همه احوال باز گفت قال یا هرون ما منعك اذ رایتهم ضلوا الا تتبعن افعصیت امری
قال یا ابن ام لا تاخذ بلحیتی و لا براسی انی خشیت ان تقول فرقت بین بنی اسرائیل
و لم ترقب قولی قال فما خطبك یا سامری قال بصرت بما لم یبصروا به فقبضت قبضة
من اثر الرسول فنبذتها و کذلك سولت لی نفسی موسی علیه السلام هرون را گفت ای هرون ترا چه
منع کرد از آنکه چون این حال و کار چنین شد و تو بدیدی که ایشان همه گمراه گشتند که از پی من
نیامدی و مرا از این آگاه نکردی ای در فرمان من عصیان کردی و در امر من عاصی شدی و گفته اند
که معنی اینست که وی را گفت ای هرون ترا چه باز داشت از متابعت کردن من چون ایشان را دیدی
که گمراه شدند چرا متابعت من نکردی و تابع من نشدی در زجر کردن ایشان و قتال کردن با کافران
موسی سخت خشمناك بود در کار خدا عظیم خشم گرفت چون دید که قوم وی گوساله پرست شدند پس
از آنکه آن همه آیات و معجزات دیدند خود را نگاه نتوانست داشتن الواح را بینداخت و در برادر خود
افتاد چنانکه کسی در حال خشم در خود افتد و موی سر خود و محاسن بگیرد و موی سر و محاسن برادر خود
بگرفت هرون گفت ای پسر مادر من ذکر مادر برای آن گفت تا شفقت و رحمت رحم در حرکت آید و او را
مانع شود از آنکه میکند و گفته اند که بر وجه کنایه گفت چنانکه یکی گوید دستار سر و ریش من بها در کم

من درین کار بی جرم را بدین مطالبه و مواخذه مکن و گفته اند که دران روزگار عادت آن بود که بجای مصافحه و معانقه این معامله کردندی و تشفی بوده ندی برای آنکه معتاد بوده ند و نظایر آن آورده و جبر لا تقرات اِنِّی خَشِیتُ بترسیدم که تو گوئی چرا کردی که فرقت در میان بنی اسرائیل انداختی و قول مرا و سخن مرا رعایت نکردی من ترا گفتم اَصْلِحْ میان ایشان باصلاح آر تو تفرقه و فساد در میان ایشان افکندی بقتال کردن هرون گفت من این نکردم صبر کردم تا تو باز آئی و تلافی این کار کنی چون موسی علیه السلم سخن هرون بشنید و عذر او قبول کرد روی بسامری آورد و گفت فما خطبک چیست کار بزرگ تو ای سامری یعنی چه کردی و چه کونه کردی و چه کار عظیمست که از دست تو بیامد سامری گفت من چیزی دیدم که ایشان ندیدند یعنی جبرئیل را علیه السلم و از اثر قدم جبرئیل قبضه خاک برداشتم پس آنرا در شکم آن گوساله انداختم و همچنین که با تو گفتم نفس من مرا بدین داشت و این کار بمن بیاراست و باین کار دعوت کرد قَالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ وَانْظُرْ إِلَى إِلَٰهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا إِنَّمَا إِلَٰهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا موسی علیه السلم سامری را گفت برو از ینجا که ترا باد در جوع و در زندگانی تو آنکه گوئی لا مساس عذاب سامری در دنیا آن کردند که او را از مخالطه مردمان بکلی منع کردند و مردمان را از سخن گفتن با وی و نشستن و طعام خوردن منع کردند و اگر اتفاق افتد که بکسی بساید یا عضوی بعضوی رسد هر دو را تب آید در بیابان با وحوش آید و از آدمیان می رمد و اگر کسی را چند گوید لا مساس بباید که تو بمن مرسی و من بتو رسم گفتند که فرزندان وی تا اکنون باقی مانده اند در خبر است که موسی علیه السلم خواست که سامری را بکشد حق تعالی وی را گفت که دست از وی بدار و او را مکش که او سخی است و رسول فرموده که تجافوا عن ذنب السخی فان الله آخذ بیده کلما عثر از سر گناه جوانمرد درگذرید که خدای تعالی دست او گیرد هرگاه که بروی اندر آید و اِنَّ لَکَ مَوْعِدًا و ترا ای سامری وعده و نوبتی هست از عذاب خدا از آنکه با تو خلاف نکند در آن وعده و آن تو درنگذرد وَانْظُرْ اِلٰی اِلٰهِکَ و بنگر باین معبود خود که او را خدای خود گرفته و روی بوی آورده و همه روز وی را پرستیده ما او را بسوزانیم و آنگه در دریا افشانیم یعنی خاکستر او را و گفتند که ما او را بسوهان بسائیم و سوده او را در دریا افشانیم و این دلیلست بر آنکه وی حیوان نبوده است همچنان جماد بود آن اگر حال این بود و باوی این معامله توان کرد خدا را نشاید خدای شما آن خدای است که جز از وی خدا نیست واسع شد بر همه چیزی بعلم یعنی علم وی بهمه چیز رسد و محیط همه چیزها گردد و همه چیزی در علم وی گنجد كَذَٰلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ

مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا خَالِدِينَ فِيهِ وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا يَتَخَافَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا ما همچنین قصه کنیم و بر تو خوانیم از اخبار گذشتگان و پیشینیان که این قصه کردیم و ما ترا از نزدیک خود ذکری دادیم یعنی قرآنی که در وی مذکورست آنچه محتاجند از امور دین هر که روی باو آرد و آنرا بپذیرد سعادت و نجات یابد و هر که ازو اعراض کند و روی بگرداند و در آیات و دلالات او که دلالت بر توحید و عدل او و روز قیامت دارد گران که کاران بردارد و در آن بار گران که جاوید باشد یعنی در عقوبت آن و مراد بوزر عقوبت است و بحملی و باری است ایشانرا و روز قیامت آن بارگاه یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّوْرِ روزی که در صور در دمند و گناهکارانرا در آن روز حشر کنند و برانگیزند سیاه روی و سبز چشم و این علامت دوزخیانست و گویند مراد بزرق کوری و نابینائی است یعنی ایشانرا نابینا برانگیزند یَتَخَافَتُوْنَ بَیْنَهُمْ با یکدیگر باواز نرم و آهسته گویند چه آن قدر زهره ندارند که آواز بردارند از هول آن روز با یکدیگر گویند اِنْ لَبِثْتُمْ شما درنگ نکردید شما درنگ نکردید در دنیا مگر ده شب مدت بودن ایشان در دنیا ده روز گفتند و آنکه شمردند از درازی مدت آخرت نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا لَا تَرَىٰ فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَٰنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا ما عالم تریم و داناتر بآنچه ایشان گویند آنکه که یکی از ایشان گوید و او بهترین و فاضلترین ایشان باشد و تمام عقل که شما مقام نکرده اید در گور مگر روزی ایشانرا مقام در گور اندک آید از آنکه از مرور احوال و سنین بیخبر بوده باشند ابو علی جبائی گوید این پس از عذاب گور گویند یعنی از آنکه که عذاب گور منقطع شد تا اکنون این مقدارست و روا باشد که این آنان گویند که ایشانرا عذاب گور نباشد آنکه رسول را گفت ترا از کوههای پرسند بگو که خدای آنرا خورد کند چون ریگ روان آنکه باد در ابر و کارد تا در عالم پراکنده کرده اند و گفته اند در دریا ریزد و فیذرها پس بگذارد این کوهها را یعنی جای و مقام و مقر ایشانرا از زمین هامون هموار که در وی هیچ کجی و بلندی نه بینی و هیچ نشیبی و فرازی نیابی یمان گفت امت سقف بود یعنی بر روی زمین هیچ عمارتی نه بینی همه خراب باشد و پست کرده آن روز که حال و کار چنین باشد یعنی بروز قیامت همه خلقان متابعت داعی کنند آن داعی که خلقانرا بعرصات قیامت خواند و او اسرافیل باشد که در صور دمد و در صخره بیت المقدس بایستد و خلقانرا بمحشر دعوت کند خلاف از جواب و اطراف روی باو آرند و از پی آواز او روند و از وی سبکی کنند و درنگ نکنند و عصیان

ومخالفت نیارند انکه هر دو آن روز بیجا باشند و آوازها هم آرامیده و ساکن کرده کرد از هرم بنا
از هیبت آنروز که آواز بدارد فَلا تَسمَعُ تو نشنوی مگر آوازی ضعیف و پوشیده عبدالله عباس
گفت همس آواز قدم باشد یَومَئِذٍ لا تَنفَعُ الشَّفاعَةُ اِلّا مَن اَذِنَ لَهُ الرَّحمٰنُ وَرَضِیَ لَهُ قَولًا
یَعلَمُ ما بَینَ اَیدیهِم وَما خَلفَهُم وَلا یُحیطونَ بِهِ عِلمًا وَعَنَتِ الوُجوهُ لِلحَیِّ القَیّومِ
وَقَد خابَ مَن حَمَلَ ظُلمًا وَمَن یَعمَل مِنَ الصّالِحاتِ وَهُوَ مُؤمِنٌ فَلا یَخافُ ظُلمًا وَلا
هَضمًا آنروز که روز قیامت باشد شفاعت سود ندارد الا آنرا که خدا وی را دستوری دهد که در حق
او شفاعت کند و گفتار او پسندیده آید نزدیک خدای در حق وی از انبیا و ایمه مومنان و گفته‌اند
که معنی آیت که در آن روز سود نکند مگر شفاعت کسی که خدا وی را دستوری دهد در شفاعت کردن
و گفتار و پسندیده یَعلَمُ ما بَینَ اَیدیهِم خدای داند آنچه در پیش ایشانست از احوال ایشان حالی
و استقبالی و آنچه از پس ایشان بوده باشد یعنی در روزگار گذشته یعنی خدای میداند از ایشان
آنچه گذشته است و آنچه آینده است و آنچه پشت بران دارند و آنچه روی بران دارند و ایشان را علم
محیط نباشد و ندانند مقدورات و معلومات خدا را و رویها خاشع و خاضع کرده خدا را جل جلاله
آن خدای که زنده و پاینده است و مراد بوجوه اصحاب وجوه است و تخصیص روی برای آن کرد که
شریفترین عضوی از آدمی روی است و حواس بر روی است و شاید که مراد بوجوه رؤسا و بزرگان
باشد وَقَد خابَ و بدرستی که خائب و بی بهره ماند انکه وی حامل ظلم و بیدادی بود یعنی انکه وی ظالم
و کافر باشد وی خائب و نومید باشد از رحمت خدای و هر کس که وی عمل صالح و کردار نیکو کند
و مومن باشد از ظلم نترسد و از شکستگی و نقصان حق خود نیندیشد عبدالله عباس گفت نترسد
که از حسنات او چیزی نقصان کند و در سیاتش افزایند وَکَذٰلِکَ اَنزَلناهُ قُرآنًا عَرَبِیًّا وَصَرَّفنا فیهِ
مِنَ الوَعیدِ لَعَلَّهُم یَتَّقونَ اَو یُحدِثُ لَهُم ذِکرًا فَتَعالَی اللّٰهُ المَلِکُ الحَقُّ وَلا تَعجَل بِالقُرآنِ
مِن قَبلِ اَن یُقضیٰ اِلَیکَ وَحیُهُ وَقُل رَبِّ زِدنی عِلمًا وَلَقَد عَهِدنا اِلیٰ آدَمَ مِن قَبلُ فَنَسِیَ وَلَم
نَجِد لَهُ عَزمًا چنانکه فرستادیم بر تو این آیات که مشتملست بر وعد و وعید فرستادیم بتو قرآنرا
بزبان عرب و مکرر کرده آییم در وی از انواع وعید و بیان کردیم تا باشد که این کافران بترسند از عقاب
من و احتراز کنند از معاصی یا این قرآن ایشان را ترغیب و بندگی حاصل کند و سبب ایمان و پند و موعظت
و عبرت پدید آورد فَتَعالَی اللّٰهُ المَلِکُ بزرگوارست خدایی که سزاوارست بپادشاهی و خدایی ملک
و پادشاهی او براحقست و دیگری را باطل چون ذکر قرآن کرده بر سبیل استطراد رسول را گفت چون
جبرئیل وحی آورد تو بخواندن تعجیل مکن از پیش انکه وحی گزارده شود و تمام کرده آید سبب این گفت
سبب این ولان بود که رسول علیه السلم چون جبرئیل قران بر وی خواندی از حرص او متابعت کردی

بران خدای تعالی این آیه فرستاد و گفته‌اند که قرآن بر صحابه خود مخوان و ایشان را میاموز تا آنکه که بیان
بیان و مجمل آنرا مفصل نشناسی و از خدای تعالی زیادتی علم خواه و بگو خداوندا مرا علم بیفزا و
دانش زیاده گردان وَلَقَد عَهِدنا اِلیٰ آدَمَ ما عهد کردیم و وصیت نمودیم آدم را که کرد درخت
مگرد و طاعت شیطان نبرد تا آدم آن عهد و وصیت را فراموش کرد و ما او را عزمی نیافتیم بر معصیت
یعنی غرض او مخالفت فرمان ما نبود قتاده گفت عزما ای صبرا او را صبر و شکیبائی نیافتیم و عزم اراده را
باشد متقدم بر فعل پای فعل بنفس بفعل وَاِذ قُلنا لِلمَلٰئِکَةِ اسجُدوا لِآدَمَ فَسَجَدوا
اِلّا اِبلیسَ اَبیٰ فَقُلنا یا آدَمُ اِنَّ هٰذا عَدُوٌّ لَکَ وَلِزَوجِکَ فَلا یُخرِجَنَّکُما مِنَ الجَنَّةِ فَتَشقیٰ اِنَّ
لَکَ اَلّا تَجوعَ فیها وَلا تَعریٰ وَاَنَّکَ لا تَظمَؤُا فیها وَلا تَضحیٰ فَوَسوَسَ اِلَیهِ الشَّیطانُ قالَ
یا آدَمُ هَل اَدُلُّکَ عَلیٰ شَجَرَةِ الخُلدِ وَمُلکٍ لا یَبلیٰ فَاَکَلا مِنها فَبَدَت لَهُما سَوآتُهُما وَطَفِقا
یَخصِفانِ عَلَیهِما مِن وَرَقِ الجَنَّةِ وَعَصیٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَویٰ یاد کن ای محمد چون گفتیم ما فرشتگان را
که ای فرشتگان آدم را سجده کنید همه سجده کردند الا ابلیس که او اباء کرد و سجده نکرد ما گفتیم
ای آدم این ابلیس دشمن تست و دشمن زن تست حوا بادا که شما را بوسوسه از بهشت بیرون آرد انگه
گفت ای آدم تو بدبخت شوی و بدبخت گردی اسناد شقاوت بآدم کرد و نه بحوا برای انکه مراد بشقاوت تعب
و رنج است در طلب روزی و نفقه و این مرد را باشد نه زنان را انکه نفقه زن بر شوهر باشد واجب
سعید جبیر گفت برای آدم چون بزمین آمد گاوی دادند سرخ آوردند آدم بآن گاو کشت بکرد و زمین
میشیار کرد و عرق میریخت از پیشانی خود و میگفت این شقاوتست که خدای تعالی مرا گفت فَلا
یُخرِجَنَّکُما مِنَ الجَنَّةِ فَتَشقیٰ اِنَّ لَکَ اَلّا تَجوعَ فیها تا در بهشت باشی ترا اینجا نباشی گرسنه نشوی و
برهنه نباشی و در زمین چنین نباشد که اینجا گاه سیر باشی و گاه گرسنه و گاه برهنه وَاَنَّکَ لا تَظمَؤُا فیها
وانکه تشنه نشوی در بهشت و حرارت و گرما نیابی و این چهار چیز که طعامست و شراب و لباس و مسکن
که از آفتاب و گرما نگهدارد آنست که مدار کفاف آدمی برانست و این چار چیز هست فَوَسوَسَ اِلَیهِ الشَّیطانُ
دیو وسوسه خود بآدم رسانید یعنی آدم را او وسوسه کرد و او را گفت ای آدم راه نمایم ترا بر
درخت جاودانی و پادشاهی که کهنه نشود و گفته‌اند که ابلیس آدم را گفت که حال تو چونست در بهشت
گفت هر بهشت مرا مباحست تا هرچه خواهم بخوریم و آنجا که خواهم بروم جز یک چیز درخت ابلیس
درین حال گفت من ترا بر درخت خلد که هر کس که از و بخورد جاوید در بهشت ماند با ایم و ملکی که
کهنه نشود آدم گفت آن درخت کدامست ابلیس گفت این درختست که ترا از ان منع کرده اند آدم گفت
مرا این درخت ناولکنم و از و نخوریم ابلیس سوگند خورد که غرض این نصیحتست و خیر تست
آدم بسوگند آن ملعون فریفته شد و ظن او چنان بود که کسی سوگند بدروغ نیارد خوردن

آدم و حوا از آن درخت بخوردند بادی در آمد و حله از تن ایشان ببرد و عورت ایشان ظاهر
شد و تاج از سر ایشان برداشت ایشان چون برهنه ماندند در ایستادند و برگ درختان بهشت بر
هم می‌نهادند و [illegible] تا از روی عورت پوششی باخشند گفته‌اند برگ انجیر بود وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ
آدم مخالفت امر خدای خود کرد و معصیت مخالفت باشد اگر واجب باشد و اگر سنت و از ثواب و بهره
خایب گشت چون بادله عقلی معلوم است که پیغمبران مخالفت امر واجب نکنند و اینجا مخالفت امر است
پس این امر سنت بوده باشد و خدای تعالی چنانکه امر بواجب کند بسنت نیز کند و مخالفت امر سنت
معصیت باشد اگر گویند برین قاعده لازم آید که پیغمبران خدای همیشه عاصی باشند چه ایشان
خالی نباشند از ترک مندوبات گوییم پیغمبران این لفظ اجرا نکنند برای آنکه این لفظ در عرف مخصوص
شده است بفاعل قبیح و تارک واجب اما بمعنی [illegible] باشد چنانکه گویند که خدای تعالی فلان بن عمر
را بکاری سنت فرمود وی عاصی شد و مخالفت کرد و غَوَى در کلام عرب بمعنی خیبة آمده است چنانکه
شاعر گفت فَمَنْ يَلْقَ خَيْرًا يَحْمَدِ النَّاسُ أَمْرَهُ وَمَنْ يَغْوِ لَا يَعْدَمْ عَلَى الْغَيِّ لَائِمًا یعنی هر که او مال دارد مردمان
او را حمد کنند و کار او پسندیده دانند و اگر چه [illegible] باشد و هر که او درویش باشد و از مال خایب او را
بدرویشی ملامت کنند [illegible] یعنی ملامت کننده بیابد ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ
هَدَىٰ قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ
هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَىٰ وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ أَعْمَىٰ قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَىٰ وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا قَالَ كَذَٰلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَ
كَذَٰلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَىٰ پس آنکه خدا او را برگزید و توبه او قبول کرد و هدایت داد و راه نمود بآن کلمات
که چون آن کلمات بگفت و آن دعوات بخواند خدای تعالی توبه او قبول کرد اگر گویند آدم چون
گناه نکرد چرا توبه کرد و توبه جز از گناه نباشد جواب این آنست که توبه طاعتی است از طاعات خطا
و حصول ثواب بود بر او و توبه را اثری نیست در اسقاط عقاب و اسقاط عقاب بفضل باشد پس
توبه طلب ثواب باشد و قبول توبه ضمان باشد و توبه پیغمبران بر سبیل خضوع و خشوع و اخبات و
انقطاع باشد با خدای و غرض از او تحصیل ثواب و هدایت در این آیه بمعنی لطف است چنانکه وَالَّذِينَ
اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا خطاب با آدم و حواست و چون اصل آدمی
ایشان بودند ایشان را بمنزلت جمله آدمیان کرده‌اند و خطاب با هم کرد و گفت بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ
عَدُوٌّ و گفته‌اند آدمست و ابلیس ایشان را گفت یعنی آدم و حوا را بر شوید از این بهشت بعضی
از شما دشمن بعضی اید شما همه دشمنان یکدیگر بید اگر بشما آید از من هدایتی و لطفی و پیغمبری و کتابی
هر که او متابعت آن کند و پس رو آن باشد او گمراه نشود در دنیا و بدبخت نگردد در آخرت بیرون کردن

آدم از بهشت عقوبت نبود تا گویند که آدم چون گناه نکرد چرا وی را از بهشت بیرون کردند
زیرا که عقاب مضرتی باشد مستحق مقرون به استخفاف و اهانت و این صفت بود از آدم و فوت منافع
عقاب باشد که اگر بودی انبیا و اولیا همیشه معاقب بودندی چه [illegible] و منافع نهایت نیست
که بایشان توان رسانیدن عاجلا پس اخراج بر سبیل مصلحت بود و آنچه تعلق بمصلحت دارد با وقات
و اشخاص و اسباب بگردد تا تناول درخت نکرده بودند مصلحت در آن بود که آنجا باشند و چون تناول
کردند مصلحت بگردید و صلاح آن بود که از آنجا بزمین آیند و خدای تعالی آدم را برای زمین آفریده
چنانکه گفت إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي و هر که اعراض کند از ذکر
من یعنی از قرآن و نظر نکند در دلایل بینات او را معیشتی باشد تنگ و ذکر [illegible] باشد بحث ابو سعید
ابو هریره روایت کرده‌اند از رسول در تفسیر این آیه که مراد بمعیشه ضنک عذاب گورست و قتاده و کلبی
و قتاده گفت این معیشه تنگ از آن در دوزخ باشد ضحاک گفت کسب حرامست عبدالله عباس گفت
هر آنچه که بنده از بندگان خود دهد حق تعالی اگر اندک باشد و اگر بسیار و در آن خیری نباشد
آن معیشت ضنک بود معنی آیه آنست که هر که ذکر خدای و راه حق [illegible] روزی بر وی تنگ
شود ما دنیا یکافر از بی بینیم که معیشه بر ایشان فراخ تر است از آنکه بر مؤمنان معنی آیه آنست که
آنکه بقیامت ایمان ندارند هر خرجی و نفقه که کنند از آن اعراض شناسند بر آنکه بر آن ثوابی [illegible]
عوض طمع ندارند خرج و نفقه بر ایشان سخت آید ابو سعید خدری گفت این معیشت تنگ آنست که
چون در گورش نهند گور بر وی تنگ شود چنانکه پهلوهایش بیکدیگر کند و بر وی مسلط کند
در گور نود و نه اژدها که هر یکی را هفت سر باشد تا او را می‌زنند و گوشت او می‌خورند تا بروز قیامت
و اگر یکی از آن ماران یکدم در زمین دمد هرگز زمین نبات نروید سعید جبیر گفت این
قناعت است و خرسندی و توکل هر که از دین اعراض کند قناعت نیابد تا سیر نشود وَنَحْشُرُهُ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ و روز قیامت ما و یرا حشر کنیم بچشم نابینا باشد عبدالله عباس گفت از حجت نابینا
بود حجتی نتواند آوردن از خیر و طریق ثواب نابینا یعنی بهیچ خیر نرسد گوید خدایا
چرا مرا نابینا انگیختی و زنده کردی و من بینا بودم و این دلیل نکند بر آنکه عمی آفت چشمست مجاهد
گفت من نزدیک خود بصیر بودم بحجت خود یعنی چنین می‌پنداشتم که حجت است قَالَ كَذَٰلِكَ
خدای تعالی گوید همچنین کردی آیات ما را که بتو آمد در او تغافل کردی و با او بینا نشدی ترک آن
کردی و آن را فراموش کردی همچنین امروز ترا فراموش کنند از ثواب و بگذارند تا در
عقاب وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَىٰ
أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ

مراد

لاولی النهی ولولا کلمة سبقت من ربک لکان لزاما واجل مسمی فاصبر علی ما یقولون
وسبح بحمد ربک قبل طلوع الشمس وقبل غروبها ومن آناء اللیل فسبح واطراف
النهار لعلک ترضی و همچنین جزا و پاداشت دهیم کسی را که اسراف کرد و پای از حد خود بیرون نهاد
و فرمان ما نبرد و بآیات خدا ایمان نیاورد و آنها را باور نداشت و عذاب آخرة در دوزخ قیامت و دوزخ
سخت تر است و باقی تر و پاینده تر و این آیه دلیلست بر آنکه آن معیشت تنگ عذاب گور است
یا عذابی که در دنیا باشد از شقاوت و سختی و غرامت در خرج نفقه افلم یهد لهم آیا ایشان را راه ننمود
و عبرتی و پندی نشد آنکه مشاهده میکنند و معاینه می بینند آثار و منازل و جایگاههای بسیار
از جباران و گردن کشان که ما ایشان را هلاک کردیم از عاد و ثمود و غیر ایشان که هر وقت که قریش
بتجارت بشام میروند بر منازل و مقام ایشان گذر میکنند یمشون فی مساکنهم در مسکنهای ایشان
ایشان میروند بدرستی و حقیقت که درین عبرتی و موعظتی و دلالتی هست خداوندان عقل را ولولا
کلمة سبقت من ربک واگر نه برای سخنی است که صادر و سابق گشت از خدای تو در تاخیر عذاب ایشان
واجل مسمی که نهاده شد و نام بعمر ایشان را آنچه بر ایشان لازم کرده هر آینه عذاب ایشان لازم بودی
و هلاک ایشان واجب شدی چنانکه لازم شد بر امت سلف فاصبر علی ما یقولون پس ای محمد صبر کن بر
آنچه ایشان میگویند و تسبیح کن بحمد و شکر خدای خود پیش از آنکه آفتاب برآید یعنی نماز بامداد و
پیش از آنکه آفتاب فرو شود یعنی نماز پیشین و دیگر برای آنکه این هر دو نماز در نیمه آخرین روز است
ومن آناء اللیل و ساعتها یعنی نماز شام و خفتن عبدالله عباس گفته مراد نماز شب است و سنتی که در
شب گذارند و گذارهای بود یعنی نماز پیشین بقول قتاده و گفته ومن آناء اللیل نماز شام است و
خفتن واطراف النهار نماز بامداد که در طرف اول روز است و پیشین و دیگر است که در طرف آخرین
از روز است و برین وجه تکرار برای اختصاص نماز و اوقات نماز کرد لعلک ترضی تا باشد که راضی
شوی بشفاعت و بدرجه کرامت ولا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجا منهم زهرة الحیوة
الدنیا لنفتنهم فیه ورزق ربک خیر وابقی وامر اهلک بالصلوة واصطبر علیها
لا نسئلک رزقا نحن نرزقک والعاقبة للتقوی وقالوا لولا یأتینا بآیة من ربه او
لم تأتهم بینة ما فی الصحف الاولی خطاب با رسول است و مراد امت است و از جمله [illegible] گفت
چشم مکش و منگر بآنچه ما دادیم و ممتع کرده ایم باین اصناف و انواع این کافران را از زینت و آرایش
دنیا از مطاعم و ملابس و مشتهیات آنچه نفس ایشان بخواهد و دل ایشان آرزو و تمنای آن میکند از انواع
ملاذ و ملاهی و رسول علیه السلم گفت لا تنظروا الی من هو فوقکم وانظروا الی من هو اسفل
منکم فانه اجدر ان لا تزدروا نعمة الله علیکم در آنکس منگرید که بالا تر شماست نعمت در آنکس نگرید

که فروتر

که فرو تر شما باشد که آن اولیتر باشد که نعمت خدا را حقیر ندارد و این معنی شاعر در معنی دو بیت [illegible]
زمانه پندی آزادوار داد مرا / زمانه را چو نکو بنگری همه پند است / زمانه پند مرا گفت چشم دل بگشا
که از زمانه [illegible] / بجان کسی که فرو تر از تو آید چه کنی / بجان نگر که بحال تو آرزومند است
ابو رافع گفت که رسول علیه السلم مرا بنزدیک جهودی فرستاد و از او قرض خواست گفت من
چیزی بقرض ندهم رسول علیه السلم را سخت آمد خدای تعالی برای تسلی رسول این آیه فرستاد
لنفتنهم فیه ما ایشان را نعمت حیوة دنیا دادیم تا ایشان را امتحان کنیم و بیان نمائیم تا شکر آن و ادای
حقوق آن قیام می نمایند یا نه اگر شکر گویند نعمت زیاده کنیم و اگر کفران آرند این نعمت از
ایشان بگردانیم و بعذاب آخرة مبتلا گردانیم ورزق ربک و روزی خدای تو در آخرة بهتر است
از این و باقی تر و این روزی که نعمت نبوت تراست بهتر است از آنچه ما ایشان را بآن ممتع گردانیدیم
اکرام کرده و برادر گفت بفرمای اهل بیت خود را و نیز دوستان و قوم خود و امت خود را بنماز و تو بر
نماز و گذاردن نماز و فرمودن آن صبر کن و بشکیب و عبادة بجای می آر و غم روزی مخور که ما ترا روزی
رسانیم و ما از تو نمیخواهیم تا خود و اهل خود را روزی دهی ترا و اهل ترا روزی ما دهیم و عاقبت
پسندیده و سرانجام اهل تقوی و نیکو پرهیزکاران راست که مآل آن با ثواب بود از ابو سعید خدری
روایتست که چون این آیه آمد رسول خدا بدر خانه فاطمه و علی می آمد مدت یکماه در وقت هر نماز
و میگفت الصلوة رحمکم الله وقالوا لولا یأتینا بآیة من ربه این کافران گفتند چرا محمد با آیتی و معجزی
نیارد از خدای خود از آنکه ما از وی در می خواهیم ایشان را گفته نه با ایشان آمد آیه و معجزه آنچه در صحف
اولیان و کتب پیشینیانست یعنی چون رسول خبر دهد ایشان را از آنچه در کتب اولست از تورات
و انجیل و صحف و آن هیچ ندیده و نخوانده و نشنیده و اخباری که بگوید مطابق خبر بود در آن
کتابها این نه آیتی و معجزه باشد وجهی دیگر آنست که نه این آیه که ایشان اقتراح میکنند از پیغمبران دیگر
اقتراح کردند چون آیه بیامد ایمان نیاوردند نه حال ایشان نیز اینست اگر آنچه میخواهند بدیشان [illegible]
نیارند و مستحق عذاب استیصال گردند چنانکه ایشان گشتند ولو انا اهلکناهم بعذاب من
قبله لقالوا ربنا لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک من قبل ان نذل ونخزی قل
کل متربص فتربصوا فستعلمون من اصحاب الصراط السوی ومن اهتدی و اگر
ما ایشان را هلاک کنیم بعذاب پیش فرستادن رسول و اظهار آیه لقالوا ایشان گویند روز هلاک
و در روز قیامت ای خدای ما چرا بما رسولی نفرستاد تا متابعت کردیمی پیش از آنکه ذلیل و رسوا شویم و هلاک
کردیم قل کل متربص فتربصوا بگو ای محمد که هر یکی از ما منتظر است و چشم میدارد ما منتظر فتح و ظفر
و نصرتیم که خدا ما را وعده کرده است ما را بر شما و شما منتظر گردش روزگارید بر ما پس چشم دارید

بگرید آنچه شما وصف میکنید صورة امرات و مراد تهدید فستعلمون آن بود که بدانید که خدا و نشان راه راست کیستند و کیست آنکس که او راه یافت و مهتدی است ما یم یا شما باشد

سورة الانبیاء علیهم السلام بکیت و صد و دوازده آیات است از ابی بن کعب روایت که رسول ع گفت هر که سورة انبیا بر خواند خدای تعالی حساب وی آسان کند و پیغمبر که ذکر ایشان در قرآنست بر وی سلام کند و دست دهد

بسم الله الرحمن الرحیم

اقترب للناس حسابهم وهم فی غفلة معرضون ما یاتیهم من ذکر من ربهم محدث الا استمعوه وهم یلعبون لاهیة قلوبهم واسروا النجوی الذین ظلموا هل هذا الا بشر مثلکم افتاتون السحر وانتم تبصرون

قدیم تعالی درین آیه وعظ فرمود و از قیامت و نزدیک آمدن وی خبر کرد تا مکلفان اندیشه کنند و کار قیامت ساخته کردانند گفت نزدیک آمد مردمان را حساب یعنی روز قیامت که در آن روز حساب و شمار خلقان کنند و ازان کرده و گفته ایشان باز خواست کنند و اقرب قلة الزمان یا قلت مسافت مکان باشد یا نه و چنین و ازینجا گفته اند که کل ما هو آت قریب هر چه آمدنی است نزدیک باشد و ازین بلیغ تر کل ما هو آت آت هر چه آمدنی است آمده است یعنی بحکم آمده است آورده اند که قس بن ساعده را دیدند بر اشتری در سوق عکاظ مردم را وعظ میکرد و میگفت ایها الناس ان من عاش مات ومن مات فات وکل ما هو آت آت هر که زنده شد بمرد و هر که بمرد فات شد و هر چه آمدنی است آمده است یعنی بحکم آمده است وهم فی غفلة و حال آنست که ایشان در غفلت و ناآگاهی اعراض میکنند از ان وعد و وعید میمایند و بر میگردند از حساب غافلند و از اندیشه کردن در عاقبت و سرانجام کار خود معرض اند ما یاتیهم نمی آید با ایشان هیچ ذکری و پند هیچ یاد کردی یعنی کتابی و مراد بدین ذکر قرآنست باتفاق نیامد با ایشان از هیچ ذکری محدث و قرآن نو از نزدیک خدای ایشان الا استماع کنند آنرا و شنوند و در حال شنیدن بازی کنند درین آیه دلیلست بر انکه قرآن محدثست بدانکه قدیم تعالی محدث بر وی اجرا کرده است و محدث نقیض قدیم باشد و بعضی اشاعره گفته اند که مراد بذکر محمد است ع الا استمعوه دلیلست بر بطلان قول ایشان که مسموع کلام باشد نه ذات کلام مسموع باشد و ذات محمد مرئی اما آنکس که خدای را محسوس و مرئی گوید عجب نباشد که پیغمبر را مسموع گوید لاهیة قلوبهم دلهای ایشان مشغول بلهو و طربست یعنی در حال استماع قرآن غافل باشند و مشغول شوند بلهو اسروا النجوی و پنهان با یکدیگر راز گویند آنانکه ظالمانند و کافران هل هذا الا بشر مثلکم این محمد همچون شما آدمیست وی را بر شما هیچ مزیتی نیست آنچه میکند و میگوید سحرست و جادوی می آید و حال آنست که شما می بینید و میدانید که آن سحر است قل ربی یعلم القول فی السماء

والارض وهو السمیع العلیم بل قالوا اضغاث احلام بل افتریه بل هو شاعر فلیاتنا بایة کما ارسل الاولون ما امنت قبلهم من قریة اهلکناها افهم یؤمنون وما ارسلنا قبلک الا رجالا نوحی الیهم فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون وما جعلناهم جسدا لا یاکلون الطعام وما کانوا خالدین

بگو ای محمد که خدای سخنی که در آسمان و زمین باشد آنرا داند و شناسد این سخن که شما با یکدیگر میگوئید چگونه از انشناسد و وعده آنکه او خدائی شنوا و داناست ذکر قول کرد برای آنکه او عامست آشکارا و نهان را شاملست آنکه اضراب کرد ازان و گفتند که این کافران گفتند آنرا که در اول یاد سحر و جادوئی خواندند از اضغاث احلامست خوابهای شوریده و برهم آمیخته است آنکه ازین نیز اضراب کرد و گفته گفتند که سخنی دروغست که از خود افترا کرده است و فرا هم بافته و ازین نیز باز آمدند و گفتند او شاعرست و سخن او شعرست و اینهمه از سر عجز و تحیر گفتند بی اندیشه و این اقوال متناقض از سر جهل گفتند بوی آنکه اضغاث احلام را هیچ معنی نباشد و ازینجاست که خوابهای شوریده را که اصلی نباشد اضغاث احلام خوانند و آنچه گفتند که او میگوید و از خود فرا مینهد و بر خدای می بندد دروغ و باطل گفتند برای آنکه ایشان را انکار است و مرات گفتند که اگر آنچه وی آورده است مفتریاتست فاتوا بعشر سور مثله مفتریات شما نیز ده سوره از مثل چون او تخصیص مفتریات بیاورید و آنچه گفتند که او شاعرست هم هرزه و باطل گفتند برای آنکه ایشان نه آن بودند که شعر نشناختند ایشان هم فصحا و شعرا بودند چون از نظم فرو ماندند گفتند فلیاتنا بایة کما ارسل الاولون گو بیا آورد آیتی و دلالتی و معجزه ای چنانکه پیغمبران پیشین آوردند و ایشان را به آن دلالات و معجزات فرستادند حق سبحانه و تعالی گفت ما امنت قبلهم من قریة پیش از ایشان اهل هیچ شهری و هیچ دهی که ما ایشان را هلاک کردیم ایمان نیاوردند با آنکه آیات و معجزات با ایشان آمد ای ایشان ایمان خواهند آوردن با آنکه با ایشان آیه آمد یعنی چنانکه اولیان را آیات فرستادیم ایمان نیاوردند ایشان نیز اگر آیات فرستیم هم ایمان نیارند و مخالفت کنند آنگه مستحق عذاب استیصال شوند چنانکه ایشان شدند چون آن کافران رسول را گفتند هل هذا الا بشر مثلکم محمد آدمیست همچون شما حق تعالی جواب ایشان فرستاد که وما ارسلنا قبلک الا رجالا ما پیش از تو پیغمبران را که فرستادیم مردان بودند و بر پیغمبری جز مردان را نفرستادیم و وحی جز بمردان نیامد اگر در بشریت وی را با خود برابر میکنید چرا در پیغمبری و وحی بان مردان که ما با ایشان وحی فرستادیم برابر نمیکنید و اگر نمیدانید که آن پیغمبران گذشته مردان بودند که با ایشان وحی کردیم بپرسید از اهل ذکر یعنی از اهل علم تا بدانید که اهل ذکر کیست مفسران در بن خلاف است از امیر المومنین علی ع

روایت است که او گفت اهل ذکر ماییم و مراد بذکر رسولست یعنی فسئلوا آل محمد از آل محمد
بپرسید و همچنین روایت از صادق کردند و خدای تعالی رسول را ذکر خواند فی قوله ذکراً رسولاً
حسن بصری گفت مراد اهل توریة وانجیل اند ابن زید گفت مراد اهل قرانند که خدای تعالی قرانرا
ذکر خواند فی قوله وَاَنزَلنَا اِلَیکَ الذِّکرَ لِتُبَیِّنَ لِلنَّاسِ و فایده سوال از ایشان آنست اگر
چه در قول ایشان یعنی جهودان و ترسایان حجتی نیست که چون مخبر بصورت تواتر باشد عند
خبر ایشان علم ضروری حاصل شود چون مستند بوده بادراک و مشاهده و دیگر انکه ایشان
خصمند و اعتراف ایشان حجت باشد وَمَا جَعَلنَاهُم جَسَدًا ما این پیغمبرانرا نیافریدیم که
او طعام نخورد چون ایشانرا آدمی آفریدیم چون دیگر آدمیان هر آینه ایشانرا اگزیر باشد از انچه
آدمیانرا طعام و شراب و ایشان جاوید نبودند و نماندند چه هیچ آدمی جاوید نماند و مانند
اینست این آیه که وَمَا جَعَلنَا لِبَشَرٍ مِن قَبلِکَ الخُلدَ اَفَاِن مِتَّ فَهُمُ الخَالِدُونَ ثُمَّ صَدَقنَاهُمُ
الوَعدَ فَاَنجَینَاهُم وَمَن نَشَاءُ وَاَهلَکنَا المُسرِفِینَ لَقَد اَنزَلنَا اِلَیکُم کِتَابًا فِیهِ
ذِکرُکُم اَفَلَا تَعقِلُونَ وَکَم قَصَمنَا مِن قَریَةٍ کَانَت ظَالِمَةً وَاَنشَانَا بَعدَهَا
قَومًا آخَرِینَ فَلَمَّا اَحَسُّوا بَاسَنَا اِذَا هُم مِنهَا یَرکُضُونَ لَا تَرکُضُوا وَارجِعُوا اِلَی مَا
اُترِفتُم فِیهِ وَمَسَاکِنِکُم لَعَلَّکُم تُسئَلُونَ قَالُوا یَا وَیلَنَا اِنَّا کُنَّا ظَالِمِینَ پس ما
وعده که ایشانرا دادیم از وعده ظفر و نجات و اهلاک کافران آن وعده را راست کردانیدیم
و دران وعده با ایشان راست گفتیم پس ایشانرا برهانیدیم و آنانرا که ما خواستیم رهانیدن
از ایشان مسرفان و ستمکاران را هلاک کردانیدیم لَقَد اَنزَلنَا اِلَیکُم شما فرستادیم کتابی را
که دران کتاب ذکر شما است و شرف شما است و ذکر بمعنی شرفست بیانش وَاِنَّهُ لَذِکرٌ لَکَ
وَلِقَومِکَ و درین کتابست انچه شما محتاج اید از کارهای دینی ای درنمی یابید و عقل خود را کار نمی
فرمایید و اندیشه نمیکنید وَکَم قَصَمنَا ای بسا که بشکستیم و خراب کردیم از شهرها و دیهها
که اهل ان ظالم و ستمکار و کافر بودند ما ایشانرا بجاه ایشان هلاک کردیم و از پس هلاک ایشان
قومی دیگر بیافریدیم بر سبیل انشا و ابداع پس انکه که اهل ان شهرها عذاب ما را بدیدند
و در حس خود آورد ند اِذَا هُم مِنهَا یَرکُضُونَ همی ناگاه دیدی که ایشان از انجا میدویدند
و میگریختند حق تعالی عند آن حال ایشانرا گفت بر سبیل تقریع و توبیخ لَا تَرکُضُوا مکریزید
مدوید و مگریزید باز گردید بانچه دران مترف و متنعم بودید از مال و ملک و اسباب
و مسکنها شما انکه بر سبیل تهکم گفت باشد که از شما سوال کنند و بپرسند از انچه بر شما رفت
و بر مالها و مسکنها شما و شما جواب دهید از سر علم که بر شما برفت یا خدم و حشم شما بیایند و

شما بیایند و از شما سوال کنند که ما را بچه میفرمایید تا امتثال کنیم عبد الله عباس گفت تا از
شما بپرسند که پیغمبران شما را که کشت قتاده گفت یا سایلان بیایند و از شما چیزی خواهند که شما
نعمت و متنعمید ابن عباس گفت آیه در اهل حضور آمد و آن دهی است بیمن و اهل او عرب بودند
خدای تعالی پیغمبری با ایشان فرستاد نام حنظله تا ایشانرا با خدای دعوت کند ایشان او را تکذیب کردند
و بکشتند خدای تعالی بخت نصر را بر ایشان گماشت تا ایشانرا بکشت و خانها ایشان غارت کرد و
زنان و فرزندان ایشانرا برده کرد چون چنان دیدند پشیمان شدند در وقتی که پشیمانی سود نداشت
ایشان گریختن گرفتند فرشتگان بر سبیل استهزا گفتند لَا تَرکُضُوا و از آسمان آواز آمد که یا ثارات
الانبیا چون چنین بود بخطا خود معترف آمدند و گفتند یا وَیلَنَا ای وای بر ما ما ستمکار بودیم بر خود
و بر خلق خدای ستم کردیم فَمَا زَالَت تِلکَ دَعوَاهُم حَتَّی جَعَلنَاهُم حَصِیدًا خَامِدِینَ وَمَا خَلَقنَا
السَّمَاءَ وَالاَرضَ وَمَا بَینَهُمَا لَاعِبِینَ لَو اَرَدنَا اَن نَتَّخِذَ لَهوًا لَاتَّخَذنَاهُ مِن لَدُنَّا اِن
کُنَّا فَاعِلِینَ بَل نَقذِفُ بِالحَقِّ عَلَی البَاطِلِ فَیَدمَغُهُ فَاِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَکُمُ الوَیلُ مِمَّا
تَصِفُونَ وَلَهُ مَن فِی السَّمَاوَاتِ وَالاَرضِ وَمَن عِندَهُ لَا یَستَکبِرُونَ عَن عِبَادَتِهِ وَلَا
یَستَحسِرُونَ یُسَبِّحُونَ اللَّیلَ وَالنَّهَارَ لَا یَفتُرُونَ همیشه آن گفتار یا ویلنا دعای ایشان و مقالت
ایشان تا انکه که ما ایشانرا هلاک کردیم و چون گیاه درووده و کشت بزمین فرو کردانیدیم یعنی
ایشان چون زرع تر و تازه بودند تیغ عذاب ایشانرا بدرودیم و چون آتش فروزنده و سوزنده
بودند خشم ما ایشانرا فرومیرانید وَمَا خَلَقنَا السَّمَاءَ و ما این آسمان و زمین را و انچه در میان
آنست بازی نیافریدیم برای منافع خلقان آفریدیم تا از و نفع گیرند دینی و دنیاوی و درو نظر
کنند و بصانع آفریدگار وی رسند و وی را بدانند لَو اَرَدنَا اگر خواستمی تا ازو بازی گیرم بازی
گرفتمی از نزدیک قدرت و توانایی خود چنانکه جز ما کسی را بران اطلاع نبودی و گفته اند ده
یکسانیست که خدا را فرزند گفتند و مراد بلهو فرزندست یعنی ما اگر زنی گرفتمی یا فرزندی از
نزدیک خود گرفتمی نه از آدمیان چون عزیر و عیسی و غیر آن تا کر این کردمی که فرزند گرفتمی لیکن نکردم
که این معنی بر ما روا نیست بَل نَقذِفُ بِالحَقِّ عَلَی البَاطِلِ بلکه ما حق را بر باطل زنیم و جد را بر هول غالب
کردانیم و بجد لهو را نیست کنیم و باطل را ناپدید کردانیم چون بنگری باطل نیست و ناچیز گردد
و این بر سبیل تشبیه و تمثیلست یعنی حجت با شبهت مبطل تا چنان غالب و قاهر باشد که اگر
مجسم شود و بر مغز او آید دماغ وی را باطل کند و شما را ذوی برای انکه آن کافرانرا گفت شما را
ویل است از انچه شما صفت میکنید خدا را و بر وی روا میدارید از زن و فرزند و لهو و لعب وَلَهُ مَن
فِی السَّمَاوَاتِ وَالاَرضِ و هر کسی که در آسمان و زمین است خدا راست ملک و ملکوت اوست و

دست تصرف اوست تا چنانکه خواهد میدارد و میگرداند و آنانکه نزدیک وی اند از فرشتگان
مقرب یعنی در رفعت و منزلت نه بمعنی قرب مسافت ایشان باشند و منزلتی که نزدیک خدا دارند
از عبادت و بندگی او سرکشی و گردنکشی نمیکنند و از عبادت او خسته و ملول نمی شوند خدا را
در شب و روز تسبیح میگویند و ذات مقدس وی را از آنچه لایق حضرت وی نیست تنزیه میکنند
و سست نمیشوند و ضعیف نمیگردند أَمِ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنْشِرُونَ لَوْ كَانَ
فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ
هُمْ يُسْأَلُونَ أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرُ مَنْ مَعِيَ وَذِكْرُ مَنْ
قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ حق سبحانه و تعالی از آن کلام اضراب کرد
بام منقطعه و در سخن کافران شروع کرد که آیا کافران خدایانی گرفته اند که از زمین اند یعنی از جنس
زمین اند چون سنگ و چوب و آهن و روی و آنچه بدین ماند از معادن که ایشان یعنی خدایان ایشان مردگان
را زنده کرده اند تا آنکه دعوی خدائی ایشان میکنند و استحقاق نام خدائی دارند لان آن ذاتی که قادر
باشد بر جمله مقدورات و شاید که مِنَ الْأَرْضِ از صله يُنْشِرُونَ باشد یعنی خدایانی که زنده کرده اند از
خاک ینشرون باشد یعنی خدایانی که زنده کرده اند از زمین مردگان را یعنی بخدائی آنرا باید گرفت که بر
احیا قادر باشد و بر اماته زنده کرده اند و میرانند و باز زنده کرده اند و از خاک بر انگیزد آنکه گفت لَوْ كَانَ
فِيهِمَا آلِهَةٌ اگر در آسمان و زمین خدایانی بودندی جز از خدای آسمان و زمین خدایانی بودند جز
از خدای آسمان و زمین تباه شدندی لیکن تباه نشدند پس خدایان نباشد جز یکی خدا و متکلمان
دلیل ممانعت از اینجا گرفته اند گفته اند خدا یکی است اگر دو بودی یا بیشتر میان ایشان ممانعت ممکن بودی
و ممتنع نبودی پس مؤدی بودی بانکه اگر یکی چیزی خواستی و یکی ضد آن پس مراد هر دو برآمدی یا مراد
هیچ دو برنیامدی یا مراد یکی برآمدی دون یکی اگر مراد هر دو برآمدی مؤدی بودی باجتماع ضدین
و اگر مراد هیچ دو برنیامدی مؤدی بودی بانکه فعل ممتنع بودی از نه و قادر و این مؤدی باشد
بانقص قادری ایشان را و اگر مراد یکی برآمدی دون دیگر مؤدی بودی بانقص قادری آنکه مراد او برنیامدی
چون هر قسمتها باطل شد این باقی که نشاید که با خدای خدائی بود و او را شریکی و انبازی باشد در
الهیت فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ منزه است خدائی که خداوند عرش با عظمت است از آنچه این
کافران او را صفت میکنند و همتا و همتا میگویند لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ از آنچه خدا کند سؤال نکنند
زیرا که وی حکیمست افعال وی همه حکمت و صواب باشد و از ایشان سؤال کنند تا چرا کردند
از آنکه جهل و غفلت بر ایشان غالب است آنکه گفت أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً یا ایشان
خدایانی گرفته اند فرود خدای تکرار این کلام استعظام کفر ایشان را که آنکه گفت بجای محمد

ایشان را

ایشان را که برین دعوی که شما میکنید حجتی بیارید و برهانی بنمایید که هر این دعوی که از حجت و
برهان عاری باشد مقبول نباشد آنکه گفت هَذَا ذِكْرُ مَنْ مَعِيَ این قرآن ذکر آنانست که با من اند از
امت در آنچه ایشان را بان حاجت باشد از حلال و حرام و قضایا و احکام و آنچه بمصالح ایشان باز گردد
و ذکر آنانست که پیش از من بودند از اخبار انبیا و امتان گذشته چنانکه رسول علیه السلم گفت
در وصف قرآن که فیه خبر ما قبلکم و نبأ ما بعدکم و فصل ما بینکم هو الفصل لیس بالهزل آنکه
گفت بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ نه که این هیچ نیست آنست که بیشترین ایشان نمیدانند لاجرم از و
اعراض میکنند و بر میگردند وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا
أَنَا فَاعْبُدُونِ وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ
هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى وَهُمْ مِنْ
خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ ما نفرستادیم از پیش تو هیچ رسولی و هیچ پیغمبری الا که بوی وحی کرده شد
که هیچ خدای نیست که سزای پرستش دارد مگر من که آفریدگار جهانم مرا پرستید و جز از من خدای
دیگر مگیرید ایشان یعنی کافران و مشرکان گفتند که خدای گرفت و ایشان قبیله خزاعه بودند که
گفتند فرشتگان دختران خدایند سبحانه او منزه است از آنکه وی را فرزند باشد بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ
نه فرزندان خدای نیستند بندگانی اند گرامی و بنزدیک او بر خدای سبقت نگیرند بگفتار زهره آن
ندارند که پیش از آنکه خدای گوید و فرماید ایشان سخنی گویند و بکاری فرمایند هیچ نفس یا هیچ
نکنند مگر بامر و فرمان وی يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ میداند آنچه از پیش ایشانست و آنچه از پس ایشانست عملت
آنچه میکنند و ایشان شفاعت نکنند مگر کسی را که خدای دین وی پسندیده باشد و راضی باشد که
در حق وی شفاعت کنند عبدالله عباس گفت یعنی آنکس که گوید لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و اصحاب وعید را درین
آیه دلیل نیست بر آنکه اهل کبائر را شفاعت نباشد بقول عبدالله عباس و نیز بر قوله بکر از برای آنکه
رضا مطلق است مقید نیست شاید که بعضی از اعمال او بیشتر از اعمال که کرده باشد پسندیده خدا بود
و اگر چه در بیانه اعمالی باشد او را پسندیده که شفاعت برای آن باید در حق او آنکه گفت وَهُمْ مِنْ
خَشْيَتِهِ ایشان از ترس تقصیر در اعمال ترسان باشند و از خوف عقاب او هیچ معصیت نکنند وَ
مَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ
كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ
وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ وَ
جَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ حق سبحانه بر سبیل تهدید مشرکان را گفت
هر کس که گوید که من آفریدگارم از فرشتگان و آدمیان و پریان که من خدایم بدون خدای آفریدگار

وَجَعَلْنَا

جهان ما او را دو زخ جزا دهیم وهمچنین پاداشت دهیم ظالمانرا وکافرانرا انکه کفت اَوَلَمْ یَرَ الَّذِینَ
کَفَرُوا ای نبی چند این کافران و نمیدانند که آسمان و زمین بسته وبرهم نهاده بودند ومیان کشادکی
وهوا نبود ما آنرا کشادیم ودرمیان هوا پیدا کردیم کعب الاحبار کفت خدای تعالی اسمان و زمین از برید
وبرهم نهاده بود بادی بفرستاد تا آنرا از هم جدا کرد مجاهد کفت وابو صالح وسدی که جمله یک طبقه
بود آنرا ابکشاد وهفت طبقه کرد و زمینها همچنین هفت طبقه کرد وکفتند آسمانرا بباران کشاده کرد و
وزمین را بنبات بیا فرید وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ ماه هر حیوانی آفریدیم
از دو ونظیر این ایت که وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ ای تصدیق نمیکنند وباور نمیدارند وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ
وما در زمین بکردیم وبیافریدیم کوهها بیخ آور وبلند را تا زمین ثابت وساکن وآرامیده کرده و
ساکنان زمین را نجنبانند ومضطرب نکرداند ودر کوهها راهها بدید کرد وشکافها پیدا شد
وجمله زمین را مسخر ایشان کردانید تا در سهل وجبل راه میکنند ودر طلب معاش وروزی بهر کجا که
خواهند میروند وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وما آسمانرا سقفی کردیم نکاه داشته از انکه کسی تعرض
تواند کردن بنقض وهدم یا بمعنی طمع دارد یعنی برفعت واحکام بانجا رسانیدیم که طمعها ازو منقطع
کشت وازشیاطین نکاه داشتیم برجوم تا استراق سمع نکنند چنانکه کفت وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ
واین کافران از ایات ودلالات آسمان وزمین اعراض کرده اند وازاندیشه وتفکر دران روی
بکردانیده وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ وَمَا جَعَلْنَا
لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ
فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ او آن خدائی است که شب وروز آفرید وافتاب وماه آفرید تا افتاب
آیت روز باشد وماه آیت شب كُلٌّ فِي فَلَكٍ هر یکی از افتاب وماه وستارکان در فلک خود شنا میکنند
وفلک عبارتست از مجرا ومدار افتاب وماه وکفتند فلک موجی است مکفوف که مجری ماه وافتاب و
ستارکان در وی است برای سباحت عبدالله عباس کفت يَسْبَحُونَ میکردند ومیروند در فلک خود
بخیر وشر وشدة ورخا وبرای انکه بکنایه عقلاء ازیشان خبر داد که فعل عقلاء با وحالت کرد وبرای آن
بلفظ جمع کفت که مراد ماه وافتاب وستارکانست وَمَا جَعَلْنَا وما هیچ آدمی را در دنیا خلود وجاودانی
نداده ایم وپیش از تو کسی در دنیا جاودان نماندست تا تو نیز جاودان مانی کفتند سبب نزول آیت آن
بود که کافران کفته اند نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ ما انتظار مرک محمد میکشیم حق تعالی آیه فرستاد وکفت
اکر ایشان چشم بمرک تو نهاده اند ما هیچکس را جاوید در دنیا نکذاشته ایم تا ترا کذاریم تا ایشان
جاوید مانند كُلُّ نَفْسٍ هر انچه که جان دارد مرک بچشد وسختی وشدة مرک بوی رسد
وما شمارا بیازمائیم وامتحان کنیم ببدی ونیکوئی وبیماری وتندرستی ودرویشی وتوانکری

ومرک وزندکانی ومراد بابتلا وامتحان از خدای تعالی تشدید تکلیف باشد وشمارا باپیش
ما آرند ومآل ومرجع شما با ما باشد که دران سرای حکم مارا باشد وآنجا کسی دیکر را حکم نباشد چنانکه
در دنیا هست وَإِذَا رَآكَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَٰذَا الَّذِي يَذْكُرُ
آلِهَتَكُمْ وَهُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمَٰنِ هُمْ كَافِرُونَ خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأُرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا
تَسْتَعْجِلُونِ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا
حِينَ لَا يَكُفُّونَ عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارَ وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ
بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ چون این
کافران ترا ببینند نکرند ترا مکر بافسوس یعنی ترا افسوس دارند وبایکدیکر کویند که ای این مردست
که ذکر خدایان شما ببدی میکند وذکر مطلق در عیب ودشنام استعمال کرده اند چنانکه کفت
سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ ای یعیبهم یعنی ایشست که خدایان شمارا دشنام میدهد وایشان یعنی
کافران بذکر خدا وتوحید وی وکتاب وی کافرند پس ایشان اولیترند باستهزا کردن از تو
از انکه ایشان بر باطل اند وتو بر حق خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سبب نزول این ایه آن بود که
کافران تعجیل عذاب کردندی وکفتندی اکر راست میکوئی این کی خواهد بود حق تعالی خواست
که ایشانرا نهی کند از استعجال عذاب اول ابتدا بمذمت آدمی کرد برای انکه او در کارها تعجیل
میکند انکه نهی کرد ایشانرا از تعجیل در کارها وکفت شما این بدیع نیست از انکه شمارا بر عجل
وشتاب زدکی آفریدند واین طبیعت وسرشت شماست عبدالله عباس کفت مراد بانسان ادم
است چون خدای تعالی آدم را می آفرید چون روح در سینه وی دمید خواست که بازنشیند
چه کفت چون روح بزانوی وی رسید نکاه کرد میوه بهشت دید تعجیل کرد خواست تا پیش
از تمام خلق برپای خیزد وکفتند خدا او را روز آدینه نماز دیکر آفرید وهنوز خلقت او تمام نا
شده تعجیل کرد وکفت یَا رَبِّ اسْتَعْجِلْ بِخَلْقِي قَبْلَ غُرُوبِ الشَّمْسِ یا رب خدایا در آفریدن من تعجیل کن پیش
از انکه افتاب فرو شود وکفتند که این مقلوبست وتقدیر آنست که خُلِقَ الْعَجَلُ مِنَ الْإِنْسَانِ تعجیل از
آدمی آفریدند وکفتند که عجل کل است یعنی آدمی را از کل آفریدند وبرین وجه مناسبت این که کفت
سَأُرِيكُمْ آيَاتِي آنست که آن خدائی که قادر بود که آدمی را از کل بیافرید قادر باشد بر انکه آیاتی که شما
اقتراح میکنید بشما نماید ووجهی دیکر آنست که خدای تعالی آدم را بتعجیل آفرید نه بتدریج چنانکه آدمی را
خلقت بنه ماه تمام کرداند ودیکر انکه خوی وعادة آدمی تعجیل وشتاب زدکی است تا بندری که او را
خود از آن آفریده اند انکه کفت تعجیل مکنید در ایات که من نه باشد که ایات خود بشما نمایم وَيَقُولُونَ
مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ این کافران میکویند که این وعده نزدیک که تو میدهی از نزول وظهور ایات کی خواهد

بودن اگر راست میگوید لو یعلم الذین کفروا اگر بدانند این کافران در زمانی و هنگامی
که نتوانند که آتش از رویها و پشتهای خود باز دارند و دفع کنند و ایشان را هیچ یاری نکنند و کسی
نباشد که عذاب از ایشان باز دارد بدانند و معلوم ایشان گردد صدق آنچه ایشان را از آن وعده میکردند
و بدانند که ایشان بر باطل بوده اند انگه گفت بل تأتیهم بغتة نه که این قیامت ناگاه با ایشان آید
و ایشان را مبهوت و متحیر کرده اند و ایشان نتوانند که آنرا دفع کنند و از خود بگردانند و نه ایشان را
زمان دهند و مهلت فرمایند ولقد استهزئ برسل من قبلک فحاق بالذین سخروا منهم
ما کانوا به یستهزؤن قل من یکلؤکم باللیل والنهار من الرحمن بل هم
عن ذکر ربهم معرضون ام لهم آلهة تمنعهم من دوننا لا یستطیعون نصر انفسهم
ولا هم منا یصحبون بل متعنا هؤلاء وآباءهم حتی طال علیهم العمر افلا
یرون انا نأتی الارض ننقصها من اطرافها افهم الغالبون حق تعالی رسول خود را
دلخوشی میدهد و میگوید که تو اولین کسی نیستی از رسولان که کافران وی را افسوس داشتند
بدرستی که پیش از تو پیغمبران را استهزا کرده اند و بر بعضی ایشان در باب حشر و نشر و ثواب و عقاب
افسوس کرده اند ترا بآن پیغمبران اقتدا باید کردن و صبر کردن و ایشان را منتظر عذاب باید بودن
که با ایشان رسد چنانکه بآن قوم رسید فحاق بالذین سخروا منهم فرود آمد بآن که سخریه و افسوس
کردند جزای آنچه بآن استهزا میکردند انگه رسول را گفت بگو ای محمد کیست آنکه شما را نگاه میدارد
شب و روز از خدای تعالی از عذاب او و گفته اند از عوارض و آفاتی که باشد در شب و روز و گاه و بیگاه
در خشکی و بیداری ذوالنون مصری گفت شبی از شبها بیرون آمدم شبی بود روشن و مهتاب بر
کنار رود نیل میرفتم کژدمی را دیدم که میرفت بشتاب چنانکه من بوی نمیرسیدم گفتم همانا که درین
تعبیه باشد بر اثر او میرفتم تا بکنار آب رسید بزغی پا یافت و بپشت برداشت تا آن کژدم بر پشت او
نشست و عبره کرد من گفتم سبحان الله پاک خدایا این کژدم را بی سفینه رها نکرد من نیز عبره کردم چون
بخشک رسید دگر باره تاختن کردن گرفت و من بر اثر او میرفتم نگاه کردم برنائی را دیدم مست افتاده
و ماری سر بر سینه وی نهاده و آهنگ دهن وی کرده آن کژدم بیامد و بر پشت مار نشست
و او را نیشی زد و بکشت و بینداخت و برگردید من از آن شگفت بماندم و بر بالین او ایستادم
و بآواز لطیف این بیتها بخواندم یا راقدا والجلیل یحرسه من کل سوء یدب فی الظلم کیف تنام العیون عن ملک
یاتیک منه فوائد النعم آن جوان بآواز من از خواب درآمد من این حال با وی حکایت کردم بدست من
توبه کرد بل هم عن ذکر ربهم معرضون نه که ایشان از ذکر خدا برگشته اند و در آیات و
دلایل و حجج آن نظر میکنند انگه بر سبیل تقریع و توبیخ گفت ام لهم آلهة یا ایشان را خدایان

هستند که از ما و عذاب ما ایشان را حمایت کنند یعنی کی از ما حمایت کنند ما حمایت کنیم و نگاه داریم یا
خدایان ایشان را چگونه حمایت کنند که نصرت خود نمیتوانند کرد و خود را از ما نگاه نتوانند داشت
و در صحبت کسی نتوانند رفت که ایشان را نگاه دارد بل متعنا هؤلاء بلکه ایشان را تمتع دادیم و تعجیل
عقوبت نکردیم بر ایشان تا آنگه که عمر ایشان بر ایشان دراز گشت و حجت بر ایشان لازم شد آنگه
بر سبیل توبیخ گفت افلا یرون ای نمی بینند که ما قصد زمین میکنیم و از اطراف و کنارهای
آن می کاهیم هر روز و هر سال از آن طرفی خراب میکنیم و گفته اند نقصان زمین بخرابی و مرگ
اهلش باشد و چون خداوند سرا بمیرد سرا خراب باشد و گفته اند بموت العلما خرابی زمین مرگ علما
باشد که هر کجا که در وی عالمی باشد آن دیار و آن زمین خراب بود و اگرچه تو آنرا آبادان شناسی چون
حال اینست که ما اطراف زمین را ناقص و کم میکردانیم ای ایشان غالب توانند شد و غلبه توانند کرد
رسول را با چندین معجزات قل انما انذرکم بالوحی ولا یسمع الصم الدعاء اذا ما ینذرون
ولئن مستهم نفحة من عذاب ربک لیقولن یا ویلنا انا کنا ظالمین ونضع الموازین
القسط لیوم القیمة فلا تظلم نفس شیئا وان کان مثقال حبة من خردل اتینا بها و
کفی بنا حاسبین ولقد آتینا موسی وهرون الفرقان وضیاء وذکرا للمتقین الذین
یخشون ربهم بالغیب وهم من الساعة مشفقون وهذا ذکر مبارک انزلناه
افانتم له منکرون بگو ای محمد این کافران را که من شما را بوحی میترسانم و اعلام میکنم کار من نیست
و بدست من بجز این چیزی نیست انکه شما را علی کل حال حمل کنم بالجا بر قبول کردن کار من نیست چه
شما را باید در اصغا کردن و گوش فرا داشتن ولا یسمع الصم الدعاء و تو کران را چیزی نتوانی شنوانیدن
و این بر سبیل مبالغه است و تشبیه فرمود که ایشان در قلت اصغا بمنزله کرانند و الا بر حقیقت شنوا اند
چنانکه شاعر گفت لقد اسمعت لو نادیت حیا ولکن لا حیوة لمن تنادی اذا ما ینذرون چون ایشان را بترسانند
ولئن مستهم نفحة و اگر دمی و نفحه از عذاب خدا با ایشان آن زمان بفریاد آیند و گویند ای وای بر
ما ظالم و ستمکار بوده ایم بر نفس خویش هرچه کردیم از بدی با خود کردیم و ما بنهیم ترازوی داد برای
روز قیامت و این ترازو چنانکه گفته شد کنایه است از داد و عدل و انصاف و راستی یعنی چنان بود
آنجا که پنداری ترازو بر نهاده است و گفته اند که ترازو باشد که وی را دو کفه بود صحایف اعمال بوی
بسنجند و در خبر است که رسول علیه السلام گفت شب معراج ترازوئی دیدم آویخته هر کفه از وی فراخی مشرق
بود تا بمغرب گفتم بار خدایا این ترازو پر چه در آید و پر شود گفت بعزت من که بنیم خرما در آدم چون
با اخلاص بود فلا تظلم نفس شیئا بر هیچ نفس ظلم نکنند و حق او کم نکردانند از ثواب طاعات و هیچ بار
نکیرند و در عقاب هیچکس نیفزایند و اگر آن چیز که کرده باشد بمقدار سپندان دانه باشد ما آنرا

موسی وهرون

ما آن را با پایان آریم و رها نکنیم که ضایع شود و ما بسیم از شمار کنندگان و بسنده ایم حساب کردن را
برادیم آنکه گفت وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ دادیم یعنی توریة که فرق کننده است میان حق
وباطل و معجزاتی که فرق کرد میان حق و باطل فرعون و موسی و یاد کردی متقیان و پرهیزکاران را
آن پرهیزکارانی که از خدا بترسند در غیب یعنی در حالی که کسی را بر ایشان اطلاع نباشد جز از خدا و از
بترسند و از گناه باز ایستند و اجتناب نمایند و ایشان از قیامت ترسان باشند وَهَذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ و این
کتاب که قرآنست ذکریست با برکت که ما آن را فرو فرستادیم ای شما آن را انکار میکنید و باز پسید هید وَلَقَدْ
آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي
أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ
فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ قَالُوا أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَى ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ و بدرستی که ابرهیم را دادیم
رشد او یعنی رشدی که مثل او را شاید و این رشد را یافتن او بود بوجوه مصالح او و ابجزاو را بر
رشد رسانند از ادله و بینات و حجج که او را بتوحید رسانند و گفته اند مراد نبوتست یعنی او را پیغمبری
دادیم پیش از موسی و هرون و ما بصفات مرضیه و اخلاق پسندیده وی عالم و دانا بودیم و چون
او را اهلیت خلت یافتیم وی را خلیل خود کردیم در وقتی و زمانی که پدر خود را یعنی عم یا آزر گفت و
قوم خود را مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ چیست این صورتهای بیجان و کالبدهای بی روح که بر آن ایستاده اید
و آن را می پرستید یعنی بان صورت استفهامست و مراد تقریعست و توبیخ ایشان جواب دادند و گفتند
پدران خود را یافتیم که ایشان را می پرستیدند ابرهیم گفت بدرستی که شما و پدران شما بعبادة در ضلالت
و گمراهی روشن بوده اید ایشان را سخن منقطع شد هیچ نتوانستند گفتن جز آنکه استبعاد کردند و گفتند
ای ابرهیم این که میگویی بجد میگویی و حق آورده ای یا خود تو بازی کنندگانی ابرهیم میگویی از لعب و
بازی میگویی ابرهیم گفت بل ربکم چه جای بازیست و تمام لعب ابرهیم گفت آنچه میگویم بجد میگویم بلکه
خدای شما خدای آسمان و زمین است که آنها را بیافرید و من برین گواهم یعنی با آلهت وی و آنکه آفریدگار
آسمان و زمین است و اوست که مستحق عبادتست وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ
فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا
إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ قَالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلَى
أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ قَالَ
بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ ابرهیم علیه السلم چون دید که ایشان
اصرار میکنند و بر شبهه او متنبه نمیشوند گفت بخدا که من کیدی کنم و مکری سازم بالحاح

شما را پس از آنکه شما پشت برکنید و بروید مجاهد و قتاده گفتند که این سخن ابرهیم در سر گفت اما
کس بشنید و بوقت دوم افشا کرد سدی گفت ایشان را عیدی بود در سالی که بجمع آنجا حاضر شدندی
و چون از آنجا باز گشتندی پیش بتان شدندی و سجده کردندی بتان را و طعامها بیاوردندی و پیش
و برابر ایشان بنهادندی و گفتندی تا برکت در اینجا بیاید بجا و تن ایشان چون از عید باز آمدندی
از طعام بخوردندی عم ابرهیم گفت ای ابرهیم با ما بعید که نمی آیی تا آیین و رسمها بر بینی و بهانه کردن ما
چگونه راست باشد که راغب کردی ابرهیم گفت مرا رغبتی نیست در دین شما و عید شما عم الحاح کرد بر
وی رفت چون بعضی از راه برفت خسته شد و پای بجو زد کشت بخست و گفت إِنِّي سَقِيمٌ و گفتند که نجم
آمد و گفتند نوبت تب بود او را و گفت إِنِّي سَقِيمٌ مرا وقت تب است و من نتوانم آمدن که مرا تب آغاز
میکند این گفت و در راه بخفت و مردم بر وی میگذشتند چون مردمان همه برفتند و جز ضعیفان و با
ماندگان نماندند او برخاست و گفت تَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ بخدای که من با بتان شما کید کنم و کید کاری
باشد که مقصود از و پوشیده باشد آنگه بیامد و به بتخانه اندر آمد و آن صفه بود بزرگ و بتی مهین
در برابر بنهاده و کهتران زیر او نهاده و همچنین زیرین تر هر یکی فروتر بود کهتر بود و ابرهیم علیه السلم
تبری در دست داشت در آمد و همه را خورد بشکست و بر سبیل استهزا میگفت مَا لَكُمْ أَلَا تَأْكُلُونَ
مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ چیست شما را که هیچ نمیخورید چیست شما را که سخن نمیگویید چون همه را خورد بشکست
برفت و آن تبر را بر دوش آن بت مهین نهاد و برفت فذلک قوله فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا ابرهیم همه را پاره
پاره کرد ایشان را إِلَّا آن بت مهترین را که وی را نشکست تا باشد که ایشان با وی رجوع کنند و ابرهیم ایشان را
بسبب وی تقریع و سرزنش کند و گفته اند که ضمیر الیه ابرهیمست یعنی با ابرهیم رجوع کنند و با دین وی بوند
چون ایشان از عید باز آمدند و بر عادت خود در بتخانه رفتند تا را شکسته دیدند و تبر بر دوش
بت مهین نهاده و گفتند این فعل با خدایان ما که کرده است هر کس که این فعل کرد او از جمله ظالمانست
قَالُوا آن ضعفا و باز ماندگان قوم گفتند که از ابرهیم شنیده بودند تَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ گفتند که ما از جوانی
شنیدیم که ذکر ایشان میکرد و او را ابرهیم خوانند و گفتند این سخن از ابرهیم کسی شنید که او گفت
وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ ای ابراهیم ایشان از و شنیدند بدی بتان و دشنام ایشان داده بود و این ذکر بمعنی
شتمست یعنی ما از جوانی ابرهیم نام شنیدیم که این بتان را دشنام میداد و عیب میکرد و ابرهیم عم این سخن
را از کس پنهان نکردی و اگر ابرهیم آن سخن را پنهان گفتی غرض وی باطل شدی و چون ایشان شنیدند
که ابرهیم دشنام بتان میداد و تهمت بوی بردند و گفتند او را بیارید بر چشمهای مردمان یعنی چنانکه
مردمان او را ببینند تا گواهی دهند بر وی آنکه سخن او را شنیدند چون وی را حاضر کردند گفتند
چرا کرده است گفت برای آنکه خشم گرفته است که چرا با وجود من این بتان کهتر را و خود تر را می پرستید

آنکه کفت از ایشان بپرسید اکر سخن توانند کفتن در معنی این آیه وجوه بسیار کفته اند یکی از جمله آنست که این وجه تعریض بر ضلالت ایشان است یعنی ابرهیم چنان تقریر کرده است بر سبیل تعریض که این فعل من کرده ام و این را از معاریض کلام خوانند زیرا آنست که او نسبت این فعل با بت مهترین کرده است تا دروغ لازم آید و این سخن همچنان است که شما دو تن را نیکو نوشته باشی یا قصیده غرا کفته یکی ترا کوید که او هیچ نتواند نوشت و هیچ شعر نتواند کفت که این نامه تو نوشته و این شعر تو کفته تو در جواب وی کویی نه تو کفتی و نه تو نوشتی بر سبیل استهزا نه بر سبیل نفی از نفس خود ایشان ابرهیم را کفتند تو کردی این با خدایان ما او کفت بر سبیل استهزا نه که این بت بزرکترین کرد و کفتند که بجز شرط کفت بشرط نطق یعنی این فعل این بت مهترین کرده بپرسید از ایشان اکر سخن کویند یعنی چون بپرسید و جواب دهند این فعل وی کرده باشد و اکر جواب از ایشان محال بود این فعل هم از وی محال بود وجهی دیکر آنست که اکر چه ظاهر کلام خبر است معنی او فرض و تقدیر است یعنی چنان انکار دید که کسی باشد و این فعل کرده آنکه از وی پرسند که چرا کردی او کوید من نکردم این بت مهترین کرد شما از وی بپرسید تا نه کوینده کویند چرا قبول نکنید ایشان کویند برای آنکه او جمادی است نطق ندارد و قدرت ندارد و فعل از او محال باشد آنکه کوید از ایشان بپرسید تا ایشان بکویند کویند چکونه پرسیم از جماد که آلت کفتن و شنیدن ندارد چون این معترف شوند حجت بر ایشان لازم شود با خود کردند و اندیشه کنند و بدانند که پرستیدن بتانی که حال ایشان این باشد باطل باشد و آنچه روایت کرده اند از رسول علیه السلام که ابرهیم دروغ نکفت الا سه بار و با این جدال کرد از دین خود یکی آنکه کفت اِنِّی سَقِیمٌ دیکر آنکه کفت بَلْ فَعَلَهُ کَبِیرُهُمْ سوم آنکه پادشاهی بجهت سارا را ازو بستاند کفت اِنَّهَا اُخْتِی او خواهر منست یکی آنست که آن خبر واحد است ایجاب علم نکند دیکر آنکه مراد رسول علیه السلام آنست که ابرهیم هیچ سخن نکفت که ظاهر او دروغ بود الا سه بار آنجه کفت بَلْ فَعَلَهُ کَبِیرُهُمْ بیان کرده شد و آنکه کفت اِنِّی سَقِیمٌ در جای خود بیاید ان شاء الله و آنکه کفت سارا را که او خواهر منست مرادش آن بود که او خواهر منست در دین فَرَجَعُوا اِلٰی اَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا اِنَّکُمْ اَنْتُمُ الظَّالِمُونَ ثُمَّ نُکِسُوا عَلٰی رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هٰؤُلَاءِ یَنْطِقُونَ قَالَ اَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مَا لَا یَنْفَعُکُمْ شَیْئًا وَلَا یَضُرُّکُمْ اُفٍّ لَکُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ اَفَلَا تَعْقِلُونَ قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانْصُرُوا اٰلِهَتَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ فَاعِلِینَ قُلْنَا یَا نَارُ کُونِی بَرْدًا وَسَلَامًا عَلٰی اِبْرٰهِیمَ وَاَرَادُوا بِهِ کَیْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْاَخْسَرِینَ چون ابرهیم علیه السلام این سخن بکفت و حجت بر ایشان لازم شد ایشان بخود باز کشتند و کفتند شمائید که ظالمید درین قصه و حادثه وی و کفتند در سؤال و ظالمید اصنام حاضرند از ایشان باید پرسید

وکفتند

وکفتند مراد اینست که شما ظالمید در عبادت اصنام ثُمَّ نُکِسُوا عَلٰی رُءُوسِهِمْ پس از شرم و خجالت سر بر فرو بردند و کفتند قد علمت ای ابرهیم که این بتان سخن نکویند و نتوانند کفتن درین حالت حجت بر ایشان لازم شد و ابرهیم زبان ملامت بر کشاد و مذمت خدایان ایشان کرد و کفت ای بد دین خدا شما چیزی می پرستید که شما را نفعی نکند و مضرتی نرساند و نتواند ضجارت باد شما را و دلی و عار مر شما را و مر آنچه را می پرستید از جز خدای شما عقل ندارید و هیچ نمیدانید قَالُوا حَرِّقُوهُ ایشان چون در ماندند و حجت نداشتند مر ابرهیم بر نیابند دست با سطوت و ظلم زدند و کفتند که او را بسوزید و خدایان خود را نصرة و یاری کنید اکر شما کاری خواهید کرد ای عجب تو خصم خود را نزنی با کشتی یا بسوزی مذهب فاسد تو درست شود اهل دین کار تو همین کنند چون از حجت فرو مانند دست بشغب زنند و اکر شغب کار بر نیاید دست با سطوة و ظلم زنند و کفتند که او را بسوزید و خدایان خود را نصرت و یاری کنید اکر شما کاری خواهید کرد ای عجب تو خصم خود را بزنی یا بکشی یا بسوزی مذهب فاسد تو درست شود اهل دین کار تو همین کنند چون از حجت فرو مانند دست بشغب زنند و اکر شغب کار بر نیاید بر جوش ترکان زنند که بتر کی ترک حق کنند چنانکه منصور فقیه کفت شعر
بَنُو الْاُمِّ مُجْمِعُونَ مِنْ کُلِّ نَاوِیَةٍ یَسُبُّونَ اَوْلَادَ النَّبِیِّ عَلَانِیَةً اِذَا اَعْیَتْ مَوْلَاکُمْ عَلٰی نَجْعُوا عَلِیٌّ وَقَالُوا قَدْ بَتَمَ مُعَاوِیَة
کفتند این سخن که وی را بسوزید مردی کفت نام او هیون خدای تعالی او را بزمین فرو برد و او فرو میشود تا روز قیامت آنکه نمرود بفرمود تا ابرهیم را بکرفتند و در خانه باز داشتند و ایشان ساز آتش پیش کرفتند حایطی بساختند و هیمها ختند در آنجا می انداختند تا هر کسی را که حاجتی بودی یا بیماری که ابید قضا حاجت خود داشت و اصلاح بیمار خود برای تقرب بشته هیم بیاوردی و در آن حایط انداختی محمد بن اسحق کفت هیمه جمع کردند که از بالای آن حطیره چون کوهی بر آمد آنکه از جوانب آتش درو نهادند تا در کرفت و چنان شد که مرغ در آن هوا نیارست پریدن آنکه منجنیقی بساختند و بس بالا نهادند و ابرهیم را دست و پای ببستند و در منجنیق نهادند و بآتش انداختند در آن وقت هر خلقان در خدا بنالیدند مکر جن و انس فرشتکان کفتند بار خدایا در زمین خود یک بنده موحد است تمکین میکنی و میکذاری تا وی را بآتش بسوزند ما را دستوری ده تا او را نصرت کنیم کفت بروید اکر از شما یاری خواهد یاری کنید و اکر تو کل بر من کند با نفس کنار دین فرشته که بر باران موکلست آمد و کفت ای ابرهیم اکر خواهی باران آب را بر این آتش کمارم تا همه را فرو نشاند و بیش هیچ کزند نکند کفت نخواهم فرشته که موکل بود بر باد بیامد و کفت اکر خواهی باد را بر این آتش کمارم تا در عالم پراکنده کرداند کفت نخواهم اصناف فرشتکان می آمدند که از ما یاری خواه کفت نخواهم حَسْبِیَ اللّٰهُ مرا خدا بس است چون او را در پله منجنیق نهادند کفت اَللّٰهُمَّ اَنْتَ الْوَاحِدُ

فی السماء و انا الواحد فی الارض لیس فی الارض یعبدک غیری حسبی الله و نعم الوکیل چون
ابرهیم را از منجنیق بینداختند جبرئیل در هوا بوی رسید گفت ای ابرهیم هیچ حاجت داری هل لک
من حاجة گفت اما الیک فلا حاجت دارم اما بتو نه گفت پس حاجت خود بخواه گفت حسبی الله
سؤالی علمه بحالی مرا کفایة است از سؤال کردن و خواست آنکه او حال من بداند باکسی که احتیاج
داند چه حاجت بسؤال کردن باشد درین حال حق سبحانه و تعالی آتش را فرمود یا نار کونی بردا و
سلاما علی ابرهیم ای آتش سردی باش و سلامت باش بر ابرهیم عبدالله عباس گفت اگر خدا نگفتی بردا و سلاما
ابرهیم از هلاک شدی ابرهیم را در راه فرشتگان باز گرفتند و ورا آهسته آهسته بر زمین
نهادند و حق تعالی چشمهٔ آب خوش پیدا کرد و انواع ریحان از گل و نرگس برویانید و انواع شکوفها
کرد پس کرده وی بدید کرد کعب الاحبار گفت آتش از ابرهیم هیچ نسوخت مگر آن بندی که بر وی بود
و خدای تعالی آتش را بدان حال و هیبت که بود رها کرد هر گرما و سوختن از وی بستد اهل اخبار
گفتند که ابرهیم هفت روز آنجا بود ابرهیم را پرسیدند که میان آتش چگونه بودی گفت همه عمر مرا از ان
خوشتر وقتی نبود و در خبر است که چون حق تعالی گفت یا نار کونی بردا هر آتش که در دنیا بود همه فرو مرد
ابن یسار گفت خدای تعالی فرشته سایه را بفرستاد بر صورت آدم تا با وی بنشست و حدیث میکرد
تا مستوحش نشود جبرئیل بیامد و پیراهنی از حریر بهشت در وی پوشانید و گفت خدایت سلام
میرساند و میگوید که هیچ اندیشه مدار که آتش دوستان مرا نسوزاند و نمرود علیه اللعنة هیچ شک
نکرد که ابرهیم در حال سوخته باشد از کوشک خود نگاه کرد تا حال ابرهیم چیست وی را در میان
آتش نشسته دید و در پیش او چشمهٔ آب و پیرامن او انواع ریاحین و مردی دیگر را دید بر شکل وی با
وی نشسته ابرهیم را گفت این چه حالتست این بوستان و مرغزار از کجا آمد گفت خدای من پیدا کرد
برای من گفت این کیست که با تو نشسته است گفت فرشته ظل است خدای مرا فرستاده است تا مرا به
او انس باشد نمرود گفت بزرگ خدائی است خدای تو که با تو این همه نعمت کرده ولیکن ای ابرهیم که دیدی
که تو حصاری است از آتش بیرون نتوانی آمدن گفت توانم گفت بیا تا ببینم ابرهیم علیه السلم از انجا
بیرون آمد و آتش بوی هیچ زیان نکرد نمرود گفت ای ابرهیم مرا می باید که برای خدای تو قربانی کنم
که بس بزرگوار و کامکار خدائیست این خدای تو گفت چه قربان کنی گفت چهل هزار گاو قربان
کنم برای او گفت قربان نپذیرد تا بر دین من باشی که هستی چه که با دین خدای من آئی گفت من ملک
خود و دین خود رها نکنم اما قربانی بکنم اهل سیر گفتند که ابرهیم را چون بآتش انداختند شانزده ساله
بود و چون اسحق را قربان خواست کردن اسحق هفت ساله بود و چون ساره اسحق را زاید نود ساله بود
و از پس ذبح اسحق و فدیه او دو روز بیشتر نماند و در اخبار اهل بیت رسول است که ابرهیم اسمعیل را قربان

کردن کو

انبیا

کرد نه اسحق را و رسول علیه السلم گفت انا ابن الذبیحین و رسول از فرزندان اسمعیل است واردوا به
کیدا و آن کافران خواستند که با ابرهیم کید کنند ما کید ایشان را باطل کردیم و ایشان را خاسر و زیان
کارترین مردمان کردیم ونجیناه و لوطا الی الارض التی بارکنا فیها للعالمین ووهبنا له اسحق
ویعقوب نافلة وکلا جعلنا صالحین وجعلناهم ائمة یهدون بامرنا واوحینا الیهم
فعل الخیرات واقام الصلوة وایتاء الزکوة وکانوا لنا عابدین ولوطا آتیناه حکما وعلما
ونجیناه من القریة التی کانت تعمل الخبائث انهم کانوا قوم سوء فاسقین وادخلناه فی
رحمتنا انه من الصالحین و ما برهانیدیم ابرهیم را و لوط را از دست نمرود و اخیه وی و لوط پسر برادر
ابرهیم بود و با ابرهیم ایمان داشت و او پسر هاران بن تارخ بود و ایشان را برادری دیگر بود نام او ناحور
و تارخ پدر این هر سه کس بود ساره دختر عم ابرهیم بود او نیز ایمان داشت با ابرهیم و درین وقت که بر
هم این زن و آن کودک بودند که با ابرهیم ایمان داشتند از انجا برفتند تا زمینی که ما برکت کردیم در آن زمین
برای جهانیان و آن زمین شام بود برای آن مبارک خواند که در جهان هیچ آبی خوشتر از ان نیست الا که از زیر
بیت المقدس بیرون آید قتاده گفت برای آنکه دار الهجرة انبیاست و هر چه از زمین بکاهد در شام افزاید
و هر چه از شام بکاهد در فلسطین افزاید و آن زمین حشر و نشر است و عیسی علیه السلم که فرو آید آنجا
فرو آید و هلاک دجال آنجا باشد ابو امامه گفت که رسول علیه السلم در خواب دید که فرشتگان
قرآن بر گرفتند و بشام بنهادند تاویل بران کردم که در آخر زمان چون ایمان ضعیف شود و سلطنها
شود مسلمانان با بیت المقدس گریزند و در خبر است که چون کعب الاحبار شام منزل ساخت وعز
کس فرستاد و گفت که چرا بمدینه نیائی که مهاجر رسولست گفت در کتب اول خوانده ام که شام گنج خدا است
در زمین و خدا را آنجا گنجی است از بندگان او محمد ابن اسحق گفت ابرهیم از کوثی برفت و هجرة
کرد بشام و ساره با او بود و لوط چنانکه گفت فآمن له لوط و قال انی مهاجر الی ربی از انجا بحران آمد
مدتی آنجا بود و از انجا بمصر رفت آنگه از مصر بشام شد بجائی فرو آمد که آن را سبع خوانند از زمین
فلسطین و آن بیابانی است و لوط بزمین مؤتفکه فرو آمد از میان ابرهیم و لوط یک روزه راه بود
خدای تعالی لوط را باهل آن شهر فرستاد ووهبنا له اسحق و بدادیم ما ابرهیم را اسحق و یعقوب
که پسر اسحق بود و پدر یوسف نافلة یعنی زیادتی و بروی عبدالله عباس گفت ابرهیم از خدا
فرزندی خواست خدای تعالی ورا اسحق بداد و یعقوب بر سری فرزند بر فرزند ما نافلة برای
آن خوانند که فرزند زیاده است چنانکه نماز نافله بر فریضه زیاده است و غنیمت را نفل برای
آن خوانند که آن زیادتی است که این امت را بود و کسی دیگر را نبود از امتان گذشته وکلا جعلنا
صالحین و ما همه را صالح کردیم و توفیق صلاح دادیم و الطاف کردیم با ایشان که عدد آن احاد

کلّات

صلاح کردند تا صلاحیت نبوت و اهلیت رسالت یافتند و ما این بجمله از امامان و مقتدایان کردیم که بفرمان ما هدایت میکنند و راه مینمایند بحق مردمانرا و دعوت میکنند با راه راست و دین حق و اوحینا الیهم و برایشان وحی کردیم فعل خیرات و انواع عبادات از نماز و روزه و زکوة و ایشان مارا پرستیدندی و عبادت مارا کردندی و ما لوط را حکم دادیم یعنی نبوت و علم شریعت و برهانیدیم اورا ازان ده که سدوم نام بود اهل آن ده فعلهای بد و کردارهای زشت کردندی از لواطه و غیر آن که پیش از ایشان کس آن نکرده بود و بسیار از نکات ایشان قوم بد بودند و مردمان از فرمان خدا و از امر حق بیرون آمده و او را یعنی لوط را در رحمت خود آوردیم و در میان اهل بهشت جای دادیم و او از جملهٔ صالحان و نیک مردان بود وَنُوحًا إِذْ نَادَىٰ مِن قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ وَنَصَرْنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ وَدَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُودَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَّكُمْ لِتُحْصِنَكُم مِّن بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنتُمْ شَاكِرُونَ و یاد کن ای محمد نوح پیغمبر را چون دعا کرد و خدای خویش را بخواند پیش ازین یعنی پیش از ابرهیم و لوط و ما دعای اورا اجابت کردیم و اورا و اهل اورا از اندوه بزرگ برهانیدیم یعنی از بلا و طوفان و ما اورا یاری کردیم و خلاص دادیم ازان قومی که آیات مارا به دروغ داشتند از رنج و بلای ایشان بدرستی که قوم نوح گروهی بد بودند ما ایشانرا غرقه گردانیدیم و هلاک کردیم وَدَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ و نیز یاد کن داود و سلیمان را که پسر داود بود چون حکم کردند در کشتی و زرعی عبدالله مسعود گفت رزی بود انگوریا آورده اذ نفشت فیه غنم القوم چون بشب چرا کردند در وی گوسفندان قومی و انرا تباه کردانیدند قتاده و زهری گفتند دو مرد بنزدیک داود آمدند یکی صاحب زرع بود یکی صاحب گوسفند صاحب زرع گفت یا رسول الله دوش گوسفندان این مرد زرع من تباه کردند داود گفت بدانید تا بهای زرع چندست و بهای گوسفند چندست برابر شد راست بود صاحب گوسفندانرا گفت باوده عوض زرع او آن مرد گوسفند بوی تسلیم کرد چون باز گشتند سلیمان ایشانرا دید گفت پدرم میان شما چه حکم کرد گفتند چنین و چنین گفت اگر من حکم کردمی بخلاف این کردمی ایشان برفتند داود را گفتند داود سلیمان را بخواند و گفت بگو تا چگونه حکم کردی گفت باو ده عوض گوسفند بصاحب زرع دادمی و انتفاع میگرفتی یعنی آنچه از او باشد و زرع بخداوند گوسفند دادمی تا کشتی و عمارت میکردی تا بحد اول باز آمدی که بران بود که گوسفندان بخوردند آنگه زرع با خداوند زرع دادمی و گوسفند با خداوند گوسفند چرم ...

ضعیفی با هلش آن این باشد و این آن را داود گفت نیکو گفتی عبدالله مسعود و مقاتل گفتند بیانی نا دیگر بکنار رزی فرو آمد بشب بخت گوسفندان او در رز این مرد رفتند و تباهی کردند پس روز دیگر پیش داود آمدند داود چنان حکم کرد و سلیمان ازاد بدین بدی بیجان حکم کرد که گفته آمد زهری روایت کرد که در عهد رسول اشتران ابن عازب بشب در حایط بعضی انصار رفت و تباهی کرد پیش رسول رفتند رسول علیه السلم این آیه بخواند آنگه حکم کرد برای ابن عازب بر آنچه شتران کرده بود و گفت بر اصحاب ماشیه آنست که مواشی خود را بشب نگاه دارند و بر اصحاب زرع و حوایط که بروز زرع خود نگاه دارند اصحاب اجتهاد در صحت اجتهاد باین تمسک کردند و گفتند سلیمان این حکم باجتهاد کرد و اگر اجتهاد روا نبودی سلیمان نکردی جواب این آنست که مسلم نیست که سلیمان آن حکم باجتهاد کرد بلکه حکم هر دو از قبل وحی بود نمی بینی که خدای تعالی گفت فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ ما سلیمانرا اعلام کردیم و اعلام خدا جز بوحی نباشد اگر گویند مراد الهام القا است در دل گوییم الهام و القا چون از قبل خدا باشد هم وحی باشد و باین نص که فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ از خطا ایمن باشیم و فرقی نباشد میان این و میان نص دیگر آنکه حکم داود چون بوحی باشد هم اجتهاد که بر خلاف آن بود نقض آن بود و همانا که در اسلام کسی نتواند گفتن که اجتهادی بود که نقض وحی کند و اگر ایشان هر دو باجتهاد گفتند و حی لغو بودی پس آنچه ایشان هر دو کردند بوحی و اعلام خدا بود و در معنی آن دو حکم تفاوتی نبود برای آنکه چون داود بقیمت زرع و گوسفند با داود صواب بود چه غرامت صاحب گوسفند بود و آنچه سلیمان کرد هم صواب بود از آنجا که غرض از زرع و گوسفند انتفاع باشد چون مدت فساد زرع گوسفند و منافعش در دست صاحب زرع کرد تا زرع با صلاح شد همانا غرض حاصل باشد و گفته اند آنچه داود کرد در شرع او حکمی بود درست جز که خدای تعالی آنرا منسوخ کرد و نسخ آنرا اعلام کرد سلیمانرا و حکم ناسخ معلوم او گردانید و این مشبع باشد جواب دیگر آنست که در اخبار آورده اند که داود علیه السلم را چند پسر بود او خواست تا بداند که خلافت و نیابت او را کدام شایسته است از خدا درخواست تا باز نماید خدای تعالی این طریق اعلام او کرد آنکه حق تعالی گفت وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا ما هر یکی را از داود و سلیمان حکمی و علمی دادیم و این دلیلست بر آنکه ایشان هر دو در آن حکم که کردند مصیب بودند وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُودَ الْجِبَالَ با داود پیغمبر کوهها مسخر کردیم تا با او تسبیح میکردند و نیز مرغانرا مسخر کردیم وهب گفت داود علیه السلم در بیابان رفتی و تسبیح کردی کوهها و مرغان با او همچنان تسبیح کردندی و ما این بکردیم که کوهها و مرغانرا با او مسخر آوردیم تا تسبیح کنند و این معجزات برای او ظاهر کردیم و ما اورا تعلیم کردیم و بیاموختیم او را صنعت زره کردن و بافتن تا با شما باشد شمارا تا آنرا در پوشید و زره زخم خود را از زخم تیغ و تیر نگاه دارید و لیکن کسی

گرسنه بود والا که طعام بوی دادم و اگر دانی که من هرگز برهنه پوشیدم و من برهنه را نشناختم
والا اول که او را باز پوشیدم مراد دین تصدیق کن عند آن حال جبرئیل آمد و گفت ایوب را
که مدت محنت بر آمد دعا کن تا خدا ترا شفا دهد او دعا کرد و گفت رَبِّ اِنِّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ وَ
اَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِیْنَ در خبر است که در مدت بیماری او از اقطاب زمین بیماران و اصحاب بلا می
آمدند و از وی دعا میخواستند دعا میکرد و خدا شفا میداد او را گفتند چرا خود را دعا نکنی گفت
شرم دارم از خدای تعالی که هشتاد سال در نعمت و عافیت بودم اکنون که این روزی چند که رنج مرا ابتلا
کرد از و عافیت خواهم تا چندانکه در نعمت بودم در محنت باشم دعا نکنم مگر وی فرماید انس مالک
از رسول علیه السلم روایت کرد که خدای تعالی ایوب را ابتلا کرد به بیماری هجده سال در آن نماند هم
از وی ملول شدند مگر دو مرد از اصحاب وی روزی یکی گفت یا نبی الله ترا چه خطائی افتاده است
که بدین محنت گرفتار شدی گفت من خود را خطائی ندانم جز آنکه یکبار مرا آن بود که چون دو مرد
با یکدیگر خصومت کردندی یکی در میانه از ضجارت و دلتنگی سوگند خوردی من پنداشتمی و گفتا
سوگند وی بیادی که نباید که وی از ضجارت سوگند بدروغ خورده باشد و ایوب علیه السلم
چون بقضاء حاجت بر خواستی اهل وی دستش گرفتی تا بجای خود رسیدی انکه وی را رها کردی چون
فارغ شدی آواز دادی او را آمدی و دستش گرفتی روزی بر عادت وی را ببرد و باز گشت و
خشت منتظر آنکه وی را آواز دهد خدای تعالی هم در آنجا بایوب وحی کرد که اُرْكُضْ بِرِجْلِكَ
هٰذَا مُغْتَسَلٌۢ بَارِدٌ وَّشَرَابٌ او پای بر زمین زد چشمه آب بر آمد از آن آب باز خورد هر رنجی
که وی را بود اندرون زایل شد و در آن آب غسل کرد هر رنجی که وی را بود بیرونی هم زایل شد
و او را قوت و جمال و نیک روی باز آمد نیکوتر از آنکه بود ایوب علیه السلم هم از آنجا بر تلی رفت و
بنشست چون دیر شد زنش دل مشغول شد بیامد ایوب را بر جای خود ندید بالا نشسته نگاه کرد
مردی را دید که او را باز نشناخت گفت که ایوب را ندیدی گفت این مرد بیمار را گفت او چه باشد ترا گفت
شوهر منست گفت اگر ش بینی باز شناسی گفت چگونه نشناسم که سالهاست که با ویم او گفت من ایوبم
خدای تعالی منت نهاد بر من و رنج از من برداشت و گفت الی ایوب ترا دو انبار بودی یکی جو و یکی
گندم خدای تعالی ابر را فرمان داد تا باران هر دو انبار زر و درم ببارید یکی پر از زر شد و یکی از درم
و چنان پر شد که از وی بیرون ریخت حسن بصری گفت که خدای تعالی ایوب را بانواع بلا مبتلا
کرد و بیماری بر وی دراز شد تا خویشان و دوستان همه از وی ملول شدند و همه وی را رها کردند
مگر زنش رحمه که او را خدمت کردی و طعام و شراب آوردی و ایوب هر چند که رنجش بیشتر بودی
شکر و صبرش بیشتر بودی ابلیس لعنه الله درکار او درماند با صحاب و اتباع خود گفت مرا چاره آموزید

درکار وی ایشان گفتند با چه توانیم کرد ما هر چه دانیم از تو دانیم از همه انواع مکر و حیله تو کجا
که آن عالمان را از راه ببری و آن بر پدر همه خلقان آدم ظفر یافتی گفت آن از جهت زن بود گفتند
حدیث هم از جهت زن دستگیر گفت درای ابنست بیامد رحمه را دید که برای ایوب چیزی می پخت وی را
گفت یا امة الله شوهرت کجاست گفت فلان جای بیمار و رنجور افتاده است و من تعهد وی میکنم چون
وی را بدید هان یافت گفت ترا یاد می آید آن مال و جمال و فرزندان او که هیچکس را آن نبود که وی را
اکنون آن همه رفت و هر روز کار او بتر است و هرگز آن نبود که بر جای این نوع بیماری گفت تا
که رحمه نیز یاد آمد و بگریست آنگه وی را گفت من این را دوا دانم اگر نصیحت من بشنود رحمه گفت آن چیست
گفت این گوسفند از من بستاند و بنام من قربان کند خدا او را عافیت دهد آن گوسفند بستد و بیامد
و ایوب را گفت یا نبی الله تا کی این محنت و رنج بری مردی طبیب آمد و مرا نصیحتی کرد و قصه او بگفت
اکنون این گوسفند بنام وی قربان کن که او گفت شفای تو درین است ایوب وی را گفت ای کم خرد
آن دشمن خدای بود ابلیس بیامد و ترا بر جزع داشت و روزگار گذشته را یاد تو داد و تو آنجمله گفت
از وی قبول کردی اندیشه نکنی که آن همه خدا ما را داده بود هم خدا عوض تو انزداد و وهب گفت
چون مدت محنت ایوب بر آمد و ابلیس از کار او عاجز شد یک روز بصورت مردی اجمال بیامد در
زی پادشاهان بر اسبی نیکو نشسته پیش رحمه آمد و او را گفت حال شوهرت چگونه است گفت بیک
رنجور است و بیمار گفت مرا شناسی من خدای زمینم و آن بیماری و تلف مال و هلاک فرزندان هم
من کرده ام از آنکه وی مرا رها کرده است و خدای آسمان می پرستد اگر تو مرا یک سجده کنی من آن
رنجها از و زایل کنم و مال و فرزندان باوی دهم گفت تا ایوب را بگویم هیچ کار نکنم گفتا اگر این نکنی
ایوب را بگوی یکبار که طعام خورد باول بسم الله نگوید و باخر الحمد لله تا از و خشنود شوم و وی را شفا
دهم او بیامد و ایوب را خبر داد ایوب برو خشم گرفت و گفت امروز هم روز برغم تو شاد دشمن خدا ابلیس
در مناظره رفته و کوشش با حدیث محال او کرده والله که اگر خدای مرا این رنج شفا دهد ترا صد
چوب بزنم بعد از پیش خود او را براند چون او برفت ایوب علیه السلم تنها ماند و نه دایه او و هیچ طعامی و شرابی
و مونسی نبود روی بر زمین نهاد و بگفت رَبِّ اَنِّیْ مَسَّنِیَ الضُّرُّ وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِیْنَ چند بار گفت وی را
آواز دادند که سر بردار که خدای تعالی دعای ترا اجابت کرد پای بر زمین زن ایوب پای بر زمین زد از زیر
قدم او چشمه آب خوش روان شد از آنجا غسل کرد هر آنچه بر اندام او بود زایل گشت پای خود بار دیگر بر
زمین زد چشمه دیگر پیدا شد از آنجا باز خورد هر رنج اندرون از وی زایل گشت و جوانی با وی داد
و جبرئیل حله از بهشت آورده و در وی پوشید هر بالی و ملکی که دی را حق تعالی آن را مضاعف کرد
و ابری بر آمد و ملخ زرین بر روی باریدن در حدیث آورده اند که هر قطره آب که از سینه وی فرود

چکید بلخی رزین شد و ایوب آنرا بدست جمع کرد و حق گفت که ای ایوب نه من ترا مستغنی کردم گفت بلی
یا سیدی لیکن از برکت تو سیر نگردد انکه از آنجا برخاست بر بلندی
شد در حال ایوب را طلب میکرد و انه و در مردی را دید شهر داشت که از وی پرسید ایوب آواز داد
که ای زن که را میجویی گفت این مرد بیمار که اینجا بود گفت چیز آن او را بتو نمایم وی ترا چه باشد گفت
شوهر من باشد گفت اگر ش ببینی بشناسی گفت چگونه نشناسم گفت او بچه ماند گفت بتو بیماست جز
از انکه بیمار شد ایوب علیه السلم گفت ایوب منم و حق تعالی آن محنت نعمت بدل کرد انکه دست در گردن
یکدیگر کردند و اوی خبر گویند که ایشان دستان کردن یکدیگر رها نکردند تا هر بیان که ایشان را
بود خدای مضاعف نکرد چون رنج زایل شد ایوب در غم آن افتاد که سوگند خورده بود که زن را
صد چوب بزند خدای تعالی وحی کرد بوی و گفت خُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا دسته از شاخ درختان بگیر
که عدد صد باشد و در هم بند و یکبار بوی زن تا سوگند تو راست شود ایوب همچنان کرد ابو القاسم
بن حبیب گفت که این سخن که ایوب گفت که رَبِّ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ شکایت نبود انا قصه إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ
الْعَبْدُ باشد بلکه این عرض ضعف حالت که در بیان دعا تعبیر کرده است نه بینی که در عقب او لفظ اجابت
می آید فَاسْتَجَبْنَا لَهُ یعنی دعا او را مستجاب کردیم و اجابت بر عقب دعا باشد نه بر عقب شکایت فَكَشَفْنَا ما
به باز بردیم آنچه از و بوی بود از رنجوری و بیماری و بدادیم او را فرزندان او و کسان او و آنرا که مرده
بودند خدای تعالی ایشان را زنده کرد و پس از آن هم چندان دیگر فرزندان داد ما او را بعدد که بود
برای رحمت ما بر وی و یادگاری و تذکیری مر خداپرستان را وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ
الصَّابِرِينَ وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا
فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ
الظَّالِمِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ و یاد کن اسمعیل بن ابرهیم
و ادریس پیغمبر را که اخنوخ است و ذا الکفل را عبد الله عمر گفت از رسول شنیدم که در بنی اسرائیل
مردی بود نام او ذا الکفل مردی فاسق بود یک روز زنی را شصت دینار داد و او را پیش خود برد
چون خواست که با وی خلوت کند آن زن را دید که همچون بید بر خود میلرزید گفت ترا چه بوده است
گفت من هرگز این کار نکرده ام گفت پس چرا آمدی گفت ضرورت حاجت مرا برین حمل کرد مرد گفت برو
که ترا مسلم کردم و زر بتو دادم و توبه کردم که هیچ زین هرگز هیچ معصیت نکنم آن شب او را وفات
رسید بر در سرای وی نوشته یافتند که خدای ذو الکفل را بیامرزید اعمش روایت کرد از منهال بن عمرو از
عبد الله بن الحارث که پیغمبری از پیغمبران قوم خود را گفت کیست از شما که تکفل کند که هر روز روزه دارد
و همیشه نماز کند و در کارها آنان و تثبت بجای آرد و خشم نگیرد جوانی برپای خاست گفت من این

تکفل

تکفل کنم گفت چنین دیگر بار باز گفت که کیست که این تکفل کند هم او برپای خاست گفت چنین بار
سوم بگفت هم او برپای خاست آن پیغمبر وصیت بوی کرد و او را بر جای خود بنشاند او در میان مردم
حکم میکرد و تثبت و تانی کار میبست و خشم نمیگرفت روزی شیطان بیامد تا او را بخشم آورد در
سرای او بزد سخت نیک ذو الکفل گفت کیستی گفت مردی ام کاری دارم یکی را بفرستاد گفت این را نمی
خواهم دیگری را بفرستاد گفت این نیز نمیخواهم وی از سرای بیرون آمد گفت که را میخواهی گفت ترا باید
بکار تو گفت ترا خواهم دستش گرفت و او را باز اندر برد و آنچه برفت و رها کرد او را و ذو الکفل بر گشت
با سکینه و وقار و با خانه آمد و هیچ خشم نکرد مردم او را ذو الکفل نام کردند مجاهد گفت چون
الیسع پیر شد اندیشه کرده که کرا خلیفه کند که بجای او باشد گفت که در جمع خود بنگرم که حکم
چگونه خواهد کرد از میان قوم خود برخاست و گفت از شما کیست که مرا تکفل کند به سه خصلت بروز
روزه دارد و بشب نماز کند و در کارها خشم نگیرد مردی حقیر مجهول برخاست و گفت من تکفل کنم
این سه خصلت را انروز رها کرد بروز دیگر روز چون قوم حاضر شدند برپای خاست و هم این سخن گفت
کس برنخاست مگر همان مرد او را خلیفه کرد مرد بکار خلافت قیام نمود بعهد روزه میداشت و شب نماز
میکرد و همه روز میان مردمان حکم میکرد جز یکساعت بقیلوله بخفتی ابلیس اصحاب خود را گفت علیکم
بفلان نگرید تا بفلان ظفر یابید گفتند ما را هیچ راهی نیست گفت من چاره سازم در کار او انکه باید در
وقت انکه او بخوابگاه آمده در بزد بصورت مردی پیر گفت کیست این که در میزند گفت پیری مظلوم که
بروی ظلم میکنند او برخاست و بیرون آمد او را برپای بداشت و قصه آغاز کرد که بر من چه ظلم میرود و
چندان بگفت که وقت نماز دیگر در آمد و وقت قیلوله فائت شد وی را گفت برو و خصمان را حاضر کن
که وقت آنست که من بحکومت بنشینم و میان مردمان حکم میکرد و انتظار میکشید تا پیر مظلوم
باز آید نیامد بروز دیگر بامداد تا وقت قیلوله کردن نیامد چون او بخواست تا بخسبد او آمد و حلقه
بدر زد گفت کیست گفت من آن پیر مظلوم گفت نه ترا گفتم باز آی گفت خصمان بگریختند و اینان
مردمان ظالمند و قصه در پیوست و آن روز نیز خواب بروی تباه کرد تا وقت نماز دیگر روز کار او
برهم بگفت و آنروز هم باز نیامد روز سوم مردم را بجیره کرد که شبانروز نخفته بود مردی را بر در سرای
بداشت و گفت اگر کسی آید که این در بزند رها مکن تا من یکساعت بخسبم که رنجور شدم چون بخفت
دیگر باره آمد تا در بزند آن مرد رها نکرد بسیار الحاح کرد نه آن ملعون از سوراخ در در رفت و از
اندرون در بزد مرد بیدار شد گفت کیست گفت همان پیر مظلوم آن مرد را آواز داد و گفت نه ترا
گفتم که کسی را اینجا رها مکن گفت این نه از جهت من آمد و برخاست و بیامد مرد را در اندرون سرای یافت
و در بسته همچنانکه بود گفت گمان بردم که تو دشمن خدایی ابلیس گفت هستم و خواستم تا ترا بخشم آرم گفت

الحمد لله الذي عصمني منك سپاس آن خدایرا که مرا از تو نگه داشت و ابلیس نومید و خایب از وی باز
گشت او را ذو الکفل خوانند جایی گفت او پیغمبری بود در بنی اسرائیل و او را برای آن ذو الکفل
خوانند که خداوند نصیب تمام بود از ثواب هم چندانکه امتش را بود او را بود و کفل در لغت نصیب
بود کل من الصابرین ایشان همه از جمله صابران بودند و ما ایشان را در رحمت خود بردیم که ایشان از جمله صالحان
و نیکوکاران بودند وذا النون و یاد کن ای محمد ذو النون خداوند ماهی را یعنی یونس بن متی را چون برفت
خشمناک بر قوم خویش از آنجا که اصرار کردند بر کفر عبد الله عباس گفت یونس و قومش در زمین فلسطین
بودند پادشاهی بجهت ایشان آمد و از ایشان نه سبط و نیم را بغارت برد و دو سبط و نیم را بگذاشت خدای
وحی کرد به شعیا پیغمبر که نزدیک حزقیا رود او پادشاه بنی اسرائیل بود و او را بگو تا پیغمبری قوی و امین را
بفرستد که در دل ایشان افکنده ام که بنی اسرائیل را با او بفرستند تا برود ایشان را بستاند پادشاه با قوم خود
گفت که کیست که این کار را شاید و در مملکت او پنج پیغمبر بودند مردم گفتند که شایسته این کار یونس است
پادشاه یونس را گفت یونس گفت خدای مرا تعیین کرده است و نام من برده گفت نه گفت پس دیگری را
بفرست او گفت ترا باید رفتن گفت من نتوانم رفت پادشاه بر وی الحاح کرد پس او از خشم پادشاه و از آنکه
قوم وی اشارت کردند برفت و ذلک قوله وذا النون اذ ذهب مغاضبا از آنجا بیامد بخشم بکنار دریای روم
آمد کشتی در دریا بایستاده قوم بسیار و مال بسیار در آن کشتی نشست چون کشتی بمیانه دریا رسید دریا آشفته شد
و کشتی نزدیک هلاک و غرق رسید گفتند در میان ما مردی عاصی است یا بنده گریخته و از رسم و عادت
آنست که در مثل این حادثه قرعه بر اندازیم بنام هر کس که بر آید وی را بدریا اندازیم که یک مرد هلاک شود
اولیتر که کشتی با هر چه درو هست یونس از آن میانه برخاست گفت همانا که آن بنده گریخته منم مرا بدریا
افکنید که در حال دریا ساکن گردد گفتند معاذ الله تو سیمای صالحان داری و این حدیث بتو لایق نیست
ولی قرعه این کار بکنیم قرعه بر افکندند بنام او بر آمد تا سه بار بنام وی بر آمد چون سه بار بنام وی
بر آمد او برخاست و خود را بدریا انداخت ماهی بیامد و او را فرو برد و گفتند که او را بگرفتند تا در دریا
اندازند ماهی نزدیک بیامد و دهن باز کرد گفتند اگر لابد او را بدریا می باید انداخت باری در دهن ماهی نه اندازیم
معنی ندارد بجانب دیگر بردند همان ماهی بیامد و دهن باز کرد گفتند مگر این مرد طعمه وی خواهد بودن
او را بینداختند ماهی او را فرو برد در خبر است که چون وی را بدریا خواستند انداختن خدای تعالی وحی
کرد بنون که بنده مرا دریاب یونس را که من در شکم تو روزی چند مقام او کرده ام او را نگاه دار و پوست
او را نخراشی و اندام او را نیازاری که او طعمه تو نیست آن ماهی او را فرو برد و دیگری بیامد و او را فرو برد
و دیگر بیامد آن دیگر را فرو برد فذلک قوله فی الظلمات الثلث و این سه تاریکی بود و گفتند که ظلمت
شب و ظلمت دریا و ظلمت شکم ماهی اما آنکس که گفت که خشم او بر خدای بود از آنجا که قوم را وعده داده

بود

بود عذاب آن قوم چون علامت عذاب بدیدند ایمان آوردند خدای تعالی عذاب برداشت و یونس
از ایشان غایب شد چون بشنید برفت خشم گرفته بر خدا از آنکه سبب فضاحت و گفت من با ایشان بقوم خود
دروغ زن که ایشان مرا بکشند این قول باطلست برای آنکه بر پیغمبران روا نباشد و نیز آنکس که او خدای را
شناسد چه غضب اراده عقاب و مضرت باشد بچیزی و آنکس که بر خدا مضرت و عقاب روا دارد خدای را
نشناسد و آنچه حسن بصری گفت که سبب خشم او آن بود که خدای تعالی او را باهل نینوی فرستاد تا عذاب
انذار کند او گفت بار خدایا مرا روزی مهلت ده تا برگی بسازم گفت مهلت نیست و این کار را زمان نبود تو بشتاب
کرد که تو بگویی گفت چندانی مهلت ده که نعلین برگیرم گفت مهلت نیست او بخشم آمد فخرج مغاضبا الی ربه
او برفت خشمناک بر خدای خود این هم قولی باطلست برای آنکه خدای تعالی کسی را اختیار کند که منقاد و
اوامر خدای را بران وجه که او فرماید و نشاید که خدای تعالی با پیغمبران و غیر ایشان این قدر مضایقه کند و
رها نکند که کارسازی کنند و آنچه از آن چاره نباشد بسازند از آنکه این تکلیف ما لا یطاق باشد فظن
ان لن نقدر علیه یونس گمان برد که ما بر وی تکلیف تنگ نکرده ایم و سخت باز نگیریم و مجاهد و ضحاک
و غیر ایشان گفتند که معنی آنست که او پنداشت که ما بر وی حکم نکنیم یعنی با او مسامحه و مساهلت کنیم فنادی
فی الظلمات پس یونس آواز داد و ندا کرد در میان آن تاریکیهای شب و تاریکی دریا و شکم ماهی و گفت
لا اله الا انت هیچ خدای نیست مگر تو پاکی و منزه از هر چه نه لایق حضرت تو باشد و من از جمله ظالمان
و ستمکارانم مفسران گفتند که یونس علیه السلام چهل شبانه روز در شکم ماهی بود و گفتند هفت شبانه
روز و گفته اند سه روز حق تعالی شکم ماهی بر وی چون آبگینه کرد تا او از آنجا عجایب دریا بدید و آن
ماهی او را در هفت دریا بگردانید و حق تعالی بخرق عادة او را بجای بداشت فی هو اللطیف که او حذر
کردی چون ماهی بقعره دریا رسید یونس علیه السلام آوازی شنید گفت این چیست وحی آمد باو که آواز
تسبیح دواب قعر دریاست او درین حال گفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین نه آن بود که
او ظلمی کرده بود بلکه این بر سبیل انقطاع گفت و شاید که ترک ندبی کرده باشد و ترک ندب نقصان
ثواب باشد و ظلم در لغت نقصان بود و وجهی دیگر آنست که گفت من از جمله ظالمانم یعنی از آنانم که
ظلم کنند و ظلم بر ایشان روا باشد و ایشان آدمیانند چنانکه یکی از ما گوید که انما انا بشر والبشر
یخطی ویذنب و معنی آن نباشد که او مخطی و مذنب باشد بلکه مراد گوهر نفس خود باشد فاستجبنا له ما
اجابت کردیم او را و برهانیدیم از غم و همچنانکه او را برهانیدیم مؤمنان را نیز از غم برهانیم صادق علیه
السلام گفت عجب از آنکس که از چهار چیز بترسد چگونه با چهار چیز نپردازد آنکه او را غمی باشد چگونه
این کلمه نگوید که لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین و میشنود که خدای تعالی در عقب آن میگوید
که فاستجبنا له ونجیناه من الغم وکذلک ننجی المؤمنین دیگر آنکه از کسی ترسد نگوید حسبنا

الله ونعم الوكيل میشود که خدای تعالی در عقب آن میکوید فانقلبوا بنعمة من الله وفضل لم
یمسسهم سوء وانکه از کید کسی ترسد چکونه نکوید وافوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد
ومیشود که خدای در عقب آن میکوید که فوقه الله سیئات ما مکروا وانکه از چشم بد ترسد
چکونه نکوید که ما شاء الله لا قوة الا بالله ومیشود که خدای میکوید ان ترن انا اقل منک مالا
وولدا فعسی ربی ان یؤتین خیرا من جنتک شهر بن حوشب از عبد الله عباس روایت کرده که یونس را
خدای بر ازان فرستاد بپیغمبری که از شکم ماهی بیرون آورده نه بینی که کفت عقب این قصه در صافات
که وارسلناه الی مائة الف او یزیدون وقومی دیکر کفته اند که از پیش آن فرستاد اورا به پیغمبری
چنانکه سیاق قصه رفته است در سورهٔ یونس وزکریا اذ نادی ربه رب لا تذرنی فردا
وانت خیر الوارثین فاستجبنا له ووهبنا له یحیی واصلحنا له زوجه انهم کانوا
یسارعون فی الخیرات ویدعوننا رغبا ورهبا وکانوا لنا خاشعین ویاد کن ای محمد
زکریا را چون بخواند خدای خود را وکفت ای خدای من لا تذرنی مرا تنها مکن وبی فرزند مکذار
وتو نیکوترین وارثانی واین سخن انکه کفت که وی را عقبی وفرزندی بود که بجای او ایستد ومیراث
او بکیرد وبرای آن کفت وانت خیر الوارثین که او را میراث خود از خدای دریغ نبود ودانست که عالم
جمله میراث خدای خواهد بودن ودل او در بند فرزندی بود که بجای او باشد ودر مقام او بنشیند فاستجبنا
له ما او را اجابت کردیم وبدادیم وبخشیدیم وی را فرزندی چون یحیی وجفت او را برای او باصلاح آوردیم
یعنی از پس آنکه عقیم بود وصلاحیت ولادت نداشت او را باحال ولادت بردیم تا زاینده شد وصالح
شد ولادت را انهم کانوا بدرستی که این پیغمبران که ذکر ایشان رفت در خیرات سارعت کردندی
وشتاب زدکی مینمودندی وما را خواندندی برغبت ورهبت یعنی بامید وترس وما را خاشع وخاضع
فروتن بودندی آن پیغمبران والتی احصنت فرجها فنفخنا فیها من روحنا وجعلناها وابنها آیة للعالمین
ان هذه امتکم امة واحدة وانا ربکم فاعبدون وتقطعوا امرهم بینهم کل الینا
راجعون فمن یعمل من الصالحات وهو مؤمن فلا کفران لسعیه وانا له کاتبون وحرام علی
قریة اهلکناها انهم لا یرجعون حتی اذا فتحت یاجوج وماجوج وهم من کل حدب
ینسلون واقترب الوعد الحق فاذا هی شاخصة ابصار الذین کفروا یا ویلنا قد کنا فی
غفلة من هذا بل کنا ظالمین ویاد کن آن زن را که خود را نکه داشت وپارسا شد یعنی مریم
ما از روح خود در وی دمیدیم واو را وپسر او را عیسی آیتی ودلالتی ومعجزی کردانیدیم جهانیان را ان هذه
امتکم بدرستی که این است ملت شما مجاهد کفت یعنی این دین سلطانی دین شما است دران حال
که یکی است ودر وی هیچ خلافی نیست ومن خدای شما ام مرا بپرستید وعبادت برای من کنید انکه کفت

وتقطعوا امرهم بینهم کار خود در دین پاره پاره کردند میان خویش یعنی در دین مختلف شدند وهر
یکی طریقی وملتی نهادند انکه بر سبیل تهدید کفت کل الینا راجعون همه با ما خواهند آمدن ورجوع همه با ما
خواهد بودن جزای هر یک بدهیم وهر که وی را حق باشد وکردار نیکو کند ومؤمن باشد سعی او را
دریغ او را کفران نباشد وضایع نشود بلکه مشکور بود وبموقع قبول افتد وما عمل او را برای او مینویسیم
تا بر وی عرضه کنیم واو را بر آن جزا دهیم وثواب وحرام علی قریة وحرام است بر شهری ودیهی که ما
اهل آن را هلاک کردیم که باز آیند وبعضی کفته اند که حرام بمعنی واجبست یعنی واجبست بر اهل شهری
که ما آن را هلاک کردیم که باز نیایند یعنی هلاک شدکان ما هرکز باز نیایند زجاج کفت معنی آنست که
حرامست بر اهل شهری که ما هلاک کرده باشیم قبول عمل ایشان برای انکه ایشان باز نیایند وتوبه
نکنند جابر الجعفی کفت از باقر علیه السلام پرسیدیم حدیث رجعت این آیه برخواند وبر این استدلال
توان کردن بر صحت رجعت برای انکه ظاهر آیه اینست که حرامست بر دیهی وشهری که ایشان را هلاک
کرده باشیم که باز نیایند واین آنست که از صادق علیه السلام پرسیدند که در وقت رجعت که باز آید کفت
من محض الایمان محضا او محض الکفر محضا مؤمنی محض وکافری محض ودلیل برین قول خدا است بر
عقب این آیه حتی اذا فتحت یاجوج وماجوج تا آنکه که بکشایند سد یاجوج وماجوج را وایشان
از هر پشته وبالائی وبلندی فرو می آیند برای انکه رجعت برای صاحب الزمان باشد وخروج او بر
عقب یاجوج وماجوج باشد حذیفه بن الیمان کفت که از رسول خدای شنیدم که کفت اول آیتی و
علامتی بر آخر الزمان خروج دجال بود انکه خروج دابة الارض انکه خروج یاجوج وماجوج انکه
عیسی از آسمان فرو آید واین نزدیک خروج مهدی باشد پس از آن آتشی از قعر عدن پدید آید که
مردم را بمحشر راند واقترب الوعد الحق ونزدیک شد وعده حق که قیامتست وکفته اند که معنی اینست
که چون یاجوج وماجوج بیایند وعده حق نزدیک شود یعنی قیامت برخیزد ودلیل بر تاویل حدیث
حذیفه است که او کفت که اکر مردی است کره دارد چون یاجوج وماجوج بیایند اکر برسیدم باشد
که بر توان نشستن که قیامت برخیزد وکفته اند معنی اینست که چون سد یاجوج وماجوج کشاده کردد
وایشان از هر پشته فرود آیند ووعده حق نزدیک کردد پس انکه چشمهای کسانی که ستمکاران بوده اند
بهن بازمانده وبرهم نیاید از حیرت وسرکشتکی کویند آن ظالمان وکافران که وای بر ما در غفلتی بودیم
ازین کار واین را فراموش کرده بودیم نه که ما ظالم وستمکار بودیم باین روز ما را ایمان نبود انکه کفت
پیغمبران باور نداشتیم وآنچه ایشان ما را از آن خبر دادند قبول نکردیم انکم وما تعبدون من
دون الله حصب جهنم انتم لها واردون لو کان هؤلاء آلهة ما وردوها وکل فیها
خالدون لهم فیها زفیر وهم فیها لا یسمعون حسیسها وهم فیما اشتهت انفسهم خالدون

ان الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئک عنها مبعدون لا یسمعون

لَا یَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْاَکْبَرُ وَتَتَلَقّٰهُمُ الْمَلٰٓئِکَةُ هٰذَا یَوْمُکُمُ الَّذِی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ
بدستی که شما و آنچه میپرستیدانچز خدای تعالی از اصنام و اوثان هیزم دوزخ اند ضحاک کفت حصب
سنک ریزه باشد که باد ارد یعنی ایشانرا چنانکه در دوزخ ریزند که سنک ریزه اَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ آن
دوزخی که شما در شوندم باشید در دوزخ و اینجا و معد بمعنی دخولست انکه بر سبیل احتجاج کفت
با کافران تعجبه کرد ایشانرا بر خطا و کفر ایشان که اکر این بتان شما خدایان بودندی در دوزخ نشدندی
و ایشان همه در دوزخ جاوید باشند لَهُمْ فِیهَا زَفِیرٌ ایشانرا در آنجا زفیری و ناله باشد و زفیر ناله
غمکینی باشد که از غم او عظیم غمی باشد و چون غمی عظیم باشد ناله آن غم هم اینه عظیم باشد وَهُمْ
فِیهَا لَا یَسْمَعُونَ و ایشان اندر دوزخ نشنوند هیچ سخنی که ایشانرا در آن خیری و راحتی باشد و کفته اند از آن
نشنوند که کر باشند عبدالله مسعود کفت برای آن نشنوند که در تابوتها باشند از آتش و بیمارها محکم
کرده باشند و در قعر دوزخ انداخته هیچ نبینند و هیچ نشنوند و کان چنان بینند که کس را از اهل
دوزخ عذاب نیست جز ایشانرا انکه کذکر کافران کرد در حدیث مؤمنان و صالحان کرفت و کفت
اِنَّ الَّذِینَ سَبَقَتْ لَهُمْ انانکه سبقت برده و پیشی کرفته برای ایشان از ما وعده نیکوتر بر ایمان
و اعمال الصالحه ایشان و آن بهشتست ایشان از دوزخ دور باشند و دور کرده اینده آواز دوزخ
نشنوند و حرکت نیابند و ایشان در ان خیری باشند از هر نعمتی و راحتی مراد که دلهای ایشان خواهد
و نفسهای ایشان جوید خالدا ابدا جاودانه و هرکز نکرداند ایشانرا غمکین و نترساند ترس مهترین
عبدالله عباس کفت که این نفخه بازپس باشد بیانه وَیَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّوْرِ فَفَزِعَ مَنْ فِی السَّمٰوٰتِ وَ
مَنْ فِی الْاَرْضِ حسن بصری کفت انکه باشد که کویند بنده را به دوزخ برید که مستحق دوزخست ابن
جریج کفت انکه باشد که مرک را بصورت کوسفندی سیاه و سفید بکشند و اهل بهشت و دوزخ
درو مینکرند و این ندا در دهند که یا اهل الجنة خلود و لا موت ابدا وَتَتَلَقّٰهُمُ الْمَلٰٓئِکَةُ
و فرشتکان باستقبال ایشان آیند و کویند این روز شماست که شما را وعده کرده اند کفته سبب نزول
این آیه آن بود که رسول علیه السلام روزی در مسجد الحرام شد مناید قریش در حطیم مسجد و شصت
بت نهاده بودند و آنرا سجده میکردند رسول علیه السلام نزدیک ایشان بنشست و با ایشان
مناظره میکرد نضر بن الحارث با رسول در سخن آمد رسول وی را ملزم کرد و حجت بر ایشان لازم شد
رسول علیه السلم بر ایشان خواند که اِنَّکُمْ وَمَا تَعْبُدُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ ایشان دلتنک
شدند از انجا برخاستند عبدالله بن الزبعری دیدند کفتند که امروز ما را محمد چنین کفت و ما از آن
دلتنک شدیم کفت اکر من حاضر بودمی او را خجل کردمی و بر حجت بر وی غالب آمدمی برفتند و رسول را
حاضر کردند او کفت یا محمد تو میکویی اِنَّکُمْ وَمَا تَعْبُدُوْنَ کفت آری کفت این بر تست چرا کفت

برای انکه عزیر در بین یا نباشد که معبود جهود انست و عیسی که معبود ترسایانست و فرشتکان که
معبودان بنو ملیح اند از عرب رسول علیه السلم کفت معبودان ایشان شیاطین اند که ایشان را دعوت
کردند بان وان معبودان اند بزعم شما بان رضا نداد ند خدای تعالی این آیه فرستاد که اِنَّ الَّذِیْنَ
سَبَقَتْ الآیه و دیکر انکه مراد با پتان اند نه جنی که لفظ ما آورد کفت اِنَّکُمْ وَمَا تَعْبُدُوْنَ و ما غیر
عقلا هر را باشد و دیکر انکه مخاطب این آیه مشرکان مکه بودند و ایشان بت پرست بودند در خبرست
که امیر المؤمنین روزی این آیه برخواند انکه کفت و انا منهم من از ان کسانم که در حق ایشان عنایت
سابق شده از الطاف و توفیق جیر کفت سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللّٰهِ الْعِنَایَةُ فِی الْبِدَایَةِ وَظَهَرَتِ الْوِلَایَةُ
فِی النِّهَایَةِ یَوْمَ نَطْوِی السَّمَآءَ کَطَیِّ السِّجِلِّ لِلْکُتُبِ کَمَا بَدَاْنَا اَوَّلَ خَلْقٍ نُعِیْدُهٗ وَعْدًا عَلَیْنَا اِنَّا کُنَّا
فَاعِلِیْنَ وَلَقَدْ کَتَبْنَا فِی الزَّبُوْرِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ اَنَّ الْاَرْضَ یَرِثُهَا عِبَادِیَ الصَّالِحُوْنَ اِنَّ فِی
هٰذَا لَبَلٰغًا لِّقَوْمٍ عٰبِدِیْنَ وَمَا اَرْسَلْنٰکَ اِلَّا رَحْمَةً لِّلْعٰلَمِیْنَ یاد کن ای محمد آن روز را که ما آسمان
در نوردیم مانند در نوردیدن سجل مر نامها را یا نامه را عبدالله عمر و سدی کفتند که سجل نام فرشته
ایست که اعمال بندکان نویسد چون بنده ختم عمل با ستفضال کند با ستغفار کند خدای تعالی فرماید
که اکتبوها نورا این نوشته بنور بنویسید و کفتند که سجل نام دبیری بود رسول را علیه السلم و در معنی
طی دو وجه کفته اند یکی انکه ما آسمانرا در نوردیم پس از انکه آنرا چون نامه کشاده کردیم و دوم انکه
طی عبارتست از کتم و اخفا و مراد اعدام بود یعنی ما آسمانها را با عدم بریم پس از وجود کَمَا بَدَاْنَا اَوَّلَ
خَلْقٍ نُعِیْدُهٗ ما خلق را چنانکه پیدا آوردیم اول بار باز آوریم و اعاده کنیم و برانکیزیم سر برهنه و پای برهنه
و تن برهنه و ختنه ناکرده چنانکه در آیه دیکر کفت وَلَقَدْ جِئْتُمُوْنَا فُرَادٰی کَمَا خَلَقْنٰکُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ
مجاهد از عایشه روایت کرده که یک روز رسول علیه السلم در حجره من آمد و عجوزی پیش من بود از بنی
عامر پرسید این کیست کفتم احدی خالاتی یکی از جمله خالکان تواست وی را دعا کن بهشت
کفت دانسته که عجوز بهشت نرود آن زن مضطرب شد و کریستن کرفت رسول کفت مکری که خدا
پیره زنانرا جوان برانکیزد و انکه ایشانرا بهشت برد اِنَّآ اَنْشَأْنٰهُنَّ اِنْشَآءً فَجَعَلْنٰهُنَّ
اَبْکَارًا عُرُبًا اَتْرَابًا انکه کفت یحشر الناس حفاة عراة غرلا و اولین کسی را که جامه پوشانند ابرهیم
خلیل بود عایشه کفت یا رسول الله زنان نیز برهنه باشند کفت بلی کفت واسوأتاه واسوأتاه واسوأتاه
از یکدیکر شرم ندارند رسول کفت این دو زمره نیابد که زن کجاست و زن نداند که مرد کجاست انکه
بخواند لِکُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ یَوْمَئِذٍ شَاْنٌ یُّغْنِیْهِ عبدالله عباس کفت معنی آنست که ما هر چیزی را فانی
بریم چنانکه اول بود وَعْدًا عَلَیْنَا برای انکه این وعده ایست که ما بر خود واجب کردیم یعنی این بعث
و نشور اِنَّا کُنَّا فَاعِلِیْنَ بدرستی که ما این خواهیم کردن و ما توانیم کردن و جز از ما کسی نتواند کردن

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ ما نوشتیم و ثبت کردیم در زبور پس از ذکر سعید و جبیر و مجاهد و
ابن زید گفتند مراد بزبور جملهٔ کتابها منزلست و مراد بذکر لوح محفوظست یعنی بنوشتیم در کتابها
پیش از آنکه در لوح نوشته بودیم عبدالله عباس گفت مراد بذکر توریة است و زبور کتابهاء او دست
و بعضی گفتند مراد بذکر قرآنست و زبور کتاب داود است و بعد بمعنی قبل است چنانکه درین ایه
وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا درین زبور نوشتیم پس از آنکه در کتاب دیگر نوشته
بودیم که زمین بهشت را میراث بندگان صالح ما گیرند بیانش وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ
حَيْثُ نَشَاءُ عبدالله عباس گفت مراد زمین دنیاست یعنی ما نوشتیم و حکم کردیم که زمین دنیا را
بندگان صالح ما میراث گیرند بیانش این قوله تعالی لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وهب منبه گفت در
چند کتاب خواندم از کتب اوایل که خدای تعالی گفت من زمین میراث بصالحان است محمد دهم و این
از محمد باقر روایت کرده اند و دلیل برین آنست که لام در الارض لام تعریف جنس استغراق را باشد و اطلاق
قدیم تعالی در حق شخصی لفظ صالح دلیل عصمت او کند برای آنکه چون یکی از ما گواهی دهد بصلاحیت
شخصی و برادر ظاهر صالح داند و چون خدای تعالی دانندهٔ ظاهر و باطنست صالح نخواند الا
کسی را که در ظاهر و باطن صالح باشد و این جز معصومی نباشد پس این صالح امام حق مهدی آخر
الزمان باشد که از شرق تا غرب وی را باشد و او را بلفظ جمع یاد کرد و برای قدر و تعظیم او را و شاید
که مراد او بود و اصحاب او و عصمت او بدلیل معلوم باشد و دیگران مجوز العصمه باشند ما را معلوم نباشد
اما شاید که بنزدیک خدای معصوم باشد و عصمت شخص جز خدا نداند و خلق بعصمت شخص معین را نباشد
از آنکه ایشان ظاهر دانند و روا باشد که باطن خلاف ظاهر باشد آنگه گفت إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا دستی که
درین معنی که رفت از اهلاک کافران و دولت مؤمنان یا درین قرآن بلاغی و رسیدنیست برادر و مقصود
کرد همی خدا پرستان را وَمَا أَرْسَلْنَاكَ و نفرستادیم ترا ای محمد مگر برای رحمت عالمیان و این دلیل است
بر بطلان قول مجبره که ایشان گفتند که خدای را بر کافر هیچ نعمتی نیست برای آنکه گفت ما ترا برای
رحمت جهانیان فرستادیم و وجود رسول و دعوت او لطف بود جهانیان را و آنکه ایشان یعنی کافران
اجابت دعوت او نکردند از ایشان بود نه از رسول و نیز بوجود او عذاب استیصال از ایشان برداشتند
بود و دنیا عذاب ایشان نفرستادند این رحمتی باشد ایشان را قُلْ إِنَّمَا يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ
فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَنْتُكُمْ عَلَى سَوَاءٍ وَإِنْ أَدْرِي أَقَرِيبٌ أَمْ بَعِيدٌ
مَا تُوعَدُونَ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ
لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ قَالَ رَبِّ احْكُمْ بِالْحَقِّ وَرَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ
بگوی ای محمد که بمن وحی میکنند که خدای شما یکیست جز او خدای نیست باین وحی ایمان می آرید و آنچه

شما را میفرمایند مطیع و منقاد آن میشوید ای محمد برسان و بترسان اگر ایشان برگردند و ایمان
نیاورند بگو که من خبر دادم شما را برابر و براستی و انصاف و حق همه را درین خبر و انذار یکسان کردم
و قومی را دون قومی بتخصیص نکردم بلکه براستی بی میل و محابا همه را اعلام کردم وَإِنْ أَدْرِي و
نمیدانم که این که شما را وعده میدهند از قیامت دورست یا نزدیکست بعضی گفتند این منسوخست
بقوله وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ و این درست نیست برای آنکه نسخ در اخبار نرود و این خبرست دیگر
آنکه تاریخ این معلوم نیست و نیز جمع میان این هر دو ایه ممکنست از آنجا که اول محمول بود بر اجمال و اهمال
و دوم بر تعیین وقت در اول گفت وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ یعنی باضافه با گذشتگان نزدیکست که
بیشتر شد و کمتر ماند و مراد با یه دوم این بود که من ندانم که کی خواهد بودن و چون باشد است إِنَّهُ يَعْلَمُ
الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ خدای میداند آنچه آشکارا میکنید و میگویید از گفتار و آنچه آنرا بپوشید و پنهان و
انکار را شناسد و داند و من نمیدانم شاید که خبر عذاب از شما فتنه و امتحانی باشد تا شما را پاکیزه و
خالص کردانند چنانکه آتش زر را وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ و تمتعی با بوقت اجال شعبی گفت چون حسن علی
علیهما السلم با معاویه صلح کرد چون صلاح خود و امت درین دید معاویه وی را گفت خطبه کن و مردم را
ازین خبر ده تا با خبر باشند او خطبه کرد و در حمد و ثنای خدا کرد آنگه گفت اکیس الکیس التقی و احمق
الحمق الفجور و ان هذا الامر الذی اختلفت فیه انا و معاویة اما حق امرء کان احق به و اما کان حقی لی فترکته
طلبا لصلاح الامة این کار که من و معاویه در وی خلاف کردیم یا حق مردی بود که وی باین کار اولی
ترا است یا حق من بود من آنرا بگذاشتم برای صلاح امت آنگه این ایه برخواند که وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ
لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ قَالَ رَبِّ احْكُمْ بِالْحَقِّ بگوی ای محمد که خدایا حکم کن میان من و
این کافران بحق و خدای تعالی حکم بحق کند درین چند وجه گفتند یکی آنکه رسول را این تعبد بود
تا او را بدان ثواب باشد چنانکه ما را در دعا کردن رسول را و گفتن اللهم اغفر درجته و تقبل شفاعته
و ابعثه مقاما محمودا یغبطه الاولون و الاخرون و این دعا نیست که اگر ما نگوییم خدای این بکند اما ما را
درین نفع و لطف و ثوابست و وجه دیگر آنست که مراد بحق عذابست یعنی بر ایشان حکم کن به
عذاب خدای تعالی اجابت کرد این دعا را قتال روز بدر بیانش قوله رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ
قتاده گفت چون رسول علیه السلم بکارزار حاضر آمدی گفتی رب احکم بالحق و گفتند معنی اینست رب
احکم حکمک الحق وَرَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ و خدای ما بخشاینده است بر بندگان و آنکه یاری ازو
خواهند در کارهای این جهان و آن جهان بر آنچه شما میگویید و صفت میکنید از حالی که بر خلاف آن
بود که شما پسندارید و کافران میپرسید و همچنین بود خدا رسول خود را نصرت کرد و ایشان را در آنچه
کان میبردند خلیه خاسر کرد اند

سورة الحج

مدنی است الا چهار آیه که بمکه فرو آمد از جا

که وما ارسلنا من قبلک من رسول ولا نبی تا آنجا که عذاب مقیم است هشتاد و هشت آیت است
و کعب روایت است که پیغمبر گفت که هرکه او سورة الحج بخواند او را ببرد هر کس که حج کرد و عمره کرد از کسانی
و باشد که ایشان حجی و عمره نبوده‌اند بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الناس
اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شیء عظیم یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما ارضعت
وتضع کل ذات حمل حملها وتری الناس سکاری وما هم بسکاری ولکن عذاب الله شدید
حق سبحانه و تعالی درین آیه تخویف و تهدید کرده است جمله آدمیان را از مردان و زنان و مومن و کافر و پیر
و برنا اما کودک و دیوانه از این آیه بدلیل عقل خارج اند میگوید که ای مردمان بترسید از عذاب
خدا و سطوت او و پرهیز کنید از مخالفت و معصیت او که زلزله قیامت چیزی بزرگ است و واقعه و حادثه
سخت است کفا که معلوم باشد گویند باین آیه تمسک کنند و گویند که زلزله قیامت معدوم است و خدای
تعالی آن را شی خوانده است یوم ترونها روزی که زلزله قیامت بینید دران روز هر زنی شیر دهنده
مشغول گردد از آنچه وی را شیر میدهد از هیبت و ترس فرزندش یاد نیاید و پروای وی ندارد
از مشغول گردد و هر زنی که آبستن باشد بار خود را بنهد و بچه چند از دندان شرفه و بعضی آن مردمان را
مستان بینی از دهشت و خوف و ایشان مستان نباشند و لکن عذاب خدا سخت است از سختی آن چون
مستان باشند و خبر است که این دو آیه در جنگ بنی المصطلق فرو آمد در شب و ایشان قبیله اند از
بنی خزاعه و مردم درین شب براه در بودند رسول علیه السلام بفرمود تا بانگ کردند و مردم بایستادند
رسول این آیتها بر مردمان خواند مردم همه بگریستند و هیچ وقت چندان نگریستند که دران شب چون
روز شد هیچ کس زین از پشت اسب فرو نگرفت و خیمه نزد و دیگ نپخت بعضی میگریستند و بعضی دلتنگ
نشسته بودند رسول علیه السلام گفت دانید که آن چه روز خواهد بودن گفتند خدای و رسول عالم‌ترند
گفت آن روز خدای تعالی آدم را گوید برخیز و از فرزندانت گروهی دوزخی را بدوزخ فرستاد برخیزد
و از هر هزار نهصد و نود و نه را بدوزخ فرستد و یکی را بهشت چون این حدیث بشنیدند بر ایشان
سخت آمد بگریستند و گفتند یا رسول الله ناجی که خواهد بود گفت ابشروا و قاربوا و سددوا بشارت دهید و
خوشدل باشید و با مردم نزدیک شوید و کار با صلاح آرید و بر سداد باشید که با شما دو خلق‌اند
که در ایشان کثرت عظیم است انگه گفت من امید میدارم که ربع اهل بهشت شما باشید ایشان خوشدل
شدند گفت امید میدارم که ثلث اهل بهشت شما باشید ایشان شکر کردند و خدای را تکبیر کردند گفت
امید میدارم که نیمه اهل بهشت شما باشید ایشان تکبیر و تحمید کردند انگه گفت جمله اهل بهشت صد و
بیست صف باشند هشتاد از من باشد و مسلمانان در جنب کافران چنان باشند که خالی بر پهلوی
اشتری یا موی سیاه بر گاو سفید یا موی سفید بر گاو سیاه انگه گفت از من هفتاد هزار به بهشت شوند

چشم او عکاشه بر پای خاست و گفت یا رسول الله دعا کن تا من از ایشان باشم گفت خدایا و را از
ایشان گردان دیگری برخاست و گفت مرا نیز دعا کن رسول خدا گفت سبقک بها عکاشه عکاشه
بدین بر تو سبقت گرفت ومن الناس من یجادل فی الله بغیر علم ویتبع کل شیطان مرید کتب علیه
انه من تولاه فانه یضله ویهدیه الی عذاب السعیر یا ایها الناس ان کنتم فی ریب من البعث
فانا خلقناکم من تراب ثم من نطفة ثم من علقة ثم من مضغة مخلقة وغیر مخلقة لنبین
لکم ونقر فی الارحام ما نشاء الی اجل مسمی ثم نخرجکم طفلا ثم لتبلغوا اشدکم
ومنکم من یتوفی ومنکم من یرد الی ارذل العمر لکیلا یعلم من بعد علم شیئا وتری
الارض هامدة فاذا انزلنا علیها الماء اهتزت وربت وانبتت من کل زوج بهیج این آیه در
نضر بن الحارث آمد که با رسول خدا بسیار مجادله کردی گفتی که فرشتگان دختران خدااند و قرآن افسانه
پیشینیان است و خدای تعالی قادر نیست بر زنده کردانیدن مردگان خدای تعالی این آیه فرستاد و بیان کرد
که مجادله او از جهل و نادانی و عناد است گفت ومن الناس و از مردمان کس هست که جدال میکند در
آنچه بر خدای روا است و آنچه روا نیست از افعال و صفات بی علمی و دانشی و حجت و برهانی و متابعت می
کند هر دیو مفسد را که تمرد کند از حکم و فرمان خدای و سرکشی کند بر سبیل تمثیل گفت گویا که بر آن
شیطان نوشته اند و واجب کرده که هر کسی که وی را تولا کند او را از راه دین گمراه کرده اند و از راه بهشت
دور کرده اند و راهش نماید بعذاب آتش سوزان انگه خطاب کرد با منکران بعث و حشر و نشر و گفت ای
مردمان اگر در شک و شبهه اید از کار بعث و نشر و انکه شما را زنده خواهد کردن چرا اندیشه نکنید
در ابتدای خلقت و آفرینش خود که شما را اول از خاک آفریدیم یعنی پدر شما آدم را بعد از آن شما را که از آن نطفه
حاصل شد ثم من نطفة انگاه شما که فرزندان آدمید از نطفه آفریدیم و آن آبیست اندک که از پشت مردان
و سینه زنان در رحم جمع شود انگاه از خونی بسته برای انکه پس از چهل روز آن علقه گوشت پاره شود مخلقة
تمام و ناتمام بعضی املس و بعضی بر عکس او مجاهد گفت با صورت و بی صورت و گفته اند لنبین
لکم تا بیان کنیم برای شما این ترتیب و تدریج قدرت و حکمت خود را و معلوم شما گردد که آن خدائی که
قادر باشد که بدین وجه آفریند بر سبیل ابتدا قادر باشد بر آنکه ایشان را باز آفریند عبدالله مسعود
گفت چون نطفه در رحم افتد خدای تعالی فرشته را بر آن موکل کرده اند آن فرشته گوید یا رب مخلقة
ام غیر مخلقة این تمام خواهد بود یا نه اگر گوید نه رحم آن را بیندازد و اگر گوید تمام خواهد شدن گوید
خداوندا نرینه خواهد بودن یا مادینه رزقش چیست اجلش چیست سعید است یا شقی برا گوید
بلوح محفوظ نگر آن فرشته بیاید و نسخه کند تا آخر صفات او لنبین لکم تا بیان کنیم شما را کمال
قدرت ما و غرایب حکمت ما در کردانیدن اصل خلقت شما از حالی بحالی و از نوعی بنوعی و ما قرار دهیم در

رحمها آنچه خواهیم در وقت ولادت و آن وقت اجل بود مسمی نام برده وقت بدیل کرد پس بیرون آریم
شما را از رحم مادران طفلی کوچک خود ثم لتبلغوا اشدکم پس تا برسید شما بغایت قوه و کمال عقل و آلت
خلقه و از شما کس باشد که وی را با خسیس ترین و فرومایه ترین عمری آیند و آن حالت پیری و خرفی باشد و
حق تعالی پیری و خرفی را ارذل العمر خواند برای آنکه حالت ضعف و عجز و نقصان عقل و تن باشد و ان
پیر آن مرد صلاح نفس ایشان ندارد که آخر عمر است و هرچند بپاید نقصان زیاده تر خواهد بودن و ان
ایغاث است که گفتا انما الشیب الیبین تعقدت ولنهما فاخرتا اخرهما لکیلا یعلم تا کار او بجای رسد
که هیچ نداند پس آنکه دانسته بود از نقصان عقل و فهم و فکر او باشد که او را انواع یعنی فرع و کمال
عقل کم شود و نسیان بر وی غالب شود وتری الارض و می‌بینی تو زمین را خشک و پژمرده و بی نبات پس چون
بفرستیم ما بر زمین آب باران را برخود بجنبد چون کسی که در حرکت و نشاط آید واهتزاز حرکت مرد
شادان باشد وربت و بیفزاید و بلند کرده مراد آنست که زمین عقیب فرو باران برآید باند خبر
چنانکه ابری بوی نو شود وانبتت و برویاند از هر جنسی و صنفی گیاهی نیکو و زیبا و این مثلی است که
خداوند برای عرب که ایشان منکر بودند و مستبعد بعث و نشور و میگفتند چگونه ممکن باشد
که ما پس از آنکه مرده باشیم و پوسیده گشته و با خاک برابر شده ما را اعاده کنند و زنده کردانند حق تعالی
گفتا این چه عجب است آخر شما هر سال می بینید فصل زمستان که زمین مرده میشود چنانکه هیچ نبات
نرویاند و اگر هر جهان بر روی بندی یک گیاه بدید نیاید چون فصل ربیع آید ما باران او فرستیم تا چون
زنده شود پنداری که بر خود بجنبد و نشاط نبات کند و انواع گیاه بر روی پدید آید از آن خدای که او
این کند و بدین قادر باشد تواند که شما را زنده کند پس از آنکه مرده باشید ذلک بان الله هو الحق وانه
یحیی الموتی وانه علی کل شیء قدیر وان الساعة آتیة لا ریب فیها وان الله یبعث من فی القبور
ومن الناس من یجادل فی الله بغیر علم ولا هدی ولا کتاب منیر ثانی عطفه لیضل عن سبیل الله
له فی الدنیا خزی ونذیقه یوم القیامة عذاب الحریق ذلک بما قدمت یداک وان الله لیس
بظلام للعبید این بان آنست یعنی گرداننده خلق از حالی بحالی و زنده کردانیدن زمین بسبب آنست که خدای
تعالی اوست که حق است و وجود او ثابت است و کمال قادری او محقق است و اوست که زنده کرده است
مردگان را و او بر همه چیزی قادر است و آنکه قیامت آمدنی است و در وی هیچ شک و شبهه نیست و خدا
زنده کند و برانگیزد آنان را که در گورها اند ومن الناس و از مردمان کس هست که او جدل میکند چون نضر
بن الحارث و غیر او از منکران بعث بی علمی که او را باشد از علم ضروری ولا هدی و بی بیان حجتی از علم
استدلالی و نظری و بی کتابی روشن یعنی از نقل وحی و نقل ثانی عطفه بگرداننده دوش از خیلا
و کبر و بر کرده از وعد و ل لیضل از قول حق تا گمراه کرداند و باز دارد مردمان را از راه راسته دین

خزی و رسوائی و هلاک و آن روز بدر بود و بچشانیم او را روز قیامت عذاب آتش سوزان
اینجه رفت از خزی دنیا و عذاب آخرت ترا باین بود و بسبب آن که دستهای تو تقدیم کرده و فرا پیش
داشت از معصیت و مخالفت فرمان حق و این دلیل است بر بطلان مذهب مجبره که گویند ثواب
و عقاب معلل نیست و خدای تعالی فاعل فعل بندگان است برای آنکه خدای تعالی اضافه فعل با بنده
کرد علی اکمل الوجوه وان الله و آنکه خدای ستم کننده نیست مر بندگان خود را یعنی بر بندگان
خود ظلم نکند که ایشان را مواخذه نکند بفعل خود یا بفعلی که ایشان نکرده باشند و بر قاعده مجبره
هیچ ظلم نباشد در جهان والا که آن خدا کرده باشد چه هیچکس را انشا و احداث قادر نیست چون
نیک اندیشه کنی از راه عقل روشن شود که خدای تعالی بر هیچکس ظلم نکند اما مجبره بر خدای
ظلم کنند باضافه ظلم با وی چه ظلم وضع الشیء فی غیر موضعه باشد و او تعالی علوا کبیرا از موضع ظلمت بلکه
موضع عدلست و فضل اگر با بنده کار باستحقاق کند جز عدل نکند و اگر نه عدل بکند بد جز فضل
نکند ومن الناس من یعبد الله علی حرف فان اصابه خیر اطمأن به وان اصابته فتنة
انقلب علی وجهه خسر الدنیا والآخرة ذلک هو الخسران المبین یدعوا من دون الله ما لا
یضره وما لا ینفعه ذلک هو الضلال البعید یدعوا لمن ضره اقرب من نفعه لبئس المولی
ولبئس العشیر ان الله یدخل الذین آمنوا وعملوا الصالحات جنات تجری من تحتها الانهار
ان الله یفعل ما یرید و از مردمان کس هست که خدای را پرستد بر طرف دین و بر کناره از مسلمانی
آیه در حق جماعتی آمد از اعراب که بمدینه آمدند و ایمان آوردند ایمان مجازی بزبان اظهار ایمان
میکردند و بدل بر کفر بودند ایشان را علی حرف خواند از آنکه ایشان را نظر نبود که سبب علم باشد اگر
ایشان را نیکی رسیدی و نقصانی نیفتادی مال ایشان در زیاده شدی و اسبان ایشان بچه نیکو آوردندی
و زنان ایشان پسران زادندی گفتندی این محمد مبارک مردیست و این دین او حق است و ما در این دین بودن
صوابست و اگر بر خلاف این بودی هوای مدینه موافق نیامدی ایشان را بیمار شدندی و چهارپایان ایشان
بمردندی گفتندی این محمد نامبارک مردیست و این دین او اصلی ندارد و ما در این دین آمدیم جز زیان
و نکبت نیست ما را انقلب علی وجهه بر آن روی باز گشتند و بر گشتند از دین مجاهد گفت علی حرف
یعنی بر شک و ضعفی از اعتقاد و بصیرة و گفتند این کنایت است از نفاق یعنی خدا را پرستد بزبان نه
بدل اگر چیزی بوی رسد آرام گیرد و دل او ساکن شود و اگر فتنه بوی رسد و آزمایشی بکند مضطرب
شود خسر الدنیا والآخرة زیان کرد دنیا و آخرت را در دنیا منکوب و مخذول و در آخرت معذب است
خسرانی روشن و زیان کاری هویدا که بر هیچ عاقلی پوشیده نیست یدعوا من دون الله میخواند این مخذول
بد بر کافر و میپرستد بدون خدا خدای را که او زیان نکند و نتواند کردن و سود نکند و نتواند

واو را اعتقاد کرده است که او را سود کند و شفیع وی شود این غایت ضلالت و نهایت گمراهی
يَدْعُوا لَمَنْ ضَرُّهُ میخواند کسی را که بپرستد که زیانش نزدیکتر از سود است یعنی این بتان را برای آنکه
وی را شفیع باشد ایشان قادر نیستند در دنیا بر هیچ چیز در آخرت چگونه قادر باشند لَبِئْسَ
الْمَوْلَى بد خداوندگاری است بت وی را و بد ناصری و هم سازی است إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی
که خدای تعالی در آورد آنان که ایمان آوردند و کردار نیکو کردند در بهشتها بدرستی که میرود از زیر درختان
جویهای آب روان و خدای تعالی بکند آنچه خواهد با بندگان خود کسی با نعم و با نعم او باشد و بر وی
اعتراض نتواند کرد چرا افعال او همه حکمت و صواب باشد بر وجه مصلحت کند و بر وفق حکمت مَنْ كَانَ
يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لْيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ
يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ مَا يَغِيظُ وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ هر که گمان می
پندارد که نیپردازد دشمنان رسول و بدخواهان وی که خدای وی را نصرت نکند و او را بر دشمنان
ظفر ندهد نه در دنیا و نه در آخرت و بخشم آید او را آنکه بمطلوب خود نرسد و خلاف مقصود خود
چند کوبد و هرچه میخواهد و میتواند در آن آنچه او را بخشم می آید بکن و رسنی در آسمانهای خود بیاویز
و خود را با وی زنجانکه کسانی که خشم بر ایشان مستولی شود باشد کنند آنکه که خود را آویخته باشد
گو بنگر تا آنچه کرد این کید که خود را با ویخت آنرا که وی را بخشم آورد از وی برد و زایل گرداند
برین وجه معنی لِيَقْطَعْ لِيَخْتَنِقْ باشد یعنی پس از آنکه رسن در سقف خانه خود آویخت که قطع نفس کن یا آنکه
خود را از آن رسن در آویزد تا خناقش بگیرد و معنی آیه با ابن عباس چنین گفته اند که هر کس که گمان میبرد
که خدا رسول خود را یاری نخواهد کرد نه در دنیا و آخرة گو رسن در سقف خانه خود اندازد و حلق خویشتن
را بگلو از آن رسن در آویزد و بدانکه آن ابر و بنگر تا کید او خشم او را ببرد یانه و این چنان باشد که ما
گوییم کسی را که کاری نتواند دیدن و آنرا تغییری نتواند کردن که این کار چنین خواهد بودن اگر ترا
این خوش نیست خویشتن را بیاویز و ببین تا کی از آن کرده ابی و گوی [illegible] ابن زید گفت آیه در
جماعتی آمد از بنی اسد و بنی غطفان که ایشان از اسلام تقاعد کردند و گفتند ما میترسیم که باید
که محمد نصرت نکند اگر ما بدین او شویم آنچه از میان ما و جهودانست منقطع گردد و ایشان چیز ندهیم
از هر دو طرف بر زیان باشیم خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت هر که این گمان می برد گو رسنی از اینجا که
اوست در آسمان اندازد و از آن راه بر آسمان رود و ماده آن قطع کن و باز برد چه نصرت و خذلان
از راه آسمانست و بنگر تا آنچه کرد خشم او را ببرد یانه مجاهد گفت مراد بضمیر نصرت یعنی هر که او بخدا
بدگمان باشد و چنان پندارد که خدا او را روزی نخواهد داد در دنیا و آخرة گو رسنی در اندازد
و خود را بیاویز وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ و چنان که این فرستادیم قرآنرا آیاتی روشن و حجتهای روشن

واضح

واضح و خدای تعالی هدایت کند و راه نماید آنرا که خواهد از آن کسانی که داند که ایمان خواهند
آوردن با او لطف کند با آنکه داند که وی را سود خواهد کردن إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا
وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ
عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَ
الْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ
يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ اما آنکه ایمان آوردند و بگرویدند و باور
داشتند و اما آنکه جهود شدند و صابیان که از دینی بدینی دیگر شدند و ترسایان و گبران و اما آنکه
بخدای شرک آوردند بتان را با وی در خدایی شریک کردند خدای میان ایشان جدا گرداند روز قیامت
و حکم کند میان محق و مبطل و ممتاز گرداند ایشان را از یکدیگر محقان را سپیدروی و مبطلان را
سیه روی و خدای تعالی بر همه چیزی گواه است و از همه چیزی آگاه است قتاده گفت این دینها
پنج است أَرْبَعَةٌ لِلشَّيْطَانِ وَوَاحِدٌ لِلرَّحْمَنِ چهار دیو راست و یکی خدای راست و آن مسلمانی است و آنچه
دیو راست این چهار گانه است از جهودی و ترسایی و گبری و مشرکی آنکه گفت صابیان نوعی باشند
از ایشان أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ ای نبینی و ندانی که خدای را سجده میکند هر که در آسمانست
و هر که در زمین است اما آنکه عقلااند سجده ایشان بحقیقت است و آنچه جمادند از آفتاب و ماه
و ستارگان و کوهها و درختان و حیوانات سجده ایشان از ذلت است و مسخر شدن مر خدا را در
آنچه ایشان را بر آن آفرید و آنچه دلیل میکند که ایشان را صانعی و آفریدگاری هست قادر و عالم و حی و
موجود و حاصل بر صفات کمال که مستحق سجده است پس چون عاقلان بوقت نظر درین چیزها خدای را
بشناختند و بدانستند که با وی این نعمتها که مستحق اثبات [illegible] ادی که سجده ایشان کردند از آنجا که
بدعوت ایشان بود وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ و بسیاری اند مردمان که خدای را سجده کنند و بسیاری را از
ایشان عذاب واجبست از آنکه بر کفر اصرار کردند مجاهد گفت آنکه او سجده کند جز خدا را سایه
او سجده کند خدا را چنانکه گفت وَظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ و هر کس که خدا او را
خوار گرداند او را مکرمی و گرامی کننده نباشد و خدای کند آنچه خواهد از اکرام و اهانت با هر که
خواهد و آنچه باستحقاق باشد هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ
ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ وَلَهُمْ مَقَامِعُ
مِنْ حَدِيدٍ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ابوذر غفاری
رحمة الله علیه گفت این آیه در شش کس آمد از قریش که روز بدر با یکدیگر کارزار کردند و بحق خدا و
هستی او خصومت کردند عبیده حارث و حمزه عبدالمطلب و علی ابن ابی طالب ع و شیبه و عتبه ابنا ربیعه و ا

ولید بن عتبه و قصه ایشان رفته است در قصه کارزار بدر عبدالله عباس گفت این خصوم اهل
کتاب اند و مسلمانان اهل کتاب گفتند ما اولیتریم بخدا از شما کتاب ما در پیش کتاب شما است و پیغمبر
شما مسلمانان گفتند اما اولیتریم بحق برای آنکه ما بهر دو پیغمبر و هر دو کتاب ایمان داریم و شما دانید که
حق با ما است اما خدا ایشان رها نکند که بگویند دیگران گفتند که مؤمنان و کافرانند از هر ملتی که ایشان
با یکدیگر خصومت کردند در دین خدای خود پس آنها که کافرانند بریده شد برای ایشان جامها از آتش
دوزخ و در پوشند ایشان را مقطعات از قطران و آن جامه خورد باشد آتشی که خدای تقدیر کرد بر قد
ایشان را جامه خوانند يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُوسِهِمُ فرو ریزند از زبر سر ایشان آب گرم ابن عباس گفت
که اگر مقدار یک قطره از آن آب گرم بر کوه افتد در حال گداخته شود يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ گداخته
گردد این آب گرم در شکمهای ایشان باشد و پوستهای ایشان را باشد لختها و گرزها آهنین که بآن
ایشان را بزنند و عقل ایشان بشکند هرگاه که خواهند که از دوزخ بیرون آیند از غمی و رنجی که
ایشان را باشد بگذارند باز پس آورند و باد دوزخ برند و گویند ایشان را که بچشید عذاب آتش سوزان بر
سبیل دوام إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ
فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ
هُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ
عَذَابٍ أَلِيمٍ حق تعالی چون صفت یک خصم کرد و آن کافرانند ذکر دیگر خصم کرد و آن مؤمنانند و
گفت خدای تعالی آنان را که ایمان آرند و عمل صالح کنند در بهشتها برد که در زیر درختان آن جوبها
آب میرود ایشان را در بهشت بیارایند و زیور کنند و بپوشانند از دستورنجها از زر و مروارید
مرصع کرده و جامهای ایشان در بهشت از حریر باشد جامهای حریر در دنیا بر مردان حرام کرده اند
در بهشت ایشان را حلال باشد و همچنین آن زنان سازند چون انگشترین و دستینه و زین و غیر این
وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ و ایشان را هدایت کنند و راه نمایند بگفتار پاک و هو قول لا اله الا الله خدا
گفت إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ و گفتند که قرآن است و گفتند که قولی است که در او فحش نباشد و راه
نموده شد ایشان را راه خدای حمید و ستوده که مستحق حمد و شکر است روایت کرده اند از رسول
صلی الله علیه و آله که گفت کس نیست که او حمد دوستر دارد از خدا إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه
کافر شدند و مردمان را منع میکنند و از راه خدا باز میگردانند بدو و جز به قهر و قسر نمیگذارند
که ایمان آرند و باغوا دعوت با کفر وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و نیز منع میکردانند و باز میدارند از مسجد مکه
آن مسجدی که بنهادیم آنرا برای جمله مردمان تا قبله نماز ایشان و معقود حج و عمره ایشان

یکسان کردیم در آنجا کسی را که مقیم است در آنجا و کسی را که غریب باشد از بادیه آید یعنی ایشان هر دو در آنجا
یکسانند در منازل و ساکن مقیم اولیتر نباشد از غریب بادی را در ایام حج کسی را نبود که غربا حجاج را منع کند از
نزول آنجا که خواهد و این قول حسن بصری است و در اخبار نیز آمده است و جمعی مفسران بر خلاف این
گفته مراد آنست که مقیم و طاری در حرمت داشت آنجا و گذاردن مناسک و ارکان حج یکسانند یعنی
که این بر همه واجبست و کرای منازل در ایام موسم بعضی گفتند حرامست بعضی مکروه و
ظاهر اخبار ما این اقتضا میکند شافعی گفت حلالست وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ و هر که خواهد در او الحاد را و گردیدن
از حق بظلم و عدوان ما او را بچشانیم عذاب دردناک و بعضی گفتند معنی اینست که هر که خواهد که کسی را
از خانه خدا و مسجد الحرام منع کند میلی بر وجه ظلم ما او را عذاب الیم بچشانیم عبدالله مسعود
گفت هیچکس نباشد که او همت کند بدی الا که بر وی بنویسند تا اگر مردی بعدن یا شهری دور تر همت کند
که مردی را بکشد بمکه یا معصیتی کند آنجا اگر چه نکند آن عزم که کرده باشد داخل بود در تحت
این آیه بود و خدای تعالی او را عذاب الیم بچشاند قتاده و مجاهد گفتند مراد بالحاد شرکست یعنی همت
کند که مردی را بکشد یا این حاج خدا پرستد چنانکه کفار مکه کردند دیگران گفتند که الحاد
استحلال الحرام و رکوب الآثام است حرام حلال دارد و ارتکاب کبایر کند عبدالله گفت آن باشد که
قصد کشتن کسی کند که او قصد او نکند و ظلم کند بر آنکه بر وی ظلم نکند مجاهد گفت سیآت در مکه
مضاعف باشد چنانکه حسنات و گفتند مراد بالحاد جمله معاصیست از قول و فعل حتی قول الرجل لا و
الله و بلی والله مجاهد گفت عبدالله عمرو دو خیمه بود یکی در حرم و یکی بیرون حرم چون خواستی که با اهل
و قوم خود عتاب کند در خیمه بیرون رفتی او را پرسیدند از آن گفت برای آنکه ما را گفته اند و من یرد
فیه بالحاد بظلم و من الالحاد قول الرجل لا والله و بلی والله وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ
بِي شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ
رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ
مَعْلُومَاتٍ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ و یاد کن ای
محمد چون ما ابرهیم را مکان خانه منزل و مرجع او کردانیدیم برای عمارت و عبادت کردن حسن
گفت بوانا ای انزلنا فرود آوردیم ابرهیم را مقاتل سلیمان گفت دللنا علیه وی را بر جای خانه دلالت کردیم
تا چگونه دلالت کرد مفسران را درین خلافست بعضی گفتند که ابری بفرستاد تا چندانکه جای خانه
بود سایه افکند بعضی دیگر گفتند بادی بفرستاد تا اساس برفت دیگران گفتند جبرئیل بیامد و خط
برکشید تا او بران بنا کرد و مکان جای ستوده باشد که بر او تمکن توان شدن و قرار توان گرفتن و
جسم ثقیل را منع کند از هوای أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي فرمودیم بوی و گفتیم که بمن شرک میاور و عبادت

بامن هیچکس را انباز مدان عبادت خاص و خالص مرا کن و خانهٔ مرا پاک از اصنام و اوثان و کهش که از
خون و سرگین که چون تقرب آنجا ذبایح کشتندی خون و سرگین آنجا رها کردندی گفت پاک کردن
خانه مرا برای آنکه آنجا طواف کنند و برای آنکه آنجا نماز کنند و در رکوع و سجود کنند کان آنگاه امر کرد
ابرهیم را و گفت ای ابرهیم ندا کن و آگاه کن مردمان را بحج و بخوان با حج کردن خانه و زیارت کردن آن گفت
چون خانه بنا کردی اکنون مردمان را بحج الله ندا کن ابرهیم گفت بار خدایا آواز من بکجا رسد حق تعالی گفت
عَلَيْكَ الْأَذَانُ وَعَلَيَّ الْبَلَاغُ ابرهیم بر مقام بایستاد و گفتند بر کوه بوقبیس رفت و آواز داد که أَيُّهَا النَّاسُ
إِنَّ رَبَّكُمْ بَنَى بَيْتًا فَحُجُّوهُ حق تعالی آواز او را بهمه عالم رسانید از شرق تا غرب تا بحدی که با آنان رسید که در
اصلاب مردان و ارحام زنان بودند و این بر سبیل مبالغه باشد یعنی آنان که در سابق علم بود که ایشان
حج خواهند کردن هم گفتند و جواب دادند اللهم لبیک یَأْتُوكَ رِجَالًا تو آواز ده با ایشان هم می آیند
بر هر اشتری ضامر و باریک میان و لاغر از هر راهی دور می آیند و قصد این خانه میکنند ابو القاسم گفت در
طواف مردی کهل را دیدم روی زرد شده و اثر رنج سفر بروی پیدا آمده و عصا در دست گرفته طواف
میکرد بر عصا اعتماد میکرد از ضعف و پیری پیش وی رفتم و او را پرسیدم مرا گفت تو از کجایی گفتم
از خراسان گفت خراسان کجا باشد شنیده بود گفتم از بلاد شرق گفت از اینجا تا آنجا چند گاه
آید گفتم بدو ماه گفت پس دانم که تو هر سال بزیارت میآیی که همسایهٔ این خانه ای گفتم از خانهٔ تو تا اینجا
چند باشد گفت پنجاه راه هست من از خانه بیرون آمدم هیچ اثر سپیدی نبود در سر و محاسن من اکنون
در راه برگشتم گفتم هذا والله الجهد البین والطاعة الجمیلة والمحبة الصادقة در روی من خندید
و این بیتها بخواند زر من هویت وان شطت بک الدار وحال من دونه حجب واستار لا یمنعنک بعد من
ان المحب لمن یهواه زوار لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ تا حاضر آیند بمنافعی که ایشان راست سعید جبیر گفت تجارت
است و این از محمد باقر رح روایت و گفتند مراد عفو و مغفرتست و تا یاد کنند خدای را و نام خدای برند
در ایام معلوم یعنی دهه ذوالحجه و گفتند که ایام تشریقست برای آنکه ذکر تکبیر در ایام تشریق باشد و گفت
عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ و این در ایام تشریق باشد و آنکه گفتند ایام معدودات ایام تشریقست
برای آن گفتند که الذکت محمد بن کعب گفت معلومات و معدودات هر دو یکی است عَلَى مَا رَزَقَهُمْ برانچه
خدا ایشان را روزی کرده است از بهیمهٔ چهارپایان که آنجا کشند و بر ذبح نام خدای برند و ذکر تکبیرات
جعفر الصادق ع گفت که ذکر تکبیر است یعنی در عقب پانزده نماز اول نماز پیشین از روز عید اضحی فَكُلُوا
مِنْهَا پس بخورید از ان قربانیها و این امر بر سبیل اباحت است برای آنکه در جاهلیت چون چیزی کشتندی
برای هدی خانه از آن نخوردندی ایشان را فرمودندی که بخورید از آنجا و از آنجا طعام دهید مرد درویش را
که اثر درویشی و علامت آن بروی پیدا باشد ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ

وليوفوا

العتيق

الْعَتِيقِ ذَلِكَ وَمَنْ يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَأُحِلَّتْ لَكُمُ الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يُتْلَى
عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ حُنَفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَنْ يُشْرِكْ
بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ ذَلِكَ وَمَنْ يُعَظِّمْ
شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ پس باید که بگذارند مناسک خود را از احرام و وقوف بعرفات
و مشعر و طواف و سعی و رمی جمار و حلق و بعضی گفتند تفث ازاله وسخ احرامست بحلق و گفتند که موی
لب گرفتن است و ناخن چیدن و موی بغل و عانه پاک کردن وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ و گو وفا کنند بنذرهای
خویش از حج و هدی و آنچه گفته باشند و طواف کنند خانه [illegible] عبدالله عباس
گفت برای آن عتیق خوانند که او را آزاد کرده باشند از آنکه جباران با او راه یابند و آنرا ویران کنند سعید
جبیر گفت تبع بیامد تا خانهٔ کعبه را خراب کند چون بقدید رسید فالجش برسید آمد بزرگان و احبار را
بخواند گفتند که ای ملک این خانه را خداوندی هست که هر که قصد او کند بدی خداوی را از آن
باز دارد مگر و هی اگر خواهی در اینجا بود و کاری که ترا هست بکن و آنرا تعرض مرسان او بایستاد و نیکو بود
تا خانه را کسوه نیکو ساختند و در پوشانید و اول کسی که خانه را کسوه پوشانید وی بود و هزار
شتر قربان کرد و اهل حرم را بهره و صله داد و آنجا که ایشان فرو آمده بودند آنرا مطابخ نام نهادند از
آنکه مطبخهای ایشان بود و گویند برای آن عتیق خوانند که هرگز آنرا مالکی نبوده است از آدمیان و با
علیه السلم گفت برای آنکه آزاد بود در ایام طوفان نوح از غرق چون همه جهان غرق شد ذَلِكَ وَمَنْ
يُعَظِّمْ بخدرفت و ذکر او کرده شد مجمعات که گفته شد و شیوی آنکه ابتدا کرد و گفت هر که
تعظیم کند حرمتهای خدای را او را بهتر و نیکوتر باشد نزدیک خدای تعالی ابن زید گفت حرمات
مشعر حرامست و بیت حرامست و بلد حرامست و بعضی دیگر گفتند جمله مناسکست و تعظیم آن بر
قضا حقوق و ادا واجبات باشد و گفته اند که جمله محرماتست و تعظیم او ترک محرمات باشد وَأُحِلَّتْ
لَكُمُ و حلال کرده شد شما را چهارپایان بعموم آنکه استثنا کرد و گفت مگر آنچه بر شما خوانند یا
خوانده شود درین آیه حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ الایه و بعضی گفتند که در حال احرام گوشت این چهارپایان
از گاو و گوسفند و شتر شما را حلال کردند الا آنچه بر شما خوانند که حرامست صید و گوشت
او که قوله وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرُمًا فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ پرهیز کنید از پلیدی آنکه آن ایمان گرد
و گفت از بتان برای آنکه رجس شاملست بتان و غیر آن و در اخبار آمده است که مراد نرد و
شطرنج باحتیاطست و جمله انواع قمار درین داخلست و پرهیز کنید از گفتار باطل یعنی دروغ
گفتن و اصحاب شعر گفتند سرود و جمله اقوال ملهیه باحق درین داخل باشد و بهتان و گواهی
دروغ هم باطل بود در خبر است که رسول علیه السلم برخاست در خطبه گفت که گواهی بدروغ برابر است با شرک

آوردن بخدای تعالی انکه این را بخوانند یعنی خدای و بتان را برابر دارند و نفی کرده است و گفت که گواهی دروغ دادن و قیامت را انکار کردن بزبان و دل آن کرده حُنَفَاءَ لِلَّهِ بر طریق استقامت و راه سلامت ایستاده کان برای فرمان خدا و گفته بگشتکان از ملتهای باطل برای خدای غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ کان بوی وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ و هر که بخدا شرک آرد پندار که از آسمان بیفتاد فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ یا او را باد در مکانی دور افکند حق تعالی تشبیه کرد کافران را با آن کسی که او از آسمان بیفتد یا او را مرغی در رباید یا بحال کسی که باد او را در کوی اندازد بنکه در قعر وی که از انجا بر نتواند آمدن و مالک کار خود نباشد در ماندن و باز ماندن و مضطر اند کافر همچنین باشد اسیر و درمانده و عاجز و بعضی گفت تشبیه کرد اعمال کافر را اندر نفی اثبات و بی حاصلی بکسی که حال او این باشد یعنی چنانکه این را درین حال باقی نباشد و در میانه مرغ او را در رباید همچنین اعمال کافران و مشرکان را محصولی نباشد و گفته اند که این تشبیه شاید مرکب بود برین معنی که هر که بخدای شرک آرد حال او چون حال کسی است که از آسمان بیفتد در میانه مرغی در عقب وی آید در رباید اجزای او و حاصل آن مرغ متفرق و پراکنده شود یا باد او را در کوی دور اندازد و شاید که تشبیه مفرق باشد برین معنی که ایمان را در علو و بلندی با آسمان تشبیه کرده باشد و آنکس را که ایمان بگذارد و دست ندارد بکسی ماند که از آسمان بیفتد و هواهای مختلف را بمرغ ربایند و شیطان را که وی را در ضلالت و گمراهی می اندازد بباد که کسی را در مکانی بعید دور افکند ذَٰلِكَ وَمَنْ يُعَظِّمْ این امر و شان که شنیدی کار اینست و سخن این بود ابتدا کرد و گفت هر که تعظیم کند شعایر خدای را و مراد بشعایر علامات و مناسک حج یا بوی آن شعایر خوانند که بآن اشعار کرده اند یا آگاهی داده و بعضی گفته مراد هدی است که از اشعار کرده باشند و آن شتری باشد کاره و در کوهان آورده که مَا يَهُنْ اخود دارد و گفته که شعایر الله دین خدا است یعنی تعظیم شعایر کند آنچه فربه تر و نیکوتر باشد اختیار کند و در خریدن آن مکاس نکند از محمد باقر علیه السلم روایت کرده اند که گفت در چهار چیز مکاس مکنید در ضحایا و قربانی و در بهای کفن و در کرایه چهارپای مکه فَإِنَّهَا پس بدرستی که تعظیم شعایر و مناسک از افعال خداوندان دلهای پرهیزکار و ترس کارست و ذکر دل برای آن کرده که آنجا پرهیزکاری و تقوی است چون تقوی در دل جای گیرد اثر آن از جوارح ظاهر شود لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَإِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ شما را در این اشتران منافعی هست تا وقتی نام برده از رکوب و حمل اثقال بر ایشان نشستن و بار گران بر ایشان نهیدن ابن عباس گفت این چنان باشد که نام هدی بر او نهند و تقلید و اشعار کنند تقلید آن باشد که یک پای نعل در گردن او بندند و اشعار آن بود که

کوهان وی بشکافند تا خون آلوده گردد بعضی دیگر گفتند پس از آن که این کرده باشد اگر محتاج شوند بانتفاع وی از رکوب او و شیر او منتفع شوند و این از محمد باقر ع روایت کرده اند و اجل مسمی آن وقت باشد که از مکه برون آید و تا آخر ایام حج گفته اند و تا نفقات بر گفته اند ثُمَّ مَحِلُّهَا پس محل او تا بجای باشد محل او جائی باشد که واجب باشد کشتن قربان آنجا گاه پس اگر هدی برای حج باشد آن را بمنی باید کشت و اگر برای عمره باشد بمکه نزدیک کعبه در پیش او وَلِكُلِّ أُمَّةٍ ما هر جماعتی را جای عبادتی و قربانی پدید کردیم حسن گفت شریعتی که بآن متعبد بوده اند و بدان عبادت کرده اند مجاهد گفت عبادت من الذبح عبادتی کردیم ایشان را در ذبح و نسک ذبح باشد و در شرع جمله افعال حج را از طواف و سعی و رمی و ذبح و جز آن مناسک خوانند لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ برای آن کردیم تا ایشان نام خدای برند و شکر او گذارند بر آنچه روزی ایشان کرد از بهایم انعام از گاو و گوسفند و اشتر و گفته مراد تسمیه در وقت ذبح فَإِلَٰهُكُمْ پس خدای شما یک خدایست چون قربانی کنید جز برای وی مکنید و عبادت جز وی مکنید که هیچکس مستحق عبادت نیست جز او وی پس او را گردن نهید و طاعت او دارید در اوامر وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ و ثنای محمد بشارت ده متواضعان و فروتنان و ساده دلان را که بذکر خدای آرمیده باشند و خبت گویند زمین ساده و هموار را آنکه وصف کرد ایشان را و گفت آنانکه چون نام خدای برند و ذکر وی کنند دلهای ایشان بترسد و آنانکه صبر کنندگان باشند بآنچه بایشان رسد از مصیبتها و آنانکه نماز بپای دارند و از آنچه ما ایشان را روزی دادیم نفقه میکنند وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافَّ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ كَذَٰلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ لَنْ يَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَٰكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ كَذَٰلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ و اشتران بزرگ و فربه را برای شما از اعلام شریعت و مناسک کردیم که خدای آن را پدید کرد و تعیین فرمود و اضافت شعایر بوجه تعظیم لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ شما را در آن خیر و نیکوئی است یعنی منافع دنیا و ثواب آخرت چون برای خدا قربان کنید پس نام خدای بر آن یاد کنید صَوَافَّ بر سه دست و پای ایستاده گفته که چون شتر خواستندی که بکشند یک دست او ببستندی تا او بر سه قوائم بایستادی و بنزد یک دستهای او با بغل باید بستن تا بدو پای بایستد و گاو را چهار دست و پای باید بستن و دیگر اینست که در حال ذبح بگوئی بسم الله والله اکبر اللهم منک و لک فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا پس چون بر پهلو افتد و اسناد افتادن با پهلو برای مبالغه کرد یعنی چون پهلوی وی بر زمین آید و این عبارت است از بیرون آمدن جان تمامی از وی فَكُلُوا مِنْهَا از آن بخورید و قانع را و معتر را از آن بدهید اصحاب ظاهر گفتند اکل و اطعام هر دو واجبست و گروهی گفتند اکل سنت است

بستری

دره علا ... کرونا ... کرم

والطعام واجب و مذهب ما آنست که ثلثی بخورد بر سبیل استحباب و ثلثی بقانع دهد و ثلثی بمعتر
قانع آن بود که قناعت کند بآنچه بوی دهی سؤال و الحاح نکند و معتر آن بود که سؤال کند و گفته‌اند
آن بود که احتیاج خود فرا نماید و نخواهد زید بن اسلم گفت قانع درویش باشد و معتر دوست [illegible]
کننده که او را ذبیحه نباشد بطمع آن کذلک سخرناها لکم ما این بهایم را مسخر شما کردیم چنین
که می بینید تا باشد که شما شکر نعمت ما کنید لن ینال الله لحومها و لا دماؤها بخدای نرسد و نیابد
گوشتها و خونهای آن ذبایح این برای آن گفت که عرب در جاهلیت چون ذبیحه کشتندی خون او در
دیوار کعبه مالیدندی بر وجه خدای تعالی گفت گوشت و خون او بخدای نرسد که شما بخورید و تقرب
میکنید بخدای لیکن آنچه از شما بخدای رسد پرهیزکاری و اجتناب معاصی و صدق نیت باشد و
خلوص اعتقاد کذلک سخرها لکم همچنین خدای مسخر کرد این بهایم برای شما تا خدای را بپاکی یاد کنید و بزرگ
بخوانید و بگوید و آن هدایت و الطاف که با شما کرد و اعلام دین که شما را بیاموخت از ارکان و مناسک
آن و نوای محمد مژده ده نیکوکاران را ان الله یدافع عن الذین آمنوا بدرستی که خدای دفع کند و باز
دارد از آنکه ایمان آورده‌اند بخدای کید دشمنان ایشان را بیک بار بقهر و بیک بار بحجت و خدای تعالی دوست
ندارد هر خیانت کننده کافر نعمت را و خائن آن باشد که اظهار نصیحت کند و کتمان غش یا از برای نفاق
یا از برای آنکه مال غیر برد و گفته‌اند که کفور درین آیت آنست که برد بهر نام غیر خدای برد اذن للذین یقاتلون
بانهم ظلموا و ان الله علی نصرهم لقدیر الذین اخرجوا من دیارهم بغیر حق الا ان یقولوا ربنا
الله و لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد یذکر
فیها اسم الله کثیرا و لینصرن الله من ینصره ان الله لقوی عزیز الذین ان مکناهم فی الارض
اقاموا الصلوة و آتوا الزکوة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و لله عاقبة الامور
این در شأن مهاجران آمد که مکیان ایشان را از سراهای خود بیرون میکردند بظلم و ایشان را بانواع رنجها
میرنجانیدند هر وقت یکی پیش رسول آمدی سر شکسته و زده و دشنام شنیده شکایت کردی رسول علیه
السلام بصبر فرمودی و گفتی بروید صبر کنید که خدای تعالی هنوز مرا بقتال نفرموده است چون
رسول هجرت کرد و بمدینه آمد خدای تعالی این آیه فرستاد و دستوری داد مؤمنان را در قتال
مشرکان و این اولین آیتی بود که در باب قتال آمد و بعضی گفته‌اند که این در باب قومی مخصوص آمد از
مسلمانان که ایشان در مکه بمانده بودند بعد از هجرت رسول چون بیرون آمدند از مکه تا بمدینه
آیند مشرکان ایشان را منع کردند خدای تعالی این آیه فرستاد و ایشان را رخصت داد در قتال
آنکه با ایشان قتال کنند در قتال کردن با ایشان بانهم ظلموا بسبب آنکه بر ایشان ظلم کردند و
خدا بر نصرت این مؤمنان قادر و توانا است تا کسی گمان نبرد و نپندارد که بدو چرا عجبان خدای

بکند

بکند و اگر خدا خواهد بقهر منع تواند کرد بلی تواند کرد ولیکن مصلحت تکلیف چنان کرده اند
که منع رها کرده برای تکلیف بجبر در کاری نداده و بقهر از کاری باز نداشته الذین اخرجوا ایشان
آنانند که ایشان را از خانها و سراهای خود بیرون کرده‌اند بناحق یعنی بظلم و وجود هیچ موجبی جز از
توحید و این موجب آنست که باو اقرار دهند و مؤمنان را تمکین کنند نه آنکه بر ایشان ظلم کنند و ایشان را
از سراهای ایشان بیرون کنند از ایشان هیچ جرم نبود مگر این که گفتند خدای ما الله است و این
گفتن موجب اخراج و رنجانیدن نیست و گفته‌اند الا بمعنی لکن است یعنی ایشان را هیچ حقی نیست در
اخراج مؤمنان لیکن برای آنکه ایشان بخدای میگویند ایشان را بیرون کردند و مثال این آنست
که یکی گوید ما ینقضی الا لانی اقول الحق مراد ازین نیست بر آنکه من حق میگویم و لولا دفع الله
و اگر نه دفع خدای بودی مردمان را بعضی را ببعضی بجهاد و اقامت حدود و تسلیط اهل اسلام را بر اهل
کفر اهل شرک و کفر بر اهل ملتها مستولی شدندی و خراب کردندی و شکسته شدی صومعهای رهبانان
قتاده گفت صومعهای صابیان و بیع و کلیساها ترسایان و صلوات و کنشتهای جهودان و مسجدهای
مسلمانان مجاهد گفت مراد بصلوات نمازگاه اهل کتاب و مسلمانانست که بر راهها ساخته‌اند بعضی
گفته‌اند مراد نمازهای مسلمانانست یعنی چون مسلمانان آن جای نماز کنند بر خیزند ایشان یعنی کافران
نماز ایشان را ببرندی و برین قول بمعنی تعطیل نماز ایشانست و گفته‌اند بعضی آنست که در ایام شریعت عیسی علیه
السلام صومعهای ترسایان خراب کردندی و در شریعت موسی کنشتهای جهودان و در شریعت محمد
مسجدهای مسلمانان تقدیم برای آن کرد که آن مقدم بود و اول آن خراب کردند و گفته‌اند برای آنکه آنچه
نفیس تر باشد باز پس دارند چنانکه گفت و منهم سابق بالخیرات و نیز واو اقتضای ترتیب نکند اگر
وصف مساجد کرد بآنکه که خدا در و بسیار کنند و لینصرن الله و خدای نصرت کند آنرا که دین خدای
نصرت کند و پیغمبر او را یاری کند و خدای تعالی توانگر با عزت و منعت است کس بر او غالب نیاید و وی
بر همه کس غالب آید الذین ان مکناهم آنانکه نصرت کنند دین خدا را آنانند که اگر ما ایشان را تمکین کنیم در
زمین نمازها بپای دارند و زکوة بدهند و امر بمعروف کنند و نهی از منکر قتاده گفت ایشان اصحاب رسول‌اند
ابو العالیه گفت اهل پنج نماز اند تمکین داده باشد که فضل آن درست باشد قوت و آلت و نصب
دلالت و صحت و سلامت و جز آن و لله عاقبة الامور عاقبت کارها و بازگشت و سرانجام آن همه با
خدا است و مرجع آن با حکم و تقدیر او است محمد باقر ع گفت ما ایم این جماعت که خدا صفت ایشان کرد
و ان یکذبوک فقد کذبت قبلهم قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهیم و قوم لوط و
اصحاب مدین و کذب موسی فاملیت للکافرین ثم اخذتهم فکیف کان نکیر فکاین
من قریة اهلکناها و هی ظالمة فهی خاویة علی عروشها و بئر معطلة و قصر مشید اگر تو

ای محمد تکذیب میکنند و بدروغ میدارند این کافران پیش از ایشان قوم نوح نوح را بدروغ
داشتند و عاد هود را و ثمود صالح را و قوم ابرهیم ابرهیم را و قوم لوط لوط را و اصحاب مدین
شعیب را و فرعون و قوم او موسی را این کاری نیست که خاص ترا افتاده است دل خوش دار که با پیغمبران
دیگر همین کرده اند و من آن کافران را مهلت دادم و تعجیل عذاب نکردم تا حجت بر ایشان مؤکد کردد
و عذاب ایشان را اجل شود پس از مدتی و مهلتی تمام ایشان را بکرفتم و عذاب فرستادم پس چگونه بود
انکار من و تغییر نعمت را محنت بدل کردم و راحت را با رنج و امن را بخوف فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ بسا شهرها
و دهها که ما هلاک کردیم و حال آن بود که اهل او ظالمان و ستمکاران بودند پس این ده و شهر خاوی
افتاده است بر سقفها خود یعنی اول سقف افتاد و آنکه دیوار بر سقف و با چاهی نیز و کنانشده الا که
خداوندانش نمانده اند و آن چاه معطل مانده است از آب کشیدن پس از آنکه در و منازعتها کردندی
از آنکه آب نزدیک ایشان عزیز بودی اکنون آن چاه را که در و نزاع نکنند و بسا کوشک افراشته و
بگچ و سنگ محکم کرده که ما از خداوندانش خالی کردیم که کس ساکن آن نیست ضحاک گفت این
حضرموت است در جائی که آنرا حاضورا گویند و آن چنان بود که چهار هزار مرد آنکه بصالح ایمان
داشتند با ملاح بحضرموت آمدند چون بآنجا رسیدند صالح را وفات رسید آنجا که آنرا حضرموت
برای آن خوانند که حضرموت صالح فیه آنجا شهری بنا کردند و آنرا حاضورا نام نهادند و انجام کردند
و مردی را بر خود امیر کردند نام او جلیس بن جلاس بن سوید و او را وزیری بود نام او نحارس بن سواده
مدتی آنجا ماندند و فرزندان زادند و بسیار شدند و فرزندان ایشان کافر شدند و بت پرستیدن
گرفتند خدای تعالی پیغمبری بدیشان فرستاد نام او حنظلة بن صفوان و او مردی بود خربان در میان
ایشان درآوردند اورا بکشتند خدای تعالی ایشانرا هلاک کرد آن چاه معطل ماند و آن کوشک که بنا کرده
بودند بی ساکن و کوشک خالی ماند و از ایشان کس نماند أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ
يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي
الصُّدُورِ وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ
مِمَّا تَعُدُّونَ وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَمْلَيْتُ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا وَإِلَيَّ الْمَصِيرُ این کافران سیر
نیکنند در زمین نمیروند تا نکرند و ببینند آثار کسانی که ایشانرا هلاک کرده ام تا دران نظر کنند
و اعتبار گیرند ایشانرا دلهائی باشد که بآن دلها بدانند و دریابند و یا کوشها که بدان بشنوند احوال
و اخبار ایشان فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ کار و شان آنست که ایشانرا چشم کور نشد و لیکن دلهای ایشان
کور شده است که در سینها دارند یعنی اگر احوال گذشتگان و آثار ایشان نمی بینند از کوری چشم سر
ایشان نیست بلکه از کوری چشم دلهای ایشانست گفته اند فِي الصُّدُورِ برای آن گفت و اگرچه دل جز

در سینه

در سینه نباشد که قلب محتمل معانیست قَلْبُ النَّخْلِ گویند دل درخت را و قَلْبُ الشِّتَاءِ گویند میان زمستان را
از این ممتاز شود چنانکه قول بزبان و باشارت و کنایت میتواند بودن آنرا بدهان تخصیص کرد و گفت
يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ آیه در نضر بن الحارث آمد و مشرکانی که تعجیل کردندی
عذاب را و میگفتند اگر راست میگوئی بگو تا خدای تو ما را عذاب کند حق تعالی گفت ای محمد از تو
تعجیل عذاب میکنند و عذاب میخواهند و من وعده کرده ام عذاب ایشانرا و وعده من خلاف نباشد
خدای تعالی این وعده را روز بدر با نجاز کرد بتیغ امیرالمؤمنین علی علیه السلام و ضرب فرشتگان هلاک
شدند پیش از آنکه بعذاب آخرت گرفتار شوند و بروزی از روزهای آخرة که ایشانرا عذاب کند
خدای تو ای محمد چون هزار سال است از این سالها که شما میشمرید عبدالله عباس گفت از ایامیست که خدای تعالی
در و آسمان و زمین آفرید این ایام بود محققان اهل معانی گفتند که این و آنکه گفت فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ
خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ روز قیامت است و این بر طریق مبالغه گفت چنانکه یکی از ما گوید مرا روزی بر تو هزار
سالست و مراد شدت و استطالت و کراهت حال باشد چنانکه شاعر گفت ویوم لا اراك كألف شهر وشهر لا اراك
كألف عام و مانند این در اشعار عرب و عجم بسیارست وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ بسا شهرهائی که من اهل آن شهر
را مهلت دادم و در عذاب ایشان تعجیل نکردم و ایشان ظالمان بودند آنگه ایشانرا بعذاب بکرفتم و مصیر
و مرجع ایشان با من بود قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ
وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا
يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ
فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ بگو ای محمد این مردمان را
که ای مردمان من شما را ترساننده ام بیان کننده و هویدا و روشن کرداننده پس آنکسانی که ایشان از من
بترسیدند ایمان آوردند و کردار نیکو کردند ایشانرا از خدا آمرزش هست و روزی بزرگوار و آنانکه
سعی کنند و شتاب نمایند در ابطال آیات ما و در وی طعن زنند و شعر و سحرش خوانند مُعَاجِزِينَ چون
کسی که معارضه کند با کسی تا وی را عاجز کرداند خواهند که خدا وی را عاجز کرداند و بر وی غالب شوند
ایشان اهل دوزخ و ملازمان آتش اند وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ جمعی مفسران گفتند که سبب نزول
آیه آن بود که رسول علیه السلام چون نفرت قوم خود دید از وی و هرچه ایشانرا بیشتر دعوت کردی ایشان دورتر
بودندی رسول علیه السلام تمنا کرد با خود که چه بودی اگر خدای تعالی آیتی فرستادی که بدان ایشان خوش
بودندی تا با ایمان نزدیک شدندی و این از حرص گفت بر ایمان ایشان خدای تعالی سوره و النجم فرستاد
رسول آنرا در جمعی بود خاص با هلش از مسلمانان و مشرکان این سوره را بر ایشان میخواند چون بآنجا

که افرایتم اللات والعزی ومناة الثالثة الاخری کفتند این جمع مفسران که شیطان بر زبان او راند تلک
الغرانیق العلی منها الشفاعة ترتجی چون قریش بشنیدند شادمانه شدند وکفتند که محمد علیه السلام خدایان ما را
بستود جبرئیل آمد وکفت ای محمد این چه بود که تو کردی چیزی خواندی که ما بر تو نفرستادیم ورسول را
ازین حال آکاه کرد رسول علیه السلام دلتنک شد خدای تعالی برای دلخوشی وی این آیه فرستاد بدانکه این
باطلست نشاید که خدای تعالی شیطان را این تمکین کند که تلبیس ادله باشد و وثوق از قول او برخیزد
که یکبار ثنا از دم کند ویکبار مدح کوید دیکر آنکه شیطان قادر نباشد که بر زبان کسی سخن کوید و
وروا نباشد که این را پیغمبر بر سبیل سهو کفته باشد که مثل این سهو بر پیغمبران روا نباشد و دیکر آن
که ممکن باشد که کسی قصیده خواند در میانه قصیده یک بیت یا دو بیت هم بر آن وزن و هم بر آن قافیه
بسهو کوید اما آنچه معتمدست در تفسیر آیه آنست که خدای تعالی رسول را خبر کرد بر سبیل تسلیه که
ما هیچ رسول و هیچ نبی نفرستادیم و الا او چون چیزی خواندی شیطان در میانه خواندن چیزی
افکندی از کلامی و وسوسه تا بر وی بشولد خواندن وی خدای تعالی منسوخ کردی و زایل
کردانیدی آنچه شیطان آنرا القا کردی از وسوسه پس محکم کردی آیات خود را و ممکنست که بعضی
مشرکان که جای وی به پیغمبر نزدیک بود چون رسول علیه السلام ذکر بتان ایشان کرد ایمن نبود که
او چیزی کوید که ایشان را دل تنک کند از نقیصه ایشان سبقت کرفت واین کلمات بکفت آنانک دور بودند
کمان بردند که این رسول کفته است یا یکدیکر نقل کردند و وجه نسبت این با شیطان برای آن کرد که
کوینده را شیطان کفت از آنجا که او از شیاطین انس بود و دیکر آنکه این باغوا و وسواس شیطان کرد
و آن قول اول از عبدالله و سعید جبیر و ضحاک روایت کرده اند و دلیل بر صحت این قول آنست
که عادت مشرکان چنان بود که چون رسول قرآن خواندی ایشان در آن میانه شعر خواندندی و سخن
لغو کفتندی تا رسول را بغلط افکنند و کسی استماع قراءت رسول نکند چنانکه از ایشان حکایت
کرد که وقال الذین کفروا لا تسمعوا لهذا القرآن والغوا فیه لعلکم تغلبون مجاهد
کفت معنی آنست که چون وحی دیر شدی بر رسول او تمنا وحی کردی شیطان در آن میانه او را دل مشغول
کردی که وحی منقطع شد خدای تعالی نسخ آن کردی بانزال آیات حسن بصری کفت رسول علیه السلام
در میانه خواندن والنجم کفت تلک الغرانیق العلی منها الشفاعة ترتجی اما نه بوسوسه شیطان
و مراد او آن بود که نزدیک وی بمذهب ایشان دیکران کفتند که رسول علیه السلام بر سبیل تهکم و استهزا
کفت و بر طریق طعن بر ایشان که وهمی پنداشتند که آنان قرآنست خدای تعالی بیان کرد که نه قرآنست ثم
یحکم الله آیاته خدای تعالی آیات خود را محکم و ثابت کند تا هیچ چیز بوی راه نیابد که او را باطل کند و
و مختلف کرداند و خدای تعالی عالمست باقوال و افعال و احوال ایشان و محکم کار است آنچه کند بر وجه

حکمت

حکمت کند و بر وجه مصلحت آنکه بیان کرد غرض خود را در تمکین شیطان از القاء کلام و انداختن سخن در میانه
خواندن رسول قرآن را و کفت برای آن کرد تا بکند آنرا که شیطان القا کند ابتلا و امتحان تا منافقان را
در شک بیفزاید و مؤمنان را در یقین آن منافقانی که در دلهای ایشان رنجوری و شک و نفاقست و آنکه
دلهای ایشان سخت است بکفر و شرک یعنی این برای آن کردیم تا تکذیب سخت شود بر منافقان و کافران و
خدا را بود که یکبار تکلیف سخت کند و یکبار سهل چه غرض او از تکلیف تعریض منزلت ثوابست و هر چه
سخت تر بود ثوابش بیشتر بود و کفتند که معنی آنست لیجعل ما یلقی الشیطان یعنی با نسخ کردیم آنچه
شیطان افکند چنانچه فتنه کند و تحقیق برای آنکه نقض فعل شیطان خدای تعالی فتنه نکرد الا آنکه در
دل ایشان بیماریست منافقانند باتفاق مفسران آنکه سخت دل اند کافرانند و مشرکان وان الظالمین
لفی شقاق بعید یعنی این ظالمان که ذکر ایشان رفت در خلاف و عصیان دوربند یعنی سخت عاصی اند در خدای و
بغایت دورند از رحمت او ولیعلم الذین اوتوا العلم انه الحق من ربک فیؤمنوا به فتخبت له قلوبهم
وان الله لهاد الذین آمنوا الی صراط مستقیم ولا یزال الذین کفروا فی مریة منه حتی تأتیهم
الساعة بغتة او یأتیهم عذاب یوم عقیم الملک یومئذ لله یحکم بینهم فالذین آمنوا وعملوا
الصالحات فی جنات النعیم والذین کفروا وکذبوا بآیاتنا فاولئک لهم عذاب مهین وغرض دیکر
درین آن بود تا بدانند کسانی که ایشان را علم داده اند بخدای و حکمت وی که هر چه کند محض حکمت و
عین صواب باشد که این قرآن حق است از خدای تعالی و صادر است از جهت وی باو ایمان آورند
و دلها خاضع و خاشع و پارامد بآن و ساکن کردد و خدای تعالی راه نماینده آنانست که ایمان آورده اند
براه راست اما الطف که با ایشان کند تا بر ایمان ثبات نمایند واما هدایت کند ایشان را در قیامت ببهشت
واما هدایت کند ایشان را تا آنچه در وی متشابه باشد آنرا تاویلی درست کنند ولا یزال الذین کفروا
و همیشه آنانکه کافراند در شکی و شبهه اند از قرآن و این شک از ایشان زایل نخواهد کشت تا آنکاه
که قیامت بایشان رسد ناکاه یا عذاب روزی نازاینده بایشان آید و این کنایتست از شدت و سختی
یعنی روزی سخت کفتند که مراد این روز روز بدرست و این روز را برای آن عقیم خواند که کافران
درین روز کشته شدند و بشب نرسیدند و این روز ایشان را شب زاده نشد و برای آنکه ایشان را در
این روز رحمتی نبود و فرادی نداشت پس پنداشتند که عقیم بود برحمت و برای آنکه فرزندان
زنان درین روز کشته شدند پس کویا ایشان عقیم بودند و هیچ فرزند نزادند و کفتند مراد روز
قیامت است و عقیم برای آن کفتند که روز را شب نباشد و از روز شب نیاید و این چنانست که در عرف
کویند که از روز شب زاید و از شب روز آید الملک یومئذ لله ملک و مال و پادشاهی آن روز خدای را
باشد و ملک همیشه خدای را بود جز آنکه در دنیا بندکان را داده است پادشاهان بدست کرفته اند

نصف الکتاب

وحاکمان حکم نکنند فردای قیامت کسی را حکمی و ملکی و ملکی باشد ملک همه خدا را باشد حکم او کند میان ایشان و تولای آن با او باشد و ملک اتباع معتقد و باشد آنرا که او را تدبیری بود و حکم جز باشد یعنی که حکمت بآن دعوت کند از بهر آنکه گویند الحکم فَالَّذِينَ آمَنُوا اما آنانکه مؤمنان اند ایمان آوردند و عمل صالح کردند در بهشتهای با نعمت باشند و آنانکه کافر شدند بخدای و آیات او را دروغ داشتند ایشانرا عذابی بود خوار کننده گفته‌اند که آیات در حق قومی آمد که رسول علیه السلام ایشانرا بگرفت از جمله کافران و عقوبت کرد ایشانرا بجای آنکه روز احد کرده بودند با مسلمانان از مثله وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ لَيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ ذَٰلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لَيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ و آنانکه هجرت کردند در راه خدا و وطن خود رها کردند برای خدا و طلب رضای او و موافقت او و آنکه ایشان کشته شدند یا بمردند خدا ایشانرا روزی دهد روزی نیکو در خبر است که صحابه رسول را گفتند یا رسول الله ایشان که کشته شدند و شهید شدند میدانیم که ایشانرا خدای تعالی درجات و خیرات داد ما با تو بجهاد میکنیم اگر بمیریم ما را چه باشد خدای تعالی این دو آیه فرستاد و ایشانرا با هم یکسان کرد سلمان بن عامر گفت روزی دو جنازه پاورده‌اند یکی از ان کشته و دیگر از ان مرده مردم بتشییع جنازه کشته رغبت بیشتر کردند و کسی دیگر جنازه آن مرده برفت فضالة بن عبید گفت ای قوم میل و رغبت شما بجنازه کشته می بینم خدای که من باک ندارم که مرا از هر کدام ازین دو گور برانگیزند یکی گور کشته و یکی مرده میشنوید که خدای تعالی چگونه گفت وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ و خدای تعالی بهترین روزی دهندگانست ایشانرا درجایی برد که بآن راضی شوند و آنرا پسندند یعنی بهشت جاوید و خدای تعالی دانا و بردبار است شتاب نکند بعقاب کافران چه شتاب آنکس کند که از فوت ترسد کسی از قبضه قدرت او نجهد ذَٰلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ این حدیث و قصه این بود که شنیدی و بتو رسید و این برای جنس و نفس کلام گویند آنکه ابتدا کرد و گفت وَمَنْ عَاقَبَ و هر کسی که او عقوبت کند مانند آن که او را عقوبت کرده باشد و این را بر سبیل مجاز برای ازدواج عقوبت خوانند و بحقیقت عقوبت نیست ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ آنکه بر وی ظلم کند خدای تعالی او را نصرت کند یعنی اگر کسی بر کسی ظلم کند این مظلوم دست یابد بظالم خود را عقوبت با این ظالم بمثل مظلوم که عقوبت بواجب کرده باشد دست یابد خدای تعالی یاری این مظلوم باشد

وخدای تعالی عفو کننده و آمرزنده گناهست ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ این نصرت بر آن مظلوم را بسبب آنست که او قادر است و از علامت قدرت او آنست که شب را در روز می آرد و روز را در شب می آرد یعنی روز بشب در می آید و شب در سر روز و از شب می کاهد و در روز می افزاید و از روز می کاهد و در شب می افزاید و این برای آن گفت تا بدانند که او قادر است و هیچ قادر بقدرت این نتواند کردن و الله شنونده جمله مسموعاتست و بیننده جمله مبصراتست و مرجع این دو صفت راجع با حی باشد بشرط انتفاء آفت یعنی آنچه میگویند میشنود و آنچه میکنند میبیند ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ این صفت خدای را برای آنست که خدای بحق اوست الهیت او را سزد و آنکه شما میپرستید و آنرا میخوانید از بتان همه باطلست و خدایست که بلند قدر و بزرگوار است أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ وَالْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ ای نمی بینی و نمیدانی خطابست با رسول یا با هر مخاطبی که لایق خطاب باشد که خدای تعالی آبی فرو فرستاد یعنی آب باران پس زمین از آن باران بگیاه سرسبز گشت و خدای تعالی لطیفست علم او باصلحت و رسنده بهر کاری خبیر و آگاهست بمصالح ایشان لطیف است لطف و دقیقه که چه است مصالح ایشان شناسد و آنچه مصلحت در آن باشد فرماید لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ او راست هر چه در آسمانهاست و آنچه در زمین است و او خدایست بی نیاز و ستوده مستحق آنکه وی را حمد کنند و شکر گویند أَلَمْ تَرَ ای نمی بینی و نمیدانی که خدای تعالی مسخر کرد برای شما آنچه در زمین است از حیوانات و چهارپایان برای نشستن انقیاد شما باشد و کشتی را در دریا مسخر کرد تا میرود بفرمان او و هر کجا که شما میخواهید و آسمانرا نگه میدارد از آنکه بر زمین افتد مگر بفرمان او و بمردمان بخشاینده و مهربانست وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ اوست آن خدای که شما را زنده کرد آنگه بمیرانید پس آنگه زنده کرد شما را بقیامت بحقیقت که آدمی کافر نعمتی عظیمست یعنی این نعمتها را که شمرد یکی از پس دیگری هیچ را شکر نمیگزارد و بدل شکر کفران می آرد لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنَازِعُنَّكَ فِي الْأَمْرِ وَادْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُسْتَقِيمٍ وَإِنْ جَادَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ ذَٰلِكَ فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ما هر امتی را و هر گروهی را جای عبادت پدید کردیم که ایشان الفت دارند و خواهان آن باشند که عبادت در آنجا کنند و اصل منسک در لغت عرب جایی باشد که مردم را الف بود بآنجای برای عبادت یا کاری

کارهای خیر باشد عبد الله عباس گفت مَنسَكًا أي عيدًا هر امتی را عیدی کردیم قتاده گفت جای قربانی کردن ایشان آنجا کشند فَلَا يُنَازِعُنَّكَ فِي الْأَمْرِ نباید که در باب قربانی با تو منازعت کنند یعنی با ایشان در کشتار ایشان التفات مکن وایشانرا تمام آن مده که با تو منازعت کنند روایت کرده اند که بریدبن ورقا وغیر او از کافران خزاعه رسول را واصحاب او را گفتند چگونه است که شما آنچه خود میکشید میخورید وآنچه خدا میکشد نمیخورید این آیه آمد فَلَا يُنَازِعُنَّكَ فِي الْأَمْرِ دیگر در این باید که با تو منازعت نکنند تو دعوت کن و با خدای خود خوان مردمانرا که تو بر راه راستی واگر این کافران از این باز نکردند و مجادله کنند بگوی که خدا عالمتر ودناتر باآنچه شما میکنید حوالت با من کن که من جزای ایشان در ابد دهم اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ خدای حکم کند در میان شما در آنچه خلاف میکنید امروز روز قیامت حکم کند تا معلوم شود که بر حق کیست و بر باطل کیست خدای تعالی درین ایه ادب نیکو آموخته است تا اگر کسی چون از منکران حق مجادله کند ما حجت و دلیل گوییم و او کوشش آن نکند حوالت با خدای کنیم وگوییم بقیامت پیدا شود که حق کدامست و باطل کدام انگه گفت أَلَمْ تَعْلَمْ ای نمیدانی که خدای میداند آنچه در آسمانها و زمین است وعلم وی بآن محیط است چگونه بر وی پوشیده باشد اعمال و افعال ایشان آن خدای که عالم باشد بهرچه حادث شود در آسمانها و زمین عالم باشد بآن وچگونه نباشد که آنرا پیش از انکه حادث شود در لوح محفوظ نوشته و ثبت کرده واین بر خدای آسانست وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا قُلْ أَفَأُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكُمُ النَّارُ وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ می پرستند از جز خدای آن بتانرا که در صحت عبادت ایشان هیچ تمسکی و دلیلی نیست نه از جهت نقل و نه از عقل مَا لَمْ يُنَزِّلْ آنچه نفرستاد بر صحت عبادت حجتی و برهانی وآنچه ایشانرا بآن هیچ علمی نیست وهر دعوی که از حجت عاری باشد ایجاب علم نکند و سکون و طمانینت نفس بوی حاصل نگردد وَمَا لِلظَّالِمِينَ ونیست ستمکارانرا کافرانرا روز قیامت هیچ یاری و یاوری وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ چون خوانند بر ایشان آیات روشن و حجتهای واضح میبینی تو ای محمد در روی ایشان انکار را یعنی روی ترش کنند و اظهار کراهت کنند و عداوت ظاهر کردانند خواهند که حمله آرند برای آنانکه ایشان آیات ما را که قرآنست خوانند وایشانرا بزنند قُلْ أَفَأُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكُمُ بگوی ای محمد که من شما را خبر دهم بچیزی بتر از این وآن آتش دوزخست یعنی این کافران بشنوند قرآن اینهمه کراهت اظهار میکنند انگه که دوزخ بینند وعذاب آن چه خواهند کردن آن آتش دوزخی که خدای وعده کرده است کافرانرا و بد جای بازگشتن است آتش دوزخ يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ

سمع

يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ خطابست با مشرکان مکه که ای مردمان مثلی زده شد و داستانی نهاده آمد استماع آن مثل کنید وآن داستانرا بگوش هوش بشنوید قصص خوش وحکایات رایعه با فایده را مثل خوانند برای استحسان وغرابت آنرا بر سبیل تشبیه بعضی از امثال سایره و درین مثل که زده است تسفیه ای قریش ویکیان کرده است و اظهار جهل و ضلال ایشان از آنجا که ایشان صورتهای بی جانرا که ساخته دست ایشانست از احذای خوانند والهیت بر ایشان اجرا کردند وایشان یعنی آن بتان بکمترین مخلوقی از مخلوقات خدای قادر نباشند والهیت کسی را سزد که او قادر باشد بر جمله مخلوقات وعالم باشد بجمله معلومات انگه بیان این مثل کرد وگفت إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ انانکه شما ایشانرا خدای بخوانید وعبادت بجای می آرید لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا ایشان هرگز مگسی نیافریند ونتوانند آفریدن واگر همه معبودان شما جمع شوند تا مگسی بیافرینند نتوانند آفریدن از انکه ایشان جماداند واز جماد فعل مستحیل بود وچون از حیوانی که انسانست مستحیلست از جمادات که بتانند اولیتر که مستحیل باشد وچون در مخلوقات از مگس حقیر و بی قدرتر مخلوقی نیست وایشان بر آفریدن آن قادر نیند آنچه بیش از این باشد اولیتر که قادر نباشند واز مگس ضعیفتر چیزی نیست اگر مثل مگس چیزی از ایشان برباید نتوانند که آنرا از مگس باز گیرند واز دست مگس برهانند ضَعُفَ الطَّالِبُ چوید که مگس رباینده است ضعیفست ومطلوب که بتانند هم ضعیفانند واین مثل برای آن گفت که مشرکانرا عادت بودی که بتانرا انگبین یا لودندی مگس بر ایشان جمع شدی وانگبین بخوردی ایشان باز آمدندی گفتندی که خدایان ما انگبین خوردند ضحاک گفت ضَعُفَ الْعَابِدُ وَالْمَعْبُودُ هر دو ضعیفند ابن زید گفت ایشانرا عادت بود که بتانرا بانواع حلی وجواهر بیاراستندی اگر ربایند چیزی کم شدی نتوانستندی که بجا بفت و باز نتوانستندی جست خدای تعالی این مثل برای آن زد انگه گفت مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ نشناختند خدا را سزای شناختن و تعظیم نکردند حق تعظیم کردنش اگر شناختندی و عظمت و بزرگی او بدانستندی با او شریک نیاوردندی وایشانرا برابر نکردندی با وی آنرا که از مگس عاجز آید و با وی برنیاید إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ خدای ما جل جلاله قادری با قوت است وعزیزی با عظمت بخلاف اصنام که ایشان عاجزند وضعیف وذلیل اند وسهیمن اللَّهُ يَصْطَفِي خدای اختیار کند و برگزیند از فرشتگان رسولان واز مردمان پیغمبران سبب نزول این آیه آن بود که مشرکان گفتند أَأُنْزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا از میان ما هر خدای تعالی خبری بمحمد داد که تیم بوطالبست خدای تعالی گفت این چه انکار است وچه عجب خدای تعالی برگزیند از فرشتگان آنرا که خواهد چون جبرئیل و میکائیل وغیر ایشان واز آدمیان آنرا که خواهد

چون نوح و ابرهیم و موسی و عیسی و محمد علیهم السلم إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌۢ بَصِيرٌ خدای تعالی شنونده گفتار ایشانست
و داننده احوال ایشان میداند آنچه پیش ایشانست و آنچه پس ایشانست یعنی آنچه بود پیش از آنکه ایشان را
آفرید و آنچه باشد پس از آنکه ایشان را فنا برد و کارها با خدای راجعست و مآل و ماب هر چیزی با وست
يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱرْكَعُواْ وَٱسْجُدُواْ وَٱعْبُدُواْ رَبَّكُمْ وَٱفْعَلُواْ ٱلْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ
تُفْلِحُونَ وَجَٰهِدُواْ فِى ٱللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِۦ هُوَ ٱجْتَبَىٰكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِى ٱلدِّينِ مِنْ
حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَٰهِيمَ هُوَ سَمَّىٰكُمُ ٱلْمُسْلِمِينَ مِن قَبْلُ وَفِى هَٰذَا لِيَكُونَ ٱلرَّسُولُ
شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ فَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ وَ
ٱعْتَصِمُواْ بِٱللَّهِ هُوَ مَوْلَىٰكُمْ فَنِعْمَ ٱلْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ ٱلنَّصِيرُ حق سبحانه و تعالی امر کرده است بنماز
اولا که از بزرگترین عبادتهاست آنگه بغیر آن آنگه با فعال خیر بر سبیل عموم و گفته اند که کوع اند
و تصدیق کرده نماز کنید و در نماز رکوع و سجود تمام کنید نافع گفت مردی از اهل مصر عبد الله عمرو را گفت
من پدرت را دیدم که این سوره بخواند دو جایگاه سجده کرد یکی اینجا و دیگر آنجا که گفت الله یسجد له
من فی السموات و من فی الارض پس این سوره را تفضیل بود بر دیگر سورتها باین دو سجده و این از
جمله سجدهاست که سجده فریضه نزدیک اهل شعر جز در چهار سوره نیست الم تنزیل و حم سجده
و النجم و اقرا فاعبدوا ربکم خدای خود را بپرستید و خیرات کنید و کارهای نیکو تا باشد که فلاح
یابید و بهشت باقی و جاوید برسید ابن عباس گفت خیر صلة الارحام و مکارم الاخلاقست یعنی اجر
بسبب طاعت و عبادة خیرات کنید و بر اعمال خود توکل مکنید اگر فلاح و ظفر میجوئید و جاهدوا فی
الله حق جهاده و در راه خدای جهاد کنید با دشمنان دین و با نفس تا کوشید در منع کردن و باز داشتن از
هوا مراد که جهاد کردن با نفس بزرگترین جهادهاست چون نفس بزرگترین دشمنیست که اعدی عدوک نفسک التی بین
جنبیک جهاد با وی بزرگترین جهاد باشد و رسول برای این معنی فرمود که رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد
الاکبر حق جهاده سزای جهاد کردن وی یعنی چنانکه واجب باشد و بر بلیغ ترین وجهی باشد بر حسب
جهد و طاقت عبد الله مبارک گفت جهاد نفس حق جهاد باشد هو اجتبیکم او شما را برگزید برای دین خود
و بر شما حرجی در دین و تنگی ننهاد و نکرد بلکه دین سهل و آسانست اضافه با تکالیف بنی اسرائیل تا ایشان
یکدیگر بکشتند تو به ایشان قبول بود عبد الله عباس را ازین آیه پرسیدند گفت مراد آنست که خدای تع
بندگان از گناه خلاص داد بکفارت بعضی گفتند مراد آنست که اوقات نماز بر شما تنگ نکرد ملة
ابیکم ابرهیم متابعت پدر خود ابرهیم کنید ابرهیم را پدر امت خواند زیرا که عرب از فرزندان اسمعیل
اند و اکثر عجم از فرزندان اسحق و از برای آنکه ابرهیم پدر رسول خداست و رسول پدر امتست و
مراد از ملت آن چیزهاست از شریعت او که موافق شریعت رسول خداست نه شرع هیچ پیغمبر متعبد شود

مجتهون

و این برای آن گفت که اهلکان با این شریعت راغب کردند و مخالفت نکنند چه طبایع بموافقت آثار آبا و
اجداد مایلند هو سمیکم المسلمین ابرهیم علیه السلم شما را مسلمان نام نهاد و مسلمان خود و
از خدای خود این درخواست آنجا که گفت و من ذریتنا امة مسلمة لک و گفته اند هو کنایه است
از نام خدای یعنی خدای تعالی شما را مسلمان نام نهاد پیش ازین زمان و درین زمان یا درین کتاب که
قرآنست و پیش از قرآن لیکون الرسول تا رسول علیه السلم گواه باشد بر شما بقبول کردن طاعت و داشتن
شما بر طاعت مطیعان و عصیان عاصیان گواهی دهد و شما نیز گواه باشید بر مردمان از امت سلف که
پیغمبران آمدند و پیغام رسانیدند و چون خدای تعالی شما را بدین کرامت خاص کرده اید و این منزلت و
رتبت داد این را مقابله کنید بشکر کردن و بزبان و بدن و عبادت و نیکی بجای آوردن فاقیموا الصلوة پس
نماز را بپای دارید و زکوة مال بدهید و اعتصموا بالله و دست در خدای زنید و ملازم دین و طاعت
وی باشید و گفته اند که از شر دشمنان پناه با خدای دهید که او خداوند کار شماست و مالک امر
شماست و نصرت و یاری او روی خواهید که وی نیکو خداوندیست و نیکو یاری و یاور ویست شما را

سورة مؤمنون مکیست صد و هجده آیاست ابی بن کعب از رسول علیه السلم روایت کرد که هر که این
سوره بخواند فرشتگان وی را بروح و ریحان بشارة دهند روز قیامت و آنچه چشم او روشن شود و هر که این سوره بخواند خدای
تعالی ختم او بسعادت کند و هر که در هر آدینه بخواند منزل او در فردوس اعلی با پیغمبران مرسل باشد

بسم الله الرحمن الرحیم
قَدْ أَفْلَحَ ٱلْمُؤْمِنُونَ ٱلَّذِينَ هُمْ فِى صَلَاتِهِمْ خَٰشِعُونَ وَٱلَّذِينَ هُمْ عَنِ ٱللَّغْوِ مُعْرِضُونَ وَٱلَّذِينَ هُمْ
لِلزَّكَوٰةِ فَٰعِلُونَ وَٱلَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَٰفِظُونَ إِلَّا عَلَىٰٓ أَزْوَٰجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَٰنُهُمْ
فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ فَمَنِ ٱبْتَغَىٰ وَرَآءَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْعَادُونَ وَٱلَّذِينَ هُمْ لِأَمَٰنَٰتِهِمْ وَ
عَهْدِهِمْ رَٰعُونَ وَٱلَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَٰتِهِمْ يُحَافِظُونَ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْوَٰرِثُونَ ٱلَّذِينَ يَرِثُونَ
ٱلْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَٰلِدُونَ براستی که فلاح و ظفر یافتند و بمراد و مقصود خود و بقاء جاودانه
رسیدند آنانکه ایمان آوردند خدای را و پیغمبران و فرشتگان و کتابها را باور داشتند آن مومنان که در
نماز خاضع و خاشع و متواضع و ترسکار باشند مجاهد گفت خاشع آن باشد که چشم برهم نهد ابن سیرین گفت آن باشد که در نماز چشم بر جایگاه سجده دارد و در موضع سجده نگاه کند و در حکایت
شنع چون نماز کردندی از جواب نکر نشدندی چون این آیه آمد دگر چشم از جای سجده بر نداشتند ابو هریره
روایت کرده است از رسول علیه السلم که چون بنده در نماز استد خدای روی بوی کرد چون بنده بجای دیگر
نگرد خدای گوید بنده من بتو مینگرم تو بکه مینگری که از من بهتر است روی بمن آر که از من بهتر کس
نیست عطا گفت خضوع در نماز آن باشد که در نماز بجوارح خود بازی نکند و در خبرست که رسول علیه

وبحقیقت آدمی را از گل آفرید برای آنکه نطفه از غذاست و غذا یا حیوانی باشد یا نباتی اگر حیوانی باشد
حیوان هم از غذاء دیگر متولد شده است و عاقبت بنبات رسد و نبات از آب و گل متولد شده است
پس معلوم شد که اولاد آدم از سلالهٔ طین متولد شده اند و از نیست که خدای تعالی میفرمود
منها خلقناکم شما را از خاک زمین آفریدیم آنکه گفت ما او را نطفه آفریدیم بدانکه آدمی حیوانیست
گرم و تر و هر کجا که گرمی و تری اثر کند بخار از وی متصاعد شود و متحلل گردد اگر آن تحلل را بازعوض
نباشد آن جسم باطل شود پس آفریدگار بقدرت و تقدیر چنان کرد که چون مردم غذا بخورد آن غذا بدل
جسم متحلل گردد و چون غذا بمعده رسد از وی جسمی چون کشکاب غلیظ متولد شود و در معده
نضجی یابد آنچه از وی لطیف باشد بجگر آید و آنچه کثیف باشد با معا فرو شود تا این غایت نضج تمام یافته باشد
و آنچه از غذا بجگر رسد در وی پخته شود و بعد از پخته شدن خون متولد شود و کفکی بر آید و آن
صفراست و دردی پدید آید و آن سوداست و آن را سپرز بکشد و باقی آب که خورده باشد و با
غذا آمیخته شده از وی جدا شده و گرده آن را بخود کشد و بقیه خون که در وی بود جدا کرده شود آنگه
بمثانه در آید و از مثانه براه گذر (؟) از اجا جدا شود و تا این غایت هضم دوم تمام شده باشد و خون از جگر
برگها در آید و در رگها نضج تمام حاصل شود و آنچه فضله این نضج باشد بعرق و چرک جدا شود و تا این
غایت هضم سوم باشد و خون از رگهای باریک همچون موی باعضا رسد و بر روی اعضا افتد
و تا این غایت هضم چهارم تمام شده باشد آنگه قوت جاذبهٔ اعضا آن اجزا را باندرون خود کشد و چون
غذا بهضم چهارم رسد بر روی اعضا افتد و خاصیت هر یک از اعضا در وی پدید آید طبیعت قدری
از آن ماده باز ستاند و باو عین منی در آرد و وی را اصل حیوان کرده اند و چون تولد آدمی از نطفه است و از
خون و این هر دو در غایت رطوبت باشند و نسبت رطوبت با حرارت غریزی چون روغن است و فتیله چنانکه
آتش در فتیله که غذاست پیوسته از اجزاء روغن جزوی تحلیل میکند همچنین حرارت رطوبت را تحلیل
میکند چون رطوبت فانی شود حرارت غریزی منطفی شود و چون چنین بود ابقای شخص ممکن نبود طریقی
ساخته شد که ابقاء او بنوع حاصل شود و آن چنانست که در وقت انفصال نطفه لذتی حاصل شود تا حیوان
از برای آن لذت بمباشرت مشغول گردد و نطفه از صلب برحم رسد و فرزند در وجود آید و چون نطفه
برحم رسد چون کره شود از آن سبب که جرم نطفه خرد است و رحم بزرگ هر اینه رحم گرد وی در آید از
هر جانب و بدین سبب آن نطفه کره شود و دورترین اشکال از قبول آفات شکل کره است چون منی برحم
رسد و سه روز بر این ظاهر آن کره غشاء صلب پدید آید همچنانکه خمیر نرم بسنگ تفیده نهند هر اینه
غشائی بر روی این خمیر ظاهر گردد و حکمت در این آنست که چون غشا گرد آن جرم در آید حرارت غریزی
قوی گردد و عمل قوت مصوره بتدبیر خالق عالم کاملتر شود و آن اجزاء روحانی را بواسطه آن غشا حفظ

کامل

کاملتر باشد و چون حرارت غریزی در باطن او جمع شود بخارات متولد گردد و سفیدی چو پدید پس برآید
منافذ و مجاری در آن جسم پدید آید و بواسطه آن خلقت تمام شود و آن غشاست که آن را مشیمه خوانند
و بدانکه چون نطفه در رحم افتد شکل کره شود یعنی گوی گردد و آنچه از اجزای روحانی باشد در میان
جمع شود و آنچه اجزای کثیف است گرد او در آید درین مقام مناسبت عجیب ظاهر میشود و آن آنست که
انسان عالم اصغر است و جمله جهان عالم اکبر است پس همچنانکه عالم اکبر کره ایست عالم اصغر هم کره است
و چنانکه اکبر در رخان (؟) آسمان معلق است بحفظ خالق عالم اصغر نیز معلق افتاده است در فضاء رحم بحفظ
و حراست خالق عالم و آسمانها معلق را بنا خوانند که بنینا فوقکم سبعا شدادا و بنا وقتی بود که او را بر قرار
گاهی نهند و افلاک در هوا معلق است اما ما از بهر آن گفت که در احکام خلقت همچنان بود که آن بنا کار محکم
باشد همچنین نطفه اگرچه در فضاء رحم معلق استاده است لیکن چون حفظ خدای تعالی بر آن بغایت کمال است
لاجرم او را مکین خواند که ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین رسول خدای در آفرینش آدم خبر داد که خمر
طینة آدم بیده اربعین صباحا اخبار خبر داد که آفرینش فرزند آدم هم در چهل روز تمام شد چنانکه فرمود
یجمع خلق احدکم فی بطن امه اربعین یوما نطفة ثم یکون علقة مثل ذلک ثم یکون مضغة مثل ذلک
ثم یرسل الیه ملکا فینفخ فیه الروح فیؤمر باربع کلمات یکتب رزقه واجله وعمله وشقی او
سعید و این چنانست که در مدت چهل روز اعضا پدید آید لیکن کمال آن احوال آنگه ظاهر گردد که این
سه چهل بگذرد ثم خلقنا المضغة عظاما پس با آن پاره گوشت که خون بسته بود استخوان کردیم
و ذکر استخوان برای آن کرد که تولد استخوان از نطفه سخت عجب است از آنکه وی در غایت رطوبت است و
استخوان در غایت صلابت و گوشت جسمی است متوسط میان نرمی و سختی پس معقول چنانست که از نطفه
اول گوشت پدید آید آنگاه استخوان و نه چنین است زیرا که استخوان اصل تن است و گوشت تبع اوست و
بعد از وی اعضای حیوان نه بطبیعت و خاصیت نیست بلکه بر وفق مصلحت است پس باید که حدوث آن
بقدرت و ارادت باشد نه بطبیعت و علت و آنکه گوشت بر استخوان پوشیده کرد فکسونا العظام لحما
و در آفرینش گوشت حکمتهاست یعنی از آن آنست که منبع حس و قوت حرکت دماغ باشد از بهر آنکه هر کار
که میان دماغ و میان عضوی سدی افتد آلتی می باید که قوت بدو بگذرد و بجمله اعضا برسد و آن آلت
اعصابست پس خدای تعالی از دماغ اعصاب برویانید و آن را بجمله استخوانهای تن پیوسته کرد تا
چون قوت حس و حرکت در آن اعصاب بگذرد تواند که آن استخوانها بجنباند لیکن عصب سخت باریک
بود و خوف آن بود که در میانه بگسلد و نیز عصب با استخوان متصل نمیشود اتصال کامل پس خالق
حکیم گوشت را بیافرید و آن اعصاب را بساط آن کرد و عصب را با گوشت بیامیخت و آن را با استخوان
موصول کرد و نیز گوشت بطبع گرم و تر است پس آن گرمی در گوشت باقی شد پس گوشت که در بدن آدمی

باشد بسبب قوت حرارت تن او باشد و آن گوشت در تن او همچنان باشد که محلوج جبه و این است که
هر که لحمانی باشد سرما کمتر یابد و اگر گوشت نبودی استخوانها بشکستی از بهر آنکه بعضی بر دیگر است
و بعضی خردتر چنانکه دو سفال چون بر یکدیگر باشد و بر هم بسایند شکسته گردد پس آنکه از خلق
دیگر کرد ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ بدانکه طبیبان گفته‌اند که هرگاه که خلقت اعضا در مدتی حاصل شود
چون مثل آن بوی مضاف شود خلقت اعضاء وی تمام شود و چون نصف آن مجموع بوی مضاف شود چنین
از رحم منفصل شود مثلا اگر در سی روز اعضا بدید آید چون شصت روز شود اعضا کامل گردد و
چون صد و بیست روز دیگر بگذرد از رحم منفصل شود و مجموع آن صد و هشتاد روز بود و آن
شش ماه بود و این کمترین ایام حمل است و اگر اعضاء او چهل و پنج روز متولد شود در نود روز تمام
شود چون صد و هشتاد روز بگذرد چنین منفصل شود و آن نه ماه بود بدانکه اقسام مخلوقات سه
قسم است یا همه روحانی باشد یا همه جسمانی یا مرکب باشد از جسمانی و روحانی اما آنکه همه روح محض است
ملکانند همه نورانی علوی قدسی مبرا از صفات شهوت و غضب و نقصان و اما آنکه همه جسمانی اند جمادات
و نبات و معادن اند و چون این هر دو قسم در وجود آمد قسم سوم ماند و آن حیوانست که مرکب باشد
هم از جسمانی و روحانی جسد وی از عالم خلق و روح وی از عالم امر چنانکه فرمود أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ
الْأَمْرُ و او را شش مرتبه داد اول سلاله دوم نطفه سیم علقه چهارم مضغه پنجم عظام ششم لحم و
این هر شش تعلق بجسد دارد انگه مرتبه هفتم چنانکه فرمود أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا و آن اشارت بروح است
انگه فرمود فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ بزرگوار است خدای که نیکوترین آفرینندگانست بر خود ثنا
گفت زیرا که ترکیب کردن میان جان و تن کاری عجیب است از آنکه روح نورانی است و جسم ظلمانی روح
علوی است و جسد سفلی و روح لطیف است و جسد کثیف روح را بهجت بمعرفت حق باشد و سرور او
بذکر حق باشد و ذوق او بحضرت حق باشد جسد را لذت بمحسوسات باشد و انس او بشهوات باشد
پس معلوم شد که جمله انواع جمله ضد جمله احوال جسدانست پس ترکیب کردن میان جان و تن آن ماند که محالات
جمع در وجود آمد دلیل شد بر کمال حکمت و قدرت و جلال الهیت صانع عالم تعالی و تقدس و قوله أَحْسَنُ
الْخَالِقِينَ دلیل است بر بطلان قول آنکه گفتند لَا خَالِقَ إِلَّا اللَّهُ بجای آنکه خدای تعالی اثبات کرد خالقان
غیر او و اگر جز او خالق روا نبودی جایز نبودی گفتن أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ چنانکه روا نیست گفتن أَحْسَنُ الْآلِهَة
زیرا که این کلام کفر است باجماع دیگر آنکه خلق آخر چه مقدور باشد از عدم بوجود آخر بی تقدیر بود این
در اعتقاد ما بسیار افتد پس ممتنع نباشد که ما را خالق خوانند الا آنست که منع کرده است از آنکه ما را
باطلاق خالق خوانند با قیدی چنانکه خَالِقُ الْآدَمِيِّ گویند چنانکه رب مطلق نگویند بلکه مقید گویند
رَبُّ الدَّارِ و رَبُّ الْمَسْجِدِ آورده‌اند که رسول را علیه السلم دبیری بود عبدالله بن ابی السرح نام چون این

تمام

مومنون

آیات بدو دادند و او مینوشت چون بآخر رسید گفت فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ وی را گفت بنویس
که خدای تعالی همچنین فرستاده است او با خویشتن گفت اگر محمد پیغمبر است که قرآن بر او وحی میکنند من
نیز پیغمبرم که این در دل من افگندند مرتد شد و از مدینه بگریخت و بمکه رفت و این آیه در شان او
آمد که وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ
پس شما بعد از این که آفرید مرده خواهید آمد یعنی بمیرید پس شما را روز قیامت زنده کنند و بر انگیزانند
وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّاهُ
فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لَقَادِرُونَ فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَكُمْ
فِيهَا فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ وَصِبْغٍ
لِلْآكِلِينَ و ما آسمانها آفریدیم از بالای سر شما هفت راه یعنی هفت آسمان بعضی بر بالای بعضی و عرب
هر چیزی را که بر بالای چیزی باشد آنرا طریقه خوانند و گفته‌اند برای آن آنرا که راههای فرشتگانست
و ما از خلقان غافل نیستیم بلکه بر احوال ایشان مطلعیم و بافعال ایشان عالمیم تا هر یکی را بسزا جزا دهیم
و گفته‌اند که معنی اینست که ما غافل نیستیم از حفظ این هفت آسمان هر یکی را معلق بداشتیم حسن گفت ما
غافل نه‌ایم از آنچه این خلق را بکار می‌آید از باران که سبب معاش است و غفلت ذَهَابُ الْمَعْنَى عَنِ النَّفْسِ
باشد و مرجع این با نفی علم بود وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً و ما فرو فرستادیم از آسمان آبی باندازه یعنی آب
باران چون از آسمان فرود آوردیم باندازه حاجت بر زمین فرو بردیم تا بوقت خود از چشمه و کاریز بیرون می‌آید
چراینها زمین جدا از آسمانست و ما آنرا در زمین ساکن گردانیدیم تا بر حسب احتیاج و تدریج از زمین برون
می‌آید و چنانکه آن ابر را از آسمان آوردیم توانیم و قادریم بر آنکه آن آب را ببریم تا این خلقان از
تشنگی بمیرند و زمین همه خراب گردد فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ پس ما بیافریدیم برای شما بسبب این آب
بوستانها اندر درختان خرما و انگور شما را در آن بستانها میوه‌ها بسیارست از هر نوعی و صنفی و تخصیص خرما
و انگور برای آن کرد که میوه اهل حجاز خرما باشد و میوه اهل طائف انگور چیزی گفت با ایشان که
از آن شناختند و دیگر آنکه این دو نوع میوه را ذخیره توان نهاد و خشک توان کرد و از وی دوشاب و
غیر آن توان گرفت شاید که تخصیص وی برای تفضیلش باشد و آنرا انشا کند و درختی دیگر آفریدیم
که از طور سینا برمی‌آید و آن درخت زیتونست و آن کوه را سینا برای آن خوانند که کوهی مبارکست و معنی سینا
برکت باشد معمر گفت طور سینا کوهی باشد که بر او درختان بسیار باشد و این آن کوه است که موسی علیه
السلم بر او با خدا مناجات کرد میان مصر است و ایله مقاتل گفت این کوه را برای آن تخصیص کرد تو که
اولین کوهی که زیتون رویاند طور بود و گفته‌اند که اولین درختی که بر زمین برست زیتون بود تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ
برویاند روغن را و بآن خورش خورند که از میوه زیتون که ازو روغن گیرند و با نان بخورند وَإِنَّ

لَکُمْ فِی الْاَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِیکُمْ مِمَّا فِی بُطُونِهَا وَلَکُمْ فِیهَا مَنَافِعُ کَثِیرَةٌ وَمِنْهَا تَأْکُلُونَ وَعَلَیْهَا وَعَلَی الْفُلْکِ تُحْمَلُونَ وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا نُوحًا اِلَی قَوْمِهِ فَقَالَ یَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مَا لَکُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَیْرُهُ اَفَلَا تَتَّقُونَ فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هٰذَا اِلَّا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُرِیدُ اَنْ یَتَفَضَّلَ عَلَیْکُمْ وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ لَاَنْزَلَ مَلَائِکَةً مَا سَمِعْنَا بِهٰذَا فِی آبَائِنَا الْاَوَّلِینَ اِنْ هُوَ اِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتّٰی حِینٍ قَالَ رَبِّ انْصُرْنِی بِمَا کَذَّبُونِ بدرستی که شما را در چهارپایان عبرتی و پندی هست آنرا تامل کنید و در وی نظر و اندیشه کنید از گاو و گوسفند و شتر نُسقیکم میدهیم شما را و بیچشانیم از آنچه در شکمهای ایشانست از شیر ولکم و شما را درین چهارپایان منفعتهای بسیارست از حمل اثقال و انتفاع باصواف و اشعار و اوبار ایشان و از ایشان بخورید و غذا خود میسازید وعلیها و بر ایشان یعنی برین چهارپایان و نیز بر کشتیها شما را حمل میکنند که بر ایشان می نشینید و کالا بارهای گران بر ایشان می نهید در خشکی و بیابانها و در سفر دریا در کشتی میروید و درین همه نعمتها که خدا با شما کرده اندیشه کنید و شکر نعمت بجای آرید و منعم خود را که معبود مطلق است بپرستید ولقد ارسلنا بدرستی که ما فرستادیم نوح را به پیغمبری بقومه یعنی نوح نزدیک قوم خود رفت و گفت ای قوم من فرستاده و رسول خدایم خدا را بپرستید که شما را جز او خدای نیست در عبادة با وی انباز مگیرید که اوست خدای قادر بر اصول نعم افلا تتقون ای شما نمیترسید که با وی در عبادة انباز میگیرید فقال الملا الذین کفروا گفتند قومی از اشراف و بزرگان قوم او ما هذا نیست این مرد که نوح است مگر آدمی مانند شما و این از آنجا گفتند که ایشانرا گمان بود که پیغمبر از جنس آدمی نباشد چون نوح دعوی پیغمبری کرد ایشانرا مستبعد آمد گفتند که او میخواهد که بر شما بزرگی کند و افزونی جوید ولو شاء الله و اگر خدا خواستی فرود فرستادی فرشتگانرا به پیغمبری این هم از سخنان ایشانست که گفتند که اگر خدا خواستی که پیغمبری فرستادی فرشته فرستادی نه آدمی ما سمعنا ما نشنیدیم بمثل این در پدران گذشته یعنی ما نشنیدیم که در میان پدران پیشین ما همچنین آدمی آمده و دعوی پیغمبری کرده و پدران پیشین ما گفتند که از جنس آدمیان از خدای پیش شما خواهد آمدن انکه گفتند ان هو نیست این نوح مگر مردی که بوی دیوانگی باشد یعنی او مردی دیوانه است فتربصوا پس چشم دارید و منتظر باشید او یعنی مهلت کنید او تا زمانی که بهتر شود این دیوانگی یا بمیرد نوح از قوم خود چنین شنید بر ایشان دعا کرد و گفت بار خدایا مرا یاری ده بر ایشان و نصرت کن و غالب گردان که مرا تکذیب میکنند و بدروغ میدارند فَاَوْحَیْنَا اِلَیْهِ اَنِ اصْنَعِ الْفُلْکَ بِاَعْیُنِنَا وَوَحْیِنَا فَاِذَا جَاءَ اَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ فَاسْلُکْ فِیهَا مِنْ

کُلٍّ زَوْجَیْنِ اثْنَیْنِ وَاَهْلَکَ اِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَیْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تُخَاطِبْنِی فِی الَّذِینَ ظَلَمُوا اِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ فَاِذَا اسْتَوَیْتَ اَنْتَ وَمَنْ مَعَکَ عَلَی الْفُلْکِ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ وَقُلْ رَبِّ اَنْزِلْنِی مُنْزَلًا مُبَارَکًا وَاَنْتَ خَیْرُ الْمُنْزِلِینَ اِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَاتٍ وَاِنْ کُنَّا لَمُبْتَلِینَ وحی فرستادیم بنوح که کشتی بساز و راست کن بحفظ و نگاه داشت ما و بفرمان و اشارة ما فاذا جاء امرنا چون فرمان ما در آید و آب از تنور برجوشد خدای تعالی برآمدن آب از تنور علامت ایشان کرده است در باب هلاک و گفت وقت هلاک ایشان آنگاه باشد که ببینی تو آبی برآمده از میان تنور تافته خدای تعالی از میان آتش آب برآورد در عهد نوح و در برابر طوفان و در آخر طوفان آتش در میان آب پدید آورد تا ایشانرا از میان آب بآتش بسوختند و ذلک قوله اغرقوا فادخلوا نارا چون علامت طوفان ظاهر کرد و آن برجوشیدن آب باشد از تنور فاسلک ای نوح تو در کشتی برآر از هر نوعی جفتی نری و ماده و نیز اهل خود را و قوم خود را در کشتی آور آنانرا که بتو ایمان آورده اند مگر آن کسی که گفتار عذاب بروی سابق شده است از جهت توازانکه وی کافرست و تو در باب کافران با من خطاب مکن و سخن مگوی که ایشان لامحاله و ناچار غرق خواهند شدن فاذا استویت انت چون تو در کشتی راست شده باشی و نشسته و آنانکه با تو در کشتی اند شما همه بر کشتی مستولی شوید و غالب گردید و کشتی بر سر آب روان کرده خدا را شکر کنید و حمد و ثنای وی بر زبان رانید بگو شکر و سپاس خدایرا که ما را از گروهی ظالمان و کافران نجاة داد و از ایشان برهانید و بگو بار خدایا فرود آر ما را فرود آوردنی مبارک و تو بهترین فرود آرندگانی ان فی ذلک درین حدیث و قصه که رفت از قصه نوح آیاتی و علاماتی بوده است متفکران اندیشه کنند که تا و بدرستی که ما روشن و کار این کما ابتلا و آزمایش کنند که ایم ابتلا کنیم و بیازمائیم چنانکه قوم نوح را آزمودیم ثُمَّ اَنْشَاْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِینَ فَاَرْسَلْنَا فِیهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ اَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مَا لَکُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَیْرُهُ اَفَلَا تَتَّقُونَ وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِینَ کَفَرُوا وَکَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ وَاَتْرَفْنَاهُمْ فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا مَا هٰذَا اِلَّا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یَاْکُلُ مِمَّا تَاْکُلُونَ مِنْهُ وَیَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ وَلَئِنْ اَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَکُمْ اِنَّکُمْ اِذًا لَخَاسِرُونَ پس آنگه بیافریدیم از پس ایشان گروهی دیگر را و بفرستادیم در میان ایشان پیغمبر را مفسران گفتند که این قوم عاد بود و این پیغمبر هود بود هود قوم خود را گفت خدا را بپرستید که شما را جز او خدای نیست ای شما از خدای نمیترسید که غیر او را میپرستید وقال الملأ اشراف و سادات قوم او گفتند آنانکه کافر بودند و دیدن جزای باز پسین را که قیامت بدروغ داشتند و ما ایشانرا درین زندگانی دنیا در نعمت انداختیم تا ایشانرا در نعمت دنیا گرفتار کنند که این نعمتها ایشانرا درین زندگانی ... پیغمبر نیست مگر آدمی همچون شما از آنچه شما بخورید او نیز

بخورید و از آن شراب یعنی آب که شما می‌آشامید یعنی او فرشته نیست که از طعام و شراب مستغنی باشد بلکه
او نیز همچون شما محتاجست بطعام و شراب پس او چگونه پیغمبر باشد وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ و اگر چنان باشد
که شما فرمان برید آدمی را مانند شما بحقیقت که شما آنگه عظیم خاسر و زیانکار باشید أَيَعِدُكُمْ أَنَّكُمْ
إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا أَنَّكُمْ مُخْرَجُونَ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ إِنْ هِيَ إِلَّا
حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ
لَهُ بِمُؤْمِنِينَ قَالَ رَبِّ انْصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونِ قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لَيُصْبِحُنَّ نَادِمِينَ ای این پیغمبران شما را وعده
می‌دهند که شما چون بمیرید و در زیر زمین خاک گشته باشید و استخوان پوسیده شده شما را از زمین
کرده اند و از گورها بیرون آرند هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ چه دور است و بغایت دور است آنچه شما را وعده
می‌دهند و شاید که هیهات در موضع مصدر باشد یعنی دوری باد و دوری مر آنرا که شما را وعده می‌دهند
إِنْ هِيَ نیست زندگانی مگر زندگانی دنیا ما این که ما می‌میریم و زنده می‌شویم یعنی این که در وجود می‌آییم و
می‌میریم ما را بعث نکنند و برنینگیزند نیست این که پیغمبری می‌کند مگر مردی که بر خدای افترا کرده و دروغ
نهاده و ما او را باوداشت گروی نداریم و تصدیق نکنیم قَالَ رَبِّ گفت این پیغمبر که خدایا مرا یاری کن و نصرت
ده با آنچه مرا تکذیب می‌کنند و بدروغ می‌دارند گفت که بس برنیاید و باندک روزگار ایشان برین
که تکذیب می‌کنند پشیمان شوند فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ
الظَّالِمِينَ ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ ثُمَّ
أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَا كُلَّمَا جَاءَ أُمَّةً رَسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَأَتْبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ
فَبُعْدًا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ پس بگرفت ایشان را صیحه و بانگ عذاب بحق و استحقاق و این صیحه جبرئیل
بود که آوازی کرد که ایشان چون بشنیدند همه بجای بمردند فَجَعَلْنَاهُمْ پس ساکردیم ایشان را
خاشه که سیل باکنار افکند آنرا دمار و هلاک ایشان را تشبیه کرده است بآن خاشه و آن آنست
که چون سیل باکنار افکند سیاه شود و درهم شود و پوسیده گردد فَبُعْدًا پس هلاکت باد و دوری از
رحمت که همی ستمکاران را یعنی کافران را ثُمَّ أَنْشَأْنَا پس بیافریدیم پس از آنکه ایشان را هلاک کردیم و بیاوردیم
گروهها دیگر را مَا تَسْبِقُ پیشی نگیرد و سابق نشود هیچ امت و هیچ گروه بر اجل خود آن اجلی که دیرا زده
باشند و نهاده یعنی هیچکس پیش از اجل و بعد از اجل نمیرد در اجل تقدیم و تاخیر نباشد پس آنگه
بفرستادیم ما این گروهان پیغمبران خود را پیاپی در عقب یکدیگر هر گه که بیامدی از ایشان رسول ایشان
آمدی ایشان رسول خود را بدروغ داشتندی ما بعضی را از ایشان تابع بعضی کردیم در هلاک کردن
چون یکی را هلاک کردیم بر عقب دیگران را هلاک کردیم و ایشان را حدیثها گردانیدیم که قصه هلاکت
ایشان می‌کنند و احوال ایشان یاد کرده می‌کرده اند و این لفظ در شر استعمال کنند نه در خیر فَبُعْدًا

نصف الحزب

پس هلاکت باد گروهی را که ایمان نیارند ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَى وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ
إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ فَقَالُوا أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا
لَنَا عَابِدُونَ فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ وَ
جَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَآوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ پس آنگاه بفرستادیم موسی را
و برادرش هرون را با آیتهای خویش و حجتی هویدا و روشن و مراد بسلطان عصاست و تخصیص او
برای آنست که اصل معجزات و بهترین بود و معجزات بسیار که رو متعلق بوی بود چون شکافتن دریا و
روان شدن آب از سنگ بزدن عصا بر آن سایر را باین آیات پیش فرعون فرستادیم و پیش اشراف
قوم او فَاسْتَكْبَرُوا ایشان تکبر کردند و قومی متکبران بودند ایشان که ترفع میکردند و خود را از آن
برتر میدانستند که بموسی و معجزات موسی اقرار آورند فَقَالُوا پس گفتند ایشان أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ ای ایمان
آوریم و براست کوداریم دو آدمی را که ایشان هر دو مانند ما اند یعنی موسی و هرون و قوم ایشان که بنی
اسرائیل اند ما را می‌پرستند و خدمت ما میکنند و این برای آن گفتند که بنی اسرائیل را ایشان خدمت کار
خود کرده بودند فَكَذَّبُوهُمَا فرعون و قومش موسی و هرون را بدروغ داشتند بسبب تکذیب ایشان بود
موسی و هرون را که از جمله هلاک شدگان گشتند یعنی ایشان را هلاک کردیم وَلَقَدْ آتَيْنَا بدرستی که دادیم ما
موسی را کتاب یعنی توریت تا باشد که ایشان مهتدی شوند و راه یافته گردند وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ ما پسر مریم
را و مادرش را آیتی و حجتی کردیم بر آنکه ما قادریم بر اختراع و ابداع که بر سبیل ابتدا بی واسطه چیزی آفرینیم
و آیه و حجت در هر دو یکی بود و آن آن بود که عیسی را بیافریدیم بی پدری و مریم را باردار کردیم یا اینکه ما
هر دو را ایشان را آیتی کردیم برای آنکه آیه که معجز بود شان ایشان بود نه مخصص ایشان چه عیسی مولودی بی پدری
و مریم آبستنی بود بی مباشرت مردی و ایشان را یعنی عیسی را و مریم را جای دادیم و با جائی بردیم که پشته
بود بلند و خداوند قرار و آب روان بود سعید بن المسیب از عبد الله سلام روایت کرد که مراد دمشق
است قتاده و کعب گفتند بیت المقدس است که زمین آن بآسمان نزدیکتر است از همه زمینها بهژده
میل و مراد بذات قرار زمین هموار است که در وی توان نشستن و سکون ساختن و معین آبی باشد ظاهر
که بر روی زمین بود يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ وَإِنَّ
هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ
بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ فَذَرْهُمْ فِي غَمْرَتِهِمْ حَتَّى حِينٍ أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَبَنِينَ
نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ ای پیغمبران و فرستادگان بعضی گفته اند خطاب با
عیسی است و بعضی گفته اند خطاب با رسولانست بلفظ جمع آنکه پیغمبران دیگر را با وی ضم کرد و این امر اباحت

راست كلوا يعنى بخوريد از طعامهاى پاكيزه و لذيذ بعضى گفته‌اند كه اين امر بر سبيل وجوبست يعنى از وجه
حلال خوريد نه از حرام و عمل صالح كنيد كه من عالم بآنچه شما ميكنيد و دانا ام وَاِنَّ هٰذِهٖ و بدرستى
كه اين امت شماست يك امت گفته‌اند مراد بامت دين است يعنى دين شما يك دين است و اين قول ابن جريج است
نظيره اِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلٰى اُمَّةٍ اى على دين وملة و گفته‌اند مراد جماعتست يعنى جماعت شما يكى اند
تا آنجا كه جمله بر يك شريعت اند جائى گفته مراد آنست كه شما همه يك ايد تا آنجا كه آخر ميشويد و من خداى
تمام مرا بترسيد و از من بترسيد و از معاصى من اجتناب كنيد فَتَقَطَّعُوا پس ازان كه ايشان هم ملت
بودند اما در خدمت و اما در ملت كار خود را يعنى دين خود را پاره پاره كردند و هر گروهى از ايشان اختيار
دينى كردند و اختيار كتابى جز از دين و كتاب ديگران تا جهودان كه بموسى و توريه ايمان داشتند بعيسى و
انجيل كافر شدند و ترسايان بموسى و توريه كافر شدند و هر دو گروه بمحمد و قرآن كافر شدند و
اين قول قتاده و مجاهد است و بعضى گفته‌اند كه هر يك از پيش خود نوشته بنهادند و كتابى ساختند كه بآن
حجت كردند بر صحت مذهب خود زُبُرًا يعنى كتابها بر اين قول جمع زبور باشد و بر قول اول زبرها جمع
زبرة باشد يعنى پاره‌ها كُلُّ حِزْبٍ هر گروهى ازين گروهان مختلف كه دين خود را مختلف و متفرق كردند
بانچه نزديك ايشانست از دينهاى باطل و كتابها و شبهها مختلف خوشدل و شاد اند از آنجا كه اعتقاد كردند
كه آن حق است و ايشان بر حق اند فَذَرْهُمْ فِي غَمْرَتِهِمْ بگذار ايشان را هم در ان جهل و نادانى ايشان چون
حجت نمى‌شنوند و دليل قبول نميكنند تا زمان مردن ايشان يا قيامت كه چون بآن وقت رسند بدانند كه بر
حق بودند يا بر باطل اَيَحْسَبُونَ اى مى‌پندارند ايشان كه اين مدد و زيادتى كه ما ايشانرا ميدهيم از مال و
خواسته و پسران كه ما ايشانرا مسارعت ميكنيم در خيرات و ثواب ميدهيم پيش از وقت و سبقت مينمايم
در نيكوئى كردن با ايشان نه كه ايشان نميدانند كه ما اين نعمت با ايشان بر سبيل استدراج ميكنيم و تدريج
و املا و امهال ايشانرا كه ميدهيم و ايشان خود مانند بهايم اند انديشه نميكنند كه آن ايشانرا استدراجست
نه مسارعت در خير اِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ وَ
الَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ اَنَّهُمْ اِلٰى رَبِّهِمْ
رَاجِعُونَ اُولٰئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ وَلَا نُكَلِّفُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا
وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هٰذَا وَلَهُمْ اَعْمَالٌ مِنْ
دُونِ ذٰلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ حق تعالى چون ذكر كافران و فاسقان كرد آنگه در ذكر اوصاف مومنان و شفقت
گرفت تا مقابل و مكافى باشد كه هر چيزى كه در مقابل خلاف و ضد خود نيك پيدا كرد و گفت آنانكه ايشان
از ترس خدا و خوف مشفق باشند و خشيت ظن بد بوصول مضرت و ظن بوصول مضرت نفس خايف را مضطرب

دارد

دارد و اشفاق حذر باشد يعنى حذر كنند از معاصى خوف خدا را و آنانكه بآيات خدا بگروند و ايمان
آرند يعنى بكتابها او كه مشتمل بر آيات و روا بود كه مراد بآيات دلايل و معجزات باشد كه دليل صدق
پيغمبران و انبيا كند و آنانكه بخداى شريك نيارند و در عبادت كسى را با وى شريك نسازند وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ
و آنانكه بخداى شريك نيارند دلهاى ايشان ترسان باشد يعنى آنچه بر ايشان واجب باشد از زكوة و صدقات
و اخماس و كفارات و آنچه واجب باشد بر ايشان از خيرات بدهند و ترسند آنانكه بايد كه از ايشان قبول
نكنند و گفته‌اند معنى چنين است كه بدهند آنچه دهند و دلهاى ايشان خايف و ترسان بود از آنكه رجوع ايشان
كنند بخداى ايشان بود چنانكه امير المؤمنين ع سه شبانه روز روزه داشت و طعام ميداد و ميگفت لا نريد
منكم الاجر قطر را عايشه روايت كرده كه رسول عليه الصلوة والسلام اين آيه ميخواند وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا
من گفتم يا رسول الله ايشان آنان باشند كه خمر خورند و زنا و دزدى كنند و بر ين افعال معاصى از خداى
ترسند گفت نه آنان باشند كه نماز كنند و روزه دارند و صدقه دهند و ترسند كه از ايشان نپذيرد و
اين روايت شاذ است بدانكه جز عايشه كس روايت نكرد اُولٰئِكَ يُسَارِعُونَ ايشانند كه در خيرات و كارهاى نيكو مسارعت
ميكنند و ايشانند از خيرات سابق اند يعنى رها نكنند كه از ايشان فوت شود و بر ايشان سبقت گيرد وَلَا
نُكَلِّفُ نَفْسًا و ما هيچ نفسى را تكليف نكنيم الا آنچه در وسع و طاقت وى بود يعنى اين حمل كه ما بر مردم نهيم
تكليف ما لا يطاق نيست كه بجان نتوان رسيد بلكه كارى سهل و آسانست چه در عدل ما نباشد كه ما تكليف
ما لا يطاق كنيم وَلَدَيْنَا كِتَابٌ و نزديك ما نامه هست ناطق بحق يعنى نامه اعمال بندگان كه در و طاعت و معصيت
نوشته باشند فرشتگان موكل بر وى و بر ايشان هيچ ظلم نكنند و حق ايشان هيچ نكاهند و ايشانرا بد آنچه
نكرده باشند نگيرند و اين دليلست بر بطلان مذهب مجبره آنكه گفت بَلْ قُلُوبُهُمْ بلكه دلهاى ايشان
يعنى كافران در غفلتى و سرگشتگى است ازين وعد و اين نامه و جزا داد وَلَهُمْ اَعْمَالٌ و ايشانرا عملها و
كارهاى است از جز اين مستقبل كه ايشان آن خواهند و اين بر سبيل معجزه ايست كه رسول عليه السلم
خبر دهد از غيب اعلام خداى جز بر وفق مخبر بود و بعضى گفته‌اند كه اعمال كافران جز اعمال مومنان باشد كه
ذكر ايشان برفت حَتّٰى اِذَا اَخَذْنَا مُتْرَفِيهِمْ بِالْعَذَابِ اِذَا هُمْ يَجْاَرُونَ لَا تَجْاَرُوا الْيَوْمَ اِنَّكُمْ مِنَّا
لَا تُنْصَرُونَ قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُتْلٰى عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلٰى اَعْقَابِكُمْ تَنْكِصُونَ مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَامِرًا تَهْجُرُونَ
اَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ اَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْاَوَّلِينَ اَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ

حزب

تا آنكه بگيريم توانگران و منعمان ايشانرا و مترف آن بود كه او را رها كنند در ملك و نعمت تا بر مراد خود رود
بالعذاب بعذاب قحط و گرسنگى و اين آنگه بود كه رسول عليه بر ايشان دعا كرد اللهم اشدد وطاتك
على مضر واجعلها عليهم سنين كسنى يوسف بار خدايا عذاب بر مضر سخت گردان و ايشانرا قحطى ده چون
قحطها سال يوسف خداى تعالى ايشانرا بقحط ابتلا كرد تا حال ايشان بجائى رسيد كه مردار

یا سکی بود بخوردند و بعضی از فرزندان خود را هم بخوردند عبد الله عباس گفت مراد عذاب شمشیر بود
روز بدر اذا هم یجأرون چون ایشان را بعذاب بگرفتیم ایشان جزع و فریاد و زاری در گرفتند
بعضی گفته‌اند از توبه کردن برداشته شد ایشان را گفتند که فریاد و زاری مکنید امروز که شما را نصرت
نکنند و یاری ندهند و کس نباشد که شما را از دست ما خلاص دهد قد کانت آیاتی تتلی علیکم آیات ما بر شما
این و شما بخواندند و شما بر بازی میکشید بقهقری و این باز گشتن باشد از پس چنانکه روی بجانب
خود مستکبرین به تکبر کنندگان بسبب خانه کعبه بر دیگران انکه گفتندی نحن اهل الله و نحن جیران الله ما اهل
خانه خدائیم و مجاوران و همسایگان وییم و شاید که معنی آن بود که استکبار کنندگانید بکتاب از انکه آیات در معنی
کتاب یا برسول و این استکبار یعنی تکذیب باشد سامرا سمر کنندگان بتکذیب رسول و قرآن و طعن کردن
در ان و سمر سخن گفتن باشد در شب بر این کعبه در شب نشستندی و حدیث کردندی تهجرون
بیهوده میگوئید و هذیان و در حیوب میبرید از رسول و نمی برید ازوی و از قبول کردن گفتار وی
افلم یدبروا القول ای ایشان اندیشه و تفکر نکردند در آن قول یعنی در قرآن تا بدانندی که او حق است
دلالت کننده بر صدق رسول نه که آمد بایشان آنچه پدران ایشان نیامد یعنی پیغمبران و کتاب و عجب
ایشان از نبوت و انکار ایشان از بعث و پدران چنین ایشان ابرهیم و اسمعیل و اسحق بوده‌اند و ایشان
هم پیغمبران بوده‌اند چرا ایشان کتاب او چیز را انکار میکنند از پیغمبر روایتست که گفت لا تسبوا مضر ولا ربیعة
فانهما کانا مسلمین مضر را و ربیعه را دشنام مدهید که ایشان هر دو مسلمان بوده‌اند ام لم یعرفوا رسولهم
یا خود ایشان پیغمبر خود را که محمدست نشناختند تا او را انکار میکنند او را بشناسند و شرف و بزرگی
امانت او بدانند انکار او چرا میکنند ام یقولون به جنة بل جاءهم بالحق و اکثرهم للحق کارهون
ولو اتبع الحق اهواءهم لفسدت السموات والارض ومن فیهن بل اتیناهم بذکرهم
فهم عن ذکرهم معرضون ام تسألهم خرجا فخراج ربک خیر وهو خیر الرازقین
وانک لتدعوهم الی صراط مستقیم وان الذین لا یؤمنون بالاخرة عن الصراط لناکبون
یا این کافران میگویند که این محمد جنونست و دیوانگی در ایشان پیداست که او دیوانه نیست و عاقلترین جهانیانست
ولکن او چیزی آورده که مخالف رای و هوای ایشانست و دفع آن نمی‌توانند کردن این سبب بهتانش مینهند
و دیوانه‌اش میخوانند بل جاءهم بالحق بلکه ایشان حق آورده و بیشتر ایشان حق را کاره اند اگر آن بودی که
حق متابعت هوای ایشان کردی آسمان و زمین و هر چه در آسمان و زمین است همه فاسد گشتی و تباه شدی یعنی
آسمان و زمین و آنچه در میان آنست بحق ثابتست اگر حق تبع هوای ایشان بودی باطل بودی و قوام عالم باطل گشتی
و خراب شدی و این برای آن گفت که حق داعی حسنات باشد و هوا داعی قبایح و اگر حق متابعت هوا کند
آنچه داعی حسن بود داعی قبیح گردد و فساد و اختلال پدید آید و داد باطل شود و وثوق برخیزد از انک

بر عدل و داد و مردم ایمن باشند از وقوع ظلم و وثوق برخیزد بو عدل و وعید و ایمن باشند از انقلاب
حال حکیم و گفته‌اند که مراد بحق اسلامست یعنی اگر اسلام متابعت هوای ایشان کند ترک کرده خدای تعالی
عالم را خراب کند و قیامت ظاهر کرد اند جنانی گفت مراد بحق توحیدست یعنی اگر توحید بر مراد هوی
ایشان بودی با من انباز ان بودندی و اگر چنین بودی آسمان و زمین تباه شدی بانش لو کان فیهما الهة
الا الله لفسدتا بل اتیناهم بذکرهم بلکه ما بایشان آوردیم ذکر ایشان یعنی کتابی که ذکر ایشان
در آنست چنانکه گفت وانه لذکر لک ولقومک و گفته‌اند که با ایشان ذکری آوردیم که آرزو میکردند آن
بود نمی‌گفتند لو ان عندنا ذکرا من الاولین چون آن ذکر با ایشان آوردیم ایشان از آن روی بگردانیدند
و قبول نکردند ام تسألهم خرجا یا تو از ایشان خرجی میخواهی یعنی برای هدایت ایشان اندک مزدی
میطلبی بر تبلیغ خرجی فخراج ربک بر عطای خدای تو که بسیارست بهترست و نیکوتر و او نیکو
تر روزی دهندگانست ابو العالیه گفت خراج آن بود که بر تو واجب بود اخراج آن از مال و خرج آن
باشد که تبرع کنی فخراج ربک خیر یعنی ثواب او و رزق او رزق او اینجا و ثواب او آنجا بهترست و
نیکوتر از عطای خلق وانک لتدعوهم و تو ایشان را با راه راست دعوت میکنی و میخوانی و آن راه دین اسلامست
وانالک یعنی کسانی که ایمان ندارند از صراط که راه حق و دین اسلامست بر میگردند و دور میشوند ولو رحمناهم
وکشفنا ما بهم من ضر للجوا فی طغیانهم یعمهون ولقد اخذناهم بالعذاب فما استکانوا
لربهم وما یتضرعون حتی اذا فتحنا علیهم بابا ذا عذاب شدید اذا هم فیه مبلسون وهو
الذی انشأ لکم السمع والابصار والافئدة قلیلا ما تشکرون وهو الذی ذرأکم فی
الارض والیه تحشرون وهو الذی یحیی ویمیت وله اختلاف اللیل والنهار افلا تعقلون
و اگر ما بر ایشان رحم کنیم و آنچه با ایشانست از مضرت و بیچارگی و بلا دفع کنیم و آن محنت از روی ایشان باز بریم
ایشان لجاج کنند در ضلالت و طغیان خود سرگشته و متحیر شوند و عمران باشند و اگر ترک کنند باز دیگر
با سر آن روند چنانکه گفت ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه ولقد اخذناهم و ما ایشان را بگرفتیم بعذاب
ایشان خاشع نشدند و فروتنی نکردند از برای خدای خود و تضرع و بیچارگی نکردند در خبرست که
چون ثمامة بن اثال الحنفی اسلام آورده و بیمامه رفت و نگذاشت که از یمامه طعامی بمکه آرند و خدای تعالی اهل
مکه را بقحط مبتلا کرد تا چنان شدند که استخوانهای مردگان بخوردند ابو سفیان نزدیک رسول الله
و گفت سوگند میدهم ترا بخدا و بحرمت خویشی که تو دعوی میکنی که ترا برای رحمت عالمیان فرستاده اند
گفت بلی گفت پدران را بشمشیر هلاک کردی و پسران را بگرسنگی چرا با این اطفال و کودکان بخشایی و رحمت
نکنی خداوند تعالی فرمود که اگر ما بر ایشان رحمت کنیم و این رنج و قحط از ایشان باز بریم ایشان بار دیگر
با سر استکبار و گردنکشی روند نه بینی که چون ما ایشان را بعذاب شمشیر بگرفتیم در روز بدر از ایشان هیچ استکانت

وخشوع بدینیامدند و از آنچه بودند بهتر نگشتند حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا تا آنکه که گشودیم بر ایشان دری از درهای عذاب
سخت و آن قحط و گرسنگی است که سخت‌تر از اسیر کردن و کشتن است ایشان ناامید شدند در آن عذاب
آنکه ایشان را تقریع و توبیخ و ملامت کرد و نعمتهای خود یاد ایشان داد و گفت او ست آن خدای که
بیافرید شما را گوشها و چشمها و دلها که آلت شنیدن و دیدن و دانستن است شما اندک کردید شکر خدای
تعالی و قلت شکر شما خدای را حمل کن بر آنکه نعمت از شما باز گیرد و آنکه بیافرید شما را در زمین و پراکنده کرد
برای تناسل و توالد و حشر شما با او باشد در آخرت برای جزا و او ست آن خدای که زنده کرداند و میراند
آفریدن و میرانیدن وی تواند چنانکه بیافرید بمیراند و چنانکه بمیراند زنده کرداند و او راست اختلاف
روز و شب آمد و شد و زیاده و نقصان ایشان أَفَلَا تَعْقِلُونَ ای در نمی‌یابید و خردمند نمی‌شوید
و عقل را کار نمی‌فرمایید بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ قَالُوا أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا
لَمَبْعُوثُونَ لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هَٰذَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ
وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ
وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ایشان گفتند مانند آنچه پیشینیان گفتند قالوا
گفتند ای چون ما بمیریم و خاک و استخوان گردیم و گوشت ما بشود و استخوانها در خاک پوسیده شود
ما را برانگیزد این نادانان گفتند که اندیشه نکردند که خدای تعالی قادرست بر اختراع اجسام آنرا که بیافریند
از چیزی قادر باشد بر اعاده کردن آنکه اعاده از روی قیاس آسانتر باشد از ابتدا آنکه گفتند لَقَدْ وُعِدْنَا
این ما را وعده کردند و پدران ما را پیش از این هم وعده بعث و نشر کردند آنکه چون واقع نشد بر حقیقت
آن گفتند که نیست این الا افسانه پیشینان یعنی این وعده بعث و نشر افسانه است بگوی ای محمد ایشان را
بر سبیل احتجاج و تنبیه که این زمین که است با هرچه در وست اگر شما میدانید بهرحال گویند خدای راست
و نتوانند تا این را منکر شوند تو عند آن حال بجواب ایشان بگو که خدای راست پس شما اندیشه نکنید
که آنکس که قادر باشد که زمین با هرچه در زمین است بیافریند قادر باشد که احیا موتی کند و اعاده مردگان
کند پس از آنکه خاک شده باشد قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ بگو که کیست خداوند آسمان هفت
و خداوند عرش بزرگ تا ایشان جواب دهند و گویند خدای است که نام او اللّه است قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ
بگو شما ای نمی‌ترسید که با چندین دلایل با خدا شریک و انباز میگیرید قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ
وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّىٰ تُسْحَرُونَ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِالْحَقِّ
وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَٰهٍ إِذًا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَٰهٍ بِمَا خَلَقَ
وَلَعَلَا بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ
بگوای محمد که کیست آنکه ملک و ملکوت هرچه هست بدست وی است و او حمایت کند و زینهار دهد و کس

برو

بر وحمایت نتواند کرد کیست آنکه او برین صفت است نبود که گویند که خدای است تو بگو ایشان را
پس شما را چگونه از بن می‌فریبند و منکر داشتند شما را از توحید خدا بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِالْحَقِّ بلکه ما حق آوردیم
با ایشان و آنچه گفتیم که شرک باطلست و نسبت فرزند با وی محالست و ایشان دروغ میگویند بآن دعوی
که میکنند که خدای را شریکست و انباز و فرزند مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ خدای تعالی هیچ فرزند نگرفت و
آنچه مشرکان گفتند که فرشتگان دختران خدااند و جهودان عزیر را و ترسایان عیسی را پسر خدا گفتند
دروغ گفتند وَمَا كَانَ مَعَهُ و نبود با او و نباشد هیچ خدای که اگر بودی بعضی بر بعضی ترفع و علو جستی
و هر یکی از ایشان خواستندی که او بزرگتر باشد و هر یکی از ایشان آنچه آفریدی ببردی و با آفریده خود
منفرد گشتی و مملکت وی از دیگری ممتاز شدی و چون از این پیدا نیست و ملک هر یکی از ایشان ممتاز و
ظاهر نیست معلوم شد که خدای یکیست و او منزه است از آنکه وی را شریکی و فرزندی باشد و پاکست
از آنچه وی را بآن صفت میکنند عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ داننده پیدا و ناپیداست آشکارا و نهان
شناسد این خدای که صفت وی اینست تعالی برتر و بزرگوار است از آنچه بوی شرک آرند قُلْ رَبِّ إِمَّا
تُرِيَنِّي مَا يُوعَدُونَ رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَإِنَّا عَلَىٰ أَنْ نُرِيَكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَادِرُونَ
ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَ
أَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا
فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ بگوای محمد که بار خدایا
اگر بنمایی آنچه ایشان را بآن بیم کردند از عذاب مرا در جمله ایشان که ظالمانند مگردان و در عذاب
با ایشان قرین مکن و این بر سبیل خشوع و انقطاع فرمود این آیه دلیلست بر آنکه آنچه خدا داند که بخواهد
کردن لامحاله یا نخواهد کردن دعوی بخواهد بر سبیل خشوع و خضوع و تعبد چه اگر رسول این دعا
کردی و اگر نه خدای تعالی او را در جمله کافران عذاب نکردی که این ظالمی کند یا جاهلی وَإِنَّا عَلَىٰ أَنْ
نُرِيَكَ و ما قادریم و توانا بر آنچه ایشان را وعده میکنیم از عذاب و هلاک که با تو نمائیم یعنی
تعجیل کنیم تا تو به بینی حسن بصری گفت که خدای تعالی خبر داد رسول را که امت او را عذاب کند و
خبر نداد که در حال حیوة او باشد یا بعد از وفات وی را فرمود که دعا کن تا اگر در حال حیوة تو باشد
تو در میان ایشان نباشی عبد الله عباس و جابر عبد الله الانصاری روایت کنند که رسول علیه السلم در
حجة الوداع گفت و او مینمود لا ترجعوا بعدی کفارا یضرب بعضکم رقاب بعض وایم الله لئن فعلتموها
لتعرفنی في كتيبة يضاربونكم فغمز من خلفه منكبه الايسر فالتفت فقال او علي فنزلت الآيات
یعنی پس از من کافر مشوید که گردن یکدیگر زنید و بخدای اگر کافر شوید و گردن یکدیگر زنید
شما بشناسید مرا در میان لشکری که با شما شمشیر میزنند درین وقت که این سخن گفت دوش چپ وی را

غم کردند باز پس نگاه کرد و گفت یا علی بن ابی طالب فرو آمد اِدْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ دفع کن و باز دار بدی
از خود و بخصلتی که آن نیکوتر باشد و بهتر و آن اعراض کردنست از آنچه کنند و گویند و مقابله کردن
آن باحسان و نیکویی کردن و چون ایشان سخن سنگ گویند تو در برابر حجت گو و موعظه گوی و پند
ده ایشان را تا آنچه میگویند و میکنند بر وجه لطف باز کردند انکه بر سبیل تهدید و وعید گفت
ما عالمتریم بآنچه ایشان میگویند و صفت میکنند از احوال تو که بر خلاف آنست یا بحق ایشان بر سیم
و جزاء ایشان و جزاء ایشان جز در کنار ایشان نهیم انکه رسول را فرمود که بگو که من پناه با تو
میدهم ای خدا از نزعات شیاطین و وسوسهای ایشان نعوذ همز و غمز و در مرزد در معنی یکی است الا
آنست که همز سخت‌تر است و غمز آسانتر و در مزا نهر دو کرد وَأَعُوذُ بِكَ و پناه میدهیم تو از انکه شیاطین
نزدیک من حاضر آیند و مرا وسوسه کنند و از حق مشغول کردانند عبد الله عباس گفت این در
وقت خواندن قران فرموده و بر همه احوال بر سبیل عموم حمل کردن اولیتر است حَتَّى إِذَا جَاءَ ایشان
چنین در کفر و معاصی مقصر باشند در کار آخرت که همی ناگاه مرگ با ایشان در آن حال بنی رجوع و
بازگشتن کند گفت چون آید یکی از ایشان مرگ در آن وقت گوید خداوندا مرا باز گردانید و
بدنیا فرستید و مهلت دهید تا تدارک تقصیری که کرده ام بکنم در نماز و زکوة و ترک واجبات
لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا تا باشد که من کاری نیکو بکنم در آنچه گذاشته ام از مال و فی و گذاشته ام
از طاعات و خیرات كَلَّا ردع است و زجر وی را از این تا کند و آرزو که خواهد و انکار و
استبعاد است آنرا که میطلبد یعنی که این باز نیست که هرگز نباشد و این که میگوید سخنی است که
بزبان میراند و آنرا هیچ حقیقتی نیست که اگر وی را باز گردانند باز دیگر همان کند که کرده است
و این خود هرگز نباشد که از پیش ایشان حاجزی است و برزخی تا بروزی که ایشان را حشر کنند و بر
انگیزند یعنی بروز قیامت عبد الله عباس گفت برزخ حجابست سدی گفت اجل است قتاده گفت بقیه
دنیا است و آن مدت که از میان مرگ و بعث باشد از رسول علیه السلم روایت کرده اند که چون مومن
در وقت مرگ فرشتگان گویند بطریق امتحان که میخواهی تا ترا بگذاریم تا با دنیا روی گوید نه که دنیا
سرای رنج و محنت است میخواهم که پیش خدا روم و از این محنت باز رهم و اما کافر چون فرشتگان را بیند
گوید رَبِّ ارْجِعُونِ خداوندا مرا باز گردانید و این خطاب فرشتگانست بر این روایة که کرده شد
و گفتند که خطاب با خداست و لفظ جمع برای تعظیمست فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ
يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ
فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا
كَالِحُونَ أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَى عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ چون در صور دمند در میان

ایشان

چنداوام

مومنون

ایشان هیچ نسبتی نباشد که ایشان را سود کند و از نسبشان نپرسند که نسب تو چیست پرسند که عمل
تو چیست و چه کرده‌ای روز قیامت نسب فخر نیارند و از حال یکدیگر نپرسند از آن که ایشان تفرق
کرده باشند فرزند را از پدر و پدر را از فرزند جدا کرده اینم باشند و هر یکی بخود و کرده ار
خود مشغول باشند تا از عهدهٔ آن بیایند با دیگری نپردازند تا از حال وی بپرسند عبد الله عباس
گفت این در نفخهٔ اول باشد که یکدیگر را نپرسند اما در دوم نفخه بپرسند هم ازو روایت است
که روز قیامت را احوال مختلف باشد بعضی از احوال یکدیگر را شناسند و از یکدیگر حالها پرسند
و در بعضی احوال از شدت و صعوبت اهوال از سوال مشغول شوند زاذان گفت نزدیک عبد الله مسعود
شدم جمعی توانگران پیش وی بودند با جامهای فاخر و بردهای یمنی من خواستم که نزدیک وی روم مرا
تمکین نکردند من گفتم ای عبد الله مسعود این برای آنست که من مردی عجمی ام مرا دور کرده و ایشانرا نزدیک
خود کردانیده مرا گفت پیشتر آی و نزدیک خود بنشاند جایی که میان من و او کسی دیگر بود انگه گفت چون
روز قیامت باشد خدای تعالی دست بنده و پرستاره بگیرند و منادی ندا کند بر سر جمله حاضران که این
فلان است پسر فلان هر کسی که پیش او حقی است گو بیا و مطالبت کن اصحاب حقوق شادان شوند زن
باید و در پیش هر خود آویزد و برادر در برادر و پدر در فرزند انکه برخواند فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ
وَلَا يَتَسَاءَلُونَ خدای تعالی گوید حق ایشان بده گوید بارخدایا از کجا آرم دنیا رفت و مال دنیا فانی شد
و مرا چیزی نیست گوید از ثواب اعمال او بگیرید و با اصحاب حقوق دهید بمقدار حق ایشان تا حسنتی شوند
آنچه او را باشد بمدعیان حقها دهند اگر او را مثقال حبه از خردل حسنه بماند او را مضاعف کنند و بدان
او را بهشت برد انگه برخواند إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا و اگر بنده شقی باشد
فرشتگان گویند بارخدایا او را عمل نیست تا بماند و مدعیان را که در برابر حقها ایشان اند گوید
گناهان ایشان بگیرید و بر وی نهید و او را بگناه او و گناهان ایشان بدوزخ برید این قول اصحاب حدیث
است و مذهب اصحاب اخبار مذهب محققان آنست که عمل کس بکس ندهند و گناه کس بر کس ننهند لقوله
وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى اما اصحاب مظالم که مر ایشان را بر ایشان
حقها باشد خدای تعالی از اعواض این ظالم ایشان را خشنود کرداند و اگر خدا داند که اعواض ظالم بآن
وفا نکند وی را تمکین نکند از ظلم کردن و این قول مرتضی است رضی الله عنه که او گفت هیچ ظالم را تمکین
نکند از ظلم الا انکه او را چندان عوض باشد تا بستحق که در حال انتصاف توان کرد میان ظالم و مظلوم
فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ پس هر که وی را ترازوی حسنات گران بود یعنی هر که حسنات بسیار بود چنانکه
اگر از روی مثل در ترازو نهند ترازو بدان گران شود ایشان ظفر یافتگان و رستگاران باشند و هر که
برعکس این بود ترازوی حسنات سبک باشد پس ایشان آنانند که نفس خود را زیان کرده باشند تَلْفَحُ

وُجُوهَهُمُ النَّارُ آتش دوزخ رویهای ایشان بسوزد و ایشان در آنجا ترش روی باشند عبدالله مسعود را
گفتند کلوح چه باشد گفت آنکه لبها ازهم باز شود چنانکه دندانها پیدا شود آنکه گفت سر گوسفند بریان
کرده دیده آید دندانها پیدا شده خندان باشد ابو سعید خدری از رسول صلی الله علیه وآله روایت کرد
درین آیه که گفت چون آتش بدو رسد لب زیرین او بر آید چندانکه بمیان سرش رسد و لب زبرین چند
فرو آید که بناف رسد أَلَمْ تَكُنْ آیاتی در آن حال دوزخیان را گویند این آیات من بشما آمد و آن را بر شما
بخواندند و شما تکذیب آن میکردید و بدروغ میداشتید قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا
ضَالِّينَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ قَالَ اخْسَئُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ
مِنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيًّا
حَتَّى أَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ ایشان در جواب گویند بارخدایا آیات تو بما
آمد اما شقاوة و بدبختی ما بر ما غلبه کرد شقاوة مضرتی بود که بعاقبت برسد و سعادت منفعتی بود
که عاقبت رسد و معصیت را شقاوة برای آن خواند که عاقبت آن دوزخ و عقاب او باشد وَكُنَّا قَوْمًا
و ما در دنیا گروهی بودیم از راه گشته و حق را گذاشته نهاده آنگه دعا کنند و در تمنا محال گیرند گویند
بارخدایا ما را ازین دوزخ بیرون آر و با دنیا بر که اگر تو ما را با دنیا بری و زیان کردیم بار دیگر گمراهی و بار معصیت
زدیم ما گروهی ستمکاران باشیم و ما نگوییم که اگر ایشان را با دنیا آرند باز معصیت شوند برای آنکه شهوة غالب
باشد و مهلت درپیش و بجا باشد انا بجا گفت وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ حسن بصری گفت
این آخر کلام دوزخیان باشد دیگر از پس این تمکین نکنند ایشان را از سخن گفتن بلکه گویند اخْسَئُوا فِيهَا
دور شوید در دوزخ و دور باشید چنانکه سگان دور باشند و با من سخن مگوئید درین باب که مسموع
نخواهد بودن و عقاب از شما دفع نخواهد کردن إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ بدرستی که کار و شان آنست که گروهی
از بندگان من در دار دنیا میگویند در وقت تضرع و دعا که ای خدای ما ما ایمان آوردیم و تصدیق کردیم ما را بیامرز
و بر ما رحمت کن و تو بهترین رحمت کنندگانی فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ پس شما که کافرید ایشان را افسوس گرفتید و بر
ایشان استهزا کردید و تا بحدی رسانیدید استهزا و افسوس را که از یاد شما برد یاد کردن مرا یعنی ذکر مرا
فراموش کردید بدان سبب که بسخریه و استهزاء ایشان مشغول شدید وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ و شما از ایشان
و حال و کار ایشان میخندید و بدعا و تضرع ایشان استهزا میکردید إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا
أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَاسْأَلِ
الْعَادِّينَ قَالَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا
لَا تُرْجَعُونَ فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا
آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ

نصف الحزب

خَيْرُ الرَّاحِمِينَ من جزا دادم ایشان را امروز بصبری که ایشان کردند در دنیا بحقیقت که ایشانند که
رستگارانند از دوزخ و ظفر یافتگانند ببهشت قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ سؤال کند از ایشان که شما در
زمین چندگاه درنگ کردید بجواب گویند که روزی یا بعضی از روزی شمار کنندگان بپرس این برای آن
گویند که خدا از یاد ایشان ببرد که چندگاه در دنیا بودند و دهشت و بدبختی عذاب نیز باشد که فراموش کنند
و شاید که برای استقلال و استحقار گویند که بر قیاس بودن در دنیا بت با ما لا نهایة له و گفته اند که روز
تمام ایشانست در گور ایشان را سؤال کنند که چندگاه هست که شما مرده اید و در شکم زمین آید ایشان
از آنجا که مرده بودند اند گویند که روزی یا بعضی از روز این سنین را شمار کنندگان بپرس یعنی فرشتگان که
ایشان حصر اعمال بندگان دانند قَالَ إِنْ لَبِثْتُمْ خدا گوید ایشان را که شما مقام نکردید مگر اندکی اگر
میدانید و این تصدیقی است که خدا ایشان را کرد در اندک وقت سالها ایشان در دنیا باضافه با خلود ایشان
در آتش دوزخ و توبیخ ایشان را بر غفلتی که در دنیا بران بودند أَفَحَسِبْتُمْ ای پنداشتید شما که ما شما را عبث آفریدیم
و بازی و آنکه شما را بازگشت نخواهد بودن با ما گفت شنیدم که خدا را فرشته ایست هر روز میگوید
أَلَا لَيْتَ الْخَلْقَ لَمْ يُخْلَقُوا ای کاشکی خلقان را نیافریده بودندی و ای کاشکی چون آفریدندی بدانستندی
که ایشان را بهر کار آفریدند تا اندیشیدندی که ایشان چه میکنند و در چه چیزند گفتند که خدای تعالی
خلقان را برای رحمت بر ایشان آفرید چه غرض در خلق جمادات نفع احیاست و غرض او در خلق احیا نفع
مکلفانست عاجلا و آجلا تا بهری منتفع شوند و در بهری نظر کنند و تحصیل معارف کنند و بدان
مستحق ثواب شوند از صادق پرسیدند که خدای تعالی خلقان را چرا آفرید گفت برای آن تا نعمتها که در
لم یزل مقدور او بود اظهار بود خلقان را در لایزال و اقامت احسان خود کند بر ایشان آنگه گفت إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ
الْخَلَائِقَ وَكَانَ غَنِيًّا عَنْ خَلْقِهِمْ لَمْ يَخْلُقْهُمْ لِجَرِّ مَنْفَعَةٍ وَلَا لِدَفْعِ مَضَرَّةٍ وَلَكِنْ خَلَقَهُمْ
وَأَحْسَنَ إِلَيْهِمْ وَأَرْسَلَ إِلَيْهِمُ الرُّسُلَ لِيَفْصِلُوا بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ فَمَنْ أَحْسَنَ كَافَاهُ
بِالْجَنَّةِ وَمَنْ أَسَاءَ كَافَاهُ بِالنَّارِ اما قوله تعالى وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ بر حقیقت
غرض خدای تعالی نزدیک مکلفانست غرض او آنست که از این عبادة بمنزلتی رسند که ممکن نیست و در حکمت
نکو نیست ایشان را بدان منزلت رسانیدن الا از آن طریق چنانکه در کتاب اصول بیان کرده است که خدای تعالی
خواست تا ابتدا بمکلفان دهد در بهشت بر سبیل استحقاق دهد مقرون بتعظیم و تبجیل و در حکمت
نیکو نباشد نامستحق را تعظیم کردن پس تکلیف کرد ایشان را تا بتحمل آن تکلیف مستحق شوند تا آن نعمت بر
بلیغ ترین وجهی رساند و این از غایت کرم اوست جل جلاله آنگه ثنا خود گفت تا بندگان را تعلیم
باشد ثنا گفتن وی گفت فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ بلند است و بلند قدر خدائی که پادشاه بر حقیقت او
و پادشاهی وی را سزد جز از وی خدای نیست و او خداوند عرش بزرگوار است وَمَنْ يَدْعُ هر کسی که

خواند و پرستد با خدا خدای را که او را بر خدایی وی هیچ حجتی و برهانی نباشد حساب او و شمار او نزدیک خدای وی باشد و فلاح و ظفر نیابد کافرون شان آنست که کافران را فلاح و ظفر نباشد و هرگز بر دو نشوند آنگه رسول خود را دعا کردن آموخت و گفت بگو رب اغفر بار خدایا بیامرز و ببخشا و تو بهترین و نیکوترین بخشایندگانی چه بخشایش همه از بخشایش تست آورده اند که عبد الله مسعود روزی بر دیگری مبتلا می شد و این آیها از اینجا که افحسبتم تا آخر سوره در گوش او خواند نیک شد و برپای خواست رسول علیه السلم گفت چه خواندی در گوش او او گفت این آیها رسول علیه السلم گفت بدان خدای که جان من بار اوست که اگر بنده اندر یقین این آیه بر کوه خواند از جای بشود

سورة النور

مدنیست شصت و چهار آیتست ابو امامه از ابی کعب روایت کرد که پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت هر که او سورة النور بخواند خدای تعالی او را ده ده بر مومنی که بوده باشد از گذشتگان و آیندگان حسنه بنویسد هشام بن عروه از عایشه روایت کرد که رسول علیه السلم گفت زنان را بر غرفها منشانید و ایشان را نوشتن میاموزید و رشتن و سورة النور

بسم الله الرحمن الرحیم

سُورَةٌ أَنزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

این سورتیست که ما فرستادیم آنرا و بدید کردیم در وی آنچه بان احتیاج است از بیان حلال و حرام و شرایع و احکام و معنی فرضنا بتشدید که قراءة ابن کثیر و ابو عمرو است آنست که ما تفصیل دادیم و بیان کردیم حلال و حرام و بعضی دیگر گفتند که برای تابید احکامست از وقت نزول تا بقیام ساعت و انزلنا فیها و فرستادیم ما درو آیاتی روشن و دلالاتی واضح تا بود که اندیشه کنید درو و حق را از باطل بشناسید الزانیة والزانی زن زناکننده و مرد زناکننده را بزنید هر یکی از ایشان صد تازیانه زنا که موجب حد است وطی کردن باشد با هر کسی که خدا حرام کرده است وطی با وی بی عقدی یا شبه عقدی و آن وطی در فرج باشد از مرد عاقل و بالغ و کامل و حکم زنا باقرار ثابت شود بی اکراه و اجبار با کمال عقل بر خود چهار بار و بگواهی چهار گواه مسلمان عدل آزاد که در یک مجلس گواهی دهند بدیدن زنا در فرج و معاینه عضو در عضو کالمیل فی المکحلة و اگر بر بین وجه گواهی دهند گواهی ایشان نشنوند و هر یکی را هشتاد تازیانه بزنند و گواهی زنان بانفراد نشنوند به مرد و دو زن رجم ثابت نشود چون محصن باشد و به یک مرد و چهار زن رجم ثابت نشود حد باید زدن و به یک مرد و شش زن هیچ ثابت نشود و هر احد فریه باید زدن حد احکام امیر المومنین علی است علیه السلم که در یک روز پنج کس را پیش او آوردند و زنا بر ایشان گواهی دادند بفرمود تا یکی را رجم کردند و یکی را حد زدند و یکی را نیم حد زدند و یکی را تعزیر کردند و یکی را رها کردند او را گفتند

یا امیر المومنین حادثه یکی است و تو پنج حکم مختلف فرمودی چرا چنین آمد گفت آنکه رجم فرمودم محصن بود و بر محصن رجم است باجماع و سنت و آنرا که حد زدم محصن نبود و بنا محصن حد تمام بود و آنرا که نیم حد فرمودم بنده بود و بر بنده نیم حد از آزادست و آنرا که تعزیر فرمودم کودک بود و بر وی حد نباشد او را ادب باید کردن ادب فرمودم تا دیگر نکند و آنرا که رها کردم دیوانه بود و بر دیوانه تکلیف نیست ولا تأخذکم و نباید که شما را بگیرد رافتی و شفقتی بسبب ایشان در دین خدای یعنی نباید که رافت و رحمت شما را بران حمل کند که حد خدا رها کنید و اقامت نکنید خالد گفت عبد الله عمر را کنیزکی بود زنا کرد او را بیست زد و گفتم این را حد زن بر پشت و پایها و اندامها دیگر ضربی خفیف او را گفتم فاین انت عن قوله و لا تأخذکم بهما الایه گفت بهر حال نشاید کشتن او را خدای تعالی جلد فرمود قتل نفرمود سعید بن المسیب گفت مراد آنست که ضربی بنی مرجع و متولم و حد چنان باید زدن که بر آن حال دیده باشد اگر برهنه یافته باشد حد برهنه زنند و اگر با جامه بوده باشد با جامه زنند و مرد را بر پای بدارند در حد زدن و زن را بنشانند و بر همه اعضا زنند الا بر روی و فرج ان کنتم اگر شما بخدا ایمان آورده اید بروز پسین یعنی قیامت نباید که شما را در اقامت حد بر ایشان داعی و رحمتی باشد که بسبب آن ترک حد کنید و یا کم از حد بزنید و باید که در وقت عذاب ایشان یعنی حد زدن ایشان جمعی از مومنان حاضر باشند و کمترین ایشان ده کس باید عبد الله عباس گفت یک کس و این روایت دیگرست اصحاب ما و شافعی گفت چهار کس باید راوی خبر گفت نزدیک ابو برزه اسلمی رفتم بکاری او را یافتم جماعتی همسایگان حاضر کرده بود و کنیزکی را حد خواست زدن بفرمود تا جامه بیاوردند و وی را در او پیچیدند و پرسیدم از وی گفت تا او را بجامه بزنم آنگه بر خواند ولیشهد عذابهما الایه ابو هریره گفت اقامت حدی بزمینی اهل زمین را بهتر که آن بهتر باشد از چهل باران حذیفة یمانی از رسول روایت کرد که او گفت یا معشر الناس اتقوا الزنا فان فیه ست خصال ثلاث فی الدنیا و ثلاث فی الآخرة از زنا بپرهیزید که در وی شش خصلت است سه در دنیا و سه در آخرت آن سه که در دنیاست آنست که آب روی ببرد و درویشی آرد و عمر بکاهد و آن سه که در آخرت آنست که خشم خدای بواجب کند و حساب بد بود خداوندش را و ملازم دوزخ بود این روایت کرد از رسول علیه السلم که اعمال امت من هر روز عرض میکنند دو بار خشم سخت باشد بر زناکنندگان وهب منبه گفت هیچ زانی نمیرد تا آنکه درویش نشود و هیچ قواده نمیرد تا کور نشود الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ گفت که سبب نزول این آیه آن بود که

سبب نزول آیه آن بود که مهاجران چون بمدینه آمدند در میان ایشان درویشان بودند و در مدینه
جماعتی زنان ناپارسا بودند بدین کار معروف و توانگر بودند این درویشان را طمع افتاد که ایشان را در
مدینه جائی و مالی بود از رسول دستوری خواستند در نکاح ایشان خدای تعالی این آیه فرستاد و نکاح
ایشان بر مسلمانان حرام کرد این جمع هم زانیه بودند و هم مشرکات و گفت مرد زناکننده در نکاح زنان
صالحه و پارسا رغبت نکند و رغبت او در زنی باشد همچون او زناکننده یا مشرکه و کافره برای تعظیم و
تقبیح کار زنا جمع کرد میان زنا و میان شرک و زن زناکننده را نکوید مگر مردی زناکننده یا مشرک و این بر مومنان
حرام کرده شد در جمله اول وصف کرد و گفت زناکننده را نخواهد مگر مرد زناکننده یا مشرک و در
دوم وصف کرده است زنان زناکننده را بانکه مردان صالح را در وی رغبتی باشد ولیکن مردان
زناکننده را در ایشان رغبت بود زانیه را مقدم داشت برای آنکه سیاقة آیه برای عقوبت انسانست
بر جنایه و زن درین کار سر جنایه است و اصل و ماده اوست و زانی را تقدیم برای آن کرد که سیاق
آیه برای ذکر نکاح است و مرد درین اصل است و مبدا طلب از وست و گفته اند که ظاهر آیه اگرچه خبرست
معنیش آنست که باید که چنین باشد عکرمه گفت آیه در زنانی آمد زناکننده که در مکه بودند و بسیار
بودند و از مشاهیر ایشان نه زن بودند صاحب رایات و علم زده بودند تا ایشان را بدان بشناسند
یکی ام مهزول بود و غیر ایشان خانه ایشان را خرابات خواندندی و بجایهای ایشان جز مشرک یا
زانی نرفتی در جاهلیت عادة بودی که مردم فرومایه زنان ناپارسا را بزنی کردندی بطمع کسب ایشان
جمعی درویشان را این اندیشه افتاد از رسول دستوری خواستند خدای تعالی این آیه فرستاد و نهی
کرد ایشان را از نکاح ایشان بعضی دیگر گفتند مراد نکاح وطی است نه عقد یعنی زنا نکند با زنان
زانیه مگر زانی یا مشرک و با مردان زناکننده گرد نیاید مگر زنی زانیه یا مشرکه نکاح مشرکات
روا نیست بی خلاف و نیز نکاح زانیات مادام که بر زنا اصرار کرده باشد اگر توبه کنند و توبه
ایشان ظاهر باشد روا باشد وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ حق تعالی چون حد زانی و زانیه
بگفت بیان حد قاذف کرد و قاذف آن باشد که مردی پارسا یا زنی پارسا گوید ای زناکننده یا گوید
که تو زنا کردی و چهار گواه ندارد که گواهی دهند بر آنچه گفته باشد این گوینده را هشتاد تازیانه
باید زدن چنانکه گفت وَالَّذِينَ يَرْمُونَ و آنانکه دشنام دهند زنان پارسا یعنی شوهردار را و چهار
گواه نیارند بر آنچه گفته باشند از نسبت کردن آن زنان با زنا فَاجْلِدُوهُمْ بزنید ایشان را هشتاد
تازیانه یعنی هر یکی را از ایشان و گواهی ایشان هرگز قبول مکنید و ایشان فاسقانند این سه حکم
است که بر ایشان کرد یکی وجوب حد دیگر قبول ناکردن شهادة و سوم حکم بفسق و حد قذف
موروث همچون مال وارثان نسبی را نه سببی ابوحنیفه گفت که موروث نباشد و شافعی در یک قول

و در قول دوم عصبه را باشد و قول سوم جمله وارثان را باشد سببی و نسبی و چون در زنا سه
بار حد زده باشد یا در قذف بار چهارم بکشند و گفته اند که چهار بار بار پنجم بکشند مقرر آن
گفته اند که آیه عامست شامل است جمله زنان مومنه محصنه را سعید جبیر گفت در باب عایشه این
مسموع باشد مگر که توبه کند و توبه او آن بود که گوید دروغ گفتم آنکه گواهی او قبول کنند و این
حکم داخلست در تحت استثنا اگر حد زده باشد و اگر نه زده باشد و این موافق مذهب شافعی است
و مذهب ابوحنیفه و اصحابش آنست که داخل نیست در استثنا بلکه استثنا راجعست با قول
خدای وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ و بتوبه حد از و ساقط نشود برای آنکه آن حق مقذوفست اگر
او عفو کند ساقط شود اما حد زانی اگر توبه کند پیش از آنکه گواهان برو گواهی دهند حد
ساقط شود و اگر پس از آن باشد نشود إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر آنانکه توبه کنند این استثنا راجعست
با هر سه جمله نزدیک شافعی و اصحابش و نزدیک ابوحنیفه با جمله اخیر و نزدیک ما حکم بر
مقتضی دلیلست اگر دلیل دلالت کند بر رجوع با جمله بر هم راجع بود و اگر نه با هر کدام که دلیل دلالت
کند و بظاهر راجع با ما یلی خود باشد چنانکه در آیه است که بظاهر استثنا توبه رد کردیم با
فسق و بدلیل با نفی شهاده و در سقوط حد توقف کردیم بدلیل دیگر شرعی با را راه نبود با آنکه با این
استثنا حق ساقط نیست گفت الا آنکه توبه کنند از پس آنکه قذف کرده باشند و دشنام داده و
و اصلاح کنند و پشیمان باشند بر آنچه کرده باشند و عزم کنند که دیگر نکنند و خویشتن را دروغ
زن کنند تا اسم فسق از ایشان زایل شود فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ بحقیقت که خدا آمرزنده و مهربانست
بار زد و ببخشاید وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ
أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ
مِنَ الْكَاذِبِينَ وَيَدْرَأُ عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ
وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ
اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ و آنانکه دشنام دهند زنان خود را و ایشان را گواهان نباشد که گواهی دهند
بر آنچه گفته باشند مگر نفسهای ایشان یعنی جز ایشان کسی دیگر گوید و گواهی فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ
پس گواهی یکی از ایشان چهار گواهی باشد یعنی چهار بار سوگند خورد بخدا که در این دعوی که میکند
از جمله راستگویانست و گواهی پنجم آنست که گوید که لعنت خدا بر وی باد که وی در آنچه میگوید
از جمله دروغ زنانست سبب نزول آیه آنست که عکرمه روایت کرد از عبدالله عباس که چون خدای
آیه فرستاد وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الآیه سعد عباده گفت یا رسول الله اگر من در خانه خود در آیم
و مردی را یابم با زن خفته یا در میان رانهای وی ستر او بجنبانم و برخیزم بروم تا چهار گواه آرم

چون بازآیم وی برداخته باشد و رفته اگر آنچه دیده باشم بگویم هشتاد تازیانه بر من زنند این عجب
حکمی است رسول علیه السلم گفت یا معشر الانصار نمی شنوید که مهتر شما چه میگوید گفتند یا رسول
الله او را ملامت مکن که او مردی غیور است هرگز هیچ زن نکرده است الا بکر و هرگز زن طلاق نداده که
کسی دیگر او را نیارد کرد سعد عباده گفت تن و جانم فدای تو باد من میدانم که این حق است و از
خداست جل جلاله ولیکن مرا این عجب می آید رسول گفت حکم خدا اینست و خدای چنین فرمود
سعد گفت صَدَقَ اللهُ وَصَدَقَ رَسُولُ الله ایشان درین بودند که برادر عم سعد نامش هلال بن امیه
از خرماستانی که او را بود باز گشت در خانه رفت مردی را دید که با زن وی خفته بود هیچ نگفت
آمد تا نزدیک رسول علیه السلم آمد رسول با صحابه نشسته بود و گفت یا رسول الله چنین حالتی افتاده است
و من این بچشم خویش دیدم و این داد فهم نتوانم کرد رسول علیه السلم ازین حال متغیر شد و اثر کراهت
بر وی بدید آمد هلال گفت یا رسول الله من دانم ترا این حدیث خوش نمی آید خدا میداند که من راست
میگویم و امیدوارم که خدا مرا ازین فرج دهد رسول علیه السلم قصد کرد که وی را حد زند انصار گفتند
که این محنتی است که ما را افتاده است و بدانچه سعد گفت در افتادیم هلال را حد زنند و گواهی
فسق او را نکاری عظیمست رسول درین بود که آثار وحی بر وی ظاهر شد صحابه شاد شدند گفتند انشا
الله که فرجی باشد ما را ازین چون رسول از غشیهٔ وحی در آمد گفت خدا فرج داد هلال را و شما را
ازین حادثه و این آیه بر صحابه خود الکه گفت این زن را حاضر کردانید و از وی این حادثه پرسید گفت
دروغ میگوید یا رسول الله رسول گفت خدا داند که از شما کدام دروغ زنست هلال گفت والله
که من صادقم و الا حق نگفتم رسول گفت ملاعنه کنید هلال گفت بفرما رسول ایشانرا هر دو را پیش
خود بداشت روی ایشان بقبله بود هلال را گفت بگو اَشْهَدُ بِاللهِ اِنِّی لَمِنَ الصَّادِقِینَ سوگند میخورم
بخدای که من از جملهٔ راست گویانم در دعوی این چهار بار بیاید این سوگند بخورد بار پنجم رسول
روی بوی کرد و گفت ای هلال اِتَّقِ اللهَ از خدای بترس که عذاب دنیا از عذاب آخرة آسان تر است
و عذاب خدا از عذاب آدمیان سخت تر است اگر ترا چیزی بوده است اقرار کن و باز آی و
توبه کن که این نوبت پنجم موجب عذاب و لعنتست بدروغ زن هلال گفت والله که خدا مرا باین
عذاب نکند که من راست گفتم گفت بگو لعنت خدا بر وی باد اگر او از دروغ زنانست هلال بگفت
انگه رسول روی بزن آورد و گفت چگونه سوگند خوری گفت آری گفت بگوی چهار بار که اَشْهَدُ
بِاللهِ اِنَّهُ لَمِنَ الْکَاذِبِینَ سوگند میخورم بخدا که این مرد از دروغ زنانست درین دعوی که میکند بر من
بگفت بار پنجم رسول علیه السلم او را وعظ کرد و گفت ای زن از خدای بترس که رسوائی دنیا آسان تر است
از رسوائی آخرت و عذاب خدای سخت تر است از عذاب مردمان و این بار پنجم موجب خشم خداست

ساعتی فرو ماند انگه با خود گفت قوم خود را رسوا نکنم انگه بگفت خشم خدا بر وی باد اگر این مرد راست
گوست درین که گفت انگه رسول میان ایشان جدا کرد و حکم کرد که فرزند تراست و او را نسبت با
هلال نکنند و این زن را بر معنی بزه نشکنند پس انکه رسول علیه السلم گفت اگر این زن فرزند آورد بر
فلان صفت باشد شوهر راست و بر فلان صفت است آنراست که با و متهم کردند او را فرزندی بر صفت
مکروه آمد او را با هیچ پدر نسبت نکردند و او بزرگ شد و با میری مصر افتاد و پدری پیدا نبود او را و بروا
از عبدالله عباس و مقاتل آنست که سبب نزول آیه آن بود که چون این آیه آمد وَالَّذِینَ یَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ
لا بر رسول علیه السلم روز آدینه بر منبر این آیه برخواند عاصم بن عدی بر پای خواست و گفت یا رسول
الله یکی از ما زن خود را با مردی بیند طاقت ندارد که خاموش شود چون بگوید هشتاد تازیانه اش بزنند
و گواهیش نشنوند و سلاان فاسقش خوانند الا انکه چهار گواه بیارد و چون وی بطلب گواه رود مرد
کار خود کرده باشد و رفته رسول گفت حکم اینست این عاصم را پسری بود نام او عویمر و زنی داشت
نام او خوله بنت قیس یک روز عویمر در سرا رفت شریک بن السحما را دید با زن خود بیامد و عاصم را خبر کرد
عاصم گفت اِنَّا لِلهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ آدینه دیگر بمسجد رسول حاضر آمد و گفت یا رسول الله ان انجه ترا
پرسیدم در آن آدینه بان مبتلا شدم در اهل البیت خود رسول گفت چیست او گفت چنین حادثه
افتاده است پسر عم را عویمر و این زن نیز دختر عم ایشانست و شریک نیز دختر عم ایشانست رسول علیه
السلم کس فرستاد و ایشانرا بخواند و الدوی بعویمر کرد و گفت از خدای بترس در اهلت و در دختر
عمت و بهتان بر وی منه عویمر گفت بخدا یا رسول الله که من راست میگویم و من شریک را بر شکم وی
دیدم و او را حملی که هشت ماهست و من چهار ماهست که با او خلوت نکرده ام رسول علیه السلم
روی بزن کرد و گفت ای زن از خدای بترس و آنچه کرده براستی خبر ده گفت یا رسول الله عویمر مردی
غیور است او را غیرت برین حمل کرد که مادرین شبها بیدار بوده ام و با یکدیگر حدیث کرده ام بدین جای آن
میگوید رسول علیه السلم شریک را گفت چگوئی گفت سبحان الله که این زن میگوید خدای تعالی این
آیه فرستاد رسول بفرمود تا اواز دادند الصلوة جامعة و مردم حاضر آمدند و رسول نماز دیگر بکرد
انگه ایشان را پیش خود خواند عویمر را گفت بگو که سوگند میخورم بخدا که خوله زنا کرد و من راست میگویم
در آنچه میگویم وی بگفت انگه گفت بگو که سوگند میخورم بخدا که من شریک را بر شکم وی دیدم و دوم
سوم بار گفت بگو که سوگند میخورم بخدای که حمل نه از منست و من راست میگویم بار چهارم گفت بگو
که سوگند میخورم بخدای که من چهار ماهست که با وی خلوت نکرده ام انگه بار پنجم گفت بگو که لعنت
بر عویمر باد اگر دروغ میگویم بگفت انگه وی را گفت بنشین و خوله را گفت بر پای خیز و بگو سوگند
میخورم بخدا که من زنا نکرده ام و عویمر دروغ میگوید بگفت بار دوم گفت بگو که سوگند میخورم بخدا

من راست میگویم

که او شریک را با من بیچاره دید بر من و هر که دعوی میکند و او دروغ زن است درین دعوی بگفت بار
سوم گفت بگو که سوگند میخورم بخدا که من از دو راستم و او دروغ میگوید بگفت بار چهارم
گفت بگو که سوگند میخورم بخدای که او مرا بر هیچ فاحشه ندیده است و بر من این دروغ مینهد بگفت
بار پنجم گفت بگو که خشم خدا بر من باد اگر این مرد راست میگوید بگفت رسول بفرمود تا از میان ایشان
جدائی کردند انگه گفت اگر نه این سوگندها استی مرا در کار ایشان رای بود انگه گفت بنگرید این فرزند
که بیارد اگر اصهبی باشد که رنگ با سیاهی زند از شریک بن السحما است و اگر سپید رنگ و سطبر ساق باشد
از وی نیست چون بزاد فرزند بیک شریک ماند این شهادة گواهی است یا سوگند بمذهب ما و بمذهب
شافعی و مالک و بسیاری از تابعین سوگند است و بمذهب ابو حنیفه و اصحابش و زهری و حماد گواهی است
دلیل بر مذهب اول عموم است و قول رسول علیه السلم در حدیث شریک بن السحما لَوْلَا هٰذِهِ الْاَیْمَان
لَکَانَ لِیْ وَلَهَا شَاْنٌ اگر نه این سوگندها بودی مرا در کار ایشان رای بودی شهادات را سوگند خواند
و حد قذف از حقوق آدمیانست استیفا واجب بود مگر بمطالبت صاحب حق و میراث برسد چون
دیگر حقوق و ابو حنیفه گفت حقی است از حقوق خدا متعلق است بحقوق آدمیان میراث نرسد
و تغلیظ لعان بچهار چیز باشد بلفظ و موضع و وقت و جمع اما الفاظ آنچه قران بدان ناطق است
و اما موضع شریفتر بقعه باید دران شهر و اما وقت بعد از نماز دیگر چنانکه در خبر شریک آمد
و اما جمع چنانکه رسول علیه السلم درین خبر فرمود تا الصلوة جامعه و شافعی همین گفت و ابو
حنیفه گفت این معتبر نیست چون مرد لعان کرد با زن حد از مرد ساقط شد و نسب فرزند از وی منتفی
شد و حکم فراش زایل گشت و زن بر مرد ابدا حرام شد و حد بر زن واجب شد مگر انکه خود را هم
بلعان انکه حد از وی ساقط شود و اگر بعد اَشْهَدُ اُقْسِمُ گوید یا اَلْحَلِفُ بنزدیک ما حکم لعان ثابت نشود
و شافعی را دو قولست و نزد فرقت لعان فسخ است طلاق نیست و مذهب شافعی همین است و ابو حنیفه
گفت طلاق هست این وَیَدْرَؤُا عَنْهَا الْعَذَابَ یعنی باز دارد و دفع کند از زن عذاب یعنی حد زنا را
انکه او نیز سوگند خورد چهار سوگند بخدای که این مرد درین دعوی دروغ زن است و مذهب ابو
حنیفه آنست که عذاب حبس است وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ و اگر نه فضل خدا و رحمت او بودی و انکه خدای
تعالی توبه پذیر است و درستکار و درست گفتار است شما همه هلاک شدید و بعقاب عاجل برسید
اِنَّ الَّذِیْنَ جَآءُوْ بِالْاِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تَحْسَبُوْهُ شَرًّا لَّكُمْ بَلْ هُوَ خَیْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ
مِّنْهُمْ مَّا اكْتَسَبَ مِنَ الْاِثْمِ وَالَّذِیْ تَوَلّٰی كِبْرَهٗ مِنْهُمْ لَهٗ عَذَابٌ عَظِیْمٌ لَوْلَا اِذْ سَمِعْتُمُوْهُ ظَنَّ
الْمُؤْمِنُوْنَ وَالْمُؤْمِنٰتُ بِاَنْفُسِهِمْ خَیْرًا وَّقَالُوْا هٰذَا اِفْكٌ مُّبِیْنٌ لَوْلَا جَآءُوْ عَلَیْهِ
بِاَرْبَعَةِ شُهَدَآءَ فَاِذْ لَمْ یَاْتُوْا بِالشُّهَدَآءِ فَاُولٰٓئِكَ عِنْدَ اللّٰهِ هُمُ الْكٰذِبُوْنَ حق سبحانه و تعالی

این آیات در حق جمعی منافقان ساد که ایشان تهمت کردند عایشه را و سبب آن بود که رسول را
علیه السلم عادة بود که چون بسفر رفتی قرعه زدی بنام زنان هر که بنام وی بر آمدی او را با خود
بردی درین غزاة که غزو بنی المصطلق بود قرعه بنام عایشه بر آمد و این از پس آن بود که آیه حجاب آمده
بود قرعه بنام عایشه بر آمد و خدای تعالی زنان را فرموده بود که از مردان روی بپوشند عایشه گفت رسول
علیه السلام هودجی فرمود برای من و مرا در آنجا نشاند و برفت و آن غزو کرد و باز گشت چون بنزدیک
مدینه رسیدیم در شب فرود آمدیم من برخاستم در شب و با زنی دیگر که با من بود و از لشکر گاه دور برفتیم
بقضای حاجت چون باز آمدیم عقدی بود مرا از مهره یمانی بر گردن داشتم دست بمالیدم نیافتم بی گمان
بودم که آنجا ضایع کردم که بقضای حاجت رفته بودم برخاستم در تاریکی شب تنها در اثر برفتم و آنجا بسیار بطلب
کردم یافتم دیر بماندم رسول علیه السلم از رفتن من بیخبر بود تا که از آنجا رحیل کردند و لشکر برفت و آنانکه
هودج من داشتند پنداشتند و هودج بر شتر نهادند پنداشتند که من در آنجا ام و برفتند من باز آمدم در آن
منزل هیچ آدمی را ندیدم آنجا که شتر من بود دست بمالیدم عقد یافتم برگرفتم و آنجا بنشستم خواب بر من
غلبه کرد بخفتم و اندیشه ام این بود که از پیوستگان من کسی بطلب من آید چون خبر یابند نگاه کردم صفوان
بن المعطل السلمی از کرانی در آن منزل که پیش از آن بود بخفته بود و از لشکر باز مانده بود می آمد بر شتری
نشسته چون مرا بدید بشناخت از انکه پیش از حجاب مرا دیده بود لاحول گفت و استرجاع کرد بیامد و با
من هیچ سخن نگفت شتر فرو خوابانید تا من بر نشستم و زمام شتر بدست گرفت و آمد تا بمنزل
که رسول فرود آمده بود در وقت گرمگاه بود و از من بیخبر بودند چون شتر من از دور بدید آمد عبد الله
ابی سلول و جماعتی منافقان بر سبیل طعن گفتند بنگرید زن پیغمبر با مردی بیگانه از راه بیابان می آید چه
ایمن توان بودن از انکه میان ایشان نا شایستها رفته باشد این حدیث در سر با یکدیگر گفتند و ما از آن
بیخبر بودیم و حسان ثابت شاعر هم از ان جمله بود که این سخن گفتند و حمنه بنت جحش و غیر ایشان و مردم
این حدیث در زبان گرفتند و من از آن بیخبر و سبب آن بود که چون در مدینه آمدیم من بیمار شدم و
بیماری من یکماه بر داشت و رسول علیه السلم با من هم بران عادة بود و من نمیدانستم که سبب چیست
و چون در آمدی گفتی بیمار چونست و برفتی و یکساعت بنزدیک من ننشستی تا انکه که من از بیماری بهتر شدم
شبی از شبها با جماعتی زنان بقضای حاجت بیرون آمدیم و عادت چنان بود آنجا که در سرایها جای طهارت
بودی زنان بیرون شدندی بدر شهر جائی که خرابه بودی آنجا شدندی و از جمله زنان ام مسطح
با ما بود او را پای در زمین آمد گفت تعس مسطح بودی در اید من گفتم چرا مردی مسلمان را دشنام میدهی
که به بدر حاضر بود و این مسطح از خویشان ابو بکر بود و از جمله اصحاب افک بود مرا گفت نمیدانی که
او در حق تو چه گفته است گفتم نه او گفت در حق تو چنین و چنین گفته است من دلتنگ شدم و بدانستم

که آن کرانه رسول با من آنجا بود از رسول دستوری خواستم تا بخانه پدر روم دستوری داد من برفتم
مادر و پدر را گفتم که در حق من چه میگویند ایشان گفتند که چنین و چنین میگویند و رسول علیه
السلام دلتنگست ولی ما را چیزی نگفت من در گریستن نشستم و شب و روز میگریستم و بیماری با
سر گرفت مرا و رسول علیه السلام اسامة بن زید را و علی ابن ابی طالب را علیه السلم بخواند و در باب من با ایشان مشورت
کرد اما اسامه گفت سخن اصحاب اغراض نباید شنید و اما علی ابن ابی طالب علیه السلم گفت دل ای تو از رای رسول
خدا قوی تر باشد در هر کاری رسول علیه السلم بریره را بخواند و او زنی بود که با من در سرای بودی گفت عایشه
را چگونه دانی گفت والله یا رسول الله که من هرگز ازو هیچ خطا و تهمتی ندیدم جز آنکه … است و چون
وقتها خمیر کرده بودی نان غافل شدی تا گوسفندان آن را بخوردی رسول علیه السلم از سر
دلتنگی بمنبر بر آمد و خطبه کرد و گفت یا معشر المؤمنين من يعذرني من رجل بلغني اذاه في ای قوم
که معذور دارد مرا از مردی که مرا بیرنجاند در اهل من و این عبد الله ابی سلول را خواست سعد معاذ بر
پای خواست و گفت یا رسول الله من ترا ازو معذور دارم اگر از دوست بفرمای تا گردنش بزنم و اگر از برادران
ما است از خزرج انکار او فرمای تا گردنش بزنم سعد عباده رئیس خزرج بر پای خواست و با سعد معاذ
گفت و گوی کرد که عبد الله ابی سلول خزرجی بود رسول علیه السلم ایشان را خاموش کرد و از منبر بزیر
آمد و در حجره من آمد و زنی انصاری نزدیک من بود و من میگریستم مرا گفت اگر تو بری خدای تعالی براءة
ساخت و اگر خطا کردی توبه کن که خدای تعالی توبه پذیرد من گفتم یا رسول الله خدای داند که من ازین
حدیث بریم و چیزی نکرده ام که مرا از خدای شرم باید داشتن و لیکن کس مرا باور ندارد و من چیزی نمیتوانم
گفتن مگر آنچه یعقوب علیه السلم گفت فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ این بگفتم و روی در
دیوار کردم و باز گریستم رسول علیه السلم در آنجا نشسته آواز وحی آمد و این آیات خدای تعالی
بفرستاد اِنَّ الَّذِينَ جَاؤُوا بِالْاِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ آنانکه افک آوردند و دروغ گفتند گروهی اند
از شما و عصبه جمعی است از ده تا چهل عبد الله عباس گفت عبد الله ابی سلول بود و او از جمله رؤسا
منافقان و مسطح ابن اثاثه و حسان بن ثابت و حمنة بنت جحش لَا تَحْسَبُوهُ … مپندارید ای کسانی
که بر شما دروغ گفتند و بهتان نهادند که آن افک و دروغ شما را … شما را بهتر است برای
آنکه شما بر ایشان مستحق اعواض شوید و چون بر آن صبر کنید مستحق ثواب گردید لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ هر
مردی راست از ایشان آنچه اکتساب کرد یعنی جزاء آن و وبال و عقوبت آن بوی رسد بدیگری نرسد
وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ و آنکس که قیام کرد ببزرگترین و بیشترین آن افک و دروغ و آن عبد الله ابی سلول بود
و گفتند حسان بن ثابت آمد تا بجدی که صفوان بن المعطل چون این حدیث بشنید تیغ برگرفت و براه
حسان بن ثابت بود تا بجدی که صفوان … آمد و حسان را تیغ بزد مردم گرد آمدند و حسان را بحمایت

حسان نزدیک رسول آمد و رسول علیه السلم این ضرر را ازو بخواست و او را فدیه کرد بغلامی رومی
و خربیاستانی و حسان خربیاستان را بمعاویه فروخت در عهد ولایت او بمالی عظیم و حسان بن ثابت بر
عدد آن چند بیت گفت و دل عایشه را بدست آورد شعبی گفت از عایشه شنید که یک آیت در اول
حسان که در جواب ابو سفیان میگوید او را گفتند یا ام المؤمنین او را آنست که خدای او را میگوید و
الَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ آنکس که بکار بزرگترین این افک و دروغ قیام کرد او را عذابی بزرگ است
عایشه گفت چه نیست آن عذاب که کور شد و زخم تیغ بچشید لَوْلَا اِذْ سَمِعْتُمُوهُ چرا شما این سخن
شنیدید مردان مومن شما و زنان مومنه گمان نیکو نبردند حق تعالی مومنان انفس یکدیگر خواند چنانکه
در آیت وَلَا تَقْتُلُوا اَنْفُسَكُمْ یعنی اخوانكم المؤمنين و رسول علیه السلم گفت المؤمنون كنفس
واحدة مومنان هم چون یک نفس اند و درین آیت التفات است از مضمر بمظهر برای مبالغه را در توبیخ و ملامت
و گفتند معنی آیت که ای مومنان چرا شما چون این سخن شنیدید گمان نیک نبردید چنانکه مردان
مومن و زنان مومنه بر تن نفس خود بردند و گفتند که این دروغی هویدا و ظاهر است مفسران گفتند
مراد این ابو ایوب است و ام ابو ایوب که چون این حدیث برفت و مردم در زبان گرفته بودند ابو ایوب ام
ابو ایوب را گفت میشنوی که مردمان چه میگویند در حق عایشه گفت میشنوم و لیکن دروغست تو ای
ام ایوب هرگز اختیار چنین کاری کنی گفت معاذ الله گفت بهمه حال عایشه از تو بهتر است آنگه هر دو
متفق شدند و گفتند هَذَا اِفْكٌ مُبِينٌ این دروغی روشن است لَوْلَا جَاؤُوا چرا نیاوردند برین سخن که گفتند
چهار گواه چنانکه شرعست که آنکس که قذف کند و تهمت نهد وی را چهار گواه باید و چون این چهار گواه
نیاوردند ایشان نزدیک خدا دروغ زنانند و این حاصلست بعایشه که خدای تعالی براءة ساخت و … شناخت
و آن گویند که او دروغ زن دانست و اما جز او روا باشد که کسی او را بر زن نماید و چون بگوید از وجهار
گواه خواهند او گواه ندارد نزدیک خدای دروغ زن باشد وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي
الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِيمَا اَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ اِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِاَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ
بِاَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللّٰهِ عَظِيمٌ وَلَوْلَا اِذْ سَمِعْتُمُوهُ
قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا اَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ يَعِظُكُمُ اللّٰهُ اَنْ تَعُودُوا
لِمِثْلِهِ اَبَدًا اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَيُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ اگر نه فضل و رحمت
خدا استی بر شما که سلامت ماندید هم در دنیا و آخرة بشما رسیدی در آنچه میگویید و شروع میکنید این سخن
افک و دروغ عذابی دردناک اِذْ تَلَقَّوْنَهُ چون فرا گرفتید آن دروغ را از دهن بهری و نشنیده بود
راست پنداشتید و شما بر گفتید بدهنها خود یعنی بزبان خود آنچه شما را بآن علمی حاصل نیست و
می پنداشتید که آن آسانست یعنی خوار می پنداشتید آنرا و کوچک و آن خود نزدیک خدای بزرگست و

صفت کرد ایشانرا بانکه سه کناه ارتکاب کردند و وسیدن عذاب بایشان آن متعلق کردانید یکی سخن کفتن بان تا آن فاش و منتشر شد و دوم انکه کفتند آنچه ندانستند و سوم انکه آن اخار و آسان پنداشتند

وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ چرا چون این سخن بشنیدند نکفتند که ما را نرسد و روا نباشد که این سخن کوییم و از بزرکی و زشتی این سخن تعجب نمودید و نکفتید سُبْحَانَكَ پاکی و منزهی تو ای بار خدایا این که کفتند و سکوییند بهتانی بزرکست و دروغی عظیم بهتان دروغی باشد که چون صاحبش بشنود مبهوت و متحیر بماند انکه کفت یَعِظُكُمُ اللَّهُ خدای وعظ میکوید شما را و پند میدهد انا انکه باز کردید بمانند آن سخن و دیگر تا باز قرآن نروید و باز قرآن مروید اکر شما مؤمنانید و بخدا ایمان دارید وَيُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ و خدای تعالی برای شما آیات را و دلالات را هویدا میکند و روشن میکرداند و خدا دانای درست کار و درست کفتار است با حوال خلقان بر عموم عالمین و بحدیث عایشه و صفوان و برائت ساحت ایشان از تهمت إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَى مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ آنانکه دوست میدارند و میخواهند که فاحشه و ناشایست و منکر در میان مؤمنان آشکارا شود یعنی عبدالله ابی سلول و اصحاب او از منافقان ایشان راست عذابی الیم در دنیا و آخرت و خدای میداند که آن دروغ و بهتانست و شما نمیدانید و کفت خدای داند تفاصیل عذاب شما نداند و اکر نه فضل خداستی بر شما و رحمت او انکه او خدای مهربان و بخشاینده است شما را عذاب فرستادی در حال و هلاک کردی و لیکن که تعجیل نکرد بعذاب و تاخیر کرد از فضل و رحمت اوست انکه کفت ای مؤمنان و کرویدکان متابعت مکنید راههای دیو را یعنی پی دیو مروید و فرمان وی مبرید که او شما را بناشایست و منکر فرماید و هر کس را که متابعت وی کند فحشا زناست و هر کار زشت و منکر آن باشد که عقل یا شرع آنرا انکار کند وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ و اکر نه فضل خداستی و رحمتش بر شما از شما هیچکس پاکیزه و پارسا نبودی و لیکن خدای تعالی بفضل و لطف خویش پاک میکرداند از وسوسه دیو آنرا که میخواهد و از کناه برحمت و مغفرت خود و خدا شنونده کفتار شماست و داننده کردار و احوال شما ابودردا روایت کرد از رسول علیه السلام که او کفت هیچکس نباشد که او دست قوی دارد در خصومتی که او در ایمان علی بود و الا که او در سایه خشم خدا باشد تا آنانرا باز ایستادن و هیچکس نباشد که او بشفاعت برخیزد و حدی از حدها خدای ضایع نکند و الا که با خدای خصومت کرده باشد و لعنت خدا بروی پایه کرده تا بقیامت و هیچکس نباشد که او کلمه بر مردی مسلمان اشاعت کند و انکار کرده اند و آن عیب او خواهد و الا که بروی واجب بود که او را در آتش دوزخ بکذارند انکه کفت اصل این

در کتاب خداست فی قوله إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَى وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ و نباید که سوکند خورند خداوندان فضل و توانکری بر آنکه ما هیچ بخویشان و مهاجران ندهیم و کفت که باید که تقصیر نکنند خداوندان مال در آنکه چیزی بخویشان و درویشان دهند و بانان که هجرت کرده اند در راه خدا کفتند که این آیه در حق مسطح آمد و او پسر خاله ابوبکر بود و درویش بود و بدری بود ابوبکر بروی نفقه میکرد چون در حدیث خوض افک کرد نفقه از او باز کرفت خدای تعالی در حق او این آیه فرستاد ابوبکر نفقه باجای داد و بر عادت نفقه میکرد وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا و باید که عفو کنند و از سر کناه کنهکاران در کذرند نه ای دوست میدارید و نمیخواهید تا خدای شما را بیامرزد و از کناه شما در کذرد و اکر میخواهید شما بیز در کذرید و عفو کنید رسول علیه السلم کفت مَنْ يَغْفِرْ يَغْفِرِ اللَّهُ لَهُ وَمَنْ يَعْفُ يَعْفُ اللَّهُ عَنْهُ هر که بیامرزد کسی را خدا او را بیامرزد و هر که عفو کند از کسی خدای از و عفو کند و خدا آمرزنده و مهربانست إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ انکه بر سبیل عموم فرمود که هر کسی که او قذف کند و دشنام دهد زنان پارسا را بی خبر ها که ایشان از زنان غافل باشند و بخبر ایشان ملعونند در دنیا و آخرت و ایشانرا بود عذابی بزرک ابو حمزه ثمالی کفت مراد زنان مهاجرین که چون ایشان با پیغمبر هجرت کردند و از پس رسول بمدینه رفتند مشرکان مکه ایشانرا طعنه زدند و کفتند که ایشان بفجور میروند و بعضی کفتند مراد عایشه است و بر عموم حمل کردن اولیتر بود انکه تهدید کرد ایشانرا و بترسانید نوعی از وعید و کفت مراد زنانی را دکن روزی یاد که در آن روز کواهی دهد بر ایشان زبانهای ایشان و دستها و پایهای ایشان آنچه کرده باشند در دنیا و کفتند که زبانهای ایشان بر بعضی از ایشان کواهی دهند یعنی بعضی بر بعضی کواهی دهند يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ آنروز خدای تعالی تمام کرداند ایشانرا جزای حق ایشان آنچه ایشان مستحق آن باشند تمام بایشان رساند و هیچ باز نکیرد و بدانند که خدای تعالی حق است هویدا و روشن و هویدا کننده حق انکه کفت الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ کفتارهای پلید و سخنهای زشت مردان پلید را شاید و آنرا توان کفت از انکه فاحشه و ناشایست آشکارا کنند و مردان پلید و ناپارسا را کویند

سخنهای پلید و زشت همچنین سخنهای پاکیزه و نیکو مردان پاکیزه و پارسا را گویند و مردان پارسا
را و نیکو را سخنهای پاکیزه و نیکو گویند و ایشان بیزار اند از آنچه در حق ایشان گویند از سخنهای
بد و زشت و گفتند که سخنهای بد و پلید از مردان بد و پلید در وجود آید و ایشان باشند که
چنین سخنها گویند و مردان پلید و نابکار باشند که از ایشان سخنهای زشت واقع شود و مردمان را
بهتان نهند و اما آنکه پاکان و نیکان و نیک مردان باشند مثل این نکنند و نگویند و این معنی همانست
که گفت قل كل يعمل على شاكلته و این قول عبد الله عباس است و بیشتر مفسران ابن زید
گفت معنی آنست که زنان ناپارسا مردان ناپارسا را شایند و مردان ناپارسا زنان ناپارسا را شایند
و این معنی همچنانست که گفت الزانی لا ینکح الا زانیة او مشرکة و زنان پاک و پارسا مردان پاک
و پارسا و مردان پاک و پارسا زنان پاک و پارسا را چه ایشان لایق یکدیگرند و ایشان بیزار اند از آنچه
اصحاب افک در حق ایشان میگویند یعنی عایشه و صفوان و گفتند که این در آخرتست بقرینه یومئذ
یوفیهم الله دینهم الحق و باین قرینه دیگر که لهم مغفرة و رزق کریم ایشان را آمرزش باشد
از خدای و روزی پاکیزه یعنی در بهشت اما در دنیا شاید که اتفاق افتد که مرد ناپارسا را زن پارسا
باشد و مرد پارسا را زن ناپارسا والله اعلم آنگه خطاب کرد با مومنان و گفت ای آنکه ایمان آورده اید
مروید در خانها که آن نه خانهای شما باشد تا آنکه گستاخ شوید و سلام کنید بر اهل آن خانه یعنی
دستوری خواهید و شما را دستوری دهند عبد الله عباس گفت قرآن چنین آمده است که حتی تستاذنوا
ولیکن نویسنده را خطا افتاد بیشتر مفسران گفتند که در آیه تقدیم و تأخیری هست و تقدیر آنست
که حتی تسلموا علی اهلها و تستاذنوا برای آنکه سلام پیش از استیذان باشد اول سلام کنند آنگه
دستوری خواهند تا در روند و بسلام کردن استیناس حاصل شد بی دستوری در سرا باید رفت در خبر
است که مردی بدر حجره رسول آمد و گفت ءادخل در آیم رسول کنیزک را گفت این مرد نمیداند که
دستوری چگونه باید خواستن برو وی را بیاموز او بیامد و گفت یا هذا چون دستوری خواهی اول
بگو السلام علیکم ءادخل مرد بشنید و بگفت او را دستوری داد تا در سرای آمد مجاهد و سدی گفتند
استیناس تنحنح است زینب زن عبد الله مسعود گفت که عبد الله مسعود چون خواستی که در سرای
آید بر در سرای گلو پاک کردی و آوازی کردی که معلوم شدی که او در سرای خواهد آمدن آنگه در
آمدی خلیل احمد گفت استیناس از ایناس است یعنی تا بنگرد که کس هست یا نه و مراد آنست که در سرای
نگرد پیش از اعلام و استیذان مراد آنست که بداند بنوعی از انحا تا خود کس هست آنجا تا دستوری خواهد
اگر باشد تکلف استیذان نکند و روا باشد در سرای کسی نگاه کردن ابو هریره از رسول علیه السلام روایت
کرد که او گفت من اطلع فی بیت بغیر اذنهم فقد حل لهم ان یفقاوا عینه هر که در سرای و خانه

کرد بی دستوری ایشان اگر چیزی بر چشم او زنند و چشمش تباه کنند بر ایشان نه قصاص باشد و نه دیه
سهل بن سعد گفت مردی در بعضی حجرهای رسول نگرید رسول علیه السلام بدر آمد قضیبی سرتیز
بدست گرفته گفت اگر دانستمی که تو در حجره نگریستی بدین شاخ این در چشمت زدمی عطاء بن یسار گفت
مردی رسول را گفت مرا مادری هست چون نزدیک وی خواهم شدن دستوری خواهم گفت بلی گفت
خدمت او مرا باید کرد و هر روز چند بار پیش او باید رفتن هر نوبت دستوری خواهم گفت آری
آنگه گفت تا شاید که مادر را برهنه بینی گفت نه گفت پس دستوری خواه و هر که سه بار دستوری
خواهد و جواب نیابد باز باید گشتن ابو ایوب انصاری گفت ما رسول را گفتیم که خدای تعالی بدین
استیناس چه خواست گفت آنکه مرد چون بدر سرا رسد تسبیحی و تهلیلی کند تا اهل سرای آگه شوند
از آنکه او در خواهد رفتن ذلکم خیر لکم این معنی را کار بستن و دستوری خواستن شما را بهتر است
از تحیة جاهلیت که ایشان گفتند حییتم صباحا او مساء و این تعلیم و توقیف و تادیب شما را برای
آنست تا باشد که شما متعظ شوید و پند گیرید و آن کنید که شما را میفرمایند در باب استیذان و غیر آن
فان لم تجدوا فیها احدا فلا تدخلوها حتی یؤذن لکم و ان قیل لکم ارجعوا فارجعوا هو
ازکی لکم والله بما تعملون علیم لیس علیکم جناح ان تدخلوا بیوتا غیر مسکونة فیها
متاع لکم والله یعلم ما تبدون وما تکتمون پس اگر چنان باشد که در آن خانها کسی را نیابید
در مروید در آنجا تا آنکه کسی شما را دستوری دهند چه اگر در آنجا روید و کسی باشد در آنجا بی دستوری متهم شوید
و اگر چیزی کم شود از آنجا تهمت بر شما نهند و وهم بشما برند و ان قیل لکم ارجعوا و اگر گویند شما را که باز
گردید که باز گشتن شما را پاکیزه تر باشد و بهتر و از تهمت دورتر و خدا عالمست بآنچه شما میکنید گفتند چون
این آیه آمد بعضی صحابه گفتند یا رسول الله پس خانات و مساکن که در راه شامست که در آنجا کس نباشد آنجا نرویم
بی دستوری خدای تعالی این آیه فرستاد لیس علیکم جناح بر شما بزه نیست که در خانهائی شوید که در آنجا
کس ساکن نباشد و متاعی از آن شما در آنجا باشد اگر در آنجا بی دستوری در روید روا باشد مفسران در آن بیوت
خلاف کردند قتاده گفت کاروانسراهاست و جایگاهها که برای رهگذریان ساخته باشند که غربا
در آنجا روند و متاع خود آنجا نهند مجاهد گفت در راه مدینه جایها بودی که ایشان بالای و الات اشتر
آنجا نهادندی کس بر نداشتی آنرا گفتند آنجا بی دستوری در روم خدای گفت آنجا روا است بی دستوری در
رفتن ابن جریج گفت بر عموم هر خانه است که در او کس نباشد برای آنکه استیناس برای آن می باید تا ناگاه
هجوم نکنند و چشم بر عورتی از عورات نیفتد والله یعلم و خدای میداند آنچه شما آشکارا میکنید
و آنچه پنهان میدارید چه او عالمست بجمله معلومات بر وجهی که صحیح باشد که معلوم بود قل للمؤمنین یغضوا
من ابصارهم و یحفظوا فروجهم ذلک ازکی لهم ان الله خبیر بما یصنعون و قل للمؤمنات

یَغْضُضْنَ مِنْ اَبْصارِهِنَّ وَ یَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَ لا یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ اِلّا ما ظَهَرَ مِنْها وَ لْیَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ
عَلی جُیُوبِهِنَّ وَ لا یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ اِلّا لِبُعُولَتِهِنَّ اَوْ آبائِهِنَّ [illegible] اَوْ آباءِ بُعُولَتِهِنَّ
اَوْ اَبْنائِهِنَّ اَوْ اَبْناءِ بُعُولَتِهِنَّ اَوْ اِخْوانِهِنَّ اَوْ بَنی اِخْوانِهِنَّ اَوْ بَنی اَخَواتِهِنَّ اَوْ نِسائِهِنَّ اَوْ ما
مَلَکَتْ اَیْمانُهُنَّ اَوِ التّابِعِینَ غَیْرِ اُولِی الْاِرْبَةِ مِنَ الرِّجالِ اَوِ الطِّفْلِ الَّذِینَ لَمْ یَظْهَرُوا عَلی عَوْراتِ
النِّساءِ وَ لا یَضْرِبْنَ بِاَرْجُلِهِنَّ لِیُعْلَمَ ما یُخْفِینَ مِنْ زِینَتِهِنَّ وَ تُوبُوا اِلَی اللّهِ جَمِیعاً اَیُّهَ الْمُؤْمِنُونَ
لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ بگوای محمد مؤمنان را تا چشم برهم نهند و در نامحرم ننگرند یعنی آن بهتر که چشم
برهم خوابانند آنست که چشم خود نگه دارند از آنچه ایشان را نیست در وی نگه کردن از روی عقل و شرع و در آن
لفظ من آورد که فایده تبعیض بدهد از انکه غض بصر از همه چیزی واجب نیست از آن واجبست که محرم باشد
وَ یَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ و فرجهای خود را نگه دارند صادق گفت رضی الله عنه حفظ فروج عبارتست از نگه
داشت آن از زنا همه قرآن مگر اینجا که ستر عورتست یعنی چشم نگاه دارید تا بستن آنکه کسی در وی نگرد و ابن
زید گفت دلیل بر این آنست که اینجا من نیاورد چنانکه در غض بصر ذٰلِکَ اَزْکیٰ لَهُمْ چشم نگه داشتن و فرج نگاه
داشتن ایشان را پاکیزه‌تر است و صلاح تراست روایتست که در فرج برادر خود نگرد و نیز روایتست که در فرج
خواهر خود نگه کند انکه خبر داد و گفت خدای عالم است و آگاه از آنکه ایشان میکنند از نگاه داشتن چشم و
فرج عباده بن صامت گفت که رسول علیه السلم گفت شما شش چیز را ضمان کنید تا من شما را بهشت ضمان کنم
چون حدیث کنید سخن راست گوئید و چون وعده دهید وفا کنید و چون امانتی بشما دهند ادا کنید و فرجهای
خود را نگه دارید و چشم خود را از حرام نگه دارید و دست خود را از لقمه حرام کشیده دارید تا من ضمان کنم
شما را بهشت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه از رسول علیه السلم روایت کرده که اَلنَّظَرُ اِلیٰ مَحاسِنِ الْمَرْأَةِ سَهْمٌ مَسْمُومٌ مِنْ سِهامِ
اِبْلِیسَ نگه کردن در محاسن زنان تیری است زهر داده از تیرهای ابلیس هر که او چشم نگه دارد از ایشان طلب
ثواب خدای را خدا او را بدل آن عبادتی کرامت کند که ثواب شادمانه کرده ابو هریره از رسول علیه السلم
روایت کرده که چون مرد در نماز بود زنی بوی بگذرد او چشم از پی آن زن دارد کند هم آن بود که چشمهای
وی برود انکه حق تعالی گفت این تکلیف نه خاص مردانست زنان را نیز هست بگو زنان مؤمنه را تا چشم نگه دارند
در مردان نامحرم نگه نکنند و فرجهای خود نگه دارند و در فرج یکدیگر ننگرند عورة خود پوشیده خود را
از زنا گوش دارند و ستر عورت کنند اگر در ایشان نگرد در خبر است که روزی رسول در حجره فاطمه علیها السلم بود
مردی نابینا مادرزاد نام او عبد الله ام مکتوم در بزد رسول علیه گفت در ای او در آمد و فاطمه برخاست و
در خانه رفت و از خانه بیرون نیامد تا وی برفت رسول گفت بر سبیل امتحان که ای فاطمه چرا از وی پنهان
شدی او چشم ندارد و چیزی نمی بیند گفت یا رسول الله اگر او چشم ندارد من چشم دارم او را نه بینم
من وی را چشم نه خدای تبارک و تعالی گفت وَ قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ یَغْضُضْنَ مِنْ اَبْصارِهِنَّ بگو زنان مؤمنه را

تا چشم از نامحرم فرو خوابانند و در ایشان ننگرند رسول علیه السلم گفت اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی اَرانِی فِی
اَهْلِ بَیْتِی ما اَشْتَهِی سپاس آن خدای را که با من نمود در اهل بیت من آنچه مرا بآن شاد کرد وَ لا یُبْدِینَ و اشکارا
نکنند این زنان از زینت و آرایش خود الا آنچه ظاهر باشد زینت آنست که زن خود را بدان بیاراید از حلیه
و سرمه و خضاب عبد الله مسعود گفت جامه است و دلیلش خُذُوا زِینَتَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ عبد
الله عباس گفت سرمه است و انگشتری و دست و رنج و خضاب و ضحاک گفت روی است و کفهای دست
عایشه روایت کرد که رسول گفت لا یَحِلُّ لِامْرَأَةٍ تُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ اِذا عَرَکَتْ اَنْ تُظْهِرَ اِلّا
وَجْهَها وَ یَدَیْها اِلیٰ هٰهُنا قالَتْ وَ قَبَضَ اِلیٰ نِصْفِ ذِراعٍ هیچ زنی را حلال نباشد که ایمان دارد بخدا و
بقیامت که چون بحد بلوغ رسد آشکارا کند الا رویش و دستها تا نیمه ساق دست و معنی آنست که از زن آن مقدار عورت
نباشد که چون در نماز بود گشاده بود نمازش درست بود و درست آنست که روی و کفهای دست و
کفهای پای مرد زن عورت نباشد از انکه شاید که در نماز گشاده باشد وَ لْیَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ و بگو این زنان را
تا مقنعهای خود بر گریبانهای خود زنند یعنی چنان سازند که گریبان ایشان پوشیده باشد بمقنعه تا
سینه ایشان پیدا نبود آنکه بیان کرد آنرا که روا باشد زینة زنان چند و زنان از ایشان زینة بازپوشانند
وَ لا یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ و اظهار زینة نکنند این زنان مگر برای شوهران خود یا پدران خود یا پدران
شوهران یا پسران خود یا پسران شوهران خود یا برادران ایشان یا پسران برادران ایشان یا پسران خواهران
یا زنان ایشان یا آنچه دستهای ایشان مالک شد یعنی کنیزکان ایشان مراد بزنان زنان مؤمنانند بر
موجب این آیه حلال نباشد که زنان مؤمنان را چنند که پیش از زنان کافران برهنه شوند الا که پرستار ایشان
باشد عباده گفت عمر خطاب [illegible] جراح نامه نوشت و او عامل او بود و گفت شنیدم که زنان اهل
کتاب با زنان مسلمانان بگرمابه میروند تمکین مکن ایشان را از این که با ایشان بگرمابه روند و اندام
زنان مسلمانان بینند او کس فرستاد و منع کرد اَوْ ما مَلَکَتْ اَیْمانُهُنَّ عامست در جمله پرستان از بنده و
پرستار که رخصتست زنان را که زینت خود از ایشان باز پوشانند ابن جریج گفت آیه مخصوص است بپرستاران
دون بندگان و بر قول آنانکه گفتند که بندگانند در این داخلند محمول بود بر انکه نابالغ باشد یا بر آنکه زینة
ظاهر را اظهار کند برایشان یا بر انکه از کودکی تربیت با ایشان بوده باشد اَوِ التّابِعِینَ یا تابعان که شما را
باشند که ایشان را حاجت نباشد بزنان عبد الله عباس گفت ابله باشد که تابع قوم کند بطمع طعام و
روایتی دیگر از وی آنست که مراد عنین است مجاهد گفت ابله باشد که احوال زنان نداند عکرمه گفت
مجبوبست یعنی خادم و گفته اند که پیری باشد که او را بزنان میل نباشد یا کودکان که بر عورات زنان مطلع
نباشند و ندانند که عورت چه باشد از آنجا که ایشان را شهوتی نباشد بزنان وَ لا یَضْرِبْنَ بِاَرْجُلِهِنَّ
و نباید که ایشان در وقت رفتن پای چنان بر زمین زنند که معلوم شود آنچه باز پوشیده باشند از

زینة خود یعنی باید که در وقت رفتن پای چنان بر زمین زنند که معلوم شود آنچه از پوشیده باشد از
زینة خود چنان بودند که کسی بداند که ایشان پای‌ورنجن و خلخال در پای دارند و در آن وقت زن
بودی که رفتی پای بر زمین زدی یا یکبار خود بر پای دیگر زدی تا آواز پای‌ورنجن بر آمدی و
کسی بشنیدی بدانستی که او را در پای پای‌ورنجن است ایشان را این نهی کردند وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا
و توبه کنید و با خدای گردید ای مؤمنان همه تا باشد که فلاح و ظفر یابید وَأَنكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنكُمْ
وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِن يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ
وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا
مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَآتُوهُم مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ وَلَا تُكْرِهُوا
فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِّتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَن يُكْرِههُّنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِن
بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَّحِيمٌ حق تعالی درین آیه امر کرد مکلفان را بانکه بیوه زنانی که تعلق با ایشان
دارند و ولایت ایشان بدست ایشان بود ایشان را شوهر دهند و این امر بر سبیل ندب بود و مذهب داود
آنست که بر وجوبست هر که طول دارد بر وی واجبست که زن آزاد را بزنی کند و دلیل بر آنکه ندبست
قول رسولست که النِّكَاحُ سُنَّتِي فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي نکاح سنت منست هر که از سنت من رغبت
بگرداند او از من نیست میفرماید که زنان بیوه را شوهر دهید و مردی زن را زن دهید ایم هم مرد را
گویند و هم زن را وَالصَّالِحِينَ وَإِمَائِكُمْ نیک مردان از بندگان و پرستاران شما و از درویشی ایشان
مترسید که اگر درویش باشند خدای تعالی ایشان را توانگر کرداند از فضل و نعمت خود و خدای فراخ
عطا و داناست و در نکاح کردن فضیلت بسیارست و ثواب آن بی شمار و در ترک نکاح وعیدست رسول
خدا فرمود مَنْ أَحَبَّ فِطْرَتِي فَلْيَسْتَنَّ بِسُنَّتِي وَهِيَ النِّكَاحُ هر که ملت من خواهد گو سنت من بدست گیرد
و آن سنت نکاح است و در خبری دیگر است که رسول گفت هر که چیزی دارد که زن تواند کرد و نکند از
ما نیست و ابوهریره گفت از رسول شنیدم که گفت شِرَارُكُمْ عُزَّابُكُمْ بدترین شما عزبانند و گفت
إِذَا تَزَوَّجَ أَحَدُكُمْ عَجَّ شَيْطَانُهُ يَقُولُ يَا وَيْلَهُ عَصَمَ ابْنُ آدَمَ مِنِّي ثُلُثَيْ دِينِهِ چون یکی از شما زنی
خواهد شیطان او بفریاد آید گوید وای او را فرزند آدم دو ثلث دین خود را از من حمایت کرد و در
خبری دیگرست مَنْ تَزَوَّجَ أَحْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ فِي النِّصْفِ الْآخَرِ هر که زن کرد یک نیمه خود را در
حرز آورد گو یک نیمه دیگر خود را نگه دارد ابو امامه گفت از رسول عم شنیدم که چهار کس باشند که ایشان را
لعنت کنند از بالای عرش و فرشتگان آمین کنند آنکه زن نکند و کنیزک نخرد تا او را فرزند نباشد
و مردی که خود را بزنان مانند کند و خدا او را مرد آفریده باشد و زنی که خود را بمردان مانند کند
و خدا او را زن آفریده باشد و آنکه درویشان را معطل فرو گذارد حق ایشان را با ایشان ندهد خالد

عکاف

گفت آن باشد که درویشی را گوید بیا تا چیزی دهم چون بیاید گوید بخشت بر سبیل استهزا
بن عکرمه گفت بنزدیک رسول شدم مرا گفت زن داری گفتم نه گفت و تو تندرستی و توانگری گفتم آری بحمد الله
گفت فَإِنَّكَ إِذًا مِنْ إِخْوَانِ الشَّيَاطِينِ تو از برادران دیوانی یا رهبان ترسایان باش یا آن کن که مسلمانان کنند
که سنت ما نکاحست و بدترین شما عزبانند و بدترین مردگان شما آنانند که عزب میرند آنگه گفت شیطان را
هیچ سلاحی نیست بلیغ‌تر از زنان الا آنان که زن دارند پاکانند از خنا و ناشایست و یحک یا عکاف
زنان صواحب داوودند و صواحب ایوب و صواحب یوسف و صواحب کرسف گفتم کرسف کیست یا رسول
الله گفت مردی که خدای را پرستید بر کناره دریا سیصد سال بروز روزه داشتی از طعام روز و قیام شب فرا تر
نکردی کافر شد بخدای بسبب زنی که او را دوست داشت و دست از عبادة باز داشت خدای تعالی او را
دریافت ببرکت بعضی کاری که گذشته بودی و یحک یا عکاف زن کن که تو از جمله کاهلانی گفتم زنی ده مرا
یا رسول الله پیش از آنکه از اینجا برخیزم گفت من تو دادم بر نام خدا کریمه بنت کلثوم الحمیری را و عبد
الله مسعود روایة کرد که رسول گفت چون بر امت من صد و هشتاد سال بگذرد روا باشد که اختیار
غربت و عزلت کنند و بر سر کوهها عبادة کنند إِن يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ اگر درویش
باشند خدا ایشان را از فضل خود توانگر کرداند عبدالله عباس از رسول روایة کرد که الْتَمِسُوا الرِّزْقَ
بِالنِّكَاحِ طلب روزی کنید بنکاح یعنی ممکن باشد که از آنکه زن با شوهر فراخ روزی باشد از
سبب او برکت که درستست باین دیگر رسید و رسول علیه السلم گفت عَلَيْكَ بِذَاتِ الدِّينِ تَرِبَتْ يَدَاكَ بر تو باد
زنی دین دار را خواهی که دستهات خاک آلوده باد یعنی درویش و معنی آنست که در باب نکاح در بند
مال مباش زن دین دار طلب کن که مال خدا بدهد و خدا فراخ عطاست و روزی بدهد بسعة و
رحمت خود و عالمست بمصالح خلق بر وفق مصلحت دهد آنچه دهد انگه گفت وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ
نِكَاحًا بگو ای محمد تا عفت و پارسائی کنند آنان که نکاح نیابند یعنی طول و قدرة و استطاعت ندارند
که زن خواهند یا کنیزی یابند که او را نکاح کنند تا آنگاه که خدای مستغنی کرداند ایشان را از فضل خود و
روزی و نعمت بر ایشان فراخ کرداند وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ و آنکه طلب مکاتبه کنند از جمله
بندگان شما با ایشان مکاتبه کنید اگر در ایشان خیر دانید و معنی مکاتبه آن باشد که غلام را یا کنیزک
را بهای معلوم تا اجلی معلوم باوی فروشد تا او آن بها بیرساند تمام کرد بسالیانه آزاد کرده و آن خیر که
در عهد اند چون رشد و صلاح باشد و قوة بر اداء مال مکاتبه گفته اند این آیه در شان غلامی آمد از آن
حویطب بن عبدالعزی که از خواجه خود بخواست تا مکاتبه کند او نمی کرد خدای تعالی این آیه فرستاد و
او مکاتبه کرد با وی بر صد دینار بیست دینار از آن جمله بخشید و او در مدت مکاتبه مال بداد و آزاد
شد و او را بغزا حنین بکشتند مذهب داود و عطا و عمرو بن دینار و محمد جریر آنست که این

مکاتبه واجبست و مذهب ما و دیگر فقها آنست که سنت است و مکاتبه بر دو گونه بود مطلق
باشد و مشروط مشروط آن بود که او را گوید اگر در مدت مکاتبه عاجز شوی از ادای مال کتابت آنچه داده
باشی مرا باشد و تو بنده باشی چون عاجز شود بنده شود و مطلق آن بود که با او این شرط نکند بان مقدار
که میگذارد از بهای خود آزاد میشود و مشروط را اگر یکدرم مانده باشد او آزاد نباشد حکم او حکم
بندگان باشد در بن خیر خلاف کرده اند عبدالله عمر و مالک بن انس گفتند حرفت است یعنی اگر پیشه دارد
با کسبی تواند کرد و مجاهد و ضحاک از عبدالله عباس روایت کردند که مراد بخیر مال است بیانش ان ترک
خیرا ای مالا و خلیل گفت این وجه ضعیف است برای انکه اگر مراد مال بودی گفتی ان علمتم فیهم خیرا
چنین گفتی لهم خیرا ابولیلی کندی گفت سلمان غلامی داشت سلمان را گفت با من مکاتبه کن گفت مالی
داری گفت نه گفت مرا از وساخ الناس خواهی دادن یعنی از گدیه و سؤال مردمان ابو هریره از رسول
روایت کرده که گفت سه کس اند که بر خدای واجبست که ایشان را یاری دهد مردی که در سبیل خدا بیرون
آید یعنی بهجرت یا بجهاد و مردی که زنی کند تا خدای او را مستغنی کند و غلامی که مکاتبه خواهد
از خواجه و نیت اداء کند محمد بن سیرین گفت مراد بخیر اقامت صلوة است یعنی اگر دانید که غلام اهل خیر
است و نماز کن وَآتُوهُمْ و بدهید ایشان را از مال خدا انکه بشما داد یعنی از مال زکوة از جمله سهم
الرقاب تا در وجه ادا آ مال کتابت کنند تا ابن خطاب اگفت گفتند با خدا و ندان بندگان یعنی محسوب
دارند ایشان را از حساب زکوة آنچه میسر شود و گفتند که خطاب با جمله مکلفانست یعنی شما که مکلفانید
یاری دهید ایشان را بر ادای مال مکاتبت از مال زکوة و تا چه مقدار دهاید کرد بعضی گفتند ربعی مال و این
روایتست از امیر المؤمنین علی علیه السلام و مذهب ثوری اینست و گفتند آنرا که حد نیست چندانکه خواهد
و این امر بر سبیل استحباب است نزدیک بیشتر اهل علم و داود و اهل ظاهر گفتند وجوب راست برای انکه
این از مال زکوة خواست و زکوة واجبست ایشان را گویند که زکوة واجبست اما بر تعیین بوی دادن
سنت است سهل بن حنیف از رسول علیه السلام روایت کرد که او گفت من أعان مكاتبا في رقبته أو غازيا
في عسرته أو مجاهدا في سبيله أظله الله في ظل عرشه يوم لا ظل إلا ظله هر که او مکاتبی را
یاری دهد بفکاک رقبتش یا غازی را در عسرتش یا مجاهدی را در جهادش خدای تعالی سایه کند او
در سایه عرش آن روز که هیچ سایه نباشد مگر سایه او انکه گفت وَلَا تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ و اکراه مکنید
پرستاران خود را بر زنا گفتند آیه در معاذه و مسیکه آمد پرستاران عبدالله ابی سلول منافق که او اکراه
کردی ایشان را بر زنا تا ضریبه آن بدو آوردندی و این عادتی بود در جاهلیت که پرستاران را بر زنا اجر
کردندی چون اسلام آمد این کنیزکان عبدالله ابی سلول با یکدیگر گفتند که این کار که ما میکنیم نه
نیکست بسیار کردیم وقت آنست که باز ایستیم و اگر براست سلول با یکدیگر شاید که دیگر نکنیم

خدای تعالی این آیه فرستاد مقاتل گفت او ایشان را اجر کردی بر زنا و اجرت با وی دادند یکی روزی
آمد و دیناری آورد و دیگری بردی او گفت بروید و هم بدین کار مباشید ایشان گفتند اسلام آمد و
زنا حرام کرد ما نیز این نکنیم پا مدند و شکایت کردند با رسول خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ایشان را
اکراه مکنید بر زنا اگر ایشان اختیار حصانت و پارسائی کنند گفتند ایت که إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا برای
انکه این نهی از اکراه مطلق میباید شروط نمی باید گویند که ان اگرچه شرطست اوهم مخصوص است برای انکه ظرف
است و ان منهی است بر عموم و جواب معتمد آنست که نهی از چیزی چون مشروط بود لازم نباید که حکم آن از
غیر شروط بخلاف آن بود مگر بدلیل خطاب عدلیل الخطاب نزدیک محققان درست نیست و دیگر
انکه اکراه جز با وجود تحصن نباشد چرا اگر این کنیزکان مرید و راغب باشند با اکراه حاجت نباشد و کلمه
ان برای آن اختیار کرد تا معلوم شود که ایشان آن فعل جز این برغبت و ارادت کردندی لِتَبْتَغُوا
کنیزکان خود بر زنا کردن اجبار مکنید برای انکه تا عرض و مال دنیا طلب کنید و هر که اکراه کند ایشان را
خدای تعالی آمرزنده و مهربانست آن کنیزکان را که با اکراه بر زنا داشته باشند بیامرزد و وبال بر آن
کس که ایشان را اکراه کرده باشد وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَمَثَلًا مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ
قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي
زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ
يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ
الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ بدرستی که فرو فرستادیم ما بر شما آیاتی واضح و روشن در احکام
و حدود و مثلی بداستانی از داستان آنها که پیش از شما بودند و بگذشتند و موعظتی و پندی متقیان را و
پرهیزکاران را و این جمله صفت آیات قرآنست انکه گفت اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عبدالله عباس گفت معنی
نور آنست که خدای راه نماینده اهل آسمان و زمین است بهدایت او مهتدی شوند و بنور او راه یابند و بعون
و توفیق او راه برند چنانکه مرد روشن در تاریکی شب بروشنائی ماه راه برد مکلفان بر لطف و توفیق او راه
یابند بر دین معنی یا نعو این بر سبیل استعارت و تشبیه باشد ضحاک گفت خدای منور آسمان و زمین است
بماه و آفتاب و ستارگان و آرایش زمین است بانبیا و ائمه و علما و مؤمنان بعضی گفته اند از علما که نور
بر چهار وجه است نوریست متلالی و نوریست متولد و نوریت از جهة صفا الوان و نوریت از طریق
مدح اما نور متلالی چون جرم آفتاب است و ماه و ستاره و نور متولد باشد چون آینه و مانند آن و آن نور
که از جهت مدح بود چنانکه گویند فلان نور العصر و نور البلد و حقیقت نور جسمی باشد رقیق چنانکه ما
میبینیم از شعاع آفتاب و ماه و روشنائی آتش چنین باشد و حقیقت ظلمت جسمی باشد رقیق مختص بهیئت
سواد چنانکه ما دانیم از تاریکی سواد شب و چون چنین باشد وصف خدای کردن بنور بر حقیقت روا نباشد

نصف الحزب

اما بر سبیل مجاز روا باشد یا بمعنی منوّر چنانکه عدل بمعنی عادل یا بمعنی هادی بود بر وجه تشبیه و دیگر آنکه
نور از امارات حدوث خالی نیست از طلوع و غروب و ارتفاع و هبوط و خدای جل جلاله قدیمست و از
امیر المؤمنین علی علیه السلم روایتست که الله نور السموات والارض یعنی خدای تبارک و تعالی نور حق کرد
در آسمان و زمین تا آسمان و زمین بنور حق روشن گشتند یا دلهای اهل آسمان و زمین بنور حق منور گردانید تا
حق را بشناختند مثل نوره صفت نور او که کار عجایبست و امرا و شگفت همچون صفت چراغ پرنور است
در این ضمیر خلاف کردند بعضی گفتند عاید است با نام خدای یعنی مثل نور خدای در دل بنده مؤمن و گفتند
مثل نور مؤمن کعب الاحبار و سعید جبیر گفتند مثل نور محمد عطیه از عبدالله عباس روایة کرد که مراد بنور
طاعتست و طاعت را نور خواند چنانکه گفت یسعی نورهم بین ایدیهم و بایمانهم یعنی طاعت ایشان
از پیش ایشان و جانب راست ایشان میرود آنگاه مثل زد آن نور را بچراغدانی که در و چراغ باشد و گفتند
کمشکوة کوی باشد در دیوار که آنرا منفذی باشد مجاهد گفت مشکاة قندیلی بود که چراغ در و
بود و فرق کرده اند میان سراج و مصباح بآنکه گفتند مصباح چراغدانست که روغن و فتیله در و بود و
سراج فتیله بود که میل بخشد و روشنی میدهد و بعضی گفتند که سراج از مصباح مهتر باشد لقوله و
جعل الشمس سراجا آفتاب را سراج خواند و ستارگان را مصابیح خواند چنانکه گفت انا زینا السماء الدنیا
بمصابیح و گفتند که مصباح و چراغ هر دو یکیست آنکه گفت المصباح فی زجاجة الزجاجة آن چراغ در
آبگینه باشد برای آنکه در آبگینه که روشنائی او ممنوع نباشد و محفوظ باشد از باد و آفاتی که بوی رسد
حق تعالی مثل زد نور خود را در دل مؤمن بچراغ در آبگینه دل او بجای آبگینه است و سینه او بجای مشکاة
و این مثل برای ضیا زند که آن نور جائی نهاده است حصین که آفات بوی نرسد و خیرش ممنوع نباشد
آنگه آن آبگینه را تشبیه کرد بستاره درفشان گفت الزجاجة کانها کوکب دری آن آبگینه پنداری که
ستاره درفشانست گفتند که مؤمن از آنکه این نور در میان چهار خصلتست ان اعطی شکر و ان ابتلی
صبر و ان حکم عدل و ان قال صدق اگرش بدهند شکر گوید و اگرش ابتلا کنند و برنجی رسانند
صبر کند و اگر حکم کند عدل کند و اگر گوید راست گوید کعب الاحبار گفت مشکوة محمد است و مصباح
دل اوست و نور نور علم و معرفت الله در دل او توقد من شجرة مبارکة این آبگینه با این مصباح افروخته
باشد از درخت زیتون اولین درختی است که بعد از طوفان نوح بر زمین رسته گشت و هفتاد پیغمبر برکت
خواستند در و لا شرقیة و لا غربیة آن درختی است که نه شرقی نیست و غربی نیست برای آنکه منبت او شامست
و شام میان شرق و مغربست حسن گفت این درخت از درختان دنیا نیست تا شرقی و غربی باشد جمعی مفسران
گفته اند درختی بر سری باشد که هیچ کوهی و وادی او را از پوشیده بیلم گاه و شبانگاه هر دو آفتاب بر و
تافته باشد نه آن بود که وقت غروب بر وی تابد تا توان گفتن که شرقیست یا غربی و بدین قول معنی آنست

کم

نور

که هم شرقی باشد و هم غربی و هرچه چنین باشد زیتون او پرورده باشد و روغن او روغن‌تر بود و بعضی
دیگر گفتند معنی آنست که منبت او در زمینیست معتدل نه شرقی نیست که سرد سیر باشد و غربی نیست
که گرمسیر کم بود و تخصیص زیتون برای آن کرد که آن روغن او روغنی روشن‌تر و صافی‌تر باشد و
گفتند برای آنکه منبت او در شام و بیت المقدس است که منزل انبیا و اولیاست و زمینی مقدس است و
هفتاد پیغمبر او را برکت کرده اند و از جمله ایشان ابرهیم علیه السلم از رسول علیه السلم روایة کرده اند
که او گفت کلوا الزیت وادهنوا به فانه من شجرة مبارکة روغن زیت بخورید و در خود مالید که آن از درخت
مبارکست عبدالله بن ثابت انصاری چراغ را بجنباند و پاره روغن زیت پاورد و گفت رها این روغن
چرب کنید گفتند ما را نمی باید عصا بر گرفت و ایشان را بزد و گفت اترغبون عن دهن رسول الله رغبت
نمیکنید در روغن رسول خدای یکاد زیتها یضیئ آنکه گفت نزدیکست که روغن او روشنائی دهد
از صفا و ضیاش و اگرچه آتش بوی نرسیده باشد نور علی نور پر نوری باشد نوری مترادف و متراکم
از غایت ضیا و روشنی خدای راه نماید بنور خود آنرا که خواهد و مثلها زند برای مردمان تا ایشان اندیشه
کنند و بعلم آن منتفع شوند و حق تعالی بهمه چیزی دانا و عالمست عبدالله عباس گفت کعب الاحبار
را از این آیه پرسیدم گفت این مثلیست که خدای زد رسول را اما مشکوة سینه اوست و زجاجه
دل اوست و چراغ که در وست نور نبوتست و درخت مبارکه درخت نبوتست یکاد زیتها یعنی نزدیکست
که کار محمد آشکارا شود هر کسی را و اگرچه او سخن نگوید چنانکه این روغن زیت نزدیک بود که روشنی
دهد بی آتش از عبدالله عمر روایة کردند که مصباح محمدست خدایش در این آیه خواند چنانکه در دیگر آیه
سراجش خواند فی قوله و سراجا منیرا و درخت مبارکه که این درخت از او گرفت ابرهیم پیغمبر است علیه
السلم و برای آن مبارک خواند که بیشتر انبیا از صلب او بودند و شرقی و غربی نیست یعنی جهود و ترسا
نیست برای آن کنایه کرد از جهودی و ترسائی بشرقی و غربی که ترسایان روی بشرق کنند و جهودان
روی بمغرب و او جهود و ترسا نبود ما کان ابرهیم یهودیا و لا نصرانیا و لکن کان حنیفا مسلما یکاد
زیتها یضیئ نزدیک بود که محاسن اخلاق محمد و محامد خصال او پیدا شود مردمان را و اگرچه او را وحی
نیامده باشد نور علی نور پیغمبری بعد پیغمبری است از نسل پیغمبری مقاتل از ضحاک روایة کرد که مشکوة
عبدالمطلب است و زجاجه عبدالله و مصباح رسولست که در صلب او بود و او فروختن از درخت مبارک
نبوت که ابرهیم پیغمبر میراث یافت و گفتند نور چراغ نور رسولست و درخت رسولست که نه شرقی
است و نه غربی نه مکیست و نه مدنی که از ناحیه شرق باشد و نه از ناحیه مغرب بلکه او میانه هر دو است ابو
العالیه گفت این مثلیست که خدای تعالی زد برای مؤمن مشکاة نفس اوست و زجاجه سینه اوست و
مصباح نور معرفت در دل او و علم قرآن و درخت اخلاص اوست خدای را بوحدانیت وحده لا شریک له مثل او

چون درختی است بنگر که آفتاب بوی نرسد نه در وقت طلوع و نه در وقت غروب همچنین مؤمن در حرست
از فتنها که دیگران را بآن ابتلا کردند و او بیان چهار خصلت است شکر در وقت عطا و صبر در وقت بلا
و عدل در وقت حکم و صدق در وقت قول و او در میان مردمان چنان باشد که زنده در میان مردگان
آنکه گفت نُورٌ عَلَىٰ نُورٍ او در میان پنج نور میگردد کلامش نور باشد و علمش نور باشد و مدخلش نور باشد
و مخرجش نور باشد و مرجعش روز قیامت با نور باشد حسن بصری گفت قرآن در دل مؤمن همچون چراغست
که بروشنائی او منتفع شوند و از وی چراغها افروزند بی آنکه در وی نقصانی باشد مصباح قرآنست و زجاجه
دل مؤمن است و مشکاة دهن و زبان اوست و درخت مبارک درخت وحی است یَكَادُ زَیْتُهَا یُضِیءُ نزدیکست
که حجج قرآن روشن شود اگر چه نخوانند چون بر خوانند چه بود آن بفکر و تأمل کند این قرآنست بر نور یعنی
این قرآن از دلایل است بر راه از عقل آنکه گفت این نور الطاف و توفیق عزیاست بآنکس دهم که خواهم از
آنکه که ایشانرا اصلاحی آن باشد محمد باقر گفت ع مصباح نور علمست در سینهٔ پیغمبر و زجاجه سینهٔ
علی ابن ابی طالبست که علم خود در سینهٔ وی ودیعه نهاد یَكَادُ زَیْتُهَا یُضِیءُ نزدیکست که عالمی از آل محمد سخن
گوید بآن علم پیش از آنکه از وی پرسند نُورٌ عَلَىٰ نُورٍ امامی گوید بنور علم و حکمت بر اثر امامی از آل محمد
تا قیامت خدای تعالی این نور هدایت کند و راه نماید آنرا که خواهد بآنکه لطف کند با وی چون داند
که صلاح در آن دارد و او بهمه چیزی دانا و عالمست فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا
اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ
الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا
عَمِلُوا وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ این چراغ در خانهاست و قیل
نور تو در بیوت در خانها افروخته شود تا این کدام خانهاست سعید جبیر از عبدالله عباس روایت
کرد که این خانها مسجدهاست و مسجدها در زمین همچنان تابنده و روشن باشد اهل آسمان را که
ستارگان اهل زمین را و کسی که زیارت مسجدی کند خدایرا زیارت کرده و واجبست خدایرا که زایر
خود را اکرام دارد انس مالک روایت کرد که یک روز رسول این آیه بخواند مردی برپای خاست و گفت یا
رسول الله این خانها کدامست گفت خانهای پیغمبرانست ابو بکر برپای خاست و گفت یا رسول الله خانهٔ فاطمه
و علی علیهم السلام از آن جمله است گفت هست و این خانه فاضلترین خانهاست در خانها که خدای تعالی
دستوری داده است که آنرا رفع کرده اند یعنی از روی قدر و منزلت و در اینجا بامدادان و شبانگاهان
مردانی که وی را تسبیح کنند عبدالله عباس گفت مراد باین تسبیح نمازاست لقوله بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ یعنی نماز
بامداد و شام گذارند دیگر مفسران گفتند مراد نمازیست که نماز است برای آنکه غدو وقت نماز بامدادست و
آصال جامعست و دیگر شام و خفتن را ابو هریره از رسول علیه السلام روایت کرد که هیچکس نباشد که بامداد

وشبانگه

و شبانگاه بمسجد رود و مسجد را بر جای دیگر بگزیند الا که او را بنزدیک خدای منزلی باشد معد ساخته
باشد چنانکه یکی از ما بنزدیک دوستی رود بزیارت نزل او را مهیا کند در کرامت و سهل بن الساعدی روایت
کرد از رسول علیه السلام که هر که بامداد و شبانگاه بمسجد رود امید آنرا تا علم آموزد از کسی یا کسی را علم در
آموزد ثواب او ثواب مجاهدان باشد که در راه خدای جهاد کنند و غنیمت بردارند و هر کس که نه برای
این رود چنان باشد که نظاره کاری رود آنرا بیند و از او هیچ نصیبی بر ندارد چنانکه کالاها بیند و
از آن ایشان نباشد و کالاها بیند و از ایشان نباشد آنگه گفت رجال مردانی اند که ایشانرا مشغول نکرد از
هیچ تجارتی و بازرگانی و نه بیع و شری از ذکر خدای تعالی که نماز است بخلاف آنکه چون بشنیدند که
کاروان طایف آمد رسول را و نماز را رها کردند و برفتند بتجارت و درویشان نظاره چنانکه گفت وَإِذَا
رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا و تخصیص مردان برای آن کرد که نماز آدینه و جماعت نیست و گفتند
که مراد بتجارت شراست برای آنکه در عقب او نفی بیع کرد و گفت وَلَا بَيْعٌ بیع و شری ایشانرا از ذکر خدای
و گذاردن نماز مشغول نکرده اند و از زکوة دادن یعنی در اوقات نماز نماز بپای دارند و زکوة مال
بدهند عبدالله عباس گفت مراد اخلاص طاعتست خدایرا تعالی عبدالله عمر گفت آیه در شان جماعتی
آمد که در بازار بتجارت مشغول بودندی چون بانگ نماز شنیدندی درهای دکان ببستندی و بنماز
رفتندی ابو هریره از رسول علیه السلام روایت کرد که إِنَّ لِلْمَسَاجِدِ أَوْتَادًا الْمَلَائِكَةُ جُلَسَاؤُهُمْ
مسجدها را میخهاست یعنی ملازمانی هستند که فرشتگان همنشینان ایشان باشند اگر ایشانرا نیابند
طلب دارند و اگر بیمار شوند این فرشتگان بعیادت ایشان روند و اگر حاجتی باشد ایشانرا یاری
دهند آنگه گفت جلیس مسجد بر سه خصلتست برادری مستفاد یا کلمه حکمت یا رحمتی منتظر و صادق
گفت هر که بمسجد رود پای بر هیچ تر و خشکی ننهد الا که تسبیح کند برای او تا بهفتم زمین و هم او گفت
مَنْ كَانَ الْقُرْآنُ حَدِيثَهُ وَالْمَسْجِدُ بَيْتَهُ بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ و هم او گفت نماز در بیت المقدس هزار نماز
باشد و در مسجد اعظم صد و در مسجد قبیله بیست و پنج و در مسجد بازار دوازده و نماز مرد در خانهٔ
خود یک نماز باشد اما بر قول آنکه گفت مراد بیوت خانهٔ رسولست و اهل البیت او این صفات خود
سیرت ایشانست اند که خدای و بپای داشتن نماز و دادن زکوة تا در خبرست که امیر المؤمنین علیه السلام در شبانروزی
هزار رکعت نماز کردی بیرون از فرایض و سنن و همچنین امام زین العابدین علیه السلام اما ایتاء زکوة علیهم السلام و پیش از
اسلام کس جمع نکرد میان نماز و زکوة جز امیر المؤمنین ع که او در نماز زکوة داد در رکوع تا در حق او آمد
که الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ آنگه گفت با این همه عبادات که کنند
از خدای خود ترسند يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ ترسند از روزی که در آن روز دلها
و چشمها بر گردد و دلها مضطرب شود و چشمها باز ماند و این هم در ایشان محققست که إِنَّا نَخَافُ

من ربنا یوماً عبوساً قمطریراً واضطراب و اندیشه دران باشد که مردها الکت یا ناجی از اهل
دست راست است یا دست چپ نامه اش بدست راست دهند یا بچپ سعید باشد یا شقی نعوذ بالله ...
یا اتفاق آنکه بیان کرد این همه برای چه کند لیجزیهم الله برای آن تا خدا ایشانرا جزا دهد نیکوتر از
آنچه کرده باشند از ثواب و بفزاید ایشانرا از فضلش و آن تفضل باشد که برتری بود از ثواب و خدای
تعالی روزی دهد آنرا که خواهد بی حساب و شمار والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة یحسبه
الظمآن ماءً حتی اذا جاءه لم یجده شیئاً ووجد الله عنده فوفیه حسابه والله سریع الحساب او
کظلمات فی بحر لجی یغشیه موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده
لم یکد یریها ومن لم یجعل الله له نوراً فما له من نور حق تعالی وصف اعمال کافران را مثل
زد و تشبیه کرد بسراب آبنمای چنانکه از دور آب زده و آب نماید و نباشد اعمال ایشان نیز پندارند
که عملی هست که بدان مستحق چیزی شوند و نباشد از آنجا که بموقع قبول نباشد چون شرایط قبولش حاصل
نباشد گفت آنکه ایشان کافرانند اعمال ایشان و کردار ایشان چون سرابیست که بزمین هامون و هموار
باشد که آنرا چون تشنه چنین پندارد که آبست آنکه بنزدیک وی رسد هیچ چیز نیابد همچنین باشد عمل
کافر گمان برد که چیزی میکند چنانکه گفت وهم یحسبون انهم یحسنون صنعاً چون بوقت جزا رسد هیچ
محصول نباشد آنرا و آنچه گمان برده باشد بخلاف آن بود ووجد الله و خدا را یابد نزدیک آن یعنی جزا
خدا یابد بر وفق عمل خود یا خدا را یابد شمار کننده و جزا دهنده وی شمار او تمام بکند و جزای او
بکمال بدهد و او خدای زود حسابست حساب خلقان همه یکبار برارد و منع نکند او را حساب بعضی از
بعضی و این دلیل کند که خدای تعالی متکلمست نه بآلت چه اگر متکلم بآلت بودی ممکن نبودی او را حساب
کردن خلقان در یک وقت آنکه تشبیهی دیگر کرد اعمال ایشانرا در خالی بودن از نور و وصف کردن آن بظلمت
از سبب بطلان او گفت یا عمل ایشان چون تاریکیهاست در دریا، دور قعر و بسیار آب که باو رسد
و بپوشد او را موجی که از زیر آن و بالای آن موجی باشد و از بالای آن ابری و این جمله چون جمع کنند
تاریکیها باشد بعضی بر بالای بعضی یکی ظلمت دریا و یکی ظلمت موج و یکی ظلمت ابر و عمل کافر را تشبیه باین
سه تاریکی برای آن کرد که او را اعتقاد تاریکست که دوزخست این تاریکیها تا بجای باشد که اگر
دست از آستین بیرون کند نزدیک آن باشد که آنرا نبیند بعضی مفسران گفتند که مراد بظلمات اعمال
کافرانست و بدریا لجی دل وی و بموج آن جهل و شک و حیرت که غالبست و بسحاب رین و ختم و
طبع که بر دل اوست ابی کعب گفت درین آیه که کافر در پنج ظلمتست و آن دوزخست و هر که خدا او را نور
نکند او را نور نباشد یعنی هر که او را خدای لطف نکند و هدایت ندهد او مهتدی نباشد مقاتل
گفت آیه در عتبة بن ربیعه آمد که در جاهلیت طلب دین و زهد میکرد چون اسلام آمد کافر شد

موج من فوقه

درخبر

نور

در خبر است که رسول عم را پرسیدند که امت تو در قیامت بر صراط چگونه گذرند گفت امت من بر صراط
بنور علی گذرند و علی بر صراط بنور من گذرد و من بنور خدای و نور امت من از علی است و نور علی از من
و نور من از نور خدا و هر که با او تولا نکند او را نور نباشد ثم قرأ ومن لم یجعل الله له نوراً فما له من نور
الم تر ان الله یسبح له من فی السموات والارض والطیر صافات کل قد علم صلاته وتسبیحه
والله علیم بما یفعلون ولله ملک السموات والارض والی الله المصیر الم تر ان الله یزجی سحاباً
ثم یؤلف بینه ثم یجعله رکاماً فتری الودق یخرج من خلاله وینزل من السماء من جبال
فیها من برد فیصیب به من یشاء ویصرفه عن من یشاء یکاد سنا برقه یذهب بالابصار یقلب
الله اللیل والنهار ان فی ذلک لعبرة لاولی الابصار ای نمی بینی و نمیدانی که خدا را هر که
در آسمان و زمینست تسبیح و تنزیه میکند ذات پاک وی را از آنچه لایق نباشد از زن و فرزند و
شریک و شبیه و افعال قبیح و اخلال بواجب و تسبیح و تهلیل آنچه در آسمان و زمین است مر خدا را
آنست که دلیل میکند بعجیب خلق و بدیع صنع بر آنکه ایشانرا خالقی و آفریدگاری هست مستحق تسبیح
و تنزیه و مرغان صف انداز صف زده و در هوا بالهای خود گشاده تسبیح میکنند خدای را از آن
جهت که حال ایشان دلیلست بر آنکه ایشانرا خالقی هست قادر بر آنکه آلت پریدن ایشان داده است
و ایشانرا بال گشاده در هوا معلق بداشته کل قد علم صلاته هر یکی را از ایشان خدای تعالی
نماز او میداند و تسبیح او میشناسد مجاهد گفت نماز مکلفان و تسبیح نا مکلفان و خدای عالمست
بدانچه ایشان میکنند از افعال و میگویند از اقوال آنگه گفت ولله ملک السموات والارض
خدا راست آسمانها و زمین و او راست تصرف در آن تا چنانکه خواهد میکند بر حسب مصلحت و باز
گشت همه با اوست الم تر ان الله ای نمی بینی و نمیدانی که خدای تعالی میراند ابر را تا آنکه جمع بکند و با
هم می آرد میان او و تالیف میکند اجزا او را بعضی با بعضی ثم یجعله پس آنگه آنرا برهم می نشاند و تراکم
و تراکب میگرداند پس تو می بینی باران بزرگ قطره که از میان او بیرون می آید و فرو می آید از
آسمان از بعضی کوهها که در آسمانست از تگرگ پس برساند آن تگرگ را بر سبیل عذاب بآن کس که
بخواهد تا زرع و میوه او هلاک کند و بگرداند آن تگرگ را از زرع و میوه آنکس که بخواهد یکاد
نزدیکست که روشنائی برق او چشمها را ببرد و در عقب می آرد این بر عقب آن و آن بر عقب این گاه از شب می
کاهد و در روز می افزاید و گاه از روز میکاهد و در شب می افزاید ان فی ذلک بدرستی که درین
عبرتی و پندی و دلیلی و حجتی هست مر خداوندان عقل را ابو هریره از رسول روایة کرد که یؤذینی
ابن آدم فرزند آدم مرا میرنجاند و روزگار را دشنام میدهد که دشنام مده روزگار را که من روزگارم
می پندارد که حالها روزگار میگرداند این حالت بیدی الامر اقلب اللیل والنهار کار بدست منست

شب و روز را میگردانیم وَاللّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي
عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ لَقَدْ أَنْزَلْنَا
آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَاللّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ خداوند تبارک و تعالی باز بر هر چندی را
از آب همه حیوانات را از آب آفرید و چون اسم دابه بر عقلا و غیر عقلا واقع بود بر سبیل تغلیط لفظ من آورد
و گفت فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي بعضی این دوابّ آنند که بر شکم بروند چون مار و ماهی و کرم و بعضی آنند که بر دو پا بروند
چون آدمیان و پریان و مرغان و بعضی آنند که بر چهار دست و پای بروند چون انعام و بهایم و وحوش و سباع
و برای آنکه ذکر جانوران نکرد که ایشان بر بیشتر از چهار پا روند که حکم ایشان منبسط باشد بر این حکم چهار
پایان است یَخْلُقُ اللّهُ خدای می آفریند آنچه میخواهد و خدای تعالی بر همه چیز قادر است و توانا لَقَدْ أَنْزَلْنَا
ما فرو فرستادیم آیاتی مبین هویدا و روشن و نصب کردیم ادلّه واضح و خدای تعالی راه نماید آن را که خواهد
براه راست از لطف و حکمت و تمیز آنکه خبر داد از آنچه منافقان گفتند وَيَقُولُونَ و میگویند این منافقان
که ما ایمان آوردیم بخدا و بخبر از خدا و طاعت داشتیم این میگویند بزبان آنگه پشت بر میکنند و بس
میگردند گروهی از ایشان بعد این گفتار که گفتند و ایشان بحقیقت مؤمن نیستند مفسران گفتند
این آیه در حق بشر که منافق نام او بشر و خصمی جهود بود او را با ایشان از زمینی خصومت افتاد جهود
منافق را بحکومت پیش پیغمبر آورد منافق گفت من بحکم او راضی نیستم که او حیف میکند بیا تا پیش کعب
اشرف رویم که او مهتر جهودان است خدای تعالی این آیه فرستاد وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللّهِ وَبِالرَّسُولِ
وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللّهِ
وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ
مُذْعِنِينَ أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمِ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ
بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ
بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَمَنْ يُطِعِ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ
اللّهَ وَيَتَّقْهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ حق سبحانه و تعالی گفت این منافقان میگویند که ما بخدا و
رسول خدا ایمان داریم و طاعت و فرمان میبریم و ایشان دروغ میگویند و بحقیقت مؤمن نیستند و
علامت و نشان این آنست که چون ایشان را دعوت کنند با خدا و رسول تا رسول میان ایشان حکم کند تو
همی بینی ناگاه جمعی از ایشان که اعراض کنند و بحکم رسول راضی نشوند ابو القاسم بلخی آورده است که این
مخاصمه میان علی و عثمان بود در زمینی که از علی خریده در آن زمین سنگ بسیار بود خواست که رد کند
بعیب گفت تا پیش رسول رویم بحکومت حکم بن العاص گفت اگر پیش او روی بحکومت حکم برای پسر عم
خود کند خدای تعالی این آیه فرستاد و بیان کرد حال ایشان در ایمان و اسلام اینست که اگر حق با ایشان

حزب

بود

نور

بود بحکومت رسول راضی شوند وَإِنْ يَكُنْ و اگر حق ایشان را باشد پیش رسول آیند مطیع و منقاد گردن
نهند هر حکمی و برادر دلهای ایشان بیماری هست یعنی نفاق یا خود بشک افتاده اند و این خود چنین است
اما استفهام که کرد برای تقریع و توبیخ کرد چنانکه یکی کو بر جاهلی را که هما نا تو جاهلی و برا علی نیست
باین کار بانکه داند که او چنین است تا جهل او را تقریر کند أَمْ يَخَافُونَ یا خود میترسند که رسول خدا
بر ایشان حیف کند و حکم بحق نکند انگه گفت که ایشان ظالم و ستمکاره اند بر نفس خود ظلم میکنند که از
حکم رسول عدول میکنند و بحکم کعب اشرف راضی میشوند انگه بیان حال مؤمنان کرد و گفت بحقیقت
مؤمنان و گفتار ایشان آن باشد که چون ایشان را دعوت کنند با خدا و رسول خدا تا حکم کند میان آن
باشد که گویند شنیدیم و طاعت داشتیم مطیع و منقادیم حکم و رسول خدا را و رسول خدا را و ایشانند
که مفلح و رستکاراند وَمَنْ يُطِعِ اللّهَ و هر که طاعت دارد خدا را و رسول خدا را و فرمان ایشان را
منقاد شود و از مخالفت ایشان بترسد ایشان ظفر یافتگان باشند بمراد و رستگاران بمطلوب وَأَقْسَمُوا
بِاللّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ قُلْ لَا تُقْسِمُوا طَاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ إِنَّ اللّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ
قُلْ أَطِيعُوا اللّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِنْ تُطِيعُوهُ
تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ سبب نزول این آیه آن بود که منافقان رسول را گفتند
اینما کنت نکن معک یا رسول الله هر کجا تو باشی ما با تو ایم اگر بروی با تو برویم و اگر مقام کنی با تو مقام کنیم و جهاد
فرمان تو باشد انقیاد نمائیم و از آن در نگذریم و برین سوگندان خوردند و این سوگند برای نفی تهمت خوردند
و چون اندیشه کنند ایشان باین سوگند متهم تر باشند از آنکه مؤمنان گفتند و سوگند بخوردند ایشان
از آنجا که در دل نفاق داشتند ترسیدند که بمجرد گفتار ایشان را باور ندارند سوگند خوردند و از اینجا
شاعر گفته است و فی الیمین علی ما انت واعده دل الکذب فی المیعاد متهم حق تعالی گفت ای محمد قل بگو
این منافقان را لَا تُقْسِمُوا سوگند مخورید طاعت فرمان بردن و طاعت داشتن شما را از این سوگند خوردن
بهتر است و نیکو مجاهد گفت معنی آنست که طاعت چنین بزبان که آن وفا باشد و آن کردار باشد
و آن گفتار دروغ بود و سوگند بی اعتقاد طاعتی است معروف شما که منافقاند یعنی طاعتی مثل این
باشد بدرستی که خدا داناست بآنچه شما میکنید و آگاهست از آنچه در دل دارید بگو ای محمد که طاعت دارید
خدا را و رسول خدا را و اگر برگردند و اعراض کنند بر رسول آن باشد که بر او نهاده است از تکلیف و بر شما
آنچه بر شما نهاده باشد شما را بازخواست نکنند از آنچه کرد و او را نیز بازخواست نکنند از آنچه شما کرده اید
هر یکی را بآنچه کرده باشد مطالبت کنند و جزا دهند و اگر شما رسول را طاعت دارید و فرمان او برید
راه یابید و بر پیغمبر نیست الا رسانیدن هویدا و روشن یا او آن بود که دعوت کند و برساند و آنچه لطف
و اقدار و تمکین است بخدا تعلق دارد و آنچه امتثال است با ایشان است و قبول و عمل و کار دادن آن بر وجهی باشد

تعلق بتکلیف دارد وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ کَمَا
اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذِی ارْتَضَى لَهُمْ وَلَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ
خَوْفِهِمْ أَمْنًا یَعْبُدُونَنِی لَا یُشْرِکُونَ بِی شَیْئًا وَمَنْ کَفَرَ بَعْدَ ذَلِکَ فَأُولَئِکَ هُمُ الْفَاسِقُونَ
وعده داد خدای تعالی آنان را که ایمان آوردند از شما و عمل صالح کردند که ایشان را خلیفه کند در زمین چنانکه
خلیفه کرد کسانی را که پیش از ایشان بود و ایشان را تمکین کند آن دین ایشان آن دینی که برای ایشان پسندیده
آنرا و بدل کند ایشان را از پس ترسیدن با امن خوف ایشان با امن بدل کند تا ایشان مرا می پرستند و هیچ
چیزی را شریک یا ندو با من انباز نکرده اند در طاعت و عبادت هیچ چیز را و هر که کافر شود پس از آن ایشان
فاسقان و بیرون آیندگان باشند از فرمان خدا اما در این آیه گفته جمعی گفتند مراد جمله امت محمد اند که
خدای تعالی ایشان را خلفاء امتان گذشته کرد چنانکه آدم را خلیفه جان کرد و زمین را از ایشان پاک
کرد و بدیشان داد و همچنین خدای تعالی زمین را از کافران و امتان گذشته پاک کرده و بامت محمد داد
چنانکه گفت وَجَعَلْنَاکُمْ خَلَائِفَ و خلیفه آن باشد که از پس گذشته باشد و بعضی گفتند مراد صحابه اند
که خلافت عثمان و عمر کردند بعد از رسول از ابوبکر و عمر و عثمان و علی که خدای در عهد ابوبکر ولایت عرب
بگشاد و در عهد عمر بعضی از ولایت عجم و در تفسیر اهل البیت است که مراد این خلیفه صاحب الزمان است خدای
تعالی خبر داد بخروج او در آخر الزمان و او را مهدی خواند و امت بر خروج اجماع کردند و خلاف در
عین او افتاد و دلیل بر صحت این و فساد قولهای دیگر آنست که خدای تعالی وعده داد و وعده بچیزی
باشد که در حال نباشد و خلافت رسول نه نقد بود و وعده بود و این در عهد رسول بود که خدای تعالی ملل
و شرایع منسوخ کرد و دین اندیگران نسخ و به رسول داد پس این وعده بامت رسول بوده باشد دیگر
آنکه تمکین از دین پسندیده آن حد نیست که خدا حکایت کرد و تبدیل خوف با امن هم بآحد حاصل نیست که
گفته است و این جمله که گفتیم دلیل فساد قول آن میکند که این را بر خلافت صحابه حمل کردند دیگر
آنکه امت بر دو قول اند قومی گفتند خلافت فرض باشد نه باختیار و قومی گفتند باختیار اما آنان که گفتند خلافت
نص خدای باشد و رسول خلیفه علی را و فرزندان وی را گفتند و اما آنکه اختیار گفتند بخلافت صحابه
گفتند پس آنکس که گوید که خلیفه باستخلاف خدا باشد و جز علی باشد قول او و قول باشد ثالث خارج
اجماع و اما آنکه در حق صحابه بدعوی نص کردند قول ایشان باطلست چرا که اگر نص خدا با پیغمبر نص بودی به
اختیار ایشان بر ابوبکر حاجت نبودی و نص ابوبکر بر عمر آنکه مشورت و شوری چرا با امت و خلافت عثمان
دیگر گفت چنانکه خلیفه کرد آنان که پیش از ایشان بودند و اما آنکه خدا ایشان را خلیفه کرد آدم بود در قوله
إِنِّی جَاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً و داود بود در قوله یَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاکَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ و هرون بود
در قوله هَارُونَ اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی و معلومست که استخلاف بدین وجه در حق صحابه نبود در حق امت

بود

بود و اگر چنان بودی که وعده سابق شده بودی از خدا در حق ایشان باستخلاف این صریح نص
بودی و با این هم حاجت نبودی باجماع امت و بیعت ایشان و تمکین این دین چنانکه در این صفت کرد نه در عهد
رسول بود و نه در عهد صحابه و نه امروز هست و این آن روز خواهد بود که رسول علیه السلام گفت یَمْلَأُ
الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا کَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا و اما تبدیل خوف با امن معلومست که بعموم حاصل نیست
مگر در بعضی مواضع و این که گفت یَعْبُدُونَنِی لَا یُشْرِکُونَ بِی شَیْئًا پوشیده نیست که مسلمانی نیست یا
کافری اندکی است از بیادی پس این لایق نیست بمعنی او مطرد نیست الا بر خلافت و اما مهدی علیه السلام
که رسول بوی اشارت کرد و امت بر او اجماع کردند بجمله واگرچه در تعیین آن خلاف کردند و رسول علیه
السلام گفت لَوْ لَمْ یَبْقَ مِنَ الدُّنْیَا إِلَّا یَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِکَ الْیَوْمَ حَتَّى یَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِی
یُوَاطِئُ اسْمُهُ اسْمِی وَکُنْیَتُهُ کُنْیَتِی یَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا کَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا و این خبر
مخالف و موافق روایت کنند و خلاف در تعیین افتاد جابر بن عبد الله گفت چون این آیه آمد یا
أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ من گفتم یا رسول الله
خدا را و رسول را می شناسیم و طاعت واجب میدانیم اولو الامر کدام اند که طاعت ایشان خدا
با طاعت خود و طاعت تو مقرون کرده است گفت یا جابر خلفا که ایمه مسلمانان اند علی ابن ابی طالب ثم
الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَیْنُ ثُمَّ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ الْمَعْرُوفُ فِی التَّوْرَاةِ بِالْبَاقِرِ وَسَتُدْرِکُهُ یَا جَابِرُ
فَإِذَا لَقِیتَهُ فَاقْرَأْهُ مِنِّی السَّلَامَ ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ عَلِیُّ بْنُ مُوسَى ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ
ثُمَّ عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ ثُمَّ ابْنُ الْحَسَنِ سَمِیِّی وَکَنِیِّی حُجَّةُ اللَّهِ فِی أَرْضِهِ وَبَقِیَّتُهُ فِی عِبَادِهِ ابْنُ
الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ ذَلِکَ الَّذِی یَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى یَدِهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا ذَلِکَ الَّذِی یَغِیبُ عَنْ شِیعَتِهِ
غَیْبَةً لَا یَثْبُتُ فِیهَا عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ إِلَّا مَنِ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِیمَانِ گفت ای جابر بدانکه
تا اولو الامر کدام اند خلیفتان من اند و امامان مسلمانان اند از پس من اولین ایشان علی ابن ابی طالب
آنگه حسن آنگه حسین آنگه علی ابن الحسین آنگه محمد ابن علی که او در توریة معروفست بباقر و تو او را
دریابی یا جابر چون او را ببینی سلام من بوی برسان آنگه صادق جعفر بن محمد آنگه موسی بن جعفر
آنگه علی ابن موسی آنگه محمد بن علی آنگه علی بن محمد آنگه حسن بن علی آنگه پسر حسن عسکری که هم نام
منست و هم کنیت من خدای تعالی مشارق و مغارب زمین را بدست وی بگشاید و او از شیعه خود
غایب شود غیبتی که بر قول بامامت او نباشد مگر آنکس که خدای تعالی دل او بایمان امتحان کرده باشد
جابر گفت من گفتم یا رسول الله شیعه او را با او انتفاع باشد در غیبت او گفت ای و الذی بعثنی بالنبوة
بآن خدای که مرا بنبوة فرستاد که ایشان بنور او مستضیء باشند و بولایت او منتفع باشند در غیبت
او چنانکه منتفع باشند بآفتاب و ان جللها سحاب و اگرچه ابر وی را پوشیده باشد آنگه گفت

من الدنیا

یا جابر هذا من مکنون سر الله ومخزون علم الله فاکتموه الا عن اهله ای جابر این از مکنون
سر خداست واز علم مخزون اوست باز پوش این را الا از اهلش جابر بن عبد الله گفت بر من مدت دراز بگذشت
و من منتظر این وعده بودم تا یک روز نزدیک زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام شدم
و با من حدیث میکرد نگاه کردم محمد بن علی از حجرهٔ زنان بیرون آمد و بر سر دو گیسو داشت جابر
گفت من در نگریدم پهلوهای من بلرزید و موی بر اندام من برخاست بلند در نگریدم آن امارات
که رسول ع گفته بود در وی باز یافتم گفتم یا غلام اقبل ای کودک روی بمن آورد روی بمن کرد گفتم
ادبر پس کرد دید گفتم شمایل رسول الله ورب الکعبة خویها رسول خداست و شمایل و رب بخدا
کعبه انکه ویرا گفتم نام تو چیست گفت محمد گفتم پدرت گفت زین العابدین علی الحسین گفتم همانا
که تو باقری گفتار ای یا جابر پیغام رسول بگذار من گفتم که رسول علیه السلم مرا بشارت داده است
که چندانی بمانم که ترا دریابم و گفت چون دریابی سلام من بدو رسان اکنون یا محمد بن علی رسول
خدا ترا سلام میرساند گفت علی رسول الله السلام ما دامت السموات والارض وعلیک یا جابر بما بلغت
السلام جابر گفت پس از آن من پیش او آمدمی و شدمی و از وی مسایل پرسیدمی و آموختمی یک روز از من
مسئله پرسید گفتم والله لا ادخل فی نهی رسول الله بخدای که در نهی رسول خدا نیایم که رسول مرا خبر
داده است که شما ایمه هدی اید از اهل بیت احلم الناس صغارا و اعلمهم کبارا لا تعلموهم فانهم اعلم منکم
حلیم ترین مردمانند که خورد باشند و عالم ترین مردمانند چون بزرگ شوند ایشان را میاموزید که ایشان
عالمتر از شما باشند گفت صدق جدی رسول الله بخدا که من باین مسئله از تو عالمترم ولقد اوتیت الحکم
صبیا کل ذلک بفضل الله علینا و رحمته لنا اهل البیت واقیموا الصلوة واتوا الزکوة واطیعوا
الرسول لعلکم ترحمون لا تحسبن الذین کفروا معجزین فی الارض وماویهم النار و
لبئس المصیر یا ایها الذین امنوا لیستاذنکم الذین ملکت ایمانکم والذین لم یبلغوا الحلم منکم
ثلث مرات من قبل صلوة الفجر وحین تضعون ثیابکم من الظهیرة ومن بعد صلوة العشاء
ثلث عورات لکم لیس علیکم ولا علیهم جناح بعدهن طوافون علیکم بعضکم
علی بعض کذلک یبین الله لکم الایات والله علیم حکیم نماز بپای دارید در اوقات و
حدود و شرایط او بجای آرید و زکوة مال بدهید و طاعت پیغمبر دارید و فرمان وی برید تا باشد که
بر شما رحمت کند انکه گفت ای محمد مپندار آنان که بمن کافر شدند که ایشان عاجز توانند کرد ایزد
را در زمین از انکه ایشان را عذاب کند یا بجبر ایشان را از کفر باز دارم نتوانم توانم اما حکمت راه نمیدهد
با تکلیف جبر کردن بر مکلفان جبر نکنم و اختیار هدا انکه کفر اختیار کنند ماوای ایشان دوزخ است
و بد جای بازگشتی است دوزخ انکه خطاب کرد مومنان را و گفت ای مومنان باید که دستوری خواهند

از شما

از شما الا که بندگان شما اند و انانکه از شما اند و بحد بلوغ و خواب نرسیده اند یعنی ایشان نیز باید که
دستوری خواهند در شبانروزی سه بار یکی پیش از نماز بامداد و یکی وقت نماز پیشین که وقت
قیلوله باشد و یکی پس از نماز خفتن و انکه علت آن گفت این سه عورت یعنی سه وقت است که مردم
درین وقت برهنه باشند و زنان سرگشاده و با جامهای کوتاه و ایزار از برای عبادت بیرون کرده باشند
انکه گفت لیس علیکم بر شما و بر ایشان هیچ حرجی و بزه نیست پس ازین سه یا دو سه وقت و این سه
وقت را عورت برای آن گفت که مردم بخلل کند ستر عورت را در وی طوافون علیکم این بندگان کودکان
طواف کنندگان و گردندگان بر شما بعضی بر بعضی یعنی هر ساعت ایشان را کاری بود بنزدیک شما در سرا
ایند و بروند دستوری خواستن هر باری متعذر بود درین سه وقت دستوری خواهند و در غیر
این دستوری نخواهند در آیند و بر شما حرجی نباشد کذلک همچنین خدای تعالی بیان کند احکام شرع
را وخدای تعالی دانا و محکم کار است مقاتل گفت آیه در زنی آمد نام او اسما مرثد او را غلامی بود بوقت
وقتی اگاه در سرا شد و او را ازان کراهت آمد که او بر حالتی بود که نخواست که غلام او را چنان بیند
او بیامد و گفت یا رسول الله این غلامان و خدمتکاران ما در سرای ما می آیند در اوقاتی که ما را ازان
کراهت است خدای تعالی این آیه فرستاد و فرمود تا دستوری خواهند آنکه در سرای در وقتی و اذا
بلغ الاطفال منکم الحلم فلیستاذنوا کما استاذن الذین من قبلهم کذلک یبین الله لکم
ایاته والله علیم حکیم والقواعد من النساء اللاتی لا یرجون نکاحا فلیس علیهن جناح ان
یضعن ثیابهن غیر متبرجات بزینة وان یستعففن خیر لهن والله سمیع علیم انکه گفت
چون اطفال شما بحد بلاغت رسند اما با احتلام یا بانبات یا بچهارده سالگی باید که دستوری خواهند
چنانکه بالغان دیگر و همچنین خدای تعالی بیان میکند ایات خود را در احکام شرع و خدای دانا و درست
کار است آنچه کند و فرماید از سر علم و حکمت باشد و زنان که نشسته باشند از حیض و فرزند شان
باشد از پیری امید آن ندارند که شوهر کنند از انکه از آن حد گذشته باشند و صلاحیت آن ندارند
بر ایشان حرجی و بزه نیست در انکه فرو نهند جامهای خود را گفته که مراد مقنعه است که از بالا جامه
باشد و آن معنا که بالای جامه باشد غیر متبرجات نه انکه قصد ایشان اظهار زینت باشد و انکه اشکارا کنند
چیزی اگر آن واجب باشد و انکه عفت کنند و پارسائی نمایند با انکه این جامها ننهند و چادر پوشند
ایشان را بهتر باشد و خدا شنوا و دانا است میشنود آنچه میگویند و میداند آنچه میکنند و پنهان میدارند
لیس علی الاعمی حرج ولا علی الاعرج حرج ولا علی المریض حرج ولا علی انفسکم ان تاکلوا
من بیوتکم او بیوت ابائکم او بیوت امهاتکم او بیوت اخوانکم او بیوت اخواتکم
او بیوت اعمامکم او بیوت عماتکم او بیوت اخوالکم او بیوت خالاتکم او ما ملکتم مفاتحه

او صدیقکم لیس علیکم جناح ان تأکلوا جمیعا او اشتاتا فاذا دخلتم بیوتا فسلموا علی انفسکم تحیة من عند الله مبارکة طیبة کذلک یبین الله لکم الآیات لعلکم تعقلون سعید جبیر گفت سبب نزول آیه آن بود که نابینایان ولنگان وبیماران احتراز کردندی
از مواکلت تندرستان وگفتندی نباید که خوش نیاید ایشان را آنکه با ما طعام خورند وتندرستان نیز
احتراز کردندی از مواکلت ایشان خدای تعالی این آیه فرستاد مجاهد گفت جمعی از صحابه رسول چون
در خانهای ایشان طعام نبودی بخانه یکی ازین جماعت که ذکر ایشان در آیه است رفتندی وطعامی که
یافتندی بخوردندی ونابینایان ولنگان وبیماران ازین تحرج کردندی خدای تعالی این آیه فرستاد
از زهری روایت کردند که او گفت چون مسلمانان بغزاة رفتندی کلیدهای خانهای خود بجانه دادندی
که خویش ایشان بودندی از جمله کسانی که نابینایان وبیماران وایشان گفتندی که آنچه خواهید
ازین خانها ما بخورید ایشان از تحرج آمدی ونخوردندی خدای تعالی این آیه فرستاد ورخصت داد و
گفت لیس علی الاعمی حرج یا جماعت وبیمار حرجی نیست وبر شما بر نفس شما از آنکه طعامی بخورید
از خانها خود وذکر فرزندان نکرد برای آنکه داخلند درینکه گفت من بیوتکم برای آنکه فرزند مرد
بعضی است از وی وحکم او حکم اوست یا خانهای پدران خود یا خانهای مادران یا خانهای برادران یا
خانهای خواهران ویا خانهای عمان یا خانهای عمتان یا خانهای خالان یا خانهای خالتان خود او
ما ملکتم یا خانهای آنکه کلیدهای ایشان بدست شما باشد عبد الله عباس گفت مراد درو وکیل
است وابرد رحارث بن عمر آمد که او با رسول بغزا رفت ومالک بن زید را رها کرد بر خانه خود چون باز
آمد او را بجو یافت پرسید که ترا چه رسید گفت تا تو برفته من از طعام تو نخورده ام تحرج را خدای
تعالی این آیه فرستاد ودر اخبار اهل البیت است که مرد را روا باشد که از خانه این جماعت بی دستوری
ایشان بقدر حاجت بی اسراف طعام خورد او صدیقکم یا از خانه دوستان ورفیقان بر شما حرجی
نیست که بخورید از خانهای ایشان جمله یا پراکنده عبد الله عباس گفت پیش از نزول آیه توانگران با درویشان
طعام نخوردندی ضحاک گفت پیش از نزول آیه مردم تنها طعام نخوردندی گفت آیه در حی آمد از بنی
کنانه که ایشان ابو لیث بن عمر گفتندی تحرج کردندی از آنکه تنها طعام خورند بسیار بودی که مرد
بنشستی طعام ساخته وبرداشته در پیش نهادی واو گرسنه طعام نخوردی از بامداد تا شبانگاه تا کسی
بدست آمدی که با او طعام بخوردی واگر شب درآمدی وکسی نبودی از آن پس او طعام خوردی
خدای تعالی این آیه فرستاد وآن حرج برداشت وگفت بر شما حرجی نیست از آنکه طعام بجمع خورید
یا تنها خورید فاذا دخلتم چون در شوید در خانها وسرای های خود سلام کنید یعنی بر اهل آن سرای
وایشان از نفس او خواند از آنجا که دین وملت او یکی لقوله علیه السلم المؤمنون کنفس واحدة

وگفته

وگفت سلام کنید بر ایشان تا جواب دهند شما را وچون جواب عند سلام واجب باشد مجان باشد که
آن سلام بر خود سلام کرده عبد الله مسعود از رسول روایت کرد که او گفت السلام اسم من اسماء
الله فافشوه سلام نامیست از نامهای خدا فاش دارید آن را در میان خود که مرد مسلمان چون بقومی
بگذرد بر ایشان سلام کند وایشان جواب دهند او را بر ایشان زیادتی درجه بود واگر ایشان جواب

ندهند از آنکه ایشان بهتر وپاکیزه تر بود یعنی فرشتگان جواب

دهند در خبر است که میان آنکه سلام کند وجواب دهد صد حسنه ثواب باشد نود ونه آن را باشد که
سلام کند ویکی آن را که جواب دهد برای آنکه ابتدا کرد بعضی دیگر گفتند معنی آنست که چون در
خانه خود شوی بر اهل خود سلام کن وبر عیال خود واگر در سرای کسی نبود بگو السلام علینا من
ربنا السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین السلام علی اهل البیت ورحمة الله وبرکاته انس مالک
گفت من خدمت رسول میکردم هر کس مرا نگفت در کاری که کردم چرا کردی واگر چیزی بشکستمی
نگفت چرا بشکستی روزی آب بر دست وی بریختم مرا گفت من ترا سه خصلت بیاموزم که بدان منتفع شوی
گفتم بابی انت وامی یا رسول الله گفت هر که را بینی از امت من بر وی سلام کن تا عمرت دراز شود وچون در
خانه شوی سلام کن با اهل خانه تا خیر خانه ات بسیار شود ونماز سنت بجای آر عبد الله عباس
گفت درین آیه که معنی آنست که چون در مسجد شوی بگو السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین
تحیة من عند الله تحیتی از نزدیک خدا مبارک وخوش وپاکیزه یعنی تحیة کنید بر نفس خود تحیتی از
نزدیک خدا مبارک کذلک همچنین که بیان کرد بیان کند خدای تعالی برای شما آیات را تا بود که شما در
یابید وخردمند شوید انما المؤمنون الذین آمنوا بالله ورسوله واذا کانوا معه علی امر جامع
لم یذهبوا حتی یستأذنوه ان الذین یستأذنونک اولئک الذین یؤمنون بالله ورسوله
فاذا استأذنوک لبعض شأنهم فأذن لمن شئت منهم واستغفر لهم الله ان الله غفور
رحیم مؤمنان بحقیقت آنانند که بخدا وپیغمبر ایمان دارند وچون با رسول حاضر باشند بکاری که میان ایشان
جمع کرده باشد وایشان را بجا آورده از حضور حربی یا مشورت کردن در کاری یا بدان جمعه لم یذهبوا
نروند از آنجا تا آنکه از وی دستوری خواهند وبی اذن واشارت وی متفرق نگردند ابو حمزه ثمالی گفت
مراد روز آدینه است که چون رسول علیه السلم بر منبر شدی ومردی را کاری پیش آمدی از قضا حاجتی یا
تجدید وضوئی یا رنجی وبیماری از مسجد بیرون شدی تا آنکه برابر رسول آمدی وانگشت برداشتی دستوری
خواستی رسول علیه السلم او را دستوری دادی تا او برفتی حق تعالی گفت آنانکه از تو دستوری خواهند
ایشانند که بخدا ورسول اش ایمان دارند بعد از آنکه رسول را فرمود که چون از تو دستوری خواهند برای
بعضی از کارهای خود ایشان را دستوری ده آن را که خواهی واستغفار وآمرزش خواه از خدای برای ایشان
که او خدای آمرزنده ومهربانست لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا قد

نصف الحزب

قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

حق سبحانه وتعالی میفرماید که رسول را علیه السلام چنان مخوانید و آواز مدهید که یکدیگر را خوانید مگویید یا محمد یا احمد چنین گویید یا رسول الله یا نبی الله با توقیر و تعظیم یا قیاس مکنید دعای رسول را در میان شما چون دعای شما یکدیگر را چون رسول شما را خواند لازم باشد و حاضر کرده پس بی سودی وی مروید قد یعلم الله خدای داند از شما آنرا که در میان یکدیگر بگریزند و در پس یکدیگر پنهان میشوند گفته که این روز حفر خندق بود که رسول صحابه را فرمود تا خندق میکردند منافقان یک یک در میان مردمان فرو میگریزیدند و در پس یکدیگر پنهان میشدند و میرفتند بی سودی انگه گفت فلیحذر الذین گو حذر کنید و بترسید آنانکه مخالف امر رسول میکنند از آنکه فتنه با ایشان رسد یعنی قتلی و ایشان کشته شوند صادق رضی الله عنه گفت سلطانی جابر است که بدیشان مسلط شود یا عذابی دردناک بایشان رسد در دنیا انگه گفت الا ان لله بدانید که خدایراست آنچه در آسمانها و زمینهاست از آنجا که آفریده وی است و ملک ملک اوست و او قادر است بر تصریف و تقلیب آن چنانکه بخواهد بگرداند و در وی تصرف میکند و این هم دلیل وجود او و وحدانیة اوست و انکه حاصل است بر صفات کمال قد یعلم میداند آنچه شما بر آیید از احوال ظاهر و باطن از اخلاص و نفاق و آنچه که با وی کردند و با حضرت وی روند خبر دهد ایشانرا بآنچه کرده باشند و خدای تعالی بهمه چیز دانا و عالمست جزا دهد ایشانرا بآنچه کرده باشند از خیر و شر والله و بیاد

سورة الفرقان

مکیست هفتاد و هفت آیتست ابو امامه از ابی بن کعب روایة کرده است که رسول علیه السلام گفت هر که سورة الفرقان برخواند خدای تعالی او را روز قیامت در زمره مومنان حشر کند که ایمان دارند به بعث و نشور و او را بی حساب بهشت برند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِيرًا وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا

بزرگوار آن خدایی که فرو فرستاد قرآن را بر بندهٔ خویش عبدالله عباس گفت معنی آنست که برکه آورد از خدایی که فرقان فرستاد دیگران گفتند که قدیم تعالی لم یزل و لایزال بوده باشد بر صفات کمال آن قادری و عالمی و حی و موجودی در لم یزل و مریدی و کارهی و مدرکی در لایزال چه این صفات

خدایرا

خدایرا متجدد بود متجدد معنی و شرط آن خدا که فرو فرستاد قرآنرا بر بندهٔ خویش محمد و برای آن فرقان خواند که فارق است میان حق و باطل لیکون للعالمین تا باشد این قرآن یا این بنده که محمد است ترساننده جهانیانرا از آدمیان و پریان الذی له آن خدا که او راست پادشاهی آسمان و زمین و هیچ فرزند نگرفت بر سبیل حقیقت و نه بر طریق مجاز بخلاف آنکه جهودان گفتند که عزیر پسر خداست و ترسایان مسیح را و مشرکان فرشتگانرا گفتند فرشتگان دختران خدااند ولم یکن له و او را در ملک و پادشاهی انبازی و شریکی نبود و نیست بلکه مختص است بصفات الهیة که هیچ ذاتی استحقاق علاوت ندارد با او و کسی با او مشارکت نکرده است در خلق آسمان و زمین و آنچه در میان آسمان و زمین است بلکه هر چه آفریدنیست هم آفریده اوست و همه چیزی او آفرید و هر چیزی را که آفرید او را تقدیری کرد بر حسب حاجت بر وفق مصلحت چنانکه در وی هیچ تفاوت و هیچ خلل نیست انگه گفت این مشرکان فرا گرفتند بدون آن خدایانی که ایشان هیچ نتوانند آفریدن بلکه ایشان هم آفریده وی اند و انکه او آفریده و مخلوق باشد او را آفریدن مقدور نباشد و الهیة را نشاید و ایشان مالک نیستند نفس خود را هیچ منفعتی و مضرتی نه دفع مضرتی توانند کردن از خود و نه جذب نفعی توانند کرد بخود و انکه این معنی از برای خود نتواند کرد از دیگری چگونه کند و مالک نیستند مرگ را و زندگانی را نه بر مرگ قادرند و نه بر زنده کاننده و نه بر انکه از پس مرگ زنده کرده اند و خدای تعالی بر این همه قادر است پس عقل چگونه اقتضا کند عبادة او رها کردن و در عبادت ایشان که جماد اند او بختن و

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونَ مَعَهُ نَذِيرًا أَوْ يُلْقَى إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا انْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا

گفتند آنانکه کافر بودند که نیست این که محمد آنرا قرآن میخواند الا دروغی که او را افترا کرده است و از خود نهاده و گروهی دیگر او را برین یاری کرده اند مفسران گفتند از این سخن نضر بن الحارث گفت و بآن گروه جهودان را خواست حسن بصری گفت عبید بن الحضر الحبشی را خواست و او مردی کاهن بود بعضی دیگر گفتند که بدین سه مرد را خواست یکی جبر نام و یکی یسار و یکی عداس مولی حویطب بن عبد العزی خدای تعالی گفت فقد جاؤا ایشان در آنچه گفتند ظلم کردند و دروغ گفتند وقالوا و گفتند این کافران که این قرآن افسانه پیشینیانست که محمد برای خود نوشته است فهی تملی پس افسانها را املا میکند بر وی بامداد و شبانگاه بگوای

محمد که این قرآن را فرو فرستاد خدایی که نهان داند در آسمان و زمین غیب آسمان و زمین بر وی پوشیده نیست
و او همیشه آمرزنده و بخشاینده بوده است وَقَالُوا و گفتند این کافران بر سبیل طعن که چه بوده است
این پیغمبر را که طعام میخورد همچو ما و در بازار میرود بطلب معاش چنانکه ما میرویم چرا فرشته با او فرو نیاید
از آسمان تا با او نذیری و ترساننده باشد تا آنچه او میگوید آن فرشته تصدیق میکند یا چرا گنجی بر وی
نمی افکنند تا او محتاج نباشد بطلب معاش چنانکه ما یا چرا او را بستانی نیست که از آنجا خورد و آن ضمیمه
طعمه او باشد وَقَالَ الظَّالِمُونَ و این ظالمان کافران گفتند که شما متابعت نمیکنید مگر مردی را که با او
جادوئی کرده اند در قصه این آیه آمد و اصحاب او و این در سوره بنی اسرائیل تفسیر است انکه بر
سبیل تسلی رسول را گفت ای محمد بنگر که چگونه ترا مثلها زدند و اقوال مختلف و نادر گفتند از
آنکه نبوت شرط باشد یا آدمی و فرشته فَضَلُّوا ایشان از حق گم گشتند و حیران و گمراه گشته شدند
نمیتوانند که آن راه برند و این بجائیست که بر هیچ سخن قرار نمیگیرند و بر آن اقامت نمیکنند تَبَارَكَ
الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَٰلِكَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَيَجْعَلْ لَكَ قُصُورًا بَلْ
كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظًا
وَزَفِيرًا وَإِذَا أُلْقُوا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُقَرَّنِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا
وَادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا قُلْ أَذَٰلِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَمَصِيرًا
لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ خَالِدِينَ كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ وَعْدًا مَسْئُولًا بزرگوارست و پادشاه آن خدا که اگر
خواهد ترا از آنکه ایشان میگویند بدهد بهشتها که در زیر درختان جویها آب روان میرود و ترا کوشکها
دهد در بهشت و کوشک را برای آن قصر میخوانند که دستها کوتاه باشد از آنکه بآن رسد که در آنجا باشد
و آنانکه بیرون باشند قاصر باشند از عبد الله عباس روایت کرده اند که چون مشرکان رسول را طعنه زدند
بدرویشی رسول علیه السلم دلتنگ شد جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله رب العزه ترا سلام میرساند و میگوید
این مشرکان ترا میگویند که مَالِ هَٰذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ ترا باین عیب میکنند ما هیچ پیغمبر نفرستادیم
الا که ایشان همی کردند وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي
الْأَسْوَاقِ ما درین بودیم که جبرئیل را دیدم در پیش من نشسته بود ناگاه بگداخت و از عدس گشت من
گفتم چه بود ترا گفت یا رسول الله دری از درهای آسمان بگشادند که پیش ازین هرگز گشاده نبودند
اما بر خیر باشد و اما بعذاب من از خوف عذاب خدا چنین شدم که ایمن نیم که این در بعذاب گشاده
باشد برای ایشان که ترا طعنه زدند و دلتنگ کردند رسول علیه السلم و جبرئیل بگریستند در میان جبرئیل
با حال خود رفت و روی برسول آورد و گفت یا رسول الله بشارت باد ترا که در برای رحمت بر تو گشاده
اند و آن فرشته که می آمد رضوان بود خازن بهشت ترا بشارت آورده است از خدای تعالی برانکه از

تو

کرد چون کسی که پیش شوه کند جبرئیل م

تو خشنود است رضوان فراز آمد و سلام کرد رسول را و گفت خدایت سلام میرساند و سفطی از نور بود
از نور و گفت این کلیدها گنجهای دنیاست اگر خواهی بردار و نصیب تو و حظ تو از ثواب هیچ کم نیست
بعد از پیش [illegible] رسول علیه السلم روی با جبرئیل آورد اشارت بزمین کرد و گفت تَوَاضَعْ لِلَّهِ تواضع کن خدایرا
رسول گفت مرا حاجت نیست باین من درویشی دوستر دارم و آنکه بنده صابر و شاکر باشم رضوان
گفت أَصَبْتَ أَصَابَ اللَّهُ بِكَ الرَّشَادَ صواب گفتی که خدای ترا برشاد برساناد و از آسمان ندا آمد جبرئیل
سر برداشت درهای آسمان دید گشاده تا بزیر عرش و خدا وحی کرد به بهشت عدن که شاخی از شاخهای خود
فرو گذار شاخی از شاخهای خود فرو گذاشت بر و خوشه بود و بر آن خوشه غرفه بود از زبرجد سبز که
آنرا هفتاد هزار در بود از یاقوت سرخ جبرئیل گفت یا رسول الله چشم بردار تا بر چه رسول چشم برداشت منازل
انبیا دید و منزل خود از بالای همه انبیا و منادی ندا کرد که راضی شدی ای محمد رسول علیه السلم گفت راضی
شدم بارخدایا آنچه مرا خواستی داد در دنیا ذخیره کن تا شفاعت باشد مرا روز قیامت و روایت کرده
اند که این آیه رضوان فرو آورد تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَٰلِكَ انکه گفت بَلْ كَذَّبُوا ای این کافران
قیامت را تکذیب کردند و باور نداشتند و ما ساخته ایم برای آنان که قیامت را دروغ دارند آتش دوزخ
افروخته چون ایشان را ببیند دوزخ از جای دور ایشان بشنوند دوزخ را خشم و ناله گفتند مراد آواز تغیظ آن
از آنکه تغیظ شنیدنی نباشد قطرب گفت مراد آنست که تغیظ و خشم او ببینند و زفیر و آواز بشنوند
یعنی آواز التهاب و برشدن او و آنرا تشبیه بآواز خشمگین کرد و گفتند تغیظ آتش را باشد و زفیر اهل
دوزخ را و این خبر گویند که رسول علیه السلم گفت مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَبَوَّأْ بَيْنَ عَيْنَيْ جَهَنَّمَ مَقْعَدًا
هر که بر من دروغ نهد متعمد که خویشتن را در پیش چشمهای دوزخ جای ساخته باشد گفت نمیشنوی که خدای
تعالی میگوید إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ و شاید که این بدین معنی باشد که چون چشم ایشان بر آن افتد
دوزخ یا بدین معنی که دوزخ در مقابل ایشان آید چنانکه گفتند الجبال تتراءى ای تتقابل و
إِذَا أُلْقُوا و چون ایشان را در جای تنگ افکنند از دوزخ در آن حال که دستهای ایشان با گردن بسته باشد
در خبر است که رسول علیه السلم را ازین آیه پرسیدند گفت وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ بآن خدای که جان من بامر اوست
که ایشان را چنان بدوزخ افکنند که کره بدیوار اندازند مقرنین همه را دست و پای با گردن بسته و گفته اند با
شیاطین در هم بسته در دوزخ افکنند در آن حال که در آنجای ثبور خواهند گویند واثبوراه واهلاکاه
واویلاه انس مالک روایت کرد از رسول که اولین کسی که او را حله آتش پوشانند روز قیامت ابلیس باشد و
آن حله از ابروانش تا بقدم برسد چنانکه در زمین همی کشد میرود و فرزندان او از قفا او میروند و او
میگوید یا ثبوراه و ایشان میگویند یا ثبورهم تا بر کناره دوزخ باشد ایشان را گویند امروز یک ثبور مخوانید
ثبور بسیار بخوانید انکه گفت قُلْ أَذَٰلِكَ خَيْرٌ بگوی ای محمد که این بهتر است که وصف او کرده شد از

عذاب دوزخ بهتر و نیکوتر است یا بهشت خلد که وعده داده‌اند متقیان را واین بر سبیل استهزا او تهکم فرمود واین چنان بود که یکی از ما کسی که او را ازان نعمت چندین خیراست وبعه یکی چندین شرست انکه کوید این بهترست یا آن بر طریق تقریر او کوید که بهر حال خیر از شر بهتر همچنین ایشان مقر شوند که ثواب ابدا از عقاب ابد بهتر کانت لهم آن بهشت متقیان را خواهد بود و بازگشت ایشان بآن خواهد بود ایشان را در آن بهشت باشد آنچه خواهند و تمنا کنند با ایشان جاوید باشند بهشت واین بر خدای تو وعده است خواسته و سؤال کرده وحق بود بر خدای تو آن وعده را بجای کردن و بوفا رسانیدن و گفتند که این مؤمنان آنرا خواسته‌اند در دنیا فی قوله حکایة عنهم ربنا وآتنا ما وعدتنا علی رسلك بر این بهشت جای موعود است واین وعده مسئولست و بعضی گفتند مسؤلا ای واجبا جایز واجب باشد که دین کار کی نخواهند خواستنی بود کعب قرظی گفت وعده که فرشتگان خواهند بطریق شفاعت بود فی قوله ربنا وادخلهم جنات عدن التی وعدتهم **ویوم یحشرهم وما یعبدون من دون الله فیقول أأنتم أضللتم عبادی هؤلاء أم هم ضلوا السبیل قالوا سبحانك ما كان ینبغی لنا أن نتخذ من دونك من أولیاء ولكن متعتهم وآباءهم حتی نسوا الذكر وكانوا قوما بورا فقد كذبوكم بما تقولون فما تستطیعون صرفا ولا نصرا ومن یظلم منكم نذقه عذابا كبيرا** یاد کن ای محمد روزی را که در آن روز ما ایشان را حشر کنیم و برانگیزیم و گرد کنیم و آن معبودان را که ایشان می‌پرستیدند بدون خدا آنگه حق تعالی بر طریق تنبیه این مکلفان بر خطاء ایشان در عبادة این تابعان را و معبودان را گوید ای شما گمراه کردید بندگان مرا یا خود ایشان راه گم کردند ایشان جواب دهند و گویند عقلاء بزبان قال و آنان غیر عقلاء بزبان حال که ای خدای ما سزاوار نبود و نرسد که بدون تو خدایان و دوستان گیریم و غیری را بخدایی گیریم یعنی ما این نرسد هیچ بنده که او را ناکرانه کنیم ولکن متعتهم ولیکن تو ایشان را مال و نعمت و عمر دادی و ایشان را ممتع کردانیدی تا ایشان غافل شدند و مغرور گشتند و ذکر را که قرآنست فراموش کردند آنرا و رها کردند بدان کار نکردند و ایشان مردمانی بوده‌اند گمراه گشته و هلاک شده و شقاوت و خذلان ایشان را دریافته و گفتند که بور آنرا گویند که دران هیچ خیر نباشد فقد کذبوکم شما را به دروغ داشتند آنچه شما با ایشان گفتید و ایشان را خبر دادید از قیامت و بهشت و دوزخ یعنی در دنیا و شاید که خطاب با مشرکان باشد یعنی فرشتگان و پیغمبران شما را که مشرکانید به دروغ داشتند در آنچه گفتید و اگر بیا خوانند معنی آن بود که ایشان بآنچه گفتند شما را تکذیب کردند پس نتوانند ایشان بگردانند عذاب یعنی معبودان شما نتوانند که عذاب از شما بگردانند و نه آنکه شما را یاری کنند و اگر خطاب با مشرکان باشد معنی چنین بود که بگو ای محمد که شما که مشرکانید صرف و نصر نتوانید کردن اصمعی گفت صرف توبه است و نصر فدیه

الجزء التاسع عشر

یعنی توبه قبول کنند و نه فدا و هر که ظلم کند از شما ما او را عذابی بزرگ بچشانیم در آخرت **وما أرسلنا قبلك من المرسلین إلا إنهم لیأكلون الطعام ویمشون فی الأسواق وجعلنا بعضكم لبعض فتنة أتصبرون وكان ربك بصیرا وقال الذین لا یرجون لقاءنا لولا أنزل علینا الملائكة أو نری ربنا لقد استكبروا فی أنفسهم وعتوا عتوا كبیرا یوم یرون الملائكة لا بشری یومئذ للمجرمین ویقولون حجرا محجورا** حق تعالی رد کرد در این آیه بر آنانکه گفتند از کافران ما لهذا الرسول یأكل الطعام چیست این رسول را که طعام بخورد و در بازار برود گفت ای محمد این چه ایشان را از عجب میکنند کاری بدیع و عجیب نیست لیکه پیغمبران که پیش بودند طعام خورده‌اند و در بازار رفته‌اند بعضی از اهل معانی گفتند که مراد آنست که ای محمد ما هیچ پیغمبر نفرستادیم الا که درحق ایشان همین میگفتند که در حق تو میگویند وجعلنا و ما بعضی را از شما فتنه و ابتلا بعضی کردیم مر بعضی را اجنبا فتنه ابجماعت و تندرست فتنه بیمار و توانگر فتنه درویش تا بنگرید و بینید تا شما چه صبر خواهید کرد و خدای تو خود همیشه بینا و دانا بوده است در آنچه ابتلا کرده است یعنی تو صبر کن ابو الدرداء از رسول علیه السلام روایت کرد که ویل للعالم من الجاهل وویل للجاهل من العالم وای عالم را از دست جاهل و وای جاهل را از دست عالم و وای مالک را از دست مملوک و وای مملوک را از دست مالک وای قوی را از دست ضعیف وای ضعیف را از دست قوی وای سلطان را از دست رعیت و وای رعیت را از دست سلطان که ایشان هر بعضی فتنه بعضی‌اند آنگه گفت وهو قول الله تعالی وجعلنا بعضكم لبعض فتنة أتصبرون وكان ربك بصیرا مقاتل گفت آیه در ابوجهل آمد و در ولید بن عقبه و نضر بن الحارث و امثال ایشان که ایشان ابوذر را و عمار را و صهیب را و بلال را دیدند گفتند ما اسلام آریم تا با ایشان راست شویم خدای تعالی این آیه فرستاد و مؤمنان را گفت ای صبر خواهید کردن بر چنین حالت بر چنین مشقت و فقر که خدای تعالی عاقل و بصیر نیست که عالمست بحال آنکه او صبر کند یا جزع کند و ایمان آرد یا نیارد آنگه گفت که میگویند و گفتند آنانکه امید لقاء ما نداشتند یعنی بقیامت ایمان نداشتند و اعتقاد بعث و نشور و ثواب و عقاب نبود ایشان را و شاید که رجا بمعنی خوف بود اینجا یعنی آنها که ایشان لقاء ما یعنی از ما و عقاب ما نترسیدند و گفتند که فرشتگان را چرا بر ما فرو نفرستادند یا ما چرا خدای را معاینه نمی‌بینیم یعنی ایمان ما موقوفست بر یکی از این یا فرشتگان که بر زمین آیند و بر صدق محمد گواهی دهند یا معاینه ما خدای را ببینیم حق تعالی گفت لقد استكبروا سخت متکبر شدند این کافران در نفس خود و از حد در گذشتند از حد در گذشتنی بزرگ که بجز از یکی از این دو چیز قناعت نکردند مقاتل گفت عتوا علوا است و آن سخت‌ترین کفری است و عظیم‌ترین ظلمی متشبهه و اشاعره را بدین آیه و امثال این در اثبات رؤیت هیچ تمسکی نیست چنانکه گذشت و مثل قالت باشد و متعارفست چنانکه گویند التقی الصفان و ترکت فی الجدال و قال تعالی مرج البحرین یلتقیان و دو وزیران که در دریا

منعت دیگر اتفاق مفسران آنست که آیه در حق کافران نزول آمد که ایشان فرشتگان را ببینند هیچ بشارتی نباشد ایشان را که مجرمان و کافرانند و گویند این کافران حِجْرًا مَحْجُورًا بازداشتی باد این عذاب باز داشته و منع کرده قتاده گفت این از اقوال فرشتگانست گویند حرام محرمست بر شما بهشت بعضی گفتند که عرب گویند در وقتی که شدتی و مکروهی ایشان را پیش آید حِجْرًا مَحْجُورًا ای حرامًا محرمًا بحتی سخت و تنگی تند می بینم و این کلمه را در وقت آن گویند که دشمن در مقابل ایشان افتد وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا وَيَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَٰنِ وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا يَا وَيْلَتَىٰ لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَٰذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا باز آمدیم با آنچه ایشان کرده اند از کردار چون مواسات و صلها بسخت جهد و آنرا بر هوا افشاندن آنرا هیچ ثبات نبود و هیچ حاصل نباشد ابو القاسم بلخی گفتا احکام ما با اعمال ایشان رسید آنرا باطل و نیست کرد گفتند که تشبیه کرده است حال کافران با کردار ایشان از صله رحم و ضیافت مهمان و اعانت ملهوف بحال قومی که ایشان در ملک حق عاصی شوند آن ملک که با ایشان رسد و آنچه ایشان کرده باشد آنرا باطل کرده اند و از آن هیچ اثری نگذارد و این آیه دلیلست بر آنکه افعال ایشان هیچ بموقع قبول نبود از آنجا که شرایط قبول آنرا حاصل نبود از اسلام و قربه و غیر آن پس معلوم شد که مراد نفی قبولست نه احباط که معتزله اثبات میکنند اهل لغة گفتند هبا غباری باشد از رقیق که شد بمنزله شعاع که قبض آن نتوان کرد أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خداوندان بهشت در آن روز بهتر باشند بجای قرارگرفتن و جای قیلوله کردن یعنی جایگاه اهل بهشت و خوابگاه ایشان از اهل دوزخ بهتر است و این بر سبیل تهکم گفت و برای آن مقیل گفت که در خبر آمده است که لَا يَنْتَصِفُ النَّهَارُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّىٰ يَقِيلَ أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ وَأَهْلُ النَّارِ فِي النَّارِ روز قیامت نیمه روز نرسد تا اهل بهشت قیلوله نکنند الا در بهشت و اهل دوزخ در دوزخ و مراد بقیلوله گفتن خواب نیست از آنکه در بهشت و دوزخ خواب نباشد مراد وصول و استقرار است عبد الله عباس گفت برای آنکه خدای تعالی نیمه روز از حساب خلقان بپردازد یعنی پیش از آن وقت نبود که بامداد تا نماز پیشین وَيَوْمَ یاد کن آن روز که آسمان با ابر شکافته شود و گفتند که آسمان از ابر شکافته شود یعنی آسمان بشکافد و از بالای آن ابر پدید آید و فرود آرند فرشتگان را فرود آورده و در دست ایشان صحایف اعمال بندگان باشد الْمُلْكُ پادشاهی بر حق و حقیقت آن روز خدای بخشاینده راست و باشد آن روز بر کافران روزی سخت و دشوار وَيَوْمَ و روزی که ظالم

سمکار

ستمکار دست خود بدندان کرد و انگشت خود بخاید از حسرت و پشیمانی گوید ای کاشکی من با رسول خدا راهی گرفته بودمی و کاشکی براه رسول بودمی انگشت و دست بدندان گرفتن کنایه از خشم باشد مفسران گفتند آیه در عقبة بن معیط و ابی بن خلف آمد که ایشان با یکدیگر دوستی کردندی و عقبه را عادة بودی که چون از سفر باز آمدی طعامی بساختی و اشراف قوم خود را حاضر کردی و اورا با رسول مجالست بود وقتی از سفر باز آمد و بر عادة خود دعوت ساخت و جماعت را حاضر کردند و رسول نیز حاضر کرد چون طعام بنهادند رسول گفت من طعام تو نخورم تا آنکه گوئی أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ و اسلام بیاری او این کلمه بگفت و رسول طعام او بخورد و ابی خلف غایب بود چون باز آمد و این حدیث بشنید عقبه را ملامت کرد و گفت صابی شدی گفت صابی نشدم ولیکن مردی در سرای من آمد و گفت هیچ و جز طعام تو نخوردم الا آنکه تو این شهادة بگوئی و من نخواستم که او از خانه من برود طعام من ناخورده من این کلمه بگفتم تا او طعام بخورد ابی گفت من از تو راضی نشدم الا آنکه اورا تکذیب کنی در روی او و خیو در روی او افکنی عقبه گفت همچنین کنم و همچنین کرد رسول صلی الله علیه و آله گفت ترا چندان زنم که بجفت که در مکه باشی چون از مکه بیرون آئی بشمشیرهای ما کشته شوی اورا روز بدر بکشتند بتیغ و ابی خلف را رسول صلی الله علیه و آله بدست خود بکشت روز مصاف خدای تعالی این آیه در شان ایشان فرستاد ضحاک گفت چون عقبه خیو در روی رسول افکند خیو باز گردید و بدو پاره شد هر پاره بر نیمه از روی او افتاد و روی او را بسوخت و اثر آن تا بردن بر روی او باقی بود و در تفسیر اهل البیت است که در حق یکی از جمله دشمنان اهل بیت رسولست آنکه بیان کرد که او گفت يَا وَيْلَتَىٰ لَيْتَنِي ای کاشکی فلان را بدوست خود نگرفتمی و با وی دوستی نکردمی که مرا وی گمراه کرد و از ذکر که قرآنست یا محمد وی بگردانید از پس آنکه بمن آمد و اینهمه از سبب شیطان و وسوسه او بود و شیطان همیشه فرو گذارنده آدمی بوده است و رها کننده وی در حیرت و جهالة و هلاک کننده او راهش ببرد و آنکه در راهش بگذارد و این آیه اگرچه بر سببی آمده در حق مخصوص حکم او عامست در هر دو مخصوص که ایشان اتفاق کنند در معصیت بسبب دوستی یکدیگر و موافقه یکدیگر در خدا عاصی شوند و شاعران در این معنی سخن بسیار گفته اند و نظم آورده چنانکه یکی از ایشان میگوید فَجَنِّبْ قَرِينَ السُّوءِ وَاصْرِمْ حِبَالَهُ فَإِنْ لَمْ تَجِدْ عَنْهُ مَحِيصًا فَدَارِهِ وَأَحْبِبْ حَبِيبَ الصِّدْقِ وَاحْذَرْ مِرَاءَهُ تَنَلْ مِنْهُ صَفْوَ الْوُدِّ مَا لَمْ تُمَارِهِ إِذَا مَا أَمِلْ يَأْبِي الْوَجْهَ وَقَدْ وَلَا خَيْرَ فِي وَجْهٍ إِذَا قَلَّ مَاؤُهُ وَمُقَارِنٍ إِذَا مَا كَانَتْ خَيْرًا فَإِنَّمَا يَزِينُ وَيُزْرِي بِالْفَتَىٰ قُرَنَاؤُهُ وَأَمَلُّ إِذَا مَا أَمَلُّ قَوْلًا فَإِنَّهُ إِذَا أَمَلَّ قَوْلَ الْمَرْءِ قَلَّ حَيَاؤُهُ و در این معنی واعظ تو قول رسول علیه السلام بس است بوی اقتدا کن که او گفت مَثَلُ الْجَلِيسِ الصَّالِحِ كَمَثَلِ الدَّارِي إِنْ لَمْ يَحْذِكَ مِنْ عِطْرِهِ عَلِقَكَ مِنْ رِيحِهِ وَمَثَلُ الْجَلِيسِ السُّوءِ كَمَثَلِ صَاحِبِ الْكِيرِ إِنْ لَمْ يُحْرِقْكَ مِنْ شَرَارِ نَارِهِ عَلِقَكَ مِنْ نَتْنِ دُخَانِهِ مثل همنشین همچون مرد عطارست که چون با او بنشینی اگرچه عطر خود بتو ندهد اما از آن بوی عطر وی بهره مند شوی و زمانی از آن بوی با تو باشد

فرقان

ویلتی

حیاءه

وشل همنشین بد همچون خداوند کورهٔ آتش است اگرچه ترا بدزد از آتش جنسوزد اما گند دود او در جامهٔ
تو کیرد وَقَالَ الرَّسُولُ حق تعالی حکایة رسول میکند با وی از قوم خود کفت که رسول من محمد چنین کفت که بار
خدایا قوم من که قریش اند این قرآن را مهجور کرفتند ترک او کردند و او را بکذاشتند بخواندند و نشنیدند
و در وی اندیشه و نظر کردند تا بروی کار کنند و کفتند که معنی اینست که او کفت خدایا قوم من این قرآن را
سخن بیهوده کفتند که هذیانست و باطل و از جنس سخن دیوانکان انس مالک روایة کرد از رسول که هر که
او قرآن بداند و بیاموزد و مصحف در آویزد و در و ننکرد و تعهد نکند روز قیامت در آوید و کوید
بار خدایا این بندهٔ مرا مهجور کرد از میان من و او حکم کن و این بر سبیل توسع و تمثیل کفت وَكَذَٰلِكَ
جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا
نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَٰلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا وَلَا يَأْتُونَكَ
بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ شَرٌّ
مَكَانًا وَأَضَلُّ سَبِيلًا حق سبحانه وتعالی بر سبیل تسلی و دلخوشی رسول را کفت آری همچنین بوده‌اند
پیغمبرانی که پیش از تو بوده‌اند هر یکی در بلا و عداوت و دشمنی قوم خود در مانده بودند و معنی جَعَلْنَا حکما
و تمثیلا باشد یعنی ما برای هر پیغمبری حکم کردیم و نام بردیم دشمنی را از کناه کاران یعنی کافران و حکم و
تسمیه تبع محکم و مسمی باشد و ترا بسنده است و بس است از خدای از تو راه نماینده ترا خدای براه راست
انکه حکایة کرد از آنچه کافران کفتند کفت کافران کفتند که چرا قرآن بیکبار و بیک دفعه بمحمد نفرستادند
چنانکه توریة و انجیل و زبور فرستادند خدای تعالی کفت همچنین است یعنی ما این قرآن را پراکنده آیه آیه و
سوره سوره فرستادیم تا دل ترا بر آن ثابت کردانیم و قوی کنیم تا ترا آسان باشد یاد کرفتن آن که اگر بیک
دفعه بودی بر تو دشوار بودی بعضی علما کفتند که خدای تعالی قرآن را بر آن متفرق فرستاد که محمد پیغمبری
بود امی بود نتوانست که از کتابی خواند چنانکه پیغمبران خواندند بعضی دیکر کفتند که در و ناسخ و منسوخ
خواست بودن نشایست بیکبار فرستادن چنانکه کردند که چون ناسخ در آید حکم منسوخ بر داشته و رتلناه
و ما او را کشاده کردیم و هویدا و روشن کردانیدیم تفسیر و تاویل و کفتند که ترتیل آن بود که حروف و مقاطع
کرده اند و تشدیدات هویدا کنند انکه کفت وَلَا يَأْتُونَكَ و نیارند بتو هیچ مثلی و هیچ سوالی عجب که بندارند که
مثل است در ابطال تو الا که ما آوریدیم بتو جوابی حق در ابطال آن که آنان هیچ کذیری نبود ایشان را و نیکوتر
در معنی از سوال ایشان یعنی فرستادن قرآن آیه آیه و سوره سوره و تحدی با آن در باب اعجاز نداخل تر بود از
انکه بیک دفعه فرستادن و کفتند که معنی اینست که این کافران هیچ مثلی نیارند که ار تو یاری باطل کنند یا وهمی
درو بدید آید الا که ما حقی پاریم که مثل ایشان را باطل کرداند و تفسیری و بیانی نیکوتر آریم انکه حال شر کاران را
در مال شرح داد و کفت الَّذِينَ يُحْشَرُونَ آنان را که حشر کنند و برانکیزند و بر روی کشند شان تا بدوزخ و

کسان کشان بروی بدوزخشان برند ایشان بدترین خلقان باشند بجایگاه چه جای ایشان دوزخ
بود و اندوزخ بتر جای نیست و ایشان کمراه ترین خلقانند ابو هریره از رسول علیه السلم روایة کرد که
خلقان را روز قیامت بر سه کروه حشر کنند کروهی سواران باشند و کروهی پیادکان که بقدم خود میروند
رفتنی تیز و کروهی بر روی میکشند وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا
فَقُلْنَا اذْهَبَا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَدَمَّرْنَاهُمْ تَدْمِيرًا وَقَوْمَ نُوحٍ لَمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ
أَغْرَقْنَاهُمْ وَجَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً وَأَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا وَعَادًا وَثَمُودَ وَأَصْحَابَ
الرَّسِّ وَقُرُونًا بَيْنَ ذَٰلِكَ كَثِيرًا وَكُلًّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ وَكُلًّا تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا وَلَقَدْ أَتَوْا عَلَى
الْقَرْيَةِ الَّتِي أُمْطِرَتْ مَطَرَ السَّوْءِ أَفَلَمْ يَكُونُوا يَرَوْنَهَا بَلْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ نُشُورًا ما موسی را کتاب
توریة دادیم و با او برادر او را وزیر او کردیم و وزیر معاون و یاری کننده باشد حق تعالی هر دو برادر را نبوت
داد و ایشان را با یکدیکر پیش فرعون فرستاد تا هر دو هم پشت و یار یکدیکر باشند فقلنا پس کفتیم ما موسی را
و هرون را که بروید تا نزدیک قومی که ایشان آیات ما را تکذیب کردند و دلالت ما را باز دادند ایشان بر سند
و پیغام برسانید نزد فرعون و قومش ایشان را تکذیب کردند ما فرعون را و قوم او را بسبب تکذیب کردن ایشان
هلاک کردیم هلاک کردنی عظیم و قوم نوح را نیز انکه پیغمبران را تکذیب کردند غرقه کردانیدیم چون
تکذیب نوح همچنان بود که تکذیب پیغمبران این سبب بلفظ جمع یاد کرد یا از برای انکه ایشان منکر جمله
پیغمبران بودند چون برهمو وَجَعَلْنَاهُمْ کردیم غرقه کردانیدن و هلاک کردن ایشان را آیتی و عبرتی مر جمله
مردمان را که ذکر ایشان شنوند و قصه ایشان خوانند و بنهادیم و بساختیم برای ظالمان که کافرانند عذابی
دردناک وَعَادًا وَثَمُودَ و نیز هلاک کردیم عاد را که قوم هود بودند و ثمود را که قوم صالح بودند چون
کافر شدند با ایشان و خداوندان سوال را دین خلاف کرده اند ابن عباس کفت جماعتی بودند که چاهها
در بیابان میکردند وهب کفت رس نام چاهی است معروف کروهی آنجا فرو آمدند و اصحاب مواشی و چهار
پایان بودند و بت پرست بودند خدای تعالی شعیب را با ایشان فرستاد پیامبر و ایشان را باسلام دعوت کرد اجابة
نکردند و بر کفر اصرار کردند و شعیب را ایذا کردند خدای تعالی کفت شعیب را که من این کافران را هلاک خواهم
کردن عذر برانکیز و حجت بر ایشان لازم کن شعیب انذار کرد ایشان را و مبالغه کرد التفات نکردند خدای تعالی
چندانی که بیرامن آن چاه بود که ایشان فرود آمده بودند بر زمین فرو برد با جمله آنان که آنجا بودند از آدمی و
چهارپایان و مالها که داشتند بعضی دیکر کفتند چون سعید جبیر و ابن الکلبی که ایشان بقیه قوم صالح
بودند خدای تعالی پیغمبری با ایشان فرستاد نام او حنظلة بن صفوان و در زمین ایشان کوهی بود بلند آن را فتح
کفتندی سیمرغ آنجا ماوی داشت و او مرغی است که از همه دیکر مرغ بزرکتر باشد و هیچ رنگی باشد که برو نباشد
و او را کردنی دراز بود عنقا بدین برای این خوانند و از آن کوه در آمدی و هر مرغی را که دیدی صید کردی

رس

روزی هیچ مرغ نیافت کودکی را دید کوچک در وی بود و ببرد روزی دیگر دختری را ببرد از آن قوم
این مرغ را پیغمبر کردند او دعا کرد و گفت اللّهمّ خذها واقطع نسلها بارخدایا او را بگیر و نسلش را
منقطع کردان صاعقه درآمد و او را بسوخت و از او هیچ نسل نماند پس از آن قوم عاصی شدند و پیغمبر خود را
بکشتند خدای تعالی ایشان را هلاک کرد کعب الاحبار گفت این اصحاب رس بودند و رس نام چاهی است
انطاکیه که ایشان حبیب نجار را که مومن آل یس بود بکشتند و در آنجا انداختند زین العابدین از پدر خویش
از علی ابن ابی طالب رضی الله عنه روایة کرد که مردی از بزرگان بنی تمیم نزدیک او آمد و او را پرسید که اصحاب
رس که اند و در کدام عصر بودند و پیغمبر ایشان که بود و جای ایشان کجا بود و بچه چیز هلاک شدند که
من در کتاب خدا ذکر ایشان می یابم و خبر ایشان نمیدانم امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت مرا چیزی پرسیدی
که کسی از من نپرسیده است پیش از این و کس ترا خبر ندهد پس از من بدان یا اخا تمیم که ایشان گروهی بودند
که درخت صنوبر پرستیدندی و آن درخت را شاه درخت خواندندی و آن را یافث بن نوح کشته بود بر
کنار چشمه که آن را دوشاب گفتندی و آن چشمه برای نوح کشادند پس از طوفان و ایشان را اصحاب الرس برای
آن خوانند که ایشان پیغمبر خود را در زمین کردند و ایشان پیش از سلیمان بن داود بودند و ایشان را دوازده
درخت بود بر کنار جوی که آن را رس گفتندی از بلاد مشرق و آن جوی را با ایشان باز خوانند و در آن
روزگار جویی نبود از آن بسیار آب تر و خوش آب تر و هیچ شهر از آن آبادان تر و بسیار اهل تر نبود و
بزرگترین این دهها دهی بود نام او اسفندیار و مسکن و ملک ایشان آنجا بود و پادشاه ایشان را نام ترکون
بن عابور بن یاوش بن سازن بن نمرود بن کنعان بود و این چشمه و این صنوبر درین ده بود و از آن درخت
دانها کرفته بودند و هر کسی بده خود برده و کشته و درختان بسیار از آن صنوبر بر آنجا پیدا شد و
ایشان آب آن چشمه بر خویشتن حرام کرده بودند از آنجا نخوردندی و چهارپایان را آب ندادندی
و اگر کسی از آنجا آب برگرفتی او را بکشتندی و گفتندی این حیوة خدایان ماست نباید که از او
نقصان کنند و ایشان را هر سال عیدی بودی نزدیک آن درخت که پرورده ایشان بودی هر ماهی بر
در ده دیگر پا ایستادندی و آن درخت را بیاراستندی بانواع حریر که بر وصورتها بودی انگه گاو و
گوسفند بسیار بیاوردندی و آنجا قربان کردندی و آتش برافروختندی و آن ذبایح را در آتش افکندی
چون دود و قتار آن در هوا شدی آسمان را بپوشیدی ایشان درخت را سجده کردندی و بگریستندی
و تضرع کردندی و گفتندی ای خدای ما از ما راضی شو شیطان بیامدی و شاخ آن درخت بجنبانیدی
و از ساق درخت آواز دادی بانگ آواز کودک که خشنود شدم از شما ای بندگان من ایشان دلخوش
شدندی از آنجا برگشتندی بلهو و نشاط مشغول شدندی بخمر و معاصی تا روز و آن شب آنجا بودندی
چون نزدیک آن ده بزرگتر رسیدندی اهل ده باستقبال ایشان آمدندی از کوچک و بزرگ و انجا

سراپرده ای از دیبا و انواع صورتها بودی و آن را دوازده در بودی برای هر دهی دری و از بیرون
سراپرده درخت را سجده کردندی و اضعاف آن قربانها که نزدیک آن درختان کرده بودندی برده بدید
این درخت بکردندی و تضرع بسیار کردندی ابلیس بیامدی و شاخهای این درخت سخت بجنبانیدی و باواز
بلند آواز دادی و ایشان را وعدهای بسیار دادی ایشان سر برداشتندی و بخنده از نشاط و خرمی کردندی
که آن را حدی نبودی و بلهو و عزف مشغول شدندی دوازده شبانروز بعدد عیدها که ایشان را بودی
در سال آنگه برگشتندی چون مدتی برین بود خدای تعالی پیغمبری بدیشان فرستاد از فرزندان یهودا
بن یعقوب مدتی در میان ایشان بود و ایشان را دعوت میکرد با خدای هیچ اجابت نکردند و اصرار
کردند و طغیان از حد بردند پیغمبر ایشان نزدیک آن درخت حاضر آمد و آنچه ایشان میکردند میدید دلتنگ شد
دعا کرد و گفت بارخدایا میدانی که ایشان نافرمانی از حد بردند و از عبادة این درخت باز نمی ایستند
بارخدایا آیاتی بدیشان نمای هم این درخت را خشک کردان خدای تعالی درخت را خشک کرد ایشان را سخت
آمد مضطرب شدند و گفتگوی در میان ایشان افتاد بدو فرقه شدند گروهی گفتند این از سحر این پیغمبر است
که پیغمبر خدای آسمان و زمین است خواست شما را با طاعت خود آرد گروهی دیگر گفتند این از آنست که خدایان
شما بر شما خشم گرفتند از آنکه رها کرده اید تا این مرد ایشان را دشنام میدهد و عیب میکند و بر حیله
اتفاق کردند که این مرد را باید کشتن تا رضای خدایان و معبودان خود حاصل کنیم بیامدند و کنکهای بسیار
از اندرون [illegible] چاهی و بر یکدیگر نهادند تا بقرار زمین آن چشمه آنکه آبی که در او حاصل بود برده
و در آنجا چاهی بکندند و آن پیغمبر را در چاه کردند و آن سنگ [illegible] بیاوردند و بر سر آن
چاه نهادند گفتند تا آن فریاد او این معبودان ما بشنوند باشد که از ما راضی شوند آن پیغمبر را در آن چاه کردند
و او در آنجا می نالید و خدای را دعا میکرد تا قبض روح او کرد آنگه جبرئیل را گفت این بندگان که از نعمت من را
طول و حلم و امانت من مغرور کرده سالها است تا عبادت جز من میکنند و پیغمبر را بکشتند من از ایشان انتقام خواهم
کشیدن و سوگند خوردم بعزت خود که ایشان را عبرت و نکال جهانیان کردانم آنگه چون نوبت عید ایشان
بود بر عادت بعید رفتند بسجود و قربان و لهو و نشاط مشغول شدند خدای تعالی بادی بفرستاد سرخ
ایشان سخت از آن بترسیدند و در یکدیگر بخزیدند خدای تعالی فرمان داد تا زمین در زیر ایشان سنگ
کبریت گشت و ابری سیاه از بالای سر ایشان بایستاد و آتش بر ایشان ببارید و ایشان در آنجا گداخته شدند
چنانکه ارزیز در آتش اینست قصه اصحاب رس که پرسیدی بعضی از اهل علم گفتند که اصحاب رس دو گروه
بودند یکی از ایشان بدوی بودند اهل خیمه و خداوندان مواشی و چهارپایان بودند خدای تعالی پیغمبری بدیشان
فرستاد او را بکشتند آنگه ولیی را بفرستاد ولی با ایشان جهاد کرد و با ایشان مناظره کرد و گفت شما چه می پرستید
گفتند خدای ما درین دریاست و دریایی بود که ایشان بر کنار دریا بودند و هر ماهی شیطان یکبار بکنار آن

دریا بر آمدی و ایشان برای او قربان کردندی این ولی گفت اگر معبود شما از دریا برآید من او را بخوانم
او پیش من آید دلیل و منقاد شما ایمان آرید گفتند آری و برین عهد و میثاق کردند چون وقت بود
بخفت این شیطان از دریا برآمد چون حوت کردنی دراز بر چهار حوت نشسته تاجی بر نهاده ایشان
چون وی را بدیدند سجده کردند او را این ولی گفت ائتیا طوعا او کرها بسم الله الکریم آن شیطان با دم
شده بحالی ذلیل و ادبی آمد تا پیش او گفت آن دیگران را یاد ایشان را نیز باوی هم ذلیل و اسیر پیش او
استادند ولی گفت دیدید که او اسیر و منقاد خدای منست که بنام خدای من چگونه ذلیل گشت انکه گفت
برو ذلیل و اسیر او بیفت و ایشان ایمان آوردند خدای تعالی بادی بر ایشان گماشت تا همه را با آنچه داشتند
از انعام و مواشی و اثاث و اموال در دریا بخت این پیغمبر با قوم بماندند و آنچه توانستند که بر سر آب بود
از مالهای ایشان بغنیمت برگرفتند و این یک گروه بود و اما اصحاب رس دیگر ایشان جماعتی بودند که ایشان را
جوئی بود که آن را رس خواندندی و ایشان را آن نسبت کردندی و عرض آن جوی سه فرسنگ بود در
میان آذربایجان و ارمینیه از آن جانب که ارمینیه بود بت پرست بودند و از آن جانب که آذربایجان بود
آتش پرست بودند و بعضی از ایشان دختران خانه پرستیدندی چون سی سال ببودی برآمدی دیگری را
بدست گرفتندی خدای تعالی با ایشان پیغمبرانی فرستاد و ایشان بکشتند در یک ماه سی پیغمبر فرستاد
هر روزی یکی همه را بکشتند خدای تعالی پیغمبری فرستاد و او را نصرت کرد و ولیی با او بفرستاد تا جهاد
کند دعوت پیغمبر را بودی و جهاد اولیا را آن ولی بیامد و با ایشان جهاد کرد حق مجاهده و ایشان با او
قتال کردند خدای تعالی میکائیل را فرستاد در وقتی که گندم در دانه بود و درین وقت بیشتر به آب محتاج
تر باشد تا آن جوی ایشان را آب ببرد پاک کرد و آب او در دریا ریخته شد و از بالا چشمها را بینباشت و
فرشتگان را فرمود تا آن بقیه آب که آنجا مانده بود همه خشک کردند و هر کجا چشمه بود همه بینباشتند و چاه
ها ایشان را هم هلاک کردند و خدای تعالی بادی بفرستاد تا هر چه ایشان را بود از متاع و اثاث و مال همه
برکند و ببرد در سر کوهها و بیابانها و شکستها و آنچه ماند زمین را امر کرد تا خسف کرد و فرو برد در روز
آمدند ایشان را هیچ چیز نبود و آبی نبود که باز خورند گروهی اندک عدد ازین حال ایمان آوردند و ایشان چست
یکی ره بودند و جماعتی زده و کودک و باغ که بماندند جمله هلاک شدند تشنگی و گرسنگی چون
ایشان هلاک شدند آنکه ایمان آورده بودند باز آمدند آن شهر خراب بود و خان و مانها نیز برکنده
خدای را باخلاص بخواندند و گفتند خدایا ما را آگاهی اندک بده و رنج عمی اندک چندانکه بدان تعیش کنیم
و بسیار نباشد و طاغی نشویم خدای تعالی اجابت کرد و آن آب بگشاد بیش ازانکه خواستند بداد ایشان را
از آنجا که صدق نیت ایشان دانست ایشان بر ایمان و طاعت خدا اقامت کردند تا اندکی با ایشان
سبب بس از ایشان از نسل ایشان منافقان پدید آمدند در ظاهر ایمان داشتند و در باطن کافر بودند

فرقان

خدای تعالی ایشان را فرو گذاشت ایشان معاصی بسیار کردند و از جمله معاصی ایشان آن بود که عمل قوم لوط
پیش گرفتند و زنان را ترک کردند تا زنان شیق شدند شیطان بیامد بر صورت زنی گفتند آن دلهان جت
ابلیس بود و ایشان را سحاقی بیاموخت و پیش از آن کسی سحاقی نکرده بود خدای تعالی باد و صاعقه
بر ایشان انگند و آخر شب حقی و ایشان را هلاک کرد و منازل ایشان خراب شد وَكُلًّا و هر یکی را از
ایشان مثلی بزدیم و داستانی نهادیم و همه را هلاک کردیم وَلَقَدْ أَتَوْا و آمدند این کافران بدان دهی که برو
باران بد باراندند و آن دههای قوم لوط بود پنج ده بود چهار را خدای هلاک کرد و یکی را رها
کرد که آن عمل خبیث نکردند و قریش در تجارت و مکاسب خود بشام رفتندی بر آن دهها گذر کردندی
و هلاک شدن دهها بدان بود که بر آن سنگ باراندند و سنگسارشان کردند انکه بر سبیل تنبیه گفت
أَفَلَمْ يَكُونُوا ای این کافران قریش نمی بینند که این دیهها را که هلاک کردیم بسبب عصیان و طغیان ایشان
و از آن اعتبار نمیگیرند و اندیشه نمیکنند که بایشان رسد از آنچه بایشان رسید انکه گفت که ایشان امید
حشر و نشر نمیداشتند و از آن نمیترسیدند از بس سبب بر معصیت اقدام کردند وَإِذَا رَأَوْكَ إِنْ يَتَّخِذُونَكَ
إِلَّا هُزُوًا أَهَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا إِنْ كَادَ لَيُضِلُّنَا عَنْ آلِهَتِنَا لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا عَلَيْهَا وَسَوْفَ
يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ
عَلَيْهِ وَكِيلًا أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ
سَبِيلًا و چون ترا ببینند این کافران نگیرند ترا مگر بسخریه و استهزا یعنی هر کجا که ترا ببینند ترا استهزا و افسوس کنند
و گویند اینست آنکه خدا او را به پیغمبری فرستاده است گفت این آیه در شأن ابوجهل آمد لعنه الله و این گفتار
او گفت إِنْ كَادَ بدرستی که نزدیک بود که ما را گمراه کرده اند و از خدایان ما بگرداند اگر نه آنستی که ما بران صبر
بکنیم بر عبادة خدایان خود وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ و زود بود که بدانند که عذاب خدای با شاهد کنند که
کیست گمراه تر از راه انکه خطاب کرد با رسول و گفت او دیدی و دانستی آنکس را که هوای خود را بخدای خود
گرفت و آن آن بود که سنگی و صنمی را پرستیدندی چون بچشمی برآمدی از پرستیدن آن ملول شدندی
دیگر را پرستیدندی و معبود چند بار خود را بینداختندی و آن دیگر را معبود خود گرفتندی ابن
عباس گفت مراد بهوا شهوة است یعنی بشهوة خود را می پرستید و آنچه شهوة وی با آن بفرماید آن میکند جاهلو
عابدان معبودان خود را میپرستند و مراعات ایشان میکنند أَفَأَنْتَ ای تو وکیل وی را بر وی گماشته اند
تا چنانکه ترا باید میداران جبر کنی و تفحص و قهر و بیا بر عبادة داری این تو نتوانی و مقدور تو نباشد
نباشد و من نخواهم انکه حکمت در تکلیف مانع این بشود از آنجا که تکلیف اختیاری باشد نه اجباری انکه
گفت أَمْ تَحْسَبُ یا تو می پنداری که بیشترین ایشان میشنوند یا میدانند و در می یابند ایشان نمیشنوند آنچه
در شنیدن تفکر نمیکنند پس چنانست که نشنیده اند إِنْ هُمْ نیستند ایشان الا مانند چهارپایان

از آنجا بجمع ایشان رسد فایده حاصل نشود ایشان نیز چون از شنیدن خویش بر فایده نیستند پس درین معنی با چهارپایان برابر باشند نه کمتر ایشان از چهارپایان ضال و گمراه تر باشند از انکه چهارپایان کسانی را که ایشان را اعاقت کنند باز شناسند و طاعت او دارند این کافران همیشه در نعمت خداوند و برا نمیشناسند و طاعت او نمیدارند و شکر نعمت او بجای نمیآرند **أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا وَنُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَأَنَاسِيَّ كَثِيرًا** حق تبارک و تعالی تذکیر نعمت خود میکند بندگان را تا نعمتش یاد آرند و در شکر نعمتش بیفزایند گفت ای محمد نمینگری و نمیدانی که خدای تو چگونه بکشید سایه را و بگسترانید و حقیقت ظل نابودن آفتاب بود بر جایی با انکه آفتاب بر آمده باشد و ظل سایه دایم باشد و فیئ سایه باشد که گاهی برود و گاهی باز آید و بعضی گفتند که ظل سایه بامداد باشد و فیئ سایه نماز شام و خطاب اگرچه با رسول است مراد جمله مکلفانند میگوید ای نمینگری بصنع خدای و قدرت او که چگونه سایه را ممتد و منبسط گردانید تا مردمان از وی منتفع میشوند و اگر خدای خواستی مر این سایه را ساکن کردی تا هیچ حرکت نکردی همچنانکه در اصل درختان و بن دیوارها ماندی و از جای خود فراتر نرفتی هیچکس بدو منتفع نگشتی انبساط سایه را حرکه خوانده است و عدم او را سکون عبد الله عباس گفت لجعله دائما لا یزول اگر خواستی چنان کردی که دایم بودی و زایل نگشتی تا شما را انتفاع نبودی بآفتاب ثم جعلنا الشمس پس آفتاب را بر سایه دلیل کردیم تا مردمان استدلال سازند بآفتاب و احوال آفتاب در سیر او بر احوال سایه در ثبات و زوال و تقلیص و اگر آفتاب نبودی سایه نشناختندی و اگر نور نبودی ظلمت معدوم گشتی و سایه در طول و قصر و قلة و کثرة تابع سیر آفتاب بود چندانکه آفتاب زیرتر بود سایه درازتر بود و چندانکه آفتاب بالا میگیرد سایه کوتاه تر میشود ثم قبضناه الینا پس باز قبض کردیم این سایه را با خود یعنی نسخ کنیم و زایل کردانیم او را اندک اندک تا از و هیچ نماند و وجهی دیگر در معنی آیه آنست که گفت نمی بینی که خدای تو چگونه بکشید سایه را در وقتی که بنا کرد آسمان را همچو قبه پیش از این قبه سایه خود بر زمین افکند و اگر خدا خواستی او را ساکن کردانیدی تا هم بران حالت ماندی انکه خدای تعالی آفتاب را بیافرید و او را بران سایه دلیل کردانید که از پیش برود و سایه از پس وی این سایه بسبب آفتاب زایل و ناقص میکردد انکه نسخ کرد این سایه را و قبض بمعانی و شاید که مراد قبض او باشد نزدیک قیامت بسبب قبض اسباب وی و آن اجرامی اند که ایشان را سایه باشد چون او را باعدم برد سایه نیز باعدم شود وهو الذی اوست آن خدای که شب را لباس شما کرد و شب را برای آن لباس فرمود که مردم را باز پوشد بظلمت چنانکه

لباس والنوم سباتا و خواب را راحت و آسایش شما کرد و قطع عمل شما از رنج عمل بر آساید حق تعالی ظلمت شب را بلباس پوشنده کرد و خفتن را چون مرده و سبات را که خوابست همچون مرگ و در مقابل این نشور آورد و زنده کردن پس از مرگ و گفت ما روز را نشور کردیم تا در روز منتشر شوند و بطلب معاش روند و وجهی دیگر آنست که خواب را خواب کردند نه مرگ برای انکه نوم را برادر مرگ شبهی هست و از اینجا گفتند النوم اخ الموت و قال تعالی والتی لم تمت فی منامها فیمسک التی قضی علیها الموت ویرسل الاخری الی اجل مسمی وهو الذی و اوست آن خدای که فرستاد بادها را نشرا ای احیاء برای زنده کردانیدن زمینها مرده پیش از باران که رحمت است و شاید که مراد این بود که تنشر بها السحاب نشرا این بادها ابر را منتشر و پراکنده کرداند پیش از انکه باران بباراند تا هر پاره ابر بجای دیگر برد و فرو فرستادیم ما از آسمان آبی پاک و پاک کننده و اگر کسی بشرا خواند معنی این بود که بادها بشارت دهند بر حمت خدا پیش از انکه آن رحمت برسد و در باج برای آن گفت که بادها چهار است شمال و جنوب و صبا و دبور و بادی که نه این چهار گانه بود آنرا نکباخوانند و بادی که درخت را بار دار کرد لواقح و انکه بر ضد این بود و برگ را بیندازد از اعقیم خوانند انکه باران عوض فرستادن باد و باریدن باران گرد لنحیی به تا زنده کنیم با و مرده را یعنی زمین خشک و بی آب را بوجود نبات و گیاه و زنده کردانیم عبد الله مسعود گفت که از رسول علیه شنیدم که گفت هیچ سال نباشد که باران او از سالی دیگر بیشتر بود یا کمتر خدای تعالی روزیها بخشیده است آنچه هر سال کفاف ایشان باشد با سمان دنیا فرستد بکیلی و وزنی معلوم ولیکن چون معصیت کنند خدای تعالی باران از ایشان باز گیرد و باد رایها و بیابانها بره و نسقیه تا این آب را شرب و نصیبی کردانیم از جمله آنچه ما آفریدیم چهارپایان و آدمیان را یعنی تا حیوانات را ان آب دهیم و شراب ایشان کردانیم **وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَٰذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَحْجُورًا** ما این باران را بگردانیدیم در میان ایشان و قسمت کردیم بر ایشان در شهرهای مختلف و بیابانهای متفاوت و اوقات متفرق هر جایی بر حسب مصلحت و بر وفق حکمت بعضی را بیشتر و بعضی را کمتر و بعضی را در سالی باران دهیم و در سالی ندهیم و گفتند که مراد آنست که ما باران را انواع کردیم بعضی تیز باران قطره و بعضی خورد قطره بعضی ودق و بعضی طل و بعضی دیمی و بعضی ولی بعضی طش و بعضی رذاذ و گفتند که این تصریف راجعست با باد یکبار جنوب و یکبار صبا و یکبار شمال و یکبار دبور انکه بیان غرض کرد و گفت این برای آن کردم تا اندیشه کنند و استدلال سازند بر سعت مقدورات ما و معلوم شود ایشان را که این همه از ماست و باختیار ما و نسبت نکنند این باران را با غیر ما چنانکه عرب آنرا با نوا کردندی و گفتندی مطرنا بنوء العقرب و نوء الزبرقان و الحوت این برجها که آنرا برج آبی خوانند فابی اکثر الناس بیشتر مردمان ابا کردند الا کفران نعمت را انکه گفتند مطرنا بنوء کذا باران را بر برج آبی خوانند ما و رحمت خدا را باغیر

ولقد صرفناه بینهم لیذکروا فابی اکثر الناس الا کفورا

نسخه

او نسبة کرد انکه کفت اکر خواستمی در هر شهری و هر دهی پیغمبری فرستادمی کر مردم را ترسانیدی و بیم کردی چنانکه باران قسمت کردیم تا بهمه شهری و همه جایی برسد در هر شهری پیغمبری فرستادمی تا بروی تحمل اعبای نبوت آسانتر بود این نکردیم و ترا بر پیغمبری جن وانس خاص کردانیدیم و پیغمبری بر تو مقصور کردیم و ترا بر سایر انبیا تفضیل دادیم این تفضیل و تبجیل را بشکر مقابله کن و آنچه کافران ترا بآن دعوت کنند از متابعت مکن و فرمان ایشان مبر و با ایشان جهاد کن بقرآن جهاد کردنی بزرگ و بعضی کفتند کمراد است که جهاد کن با ایشان بترک طاعت ایشان جهادی که جامع و شامل باشد هر مجاهده را و هو الذی او ستان آن خدای که در آمیخت دو دریا را با یکدیگر یکی شیرین و دیگر تلخ یکی با آب شیرین خوش و دیگری را آب شور و تلخ و کرد در میان ایشان برزخی یعنی حایلی و مانعی از قدرت خود که ایشان را منع کند از امتزاج و اختلاط و حجرا محجورا و باز داشتنی باز داشته کفتند سترا ممنوعا یعنی حایلی قوی که بهیچ وجه اختلال نباشد آنرا و حجرا محجورا بر سبیل مجاز است کوییا که هر یکی از این دو دریا از دیگری پناه میخواهد و میکوید حجرا محجورا و حجرا محجورا دو خصم بیکدیگر کویند وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِ ظَهِيرًا او ستان آن خدای که بیافرید از آب یعنی از نطفه آدمی را پس آنکاه او را بر دو قسم کرد قسمی خداوندان نسب مردانی که بایشان نسبت کنند و صهرا و قسمی دیکر زنانی که بسبب ایشان مصاهره کنند و دامادان کیرند و خدای تو همیشه قادر و توانا بوده است و هست که از یک نطفه دو کونه آدمی آفریند نرینه و مادینه امیر المومنین رضی الله عنه روایت کرده که نسب آنست که حرام باشد نکاحش و صهر آن باشد که حلال باشد نکاحش ابن سیرین کفته آیه در حق امیر المومنین علی رضی الله عنه آمد رسول دختر بوی داد فاطمه زهرا او داماد بود که جامع بود هم نسب را و هم سبب را از جهة نسب پسر عمش بود و از جهت سبب شوهر دخترش بود و هیچکس را از صحابه این دو یکجای نبود و از رسول روایتست درین آیه که خدای تعالی علم بیافرید و در صلب آدم نهاد و آنکه از صلب آدم بصلب شیث رسانید آنکه آنرا بکردانید از اصلاب طاهرین با رحام طاهرات تا بعبد المطلب آنکه آنرا دو نیم کرد یک نیم در صلب عبد الله نهاد و یک نیم در صلب ابو طالب از نیم او مصطفی را آفرید که محمد بود مرا نبوت و رسالت و کتاب داد و از نیمه دیکر علی را آفرید و او را طهارت و شجاعت و وصیت داد فذلک قول الله سبحانه وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا انا و علی خلقنا من نور واحد مرا و علی را از یک نور آفرید ابو احمد بن داود بن سلیمان از رضا رضی الله عنه از پدرانش از علی ابن ابی طالب علیه السلم روایت کرد که رسول روزی مرا کفت ای علی کم تا سه چیز داده اند که مرا نداده اند پدرزنی چون من داده اند و مرا نداده اند ازصاد و ع... روایتست که حسین رضی الله عنه کفت من روزی با برادرم حسن در بعضی کوچهای مدینه میرفتیم جابر بن عبد الله انصاری و انس مالک را پیش باز افتادند جابر بیامد و در پای ما افتاد و بوسه بر دست و پای ما داد

انس او را ملامت کرد و کفت تو با این سن و مکانی که ترا است از رسول این میکویی جابر کفت ای انس بیا و مکو که من آن شنیدم از رسول در حق ایشان که کمان نمیبرم که هرکز هیچ آدمی را باشد انس کفت آن چیست کفت شنیدم از رسول علیه السلم که کفت چون خدای خواست که مرا بیافریند از نور سفید در صلب آدم نهاد آنکه میکردانید از اصلاب طاهرین با رحام طاهرات تا بصلب عبد المطلب رسانید آنکه آنرا بدو نیم کرد یک فرقه به عبد الله داد و یک فرقه بابو طالب از عبد الله من آمدم و از ابو طالب علی علیه السلم آنکه نور من بفاطمه نقل کرد از علی و فاطمه حسن و حسین آمدند و ایشان طاهر و مطهرند اما فطر فاطمه بحسن انتقال کرد و از آن علی بحسین آنکه از و انتقال می افتد با ایمه بدین قیامت و در خبرست که رسول علیه السلم کفت که روزی فرشته بیامد بنزد یک من که پیش از آن ندیده بودم چون در آمد مرا خطابی کرد که پیش از آن کس نکفته بود کفت السلام علیک یا اول و یا آخر و یا حاشر کفتم ای فرشته این چه خطابست کفت تو اولی بدان معنی که اول کسی که سر از خاک بر دارد روز قیامت تو باشی و آخری بدآن معنی که ختم پیغمبرانی و حاشری بآن معنی که حشر و معاد رسالتها به دعوات تو بخیزد کفتم چه نامی کفت محمود کفتم ای محمود بچه کار آمده کفت جِئْتُ لِتَزْوِيجِ النُّورِ مِنَ النُّورِ آمدم بتا نور بنور دهی کفتم کرا آنکه کفت فاطمه را بعلی که خدای تعالی این عقد بسته در آسمان کفتم همچنین کنم چون برخاست کشتش نوشته در میان دو کتف وی دیدم و این بود که لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ أَيَّدْتُهُ بِعَلِيٍّ وَنَصَرْتُهُ کفتم ای محمود چند کاهست که این در میان دو کتف تو نوشته اند کفت قَبْلَ أَنْ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ بِأَرْبَعٍ وَعِشْرِينَ أَلْفَ عَامٍ پیش از آنکه خدای تعالی آدم را بیافرید به بیست و چهار هزار سال بر سبیل اختصار

چنانست که راویان اخبار روایت کرده اند از امیر المومنین علی علیه السلم و عبد الله عباس و عبد الله مسعود و جابر بن عبد الله انصاری و انس مالک عام سلمه که ایشان کفتند چون فاطمه علیها السلم بالغ شد اکابر قریش از اهل سابقه اسلام و شرف و مال بر خواستن وی برخاستند رسول علیه السلم هر یکی را جوابی میداد و از جمله خاطبان ابو بکر بیامد و کفت یا رسول الله تو اسلام من و سابقه و نصیحت من میدانی و آنکه من بهترین قریشم و شنیدم از تو که کفتی کُلُّ سَبَبٍ وَنَسَبٍ يَنْقَطِعُ إِلَّا نَسَبِي وَسَبَبِي هر نسب و سبب منقطع شود مکر نسب و سبب من مرا رغبت افتاده است که فاطمه را بمن دهی رسول از و اعراض کرد و جوابی نداد دیکر بار هم باز کفت اعراض کرد سیم بار کفت ای ابو بکر کار فاطمه من نیست کار او بخدا است خدای تعالی دهد او را بهر کس که خواهد ابو بکر برکشت آمد و این حال با عمر باز کفت و کفت میترسم که باد اکه رسول را از من کراهتی بود و از من خشم کرفته است اعراض وی برای آنست عمر کفت باش تا من بروم و خطبه کنم اکر با من نیز همین کوید تو ایمن باش از آنچه اندیشه کرده آنکه بیامد و همان سخن کفت که ابو بکر کفته بود رسول وی را همان جواب داد باز آمد و ابو بکر را کفت که جواب همانست که ترا کفت اما کمان من چنانست که وی را برای بعضی از روسا عرب باز کرفته است که او را عده وی و شرکتی باشد تا باو معتضد شود

ایشان دین بوده اند که عبدالرحمن عوف در رسید و گفت شما در جرجریر قصه با وی بگفتند گفت من
بروم و بخواهم او را کان چنانست که اجابت کند و بن دهد عمر گفت چرا گفت برای انکه مرا مال بسیارست
و رسول مردی درویش است ممکن است که مایل بمال شود انکه برخاست و جامهای نیکو در پوشید و عطر
بر خویش کرد و بیامد و خطبه کرد رسول هیچ جواب نداد عبدالرحمن گمان برد که رسول برای آن توقف کرد
تا مهر معین کند گفت یا رسول الله مهر چندین شتر چندین گاو بدهم و چندین گوسفند و چندین
ندوسیم رسول علیه خشم گرفت و دست دراز کرد و کفی سنگ ریزه بر گرفت و در کنار عبدالرحمن
ریخت و گفت این بردار تا آن مالت بیشتر شود آن سنگ ریزه در دست رسول علیه السلم تسبیح کرد و چون
بدامن عبدالرحمن رسید در وی مرجان گشت انکه گفت یا عبدالرحمن چند بار گفتم که کار فاطمه بمن تعلق
ندارد بخدا تعلق دارد و او را خدای دهد بانکس که خواهد والله که اگر کرا باد شما کسی او را از من خواهد
من شکایت او با خدای کنم عبدالرحمن از آنجا بیرون آمد خجل شد و بنزدیک ابوبکر و عمر آمد و آنچه رفته
بود باز گفت پس از آن نزدیک ابوبکر و سعد بن معاذ و عمر حاضر آمدند و این حدیث کردند گفتند که رسول
سادات قریش را رد کرد در باب فاطمه و همه کس رغبت کردند و علی ابن ابی طالب هیچ تعرض نکرد همانا منع
او از آنست که مالی ندارد گمان چنانست که خدا و رسول خدا فاطمه را برای او باز گرفته اند پاید تا بر وی
و از وی پرسیم اگر گوید که منع درویشی و قلت مالست با آنچه ممکن بود او را یاری دهیم طلب او کردند او را در
خرماستان بعضی انصاریان یافتند که آب میداد باجرة چون ایشان را بدید بنشاند و آن رطبی چند
که حق وی بود در پیش ایشان بنهاد تا آن بخوردند و آن حدیث با وی بگفتند ابوبکر گفت یا ابا الحسن
خدای تعالی مجامع فضل و شرف در تو جمع کرده و ترا با انواع کرامات مخصوص کرده و هیچ خصلتی از خصال
خیر ندانیم و الا که در تو موجودست و مکان تو از رسول از قرابت و صحبت و متابعت پوشیده نیست
اشراف قریش همه خواستاری فاطمه کردند و تو نکردی این چه منع کرد و شرف دنیا و آخرت در سالکی وی
بسته است و گمان چنانست که خدا و رسول او را برای تو باز گرفته اند چون ایشان این سخن بگفتند امیر
المومنین علی علیه السلم را آب در چشم بگردید و گفت بهمه حال مرا رغبت هست و لیکن مانع یکی دست
تنگی است و یکی انکه شرم میدارم که مواجهه با رسول این حدیث گویم ایشان گفتند بهمه حال ترا این
خطبه باید کرد و او را برین تحریض کردند امیرالمومنین با خانه آمد و جامه بدل کرد و آمد تا در حجرهٔ
رسول صلی الله علیه و آله و رسول در حجرهٔ ام سلمه بود در بزد رسول صلعم در زدن او بشناخت پیش از انکه گوید
من علیم گفت ای ام سلمه برخیز و در بگشا که هذا رجل یحب الله و رسوله این مردیست که خدا و رسول
او را دوست دارند و او خدا و رسول را دوست دارد ام سلمه گفت این کیست که او این منزلت دارد
که تو مرا میفرمایی که در بگشا تا او در آید و خدا مارا فرموده است تا حجاب کنیم رسول گفت یا ام سلمه بالباب

وحبت الله ورسوله

ابلا

رجل لیس بالخرق و لا بالنزق برین در مردیست که احمق و سبکبار باشد و هو اخی و ابن عمی و احب الخلق الی
و او برادر و پسر عم منست و دوسترین خلقان بنزدیک من ام سلمه گفت من برفتم و در بگشادم بخدای خدا
که وی در بدست میداشت تا انکه که بدانست که من در حجاب شدم انکه در آمد و گفت السلام علیک یا
رسول الله و رحمة الله و برکاته رسول گفت و علیک السلام و رحمة الله و برکاته در پیش رسول بنشست و سر در
پیش افکند و میخواست تا سخنی گوید شرم داشت رسول علیه السلم گفت الک حاجة حاجتی و سخنی داری
گفت آری یا رسول الله گفت بگو که هر حاجت که تو خواهی مقضی است امیرالمومنین علی گفت یا رسول الله
تو دانی که مرا از مادر و پدر بپذیرفته و بجای فرزند خود داشته و از پدر و مادر بر من مشفق تر بوده و تربیت کرده
و ادب آموخته و تو دانسته که ذخیره من در دنیا و آخرت توئی و حق من و قرابت و سابقه من بر تو پوشیده
نیست و من شنیدم که تو گفتی کل سبب و نسب منقطع الا سببی و نسبی رسول علیه السلم گفت اما السبب
فقد سببک الله و اما النسب فقد قربک الله امیرالمومنین گفت یا رسول الله مرا رغبت افتاده است بفاطمه و من
بخطبه او آمده ام و مرا می باید که از وی نسل و فرزندان باشد رسول علیه السلم گشاده روی شد و در روی
او بخندید و گفت یا علی چیزی داری تا او را بدان تو دهم گفت یا رسول الله احوال من بر تو پوشیده نیست
که مرا در جهان جز اسبی و شتری و شمشیری و زرهی نیست رسول علیه گفت اما اسب ترا بکار آید تا بران
جهاد کنی و اما ان تیغ نگزیرد تا بآن دفع کنی از دین خدا و رسول خدا و اما شتر بکار آید تا ترا رحلی و
چیزی بود بهی برو و درع بفروش امیرالمومنین از پیش رسول بیرون آمد و بنماز گاه خود رفت و نماز
میکرد رسول علیه السلم سلمان را فرستاد و گفت برو و علی را بخوان سلمان بیامد و گفت اجب رسول الله
اجابت کن رسول خدای را علی علیه پیش رسول آمد چون در آمد رسول گفت ابشر یا علی فان الله قد زوجک
فی السماء قبل ان ازوجکها فی الارض بشارت ادت ترا که خدا فاطمه را بتو داد در آسمان پیش از انکه او را بتو
دهم در زمین و درین حال فرشته بمن آمد که پیش ازین یا من نبود مرا گفت ابشر یا محمد باجتماع الشمل
و طهارة النسل من گفتم ای فرشته نام تو چیست گفت سطائیل یکی از حملهٔ عرشم و کارم نقابت از نقام عرش و مرا این
بشارت از خدای خواستم و جبرئیل بر اثر من می آید تفصیل این حال و روایت جابر بن عبدالله انصاری
از رسول حدیث محمود الملک حبان بود که ذکر او کرده شد که رسول را گفت که آمدم تا نور را بنور دهی
رسول علیه السلم گفت این سخن آن فرشته تمام نگفته بود که جبرئیل آمد و مرا بشارت داد و گفت خدای تعالی
این عقد فرمود در آسمان و حریری سفید از حریرهای بهشت در دست من نهاد بر آنجا نوشته از نور گفتم
یا جبرئیل این نوشته چیست گفت بر آنجا نوشته است که خدای تعالی اطلاع کرد بر زمین و ترا بگزید و رسالت
داد بار دیگر اطلاع کرد و برای تو برادری و صاحبی و وزیری برگزید و دختر ترا باو داد گفتم آن کیست گفت
برادرت در دین و پسر عمت علی ابن ابی طالب و خدای تعالی بفرمود تا زنان بهشت را تا بهشتها بیاراستند

در قصور و غرف و منازل او و درخت طوبی را بفرمود تا بار گرفت بانواع حلی و جواهر و حلل و حور
العین را فرمود تا یس و طه و طواسین و حوامیم بخوانند و بادها بهشت را فرمود تا انواع عطر و طیب
بر داشتند و در بهشت پراکندند و بفرمود تا فرشتگان آسمانها در آسمان چهارم حاضر آمدند
نزدیک بیت المعمور و بفرمود تا منبر کرامت بنهادند پیش بیت المعمور و آن منبر آنست که آدم علیه السلم بر وی خطبه
کرد چون خدای تعالی او را اسما بیاموخت و آن منبریست از نور و فرشته را فرمود نام او راحیل در میان
فرشتگان از وی فصیح تر نیست تا خطبه کرد و حمد خدا کرد و بعضی از خطبه راحیل اینست اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْاَوَّلِ
قَبْلَ اَوَّلِیَّةِ الْاَوَّلِیْنَ اَلْبَاقِیْ بَعْدَ فَنَاءِ الْعَالَمِیْنَ نَحْمَدُهُ اِذْ جَعَلَنَا مَلٰئِکَةً رُوحَانِیِّیْنَ وَ بِرُبُوبِیَّتِهِ مُذْعِنِیْنَ
وَ لَهُ بِمَا اَنْعَمَ عَلَیْنَا شَاکِرِیْنَ حَجَبَنَا عَنْ اِجَادِ اَهْلِ الْاَرْضِ مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ وَ تَعَالٰی عَنْ اِفْکِ الْمُلْحِدِیْنَ وَ کَانَ مِنْ
اِبْلَاغِ نِعْمَتِهِ وَ تَمَامِ صَنِیْعَتِهِ اَنْ تَرَکَ الشَّهَوَاتِ فِیْ بَنِیْ اٰدَمَ اِذْ خَصَّهُمْ بِالْاَمْرِ لِیُخْفِرَ لِهٰذِهِ الْاَوْلَادِ فَجَعَلَهُمْ
الْحَیٰوةَ سَبِیْلَ الْفَتِیْهِمْ وَ الْمَوْتَ غَایَةَ فُرْقَتِهِمْ وَ اِلَی اللّٰهِ الْمَصِیْرُ اِخْتَارَ الْمَلِکُ الْجَبَّارُ صَفْوَةَ کَرَمِهِ وَ عَبْدَ
عَظَمَتِهِ لِاَمَتِهِ سَیِّدَةِ النِّسَاءِ بِنْتِ خَیْرِ النَّبِیِّیْنَ وَ سَیِّدِ الْمُرْسَلِیْنَ وَ اِمَامِ الْمُتَّقِیْنَ صَاحِبِ الْمَقَامِ الْمَحْمُوْدِ وَ الْیَوْمِ
الْمَشْهُوْدِ وَ الْحَوْضِ الْمَوْرُوْدِ فَوَصَلَ حَبْلَهُ بِحَبْلِ رَجُلٍ مِنْ اَهْلِهِ صَاحِبِ الصِّدْقِ وَ دَعْوَةِ الْبَادِرِ اِلٰی کَلِمَةِ عَلِیٍّ
الْوُصُوْلِ بِفَاطِمَةَ الْبَتُوْلِ اِبْنَةِ الرَّسُوْلِ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ زَوَّجْتُ عَبْدِیْ مِنْ اَمَتِیْ فَاشْهَدُوْا و اما آنکه
خدای تعالی عقب خطبه این فرشته گفت من بر ستاره خود را تبرع خود دادم گواه باشید ای
فرشتگان من گفت آسمانها از خرمی بجنبید و خدای تعالی بر افزود محمد بنده من عقد بستم و فرشتگان را
گواه گرفتم و این نوشته گواهی فرشتگانست بر این حریر و خدای تعالی مرا فرمود تا بر تو عرض
کنم و مهری از مشک سفید بر وی نهم و برضوان سپارم خازن بهشت و خدای تعالی درخت طوبی
را فرمود تا آنچه داشت از حلی و حلل نثار کرد آنکه ابری بفرستاد تا در و یاقوت و انواع جواهر نثار
کرد و فرشتگان سنبل و قرنفل بر افشاندند و حور العین بر چیدند و بهدیه بیکدیگر میدهند و
بدان فخر میکنند تا بروز قیامت و میگویند این نثار تزویج فاطمه است آنکه فرمود تا آن بر طوبی بارها
نثار کرد بهر یک فرشتگان گفتند بار خدایا این چیست گفت این قدیسهای شیعه علی و فاطمه را بنزدیک
تا بروز قیامت چون روز قیامت باشد بر صراط بایستند و هر که برشما بگذرد که مثقال ذره از محبت علی در
دل وی باشد و محبت فاطمه و فرزندانش این جواز با و دهد بهشت و برائتی از دوزخ و او را ببهشت
بریده بی حساب این حکایت که من کردم پیش از آنکه خلق را آفریدم آنکه گفت چون روز قیامت باشد
بر صراط بایستم و این فرشتگان از من آن طوایر در دست گرفته چون یکی از شیعه ما و دوستان ما بگذرد
این نامه بدست داستان دهند عنوانش آنست بَرَاءَةٌ مِنَ الْعَلِیِّ الْجَبَّارِ لِشِیْعَةِ عَلِیٍّ وَ فَاطِمَةَ مِنَ النَّارِ آنکه
برای ایشان تختهای بیارند از نور بالاتنهای بدی نهاده از یاقوت سرخ بفرش حریر و دیبا. بر اولیا

ما بر آن تختها نشسته و فرشتگان در پیش و پس ایشان هیچکس نرسد والا کان راه ایشان دور شوند با جلال
و اکرام ایشان را میبرند تا در بهشت رسند آن طوایر بر افرازند و گویند یا اهل خلایق و جواز خدا
بر خوانید رضوان و خزنه گویند ایشان را یَا اَوْلِیَاءَ اللّٰهِ اُدْخُلُوْهَا بِسَلَامٍ آمِنِیْنَ درها بر ایشان بگشایند
هیچکس ایشان را باز ندارد تا به اعلی درجات جنات رسند و با ما در درجه ما باشند در اعلی علیین آنکه گفت
هر که خواهد که خدا او را بخشاید زن دارد که ما را و چنان پیرانی که ما را دوست دارد با ما حرکت کند او را با
ما در درجه ما باشد باید که با ما تولا کند و از دشمنان ما تبرا کند دوستان ما را دوست دارد و دشمنان ما را
دشمن دارد و لعنت کند ایشان را که خدای تعالی دشمنان ما را لعنت کرده است بر زبان پیغمبران و فرشتگان
و حمله خلقان آنکه گفت منادی ندا کند از عرش که مَلٰئِکَتِیْ وَ سُکَّانَ جَنَّتِیْ بَارِکُوْا عَلٰی تَزْوِیْجِ فَاطِمَةَ مِنْ عَلِیٍّ
فَقَدْ بَارَکْتُ عَلَیْهِمَا ای فرشتگان و ساکنان بهشت من بارک باد بر تزویج فاطمه و علی که من بر ایشان برکة کردم
راحیل گفت کدام برکه باشد عظیم تر از آنست تو ایشان را و بشارة تو ایشان را ببهشت و ایشان هنوز در دنیا اند
خدای تعالی راحیل را بر که من بر ایشان آنست که من ایشان را بر محبت خود جمع کردم و از فرزندان ایشان
امامان کردم که عالمیان را دعوت کنند بدین من و با ایشان حجت انگیزم بر خلقانم تا بروز قیامت آنگاه جبرئیل
گفت خدای بر افزوده است تا ترا بگویم تا فاطمه بعلی دهی و ایشان را بشارت دهی بدو پسر زکی نجیب طاهر خیر
فاضل در دنیا و آخرت یا علی این فرشته از پیش من برفت و من در حال کس فرستادم و عزم مصمم کردم برای آن
تا فرمان خدای پیش گیرم در این باب علی گفت یا رسول الله کار من بآنجا رسید که خدای تعالی یاد کند در
ملاء اعلی و در بهشتها حدیث من کنند و عقد نکاح من بر آسمان بندند بحضور فرشتگان رسول گفت یا
علی چون خدای تعالی ولی خود را اکرام کند آن دهد او را که هیچ چشم چنان ندیده باشد و هیچ گوش
نشنیده و بر خاطر هیچ بشر آن چنان نگذشته علی گفت من گفتم رَبِّ اَوْزِعْنِیْ اَنْ اَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتِیْ
اَنْعَمْتَ عَلَیَّ بار خدایا توفیق ده تا شکر نعمت تو بگذارم رسول گفت آمین آنکه گفت ای علی برخیز و بمسجد
رو که من بر اثر تو می آیم تا آنچه خدا فرموده است بجای آرم بحضور مهاجر و انصار و ذکر کنم از فضل تو آنچه
چشم تو بدان روشن شود و چشم دوستان تو در دنیا و آخرت امیر المومنین گفت من از نزدیک رسول بیرون
آمدم و از خرمی نمیدانستم که چگونه میروم در راه عمر و ابو بکر پیش من افتادند گفتند ما و را که چه خبرست
گفتم رسول فاطمه را بمن داد و گفت خدای تعالی او را بتو داد و عقد شما در آسمان بستند و رسول بر اثر
من می آید تا این حدیث تمام کند ایشان بر شادمان شدند و با من در مسجد آمدند بر اثر رسول علیه السلم برسید
و روی او از خرمی تازه و شکفته بود گفت بلال کجاست بلال را بخواند گفت برو و آواز ده مهاجر و انصار را
او برفت و صحابه را جمع میکرد و رسول ع نزدیک منبر نشست تا مردم مجتمع شدند آنکه بر منبر شد و این
خطبه بخواند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْمَحْمُوْدِ بِنِعْمَتِهِ الْمَعْبُوْدِ بِقُدْرَتِهِ الْمُطَاعِ بِسُلْطَانِهِ الْمَرْغُوْبِ اِلَیْهِ فِیْمَا عِنْدَهُ

المرهوب من عذابه النافذ امره في ارضه وسمائه الذي خلق الخلق بقدرته وميزهم باحكامه واعزهم بدينه واكرمهم بنبيه صلى الله عليه وآله ثم ان الله جعل المصاهرة نسبا لاحقا وامرا مفترضا وشج بها الارحام والزمها فقال تبارك اسمه وتعالى وهو الذي خلق من الماء بشرا وصهرا وكان ربك قديرا فامر الله يجري الى قضائه وقضاؤه يجري الى قدره ولكل قضاء قدر ولكل قدر اجل ولكل اجل كتاب يمحو الله ما يشاء ويثبت وعنده ام الكتاب ثم ان الله امرني ان ازوج فاطمة من علي فاشهدكم اني قد زوجتها اياه على اربعمائة مثقال فضة انگه گفت اى مهاجر و انصار بدانيد كه جبرئيل نزديك من آمد و مرا خبر داد كه خداى تعالى فرشتگان را نزديك بيت المعمور جمع كرد و ايشان را گفت كه گواه باشيد كه من پرستار خود فاطمه را بنده خود علي ابن ابي طالب دادم انگه بنشست و گفت اى علي برخيز و براى خود خطبه كن علي برخاست و اين خطبه برخواند الحمد لله الذي قرب من حامديه ودنى من سائليه ووعد الجنة من يتقيه وانذر بالنار من يعصيه نحمده على قديم احسانه واياديه حمد من يعلم انه خالقه وباريه ومحييه ومميته وسائله عن مساويه ونستعينه ونستهديه ونؤمن به ونستكفيه ونشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له شهادة تبلغه وترضيه وان محمدا عبده ورسوله صلى الله عليه صلوة تزلفه وتحظيه وترفعه وتصطفيه والنكاح مما امر الله به ورضيه واجتماعنا لما قدره الله واذن فيه وقد زوجني رسول الله ابنته فاطمة فاسئلوه واشهدوا اني قد رضيت بذلك فقال المسلمون ارضيت يا رسول الله فقال نعم ونعم الختن والاخ لي وهو السيد في الدنيا والآخرة وهو من الصالحين انگه گفت رسول عليه السلام دختر خود فاطمه بمن داد جبرئيل ادو گواه باشيد كه من راضي شدم مسلمانان گفتند يا رسول الله راضي شدي گفت شدم و نيك داماديست او مرا و نيك برادري و سيديست هم در دنيا و هم در آخرت و او از جمله صالحانست علي برخاست و سر بزمين نهاد خداى تعالى را و گفت الحمد لله الذي حبّبني الى خير البرية محمد مسلمانان گفتند بارك الله فيكما وعليكما وجمع شملكما واسعد جدكما واخرج منكما الكثير الطيب انگه رسول عليه بفرمود تا طبقى خرما بياوردند و پيش نهادند ودر بودند و رسول در حجره زنان رفت و گفت بزنيد دف بر در فاطمه دف بزنيد دف بزدند انگه علي را گفت يا علي برو و درع بفروش تا دين كار صرف كني علي گفت من برخاستم و درع برگرفتم تا ببازار بردم اعرابي پيش من آمد و گفت اى علي اين درع بهاى است گفتم آرى گفت بچند ميفروشى گفتم بپانصد درم دست در آستين كرد و صره پانصد دينار در ... بمن داد و من درع بوى دادم و درم با پيش رسول آوردم مرا گفت چه كردى گفتم بفروختم بپانصد درم و اينك درمها گفت بكه فروختى گفتم باعرابى گفت وى را شناختى گفتم نه يا رسول الله گفت آن جبرئيل بود و پيش از انكه تو آمدى درع با نا آورد و با من داد انگه ابو بكر را بخواند و مشتى از آن درم بوى داد و گفت برو و از براى فاطمه چيزى بخر كه بكار آيد ايشان را و سلمان را و بلال را با وى

بفرستاد تا او را يارى كنند برفتند و آن درم شصت و سه درم بود بسترى بخريدند و آغشته بچهار درم و تشكى بچهار درم و حصيرى و آنچه بكار بايست بخريديم و رسول در خانه ام سلمه بود پيش وى برديم ام سلمه چون در ان نگريست بگريست و سر سوى آسمان كرد و گفت اللهم بارك لقوم اجلهم الخزف بار خدايا بركت كن قومي را كه جهاز ايشان سفالست اللهم بارك لهم في جهازهم بار خدايا بركت كن اهل بيت را در جهازشان و باقى درم بام سلمه داد و گفت نگه دار تا بوقت حاجت امير المؤمنين برفت ان بخانه و يكماه توقف كرد و هر دو دل مشتاق و متعلق بر انكار وليكن شرم ميداشت و هر وقت كه رسول عليه السلام او را ديدى در خلوت گفتى يا علي بدانى كه من بهترين زنان جهان را بتو دادم چه نيكو است جفت تو چون يكماه برين برآمد عقيل گفت اى برادر چرا فاطمه را باز نميخواهى تا چشم ما روشن شود باجتماع شما علي گفت اى برادر والله كه رغبت من بيش از تست وليكن حيا مانعست گفت بيا تا برويم و اين حديث با رسول بگوييم برخاستند و در راه ام ايمن را بديدند مولات رسول عليه السلام گفت كجا ميرويد گفتند پيش رسول خدا ميرويم باين كار گفت شما بدل مشغول كرديد كه اين حديثى است كه بزبان زنان راست آيد تا من بگويم انگه برفت و بنزديك ام سلمه رفت و اين حديث با وى بگفت او كس فرستاد و زنان رسول را حاضر كرد چون رسول در آمد پرسيد كه براى چه جمع شده ايد گفتند براى كارى كه اگر خديجه زنده بودى چشم بدان روشن شدى رسول چون نام خديجه شنيد بگريست گفت مانند خديجه كجا باشد تصديق كرد مرا انگه كه مرا تكذيب كردند و ايمن بود آنگه كه مردمان مرا استوحش كردند و قوة داد مرا بدين خدا و مواساة و ساعدة كرد با من بنفس و مال و جان و مال و خداى مرا فرموده تا او را بشارت دهم بخانه در بهشت از زمرد سبز زنان گفتند يا رسول الله هر چه تو از خديجه گويى بيش از آن باشد جز آنست كه او برحمت خدا پيوست خدا ما را با وى حشر كناد يا رسول الله برادر و پسر عم تو علي ميخواهد كه فاطمه را ببرد و هيچ رسول گفت چرا وى نگفت اين حديث گفتند يا رسول الله وى را حيا مانع ميشود رسول گفت اى ام ايمن وى را بخوان او برفت و علي برفت و در ... رفت و پيش رسول علي رفت بنشست و شرم زده و سر در پيش افكنده رسول گفت يا علي ميخواهى تا جفت ترا با تو دهم گفت بلى يا رسول الله گفت مرحبا و كرامة امشب يا فردا ان شاء الله انگه ام سلمه را گفت كه آن درمهاى فاطمه كه ترا دادم بياد بياورد از آنجا مشتى برداشت و بعلي داد و گفت با اين روغن و خرما بخر برفت و بخريد و مشتى ديگر برداشته بعم داد و گفت با اين جامه بخر و طيب برفت و بخريد سعد بن معاذ آمد و گوسفند آورد و گاوى و شترى و سعد بن الربيع و ابو ايوب انصارى و عبد الرحمن عوف هر يك از ايشان مى آمدند و شتر و گاو و گوسفند مى آوردند تا هدايا بسيار جمع شد و رسول عليه السلام هديه پذيرفتى و عوض بدادى آنرا رسول عليه بفرمود تا آنچه گندم بود بهمسايه دادند تا بردند و آرد كردند و بخشيدند رسول علي را گفت اسب مرا و شتر را اشتغال بسيار بود

که کاوان و کوسفندان را بکشیم امیر المومنین میکشت و پوست میکند و رسول پاره میکرد چون روز
شد تمام کرده بودند امیر المومنین کفت بر دست رسول هیچ اثر خون ندیدم چون روز بود رسول
کس فرستاد و صحابه را بخواند و کفت امروز روز خرمی و زفافست مرا امروز یاری دهید بتن خود
و بمال خود تا ولیمه علی بسازیم صحابه برهنه شدند و دیکها بر بار نهادند رسول چون جد ایشان
بدید کفت اللّهمّ اعنهم علی طاعتک ولا تویسهم من رحمتک ولا تخلهم من فضلک چون دو
ساعت از روز بکذشت همه طبخها ساخته بودند و طعامها معد کرده رسول علی را کفت برخیز و جمله
مهاجر و انصار و اهل مدینه را حاضر کن و هیچکس را در مدینه رها مکن همه را بخوان از مردان و
کودکان و موالی و بندکان علی کفت یا رسول الله چکونه کنم و این قوم پراکنده اند بعضی در شهر اند
و بعضی بیرون در کشتزارها اند و خرماستانها من چکونه رسم بایشان همه رسول کفت ای علی تو بر
بام این خانه رو و آواز ده و بکو یا ایها الناس اجیبوا رسول الله ای مردان اجابت کنید رسول خدای را
که خدای تعالی آواز تو بکوش ایشان رساند و اکر چه بهری بمشرق باشند و بهری بمغرب از کرامت
من خدای تعالی همچنانکه آواز ابرهیم او بیام سرای رفت و آواز داد آواز او بکوش آنکه در مدینه
و خارج مدینه بودند برسانید تا همه جواب دادند و کفتند لبیک لبیک یا داعی النبی و سعدیک مردم
سر در نهادند و شتاب می آمدند رسول علیه بفرمود تا در مسجد نطعها بیفکندند و طعام بیاوردند
و مردم را طعام دادند تا در مدینه هیچکس نماند از مردان و زنان و کودکان الا از طعام بخوردند
و سیر شدند و هر که خواست که چیزی ببرد برداشت و طعام بسیار باند از برکت رسول مردم
دکر روز باز آمدند و باقی طعام بخوردند هیچ طعامی نماند جز کوسفند ابو ایوب کفت یا رسول
الله این کوسفند را چرا افتاده است بر وی خشم کرفته اند یا بر خداوندش برای آنکه سختست
یا کوشتش حرامست و الله که من جز این نداشتم و الا فدا کردمی رسول علیه کفت یا ابا ایوب برای آنکه
علی خواست تا او را بکشد جبرئیل کفت او را باخر کش که او را شانی و کاری خواهد بودن آنکه رسول
بریدن چیر انصاری را فرمود تا آن کوسفند را بکشت و پوست بکند و بپخت رسول علیه کفت
این کوسفند را پاره مکن و استخوانش مشکن همچنان کرد آنکه فرمود تا آن کوسفند را بنهادند و دیکر
باره ندا کردند و جمله صحابه را باز خواند رسول ایشانرا کفت بخورید این طعام بنام خدا و استخوانهای
او هیچ مشکنید همچنان کردند رسول بفرمود تا استخوانها جمع کردند همه را در پوست نهاد و دعا کرد تا
خدا او را زنده کرد آنکه جبرئیل آمد و کفت ای محمد خدایت سلام میرساند و میکوید اکر امروز از من بخواهی
همه دنیا شرق و غرب سهل و جبل بر بحر نازل کنم و اکر خواهی تا هر چه کذشته است باز آیم از برای
و بزرکواری این اسهار رسول علیه کفت یا رب احیا این کوسفند را با بو ایوب ده که درویش است خدا

تعالی او را زنده کرد و رسول آنرا با بو ایوب داد و خدای تعالی ابو ایوب را از نسل آن کوسفند برکه بسیار
داد مسلمانان چون آن بدیدند یقین ایشان زیاده شد رسول علیه السلم کفت یا ابا ایوب بنکر تا کوسفند
همانست ابو ایوب کفت و اسپاس رسول الله که همانست چه کوسفند مرا یک چشم سیه بود و یک چشم ازرق
و این همچنانست خدای تعالی شیر او را سبب شفای بیماران کرد تا هر بیماری که از آن بخوردی تندرست شدی
و آن کوسفند را مردمان مدینه مبعوثه خواندندی و عبد الرحمن عوف درین معنی بیتی چند کفته است و
کوشت این کوسفند را و پختن و استخوانهای او نا شکستن و خلقی بسیار از آن طعام سیر کشتن و آن استخوانها
را در پوست نهادن و دعا کردن رسول و زنده کردن آن نظم کرده است و بیتی از آن جمله اینست عثمان عفان
رسول را پرسید که چه دعا خواندی که خدای تعالی آن کوسفند را زنده کرد کفت کفتم الهی انت خلقتها
وانت افنیتها وانت قادر علی اعادتها فاحیها یا حی لا اله الا انت چون مردم متفرق شدند رسول
علیه السلم ام سلمه را بخواند و ام ایمن را و سوده و حفصه را و زنان مهاجر و انصار را و کفت بکار فاطمه
قیام کنید و او را بیارایید عایشه کفت و ام ایمن که چون درین دیک فاطمه شدیم تا او را بیاراییم نوری دیدیم از
میان دو چشم او چون نور آفتاب تابان و جمالی و حسنی که مثل آن ندیده بودیم بنشستیم و در آرایش او کرفتیم
او جامهای مادرش خدیجه بیاورد آن جامها در وی بپوشانیدیم و آن طیب که خدیجه بود بیرون کردیم او کفت مرا
با آن طیب هست آنرا بیاور برفت و با آن کلابی آورد که ما هرکز چنان ندیده بودیم و چیزی دیکر آورد
مانند پرهای مرغ لطیف هزار بار از مشک اذفر خوشبوی تر ام سلمه کفت این چیست یا بنت رسول الله اما
این آب عرق رسولست که در وقت کرم کاه از وی در آمدی من آنرا بکرفتمی و در جای جمع کردمی و اما این
زغب مردی بنزدیک پدرم آمدی که او را دحیه الکلبی کفتندی چون برخاستی ازو چیزها بیفتادی من بر
کرفتمی امروز که مرا بکارست پیش آوردم رسول علیه السلم این سخن بشنید کفت یا بنته آن دحیه کلبی نبود
جبرئیل بود و لیکن خلق ترا که طیب تو از پر جبرئیل امینست و عرق پیشانی سید المرسلین آنکه کفت
و این چه عجب است که خدای تعالی او را از میوه بهشت آفرید روزی جبرئیل بمن آمد و سیبی آورد از
بهشت کفت این سیب بخور و با اهل موافقت کن که خدای تعالی ترا دختری روزی خواهد کرد سیده زنان
اولین و آخرین من سیب بخوردم و با خدیجه خلوت کردم بفاطمه بار کرفت و چون انسی است و اصل او از
بهشتست و مرجع او با بهشت خواهد کرد سیده زنان اولین و آخرین من سیب بخوردم و با خدیجه خلوت کردم
بفاطمه بار کرفت امیر المومنین علی کفت من نماز دیکر نزدیک رسول رفتم رسول استغفار و تسبیح میکرد مرا کفت
ای علی ساز کن که امشب اهل ترا بخانه تو خواهند آورد کفت من بخانه برفتم و پاره ریک نرم بیاوردم و بکستردم
آنجا و چوبی فرا کرفتم از این دیوار بآن دیوار نهادم که جامه بر وی افکنند و پوست کوسفندی بود باز افکندم
و مخده بود از لیف بنهادم و آنچه خریده بودند از جهاز فاطمه با خانه من نقل کردند رسول علیه السلم اسما

جت عمیس را بفرستاد بدختران عبد المطلب و زنان مهاجر و انصار و کفت ایشان را از من سلام برسانید و بکوید
رسول خدا میکوید که امشب فاطمه را بخانهٔ علی برید تا حاضر آیند رسول علیه نماز شام و خفتن بکذارد و با
خانه آمد و آن زنان جمله حاضر آمدند ایشان را کفت امشب در صحبت فاطمه بروید و او را بخانهٔ علی برید
و خرمی کنید و رجز خوانید و نخش مکوید و چیزی که خدا نپسندد و تکبیر و تحمید خدا کوید ایشان
پاسدند و فاطمه را بیاراستند و حلهٔ که او را بود از میراث خدیجه بپوشانیدند و چادری در سر او کردند و
از بهشت هفتاد حور بیامدند و کرداکرد او در ایستادند و میکفتند لا اله الا الله ما اکرم محمدا
واهل بیته علی الله حجره کرامی اند محمد و اهل او بر خدای تعالی جابر بن عبد الله انصاری کفت رسول بفرستاد تا
شتر شهبا را زین برکردند و او را بر نشاندند و سلمان را فرمود تا عنان او کرفت و رسول علیه با ایشان برفت
و اهل بیت رسول از حمزه و عقیل و جعفر و جز ایشان در پیش برفتند با سلاح و در روایتی جبرئیل با هفتاد
هزار فرشته در صحبت ایشان بود و میکائیل با هفتاد هزار فرشته و زنان رسول علیه السلم در پیش برفتند
و رجز میکفتند اول کسی که از ایشان رجز کفت ام سلمه بود میکفت سِرْنَ بِعَوْنِ اللهِ جَارَاتِي وَاشْكُرْنَهُ فِي
كُلِّ حَالَاتِ وَاذْكُرْنَ مَا أَنْعَمَ رَبُّ الْعُلَى مِنْ كَشْفِ مَكْرُوهٍ وَآفَاتِ فَقَدْ هَدَانَا اللهُ بَعْدَ كُفْرٍ وَقَدْ أَنْعَشَنَا رَبُّ السَّمٰوَاتِ
وَسِرْنَ مَعَ خَيْرِ نِسَاءِ الْوَرَى تُفْدِيكِ عَمَّاتِي وَخَالَاتِي يَا بِنْتَ مَنْ فَضَّلَهُ ذُو الْعُلَى بِالْوَحْيِ مِنْهُ وَالرِّسَالَاتِ ام سلمه این بیت کفت
و زنان جمله این بیت میکفتند رسول علیه السلم چون این بیت بشنید خوش دل شد و خدای را شکر کرد و او را دعا
کفت بخیر انکه عایشه پیش آمد و رجزها میکفت چون عایشه خاموش شد حفصه آغاز کرد انکه تکبیر کرد و
زنان با وی تکبیر کردند چون بدر سرای رسیدند مردان بر کشتند و زنان در سرای شدند و اشعار میخواندند
و دست میزدند و رسول علیه السلم در سرای دیکر شد و علی ع بمسجد بود رسول ع کس فرستاد و او را
بخواند پیش رسول آمد سر در پیش افکنده از فرط حیا رسول ع او را بر خود بنشاند و ام ایمن را کفت
برو و فاطمه را بیار او را بیاورد و کفت أَجِيبِي رَسُولَ اللهِ رسول خدای را اجابت کن ای فاطمه کفت پیش رسول کیست
کفت علی است فاطمه کفت واحیاه چکونه آیم پیش رسول و مردی دیکر با وی است ام ایمن کفت تن و جانم
فدای تو باد او نه بیکانه نیست شوهر تو و پسر عم تست و نیکترین مردمانست تو بخت و بیت
انکه دست او کرفت و میکشید شرم زده چون پیش رسول آمد بکریست رسول علیه السلم او را بر دامن
راست خود بنشاند و در بر کرفت و کفت جان پدر مکری که این هنکام فرح و شادیست انکه دست
علی کرفت و در دست او نهاد و کفت بکیر که تو را او در ترین بوی تو نعم الختن ونعم الاخ ونعم الصاحب
انت انکه کفت مَرْحَبًا بِبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ وَنَجْمَيْنِ يَقْتَرِنَانِ مرحبا بدو دریا که بهم رسیدند و بدو ستاره که
بهم پیوستند انکه فاطمه را کفت پیش او چون پرستاران باش تا او چون بنده باشد انکه علی را کفت نیک
زنیست زن تو و فاطمه را کفت نیک شوهریست شوهر تو انکه کفت بَارَكَ اللهُ عَلَيْكُمَا وَفِيكُمَا وَأَسْعَدَ جَدَّكُمَا

کفت

فرقان

وَأَخْرَجَ مِنْكُمَا الْكَثِيرَ الطَّيِّبَ انکه بیرون آمد و در فراز کرد و عضادهٔ در بدست کرفت و کفت طَهَّرَكُمَا اللهُ
وَطَهَّرَ نَسْلَكُمَا أَنَا سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَكُمَا وَحَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمَا أَسْتَوْدِعُكُمَا اللهَ وَأَسْتَخْلِفُهُ عَلَيْكُمَا خدای تعالی پاک
کرداناد شما را و نسل شما را من صلحم با انکه با شما صلح کند و جنکم با انکه با شما جنک کند شما را بخدا سپاردم
انکه زنان را کفت که باز کردید که رحمت خدا بر شما باد زنان برفتند یکی بر فاطمه بود نرفت رسول کفت این کیست
که نرفت کفت من اسما بنت عمیس کفت چرا تو نرفتی کفت یا رسول الله من بخواهم تا وصایت خدیجه بجای آرم کفت
آن چه وصایتست کفت نزدیک وفات خدیجه حاضر بودم فاطمه پیش او بود در وی نکریست و بکریست کفتم
برای چه میکری و آخر خدا ترا داد کرد با ما بود کفت همچنین است و خدای را از آن شکر میکنم ولیکن اندیشهٔ
من آنست که من با پیش خدا شوم و فاطمه تنها بماند بوقت انکه او را بشوهر دهند کسی نباشد که تعهد او کند
و انیس او باشد وصیت میکنم ترا و سوکند میدهم بر تو بخدای عز و جل که اکر تو در حیوة باشی این تیمار بداری
و فاطمه را تنها نکذاری رسول علیه السلم بکریست و اسما را دعا کرد و کفت اللّٰهُمَّ اسْتُرْهَا فِي لَيْلِهَا وَنَهَارِهَا
وَاسْتُرْهَا فِي دُنْيَاهَا وَآخِرَتِهَا وَاقْضِ لَهَا حَاجَتَهَا انکه کفت یا اسما نیکو اندیشه کردی سه روز یا هفته پیش
او باش تا او تنها نباشد و چون رسول برفت فاطمه را از شرم چراغ بنشاند اسما کفت چندانی نور از روی علی و
فاطمه بتافت که خانه روشن شد امیر المومنین علی کفت من در روی نکاه کردم مرا هیبتی بکرفت انکه فاطمه بخت
ماننده بود برسول علیه السلم بروی و صفات و رفتن و کفتن و شمایل و اشارات اسما کفت بکو شب نخستین
ساعتی علی کفت یا دختر رسول الله مرا وردی هست دستوری باشد تا آن ورد بکذارم کفت صواب باشد و او نیز بر
خواست و در پی او بایستاد و نماز میکردند تا که صبح بر آمد چون روز شد رسول علیه السلم بیامد و در بزد
برفق و کفت السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَدْخُلُ يَرْحَمُكُمُ اللهُ اسما کفت بجستم و در بکشادم و ایشان انزمان بامداد در زیر کلیمی
بودند چون رسول در آمد خواستند تا برخیزند رسول سوکند بر ایشان داد که بر حال خویش باشید انکه
بیامد و بر سر بالین ایشان بنشست و پایها در میان ایشان کرد یکپای وی علی بر کرفت و یکپای فاطمه انکه
علی را کفت چکونه یافتی اهلت را کفت نِعْمَ الْعَوْنُ هِيَ عَلَى طَاعَةِ اللهِ نیکو یاریست او بر طاعت خدا فاطمه را
پرسید همچنین جواب داد انکه علی را کفت کوزهٔ آب بیار بیاورد رسول علیه آیاتی از قرآن بر آنجا
خواند و باد در دمید و علی را کفت از آن بخور و نیمی در روی نه کن همچنان کرد رسول علیه از آن بر روی و سینه
علی بیخت و کفت أَذْهَبَ اللهُ عَنْكَ الرِّجْسَ وَطَهَّرَكَ تَطْهِيرًا انکه پارهٔ دیکر بخواست و آیات قرانی بر خواند
و فاطمه را کفت از آن بخور و باقی بر روی کن همچنان کرد رسول از آن بر روی فاطمه ریخت و کفت أَذْهَبَ اللهُ عَنْكِ
الرِّجْسَ وَطَهَّرَكِ تَطْهِيرًا انکه ایشان را دعا کرد و بیرون آمد و کمان برد که ایشان در شب همچنان با یکدیکر
خفته بودند جبرئیل آمد و او را از کار ایشان خبر داد و این آیه آورد تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ
روزی دیکر رسول علیه السلم در نزدیک ایشان رفت هر یکی را در کوشهٔ یافت نشسته دست ایشان کرفت

و بیاورد و ایشان را بر طبقی از آن حور بچه نشاندند و گفت باید که با یکدیگر بیکجا باشید و خود بچه برای آنکه فاطم
را دوست داشتی اندیکرد دختران حلی و ساعتی که اورا بود. برای فاطمه بهاد چراکه مهتر بود و او را دو دختر
بود زینب و رقیه هردو را در حیوة خود بشوهر داده بود در مکه رقیه را بعتبه بن ابی لهب و زینب را بابو
العاص بن الربیع و رسول علیه السلم شد دیگر نزدیک ایشان آمد حسن بساختند و بجای بخور دند و رسول
ایشان را بخدای سپرد و بمسجد آمد و نماز کرد تا روز و ایشان را دعا میکرد و سیم وقت سحر بیامد و در بزد
اسماء باز کرد و ایشان در زیر عبا بودند خواستند تا برخیزند رسول علیه السلم گفت علی حالکما آنگه
علی را گفت یکساعت بمسجد رو او بیرون رفت فاطمه را گفت چگونه یافتی شوهرت را گفت خیر بعل بهترین
شوهری الا آنست که زنان قریش را طعنه میزنند و میگویند که پدرت ترا بمردی درویش داده است که او مالی
ندارد رسول علیه السلم گفت ای فاطمه پدرت درویش و شوهرت درویش نیست و خدای تعالی خزاین و
گنجهای زمین را بر من عرض کرد از زر و سیم من قبول نکردم و اگر تو آن بدانی که پدرت میداند دنیا و زینت
دنیا در چشمت زشت آید بدانکه این زنان آنچه کنند از طریق شفقت کنند و من ترا بمردی داده ام که با سلام
از همه پیشتر است و بعلم از همه بیشتر و بحلم از همه عظیمتر و بدانکه خدای تعالی ترا در آسمان بعلی داد من ترا در
زمین بعلی دادم بدانکه خدای تعالی بر اهل آسمان زمین اطلاع کرد دو مرد را بگزید یکی را پدر تو کرد و
یکی را شوهر تو نیک شوهریست شوهر تو در عصیان مکن با بجز ترا فرماید آنگه ایشانرا دعا کرد و گفت
بار خدایا ایشانرا الفت ده و فرزندان ایشانرا وارثان بهشت گردان و بر نسل ایشان برکت کن و ایشانرا
امامان گردان که بفرمان تو راه نمایند کان خلقان باشند آنگه علی را گفت یا ابا الحسن نعم الزوج زوجتک
او از حوریان بهشتست چه او را از میوه بهشت آفریده اند با او مدارا کن فانها بضعة منی او پاره ایست
از من آنچه او را برنجاند مرا برنجاند و آنچه او را شاد کند مرا شاد کند و خدای تعالی از خشم او خشم کرده و از رضای
او راضی شود آنگه گفت یا ابا الحسن باید که من فرد اچنین و بر تو او عروس باشد فاطمه گفت یا رسول الله من بزرگ
شده ام اسماء مدتی شد که خدمت من میکند و من نمیتوانم خدمت کردن برای من خادمه فرما رسول
علیه السلم گفت خادمه خواهی یا چیزی که از خادمه بهتر باشد گفت آن چیست یا رسول الله گفت آنکه بعقب
هر نمازی سی و چهار بار تکبیر و سی و سه بار تسبیح و سی و سه بار تحمید گوئی که این بر زبان سهلست و در
میزان هزار با فاطمه هیچکس نباشد که هر بامداد و شبانگاه این تسبیح بکند و الا که خدای تعالی مهمات دنیا
و آخرت وی کفایت کند آنگه گفت رسول علیه السلم اسماء را که تو نیز برو جلوه مت جزاک الله خیرا اسماء باز
گشت و برفت و ایشان تنها بماندند و امیر المومنین بفرمان و اشارت رسول خلوت ساخت با فاطمه و
رسول علیه السلم بر دیگر روز در آمد و بدید با ایشان خوشدل و روشن چشم گشت فاطمه گفت یا
رسول الله آن شب که مرا بجا آوردی زنان حور دیدم که بجمال و صورت زنان دنیا نبودند رسول گفت ایشان

حور العین بودند که خدای تعالی ایشانرا بعروس تو فرستاد کرامت ترا و کرامت شوهرت ایشان درین بودند
که کرآمد و گفت یا رسول الله زنان قریش بتهنیت فاطمه می آیند با حلیها و حللها رسول علیه السلم گفت اندیشه
کرد و گفت همین ساعت این زنان ما را بیند آراسته بحلها و فاطمه ایشانرا بیند باز مانده و تشویر خورد گفت
بار خدایا حلة فرست برای فاطمه که ایشان مانند آن ندیده باشند تا شماتت نکنند جبرئیل آمد و برای او
حله آورد از بهشت که قیمت او هر چه در دنیاست برنیاید فاطمه آن حله در پوشید و چون زنان ایشان
در آمدند و آن حله دیدند تحیر بماندند و گفتند یا فاطمه این حله از کجا آوردی که هماناد در دنیا مانند
این نباشد و ما ندیده ایم و نشنیده گفت هذا من عند الله چون اسماء بنت عمیس رفت کاری که در خانه
بود فاطمه را می بایست کرد یکروز خسته شد امیر المومنین بدر سرای آمد و در بزد کس جواب نداد او از آسیا
می آمد که میگردید و گهواره حسن علیه السلم میجنبید از شکاف در نگاه کرد فاطمه را دید خفته و آسیا میگردید و
گهواره میجنبید عجب داشت بیامد و رسول را خبر کرد رسول گفت اما علمت ان لله فی الارض ملائکة
موکلین بمعونة محمد بدانی که خدای را در زمین فرشتگانی اند موکل بمعونت و یاری آل محمد امیر المومنین
علی گفت والله که من هرگز وی را نیازردم و اختیار کراهت او نکردم و او هرگز در من عاصی نشد و چیزی
نکرد که رضای من نبود تا با جوار رحمت ایزدی رفت و هرگه که در روی او نگریدم هر غم که مرا بود برفت و تا او از
دنیا برفت من هرگز شادمان نبودم این جمله ایست از قصه تزویج فاطمه صلوات الله علیها و علی ابیها و علی بعلها

و یعبدون من دون الله ما لا ینفعهم و لا یضرهم و کان الکافر علی ربه ظهیرا و ما ارسلناک
الا مبشرا و نذیرا قل ما اسئلکم علیه من اجر الا من شاء ان یتخذ الی ربه سبیلا و توکل علی
الحی الذی لا یموت و سبح بحمده و کفی به بذنوب عباده خبیرا الذی خلق السموات و الارض
و ما بینهما فی ستة ایام ثم استوی علی العرش الرحمن فسئل به خبیرا و اذا قیل لهم اسجدوا
للرحمن قالوا و ما الرحمن انسجد لما تامرنا و زادهم نفورا

سجده

حق تبارک و تعالی بیان حال مشرکان
کرد و گفت می پرستند این مشرکان بدون خدا چیزی را که ایشانرا منفعت نتواند کردن و نکند و مضرت نکند
از آنکه جماد است و کافر یاد شیاطین است و یار او و مستظهر مخالفت فرمان خداوند و گفتند معنی اینست
که کافر همیشه بر خدای ذلیل و حقیر بوده است و خوار بود از اخترمنزلة کسی که او را باز پس پشت افکنند و
با و ننگرند آنگه رسول را گفت و ما ارسلناک و ما ترا نفرستادیم الا بشارت دهنده و ترساننده کافران را تو اینست
که کافران را از دوزخ ترسانی و مومنان را بهشت بشارت دهی ایشان گفت تو خویشتن و مذهب تو نمیکنند
بگو ایشانرا که من از شما چیزی نمیخواهم و مزدی طمع نمیدارم و این دعوت برای طمع مال شما نمیکنم ولیکن آنکس که
او خواهد که مال خود در رضای خدای و طاعت او نفقه کند و باین بجا و ثواب او را بجوید او را باشد که بخدای
راهی گیرد آنگه گفت ای محمد و توکل اعتماد کن بر خدای که زنده است که هرگز نمیرد در دفع کردن شر این کافران

از نفس خود و تسبیح کن خدا را بحمد و ثنا و ستایش او و بگو الحمد لله کما هو اهله و مستحقه در خبر است که چون بنده بگوید الحمد لله کما هو اهله فرشتگان از نوشتن باز استند خطاب آید که چرا نمی‌نویسید گویند خداوندا ما چه دانیم که چیست آنچه تو اهل آنی از شکر تا آنرا بنویسیم خدای تعالی گوید همچنین است که او گفت بنویسید که جزای آن من بدهم و کفی به و بسنده است خدای آگاه و دانا بگناهان بندگانش و ایشانرا از تو کفایت کند و جزای گناه ایشان رساند الذی خلق السموات آن خدای که بیافرید آسمانها و زمین را و آنچه در میان آسمان و زمین است در مدت شش روز آنگه بر عرش مستوی و مستولی شد آن خدای است بخشاینده و مهربان فاسئل به سوال کن از وی که دانا و آگاه است تا خبر دهد از آنچه از وی پرسی و با معنی عز اسمه و گفته‌اند که معنی اینست که الرحمن اسمیست از نامهای خدای مذکور در کتب پیغمبران گذشته از کسی که عالم باشد از وی بپرس تا ترا خبر دهد واذا قیل چون گویند ایشانرا که سجده کنید رحمانرا گویند رحمان چیست انکار اطلاق این نام کنند بر خدای برانکه در کلام ایشان مستعمل نبود و گویند ما رحمن کذاب یمامه را شناسیم یعنی مسیلمه را و او لقب خود رحمن کرده بود انسجد ای ما سجده کنیم آنرا که ما را میفرمایی بسجده کردن او و این که ایشانرا فرموده‌اند که سجده کنید نفور و رمیدن ایشان در زیاده کرد از دین و قبول حق آورده‌اند که چون سفیان ثوری این خواندی سر بر آسمان داشتی و گفتی الهی لک خضوعا ما زاد اعداءک نفورا بار خدایا بعدد آنچه تا نفور فزوده را خشوع و فروتنی افزود تبارک الذی جعل فی السماء بروجا و جعل فیها سراجا و قمرا منیرا وهو الذی جعل اللیل والنهار خلفة لمن اراد ان یذکر او اراد شکورا و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما والذین یبیتون لربهم سجدا وقیاما والذین یقولون ربنا اصرف عنا عذاب جهنم ان عذابها کان غراما انها ساءت مستقرا ومقاما بزرگوار است و پادشاه آن خدای که در آسمان برجها کرد و آن دوازده برجست حمل ثور الی آخره و این دوازده برج را خانها و منازل این هفت ستاره کرداند زحل و مریخ و مشتری و زهره و عطارد و آفتاب و ماه حمل و عقرب خانه مریخ است ثور و میزان خانه زهره جوزا و سنبله خانه عطارد قوس و حوت خانه زحل سرطان خانه قمر اسد خانه آفتاب و این دوازده منازل چون منازل ستارگانند در اینجا آمده و شده دارند تشبیه کرده آنرا بکوشکها عطیه عوفی گفت مراد از برج کوشکهاست که نگاهبانان و حرس از فرشتگان در وی باشند گفت یا ابنی ولو کنتم فی بروج مشیدة ابوصالح گفت بروج ستارگان بزرگ‌اند و جعل فیها و کرده در این آسمان چراغی یعنی آفتاب و ماهی تابان و روشن و اوست آن خدا که کرداند شب و روز را از عقب یکدیگر در آینده روز بر عقب شب و شب بر عقب روز عبدالله عباس گفت هر یکی را خلیفه دیگری کرد روز را خلیفه شب و شب را خلیفه روز تا هر کس که کاری دینی یا دنیوی از وی فایت شود شب تلافی آن کند بروز و اگر بروز فایت شود قضای آن

کند

فرقان

کند در شب شقیق گفت مردی نزدیک یکی از صحابه آمد گفت مرا دوش نماز فایت شد گفت امروز قضا کن که الله تعالی جعل اللیل والنهار خلفة لمن اراد ان یذکر او اراد شکورا لمن اراد مر کسی را که خواهد که ذکر خدای کند و نماز کند و شکر وی گذارد و گفته‌اند که معنی اینست که خدای تعالی شب و روز متعاقب کرده اید برای کسی که خواهد تا نظر کند و بداند که مر این شب و روز را کردانندهٔ ابد می و نقل کننده از حالی بحالی تا خواهد که شکر کند مر خدای را بر توالی و تتابع نعمتش و آن آنست که روز می آرد تا ساکن میشود و آرام میگیرد و بآسایش مشغول میشود آنگه وصف بندگان خدای کرد و گفت بندگان خدا آنانند که بر زمین بوقار و آرام و سکون روند با تواضع و خشوع نه بسبیل تجبر و تکبر و خیلا و چون جاهلان ایشان خطاب کنند ایشان گویند سلام متارکه ازشما مجاهد گفت سلام متارکه شما را از و وداع و گفته‌اند که این عبارتست از متارکه یعنی یکدیگر را گذاشتن و وداع کردن و از اینجا این سلام را سلام وداع خوانند یعنی ما شما را با شما گذاشتیم و در معرض جواب شما نمی‌آییم و خطاب جاهلان متارکه باشد و بعد ابی ابو برزه اسلمی روایت کرد که رسول علیه السلام گفت قومی باشند از امت من و ایشانرا هنوز نیافریده‌اند پس از من خواهند بودن گویی که من میبینم و ایشانرا می‌بینم من ایشانرا دوست دارم و ایشان مرا دوست دارند ایشان نصیحت کننده یکدیگر باشند و آنچه دارند بر یکدیگر مبذول دارند و بنور خدا و ندرند میان مردمان برخیزند و تفتیش روند از مردمان پوشیده و کرانه گرفته مردم از ایشان بسلامت باشند صابر و حلیم باشند دلهای ایشان بذکر خدا و مسجدها بنماز آبادان کرده‌اند بر کوچکان رحمت کنند و بزرگانرا حرمت دارند و با یکدیگر مواسات کنند توانگر ایشان بر درویش بذل کند قوی ایشان بر ضعیف رحم کند بیمار پرسیدن بپای دارند و از پس جنازه‌ها بروند میان ایشان رسول علیه السلم این سخن میگفت یکی از میان حاضران گفت یا رسول الله ایشان رفق کنند گفت کلا ایشانرا بنده باشند ایشان خدمتگر خود بنفس خود کنند و ایشان بر خدای آنان گرامی‌تر باشند که دنیا بر ایشان فراخ کند آنگه رسول این آیه بخواند و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا الایه حسن بصری چون این دو آیه بخواندی گفتی که این صفت روز ایشانست و صفت شب ایشان اینست والذین یبیتون لربهم سجدا وقیاما و روز با مردم معامله چنین کنند و معاشرت و چون شب درآید بخدای خود چنین قیام کنند که همه شب در نماز باشند گاهی در قیام و گاهی در سجود عبدالله عباس گفت هر که او شب دو رکعت نماز کند یا بیشتر از جمله آنان باشد که داخلند درین آیه و از جمله نماز شب کنندگان باشد و بعضی گفته‌اند مراد نماز سنت شام و خفتن است والذین یقولون و آنانکه گویند بر سبیل تضرع و خشوع که بار خدایا عذاب دوزخ از ما بگردان که عذاب دوزخ هلاکی دایم و لازم باشد حسن بصری گفت غریم آنکه چیز الحاح کند و ملازم باشد آخرهم مفارقت کند اما دوزخ غریمی است که هیچ

نوعی عمارت نکند محمد بن کعب گفت خدای تعالی ایشان را که فراوان انواع نعمت کرد شکر آن نگذاردند بر ایشان
غرامت کرد و عذاب دوزخ را غرام ایشان کرد و دوزخ بد جای قرارگاهی و مقام کردنی است و در خبر است
وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا
يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ
وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا و آنکه چون نفقه کنند اسراف نکنند و سخت و تنگ باز نگیرند نفقه بر خود و بر
عیال خود بعضی از مفسران گفتند اسراف نفقه کردن باشد در معصیت و اگرچه اندک بود و اقتار منع حق
خدای تعالی بود و این قول عبدالله عباس است و بعضی گفتند اسراف آن باشد که از اندازه بگذرد و اقتار
آن باشد که تقصیر کند صفت مومنان این نیست آنست که ایشان میانه کوش دارند نه اسراف کنند و نه تقصیر
عیال را گرسنه و برهنه ندارند و چندان نیز خرج نکنند که مردمان گویند که او سرفت معانی گفت ایشان
آن باشد که کسب حلال کنند و نفقه میانه کنند و آنچه فاضل باشد تقدیم کنند و برای آخرت از پیش
بفرستند زید بن ابی حبیب در وصف اصحاب رسول گفت ایشان طعام بلذة و شهوة نخوردند و جامه را
برای جمال نپوشیدند از طعام بدرجوع قناعت کردند جمله آنکه ایشان را قوت باشد بر عبادة و از لباس
چندانکه عورت پوشیده باشد و سرما و گرما باز دارد وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ و آنکه با خدای خدائی دیگر نگیرند
بدو نا و خدائی نپرستند عبدالله مسعود گفت که از رسول پرسیدم که کدام گناه عظیمتر است گفت آنکه با
خدای انباز گیرند و او آفریدگار خلق است گفتم پس کدام گفت آنکه فرزند را بکشد از ترس درویشی گفتم پس
کدام گفت آنکه با زن همسایه زنا کند خدای تعالی این آیه فرستاد بتصدیق او وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي و نکشند
نفسی را که حرام کرده است خدای کشتن او مگر بحق یعنی در قصاص و حدود وَلَا يَزْنُونَ و زنا نکنند
لقمان حکیم گفت پسر را که زنا نکنی که اولش مخافت است و آخرش پشیمانی و ندامت وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ
و هر که این کند که گفته شد بجزای آن اثم برسد و سزای آن ببیند ابو امامه باهلی گفت از رسول خدا شنیدم
که گفت اگر سنگی گران از کناره دوزخ در دوزخ اندازند در هفتاد سال بقعر دوزخ برسد اما درین مدت
بغی و اثام برسد ما گفتیم یا رسول الله غی و اثام چه باشد گفت آنکه خدای میگوید فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا و قوله
يَلْقَ أَثَامًا عبدالله عمر گفت اثام نام وادی است در دوزخ ابو عبیده گفت اثام عقوبت است يُضَاعَفْ
لَهُ الْعَذَابُ او را عذاب افزون کرداند و روز قیامت و در دوزخ بماند جاوید ذلیل و حقیر آنکه
استثنا کرد و گفت الا آنکس که توبه کند از گناه و ایمان آورد از پس شرک و عبادة شرع بجای آورد
عبدالله عباس گفت دو سال ما در عهد رسول این آیه میخواندیم از پس دو سال این آیه آمد إِلَّا مَنْ تَابَ
وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا رسول علیه السلم بهیچ چیز چنان خرم نشد که باین آیه و قوله إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ

أجر ٣ — وَالَّذِينَ — عَلَا — يقنعت — عَلَا

نقاينا

فرمان

فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ ایشان آنند که خدای تعالی سیئات ایشان بحسنات بدل کند و تابع شرک بمحاسن
اسلام بدل کند چون توبه کند ابو هریره گفت که رسول علیه السلم گفت فردای قیامت
جماعتی گناهکاران تمنا کنند که کاشکی سیئات بیش کرده بودندی با گفتیم یا رسول الله و ایشان که باشند
گفت آنکه سیئات ایشان بحسنات بدل کنند ابو ذر غفاری روایت کرد که رسول گفت فردای قیامت بنده
را در عرصه قیامت آرند و صحیفه او بدست او دهند و در آن صحیفه گناهان صغیره باشد او بخواند و
از گناهان کبیره خود بترسد چون همه بخواند گوید بار خدایا گناههاست که من نمی بینم او را گویند
که آن را بحسنات بدل کردند رسول این حدیث میکرد و از خرمی میخندید چنانکه دندانهای او پدید میامد
میدید عبدالرحمن جبر گفت مردی بنزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله چگوئی مردی را که او
هیچ گناه نماند تا نکرده باشد که حاجیان رفتندی و آمدندی بر ایشان ندی او را توبه باشد گفت این
مرد مسلمان باشد گفت بلی گوینده شهادتین باشد و مومن بود و خیرات کند رسول خدای گفت بلی
او را توبه باشد و گناهان او بدل کنند بخیرات و حسنات مرد شادمانه شد و گفت الله اکبر الله اکبر و
تا آفتاب فرو شد تکبیر میکرد در خبر است که یکروز سائلی آمد و از رسول علیه السلم چیزی خواست
رسول گفت بنشین تا خدای چیزی بدهد در حال مردی آمد و کیسه پیش رسول بنهاد و گفت یا
رسول الله این چهارصد درم است بر گیر و بمستحق ده رسول علیه السلم سائل را گفت برگیر که این چهار
صد دینار است مرد گفت یا رسول الله این درم است دینار نیست رسول علیه السلم خشم گرفت گفت
لا تکذبنی فَإِنَّ اللَّهَ صَدَّقَنِي مرا دروغ زن مکن که خدای مرا راستگو کرده است آنگه سر کیسه بگشاد
و بریخت چهارصد دینار بود مرد عجب بماند گفت یا رسول الله بخدای که ترا بحق بخلق فرستاد که درم
درین کیسه کردم گفت راست میگوئی ولیکن چون بر زبان من چهارصد دینار برفت حق تعالی
درم را در کیسه زر کرد باید اینجا اشارتی است و درین اشارة بشارتی و آن آنست که اگر خدای تعالی
بموافقة گفتار رسول درم را در کیسه زر گردانید چه عجب باشد که برای موافقة گفتار خود که گفت
فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ سیئات ترا در صحیفه حسنات کرداند وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا
رَحِيمًا و خدای آمرزنده و مهربانست وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا وَالَّذِينَ لَا
يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا
صُمًّا وَعُمْيَانًا وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ
إِمَامًا أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا خَالِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا
وَمُقَامًا قُلْ مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا
و هر که توبه کند و عمل صالح کند او با خدای رجوع کرده باشد و با او گریخته یعنی هر که ترک معاصی کرد

ذريتنا — حزب

اعلم محمد باقر و امام جعفر

بدو عمل صالح شروع کرد او با خدای گشته است و با ثواب باز گشتی نیکو و پسندیده و آنانکه ایشان حاضر نیایند بمجالس فساق که در آنجا بفسق و فجور مشغول باشند و از باقر و صادق علیهما السلم روایت کرده اند که مراد بزور سرود گفتن است و سماع کردن علی بن ابی طلحه گفت گواهی بدروغ است مجاهد گفت عید مشرکانست دلیل قول اول آنکه گفته مراد غنا و سرود و مزامیر و در حدیث آمده است که از رسول روایت کرده اند که چون روز قیامت باشد خدای تعالی گوید کجا اند آنانکه خویشتن را منزه داشته اند و اسماع خود را از لهو و مزامیر شیطان ایشان را در روضها ساکن بیند آنگه فرشتگان را گوید که بشنوانید بندگان مرا تحمید و تمجید و بگوئید ایشان را که لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و اصل زور آراستن چیزی باشد بظاهر که در باطن برخلاف آن باشد و باطن بصورت حق نمودن وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ و چون بگذرند بلغو کریم وار و بزرگوار بگذرند تعالی گفت چون از کفار دشنام شنوند اغماض و اعراض یا اهل لغو و معاصی بگذرند که ایشان را بیکرند و بشتاب بروند نفس خود را بزرگ دارند از آنکه توقف کنند و با ایشان در آن کار شروع کنند ابرهیم بن میسره گفت که عبد الله مسعود جائی بگذشت رسول علیه السلم گفت اِنَّ ابْنَ مَسْعُودٍ اَصْبَحَ کَرِیمًا پس مسعود بزرگوار است وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا آنانکه چون پند داده ایشان دهند بآیات خدای بر روی نیفتند و کران و کوران نباشند در حالی که کران و کوران باشند یعنی چون ایشان را وعظ گویند بآیات قرآن و مواعظ و زواجر آن ایشان از حرص که دارند باستماع قرآن فرود آیند بگوشها یاد گیرند و آنرا بشنوند و بچشمها نگاه دارند و آنرا ببینند چون کافران که از شنیدن و دیدن حق کر و کور باشند پس مراد از آیه کری و کوری است از ایشان نه نفی خرور و حرص وَالَّذِينَ يَقُولُونَ و آنانکه گویند بارخدایا مارا ببخش از زنان و فرزندان ما آنچه چشم بدان روشن شود و ما از ایشان خوشدل و شادمان باشیم عبد الله عباس گفت این قرة فرزندی باشد که بدو روی را ببیند که بنوشتن نفقه و تحصیل علم دینی مشغول باشد و قرة در وضع لغة خنکی و سرما بود و این کنایه است از شادی برای آنکه آب چشمی که از شادی آید سرد بود و آنچه از اندوه آید گرم بود وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا و ما را امام متقیان کردان یعنی ما را لطفی بکن که چون ذکر متقیان کنند مقدم و پیش آهنگ ما باشیم و گفتند که معنی اینست که ما را در تقوی چنان کردان که دیگران بما اقتدا کنند ابو بصیر گفت در پیش صادق گفتم وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا صادق گفت کاری بزرگ خواستی چنین است این که وَاجْعَلْ لَنَا مِنَ الْمُتَّقِينَ إِمَامًا برای ما از متقیان و پرهیزکاران امامی و پیشوائی کن که بوی اقتدا کنیم و این هم است در معنی که بعضی گفتند که این از مقلوب کلامست یعنی وَاجْعَلِ الْمُتَّقِينَ أَئِمَّةً لَنَا متقیان را پیشوا ما کردان آنگه گفت أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا ایشان را جزا و پاداشت درجها بلند باشد در بهشت بآن صبری که کردند بر درویشی و نامرادی وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا با استقبال ایشان برند در بهشت و غرفها بهشت

مخبر

خطاب نیکو و فرشتگان بر ایشان سلام کنند و با ایشان سخنی گویند که بآن خوشدل شوند و دعا کنند ایشان را باین کلمه که حَیَّاکُمُ اللّٰه و گفتند ملکی عظیم ایشان دهند و خلود و بالسلامت از جمله فیها انکه بود را خطاب کرد و فرمود که ای محمد بگو که خدای هیچ بالا نکند بشما و باک نکرد از شما و در هیچ حساب نیارد شما را اگر نه دعا شما باشد او را یعنی آنچه شما را بنزدیک او جاهی بدید آورده است دعای شما است مجاهد گفت معنی آنست که مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي خدای بر شما چه کند و چه بر اگر نه عبادت شما باشد بعضی دیگر گفتند معنی آنست که شما را بنزدیک خدای منزلتی بدعا است اگر دعای شما بالا نکند و باک ندارد اگر شما را هلاک کند دیگری گفت معنی آنست که خدای تعالی بندگان را گفت من شما را نه بدان آفریدم که مرا بشما حاجتی بود ولیکن از برای آن تا از من بخواهید و دعا کنید تا شما را بیامرزم و حاجت شما روا کنم و گفتند معنی اینست که خدای هیچ باک ندارد بشما اگر نه دعوت کردن شما بودی باسلام و قبول کردن شما اسلام را و شما قبول نکردید اسلام را و پیغمبر را بدروغ داشتید پس زود باشد که عذاب لازم شود در دنیا بر تیغ مسلمانان در بدر یا در آخرت عبد الله عباس گفت تکذیب شما را لزام خواهد بود ابن جریر گفت جزای کفر شما عذاب دایم خواهد بودن و نه منقطع سورة الشعرا مکیست الا چهار آیه وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ و از اینجا تا آخر سوره مدنی است دویست و بیست آیه است انس بن مالک روایت کرد از رسول علیه السلم که او گفت خدای تعالی مرا هفت سوره داد بجای توریت داد و طواسین بجای انجیل و مفصل داد مرا و حوامیم و پیش از من پیغمبری را نداده بود اما بر روایت کرد از ابی کعب که رسول علیه السلم گفت هر که او سورة الشعرا بخواند خدای تعالی او را بدهد هر که بنوح ایمان آورد و عدد آنکه بوی کافر شدند و بهود و شعیب و صالح و ابرهیم و عیسی و محمد علیه و علیهم السلم ایمان آوردند یا کافر شدند او را ده حسنه بنویسد والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم

طسم تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنَ الرَّحْمَٰنِ مُحْدَثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ فَقَدْ كَذَّبُوا فَسَيَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ و ابن عبد الله عباس روایت کرد که طسم نامی است از نامهای خدای که قسم باین نام کرده است و سوگند باین خورده مجاهد گفت نام سوره است ابو روق گفت نامی است از نامهای قرآن محمد بن کعب طا طول خداست و سین سناء اوست و میم ملک اوست خدای تعالی قسم یاد کرده بطول و سنا و ملک خود محمد حنفیه از امیر المؤمنین علیه السلم روایت کرد که رسول گفت طا طور سیناست و سین اسکندریه و میم مکه خدای تعالی قسم یاد کرد باین جایگاهها و صادق گفت طا درخت طوبی

وسبین سدرة المنتهی وبیم محمد مصطفی است سوکند باین نامها یا بین جایگاه که این ایات کتابی است هویدا
و روشن یا این سوره ایات کتابی است که از لوح محفوظ است هویدا و روشن است آنچه بوده است و خواهد
بود کسانی را که از او چیند و از نوشته او خوانند یا ایات قرانی است که هویدا و روشن کند حلال و
حرام و شرایع و احکام است آنکه خطاب کرد با رسول و گفت ای محمد دل در ایمان این کافران بسته و در غم
ایشان افتاده تا بجدی که بیم آنست که تو نفس خود را هلاک خواهی کرد از انکه ایشان ایمان نمی آرند
تو خوش باش که بر تو جز رسانیدن پیغام نیست اگر ایشان ایمان نیارند وبال آن راجع با ایشان خواهد بودن
سبب نزول این ایه آن بود که رسول صلی الله علیه واله وسلم اهل مکه را دعوت میکرد و ایشان ایمان نمی آوردند
رسول دلتنگ میشد و اندوه بر وی ظاهر میگشت خدای تعالی گفت خویشتن را هلاک خواهی کرد زیرا که
ایشان ایمان نمی آورند انکه گفت إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ اگر خواهیم از آسمان ایتی و معجزی فرستیم که گردنهای ایشان
بهای آن ایه خاضع و خاشع و ذلیل گردد یعنی اگر خدای خواهد ایشانرا ایتی فرستد که ملجا شوند با یمان
آوردن گفته که مراد باعناق روسا و مهتران ایشانند ابو حمزه ثمالی گفت این ایه او ازی باشد که در نیم ماه
رمضان بیاید و در تفسیر اهل البیت است که ایه منادی باشد در اخر الزمان که از آسمان این ندا کند که ألا
الا الحق مع علي وشيعته حق با علی است و شیعه او و عبد الله عباس گفت ایه در ما آمد و بنی امیه که دولت بنی امیه
را باشد خدای تعالی از ایشان بستاند و بما دهد گردنهای ایشان ذلیل و خاضع گردد مارا در تواریخ آورده
اند که چون دولت از بنی امیه با بنی العباس افتاد هنوز بنی العباس اندیشناک میبودند از بنی امیه ایشانرا اکرام
میکردند در سراها خود بر کرسیها زرین و سیمین می نشانیدند تا در عهد منصور او عم خود را از عبد الله
علی بشام فرستاد و او برفت و بدار الحجاز فرود آمد و کس فرستاد و وجوه و اعیان بنی امیه را حاضر
کرد هشتاد مرد از ایشان حاضر آمدند هر یک بکرسیهای زرین و سیمین نشستند و بر انشها شریف شاعر
در آمد و این قصیده اغاز کرد اصبح الملک ثابت الاساس بالبهالیل من بنی عباس بجوانب تا ابحار بیت ولقد
سائنی وسای فربها من نارق و کراسی الی لوهلبن حیث انزلها الله بدار الهوان والاتعاس اوشاره کرد و گفت
عَلَيْكُمْ بِالْكَامِ ایشان عمودها آهنین در نهادند و همه خورد بهم در شکستند و ریسان برای سپکند بند
انکه بعضی مرده تا سماط بیاوردند و بر سر ایشان بگسترند و مردم را نان میدادند و بعضی از ایشان هنوز جان
داشتند جان میدادند و نالیدند در زیر آن سماط و خاضعین بهای آن گفت که مراد اصحاب اعناق
است و نیز عرب را عادت است که فعل ابعاض اسناد کنند و مراد جمله باشد چنانکه گویند چشم دیدم و گوش
شنید و تخصیص اعناق برای آنست که عرب گوید که من محل نکرات و ما یأتیهم و بیاید با ایشان یعنی این
کافران ذکری و وعظی از خدای ایشان انکه ذکر را صفت کرد بمحدث که صفت عظیم باشد الا که ایشان از ان
ذکر حدیث یعنی قران عدول کنند و اعراض نمایند فقد کذبوا بدرستی که بدروغ داشتند ایات

مارا نبود که با ایشان آید جزهای آنجه ایشان بان انس میکنند از بعث و نشور و بهشت و دوزخ
و ثواب و عقاب انکه بر سبیل تذکر همت فرمود أَوَلَمْ يَرَوْا ای نمی بینند و نگاه نمی کنند تا چند نوع نبات
نیکو و بسیار منفعة که ما برویانیدیم در زمین بهر آنچه آدمی را شاید در طعام و شراب و دارو و بهری انجه
چهارپایان را شایسته بود از انواع نباتی که کریم باشد و محبوب تر مردمان برای کثرة منافع شعبی را از این
ایه پرسیدند گفت مردمان از نبات زمین اند از آنجا که اصل ایشان از زمین است و در ایشان کریم و
لئیم هست هر که با ایمان و عمل صالح بهشت شود او کریم است و هر که بکفر و عمل بد بدوزخ رود او لئیم است
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین جمله که ذکر او رفت ایتی و دلالتی و عبرتی هست کسی را که تامل کند بر
وجود من و قدرت و حکمت من اما بیشتر ایشان اندیشه نیکنند و ایمان نمی آورند و خدای تو است که
او عزیز و غالب است هم چیزی را و الرحیم بخشاینده و مهربانست و مجموع این دو صفت نشان کرم
است وَالْعَفْوُ عِنْدَ قُدْرَتِهِ فَضْلٌ مِنَ الْكَرِيمِ وَإِذْ نَادَىٰ رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ قَوْمَ
فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ
إِلَىٰ هَارُونَ وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ
فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَنْ أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا
وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ وَفَعَلْتَ فَعْلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ قَالَ فَعَلْتُهَا إِذًا
وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ
لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدْتَ بَنِي إِسْرَائِيلَ
و یاد کن ای محمد چون ندا کرد خدای تو موسی پیغمبر را و گفت ای موسی برو پیش این گروه ظالمان و کافران که قوم
فرعون و اتباع وی اند و این ندا موسی را از درخت بود چون آتش اندر درخت پیدا شد و ندا این بود إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ
الْعَالَمِينَ و پس این موسی را گفت بآن گروه ستمکاره یعنی قوم فرعون و ظلم ایشان دو وجه بود یکی بر خود بکفر
و عصیان و دیگر بر بنی اسرائیل باستعباد و بندگی گرفتن ایشان و کشتن کودکان ایشان انکه گفت أَلَا
يَتَّقُونَ ای ایشان نترسند و قت آن نیامد که از خدای و عذاب او حذر کنند قَالَ رَبِّ موسی علیه السلم گفت
بار خدایا من میترسم که ایشان مرا بدروغ دارند و باور ندارند وَيَضِيقُ صَدْرِي و دل من تنگ شود از انکه
مرا بدروغ زن دارند و زبان من بگردد و نتواند شد در سخن گفتن برای این عقده که بر زبان منست فَأَرْسِلْ
إِلَىٰ هَارُونَ بار خدایا جبرئیل را پیش هرون فرست اگر صلاح میدانی و این رسالت وی را فرمای که او
این موانع نیست و با این همه ایشانرا بر من گناهی است آن قبطی را کشتم از خدا و ما میترسم که مرا بکشند بقصاص
آن قبطی قَالَ كَلَّا خدای تعالی وی را گفت این حدیث بنایست و این گمان مبر که کار بر خلاف آن خواهد بودن
کس بر تو ظفر نیابد و ترا نکشد انکه امر کرد موسی را و هرون را و گفت شما بایات ما و معجزات که شما را دادیم

ربی

حاجت باشد چون دعوی نبوت کنید واین معانی اندیشه میکنید که من با شما ام شنونده سخن ایشان باشم
آنچه گویند شنوم وآنچه کنند شما را فرونگذارم یاری ویاوری شما کنم فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ پیش فرعون آیید
واورا بگویید که ما رسول خدای عالمیانیم ما را فرستاده اند تا ترا بگوییم که دست از بنی اسرائیل بدار
وایشانرا با ما بفرست وبا ما گذار واین از رقاق وبندگی از ایشان بردار گفته اند که موسی علیه السلم گفت که
ایشانرا با ما بفرست تا بفلسطین رویم چهارصد سال بود تا فرعون وقبطیان ایشانرا به بندگی میداشتند
ودران وقت عدد بنی اسرائیل سیصد هزار بود گفته اند غیر زنان وکودکان چون خدای تعالی موسی و
هرون را با یکدیگر این رسالت فرمود ایشان آمدند و بر در سرای فرعون یکسال مقام کردند که باو نمیرسیدند
وکسی سخن ایشان با فرعون نگفت آخر یک روز دربانرا درایشان رفت وگفت دو مرد یکسالست که بر در
سرای میباشند ومیگویند که ما رسولان خدای جهانیم فرعون گفت درآرید ایشانرا تا زمانی بر ایشان
خندیم وگفته اند که ایشان یکسال بر در مقام کردند کسی با ایشان التفات نکرد میگفتند که ایشان هر دو
دیوانه اند سخن ایشانرا اعتباری نبود تا روزی فرعون را مسخره بود با او سخن میگفت در میانه سخن گفت
کر هست هزار بار دیوانه تر است این دو دیوانه که مدت یکسالست که بر در سرا اند ودعوی پیغمبری
میکنند چون این بشنید گونه روی او بگشت گفت چه میگویی گفت آنچه میشنوی اینک هر دو بر
درند گفت درآرید ایشانرا تا چه کس اند وچه میگویند ایشانرا درآوردند رسالت وپیغام بگذاردند فرعون
در نگریست موسی علیه السلم را بازشناخت چه بر کنار او بزرگ شده بود روی بوی آورد وگفت أَلَمْ نُرَبِّكَ
فِينَا وَلِيدًا ای نه تو آنی که ما ترا پرورده ایم وبزرگ کردیم وتو کودکی خورد بودی ودر میان ما سالها از
عمر خود زندگانی کردی مفسران گفته اند سی سال بود وانکه بکردی کاری کردی خود که آن قبطی را بکشتی
وتو از جمله کافران نعمت من بودی ومنکران عبادت والهیت من واین قول حسن بصریست از انکه
وی دعوی خدایی میکرد وموسی منکر این بود انکه فرعون روی بوی آورد واو را ملامت کرد وگفت
این حق نعمت منست وجزاء تربیت من که مردی را از من بکشتی وبگریختی واکنون آمده که من پیغامبرم موسی ع
از کشتن آن قبطی عذر خواست ودفع کرد از نفس خویش آن صفت که فرعون وی را کرد بکفر بانکه گفت من
آن فعل کردم وانکه کان کردم ندانستم که آن مشت بقتل خواهد آمدن ومرد از ان بخواهد مردن
من قصد کشتن وی نکردم آن قتل که افتاد بخطا افتاد وعمد نبود چه غرض خلاص بنی اسرائیل بود نه کشتن
قبطی واین قتل چون بنسیان وخطا بود بران مستحق وستوجب ملامت باشد وضلال یعنی نسیان آمده
است چنانکه گفت أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَىٰ فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ چون شما قصد کشتن من
کردید انکه که قتل آن قبطی بخطا واقع شد ومن بترسیدم بر خود بگریختم چون قوة ایستادن نداشتم
وان نجات این حدیث که مثل شده است الفرار مما لا يطاق من سنن المرسلين گریختن از آنچه طاقت

آن ندارد از سنت پیغمبران مرسلست من چون بگریختم ومرا حکمت داد وفهم وعلم وازجمله پیغمبران
کرد واین جواب آنست که فرعون گفت أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا چون این سخن بر سبیل تحقیر وتعجب گفت که
تو کودک کوچک بودی ما ترا پروردیم وچند سال در سرای ما بودی امروز کار تو بجایی رسید است
که میگویی من پیغمبرم موسی گفت این چه جای تعجبست چون خدای مرا علم وفهم وحکمت داد واز من ضلالت
واهلیت این شناخت جای انکار باشد انکه گفت وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا فراگفتا این اقرارست وبعضی گفته او
گفت بلی این نعمتیست ترا بر من که تو بنی اسرائیل را بنده گرفتی وکودکان ایشانرا بکشتی ومرا این نکردی
دیگر مفسران گفتند که این انکارست نعمت وتشنیع فرعونست گفت ای این نعمت باشد که تو آن بر من نهی چون
بنی اسرائیل را به بندگی گیری وایشانرا اسیر خود کردی بحقیقت با من کردی که هرچه با قوم کسی کنند از
نیکی وبدی با وی کرده باشد معنی اینست که موسی گفت اگر تو بنی اسرائیل را نکشتی پدر ومادر من برابر بودندی
چه نعمت باشد بر من با این ترا مادر و پدر من رها بایست کرد وایشانرا نرنجانیدن تا ایشان تربیت
من قیام کردندی وگفته اند این تذکیر جنایتست گفت تو نعمت یاد میکنی وجنایت فراموش میکنی به
قید بنی اسرائیل وبندگی گرفتن ایشان حسن بصری گفت معنی آیت که تو مال انجا آوردی بنی اسرائیل را
بنده گرفتی ومال ایشان بستدی ومرا از آن پروردی آن نعمت از مال تو نبود از مال بنی اسرائیل بود در
این نعمت باشد قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ
مُوقِنِينَ قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمُ
الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ
قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَٰهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُبِينٍ قَالَ فَأْتِ
بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ چون موسی علیه السلم این سخن
گفت فرعون بار دیگر سخن درگفت وگفت آمدی ومیگویی که من رسول خدای جهانیانم خدای جهانیان
چه باشد سوال بلفظ ما کرد از آنجا که او اعتقاد کرده بود که معبود آنکه جز او باشد جماد باشد موسی
علیه السلم جواب داد بآن چیزی که با او استدلال توان ساخت بانکه این چیزها که شاهد ومحسوسند
از اجسام واعراض خدای نیست وخدایی را نشاید خدایی با آن شاید که مخالف اجسام واعراض باشد
واو آفریننده آسمان وزمین باشد ومبدع وتو آفریننده ایشان لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ
الْبَصِيرُ اگر شما یقین میدانید که این چیزها محدث اند ومحدث را از محدثی وآفریننده ناچارست ومحدث
آسمان وزمین است وآنچه در میان آنست فرعون چون این سخن شنید بر سبیل تعجب وتعلل گفت آنرا
که بر امن او بودند أَلَا تَسْتَمِعُونَ ای نمیشنوید که چه میگوید غیری را خدای میخواند ومرا دیگری جز
از من خدای نسبه میکند عبدالله عباس گفت آن جماعت که گرد بر کرد وی نشسته بودند پانصد مرد

بودند از اشراف و بزرگان قوم او که خاصکیان وی بودند آنکه موسی علیه السلم کفت بر سبیل استظهار
رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ او خدای شما است وخدای پدران کذشته و پیشین شما و این
برای آن کفت تا معلوم ایشان کند که فرعون دعوی کاران پیشین ایشان نبوده او خدای ایشان باشد
بر خدای ایشان که فرزندان خدای پدران پیشین ایشانست نه فرعون چون موسی علیه السلم دوم بار این
تقریر کرد فرعون اورا فسترا جنون کرد و اضافه کرد موسی را با ایشان بر سبیل طعن و افسوس که این رسول
و پیغمبر شما دیوانه است عقل ندارد چون موسی تقریر سیم کرد وحجت بر ایشان لازم کرد بانکه کفت خدای
شرق و مغرب است و آنچه در میان آنست اکر شما عاقلید و خرد را کار میفرمایید که با وضوح آیات و دلالات
بر هستی آفریننده جهان دیکری را خدای خواهند از عقل خارج باشد و از خرد دور دورین وقت
که موسی عم این سخن کفت و فرعون را جوابی نبود در خشم شد و از سر تجبر و تکبر کفت اکر تو خدای
کیری بجز از من ترا در زندان کنم و از جمله زندانیان کردانم کلبی کفت برای آن او را بزندان تهدید
کرد و بقتل نکرد که زندان او از کشتن بدتر بود چه زندان او جای تنک و تاریک بود با بندها و کراین
و انواع عذاب موسی علیه السلم کفت أَوَلَوْ جِئْتُكَ و اکر چنان باشد که من آیتی و دلیلی روشن آورده
باشم تو که دلیل باشد بر صدق دعوی من تو ایمان نیاوری بمن و مرا در زندان باز داری فرعون از آنجا
که مستبعد داشت آنرا که موسی کفت کفت بیار آن دلیل و برهان را اکر تو راست میکویی و از جمله
راستکویانی موسی در آن حال عصا که در دست داشت بینداخت چون نکاه کرد دیدند آن عصا اژدها
کشت روشن و هویدا که هیچ کس را در آن اژدها بودن وی هیچ شکی نبود و دست در کریبان کرد و بیرون
آورد از کریبان نکاه کرد دست او سفیدی بود نورانی و درخشان که بر شعاع آفتاب غلبه کرد نکرنده کان
که نکاه کردند روشنی دست او را بغایت روشن دیدند آن اژدها پاید و دهن بکشاد و خواست
تا تخت فرعون فرو برد فرعون زینهار خواست موسی علیه السلم دست برد و اژدها را بر کرفت در دست
او عصا کشت فرعون چون چنان دید کفت امشب مهلت ده تا درین کار نظری کنیم و بنکریم تا چکونه است
قَالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ
قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَابْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٍ فَجُمِعَ السَّحَرَةُ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ
مَعْلُومٍ وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ لَعَلَّنَا نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ إِنْ كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ فَلَمَّا جَاءَ
السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَئِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذًا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ فرعون
آن جماعت را کفت که کرد بر کرد وی نشسته بودند که این مرد جادوی داناست هر چه میکند و مینماید
جادوی است او میخواهد که بجادوی شما را از زمین شما و شهر شما بیرون کند و شهر بدست فرو کیرد در شما
کدام کار ناید رای و تدبیر شما درین چیست و چه میفرمایید کفتهاند که فرعون این سخن را از سر حیرت و دهشت

کفت

کفت چون بجز آن یافت که ملک او خراب خواهد کشت و پادشاهی از دست بخواهد شد و اکر نه از دهشت
بودی چکونه ایشانرا آمر خود کردی و خود را مامور ایشان کرد آنکس که خدائی دعوی کرده باشد چکونه در فرمان غیر
آید جواب دادند که رای آنست که او را و برادر او را دو روز کرد آنی و در شهرها بفرستی کرد کنندکانرا تا جادوان
هر شهری و هر ولایتی که یابند بیارند تا از آن جادوان هر جادوئی را که جادوی نیک استاد و دانا باشد فرعون
بفرمود تا جادوانرا جمع کردند برای میقات روزی معلوم و آن روز عید ایشان بود عبد الله عباس کفت
چنان اتفاق افتاد که روز شنبه بود اول سال روز نوروز و ابن زید کفت اتفاق اجتماع ایشان باسکندریه بود
وَقِيلَ لِلنَّاسِ مردمانرا کفتند شما هیچ جمع خواهید شد و کرد خواهید آمدن تا بنکریم و بر چشم باشد که
تا بعد ازین جادوان کنیم اکر ایشان غالب باشند و کفتند که سحره موسی و قومش را خواستند و این بر
طریق استهزا کفتند فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ چون آن جادوان آمدند فرعون را کفتند ای ما را نزدیک تو مزدی
باشد اکر ما غالب باشیم کفت آری شما را نزدیک من اجری و مزدی باشد و شما نزدیک من از جمله مقربان
و خاصکیان باشید قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ فَأَلْقَوْا حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ
فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ
قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ
الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ
أَجْمَعِينَ قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ

نصف الحزب

موسی علیه السلم جادوانرا کفت بیندازید آنچه شما اندازنده اید آنرا یعنی آنچه میخواهید بیندازید و آنچه
دارید از جادوئی بیارید ایشان آن چوبها و رسنها که داشتند بینداختند و انکه سوکند خوردند بعزت
فرعون که ما غالب باشیم و غلبه ما را خواهد بودن فَأَلْقَى مُوسَى موسی عم عصائی که داشت بینداخت
در حال که نکه کردی آنچه ایشان بر روی کارها ساخته بودند از چوبها و رسنها مارپیکر و اژدها صورت
همه فرو برد جادوان چون آن هم بدیدند باول نظر کردند بدانستند که آنچه موسی کرد از جنس جادوئی
نیست و بجز آن نتوان کرد چه ایشان اسرار و دقایق جادوئی نیک دانستند و بر آن واقف بودند بحالی روی
اندر افتادند بسجده کنان کفتند که ما ایمان آوردیم بخدای عالمیان که خدای موسی و هرون است و این
برای آن کفتند تا کسی نپندارد که ایشان بدین فرعون را خواستند فرعون چون از ایشان این سخن شنید
کفت ای ایمان آوردید و تصدیق کردید موسی را پیش از آنکه من شما را دستوری دهم او مهتر شما است
استاد شماست جادوئی و سحر او شما را تعلیم کرده است و بود که بدانید آنچه کردید و بچشید و بال
آن اقدام کردید هر آینه ببرم دستهای شما و پایهای شما بر خلاف پای چپ و دست راست و شما را همه بر
دار کنم ایشان کفتند لا ضیر هیچ باکی و کزندی نیست ما را هر آنچه خواهی بکن که منقلب و بازکشت با خدای

وبا خدای میکردیم وپیش او میرفتیم ودر جوار رحمت او نزول میکنیم **إِنَّا نَطْمَعُ** ما طمع میداریم که بیامرزد
ما را خدای ما گناهان ما وانسر کردارها ما در گذرد برای آنکه ما اولیان مؤمنانیم از قوم فرعون و
اهل زمان خویش **وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي إِنَّكُم مُّتَّبَعُونَ فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ**
حَاشِرِينَ إِنَّ هَٰؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ فَأَخْرَجْنَاهُم
مِّن جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ كَذَٰلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ فَأَتْبَعُوهُم
مُّشْرِقِينَ فَلَمَّا تَرَاءَى الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ إِنَّا لَمُدْرَكُونَ ما وحی کردیم بموسی واورا گفتیم که بندگان
مرا شب بهرواز زمین مصر بیرون شو وچنان شو که در وقت رفتن کسی را از فرعونیان خبر نباشد که ایشان
از پی شما بیایند ابن جریج گفت دین آیت که خدای تعالی وحی کرد بموسی که بنی اسرائیل را هر چهار خانه
شوند ودر هر سرای که ایشان باشند بزی بکشند ودر سرای بخون آلوده کنند که من فرشتگان را خواهم
فرستادن تا کودکان آل فرعون را هلاک کنند وعلامت ایشان آنست که در سرای نبوند که بر در آن
سرای این خون باشد آنگه بفرمای تا آرد برشند وهمچنین فطیر پزند تا زود باشد آنگه تو با بنی اسرائیل برو
تا بکنار دریا تا من بفرمایم که چون میباید کرد موسی هم آنچنان کرد چون روز شد فرعون گفت بنگرید
تا موسی چه کرد که بنی اسرائیل مالهای ما بستدند وفرزندان ما را بکشتند آنگه بفرمود تا تخت او از
شهر بیرون بردند وبیاش ایشان لشکری گسیل کرد هزار هزار و پانصد هزار پادشاه را که هر یک
در دست ویحیی [?] داشتند با هر پادشاهی هزار مرد بود آنگه فرعون بفرمود تا در شهرها
ندا کردند ولشکر جمع کردند وگفتند **إِنَّ هَٰؤُلَاءِ** این جماعت گروهی اندک اند وایشان مارا بخشم
آوردند عبد الله مسعود گفت این شرذمه اندک ششصد هزار وهفتاد هزار مرد بودند وایشان مارا بخشم
آوردند که ما را غره کردند در دین ومالهای ما بردند وفرزندان ما را کشتند وپس ستوری مارفتند [?]
وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ وما همه تمام سلاحیم وبا قوت وشوکتی تمام وانکس که حذرون خواند معنی آن باشد
که ما همه **متیقظ** وهشیار وحذر کنندگانیم وتیمار داران آنها که اگر کسی برما بیرون آید وفسادی
انگیزد ما ماده فساد او قطع کنیم واین برای آن گفت تا ایشان که حاضر بودند از لشکرها که ان نزند [?]
کا ورا این کبری وشکستگی حاصلست **فَأَخْرَجْنَاهُم** ما بیرون کردیم فرعون را وقوم او را از بستانها
وچشمها آب که ایشان را بود واز گنجها ومقام نیکو وجای بزرگوار که ایشان را بود واین جایها نشست از ان
بزرگان ایشان بود که نشستندی وخدم وحشم ایشان گرد در آمدندی **كَذَٰلِكَ** این کار همچنین
بود که ذکر کردم ما ایشان را این همه مال وملک وپادشاهی بیرون آوردیم وآنهمه میراث بنی اسرائیل
دادیم آنگه گفت **فَأَتْبَعُوهُم** فرعون با لشکر از پی ایشان برفتند در وقت آفتاب بر آمدن چون آنگه که هر دو
لشکر یکدیگر رسیدند ویکدیگر را بدیدند یاران موسی گفتند **إِنَّا لَمُدْرَكُونَ** مارا دریافتند چون موسی

موسی

بکنار دریا رسید وقت آن بود که آفتاب بر می آمد فرعون ولشکرش برسیدند قوم موسی نگه کردند از
پیش دریا بود واز پس لشکر گفتند ای موسی ما را دریافتند دیگر فرداکنون از ایشان خلاص چگونه یابیم
وراه گریز از کجا جوییم **قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنِ اضْرِب بِّعَصَاكَ**
الْبَحْرَ فَانفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ وَأَزْلَفْنَا ثَمَّ الْآخَرِينَ وَأَنجَيْنَا مُوسَىٰ وَمَن مَّعَهُ
أَجْمَعِينَ ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ وَإِنَّ رَبَّكَ
لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ موسی علیه السلم گفت نه هرگز ایشان ما را در نیابند وبرما غالب نشوند خدای من با
منست مرا هدایت کند وراه نجات بنماید خدای تعالی خبر داد از ان وگفت درین حال ما وحی کردیم بموسی و
او را گفتیم عصای خود را بر دریا زن موسی عصا بر دریا زد دریا شکافته گشت وپارها آب در هوا رفت و
راه در میان پدید آمد هر پاره از ان آب چنان بود در بزرگی که گفتی کوهی است بزرگ عبد الله سلام
گفت چون موسی علیه السلم بکنار دریا رسید وخواست تا در دریا شود این دعا بخواند یا کاینا قبل کل شیء
ویا مکون کل شیء ویا کاینا بعد کل شیء اجعل لنا فرجا ومخرجا خدای تعالی وحی کرد وی را که عصا
بر دریا زن راه در دریا پدید آمد چنانکه قصه این شرح کنم شرات [?] موسی از دریا گذر کرد وفرعون
بکنار دریا رسید چنانکه گفت **وَأَزْلَفْنَا** وما نزدیک گردانیدیم بآنجایگه دیگران را یعنی فرعون وقومش را
وموسی را وایشان را که غرقه کردیم **إِنَّ فِي ذَٰلِكَ** بدرستی که درین آیتی ودلالتی هست وچگونه آیتی که صغر
آن نتوان کرد همگنان آن آیت را مشاهده کردند ومعاینه بدیدند وبیشترین ایشان ایمان نیاوردند و
مؤمن نگشتند وخدای تو ای محمد عزیزیست با رحمت غالب بخشاینده است **وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ إِذْ**
قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَظَلُّ لَهَا عَاكِفِينَ قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ
إِذْ تَدْعُونَ أَوْ يَنفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَٰلِكَ يَفْعَلُونَ قَالَ أَفَرَأَيْتُم
مَّا كُنتُمْ تَعْبُدُونَ أَنتُمْ وَآبَاؤُكُمُ الْأَقْدَمُونَ فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِّي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ الَّذِي
خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ وَالَّذِي أَطْمَعُ أَن
يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ ای محمد بر ایشان خوان خبر ابراهیم پیغمبر را چون او پدر خود را گفت یعنی
عم را آزر وقوم خود را **مَا تَعْبُدُونَ** چه می پرستید شما ابراهیم پیغمبر اگرچه میدانست که ایشان چه پرستند
وپوشیده نبود برای آن پرسید تا ایشان بپرسند استحقاق عبادت ندارند تا باشد که متنبه شوند
وانان باز کردند ایشان جواب دادند که ما بتان را می پرستیم وهمه روز بعبادت وپرستش ایشان مقیم
شده ایم گفته اند که فرق میان صنم ووثن آنست که صنم آن باشد که او صورت دارد ووثن را صورتی نباشد و
لفظ ظل برای آن آورد که ایشان بتان را بروز پرستیدندی نه بشب [illegible] اولیتر است
هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ ابراهیم علیه السلم گفت این بتان که شما میپرستید چه کنند با شما چون ایشان را بخوانید

شوند وجواب دهند تا شما را سود کنند یا مضرة رسانند یعنی عبادة کسی را باید کردن که چون ویرا بخوا
نند شنود واگر از وی بخواهی بدهد وکسی را باید پرستیدن که چون ویرا پرستی ترا نفع کند وسود دهد
واگر نپرستی ترا ضرر رساند وکرند که چنانکه ایشان که شما میپرستید این هیچ نیست چرا باید
پرستیدن ایشان را بتپرستان در پرستیدن بتان وجوهی فاسد گفته اند واز جمله آن آنست که گفته اند عبا
دة الوثن است بالتقصیر خدای را شاید ما از مخلوقات او چیزی اختیار کردیم تا ما را بخدای نزدیک کند
چنانکه گفتند ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی بعضی دیگر گفتند که هر چیزی را خاصیتی هست
خاصیت این بتان آنست که شفیعان ما باشند نزدیک خدا چنانکه گفتند هؤلاء شفعاؤنا عند الله و
شبهه بزرگترین در این باب ایشان را تقلید است چنانکه گفتند وابرهیم پیغمبر را جواب دادند که
آنچه تو سؤال میکنی در این بتان ما هیچ چیز نیست جز آنست که ما پدران خود را چنین یافتیم وایشان
چنین بودند این بتان را می پرستیدند ما نیز با ایشان اقتدا کردیم آنچه کردند ما نیز همان میکنیم قال افرایتم
ابرهیم گفت هیچ میدانید شما که آنچه شما آنرا میپرستید وپدران شما در روزگار کهن میپرستیدند این
بتان ومعبودان ایشان هم دشمنان منند جز معبودی که خدای جهانیانست واین برای آن گفت تا سخن
او بقبول نزدیک باشد از انجا که دین نصیحت نفس وی است وآنچه نصیحت وی باشد نصیحت غیری بود
واگر گفتی که ایشان دشمن شما اند این ثابت نبودی ودر عداوة ایشان چند وجه گفتند یکی آنکه اگر
مر ایشان را عبادة کنم ایشان فردای قیامت دشمن من باشند وبعبادة من کافر شوند چنانکه گفت کلا
سیکفرون بعبادتهم وگفت معاداة از بیان دیگر باشد چون او دشمن ایشان باشد ایشان نیز دشمن
او باشند الذی خلقنی آن خدائی که مرا بیافرید در دنیا هم او مرا هدایت دهد بالطاف وتوفیق وتمکین
وگفتند که معنی آنست که آنکه مرا بیافرید در دنیا بر فطرة او هم او راه نماید مرا در آخرت بجنة وآن خدائی که
مرا طعام میدهد وشراب میدهد وبانواع نعمت پرورانید وچنانکه مصلحت داند روزی میرساند
حجاج بن عبد الکریم گفت از بلخ بیامدم بطلب ابرهیم ادهم او را مجلس نشان دادند بمجلس رفتم او را
در گلخن گرمابه یافتم که گلخن می تافت ساعتی نزد او نشستم مرا بپرسید وخویشان خود را بپرسید که در
بلخ بودند آن روز با او بودم نزدیک او هیچ طعام ندیدم گفتم از اینجا بروم کسی را بپرسم سؤالی کنم وازوی
چیزی خواهم مرا گفت دانم که گرسنه شدی گفتم بلی گفت چیزی با طعامی هست گفتم بروم وچیزی
خواهم تا من وتو بیکجا بخوریم او دست فراز کرد وپاره خاکستر برگرفت وبا خاک برآمیخت ودر دهن
افکند وسوی من کرد وگفت واخلط الرماد بالتراب وکله وازجر النفس عن مقام السؤال کما اذا بحثت
ان تشبع باللذ فانم ماخوذة ایدی الرجال گفت از پیش او برون آمدم وچند روز پیش او نشدم روزی
برخاستم وپیش وی رفتم وبنشستم در پیشگاه هیچ سخن نگفت گفتم چرا سخن نیکو نمی گفت

سمع

سمع الکلام لا یجیب الردی والنطق فیه سعادات الاداب فاذا نطقت فکن لربک ذاکرا واذا سکت فکن
متکلمات در خبر است که سقائی بود در مدینه روزی در مسجد رسول الله رسول علیه السلم این آیت
خواند که وما من دابة فی الارض بر وی اثری کرد سنگ بینداخت وگفت چون خدای ضمان روزی کرده است مرا
کار کردن چه بود باشد او برفت وسر بنهاد بعبادة بگزارد چیزی یافت که بخورد بخفت در خواب او را شربتی
آب دادند که پس از آن بیست واند سال بوی طعام وشراب شهوت نبود آورده اند که بعهد حجاج زاهدی
بود او را عبد الرحمن بن نعیم گفتند او در هر بیکار بیکبار طعام خوردی حجاج او را بگرفت در جای
کرد یکماه وثاق نکرد که او مرده باشد چون در باز کشادند نماز میکرد او را گفت ای فاسق نماز بی طهارت
میکنی گفت آنکس محتاج طهارة باشد که طعام وشراب خورده من بروضوء اول که اینجا در آمدم کنید درایام
سیف الدوله زنی را اهل روم بگرفتند وبروم بردند آن زن از ایشان بگریخت شب واز روم ببغداد آمد
بی زادی وطعامی سیف الدوله ویرا گفت چون آمدی گفتم که گرسنه شدم سه بار قل هو الله بر
خواندم سیر شدم وقوتم بدید آمد برفتن وچون رنجور شدم فهو یشفین مرا شفا داد اگر چه بیماری
وشفا هر دو از دوست ابرهیم پیغمبر درد گوش داشت وبیماری حواله بخدای نکرد شفا را حواله بوی کرد بکر
تا هر کجا بیابی رضا بیابی باشد بوی حواله نکنی یکی از جمله بزرگان گفت بیمارستان فرو شدم مردی
طبیب را دیدم نشسته وجماعتی بیماران گرد وی هر کس شرح علت خود میداد وهر کس را دوائی میفرمود
درخور او بیامد نزدیک او آمده بود زرد گشته واثر عبادة وبیمار صلاح بر وی پیدا او را گفت ای
استاد تو طبیبی مرا بیماری هست دوای آن توانی کرد گفت بیماری گناه دارد واجبت گفت بیخ
صبر بگیر وبا بلیله تواضع ودر هاون ندم وپشیمانی افکن ونیست [illegible] هوا نفس را خورد بکوب ودر هاون
صحت عزم افکن آب حیا وشرم بر وی ریز با آتش محبت بجوشان وبکفچه عصمت بگردان تا حب حکمة برداره اگر
بر طبق صفا بالای [illegible] استرایح بادکن ودر وقت سحر اندر شربتی نوش کن ودیگر گرد گناه مگرد
تا راحت یابی والذی یمیتنی وآن خدای که بمیراند مرا وزنده کند اهل اشارة گفتند یمیتنی بالعدل و
یحیینی بالفضل یمیتنی الآن ویحیینی بتوفیق الایمان وآن خدای که من طمع آن دارم که گناه من بیامرزد روز
حساب وجزا شعبی از عایشه روایت کرد که رسول را گفتند عبد الله جدعان صلة رحم کردی ومهمانان را
طعام دادی واسیرانرا از بند رها کردی او را آن هیچ سود کند گفت نه برای آنکه او هرگز نگفت رب اغفر لی
خطیئتی یوم الدین یعنی مسلمان نبود وبقیامت ایمان نداشت رب هب لی حکما والحقنی بالصالحین و
اجعلنی من ورثة جنة النعیم واغفر لابی انه کان من الضالین ولا تخزنی یوم یبعثون
یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم بار خدایا مرا حکم بخش وعلم وفهم ده
کلبی گفت حکم نبوة خواست مرا بدان صالحان گذشته (?) وپیگردان (?) در رسالت از پیغمبران وبمنزلة ودرجه

واجعل لی لسان صدق فی الآخرین

ایشان برسانی عبد الله عباس گفت مراد اینست که مرا با اهل بهشت در رسان وَاجْعَلْنِي مِن وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ
راست کردان در میان جماعتی از پسینان گفته اند مراد ذکر جمیل است وثنا حسن وقبول علم دین جمله
امت خدای تعالی دعای او اجابت کرد این دعا را تا همه از هر ملت که باشند او را نیک گویند بعضی دیگر گفتند
که مراد این آنست که از عقب من پیغمبری کن صادق یعنی محمد صلعم وَاجْعَلْنِي مرا از جمله وارثان بهشت با نعمت
کردان که بهشت را میراث گیرند وبیامرز پدر مرا یعنی عم را که او از جمله گمراهان بود انه کان من الضالین وگوید مراد
بضلال اینجا کفر است واین آمرزش خواستن او برای آن بود که او وعده داد ابراهیم را که ایمان آرد چنانکه
گفت وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ وَلَا تُخْزِنِي ومرا رسوا مکن وعذاب مکن آن روز که خلق را
برانگیزند یعنی روز قیامت آن روز که سود نکند مال ونه فرزندان وپسران الا آن مردی را که دل او
سلیم باشد با مال او از آنجا که نفقه کند در طاعت خدای وا پسران از آنجا که ایشان را هدایت کند با دین
خدای صادق گفت سکون دل بی محبت یا فتن محبت دنیا مفسران گفته اند از شرک وشک سعید بن المسیب
گفت قلب سلیم دلی باشد درست وآن دل مرد مؤمن باشد برای آنکه دل منافقان بیمار بود کقوله فی
قُلُوبِهِم مَّرَضٌ ﴿وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ تَعْبُدُونَ
مِن دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنصُرُونَكُمْ أَوْ يَنتَصِرُونَ فَكُبْكِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ وَجُنُودُ إِبْلِيسَ
أَجْمَعُونَ قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ تَاللَّهِ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ إِذْ نُسَوِّيكُم بِرَبِّ الْعَالَمِينَ
وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ فَمَا لَنَا مِن شَافِعِينَ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ﴾ بهشت را نزدیک کرده اند برای
متقیان وپرهیزکاران واز حجاب بیرون آرند تا ایشان آن را مشاهده کنند وبدان خوشدل وشادمان
باشند ودوزخ را از برای گمراهان کشف کنند وبصحرا آرند تا عذاب واهوال او مطالعه میکنند
ومعاینه می بینند وبدان تحسر کرده باشند تلهف وتحسر میخورند ودران وقت ایشان را گویند که کجا شدند
آنکه شما ایشان را میپرستیدید بیرون خدا تا امروز شما را هیچ یاری کنند وانتقام شما کشند وفریاد
کشند وفریاد شما رسند فَكُبْكِبُوا فِيهَا پس دراندازند ایشان را در دوزخ وآن غاویان وکافران را
یعنی عابد ومعبود را وضال ومضل را همه را باهم در دوزخ اندازند وجنود ابلیس ولشکر ابلیس را
از کافران جن وانس همه در دوزخ قَالُوا وَهُمْ گویند ایشان وحال آن باشد که در دوزخ با یکدیگر خصومت
کنند که بخدا که ما در گمراهی هویدا وظاهر بوده ایم واین از کلام اتباع وسفلات که رؤسا وشیاطین را
گویند إِذْ نُسَوِّيكُم چون ما شما را راست میکردیم ویکسان میکردانیدیم با خدای جهانیان در عبادت و
شما را انباز او کردیم آنکه گویند وَمَا أَضَلَّنَا ومارا گمراه نکردند مگر مجرمان یعنی شیاطین جن وانس از دعاة
الضلال ابو العالیه وعکرمه گفتند ابلیس است وقابیل برای آنکه اولین کسی بود که خون بناحق ریخت وقاعده
معاصی نهاد فَمَا لَنَا مِن شَافِعِينَ ما را نیست از شفاعت کنندگان هیچ شفیعی ونه دوستی خویش واین آنگه

گویند که پیغمبران ومؤمنان گناهکاران را شفاعت کنند جابر عبد الله انصاری گفت که رسول گفت روز
قیامت چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند یکی از جمله ایشان گوید بار خدایا حال دوست من فلان
حق تعالی گوید وی به دوزخ است که فلان گناه خود این مؤمن شفاعت کند وگوید بار خدایا اکرم تو
او را این بخش گوید بخشیدم برو ندوا و را از دوزخ بیرون آرند دران وقت کافران گویند فَمَا لَنَا
مِن شَافِعِينَ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ ما را نیست که هیچ جای باشد که جمعی مؤمنان که وا آیند وذکر خدا رود
در میان ایشان بند باشد از اهل بهشت والا شفاعت او در حق ایشان قبول کنند واهل ایمان شفیع
باشند یکدیگر را از صادق علیه السلام روایت است که گفت وَاللَّهِ لَنَشْفَعَنَّ لِشِيعَتِنَا بخدای که ما شفاعت خود را
شفاعت کنیم سه بار باز گفت تا آنکه دشمنان ما گویند فَمَا لَنَا مِن شَافِعِينَ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ ﴿فَلَوْ أَنَّ لَنَا
كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ
الرَّحِيمُ﴾ آنگه ایشان تمنا محال کردن گیرند وگویند ای کاشکی ما را قصه کردیت ای بعد لا تی هست
کی را که اندیشه کند تا ایمان آرد وبود نه چشم بینا ایشان مؤمنان از بهر آنکه نظر واندیشه نکردند تا حق را
بشناسند وخدای تو ای محمد عزیز ورحیمست غلبه کننده با رحمتست آنگه قصه نوح وآنچه وی گفت
حکایت کرد گفت قوم نوح پیغمبران مرسل را به دروغ داشتند گویند که با ایشان یک پیغمبر بیش نیامد چرا گفت
پیغمبران را تکذیب کردند در جواب این گویند که آنچه یک پیغمبر آورد دیگر پیغمبران جمله آن آورده اند
وآن گفتند از توحید وعدل ودعوت با او حق پس تکذیب یکی از ایشان مکذب باشد إِذْ قَالَ
لَهُمْ چون گفت ایشان را برادر ایشان نوح برادر نسبی بود نه برادر دینی چنانکه امیر المؤمنین گفت أَخُونَا
بَغَوْا عَلَيْنَا أَلَا تَتَّقُونَ از خدای نمی ترسید شما من شما را رسولم از خدای با امانت ومعتمد واستوار بر وحی
وادای رسالت از خدا بترسید در طاعت داشتن من وفرمان من بر بید در آنچه شما را میفرمایم وبر آن دعوت
میکنم ومن شما را بادای رسالت مزدی نمیخواهم وعطائی طمع نمیدارم مزد من نیست مگر بر خدای جهانیان
از خدا بترسید وفرمان من برید وتکرار این برای آن کرد تا در نفس ایشان مقرر کرده باشد بار آنکه هر یکی از آن
تعلق بعلتی دارد علت اول آن کرد که او امین بود در میان ایشان وعلت دوم طمع او در از مال ایشان
قطع کرد ﴿قَالُوا أَنُؤْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ قَالَ وَمَا عِلْمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَىٰ
رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ قَالُوا لَئِن لَّمْ تَنتَهِ يَا نُوحُ
لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ قَالَ رَبِّ إِنَّ قَوْمِي كَذَّبُونِ فَافْتَحْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتْحًا وَنَجِّنِي وَمَن
مَّعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَأَنجَيْنَاهُ وَمَن مَّعَهُ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ ثُمَّ أَغْرَقْنَا بَعْدُ الْبَاقِينَ إِنَّ فِي
ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ﴾ ایشان نوح را جواب دادند وگفتند ای تصدیق کنیم وبه رسالت
گروید ایم ترا وحال آنست که متابعت کردند ترا جمعی فرومایگان که خسیس اند وبه نسب عبد الله عباس

کفتند ولا هکانا خوانند عکرمه کفت که شکرانا نوح کفت وَمَا عِلْمِي و من چه دانم که ایشان چه کنند
مرا بران چه سبیل است و با خداست احوال و عمل ایشان مرا چه کار است مرا بدعوت ایشان کار است
و ظاهر عمل ایشان إِنْ حِسَابُهُمْ حساب ایشان نیست بر خدای منست اگر شما بدانید که شمار ایشان
با خدای است ایشان را با خدای کذارید و من این مومنان را از نزدیک خود نرانم و از پیش خود نرانم و دور نکردانم
برای این علت که شما کفتید ... الملک إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ کننده بیان کننده قَالُوا لَئِنْ
نوح را تهدید کردند و کفتند این که میکویی باز ایست و دست از وی بدار اگر باز نایستی ترا سنکسار
کنیم و از جمله سنکسار کرده کان باشی و رجم بمعنی دشنام دادن باشد یعنی ترا دشنام دهیم ابو حمزه
ثمالی کفت هر کجا که در قران رجم است بمعنی قتل است الا این که در سوره مریم است لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ
اگر باز نایستی ترا دشنام دهیم و این رجم بمعنی شتم است نوح علیه السلم از ایشان دلتنک شد با خدا
داد کفت خدایا این قوم من مرا بدروغ داشتند میان من و میان ایشان حکم کن و مرا و کسانی را که با منند
از مومنان ازین قوم برهان و خلاص ده فَأَنْجَيْنَاهُ حق تعالی کفت او را نجات دادیم و آن کسانی که با وی
در کشتی بودند از حیوانات از هر نوعی و باز ماندها کان پس هلاک کردیم و غرق کردانیدیم پس از ان
کافران را که مانده بودند و با نوح در کشتی نشسته بودند بدرستی که درین آیتی و علامتی هست آنان را که
متعظ شوند و لیکن بیشترین ایشان ایمان نیاوردند و مومن نبودند و خدای تو ای محمد عزیز است و
رحیم بعزت عذاب کند و برحمت خود بخشاید كَذَّبَتْ عَادٌ الْمُرْسَلِينَ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا
تَتَّقُونَ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ
إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ
وَإِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ
أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَبَنِينَ وَجَنَّاتٍ وَعُيُونٍ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ قَالُوا سَوَاءٌ
عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ إِنْ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ
فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ
الرَّحِيمُ عاد که پیغمبر ایشان هود بود بدروغ داشتند پیغمبران رسل را إِذْ قَالَ که چون کفت برادر ایشان
در نسب هود أَلَا تَتَّقُونَ ای از خدا نمی‌ترسید که بوی شرک می‌آرید و در روی عاصی میشوید إِنِّي لَكُمْ
شما را رسولی استوارم و پیغمبری معتمدم و امینم همیشه مرا بامانت و دیانت شناخته اید پیش ازین چکونه
که مرا درین معنی متهم میدارید فَاتَّقُوا اللَّهَ از خدای بترسید و مرا طاعت دارید و من از شما هیچ مزدی
طمع نمیدارم و از شما هیچ نمیخواهم نیست مزد من مکر بر خدای جهانیان ثواب مرا وی دهد و مزد من
وی رساند بتبلیغ رسالت أَتَبْنُونَ خطاب کرد ایشان را و کفت ای بهر بالا و پشته نشانی و آیتی

بنایکی

بنایکی بعبث و بازی بنا کنید شما را بآن هیچ احتیاج باشد مقاتل بن سلیمان کفت ایشان در سفرها بستاره
رفتندی و راه بستاره بردندی برفتند در آن راهها بناها بلند و میلها دراز بلند بنا کردند بعبث و
بآن محتاج نبودند و کفتند که مراد این راهها و جایهاست که ایشان بر جنبیدها بنا کردندی و ایشان را بان
هیچ احتیاجی نبود و هر کار که کسی کند و بآن محتاج نباشد عبث باشد از پیغمبر علیه السلم روایت کردند که
هر بنا که بنا نهند آن وبالی باشد بر خداوندش روز قیامت مکر بنایی که او را از ان کزیر نباشد مجاهد کفت
کبوتر خانها ساختندی و از ان بازی کردندی وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ و فرا میکیرید و میسازید کوشکها بلند
و کفتند برجهای کبوتران و کفتند قلعها و آبدانها نیز کفتند این برای آن میکنند تا بود که شما همیشه
باشید و این با هلتمان احاطت کنند و مرک از شما باز دارند وَإِذَا بَطَشْتُمْ و چون فرا کیرید و شمشیر یا تازیانه جبار
وار بکیرید و بکشید و میزنید جبارانند آدمیان کسی باشد که از سر غضب مردم را زند و کشد و عذاب
تعجیل کند بی آنکه عاقبت اندیشد فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ پس از خدای بترسید و فرمان بر داری من کنید
وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ و از خدا بترسید از ان خدایی که با شما نعمتها کرد شما را مدد و قوت داد با نعم
بیانید و بیشناسید مدد فرستاد شما را بچهار پایان و پسران و بستانها بسیار درخت و چشمهای
آب روان خدا را شکر کنید و مر و کافر مشوید که من بر شما از عذاب روز بزرک که روز قیامت است
میترسم ایشان کفتند خود را بسیار زحمت مده در وعظ کفتن ما که بر ما یکسانست اگر وعظ کویی یا نه
و اگر نکویی و از جمله واعظان نباشی که بوعظ تو متعظ نخواهیم شدن و سخن تو قبول نخواهیم کردن انکه
کفتند إِنْ هَذَا نیست این که تو میکویی از قیامت و بعث و حشر الا دروغ پیشینیان و سخن فراهم آوردن
ایشان یا نیست این آفرینش ما و بودن و مردن الا عادة و خوی کذشتکان از زندکانی و مرک
روزی چند زنده باشیم چنانکه ایشان بودند بمیریم چنانکه ایشان مردند اما آنچه تو دعوی میکنی
پس از مرک از بعث و حشر و حساب و کتاب آنرا اصلی نیست وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ ما را عذاب نخواهند
کردن فَكَذَّبُوهُ ایشان پیغمبر خود را هود بدروغ داشتند ما ایشان را هلاک کردیم بسبب تکذیب
ایشان بحقیقت که درین آیتی و دلالتی هست کسانی را که نظر و اندیشه کنند و از آنچه ایشان کردند پرهیزند
تا آنچه آنها رسید از عذاب با ایشان نرسد و بیشترین ایشان مومن نبودند و خدای تو عزیز و رحیمست
اگر خواهد عذاب کند و اگر خواهد بخشد كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ
أَلَا تَتَّقُونَ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ
أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ أَتُتْرَكُونَ فِي مَا هَاهُنَا آمِنِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ
طَلْعُهَا هَضِيمٌ وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ
الْمُسْرِفِينَ الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ مَا أَنْتَ

الا بشر مثلنا فأت بآية ان كنت من الصادقين قال هذه ناقة لها شرب ولكم شرب يوم معلوم ولا تمسوها بسوء فيأخذكم عذاب يوم عظيم فعقروها فاصبحوا نادمين فاخذهم العذاب ان في ذلك لاية وما كان اكثرهم مؤمنين وان ربك لهو العزيز الرحيم ثمود پیغمبر خود را صالح تکذیب کردند و تکذیب او در آنجا ایشان را بآن دعوت میکرد
تکذیب جمله پیغمبران بود از آنجا که همه باین دعوت کرده اند پس چنانست که ایشان تکذیب پیغمبران
کرده اند اذ قال گفت چون گفت ایشان را برادر ایشان در نسب صالح که ای قوم از خدا نمی ترسید از خدای
بترسید که من شما را رسولی ام از قبل خدای تعالی با امانت و طاعت من دارید در آنچه شما را میفرمایم
من از شما هیچ مزدی و عطائی طمع نمیدارم هدایت شما بی طمع میکنم طمع من بخدای منست و مزد من
بروی است و او خدای عالمیانست آنگه روی بر ایشان کرد و زبان وعظ بر ایشان بگشاد و گفت ای
شما می پندارید و گمان میبرید که شما را بخواهند گذاشتن ایمن درینجا اینجاست از نعمت دنیا آنگه بیان
آن کرد و گفت فی جنات در بستانها و چشمها و کشت زارها که شما راست و درختهای خرما که شکوفه
لطیف و نیکو باشد و بار او تر باشد و نرم مجاهد گفت نرم باشد چنانکه دست باو برند شکسته
گردد آنکه گفت تا تر بود هضیم بود چون خشک شود هشیم بود ابو العالیه گفت آن بود که در دهن آواز
شود مقاتل گفت متراکم باشد بر وجهی که چون برهم افتد بعضی بعضی را بشکند و تنحتون و میتراشید
و میشکافید از کوهها و سنگها خانها فارهین که بنیک زیرکید و استاد در تراشیدن و ساختن
خانها از آن و گفت فرهین بطر کردگان ابو عبیده گفت فرهین شاد و خوشدلان این هم نعمتی
است که بر شما کرد از خدای بترسید در زوال نعمت و طاعت من دارید در آنچه شما را میفرمایند که
رضای خدا در آنست و صلاح دنیا و آخرت ولا تطیعوا و فرمان مبرید این مسرفان را که تعدی میکنند
و از حد می برند آن مسرفان که در زمین فساد میکنند و در خرابی آن بمعصیت سعی میکنند و کار خود به
اصلاح نمی آرند و صلاح زمین بطاعت و فرمان برداری حق نمی جویند قالوا صالح را گفتند ای صالح بحقیقت
که تو از جمله آنهائی که با ایشان سحر کرده باشند و ایشان را فریفته و عقل و خرد ایشان را برده و این
چگونه باشد که تو پیغمبر باشی و تو نیز آدمی هستی همچو ما اگر راست میگوئی آیتی بیار و معجزتی بنمای صالح گفت
آیت و معجزه این ناقه است او را ستا این آب نصیبی و شما را نصیبی روز معلوم تعرض او مکنید و دست
بدی با او میارید قصد کشتن او مکنید که بگیرد شما را عذاب روز بزرگ ایشان نصیحت صالح نشنیدند
و قصد کشتن او کردند فعقروها پس پی کردند ناقه را و بکشتند و در یاسا آمدند چون
عذاب بدیدند بر کرده خویش پشیمان شدند در وقتی که پشیمانی ایشان را سود نداشت و آن وقت
مشاهده عذاب بود فاخذهم العذاب پس بگرفت ایشان را عذاب و همه هلاک شدند

و مستاصل

شعرا

نصف حزب

و مستاصل گشتند بدرستی که درین قصه آیتی و دلالتی هست و اعتباری عاقلان را که از آن اعتبار گیرند
و از مثل آن بپرهیزند و ایمان آرند و ما کان و بیشترین ایشان ایمان نیاوردند و مومن گشتند و خدای
تعالی عزیزی با رحمتست كذبت قوم لوط المرسلين اذ قال لهم اخوهم لوط الا تتقون
اني لكم رسول امين فاتقوا الله واطيعون وما اسئلكم عليه من اجر ان اجري الا على
رب العالمين اتاتون الذكران من العالمين وتذرون ما خلق لكم ربكم من ازواجكم
بل انتم قوم عادون قالوا لئن لم تنته يا لوط لتكونن من المخرجين قال اني لعملكم من
القالين رب نجني واهلي مما يعملون فنجيناه واهله اجمعين الا عجوزا في الغابرين ثم
دمرنا الاخرين وامطرنا عليهم مطرا فساء مطر المنذرين ان في ذلك لاية وما كان اكثرهم
مؤمنين وان ربك لهو العزيز الرحيم قوم لوط پیغمبران مرسل را تکذیب کردند بتکذیب لوط از آنجا
که تکذیب ایشان بود اذ قال که چون گفت ایشان را لوط که برادر ایشان بود در نسب که ای قوم از خدای نمی ترسید
و از عذاب او حذر نمیکنید و من شما را پیغمبری ام امین با امانت و دیانت و معتمد بوده ام و همیشه صلاح کار
شما خواسته ام از خدای بترسید و طاعت من دارید که صلاح دین و دنیا شما درین است وما اسئلکم و من شما را
برین سخن که میگویم و پندی که میدهم هیچ چیزی نمیخواهم مزد من بر خدای جهانیانست جزا بر او میدهد و ثواب عطا
میرساند که در تقریع و توبیخ و ملامت ایشان گرفت بر آنچه میکردند از ناشایست و گفت اتاتون الذکران
ای بنزدیک مردان می آیید و با مردان خلوت میسازید چنانکه با زنان سازند و دست بدارید و ترک میکنید
آنچه خدای بر شما آفریده است از زنان شما که شما گروهی مردید از حد در گذرنده و بیدادگر و ستم کننده از
آنچه حلال است در میگذرید و آنچه حرام است میکنید ایشان از لوط چون این بشنیدند وی را تهدید کردند و
گفتند که این بار آیت که میگوئی که اگر باز نایستی و دست ازین نداری ترا از شهر بیرون کنیم و از جمله
بیرون کردگان باشی لوط گفت که من عمل شما و کردار بد شما را دشمن میدارم و از جمله آنانم که عمل شما را دشمنایه
دشمن دارم آنگه لوط دعا کرد و از خدای نجات خود و اهل خود خواست و گفت بار خدایا مرا و اهل مرا از
عقاب و عذاب این کار که ایشان میکنند نجات ده و ما را در عذاب شریک ایشان مگردان و از دیدن این
افعال بد ایشان برهان چه من این نمیتوانم دیدن و ایشان وعظ و پند من نمیشنوند خدای تعالی گفت دعاء وی
را اجابت کردیم و اهل او را نجات دادیم از عذابی که با ایشان فرستادیم مگر پیرزنی را و آن پیرزن او بود که کافر
بود که او از جمله آنان شد که گذشتند و هلاک شدند یا در عذاب بماندند آنگه دیگران را هلاک کردیم
همه را از ایشان بر آوردیم و باراندیم بر سر ایشان باران را یعنی از آسمان برای ایشان سنگ باریدیم پس آنگه
شهرها ایشان زیر و زبر کردیم و بد بارانی بود باران بیم کردگان بعذاب وهب گفت آن سنگ که بر ایشان
باریدند سنگ کبریت بود و آتش ان فی ذلک بدرستی که درین آیتی بود و دلالتی هست کسانی را که بنظر

اعتبار نکنید وما کان اکثرهم مؤمنین وبیشترین ایشان مؤمنان نبودند وخدای تو است که او غریز ورحیم است غالبست بر کافران وعذاب ایشان ومشفق ومهربانست بر مؤمنان كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ وَاتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالْجِبِلَّةَ الْأَوَّلِينَ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَإِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ قَالَ رَبِّي أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ بدروغ داشتند خداوندان این بیشه وایکه نام آن بیشه ایشانست یا انکه نام شهر ایشانست پیغمبران را بدروغ داشتند وخاصه پیغمبر خود شعیب را انکه ایشانرا گفت ای بپرهیزید که من شما را رسولی ام امین معتمد وبامانه ودرینجا نگفت که برادر ایشان شعیب برای انکه شعیب از ایشان نبود واز شهر ایشان اما از مدین بود بیبین چون ذکر مدین کرد گفت وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا فاتقوا الله شعیب گفت ایشانرا از خدای بترسید وطاعت من دارید ومن از شما مزدی نمیخواهم مزد من نیست مگر بر خدای جهانیان دعوت پیغمبران برای آن بریک لفظ ومعنی آمد که ایشان همه دعوت بیک چیز میکردند از دین خدای عز وجل وتوحید وعدل وامر معروف ونهی منکر وطاعت خدای ورسول واخلاص عبادت واساع از طمع اجرت بر دعوت واداء رسالت انکه شعیب ایشانرا فرمود که چون پیمائید راست بپیمائید وپیمانه راست دارید وتمام بپیمائید وتمام دهید ومباشید از جمله آنانکه کم پیمایند وکم سنجند وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ وبترازو راست بسنجید وچیزی بر مردمان کم مکنید وحق ایشان مبرید ودر زمین فساد وتباهی مکنید وبترسید از ان خدائی که شما را آفرید وگروه پیشینیان را وفساد ایشان گفتند آن بود که راه زدندی ومال بردندی وذراعتهای مردمان هلاک کردندی ایشان شعیب را گفتند تو از جمله فریفتگانی وازانان که بایشان جادوی کرده باشند وعقل ایشانرا تباه کرده باشند ونیستی تو مگر آدمی همچون ما وما ترا از جمله دروغ زنان میپنداریم درین باب که تو دعوی میکنی پس اگر راست میگوئی واز راستگویانی فرو افکن بر ما پارهای آسمانرا میبود عاکرا خدای تو پارها آسمان بر ما اندازد وما را هلاک کند اگر تو راستگوئی شعیب گفت خدای من عالمتر است بانچه شما میکنید تا شما را جزا دهد بحسب استحقاق فَكَذَّبُوهُ پس ایشان شعیب را بدروغ داشتند پس بگرفت ایشانرا عذاب سایه وآنچنان بود که خدای تعالی هفت روز باد از ایشان باز داشت وگرما بر ایشان مسلط کرد چنانکه دم نتوانستند زدن در سردابها میرفتند وجایها خنک طلب میکردند هر کجا میرفتند گرم تر بود بصحرا آمدند ابری برآمد ایشان بامدند ودر سایه آن

ابر برفتند تا ساعتی از گرما بیاسایند از انجا نمی بریدند وایشان از ان راحت یافتند یکدیگر را آواز دادند وهمه بیامدند ودر آن سایه جمع شدند خدای تعالی آتشی بر ایشان نبارید تا همه بسوختند وقتاده گفت خدای تعالی شعیب را بدو گروه فرستاد با اهل مدین واصحاب ایکه اهل مدین بصیحه هلاک شدند جبرئیل آمد وبانگ بر ایشان زد همه هلاک شدند بعضی دیگر گفتند عذاب ظله آن بود که هفت شبانه روز گرما بر ایشان مسلط کرد تا ایشانرا دم باز گرفت انکه کوهی بدید آمد در ولایت ایشان یکی از ایشان آنجا رفت سایه دید با راحت ودر زیر آن کوه چشمهای آب ودرختان آنجا بیاسود وآب سرد بخورد وچند خواست بگرفت انکه برخاست وبخانه خود آمد واهل البیت ودوستانرا خبر کرد ایشان نیز برفتند ونصیبی برداشتند وباز آمدند اهل شهر را گفتند واهل شهر همه برخاستند وآنجا جمع شدند وهیچکس نماند الا که آنجا حاضر آمد خدای تعالی آن کوه را بر ایشان فرو آورد وهمه را در زیر آن هلاک کرد إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین آیتی وعلامتی وپندی هست وبیشترین ایشان مؤمن نبودند وخدای تو ای محمد غالبست وبخشاینده علیکند وبخشاید وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَىٰ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةً أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ كَذَٰلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ فَيَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ بدرستی وحقیقت که قرآن تنزیل خدای جهانیانست وتنزیل یعنی بزرگ است نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ فرو آورد این قرآنرا بر دل تو ای محمد جبرئیل امین تا این قرآن در دل تو ثابت وراسخ گشت وحافظ آن باشد با خدای تعالی جبرئیل را با این قرآن بفرستاد تا بدل تو فرو آمد ودر حفظ تو وفهم تو قرار گرفت تا تو از جمله پیغمبران بیم کننده باشی خلق تو داین بان عربی فصیح وهویدا وآنانکه باین زبان که زبان عربی انذار کردند پنج تن بودند هود وصالح وشعیب واسمعیل ومحمد علیهم السلام وگفتند که معنی اینست که این قرآنرا بلغت عرب فرستاد تا تو باین زبان انذار کنی وبزبان قوم خود را که ما هر پیغمبر را که فرستادیم بر لسان قوم او فرستادیم چنانکه گفت وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ وفرستادن قرآن بدین وجه فرستادنست بر دل تو زیرا که چون بلغت قوم تو باشد تو وقوم تو آنرا فهم کنید ودریابید ودل شما از ان باخبر باشد واگر بزبان دیگر نازل بودی بر سمع تو نزول بودی از آنجا که اصوات وحروف او شنیدی ومعانی او فهم نکردی وندانستی وگفتند عَلَىٰ قَلْبِكَ برای آن گفت که محمد خواست نمود جبرئیل برو خواندی واو بدل آنرا یاد گرفتی وَإِنَّهُ واین قرآن یعنی ذکر او وصفت او در کتابهای پیشینیان آمدست وپیغمبران بر وجه بشارت از ان خبر داده اند تا ایشان امت خود را بمحمد وبقرآن بشارت دهند أَوَلَمْ يَكُنْ آیا علم علماء بنی اسرائیل باین نمیبود ودانستن ایشان او را دلالتی وحجتی نبود بر صحت نبوت

او و این علاجی زعبدالله سلام و اصحابش و غیر ایشان اند عبدالله عباس گفت سبب نزول آیه آن بود که مشرکان
کس فرستادند بجهودان مدینه که چه میگوید در محمد و نعت او ایشان گفتند وقت بعثت او ست و ما در
توریة نعت و صفت او خوانده ایم خدای تعالی گفت نه این آیتی و دلالتی است بر صدق نبوت و دعوی محمد
وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ و اگر ما این قرآن بر بعضی عجمیان و بادیه زبانان فرو فرستادمی و انکه رسول او را ایشان خواندی
عجمیان بان ایمان نیاوردندی و گفتندی که ما نمیدانیم تا او چه میگوید و ما این زبان نمیدانیم اعجمی دری باشد که
تازی نتواند گفتن تا فصیح باشد در گفتن و اگرچه از عرب بود و عجمی کسی را گویند که منسوب بود با عجم و اگر
چه فصیح زبان باشد و ما هر دو عربیه كَذَٰلِكَ سَلَكْنَاهُ ما چنانکه قرآن را بزبان عرب و لغت عرب فرستادیم آنرا
در دل کافران بانکه رسول ما آنرا بر ایشان خواند و معنی سلک احضار و ابطال باشد یعنی بر ایشان کندیم
چه اگر بعضی خلق علم ضروری بودی ایشان بآن عالم بودندی و شک بودی ایشانرا در ان و در صحت آن و حق
تعالی القاء آن در دل ایشان بر طریق اقامت حجت کند بر ایشان متوجه شود و این نوعی لطف باشد که بعث
کند مکلف را بر نظر هر کس که عند آن نظر کند بمعرفت رسد و هر کس که نظر نکند در ضلالت بماند و حجت
بوی متوجه شود انکه خبر داد و گفت لَا يُؤْمِنُونَ ایشان بقرآن و محمد ایمان نیارند تا انکه که عذاب دردناک
مشاهده کنند و معاینه ببینند و ملجاش نباشد که ایشانرا ایمان سود ندارد اگر ایمان آرند از ایشان نپذیرند
فَيَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً تا با ایشان آید عذاب دردناک خدای ناگاه چنانکه ایشانرا خبر باشد و ایشان ندانند فَيَقُولُوا
این کافران گویند چون عذاب معاینه بینند که ما را هیچ مهلت خواهند دادن تا مهلت کنند اما هیچ مهلت شان
ندهند و گفته اند که معنی اینست که چون عذاب باین کافران آید ایشانرا سود نکند درازی عمر ایشان و خوش
عیشی و نعمتها که ایشان در ان وقت گویند ایا ما را هیچ مهلت دهند تا این حال را تدارک کنیم گفت انگه
گفت أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ ای این کافران بعذاب ما استعجال میکنند و شتابزدگی مینمایند میگویند که این
عذاب کی خواهد بودن و چرا زود نیاید مقاتل گفت سبب نزول آیه آن بود که کافران گفتند ای محمد این
عذاب که تو ما را بان تهدید میکنی کی خواهد بود و این بر سبیل استهزا و انکار گفتند أَفَرَأَيْتَ إِن مَّتَّعْنَاهُمْ
سِنِينَ ثُمَّ جَاءَهُم مَّا كَانُوا يُوعَدُونَ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُم مَّا كَانُوا يُمَتَّعُونَ وَمَا أَهْلَكْنَا مِن
قَرْيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنذِرُونَ ذِكْرَىٰ وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ وَمَا تَنَزَّلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ وَمَا يَنبَغِي لَهُمْ
وَمَا يَسْتَطِيعُونَ إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ ای هیچ ببینی و میدانی که اگر ما این کافرانرا برخورداری
دهیم سالیان دراز بانچه ایشانرا داده ایم از نعمت بعد از انکه بایشان آید بانچه ایشانرا داده ایم از نعمت پس انکه با ایشان
آید انچه ایشانرا بآن بیم کرده اند و وعده داده ان عذاب ایشانرا هیچ سود نکند آنچه ایشانرا داده اند از نواکت
و مال و بان تمتع داده یعنی هیچ سود نکند و عذاب از ایشان باز ندارد و آنچه کسب کرده باشند و اند دختر ایشان
بفریاد نرسد انکه گفت وَمَا أَهْلَكْنَا مِن قَرْيَةٍ و ما هیچ شهری و دهی هلاک نکردیم الا انکه ایشانرا بیم کنندکان

بودند یعنی از پیش رسولان و پیغمبران فرستادیم تا ایشانرا هلاک کردیم و ما با ایشان ظلم نکردیم بلکه ایشان
بر خود ظلم کردند بکفر و عصیان خود را مستوجب و مستحق عذاب گردانیدند و ما هرگز ظالم و ستمکار نبودیم
تا مستحق عذاب نبودیم و حجت تا نگفته هیچکس تعجیل عذاب نکردیم وَمَا تَنَزَّلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ سبب نزول
این آن بود که کافران گفتند آنچه بر محمد نازل میشود از جنس آنست که شیاطین فرو میآیند و بر کاهنان
القا میکنند تا ایشان خبر میدهند خدای این آیه فرستاد و تکذیب ایشان کرد و گفت این قرآن را شیاطین فرو نیاوردند
بلکه جبرئیل آورده است از نزدیک خدای جهانیان و نشاید ایشانرا یعنی شیاطین را و نباشد و نتوانند که
مثل این قرآن بیارند از آنجا که علم این نظم ندانند و بر نزدیک ایشان چه ایشان معزول اند از انکه چیزی شنوند
از فرشتگان و از استراق سمع و شنیدن سخن اهل آسمان ممنوع اند و چنانکه پیش از این شنیدندی اکنون
نتوانند و اگر خواهند که بشنوند برجم ستارگان و بهشت آن باز داشته شوند فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا
آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ
وَتَقَلُّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ حق سبحانه و تعالی با انکه دانست که رسول علیه السلام
قصد آن نکند و نخواهد که با خدای خدای دیگر را پرستد وی را نهی کرد از ان تا وی را در حرکت
آرد برای زیادتی اخلاص و تقوی و گفت ای محمد با خدای که الله است خدای دیگر مخوان و با وی
در عبادت دیگری را شریک مگردان که اگر چنان کنی وی را و دیگری را خوانی تو از جمله عذاب
کردگان باشی و گفته اند خطاب اگرچه با رسولست مراد او نیست بلکه مراد بخطاب امت است وی با وی بود
و گفت بیم کن و بترسان خویشان نزدیک خود را ابتدا بنزدیک ترین خویشان کن انکه یکانکان ابن عازب
روایت کرده که چون این آیه آمد رسول علیه السلام کس فرستاد و فرزندان عبد المطلب را در سرای ابو طالب
حاضر کرد و امیر المومنین علی رضی الله عنه را فرموده تا برای ایشان ران گوسفندی با مدی گندم طعامی
ساخت و صاعی از شیر ان بنهاد برای ایشان و ایشان چهل مرد بودند که بیش یا کم و هر مردی از ایشان معروف
بود بانکه اشتری بخوردی که انرا جذع خوانند و آن اشتری باشد پنج ساله با فرقی از شیر و آن شصت صاع
بود چون طعام پیش ایشان نهاد ایشانرا خرم آمد از ان طعام گفتند ای محمد این که خواهد خوردن این
یک مرد را بس باشد رسول علیه السلام گفت كُلُوا بِسْمِ اللَّهِ بخورید بنام خدای و نام خدا یاد کنید ایشان
دست بان طعام بردند و آن طعام بخوردند و همه سیر شدند و از ان صاع شیر باز خوردند و سیراب شدند
و خدای تعالی این را آیتی و معجزه ساخت بر صدق دعوی رسول انکه رسول برپای خواست و گفت یا بنی
عَبْدِ الْمُطَّلِبِ إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي بِالْحَقِّ إِلَى الْخَلْقِ كَافَّةً وَإِلَيْكُمْ خَاصَّةً فَقَالَ وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ وَأَنَا أَدْعُوكُمْ
إِلَىٰ كَلِمَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ عَلَى اللِّسَانِ ثَقِيلَتَيْنِ فِي الْمِيزَانِ تَمْلِكُونَ بِهِمَا الْعَرَبَ وَالْعَجَمَ وَتَنْقَادُ لَكُمْ بِهِمَا الْأُمَمُ

وتدخلون بهما الجنة وتنجون بهما من النار شهادة ان لا اله الا الله وانی رسول الله فمن یجیبنی الی هذا الامر ویوازرنی علی القیام به یکن اخی ووصیی ووزیری ووارثی وخلیفتی من بعدی ای پسران عبد المطلب بدانید که خدای تعالی مرا بجمله خلقان فرستاده است بر عموم و بشما فرستاده است بر خصوص و این آیه فرستاده است بمن وانذر عشیرتک الاقربین ومن شما را بدو کلمه دعوت میکنم که بر زبان سبک و آسانست و در ترازو سنگین و گرانست شما بدان دو کلمه بر عرب و عجم مالک شوید و ایشان شما را منقاد شوند و بدان بهشت رسید و از دوزخ نجات یابید و آن آنست که گواهی دهید که خدا یکی است من رسول وی ام هر که مرا اجابت کند درین کار و معاونت کند برادر من باشد و وزیر من و وصی و خلیفه من از پس من هیچکس جواب نداد علی ابن ابی طالب برپای خواست و گفت انا اوازرک علی هذا الامر من ترا درین کار یاری کنم و کان اصغرهم سنا واحمشهم ساقا وارمصهم عینا و او سال از همه کهتر بود و ساق از همه باریکتر و چشم از همه زفتر و در در دستر رسول علیه السلم گفت خنشین او بنشست دیگر بار این سخن باز گفت کس جواب نداد هم او برخاست و گفت یا رسول الله من ترا درین کار معاونت کنم رسول علیه السلم گفت بنشین بار سیوم رسول علیه السلم همین سخن اعاده کرد کس برنخاست الا علی رضی الله عنه ... گفت بنشین یا علی فانت اخی ووصیی ووزیری وخلیفتی من بعدی تو برادر منی و وصی من و وزیر من و وارث من و خلیفه منی از پس من آن قوم از آنجا برخاستند و بر طریق استهزا ابو طالب را گفتند مبارک باد ترا ای ابو طالب که درین پسر برادرت رفتی تا پسرت را بر تو امیر کرد و این خبری مشهور است ثعلبی امام اصحاب الحدیث در تفسیر خود درین آیه آورده است بدین وجه در خبری دیگر است که گفت یا بنی عبد المطلب یا بنی عبد مناف یا فاطمة بنت رسول الله یا عباس بن عبد المطلب یا صفیة عمة رسول الله لا اغنی عنکم من الله شیئا من شما را از خدا هیچ غنا نکنم اگر از مال من چیزی خواهید بدهم شما را اما کار شما با خداست از بنجا مانختر و سعید جبیر روایت کرد از عبد الله عباس که چون خدای تعالی این آیه فرستاد وانذر عشیرتک الاقربین رسول علیه السلم بر کوه صفا شد و آواز داد که یا صباحاه مردم همه روی بوی نهادند و انکس که نتوانست رفتن کس فرستاد تا بدانند که وی را چه رسیده است چون مردم جمع شدند گفت یا بنی عبد المطلب یا بنی فهر اگر چنان بود که من شما را خبر دهم که در پس این کوه لشکری حاضر است و بر شما غارت خواهد کردن مرا براست دارید گفتند داریم گفت اکنون بدانید که من شما را میترسانم از عذابی سخت ابو لهب گفت تبا لک زیان باد ترا امروز مرا برای این بخواندی خدای تعالی بجواب او فرستاد که تبت یدا ابی لهب وتب آنگه رسول را گفت واخفض جناحک بال خود فرو نه و جانب خود نرم دار و تواضع کن مومنان را و ایشان را دعوت بنیکوئی و سهولت و نرم جانبی کن پس اگر در تو عاصی شوند و فرمان تو نبرند بگو که من بیزارم از آنچه شما میکنید و اگر با تو عداوت آغاز نهند توکل بر خدا و کن که غا

کر

کسی او را غلبه نتواند کرد مهربانست بر بندگان خویش بر ایشان رحمت کند الذی یریک آن خدای که ترا بیند آنگه که تو برخیزی برای نماز کردن در میان سجده کنندگان و گفته اند درین تصرفاتی که کنی و بهر کاری که بدان قیام نمائی و نیز بیند گردیدن تو در میان ساجدان عبد الله عباس گفت بیند ترا در نماز که از حالی بحالی میگردی از قیام برکوع و از رکوع بسجود عکرمه از عبد الله عباس روایت کرد که معنی اینست که می بیند گردیدن ترا از پشت پیغمبری به پشت پیغمبری دیگر تا آنگه که بر پشت عبد الله رسیدی اصحاب ما باین آیه تمسک کرده اند که پدران رسول علیه السلم مومن بوده اند که خدای تعالی گفت می بینم گردیدن تو در پشت ساجدان انه او است خدای که شنونده است همه مسموعات را شنود و همه معلومات را شناسد و داند هل انبئکم علی من تنزل الشیاطین تنزل علی کل افاک اثیم یلقون السمع واکثرهم کاذبون والشعراء یتبعهم الغاوون الم تر انهم فی کل واد یهیمون وانهم یقولون ما لا یفعلون الا الذین آمنوا وعملوا الصالحات وذکروا الله کثیرا وانتصروا من بعد ما ظلموا وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون بگو ای محمد کسانی را که میگویند که این قرآن مجید شیاطین القا میکنند که من شما را خبر دهم و بیا گاهانم که شیاطین بکه فرو آیند آنگه بیان آن کرد و گفت تنزل شیاطین بهر دروغ زنی بزه کار فرود آیند و مراد باین کاهنان اند گویان اند مقاتل گفت چون سیلمه کذاب و طلیحه یلقون السمع این شیاطین القاء سمع میکنند و گوش فرو میدارند تا از فرشتگان چیزی بشنوند و آنگاه و تا آنچه خود را از کاهنان و غیر ایشان خبر دهند پیش از آنکه شیاطین را برجم از استماع منع کردند بر آسمان رفتندی و سخن فرشتگان شنیدندی و بعضی از آنچه ایشان را بران اطلاع دادندی از غیب بر افشاندی از زبان فرشتگان و پیام دادندی کاهنان را چون سق و سطیح و غیر ایشان خبر کردندی و این کاهنان دیگران را گفتندی خدای تعالی گفت شیاطین بر چنین کسان نازل شوند و بیشتر ایشان دروغ زنان باشند آنچه گویند و خبر دهند از آن بر خلاف آن باشد و این برای آن باشد که با آنچه شنیده باشند چیزی دیگر از خود ضم کنند و امروز ایشان محجوب و ممنوع اند از استراق سمع آنگه گفت والشعراء و شاعران را اتباع غاویان و جاهلان کنند عبد الله عباس گفت شیاطین اند و ایشان نیز شیاطین را اتباع شعر ایشان اند در جاهلیت گفتندی که تلقین شعر از شیاطین میکنند که هر کس شیطان او قوی تر باشد شعر او بهتر باشد از اینجا شاعر ایشان گفته است انی وکل شاعر من البشر شیطانه انثی وشیطانی ذکر ضحاک گفت در عهد رسول دو شاعر با یکدیگر خصومت کردند و یکدیگر را هجا کردند یکی از انصار بود و دیگری از قبیله دیگر و هر یکی را جمعی در پس استاده بودند و معاونت میکردند خدای تعالی این آیه فرستاد مقاتل گفت مراد شاعران کفار اند چون عبد الله زبعری و ابو سفیان بن الحارث و امیة بن الصلت و غیر ایشان که رسول را علیه السلم هجو کردندی و مردم در پی ایشان

انا دندی در وقت خواندن آن شعر ابو عصف روایة کرد از رسول علیه که گفت من احدث هجاء فی
الاسلام فاقطعوا لسانه هر که در اسلام هجا احداث کند زبانش ببرید سعید جبیر از عبد الله عباس
روایة کرد که چون رسول علیه السلم مکه بگشاد ابلیس بانگ کرد و نعره بزد بنجا اصحاب او همه برو
جمع شدند گفتند چه بوده است گفت پس امروز طمع مدارید که کفر را قوتی بود ولیکن در عرب
شعر و نوحه منتشر گردانید ندا آنگه وصف شاعران کرد و گفته یعنی که ایشان در هر وادی نهند
و در هر نوع خوض کنند چون مدح و هجو و غزل و وصف و تشبیه و مبالغه قتاده گفت قومی را
بباطل مدح کنند و گروهی را بنا واجب شتم کنند و هجو گویند و چیزها گویند که نکنند آنگه از این
میانه شعراء اسلام را استثنا کرد و گفت الا الذین آمنوا الا آنکه ایمان آوردند و عمل صالح
کردند و ذکر خدای کنند بسیار و انتقام کشند از گروهی که بر ایشان ظلم کرده باشند یعنی اگر
کسی ایشان را هجو کرده باشد جواب آن گویند چنانکه گفته اند البادی اظلم والبادی بالشر اظلم و رسول
علیه السلم گفت المستبان ما قالا فعلی البادی ما لم یعتد المظلوم دو دشنام دهنده که یکدیگر را
دشنام دهند هر چه گویند وبال آن بر آنکس باشد که ابتدا کرد مادام تا مظلوم از حد برد در خبر
است که چون مشرکان رسول را هجو کردند رسول صحابه را گفت ما منع الذین نصروا رسول الله
بسیوفهم ان ینصروه بالسنتهم چه منع میکند کسانی را که رسول خدا را بشمشیرها خود نصرت
کردند از آنکه وی را بزبانهای خود نصرت کنند حسان ثابت و عبد الله رواحه و کعب بن مالک
گفتند یا رسول الله ما این کار را کفایة کنیم رسول علیه السلم گفت اهجوهم و روح القدس
معکم هجو کنید ایشان را که جبرئیل با شماست یاری شما کند پس این مومنانی که خدای تعالی ایشان را
استثنا کرد مومنانی اند که ذکر خدا و خواندن قرآن بر ایشان غالب تر باشد از شعر و چون
شعر گویند در توحید و وعظ و حکمت گویند و مدح رسول و اهل بیت او کنند و هجو و مذمت
مشرکان گویند و سیعلم الذین ظلموا و زود بود که بدانند آنانکه ظلم و ستم کردند که بچه جای
بازگشتن باز گردند یعنی بجائی که از هیچ وجه ایشان را روی نجاة نباشد و مورد آیه تهدید و
وعیدات ظالمان را و در قراءة اهل البیت است که و سیعلم الذین ظلموا آل محمد ای منقلب
ینقلبون و این قراءة جعفر بن محمد الصادق است و گفته اند که شاید که صادق این
بر سبیل تاویل خوانده باشد سورة النمل مکیست نود و سه آیه است در عدد
کوفیان و پنج در عدد مدنیان و چهار در عدد بصریان ابی بن کعب از رسول علیه السلم روایت
کرد که هر که او سورة طس بخواند خدای تعالی او را ده حسنه بنویسد بعدد هر که بسلیمان ایمان
داشت و بهود و شعیب و صالح و ابرهیم و بعدد آنکه کافر شدند با ایشان و بعد فات از گور بر خیزد و میگوید لا اله الا الله

بسم الله الرحمن الرحیم

طس تلک آیات القرآن و کتاب مبین هدی و بشری للمؤمنین الذین یقیمون الصلوة و
یؤتون الزکوة و هم بالآخرة هم یوقنون ان الذین لا یؤمنون بالآخرة زینا لهم اعمالهم
فهم یعمهون اولئک الذین لهم سوء العذاب و هم فی الآخرة هم الاخسرون و انک
لتلقی القرآن من لدن حکیم علیم ابن عباس گفت طس نامیست از نامهای خدا بدین نام قسم یاد کرده
است که این آیات که قرآنست آیات کتابی روشن است و گفته اند که طا از لطیفست و سین از سمیع و
گفته اند که طا طهارت است و سین سر است و این اشارة است الی طهارة سر المحبین و معنی ظاهر اینست که این
حروف مقطعه که طا و سین است این آیات قرآنی است که ذکر آن کرده ایم در کتب انبیا ماضیه و آیات کتابی
است روشن کننده هدی آیاتی است و لطفی که با او راه یابند و بطاعت نزدیک شوند و از معصیت دور گردند
و بشارتیست و مژده مومنان را بسعادة کبری و بهشت جاودان مومنانی را که نماز بپای دارند و زکوة
بدهند با آخرة و ثواب و عقاب یقین دانند آنگه صفت کافران کرد و گفت آنکه بآخرت ایمان ندارند زینا لهم
اعمال ایشان را یعنی آنچه ایشان را فرموده ایم از ایمان آوردن و عمل صالح کردن و امر و نهی و ترغیب و وعد و وعید
و اعمال ایشان اضافه کرد که ایشان را فرموده اند و کار ایشانست اگر چه ایشان کار نبستند و وجه دیگر آنست که ما
تزیین کرده ایم اعمال ایشان را از قبایح بخلق شهوة در ایشان بر سبیل امتحان و تشدید تکلیف چه ایشان غافلند و
متحیر از آنکه اندیشه نمیکنند تا راه رشاد از فساد بشناسند ایشانند آنانکه جزای ایشانست عذاب بد و عقاب
سخت که آن را انقطاعی نباشد و ایشانند که در عاقبة زیان کارترینانند و بدرستی که تو ای محمد تلقی کنند و میگیری
تو باز آرند قرآن از نزدیک خدای درستکار درست گفتار دانا اذ قال موسی لاهله انی آنست نارا
سآتیکم منها بخبر او آتیکم بشهاب قبس لعلکم تصطلون فلما جاءها نودی ان بورک من فی
النار و من حولها و سبحان الله رب العالمین یا موسی انه انا الله العزیز الحکیم یاد کن تو ای محمد چون
موسی اهل خود را گفت و آن آنگاه بود که وی بمصر میرفت از نزدیک شعیب باز گشت و در آن بیابان گرفتار شد
و شبی بود تاریک زنش حامله بود درد زادن بروی مستولی شد و ابری سیاه بر آمد و رعد غریدن گرفت
و گوسفندان پراگنده شدند و باران می بارید موسی سنگ و آهن برداشت چندانکه بر هم میزد هیچ آتش فرو
نیامد از خشم از دست بینداخت از سنگ و آتش بر آواز آمد که آتش در میانه از یاد انگشتان تو است ما بجز
بزمان بعد از آتش بر نیامد موسی فرو ماند ساعتی نگاه کرد از دور آتشی دید پس اهل خویش را گفت انی
آنست نارا امکثوا انی آنستی از دور بدیدم و زود بشما خبری از آن آتش بیارم و از اهل آن آتش راهی بجویم یا پاره
آتش بشما آرم تا بود که شما بدان آتش گرم شوید موسی چون نزدیک آتش رسید چون آتشی دید بر سر درختی
سبز که درخت را و برگ او را نمی سوخت و برگ او بر سبز میگشت عجب داشت آهنگ کرد تا آتشی بگیرد آتش

از سر درخت بن درخت می آمد چون بنزد درخت آمد آتش از سر درخت رفت موسی ازان حال در بیازرد ماند
از میان آتش ندا آمد که برکت کناد آنرا که در میان آتش است و آنرا که گرد بر گرد اوست ابن عباس و سعید
جبیر گفتند مراد بنار نور است و مراد بمن خدا است جل جلاله و معنی بورك قدس است یعنی مقدس است
و منزه آنکه درین نور است نه بمعنی مکان و جهت بل بمعنی علم و حفظ و بعضی آنکه موسی از آنجا ندا کرده و کلام
خویش درآنجا آفرید و موسی از آنجا اخبار کرد و موسی از آنجا شنید و بعضی گفتند که در کلام محذوفی هست بر
تقدیر آنکه بورك من فی النار قدرته و سلطانه و آیاته و گفته اند که بورك من فی النار ای من فی طلبها
یعنی موسی علیه السلم مجاهد گفت از ابن عباس که من بدل است ای بورك فی النار و من حولها و این وجهی
ضعیف است و وجهی دیگر آنکه من بمعنی ما باشد چنانکه گفت فمنهم من یمشی و چون مراد بایشان فرشتگان
باشد باین تاویل احتیاج نباشد و سبحان الله و منزه است آنکه خدای جهانیان است ای موسی منم آن خدائی
که عزیز و غالب و حکیم بآنچه کنم بر وفق صواب کنم وَأَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّىٰ
مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَىٰ لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ
سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَىٰ
فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ وَأَلْقِ عَصَاكَ از جمله کلام خداست با موسی گفت موسی را که
بیفکن عصا خود عصا بینداخت در حال ماری گشت و حکمت درین آن بود تا موسی را دلیلی باشد برانکه این
کلام که میشنود کلام خداست که قادر است برانکه چوبی را ماری گرداند نه کلام شیاطین است و غیر ایشان
و وجه دیگر آنست که خدای تعالی خواست تا مستانس شود بدان تا چون پیش فرعون آید و این معجز بنماید
ازان خایف نشود فلما رآها چون موسی علیه بدید عصا را که حرکت میشد و مضطرب میرفت چنانکه گفتی ماری است
کوچك و سبك موسی پشت بگرد و بگریخت و باز نگشت بر عقب خود و از پس نیامد درین آیه جان و در آیتی
دیگر ثعبان و در دیگر حیه و این مناقض نیست برای آنکه این سه صفت در سه وقت بود یکی این و دیگر در پیش
فرعون و سیم در پیش جادوان و جادو بها ایشان حق تعالی بموسی خطاب کرد و گفت که مترس که پیغمبران
بنزدیك من نترسند ترس موسی از ان بود از هول منظر و عوایه بود اَلَّا مَنْ ظَلَمَ لیکن هر که ظلم کرد و آنکه
بدل کرد بدی و ستم را بنیکوی من او را بیامرزم که من آمرزنده و بخشاینده ام وَأَدْخِلْ يَدَكَ ای موسی دست
خود را در گریبان خود کن تا بیرون آید سفید و روشن بی بدی و آفتی و برصی و مراد باین سو برص است باتفاق
مفسران و این معجزه دیگر بود موسی را که دست در گریبان کردی آنگه از گریبان برآوردی چندانی نور از وی
تافتی که آفتاب را غلبه کردی فِي تِسْعِ آيَاتٍ نه آیه و معجزه که موسی را بدان فرستاد نزد فرعون و قوم او و آن
نه آیه قوله ید بیضا و ملخ و شپش و بزغ و خون و شکافتن دریا و کوه و طوفان اِنَّهُمْ بدرستی که اشراف
فرعون و اتباع او قومی بودند از فرمان خدا بیرون آمده و مدروی عاصی گشته فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً

قَالُوا هَٰذَا سِحْرٌ مُبِينٌ وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ
الْمُفْسِدِينَ چون آمد بایشان آیات و معجزات ما روشن و هویدا ایشان را گفتند که این جادوی روشن است
وَجَحَدُوا بِهَا و آنرا انکار کردند و حال آن بود که نفس ایشان را یقین بود دانسته و بشناختند و بنا بر
انکار میکردند از ظلم و تکبری که ایشان را بود پس بنگر و ببین که عاقبت و سرانجام کار مفسدان چگونه بود از
عذاب و هلاك و غرق کردن ایشان وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
فَضَّلَنَا عَلَىٰ كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ
وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ بدرستی که ما داود را و پسرش را سلیمان علم دادیم
باحکام شریعت و گفتند علم بزبان مرغان ایشان هردو و گفتند که سپاس و ستایش آن خدای را که ما را تفضیل
داد بر بسیاری از بندگان مومن خود بعلم و نبوت وَوَرِثَ و میراث گرفت سلیمان از پدر خویش داود را
دلیل است برانکه از پیغمبران میراث گیرند بخلاف آنکه روایت کنند که نحن معاشر الانبیاء لا نرث ولا نورث
و حقیقت میراث در مال باشد نه در علم و نبوت چه در میراث نباشد وَقَالَ و گفت سلیمان بر سبیل شکر و نعمت
و ذکر احسان او و برکات که ای مردمان ما را آواز و سخن مرغان آموختند و سخن مرغان را نطق خوانند برای آنکه
از آواز ایشان سلیمان را چیزی مفهوم میشد چنانکه از آواز آدمیان وَأُوتِينَا و ما را داده اند از هر چیزی
بهترین و نیکوترین و مراد کثرة ایشانست بدرستی که این فضلی است از خدای تبارك و تعالی ظاهر و روشن
زرقدی گفت روزی چیلی بسلیمان بگذشت و صفیری بزد سلیمان گفت میگوید اکلت نصف تمره وعلی الدنیا
العفاء ... گفت روزی مرغی که او را وراشان گویند بنزدیك سلیمان
آواز کرد سلیمان گفت میگوید لدوا للموت وابنوا للخراب و هدهد بنزدیك وی آواز کرد گفت میگوید من لا
یرحم لا یرحم که او رحمت نکند بوی رحمت نکنند وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ
حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ
وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ
وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ و گرد کرده شد
برای سلیمان لشکرهای وی از پریان و آدمیان و مرغان و ایشان را الهام دادند و هر گروهی را از ایشان
رئیسی بود که ایشان را منع کردی از تفرقت وَيُوزَعُونَ یعنی لتدفع باشند و منع باز داشتن بود محمد بن کعب
گفت که ما را روایت کرده اند که لشکرگاه سلیمان صد فرسنگ بود بیست و پنج دیو و بیست و پنج طیور
و او را هزار خانه بود از آبگینه بر چوب نهاده سیصد زن از آن آزاده بودند و هفتصد کنیزکان و بفرمودی
تا باد عاصف ایشان را بر گرفتی و باد نرم ایشان را بردی مقاتل گفت جنیان برای وی بساطی ساختند از زر و
ابریشم یك فرسنگ در یك فرسنگ و او را سریری بود زرین آنرا بمیان بساط نهادندی و سه هزار کرسی

اندر نوشتیم بر این آن سریر بنهادندی پیغمبران بر آن کرسیهای زرین نشستندی و علما بر کرسیهای سیم
و گرد بر گرد ایشان انس ایستادندی و از پس ایشان جن و از بالا مرایشان را مرغان پر بر پر گسترده بودندی چنانکه
آفتاب در بساط پدید نداشتی باد بامداد بگاه هر روز ماه راه ببردی و تا شام یک ماهه راه ببردی یک روز سلیمان علیه السلام
بر برزگری برگذشت و او زمین را ثیار میکرد بنگریست سلیمان را دید با این جلال گفت سبحان الله
لقد اوتی آل داود ملکا عظیما حق تعالی آواز وی را بگوش سلیمان رسانید سلیمان باد را فرمود تا بساط را
بنهاد و برزگر را بخواند و گفت بشنیدم من آنچه گفتی نگر تا تمنا نکنی این ملک که ثواب یک تسبیح که بنده مومن
اندر دل بگوید نزدیک خدای بیش از این باشد آن مرد گفت خدای تعالی غمهات ببرد چنانکه غم من ببردی بدین
گفتار حتی اذا اتوا تا آنگه که آمدند بوادی مورچگان وهب گفت چون سلیمان بر نشستی جمله خدم و
حشم را جمع کردی و در پیش بساط او ایشان را مطبخ بودی که بر آنجا هر کسی بکاری مشغول بودندی از آن پختن
و طبخ کردن یک روز باد را فرمود تا او را از اصطخر برگرفت تا یمن برد در راه بیثرب رسول بگذشت گفت
این سرای هجرت پیغمبر آخر الزمان است خنک آنرا که دریابد و بوی ایمان آرد چون بمکه رسید بر آن کعبه بت
پرستیدند کعبه بر خدا بنالید بسی رشکانی که آنجا بودند و گفت بار خدایا پیغمبری از پیغمبران تو بگذشت
ما بخانه نماز نکرد و بدین بر این بت را سجده میکنند حق تعالی گفت دلتنگ مشو که در آخر الزمان پیغمبری فرستم
و ترا بدو اکرام او و امت او هر کجا که باشند در نماز روی بتو آرند و از آنجا بگذشت بوادی السیر آمد در
طایف و از آنجا بوادی النمل فرود آمد و مقاتل گفت وادی النمل بشام است و سلیمان که آنجا رسید بر بساط
بود و بعضی گفتند بر پشت اسب قالت نملة مورچه گفت که او پیشوای مورچگان بود چند بره کی چون
گوسفندی بود و بپر داشت ضحاک گفت نام او طاخیه بود بالای بلندی برآمد و آواز داد ای مورچگان
که در خانهای خود شوید تا سلیمان و لشکرش شما را نشکنند و در زیر پای نکنند و ایشان بی خبر باشند قتاده گفت
نداند باد سخن وی بگوش سلیمان رسانید سلیمان از گفتار وی بخندید و کس فرستاد و وی را بخواند
و گفت این سخن چرا گفتی گفت من مهترم بر مهتران نصیحت رعایا واجب باشد و من عهد تو بخواستم و گفتم
وهم لا یشعرون ابو روق گفت مورچه سلیمان را گفت من حطم نفس نخواستم حطم دل خواستم ترسیدم که
دلهای ایشان شکسته گردد بنظر کردن در ملک تو و از آن تسبیح که ایشان راهست باز مانند سلیمان گفت
عظه‌ای مرا وعظی گوی گفت دانی تا پدرت را داود چرا خواندند گفت نه گفت لانه داوی جرحه فودّ برای
آنکه وی مداواة جراحت خود کردی بود و ود یعنی دوست داشت گفت دانی که چرا باد را فرمان تو
کردند گفت نه گفت تا بدانی که ملک تو و ملک همه دنیا بر باد است و هر چه بنای وی بر باد بود پایدار نباشد سلیمان
از این گفتار وی بخندید و گفت بار خدایا مرا الهام ده و توفیق تا شکر نعمت تو کنم آن نعمتی که بر من کردی و بر
پدر و مادر من آنگه مرا ببرکردی و به نبوة و مملکة گرامی کردانیدی و توفیق ده تا عمل صالح کنم که تو آنرا

پسندی و بدان راضی شوی و برحمت خود مرا در میان بندگان صالح خود در آر تا من از جمله صالحان باشم
وتفقد الطیر فقال ما لی لا اری الهدهد ام کان من الغائبین لاعذبنه عذابا شدیدا
او لاذبحنه او لیأتینی بسلطان مبین فمکث غیر بعید فقال احطت بما لم تحط به وجئتک
من سبا بنبا یقین انی وجدت امرأة تملکهم واوتیت من کل شیء ولها عرش عظیم سلیمان
مرغ را باز جست چون نیافت وی را گفت چیست مرا که وی را نمی بینم یعنی هدهد را حاضر است و ستر نه
در پیش آمده است یا خود از جمله غایبانست آنگه گفت لاعذبنه من او را عذاب کنم عذابی سخت در بین
عذاب خلاف کردند بعضی گفتند که پرهاش بکنم و در پیش خانه مورچگان اندازم تا وی را میگزند و گفتند
که جمع کنم میان او و میان ضد وی یا بکشم یا بیارد حجتی روشن و عذری واضح سبب تفقد سلیمان هدهد را
آن بود که وی آب را در زمین چنان بدیدی چنانکه روغن را در شیشه بیند و سلیمان او را بجهة آن بدید آمدی
تا در وقت نماز که آب نبودی در بیابان وی راه نمودی آن جای را و بکندندی و آب برآمدی این بود وقت نماز
در آمد و آب نبود سلیمان وی را طلب کرد حاضر نبود وی را تهدید کرد و قصه این آن بود چنانکه علما سیر گفتند
چون سلیمان از بنای بیت المقدس فارغ شد خواست که بزمین حرم آید باد را بفرمود تا وی را و لشکر و لشکرگاه
وی را بزمین حرم آورد و آنجا مدتی مقام کرد و هر روز پنج هزار گاو و پنج هزار گوسفند میکشت اشراف قوم را
گفت این جایی که در آخر الزمان پیغمبری از وی بیاید عزیز بدین نصرت و بدین هیبت خدای تعالی او را بر همه دشمنان
نصرت دهد و ترس او بجاها رسد بود گفتند او بکدام دین خواند مردمان را گفت بدین حنیفی خنک آنرا که
وی را دریابد و بوی ایمان آورد گفتند یا نبی الله میان ما و او چه مدت باشد گفت هزار سال هر که حاضر آید
باید که بغایبان رساند که او سید انبیاست و خاتم پیغمبرانست سلیمان مدتی بمکه مقام کرد تا مناسکی که بود
بگذارد آنگه از مکه بیرون آمد و روی را بیمن نهاد و در وقتی که سهیل بر می آمد به صنعا رفت از مکه وقت
زوال آنجا رسید و آن جایگاه راهست زمینی دید پر خوش درخت و سبزی بسیار آنجا فرود آمد و خواست تا نماز کند
و طعامی خورد آب طلب کردند نیافتند طلب هدهد کرد حاضر نبود گفت ما لی لا اری الهدهد عبد الله عباس
گفت سبب تفقد سلیمان هدهد را آن بود که جای هدهد بر سر سلیمان بود تا که وی از جای خود برفتی
آفتاب بر چشم سلیمان افتادی چون هدهد برفت سبب دیگر آن بود که گفت سلیمان مشغولست من یکساعت
در هوا بلند شوم و در طول و عرض دنیا بنگرم در هوا رفت و از راست و چپ بنگریست بوستانی دید
از آن بلقیس بآن بوستان رفت هدهدی دیگر را دید آن هدهد وی را گفت از کجا می آیی گفت از شام با سلیمان
داود بودم گفت سلیمان کیست گفت پادشاه جن و انس و وحوش و طیور و باد و تو از کجایی که سلیمان را نشناسی
گفت من از این ولایتم گفت پادشاه این ولایت کیست گفت زنیست که او را بلقیس گویند و او را ملکی عظیمست
دوازده هزار قاید دارد و هر قایدی هزار سوار را تمنا اگر خواهی با وملک او بنگر گفت ترسم که سلیمان مرا

طلب کند گفت چون این خبر بنزدیک وی بری همانا که وی را خوش آید هدهد باوی برفت ملک و پادشاهی و
خدم و حشم بلقیس بدید باز گشت سلیمان چون هدهد را ندید معرف مرغان را گفت کرکس بود و گفته
عقاب بود بخواند و گفت هدهد را باز جوی عقاب هوا گرفت در نگرید هدهد را دید که از جانب یمن
می‌آمد آهنگ او کرد خواست که چنگال بوی باز زد هدهد زینهار خواست عقاب گفت ویحک سلیمان سوگند
خورده است که ترا عذاب سخت کند یا بکشد گفت چیزی دیگر نگفت گفت بلی گفت یا بحجتی روشن بیارد گفت
اکنون نیست که من حجتی روشن دارم برفتند عقاب از پیش برفت گفت اینک آوردم سلیمان گفت بیارش هدهد را
پیش تخت سلیمان بیاورد پای افکنده و بر زمین کشان بر تواضع و مذلت سلیمان سر هدهد گرفت و بخود
کشید و گفت کجا بودی که من امروز ترا عذابی کنم که جهانیان از آن عبرت گیرند هدهد گفت یا نبی الله
یاد کن آن روز که ترا پیش خدا باز بدارند سلیمان عم چون این سخن بشنید بلرزید و پیش بنشست و دست از وی بداشت
گفت آخر کجا بودی فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ بسی درنگ نکرد بدر بری یعنی هدهد پس گفت من بدانستم و علم من محیط
شد بدانچه تو ندانستی و ندانی و آورده‌ام ترا از شهر سبا خبری یقین و راست که در وی هیچ شکی نیست و آن شهر را
سبا از آن خوانند و سبا نام مردی است که او را ده پسر بود شش پسر از ایشان بیمن شدند و چهار بشام سلیمان
گفت آن خبر چیست گفت من در زمین سبا زنی را یافتم که او مالک و پادشاه ایشانست و او را داده‌اند از هر
چیزی که پادشاهان را بکار آید و او را تختی بزرگست و این زن بلقیس است و نام پدر وی شرح بود و او پادشاهی
بزرگ بود و او را کفوی نبود آخر زنی خواست نام او ریحانه و گفته‌اند این زن از جمله پریان بود بلقیس از وی
در وجود آمد چون پدرش بمرد ملک او به بلقیس رسید قوم بعضی طاعت او داشتند و بعضی نداشتند و مردی را
اختیار کردند و او را مهتر گردانیدند و او مردی ظالم و بد سیرت بود دست بر عیب زنان ایشان دراز کرد
بلقیس را از این غیرت آمد خواست که او را هلاک کند کس فرستاد و گفت مرا رغبت افتاده است که بزن تو
باشم گفت این رغبت مرا بیشتر بود اما از دلیری یارستم کردن او گفت مرا پیش از این رغبت بود اکنون برای
آنکه مرا فرزندی می‌باید رغبت افتاده است آن عقد ببستند بلقیس برخاست و لشکری گران برگرفت و
بشهر وی رفت و همه سراها آمدند چون شب در آمد بجای بنشستند طعام بخوردند و خمر بدادند و او را
که مست شد سر وی ببرید و بر در سرای وی بدار کرد چون روز بود مردم پادشاه را کشته یافتند بوی افتاد که
عرض وی این بود همه وی را منقاد شدند و او را تختی بود مغلف بزر و در زر مرصع بانواع جواهر از یاقوت
سرخ و زمرد سبز و پس وی از سیم مکلل بانواع جواهر و آن را چهار پایه بود یکی از یاقوت سرخ و یکی از
زمرد و یکی از در سپید و صفحهای او از زر بود مرصع بود بجواهر و هفت خانه بوی بود بر هر خانه دری
بسته عبدالله عباس گفت سی گز بود بدرازی و سی گز در پهنای و سی گز ببلندی مقاتل گفت هشتاد گز بود
در هشتاد گز وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ

فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ أَلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْءَ فِي السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ هم آن سخن
هدهد است میگوید یافتم من آن زن را و قوم او را که آفتاب را سجده میکنند بدون خدا و عبادت او
بجای می‌آرند و شیطان اعمال ایشان را زین کرده است و در چشم ایشان بیاراسته و ایشان را از حق باز داشته
پس ایشان راه نمی‌یابند برای آنکه سجده نمیکنند خدای را که سزای سجده کردنست آن خدای که بیرون
آرد آنچه پوشیده و پنهانست در آسمان و زمین از باران و نبات و میداند آنچه پنهان میکنند و آنچه آشکارا
میگردانند خدای که جز او هیچ خدای نیست خداوند عرش عظیم است و بزرگوار و گفته‌اند که مراد بعرش
ملک و پادشاهیست قَالَ سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ اذْهَبْ بِكِتَابِي هَٰذَا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ
ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانْظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ
وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ أَلَّا تَعْلُوا عَلَيَّ وَأْتُونِي مُسْلِمِينَ سلیمان چون سخن هدهد
بشنود گفت تا بنگرم که این سخن که تو میگویی راست است یا دروغ او را دلیل بر آب کن که ما و لشکر تشنه‌ایم هدهد
راه نمود بآب چاهها بکندند و آب برگرفتند چندانکه حاجت بود آنگه نامه نوشت مِنْ عَبْدِ اللَّهِ سُلَيْمَانَ بْنِ
دَاوُدَ إِلَى بِلْقِيسَ مَلِكَةِ سَبَإٍ وَالسَّلَامُ عَلَىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ أَلَّا تَعْلُوا عَلَيَّ وَأْتُونِي مُسْلِمِينَ
چون نامه بنوشت از مشک بروی نهاد و نگین خود بر مهر نهاد و هدهد را پیش خود خواند و گفت تو رسول
منی ترا خلعتی باید دست مبارک بتن وی فرو آورد و این الوان مختلف بروی پدید آمد و انگشت بر سر او زد این
تاج بر سر وی پدید آمد و نامه در منقار وی نهاد و گفت اذْهَبْ بِكِتَابِي نامه ببر و بر ایشان افکن پس بگرد
از ایشان و بنگر تا چه جواب میدهند هدهد نامه بستد و هوا گرفت و پیش از آنکه عادت بود برفت هدهدی
دیگر بنگرید و بیابید گفت این توقیع و تکبر است گفت چرا ترفع نکنم که من رسول خدایم خلعت او در تن من
و تاج او بر سر من و نامه او در منقار من و مهر خدای او در دل من و بنزدیک بلقیس رفت و او در سان آب بود
که بر سه میل است از صنعا در کوشک بود و درها بسته و کلیدها در زیر سر نهاده و بعضی گفته‌اند هدهد
بیامد و بالها باز کشاد و سوراخ چنان بگرفت که آفتاب بر روی نیفتاد چون آفتاب دیر بر وی آمد و او در
نگریست بحکم عادت دید راه آفتاب بگرفته نامه در منقار از آن حال بشکفت ماند هدهد بیامد و نامه را بوی
انداخت بلقیس نامه را برداشت و او خواننده بود و نویسنده و تازی زبان بمهر نگاه کرد دید دانست
که نامه پادشاهست و ملک او عظیمتر است از ملک وی چه آنرا که مرغ مسخر وی باشد تا رسولی وی کند او
پادشاهی عظیمست هدهد بجای برفت و بنگرید بلقیس برخاست و بر سریر ملک بنشست و کس فرستاد
اعیان لشکر خود را بخواند و هر یکی را بجای خود بنشاند و گفت يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ ای جماعت و وجوه اعیان
بدانید که نامه بزرگوار بمن انداخته‌اند ابن عباس گفت برای شرف صاحبش را نامه را کریم خواند گفت

برای آنکه مهر بر نهاده بود بیانش حدیث رسولست که کرم الکتاب ختمه و گفته اند که هر که نامه
نویسد و آنرا مهر نکند بآن کس استخفاف کرده باشد و ازین سبب گفته اند الختم ختم و مهر نامه را حجت
ونیز کریمش برای آن خواند که در اول نام خدای بود و نامه را این بود که این نامه است از بنده خدا سلیمان
بن داود بنزدیک ملکه سبا بلقیس باید که بر من کبر نکنی و بزرگی بجویید پیش من آید گردن نهند
و اسلام آرند قالت یا ایها الملأ افتونی فی امری ما کنت قاطعة امرا حتی تشهدون قالوا نحن
اولوا قوة واولوا باس شدید والامر الیک فانظری ماذا تأمرین قالت ان الملوک اذا دخلوا
قریة افسدوها وجعلوا اعزة اهلها اذلة وکذلک یفعلون وانی مرسلة الیهم
بهدیة فناظرة بم یرجع المرسلون بلقیس چون نامه برخواند بشوریده در آمد و قوم خود را گفت ای
جماعت اشراف و بزرگان درین کار چه فتوی میدهید و چه مصلحت میبینید و من هرگز هیچ کاری قطع کردم
و بر هیچ کاری عزم نکرده ام تا آنکه شما حاضر شده اید و با شما مشورت کرده ام بگویید تا چه باید کرد ایشان
جواب دادند و گفتند ما خداوندان قوة و شجاعتیم و مردان کارزاریم و فرمان تراست بنگر تا چه میفرمایی
تا امتثال آن کنیم چون بلقیس سخن ایشان بشنید گفت رای شما حرب کردنست و رای من صلح کردن و دفع
کردن و شما میدانید که پادشاهان چون در شهری در آیند آن شهر را بقهر و غلبه تباه کنند و عزیزان آن
شهر ذلیل گردانند و قتل و غارت کنند و عادت و کار ایشان همچنین است و این نکرده اکنون رای من
آنست که من هدیه راست کنم و آنرا بنزدیک ایشان فرستم و احوال این ایشان امتحان کنم اگر سلیمان
هدیه قبول کند پادشاه است و اگر قبول نکند پیغمبر است آنگه صد غلام و صد کنیزک بخواند و همه را یک
رنگ جامها در پوشید از برای امتحان را تا بداند که غلام کدامست و کنیزک کدام ثابت البنانی گفت صحیفها
از زر بان هدیه راست کرد در جامه دیبا پیچیده چنانچه خبر بسلیمان رسید بفرمود تا چندان
خشتها در اندود کردند و در راهها چند انداختند وهب گفت پانصد غلام و پانصد کنیزک فرستاد
جامها و حلیهاشان پوشانید و کنیزکان را جامها و سلاحهای مردان تا بروی شتر شوند و اسبان تازی با
زینهای مرصع و پانصد خشت زرین و سیمین و تاجی مرصع بانواع جواهر و مشک و عنبر و در و حریم
نا سفته در حقه و مهره ثمین کژ سفته این همه بدست مردی از اشراف قوم او که او را منذر بن عمرو گفتندی بفرستاد
و نامه نوشت و این هدیه ها را بتفصیل در آنجا یاد کرد و گفت اگر تو پیغمبری فرق کن تا غلام کدامست و
کنیزک کدام و بگو تا درین حقه چیست و ناسفته را سوراخ کن و آنچه سفته است رشته در و کش و
رسول را گفت چون در رسی اگر بخشم و خشم تو نگرد پادشاهست ما او را غلبه کنیم و اگر بلطف و
نیکوی نگرد پیغمبر است سخن او نیکو بشنو و جواب نامه بازآور و رسول را ساز رفتن کرد هدهد
از پیش بیامد و سلیمان را خبر کرد از آن هدیها که ساخته بود بفرمود چندانرا خشتهای زرین و

سیمین راست کردند چندانکه میدان او بود و شرف میدان از آن خشتها برنهادند و فرش میدان را
از آن بگستردند و بفرمود تا از دریا اسبانی مختلف الالوان که از آن نیکوتر باشند بیاوردند و همه را
زینهای زرین بنهادند و بدو صف در میان میدان بداشتند و بفرمود تا لشکر از جن و انس و وحوش
و طیور حاضر آمدند و تخت سلیمان بمیدان بردند و چهار هزار کرسی زرین و سیمین بدست راست
او بنهادند و چهار هزار بدست چپ و وزرا و علما و اعیان بنشستند و لشکر صف برکشیدند
چند فرسنگ در چند فرسنگ در پیش او آدمیان بایستادند و از پس ایشان جنیان و از پس ایشان سباع
و از پس ایشان وحوش و مرغان در هوا پر در پر بگستردند چون رسولان برسیدند اسپان را دیدند
بر خشتهای زرین و سیمین ایستاده بر انجا بول و روث می افکندند و آنچه داشتند در چشم
ایشان حقیر شد چون بمیدان آمدند همه از خشت زر و سیم بود چون بسباع رسیدند بر ایشان
نیارستند گذشتن موکلان گفتند که بگذرید که اینها جز بفرمان سلیمان گزند نیارند کردن
چون بشیاطین رسیدند منظرها مهول و بیمناک دیدند و بماندند گفتند که بگذرید بگذشتند
چون پیش سلیمان رسیدند در پیش وی بایستادند سلیمان با ایشان نگرید گشاده روی و خندان
و ایشان را بشفقت پرسید رئیس قوم پیش آمد و نامه بلقیس بداد سلیمان گفت حقه کجاست حقه پیش او
نهادند سلیمان بر گرفت و بجنبانید جبرئیل آمد و خبر داد که درین حقه دری ثمینست ناسفته
و مهره ثمین کژ سفته سلیمان گفت کیست که آن بکند آدمیان عاجز بماندند پریان و شیاطین
گفتند که این تواند کرد سلیمان وی را بخواند و موی در دهن گرفت و آنجا که سلیمان میگرد
بسفت و از دیگر جانب بیرون آمد انگه سلیمان گفت کیست که ریسمان درین مهره کژ سفته
کشد کرمکی سفید گفت من در کشم انگه ریسمان در دهن گرفت و ازین جانب در رفت و بدیگر جانب
بیرون آمد سلیمان گفت چه خواهی گفت از خدا بخواه تا روزی من میوه کند گفت کرده شد انگه گفت
و کنیزکان را پیش من آرید پیش وی بردند بفرمود که آبها بیاورید بیاوردند گفت دست و روی بشویید آنانکه
کنیزکان بودند آب از یک دست بر گرفتندی و بدیگری ریختندی و آنکه بنده بودی زدندی و کنیزکان آب بر
المساعد بنهادند و غلامان بر ظاهر بدین فرق کرد میان ایشان و آن هدیها همه بازپس فرستاد فلما جاء
سلیمان قال اتمدونن بمال فما آتانی الله خیر مما آتاکم بل انتم بهدیتکم تفرحون
ارجع الیهم فلنأتینهم بجنود لا قبل لهم بها ولنخرجنهم منها اذلة وهم صاغرون
چون رسول با هدیه بنزدیک سلیمان آمد هدیه را قبول نکرد و گفت ای مرا مال مدد میکنید خدا مرا
داده است بهتر از آنست که شما را داده است شما باشید که بهدیه خوشدل و شادان شوید ارجع الیهم
ای رسول بازدیک ایشان رو و بگو که غرض من آنست که ایشان بدین

وطاعت من اندر آیند اگر آمدند خود نیک و اگر نه با ایشان لشکری فرستم که طاقت آن لشکر ندارند
و ایشان را از شهرهای ایشان بیرون کنم اسیر و ذلیل و خوار چون رسولان باز نزدیک بلقیس رفتند
و پیغام بگذاردند بلقیس گفت من دانستم که این مرد پادشاه نیست پیغمبر است و ما طاقت او نداریم کس به
نزدیک سلیمان فرستاد که من می‌آیم تا سخن تو بشنوم و بدانم که این دین چیست که تو مرا بدان دعوت میکنی
آنگه بفرمود تا تخت او در هفتمین خانه نهادند بر حصن قوی بر کوشکی بلند و لشکریان گماشت و نگاه
بانان را موکل کرد و از پی بیرون کرد ملک و ولایت به وزیر داد و او برخاست با دوازده هزار امیر و روی با لشکر
گاه سلیمان نهاد قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ قَالَ عِفْرِيتٌ مِنَ
الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ
الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ
فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ
كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ چون سلیمان علیه السلام خبر یافت که بلقیس می‌آید گفت ای جماعت کیست
از شما که عرش بلقیس را بمن آورد پیش از آنکه ایشان بمن آیند گردن نهاده و اسلام آورده گفتند که سلیمان
برای آن گفت که پیش از آنکه او این عرش بیاورد که دانست که او بیاید و اسلام آورد و مالش بروی حرام شود
خواست تا سریر او بردارد بسبیل غنیمت و او کافر حلال باشد ابن زید گفت برای آن کرد تا عقل
بلقیس را امتحان کند تا باز بیند تا شناسد یا نه و درست آنست که برای آن کرد تا معجزه باشد خارق عادت و
دلالتی بود بلقیس را بر نبوت و صدق او یکی از جمله جنیان که قوی‌تر بود گفت من بیاورم پیش از آنکه تو
از مقام خود برخیزی و من برین که میگویم توانا و استوارم قوی‌ام بر آوردن آن و امینم در آنچه در وی است
از در و جواهر سلیمان گفت زودتر از این بباید آنکس که بر نزدیک او علمی بود از کتاب گفت من بیاورم پیش
تو پیش از آنکه چشم بر هم زنی تا این کی بود گفتند جبرئیل بود و بعضی گفتند آصف برخیا بود و او وزیر سلیمان
بود نام مهتر جنان نزدیک وی بود و بیشتر برآنند که آصف بود سلیمان را گفت چشم برهم نه چون چشم برهم
نهاد آصف دعا کرد پیش از آنکه سلیمان چشم بگشاید سریر بلقیس را نزدیک وی حاضر کرده بود از
رسول علیه السلام روایت است که وی خدای را باین نامها بخواند یا حی یا قیوم زهری گفت این بود یا الهنا واله
کل شیء الها واحدا لا اله الا انت فَلَمَّا رَآهُ چون سلیمان بدید سریر را که نزدیک وی قرار گرفته بود و نهاده گفت
این از فضل خدای منست تا مرا ابتلا کند و امتحان تا من نعمت وی را شکر خواهم کرد یا کفران نعمت وی خواهم
کرد و هر کسی که او شکر نعمت خدای کند برای خود کرده باشد نعمت را در زیاده کردانیدن و
هر کسی که او کفران نعمت کند بدرستی که خدای از شکر او مستغنی است کریم است بافضال و انعام
بر بندگان کافر نعمت قَالَ نَكِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرْ أَتَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ

فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَهَكَذَا عَرْشُكِ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ
وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ سلیمان گفت تخت بلقیس را
نکر و متغیر کردانید بزیر و بالا و زیادت و نقصان و تقدیم و تاخیر و از شکل وی بگردانید تا بنگریم
به چشم که بلقیس آن را می‌باز یابد از جمله آنهاست که راه نیابند وهب گفت سبب این آن بود که سلیمان
در آن وقت دختر است جنیان ترسیدند که چون به وی رغبت کند که او را بزنی کند و از وی فرزند
آید و ایشان از قهر و امر رهائی نیابند سلیمان را گفتند بلقیس ناقص عقلست و در عقل وی خللست و پاین
پای خری یا نه سلیمان عقلش را بتنکیر عرش امتحان کرد و پایش را بصرح ممرد چون بلقیس نزدیک سلیمان
آمد او را گفت أَهَكَذَا عَرْشُكِ ای تخت تو همچنین است و هیچ باین میماند بلقیس گفت كَأَنَّهُ هُوَ پنداری
که این خود آنست و گفته‌اند که سلیمان این برای آن کرد تا وی را دلیلی باشد بر صدق دعوی نبوتش یعنی
بلقیس را وارا باید برسالت و پیغمبری وی برای آن گفت كَأَنَّهُ هُوَ بر وجه تشبیه که سوال بر وجه تشبیه بود
و نیز برای آن گفت تا دلیل باشد بر رجاحت عقل وی که از آن موضع احتمال نکرد آنکه بلقیس گفت و
أُوتِينَا الْعِلْمَ و مرا علم داده اند بیگانگی خدای و نبوت سلیمان پیش ازین معجزه و این حالت بآن آیات که دیدم
در هدهد و خبر دادن سلیمان از آنچه در حضر بود و فرمان بردن حیوانات لا یعقل و مرا او مسلمان
بودم و گردن نهاده و گفته اند که این سخن سلیمانست وَصَدَّهَا و باز داشت و بگردانید بلقیس را بپرستیدن
او آفتاب را و پرورده شدن او در میان کافران تا آنکه بخدا ایمان آورد بدرستی که وی از قومی کافر
بود ومات قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقَيْهَا قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ
مِنْ قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ مفسران گفتند سبب این آن
بود که جنیان سلیمان را گفتند که پای وی مانند پای خراست تا وی را بر چشم سلیمان زشت کنند سلیمان
بفرمود تا جنیان برای او کوشکی ساختند از آبگینه سپید برنگ آب و بفرمود تا آب در زیر آن کردند تا ماهی
و حیوانی که در آب باشد آنجا جمع آیند آنگه سریر آوردند و صحن آن کوشک نهادند و بلقیس را بفرمود
تا در آیند چون در آمد وی را گفتند ادْخُلِي الصَّرْحَ در کوشک رو و چون آن حالت بدید پنداشت که
که آن آبی عظیمست جامه را از ساق خود برداشت سلیمان نگاه کرد ساق وی چون ساق آدمیان بود و این
دلیلست بر آنکه چون کسی زنی خواهد خواست وی را روا باشد که محاسن وی را ببیند سلیمان چون بدید
روی بگردانید و گفت این کوشکیست خرد کرده از آبگینه گفته‌اند که چون سلیمان ساق وی بدید
و بر آنجا موی بود وی را ناخوش آمد با آدمیان رجوع کرد در علاج آن بعضی گفتند که باستره پاک باید کردن
گفت نباید که اعضای خود را مجروح کرداند با شیاطین رجوع کرد از بهر وی گرماوه بساختند و آهک دارو
راست کردند چون سلیمان در گرماوه شد و پیش از آن کسی گرماوه نساخته بود وی را خوش آمد پس بدیوان

بازگذاشت پشتش برهنه کفت آمن عذاب الله بلقیس نوره استعمال کرد موی از پای وی برفت کفته اند
که بلقیس روز دیگر سلیمان را کفت مرا خبر ده تا آن کدام آبست که نه از آسمانست و نه از زمین کفت این عرق
است که از تن آدمیان است کفت ذات کفتی کفت مرا ده که خدای تو برچه لونست سلیمان چون این
بشنید بانک بروی زد و از تخت بزیر آمد و روی بخاک نهاد بلقیس بترسید و لشکر سلیمان متفرق
شدند حق تعالی سلیمان را وحی کرد که بلقیس و لشکر باز خوان و بلقیس را بکو که توچه پرسیدی سلیمان
همچنان کرد و کفت ای بلقیس تو چه پرسیدی کفت از آبی پرسیدم که نه از آسمانست و نه از زمین کفت
دیکر چه پرسیدی کفت هیچ دیکر نپرسیدم با لشکر رجوع کردم این کفتند حق تعالی از یاد ایشان ببرد
انکه سلیمان او را دعوت کرد با اسلام و او اسلام آورد و ذلک قوله رب انی ظلمت نفسی کفت
بار خدایا بر خود ستم کردم اکنون پشیمان شدم و کردن نهادم با سلیمان و با خدای عالمیان تا بعد از انکه
بلقیس اسلام آورد کار او چون بود علما درین خلاف کردند بعضی کفتند سلیمان وی را بزنی کرد و ازو
فرزندان آورد و ملک و ولایت بوی داد و جنیان را فرمود تا برای وی سه حصن کردند بزمین یمن که
ادمیان چنان نتوانند کردن یکی سلحین دیکر بینون سیم عمران و او را بولایت فرستاد و در هر ماه یکبار
بزیارت او رفتی و سه روز پیش او مقام کردی بامداد از شام بیامدی و نماز پیشین بیمن بودی بعضی کفتند
سلیمان وی را کفت اختیار کن کسی را تا ترا بوی دهم کفت مرا رغبت نیست کفت روا نباشد در اسلام
که کسی در نکاح رغبت نکند کفت چون چاره نیست تبع را ملک همدانست اختیار کردم وی را بوی داد
و با یمن فرستاد و زوبعه را که امیر جن بود در فرمان وی کرد تا برای وی حصنی چند بنا کرد چون سلیمان
فرمان یافت و جنیان بدانستند از کار باز ایستادند یکی از ایشان بیامد و بر سنکی بزرک نقش کرد که ما
بنا کردیم سلحین و صرواح و بینون و هنده و هنیده را و این حصنهاست بیمن که عمل شیاطین است و
لقد ارسلنا الی ثمود اخاهم صالحا ان اعبدوا الله فاذا هم فریقان یختصمون قال یا قوم
لم تستعجلون بالسیئة قبل الحسنة لولا تستغفرون الله لعلکم ترحمون قالوا
اطیرنا بک وبمن معک قال طائرکم عند الله بل انتم قوم تفتنون حق تعالی درین آیه می
کوید که ما فرستادیم بقبیله ثمود برادر ایشان صالح برسالت و پیغمبری تا دعوت کند ایشان را دعوت کرد
با عبادت پس ایشان دو کروه شدند کروهی مومن و کروهی کافر با یکدیکر خصومت کردند و کفتند هر
یکی از ایشان که حق با ماست تعالی کفت که خصومت ایشان آنست که در سورة الاعراف کفت قال الملأ
الذین استکبروا من قومه للذین استضعفوا لمن آمن منهم الی قوله یا صالح قد کنت فینا
مرجوا قبل هذا صالح ایشان را کفت ای قوم چرا تعجیل میکنید بعقوبت پیش از عافیت و
رحمت و این جواب آن بود که ایشان کفتند مر صالح را که آنچه تو آورده اکر حقست ما را از خدای خود

عذاب خواه صالح کفت لولا تستغفرون الله چرا از خدای استغفار نمی کنید و آمرزش نمی خواهید
تا باشد که بر شما رحمت کند و شما را بیامرزند و در دنیا عذاب نکند ایشان کفتند که ما شوم فال بد
کرفتیم و بخیی که با تو است و بتو ایمان آورده و این برای آن کفتند که دران سال ایشان را باران نیامد
کفتند که این شومی صالحست کفت فال بد شما نزدیک خدا است یعنی سببی که خیر شما و شر شما از آنست
آن نزدیک خدای است و آن مقدر حد قسمت اوست و شاید که طایر یعنی عمل باشد چنانکه کفت وکل
انسان الزمناه طائره فی عنقه یعنی آن عمل که کرده اید از کفر و معصیت نزدیک خداست و بشومی
آن می رسد شما آنچه می رسد بل انتم قوم تفتنون که شما کروهی اید که ابتلا و اختبار میکنند شما را بخیر و شر چنانکه
کفت ونبلوکم بالشر والخیر فتنة وکان فی المدینة تسعة رهط یفسدون فی الارض ولا یصلحون
قالوا تقاسموا بالله لنبیتنه واهله ثم لنقولن لولیه ما شهدنا مهلک اهله وانا لصادقون
و در شهرستان صالح پیغمبر که حجراست نه تن بودند از اشراف قوم او که فساد آن ولایت از ایشان بود و راه
صلاح نمی کردند ناقه صالح را ایشان پی کردند و بکشتند و نام ایشان قدار است و مصدع و اسلم و
دهمی و رهیم و دعمی و دعیم و قبال و مصداق ایشان کفتند سوکند خورید بخدا و عهد کنید که هم امشب
کنیم و شبیخون بر صالح بریم و او را و اهل او را بکشیم انکه ولی وی را که طلب خون کند کوییم که ما حاضر نبودیم
بکشتن و هلاک کردن او و ما صادقیم درین کوییم ومکروا مکرا ومکرنا مکرا وایشان بدی سکالیدند و در حق
صالح شبیخون کردن و کشتن وی و ما نیز بدی سکالیدیم در حق ایشان بعذاب فرستادن و هلاک کردن
ایشان و هم لا یشعرون ایشان بر مکر ایشان و ایشان ازین خبر نداشتند و توقع نکردند فانظر کیف کان عاقبة مکرهم
انا دمرناهم وقومهم اجمعین فتلک بیوتهم خاویة بما ظلموا ان فی ذلک لآیة لقوم یعلمون
وانجینا الذین آمنوا وکانوا یتقون بنکر که عاقبت و سرانجام مکر ایشان چکونه بود آن بود که ما ایشان را
هلاک کردیم و قوم ایشان را همه هلاک کردیم و این چنان بود که ایشان بسرای صالح رفتند تیغها
کشیده خدای تعالی فرشتکان را فرستاد تا ایشان را بسنک هلاک کردند سنک میدیدند که می آمد و کس را
نمیدیدند مقاتل کفت که ایشان بپای کوهی و غاری که خود کرده بودند که آنجا جمع شوند چون جمع شدند
کوه بر سر ایشان آمد و همه هلاک شدند و قوم ایشان را بصیحه هلاک کرد فتلک بیوتهم پس آن سرایهای ایشان
خالی ماند پس از هلاک ایشان بسبب ظلمی که کردند بدرستی که درین آیتی و علامتی هست کروهی را که ایشان
عبرت کیرند و دانا باشند و برهانیدیم ایشان را که ایمان آوردند و متقی و پرهیزکار بودند از آن صیحه و
خراج که بر دستها کافران بدید آمد مقاتل کفت وقت هلاک ایشان خراج بر دست بدید آمد
بمقدار نخودی روز اول سرخ بود دوم زرد شد سوم سیاه روز چهارم شکافته شد در عقب آن
جبرئیل بانک بر ایشان زد همه هلاک شدند و بر جای بمردند و مومنانی که نجات یافتند چهار هزار بودند

ومکروا مکرا ومکرنا مکرا وهم لا یشعرون

صالح ایشان را بحضر موت بردند و از انجا با جوار رحمت خدا رفت و نقل است که حضرموت را بجای وی حضرموت نام کردند وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَاهَا مِنَ الْغَابِرِينَ وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ و لوط را نیز فرستادیم برسالت و پیغمبری چون گفت قوم خویش را ای قوم شما می آیید بکار زشت یعنی لواطه میکنید و زشتی لواطه میشناسید و میبینید که آن فعل زشت است و کاری منکر و گفته اند برای ان گفت و انتم تبصرون که ایشان انکار در مقابله یکدیگر کردندی و شاید که معنی این بود که و حال آنست که شما اثار عصیان می بینید و شهوت را می رانید از جهت زنان یعنی محل شهوة زنانند زنان را فرو گذاشتاید و بمردان از زنان کفایة کرده اید نه که شما قومی جاهل و نادانید عاقبت و سرانجام کار خود نمیشناسید چون لوط بغیر این سخن بگفت جواب ایشان جز این نبود که لوط را و قوم او را از شهر بیرون کنید که ایشان مردمانی اند که این کار خود را پاک میدانند و آنچه ما میکنیم نمیکنند ابن عباس گفت که این بر سبیل استهزا گفتند پس لوط را واهل وی را نجاة دادیم مگر زن او را که تقدیر چنان کرده ایم که از جمله باقیان باشد در عذاب و باران سنگ بر ایشان فرستادیم از آسمان باران بد بود باران انکه ایشان را بترسانیدند بعذاب خدای و ایشان نترسیدند قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى آللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ اکثر مفسران برانند که این خطاب محمد راست میگوید ای محمد بگو که سپاس مر خدای را بر نعمتهای او از جمله آن نعمتها هلاک کافران و دشمنان دین است و سلام بر بندگان وی انکه خدا ایشان را برگزید و نبوت و امانت داد و بعضی گفته اند که ایشان اصحاب رسول اند و از ابن عباس روایتست که محمد است و علی و فاطمه و ایشان طاهره و درین آیه بحث است بر انکه در سخن گفتن ابتدا بحمد خدا و سلام و صلوات رسول کنند تا با برکت باشد و برکت این سخن را بنزدیک سامعان قبول بود انکه گفت بر سبیل الزام حجت بر صورت استفهام که ای خدا بهتر است کسی را که خدا را پرستد یا آنچه شما آن را با خدا شریک میگیرید نقل است در خبر است که رسول علیه السلام چون این آیه خواندی گفتی بل الله خیر و ابقی و اجل و اکرم امن خلق السموات یعنی آن کس که آسمانها و زمین بیافریده بهتر است یا آنکه از آسمان فرو فرستاد برای شما از آسمان آبی و بسبب آن آب رویانیدیم بستانها و بوستانها ای خداوند بهجت و زیبایی که نباشد شما را که توانید که درختان آن رویانید ای خدای دیگر هست با خدای که قادر است و توانا بر این افعال که ایشان تقی می اند که از حق میگردند و عدول میکنند أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا أَإِلَهٌ مَعَ اللَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَإِلَهٌ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ

ابر

الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ أَإِلَهٌ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ یا کیست انکه زمین را جای قرار شما کرده اید بر وجهی که در وی این تصرفات میکنید و در میان زمین جویها آب روان کرده اید تا از ان میخورید و زراعت میکنید و برای ثبات و قرار زمین کوههای بیخ آور و بلند آفرید تا نجنبد و میانه دو دریا یکی شور و یکی شیرین مانعی و حاجزی پدید کرد تا بهم آمیخته نگردد و بعضی گفته اند که این حاجز جزیرها است در میان دو دریا ای با این خدا خدای دیگر است که وی یار و مددهند نه که چنین است بیشتر ایشان نمیدانند یا خود انکس که خدا است و بهتر است که وی اجابت کند بیچاره و درمانده را که وی را بخوانند تا بدی و مکروه از وی دفع کند سری گفت مضطر آن باشد که او را حول و قوت باشد ذو النون گفت آن باشد که هر علاقه که از میان وی جز خدای باشد منقطع کرده اند سهل بن عبد الله گفت آن باشد که چون دست بخدای بردارد او را از طاعت وسیلتی باشد و یجعلکم خلفاء الارض و شما را خلفا زمین کرده اید که و همی برد و شما را بجای ایشان بداشت ای با این خدا که با شما این نعمت کرد خدای دیگر هست یاد میکنید یعنی هیچ یاد میکنید و اندیشه کار میفرمایید أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ یا انکس که راه می نماید شما را در تاریکیهای بیابان و دریا چون بسفر میروید و کیست که میفرستد بادها بران پراکنده کرده است این ابر از پیش رحمت خویش یعنی باران ای با خدای که قادر باشد بر این خدای دیگر هست تعالی و بزرگوار است او از آنچه به شرک می آورند أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَإِلَهٌ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ یا آن کسی که او بابتدا خلق آفرید انگه بمیراند و با فنا برد و بعد از فنا اعادت کند خلق را و زنده کرده اند آنچه خدا آن را اعادت کند و نوعست یکی آنست که بقا بر وی روا باشد چون علم و ارادت و جز آن آنچه آن را بقا باشد عین ان را اعادت کند و آنچه آن را بقا نباشد مثل آن را اعادت کند و انکس که روزی میدهد شما را از آسمان بفرستادن باران و از زمین برویانیدن گیاه و نبات ای با این خدای خدای دیگر هست یعنی نیست بگو ای محمد که بیارید حجت که شما میگویید برهانی و حجتی بیارید اگر راست میگویید بگو ای محمد که هیچکس از انانکه در اسمان و زمین اند غیب نداند مگر خدای تعالی که اسمان باشد یا در زمین جز از وی کسی دیگر غیب نداند وَمَا يَشْعُرُونَ و نداند ایشان که ایشان را زنده کنند و برانگیزند بَلِ ادَّارَكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا وَآبَاؤُنَا أَئِنَّا لَمُخْرَجُونَ لَقَدْ وُعِدْنَا هَذَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ بل ادارك نه که علم و دانش ایشان ادراک کرد و دریافت در کار آخرت و معلوم ایشان کرد ابن عباس گفت این بر سبیل تهکم و سخریه است ایشان را جاهل کی از ما که بداری تو از من بهتر

ائتنا

دانی وخواندن اند بل ادّارک و بر تدیک بعنی بل بمعنی ام است معادل همزهٔ استفهام بر سبیل جحود وانکار
یعنی علم ایشان متدارک شد مجاهد گفت معنی آنست که علم ایشان در آخرت متتابع شود آنجا بدانند آنچه امروز
نمیدانند برای آنکه آنجا علم ضروری شود مومن وکافر را بثواب وعقاب آنکه گفت بلکه ایشان در
شک اند از کار آخرت و از دانش آن کورند وگفتند آنانکه کافر شدند بر سبیل انکار که ای چون ما
بمیریم وخاک شویم و پدران ما ما را زنده خواهند کردن و از خاک بیرون آوردن یعنی که این چیزی است از
عقل دور بدرستی که ما را این وعده کردند و پدران ما را هم وعده کردند پیش از این نیست این الا اساطیر
الاولین الا افسانه پیشینگان آنکه رسول را فرمود که بگو این منکران بعث ونشر را که در زمین بروید و بنگرید تا
عاقبت و سرانجام گناهکاران چه گونه بود وکار ایشان بکجا رسید از آن اعتبار گیرید ولا تحزن علیهم ولا
تکن فی ضیق مما یمکرون ویقولون متی هذا الوعد ان کنتم صادقین قل عسی ان یکون
ردف لکم بعض الذی تستعجلون وان ربک لذو فضل علی الناس ولکن اکثرهم لا یشکرون
وان ربک لیعلم ما تکن صدورهم وما یعلنون وما من غائبة فی السماء والارض الا فی کتاب
مبین ای محمد بر ایشان اندوه کن مباش که بتو ایمان نمی آورند ومتابعت تو نمیکنند ومباش در تنگدلی از آنکه
مکر با تو میکنند که ما آنرا از تو دفع کنیم وکید ایشان از تو باز داریم این آیه در حق مستهزیان آمد ویقولون
ومیگویند این کافران که این وعده که شما بدو میدهید وبیم که شما میکنید اگر راست میگوئید یعنی وعد
وعذاب بد و با قیامت وبعث بگو ای محمد که شاید که نزدیک باشد شما را بعضی از آنچه شما بدان استعجال
میکنید و زود بود که بشما رسد وخدای تو ای محمد خداوند فضل ورحمت است بر مردمان بتاخیر عذاب
ولیکن بیشترین ایشان حق نعمت نمیشناسند وشکر نعمت بجای نمی آرند وخدای تو میداند آنچه سینهای
ایشان پوشیده میدارد آنرا وآنچه ایشان آشکارا میکنند ظاهر وباطن ایشان میشناسد ونیست
هیچ چیز که او را غیبی وخفائی تمام باشد در آسمان و زمین الا آن در کتابی روشنست یعنی لوح محفوظ
ان هذا القرآن یقص علی بنی اسرائیل اکثر الذی هم فیه یختلفون وانه لهدی ورحمة للمؤمنین
ان ربک یقضی بینهم بحکمه وهو العزیز العلیم فتوکل علی الله انک علی الحق المبین بدرستی
وحقیقت که این کتاب قرآن قصه میکند وباز میگوید پسران یعقوب را بیشترین آنچه ایشان در وی خلاف
میکنند از امور دینی و از کار عیسی و مریم علیهما السلام وغیر این از احکام واین قرآن حق وهدایت
است مومنانرا ولطف وبیان واینرا بدرستی که خدای تو حکم کند میان ایشان بحکم وحکمت
خود واوست خدائی که غالب وداناست پس تو ای محمد توکل کن واعتماد نمای بر خدای تا ترا کفایت
کند وشر این کافران از تو باز دارد که تو بر حقی وصاحب حق سزاوار باشد که بنصرت خدا واثق باشد
انک لا تسمع الموتی ولا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین وما انت بهادی العمی عن

ضلالتهم

نصف الحزب

ضلالتهم ان تسمع الا من یؤمن بآیاتنا فهم مسلمون واذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابة
من الارض تکلمهم ان الناس کانوا بآیاتنا لا یوقنون حق سبحانه وتعالی بر سبیل مثل میگوید رسول
خود را که ای محمد تو نتوانی شنوانیدن سخن خویش مردگانرا و نه کسانی را که ایشان کوئی کرند یعنی ایشان بر
ثابت مردگان وکرانند چنانکه ممکن نیست مردگانرا وکرانرا سخن شنوانیدن ایشانرا هم ممکن نیست از آن سبب
که نظر وتامل نمیکنند در راه معرفت من آنکه این معنی را موکد کرد بآنکه گفت چون پشت بر کنند چرا که
شنوانیدن کور را نیز هم راه نتوانی نمودن از ضلالت وگمراهی ایشان تو نتوانی شنوانیدن مگر کسی را که
او ایمان آورد بآیات ما وتصدیق کند معجزات ودلالات را وطالب هدایت باشد پس آنها که چنین باشند
اسلام آرند وگردن نهند آنکه گفت واذا وقع القول علیهم چون واقع شود بر ایشان گفتار وی که گفته
ایم ووعده که داده ایم ایشانرا از علامات قیامت ونزول عذاب بیرون آریم برای ایشان جانوری از
زمین تا با ایشان سخن گوید که مردمان را بآیات ونشانهای ما یقین نمی شود وبی گمان نمیگردند از ابو هریره
انصاری روایتست که رسول علیه السلم گفت که این دابه را سه نوبت خروج باشد یکبار باقصای یمن بیرون
آید جز اوقد بادیه فاش شود وبمکه نرسد جز او آنگه لیدرود زرد مردمان در مکه در مسجد الحرام باشند واز
جانبی از مسجد بیرون آید مردمان از وی بترسند وبگریزند جماعتی که دانند که از خدا نتوان گریختن پیش او
شوند رویهای ایشان روشن شود چون ستاره درفشان آنگه روی در زمین نهد کسی که وی را جوید بوی
نرسد وکسی که از وی گریزد از وی فایت نگردد آنکس که دشمن او باشد از وی بترسد و پناه با نماز دهد و
چنان نماید که نماز میکنم از پس وی در آید وگوید اکنون نماز میکنی وی روی با وی کند داغی بر روی
وی نهد با مردمان مجاورت کند در سفر وحضر با ایشان باشد ودر مالهای ایشان شارکت کند مومن
را از کافر بشناسد حذیفه وابو هریره روایت کردند که عصای موسی با وی باشد وانگشتری سلیمان
با انگشتری روی مومن را نقش کند وبعصا داغ بر پیشانی کافر نهد مومن را گوید که ای مومن وکافر را
گوید که ای کافر بالای وی شصت ارش باشد از امیر المومنین علیه السلام پرسیدند که او دنبال دارد یا نه گفت
دنبال ندارد وپر وپشم ندارد ومحاسن دارد چنانکه مردمان ما دارند اخبار وی از طریق عامه مخالفان و
بعضی از اصحاب ما روایت کرده اند که دابه کنایتست از صاحب الزمان که مهدی آل است حذیفه یمان
گفت رسول را پرسیدم که دابه از کجا بیرون آید گفت از مسجدی که از ان بحرمت تر نباشد نزدیک خدای
یعنی مسجد حرام عیسی طواف میکند ومسلمانان با وی طواف میکنند زمین در زیر قدم ایشان بجنبد چنانکه
قندیلها بجنبد وکوه صفا شکافته شود از جانب مشعر واز کوه صفا بر آید مردم را بنام ایمان وکفر بخواند
مومن را نقطه سپید بر روی زند که همه روی وی از آن نورانی گردد وکافر را نقطه سیاه که همه روی او از آن سیاه شود
عبد الله عمر گفت از شکاف کوه صفا بیرون آید سه روز بیرون می آید که هنوز یک ثلث بیرون نیامده باشد

حسن بصری گفت موسی از خدا درخواست تا دابه را بوی نماید سه شبانروز بیرون می‌آمد و در هوا می‌شد
خلقی و منظری قطیع دید گفت بار خدایا فرمان ده تا با جای خود شود وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ
يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ حَتَّى إِذَا جَاءُوا قَالَ أَكَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا أَمَّاذَا
كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ و یاد کن ای محمد آن روز که ما حشر
کنیم و برانگیزیم از هر امتی گروهی را از آنانکه آیات ما را بدروغ دارند پس ایشان باز داشته شوند تا آخرینان
با ایشان رسند تا آنگه همه را بدوزخ برند اصحاب ما درین آیه تمسک کنند در صحت رجعت و گفتند این روز نه
روز قیامت است برای آنکه در آن روز همه را حشر کنند چنانکه گفت وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا و درین
روز بعضی را زنده کنند پس این روز قیامت باشد و صادق را علیه السلام پرسیدند که در رجعت خدای تعالی
که را زنده کند گفت دو گروه را مَنْ مَحَضَ الْإِيمَانَ أَوْ مَنْ مَحَضَ الْكُفْرَ آنکه او ایمان محض دارد یا کفر محض و از آل
محمد روایت کرده اند زیادت برین و آن آنست که خدای تعالی زنده کرده اند در وقت قائم آل محمد جماعتی را
از دشمنان ایشان که در دشمنی و ستم بغایت رسیده باشند و جماعتی را از مخلص دوستان ایشان را زنده کرداند
که در محنت و بلا بوده باشند در دولت و دوستداری ایشان تا داد ایشان از دشمنان ایشان بستانند و هر
یکی از این دو گروه بعضی از آنچه مستحق آن باشند از ثواب و عقاب با ایشان رسانند و این در عقل محال نیست
و قرآن بدین ناطق است و مانند این در امتان گذشته بوده است چنانکه گفت أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ
هُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ و پیغمبر خدا گفت هر چه بود که باشد در امة من هم
آنچه در بنی اسرائیل بوده است حَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقُذَّةِ بِالْقُذَّةِ حَتَّى إِذَا جَاءُوا تا آنگه که پیش خدا آیند
ایشان را گوید بر سبیل تقریع و ملامت آیات ما تکذیب کردی و علم بدان حاصل نکردی با خود شما
چه کردید چون شما تقصیر کردید در نظر و تفکر در آیات خدا وَوَقَعَ الْقَوْلُ و واجب شد و واقع گشت بر
ایشان عذاب خدای بسبب ظلم و کفر ایشان پس ایشان سخن نگویند یعنی چیزی که ایشان را در آن حجتی
باشد با آن برای آنکه مهر بر دهن ایشان نهاده باشند چنانکه گفت الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا
اللَّيْلَ لِيَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ
مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَكُلٌّ أَتَوْهُ دَاخِرِينَ وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً
وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنْعَ اللَّهِ الَّذِي أَتْقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ ای نمی‌بینند و نمیدانند که ما
شب را آفریدیم برای آن تا ایشان در آن بیارامند و بخسبند و روز را روشن گردانیدیم تا در او چیزها
بینند و در او مکاسب بشناسند بدرستی که درین که کردیم و گفتیم آیات و دلالات هست گروهی را که
ایمان آرند و اندیشه کنند و اعتبار گیرند و روزی که در صور دمند تا جمله مردگان زنده شوند ابو هریره
از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرد که چون خدای تعالی از خلق آسمان و زمین بپرداخت صور بیافرید و

موتوا

باسرافیل داد او بستد و در دهن گرفت و چشم در زیر عرش کشید تا کی فرمایند وی را که صور دردم گفت من
گفتم یا رسول الله صور چه باشد گفت سروی است بزرگ دور او چندانکه آسمان است و زمین اسرافیل سه بار
در وی دمد یک نفخه فزع باشد و آن آنست که درین آیه گفت و دوم نفخه صعقه باشد و سیم نفخه احیا باشد
اول اسرافیل را فرماید که دم در صور دمد هر چه در آسمان و زمین باشد بترسند الا آنکس که خدا خواهد
که ایشان را از ترس نگاه دارد و این جبرئیل است و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و گفته شهیدان اند چون در
صور دردمد کوهها در جنبش آیند و در هوا روند چنانکه ابر رود و زمین بجنبد و این آنحال باشد که خدای
تعالی خبر داد که يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا مادران از هول روز کودکان
شیرخواره فرو گذارند و زنان آبستن بار بنهند و کودکان از ترس پیر شوند و شیاطین از فزع برمند و با اقطار
زمین شوند و فرشتگان بر روی ایشان زنند و گیرند تا بجای خود باز شوند و مردم مدهوش و متحیر گردند و
یکدیگر را ندا می‌کنند چنانکه گفت يَوْمَ التَّنَادِ يَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ ایشان درین باشند خدا
زمانی دهد تا زمین شکافته شود از کناری تا کناری عظیم چند که پیش از آن ندیده باشند در آسمان چون
مهل گداخته بینند آسمان شکافته گردد و ستارگان فرو ریزند و آفتاب و ماه گرفته شود ابو هریره گفت
ایشان که اند که خدا ایشان را استثنا کرد گفت شهیدان اند که فزع با ایشان نرسد بزرگان رسد که احیا باشند
ایشان زندگانی اند که نزدیک خدا الذین احیاء عند ربهم و این عذابی باشد که شرار خلق الله آنکه بر ایشان
جمله باشند چندانکه خدا خواهد آنگه اسرافیل را فرماید تا بار دیگر در صور دمد و این نفخه صعق باشد هر چه
در آسمان و زمین باشد بمیرند مگر جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل را ندا آید که که مانده است گوید جبرئیل و
میکائیل و اسرافیل و تو که خداوندی مرگ بر تو روا نیست و حاملان عرش مانده اند جبرئیل و میکائیل را ندا آید که
بمیرید ایشان بمیرند حاملان عرش را نیز گویند که موتوا همه بمیرند اسرافیل را گوید صور بعرش ده و تو نیز بمیر
اسرافیل صور بعرش سپارد و جان بدهد ملک الموت را گوید که مانده است گوید خداوندا تو عالمتری جز
از من کسی نمانده است و بر او نیز خطاب آید که مت کما ماتوا بمیر چنانکه ایشان مرده اند عزرائیل بمیرد آنگه این
ندا در دهد لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ آنگه زمین را بکشد و راست کند چنانکه گفت لَا تَرَى فِيهَا
عِوَجًا وَلَا أَمْتًا آنگه فرمان دهد تا چهل روز باران بیارد بمانند آب باران تا از بالای زمین دوازده گز بر آید
آنگه چنانکه نبات بروید برویاند نفسها خلقان باز آفریند آنگه حاملان عرش را زنده کرداند و جبرئیل و میکائیل و
اسرافیل را باز آفریند که صور بردارد و در صور دم اسرافیل صور دردمد حق تعالی فرمان دهد تا جانها با تنها آیند
ارواح مومنان چون نور در رفته میان آسمان و زمین با ایشان بسته باشد در بینی مردگان شوند و در تن
ایشان روند آنگه فرمان دهد تا زمین شکافته شود و ایشان از گورها بر خیزند سر برهنه و پای برهنه ختنه
ناکرده و ذلک قوله مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمٌ عَسِرٌ وَكُلٌّ أَتَوْهُ و همه ایشان [illegible]

وعزرائیل

باشد با مطیع و منقاد و خوار و حقیر وَتَرَى الْجِبَالَ و تو بینی ای محمد کوهها را ثابت و ایستاده بر جای خود
و او خود همچنان میرود که ابر اندر هوا و هم باشد اجرام کثیف چون دود کسی پندارد که واقف است ایستاده و میرود
صُنْعَ اللَّهِ فعل خدا که نیکو کند و محکم بر وجه حکمت هر چیزی که کرد او است آن خدا که بر آنچه شما می
کنید آگاه است و دانا مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ
فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ
هَذِهِ الْبَلْدَةِ الَّذِي حَرَّمَهَا وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَأَنْ أَتْلُوَ الْقُرْآنَ
فَمَنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنْذِرِينَ وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سَيُرِيكُمْ
آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ هر که نیکوئی کند او را باشد جزا آن بهتر از آن این حسنه
گفته اند لا اله الا الله است قتاده گفت مراد اخلاص است امام زین العابدین علیه السلام گفت مردی بغزای روم رفت
و او را عادت بود که چون خالی بودی باواز بلند گفتی لا اله الا الله وحده لا شریک له روزی در مرغزاری
میگفت این کلمه سواری از آن مرغزار بیرون آمد او را گفت چه گفتی گفت آنچه شنیدی گفت والله که این
کلمه ایست که خدا گفت مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ ابو عبد الله الجدلی گفت
که امیر المؤمنین علی علیه السلام مرا گفت ای عبد الله ترا خبر دهم بحسنه که هر که آن بکند بهشت شود و او را بهتر از آن
و بسیئه که هر که آن کند بدوزخ شود و هیچ عمل با وی قبول نکنند گفتم بلی یا امیر المؤمنین گفت الحسنة حبنا اهل
البیت والسیئة بغضنا حسنه دوستی ما است که اهل البیتیم و سیئه دشمنی و بغض ما است و از جابر بن عبد الله
الانصاری روایت است که پیغمبر گفت یا علی لو ان امتی صاموا حتی صاروا کالاوتاد و صلوا حتی صاروا کالحنایا
ثم ابغضوک لاکبهم الله علی مناخرهم فی النار یا علی اگر امت من روزه دارند تا از باریکی و لاغری چون
زه کمان گردند و نماز کنند تا آنگاه که از گوژی چون کمان شوند و آنگه ترا دشمن دارند خدای تعالی ایشان را
بروی در آتش دوزخ اندازد عکرمه گفت فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا معنی آنست که بهتر از آن حسنه باشد برای آنکه بهتر
از ایمان و کلمه توحید هیچ چیز نباشد معنی آنست که او را از آن حسنه خیر و ثواب باشد و گفته اند ایمان فعل
بنده است و ثواب فعل خدای و فعل خدای از فعل بنده بهتر باشد و ایشان این که حسنه کنند از ترس روز
قیامت ایمن باشند و هر که بدی آرد و مراد بدی شرک است بقول مفسران ایشان را بروی اندر دوزخ افکنند
سرنگون و گویند ایشان را که شما را جزا دادند بآنچه کردید آنگه رسول را فرمود که بگوی این قوم را که مرا فرموده
اند که خدای این شهر را پرستم یعنی مکه آن خدای که این شهر را حرام کرده است و مامن کرده تا در وی
هیچ خون حرام نریزند و صید نکنند و درخت را نبرند و او راست هر چه هست هم ملک و ملک اوست و مرا
فرموده اند که از جمله مسلمانان و گردن نهندگان باشم و مرا فرموده اند که قرآن خوانم پس هر که او راه راست
یابد و اختیار ایمان و طاعت کند برای خود کند و هر که گمراه شود ضلال و وبال بر نفس او باشد یعنی نفع طاعت

او بجی

قصص

او بجی دیگر ندهند و بگو که من از جمله واعظان و ترسانندگانم و بر من جز انذار و اعذار نیست گفته اند که این
بآیه قتال منسوخ است آنگه وی را فرمود که بگو الْحَمْدُ لِلَّهِ شکر و سپاس خدای را بر آنچه داد از نعمت نبوت و تهدید اعدا دین
بآنکه گفت زود بود که بشما نماید آیات خود چنانکه شما آنجا مضطر شوید بمعرفت و دریابید ولیکن آن
معرفت در آخرت بود و شما را سودی نکند یا خود در دنیا بشما نماید آیات و دلالات معرفت خود در آفاق چنانکه
سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ وَمَا رَبُّكَ و نیست خدای تو ای محمد غافل از آنچه ایشان میکنند
جزای هر یکی بر ایشان رساند والله اعلم سوره القصص مکیست ابن عباس گفت یک آیه از وی مدنیست
است و گفته اند بجحفه و هو قوله إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ هشتاد و هشت آیه است
از ابی بن کعب روایت است که رسول خدا گفت هر که این سوره بخواند هیچ فرشته نماند الا که بر صدق
وی گواهی دهد روز قیامت که او صادق بوده در قول كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طسم تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ نَتْلُو عَلَيْكَ مِنْ نَبَإِ مُوسَى وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ
إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي
نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ
أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مَا
كَانُوا يَحْذَرُونَ حق سبحانه و تعالی درین سوره قسم یاد کرده است و سوگند خورده که بحرمت طور سینا

منهم

و محمد بن که این آیات قرآن آیات کتابیست روشن و درخش کننده یا خود خطاب بجهود است ایشان را
بدهند که این حروف طا و سین و میم آنست که من تمام اخبار داده ام که کتاب پیغمبر آخر الزمان را بعضی از او
وی حروف تهجی خواهد بعد نَتْلُو عَلَيْكَ میخوانیم بر تو ای محمد بعضی از خبر موسی و فرعون و حقیقت و
راستی برای قومی که میدانیم که ایشان ایمان آورند تا بشنوند و ایمان آورند آنگه آغاز قصه فرعون کرد
و گفت إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ فرعون در زمین علو و تکبر کرد یعنی در زمین مصر و اهل آن زمین را
بچند گروه کرد یکی را از ایشان ضعیف کرد و آن بود که پسران ایشان را میکشت بتهمت موسی و زنان و دختران
ایشان را رها میکرد و او یعنی فرعون از جمله مفسدان بود وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ و ما خواستیم تا منت نهیم برآنکه ایشان را
ضعیف کردند در زمین مصر از بنی اسرائیل و ایشان را امامان کنیم که مردم بایشان اقتدا کنند در خیرات و
پادشاهان و والیان گردانیدیم و وارثان فرعون و قوم او پس از آنکه ایشان را هلاک کرده باشیم و اصحاب ما
روایت کرده اند که آیه در شان مهدی است نه که خدای تعالی وی را و اصحاب وی را از پس آنکه ضعیف
کرده باشند ایشان را بر ایشان منت نهیم و مراد بزمین جمله روی زمین است و ایشان را امام و وارث کرده اند
و این اولیتر است برای آنکه بالارض جنس است بهم تعریف جنس دیگر آنکه امام در حق او حقیقتست و در حق

بنی اسرائیل بجای وی دیگر آنکه وارث با ولایت است از آنکه از پس ایشانست و مانند این در آیتی دیگر قول خدا
وَلَقَدْ کَتَبْنَا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ اَنَّ الْاَرْضَ یَرِثُهَا عِبَادِیَ الصَّالِحُونَ و از علی بن حسین
زین العابدین علیه السلام روایت کرده اند که او گفت وَالَّذِی بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ بَشِیرًا وَنَذِیرًا بحرمة آن
خدای که محمد را بحق بخلق فرستاد تا بشارت دهد و بیم کند که نیک مردان از ما که اهل بیتیم و شیعه
ایشان بمنزلهٔ موسی اند و شیعه وی و دشمنان ما و پیروان ایشان بمنزلهٔ فرعون اند و اتباع وی وَنُرِیَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ
و بنمایم فرعون و هامان را بعد از آنکه این ضعیفان را تمکین کرده باشیم و قوت و قدرت و غلبه داده از مستضعفان
آنچه ایشان حذر میکردند و میترسیدند و همه را بدست ایشان هلاک کردیم وَاَوْحَیْنَا اِلٰی اُمِّ مُوسٰی اَنْ اَرْضِعِیهِ
فَاِذَا خِفْتِ عَلَیْهِ فَاَلْقِیهِ فِی الْیَمِّ وَلَا تَخَافِی وَلَا تَحْزَنِی اِنَّا رَادُّوهُ اِلَیْکِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِینَ فَالْتَقَطَهُ
آلُ فِرْعَوْنَ لِیَکُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا اِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا کَانُوا خَاطِئِینَ وحی کردیم
بمادر موسی یعنی الهام دادیم و در دل وی افکندیم و مادر موسی یوخابذ بنت لاوی بن یعقوب بود در دل وی افکندیم
و گفتیم که وی را یعنی موسی را شیر ده و چون بروی بترسی وی را در رود نیل افکن و هیچگونه مترس و اندوهگن
مباش که ما او را باز بتو رسانیم و او را از جمله پیغمبران مرسل گردانیم درین آیه دو خبر است و دو امر و دو نهی
و دو بشارت دو خبر اَوْحَیْنَا و خِفْتِ و دو امر اَرْضِعِیهِ و اَلْقِیهِ و دو نهی لَا تَخَافِی وَلَا تَحْزَنِی و دو بشارت اِنَّا رَادُّوهُ
اِلَیْکِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِینَ مفسران گفته اند که فرعون در خواب دید که آتشی از بیت المقدس بر آمد و گرد
مصر در آمد و قبطیان را و سرایهای ایشان را بسوخت و بنی اسرائیل را تعرض نکرد علما قوم خود را بخواند و این خواب
از ایشان بپرسید گفتند ازین شهر مردی بیرون آید که هلاک تو و هلاک قوم تو بر دست وی باشد و این زمان
هنگام ولادت اوست فرعون بفرمود تا جماعتی زنان را بر زنان آبستن موکل کردند تا هر مولودی که بزاید
آنچه پسر باشد بکشند و آنچه دختر باشد رها کنند عبدالله عباس گفت چون بنی اسرائیل در مصر بسیار شدند
معاصی آشکارا کردند و جادوی کردن ایشان امر معروف و نهی منکر دست بر داشتند خدای تعالی قبطیان را
بر ایشان گماشت تا ایشان را ضعیف کردند و برنجکی گرفتند و بکار میفرمودند تا آنکه خدای ایشان را برهانید
بموسی ابن عباس گفت چون علامت حمل بر مادر موسی ظاهر گشت فرعون را خبر کردند فرعون زنان را
فرستاد تا بجستند هیچ اثر حمل نیافتند که هر که دست بر شکم او نهادندی کودک باز پشت او رفتی فرعون
را گفتند هیچ اثر بر وی نیست چون حمل گران شد و وقت وضع حمل آمد مادر موسی را یکی از قابلگان که بر
گماشته بودند دوستی داشت کس فرستاد و وی را بخواند و گفت حال چنین است اگر ممکن باشد مرا یاری ده
برین وضع و این حدیث پوشیده دار گفت چنین کنم و با خود گفت چون پسری باشد فرعون را خبر
کنم چون مادر موسی بنهاد موسی نوری از میان چشمهای وی بتافت که چشمهای ایشان را خیره کرد و
دوستی او در دل قابله افتاد مادر موسی را گفت عزم من این بود که اگر پسر باشد بکشم یا فرعون را خبر کنم

اکنون

مصحح

موسی ع

اکنون دوستی وی رها نکند و این نور دلیل میکند که این آن کودک است که هلاک ما بر دست او باشد
او را از فرعون نگه دار چون قابله از سرای بیرون آمد جاسوسان بدر بودند نگاه با او را خبر کردند پای اندر
آمدند که مادر موسی را در خرقه پیچید و در تنور نهاد و برفت و خواهر موسی در آمد و در تنور نگاه نکرد
آتش در تنور نهاد و تنور بتافت تا نان پزد قوم فرعون در آمدند و سرای بجستند هیچ کودک ندیدند تنوری
دیدند که آتش از وی زبانه میزد مادر موسی باز آمد خواهر را گفت کودک را چه کردی گفت ندیدم گفت
آخر وی را در تنور نهادم چون در نگریست موسی را دید در میان آتش گرد او سرد دید و او را هیچ گزند
نمیکرد و خوش شد و او را بر گرفتند و خدای تعالی این برای آن کرد تا چون وی را گویند فَاَلْقِیهِ فِی الْیَمِّ
او را در آب افکن در آب افکند و نترسد که آن خدای که وی را در آتش نگاه داشت در آب هم نگاه دارد چون
خبر وی مشتهر شد و فرعونیان در تفحص و تجسس وی افتادند و طلب میکردند خدای تعالی وی را وحی
داد و الهام کرد یعنی مادر موسی را که وی را در تابوت کن و در دریا انداز و بیامد و درودگری را گفت تابوتی
می باید بدین اندازه و درودگر قبطی بود گفت چه خواهی کرد گفت مرا بکار می آید درودگر الحاح کرد مادر
موسی خواست تا دروغی گوید گفت کودکی هست مرا میخواهم تا او را در آن تابوت پنهان کنم که از فرعون
بر وی بترسم تابوت بساخت و برابر رفت و خانهٔ او را نشان کرد و بشناخت آنگه باز آمد تا آشکارا این
کار را خبر کند خدای تعالی زبان وی ببست تا چندانکه خواست تا سخن گوید نتوانست اشارت میکرد ندانستند
که چه میگوید چندانکه اشارت کرد هیچ مفهوم ایشان نشد گفتند که دیوانه است وی را بزدند چون
با دکان آمد زبانش گشاده شد دیگر بار برفت تا خبر دهد زبانش بسته شد و چشمش مکفوف گشت
چیزی نتوانست دیدن دیگر بار وی را بزدند و بیرون کردند او می آمد در اندیشه افتاد و با خود
گفت این آن مولود است که مطلوب فرعونست و این آیات و علامات آنست که او حقست اگر خدای
تعالی دیگر بار زبان و چشم بمن دهد من بدو ایمان آورم خدای تعالی صدق وی بدانست چشم و زبان
باز وی داد پس بیامد بسرای مادر موسی رفت و این قصه با وی بگفت و بموسی ایمان آورد و او مؤمن آل فرعون
بود حبیب النجار مادر موسی تابوت را قیر گرفت و موسی را در وی نهاد و در رود نیل انداخت که در
مصر بود و از آن نهر شعبه یعنی شاخ بزرگ بر گرفته بودند و در سرای فرعون آورده فرعون بر کنار
آب تخت نهاده بود و با آسیه نشسته که آب تابوت را بیاورد فرعون در نگرید تابوت دید گفت
بگیرید بگرفتند و پیش او بردند قفلی بروی بود چندانکه خواستند تا بشکنند یا بگشایند ممکن نبود
آسیه گفت بمن دهید بوی دادند قفل را بگشاد در نگرید کودکی دید که نور از میان دو ابروی وی
می تافت انگشت در دهن گرفته از وی شیر میمکید خدای تعالی دوستی وی در دل آسیه افکند او را پیش
فرعون برد او را بر خویشتن آورد و دوست گرفت او را جماعتی که او را بردند گفتند ای ملک مارا این

کافت که آن کودک است که مطلوب تست این را باید کشتن فرعون قصد آن کرد که فرمان دهد تا بکشند
آسیه گفت قُرَّتُ عَيْنٍ لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ اورا مکشید که قرة عین باشد مرا و ترا فرعون گفت اورا
بتو بخشیدم اما قرة العین تو باشد نه قرة العین من اهل اشارت گفته اند که برکت این گفتار آسیه را
هدایت داد و اگر فرعون نیز همین گفتی وی را نیز هدایت بودی آسیه را گفتند چه نام نهی این را گفت
موسی و مو بآن زبان آبست و سی درخت برای آن وی را این نام نهاد که در میان آب و درخت یافته
شد فَالْتَقَطَهُ میگوید که اتباع فرعون وی را برگرفتند تا عاقبت و سرانجام دشمن ایشان باشد و اندوهی
و حزنی بر ایشان بدرستی که فرعون و هامان و لشکر ایشان گناه کاران بودند وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ
قُرَّتُ عَيْنٍ لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ وَأَصْبَحَ فُؤَادُ
أُمِّ مُوسَى فَارِغًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ گفت زن
فرعون آسیه بنت مزاحم که این کودک روشنائی چشم منست و روشنائی چشم تو اورا مکشید شاید
که ما را سود کند یا بفرزندی گیریم اورا که در وی سیما و نشان آنست که نفع کند و لایق آنست که فرزند
پادشاهان باشد و حال آن بود که ایشان نمیدانستند که آنچه مطلوب ایشان بود یافته اند و ندانستند
که عاقبة کار او و کار ایشان بکجا خواهد رسید وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِغًا و گشت دل مادر موسی فارغ
بعد اختراز اندوه و خوف بر موسی بآن وحی و الهام که وی را داده بودند گفته اند که چون مادر موسی موسی را
در دریا افکند شیطان وی را گفت این کار تباه کردی اگر فرعون فرزند ترا بکشتی ترا بی جرا آن مزد و ثواب
بودی اکنون تو فرزند خود را هلاک کردی و مستحق عقوبت شدی خدای تعالی با وی لطف کرد
تا این اندوه که بسبب وسواس شیطان وی را بود از دل وی برفت إِنْ كَادَتْ بدرستی که نزدیک
آن بود که اظهار کند اندوهی را که در دل داشت و گوید وَا ابْنَاهُ مقاتل گفت چون دید که موج آن
تابوت را بر بالا میبرد و بزیر می آورد صبرش نماند خواست تا جزع کند و انکار را کرد و الکلبی گفت چون
فرعون موسی را بفرزندی گرفت مردم میگفتند که موسی بن فرعون وی را خوش نمی آمد خواست که
گوید موسی ابنی و ابن عمران اگر نه آنستی که ما دل او بر جای بداشتیم بالطاف او از جمله مؤمنان باشد بوعده
خدای که گفت إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ وَحَرَّمْنَا
عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ
فَرَدَدْنَاهُ إِلَى أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا
يَعْلَمُونَ مادر موسی دختر خود را که خواهر موسی بود مریم گفت بر پی او برو و بنگر تا حال موسی بچه رسید
خواهر موسی برفت بر پی او از دور که آل فرعون تابوت را از دریا بیرون آوردند و موسی را از تابوت
بیرون کردند و ایشان نمیدانستند که وی خواهر اوست و ما حرام کردیم بروی پستانها یعنی باز

حزب

داشتیم

قصص

داشتیم وی را از آن پستانهای زنان تا شیر هیچکس قبول نکرد و حق تعالی منع کرد موسی را از آنکه شیر پاک
خورد تا گوشت و پی او بدان پرورده شود و چون تربیه بشیر زنان کافر جایز نباشد و لادت از مردان
کافر و زنان کافر چگونه روا باشد مِنْ قَبْلُ یعنی پیش از آنکه خواهر موسی آمد و آن چنان بود که چون
موسی را برگرفتند و دل بروی نهادند برای وی دایگان آوردند شیر هیچ زن نگرفت خواهر وی از دور بدید
عند آن حال گفت هَلْ أَدُلُّكُمْ هیچ من شما را راه نمایم بر خاندانی که او را تکفل کنند و بروی شفق و ناصح باشند
هامان چون سخن وی شنید گفت وی میداند که این فرزند از آن کیست گفت من باین که گفتم آن خواستم
که ایشان ناصح ملک باشند آنکه وی را کفالت کنند گفت آن زن گفت زنی است که فرزند وی را کشته اند گفتند
برو و آن زن را حاضر کن وی برفت و مادر موسی را حاضر کرد و احوال موسی باز گفت مادر پا بدرست که کودک
بوی مادر بشنید در وی آویخت و پستان وی در دهان گرفت و شیر بخورد فذلک قوله فَرَدَدْنَاهُ إِلَى أُمِّهِ
ما او را با مادرش برد کردیم و باوی دادیم تا چشمش روشن کرده و اندوهگین نباشد و تا بداند که وعده خدای
حقست و لیکن بیشترین مردمان نمیشناسند و نمیدانند برای آنکه نظر بر وجه می کنند گفته اند که چون موسی
شیر فرا گرفت فرعون گفت تو که باشی این کودک را و تو چه کسی گفت من زنی ام که شیر پاک و خوش باشد و هیچ
کودک نباشد که شیر من قبول نکند فرعون موسی را بوی داد و اجرة معین کرد مادرش وی را با خانه برد و
وعده خدا وی را بانجا رسید وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَ
دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ
فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ
إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ و چون
موسی علیه السلم بنهایت قوة رسید و تمام گشت مفسران گفته اند اشده سی سال باشد وَاسْتَوَى چهل سال و ان
عمودی که خدای بر وی عزران کیزد شصت سال باشد گفت چون موسی بکمال رسید و محکم گشت ما او را
نبوت و شریعت دادیم و کتاب توریة و چنین جزا دهیم نیکوکاران را که موسی را دادیم وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ و
موسی علیه در شهر مصر رفت سدی گفت که مدینه منف بود از زمین مصر بر هنگام غفلتی از اهل آن
شهر یعنی در وقتی که ایشان مشغول و غافل بودند و آن وقت قیلوله بود که مردم در خانها بودند بقیلوله مشغول
و گفته اند که میان نماز شام و خفتن بود و نیز سدی گفت موسی ع چون بزرگ شد وی جامها پوشیدی
و بر مرکبها خاص فرعون نشستی و او را موسی فرعون خواندندی بلیدو فرعون برنشست و موسی
غایب بود چون باز آمد گفت فرعون کجا رفت گفتند فلان جای بفلان است برنشست و از پس وی برفت وقت
قیلوله بدین ده رسید بود در آنجا رفت شهر خالی بود و مردم همه بقیلوله مشغول بودند ابن زید گفت
چون موسی ع در حال صغر طپانچه بر روی فرعون زد فرعون گفت این آن دشمن منست که من طلب او

بسیار کرد کانرا بکشتن خواست تا اورا بکشد کفتش او کودکست وطفل ونادانست نداند که چه کرد
برو ثابت کردن کفت چنین است کفتش خواهی تا بدانی بفرما تا یاقوت بیارند وپارهٔ آتش تا او دست
کند پاوردند موسی دست فرا کرد وپارهٔ آتش بر کرفت ودر دهن نهاد وزبانش بسوخت وبندی بر
زبانش افتاد فرعون بفرمود تا اورا از سرای بیرون کردند واز شهر وی با نزدیک ایشان شد تا انکه که بزرک
شد در شهر شد در وقتی که مردم ازو غافل شده بودند واورا فراموش کرده • فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ دو مرد را یافت
در شهر مصر که با یکدیکر باد بجنک بودند وجنک میکردند یکی از شیعهٔ وی بود سامری ودیکر از دشمنان
وی بود فیلثون طباخ فرعون که این مرد را کرفته بود تا هیزم بمطبخ فرعون برد سعید جبیر کفت چون موسی
بزرک شد بنی اسرائیل بروجمع شدند ودر حمایت وی بودند وکرنیادستی که با ایشان خطابی کند بخصوص
وی از انکه وی قوتی تمام داشت وپسر خواندهٔ فرعون بود روزی فرعونی بنی اسرائیلی را کرفته بود چون
موسی را بدید فریاد خواست موسی کفت دست از وی بدار کفت نذارم که هیزم بمطبخ میبرم موسی بر
سبیل مدافعه مشتی بروی زد وکفته اند سر انکشتان پای زد وبروی جرآورد وقضی یعنی قتل آمد فَقَضَىٰ
عَلَيْهِ لَا بَتَّجْمَعِ یعنی بکشت وی را وچون مرد کشته شد موسی بترسید وپشیمان شد وکفت این خصومت که
بسبب وی قتل حاصل شد از عمل دیو بود ودیو دشمنی کراه کننده هویداست انکه وی را در زیر ریک
پنهان کرد وبرفت انکه بر سبیل رجوع وخضوع وانقطاع کفت یا خدایا من برخود ستم کردم بدین
که کردم اکر قوم بدانند که این قبطی را کشته ام مرا بکشند وکفته اند که شاید که خدای تعالی وی را اعلام کرده
بود که او مستحق کشتن است لیکن وی را اذن نبوده باشد بر سبیل تنبیه که تا خیر قتل کن وی تعجیل کرد ترک
مندوب کرد برای این کفت یا رب خدایا برخود ظلم کردم یعنی نقصان ثواب خویش کردم فَاغْفِرْ لِي بیامرز مرا
پس خدا بیامرزید وی را وخدای است آمرزنده ومهربان قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ
فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسَىٰ إِنَّكَ
لَغَوِيٌّ مُبِينٌ فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَىٰ أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ
نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ
موسی کفت بار خدایا بدین نعمت که با من کردی عهد کردم که هرکز با مردم کناه کار نباشم واین برای
آن کفت که آن کس که جرم آن مرد اسرائیلی بود ونیز در خصومت با قبطی متعدی بود عبد الله مسلم بعطا بن ابی
رباح کس فرستاد وکفت می خواهم تا عطا اهل بخارا را در دست تو کنم تا حق هر یکی بدهی واین عبد الله
امیر خراسان بود عطا کفت نخواهم وبرا کفت تا این چیز بیان باشد چون تو چیزی بر نخواهی کرفتن کفت
نخواهم که یار ظالمان باشم در عمل ایشان در خبر است که فردا که خلایق را در موقف سیاست بدارند منادی
از قبل رب العزة ندا کند أَيْنَ الظَّلَمَةُ کجا اند ظالمان ویاران ظالمان همه را جمع کنند حتی ترى لهم ظلما

ما لا ترى لهم دواء تا انکس که برای ایشان قلمی تراشیده باشد یا دواتی را بیاهی کرده همه را جمع کنند و
بدوزخ اندازند آورده اند که یکی از صالحان به دیوان رفت بشفاعتی تا دفع ظلمی کند از مظلومی
صاحب آن دیوان کفت قلمی نکو کن تا بنویسم که از و چیزی نخواهند قلم نیک کرد واو نوشت که با
واجب اند چیزی نخواهند وکسانی که رفته اند باز کردند چون قلم از دست بنهاد آن مرد صالح قلم را
بر کرفت وسر بشکست کفت چرا چنین کردی کفت ترسم که تو بدین قلم چیزی بظلم بر کسی بنویسی ومن
از جملهٔ آن باشم که ترا بظلم یاری کرده باشم فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ موسی بامداد در ان شهر آمد
خائف وترسان از انکه خبر انکار را شود وبرا بکیرند وبقصاص بکشند وچشم میداشت دامکروه را
وانکه خطر بخطه کس بوی مصر پس چون نکاه کرد همان مرد را دید که ازوی نصرت خواسته بود بر قبطی
دیکر بار فریاد میکرد وبانک میداشت وانو فریاد بخواست موسی علیه السلم از حادثه دیکر دلتنک بود
وخایف دوی بیوی آورد ووبرا کفت إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُبِينٌ تو مرد جاهل ونادانی هویدا تی من هر روز برای تو
با کسی خصومت خواهم کرد انکه دوی با ایشان آورد برانکه تا اسرائیلی را از دست قبطی برهاند اسرائیلی نکاه
کرد موسی را دید از اول باره تندی شنیده وخشم دید وی دید برخود بترسید شتاب کرد پیش از ان
انکه موسی دست بقبطی کشد تا او را ه وبکند روی بموسی آورد وکفت أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا
بِالْأَمْسِ ای میخواهی که مرا بکشی چنانکه دی دوز مردی را بکشتی تو نمیخواهی الا انکه جباری باشی در زمین
ونمیخواهی که از جملهٔ مصلحان باشی چون اسرائیلی این سخن بکفت موسی بازماند ودست کوتاه کرد وبس
اسرائیلی انکار کرد ایشان را رها کرد وبرفت قبطی چون این بشنید بدانست که آن مرد را وی کشته است که
دیروز قبطیان پیش فرعون آمده بودند وتظلم کرده که اسرائیلیان مردی را از ان ما کشته اند فرعون
ایشان را کفته بود که بی حجت وبینتی کناهی را توان کشتن بروید وتفحص کنید ایشان از پیش فرعون
بیامدند وبر تفحص ایستادند چون آن مرد از زبان اسرائیلی آن سخن بشنید بدانست که کشنده موسی بوده
است بیامد فرعون را خبر کرد فرعون کسان خود را فرستاد تا موسی را بکیرند یکی از جملهٔ شیعهٔ موسی
بیامد وموسی را خبر کرد وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَىٰ قَالَ يَا مُوسَىٰ إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ
لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ
وبیامد مردی که او از اقصی شهر بود میشتافت وتعجیل میکرد در آمدن واین مومن آل فرعون بود پسر عم فرعون
نامش خربیل بن صبورا جبائی کفت شمعون بود چون بموسی رسید کفت ای موسی این قوم با یکدیکر مشورت
میکنند در کشتن تو وقصد دارند وطلب تو میکنند بکریز واز شهر بیرون شو که من ترا از جملهٔ نصیحت
کنندکانم موسی چون بشنید برخود بترسید از ان شهر بیرون رفت خائف وترسان ومنتظر انان را
که در طلب وی بودند از پس وپیش نکاه میکرد وپناه با خدا میداد ومیکفت بار خدایا مرا از ین ظالمان

نکاه دار و نجات ده. وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعَاءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ موسی علیه السلم از آن شهر بیرون آمد و چون روی براه آورد و بجانب مدین وراه نمیدانست اعتماد بر کرم خدا کرد و هدایت از وی خواست گفت شاید که خدای من براه راست بنماید با وی زادی و راحله و رفیق نبود از پا افزار نعلین داشت سعید جبیر گفت پای برهنه بود و از مصر تا مدین هشت روزه راه است چون از خدا هدایت خواست خدای تعالی فرشته را فرستاد براسپی نشسته نیزه در دست گرفته گفت ای موسی بکجا میروی گفت بمدین گفت راه دانی گفت نه گفت بیا و که من راه بر و بدرقه تو ام موسی ع با وی برفت و غذا و طعام برگ درخت بود وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ چون بمدین رسید بر آب ایشان و آن چاهی بود که ایشان از آنجا آب کشیدندی بپای چهارپایان بر سر آن آب گروهی را یافت از مردمان که آنجا گوسفندان را آب میدادند و فرا تر ایشان دو زن را یافت که گوسفندان خود را باز میداشتند و منع میکردند تا ایشان را با آب نخورند و بگوسفندان دیگر آمیخته نکردند تا آنکه که مردمان فارغ شوند تا ایشان گوسفندان خود را آب دهند موسی علیه چون ایشان را بدید گفت چیست کار شما چرا گوسفندان را آب نمیدهید گفتند ما گوسفندان را آب نتوانیم دادن تا آنکه کشبانان گوسفند خود را آب ندهند و باز نکردند گفت چرا چنین است گفتند برای آنکه ما دو زن ضعیفیم و با مردان مزاحمت نتوانیم کردن گفت شما را هیچ مردی نیست گفتند پدری داریم و پیر و ساهری بنرنگست موسی علیه گفت اینجا هیچ جای دیگر هست گفتند بلی جای دیگر هست ولیکن بر سر وی سنگ بزرگ بر سر آن چاهست که آنرا بچهل مرد برگرفتندی گفت بمن نماید موسی بود بنشان باید و دو فران که و سنگ از سر چاه برگرفت گفت هیچ دلو و رسن دارید گفتند نه گفت هیچ پاره آب دارید گفتند اندکی و یقین شک مانده است آنرا از ایشان بخواست و در دهان کرد و بگردد دهن باز آورد و در چاه ریخت آب تا سر چاه بر آمد گوسفندان بخوردند در چاه نشد و آب بخوردند و فربه شدند و پستانها پر شیر کردند و روایتی دیگر آنست که دلو و رسن از ایشان بخواست و ایشان را از سر چاه دور کرد و گوسفندان را آب داد و ذلك قوله فَسَقَى لَهُمَا یعنی آب داد برای ایشان گوسفندان ایشان را آنگه برگشت و با سایه درخت آمد گرسنه و مانده و گفت بار خدایا من برای آنکه فرو آوردی بمن از نکوئی سخت محتاجم با آنچه تو فرستادی اندک و بسیار آن محتاجم در خبر است که در وقت که او این دعا کرد سبزی گیاه از پوست شکم او ظاهر بود مفسران گفتند که در وقت او از خدا نان جوین خواست محمد باقر علیه السلم گفت که این آنگاه گفت که محتاج شد خرما بود چون ایشان با خانه پدر رفتند گفت چون است که امروز چنین زود آمدی گفتند که بکوی گوسفندان را آب داد گفتند دادیم و قصه باز گفتند مجاهد و ضحاک و غیر ایشان گفتند که پدر ایشان شعیب بود سعید جبیر

گفت برادر زاده شعیب بود نام او یثرون بود شعیب گفت چه مردی بود گفتند مردی صالح بود و رحیم شعیب یکی را از ایشان گفت برو و او را بخوان تا مزد وی بدهیم فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ یکی از ایشان بنزدیک موسی ع آمد در حالی که چنانکه شرم زده بود روی بسته و گفت اندر آستین بپوشید روی آنکه او گفت پدرم ترا میخواند تا مزد بدهد بآن آب که تو گوسفندان ما را دادی موسی برخاست و در پی او برفت و اگر ضرورت بود نرفتی و گفتی من مزد نمیخواهم زن در پیش میرفت بادی بر آمد و جامه در تن آن زن بچسبید گفت ای زن باز پس ایست تا من در پیش بروم گفت دامن گفت هرگاه من راه غلط کنم سنگی از آن جانب بینداز تا از آن جانب بروم پس که موسی بنزدیک شعیب آمد و قصه خود با وی بگفت شعیب وی را بشارت داد و گفت مترس که از قوم ظالمان نجات یافتی چه فرعون را برین زمین پادشاهی و سلطنت نباشد قالت احدیهما یکی از ایشان گفت و او بزرگترین بود که از پی موسی رفته بود و شعیب وی را بموسی داد گفت ای پدر وی را بمزد گیر که بهترین مردی که تو وی را بمزد گیری مردی باشد که با قوت و امانت بود پس گفت از کجا شناختی قوت و امانت وی گفت از آنجا شناختم که در راه میرفت مرا باز پس داشت تا در من نکرد و مانند این معجز امیر المومنین علی را بود رضی الله عنه و آن چنان بود که روی بصفین نهاد در بعض منازل فرود آمد نه آب بود مردم و چهارپایان سخت تشنه بودند آب طلب کردند نیافتند امیر المومنین را خبر کردند امیر المومنین برفت و لشکر با وی برفتند امیر المومنین از راه عدول کرد دیری بدید بر آمد در بیابان آنجا رفت امیر المومنین گفت راهب را آواز دهید تا او را ندا دند بر کنار دیر آمد امیر المومنین گفت ای راهب بدین نزدیکی آب هست گفت از اینجا تا آب دو فرسنگ جهت است قوم گفتند یا امیر المومنین اگر صواب بینی تا آنجا رویم که هنوز قوتی مانده است گفت حاجت نیست آنگه بجانب قبله بجایی اشارت کرد گفت اینجا بکنید بیل و کلند بر گرفتند و زمین را بکندند سنگی سپید و بزرگ پدید آمد بر آن سنگ باز کردند و خواستند تا سنگ را بر دارند نتوانستند امیر المومنین گفت این سنگ بر سر آبست جهد کنید هر چند کوشیدند ممکن نبود گفتند یا امیر المومنین این بقوه ما راست نیاید امیر المومنین پای از رکاب بیرون کرد و آستین باز کرد و دست در سنگ زد و بجنبانید و بر گرفت و چند گام بینداخت آبی پدید آمد از یخ سردتر و از شیر سپیدتر و از عسل شیرین‌تر آب باز خوردند و چهارپایان را سیراب کردند و مشکها پر آب کردند و راهب از بالای دیر میگریست آنکه امیر المومنین پای و سنگ را بجا نهاد و بفرمود تا خاک بر سر آن کردند و اثر او ناپدید کردند راهب از بالای دیر بسکرید چون چنان دید گفت ایها الناس مرا فرو آرید مرا فرو آوردند پیش امیر المومنین ایستاد و گفت أنت نبيّ مرسل گفت نه گفت ملك مقرّب فرشته مقربی گفت نه و لیکن وصی رسول الله محمد بن عبد الله خاتم النبیین و وصی خاتم پیغمبرانم محمد بن عبد الله راهب گفت دست بیار تا ایمان آرم

تو پیغمبر رسولم

انگه برون کرد و گفت أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللّٰهِ وَأَنَّكَ وَصِيُّ رَسُولِ اللّٰهِ وَأَحَقُّ النَّاسِ بَعْدَهُ
امیرالمؤمنین عهود و شرایط اسلام بدو فرا گرفت و گفت تا چه بر مسلمانی داشت چرا انگه مدتی بحدیث
سه اسلام مقام کردی گفت بدانکه این کنیسه بنا کرده اند بر طلب و ایلیا تو بنا کرده اند و عالی ازین بن دو تراند
و این کرامت یافته اند و خدای تعالی دو دین بزرگ کرده و سبب آن بود که در کتب ما نوشته اند که عجایبات مسند بر
روی بیابان بود مگر بدست جمعی از وصی پیغمبری و چون این آیه بدست تو پیدا شد بدانستم که آن وصی تویی بدست
تو اسلام آوردم بولایت تو معروف شدم امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه بگریست چنانکه محاسن مبارکش از آب چشم
تر گشت انگه گفت الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ مَنْسِيًّا الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي ذَكَرَنِي فِي كُتُبِهِ سپاس آن خدای را که فراموش کرده
نه در کتب اولیا یاد کرد مسلمان چون این بشنید تن شکر خدا گذاردند و در راه با امیرالمؤمنین علی علیه السلام رفت
و کارزار کرد و در پیش وی شهید شد و امیرالمؤمنین بر وی نماز کرد و دفن کرد و هر وقت که ذکر وی کردی
بر وی ترحم کردی و چون از آنجا بازگشت امیرالمؤمنین علی گفت کیست در میان شما که راه آن چشمه بدو گفتند
ما همه تشنه ایم و راه بدو ندانیم چرا این دیر عالم مثا و ستکفت (?) ... و بجوئیل (?) برفت جملا هرچند بیابانند (?)
کسی این چشمه دیگر ظاهر نگردد تا قیام ساعت قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَىٰ أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِيَ
حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ قَالَ
ذَٰلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ شعیب گفت موسی
را که من میخواهم تا یکی ازین دو دختر بتو دهم موسی گفت من چیزی ندارم تا بمهر وی دهم گفت من از تو نمیخواهم که ده سال
من ورا بتو دهم بر آنکه هشت سال مزدوری من کنی و آنچه اجرت آن باشد مهر او کنی پس اگر خواهی ده سال تمام
کنی آن تبرعی باشد و اگر نه تو واجب نیست و من نخواهم که بر تو رنجی و مشقتی نهم و ان شاء الله که تو مرا از جمله صالحان
و شایستگان یابی موسی گفت آن میان من و تست ازین دو اجل هشت سال یا ده سال هر کدام که بگزینم بر من عدوانی
و حرجی نباشد و زیادت نجویند و خدای تبارک و تعالی بر آنچه میگوییم وکیل است یعنی گواه و این دو دختر یکی
صفورا نام بود و یکی لیا و گفته اند صغرا دختر بهین صفورا بوی داد و عقد نکاح ببستند موسی قبول کرد انگه شعیب
را گفت که چون مرا شبانی میفرمایی مرا عصای باید تا گوسفندان را بدان برانم و سباع را از ان گوسفند باز دارم شعیب
دختر را گفت برو در ان خانه که چند عصا نهاده است یکی بیار و بوی ده دختر برفت و عصا بر گرفت و
باورد تا بدو دهد چون شعیب بدید گفت این عصا رها کن و دیگری بیار و آن عصا را باز پس برد و بنهاد خواست
تا دیگری برگیرد همان بدست او آمد بیرون آورد گفت این همانست دیگر بار رها از پس برد همان بدستش آمد
گفت من قصد نیکنم جز این چوب بدست من می آید گفت بده دختر بوی داد چون موسی برفت شعیب پشیمان
شد گفت این عصا ودیعتی بود پیش من داده و این ودیعه است روا باشد سدی گفت این چنان بود که دو دیو (?)
فرشته آمد بصورت مردی و آن عصا پیش شعیب نهاد و برفت شعیب برخاست و از پس وی برفت گفت

این

این ودیعه است بازده و دیگری بستان موسی گفت این عصا لابد (?) می نخست و روانی باید که این را از دست بدهم
انگه هر دو اتفاق کردند که اولین کسی که بدیشان آید او را حاکم کنند حق تعالی فرشته را فرستاد بصورت مردی و ایشان را
گفتند میان ما حاکم باش و قصه با وی بگفتند وی گفت که حکم من آنست که عصا را انکس اولیتر است که عصا
را از زمین بردارد انگه عصا ببستد و بر زمین نهاد گفت بردارید شعیب خواست تا بردارد نتوانست موسی علیه السلام
از زمین برداشت و بر دوش نهاد حاکم گفت ترا است موسی برفت و عصا بوی بماند بحکم آن حاکم عکرمه گفت
آن عصا آدم بود که از بهشت باورده چون آدم از دنیا برفت جبرئیل عصا را برگرفت چون موسی از شعیب
عصا خواست جبرئیل بیامد و آن عصا بشعیب داد و گفت بموسی ده ابوصالح از عبدالله عباس گفت شعیب را
خانه بود که هیچکس در آنجا نشدی مگر او و آن دختر که بموسی داد و در ان خانه سیزده عصا بود و او را
یازده پسر بود هر کسی که او بالغ شدی گفتی برو و آن عصا بردار او برفتی تا یکی برداردی آتشی پیدا شدی و
آن پسر را بسوختی تا جمله هلاک شدند چون دختر را گفت برو و عصا بیار برفت و عصای نیکوترین
بیاورد و هیچ آفت بوی نرسید گفت ای دختر ترا بشارت باد که این شوهر تو پیغمبر خواهد بودن و او را
دین عصا نشانه و کاری باشد چون عصا بموسی داد موسی را گفت چون از ینجا بروی بفرق الطریقین
دو راه پدید آید بدست چپ برو اگرچه بدست راست گیاه بیشتر باشد لیکن در ان مرغزار
اژدهای عظیم است مردان را و چهارپای را هلاک میکند چون بدانجای رسید گوسفندان سر بجانب راست
نهادند و موسی هرچند که خواست باز نتوانست داشتن وی نیز بر اثر برفت مرغزاری دید پر
گیاه بسیار گوسفند از ان چرا کرد و او بخفت و عصا بر زمین فرو زد اژدها پدید آمد و آهنگ
گوسفندان کرد عصا جانوری گشت و با او براویخت و او را بکشت موسی از خواب برخاست عصا
خون آلوده دید و اژدها کشته شادمانه گشت باز آمد و شعیب را خبر کرد دختر را گفت این شوهر تو
پیغمبری خواهد بود او را دین عصا شأنی بود شعیب چون دید که موسی مردی با برکت و حسن رعایت او
در گوسفندان بدید خواست که با وی نیکوئی کند گفت هر بچه که امسال ازین گوسفندان حاصل شود
آنچه ابلق باشد سیه سپید ترا است خدای تعالی وحی کرد بموسی در خواب که این عصا بر آبی زن که
گوسفندان از ان بخورند عصا بر آب زد گوسفندان آب بخوردند آن سال نتاجی که حاصل شد همه
ابلق بود دو رنگ شعیب بدانست که آن روزی است که خدای بوی تسلیم کرد فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ
وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا
بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي
الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَىٰ إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ چون موسی ع
اجل بسر برد ابن عباس از رسول پرسید که کدام اجل بسر برد گفت آن اجل که درازتر بود یعنی ده سال سعید جبیر

کفت جهودی از من پرسید در کوفه که موسی این دو اجل کدام بسر برد و من ساز نکردم من کفتم نمیدانم مکر خواهم رفت از جانبه عبدالله عباس بپرسم چون رفتم وازوی بپرسیدم کفت اکثرهما واطیبهما زیرا که پیغمبران خلف وعده نکنند چون از عراق آمدم جهود را کفتم کفت راست کفت والذی انزل التوریة علی موسی مجاهد کفت چون موسی علیه السلام ده سال بسر برد شعیب دختر بوی داد ده سال دیکر نزدیک شعیب مقام کرد انکه دستوری خواست تا بمصر شود بزیارت مادر و برادر و خواهر شعیب وی را دستوری داد اهل خود را بر کرفت و مال و کوسفندان خود را وروی بمصر نهاد و راه راست رها کرد که از ملوک شام احتراز میکرد و فصل زمستان بود و زن وی حامله بود نهاد در بیابان میرفت بکوه طور بجانب راست افتاد شبی بود تاریک و سرما سخت زن را درد زادن کرفت خواست تا آتش برزند در نمی افتاد بجانب طور نکاه کرد آتش دید کفت شما درنک کنید که من از جانب کوه طور آتشی دیدم تا برم خبری آنم یا پاره آتش تا شما اینجا آتش بر کیرید و کرم شوید موسی علیه السلام چون قصد آتش کرد و باتش رسید او را آواز دادند از کناره رود از جانب راست در آن بقعه مبارک از درخت عوسج ابن مسعود کفت درخت سموره بود درختی سبز و تازه آواز وندا این بود که ای موسی منم که خدای و آفریدکار عالمیانم وانکه عصا خود را بیفکند این آیه دلیلست بر انکه کلام خدای محدثست و متکلم فاعل کلامست نه انکه کلام بوی قایم باشد برای انکه خدای تعالی کفت موسی را از درخت ندا کردند و اکر کلام بدرخت قایم شود یعنی حلول موسی از وی تواند شنیدن و چون چنین بود کلام کلام درخت بود و چون ندا از درخت شود انی انا الله پس خدای درخت باشد و این باطلست پس نماند الا انکه کلام خدا بود و درخت محل کلام بود که خدا در وی آفرید و چون چنین باشد متکلم فاعل کلام بوی قایم بود فلما رآها تهتز کانها جان ولی مدبرا ولم یعقب یا موسی اقبل ولا تخف انک من الآمنین اسلک یدک فی جیبک تخرج بیضاء من غیر سوء واضمم الیک جناحک من الرهب فذانک برهانان من ربک الی فرعون وملائه انهم کانوا قوما فاسقین موسی علیه السلام چون خطاب آمد که عصا بینداز عصا بینداخت ماری کشت پس چون بدید او را که حرکت میکرد حرکتی سریع چنانکه ماری کند که نه بس بزرک بود بترسید و پشت برکرد و روی بکناره آورد و نکاه باز پس نمیکرد وی را خطاب کردند که ای موسی روی فرا کن و مترس که تو از جمله ایمن شوندکانی اسلک یدک فی جیبک دست در کریبان خود کن تا بیرون آید سپید نورانی بی انکه سپیدی باشد چون برص که آن بد باشد واضمم الیک جناحک واخود کیر دست خود یعنی دست بزیر بازوی خود کن از ترسی که بتو رسد از جهت آن مار و کفته اند که معنی اینست که تو چون دست سپید از کریبان بیرون آری بترسی و خوفی در دل تو آید دیکر باره دست در کریبان در زیر بغل آور تا چنان شود که بود تا خوف زایل شود و بعضی کفته اند که چون ترا خوفی در دل آید دست بدل نه تا خوف زایل شود و کفته اند که این کنایتست از انکه با خود باش و خود را ساکن کردان اصمعی کفت اعرابی را دیدم که یکی را میکفت اعطنی ثمارهم جیبا

کفت آستین و این لغت حجازیست پس معنی این باشد که ای موسی دست از آستین بیرون کن که موسی چون عصا بیفکند دست در آستین کرده بود فذانک پس این هردو یعنی عصا و دیکر ید بیضا دو معجزاتست ترا از خدای تو بیش فرعون و قوم او که ایشان کردهی اند فاسق و کافر از فرمان بیرون آیند قال رب انی قتلت منهم نفسا فاخاف ان یقتلون واخی هرون هو افصح منی لسانا فارسله معی ردءا یصدقنی انی اخاف ان یکذبون قال سنشد عضدک باخیک ونجعل لکما سلطانا فلا یصلون الیکما بایاتنا انتما ومن اتبعکما الغالبون موسی را علیه السلام چون خطاب آمد که بیش فرعون رو و قوم او با این دو معجز و ایشان را دعوت کن کفت بار خدایا من از ایشان یکی را کشته ام یعنی قبطی را میترسم که مرا بکشند و برادر من هرون که از من فصیح ترست و زبان آور تر وی را با من فرست تا مرا یاری و معین باشد و براستکوی دارد و مراد بتصدیق نه آنست که او چون فصیح تر بود با کافران مجادله کند و حجت ایکرد و دلیل و برهان نماید تا تصدیق کنند بواسطه وی انکه وی را که از تکذیب وی میترسید و چون سبب تصدیق وی بود اسناد باوی کرد بر سبیل استعاره انی اخاف بدرستی که من میترسم که ایشان مرا بدروغ زن دارند حق تعالی دعای وی مستجاب کرد و کفت سنشد عضدک بازوی تو قوی کنیم برادرت بانکه وی را در نبوت قرین تو کردانیدیم و شما را غالب و مسلط کردانیم و برای شما حجتی و برهانی کنیم که ایشان بشما نرسند بسبب آیتها و معجزات ما شما و هر که متابعت شما کند غالب باشید که ایشان بر شما غلبه نباشد فلما جاءهم موسی بایاتنا بینات قالوا ما هذا الا سحر مفتری وما سمعنا بهذا فی آبائنا الاولین وقال موسی ربی اعلم بمن جاء بالهدی من عنده ومن تکون له عاقبة الدار انه لا یفلح الظالمون وقال فرعون یا ایها الملا ما علمت لکم من اله غیری فاوقد لی یا هامان علی الطین فاجعل لی صرحا لعلی اطلع الی اله موسی وانی لاظنه من الکاذبین پس که موسی بایشان آمد با آیات ظاهر و معجزات باهر ایشان کفتند که نیست این که تو آورده الا جادوی فرا بافته و نکو ساخته از قبل خود نه از قبل خدای و این چه تو میکویی در زمان پدران خود آنها که کذشته اند نشنیده ایم موسی علیه السلام در جواب کفت ربی اعلم خدای من عالمست و دانا بحال آنکسی که او را اهلیت نبوة باشد و او را بفرستد تا بیاید با هدی و راه راست از نزدیک وی و نیز عالمترست و داناتر بانکسی که عاقبت و سرانجام سرای آخرت وی را باشد بثواب و نعیم بدرستی و حقیقت که ظالمان و ستمکاران فلاح و ظفر نیابند انکه حکایت کرد از فرعون و کفت که فرعون لعین این حال کفت قوم خود را که ای اعیان و اشراف من نمیدانم شما را خدای جز از خویش انکه وزیر خود را کفت ای هامان برافروز برای من کل آتش یعنی برای من خشت پخته کن و آجر باز کفته اند اول کسی که خشت پخته ساخت فرعون بود برای من کوشکی بلند کن باشد که من از آن کوشک بر خدای موسی مطلع شوم که من میدانم که موسی از جمله دروغ زنانست این که میکوید که بجز من خدایی هست پس کفته اند که هامان فرمود تا بر آن کوشک بنا کردند پنجاه هزار مرد بنا و استادان صنعت را از دور کرد و آهنکر با و پرد بند نجاری بزد مزدوران و آن اجر چندانی در هوا بر افراشتند که ممکن بود

در روی زمین هیچ بنای بلندتر از آن نبود چون فارغ شد فرعون پای بر آن نهاد و بر آنجا رفت و تیر انداز و کمان بنهاد
و بینداخت برای امتحان و فتنه او تیر خون آلوده باز گشت او گفت آن بود که خصم خود را کشتم است گفت
فارغ شدم از خدای موسی آنگه خدای تعالی جبرئیل را فرستاد تا پر بر آن کوشک بزد و آن را سه پاره
کرد یکی بر لشکرگاه فرعون زد و هزار هزار مرد را بکشت و پاره دیگر در دریا بیفکند و یک پاره بمغرب
انداخت و از آنانکه در آن کوشک عملی کرده بودند کسی نماند الا که هلاک شد واستكبر هو وجنوده
في الارض بغير الحق وظنوا انهم الينا لا يرجعون فاخذناه وجنوده فنبذناهم في اليم فانظر
كيف كان عاقبة الظالمين وجعلناهم ائمة يدعون الى النار ويوم القيامة لا ينصرون واتبعناهم
في هذه الدنيا لعنة ويوم القيامة هم من المقبوحين فرعون و لشکرش در زمین استکبار کردند و ترفع و
بزرگی نمودند بنا حق خداست جل جلاله که او را گردن کشی و جباری باشد بحق و گمان بردند که ایشان با ما
نخواهند آمدن و مرجع ایشان با ما نخواهد بودن پس او را فرا گرفتیم و لشکرش یکبار در دریا انداختیم
قتاده گفت آن دریایی است وراء مصر که آن را اساف گویند فانظر پس بنگر ای محمد که عاقبت کار ظالمان و
کافران بکجا رسید و چگونه بود وجعلناهم و خواندیم ایشان را و نام نهادیم امیر که مردم را با آتش دوزخ
دعوت میکنند و روز قیامت ایشان را ناصری و یاری نباشد که یاری ایشان کند واتبعناهم و در عقب ایشان
داشتیم لعنتی یعنی بر ایشان لعنت کردیم لعنتی که از ایشان مفارقت نکند و روز قیامت ایشان از جمله زشت
رویان و ملعونان باشند عبدالله عباس گفت رویهای ایشان سیاه کنند و چشمهای ایشان ازرق و آن معاد دوزخیانست
ولقد آتينا موسى الكتاب من بعد ما اهلكنا القرون الاولى بصائر للناس وهدى ورحمة لعلهم
يتذكرون وما كنت بجانب الغربي اذ قضينا الى موسى الامر وما كنت من الشاهدين ولكنا
انشانا قرونا فتطاول عليهم العمر وما كنت ثاويا في اهل مدين تتلوا عليهم آياتنا ولكنا كنا
مرسلين ما موسی را کتاب دادیم یعنی توریة پس از آنکه هلاک کردیم قوم پیشین را کتابی که ایشان را حجتها و
برهانها و بینائی دل ایشان باشد و هدایت و رحمت مر کسی را که بوی ایمان آورد تا باشد که اندیشه کنند و پند
گیرند آنگه رسول را خطاب کرد بر سبیل تنبیه و تعجب و گفت تو بجانب غربی از کوه طور حاضر نبودی چون ما
وحی کردیم و خواندیم او را با وامر و نواهی و عهد کردیم با وی و تو از جمله حاضران نبودی آنجا تا معاینه کردی و شاهد
دیدی آنچه آنجا رفت ولیکن ما انشا کردیم و بیافریدیم بعد از آنکه وحی کردیم بوی تا زمان تو گروهانی که روزگار
بر عمر منقطع شد وحی یعنی غایت آن و علم مندرس گشت آنگه ترا فرستادیم و قصص پیغمبران ترا حکایت کردیم و وحی و
قصه موسی با تو باز گفتیم وما كنت ثاويا في اهل مدين و تو مقیم نبودی در میان اهل مدین که شعیب است و
مومنان آن وقت آیات ما بر ایشان بخواندی بر سبیل تعلیم و از ایشان استفاده میکردی ولیکن ما فرستادیم ترا و
از جهت وحی ترا اعلام کردیم تا ایشان را خبر دهی وما كنت بجانب الطور اذ نادينا ولكن رحمة من ربك لتنذر

قصص

قوما ما اتاهم من نذير من قبلك لعلهم يتذكرون ولولا ان تصيبهم مصيبة بما قدمت ايديهم
فيقولوا ربنا لولا ارسلت الينا رسولا فنتبع آياتك ونكون من المؤمنين و تو ای محمد بجانب کوه طور
نبودی چون ما ندا کردیم موسی را در شب مناجات ولیکن ما ترا تعلیم کردیم و از آن خبر دادیم وهب منبه گفت
ندا این بود که چون موسی در مناجات گفت بار خدایا امة محمد را بمن نمای گفت تو ایشان را در نیابی و اگر خواهی ندا
کنم ایشان را تا جواب دهند و آواز ایشان بشنوی گفت خواهم خدای تعالی ندا کرد و گفت یا امة محمد همه از
اصلاب پدران و ارحام مادران آواز دادند که لبيك اللهم لبيك از رسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه
و آله روایتست که حق سبحانه و تعالی گفت یا امة محمد ان رحمتي سبقت غضبي ای امة محمد رحمت من سبقت برده بر خشم
من شما را بدادم پیش از آنکه بخواستید و بیامرزیدم پیش از آنکه استغفار کردید هر کسی که با پیش من آید از شما و
گواهی دهد که جز از من خدای نیست و محمد رسول منست او را بهشت برم ولكن رحمة لیکن ما بتو آموختیم آن
اخبار و علوم را از رحمتی باشد از خدای تو برای آن تا برسانی و بیم کنی گروهی را که نیامد بایشان از پیش تو در زمان
فترت میان تو و میان عیسی پانصد و پنجاه سال بود از هیچ پیغمبری تا باشد که ایشان متذکر شوند و پند گیرند و
اندیشه کنند و اگر نه آنستی که مصیبتی بایشان رسید بآنچه دستهای ایشان تقدیم کرده از گناه و بسبب آن پس آنگاه
ایشان گویند و حجت خود کنند که چرا تو ای بار خدایا رسولی نفرستادی تا متابعت آیات تو کردیمی و از جمله مومنان
بودمی اگر نه از بهر این بودی ما ترا نفرستادمی بایشان پیغمبری ولیکن ترا فرستادیم تا ایشان را حجت نماند و عذر
منقطع گردد فلما جاءهم الحق من عندنا قالوا لولا اوتي مثل ما اوتي موسى من قبل قالوا سحران تظاهرا
وقالوا انا بكل كافرون قل فاتوا بكتاب من عند الله هو اهدى منهما اتبعه ان كنتم صادقين فان
لم يستجيبوا لك فاعلم انما يتبعون اهواءهم ومن اضل ممن اتبع هواه بغير هدى من الله ان الله لا يهدي
القوم الظالمين پس آنگاه که آمد بایشان حق یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم با آیات و معجزات قالوا
گفتند ایشان چرا محمد را نداده اند از معجزات مانند آنکه موسی را دادند از عصا و ید بیضا ای پس ایشان کافر شدند
بآنچه موسی را دادند پیش از این یعنی توریة روایات و گفتند که ایشان هر دو ساحرانند و دو جادو که پشت با هم نهاده
اند و یاری یکدیگر کرده یعنی موسی و هرون کلبی گفت این مقالت آنگه گفتند که جماعتی از کفار قریش بیامدند بنزد
احبار جهودان را پرسیدند از حدیث محمد ص ایشان گفتند از توریة و قرآن و موسی و محمد بگو ای محمد ساحرند
که کفار مکه را که کتابی از نزد خدای که آن حق تر است از آن کتاب بیاورید تا راه نماینده تر باشد از توریة و قرآن تا من آن را
متابعت کنم اگر شما راست میگویید فان لم يستجيبوا لك پس اگر ترا اجابت نکنند و آنچه التماس است بجای نیارند
بدانکه ایشان متابعت هوای خود میکنند و که باشد گمراه تر از آنکس که او متابعت هوا کند بی هدایتی و بیانی
از خدای و خدا هدایت نکند و حکم نکند براه نماید بهشت و ثواب که ایشان ظالمانند و ستمکاران
باشند ولقد وصلنا لهم القول لعلهم يتذكرون الذين آتيناهم الكتاب من قبله هم به

بنواهیکم

اولم يكفروا بما اوتي موسى

نصف الجزء

يؤمنون و اذا يتلى عليهم قالوا آمنا به انه الحق من ربنا انا كنا من قبله مسلمين اولئك يؤتون
اجرهم مرتين بما صبروا ويدرءون بالحسنة السيئة ومما رزقناهم ينفقون واذا سمعوا
اللغو اعرضوا عنه وقالوا لنا اعمالنا ولكم اعمالكم سلام عليكم لا نبتغي الجاهلين بود كی
که بپیوستیم برای ایشان کفتار را و بیاپی کردانیدیم وعد و وعید و امثال قرآن تا باشد که ایشان متعظ
شوند و پند کیرند آنانکه ما ایشان را کتاب دادیم پیش از محمد باو ایمان آورند یعنی مومنان اهل کتاب و چون
بر ایشان خوانند قرآن ایشان کویند که ما ایمان آوردیم باو بدرستی که او حقست از خدای ما و پیش ازین مسلمان و کردن
نهنده بودیم کفته اند که ایشان چهل تن بودند که با جعفر بن ابی طالب بعد از حبشه باز آمدند و هشت از شام بودند
هم اهل انجیل اولئک یؤتون ایشان را بدهند مزد ایشان دو بار یکی برای ایمان ایشان به پیغمبران کذشته و
بکتاب ایشان و دوم برای ایمان ایشان بمحمد و قرآن بما صبروا بصبری که ایشان کردند بر رنجی که از جهودان میدیدند
و باز میدارند و دفع میکنند بنیکوئی بدی را بتوبه معصیت را و بسخن نیکو لغو کافران را و از آنچه ما ایشان را روزی
کرده ایم نفقه میکنند و چون بشنوند سخنی نا فرجام و بی فایده از آن اعراض کنند و روی بکردانند و با ایشان
خصومت نکنند و کویند عمل ما ما را و کردار شما شما را سلام بر شما باد ما جاهلان را نمی جوئیم و صحبت با ایشان
نمیخواهیم انك لا تهدي من احببت ولكن الله يهدي من يشاء وهو اعلم بالمهتدين وقالوا ان
نتبع الهدى معك نتخطف من ارضنا اولم نمكن لهم حرما آمنا يجبى اليه ثمرات كل شيء رزقا
من لدنا ولكن اكثرهم لا يعلمون وكم اهلكنا من قرية بطرت معيشتها فتلك مساكنهم لم
تسكن من بعدهم الا قليلا وكنا نحن الوارثين حق تعالی درین آیه باز نمود که هدایتی که لطف باشد و اسباب که
مقرب بود با ایمان و طاعت آنرا باشد و چون قدرت و عقل و تمکین و ازاحت علت و نصب ادله و مانند این
برسول تعلق ندارد چرا و بر بعضی این چیزها قادر نباشد و بعضی آنست که اکر چه مقدور او بود نداند که آن
کدامست که مکلف را لطف باشد و مقرب کفت این نوع هدایت نتوانی کردن آنرا که تو خواهی بلکه این نوع
هدایت بخدا تعلق دارد آنچه بتو تعلق دارد دعوتست وانك لتهدي الى صراط مستقيم و مخالفان باین آیه
تمسک کرده اند که ابوطالب کافر بود کفته اند که آیه در شان وی آمده است و در ظاهر آیه ایشان را تمسکی نیست که
مسلم دارند که آیه در شان ابوطالب آمده است در آیه بیش ازین نیست که تو این نوع هدایت نتوانی کردن این
نوع هدایت تعلق بمن دارد و نکفته است که من هدایت ندادم او را اکر تسلیم کنند که من احببت مراد ابوطالب است
دلیل میکند بر ایمان وی زیرا که درین لفظ اثبات محبت رسول است ابوطالب را و محبت و موالات کافر روا نیست
چنانکه کفت لا تتخذوا عدوي وعدوكم اولياء پس باید که وی مومن بوده باشد تا محال افتد خلاف لازم
نیاید رسول را و رسول خدا کفت اوثق عرى الايمان الحب في الله والبغض في الله استوارترین رکنی از ارکان ایمان
دوستی است با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان خدا و از زین العابدین روایت کرده اند که او کفت الحمد لله

الذی

فصل

الذي لم يجعل للعاجز عن يده الكمال يرزقني قلبي مودة فان مودة الفجار تجر الى النار سپاس آن خدایرا
که هیچ کافر را بر من دست نعمتی نکرد تا او را در دل من دوستی باشد که دوستی کافران مردم را بدوزخ برد پس
کدام عاقل مسلمان روا دارد که پیغمبر دوست کافران باشد و اخباری که آمده است بر ایمان او از طریق خاص
و عام بیش از آنست که توان شمرد از محمد باقر عم روایتست که جبرئیل عم رسول را کفت ان الله
عز وجل حرم على النار صلبا حملك وبطنا ارضعك وحجرا كفلك کفت حرام کرد خدای تعالی بر آتش پشتی که ترا
برداشت و شکمی که ترا بر کرفت و پستانی که ترا شیر داد و کناری که ترا پرورد و کفالت کرد آن پشت که او را حمل
کرد عبد الله بود و آن شکم که او را برداشت آمنه و آن پستان که او را شیر داد حلیمه بود و کناری که او را پرورد
و کفالت کرد ابوطالب بود و فاطمه بنت اسد اصبغ بن نباته از امیر المومنین روایت کرد که او کفت لا والله ما
عبد ابي ولا جدي عبد المطلب ولا هاشم ولا عبد مناف صنما قط بخدا که پدرم و جدم و هاشم و عبد مناف هرکز
بت نپرستیدند کفت چه میپرستیدند کفت نماز روی بکعبه کردندی تمسک بودندی بدین ابرهیم و هم از وی روا
کردند که وی در رحبه نشسته بود یکی وی را کفت یا امیر المومنین انت بالمكان الذي انت به وابوك يعذب بالنار
المومنین روایت کرد که او کفت و اسامع الهی وی را کفت مه فض الله فاك خاموش باش که خدای تعالی دهنت را
بشکناد والذي بعث بالحق محمدا نبيا لو شفع ابي في كل مذنب على وجه الارض لشفعه الله فيهم بآن خدای که
محمد را براستی بخلق فرستاد که اکر پدرم شفاعت کند در جمله کناهکاران روی زمین خدای تعالی شفاعت
وی قبول کند ابي يعذب بالنار وابنه قسيم الجنة والنار و از رفاعه روایتست ان بدانش که نقش انکشتری
ابوطالب این بود که رضيت بالله ربا وبابن اخي محمد نبيا وبابني علي له وصيا و از صادق عم روایت که او کفت اول
جماعت که در اسلام کردند آن بود که ابوطالب بکذشت رسول را دید که نماز میکرد و علی بر دست راست
او استاده و جعفر با ابوطالب جعفر را کفت صل جناح ابن عمك او پای رو بر دست چپ رسول باستاد
و رسول علیه السلم با ایشان نماز کرد و چون ابوطالب را وفات نزدیک آمد وصیت کرد پسران را و اقربا خود را
بیاری کردن محمد اما شبهه مخالفان از آن افتاد که او ایمان پنهان داشت و اظهار نکرد برای آن تا رسول را حمایت
تواند کرد و معتبر خویش نعبدهم ملتی چرا اکر چنین بودی نتوانستی نصرت او و قوی کردن از غلبه کفار و کثرت
ایشان و چون او را وفات رسید جبرئیل آمد و کفت خدا ترا سلام میرساند و میفرماید که از مکه برو که ترا
در مکه ناصری نیست پس از غیبت ابوطالب پس معلوم شد این جهت ایمان او و مراد بهدی درین آیه ایمان نیست
اما طریق ایمانست و اما ثواب بر ایمان و اما حکم و تسمیه خدای تعالی میفرماید و میکوید رسول خود را که تو
هدایت نتوانی کردن بدین وجه کسی را که دوست داری لیکن خدا هدایت کند آنرا که خواهد و او عالمتر و داناتر
است بآنان که راه یابند وقالوا ان نتبع الهدى معك مفسران کفته اند که آیه در حارث بن عثمان بن نوفل آمد که
او رسول را علیه السلم کفت که اکر متابعت دین اسلام کنیم با تو بر ما غلبه کنند و ما را از زمین ما که مکه است

کفت خدایرا پرستیدندی

بربایند وبرما غارت وتاراج کنند که جهانی دشمن مااند وبرخلاف دین ما اند حق تعالی بجواب گفت اولم
نمکن لهم حرما آمنا ما ایشان را ممکن کردانیدیم درحرمی ایمن که ایشان درین حرم ایمن بودند وگرد برگرد آن عرب یکدیگر
را میکشتند وغارت میکردند وکسی متعرض ایشان نمیشد چون ما ایشان را نگاه داشتیم در وقتی که کافر وبت
پرست بودند چگونه نگه نداریم در وقتی که مومن وموحد باشند یجبی الیه ثمرات کل شیء بآن حرم می آورند وجمع میکردند میوهای
هر چیزی رزقا من لدنا روزی از نزدیک ما ولیکن بیشترین ایشان نمیدانند که آن روزی از خداست واگر دانندی ترسیدندی
وکم اهلکنا من قریة بسا که هلاک کردیم از شهری که اهل آن شهر بطر گرفته بودند در معیشت ونعمت خویش وطاغی و
کافر شده واین نحو نفی است اهل مکه را از سر انجام بد فتلک مساکنهم پس این مسکنها وجایهاء ایشان مسکون نگشت د
کردد وآرام نگرفت پس از هلاکت ایشان الا اندکی که بدانجا مسافران آنجا رسند واندکی مقام کنند الا قلیلا وکنا نحن
الوارثین ما وارثان ایشان بودیم یعنی ایشان هلاک شدند واز ایشان هیچ وارثی نماند وما کان ربک مهلک القری
حتی یبعث فی امها رسولا یتلوا علیهم آیاتنا وما کنا مهلکی القری الا واهلها ظالمون وما اوتیتم من
شیء فمتاع الحیوة الدنیا وزینتها وما عند الله خیر وابقی افلا تعقلون انکه بر طریق اعتذار گفت که خدای
تو ای محمد هیچ شهری را از شهرها یعنی بکو اصل زمین است تا حجت بر ایشان لازم شود انکه عذاب فرستد وهلاک
کرداند واین آیه دلیلست بر تنزیه خدای از ظلم از آنجا که ظالمان را هلاک نمیکند تا آنگاه که حجت بر
ایشان موکد میکرداند بفرستادن رسولان یتلوا علیهم میخواند رسول بر ایشان آیات ما را وما هیچ شهری
هلاک نکردیم ونکنیم الا که اهل آن شهر ظالمان باشند انکه وعظ گفت وزجر کرد از اختیار کردن
دنیا بر آخرت وگفت هر چه شما را داده اند از متاع دنیا وزینت وآرایش دنیا آن را بقای نباشد آنچه نزدیک
خداست بهتر است وباقی تر ای عقل ندارید که فانی بر باقی اختیار میکنید افمن وعدناه وعدا حسنا فهو
لاقیه کمن متعناه متاع الحیوة الدنیا ثم هو یوم القیمة من المحضرین ویوم ینادیهم فیقول
این شرکاءی الذین کنتم تزعمون قال الذین حق علیهم القول ربنا هؤلاء الذین اغوینا اغویناهم
کما غوینا تبرانا الیک ما کانوا ایانا یعبدون ای انکس که ما او را وعده نیکو دهیم از ثواب وبهشت
پس او بآن رسد وآن را ببیند او همچون کسی باشد که ما او را برخوردار دهیم بمتاع دنیا پس او روز قیامت
از جمله حاضر کردکان باشد برای جزا وحساب مجاهد گفت آیه در رسول خدای آمد وابوجهل محمد بن کعب
گفت در حمزه وعلی آمد وابوجهل سدی گفت در عمار آمد وولید مغیره ویوم ینادیهم وروزی که ایشان را
ندا کند وگوید کجا اند انبازان من انکه شما دعوی میکردید ومیگفتید که انبازان خدای اند گویند آنانکه گفتار
وکلمه عذاب بر ایشان واجب گشت بار خدایا ایشان را که ما گمراه کردیم که ما گمراه بودیم این سخن بر سبیل اعتذار
گویند تبرانا الیک ما امروز از ایشان تبرا کردیم با درگاه تو آمدیم ایشان ما را نمی پرستیدند وبوجه شهوات ما
طاعت میداشتند ما ایشان را اجبار نکردیم ایشان باختیار خود کردند وقیل ادعوا شرکاءکم فدعوهم

فلم یستجیبوا لهم وراوا العذاب لو انهم کانوا یهتدون ویوم ینادیهم فیقول ماذا اجبتم
المرسلین فعمیت علیهم الانباء یومئذ فهم لا یتساءلون روز قیامت کافران ومشرکان را گویند بخوانید
انبازان خود را وخدایان خود را ایشان را بخوانند اما هیچ جواب نشنوند وپاسخ ندهند ایشان را وچند
عذاب را معاینه ببینند ونرخ را آشکارا اگر ایشان توانستندی ودر یافتندی بوجهی از وجوه حیل تا عذاب
را از خود دفع کنند ولیکن نتوانند وراه نیابند انکه ایشان را تقریع وتوبیخ کنند وانکه نه رسولان د
اجابت کردن رسولان را سوال کنند سوال تقریر ویوم ینادیهم وروزی که ندا کند ایشان را وگوید چه
جواب دادید پیغمبران ورسل ما را خبرها بر ایشان پوشیده شود یعنی راه حجت نیابند وعذر نتوانند آوردن
در آن روز برای انکه عذری وحجتی نباشد ایشان را وحجت خدای را بود بر ایشان از یکدیگر نپرسند وسوال
نکنند برای انکه ایشان همه متساوی باشند در انکه جواب ندارند وعذری نیابند که بیارند فاما من تاب
وامن وعمل صالحا فعسی ان یکون من المفلحین وربک یخلق ما یشاء ویختار ما کان لهم الخیرة
سبحان الله وتعالی عما یشرکون وربک یعلم ما تکن صدورهم وما یعلنون وهو الله لا اله
الا هو له الحمد فی الاولی والآخرة وله الحکم والیه ترجعون اما انکس که توبه کرد وایمان
آورد وعمل صالح کرد شاید که نزدیک خدای وی از جمله رستگاران باشد انکه گفت وربک یخلق خدای
تو می آفریند آنچه میخواهد واختیار میکند آنچه بخواهد ایشان را اختیار نیست برای انکه عالم بمصالح خلقان خداست
وایشان ندانند که مصلحت در چه چیز است ومفسده در چه چیز است حق تعالی درین آیه خلق واختیار بخود حواله کرد
وخلق از غیر خود نفی کرد چه خلق جز او را نیست چنانکه گفت واذ تخلق من الطین واختیار را از خلقان نفی
کرد بقوله ما کان لهم الخیرة خواجه بجاه فراز کرد انجا که گفت خلق سنت وبدیگران هم باشد که گفت
لا خالق الا الله وانجا که اختیار از خلق نفی کرد خواجه خلق را اختیار داد تا هر که ایشان را بایمان معتذر وچنوا
کرد انده سبحان الله وتعالی خدای تبارک وتعالی منزه است از انکه بوی شرک آرند وخدای تو ای محمد
میداند آنچه سینهای ایشان آن را باز میپوشد وآنچه ایشان آشکارا میکنند یعنی سر وعلانیه نزدیک او
یکیست واوست آن خدا که بجز او خدای نیست حمد وسپاس وثنا او راست درین سرای ودر آن سرای بر
انواع نعمت که با بندگان کرد وحکم او راست هم در دنیا وهم در آخرت ومرجع وبازگشت جمله خلقان
با اوست قل ارایتم ان جعل الله علیکم اللیل سرمدا الی یوم القیمة من اله غیر الله یاتیکم
بلیل تسکنون فیه افلا تبصرون ومن رحمته جعل لکم اللیل والنهار لتسکنوا فیه ولتبتغوا
من فضله ولعلکم تشکرون ویوم ینادیهم فیقول این شرکاءی الذین کنتم تزعمون
رسول علیه السلام را میفرماید که بگو این کافران را ای می بینید ومیشناسید اگر خدای تعالی شب را بر شما همیشه کرداند
تا روز قیامت همچنان باشد کیست خدا جز از خدای عز وجل که روز روشن آرد شما را در آن روشنائی نور

نصف الحزب

بضیاء افلا تسمعون قل ارایتم ان
جعل الله علیکم النهار سرمدا الی
یوم القیمة من اله غیر الله یاتیکم

کید در معاش بطلب روزی خود یعنی هیچکس باشد که برای ایشان روزی روشن آرد این نمی‌شنوید این
ادله را بیان را و فکر و اندیشه نمی‌کنید آنگه بر طریق دلیلی دیگر فرمود و گفت بگو ایشان را که هیچ دیدید شما
اگر خدای تعالی بروز را بر شما دایم و سعید و همیشه گرداند هیچکس هست جز از خدای که شما را شبی آرد که
در آن شب ساکن شوید و آرام گیرید هیچ نمی‌بینید و بیندیشید که این همه نعمتها از وی بر شما از رحمت و کرم و فضل او
نه باستحقاق سابقه که شما را بوده است آنگه گفت و از جمله رحمت وی بر شما آنست که برای شما شب و روز
آفرید تا در شب آرام گیرید و بآسایش مشغول شوید و در روز طلب فضل او و نعمت او کنید و تا باشد که شما شکر
نعمت وی کنید در دنیا شب آفرید و روز برای آنکه دنیا سرای محنت و رنج است تا چون کلفت و مشقت در روز
برسد در شب از آن آسایش و راحتی یابد و در آخرت شب نباشد برای آنکه آن سرای رنج نیست تا
بآسایش شب محتاج باشد وَنَزَعْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ
لِلَّهِ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ و روزی که ندا کند ایشان را خدای جل جلاله و گوید کجا اند انبازان
من آنکه شما دعوی کردید که انبازان من اند حق سبحانه و تعالی این آیه را مکرر کرد تا اعلام کند که شرک
جمع کننده‌ترین چیزهاست مر خشم خدا را چنانکه توحید جمع کننده‌ترین چیزهاست مر رضای خدا را آنگه
گفت وَنَزَعْنَا و ما بیرون آوردیم از هر گروهی و از هر امتی پیغمبری که برای ایشان گواهی دهد بدانچه کرده
باشند و گفته اند که ایشان گواهان عدل آخرت اند که هیچ زمانه از ایشان خالی نباشد فَقُلْنَا پس گفتیم مر
ایشان را که بیارید حجت و برهان خود در آنچه بودید و بدانچه رفتید پس آنگاه که ایشان را هیچ بیانی نباشد و برهانی
بیقین بدانند که حق خدای راست و رسول وی را و گم شود از ایشان آنچه افترا کرده باشند و بدروغ نام خدا را
نهاده از بتان إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِن قَوْمِ مُوسَىٰ فَبَغَىٰ عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ
بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ
وَلَا تَنسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِن كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ
الْمُفْسِدِينَ حق تعالی قصه قارون میکند که قارون از قوم موسی بود بر قوم موسی بغی و ستم کرد مفسران گفتند
که قارون پسر عم موسی بود برای آنکه او قارون بن یصهر بن قاهث بود قتاده گفت او را منور خواندندی از نکویی
صورت او و تورات نیکو خواندی اما منافق بود بکثرت مال و فرزند بر ایشان ظلم کردی و تکبر نمودی و گفته اند
که وی پسر خاله موسی بود وَآتَيْنَاهُ و او را دادیم از گنجها چندانی که کلید آن گنجها خداوندان قوت را گران
بار کردی و پشت ایشان دوتا کردی از بسیاری بار و گفته اند مفاتیح خزاین است و عصبه ده تا ده با...
قتاده گفته اند تا چهل ابن عباس گفت از سه تا ده خیثمه گفت در انجیل است که کلیدهای گنج قارون
بر شصت استر نهادند و هر یکی کلید فتحی با خود بردی إِذْ قَالَ لَهُ چون گفتند او را قوم او که ای
قارون شاد مباش بدین گنجها و تکبر مکن که خدای تعالی متکبران را دوست ندارد و بطر و فرح باشد بنعمت

تا کردن شکر وی وَابْتَغِ و بجوی در آنچه خدا ترا داده است از مال و نعمت سرای آخرت را و ثواب آن را
و بهره خود از دنیا فراموش مکن و آنچه ترا کفاف باشد بردار مجاهد گفت تقصیر مکن در طاعت تا ترا
بهره دهد در آخرت از امیر المومنین علی رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت نصیب خود فراموش مکن از تندرستی و قوت
و جوانی و نشاط و توانگری که بدین آلات طلب آخرت کن وَأَحْسِن و نیکوی کن با خلقان چنانکه خدای با تو نیکوی کرد
و طلب فساد مکن در دنیا که خدای تعالی مفسدان را دوست ندارد قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِندِي أَوَلَمْ يَعْلَمْ
أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِن قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا وَلَا يُسْأَلُ عَن ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ
فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ
عَظِيمٍ قارون گفت این مال که مرا داده اند بر علمی داده اند که مراست و این علم مرا خدا داد و بدین علم مرا بر شما
تفضیل نهاد گفتند که این علم کیمیا بود سعید بن مسیب گفت موسی علم کیمیا دانست ثلثی از آن یوشع بن نون را
بیاموخت و ثلثی کالب بن یوفنا را و ثلثی قارون را هر یکی در صنعت ناتمام بودند قارون ایشان را بفریفت و آن دو ثلث
از ایشان بیاموخت چون این صنعت او تمام شد از آن مالی عظیم حاصل کرد بعضی گفتند که خواهر خود را بیاموخت
و خواهرش وی را بیاموخت و گفته اند که مراد این علم تجارت و وجوه مکاسب است و گفته اند عَلَىٰ عِلْمٍ عِندِي یعنی
این مال که مرا دادند باستحقاق دادند و بعلم دادند که من میان از دیگران فاضل‌تر بودم و او عالم‌ترین بنی اسرائیل بود
بعد از ... قارون ترانت و در علم وی بود و در تورات بخواند که خدای تعالی هلاک کرد پیش از وی قومی را که
از وی بقوت سخت‌تر بودند و بمال بیشتر و این بر سبیل تهدید و وعید است وَلَا يُسْأَلُ و نپرسند گناه کاران را یعنی
کافران از گناه ایشان لکن بی حساب ایشان را بدوزخ برند مجاهد گفت برای آن نپرسند که ایشان را بسیما
بشناسند فَخَرَجَ پس بیرون آمد قارون بر قوم خود در زینتی که او را بود ابن زید گفت چون او بیرون شدی هفتاد
هزار سوار با او بودندی با سارهای معصفری و ارغوانی با اسپهای سپید کرده با جامها و طبقها بر شتران اشهب نشسته
قَالَ الَّذِينَ چون این حال بدیدند گفتند کسانی که زندگانی دنیا خواستندی ای کاشکی ما را نیز بودی مثل آنچه
قارون را داده اند که او خداوند بهره تمام است از مال دنیا وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيْلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ
لِّمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِن فِئَةٍ يَنصُرُونَهُ
مِن دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ اما آنکه ایشان را علم دادند بجواب ایشان که طالبان دنیا بودند گفتند وَيْلَكُمْ وای
بر شما ثواب خدای بهتر و نیکوتر کسی را که ایمان آرد و عمل صالح کند از آنچه قارون جمع کرده است و تلقین نکنند و
جز باز نبینند این کلمه و صیت که علما گفتند مگر صابران فَخَسَفْنَا ما بزمین فرو بردیم قارون را و سرای او را و سبب آن
بود که چون موسی علیه السلام دریا قطع کرد و فرعون و قومش هلاک شدند موسی را ریاست و ولایت مذبح و قربان نهادن
داد هر که را قربانی بود بهارون دادی تا هارون بر مذبح نهادی آتش بیامدی و آن قربانی را بسوختی قارون را حسد
آمد گفت ای موسی نبوت تراست و ریاست برادرت را و مرا ازین نصیبی نیست موسی گفت این در دست من

خدا را دارد آنرا دهد که خواهد قارون گفت من ترا باور ندارم تا آیتی بنمائی موسی گفت شایید رؤسای بنی اسرائیل
جمع کرد و گفت هر یکی عصای خود در عبادت خانه بنهید همچنان کردند و قارون نیز عصای خود آنجا بنهاد
موسی ع گفت امشب بگذارید و فردا بنگرید تا از تیره و فضیلت کرا است همچنان کردند روز دیگر نگاه کردند
عصا هر یکی بر حال خود بود و عصای هرون برگ بر آورده بود و بار و آن عصا از درخت بادام بود جمله گفتند
ما را فضل هرون معلوم بود معلوم تر گشت قارون گفت این هم از آن سحرهاست که تو میکنی آنگه برخاست و از
موسی جدا شد موسی و اتباع او را برنجانید و موسی ع تحمل آن میکرد برای قرابتی که میان ایشان بود و او هر
روز موسی را دشمن تر بود و هر روز طاقی ترسایی ساخته بود و در آن سرا از زر ساخته بود و دیوارهای آن در
صحیفها آویخته بنی اسرائیل پیش وی میرفتند و او مردم را بامداد و شبانگاه طعام دادی چون طعام بخوردندی
با یکدیگر حدیث کردندی و مضاحک گفتندی چون خدا زکوة واجب کرد موسی قارون را گفت که خدای
تعالی زکوة واجب کرده است از مال زکوة می باید داد گفت این که تو میگویی مبلغها عظیم است تمام دادن
خدای تعالی وحی کرد که ای موسی قارون تعلل میکند وی اندک و بسیار نهد اگر نخواهی او را ساختی بکن
موسی ع گفت من چیزی کمتر از تو جستم که نمیکرد وی آمد تا آنکه گفت از هزار دینار یک دینار بده و از هزار
درم یک درم و از هزار گوسفند یک گوسفند گفت تا اندیشه کنم اندیشه کرد بسیاری بر آمد گفت تو آنم
که بیارست انگه کس فرستاد و بنی اسرائیل را حاضر کرد و گفت موسی و هرون هر روز ما را بالی و تکلیفی
دیگر می آیند پاسخ اند و اینان می خواهند تا مال از درویش کنند درین چه رای است گفتند که تو مهتری بهتر تو
دانی گفت فلان زن را بیاریم و او را مالی بدهیم تا او در موسی آویزد و او را متهم کند بنی اسرائیل چون
این بشنوند بیرون آیند او را بکشند یا بازار روی شکسته شود و بر او دها کنند انگه کس فرستاد و آن زن فاجره را
بخواند و گفت ترا هزار دینار دهم این کار بکن وی قبول کرد و انگه قارون برخاست و مجمع بنی اسرائیل آمد و آنجا
موسی خلق را وعظ میگفت در صحرا بود و جمع عظیم از بنی اسرائیل حاضر بودند موسی ع در وعظ کرد و میگفت
که هر که دزدی کند دستش باید برید و هر که قذف کند بی گناهی را حدش باید زدن و هر که زنا کند و زن
ندارد صد تازیانه باید زدن و هر که زنا کند و زن دارد سنگسار باید کرد قارون گفت و اگر چه هم تو باشی
گفت و اگر چه من باشم قارون گفت پس بنی اسرائیل دعوی میکنند که تو با فلان زن فاجره زنا کردی موسی ع گفت
اگر وی گوید بر قول وی اعتماد کنیم کس فرستاد و او را حاضر کرد موسی ع روی بوی آورد و گفت ای فلان نه قوم
ترا این دعوی میکنند من و تو ترا سوگند میدهم بدان خدا که دریا شکافت برای بنی اسرائیل و ما را برهانید
و ایشان را غرقه کرد راست بگو کار آنچه راستست درین حال بگوی آن زن اندیشه کرد که اگر راست بگویم و از گناه
گذشته توبه کنم اولی تر که آن گناه گذشته توبه کنم هما اگر خدا بر من رحمت کند گفت لا والله که تو این بری ای ولیکن
این میگویند دروغ میگویند و قارون مرا چیزی داده است تا بر تو این دروغ بگویم برو تا بر خود تهمت کنم موسی ع

وصفی

حق سبحانه و تعالی فرمود که ای موسی

روی بر زمین نهاد و گفت اللهم ان کنت رسولک فاغضب لی یا خدایا اگر من پیغمبر توام برای من خشم گیر حق
آمد که خدای گوید که من زمین را در فرمان تو کردم زمین را بفرما آنچه خواهی در حق او موسی ع گفت بدانید که
خدای تعالی مرا بقارون فرستاده است چنانکه فرعون طغیان کرد خدای تعالی وی را هلاک کرد و قارون باغی
شد هر که هوای وی است با وی باشد و هر که با من است از وی دور باشید همه بگریختند بجز دو کس ماند موسی
ع گفت یا ارض خذیهم ای زمین بگیر ایشان را تا میان بزمین فرو شدند دیگر باره گفت یا ارض خذیهم تا گردن
بزمین فرو شدند در میان تضرع کردند و فریاد خواستند و سوگند میدادند بحق رحم و خویشی و موسی ع
سخت خشمناک بود اجابت نکرد و گفت یا ارض خذیهم ایشان همه بزمین فرو شدند در خبر است که هفتاد بار
از موسی فریاد خواستند زنهارشان نداد بجلال عزتی که اگر یکبار از من زنهار خواستندی زنهارشان دادمی
چون قارون بزمین فرو شد و تا قیامت بفرو زمین فرو شد بنی اسرائیل گفتند موسی دعا کرد تا قارون هلاک شد
و مال و ملک وی را باشد چون موسی شنید گفت بار خدایا مال و ملک او همه بزمین فرو بر فذلک قوله فَخَسَفْنَا بِهِ
وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فرو بردیم قارون را و سرای وی را و او را هیچ گروهی نبود و لشکری که یاری وی کند بدون خدا
و او از جمله آن نبود که انتقام تواند کشیدن وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيْكَأَنَّ اللَّهَ
يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيْكَأَنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ
تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ و آنها که
تمنای حالت قارون کرده بودند جاه و منزلت و مال وی آرزو میخواستند چون آن حالت بدیدند و عذاب قارون شاهد
کردند گفتند که ما اکنون بدانستیم که خطا کردیم و منزلت قارون خواستیم حال قارون آن میماند که خدای تعالی
کسی را میدهد آن دلیل نکند بر کرامت وی نزدیک خدا و کسی را که ندهد دلیل نکند بر اهانت و حقارت
وی نزدیک خدای بود نی میگسترد آنرا که میخواهد و تنگ میکند بر آنکه میخواهد لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا
اگر نه آنستی که خدا منت نهاد بر ما ما را نیز بزمین فرو بردی چنانکه قارون را بزمین فرو برد ویکانه بمعنی ... ما نه این
حال را نکه هیچ خلاصی و ظفری نخواهند بودن کافران را بثواب خدا و نجاتی از عقاب سعی تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ
آن سرای باز پسین که سرای ثوابست برای آنان کرده ایم و ساخته که در زمین فساد نکنند و نخواهند و
استکبار و علو نطلبند و نجویند چنانکه قارون جست از امیرالمؤمنین علی علیه السلم رضی الله عنه روایت که هر که
خواهد تا دوال نعلین وی بهتر بود از دوال نعلین صاحبش او درین آیه داخل بود و فضیل چون این آیه بخواند
گفت جمله آرزو امل و حیلت کشت و عاقبت جمله و سرانجام پسندیده پرهیزکاران را خواهد بود که از معاصی
حذر کنند و بطاعت خدا قیام نمایند مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ
عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ
جَاءَ بِالْهُدَى وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ هر که حسنه آرد و نیکویی کند ویرا بهتر باشد بهتر از آن یعنی ثواب

ونعیم بهشت وحکم نه بهر ایشان باشد که آن دوزخ و مشقت او منقطع شد و بهشت با نعیم و تجمل آید
ویرا حاصل گشت و هر که سیئه و کار بد آرد جزا او بمقدار آن کنند که او کرده باشد و مقادیر ثواب
و عقاب وجه استحقاق جز خدا نداند إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ ابن عباس گفت این آیه مکی است و
نه مدنی نه بجحفه فرو آمده است میان مکه و مدینه و آن چنان بود که رسول علیه السلم شب از مکه بیرون آمد
و بغار رفت و هم در شب از آنجا بیرون آمد و نه براه راست یعنی براه روی بمدینه نهاد چون بجحفه رسید
بشناخت و این شد از وی مکه بروی مستولی شد که مولد او و مسکن پدران وی بود جبرئیل آمد و گفت ای محمد
خدایت سلام میرساند و میگوید ترا بمکه اندوه میباشد من ترا بمکه برم با فتح و ظفر و اکرام و اعزاز و این
آیه آورد بدرستی که آن خدای که بر تو فریضه کرد قرآن یعنی انزال او امر و نواهی آن و آن خدای که بتو فرو فرستاد
بتو قرآن را فصل فصل و آیه آیه ترا با جای خود برد و بشهر خود رساند یعنی مکه ابو صالح و ابو مالک گفتند
مراد بمعاد بهشت است قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بگوی ای محمد که خدای من عالم است و او بهتر داند کسی را که او بهدی آ
باشد و راه راست و آن را که او ضلالت و گمراهی هویدا و روشن باشد وَمَا كُنْتَ تَرْجُو أَنْ يُلْقَى إِلَيْكَ الْكِتَابُ
إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا لِلْكَافِرِينَ وَلَا يَصُدُّنَّكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أُنْزِلَتْ إِلَيْكَ وَادْعُ
إِلَى رَبِّكَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ
لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و تو ای محمد امید نداشتی و در خاطر تو این نبود که کتاب قرآن بتو القا کنند و
بتو وحی فرستند و ترا پیغمبر جهانیان کرده اند لکن برای رحمتی بود از خدای تو که بتو کتاب فرستاد تا قصص
و احوال امم سالفه بر اهل مکه بخوانی و تو آن نادیده و از کسی ناشنیده و در کتاب ناخوانده پس تو یار کافران
باشی و یاوری ایشان نکردی زانکه که بجز خدای و نفی الهه ایشان بود و در خاطر وی کردیم است او را از
آن منع کردند چه که نهی درست باشد از فعلی که نهی هرگز آن نکرده باشد و گفته اند اگرچه خطاب برسول است
مراد امت وی اند وَلَا يَصُدُّنَّكَ و باید تا این کافران ترا بگردانند و مانع شوند از آیات خدای دیگر را مخوان
که جز او خدای نیست هر چه هست همه هلاک خواهند شد و نیست خواهند گردید مگر ذات وی جل جلاله
و صادق علیه السلم گفت إِلَّا وَجْهَهُ و ما ارید به وجهه مگر آن طاعتی که برای او کرده باشد شهر بن حوشب روایت
کرد که روز قیامت اعمال خلایق عرضه کنند خدای تعالی گوید آنچه مرا است برای من کرده اند جدا کنید و آنکه
بغیر مایت آنچه سزای باشد بدوزخ افکنید ابن کیسان گفت إِلَّا مُلْكَهُ لَهُ الْحُكْمُ حکم او راست و هیچکس را
حکم نرسد اگر حکم عقلی است بتقدیر اوست در عقول و اگر شرعی است بانزال وی است برسول وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ
و مرجع خلقان و معاد ایشان با وی است جزاء هر کسی بدانچه کرده باشد بوی رساند سُورَةُ الْعَنْكَبُوتِ
مجاهد گفت جمله مکیست قتاده گفت عشر اول مدنیست باقی مکیست و نه آیات است و از رسول علیه السلام روایت است که
هر که او سورة عنکبوت بخواند خدای تعالی وی را بعدد هر مؤمن و منافق که بوده و باشد ده حسنه بنویسد

حزب

بسم الله الرحمن الرحيم

الم أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ
اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا
يَحْكُمُونَ مَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ
إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ قتاده گفت و شعبی که این آیه در حق گروهی آمد که از مکه بیرون آمدند تا هجرت کنند
مشرکان پیش ایشان آمدند تا ایشان را باز گشتند و با مکه شدند چون این آیه آمد ایشان بشنیدند بیرون آمدند و با
مشرکان نبرد و جنگ کردند گروهی را بکشتند و گروهی بجستند و باد نیز شدند و گفتند که در حق عمار یاسر آمد چون
مشرکان ویرا عذاب کردند بمکه و وی بران صبر کرد الم میگوید خدای میداند أَحَسِبَ النَّاسُ پنداشتند مردم می پندارند
که ایشان را رها کنند و بگذارند باین که ایشان گویند که ما ایمان آوردیم و ایشان را امتحان نکنند و بیازمایند بتکالیف
شاقه از مفارقت اوطان و مجاهدت اعداء دین و اولیاء شیطان بلکه ایشان را امتحان کنند بضروب مکاره تا مؤمن
از منافق و موحد از ملحد ممتاز گردد و روایت کرده اند که عباس پیش علی آمد و گفت یا امیر مردم بد تو چیز کنند این
المؤمنین گفت چگونه یعنی مردم راحت کنند بانکه گفت کند امیر المؤمنین گفت پس کجا شد قول خدای تبارک و
تعالی الم أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا الآيات وَلَقَدْ فَتَنَّا بتحقیق که ما بیازمودیم کسانی که پیش از ایشان بودند از
امتان گذشته بفرایض و شدائد و بلیات تا در حدیث آمده است که پیش از شما کسی بوده است که اره بر سر وی
مینهادند و بروی فرو می آوردند تا از میان او دو نیمه کردند و کس بوده که شانه های آهنین گوشت و پوست
از استخوانهاش بر میکندند تا از دین برگردد و دین نمی گشت و چون امتحان برای آن کنند تا چیزی که نداند بداند
بر سبیل مناسبت و مجاز گفت تا بداند خدا آنان را که صادق اند و راستگوی و آنان را که دروغ زنانند و حقیقت این
بر خدا روا نباشد و گفته اند مراد اینست که این برای آن کردیم تا آنچه میدانستیم از ایشان آشکاره کنیم که آن خواهند
کرد آن را کرده و موجود شده باشد برای آنکه خدای تعالی معدوم را موجود نداند و تا موجود نشود ویرا موجود
نداند و تا جزا بر آن دهد که کرده نه بر آنکه خواستند کرد أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ آیا میپندارند آنانکه سیئات و معاصی کنند
که بر ما سبقت گیرند و از عذاب ما در گذرند بد حکمی است که میکنند و غلط گمانی است که می برند آنکه گفت
مَنْ كَانَ يَرْجُو کسی که او امید میدارد ثواب خدا را باید تا بترسد از عقاب وی باید که عمل صالح کند تا بثواب خدا
رسد و از معاصی اجتناب کند تا بعذاب وی مبتلا نگردد که اجل خدای یعنی ترک و رسیدن ثواب و عقاب
آمدنی است و آینده هر آینه برسد و اوست خدای که شنوا و داناست هر گویا بکرده خود جزا دهد آنکه گفت
و هر که مجاهده کند با نفس و شیطان و اعداء دین آن جهاد برای خود کرده باشد نفع آن با وی راجع باشد و ثمره
آن وی را باشد که خدای جهانیان از طاعت بندگان مستغنی و بی نیاز است وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ

جاهداك لتشرك بي ما ليس لك به علم فلا تطعهما إلي مرجعكم فأنبئكم بما كنتم تعملون و
الذين آمنوا وعملوا الصالحات لندخلنهم في الصالحين و آنانکه ایمان آرند و عمل صالح کنند ما بایات
و معاصی ایشان را بکفر و باطل کرده ایم تا چنان باشد که کوئی که ایشان هیچ بدی نکرده باشند و این ما بفضل
و کرم خود کنیم که خط عفو در جریدهٔ اعمال ایشان کشیم و جزا و پاداش دهیم ایشان را بنیکوترین آنچه
ایشان کرده باشند تا در این فضل ما و عدل ما آشکارا کرده آنکه گفت ما وصیت کردیم آدمی را در حق مادر و
پدرش بنیکوئی و وصیت از خدا امر باشد یا نهی و این جا هذاک و اگر با تو مجاهده کنند و سختی نمایند بر ان
تا بمن شرک آرند و بمن انباز گیرند چیزی را که ترا بآن علم حاصل نباشد و آنرا انبازی برای آنکه آن خود نباشد یعنی
انباز من ایشان را یعنی مادر و پدر را طاعت مدار و فرمان بر خطاب ایشان مطیعم و گفته اند که در سعد بن ابی
وقاص آمد که چون اسلام آورد مادرش ام جمیله بنت ابی سفیان بن امیه او را گفت ای سعد طاغی شدی بخدا
که هیچ در سایه نکنم از آفتاب و باد یعنی در هیچ سایه ننشینم و طعام و شراب نخورم تا آنکه که بمحمد کافر شوی
سعد گفت نشوم مدت سه روز مادرش هیچ نخورد و مردم او را ملامت کردند که مادرت هلاک خواهد
سعد بیامد و رسول را خبر کرد رسول گفت برو و با وی نصیحت باز و رضا او بکردار مگر در ین یک چیز
که رضا خدا آنکه بایدداشت و رضا مادر و پدر رها باید کرد آنگه بر سبیل تهدید گفت الی مرجعکم باز
گشت شما باشت شما را خبر دهم بآنچه کرده باشید یعنی جزا دهم شما را بکرده شما و آنانرا که ایمان آرند و
عمل صالح کنند ما ایشان را در میان صالحان آریم در دنیا از صالحان باشند و در آخرت در بهشت با صالحان
باشند از انبیا و اولیا و شهدا ومن الناس من يقول آمنا بالله فإذا أوذي في الله جعل فتنة الناس
كعذاب الله ولئن جاء نصر من ربك ليقولن إنا كنا معكم أوليس الله بأعلم بما في صدور العالمين
وليعلمن الله الذين آمنوا وليعلمن المنافقين حق تعالی در ین آیه وصف منافقان میکند که ایشان باندک
رنجی که بایشان رسد در دین از دین بر گردند میگوید که از جملهٔ مردمان گروهی هست که میگویند که ما ایمان
آورده ایم بخدا و این بزبان میگویند نه بدل برای آنکه چون او را در راه خدا و دین او رنجانند فتنه و رنج مردم را
چون عذاب خدا کند و چنانکه عذاب خدا از کفر و معصیت باز دارد مؤمنان را عذاب مردم یعنی عذاب کافران
وی را از ایمان باز میگرداند یا خود عذاب مردم چون عذاب خدا میاندیشند اندکی در جنب عذاب خدا هیچ باشد
و اگر ترا آید از خدا نصرتی و ظفری گویند که ما با شما بوده ایم در کارزار ما را هم چندان نصیب باشد از غنیمت که
شما راهست آنکه خدای تعالی گفت آنجماعت را که کردار ایشان آنست و گفتار ایشان این میدانند که خدای تعالی
عالم و داناتر است بآنچه در سینهٔ عالمیانست آنچه ایشان در دل آرند از نفاق آنرا میشناسد و میداند آنگه گفت و
هر آینه خدا میداند مؤمنان را و میشناسد منافقان را مؤمن و منافق بر وی پوشیده نیست از ابن عباس روایتست
که آیه در شان گروهی آمد که مؤمنان ایشان را با خود بغزا بیرون برده بودند چون آن قتل و سختی بدیدند مرتد

شدند

أثقالهم وأثقالا مع

شدند و ایشان آن آنان بودند که در حق ایشان آمد الذين توفاهم الملائكة ظالمي أنفسهم وقال الذين كفروا للذين
آمنوا اتبعوا سبيلنا ولنحمل خطاياكم وما هم بحاملين من خطاياهم من شيء إنهم لكاذبون وليحملن
أثقالهم وليسألن يوم القيامة عما كانوا يفترون حق تعالی حکایت میکند از آنچه کافران با مؤمنان
گفتند میگوید گفتند آنانکه کافر شدند مر آنانرا که مؤمن شدند که بیایید و راه ما گیرید و متابعت راه ما کنید
تا ما گناهان شما بر داریم و عقوبت شما بکشیم حق تعالی تکذیب ایشان کرد و گفت ایشان بر نگیرند آنگه گفت و
ليحملن أثقالهم ایشان گناهان خود بر گیرند و بارها گران گناه خویش و مثل عقوبت گناه کسانی که ایشان را اضلال
کرده باشند و بی راه کرده اند لقوله علیه السلام من سن سنة سيئة فله وزرها ووزر من عمل بها إلى يوم القيامة من غير أن ينقص من
أجرهم شيء و خدای تعالی در آیتی دیگر گفت ليحملوا أوزارهم كاملة يوم القيامة ومن أوزار الذين يضلونهم بغير
علم ألا ساء ما يزرون و حسن بصری از رسول علیه السلام روایت کرد که او گفت أيما داع دعا إلى هدى فاتبع عليه وعمل به
فله مثل أجور الذين اتبعوه لا ينقص ذلك من أجورهم شيئا وأيما داع دعا إلى ضلالة فاتبع عليها وعمل بها فعليه
مثل أوزار الذين اتبعوه هر که دعوت با راه راست کند و او را بر آن متابعت کنند او را باشد مانند مزد آنان که آن
عمل کرده باشند بی آنکه از مزد ایشان چیزی بکاهد و هر داعی که دعوت کند با ضلالت و او را بر آن متابعت کنند
بر وی بود مانند گناه ایشان و از آن هیچ بنکاهد و پرسند از ایشان از آنچه افترا کردند و دروغی بر خدا و
رسول نهادند ولقد أرسلنا نوحا إلى قومه فلبث فيهم ألف سنة إلا خمسين عاما فأخذهم الطوفان
وهم ظالمون فأنجيناه وأصحاب السفينة وجعلناها آية للعالمين وإبراهيم إذ قال لقومه اعبدوا الله
واتقوه ذلكم خير لكم إن كنتم تعلمون إنما تعبدون من دون الله أوثانا وتخلقون إفكا إن
الذين تعبدون من دون الله لا يملكون لكم رزقا فابتغوا عند الله الرزق واعبدوه واشكروا له
إليه ترجعون عبدالله عباس گفت خدای تعالی نوح را بفرستاد و او چهل ساله بود هزار سال کم پنجاه سال پیش از
طوفان دعوت کرد و از پس طوفان چندان بماند که مردم از تناکح و تناسل بسیار شدند و شیخ ابو جعفر بابویه در
کتاب نبوة آورده است که نوح را دو هزار و پانصد سال عمر بود چون وقت وفات بود ملک الموت وی را گفت یا
شیخ الانبیاء کیف وجدت الدنیا [illegible] گفت خانه که وی را دو در باشد بیک در در آمدم و بدیگر
بیرون شدم میگوید که ما نوح را بنبوة فرستادیم برسالت و او در میان ایشان هزار سال کم پنجاه سال مقام کرد
و پیغام گزارد چون قبول نکردند ایشان را طوفان بگرفت و همه هلاک شدند و حال آن بود که ایشان ظالمان و
کافران بودند و ما برهانیدیم نوح را و اصحاب کشتی را که با وی در کشتی بودند و آنرا آیتی و علامتی گردانیدیم
برای عالمیان تا بدان اعتبار گیرند و بعد از طوفان [illegible] آخر الزمان در کشتی نجاة اهل بیت رسول شدند و
ابرهیم را نیز بفرستادیم در وقتی که ابرهیم بمقامی رسید که قوم خود را وعظ تواند گفت و ایشانرا دعوت تواند کرد
قوم خود را گفت ای قوم خدا را بپرستید و از خدا بترسید که این شما را بهتر است اگر شما چیزی میدانید و بدانید

نصف الحزب

برنیسواید کرد بدرستی که شما بدون خدا بتانرا میپرستید و دروغ فراهم می آیید با آنکه بتانرا خدا
میخوانید و شرکا و شفعا میگویید آنانرا که شما می پرستید بجز خدا ایشان مالک روزی شما نیستند و شما
روزی نتوانند داد روزی از خدا جویید و خدا را بپرستید و بر نعمتها خدا را شکر گویید که مرجع و بازگشت
با وی خواهد بود وان تكذبوا فقد كذب امم من قبلكم وما على الرسول الا البلاغ المبين
اولم يروا كيف يبدئ الله الخلق ثم يعيده ان ذلك على الله يسير قل سيروا في الارض فانظروا
كيف بدأ الخلق ثم الله ينشئ النشأة الآخرة ان الله على كل شيء قدير يعذب من يشاء و
يرحم من يشاء واليه تقلبون و اگر ای کافران بدروغ زن نسبت دهید مرا شما را ضرری نتواند رسانید زیرا که
پیش از شما امتان گذشته پیغمبران خود را تکذیب کرده اند و بدروغ زن داشته اند و بر پیغمبر بجز رسانیدن
رسالت نباشد ای پیغمبر ایشان که خدای تعالی چگونه ابتدا کرد خلقانرا پس اعادت کند و باز آفریند ایشانرا
چنانکه بار اول بیافرید و این بر خدای تبارک و تعالی آسان است بگو ای محمد مر مشرکان و منکران را
که بروید در زمین و اندیشه کنید تا خدای تعالی چگونه ابتدا کرد خلقانرا یعنی در دیار و اماکن گذشته
نظر کنید تا بدانید که ایشان چه مردمان بوده اند و چه قوت و شوکت داشتند پس ایشانرا بیافریدیم و آنگه هلاک
کردیم تا بدانید که ابتدا بر وی سخت نباشد اعاده بر وی سخت نبود ثم الله پس خدا باز آفریند آفرینش دیگر
بار دوم و بر همه چیزی قادر و توانا است عذاب کند آنرا که خواهد از مستحقان عذاب و آنرا که خواهد رحمت کند
و ببخشاید و از سر گناه وی درگذرد چه او را هست که عقوبت کند و او را هست که عفو کند چه عقاب حق
اوست و قبض و استیفاش بدوست و در استیفاش حضرت تعلق دارد و در اسقاطش اسقاط حق غیری نیست
باید که اسقاطش نیکو بود چون روا بود که اسقاط کردن پسندیده است و محمود وما انتم بمعجزين في الارض
ولا في السماء وما لكم من دون الله من ولي ولا نصير والذين كفروا بآيات الله ولقائه اولئك
يئسوا من رحمتي واولئك لهم عذاب اليم و شما خدا را عاجز نتوانید کردن در زمین و نه در آسمان یعنی
اگر در زمین شما را عذاب فرستد از وی نتوانید گریخت و اگر در آسمان باشید هم از قبضه قدرت نتوانید جست
و شاید که معنی این بود که بر امر وی در آسمان و زمین سبقت نتوانید گرفت یعنی از بلایی که از آسمان فرستد
و از مصیبتی و عذابی که از زمین بر آرد فرا گفت معنی اینست که شما خدا را در زمین عاجز نتوانید کرد
و نه آنانکه در آسمانند وی را عاجز نتوانند کرد و چون بلا روی برسد شما را بجز خدا هیچ یاری و ناصری
نباشد والذين كفروا آنانکه کافر شدند بخدا و بآیات وی و بجزای مکلفان چون آخرت رسند ایشان
آنانکه از رحمت من که خدایم نا امید شدند و ایشانند که ایشانراست عذابی دردناک بدرد آیند که از
رحمت خدا نا امید نگردد و از عذاب خدا ایمن نباشد و در ایمان خوف و رجا باشد تا از اهل این آیه نباشد
که لا ييأس من روح الله الا القوم الكافرون فما كان جواب قومه الا ان قالوا اقتلوه او حرقوه

فانجیه

عنکبوت

بعضا

فانجاه الله من النار ان في ذلك لآيات لقوم يؤمنون وقال انما اتخذتم من دون الله اوثانا مودة
بينكم في الحياة الدنيا ثم يوم القيامة يكفر بعضكم ببعض ويلعن بعضكم بعضا ومأواكم النار
وما لكم من ناصرين نبود قوم او را جواب الا آنکه گفتند ابراهیم را بکشید یا آتش بسوزید آنچه گفتند
بکردند و اسباب و آلات آن بساختند خدای تعالی او را نگاه داشت و از آتش برهانید و آتش را بر وی
سرد و سلامت کرد اینست تا از وی هیچ نسوخت مگر بندی که بر وی نهاده بودند بدرستی که درین آیاتی و
دلالتی هست قومی را که ایمان آورند و بخدای بگروند وقال و گفت ابراهیم ایشانرا که شما
بدون خدا بتانی گرفته اید که بر عبادت ایشان با یکدیگر دوستی بکنید و ایشانرا سبب دوستی یکدیگر
ساخته اید آنگاه این دوستی شما در دنیا است روز قیامت از یکدیگر تبرا کنید و یکدیگر کافر شوید و
یکدیگر را لعنت کنید و جای و مسکن شما آتش دوزخ باشد و شما را ناصری و یاری نباشد فآمن
له لوط وقال اني مهاجر الى ربي انه هو العزيز الحكيم ووهبنا له اسحاق ويعقوب
وجعلنا في ذريته النبوة والكتاب وآتيناه اجره في الدنيا وانه في الآخرة لمن
الصالحين ایمان آورد و تصدیق کرد ابراهیم پیغمبر را لوط و او خواهرزاده ابراهیم بود و اولین کسی که وی را
تصدیق کرد چون دید که آتش بر وی برد و سلام گشت و گفت یعنی ابراهیم که من هجرت خواهم کرد با جایی
که خدا امر فرموده است و هجرت از سواد کوفه بود تا حران از زمین شام و از حران بفلسطین و لوط
با وی بود و زن او ساره و هاجر و او در آن وقت هفتاد و پنج ساله بود انه بدرستی که او خداست غالب
که او را غلبه نتواند کرد حکیمست آنچه کند و فرماید بموجب حکمت و صواب باشد ووهبنا له ما
بدادیم ابراهیم را اسحق فرزندی و بنهادیم در فرزندان وی پیغمبری و کتاب چه جمله پیغمبران بنی اسرائیل
از اسحق بودند و بدادیم او را مزد او در دنیا یعنی ثنا نیکو و فرزندان صالح جبائی گفت آنچه خدای فرموده
است مکلفانرا از تعظیم انبیا و شاید که خدای تعالی مکلفانرا در دنیا ثواب اعمال ایشان دهد برای آنکه
حق ثواب آنست که خالص باشد از شوائب و در سرای تکلیف این نبود و دیگر آنکه ثواب نفعی عظیم بود که با وی
آن نفعی دیگر نبود و اگر در دنیا این نفع دهد مکلفانرا هم ملجا شوند و تکلیف نبود و مراد بکتاب تورات
و انجیل و زبور و قرآنست وانه بدرستی که او در آخرت از جمله صالحان باشد ولوطا اذ قال لقومه انكم
لتأتون الفاحشة ما سبقكم بها من احد من العالمين ائنكم لتأتون الرجال
وتقطعون السبيل وتأتون في ناديكم المنكر فما كان جواب قومه الا ان قالوا ائتنا بعذاب
الله ان كنت من الصادقين قال رب انصرني على القوم المفسدين و لوط را فرستادیم بپیغمبری
و پیغمبری چون گفت قوم خود را که شما کاری میکنید زشت و ناشایست که کسی بر شما سبقت نگرفته است و
از جمله عالمیان پیش از شما هیچکس این کار نکرده است آنکه تفسیر آن فاحشه کرد و گفت آیا شما بمردان می آیید

وبا ایشان خلوه میسازید چنانکه با زنان سازند وراه میزنید ومالهای مردمان می برید ودر انجمن
خود کار منکر میکنید ام هانی بنت ابی طالب گفت رسول را پرسیدم که آن منکر چه بود گفت بر راهها
بنشستندی وسنگ بر رهروان انداختندی وبر ایشان فسوس کردندی قاسم بن محمد گفت بر یکدیگر
تیز دادندی مجاهد گفت در حضور یکدیگر با غلام لواطه کردندی بهلول گفت ده خصلت که در قوم
لوط بود در این امت هست کنده خاییدن وانگشت شکستن وازار گشادن وسر انگشتان حنا بستن
وسیلی زدن وکمان گروهه انداختن وسنگ انداختن ولواطه کردن وبر یکدیگر ضراط کردن وصفیر
زدن فما کان جواب قوم او مگر این که گفتند عذاب خدا بما آر اگر تو از جمله راستی گویانی لوط
گفت بار خدایا مرا نصرت ده برین جماعت مفسدان ولما جاءت رسلنا ابرهیم بالبشری قالوا
انا مهلکوا اهل هذه القریة ان اهلها کانوا ظالمین قال ان فیها لوطا قالوا نحن اعلم
بمن فیها لننجینه واهله الا امراته کانت من الغابرین وچون آمدند رسولان ما یعنی جبرئیل و
میکائیل بابرهیم علیه با ایشان بشارت وسرّت قالوا گفتند آن رسولان که ما اهل این شهر را هلاک
خواهیم کرد برای آنکه ایشان ظالمانی وستمکاران اند چون رسولان این سخن بگفتند ابرهیم گفت لوط
در میان ایشانست که شما هلاک خواهید کرد گفتند که ما عالم تریم بآنکه در آنجا کیست ما او را واهل
او را برهانیم واز هلاک نجات دهیم مگر زن او را که او از جمله ماندگانست در عذاب خدای ولما ان
جاءت رسلنا لوطا سیء بهم وضاق بهم ذرعا وقالوا لا تخف ولا تحزن انا منجوک واهلک
الا امراتک کانت من الغابرین انا منزلون علی اهل هذه القریة رجزا من السماء بما کانوا یفسقون
ولقد ترکنا منها آیة بینة لقوم یعقلون آن رسولان چون ابرهیم را بفرزند بشارت دادند واز
هلاک کردن قوم لوط خبر کردند واز پیش او بیرون آمدند وبشهر قوم لوط رسیدند وبنزدیک لوط
آمدند چون لوط ایشان را بدید سیء بهم بسبب ایشان دلتنگ واندوهگین گشت برای آنکه ایشان
بصورت امردان بودند وخبث فعل قوم خود را با غربا میشناخت وگفتند که سبب دلتنگی آن بود که
ایشان گفتند که ما بهلاک ایشان آمده ایم او در میان ایشان بود ما ترا امان دهیم ایشان وی را
گفتند که مترس واندوه مبر که ما ترا واهلت را برهانیم مگر زنت را که او از جمله آنانست که در عذاب بمانند
انا منزلون ما با اهل این شهر عذابی فرو آریم بآن فسقی که ایشان میکنند وآن عذاب سنگ بود که از آسمان
بر ایشان بارید وما بگذاشتیم از آن شهر علامتی وعبرتی روشن ودلالتی واضح از آثار ودود نشان ایشان
وآب سیاه که از زمین ایشان بر آید مر قومی را که ایشان دریابند وعقل را استعمال کنند والی مدین
اخاهم شعیبا فقال یا قوم اعبدوا الله وارجوا الیوم الآخر ولا تعثوا فی الارض مفسدین
فکذبوه فاخذتهم الرجفة فاصبحوا فی دارهم جاثمین وعادا وثمود وقد تبین

عنکبوت

لکم من مساکنهم وزین لهم الشیطان اعمالهم فصدهم عن السبیل وکانوا مستبصرین
وبمدین فرستادیم برادر ایشان شعیب ایشان را گفت ای قوم خدا را بپرستید وکاری کنید که بآن امید روز
بازپسین باشد یا بترسید از روز بازپسین ودر زمین تباهی مکنید فکذبوه ایشان شعیب را دروغ
داشتند وگفتار وی قبول نکردند تا فرا گرفت ایشان را زلزله پس گشتند ایشان در شهر ومقام خویش
در زانو افتاده ومرده وهلاک کردیم عاد را که گروه هود بودند وثمود را که قوم صالح بود وشما را ظاهر شد
آنچه وصف کرده شد از هلاک ایشان از جهت مساکن ومنازل ایشان چون نگاه کنید در آن وتفکر کنید در
کردن شماران ویاران ایشان را دیو اعمال بر ایشان از کفر وفسق وبگردانید ایشان را از راه حق با آنکه عاقل بودند
ومستبصران بودند در کفر وضلال وقارون وفرعون وهامان ولقد جاءهم موسی بالبینات
فاستکبروا فی الارض وما کانوا سابقین فکلا اخذنا بذنبه فمنهم من ارسلنا علیه
حاصبا ومنهم من اخذته الصیحة ومنهم من خسفنا به الارض ومنهم من اغرقنا
وما کان الله لیظلمهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون وهمچنین هلاک کردیم قارون را وفرعون
وهامان را که موسی بایشان آمد بپیغمبری بآیات ومعجزات ایشان تکبر کردند در زمین چون ما ایشان را
بعذاب بگرفتیم پیش ما سبق نبردند واز عذاب ما نجستند آنگه بیان کرد که هر قومی را بچه هلاک کردیم و
گفت هر یکی را از ایشان بگناه وی بگرفتیم بعضی را از ایشان بباد هلاک کردیم بادی که آن را حاصب
خوانند وآن بادی باشد سخت که سنگ ریزه آرد خدای تعالی بر ایشان سنگ بارید وایشان قوم لوط بودند
بقول عبدالله عباس واز ایشان بعضی آن بودند که ایشان را صیحه بگرفت یعنی آوازی وآن آواز جبرئیل بود
وایشان ثمود بودند قوم صالح واز ایشان کس بود که وی را بزمین فرو بردیم وآن قارون بود وقومش واز
ایشان کس بود که ما او را غرقه کردیم وآن فرعون بود واتباع وی وقوم نوح آنگه گفت وما کان الله لیظلمهم
وخدای تعالی بلا بر ایشان ظلم نکرد برای آنکه ایشان مستحق آن بودند ولیکن ایشان بخود ظلم کردند بکفر
وفسق وافترا مثل الذین اتخذوا من دون الله اولیاء کمثل العنکبوت اتخذت بیتا و
ان اوهن البیوت لبیت العنکبوت لو کانوا یعلمون ان الله یعلم ما تدعون من دونه
من شیء وهو العزیز الحکیم وتلک الامثال نضربها للناس وما یعقلها الا العالمون
خلق الله السموات والارض بالحق ان فی ذلک لآیة للمؤمنین مثل آنکه بدون خدا دوستان
ومعبودان گرفتند از اصنام واوثان مثل عنکبوت است که او خانه گیرد وضعیف ترین خانها خانه
عنکبوتست اگر بدانند یعنی اعتقادی که ایشان کرده اند ومذهبی که ایشان گرفته اند در ضعف با خانه
عنکبوت ماند که بیک بادی ویران شود یعنی مختصر دلیلی مذهب ومعتقد ایشان خراب کرد امام جعفر صادق علیه السلام
از پدران خود علیهم السلام روایت کرده است که خانه را از نسج عنکبوت پاک کنید که آن درویشی بار آرد

انکه کفت خدا میداند آنچه شما آنرا می پرستید بدون خدا از هر چه هست از جمله معبودان شما و او خدایست غالب و قاهر و محکم کار و نیکو کار انکه کفت وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ ما این مثلها می زنیم و این داستانها می آوریم تا مردمان متعظ شوند و در آن اندیشه کنند و بدانند وَمَا يَعْقِلُهَا و در نیابند این مثلها را مکر آنکه عالمان و دانایان باشند جابر بن عبد الله انصاری کفت که چون رسول علیه السلام این آیه برخواند کفت الْعَالِمُ مَنْ عَقَلَ عَنِ اللَّهِ فَعَمِلَ بِطَاعَتِهِ وَاجْتَنَبَ سَخَطَهُ عالم آنکس باشد که او از خدای تعالی بداند اوامر و نواهی وی بطاعت او عمل کند و از خشم او اجتناب کند پس آفرید خدای تعالی آسمان و زمین را بحق و حکمت نه باطل و عبث تا سکن بندکان و عبرت معتبران باشد از انکه در وی آیتی و دلالتی هست بر وجود خدا و کمال قدرت وی مؤمنان را اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَأُنْزِلَ إِلَيْكُمْ بخوان ای محمد آنچه وحی کرده شد بتو از کتاب قرآن و نماز بپای دار که نماز نهی کند و باز دارد از معاصی و ناشایست ابن عمر کفت مراد بصلوة قرائتست لقوله ولا تجهر بصلوتک ای بقرائتک و پیغمبر خدا فرمود اقرأ القرآن ما نهاك فاذا لم ينهك فلست تقرأه قرآن می خوان مادام که ترا نهی کند و چون نهی نکند تو قرآن نخوانده باشی و دیکر مفسران کفته که نماز است حمل بر ظاهر بایدش قول رسول علیه السلام من لم تنهه صلوته عن الفحشاء والمنکر لم یزدد من الله الا بعدا هر که نماز او را از منکر و ناشایست باز ندارد او را بغیر از بعد نیفزاید انس مالک کفت که رسول را کفتند که فلان کس با تو پنج نماز بجماعت میکند و لیکن هیچ معصیتی نیست که از ان ارتکاب نمیکند کفت نماز او را منع کند از ان کفت بس روز بر نیامد که توبه کرد از معاصی وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ یعنی یاد کردن خدا ما را بهتر است از یاد کردن ما خدا را چه ذکر او ما را تشریف و تفضیل باشد و ذکر ما او را تعبد و تذلل و ذکر آنکه ذکر او ما را بغیر قطع باشد برحمت و مغفرت و ذکر ما او را بر سبیل دعا و تضرع قطع نباشد ذکر او ما را از سر استغناست و ذکر ما او را از سر احتیاج ذو النون کفت برای آنکه ذکر او ما را سعادت است بر ذکر ما او را آنکه او یاد کرد ما را و یاد نکردیم ذکر او ما را بی سابقه است و ذکر ما او را از سر احتیاج عقبه و لطف و توفیق بعضی مفسران کفته ذکر خدا بزرکتر و بنده کوار تر است از همه چیزها معاذ جبل کفت یا رسول الله در بعضی راهها میرفتم مرا کفت ای معاذ این السابقون کجا اند سابقان کفتم یا رسول الله ایشان از پیش رفتند و ما از پس ماندیم کفت ای معاذ کجا اند سابقانی که بذکر خدا حریص بودند آنکه کفت هر که خواهد که در مرغزارهای بهشت چرا کند باید که ذکر خدا بسیار کند ابو الدردا کفت خبر دهم شما را بهتر از عملهای شما و دوستر نزدیک خدا و تمامتر در درجات و بهتر از جهاد کردن و زر بعد رسم بصدقه دادن کفتند آن کدام است کفت ذکر خدا لقوله وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ

وإلهنا وإلهكم واحد ونحن له مسلمون

معاذ کفت رسول را پرسیدم که از علما کدام فاضلترست کفت آنکه مرا بیشتر یاد کند و زبانش تر باشد بذکر خدا ابو سعید خدری از رسول علیه السلام روایت کرد که هیچ مجلس نباشد که اهل آن مجلس ذکر خدا کنند الا که فرشتکان کرد آیند و بر سر ایشان پر باز پوشند و خدای تعالی ذکر ایشان کند در ملاء اعلی وَاللَّهُ يَعْلَمُ وخدای داند آنچه شما میکنید از خیر و طاعت بران ثواب دهد و جزا رساند وَلَا تُجَادِلُوا و جدل مکنید با اهل کتاب الا بر وجهی که نیکوتر باشد و قتاده کفت این آیه منسوخست بآیه قتال و دیکر آنکه کفتند که منسوخ نیست حکمش بر جای خود ثابتست باول نوبه دعوت باید کردن و ایشان را بحجت براه حق خواندن چون قبول نکنند انکاه قتال کردن و مجادله بر وجه احسن باید کرد تا ایشان بایمان نزدیک شوند و اصل جدل فتل خصم است یعنی باز کردانیدن خصم از مذهبش بطریق محاجه مجاهد کفت معنی آنست که اکر ایشان سخن زشت کویند تو سخن نیکو کو آنکه استثنا کرد از ایشان جماعتی را و کفت مکر آنانکه ظلم کنند از ایشان ابتدا کردن قتال با تو و در حجت کفتن و شنیدن تن در ندهند و رفق و لطف را با ایشان فایده نبود آنکه کفت بکویید در مجادله که ما ایمان آوردیم بکتاب ما که قرآنست و بکتاب شما که توریة و انجیل است خدای ما و خدای شما یکیست و ما او را کردن نهنده ایم ابو سلمه روایت کرد که جهودان توریة بخواندندی بعبرانی و تفسیر آن بتازی میکردندی مر اهل اسلام را رسول علیه السلام کفت اهل کتاب را در آنچه میکویند تصدیق مکنید و تکذیب مکنید که شما ندانید که ایشان راست میکویند یا دروغ ایشان را این کویید آمنا بالذي أنزل إلينا وأنزل إليكم وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ وهمچنین فرستادیم کتاب را یعنی قرآن چنانکه پیغمبران پیشین فرستادیم کتابها چون توریة و انجیل و زبور پس آنها که ایشان را کتاب دادیم باین کتاب قرآن ایمان می آرند چون عبد الله سلام و اصحاب او وَمِنْ هَؤُلَاءِ و از ایشان یعنی اهل مکه کس هست که باو ایمان می آرد و کفته اند که هر دو کروه اهل کتاب اند الا آنکه پیش از او بودند و نعت و صفت او خوانده بودند و بعضی اهل عصر او خواست آنکه کفت که جحود و انکار نکنند آیات ما را مکر کافران وَمَا كُنْتَ تَتْلُو و تو ای محمد پیش از قرآن کتابی نمی خواندی و بدست خود هیچ کتابی نمی نوشتی که اکر چنین بودی مبطلان در تو و نبوت تو شک افتادندی و کفته اند که ما در کتاب خوانده ایم که پیغمبر آخر الزمان خواننده و نویسنده نباشد اکنون دیدند که خواننده و نویسنده است این آن پیغمبر نیست و دیکر آنکه اکر خواننده و نویسنده بودی ممکن بودی که ایشان را شک آمدی کفتندی این کتاب از اخبار و قصص پیشینیان نوشته و آموخته است چرا در دیکر کتابها سخنان و کتاب نویس بوده است

وچون تو مرد امّی تهمت زایل شود آنکه اتان آن اضراب کرد و گفت نه که این قرآن آیاتی است روشن و
هویدا در سینهاء آنانکه ایشانرا علم دادند و ایشان پیغمبرانند و ائمه و علما که از و یاد گرفتند و معانی آن
در دل ایشان راسخ و ثابت گشت و این دو چیز از خصایص قرآنست یکی آنکه معجز است دوم آنکه محفوظ است
یاد میگیرند و از یاد می خوانند و این دو چیز هیچ کتابی را از کتابهای خدا نبوده است و آیات ما را
جحود نکنند مگر ظالمان نفس خود وَقَالُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ
اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَى عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ
لَرَحْمَةً وَذِكْرَى لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ قُلْ كَفَى بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ جهودان و ترسایان
گفتند چرا بر محمد آیاتی نفرستادند چنانکه بر پیغمبران دیگر فرستادند مانند ناقه صالح و مایده
عیسی حق تعالی گفت بگوی ای محمد در جواب ایشان آیات و معجزات بدست من و نزدیک من نیست نزدیک
من نیست نزدیک خداست بفرمان وی باشد و من ترساننده ام شما را ایمان نکنید آنچه مرا فرموده اند بر من
نیست اختیار کردن آیاتی ایشانرا کفایت نکرده و بسنده نباشد انکه ما بر تو کتاب قرآن فرستادیم که بر ایشان
میخوانند و این معجزه ایست روشن که مستغنی میکند از آیات دیگر بدرستی که در آن نعمتی عظیمست و رحمتی
بی پایان و موعظتی و پندی قومی را که ایمان آرند ابن جریح گفت سبب نزول آیه آن بود که جمعی مسلمانان
نزدیک جهودان رفتند و از ایشان درخواستند تا چیزی بنوشتند انکه آنرا بنزدیک رسول آوردند
تا بکرد رسول آنرا بینداخت و گفت کفی بها حماقة قوم یعنی بس باد حماقت قومی که رها کنند آنچه پیغمبر ایشان
از نزدیک خدا با ایشان آورد و آنرا رها کنند و از قومی دیگر چیزی بگیرند و بنویسند خدای تعالی این
آیه فرستاد که اولم یکفهم انا انزلنا انکه گفت بگوی ای محمد بس است گواه میان من و میان شما خدای
در آنکه من رسول خدایم و قرآن کتاب اوست او میداند آنچه در آسمان و زمین است و مطلع است بر کار من
و بر کار شما میداند که من رسالت رسانیدم و شما انکار کردید و آنانکه ایمان آوردند بباطل یعنی
بتان و بپرستیدن ایشان و کافر شدند بخدای زمین و آسمان ایشان اند زیان کاران که کفر را با ایمان
بخریدند وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ يَوْمَ يَغْشَاهُمُ الْعَذَابُ
مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَيَقُولُ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا
إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ وَالَّذِينَ
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا
نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ تعجیل میکنند ترا بعذاب و از تو عذاب تعجیل میخواهند بر سبیل استهزا و
انکار گفتند که نضر بن الحارث آن بود که او گفت أَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ و آنکس از انسی که ایشانرا

وَلَوْلَا أَجَلٌ مُسَمًّى لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ
وَلَيَأْتِيَنَّهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ
يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ

وقتی است نام برده که آن وقت عذاب با ایشان فرو آید و آن روز بدرست ابن عباس گفت معنی آنست
که اگر نه آنستی که من وعده دادم ترا که در عهد تو ایشانرا عذاب استیصال نکنم و عذاب کافران عهد
با قیامت افکنم بیامدی لقوله بل الساعة موعدهم والساعة ادهی وامر وَلَيَأْتِيَنَّهُمْ بَغْتَةً و هر آینه با ایشان آید عذاب
ناگاه و ایشان ندانستندی و از آن بیخبر بودندی تعجیل میکنند ترا بعذاب بحقیقت که دوزخ
هلاک کننده کافران و محیط و گرد در آینده است يَوْمَ يَغْشَاهُمُ روزی بود محیط با ایشان عذاب دوزخ
که با ایشان رسد و ایشانرا باز پوشد از بالا سر ایشان و از زیر قدم ایشان و ما گوییم ایشانرا که بچشید
و کشید جزا آنکه در دنیا میکردید از معاصی آنکه گفت یا عبادی ای بندگان من که ایمان آورده
اید زمین من فراخ است راه بیستید اگر در زمینی باشید که آنجا طاعت نتوانید کرد آنرا بگذارید و
بزمینی دیگر روید که آنجا طاعت توانید پرستیدن مجاهد گفت زمین فراخ است هجرت کنید از رسول علیه
السلم روایتست که هر که او دین خود دیگر برد از زمینی بزمینی و اگر همه یک بدست باشد او را بهشت واجب
شود و رفیق من باشد در بهشت و رفیق ابرهیم صادق علیه السلم گفت که چون در زمینی باشید که آنجا در
خدای عاصی شوند آن زمین را بگذارید و از آن ترس بکار او را باز که هر نفسی تلخی مرگ بچشد اگر در
زمین خود باشد و اگر در زمین غیر پس آنگاه که مرگ چنین باشد مرجع و بازگشت شما با من خواهد بود
وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ
فِيهَا نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ
رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ
الْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ و آنانکه ایمان آوردند و عمل صالح
کردند ما ایشانرا جای دهیم و مقام سازیم از بهشت در غرفها بلند و درجهای رفیع که بیرود در زیر
غرفهای ایشان جویهای آب روان در آنجا باشند خالد و جاودان و چه نیکو مزدیست بهشت عاملان را
بطاعت خدا آنرا بوستانی و عاملان که صبر کردند و گفتند بر مفارقت اوطان و رها کردند خویش و قبیله
و خان و مان و توکل کنند بر کارها بر خدای خود و باشد از فقر و فاقه بر ایشان از آن سبب که دانستند
که آفریدگار جهانست روزی رساننده خلقانست چنانکه گفت وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا
اللَّهُ ای بسا جانور و حیوان که خدا بر آنست که وی روزی رساننده شما خود بر نتواند گرفت و نگاه نتواند
داشت که خدای وبرا روزی میرساند و شما را او خدا بنواست شنونده گفتار شما و داننده کردار شما
گفته اند که سبب نزول این آیه آن بود که چون بهجرت فرمودند از مکه با مدینه بعضی گفتند که ما را آنجا رای و ملکی
و عقاری نیست آنجا نان از کجا آریم و وجه معاش از کجا سازیم خدای تعالی این آیه فرستاد وَكَأَيِّنْ مِنْ
دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا عبد الله عمر گفت که با رسول در حایطی رفتم از آن بعضی انصار رسول علیه السلم خرما

که در زیر درختان افتاده بود برمیگرفت و میخورد مرا گفت بخور یا ابن عمر گفتم مرا نمی باید گفت من چهار روز است تا هیچ نخورده ام من گفتم انا لله وانا الیه راجعون رسول گفت یا ابن عمر اگر من از خدا بخواهم مرا مانند کسری و قیصر بدهد و بیش از آن ولیکن اختیار من آنست که روزی سیر باشم و روزی گرسنه ولیکن حال تو چگونه باشد آنکه که تو بمانی تا بروزگاری که اهل آن روزی خالص و نعایر مردم باشد روزی یکساله بنهند و نفس ایشان ضعیف بود خدای تعالی این آیه فرستاد وکاین من دابة سفیان گفت هیچ جانور ذخیره ننهد مگر آدمی و موش و مورچه و اگر بپرسی تو از ایشان که آسمان و زمین که آفرید و ماه و آفتاب را که مسخر کرد تا در فلک خود میروند جواب دهند و گویند که خدا آفرید و ایشان را مسخر کرد پس ایشان را چگونه ی بگردانند و از راه چگونه میبرند الله یبسط الرزق لمن یشاء من عباده و یقدر له ان الله بکل شیء علیم ولئن سالتهم من نزل من السماء ماء فاحیا به الارض من بعد موتها لیقولن الله قل الحمد لله بل اکثرهم لا یعقلون خدای تبارک و تعالی روزی میدهد و فراخ میکرداند آنرا که بخواهد از بندگان خویش و تنگ میکرداند آنرا که بخواهد الا بنده بر حسب مصلحة چه او بهمه چیزی عالم است و بعواقب و بمصالح بندگان داناست و اگر بپرسی این کافران و مشرکان اهل مکه که از آسمان فرستاد و که میفرستد آبی که زمین را بآن زنده میکرداند پس از آنکه مرده بود و خشک کشته ایشان جواب دهند و اقرار کنند که خدا می فرستد بگوای محمد سپاس و ستایش مر خدای را بر آنچه توفیق داد از توحید او و نفی اضداد او و انکه اضراب کرد و گفت نه بیشترین ایشان نمیدانند آنچه میگویند و آنچه در دوستانند و لات بر بطلان شرک و صحت توحید انکه گفت بر سبیل وعظ وما هذه الحیوة الدنیا و نیست این زندگانی دنیا مگر لهوی و لعبی آن بود که جانان کنند از سر نشاط برای قضاء شهوت و لعب بازی کودکان بود و این هیچ دو را عاقبتی نباشد و سرای باز پسین که سرای زندگانی است که با و مرگ نباشد اگر دانند جز آنست که نمیدانند که اختیار حیوة فانی میکنند بر حیاة باقی فاذا رکبوا فی الفلک دعوا الله مخلصین له الدین فلما نجاهم الی البر اذا هم یشرکون لیکفروا بما آتیناهم ولیتمتعوا فسوف یعلمون اولم یروا انا جعلنا حرما آمنا ویتخطف الناس من حولهم افبالباطل یؤمنون وبنعمة الله یکفرون این کافران با آنکه چنین اند از شرک و عناد چون در کشتی نشینند و دریا مضطرب شود و بادها مخالف جستن کرد و آثار غرق پیدا شوند و از جان و مال نومید کردند خدا را بخوانند باخلاص و طاعت وی را خالص کردانند و شرک از پیش بر گیرند باز چون خدای تعالی ایشان را نجات دهد و رستگاری نه چون بخشکی باز گردند و شرک و دوئی لیکفروا این چرا کنند برای آن تا کافر شوند بنعمتها که ما ایشان را دادیم و از آن تمتع و برخورداری گیرند که روزه بود که بدانند آنکه بر سبیل سنت و تذکیر نعمت گفت نمی بینند ایمان و نمیدانند یعنی

وما هذه الحیوة الدنیا الا لهو ولعب وان الدار الآخرة لهی الحیوان لو کانوا یعلمون

نصف الحزب

اهل مکه که ما مکه را حرمی کردیم ایمن که هر که درین حرم باشد ایمن باشد چنانکه ایشان ایمن بودند از قتل و غارت و عرابانی که گرد بر گرد مکه بودند یکدیگر را میکشتند و مال و زن و فرزند یکدیگر را می بردند و بغارت می بردند ای باین نعمت که خدا با ایشان کرد بخدا کافر میشوند و نعمت او و باطل که بت و بت پرستی ایمان می آورند ومن اظلم ممن افتری علی الله کذبا او کذب بالحق لما جاءه الیس فی جهنم مثوی للکافرین والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا وان الله لمع المحسنین و کیست ظالمتر و ستمکارتر از آنکس که او بر خدا دروغ نهد باضافت قبایح با او و حواله امر بقبیح بر او چنانکه از ایشان حکایت کرد واذا فعلوا فاحشة قالوا وجدنا علیها آباءنا و حق را تکذیب کند آنکه که حق بوی آید ای در دوزخ جای کافران نیست یعنی درست نگشته است که دوزخ جای کافرانست با ایشان این دلیری کردند و آنانکه مجاهده کردند با آن واجبست از شیطان و نفس اماره و اعدای دین در راه ما و از برای ما لنهدینهم جاایم ایشان را راهها که بثواب ما رسند و توفیقشان دهیم که عمل کنند دیگری گفت مجاهده آنست که بر آنچه دانند کار کنند تا ایشان را هدایت کنیم با آنچه ندانند آورده اند که روزی عمر عبد العزیز کلم چند میگفت جمعی علما حاضر بودند یکی از ایشان گفت که این علم تر ا انکجا آمد یا هذا این قصد ما در علم از قصور ماست در عمل چه هر که عمل کند بآنچه داند آن عمل علم و برا بکمال برساند حسین بن الفضل گفت در کلام تقدیمی و تاخیری هست تقدیر آنست والذین هدیناهم سبلنا انانکه ما ایشان را توفیق هدایت دهیم ایشان در طاعت ما مجاهده کنند و خدای تعالی با نیکوکارانست در دنیا بنصرت و معاونت و در عقبی بثواب و مغفرت سورة الروم مکیست شصت آیه است از رسول روایتست که هر که این سوره بخواند خدای تعالی او را ده حسنه بدهد بعدد هر فرشته که خدا را در میان آسمان تسبیح میکنند و هر طاعت که در آن روز و شب کند بموقع قبول افتد ابو بصیر از صادق روایت کرد که او گفت هر که در بیست و سوم ماه رمضان سورة العنکبوت والروم بخواند بخدای که او از اهل بهشت باشد والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم

الم غلبت الروم فی ادنی الارض وهم من بعد غلبهم سیغلبون فی بضع سنین لله الامر من قبل ومن بعد ویومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله ینصر من یشاء وهو العزیز الرحیم وعد الله لا یخلف الله وعده ولکن اکثر الناس لا یعلمون یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا وهم عن الآخرة هم غافلون مفسران گفتند که در پارس زنی بود که فرزندان او همه شجاع و پادشا بودند کسری این زن را بخواند و گفت من خواهم که لشکری بروم فرستم و بر ایشان یکی را از فرزندان تو امیر کنم با من بگو تا که لایق این کار باشد گفت فلان پسر من از گرگ با حذرتر باشد و از روباه

عالی تر و انکه فرخان نام است از تیغ وسنان در کارها معذبست و اما در دیگر شهربراز بغایت حلیمست کسری گفت من این حلیم را اختیار کردم وی را امیر کرد و لشکر بوی داد و بجانب روم گسیل کرد و آنجا رفتند و قتال کردند و ظفر یافتند و قتل بسیار کردند و شهرها را خراب کردند و این کارزار باذرعات بصری کردند و آن نزدیکتر زمین است از شهرهای شام بزمین عرب و عجم و چون غلبهٔ پارس بر روم برسول رسید دل تنگ شد برای آنکه رومیان کتابی بودند و پارسیان کبر بودند و اینها را کتاب بود مشرکان شاد شدند و این را بفال گرفتند و گفتند پارسیان را کتاب نیست و ما را هم کتاب نیست ایشان بر رومیان که اهل کتاب اند غلبه کردند ما نیز بر شما غلبه کنیم خدای تعالی این آیه فرستاد ابو بکر کافران را گفت شما این شاد شدید پس بباید که رومیان بر پارسیان غلبه کنند گفتند این از کجا میگویی گفت رسول خدا میگوید ابی بن الخلف برخاست و گفت كَذَبْتَ يَا أَبَا الْفَضْلِ ابو بکر گفت دروغ میگویی یا عدو الله ابی گفتا گرو است میگوییم وقتی معین کن تا گرو بندیم اگر بدان وقت رسد و چنان باشد که تو گفتی من گرو بدهم و اگر نباشد تو گرو بدهی بر سه سال بر ده اشتر ابو بکر بیامد و رسول را خبر کرد رسول گفت خطا کردی بضع سه تا نه است از سه تا ده باشد برو و در گرو بیفزای و در اجل بیافزای پس اجل بنه سال کرد و گرو صد اشتر در وقت آنکه ابو بکر از مکه بخواست رفتن ابی خلف گفت رها نکنم تا که ضامنی بنهی پس پسر عبد الله را ضامن بداشت چون ابی خلف خواست که بجنگ احد برود عبد الله ابو بکر گفت رها نکنم تا ضامن بنهی او ضامن داد و با حد رفت و با مکه آمد مجروح و از آن جراحت بمرد ابو سعید خدری گفت روز بدر چون مسلمانان ظفر یافتند بمشرکان همان روز خبر آمد که رومیان غلبه کردند بر پارسیان مسلمانان شاد شدند و فتح ابو بکر گرو ببرد و مال بستد و پیش رسول آمد رسول فرمود که این را صدقه بده و این پیش از تحریم گرو بود و سبب غلبهٔ روم بر پارسیان آن بود که شهربراز چون بر روم غالب شد و ولایت ایشان خراب کرد روزی بمجلس شراب با برادران خود فرخان نشسته بود فرخان گفت من در خواب دیدم که بر سریر کسری نشسته ام این سخن بگوش کسری رسید نامه نوشت بشهربراز که برادرت را فرخان بگیر و گردن بزن و سر او پیش من فرست او جواب نامه باز نوشت و گفت ایها الملک فرخان مردی شجاعست ما در زمین دشمنیم اندر وی چون لشکر نباشد تعجیل مفرما که هر وقت که خواهی توانی کرد همچنین سه کرت نامه نوشت و شهربراز دفع گفت بار چهارم رسول را فرستاد بلشکر که من شهربراز را معزول کردم و فرخان را والی کردم و مهر طغرا برسول داد و گفت چون کار بر فرخان راست کرد این مهر طغرا بوی ده او برفت و پیغام بداد شهربراز از تخت برآمد و گفت سمعا و طاعة و فرخان بجای وی بنشست چون کار بر وی مستقیم شد مهر طغرا کسری بداد در آنجا نوشته بود که برادرت را بکش و سر او پیش من فرست بفرمود تا برادر را بگرفتند و تیغ حاضر کردند خواست تا برادر را گردن بزند برادر گفت تعجیل مکن

تا من ترا کاری معلوم کنم آنگه کس فرستاد و آن نامها که کسری نوشته بود بیاورد و عرضه کرد و گفت من سه نامه در کشتن تو ترا نگشتم تو بیک نامه مرا میخواهی کشتن فرخان در حال از تخت فرود آمد و ملک با برادر داد و شهربراز رسول را فرستاد بقیصر روم که مرا بتو حاجتی است و جز بمشافهه راست نیاید جای معین کن که من و تو آنجا آییم هر یکی با پنجاه مرد ملک روم سوی معین کرد و با لشکری آنجا رفت انا نکه از غدر پارسیان بترسید و شهربراز با پنجاه مرد خیمه زده بودند هر دو تنها در آنجا رفتند و میان ایشان ترجمانی بنشست و با هر یکی از ایشان کاردی بود شهربراز گفت بدانکه دشمن تو که این شهرها را ویران کرده منم و برادر من کسری ما را حسد برد و مرا فرمود تا برادر بکشم فرمان نبردم مرا معزول کرد و برادر او را والی کرد و وی را فرمود تا مرا بکشد اکنون ما خلاف طاعت او کردیم و بطاعت تو درآمدیم ما را لشکری ده تا وی جنگ کنیم آنگه اشارت کرد و گفت سر دو ریمان دو کس باشد چون سه کس گشت آشکارا کرده ترجمان را بباید کشت وی را بکشتند و قیصر لشکر بایشان داد بیامدند و کارزار کردند و شهرها بستدند و می کندند در میانه کسری کاره شد و ایشان ملک پارس بگرفتند خبر رسید برسول و مسلمانان شاد شدند فذلك قوله الم غُلِبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ یعنی خدای بدانم که بر رومیان غلبه کردند نزدیک ترین زمین یعنی شام که نزدیک بود بزمین پارس جایی که از آن رعات گویند مجاهد گفت زمین جزیره است وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ و این رومیان پس از آن که بر ایشان غلبه کردند زود بود که بر پارسیان غلبه کنند در مدت هفت سال ابو عمرو و شیبانی دعایت کرد از رسول که پارس دلیله و نطحه باشد پس روم انکه دو روق نبود ایشان را و روم ذات القرون اند هر که که قرنی بعد قرنی بیاید تا آخر روزگار بنصر الله یعنی مؤمنان شاد شوند بنصرتی که خدا دهد رومیان را بر پارسیان و او یاری کند آنرا که خواهد بحسب مصلحت و او غزیزست و غالب و باقهر و غلبه رحیمست و بخشاینده وعد الله وعده داد خدا مؤمنان را نصرت کردن رومیان را بر پارسیان و وعده داد نی را و وعده خویش خلاف نکند و لیکن بیشترینه مردمان ندانند که خدا وعده خویش خلاف نکند آنگه منت کرد مردمان را که ایشان بکار دنیا بینا و دانا اند ظاهر زندگانی دنیا میدانند و از باطن دنیا و سرانجام او و کار آخرت غافل و نادانند یعنی اسباب معیشت از تجارت و غیر آن عالمند حسن گفت که علم ایشان بجایی رسیده است که درم ظاهر دنیا کرد اگر یکی از ایشان درمی بیابد سر انگشت بر وی زند بگوید که چند است و نتوانند نماز خود چنانکه فرموده اند بجای آرند أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَٰكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ در ایراد و حون

باز نمود که جهل و علمی که اندر دنیا بجا می‌کنند و با آخرت نرسد متساوی اند درین آیه استفهام کرد و گفت هم ایشان تفکر نمیکنند در نفس خویش که نه دیگر بن جمله مخلوقات با ایشان نابرابراند ابحر خدای تعالی در نفوس ایشان و دیعه نهاده است از غرایب صنعت و عجایب قدرت تا خدا را بشناسند و بگویند که خدای تعالی آسمان و زمین را و آنچه در میان آسمان و زمین است جز بحق نیافرید و بتقدیر اجلی نام برده که چون بآن اجل رسد معدوم کرده و آن وقت قیام ساعت است انکه گفت وَإِنَّ كَثِيرًا بدرستی که بسیاری از مردمان لقای خدا و ثواب و عقاب او کافرند آنرا تصدیق نمیکنند و ایمان نمی آورند أَوَلَمْ يَسِيرُوا می دونند در زمین تا بنگرند و ببینند که چگونه بود عاقبت و سرانجام کسانی که پیش از ایشان بودند بقوه جثه و بخت تر از ایشان بودند چون قوم عاد و ثمود زمینها شورانیدند عمارت و زراعت زمین بیش از ایشان کردند پیغمبران که با ایشان آمدند و ایشان را دعوت کردند و معجزات نمودند ایشان ایمان نیاوردند لاجرم خدای تعالی ایشان را هلاک کرده اند و بر ایشان بهلاک ایشان ظلم نکرد لیکن ایشان بر نفس خود ظلم کردند که ایمان نیاوردند تا مستوجب مستحق خشم خدا و عقاب او گشتند ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءُ وَكَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ پس عاقبه و سرانجام آنانکه بدی کردند یعنی در خدا و رسول عاصی و کافر شدند آیات خدا را تکذیب کردند بان استهزا و افسوس داشتند سرانجام آن بود ایشان را که در دنیا هلاک شدند و در آخرت بسخت ترین عقوبتی و عذابی گرفتار گشتند که هست سوء نامی از نامهای دوزخ چنانکه طوبی و شاید که معنی چنین بود که آنانکه بدی کردند بدی کردند انکه بدی ایشان بیان کرد و گفت آن آنست که ایشان آیات خدا را بدروغ داشتند و بان استهزا کردند عاقبت ایشان هلاک بود در دنیا انکه بر سبیل تذکیر نعمت گفت که خداست که با بتدا خلق آفرید پس انکه اعاده کند و باز آفریند چون بمیرانند باشد آنکه هر انسان بسوی وی رجوع کنند و بدرگاه وی روند و در آن روز که قیامت برخیزد و بدید آید مجرمان که کافرانند از کردار خود نا امید و پشیمان کردند و از شریکان خود یعنی معبودان ایشان را هیچ شفیعی و خواهش گری نباشد و بخدای ایشان در آن وقت کافر شوند و گفته اند که شریکان ایشان با ایشان کافر بوده باشند و از ایشان تبرا کرده گفته که ما از عبادت شما بیزاریم و این محمول باشد بر معبودان اخاچون عیسی و مریم و غیر او وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ و روزی که قیامت برخیزد مسلمانان از کافران متفرق شوند و کافران بزنان یکدیگر جدا کردند

آن عذاب سرایشان

چنانکه بر باطل مجتمع بودند در آخرت متفرق شوند اما آنانکه ایمان آوردند و عمل صالح کردند در روضه از مرغزارهای بهشت شادان و خرم و خوش دل باشند و حبره شادی بود رسول علیه السلم گفته است ما مِنْ كُوتٍ تَعْلِي حَبْرَةٌ إِلَّا تَشْكُوتُ عَبْرَةٌ و گفته اند معنی يُحْبَرُونَ يَلَذُّونَ السَّمَاعَ است یعنی ایشان را بسماع خوش لذت دهند از اوزاعی سوال کردند این معنی گفت انکه گفت هیچ خلق نیافرید خدای تعالی بآواز خوش تر از اسرافیل چون او بسماع در آید بر زبان اهل هفت آسمان تسبیح برد ابو هریره گفت که رسول خدا صفت بهشت میکرد و مردی بر پای خاست و گفت یا رسول الله من مردی ام که آواز خوش دوست دارم در بهشت آواز خوش باشد گفت اِي وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ خدا را در بهشت درختی است چون آن درخت را وحی کند که ساعی بشنوان بندگان مرا که در دنیا خود را از سماع و ملاهی و معازف باطل دور داشته اند درخت آواز در آید بتسبیح و تهلیل آوازی که خلایق مانند آن نشنیده باشند در اثر آمده است از مغیره از ابرهیم که او گفت در بهشت درختانی چند است که چون اهل بهشت با سماع باید خدای تعالی از زیر عرش بادی بفرستد تا بر آن درختان آید و برگهای آن بجنباند و بر یکدیگر زند از انجا آوازی اید که اگر اهل دنیا بشنوند از طرب بمیرند انکه ذکر جزا و مآل کافران کرد و گفت اما آنکسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند و برسیدن با آخرت و ثواب ایمان نیاوردند ایشان را در عذاب خدا حاضر کرده اند و از آنجا غایب نشوند فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَٰلِكَ تُخْرَجُونَ میفرماید که نماز کنید آنکه که در شب آیید و آنکه که در روز آیید نافع بن الازرق عبدالله عباس را پرسید که در پنج نماز در قرآن هیچ جای هست گفت بلی فی قوله فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ و روایت از رسول علیه روایت است که هر که بامداد و شبانگاه این آیه بخواند تا فی عبادة کرده باشد که از وی فایت شده باشد یعنی از نوافل و دعوات و تسبیحات و هر که در عقب هر نماز فریضه بخواند بعدد قطرهای باران و برگ درختان و خاک روی زمین وی را ده حسنه بنویسند انس مالک روایت کرد از رسول که هر که بخواهد تا مزد ای قیامت و بیال بل تمام تر بدهند باید که این آیه بخواند تا انجا که وَكَذَٰلِكَ تُخْرَجُونَ و اخر سوره وَالصَّافَّاتِ سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ تا اخر سوره ضحاک روایت کرد که هر که این آیات بخواند ثواب انکس باشد که دو لیث بنده آزاد کرده باشد از فرزندان اسمعیل فَسُبْحَانَ اللَّهِ ای صَلُّوا لِلَّهِ نماز کنید خدا را چون در شبانگاه آیید که شبانگاه بان نماز دیگر خواهند و نماز شام وَحِينَ تُصْبِحُونَ و هنگام انکه در بامداد آیید یعنی نماز بامداد و او راست حمد و ثنا در آسمانها و زمین وَعَشِيًّا و در شبانگاه و این نماز خفتن خواست وَحِينَ تُظْهِرُونَ و چون در نیمروز آیید یعنی نماز پیشین يُخْرِجُ الْحَيَّ از مرده بیرون آرد و زنده کرداند زمین را پس از مردن او و بجا کرد زمین مرده را به نبات زنده می کرداند شما را

بنو زنده کرداند واز خاک برارد ومن آیاته ان خلقکم من تراب ثم اذا انتم بشر تنتشرون ومن آیاته
ان خلق لکم من انفسکم ازواجا لتسکنوا الیها وجعل بینکم مودة ورحمة ان
فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون ومن آیاته خلق السموات والارض واختلاف السنتکم والوانکم
ان فی ذلک لآیات للعالمین از آیات و دلایل و بینات او آنست که شما را بیافرید از خاک یعنی پدر شما آدم را و خود
اصل شما از خاک آفرید از آنجا که نطفه از غذا تولد میکند و غذا از آب و خاک باشد ثم اذا انتم پس آنگاه که
آفریده شدید آدمی شدید پراکنده و منتشر در زمین پراکنده و منتشر در زمین یعنی پس و نکاه برپاید
که آدم را و فرزندانش را بیافرید و ایشان در زمین پراکنده شدند و هر جای برای خود وطن ساختند
و از آیات و دلایل او آنست که بیافرید برای شما هم از نفس شما زنانی که با ایشان آرام میگیرید و میان شما مودتی
و رحمتی پدید کرد تا با یکدیگر شفقت می برید و گفته اند از نفس شما یعنی هم از آب شما و هم از جنس شما او وی خبر
کی بر که مردی نزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله مرا از کاری عجبست و آن جای تعجب که مردی و زنی
که هرگز یکدیگر را ندیده اند چون میان ایشان نکاحی رود دیگر دو تنها یکدیگر صحبت کنند یکدیگر را
دوست گیرند که آن از عظیم باشد رسول علیه گفت آن از قبل خداست و این آیه برخواند ان فی ذلک لآیات
بدرستی که درین آیاتی و دلالاتی هست کسانی را که اندیشه کنند و از آیات و دلالات او آفریدن آسمان و زمین
است و اختلاف زبانها و لغتهای شما از تازی و پارسی و هندوی و رومی و اختلاف الوان از سیاه و سپید و زرد
و سرخ هر یکی برنگی دیگر و هم از یک پدر و مادر از آدم و حوا بدرستی و حقیقت که درین دلایلی هست عالمیانرا
ومن آیاته منامکم باللیل والنهار وابتغاؤکم من فضله ان فی ذلک لآیات لقوم یسمعون
ومن آیاته یریکم البرق خوفا وطمعا وینزل من السماء ماء فیحیی به الارض بعد موتها
ان فی ذلک لآیات لقوم یعقلون ومن آیاته ان تقوم السماء والارض بامره ثم اذا دعاکم
دعوة من الارض اذا انتم تخرجون وله من فی السموات والارض کل له قانتون
و از آیات و دلالات او آنست که شما را شب پدید کرد تا در و بخسپید و بیاسایید و روزی بیافرید تا در و
از پی روزی بروید و طلب معاش کنید بحقیقت که درین آیاتی و علامتها هست کسانی که بشنوند و از آیات و
دلالات او آنست که بشما می نماید برق را برای خوف و طمع یعنی تا خایف باشید از صاعقه او امیدوار باشید
باران او و فرو میفرستد از آسمان آب باران را پس زنده میکرداند بآن آب زمین را پس از آن که مرده شده
باشد بدرستی که درین آیاتی و علامتی هست کسانی را که دریابند و خرد را کار فرمایند و از آیات و عجایب
او آنست که آسمان و زمین بامر و فرمان او قایمست و بعضی گویند بر پایست پس آنگه که بخواند شما را المجیب
و گوید یا اهل القبور اخرجوا ای اهل گورستانها از گورها بیرون آیید آنگاه شما اجابت کنید و بیرون آیید از
گورها برای حساب و جزا پس بدانکه گفت او راست هر چه در آسمانها و زمین است و همه او را مطیع و فرمان

بردارند

بردارند وهو الذی یبدؤا الخلق ثم یعیده وهو اهون علیه وله المثل الاعلی فی السموات
والارض وهو العزیز الحکیم ضرب لکم مثلا من انفسکم هل لکم من ما ملکت
ایمانکم من شرکاء فیما رزقناکم فانتم فیه سواء تخافونهم کخیفتکم انفسکم
کذلک نفصل الآیات لقوم یعقلون بل اتبع الذین ظلموا اهواءهم بغیر علم فمن یهدی
من اضل الله وما لهم من ناصرین اوست آن خدای که با ابتدا بیافرید خلق را پس آنکه از و هیچ بود و باز
هم او اعادت کند پس از آنکه بمیرانند زنده کرداند و اعاده کردن و باز آفریدن بر خدا آسانتر باشد از ابتدا
زیرا که کاری که یکبار کرده باشد دوم بار آسانتر بود بعضی گفته اند اهون علیه من حیث الصنعة برای آنکه
در بدایت نطفه آفرید آنگه علقه آنگه مضغه آنگه عظام آنگه حیوة در و آفرید و اعاده بیکبار بود بصیحهٔ
اسرافیل و نفخ او در صور و این بر توسع باشد و این معنی ابو صالح از عبد الله عباس روایت کرده است و
له المثل الاعلی و او راست مثلی رفیع و عالی تر و صفات برتر که او را بآن صفت کنند در آسمان و زمین و آن
آنست که او قادریست که عاجز نگرداند او را هیچ چیز در آسمان و زمین قتاده گفت وصف اوست بوحدانیت
و آن گفتار لا اله الا الله است وهو العزیز الحکیم و اوست غالبی که کسی او را غلبه نکند حکیمی که افعال او همه بر
وجه حکمت واقع آید ضرب لکم مثلا زد و داستانی پدید کرد برای شما هم از نفس شما تا بآن مثل شما را
معلوم شود که خدای تبارک و تعالی شریک ندارد و آن مثل اینست که میگوید هل لکم هیچ هست شما را
از آنچه مالک شده دستهای شما از آن بندگان و پرستاران از شریکانی که با شما شریک باشند در آنچه ما شما را روزی
کرده ایم و شما و بندگان شما در آن یکسان باشید از آن بندگان ترسید که ایشان باستبداد خویش در آن تصرف
کنند چنانکه از امثال خود آزاد باشند ترسید یعنی چون نمی خواهید و نمی پسندید که در آنچه من شما
را روزی کرده ام بندگان شما با شما در آن شریک باشند ترسید یعنی چون نمی پسندید چگونه روا میدارید
که در آنچه من آفریده ام کسی با من شریک باشد از بندگان و آفریدگان من از آنکه گفت ما هم چنین تفصیل
کنیم و هویدا کرده ایم آیات و دلالات برای قومی که خرد خود را کار فرمایند آنگه گفت نه که آنانکه
ظلم کردند متابعت هوای خود کردند بی دانشی و علمی یعنی از نادانی و جهل و عالم اگر هوای نفس را پیروی
کند باشد که علم وی منع کند وی را و جاهل را هیچ چیز مانع نشود آنگه گفت فمن یهدی کیست که راه نماید
آنرا که خدا او را گمراه کرده اند یعنی که توفیق دهد آنرا که خدا او را خذلان کند یا که راه نماید بهشت آنرا
که خدای تعالی در آخرت از راه بهشت گمراه کرده است و کی باشد که ایشانرا یاری کند و ایشانرا هیچ یاری
و ناصری باشد فاقم وجهک للدین حنیفا فطرت الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله
ذلک الدین القیم ولکن اکثر الناس لا یعلمون منیبین الیه واتقوه واقیموا الصلوة
ولا تکونوا من المشرکین من الذین فرقوا دینهم وکانوا شیعا کل حزب بما لدیهم فرحون

روی خود را راست کردان برای دین وروی خود راست بدین حق آور وا زراست و چپ التفات مکن و سلام و
وتابع دین خدا و مسلمانی باش که خدای تعالی مردمان را بر این آفریده است و ابو هریره از رسول روایت کرد کُلُّ مَوْلُودٍ
یُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ وَيُنَصِّرَانِهِ وَيُمَجِّسَانِهِ كَمَا تُنْتَجُ الْبَهِيمَةُ هَلْ تُحِسُّونَ فِيهَا مِنْ جَدْعَاءَ گفت هر
مولودی و فرزندی که زاید بر فطرة زاید مادر و پدرش او را جهود و گبر و ترسا کردانند چنانکه بهیمه از مادر
در وجود آید گوش وی بریده نباشد خداوند گوش وی ببرد اسود بن سریع گفت یا رسول چهار غزا کردم
قومی از ما کودکان مشرکان را بکشتند رسول علیه السلام منع کرد و گفت ایشان بی گناه اند گفتند یا رسول الله
مشرک زاده اند گفت وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا مِنْ مَوْلُودٍ إِلَّا يُولَدُ عَلَى هَذِهِ الْفِطْرَةِ فَمَا يَزَالُ عَلَيْهَا حَتَّى يُبَيِّنَ
عَنْهُ لِسَانُهُ فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ وَيُنَصِّرَانِهِ در خبر دیگر است که رسول گفت خدا مرا فرموده است که بیاموزم شما را
آنچه ندانید و خدا گفت مرا که من آنچه بر بندگان داده ام حلال است ایشان را من بندگان خود را مسلمان
آفریدم اما شیطان می آید و ایشان را از دین بیفریبد و بر ایشان حرام میکند آنچه من بر ایشان حلال کرده ام
و میفرماید ایشان را بمن شرک آرند لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ خدای را تغییر و تبدیل نیست صورة نفی است و
معنی نهی یعنی خلق خدای را آنچه بر آن آفریده است بمکردانید بخصی کردن و گوش چهارپایان
بریدن و از فطرت اسلام با جهودی و ترسایی بردن ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ این دین راست است و راه مستقیم
ولکن بیشترین مردمان نمیدانند مُنِيبِينَ إِلَيْهِ یعنی ملازم بفطرت اسلام باشید در حالی که راجع باشید
و بازگردنده باوی و بترسید از خدا و اجتناب کنید از معاصی وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ نماز بپای دارید و اوقات
و ارکان و شرایط آن بجای آرید و از جمله مشرکان نباشید که باو شرک آرند از آن کسانی که از دین خود متفرق
کردند اسلام را و شریعت را بگذاشتند و گروهان مختلف و پراکنده گشتند هر قومی دینی و
هر طایفه طریقه اختیار کردند و هر طایفه بآنچه نزدیک ایشان است و اختیار کرده اند شادان و
خرم اند عمر خطاب رضی الله عنه روایت کرد که رسول علیه السلام عایشه را گفت که این جماعت هُمْ أَهْلُ الْبِدَعِ وَالْأَهْوَاءِ
لَيْسَتْ لَهُمْ تَوْبَةٌ أَنَا مِنْهُمْ بَرِيءٌ وَهُمْ مِنِّي بُرَآءُ گفت ایشان اهل بدعت و ضلالت اند این امت و هر کار
کاری را توبه است جز ایشان را که صاحب بدعت اند و تابع هوای خود من از ایشان بیزارم و ایشان
از من بیزار وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ
مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ أَمْ أَنْزَلْنَا
عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا
وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ
لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ وچون بمردمان رسد سختی و بیماری و
درویشی با خدا گریزند و خدا را با خلاص خوانند بزاری و چون بچشانند ایشان را رحمتی و راحتی و

آسایشی از عافیت و نعمت و تندرستی یعنی چون آن محنت کرانه شود و نعمت آید گروهی از ایشان بخدای
خود شرک آرند و کافر شوند لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ تا کافر شوند بآنچه داده ایم ایشان را پس تمتع
گیرید که زود بود که بدانید عاقبة کار خود را و جزای کردار بد را أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ یا ما فرو فرستادیم
بر ایشان حجتی یعنی از کتاب الهی یا رسولی که او سخن میگوید برای ایشان بصحت آنچه او را شرک می آرند
یعنی ما نفرستادیم و رسول نفرستادیم و در کتاب ایشان را از شرک نفرمودیم چرا باید که بی علتی و بهانه
شرک شوند آنکه گفت ما چون آدمیان را رحمتی و آسایشی چشانیم ایشان بآن خوش دل شوند و
چون بدی و نکبتی بایشان رسد بسبب آنچه کرده باشند و مستحق آن گشته ایشان از رحمت نومید
اسیر شوند أَوَلَمْ يَرَوْا ای ایشان نمی بینند و نمیدانند که خدای تعالی روزی بگسترانید و فراخ کرد
آن را که خواهد و تنگ کرداند بر آنکه خواهد بحسب مصلحت إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که درین آیاتی و
دلالاتی هست گروهی را که ایمان آرند فَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ ذَلِكَ
خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رِبًا لِيَرْبُوَ فِي
أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُو عِنْدَ اللَّهِ وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ
الْمُضْعِفُونَ از ابو سعید خدری روایتست که چون این آیه آمد که فَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ رسول خدا
فدک بفاطمه زهرا داد و بوی تسلیم کرد خطابست رسول را علیه السلام خاص و جمله امت را عام میگوید
که بخداوند قرابه و خویش خود دهید حق وی را یعنی حق خویشان با ایشان دهید با ایشان بره و نیکویی
کن و صلة الرحم بجا آور و بهر چه با تو رجوع کنند دست ایشان گیر و حق درویش و در کذری بده
آنچه ایشان مستحق آنند از زکوة و صدقات و نفقات مرجوع بر و احسان ذَلِكَ خَيْرٌ این بهتر است
و نیکوتر کسانی را که وجه خدا یعنی رضای خدا خواهند و ثواب خدا جویند و ایشان منجیان و ظفر
یافتکان باشند وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رِبًا و آنچه بدهید از ربا تا بیفزاید و افزون شود در مال مردمان آن
بیفزاید نزدیک خدا گفته اند ربا درین ربا حلال است چنانکه هدیه بکسی دهند تا عوض بیش از آن
باز دهد و گفته اند که خدای تعالی بر تو حرام کرده است اگر کسی مالی دهد و بیش از آن باز ستاند
در آن هیچ چیزی و برکتی نباشد در دنیا و آخرت مستحق عقاب باشد وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ و آنچه
بدهید بوجه زکوة و بان رضای خدا و ثواب او جویید از مال در زیادت کرده و درین که بیفزاید سعید
سعید و مجاهد و طاوس گفته اند که این ربوی باشد که عطایی بکسی دهد بطمع آنکه زیاده از آن باز
ستاند این با حلال باشد خداوندش با مردان نیز روا باشد و نیز بر تو و این معنی رسول کردی و نشانی
کردن لقوله وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ در سوری گفته آید که رضی تقیف آمد که ایشان ربا دادندی خدای تعالی گفت آن را
نزدیک خدا زیادتی نباشد و قوله فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ یعنی هم أصحاب ضعف آنانکه زکاة دهند

خداوندان ضعف وافزونی باشد اللّه الذی خلقکم ثم رزقکم ثم یمیتکم ثم
یحییکم هل من شرکائکم من یفعل من ذلکم من شیء سبحانه وتعالی عما یشرکون
ظهر الفساد فی البر والبحر بما کسبت ایدی الناس لیذیقهم بعض الذی عملوا لعلهم
یرجعون اوست آن خدا که شمارا بیافرید در بدایت وروزی رسانید در میانه و بمیراند بآخر و زنده
کرداند در آخرت هیچ کس هست از شریکان شما از انکه با خدا شریک کرفته اید که ازین چیزی بکند که
خدا میکند یا قادر باشد بر بعضی ازین چیزها سبحانه وتعالی منزه است ومتعالی آن خدای که این
جمله از افعال اوست از آنچه با وی شریک اند انکه کفت ظهر الفساد اشکارا شد فساد در بیابان
ودریا بسبب آنچه میکنند از معاصی وکفته اند فساد بیابان قحط واندکی باران ونبات وفساد دریا
بآن بود که منافع از وی کمتر بود قتاده کفت این پیش از مبعث رسول بود چون خدای تعالی رسول را
اهل بیابان پر از خیر وبرکت وخصب شدند واهل دریا از دیهها وشهرها بکنار دریا باشد هم در
نعمت وخیر افتادند عبد الله عباس کفت وعکرمه ومجاهد که فساد که اشکارا شد در زمین بقتل
قابیل بود هابیل را ودر دریا بغصب آن پادشاه بود که کشتیها بغصب می ستد ونام او جلندا بود
از قبیله ازد فی قوله وکان وراءهم ملک یاخذ کل سفینة غصبا لیذیقهم بعض تا بچشانیم
ایشان را بعضی از آنچه کرده باشند یعنی وبال وعقوبت کردار ایشان در دنیا تا باشد که ایشان رجوع
کنند واز معاصی وناشایست باز ایستند قل سیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة الذین
من قبل کان اکثرهم مشرکین فاقم وجهک للدین القیم من قبل ان یاتی یوم لا
مرد له من الله یومئذ یصدعون من کفر فعلیه کفره ومن عمل صالحا فلانفسهم
یمهدون لیجزی الذین آمنوا وعملوا الصالحات من فضله انه لا یحب الکافرین
بکوای محمد این کافران را که بروید در زمین وبنکرید تا چکونه شد عاقبت وسرانجام آنانکه پیش از شما بودند
از کافران که بیشترین ایشان مشرک بودند وهلاک وعقاب ایشان بسبب شرک وکفر بود راست کردان
روی خود را برای دینی راست که دین مسلمانی است پیش از انکه روزی آید که آنرا هیچ مردی و باز کرداننده
نباشد از خدای تبارک وتعالی واز جهت وی یعنی کس آنرا دفع نتواند کردن زیرا که ایجاد از قبل خدا بود
دفع نتواند کردن الّا آن ممکن نبود وآن روز قیامت است در آن روز متفرق و پراکنده شوند کروهی بهشت
وکروهی بدوزخ من کفر هر که کافر شد کفر او بروست ووبال ومضرت آن راجع باوست و
هر که او کاری نیکو کند برای خود کند وساز کار خود کند وبرای نفس خود جای مهیا کرده اند و
شاید که معنی این بود که شفقت برای نفس خود می برند و بر نفس خود مهربانی می کنند از آنجا که عرب
کویند ام فرشت فامتهد مادری که از سر شفقت فراش بکسترد و بخوابانید لیجزی الذین آمنوا اجرهم

بفرستاد

خدای تعالی کسانی را که ایمان آوردند وعمل صالح کردند از آنچه تفضل کند برایشان وتمام کرداند
از فضل خویش زیادت بر ثواب ایشان بدرستی که او دوست ندارد کافران ومن آیاته ان یرسل الریاح
مبشرات ولیذیقکم من رحمته ولتجری الفلک بامره ولتبتغوا من فضله ولعلکم
تشکرون ولقد ارسلنا من قبلک رسلا الی قومهم فجاءوهم بالبینات فانتقمنا
من الذین اجرموا وکان حقا علینا نصر المؤمنین واز دلایل وآیات وعلامات او آنست که بفرستد
بادها را مژده دهند بباران تا مژده دهد شمارا وبچشاند از رحمت خود یعنی از باران وتا روان شود
کشتیها بواسطه بادها بامر وفرمان وی وتا بجوئید وطلب دارید بعضی از فضل او روزی او یعنی بسبب
تجارت از راه دریا تا باشد که شکر نعمتها او کوئید انکه کفت ای محمد ما پیش از تو پیغمبران فرستادیم هر یکی
را بقوم او وایشان آمدند وحجتهای روشن آوردند آن قوم بایشان ایمان نیاوردند وکافر
شدند ما انتقام از آن کافران مجرمان بستدیم ومؤمنان را نصرت یاری کردیم وبر ما حق است و
واجب یاری کردن مؤمنان را ابو الدرداء کفت از رسول عم شنیدم که کفت الله هیچ مرد نباشد که از عرض
برادر مسلمان دفع کند الا بر خدا واجب شود که آتش دوزخ از و دفع کند روز قیامت انکه این آیه
برخواند وکان حقا علینا نصر المؤمنین الله الذی یرسل الریاح فتثیر سحابا فیبسطه فی
السماء کیف یشاء ویجعله کسفا فتری الودق یخرج من خلاله فاذا اصاب به من یشاء
من عباده اذا هم یستبشرون وان کانوا من قبل ان ینزل علیهم من قبله لمبلسین
فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها ان ذلک لمحیی الموتی وهو علی
کل شیء قدیر اوست آن خدا که بفرستد بادها را از جایهای خود شمال وجنوب وصبا ودبور پس
آن بادها ابر را برانکیزانند پس بکسترانند ابر را در آسمان چنانکه خواهد وکرداند آنرا پاره پاره چنانکه
نکاه کنی هر جا از ابر پاره یعنی باران بر یک قطره را که بیرون می آید از میان او وچون آن باران را برساند
بکشت زار انکس که خواهد از بندکان او وباغها وبوستانهای ایشان همی چون بنکری ایشان را خرم
وشادان بینی وبدرستی که پیش از انکه بر ایشان فرو فرستد نومید بودند فانظر الی آثار رحمة الله
بنکر باثرهای رحمت خدا که آن باران است تا از چند کونه نعمتها وریاحین بواسطه آن ظاهر کرده
واز میان خاک بیرون آورده وزمین را زنده کرداند پس از مردن او بدرستی که آن خدا که زمین مرده
را زنده کرداند وصد هزار انواع ریاحین وشکوفها برده اند ومرده کان را زنده کرداند وصد
هزاران خاک بیرون آرد واو بر همه قادر وتواناست ولئن ارسلنا ریحا فرأوه مصفرا لظلوا
من بعده یکفرون فانک لا تسمع الموتی ولا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین
وما انت بهادی العمی عن ضلالتهم ان تسمع الا من یؤمن بآیاتنا فهم مسلمون

نصف الحزب

الله الذی خلقکم من ضعف ثم جعل من بعد ضعف قوة ثم جعل من بعد قوة
ضعفا و شیبة یخلق ما یشاء و هو العلیم القدیر و اکر بفرستیم بادی را و ان نبات و
زرع که باین باران رویانیدیم باشیم زرد و خشک کرده اینم پس انکه آنرا زرد و خشک بینند هر
آینه کافر شوند پس از ان و آن همه را شکر نکنند انکه این کافران از شکی زده بر دکان و کفت ای محمد
مانند مردکانند تو مرده را نتوانی شنوانیدن و نتوانی کران را اواز بکوش رسانیدن خاصه چون برکردند
و پشت بر کرده اند هم باشند و تو کوران و نابینایان را از راه نتوانی نمودن از سبب ضلالت و کمراهی ایشان
ان تسمع نتوانی شنوانیدن الا کسی را که بآیات ما ایمان آورد بانکه حدیث تو بشنود و بدان منتفع شود و
انکه چنین باشد ایشان مسلمان باشند و اینهمه بر سبیل تمثیل است انکه کفت الله الذی خلقکم
خدا است که بیافرید شما را از ضعف یعنی نیست شما بر ضعف و سستی مجبول کرد تا شما را از نطفه
ضعیف آفرید انکه پس از ضعف قوة داد یعنی جوانی انکه بعد از قوة جوانی ضعیف پیری کرد انچه یخلق
میآفریند آنچه میخواهد و اوست آن خدا که عالم است و قادر دانا و توانا بر کمال و یوم تقوم الساعة
یقسم المجرمون ما لبثوا غیر ساعة کذلک کانوا یؤفکون و قال الذین اوتوا العلم
و الایمان لقد لبثتم فی کتاب الله الی یوم البعث فهذا یوم البعث و لکنکم کنتم لا
تعلمون فیومئذ لا ینفع الذین ظلموا معذرتهم و لا هم یستعتبون و آن روز که قیامت
بر خیزد کافران سوکند خورند که ایشان در دنیا مقام نکردند مکر یک ساعت و این بر سبیل مبالغه کویند
نه بر طریق حقیقت مقاتل و کلبی کفتند یعنی مادر کور مقام نکردیم مکر یک ساعت چه ایشان کمان
بردند که یک ساعت در کور بوده اند برای انکه ایشان مرده باشند از مرور ایام خبر ندارند و این خبر
از کمان و اعتقاد خود دهند کذلک کانوا یؤفکون آری در دنیا همچنین دروغ کفته اند که امروز
میکویند و قال الذین کفتند انانکه ایشان را علم و ایمان داده اند که شما درنک کردید در کتاب
خدا که لوح محفوظ است و در حکم و علم وی تا روز بعث پس این روز بعث و قیامت و لیکن شما
ندانستید که شما را زنده خواهند کردن و ایمان نیاوردید ببعث و نشور فیومئذ پس آن روز سود نکند
آنان را که کافر و ظالم شدند عذر خواستن ایشان را راضی و خوشدل نکردانند و لقد ضربنا للناس
فی هذا القرآن من کل مثل و لئن جئتهم بآیة لیقولن الذین کفروا ان انتم الا
مبطلون کذلک یطبع الله علی قلوب الذین لا یعلمون فاصبر ان وعد الله حق
و لا یستخفنک الذین لا یوقنون ما برای مردمان درین کتاب که قرآنست از هر نوعی مثل زدیم و
داستانی نهادیم تا کار بر ایشان آسان کرده و راه روشن شود و اکر تو که محمدی آیتی و دلیلی که ممکن
باشد بیاری این کافران کویند که شما مسلمانان نیستید الا بر باطل آری همچنین که ایشان را خذلان

کرد و فرو کذاشت تا چنان اند که کویی بر دل ایشان مهری نهاده اند خدای تعالی خذلان کند و
مهر نهد بر دلها آنانکه نمیدانند و علم شان حاصل نیست پس تو ای محمد صبر کن بر رنج و بلای این کافران
و واثق باش بوعده که ترا داده ام بدرستی که وعده خدای حقست و باید که سبکسار کرده اند ترا
آنانکه یقین نیدانند کار آخرت را و ثواب و عقاب را

سورة لقمان

مکی است سی و چهار آیات
از ابی بن کعب روایت است از پیغمبر علیه السلام که هر که سورة لقمان بخواند در قیامت رفیق لقمان
باشد و ده حسنه بدهد هر که امر معروف کند و نهی منکر خدا او را ده حسنه بنویسد والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم

الم تلک آیات الکتاب الحکیم هدی و رحمة للمحسنین الذین یقیمون الصلوة
و یؤتون الزکوة و هم بالآخرة هم یوقنون اولئک علی هدی من ربهم و
اولئک هم المفلحون و من الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله بغیر
علم و یتخذها هزوا اولئک لهم عذاب مهین بنام خدای بینام این آیات کتابی است
محکم یعنی قرآن هدایتی و رحمتی و بیانی و لطفی کسی را که نیکو کار اند آن کسانی که نماز بپای دارند
و زکوة بدهند و ثواب آخرت بیقین باشند ایشان بر راست اند از خدای خود و ایشان اند که رستکاران
و ظفر یافتکانند و من الناس من یشتری از جمله مردمان کس هست که او سخن باطل بخرد یعنی کشیدن
آواز خنیا مشغول میکرد اند برای آن بخرد تا مردمان را کمراه کرد اند بی علمی و دانشی مقاتل و کلبی کفتند
در نضر بن الحارث آمد که او بتجارة بپارس رفتی آنجا کتابها و اخبار و قصص بستان و غیرو مقامات و
حروب ایشان بخریدی و با مکه آمدی و بر مشرکان میخواندی و میکفتی آنچه محمد میکوید هم ازین جنس
است از قصه عاد و ثمود و قصه رستم و اسفندیار و عرب را از ان خوش آمدی برای آنکه غریب بود
بدان مشغول میشدند و سماع قرآن رها میکردند مجاهد کفت مراد آنست که کنیزکان میخریدند
و بعضی کنیزکان را علم اغانی و سرود می آموختند ابو امامه از رسول روایت کرد که او کفت حلال نباشد
تعلیم مغنیان و زنانی که غنا آموزند و بیع شان روا نباشد و بهای ایشان حرام باشد انکه کفت هیچکس
نباشد که آواز بردارد بالغنا که دو شیطان بیایند و بر دو شانهای او نشینند و او را پای میزنند و
می جنبانند تا خاموش شدن ضحاک کفت غنا مفسده مالست و مفسده دل و جای سخط خدا
ابن عباس کفت آیه در حق مردی آمد که او کنیزکی خنیاکر بخریده تا برای او غنا میکفت شب و روز هر
حدیث که ترا از ذکر خدا مشغول کند آن لهو باشد ابو امامه روایت کرد که رسول خدا کفت که
خدای تعالی مرا بفرستاد تا هدی و رحمت عالمیان باشم و مرا فرمود تا مزامیر و اوثان و بتان را محو کنم
و خدای من سوکند خورد بعزت خود که هر که شربتی خمر بخورد بقصد من او را مانند آن شربتی

دم

از صد[illegible] در قیامت و هر کرا او خر خودن رها کند بر او را از حوصلهای تدبر آید هم محمد بن المنذر
گفت در اخبار چنان شنیدم که روز قیامت خدای تعالی گوید کجا اند آنکه سمعهای خویشتن را از
لهو و مزامیر شیطان منزه داشتند ایشان را در ریاض مشک برید و حمد و ثنای من بشنوانید و بگوئید
ایشان را که لا خوف علیکم الیوم ولا انتم تحزنون و تحبرون و مزاکر و آیات خدا را با فسوس و
سخره گرفت آنکه چنین کنند ایشان را عذابی بود خوار کننده وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّىٰ مُسْتَكْبِرًا كَأَن
لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ خَالِدِينَ فِيهَا وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ
بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَأَلْقَىٰ فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَن تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَابَّةٍ
وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ هَٰذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا
خَلَقَ الَّذِينَ مِن دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ و چون برو خوانند آیات ما پشت برکند
سوی تکبر داند از تکبر و نخوت پنداری که نشنید از پنداری که در هر دو گوش وی از شنیدن آن
کری و گرانی هست چون حدیث لهو شنود سماع گوش یکی دو شود و چون آیات ما بروی خوانند خویشتن
را کر سازد تا پنداری که در گوش گرانی هست چنانکه شاعر گفت صُمٌّ إذا سمعوا خيرًا ذُكِرتُ به وإن ذُكِرتُ
بشرٍ عندهم أذِنوا [illegible] آنکه بدین صفت باشد ایشان را بشارت ده بعذابی دردناک آنکه ذکر مومنان
کرد و گفت آنانکه ایمان آرند و عمل صالح کنند ایشان را بهشتهای نعمت باشد که در آنجا مخلد باشند و
جاوید وعده کرد خدای تعالی مومنان را وعده کردنی بحق و او ستان خدا که عزیز و حکیم است
خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بیافرید آسمانها را و برداشت بی ستونی که شما آنرا ببینید و بینداخت در زمین کوههای
بیخ آور و ثابت تا زمین شما را بجنباند و مضطرب نگرداند و فرستادیم از آسمان آبی پس برویانیدیم با آن
باران از هر نوعی از انواع نبات نیکو و بزرگوار آنکه بر سبیل تقریع می فرمود هَٰذَا خَلْقُ اللَّهِ این آفرینش خدا
و خدا آفریده است بمن نمایید تا چه چیز آفریده اند اینها که شما دعوی خدائی ایشان میکنید و ایشان را
بعد از خدای می پرستید تا استحقاق پرستش ایشان معلوم شود آنکه از این اضراب کرد و گفت نه
که ایشان را استحقاق پرستیدن است این ظالمان و کافران در ضلالتی و گمراهی ظاهرند وَلَقَدْ
آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنِ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَن يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ
حَمِيدٌ وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ وَوَصَّيْنَا
الْإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَىٰ وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَ
لِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ بتحقیق که لقمن را حکمت دادیم یعنی عقل و علم و فهم و سدادی و او لقمن بن
باعورا بن ناحور بن تارخ بود وهب گفت پسر خواهر ایوب بود مقاتل گفت پسر خاله اش بود و علما اتفاق

نصف القرآن

کردند

کردند بر حکمتش عکرمه گفت که وی پیغمبر بود عبد الله عمر گفت از رسول شنیدم که گفت حقا اقول حق
می گویم لقمن پیغمبر نبود خدا را احب الله فاحبه خدا را دوست داشت خدا وی را دوست داشت و نیکو
خضر بود نداشتند که وی را گفتند یا لقمن خواهی تا ترا خدا خلیفه کند در زمین تا میان مردمان حکم کنی بحق
جواب داد که اگر خدا مرا مخیر کرد اندر تن اختیار عافیت کنم نه اختیار بلا و اگر مرا فرماید و ایجاب کند بسمع و
طاعت برابر کنم چه من دانم که مرا معاونت کند و عصمت دهد ما را گفتند وی را چرا یا لقمن گفت برای آنکه حاکم را
حوادث آید و باشد که در ظلمات شبهات افتد اگر برسد و توفیق و معاونت او را دریابد بنجاة یابد و اگر
خطا کند از راه بهشت خطا کرده باشد و من آن دوست تر دارم که در دنیا ذلیل باشم و در آخرت شریف
از آنکه در دنیا شریف باشم و در آخرت ذلیل و دانسته ام که هر که دنیا بر آخرت اختیار کند دنیا از رسد
و آخرت از او فوت شود فرشتگان را عجب آمد از حسن منطق و حکمت او آنکه بخفت چون برخاست خدا
او را حکمت داده بود و خلافت پس از آن بر داود عرضه کردند قبول کرد و در محنت افتاد از کلمات
لقمن است که لیس مال کالصحة ولا نعیم کطیب النفس هیچ مال چون تندرستی نیست و هیچ نعمت چون خوشی نفس
نیست ابو هریره گفت لقمان ادیب بزرگ مردم بر وی جمع شدند تا وی حکمت میگفت و ایشان می نوشتند یکی
گفت تو فلان نیستی که فلان جایگاه شبانی میکردی گفت آری گفت بچه اینجا رسیدی گفت بصدق الحدیث
واداء الامانة وترك ما لا یعنینی براستی در سخن و اداء امانت و ترک کردن آنچه بکار نیاید خالد ربعی گفت
لقمن بنده بود حبشی روزی خواجه وی را گفت گوسفندی بکش و از و آنچه پاکترست بیار برفت و گوسفند
بکشت و دل و زبانش بیاورد خواجه گفت این چگونه است گفت چون دل و زبان پاک باشد از وی دو
هیچ پاکتر نباشد و چون پلید باشد هیچ چیز از ایشان پلیدتر نباشد عکرمه گفت روزی خواجه او
گرو بست در حال مستی که آب بحیره باز خورد چون هشیار شد بدانست که بد کرده است لقمان را بخواند
که این را چه تدبیر است گفت باش تا بیایند و مطالبه کنند بیامدند لقمان گفت او گفته است که آب بحیره
باز خورم شما آبها که در بحیره می آید از رود خانها باز بندید تا وی آب بحیره باز خورد گفتند ما این
نتوانیم گفت او نیز نتواند چون نه یکی آب در وی آید عبد الله دینار گفت که لقمن از سفری باز آمد همسایه را
دید در راه از پدر خود پرسید گفت بمرد گفت ملکت امری مالکا رخود شدم اندر زن خود پرسید گفت
نماند است گفت جدد فراشی درم نو شد و از برادر پرسید گفت نماند است گفت آه انقطع ظهری
پشت من شکسته شد و برین مکنت گفت [illegible] لقمن را حکمت دادیم و گفتیم که شکر کن خدا را و هر که شکر
خدا کند برای خود کرده باشد چه دنیا منفعت بوی زیاده شود و در آخرت ثواب شاکران بوی رسد و هر که
کافر شود و بال آن با وی راجع شد از آنکه خدای تعالی بی نیاز و ستوده است یعنی مستحق شکر است اگر
شکر وی بجای آرند و اگر نیارند آنکه گفت ای محمد یاد کن که چون لقمن پسر خود را گفت در آن حالت که پند

سیداد و اولین وعظ و پند این بود که ای پسرک من بخدا شرک میار ای که شرک آوردن بخدا
ظلمی عظیم باشد و ظلم بنده را عذاب بزرگ باشد مفسران گفته‌اند نام پسرش انعم بود ووصینا
الانسان و ما آدمی را وصیت کردیم هر یکی را در حق مادر او را حمل کرد و بار او برداشت ضعفی بر
ضعفی و سستی بعقب سستی چنانکه هر روز که بروی میگذرد سستی و ضعف در وی زیاده میشود
گفته‌اند بضعف نطفه خواست و گفته‌اند که به ضعف فرزند خواست اول نطفه آنگه علقه آنگه مضغه تا
آخر آیه وفصاله فی عامین و شیر باز کردن او در دو سال است این دلیل است بر آنکه رضاع شرعی در مدت
دو سال باشد ان اشکر آنچه انسان را از آن وصیت کرد اینست که شکر کن مرا و مادر و پدر خود را که باز
گشت شما و همه خلقان با من خواهد بودن وان جاهداک علی ان تشرک بی ما لیس لک به علم
فلا تطعهما وصاحبهما فی الدنیا معروفا واتبع سبیل من اناب الی ثم الی مرجعکم
فانبئکم بما کنتم تعملون یا بنی انها ان تک مثقال حبة من خردل فتکن فی
صخرة او فی السموات او فی الارض یأت بها الله ان الله لطیف خبیر اگر مادر و پدر تو جهد
کنند و کوشند تا تو بمن که الهی یگانه‌ام شرک آری و با من شریک گردانی چیزی را که ترا بآن علمی نبود
ایشان را طاعت مدار و با ایشان در دنیا مصاحبت نیکو کن و راه آنکس را متابعت کن که بمن رجوع کرد یعنی
انبیا که انبیا را موافقت کنید و رجوع شما با من خواهد بودن شما را خبر دهم و پاداش هم بآنچه شما کرده
باشید گفته‌اند که این آیه در سعد ابی وقاص آمد و مادرش که او نذر کرده بود که طعام نخورد تا که سعد اسلام
بنگرداند که باز حکایت وصیت لقمان میکند در شرک و خبر داد بر جهد را و گفت ای پسرک من اگر حسنه باشد
یا سیئه هم سنگ دانه از سپندان و آنگه در میان سنگی باشد یا در آسمانها یا در زمین بوقت جزا و حساب
خدای تعالی آنرا بیارد و بر آن حساب کند و جزا دهد مقاتل گفت لقمان این سخن پسر را آنگه گفت که پدر را
گفت اگر من در پنهان گناه خرد کنم خدا آنرا با روی من آرد و بجواب او این سخن گفت جعفر بن محمد الصادق
وایاکم والمحقرات من الذنوب فان لها من الله طالبا لا یقولن احدکم اذنب واستغفر فان الله یقول انها
ان تک الایه گفت بر شما باد که حذر کنید از گناههای خرد که آنرا نزدیک خدا جوینده هست نباید که
یکی از شما گوید که گناه کنم و استغفار کنم که خدای تعالی میگوید انها ان تک الاخر عبدالله عباس گفت
مراد بصخره آن سنگ است که در زیر هفتم زمین است که اعمال فجار بر او نویسند و آن سنگ سبز است
که خضرة آسمان برای وی است ان الله لطیف خبیر بدرستی که خدا لطیف است دانا و لطف کننده یا بنی
اقم الصلوة وأمر بالمعروف وانه عن المنکر واصبر علی ما اصابک ان ذلک من عزم
الامور ولا تصعر خدک للناس ولا تمش فی الارض مرحا ان الله لا یحب کل مختال
فخور واقصد فی مشیک واغضض من صوتک ان انکر الاصوات لصوت الحمیر

زرا

ای پسرک من نماز را بپای دار در اوقات با ارکان و شرایطش و مردمان را بنیکوئی فرما و از بدی و ناشایست
باز دار و بر آنچه بتو میرسد از رنج و محنت دشمنان صبر کن چه این کارها از جمله کارهای واجب کرده
است عبدالله عباس گفت من عزم الامور از هشیاری و احتیاط کارها است ولا تصعر خدک و تکبر مکن
بر مردمان و روی خود از ایشان مگردان بتکبر در آن وقت که با تو سخن گویند و در زمین بنشاط
و بتکبر رو که خدای تعالی دوست ندارد هر متکبری نازنده و فخر کننده را عبدالله عمر گفت در جاهلیه
مردی بیرون آمد از سرای و بتبختر میرفت خدای تعالی زمین را فرمود تا وی را فرو برد تا روز قیامت بزمین
فرو میشود واقصد فی مشیک در رفتار بخود میانه نگاه دار بشتاب و تبختر مکن میانه این و آن
رفتنی گزین عبدالله عمر گفت که رسول علیه گفت شتاب کردن در رفتن بها و جمال از مرد ببرد و
اغضض من صوتک و فرو گیر بعضی از آواز خود یعنی آواز بر بلند مگردان چه منکرترین بانگ خر است
که اولش زفیر باشد و آخرش شهیق سفیان گفت آواز همه چیزی تسبیح باشد مگر بانگ خر که آن بی فرمان
باشد ام سعد روایت کرد از رسول که خدای تعالی سه آواز را دشمن دارد آواز خر و آواز سگ و آواز
نوحه گری الم تروا ان الله سخر لکم ما فی السموات وما فی الارض واسبغ علیکم
نعمه ظاهرة وباطنة ومن الناس من یجادل فی الله بغیر علم ولا هدی ولا کتاب منیر و
اذا قیل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما وجدنا علیه آباءنا اولو کان الشیطان
یدعوهم الی عذاب السعیر ای ننگرید و نمی بینید که خدای تعالی مسخر گردانید برای شما آنچه
در آسمانها و آنچه در زمین است در آسمانها از ماه و آفتاب و ستارگان و ابر و باد و باران و از جمادات و حیوانات
و دریا و کشتی و غیر آن و تمام کرد و ایند بر شما نعمت آشکارا و نعمت نهان نعمت ظاهر و نعمت باطن نعمت ظاهر آنست
که بشاهده بدانند و نعمت باطن نهانست مگر بدلیل ابن عباس گفت نعمت ظاهر دین است و حسن الحال و
نعمت باطن هر نعمتی که خدای داند مقاتل گفت نعمت ظاهر این خلقت سوی است و روزی و اسلام و نعمت
باطن آنچه خدای باز پوشید از گناه بنی آدم ضحاک گفت نعمت ظاهر حسن صورت است و نعمت باطن معرفت است
در دل عبدالله عباس گفت رسول را از این آیه پرسیدم گفت نعمت ظاهر آنکه حسن خلق و روزی و نعمت
باطن آنکه پرده گناه تو فرو گذاشت باشد آنگه گفت یا ابن عباس خدای تعالی مرا گفت که مومن را سه چیز
دادم یکی آنکه انقطاع عملش دعا مومنان با وصوف کنم تا کفارت گناه او باشد دوم در برابر ثلث مال
او را دادم تا بخیرات کند و کفارت گناه او باشد سوم پرده بر وی فرو پوشم و گناهان بر وی بپوشانم حارث
بن اسد گفت نعمت ظاهر نعمت دنیاست و نعمت باطن نعمت عقبی اهل اشارت گفته‌اند نعمت ظاهر تخفیف شرایع
و نعمت باطن تضعیف منافع و نعمت ظاهر تسویه ظاهر است و نعمت باطن تنویر سرائر است و نعمت نعمت
فی قوله انعمت علیهم و نعمت باطن تعلیمست ویعلمکم ما لم تکونوا تعلمون نعمت ظاهر دعوتست

ظاهره

والذين يدعون الى دار السلم و نعمت باطن هدایت است وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ نعمت ظاهر
ذکر او بر زبانست و نعمت باطن ذکر او در دل و جان نعمت ظاهر تلاوت قرآنست و نعمت باطن علم آ
بآن نعمت ظاهر الوان عطایاست و نعمت باطن غفران خطایا وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان کس هست که جدل
میکند و خصومت در کار خدای بی علمی و دانشی و بی هدایتی و کتابی روشن وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ و
چون گویند او را که متابعت کنید آنرا که خدای تعالی فرو فرستاد از قرآن گویند که ما پس روی
آن کنیم که پدران خود را بران یافته ایم بگو ایشانرا که هم پیروی پدران خود کردید اگر چه ایشانرا
دیو باید بدوزخ و عذاب آتش سوزان دعوت کند وَمَن يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ
اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ وَمَن كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُ
إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ
نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ
قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ و هر که روی بخدا آرد و گردن نهد فرمان وی را
و نیکوکار بود مخلص بود طاعت خاص و خالص برای وی کند بدستی که او دست در آنکه محکم و دست
آویزی استوار زده باشد که هرگز شکسته نگردد و منقطع نشود و سرانجام کارها با خدایست انکه
رسول را گفت تا دل خوش کرده ای محمد هر که کافر شود باید که کفر او ترا اندوهگین نکند که مرجع
و بازگشت ایشان با ماست ما ایشانرا خبر دهیم بدانچه کرده باشند حساب ایشان بکنیم و جزای ایشان
بدهیم که خدای تعالی عالم است و آگاه بآنچه در سینهای ایشانست نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا برخورداری دهیم
ایشانرا زمانی اندک و آن مدت حیوة دنیاست انگه مضطر کردانیم ایشانرا با عذاب دوزخ وَلَئِن
سَأَلْتَهُم و اگر بپرسی از ایشان که آسمان و زمین را که آفرید گویند که خدا آفرید چون ایشان معترف
شوند بگوی که شکر و سپاس مر خدای را که اقرار کردند و حجت بر ایشان لازم شد بَلْ أَكْثَرُهُمْ
که بیشتر ایشان نمی دانند که حجت بر ایشان لازم است یا خود بیشترین نمی دانند که آسمان و زمین را
خدا آفریدست از آنجا که نظر نمیکنند لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ
وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِن شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِن بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَّا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ
اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ مَّا خَلْقُكُمْ وَلَا بَعْثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ إِنَّ اللَّهَ
سَمِيعٌ بَصِيرٌ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ
الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ
هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ خدایراست
آنچه در آسمانها و زمین است از ملک و ملک و مخلوقست هر که هستند و عاریتست و او حق است

بی نیاز و پسندیده وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مفسران گفتند سبب نزول آیه آن بود که جهودان رسول را
از روح پرسیدند خدای تعالی فرستاد وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ چون رسول علیه السلام جواب داد جهودان
پیش وی آمدند و گفتند ای محمد تو میگوئی وَمَا أُوتِيتُم مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا و با این مارا خواهی نزد در
کتاب تو هست که مارا توریة دادند و در آنجا همه علمی هست رسول گفت بالکه علم توریة دست بجانب
با علم خدا اندکست گفتند نه تو میگوئی وَمَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا هر که او را حکمت دادند
او را خیر بسیار دادند و این علم اندک باشد خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت اگر هر چه در زمین
درختست قلمها باشد و دریا که محیط عالمست دوات و هفت دریای دیگر بدان مدد دهد او را ابدا
تا منقطع نگردد و کلمات خدا را مینویسند قلمها شکسته گردد و نماند و دریاها نیست گردد و کلمات خدا
بسر نرسد و نوشته نگردد و این کلمات عبارتست از معلومات و مقدورات خدا و چون معلومات و مقدورات او
نامتناهی باشد کلماتی که ازان عبارت باشد نامتناهی باشد ابحر متناهی باشد و بسر رسد نامتناهی هرگز بسر نرسد و
خدای تعالی عزیز و حکیمست عزت او بی چون و حکمت او بی دانند مَا خَلْقُكُمْ وَلَا بَعْثُكُمْ در کار
بر قومی که گفتند که خدای تعالی این چندین خلق را چگونه زنده کرده اند ندانستند که اوست آن
خدا که قلیل و کثیر نسبت با قدرت وی متساویست یعنی از صنعی وی را مشغول نکرده اند و کاری از کاری
وی را منع نکند گفت نیست آفریدن شما و نیست باز آفریدن شما مگر همچنین شما از کوزه الا چون آفریدن و
برانگیختن یک نفس از آنکه وی را آفریدنی منع نکند و بر وی هیچ چیز دشوار نیاید چه او شنوا و بیناست
همه مسموعات شنود و همه مبصرات بیند و هیچ یکی از دیگری وی را منع نکند همچنین جمله خلق را
بیک نفس زنده کرده اند که یکی وی را مشغول نکرداند انگه گفت أَلَمْ تَرَ ای نمی بینی و نمیدانی که خدای
تبارک و تعالی شب را در روز می آورد و روز را در شب شب در روز نهان میکند و آنگه از میان روز
بیرون آرد و همچنین روز از میان شب چون بیرون آید درستی که خلق روز را از میان خاک زمین بیرون
آورد تا از شب در روز می افزاید و از روز در شب آفتاب و ماه را مسخر کرده اند هر یکی از ایشان میروند
در فلک خویش تا بوقتی معین آفتاب بمدت یک سال و ماه بمدت یک ماه دور کند تا آنکه که قیامت باشد
و خدا آگاه و داناست بآنچه شما میکنید ذَٰلِكَ این صفت که کرده ایم از صنعت و بدایع حکمت برای آن کرد
تا بدانید که اوست خدای بحق و آنچه شما میپرستید آنرا بعبادت معبودان همه باطلند و اوست خدا
که بلند و بزرگوارست أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُم مِّنْ آيَاتِهِ
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ وَإِذَا غَشِيَهُم مَّوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ
لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ
ای نمی بینی و نمی نگری که کشتی در دریا میرود بامر و فرمان و تسخیر وی میرود و نعمت و احسان وی

آیشما نماید بعضی از آیات بر کمال قدرت وعجایب صنعت خود بدرستی که در آن آیاتی وعلامتی هست
هر صبر کننده را بر بلا وهر شکر کننده بر نعمت وگفته‌اند هر مومنی را ایمان مشتملست برین دو خصلت
صبر است وشکر لقوله علیه السلام الایمان نصفان نصف الصبر ونصف الشکر انکه ذکر کفار کرد که
در دریا نشسته‌اند چون بلا بایشان رسد صبر نکنند ونعمت بدیشان رسد شکر نکنند وکفران
آرند گفت چون بایشان در دریا موجی رسد وباز پوشد ایشانرا موجها چون کوهها کلبی گفت چون
ابرها که سایه افکند ایشانرا درین حال با خدا کردند وباخلاص وی را خوانند ووی بر عبادة
خالص کرده‌اند پس آنگاه که خدا ایشانرا نجات دهد واز دریاشان بر بیابان وصحرا برد بعضی از ایشان
هم بر آن اخلاص که بوده‌اند وبرخی آیات مارا جحود وانکار کنند وآیات مارا جحود وانکار نکنند الا
هر غدر کننده کافری یا ایها الناس اتقوا ربکم واخشوا یوما لا یجزی والد عن ولده
[...] شیا ان وعد الله حق فلا تغرنکم الحیوة الدنیا ولا یغرنکم بالله الغرور ان
الله عنده علم الساعة وینزل الغیث ویعلم ما فی الارحام وما تدری نفس ماذا
تکسب غدا وما تدری نفس بای ارض تموت ان الله علیم خبیر ای مردمان از خدای خود
بترسید واز معاصی اجتناب کنید واز روزی حذر کنید که در آن روز هیچ پدر فرزند را جزا نتواند
داد وعذاب از وی دفع نتواند کرد بهیچ وجه ونه هیچ فرزند پدر را چیزی جزا تواند داد این
وعده است که خدای داده ووعده خدا حق است در وی هیچ شکی وخلفی نباشد باید که حیوة دنیا
وزندگانی این جهان شما را مغرور وفریفته نکند ونباید که شیطان فریبنده شما را بخدا بفریبد
وگوید که او خدای کریم وآمرزنده است تا شما بر معصیة دلیر گردید وبا معصیة تمنای مغفرت
وآمرزش خدا کنید انکه گفت ان الله عنده [...] گفته‌اند مردی پیش رسول آمد نام او حارث بن
عمرو از اهل بادیه ورسول را پرسید که قیامت کی خواهد بودن وخبر ده مارا تا امسال چند باران
خواهد آمدن که دل مادران بسته است برای چهارپایان وزن من حامله است بگو تا چه خواهد زادن
وبگو تا حال یا فردا چگونه خواهد بودن وبگو تا من بکدام زمین خواهم مردن خدای تعالی این آیه
فرستاد وگفت که نزدیک خداست علم قیامت که کی خواهد بودن واو باین علم مخصوص است وانکه
باران کی آید وچند بارد وانکه در رحم زنان نر است یا ماده وهیچکس نداند که فردا چه کسب
خواهد کرد تا خدای داند وهیچ نفس نداند که کجا خواهد مرد آن خدا داند که او داننده وآگاهست
عمرو بن سعید گفت رسول را گفتم یا رسول الله هیچ علمی هست که ترا نداده اند گفتم اعلم بسیار
داده اند وبسیار علم هست که مرا نداده اند انگاه این آیه برخواند وگفت این پنج چیز جز خدا ندا[ند]
سورة السجدة مکیست وسی آیه است ابی بن کعب از رسول روایت کرده که هر که او سورة سجده

وَلَا مَولُودٌ هُوَ جَازٍ عَن وَالِدِهِ

بخواند چندان ثواب دهند اورا که شب قدر در عبادة باروز آورده باشد جابر بن عبد الله
گفت که رسول صلی الله علیه واله هیچ شب نخفتی تا این سورة وسورة الملک برنخواندی وگفتی
این دو سوره بر سورتهای دیگر بهفتاد حسنه زیاده ترست هر که این دو سوره بخواند هفتاد
حسنه بنویسند وهفتاد سیئه محو کنند وهفتاد درجه رفع کنند والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم

الم تنزیل الکتاب لا ریب فیه من رب العالمین ام یقولون افتریه بل هو الحق
من ربک لتنذر قوما ما اتیهم من نذیر من قبلک لعلهم یهتدون الله الذی
خلق السموات والارض وما بینهما فی ستة ایام ثم استوی علی العرش ما لکم
من دونه من ولی ولا شفیع افلا تتذکرون این سوره که اول او این حروف مقطعاتست نزدیک کسانی
است یعنی کتابی است فرو فرستاده آیه آیه وسوره سوره برحسب مصلحت در اوقات مختلف آنست که درو
شکی وریبتی نیست واز قبل خدای عالمیانست واز نزدیک اوست نه که این کافران میگویند که محمد این را
فرا بافته است واز خود میگوید دروغ میگویند بلکه این کتابی حقست وراست از قبل خدای تو بتو
فرستاده است تا بترسانی وبیاگاهانی باو گروهی را که پیش از تو هیچ پیغمبری بیم کننده بایشان نیامده مراد
قریش اند که پیش از پیغمبر ما هیچ پیغمبری بایشان نیامد ترا فرستادیم بایشان تا باشد که ایشان مهتدی
شوند وراه راست یابند آنکه گفت خداست آنکه بیافرید آسمانها وزمین را وآنچه در میان آسمان وزمین است
در مقدار زمانی که آن شش روز باشد چه پیش از خلق آسمان وزمین ماه وآفتاب نبود تا شب وروز باشد
آنگه مستوی شد بر عرش نیست شما را از جز وی هیچ دوستی وهیچ یاری وشفاعت خواهی ای
شما هیچ اندیشه نمیکنید تا حال شما چگونه خواهد بود یدبر الامر من السماء الی الارض ثم یعرج الیه
فی یوم کان مقداره الف سنة مما تعدون ذلک عالم الغیب والشهادة العزیز الرحیم الذی احسن
کل شیء خلقه وبدا خلق الانسان من طین ثم جعل نسله من سلالة من ماء مهین ثم سویه
ونفخ فیه من روحه وجعل لکم السمع والابصار والافئدة قلیلا ما تشکرون تدبیر
میکند کار وحی را وفرستد از آسمان بزمین بدست جبرئیل پس از آن میکرد وباز بملک وحی میشود
آنجا او راست از قبول کردن وحی ورد کردن وی در روزی از روزهای دنیا که مقدار مسافت راه
آن روز هزار ساله راه باشد یا نصد ساله راه فرو آمدن وپانصد ساله راه بر برشدن یعنی اگر کسی از
بنی آدم خواهد که این مسافت قطع کند بهزار سال قطع تواند کردن وگفته‌اند که خدای تعالی تدبیر میکند
کارهای دنیا از آسمان تا بزمین در مدت ایام بقاء دنیا آنگه مرجع کار با وی بود پس از انقطاع ایام دنیا در
روزی که مقدار او هزار سال بود وآن روز قیامت است وروا باشد که این خبر بود از شدت واهوال قیامت

تنزیل

نصف الحزب

بر طریق بالغه جز عرب ایام شر را بطول وصف کنند و ایام سرور را بقصر ذٰلِكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ
کردانا، نهان و آشکارا است و عزیز و بخشاینده است آن خدای که نیکو کرداند هر چیزی را آفرینش
او هر را محکم و متقن آفرید و هر یکی را صورتی دیگر داد بحسب مصلحت و ابتدای خلق آدم کرد از گل
انکه نسل و فرزندان او را پیافرید از سلالة آب حقیر و خوار انکه راست کرد اندام او و در دمید در
جان او را انکه التفات کرد و گفت وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ و پیافرید شما را شنوائی و بینائی کوش شنونده
و چشمی بیننده و دلی داننده با اینهمه نعمت اندک شکر میکنید حذای را وَقَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ
أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ
ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُو رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا
فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ منکران بعث و نشور گفتند بر سبیل انکار هم چون ما نیست شویم
و پوسیده کردیم در زمین ما را دیگر این خلقی نو خواهند آفرید و اعاده خواهند کرد که ایشان بلقای خدا
و ثواب و عقاب او کافرند و باز گشت را با سرای آخرت منکرانند بگو ایشان را ای محمد که جان شما برد ملک
الموت که او را بر شما موکل کرده اند برای قبض ارواح شما در خبر است که رسول عم گفت شب معراج را بآسمان بردند
هم فرشتگان در روی من بخندیدند بطاقت و بشاشت فرشته را دیدم با سهم و هیبت لوح در دست گرفته
در و مینگریست بروی سلام کردم جواب داد و در روی من تبسم نکرد گفتم یا جبرئیل این فرشته کیست گفت
این ملک الموت است خدا او را آفریده است تخندیده است من بنزدیک وی شدم و گفتم تو بیک ساعت
همه جهان چگونه رسی گفت این جهان در پیش من چنانست که خوانی در پیش کسی نهاده است دست بهر جا
که خواهد برسد و نیز مرا عوانان باشند از فرشتگان رحمت و عذاب آنجا که خواهم ایشان را فرستم گفتم
این لوح چیست گفت بدین لوح نام آنانست که جان ایشان درین سال خواهد بود من مینگرم هر که را وقت
در آمده باشد جان او ببرم ادم شهر بن حوشب گفت یک روز ملک الموت در نزد یک سلیمان شد از همنشینان
او یکی چند بار نگاه کرد چون برفت آن مرد گفت یا رسول الله این مرد که بود گفت ملک الموت گفت در روی
من بسیار نگرید ترسم که مرا اجل نزدیک رسیده باشد باد را فرما تا مرا بزمین هند برد سلیمان بفرمود
تا ببرد روز دیگر ملک الموت پیش سلیمان آمد گفت یا ملک الموت دیروز در فلان مرد از همنشینان من
بسیار نگاه میکردی چرا گفت تعجب میکردم که خدا فرموده بود که جان او بزمین هند بستانم و من او را
بر تو دیدم گفت پس چه کردی گفت جانش بر داشتم نشان تا چون رسید بدو نزدیک آنجا و هو قوله
عم إِذَا أَرَادَ اللَّهُ قَبْضَ عَبْدٍ جَعَلَ لَهُ فِيهَا حَاجَةً خدای تعالی خواهد تا جان بنده بزمینی برد او را در آن
زمین حاجتی پدید کند وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ و اگر ببینی ای محمد چون گناه کاران بنزدیک خدا سرها در پیش
افکنده باشند از شرم گناه که کرده باشند میگویند با رخدایا دیدیم و شنیدیم ما را باز دنیا بر تا عمل صالح

کنیم

سجده

کنیم که ما را علم یقین حاصل شد اگر این حال ایشان بینی کاری عظیم و واقعه سخت دیده باشی وَلَوْ شِئْنَا
لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَلَٰكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ
فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ یا اگر خواهیم
هر نفسی را هدایت توانیم داد ن بر سبیل قهر و قسر تا همه آن ملجا شوند بایمان ولکن مصلحت در تکلیف خلق
این اقتضا میکند چه مکلف باید که باختیار خود ایمان آرد تا مستحق مدح و ثواب باشد و لیکن گفتار من سابق
شده است و واجب گشته که دوزخ را پر کنم از آدمیان و پریان وَهُوَ قَوْلُهُ تَعَالَىٰ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ
النَّاسِ أَجْمَعِينَ و تقدیم این قول برایمان بود که عالم بوده باستحقاق عذاب ایشان فَذُوقُوا چون اهل دوزخ
را گویند بچشید بجزاء آنچه فراموش کردید فرمان خدای را که ما نیز شما را فراموش کردیم در دوزخ رها کردیم
تا از جمله فراموشان شوید یعنی با شما معامله فراموشان کنیم و این کنایه بود از طول عذاب چنانکه یکی را
گویند فلان در زندان فراموش است چون او را مخلد در زندان کرده باشند وَذُوقُوا بچشید عذاب جاوید
بآنچه کردید در دنیا از معاصی کعب الاحبار گفت در قیامت چون خلق را در صعید سیاست بدارند و حساب باز
کنند اهل دوزخ را بدوزخ برند و فرشتگان برخیزند و شفاعت کنند مقبول باشد و گروهی را بشفاعت
ایشان از دوزخ باز ارند و گروهی را بشفاعت پیغمبران از دوزخ باز ارند و گروهی را بشفاعت شهیدان و
گروهی را بشفاعت مؤمنان انگه رحمت بیاید و گوید بار خدایا مرا نیز شفاعت برسد گوید شفاعت کن گوید
در حق گروهی که در حق بنده و پرستار کسی را یاد کرده در مقامی از من ترسیده یا امید داشته یا در هم
عمل باری بجوانمردی فـ برجا او را از دوزخ بر آرند که در دوزخ مانند مگر کسی که خدای تعالی بر
یاد کند انکه بعز ما بیان تا در دوزخ بر بندند پس از آن هیچ راحت در نشود و هیچ غم بیرون نیاید و
در آن وقت گویند فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا بحقیقت ایمان آنان آرند بآیات ما چون ایشان را
تذکیر کنند و ذکر من یاد دهند بر روی در آیند بسجده و تسبیح بحمد و ستایش خدای خود و استنکاف
نکنند و گردنکشی نمایند نزدیک اصحاب ما اینجا یک سجده بر خوانند و کوش فرادارنده واجب است
و بر سامع واجب نیست تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ
يُنْفِقُونَ فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا
كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَىٰ نُزُلًا بِمَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ و از صفت مؤمنان آنست که پهلوهای ایشان از بستر بیزار آمده مالک بن دینار گفت انس مالک را پرسیدم
که این جماعت که بودند گفت جماعتی از اصحاب رسول از میان نماز شام و خفتن نماز کردندی آیه
در حق ایشان آمد عبدالله بن عمر گفت که رسول عم گفت هر که او تعقیب خواند میان نماز شام و خفتن خدای

اجمعین

سجده

تعالی برای او دو کوشک بنا کند هر یکی یک ساله راه و آن نماز که در وی کنند نماز تا یان باشد و آنرا ساعت
غفلت گویند و هر دعا که نماز شام و خفتن کند مستجاب بود هشام بن سالم از صادق علیه السلم روایت کرد که هر که
میان نماز شام و خفتن دو رکعت نماز کند در رکعت اول الحمد و ذا النون تا و نجی المؤمنین و در دوم الحمد
وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ تا آخر آیه انگه دست بقنوت بردارد و بگوید اللّهمّ إنّي أسألك بمفاتح الغيب التي لا
يعلمها إلا أنت أن تصلّي على محمّد وآل محمّد اللّهمّ أنت وليّ نعمتي والقادر على طلبتي وتعلم حاجتي فأسألك
أن تصلّي على محمّد وآل محمّد وأن تفعل بي كذا وكذا هیچ حاجت نخواهد الا که روا کند آنرا معاذ جبل
از رسول روایت کرد که آیه در حق آنان آمد که نماز شب کنند و گفت با رسول الله بودم در بعضی سفرها و برا
گفتم یا رسول الله مرا عملی بیاموز که بهشت مرا نزدیک کرداند و از دوزخ دور کند گفت ای معاذ از چیزی
که گفت ای معاذ از چیزی بپرسیدی و این سهل است برای آنکه خدای تعالی سهل کرد اینک خدای
براستی بپرست و باو شرک میار و نماز بپای دار و زکوة مال بده و ماه رمضان روزه دار و حج خانه کن انگه
گفت ترا راه نمایم بر ابواب خیر روزه سپرست و صدقه خشم خدا بنشاند و نماز شب در میانه انگه این
آیه بخواند تتجافى جنوبهم انگه گفت ترا خبر دهم بقوام این جمله گفتم بلی زبان خود بدست خود گرفت
و گفت اكفف لسانك زبان خود نگه دار من گفتم یا رسول الله ما را بگفتار زبان مواخذت کنند گفت
یا معاذ ثكلتك أمك وهل يكبّ الناس في النار على وجوههم إلا حصائد ألسنتهم مردم را در دوزخ افکند
الا که زبان ایشان اسماء بنت عمیس گفت از رسول شنیدم که گفت چون روز قیامت باشد و خلق را
در موقف عرض جمع کنند منادی ندا کند و گوید لیقم الذين كانت تتجافى جنوبهم عن المضاجع یعنی که
شب برخیزند نمکان در دنیا برخیزند جماعتی اندک برخیزند ایشان را ببهشت برند انگه در حساب خلق
گیرند يدعون ربهم خدای خود را خوانند بخوف و طمع گاه از عقابش ترسند و گاه برحمتش امید دارند
و آنچه ما ایشانرا روزی کرده ایم نفقه کنند انگه خدای تعالی برای ترغیب و تحریض مؤمنان را گفت
فلا تعلم نفس کس نداند که چه نهاده اند و چه کرده اند و چه ساخته اند برای ایشان و پوشیده کرد
از چیزی که چشم آن روشن گردد عبد الله مسعود گفت که در توریة نوشته است لقد اعدّ الله
للذين تتجافى جنوبهم ما لا عين رأت ولا أذن سمعت ولا خطر على قلب بشر ولا يعلمه ملك مقرّب
خدای ساخت برای آنکه پهلوان از بستر بردارند برای خدا آنچه هیچ چشم چنان ندیدست و هیچ
گوش چنان نشنیده و بر خاطر هیچ آدمی نگذشته و هیچ فرشته آنرا نداند و این معنی در قرآنست قوله فلا
تعلم نفس ما أخفي لهم من قرة أعين انگه بیان کرد که این جزاء و مکافات بود بر آنچه کردند در دنیا از
طاعت یعنی بواجب استحقاق افزرگان هر آنکس که مؤمن بود همچنان بود که آنکس که فاسق و نافرمان
باشد لا يستوون هرگز یکسان نباشند مفسران گفتند که آیه در امیر المؤمنین علیه السلم آمد و ولید بن

العقبة بن ابی معیط که برادر عثمان بود از مادر میان ایشان چیزی رفت ولید گفت علی را که تو کودکی و انا
أبسط منك لسانا وأحدّ سنانا وأملأ للكتيبة منك از تو بزبان فصیح ترم و بسنان تیزترم و در
میان لشکر از تو پای دارترم امیر المؤمنین علی گفت اسكت فإنك فاسق خاموش باش که تو فاسقی خدای
این آیه فرستاد لا يستوون گفت و لا يستوون این گفتا اگر چه آیه در ایشان هر دو آمد تا عام باشد در جمله
مکلفان هیچ فاسق را هیچ مؤمن برابر باشد و نظم کلام اقتضای آن میکند که فاسق در آیه بمعنی کافر
است برای آنکه جمع میان ایمان و فسق درست باشد و میان کفر و ایمان درست نباشد چه یک شخص مؤمن
باشد و هم فاسق اما مؤمن و کافر نتواند بود و این ولید عقبه آنست که از دست عثمان بر کوفه والی بود
شبی از شبها خمر خورد و بامداد در مسجد آمد و در محراب رفت و نماز بامداد چهار رکعت بکرد
انگه با قوم نگاه کرد هم در نماز و گفت أزيدكم فإني نشيط بو چهار رکعت بیفزایم که من نشاط مردم
بمانده کاو مست است ایشان نوشتند بعثمان تا او را باز خواند جماعتی از صالحان کوفه برفتند
و گواهی دادند بر وی که او خمر خورده و مست در نماز آمد و نماز بامداد چهار رکعت کرد و گفت أزيدكم
فإني نشيط عثمان با علی مشورت کرد گفت او را حد باید زدن هشتاد تازیانه عثمان ویرا حد زد و این حال
در کوفه شایع شد و این دلیل چون مهاجر و انصار با امیر المؤمنین بیعت کردند با مروان حکم و سعد
بن العاص بیعت نکردند امیر المؤمنین ایشانرا بخواند و گفت چرا بیعت نمیکنید ولید گفت برای آنکه تو ما را
بکین آورده پدر مرا بدر بکشتی و روز بدر بکشتی و مروانرا چون عثمان بمدینه آورد تو ویرا عتاب کردی
و ما ترا بیعت بشرط آن کنیم که ما را در آنچه خواهیم بدیگران بزنیم هیچ دوم انکه چون از تو ترسیم
روی پیش ما ویر سوم انکه کشندگان عثمان را بکشی امیر المؤمنین علی علیه گفت آنچه گفتی که تو ما را بکینه
آوردی من یاد در حوم که خدا و رسول و دین حق شما را بکینه آورد و اما آنچه گفتی که ما را از حق باشد
جز آنچه شرع راه دهد نباشد و اما ترس شما از من این توام که شما را این کرده ام و اما کشندگان عثمان
را آنچه شرع راه دهد با ایشان بکنم چون ولی دم مطالبت کند و بر گواهی درست شود گفت اگر بیعت
نکنیم چه کنی گفت شما را محبوس کنم تا بیعت کنید و عقوبت کنم تا در بیعت با سلمان یکسان
شوید چون این بشنیدند بیعت کردند انگه حق تعالی آنچه جزای هر دو قوم بود بگفت أما الذين
آمنوا انانکه ایمان آوردند و عمل صالح کردند ایشانرا بهشتها ماوی باشد و این جنات الماوی نوعی از
بهشت است که ارواح شهدا آنجا ماوی کرده و آن جانب راست عرش است نزل ایشان باشد و نزل
آن باشد که پیش آیند نهند بما كانوا يعملون بجزای آنچه ایشان کردند در دنیا از طاعت و فرمان برداری
وأما الذين فسقوا فمأواهم النار كلما أرادوا أن يخرجوا منها أعيدوا فيها وقيل لهم
ذوقوا عذاب النار الذي كنتم به تكذبون ولنذيقنهم من العذاب الأدنى دون

الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا
إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ واما آنانکه فاسق شدند وانفرمان خدای بیرون آمدند از آنجا ایشانرا
اعاده کنند و باز پس برند و گویند ایشانرا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا و هر آینه بچشانیم ایشانرا از عذاب نزدیکتر
دیگر بجز از عذاب بزرگتر و مهتر ابی کعب و ضحاک گفتند عذاب ادنی رنج و مصایب دنیا است عبدالله
مسعود گفت قتل بودن بدست مقاتل گفت قحط است که در مکه بود هفت سال تا مردم را بجی دند
و عذاب اکبر عذاب دوزخ است محمد باقر گفت خروج مهدی آل محمد بود بر ایشان لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ
ایشان برای آن گفتیم تا بود که باز آیند و توبه کنند و اختیار ایمان و طاعت کنند تا عذاب اکبر از ایشان
دفع شود آنکه گفت وَمَنْ أَظْلَمُ کیست ظالم و ستمکارتر از آنکس که او را وعظ گویند و پند دهند بآیات
خدای وی پس انکار آن عمل کند و روی بگرداند و گناه کند و کفر آرد آری ما از گناهکاران انتقام
کشیم و کینه باز خواهیم ما موسی پیغمبر را کتاب توریة دادیم برای محمد وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ
فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ
بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ
أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
لَآيَاتٍ أَفَلَا يَسْمَعُونَ ما موسی پیغمبر را کتاب توریة دادیم پس ای محمد در شک مباش در لقاء او
و جزای او سدی گفت شک مکن در آنکه او توریة از خدای تلقی کرد بقبول و رضا و گفتند که ضمیر راجعست
با موسی و شک مکن در آنکه موسی را خواهی دید در شب معراج در خبر است که رسول ع گفت که
موسی ابن عمران را دیدم مردی دراز بالا و جعد موی گوییا که از مردان شنوءه است و ما موسی را هادی و
راه نماینده بنی اسرائیل کردیم و از ایشان امامان و مقتدایان کردیم که ایشانرا راه نمایند بآنچه در توریه
است از دین و شریعت بامر و فرمان آنکه که صبر کردند بر رنج و مشقت یعنی از شما نیز امامان کنیم از نبی
کریم چون صبر کردند و ایشان بر آیات ما بر یقین بودند و شاکر آنکه رسول خود را گفت ای محمد خدای
تو فصل کند و جدا کرداند و حکم کند میان ایشان بروز قیامت در آنچه ایشان خلاف می کردند أَوَلَمْ
يَهْدِ لَهُمْ ای راه نمود ایشانرا و متوعظ نکرداند بسیاری آنانکه ما ایشانرا هلاک کردیم از امتان
گذشته در راهها و سکنهای ایشان میروند و آثار و علامات ایشان می بینند که چون بودند و چند
بودند و امروز از ایشان جز اثری نمانده است بدرستی که درین آیاتی و علامتی و عبرتی هست ای نمی
شنوید آیات خدای را و اخبار ایشانرا تا متعظ و منزجر شوید أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ
الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ
هَٰذَا الْفَتْحُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا

بن۲

چنانکه

حزب

هُمْ يُنْظَرُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَانْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ ای نمی بینند و نمیدانند که ما آب
باران را بزمین خشک و درشت میرانیم آنکه بکمال قدرت خویش بسبب آن آب از زمین و زرعی و گیاهی
بیرون آوریم که ایشان و چهارپایان ایشان از آن بخورند ای چشم ندارند و نمی بینند و اندیشه نمی
کنند تا بدانند وَيَقُولُونَ میگویند این کافران که این فتح که محمد وعده میدهد کی خواهد بود اگر شما
راست میگوئید مفسران گفتند مراد بفتح حکمست یعنی روز فصل و قضا و حکم که روز قیامت کی
خواهد بود کلبی گفت فتح مکه خواستند سدی گفت روز بدر خواستند قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ بگو ای محمد که روز
فتح کافران را ایمان آوردن هیچ سود نکند آنانکه گفتند روز بدر است گفتند که عذر آن که عذاب
معاینه بینند و گرفتار شوند بی وجه کرده اند که هیچ مخصص نیست جز مثل این حال آنجا باشد و وجهی دیگر
آنست که امروز فتح مکه را یا روز بدر را که بر ایشان ظفر است انکار میکنند فردا که آنرا معاینه بینند
یقین بدانند و بر استدارند آن ایشانرا نفعی نکند و سودی ندارد و نه ایشانرا مهلت دهند و بر ایشان
رحمت کنند فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ از ایشان روی بگردان و منتظر عذاب ایشان می باش که ایشان نیز منتظر
هلاک تو اند و غلبه و ظفر یافتن بر تو سورة الاحزاب مدنی است هفتاد و سه آیه است ابوامامه از ابی بن
کعب روایت کرد که رسول گفت هر که او سورة احزاب بخواند و اهل و زنان خود را بیاموزد او را از عذاب
گور امان دهند بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا وَاتَّبِعْ مَا
يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا
حق جل و علا خطاب میکند رسول را و مراد رسول و امة وی اند میگوید ای پیغمبر برگزیده نفع منزلت
از خدای بترس و طاعت کافران و منافقان مدار و فرمان ایشان بر آیه در ابو سفیان حرب آمد و عکرمه
بن ابی جهل و ابو الاعور السلمی چون بمدینه آمدند و بخانه عبدالله سلول که سرور منافقان بود فرود
آمدند پس از آنکه جنگ احد بود و رسول ایشانرا امان داده بود که بیایند و بگویند و بشنوند عبدالله بن ابی
سرح و طعمة بن ابیرق با این کافران و منافقان برخاستند و نزدیک رسول آمدند و گفتند ای محمد دست
از خدایان ما بدار و بگو که ایشان شفیعان ما اند و عبادت ایشان نافعست ما تا ما نیز از تو و از خدای تو
بداریم رسول را سخت آمد صحابه گفتند یا رسول الله دستوری ده تا همه را گردن بزنیم گفت نشاید که ایشانرا
امان داده ام ولیکن از مدینه شان بیرون کنید و ایشانرا گفتند اخْرُجُوا فِي لَعْنَةِ اللَّهِ وَغَضَبِهِ و آیه اگرچه خاص
است بر عموم حمل کنند إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدا همیشه بوده است و باشد دانا و درستکار و در
گفتار جز آن نفرماید که مصلحت در آن باشد وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ متابعت آن کن که بتو وحی کرده اند از خدای تو که او
بآنچه شما میکنید آگاه و دانا است و آنچه کافران و منافقان میکنند میدانند یعنی دیگر گفتند که جمعی

از ثقیف آمدند و گفتند ای محمد ما را دستوری ده تا یک سال با خدایان خود مشغول باشیم باذن تو تا مردمان
بدانند و اختصاص ما بماند آنگه پس از سالی بتو ایمان آریم رسول از حرص که وی را بود توقف کرد و با خود گفت
اگر خدا دستوری دهد ایشان را مهلت دهم خدای تعالی این آیه فرستاد که نگر تا از بان ایشان بنزوی که دروغ
میگویند تو روی بکار خود آر و بر خدای خود توکل کن که او بسنده است وکیلی و یاری مر ترا مَا جَعَلَ اللَّهُ
لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمُ اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَمَا جَعَلَ
أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَٰلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي
السَّبِيلَ ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي
الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلَٰكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ
قُلُوبُكُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا مفسران گفته اند مردی بود نام او جمیل بن معمر و او مردی
بود عاقل و با رای و حافظ مردم گفتند همانا این حفظ که این مرد راست یک دل نباشد شاید بود او را دو دل
باشد او نیز باور کرد گفت مرا دو دل است و این سخن هر وقت بگفتی خدای تعالی این آیه فرستاد و او را
خبر گویند روز بدر این مرد را دیدم که بهزیمت میرفت یک پای نعلین در پای و یکی در دست من او را گفتم
چرا این یکی در دست گرفته و پای نیکی گفت مرا خبر نبود از این که این را در دست دارم گفتند تو دعوی
میکردی که مرا دو دل است اکنون از ترس چنان شدی که ندانی که نعل در دست داری یا در پای بعضی
دیگر گفتند که کافران چون علم و حفظ رسول شناختند گفتند همانا او را دو دل است زهری گفت این
مثلی است که خدای تعالی زده است کسانی را که با زنان ظهار کردندی و کسانی که پسر خوانده کردندی
گفت چنانکه محال است که مردی را دو دل باشد محال است که یک شخص هم زن او باشد و هم مادرش و یا هم
او باشد و پسر دیگری آنکه این را بیان کرد اینه گفت خدای تعالی یک مرد را دو دل نکرد و نیافرید در شکم او
و آن زنانی را که شما با ایشان ظهار میکنید مادران شما نکرد و پسر خواندگان شما را پسر شما نکرد آنند ایا اول
در اوس بن الصامت آمد و زنش خوله بنت ثعلبه و دوم در زید بن حارثه کلبی و او بنده رسول بود او را آزاد
کرد و پسر خودش خواند پیش از وحی و در اسلام میان او و میان حمزه برادری داد چون زید زن خود زینب
بنت جحش اسدی را رها کرد رسول عم وی را بزن کرد جهودان و منافقان طعنه زدند گفتند محمد ما را
نهی میکند از آنکه زن پسر را بزنی کنیم و او زن زید را بزنی کرد خدای تعم این آیه فرستاد و باز نمود که
پسر خوانده پسر نباشد بحقیقت ذلکم قولکم این گفتاری است که شما بزبان میگویید و آن را حقیقتی نیست پس
پسر کسی پسر دیگری نشود خدای تعالی حق میگوید و خلق را بر راه راست مینماید ادعوهم لآبائهم ایشان را
بنسب پدران کنید که ایشان را بنسب پدران کی ایشان زاده باشد که از نزدیک خدای عدل و راستی
نزدیکتر است پس اگر پدر ایشان را ندانید ایشان برادران شما اند در دین و آزاد کردگان شما اند در دین

و آزاد کردگان شما اند وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ و بر شما حرجی و بزه نیست در آنچه خطا کنید چون
بظاهر حال پسر را باز خوانید و او بحقیقت پسر او نباشد و وارث او نباشد و شما ندانید بر شما در آن
حرجی و بزه نیست و لیکن بزه در آن باشد که دلهای شما آن قصد کند و خدای تعالی آمرزنده و مهربانست
النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ
فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَٰلِكَ فِي
الْكِتَابِ مَسْطُورًا رسول اولیتر است بمومنان از ایشان بنفس ایشان یعنی حکم او در ایشان روانتر
از ایشان از آنکه حکم ایشان بر خود سائل گفت طاعت داشتن رسول اولیتر است از طاعت یکدیگر این
نیز گفت فرمان رسول برانده روانتر است از فرمان خدا و ندبیند که گفتند برای آن فرمان رسول اولیتر است
از فرمان خود که رسول ایشان را بنجات خواند و هوای ایشان ایشان را بهلاک و دوزخ خواند عطا گفت قرائت
عبدالله عباس چنین است النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ وَهُوَ أَبٌ لَهُمْ آورده اند که عمر خطاب بغلامی بگذشت مصحفی
در کنار بخواند النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ وَهُوَ أَبٌ لَهُمْ عمر گفت از مصحف بخوانی گفت آری گفت حک کن او گفت
این مصحف ابی است ابی را گفت چرا چنین نوشتی گفت آنگاه که شما در بازار دست میکردید من در مصحف
بودم و طلب علم قرآن کردن وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ و زنان رسول مادران شما اند یعنی در تحریم بعضی
گفتند سبب نزول آیه آن بود که جماعتی منافقان گفتند یا محمد تزوج نساءنا ولا نتزوج نساءك چرا او
زنان ما را بزنی کند و ما زنان او را بزنی نکنیم حق تعالی این آیه فرستاد و گفت زنان رسول مادران شما اند یعنی
نکاح ایشان بر شما حرام است دلیل این تاویل آنست که زنی عایشه را گفت یا أمه ای مادر عایشه گفت
لَسْتُ لَكِ بِأُمٍّ إِنَّمَا أَنَا أُمُّ الرِّجَالِ من مادر مردانم و دلیل بر آنکه امت حقیقی نیست که مادر را در شرع حجاب
نفرموده اند و فرزندان با ایشان فرو شاید که بیگانگان زنان رسول را ببینند وَأُولُو الْأَرْحَامِ و خداوندان
رحم بعضی بر بعضی اولیترند در کتاب خدای بعضی مفسران گفتند میراث قتاده گفت مسلمانان بهجرت
میراث گرفتندی و بمواخاة چون خدای تعالی این آیه فرستاد این حکم منسوخ شد و این دلیلست بر آنکه
با وجود مادر و پدر هیچکس را از برادران و خواهران میراث نباشد از آنکه ایشان نزدیکترند و آنچه
روایت کرده اند درین باب که إِنَّ مَا أَبْقَتِ الْفَرَائِضُ فَلِأَوْلَىٰ عَصَبَةٍ ذَكَرٍ واحد است برای ظاهر قرآن
و این محکم دست بدارند خویشان اولیترند بعضی از ایشان بر بعضی از مومنان بمواخاة و از مهاجران بال
هجرت إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا مگر که کنید با خویشان و دوستان خود نیکویی از وصیت و غیر آن كَانَ ذَٰلِكَ بود این در
کتاب نوشته یعنی در لوح محفوظ و گفتند مراد بکتاب توریت است و بدین آیه استدلال کرده اند بر امامت
امیرالمومنین علی و وجه استدلال چنین گفتند که خدای تعالی گفت النَّبِيُّ أَوْلَىٰ رسول بمومنان اولیتر است از

اگر ایشان بخود انگه گفت وَاُولُوا الْاَرْحَامِ یعنی خویشان او بعضی بِبَعْضٍ اولیترند انگه خویشان او را وصف کرده بدو چیز بایمان و هجرت پس چون اندیشه کردیم این آیه اولیتر موقوف آمد بر سه چیز یکی قرابت یکی ایمان و یکی هجرت و این امامت دو کس گرد کردند در علی و ابو بکر و عباس اما ابو بکر اگر مومن بود و مهاجر قرابت نداشت و عباس اگر چه مومن بود و قرابت داشت مهاجر نبود طلیق بود پس بماند الا امیر المومنین علی علیه السلم وَاِذْ اَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَاِبْرٰهِيمَ وَمُوسٰى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَاَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا لِيَسْاَلَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَاَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا اَلِيمًا يَا اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ اِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَاَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا اِذْ جَاءُوكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ اَسْفَلَ مِنْكُمْ وَاِذْ زَاغَتِ الْاَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللّٰهِ الظُّنُونَا یاد کن چون فرا گرفتیم ما از پیغمبران عهد و پیمان برسانیدن رسالت و گزاردن وحی و با یکدیگر بعضی ببعضی بشارت دهند و یکدیگر را تصدیق کنند و خاص از تو و نوح و ابرهیم و موسی و عیسی و این پیغمبران را برای آن تخصیص کرد که ایشان اصحاب شرایع و کتب بودند و با پیغمبری امامان بودند این برای آن کردیم تا صادقان را انصدق ایشان بپرسیم ان پیغمبران بپرسیم که پیغام رسانیده اند و با تبخر رسانیدند قصد بما چه بود خبر ارسانیدیم با غرا و اما ... گفت چون راستگوی را پرسند که بر کدام وجه راست گفتی تا دیگران خبر دهند حال دروغ گوی خود چگونه باشد وَاَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ و بیاخراست برای کافران عذابی دردناک انگه خطاب کرد مومنان را و گفت ای مومنان یاد کنید نعمت خدای را چون بشما آمد لشکرهای کفار ما بر ایشان بادی فرستادیم و لشکری که شما ایشان را ندیدید یعنی فرشتگان و این در جنگ احزاب بود چون مدینه را حصار دادند و رسول فرمود تا خندق بکندند گرد مدینه باشارت سلمان قصه این بود که چون جماعتی جهودان در کار بنا احزاب مجتمع شدند روساء ایشان سلام ابن ابی الحقیق بود و حیی بن اخطب و کنانة بن الربیع با جماعتی بنی النضیر و بنی وایل بیامدند بمکه و قریش را دعوت کردند با حرب رسول و گفتند ما یار و دست یکی داریم و محمد را و قوم او را استاصل کردانیم قریش گفتند یا معشر الیهود شما اهل کتابید بگویید تا دین ما بهتر است یا دین او گفتند که دین شما بهتر است ایشان را خوش آمد خدای تعالی این آیه فرستاد اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِينَ اُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هٰؤُلَاءِ اَهْدٰى مِنَ الَّذِينَ اٰمَنُوا سَبِيلًا تا آخر آیه بیامدند بقبیله غطفان و ایشان را بحرب رسول دعوت کردند ایشان اجابت کردند قریش از مکه بیامدند و بیرون آمدند قاید ایشان ابو سفیان بود و غطفان را قاید عیینة بن حصین بود و حارث بن عوف با قبیله بنی مره و مسعر بن رخیله با قوم خود بنی

آمد چون رسول علیه السلم بشنید که ایشان جمع شدند و عزم قتال او کردند از مدینه بیرون آمد با سه هزار مرد و در پیش سلع فرود آمدند و سلع با پس پشت او بود و میان او و میان دشمن خندق بود و قریش و احزاب بمجمع الاسیال بر کنار وادی بادیه ده هزار مرد فرود آمدند و بنو غطفان از جانب احد فرود آمدند و رسول علیه السلم زنان و کودکان خود را و اهل مدینه را با حصاری فرستاد که آنجا بود نعلیك و حیی بن اخطب بحصن کعب بن اسد قرظی فرو آمد و میان کعب و رسول عهدی بود حیی گفت ای کعب در بگشا که ترا عز ابد آورده ام گفت برو که تو مردی شومی و میان من و محمد عهد است و من عهد نشکنم حیی بسیاری بگفت چون فایده نبود گفت تو در حصن از بخل و خساست میکشایی که ما را طعامی بایدداد کعب را سخت آمد در بگشاد و بازی سخن بگفت انگه ای عجب تو می پنداری که محمد و لشکر او با ایشان مقاومت کنند قریش با اهل مکه و غطفان و بنی کنانه و بنی مره و بنی فزاره و ما که جهودانیم همدست شده ایم و عهد کرده همه ما را ایشان تو چگونه درین کار با ما دست یکی نداری این نوع می گفت تا دل او بگردانید و او عهد رسول بشکست و با او عهد کرد که اگر دست محمد باشد من با تو بقلعه ایم تا آخر تو رسد بما نیز همان رسد چون رسول علیه السلم خبر ایشان بشنید کس فرستاد تا احوال معلوم کنند و باز آیند اگر همچنان باشد آشکارا نکردند تا مومنان شکسته دل نگردند و اگر بر خلاف آن باشد آشکارا کنند چون باز آمدند و از نقض عهد جهودان و عدد ان لشکر خبر دادند رسول تکبیر کرد صحابه پنداشتند که کار سهل خوشدل شدند چون خبر متواتر شد بقوت مشرکان و نقض عهد جهودان مسلمانان بترسیدند و خوف سخت شد تا معتب بن قشیر گفت عجب آنست که محمد ما را وعده ملک کسری و قیصر میدهد و امروز ما چنانیم که بقضاء حاجت نمی یارم رفتن وَذٰلِكَ قَوْلُهُ مَا وَعَدَنَا اللّٰهُ وَرَسُولُهُ اِلَّا غُرُورًا همچنین برین حالت بیست و اند روز بماندند که میان ایشان کاری نبود جز سنگ و تیر انداختن چون کار سخت شد رسول سعد معاذ را گفت و سعد عباده را که من اندیشه میکنم که این شهر را باز خرم بثلث میوه مدینه تا غطفان با قبایل از ما باز گردند شما را درین رای است گفتند یا رسول الله این کاریست که خدای فرماید جان و مال ما خدای و رسول خدای را رسول گفت درین باب وحی نیامد ولیکن من نگاه میکنم عرب همه یکدست شدند میخواهم که دفع ایشان کنم ازین شهر سعد معاذ گفت یا رسول الله در جاهلیت هرگز این قوم را طمع نبود که ما از میوه خود نصیبی دهیم مگر بنها یا بمهمانی امروز که خدای تعالی ما را باسلام بزرگ گردانید و بتو هدایت داد و از بن مال خود با ایشان دهیم وَاللّٰهِ لَا نُعْطِيهِمْ اِلَّا السَّيْفَ بخدا که ایشان را جز شمشیر ندهیم رسول علیه السلم از حدیث انها کفت تا ایشان را چگونه باید چون این بشنید شاد گشت و بدانست که ایشان دل قوی دارند بعد دیگر عمرو بن عبد ود برنشست با جماعتی سواران قریش چون عکرمة بن ابی جهل و هبیرة بن ابی وهب و نوفل بن عبد الله و غیر ایشان سلاحها پوشیده بیامدند و گرد لشکر گاه برآمدند بنی کنانه و بنی عباس را گفتند

سالار کارزار کشته که امروز بر برآید که رسول گفت و آمدند تا بجای خندق و چون خندق بدیدند گفتند
ان هذه لمکیدة وما کانت العرب تکیدها این کیدی است که عرب نشناسند این از انگشتهای طلب کردند و سپاه را
ملک بزدند و بجهانیدند مسلمانان چون آن دیدند خوف بیشتر شد و طاقتشان نماند و این حالتی که حق تعالی
وصف کرد واذ زاغت الابصار وبلغت القلوب الحناجر الی آخر الآیات امیر المؤمنین علی آمد با جماعتی همراه با ایشان
بگرفت عمرو از میان اسب بیرون دو مبارز خواست کس بارزت اما اختیار نکرد او در میان اسب جولان میداد امیر
المؤمنین علی پیش او رفت عمرو او را گفت تو کیستی گفت من علی ابن ابی طالبم گفت برو که من نخواهم که تو بردست
من کشته شوی که مرا پدر تو صدیقی بوده و دوستی بوده است علی ابن ابی طالب گفت من میخواهم که تو بردست
من کشته شوی ولیکن ای عمرو شنیدم که تو گفتی که مرا هیچکس دو خصلت عرض کند از دو خصلت یکی را اجابت کنم
و من ترا یک خصلت میخوانم گفت آن کدام است گفت آنکه بخدا ایمان آری دیگر چه گفت مرا با این حاجت نیست
دیگر چه خصلت خواهی گفت پیاده شوی تا کارزار کنیم گفت ای علی مرا دریغ می آید که تو کشته شوی گفت تو
چرا کشته شوی گفت مرا گفت انشاء الله تعالی عمرو خشم گرفت تا از اسب فرو آمد و اسب پی کرد و یک دو نوبت
با یکدیگر بگردیدند عمرو در رسید علی را ضربتی زد علی درقه در سر کشید درقه را ببرید و مغفر ببرید و به سر علی
رسید امیر المؤمنین علی با کار آمد عمرو گمان برد که او را کشت بار دیگر خواست امیر المؤمنین جراحت ببست و
پیش آمد گفت تو کیستی گفت همان که او [illegible] بودم گفت هرگز ندانستم که کس از ضربتی چنین بجهد علی گفت یا
عمرو نوبت منست گفت بیاد عمرو بایستاد علی حمله کرد عمرو سپر در سر کشید علی ع ضربتی بازو ببرد و بر دامان
او زد و دامنش بیفکند عمرو از پای در آمد امیر المؤمنین بجست و بر سینه وی نشست و سرش از تن جدا کرد
و بردست گرفت محمد بن عمر الواقدی گفت باسناد از زهری که چون عمرو عبدود با سپاه از خندق بگذشت
رسول مبارز خواست گفت من لهذا الملعون کیست او را علی برخاست رسول گفت بنشین دوم بار گفت من لهم
علی برخاست سوم بار گفت هم علی برخاست والمسلمون کأنما علی رؤوسهم الطیر پیداست [illegible] مسلمانان هرگز
رغبت [illegible] دستار جنبید رسول ع علی را پیش خواند و عمامه از سر او بگرفت و عمامه خود در سر
بست و تیغ خود باو داد و گفت امض لشأنك انگاه گفت اللهم اعنه جابر انصاری گفت با علی برفتم تا بنگرم
که حال میان ایشان چگونه باشد علی چون بوی رسید گفت ای عمرو ترا یکی از سه خصلت بخوانم گفت آن
چیست گفتا آنکه اسلام آری گفت این را اخیر کن دیگر چه گفت آنکه تو بروی و ما را با ایشان بگذاری گفت تا
آنکه زنان قریش گویند عمرو از علی بترسید گفت دیگر چیست گفت آنکه پیاده شوی تا کارزار کنیم عمرو گفت هرگز
ندانستم که در عرب کسی باشد که با من این خطاب کند تا از اسب فرو آمد و اسب رها کرد و با هم برآویختند
از میان ایشان غباری و گردی برآمد که در آن میانه ناپدید گشتند از علی شنیدم که گفت الله اکبر پس
بدانستم که علی عمرو را بکشت آنکه با عمرو بود نیز بگریخت نوفل بن عبدالله در خندق افتاد مسلمانان

دست

دست بسنگ برگشادند امیر گفت فرود شوید بخندق فرو رفت و با او برآویخت و وی را بکشت عمر
گفت چرا درع عمرو باز نکردی که در همه عرب چنان درع کسی ندارد گفت نخواستم که کشف عورت برعم خود
کنم ابن عباس گفت دو ضربت زدند در اسلام علی ضربتی زد عمرو را بپای که اسلام بدان عزیز شد
و ابن ملجم علیه اللعنة ضربتی زد علی را بر سر که در جهان از آن شومتر ضربتی نبود و سبب هزیمت مشرکان علی
بود که عمرو را و نوفل را بکشت رسول علیه السلم گفت الآن نغزوهم ولا یغزوننا [illegible] اکنون ما
بغزا ایشان رویم و ایشان بغزا ما نیایند و حسان بن ثابت در کشتن عمرو هجو [illegible] گفت جوانی از ایشان
جوابی گفت این را در معنی آنکه این کار انصار نکردند و بر دست ایشان نیامد هم بر دست مرد هاشمی بر آمد
چون خبر کشتن عمرو بخواهران او رسید گفتند کیست آنکه بر وی این دلیری کرد گفتند علی ابن ابی طالب
علیه السلام گفتند مرگش بر دست مردی کریم بود تا زنده بود جهان را گفت و کشتن او بر دست کریم قریش
بود لا رثأت [illegible] ان یکت عینی [illegible] اگر بر وی بگریم آب از چشم [illegible] و بیان اخبار گفتند که پیش از آنکه علی عمرو
عبدود را بکشت رسول علیه از کار صحابه دلگیر بود روزی نعیم بن مسعود پیش رسول آمد و گفت یا
رسول الله من بتو ایمان آورده ام در سر و قوم من [illegible] ندارد که آشکارا کردم اکنون مرا کاری فرما که من اهل
آن باشم گفت اگر میتوانی که خذلانی در این قوم اندازی بکن که کارزار در جنگ خدعه است نعیم ابن مسعود بیامد
و بنزدیک بنی قریظه رفت و او را با ایشان دوستی بود در جاهلیت ایشان را گفت یا بنی قریظه شما دوستی و نصیحت
من شناخته اید اکنون من [illegible] نصیحت برادران مشفقانه [illegible] گفتند لا والله گفت بدانید که قریش و عطفان
بحرب محمد آمدند و شما از جای و حصن خود برانگیختند حکم ایشان دیگر است و حکم شما دیگر ایشان
اینجا غریب اند و زنان و فرزندان و اموال شما اینجاست اگر فرصتی و غنیمتی باشد ایشان برآیند و بروند
و اگر کسری و هزیمتی باشد بروند و شما را با محمد بگذارند و شما طاقت محمد ندارید مصلحت در آنست که تا
ایشان را استظهار و وثیقتی ندهند [illegible] با ایشان دست یکی نکنید در قتال محمد گفتند که نیکو گفتی و نصیحت
کردی آنگه بیامد بنزدیک ابوسفیان و جماعت قریش و گفت شما دوستی و نصیحت من شناسید و میدانید که من
با محمد یکی [illegible] شدم و این سری است که اگر آشکارا نخواهید کردن بگویم ایشان عهد کردند
گفت جهودان بدین که کردند پشیمان شدند نزد محمد پیغام فرستادند که ما [illegible] کردیم پشیمان شدیم و هم بر آن
عهدیم که با تو کرده ایم اگر از ما راضی شوی ما سبب [illegible] و استظهار جماعتی از اشراف و اماثل قریش و عطفان
بستانیم و پیش تو فرستیم تا همه را گردن بزنی و آنگه با تو دست یکی داریم تا همه را هلاک کنیم محمد راضی
شده است و قرار میان ایشان افتاده است اینک بر هشیار باشید و گروگان ایشان ندهید که غدر خواهند
کردن چون این بگفت برفت جماعت قریش و بزرگان عطفان جهودان کس فرستادند که اینجا چند نشستیم اگر
کاری را آمده ایم آغاز باید کرد و با این مرد قتال باید کرد جهودان جواب دادند که فردا روز شنبه است

ما و فتنی در شب کاری کردیم ما را بجنگی رسید و دیگر آنکه ما کارزار نکنیم تا از شما وثیقتی نگیریم از
مردان کسی را پیش ما فرستی تا ما را وثیقه باشد تا شما نروید و ما را در دست محمد نگذارید که ما را با محمد طاقت
نباشد قریش و غطفان چون این بشنیدند گفتند نعیم راست گفت جواب دادند که ما بر شما اعتماد نکنیم
ایشان گفتند ما نیز با شما دست یکی نداریم خذلان در میان ایشان افتاد و خدای تعالی آن شب بادی سرد
بفرستاد و سخت چنانکه خیمها ایشان بدرید و طنابها بگسیخت و ذلک قوله یا ایها الذین آمنوا اذکروا
نعمة الله ای مومنان یاد کنید نعمت خدای را بر شما چون بشما آمد لشکرها یعنی احزاب و جماعات از قریش
و کنانه و غطفان و بنی قریظه و بنی النضیر پس بفرستادیم بر ایشان بادی و لشکری که شما ایشان را ندیدی
مفسران گفتند باد صبا بود لقوله علیه السلام نصرت بالصبا و اهلکت عاد بالدبور و صبا آن بود که چون روی در
برابر روی تو جهد و دبور آنکه از پس پشت جهد چون روی در برابر روی تو جهد و آن لشکر فرشتگان
بودند اهل سیر گفتند فرشتگان آن روز آمدند و لیکن کارزار نکردند چون خدای تعالی باد را بفرستاد
خیمهای ایشان بدرید و اسبان ایشان برمیدند و دیگهای ایشان بیفکند و ترس و بیم در دل ایشان
افکند و فرشتگان از جوانب لشکرگاه آواز تکبیر برداشتند ترس چنان شد که سید هر قبیله قوم
خود را گفت پیش از من فرار ترسم و بیم آنکه ما را بیا ابو سفیان چون آن بدید گفت ای معشر قریش ما درین زمین
نه برای مقام آمده ایم اسبان و چهارپایان ما سقط شدند بنو قریظه و بنو النضیر وعده ما را خلاف کردند
من نخواهم رفت ... بر شتر خود نشست عقال او ناگشاده و شتر برانگیخت و خواست
تا براند چون شتر برفت بدانست که شتر عقال دارد عقال او بگشاد بنو غطفان چون بدیدند که قریش برفتند
ایشان نیز برفتند و خدای تعالی بی ترس ایشان را منهزم کرد ... فذلک قوله فارسلنا علیهم ریحا و جنودا
لم تروها و کان الله و بود خدای تعالی و باشد بآنچه شما میکنید دانا و بینا اذ جاؤکم یعنی یاد کنید
نعمت خدای را چون آمدند بشما از بالای وادی و ایشان مالک بن عوف النضری و عیینة بن حصین الفزاری
بودند با هزار مرد از غطفان و طلیحة بن خویلد الاسدی بود با ایشان با بنی اسد و حیی بن اخطب با
جهودان بنی قریظه و من اسفل منکم و از زیر وادی و آن ابو سفیان بود با قریش و اذ زاغت الابصار و
چون کژ شد چشمها و برسید بنا گلو دلها و این کنایت است از شدت خوف و گفتند معنی آنست که عرب
بددل را گوید انتفخ سحره باد در سحرش افتاد چون باد در سل افتاد دل بالا بر آمد نزدیک گلو در میان
سل است و تظنون بالله و بخدای گمانهای بد می بردید از خلف وعد و مانند این و مراد بدین منافقانند
چه مسلمانان واثق بودند بوعد خدای و بنصرت و ظفر از جهت او هنالک ابتلی المؤمنون و زلزلوا
زلزالا شدیدا و اذ یقول المنافقون و الذین فی قلوبهم مرض ما وعدنا الله و رسوله الا غرورا
و اذ قالت طائفة منهم یا اهل یثرب لا مقام لکم فارجعوا و یستاذن فریق منهم

کفتند

ابن

احزاب

النبی یقولون ان بیوتنا عورة و ما هی بعورة ان یریدون الا فرارا و لو دخلت علیهم من
اقطارها ثم سئلوا الفتنة لآتوها و ما تلبثوا بها الا یسیرا و لقد کانوا عاهدوا الله من قبل
لا یولون الادبار و کان عهد الله مسئولا آنجا که ابتلا کردند و امتحان مومنان را و بجنبانیدند
ایشان را جنبانیدنی سخت و اذ یقول المنافقون و چون گفتند منافقان و آنکه در دلهای ایشان شک و
نفاق بود چون معتب بن قشیر و اصحاب او گفتند که محمد ما را وعده میدهد گنجهای کسری و قیصر و اکنون
چنین عاجز و درمانده شده ایم ما را خدا و رسولش جز غرور و فریب نداده اند و چون گفتند طایفه و
گروهی از منافقان ای اهل مدینه شما را هیچ حال و مقام ایستادن نیست از اینجا باز گردید و با خانهای
خود شوید ابن عباس گفت این سخن جهودان گفتند منافقان را که شما را چه محنت است ... برای محمد و
خود را علف شمشیر ابو سفیان و قریش گردانیدن و باز گردی و محمد را با ایشان بگذاری و یستاذن فریق منهم
جمعی از ایشان آمدند و از رسول دستور خواستند و ایشان بنو حارثه بودند بگفتند خانهای ما استوار
دیواری و دری و بندی ندارد خدای تعالی تکذیب ایشان کرد گفت خانها استوار است ایشان نمی خواهند
مگر گریختن را و اگر در آیند بر ایشان از جوانب و کنارهای مدینه و غارت و تاراج کنند اگر از ایشان
خواهند فتنه را یعنی کفر و شرک را لآتوها هر آینه بیایند آن یعنی کافر شوند و شرک آرند و بر آن کفر و
شرک مقام نیز نکنند الا اندک یعنی هم کافر شوند بزودی ... گفت پس از کفر دیر مقام
نکنند مگر اندک که ایشان هلاک شوند و لقد کانوا بدرستی که پیش از این با خدا عهد کرده بودند که
نگریزند و پشت بدشمن ندهند گفتند که ایشان بنو حارثه بودند که روز احد قصد کردند با بنی سلمه که
بگریزند چون فرود آمد در شان ایشان اذ همت طائفتان منکم ان تفشلا ایشان پشیمان شدند و با خدا عهد
کردند که مانند آن نکنند خدای تعالی یاد ایشان داد آن عهد را و گفت عهد را که کرده باشید خداوند
مداراند که آن را فرو نگذارید و از آن سوال کنند قل لن ینفعکم الفرار ان فررتم من الموت او القتل
و اذا لا تمتعون الا قلیلا قل من ذا الذی یعصمکم من الله ان اراد بکم سوءا او اراد بکم رحمة
و لا یجدون لهم من دون الله ولیا و لا نصیرا قد یعلم الله المعوقین منکم و القائلین لاخوانهم
هلم الینا و لا یاتون البأس الا قلیلا اشحة علیکم فاذا جاء الخوف رایتهم ینظرون الیک
تدور اعینهم کالذی یغشی علیه من الموت فاذا ذهب الخوف سلقوکم بالسنة حداد اشحة
علی الخیر اولئک لم یؤمنوا فاحبط الله اعمالهم و کان ذلک علی الله یسیرا یحسبون الاحزاب لم
یذهبوا و ان یات الاحزاب یودوا لو انهم بادون فی الاعراب یسالون عن انبائکم و لو کانوا
فیکم ما قاتلوا الا قلیلا بگوی ای محمد این منافقان را و سست اعتقادان که هرگز شما را سود نکند گریختن
اگر از مرگ بگریزید یا از کشتن و آنگاه که بگریخته باشید شما را برخورداری ندهند الا زمانی اندک

نصف الحزب

آورده اند که در شهری که عبد الملک مروان بود و پای در انداد او بن خاست و از شهر بیرون رفت و برا

گفتند که چرا رفتی نه خدای فرموده است لَن يَنفَعَكُمُ الفِرَارُ وی گفت من طلب آن اندک میروم

مراد بقلیل در آیه وقت اجالت و دنیا یکبارهم قلیل است انکه گفت بجواب محمد که کیست که شما را

نگاه دارد از خدا اگر شما بدی خواهد از هلاکت و نجات یا رحمتی خواهد و شما یابید بیرون خدا ولی و

یاری که بر وی اعتماد کنید قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ بدرستی که خدای میداند از شما آنانرا که مردم را از کارزار باز میدارند

و ایشانرا ترسانند و آنکسانرا که میگویند که ایشان برادران و ابنای جنس خود را میگویند از منافقان که بشتابید

و نزدیک ما آیید و ایشان بکارزار حاضر نیایند مگر اندکی از اوقات مقاتل گفت این قول جهودان گفتند

منافقانرا ابن زید گفت آیه در شان مردی آمد که روز احزاب از پیش رسول بیامد برادر خود را دید که نان

بریده و بریان و نبیذ در پیش نهاده وی را گفت تو اینجا بنشاط مشغولی و پیغمبر خدا در میان تیر و شمشیر است

گفت ای ابله تو نیز بنشین و بنشاط مشغول شو که محمد هرگز باز نیاید و از این لشکر خلاص نیابد او گفت

دروغ میگوید پس تا رسول را خبر کند جبرئیل آمده بود و این آیه آورده أَشِحَّةً بخیلانند بر شما بنصرت

کردن و یاری دادن و مال در راه خدا صرف کردن فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ پس چون خوف آید و ترس کارزار

بینی ایشانرا که در تو مینگرند و چشمها ایشان میگردد از ترس و بیم دل چون کردیدن چشم کسی که بیهوش

باشد از ترس سکرات و مرگ او پس چون کارزار و ترس او بشود با شما زبان آوری و دراز زبانی کنند و بزبان

تیز با شما سخن گویند در وقت قسمت غنیمت گویند ما با شما بودیم در کارزار نصیب ما تمام بدهید بخیلان باشند

بر مال و غنیمت ایشان ایمان نیاورده اند پس خدای تعالی عمل ایشانرا باطل کند یعنی قبول نکند و این بر

خدا آسانست يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ ميپندارند منافقان که این لشکر که بحرب رسول جمع شده اند نرفته

اند و این آنگاه بود که ایشان رفته بودند و گریخته و منافقان ندانستند و اگر این لشکر بیایند بار دیگر این

منافقان تمنا کنند و آرزو خواهند و دوست دارند که اگر در بادیه بودندی با اعراب و از حال شما خبر

پرسیدندی اکنون راست و بکارزار است و اگر در میان شما بودندی کارزار نکردندی مگر اندکی

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا

وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا

زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ

وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ

شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا بدرستی که شما را در محمد که رسول خدا است اسوه

و اقتدائی هست نیکو صورتا و خیرات و معنا امر یعنی برسول اقتدا کنید و در وی نگرید در ثبات و

ثبات که یعنی مقام کرد تا دندانش بشکستند و جراحتی بر بالای ابرویش کردند و عم نیکبخت او حمزه را کشتند

مَن

احزاب

وعبیده حارث و او هیچ جزع نکرد پس در این باب و جای اقتداست شما را و آنرا که امید دارد بجزای

و بروز بازپسین یعنی قیامت و ذکر خدا بسیار کند وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ وانکه که مومنان آن

لشکرها را بدیدند گفتند این آنست که خدا و رسول خدا ما را وعده داده است و خدای و پیغمبر راست

گفتند در آن وعده که کردند و این آن بود که رسول علیه السلم خبر داده بود از حدیث احزاب چون بدیدند

گفتند هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ بعضی گفتند این وعده آنست که خدا گفت أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ

وَلَمَّا يَأْتِكُمْ وَمَا زَادَهُمْ و نیفزود ایشانرا إِلَّا إِيمَانًا که تصدیق است بدل و تسلیم که در سلمانی نهادند

آنگه تخصیص کرد بعضی مومنانرا بخصالی که در ایشان بود گفت مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از مومنان مردانی هستند که

راست گفتند در آن عهدی که با خدا کردند و بر آن وفا کردند انکه ایشانرا ابو و کروه کرد گفت فَمِنْهُمْ

از ایشان آنند که نذر و عهد خود تمام کردند و بر جهاد صبر کردند تا انکه شهید شدند چرا ایشان عهد

تا بجان کرده بودند مقاتل گفت که نحب اجل است یعنی عمر خود بسر برد و باجل قتل رسید وَمِنْهُمْ مَنْ

يَنْتَظِرُ و از ایشان کس هست که منتظر شهادت است و ایشان هیچ تبدیل نکردند و عهد خدا خلاف

نکردند عامه مفسران و جمهور اصحاب اخبار بر آنند که این آیه در حق امیر المومنین علی آمد و عبیده حارث

و حمزه عبد المطلب و جعفر ابن ابی طالب فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ عبیده حارث است که او را ببدر

شهید کردند و حمزه عبد المطلب که در جنگ احد شهادت یافت و جعفر ابن ابی طالب که بموته

شهید گشت چون رسول وی را امام ندا این جنگ کرد وصیتش کرد بتقوی و احتیاط و حراست لشکر

و صبر کردن بر کارزار او برفت تا بموته رسید دشمن پیش آمد در کارزار در گرفتند چون چند تن را

از بزرگان لشکر بکشت او رایت بدست گرفت و بنفس خود کارزار میکرد جبرئیل آمد و رسول را

خبر داد و حجاب از میان برداشت حق تعالی شجاعت او قوی کرد و انداز او مینگریست و معرکه ایشان میدید

و مبارزت شجاعان تا انکه جعفر بیرون آمد رایت بدست گرفته و کارزار میکرد تا چند مبارز را

بیفکند او رایت بدست چپ گرفت و میگفت اذا ما لما قطعت يمينى مع شمالى وقوى دينى ملعونی

دیگر در آمد و ضربتی زد دست چپش بیفکند او قطع از خود برداشت و روی بمدینه آورد و

گفت السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مودع الاحلام رسول انکه کرد وی در رسید و او را شهید کردند

و نیزها در روی زدند و نیزه از پیش برداشتند و در هوا بردند خدای تعالی وی را از نیزه کرد

و بجای دو دست پر داد تا در هوا پرید و در آسمان شد و در بهشت با فرشتگان می پرد از آنجا و را

جعفر طیار خوانند رسول علیه السلام دلتنگ شد و بجود گشت کشتن جعفر بخانه

جعفر آمد و در بر زد اسما بنت عمیس زن جعفر گفت کیست گفت رسول خدا است اسما در بکشاد

رسول گفت ای اسما کودکان جعفر را بیار پوشان و پیش من آر اسما چنین کرد رسول یکی را بر گرفت ...

ملعونی ضربتی زد و دست راستش بیفکند

ذکر المصیبة

یکی را بر ران چپ و دست بر سر ایشان فرو می آورد و می گریست اسما گفت یا رسول این چیست
گویا فرزندان من یتیمی چنانکه با یتیمان کنند رسول گفت ای اسما خدا ترا مزد دهاد جعفر بکشتند
اما بشارت باد ترا که خدای تعالی او را دو پر داد تا بپرید و اکنون در بهشت با فرشتگان
می پرد اسما فریاد برداشت وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ امیر المؤمنین علی است که او شهادت را
منتظر می بود هر گه که دلتنگ شدی گفتی ما يحبس اشقاها ان يخضبها من فوقها بدم بدبخت
ترین امت چه منتظر می باشد و چه منع میکند که پاید و این محاسن را بخون سر خضاب کند تا آنکه
بر دست بدترین قوم عبدالرحمن ملجم علیه اللعنه شهادت یافت راوی خبر گوید که چون عبیده
حارث را ببدر بکشتند و حمزه را به احد و جعفر را بموته رسول خدا گفت اَللّٰهُمَّ اَثْكَلْتَنِي
بِعُبَيْدَةَ ابْنِ الْحَارِثِ يَوْمَ بَدْرٍ وَحَمْزَةَ يَوْمَ اُحُدٍ وَجَعْفَرٍ يَوْمَ مُوتَةَ اَللّٰهُمَّ وَهٰذَا عَلِيُّ ابْنُ اَبِي طَالِبٍ
فَلَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَاَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ لِيَجْزِيَ اللّٰهُ الصَّادِقِينَ تا جزا دهد راستگویان را براستگوی
ایشان و عذاب کند منافقان را اگر خواهد تا توبه ایشان قبول کند اگر توبه کنند و از کفر و نفاق
باز ایستند و خدای تعالی همیشه آمرزنده و مهربان بوده است وَرَدَّ اللّٰهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ
لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللّٰهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللّٰهُ قَوِيًّا عَزِيزًا وَاَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ
اَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ
فَرِيقًا وَاَوْرَثَكُمْ اَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَاَمْوَالَهُمْ وَاَرْضًا لَمْ تَطَئُوهَا وَكَانَ اللّٰهُ
عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا رد کرد و باز گردانید خدای تعالی کافران را با خشم و کینه که ایشان را بود یعنی
کافران لشکر را بی مراد و مقصود بخیر نرسیدند و مراد خود در نیافتند و خدای تعالی کفایت کرد مؤمنان را
قتال و کارزار کردن بباد که فرستاد و در قرائت عبدالله عباس و عبدالله مسعود است وَكَفَى اللّٰهُ
الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ بِعَلِيِّ ابْنِ اَبِي طَالِبٍ و خدای جل جلاله قوی و عزیز بوده است وَاَنْزَلَ
الَّذِينَ و فرود آورد آنان را که آن کافران را یاری کردند و هم پشت ایشان یعنی احزاب گشتند و ایشان
اهل کتاب بودند یعنی جهودان بنی قریظه و بنی النضیر از قلعها و حصارهای ایشان و بیفکند در دلهای
ایشان ترس و خوف گروهی را از ایشان میکشید و گروهی را اسیر میکنید و این چنان بود که رسول علیه السلام
چون از جنگ احزاب باز گشت و صحابه همه بمدینه آمدند و سلاحها بنهادند و وقت نماز پیشین رسول
در حجره زینب سر می شست یک نیمه سر شسته بود که جبرئیل علیه السلام در رسید عمامه بر سر و گفت یا
رسول الله سلاح بنهادی خدای میفرماید که همین ساعت به بنی قریظه روی و من از آنجا خواهم رفتن تا
بیمها و خیمهای ایشان بکنم و دلها و حصنهای ایشان بجنبانم و ایشان را از خوف مضطرب کنم رسول
بفرمود تا منادی ندا کرد که هر که او سمیع و مطیع است خدای میفرماید که نماز دیگر نکند الا به بنی قریظه

رسول علیه السلام رایت با امیر المؤمنین داد و او را بر مقدمه لشکر بفرستاد و رسول بر اثر برفت امیر المؤمنین رفت
تا بزیر حصن ایشان رسول را ناسزا گفتند بگردید و بیامد و گفت یا رسول الله بزیر حصن مرو که نیکو
نیست گفت یا علی مگر چیزی شنیده که خوش نیامد گفت بلی رسول گفت چون مرا ببینند هیچ نگویند انگه
بزیر حصن آمد و گفت یَا اِخْوَانَ الْقِرَدَةِ وَالْخَنَازِيرِ اِنَّا اِذَا نَزَلْنَا بِسَاحَةِ قَوْمٍ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ ایشان گفتند یا
اَبَا الْقَاسِمِ مَا كُنْتَ جَهُولًا وَلَا فَحَّاشًا گفت آن جبرئیل است میرود تا حصن ایشان متزلزل کند و خوف در
دل ایشان اندازد و رسول بیامد و بر سر چاهی از چاههای ایشان فرود آمد و مردم میرسیدند و فرو می آمدند
بعضی پس از نماز خفتن رسیدند نماز دیگر ناکرده از آنکه رسول گفته بود نماز دیگر نکنند مگر به بنی قریظه نماز
را قضا باز کردند و خدای تعالی ایشان را معذور داشت و رسول علیه السلام بیست و پنج روز ایشان را در بندان داد
تا کار بر ایشان سخت شد حیی ابن اخطب ایشان را گفت ای قوم بیندیشید که در چه محنت افتادیم از سه کار یکی
اختیار کنید یکی آنکه بدین مرد ایمان آرید و او را تصدیق کنید که شما را روشن شد که او پیغمبر خداست گفتند
که ما این نکنیم و از دین خود بر نگردیم گفت دیگر آنکه زنان و فرزندان خود را بدست خود بکشیم و آنگاه
بیرون شویم و قتال کنیم اگر دست ما را بود زن و فرزند را عوض بود و اگر ایشان را دست بود ما را دل
مشغول نباشد گفتند ما این بی گناهان را چون کشیم و کرا دل دهد که این کند گفت سوم آنکه امشب شنبه است
محمد و اصحابش ایمن باشند برای آنکه دانند که ما شنبه را نگاه داریم بیرون شویم و بر ایشان زنیم باشد
که کاری بر آید گفتند این هم نکنیم که شنبه بر خود تباه کنیم و حرمت او ببریم گفت پس امشب احتیاط
کنید تا فردا دیگر ببینیم بروز دیگر کس فرستادند که ابولبابه را که از بنی عمرو است با ما فرست رسول
او را بفرستاد چون در حصن رفت زنان و کودکان پیش او باز آمدند و بزاری بگریستند دل او بر ایشان
بسوخت او را گفتند که روا باشد که ما بر حکم محمد فرود آییم گفت روا باشد و بدست اشاره کرد بحلق که او نیز
آید شما را بکشد ابولبابه گفت چون این خیانت کردم پشیمان شدم با پیش رسول نرفتم با مسجد آمدم و خود
را در ستون بستم که خود را نگشایم تا آنکه رسول بگشاید چون با پیش رسول نرفت رسول از احوال او
پرسید قصه او باز گفتند گفت اگر پیش من آمدی برای او استغفار کردمی اکنون وی را نگشایم تا خدای توبه او
قبول کند پس از آن خدای تعالی توبه او بپذیرفت جبرئیل آمد و رسول را خبر داد و در حجره ام سلمه بود سحرگاه
ام سلمه گفت رسول علیه السلام بخندید پس گفتم دندانت خندان باد از چه بخندیدی گفت خدای توبه ابولبابه قبول
کرد گفتم یا رسول الله روا باشد که بروم و او را بشارت دهم و این پیش از آیه حجاب بود گفت روا باشد
من برفتم در مسجد که بدر حجره من بود و آواز دادم یَا اَبَا لُبَابَةَ اَبْشِرْ يَا اَبَا لُبَابَةَ اَبْشِرْ فَاِنَّ اللّٰهَ تَابَ عَلَيْكَ
جماعتی که در مسجد بودند خواستند که وی را بگشایند گفت نخواهم تا رسول خدا مرا بگشاید رسول
چون بنماز صبح آمد او را بگشاد چون روز شد بنی قریظه بر حکم رسول فرود آمدند و گفتند یا رسول

الله ایشان موالی و حلفای ما اند تو قوم آنست که با ایشان همان کنی که با حلفا و موالی خزرج کردی چون
این رسول بنی قینقاع را حصار داده بود و ایشان فرود آمده بودند و عبدالله ابی سلول ایشان را بخواسته
بود و رسول بخشید ایشان نیز همان معنی چشم داشتند از رسول عم رسول گفت راضی هستید بحکم مردی از
شما که سید شما است تا در ایشان حکم کند و آن سعد است گفتند راضی ایم و سعد درین وقت مجروح
بود از تیری که بر اکحل وی آمده بود و بیمار بود در غزاة احزاب و او در مسجد رسول خیمه زده بود و زنی
رفیده نام او را مداوات میکرد اوس پیش او رفتند و او را بر نشاندند و همراه با وی میگفتند که رسول خدا ترا
حاکم کرده است در بنی قریظه و ایشان موالی تو اند با ایشان احسان کن چون بسیار بگفتند گفت سعد را
وقت آن نیست که بهای ملامت کنندگان جانب خدا بگذارد چون سعد بنزدیک رسول رسید او را
فرود آوردند و گفتند رسول خدا ترا حاکم کرده است در حوالی تو بنی قریظه سعد گفت عهد خدای
بر شماست که از حکم من باز نیایید و از جانب رسول خدا همچنین است هم گفتند آری و رسول گفت تو
انفعل من حاکمی بر ایشان حکم آنست که تو کنی گفت چون چنین است لقد حكمت فيهم بقتل الرجال و
سبي النساء والذراري وقسم الاموال چون من حاکم حکم من آنست که مردان ایشان را بکشند و کودکان
و زنان را برده کنند و مال ایشان قسمت کنند رسول گفت لقد حكمت فيهم بحكم الله من فوق سبعة ارقعة
در ایشان حکم کردی که خدا کرد از بالای هفت آسمان انگه بفرمود تا ایشان را بزیر آوردند و در سرای
زنی از بنی النجار باز داشتند و آنجا که بازار بود بفرمود تا چند خندق بکندند و ایشان را بیاوردند نهصد
مرد بودند امیرالمؤمنین را و زبیر را نصب کردند تا ایشان را گردن میزدند و در آن خندق همی انداختند
حیی اخطب حله پوشیده داشت بر خویشتن پاره کرده تا کسی از وی برنکند و پیش رسول بایستاد و گفت
ما لمت نفسي في عداوتك ولكن من يخذل الله يخذل انگه روی بقوم کرد و گفت کتاب و قدر و ملحمة كتبت
على بني اسرائيل انگه پیش رفت تا گردنش بزدند عروة ابن الزبیر از عایشه روایت کرد که درین میان از جمله
زنان زنی را بکشتند و او پیش من بود با من سخن میکرد و میخندید یکی او را آواز داد که کجاست فلان زن او گفت
اینجاست گفت برون آی او همچنان خندان برخاست گفتم کیست این که ترا میخواند و کجا میبرد مرا
گفت بکشتن گفتم چه کردی گفت من مردی را از شما کشتم با سنگی که ز بام بینداختم و نام او خلاد
بود او را بیرون بردند و بقصاص بکشتند چون از کشتن ایشان فارغ شدند مالهای ایشان قسمت
کردند سوار را دو سهم و پیاده را یک سهم دادند و خمس بیرون کردند و بر مستحقان خمس قسمت کردند
و زنان و فرزندان ایشان را بنزد سعد بن زید به نجد فرستاد تا بفروخت و اسب و سلاح بدادند و با پیش
رسول آوردند چون کار بنی قریظه تمام شد سعد معاذ را وفات رسید رسول علیه السلم با اصحابه بمدینه
باز گردیدند و فتح بنی قریظه در آخر ذی القعده بود سنه خمس من الهجرة وَأَوْرَثَكُمْ و میراث شما داد

زمین

زمین ایشان و سراها و مالهای ایشان و زمینی که شما پا در ننهادید آنرا و آن زمین خیبر است و گفته اند که مکه
است حسن گفت زمین پارس است که گشاده شود مسلمانان را و خدای تعالی همیشه توانا بوده است و هست
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَوٰةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَ
أُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا وَإِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ
لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا
الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا وَمَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا
نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا مفسران گفتند سبب نزول این آیه آن بود که زنان
رسول هر یکی از وی چیزی دیگر خواستند ام سلمه برده خواست و میمونه حله خواست و زینب بنت جحش برد
یمنی خواست و ام حبیبه جامه سحولی خواست و حفصه جامه مصری و جویریه چادری و سوده گلیمی و رسول را
علیه این هیچ نبود و وی را ناخوش آمد سوگند خورد که یک ماه با زنان مقاربت نکند و از زنان هجران کرد و از
صحابه نیز و درین وقت زنان بحکم رسول بودند نه از قریش و باقی از قبایل دیگر خدای تعالی این آیه فرستاد
و گفت ای پیغمبر بزرگوار بگو زنان خود را اگر شما زینت و متاع دنیا می طلبید بیایید تا من شما را متعه دهم
چون چیزی بدهم و رها کنم رها کردنی نیکو رسول علیه بیامد و این آیه بر ایشان خواند انگه گفت
شتاب مکنید تا انگه که با پدران خود مشاورت کنید ایشان گفتند یا رسول الله ما درین باب با کس
مشاورت نمی کنیم که خدای ما را تخییر کرده است میان اختیار کردن زینت دنیا و اختیار کردن خدای و رسول
و سرای آخرت ما خدا و رسول و آخرت را اختیار کردیم رسول علیه السلم شاد شد و خدای تعالی این آیه
فرستاد لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ چون ایشان ترا اختیار کردند تو نیز بر ایشان اختیار مکن وَإِنْ كُنْتُنَّ
و اگر میخواهید شما خدای را و رسول را و سرای آخرت را بدرستی که خدا نهاده است و ساخته برای
زنانی که محسن و نیکوکارند مزدی بزرگوار عایشه گفت رسول بر ما انگه سوگند خورده بود
بیست و نه روز در نزدیک من آمد من گفتم یا رسول الله تو ماهی سوگند خورده و امروز بیست و نه
روز است گفت یا عایشه ماه هم بیست و نه روز باشد و هم سی روز باشد انگه بر سبیل وعید گفت
زنان رسول را ای زنان پیغمبر بزرگوار هر که از شما فاحشه کند هویدا او را عذاب او افزون کرده آید
دو چندان که عذاب دیگران باشد وی را عذاب کنند و در معنی ضعف گفته اند که ضعف چیزی
هم چند او باشد و بعضی گفته اند که دو چندان او باشد وَكَانَ ذَٰلِكَ و آن بر خدای تعالی آسانست
انگه گفت و هر که از شما که زنان رسول اید خدای را و رسول را طاعت دارد و عمل صالح کند مزدش
دو بار بدهیم و برای او ساخته ایم مزدی کریم و ثوابی عظیم و عذاب ایشان برای آن در زیادت که
نعمت خدا با ایشان بیشتر است برای انکه پیغمبر در خانهای ایشان بود و محل وحی و منزل رسالت بودند

ونیادتی قبح معصیت تابع زیادتی نعمت و هر که که قبح زیاده باشد عقاب وی در زیاده باشد یا
نِسَآءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَآءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي
فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ
الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ
الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ای زنان پیغمبر بزرگوار شما چون زنان دیگر نیستید در
فضل و سابقه که شما راست اگر تقوی و پرهیزکاری بخواهید خضوع و فروتنی مکنید در سخن یعنی
سخن نرم مگوئید با مردان که ایشان را در تهمت اندازد پس طمع کند در شما آنکس که در دل وی ریبتی و
تهمتی باشد و بگوئید گفتار نیکو و درست دور از تهمت در خبر است که چون این آیه آمد بعضی از زنان
صحابه کسی را آواز دادی و مردی بودی تا جواب دهد وی انگشت در دهان نهادی و آواز دیگر
کردی انکه فرمود ایشان را وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ قرار گیرید در خانها خویش و ساکن باشید و از خانهای
خود بیرون مروید عمش روایت کرد که هر گاه که عایشه این آیه خواندی چندان بگریستی که مقنعه تر شدی
سوده زن رسول را گفتند تو چرا حج و عمره نمی کنی چنانکه دیگران میکنند گفت یکبار که واجب بود
کردم پس از این حج و عمره من آنست که از خانه بیرون نیایم چنانکه بیرون نیامد تا انکه جنازه اش بیرون
آوردند انکه گفت وَلَا تَبَرَّجْنَ و آراسته پیش مردان مروید با تبختر و محاسن خود را ظاهر مگردانید
چنانکه زنان در جاهلیت اولی کردندی و درین جاهلیت خلاف کردند شعبی گفت میان عهد عیسی و
محمد ابو العالیه گفت عهد داود و سلیمانست که در آن دوران زنان جامه تا دو ختر داشتندی
و اندامهای ایشان ظاهر شدی کلبی گفت عهد ابرهیم پیغمبر است که زنان پیراهن خود را از در نظم
کردندی و بپوشیدندی و بازار و مجمع مردان برآمدندی عکرمه از عبدالله عباس روایت کرد که جاهلیت
میان ادریس و نوح بود و آن هزار سال بود و دو بطن از فرزندان آدم یکی ساکن سهل بودند و یکی ساکن
جبل مردمان کوهستان خوب روی بودند و زنان ایشان زشت روی بودند و زنان ایشان خوب روی یعنی
صورت غلامی بیامد و در میان این جماعت نای و بربط بساخت و بزدن گرفت آوازی شنیدند
که هرگز نشنیده بودند خبر در نواحی برفت مردمان کوهستان بیامدندی بنظاره آن و عیدی ساختندی
و زنان ایشان آراسته بیرون آمدندی مردان کوهستان ایشان را بدیدندی با ایشان مایل شدندی
و زنان نیز با ایشان مایل شدندی و فواحش و ناشایست آشکارا شد فذلک قوله وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ
الْأُولَىٰ انکه امر کرد زنان رسول را بنماز و گفت وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ نماز بپای دارید و زکوة مال بدهید و خدای
و رسولش را فرمان برید که خدای میخواهد تا ببرد از شما که اهل البیت رسولید پلیدی و شما را پاک گرداند
درین آیه دو قول گفتند یکی انکه در حق زنان پیغمبر است و ظاهر قرآن همانست این زیرا که گفت وَيُطَهِّرَكُمْ

و مردان سهل زشت روی بودند

احزاب

و این خطاب مر او را باشد و دیگر انکه مراد اهل بیت رسول الله اند علی ابن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین
علیهم السلام ابو سعید خدری گفت که آیه در حق ایشان آمد ام سلمه روایت کرد که عطا بن ابی
رباح که این آیه در خانه من فرو آمد و آن چنان بود که رسول عم در حجره من بود فاطمه علیها السلام در آمد
و دیگی آورد و در انجا حریره بود رسول گفت علی را بخوان و حسن و حسین را ایشان را بخواند و با رسول
آن طعام بخوردند و رسول ع بر سر گلیمی خیبری نشسته بود آن گلیم را برگرفت و بر ایشان افکند اللهم
ان لکل نبی اهل بیت و هؤلاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا در حال جبرئیل آمد و این
آیه آورد من گفتم یا رسول الله من نیز با شما ام گفت تو با خیری ولیکن ایشان اهل بیت من اند مجمع بن الحارث
گفت نزدیک عایشه شدم و گفتم یا اماه چرا روز جمل از خانه بیرون آمدی و فرمان خدای را کار نبستی
در قوله وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ گفت آن تقدیری بود از خدا که برفت گفتم چه گوئی در علی گفت از کسی می پرسی
مرا که رسول خدای او دوست تر کس نداشتی من رسول خدا را دیدم که جامه کرد ایشان در آورد و گفت
اللهم اهل بیتی و حامتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا خدای تعالی این آیه فرستاد إِنَّمَا
يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ من گفتم یا رسول الله من از اهل توام گفت تنحی فانک الی خیر دور
باش که تو با خیری ولیکن اهل بیت من ایشانند عبدالله عباس روایت کرده اند گفت رسول علیه السلام
که او گفت خدای تعالی خلق را به دو قسمت کرد و مرا بهترین آن دو کرد و ذلک قوله وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ
مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ الی قوله أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُقَرَّبُونَ پس من بهترین سابقانم انکه ان اثلاث را بقبایل کرد و مرا
در بهترین قبیله کرد و ذلک قوله وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ من بهترین و گرامی ترین فرزندان آدم و لا فخر
انکه ان قبایل را بیوت کرد و مرا از بهترین خانها کرد فذلک قوله إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ وَاذْكُرْنَ مَا
يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ
وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ
وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ
وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُم مَّغْفِرَةً
وَأَجْرًا عَظِيمًا و یاد کنید ای زنان رسول آنچه در خانهای شما بخوانند از آیات خدا که قرآنست و حکمت که شریعت
اسلام است و احکام قرآن بدرستی که خدای لطیف کننده و نیکوکاری آگاهست و دانا بهمه چیزها إِنَّ
الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ مفسران گفتند سبب نزول آیه آن بود که زنان رسول پیش امدند و گفتند یا رسول الله خدای
تعالی در قرآن مردان را یاد کرد و ما را که زنانیم ذکری نیست همانا که در ما خیری نیست و طاعت ما مقبول
نیست خدای تعالی این آیه فرستاد و رسول علیه السلام این آیه بر منبر برخواند و ما از پس کانه حجره می شنیدیم بدرستی
که مردان مسلمان و زنان مسلمان آنانند که منقاد و مطیع است و در وی عنادی نیست و مردان مؤمن و زنان

اتم

گفت

و گفت

مؤمنه و مؤمن آنست که تصدیق کرده خدای و رسول را و آنچه واجب باشد تصدیق کردن او و مردان و زنان
روزه و نماز کننده و زنان فرمان بردار و نماز کن و قانت آن باشد که بطاعت قیام کند و مردان راست گوی و
زنان راست گوی و صادق آنست که در گفتار و کردار و نیت صادق باشد و مردان شکیبای و زنان شکیبای
و صبر کننده بر محنت و بلا و صابر آنست که بر طاعت کردن و از معصیت باز ایستادن صبر کند و مردان فروتن کار
و زنان فروتن کار و خاشع آنست که متواضع بود بدل و زبان و مردان صدقه دهنده و زنان صدقه دهنده و مردان
روزه دار و زنان روزه دار و مردان که فرج خود را و زنان که فرج خود را از حرام نگاه دارند و مردانی
که ذکر خدای بسیار کنند و زنان که خدا را بسیار یاد کنند بساخته است خدای تعالی برای این مردان و زنان
آمرزش و ثوابی بزرگوار ابو سعید خدری و ابو هریره از رسول روایت کرده اند که هر که شب بیدار شود و بر
و اهل خود را بیدار کند و دو رکعت نماز کنند ایشان را نزدیک خدای بنویسند از جمله آنان که ذکر خدا بسیار
کنند از مردان و زنان عبدالله عباس گفت روزی میکائیل نزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله بگو
سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلهِ وَلَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَاللهُ أَكْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ عَدَدَ مَا عَلِمَ
وَزِنَةَ مَا عَلِمَ وَمِلْءَ مَا عَلِمَ هر کسی که این کلمات بگوید نام او در میان آنان نویسند که خدا را بسیار یاد کنند
و از فاضلترین ذاکران باشد عطاء بن ابی رباح گفت هر که کار با خدای خود تفویض کند داخل باشد
در قوله إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ و هر که اقرار دهد بخدای و پیغمبر محمد مصطفی و ولایت امیر المؤمنین علی مرتضی
و فرزندان و دل او موافق زبان باشد داخل باشد در قوله وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و هر که طاعت خدای تعالی دارد
در فریضه و طاعت رسول داند در سنت داخل باشد در قوله وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ و هر که زبان از دروغ
نگاه دارد داخل باشد در قوله وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ و هر که او صبر کند از معصیت داخل باشد
در قوله وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ و هر کس که نماز کند و از راست و چپ نگردد داخل باشد در قوله وَالْخَاشِعِينَ
وَالْخَاشِعَاتِ و هر کس که در هفته یکبار صدقه بدهد داخل باشد در قوله وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ
و هر کس که از ماهی ایام البیض روزه دارد داخل باشد در قوله وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ و هر کس که حج
بپای دارد با وقات و شرایط خود بجای آرد داخل باشد در قوله وَالذَّاكِرِينَ اللهَ كَثِيرًا وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ
وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللهَ
وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ
عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ
فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ
إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللهِ مَفْعُولًا مفسران گفته اند آیه در زینب بنت جحش آمد در
برادرش عبدالله و این زینب دختر امیمه بود و امیمه دختر عبدالمطلب بود عمه رسول الله رسول

کس فرستاد

کس فرستاد بخواهد که وی برای زید بن حارثه که آزاد کرده رسول بود و فرزند خوانده وی زینب
پنداشت که رسول او را برای خود می خواهد اجابت کرد چون بدانست که برای زید میخواهد ابا کرد
و گفت من دختر عمه رسولم و از اشراف زنان قریشم کی روا دارم که زن مولای و آزاد کرده باشم و او نیز
بود بجمال و برادرش همین گفت خدای تعالی آیه فرستاد و گفت نباشد هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه را که
چون خدای تعالی و رسول وی حکمی کند بر ایشان در آن حکم اختیاری و هر که در خدا عاصی شود و در رسول
خدا بدرستی که او گمراه شد گمراهی پیدا و روشن زینب چون این آیه بشنید گفت راضی شدم و کار در
دست تو کردم آنچه فرمانست پیغمبر را رسول عم او را نزدیک زید داد و مهر رسول بداد ده دینار زر و شصت درم
و مقنعه و ازاری و چادری و پنجاه مد از طعام و سی صاع خرما وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِ وَ
أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ چون گفتی تو آنکس را که خدا را بروی نعمت کرد بآنکه توفیق داد ترا تا آزادش کردی و تو نیز
نعمت کردی بآنکه او را بخود تخصیص دادی و پسر خواندی مخالفان گویند سبب نزول آیه آن بود
که رسول عم در سرای زید بن حارثه رفت زینب را دید خویشتن را بیاراسته محبت وی در دلش افتاد
گفت سُبْحَانَ اللهِ مُقَلِّبِ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ چون زید باز آمد زینب این حکایت با وی گفت زید بدانست
که در دل رسول افتاده است خدای تعالی کراهت آن زن در دل زید افکند زید پیش رسول رفت
گفت مرا این زن نمی باید بخواهم که طلاقش دهم گفت چرا تهمتی هست گفت نه جز خیر نیست اما
مرا با وی خوش نیست رسول او را گفت برو و زن خود را نگاه دار و در دلش خلاف این بود بخواست تا
زید طلاقش دهد تا او را بزنی کند زید او را طلاق داد چون عدتش برآمد رسول زید را گفت ترا
می باید رفتن و زینب را برای من خواستاری کردن که مرا بر کسی اعتمادی نیست گفت پس رفتم تا زینب را
این حدیث کنم او در چشم من بجلالت آن آمد که بود در وی نگاه نیارستم کردن از حرمت رسول
پشت بوی کردم و گفتم ای زینب ترا بشارت باد که رسول خدا ترا بخواهد او گفت فرمان او را باشد
رسول او را بخواست و اینهمه روایات ربکر آنکه نشاید که رسول عاشق شود از آنکه عشق منفر باشد و خدای
تعالی پیغمبران را از منفرات نگاه دارد تا مؤدی باشد بنقض غرض او از اجابت دعوت ایشان و نیز نشاید که
زنی بنکاح چندان نگاه کند که شهوت او در حرکت آید و عشق بوی مستولی شود اما آنچه در اخبار صحاح
ما است و مفسران در تفسیر آورده اند آنست که رسول صلی الله علیه و آله روزی در سرای زید رفت زینب در میان
حجره نشسته بود طیب می سود چون چشمش بروی افتاد گفت سُبْحَانَ خَالِقِ النُّورِ تَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ
الْخَالِقِينَ و باز گشت چون زید در آمد زینب ورا این خبر داد زید گفت شاید که تو در دل رسول
افتاده باشی بخواهی که ترا رها کنم گفت ترسم که تو رها کنی و وی نخواهد که بزنی کند مرا زید پیش رسول
آمد و گفت بخواهم که زینب را رها کنم چرا هیچ تهمتی افتاده است گفت لا والله من از او جز خیر نیکوی

بن او بس بندگی میکند برای شرفی که دارد رسول وی را گفت أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ
زن خود را نگاه دار از خدا بترس و برا طلاق قصد مکن و نسبت مکن او را با ناسازگاری تو و تکبر تو وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ
مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ خطاب با رسول است میگوید تو در نفس نهان میکنی آنچه خدا آن آشکارا
کرداند و این آن بود که در نفس رسول بود و در خاطرش که اگر زید او را طلاق دهد وی را نکاح کند و از
ملامت مردمان میترسید که گویند رسول وی را از بود که زن خود را طلاق دهد و چون طلاق داد وی را
بخواست خدای تعالی آنچه در ضمیر وی بود خبر داد و گفت از ملامت مردمان میترسی و خدای اولیتر است
بانکه از وی بترسی مراد بدین خشیت خشیت تقوی نیست بلکه خشیت حیا است یعنی از مردمان شرم میداری در
اظهار آن و اولیتر آنست که از خدای شرم داری در اظهار آن فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ پس آنکه که زید حاجت از او
تمام کرد و ... نفس او از و خوش گشت و طلاق فرو داد و زینب عدت بداشت زَوَّجْنَاكَهَا ما زینب را
بتو دادیم ... چون عدت زینب تمام گشت رسول صلعم زید را گفت مرا بر کسی دیگر اعتماد نیست
ترا باید رفت و برای من زینب را خواستگاری کردن زید گفت برفتم زینب خمیر میکرد چون وی را
بدیدم چنان بزرگ در چشم من آمد که نتوانستم در وی نگاه کردن پشت بر وی کردم و گفتم ای
زینب بشارت باد ترا که رسول خدا ترا میخواهد زینب خوشدل شد و گفت من هیچ کار نکنم تا با
خدا مشاورت نکنم برخاست و بجای نماز خود رفت خدای آیت فرستاد زَوَّجْنَاكَهَا رسول وی را تزویج
کرد و مهمانی ساخت که برای هیچ زنی از زنان خود نساخته بود آنکه خدای تعالی بیان کرد که مراد
ازین آن بود تا بر مومنان حرجی و تنگی نباشد در حق زنان پسرخواندگان ایشان چون این پسرخواندگان
زنان خود را رها کنند اگرچه دخول کرده باشند پسرخواندگان ایشان را روا بود نکاح کردن از زنان
در جاهلیت چنان بود که زنی کسی را که وی را پسری گرفته بودندی نخواستندی خدای تعالی خواست
تا آن حکم اهل جاهلیت مرتفع شود و فرمان خدا در نکاح زنان پسرگرفتگان نافذ کرده مَا كَانَ
عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ
قَدَرًا مَقْدُورًا الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ
وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ
النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا بر پیغمبر بزرگوار هیچ حرجی نیست در آنچه تقدیر کرد برو
و فرض کرد یعنی بیان کرد خدای تعالی از حلال بودن نکاح زینب که زن پسرخوانده وی است
سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا طریقه خدا است و نهاد او در حق پیغمبران که پیش از وی بوده اند آنچه مباح
کند و حلال کرداند برای ایشان از زنان پسرخواندگان ایشان و غیر این از نکاح کردن و زیادت
بر آنچه دیگران نکنند چنانکه داود را صد زن بود و سلیمان را سیصد زن و هفتصد سریه و بر ایشان

هیچ حرجی نبود برین پیغمبر که محمد است هیچ حرجی نباشد در خبر است که عایشه و زینب با یکدیگر مفاخرت
کردند عایشه گفت من آنم که عذر من از آسمان فرو آمد و زینب گفت من آنم که نکاح من از آسمان فرو آمد و
با زنان دیگر فخر کردی و گفتی اما انتن ولیتا و سفیرا من از شما گرامی ترم بولی و سفیر شما را پدران و
خویشان شما دادند و مرا خدا داد فی قوله زَوَّجْنَاكَهَا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ و بود فرمان خدا نازل در
پیغمبرانش تقدیری مقدور و قضای مبرم و بود فرمان خدا روشن و برقرار که در وی از جهت حکمت هیچ
تفاوت نباشد الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ آن پیغمبرانی که پیغامهای خدا رسانیدند و برسانند و از خدا بترسند
و از هیچکس بجز از خدا نترسند و بس است خدا حساب کننده و نگاه دارنده خلقان انکه که رسول زینب
را بزن کند و او زن زید بود انکاح کرد خدای تعالی آیت فرستاد و گفت محمد که رسول ما است پدر هیچ
کس نیست از مردان شما زید نیز غیر زید بحقیقة تا نکاح زن او بر وی حرام باشد بعد از مفارقت او و
پدر قاسم بود و طیب و مطهر و ابراهیم از صلب او و پدر حسن و حسین است از بطن فاطمه و رسول حسن
و حسین را پسر خود خوانده بر اطلاق فی قوله ابنای هذان ریحانتای من الدنیا این دو پسر من از دنیا
دو ریحان من اند و امیر المؤمنین روزی در صفین محمد حنیفه را گفت انت ابنی حقا تو پسر منی بحق گفتند
یا امیر المؤمنین حسن و حسین پسران تو نیستند گفت هما ابنا رسول الله ایشان هر دو پسران رسول خدا اند
ما بین از برای آن گفت که رسول صلعم گفته است الا ان کل بنی بنت ینتسبون الی ابیهم الا اولاد فاطمة فانی
انا ابوهم گفت هر پسر دختر که باشد او را نسبت با پدرش کنند الا فرزندان فاطمه که من پدر ایشانم
و در آیت تمسکی نیست کسانی را که گویند حسن و حسین فرزندان رسول نیستند برای آنکه خدای تعالی گفت
محمد پدر هیچکس نیست از مردان شما و حسن و حسین مردان ایشان نیستند مردان رسولند وَلَكِنْ رَسُولَ
اللَّهِ و لیکن رسول خدای است و آخرین پیغمبران است و باز پسین ایشان محمد ابن حسن روایت کرد از بدر
که رسول گفت انا محمد و انا احمد و انا الحاشر الذی یحشر الناس علی قدمی و انا العاقب الذی لیس بعدی
نبی گفت من محمدم و احمدم و من آن حاشرم که خدای تعالی بر پی و اثر من خلقان را حشر کند و من عاقبم که
پس من دیگری پیغمبر نباشد وَكَانَ اللَّهُ و بود خدا و باشد بهمه چیزی عالم و دانا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا هُوَ الَّذِي يُصَلِّي
عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ
رَحِيمًا تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ
شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ
لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعْ أَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ
عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ای مومنان وکر نیکان خدا را بسیار یاد کنید عبد الله عباس

نصف الحزب

گفت خدای تعالی هر کاری را هیچ چیز نفرمود الا که آنرا حدی معین کرد و سقوط آن بعذری باشد
الا ذکر او را که آنرا حدی ننهاد و گفت در همه احوال مرا یاد کنید اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا بشب و روز
و گاه و بیگاه و در سفر و حضر و بیماری و تندرستی و نهان و آشکارا ابو سعید خدری گفت از رسول
شنیدم که ذکر کنید که انبیا را آنانند که چندانی ذکر کنند که مردم گویند که ایشان دیوانه‌اند [illegible] ذکر
بدو وجه باشد بر [illegible] بزبان آنچه [illegible] باید که یک لحظه فراموش بود و اما ذکر بزبان [illegible]
[illegible] علامت محبت ظاهر باشد که من احب شیئا اکثر ذکره وَسَبِّحُوهُ و تسبیح او کنید بامداد و شبانگاه
مفسران گفتند که نماز بامداد و شام و خفتن خواسته است باین کلمات سبحان الله والحمد لله ولا اله الا
الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم هُوَ الَّذِي وست آن خدا که صلوات دهد
بر شما و فرشتگان او صلوات دهند صلوات خدا رحمت او باشد بنی اسرائیل موسی را گفتند یصلی ربنا
خدای ما صلوة باشد وحی آمد که ای موسی بگو که صلوة من رحمت باشد و رحمت من واسع است
همه چیزی برسد و صلوة از فرشتگان استغفار و آمرزش خواستن است لِيُخْرِجَكُمْ تا بیرون
آرد شما را از تاریکی کفر و معصیت بنور ایمان و معرفت و او بمومنان بخشاینده و مهربانست تَحِيَّتُهُمْ
ایشان روزی که بخدا رسند یعنی با جوار رحمت او سلام بود از خدا و از فرشتگان ابن عباس
گفت مراد آنست که چون ملک الموت نزدیک بنده مومن رود گوید السَّلَامُ عَلَيْكَ رَبُّكَ يُقْرِئُكَ
وَأَعَدَّ لَهُمْ و بساخت برای ایشان مزدی با کرامت و بزرگوار آنکه خطاب کرد رسول را و
گفت ای پیغمبر بزرگوار ما ترا فرستادیم تا گواهی باشی بر ایشان که گواهی دهی و مژده دهنده باشی
مومنان را ببهشت و بیم کننده باشی کافران را بدوزخ و باز خواننده باشی مردمان را باطاعت خدا
بامر و فرمان او و چراغی باشی روشن که بتو راه یابند در ظلمت و تاریکی ضلالت و جهالت و تا مهتدی
باشند بنور نبوت تو دیدها اهل بینش را چنانکه چراغ مردم است [illegible] نور چشمها را آنکه رسول را
فرمود که بشارت ده مومنان را بآنکه ایشان را از خدای فضل بزرگوار است و ثوابی بی شمار و فرمان
کافران را و دست از رنج ایشان بدار و توکل و اعتماد بر خدا کن که او کافی و بسنده و وکیلی و کارسازی
هست بندگان خود را يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ
أَنْ تَمَسُّوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَهَا فَمَتِّعُوهُنَّ وَسَرِّحُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ
اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ خَالِكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّاتِي
هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا
خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ

أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ای مومنان چون نکاح با زنان
مومنه کنید پس آنگاه طلاق دهید ایشان را پیش از آنکه با ایشان خلوت کنید و نزدیکی نمایید با ایشان
هیچ عده نباشد در حال شوهر توانند کردن و این دلیلست بر آنکه عده حق است واجب مردان را بر زنان
و اگر با ایشان عقد کرده باشید و ذکر مهر نکرده باشید ایشان را متعه دهید و متعه بر قدر مرد باشد چنانکه
گفت عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ و رها کنید ایشان را رها کردن نیکو چنانکه ضرری بایشان
نرساند مفسران گفتند سراح جمیل آن باشد که بر [illegible] از نیم مهر متعه بر دهند بر سبیل استحباب
و در این دلیلست بر آنکه طلاق پیش از نکاح درست نیست برای آنکه گفت نَكَحْتُمْ ثُمَّ طَلَّقْتُمْ و ثم مهلت
و تراخی را باشد حبیب بن ثابت روایت کرد که علی بن حسین زین العابدین [illegible] نشسته بود مردی آمد و
گفت یا ابن رسول الله من گفته‌ام که [illegible] دختر فلان بن فلان را [illegible] آن روز که نکاح کنم اگر بکنم طلاق
واقع شود گفت نه برای آنکه خدا ابتدا بطلاق نکرد ابتدا بنکاح کرد آنکه بطلاق و تلا قوله
إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ و جابر بن عبد الله انصاری از رسول روایت کرد که او گفت لا
طَلَاقَ قَبْلَ النِّكَاحِ و دیگر آنکه طلاق ابطال نکاحست تا نکاح نباشد ابطال نباشد يَا
أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر بزرگوار ما حلال کردیم ترا از زنان تو آنانکه ایشان را مهر بدادی از زنان آزاد
و آن زنی که دست تو مالک آن شد چون ماریه و جویریه و صفیه از آنچه خدای تعالی بفیء و غنیمت
تو گردانید و دختران عم و عمه تو از فرزندان عبد المطلب و دختران خال و خاله تو از زنان
بنی زهره آنکه با تو هجرت کرده‌اند ام هانی گفت رسول مرا خطبه کرد و من اجابت کردم عقد [illegible] تا
این آیت آمد رسول گفت تو مرا حلال نباشی برای آنکه تو با من هجرت نکردی وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً و
حلال کردیم زن مومن اگر خود را بهبه برسول دهد بی مهر و نکاح بلفظ هبه خاص برسول بود
بشرط آنکه رسول طلب نکاح وی کند و برا قبول کند خَالِصَةً لَكَ خاص و خالص تراست این
نکاح و ترا حلال است و مومنان را حلال نیست با رسول هیچ زن بود که خود را بهبه بوی داده
بود ابن عباس گفت و مجاهد که نبود و دیگران گفتند بود قتاده گفت میمونه بنت الحارث بود
شعبی گفت زینب حریره بود زین العابدین گفت ام شریک بنت جابر الاسدیه بود قَدْ
عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا ما دانیم آنچه فریضه کردیم بر ایشان یعنی بر مردان در حق زنان ایشان چهار
شاید و بیشتر از چهار نشاید و آنچه لازم باشد ایشان را از نفقه و کسوه و جز آن وَمَا مَلَكَتْ
أَيْمَانُهُمْ و در آنچه مالک شد دستهای ایشان از پرستاران لِكَيْلَا يَكُونَ و این برای آن کردیم
تا بر تو حرجی نباشد در نکاح ایشان و خدای تعالی آمرزنده و مهربانست تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ
مِنْهُنَّ وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَمَنِ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ذَلِكَ أَدْنَى

امام

اَدْنیٰ اَنْ تَقَرَّ اَعْیُنُهُنَّ وَلَا یَحْزَنَّ وَیَرْضَیْنَ بِمَا اٰتَیْتَهُنَّ کُلُّهُنَّ وَاللّٰهُ یَعْلَمُ مَا فِی قُلُوبِکُمْ
وَکَانَ اللّٰهُ عَلِیمًا حَلِیمًا لَا یَحِلُّ لَکَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا اَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ اَزْوَاجٍ وَلَوْ
اَعْجَبَکَ حُسْنُهُنَّ اِلَّا مَا مَلَکَتْ یَمِینُکَ وَکَانَ اللّٰهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ رَقِیبًا بعضی از مفسران کفتند
آیه انکه آمد که بعضی زنان رسول بر یکدیکر رشك بردند و هر یکی از رسول آرزوی دیکر خواستند
رسول ع از ایشان هجرت کرد یك ماه تا آیه تخییر آمد و خدای تعالی رسول را فرمود که ایشانرا مخیر
کن میان دنیا و آخرت هر که از ایشان اختیار دنیا کند دست از وی بدار و هر که اختیار خدا و رسول
خدا کند او را نکاه دار چون تا مخیر شده باشد با انکه مادر مؤمنان باشد و از پس تو شوهر نکند
و حکم ترا باشد و بقسمت تو راضی شود تا آنرا که خواهی تاخیر کنی و باز پس داری و آنرا که خواهی با خود
ساوی دهی و بخود نزدیك کردانی و اکر خواهی تفضیل نهی بعضی را بر بعضی ایشانرا بر تو اختیاری
باشد رسول ع با انکه خدای تعالی او را رخصت داد در میان ایشان سویت نکاه داشت در همه
چیزی مکر یك زن که رسول خاست وی را طلاق دهد و حق خود از نفقه و کسوه ترك کرد
و نوبت خود بعایشه داد آن سوده بود و بعضی دیکر کفتند که چون آیه آمد رسول پنج زن را رها
کرد و آن سوده و جویریه و صفیه و میمونه و ام حبیبه بود و چهار را ایوا کرد و آن عایشه بود و حفصه
و ام سلمه و زینب و میان ایشان در قسمت مساوات کرد تُرْجِی مَنْ تَشَاءُ تاخیر کنی و باز پس داری آنرا که
خواهی ازین زنان و ساوی و جای دهی با خود آنرا که خواهی وَمَنِ ابْتَغَیْتَ و آنرا که خواهی از آنانکه
عزل کرده باشی باز آری بر تو حرجی و بزه نیست ذٰلِكَ اَدْنیٰ این که باختیار تو تفویض کرده آمد
نزدیك تر است بانکه روشن شود چشمهای ایشان برای انکه چون میان ایشان در ارجا و ایوا
و عزل و ابتغا تسویه کنی دلهای ایشان باین خوش باشد و اندوهکن نباشند و بانچه ایشانرا
دهی همه راضی باشند و خدا میداند آنچه در دلهای شماست و این وعده است کسی را که راضی باشد
بانکه خدای تعالی آنرا با مشیت رسول تفویض کرد و خدای تعالی همیشه دانا و بردبار بوده است و
هست بعقوبت کردن تعجیل نکند لَا یَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ مفسران کفتند که چون آیه تخییر آمد
زنان رسول را در انکه اکر خواهند دنیا اختیار کنند و رسول ایشانرا طلاق دهد و اکر اختیار خدا
و رسول کنند رسول ایشانرا طلاق ندهد ایشان اختیار خدا و رسول کردند خدای تعالی آیه فرستاد
که چون ایشان با تو دنیا اختیار کردند تو نیز کسی دیکر بر ایشان اختیار مکن ترا حلال نیست
پس این زنان دیکر و نه انکه ایشانرا رها کنی و بدل ایشان زنان دیکر خواهی و اکر حسن و جمال ایشان
ترا بعجب آرد و نیکو آید مکر آنکه مالك شود دست تو او را و ملك یمین تو باشد انکه ترا حلال [illegible]
ضحاك کفت طلاق ایشان حرام کرد برای حرمت آنکه مادر مؤمنانند و اختیار خدا و رسول کردند

وسرای آخرت لما انکاح زنان دیکر وی را حلال بود عطا کفت که عایشه کفت که رسول خدای از
دنیا نشد تا زنان بر وی حرام نکردند و حکم این منسوخ است و تلاوة بر جای ابو هریره کفت در
جاهلیت عادة بودی که بادل کردندی یکی زن خود بیش دیکری فرستادی تا وی زن خود بیش وی
فرستادی خدای تعالی بنا برین نهی کرد روزی عیینه بن الحصین در حجره رسول شد بی دستوری
و عایشه در پیش رسول بود رسول کفت چرا دستوری نخواستی کفت یا رسول الله من هرکز بر هیچ مرد از
قبیله مضر دستوری نخواستم انکه کفت این زن کیست در پهلوی تو نشسته است کفت عایشه
است عیینه کفت اَفَلَا اَنْزِلُ لَكَ عَنْ اَحْسَنِ الْخَلْقِ خواهی که من برای تو نیکوترین خلق فرو آیم رسول
کفت خدای تعالی این معنی حرام کرده است چون بیرون شد عایشه کفت این کیست رسول کفت هذا
اَحْمَقُ مُطَاعٌ وَاِنَّهُ سَیِّدُ قَوْمِهِ کما تری او احمق است که زبان او برند و مهتر قوم خویش است با این حماقت
که می بینی وَکَانَ اللّٰهُ و بود خدای بر همه چیزی حافظ و نکاه بان یَا اَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا لَا تَدْخُلُوا
بُیُوتَ النَّبِیِّ اِلَّا اَنْ یُؤْذَنَ لَکُمْ اِلیٰ طَعَامٍ غَیْرَ نَاظِرِینَ اِنَاهُ وَلٰکِنْ اِذَا دُعِیتُمْ
فَادْخُلُوا فَاِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِینَ لِحَدِیثٍ اِنَّ ذٰلِکُمْ کَانَ یُؤْذِی
النَّبِیَّ فَیَسْتَحْیِی مِنْکُمْ وَاللّٰهُ لَا یَسْتَحْیِی مِنَ الْحَقِّ وَاِذَا سَاَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْاَلُوهُنَّ
مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذٰلِکُمْ اَطْهَرُ لِقُلُوبِکُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا کَانَ لَکُمْ اَنْ تُؤْذُوا
رَسُولَ اللّٰهِ وَلَا اَنْ تَنْکِحُوا اَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ اَبَدًا اِنَّ ذٰلِکُمْ کَانَ عِنْدَ اللّٰهِ عَظِیمًا
ای مؤمنان در مکروید در سرای و خانهای رسول مکر وقتی که شما را دستوری دهند بی
انکه منتظر باشید وقت طعام رسول را و چون دستوری دهند منتظر آن نباشید که طعام در رسد
مفسران کفتند آیه در شان ولیمه زینب آمد در خانه ام سلمه که جماعتی آنجا پیش رسول بنشستند
طعام بخوردند مقام کردند دیرکاه رسول را از حضور ایشان رنج بود جز که شرم داشت که ایشانرا
کوید که بیرون روید خدای تعالی این آیه فرستاد وَلٰکِنْ اِذَا دُعِیتُمْ و چون شما را دعوت کنند
در روید و چون طعام بخورید برخیزید و پراکنده شوید هر کسی بکار خویش و بهیچ حدیث
انس مکیرید و برای سخن کفتن در خانه رسول منشینید که آن مر پیغمبر را برنجاند و او شرم میدارد
از انکه شما را کوید بیرون شوید و خدای تعالی از حق شرم ندارد یعنی ورا مانعی نباشد از کفتن
حق چنانکه شما را حیا مانع باشد یکی از بزرکان کفت ادب کرانان این بس که خدای تعالی کرانجانی
ایشان احتمال نکرد و کفت فَاِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا انکه کفت چون از زنان متاعی و قماشی خواهید
از پس پرده خواهید کفتند سبب نزول آیه آن بود که روزی جماعتی بحجره عایشه پیش رسول
حاضر بودند رسول بفرمود تا طعام پیش آورند [illegible] عایشه [illegible] و طعام می آورد

وبداد دست مردی بر دست عایشه آمد رسول را خوش نیامد خدای آیه حجاب فرستاد
ذٰلِکُمْ اَطْهَرُ آن شما را بهتر سخن گفتن با زنان از پس پرده پاکیزه تر دلهای شما و دلهای ایشان
از ریبه و تهمت وَمَا کَانَ لَکُمْ و نیست شما را و نباشد که رسول خدا را برنجانید و نه آنکه زنان او را
پس از وی زن کنید و بخواهید که ایشان ابد بر شما حرام اند چه این کار نزدیک خدای کاری بزرگست و
گناهی عظیم مقاتل گفت که طلحة بن طلحة بن عبدالله گفت ما را نهی میکند از آنکه با دختران عمان خود
سخن گوییم مگر در پس پرده والله که اگر محمد بمیرد من عایشه را بزن کنم خدای تعالی این آیه فرستاد اِنْ
تُبْدُوْا شَیْئًا اَوْ تُخْفُوْهُ فَاِنَّ اللّٰهَ کَانَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیْمًا لَا جُنَاحَ عَلَیْهِنَّ فِیْ اٰبَائِهِنَّ وَلَا
اَبْنَائِهِنَّ وَلَا اِخْوَانِهِنَّ وَلَا اَبْنَاءِ اِخْوَانِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَکَتْ اَیْمَانُهُنَّ وَ
اتَّقِیْنَ اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ کَانَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ شَهِیْدًا اِنَّ اللّٰهَ وَمَلٰئِکَتَهُ یُصَلُّوْنَ عَلَی النَّبِیِّ
یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا صَلُّوْا عَلَیْهِ وَسَلِّمُوْا تَسْلِیْمًا حق سبحانه و تعالی بر سبیل تهدید و وعید گفت
اگر شما چیزی آشکارا کنید و اگر پنهان دارید خدای تعالی بهمه چیزها داناست بر وی پوشیده نماند
و چون آیه حجاب آمد پدران و پسران و برادران گفتند ما نیز از پس پرده با دختران و مادران و
خواهران خود سخن گوییم خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت هیچ حرجی و بزه نیست بر زنان
در آنکه در پیش پدران و پسران و برادران و برادرزادگان و خواهرزادگان خود روند و
با ایشان سخن گویند و نزد زنان ایشان و در آنچه دست ایشان مالک گشت از پرستاران ایشان
گفتند که ذکر عم و خال نکرد برای آنکه ایشان بمنزله مادر و پدر اند و بعضی دیگر گفتند که
مکروه است در پیش ایشان رفتن برای آنکه ایشان صفت کنند پسران خود را وَلَا نِسَائِهِنَّ برای آن گفت
که زنان بیگانه صفت کنند برای شوهران و پسران خود و همچنین کنیزکان بیگانه پس ظاهرا روا
نباشد زنان را که در پیش زنان بروند و نزد در پیش کنیزکان بیگانه آنگه وعظ کرد مر زنان را و گفت
از خدا بترسید که خدای تعالی بهمه چیزی گواه است اِنَّ اللّٰهَ وَمَلٰئِکَتَهُ بدرستی که خدای تعالی
و فرشتگان صلوات میدهند بر پیغمبر صلوات از خدا ثنا باشد و رحمت و از فرشتگان استغفار
باشد و ترحم یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای مومنان و گرویدگان شما نیز صلوات فرستید بر پیغمبر و گردن
بنهید و فرمان بردار وی را گردن نهادنی و سلام کنید بر وی سلام کردنی چون این آیه آمد
گفتند یا رسول الله دانستیم که بر تو سلام چگونه باید کرد بگو تا بر تو صلوات چگونه فرستیم
گفت بگویید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ کَمَا صَلَّیْتَ عَلٰی اِبْرٰهِیْمَ وَاٰلِ اِبْرٰهِیْمَ اِنَّکَ حَمِیْدٌ مَجِیْدٌ
آنگه گفت خدای تعالی بر من موکل کرده است دو فرشته تا هر که نام من برند بنزد مومن چون
بشنود بر من صلوات فرستد وان دو فرشته گویند غفر الله لک خدا ترا بیامرزاد و فرشتگان

کویند

گویند آمین و اگر بر من صلوات نه دهد آن دو فرشته گویند لا غفر الله لک خدایت بیامرزاد
خدا و فرشتگان گویند آمین اِنَّ الَّذِیْنَ یُؤْذُوْنَ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهُ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فِی الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ
وَاَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِیْنًا وَالَّذِیْنَ یُؤْذُوْنَ الْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنٰتِ بِغَیْرِ مَا اکْتَسَبُوْا فَقَدِ
احْتَمَلُوْا بُهْتَانًا وَّاِثْمًا مُّبِیْنًا یَا اَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِّاَزْوَاجِکَ وَبَنٰتِکَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِیْنَ یُدْنِیْنَ
عَلَیْهِنَّ مِنْ جَلَابِیْبِهِنَّ ذٰلِکَ اَدْنٰی اَنْ یُّعْرَفْنَ فَلَا یُؤْذَیْنَ وَکَانَ اللّٰهُ غَفُوْرًا رَّحِیْمًا ای
آنانکه برنجانند خدا را و رسول خدا را رنجانیدن خدای صورت نه بندد پس مراد آن باشد که فعلی
کنند که اگر با عزیزی بودی از آن متاذی شدی تا این دوستان خدا را برنجانند یا رنجانیدن دوستان خدا
رنجانیدن خدا باشد از آنجا که دوست برنج دوست رنجور شود عبدالله عباس گفت مراد جهود
که ایشان گفتند یَدُ اللّٰهِ مَغْلُوْلَةٌ وَاِنَّ اللّٰهَ فَقِیْرٌ وَّنَحْنُ اَغْنِیَاءُ و ترسایان که گفتند اِنَّ اللّٰهَ ثَالِثُ ثَلٰثَةٍ و
مشرکان که گفتند الملائکة بنات الله و عکرمه گفت صورت گران اند از آنجا که میخواهند تا هم چون
صورتی که خدا آفریده صورتی کنند در خبر آمده است که رسول صلی الله علیه گفت که خدای تبارک
و تعالی گفته است که کیست ظالم تر از آن کس که میخواهد تا چون خلق من خلق آفریند گو بیافرینید یا
مورچه را رسول خدا گفت لَعَنَ اللّٰهُ الْمُصَوِّرِیْنَ آنانکه خدا و رسول را برنجانند خدا ایشان را لعنت کرده در
دنیا و آخرت و بساخت و بنهاد برای ایشان عذابی خوار کننده وَالَّذِیْنَ یُؤْذُوْنَ الْمُؤْمِنِیْنَ و
آنکه برنجانند مردان مومن و زنان مومنه را بهتان و دروغ و غیبت بی آنکه جرمی کرده باشند و گفتند
احتمال میکنند بر سبیل ارتکاب آنچه در اثم و بزه ماننده بهتانست و بزه هویدا و روشن که آن رنجانیدن
زبانست مقاتل گفت آیه در حق امیرالمومنین علی آمد که جماعتی منافقان وی را برنجانیدند از علی بن
ابی طالب روایتست که روزی رسول خدا یک تار موی خود بگرفت و گفت یا علی من اذی شعرة
منک فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله فعلیه لعنة الله هر یک تار موی را برنجاند از تو مرا رنجانیده
باشد و هر که مرا رنجانیده باشد خدای را رنجانیده باشد و هر که خدای را رنجاند بر وی لعنت کند
و از رحمت خود دور کرداند ضحاک و سدی گفتند جمعی تبهکاران شب بیرون آمدندی و چون
زنان بقضا حاجت بر عقب ایشان رفتندی و انگشت بر ایشان زدندی اگر کسی بایستادی مراد حاصل
کردندی و اگر ایشان را زجر کردی بگریختندی زنان این حال با شوهران خود بگفتند شوهران
ایشان رسول را از این خبر دادند و خدای تعالی این آیه فرستاد یَا اَیُّهَا النَّبِیُّ ای خبر دهنده قُلْ
لِاَزْوَاجِکَ بگو زنان و دختران خود را و زنان مومنان را تا فرو گذارند بر خود چادرهای خود را
و روییها و کتفهای خود بان باز پوشند و خود را از کنیزکان متمایز کرده باشند و چنانکه در جاهلیت
عادت ایشان بود بیرون نروند ذٰلِکَ اَدْنٰی که این دیگر است با آنکه ایشان را بشناسند و بدانند که

احزاب
حزب
وکرد
برآمد

زنان آزاده با ایشان آن معامله نکنند تا ایشان آن معامله با پرستاران کردندی و زنان آزاده در آن وقت
اختیار زنا نکردندی از رشک وکان الله و بود خدا و باشد آمرزنده و مهربان لئن لم ینته المنافقون
والذین فی قلوبهم مرض والمرجفون فی المدینة لنغرینک بهم ثم لا یجاورونک فیها الا
قلیلا ملعونین اینما ثقفوا اخذوا وقتلوا تقتیلا سنة الله فی الذین خلوا من قبل ولن
تجد لسنة الله تبدیلا یسئلک الناس عن الساعة قل انما علمها عند الله وما یدریک لعل
الساعة تکون قریبا ان الله لعن الکافرین واعد لهم سعیرا خالدین فیها ابدا لا یجدون
ولیا ولا نصیرا اگر منافقان باز نایستند از عداوة و دشمنی رسول خدای و مؤمنان و آن کسانی که در
دلهای ایشان مرضی و ریبتی هست از فاسقان از فجور و رنجانیدن زنان مؤمنان و کسانی که خبرهای دروغ
در مدینه می اندازند از منافقان و این چنان بود که چون جماعتی بغزو رفتندی ایشان خبر را فکندندی
که آن قوم را بگرفتند و بکشتند و منهزم کردند و مانند این خبرها که سبب وهن و ضعف اسلام بودی
خدای تعالی گفت اگر این منافقان از مثل این سخنان باز نایستند ما ترا که محمدی بر ایشان مسلط کردانیم تا بجنگ
با ایشان بجای ایشان را اندوهگین کردانی پس آنگه مجاور تو نکنند در مدینه مگر زمانی اندک پس ایشان هالک و
مستاصل شوند آنگه وصف کرد ایشان را و بیان کرد حکم ایشان و گفت ملعونین ملعونان و راندگانند و دور
از رحمت خدا ایشانند هر کجا که ایشان را یابند بگیرند و بکشند کشتنی بمبالغت قتاده گفت منافقان خواستند
تا نفاق خود را آشکارا سازند کردند سنة الله نهادی و طریقتی بر بینه که خدا در حق این منافقان آنکه
هر کجا که یابند ایشان را بگیرند و بکشند چنانکه سنة و طریقه او بود در حق آنکه کن شد از پیغمبران با
منافقان عهد ایشان ولن تجد و هرگز نیابی سنة خدا را تغییری و تبدیلی آنگه گفت یسئلک الناس ترا می پرسند
این کافران از قیامت و وقت او بر سبیل انکار و جهودان بر سبیل امتحان بگو که علم آن نزدیک خدای است
و تو چه دانی تا باشد که قیامت نزدیک باشد خدای تعالی لعنت کرد کافران را و بساخت و بنهاد برای
ایشان دوزخ را آتشی که سعیر نام یکی است از نامهای قیامت خالدین فیها جاوید و مخلد باشند در آن دوزخ
نیابند هیچ یاری و یاوری که نصرت و یاری ایشان کند یوم تقلب وجوههم فی النار یقولون
یا لیتنا اطعنا الله واطعنا الرسولا وقالوا ربنا انا اطعنا سادتنا وکبراءنا فاضلونا السبیلا
ربنا آتهم ضعفین من العذاب والعنهم لعنا کبیرا یا ایها الذین آمنوا لا تکونوا
کالذین آذوا موسی فبرأه الله مما قالوا وکان عند الله وجیها روزی که بگردانند در آتش دوزخ
بر یکدیگر هر عضوی از اعضای ایشان را و آن روبهای ایشان است ایشان میگویند بر وجه تمنای کاشکی
ما طاعت خدا داشتمی طاعت خدا و رسول داشتمی خداوندا ما فرمان سادات و بزرگان خود بردیم و
مطیع ایشان بودیم ایشان ما را گمراه کردانیدند خداوندا ایشان را عذاب دو چندان ده که دیگران را از راه می

احزاب

لعنت کن بر ایشان

که ایشان هم گمراه بودند و لعنتی کردند بسیار محمد ابن ابی السری گفت در خواب دیدم که با مردی مناظره
کردم من میگفتم کبیرا و وی میگفت کثیرا تا در این بودیم رسول را دیدم از آنجای بجستم و گفتم السلام علیک یا
رسول الله استغفر لی و هیچ نگفت باز دیگر بگفتم هم هیچ نگفت من گفتم یا رسول الله ما را از جابر بن
عبد الله روایت کردند انک ما سئلت شیئا قط فقلت لا هرگز کسی از تو چیزی نخواست که تو گفتی نه رسول بخندید
و گفت اللهم اغفر له گفتم یا رسول الله مرا با این مرد خلافست در این آیه والعنهم لعنا کثیرا او میگوید کبیرا
من میگویم کثیرا چگونه میباید گفت کثیرا آنگه غایب شد یا ایها الذین آمنوا ای مؤمنان و گرویدگان مباشید
همچون کسانی که برنجانیدند موسی پیغمبر را خدای تعالی بری کردانید او را از آنچه در حق او گفتند و او نزدیک
خدا با جاه و منزلت بود تا ایذاء موسی چه بود و چه کردند که او گفت سبب آن بود که موسی هرگز در پیش کس
برهنه نشدی از حیا و شرم قوم او گفتند همانا برص او عیبی است که نمی خواهد که کس اندام وی ببیند روزی
برکنار آبی غسل میکرد جامه بر سنگی نهاده بود چون خواست که جامه برگیرد سنگ از پیش وی تاختن آمد
و موسی در پی سنگ میرفت برهنه تا بر محافل بنی اسرائیل بگذشت و بدیدند که او را آفتی نیست آنگه سنگ
بایستاد تا وی جامه برگرفت و در پوشید و چندان عصا بر آن سنگ زد که در و اثرها پدید آمد این
قول و مانند این هیچ معتمد نیست برای آنکه نشاید که خدای تعالی عورت پیغمبر خود را علی رؤس الاشهاد در میان
خلق ظاهر کرداند تا او را از علتی که کم باشد نفرة او از آن نفرة کشف عورة برافکند تا و بدرست آنست
که سعید جبیر از عبد الله عباس از امیر المؤمنین علی روایت کرد که او گفت چون او را بپرسیدند که این ایذاء چه بود
که ایشان موسی را کردند و خدای تعالی تنزیه او چگونه کرد گفت اما ایذاء آن بود که موسی و هرون یک روز با یکدیگر
برفتند چون ببعضی کوهها رسیدند خدای تعالی قبض روح هرون کرد موسی باز آمد بنی اسرائیل را خبر داد او را
گفتند که هارون را ببردی و بکشتی اکنون باز آمدی و میگویی که بمرد تو برو حسد کردی که ما او را از تو دوستر
میداشتیم و او با ما سازنده تر بود خدای تعالی تنزیه ساحت موسی کرد بآنکه فرشتگان را بفرستاد تا هرون را
برگرفتند و در محافل بنی اسرائیل بگردانیدند تا او گفت ما قتلنی اخی و انما مت حتف انفی برادرم مرا نکشت
من بمرگ خود بمردم آنگه فرشتگان وی را برگرفتند و جای دفن کردند که کسی بدان مطلع نبود یا ایها الذین
آمنوا اتقوا الله وقولوا قولا سدیدا یصلح لکم اعمالکم ویغفر لکم ذنوبکم
ومن یطع الله ورسوله فقد فاز فوزا عظیما انا عرضنا الامانة علی السموات والارض
والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا
لیعذب الله المنافقین والمنافقات والمشرکین والمشرکات ویتوب الله علی
المؤمنین والمؤمنات وکان الله غفورا رحیما ای مؤمنان از خدا بترسید و گفتار با صواب
گویید عکرمه گفت گفتار با صواب لا اله الا الله است مقاتل حیان گفت سخن حق گویید در حق رسول

وزینب بنت جحش یُصْلِحْ لَكُمْ تا کار شما با صلاح آرد و گناهان شما را بیامرزد و هر که خدای را و رسول را فرمان برد برسد بمطلوب خود ظفر یابد بظفری بزرگ و بندگی او و چون طاعت خود و طاعت رسول خود را بظفر عظیم معلق کرد این در عقب می بود که ما عرضه کردیم امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها یعنی طاعت و فرمان بردای را ایشان این عظمت و بندگی ایشان است مطیع و منقاد امر ما گشتند در ایجاد و تکوین چنانکه خواستیم هر یکی را بر شکلی دیگر و بر صفتی دیگر در وجود آوردیم هیچکدام این اجرام امتناع نکردند و ابا نمودند و از آن نترسیدند لکن او عاقل و صالح مر تکلیف را ابا کرد و امتناع نمود از طاعت و انقیاد ما او ظالم است بجاهل و ادا ایخت بر عاقل مراد بامانت طاعت است بر آنکه لازم است ادا آن و حمل عبادتست از ترک ادا امانت زیرا که چون ادا امانت کند حامل آن نباشد فَأَبَیْنَ أَن یَحْمِلْنَهَا ابا کردند از انکه ادا امانت نکنند یعنی ادا کردند و از ادا ناکردن بترسیدند و آدمی برداشت آنرا انکه ادا صفت کرد بظلم برای ترک امانت و بنادانی برای انکه غافل شد از انجه سعادت وی در آنست با آنکه میتوانست که ادای امانت کند تا بسعادت رسد و تاویل امانت بطاعت شمالست آنرا بعضی ان گفته اند از ماموراتست و منهیات از نماز و روزه و غسل جنابت زید اسلم گفت روزه و غسل امانتی است که خدای تعالی در کردن مکلفان انداخته است اگر وفا کنند بآن جز خدا نداند و اگر خلاف کنند جز خدا نداند ابو الدرداء روایت کرد از رسول علیه السلم که او گفت پنج چیز است که هر کسی که با آن باید بایمان بهشت شود یکی آنکه پنج نماز بجای آرد برکوع و سجود و ارکان و شرایطش بوقت خود و زکوة مال بدهد بخوشدلی آنکه گفت بخدای که این جز مؤمن نکند و ماه رمضان روزه دارد و حج خانه کند چون استطاعت دارد و ادای امانت کند گفتند یا ابا الدرداء این امانت چیست گفت غسل جنابت و بعضی دیگر گفتند امانت مرد امانت باید که با هیچ صوتی و معاهدی بعمیل و کثر خیانت نکند سدی گفت این امانت هابیل و این انسان قابیل که آدم عم بجهتی از سفرها برفت و هابیل را دوست میداد بعایت آسمان را گفت او را بامانت می پذیری گفتند که کوهها را گفتی نپذیرفتند که قابیل گفت او را من سپارد تا باز سپارمش صحیح و سلیم او را بقابیل بر چون باز آمد قابیل هابیل را کشته بود بعضی از مفسران گفتند حمل یعنی خیانت بر این قول تاویل این باشد که ایشان ابا کردند از برداشتن گناه را و آدمی آن گناه برداشت چنانکه گفت وَلَیَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَّعَ أَثْقَالِهِمْ و عرض امانت را بآسمان با آنکه ایشان عاقل نیستند دو وجه گفتند یکی آنکه مراد اهل آسمان و زمین است دوم آنکه این بر وجه تمثیل است یعنی اگر آسمان با رفعت و زمین با بسطت و سعت و کوه با صلابت ایشان عقل بودی و امانت بر ایشان عرضه کردندی بترسیدندی از آن و قبول ناپذیرفتندی کرده آدمی از آنجا که ظلوم و جهولست قدر امانت ندانست برداشت و ادا نکرد و ادا نکرد و گفته اند که انسان اگر چه صوتی عموم دارد خاص است بکافر آن بقرینه إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا لِّیُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِینَ خدای تعالی این برای آن کرد تا عذاب کند با استحقاق آنرا که در امانت خیانت کنند از منافقان و مشرکان که منافقان پنهان کنند

ویکان

و مشرکان آشکارا و تا بپذیرد توبه مؤمنان از مردمان و زنان بحفظ امانت و ادا آن بواجبی و خدای تعالی آمرزنده و مهربانست بیامرزد آنانرا که از خیانت کردن در امانت توبه کردند و ببخشاید بر آنانکه امانت بجا آورند **سوره سبا** مکی است پنجاه و چهار آیت است ابی بن کعب از رسول علیه السلام روایت کرده که هر که او سوره سبا بخواند هیچ پیغمبری نباشد الا که رفیق و یار او باشد روز قیامت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِیمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَهُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ وَلَهُ الْحَمْدُ فِی الْآخِرَةِ وَهُوَ الْحَکِیمُ الْخَبِیرُ یَعْلَمُ مَا یَلِجُ فِی الْأَرْضِ وَمَا یَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا یَنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ ۲ وَهُوَ الرَّحِیمُ الْغَفُورُ شکر و سپاس و ستایش مر خدای را که او راست آنچه در آسمانها و زمین است بملک و ملک و خلق تصرف در آن او راست بی مانعی و منازعی و او راست شکر و سپاس خاص نعمت آخرت در آخرت و اوست خدای محکم کار در کار دین و دنیا داننده و آگاه بآنچه بوده است و باشد میداند آنچه بزمین فرو میرود از آب و باران و تخمهای ریکان و آنچه از زمین بیرون آید از گیاه و جواهر و حیوانات و آنچه از آسمان فرو می آید از باران و برف و تگرگ و آنچه بر آسمان میرود از اعمال بندگان و از فرشتگان و او با کمال فضلش بخشاینده است بر بندگان و آمرزنده است و مهربان وَقَالَ الَّذِینَ كَفَرُوا لَا تَأْتِینَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّی لَتَأْتِیَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَیْبِ لَا یَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِی السَّمَاوَاتِ وَلَا فِی الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِن ذَٰلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِی كِتَابٍ مُّبِینٍ لِّیَجْزِیَ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِیمٌ وَالَّذِینَ سَعَوْا فِی آیَاتِنَا مُعَاجِزِینَ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِیمٌ کافران که منکران بعث اند گفتند بطریق استهزا و افسوس که قیامت بما نخواهد آمد بگو ای محمد بجواب ایشان که آری بحرمت خدای من که هر آینه خواهد آمدن بشما آن خدای که داننده غیب است دور نشود و غایب نگردد از وی و از علم او مثقال ذره نه در آسمانها و نه اندر زمین نه خردتر از آن و نه بزرگتر از آن الا که آن همه در کتابی است روشن یعنی لوح محفوظ که خدای تعالی کائنات بر وی ثبت کرده است تا فرشتگان بر آن مطلع شوند و ایشان را در آن لطفها باشد این برای چه کرد و قیامت برای چه آید برای آن تا جزا دهد آنانرا که ایمان آوردند و عمل صالح کردند ثواب دایم که لازمست برای ایشان و ایشانند که ایشان را است از خدای تعالی آمرزش و روزی بزرگوار یعنی بهشت و آنانکه سعی کردند در ابطال آیات ما خود تقدیر کرده که ما را عاجز کرده اند یا از ما فایت کردند و در کنند ایشان آنند که ایشان راست عذابی از عذاب رنجاننده وَیَرَى الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِی أُنزِلَ إِلَیْكَ مِن رَّبِّكَ هُوَ الْحَقَّ وَیَهْدِی إِلَىٰ صِرَاطِ الْعَزِیزِ الْحَمِیدِ ۴ وَقَالَ الَّذِینَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ یُنَبِّئُكُمْ إِذَا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمْ لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ أَفْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِینَ لَا یُؤْمِنُونَ

وما فی النجر ر بعه‌ها

والذین سعوا فی آیاتنا معاجزین اولئک لهم عذاب من رجز الیم

نصف الحزب

بالاخرة في العذاب والضلال البعيد افلم يروا الى ما بين ايديهم وما خلفهم
من السماء والارض ان نشا نخسف بهم الارض او نسقط عليهم كسفا من السماء
ان في ذلك لاية لكل عبد منيب می بینند و میدانند آنانکه ایشانرا علم داده اند یعنی صحابه رسول
یا مومنان اهل کتاب چون عبد الله سلام و اصحابش که آنچه بتو فرو فرستاده شد از خدای تو یعنی قرآن
آن حق است و راه می نماید این قرآن برای خدا که عزیز است و ستوده و آن راه طریق اسلام است و گفتند
آنانکه کافر شدند بر سبیل استهزا که هی شما را راه نمائیم بمردی که شما را خبر دهد که چون بمیرید و در خاک
پوسیده و پاره پاره شوید و بغایت ریزه ریزه کردید شما را باز آفرینند بعد خلقی نو باشید و بان مرد رسول را
خواستند افتری ای دروغ گفت بر خدا با خود یا وجنونی و دیوانگی هست و آن دیوانگی وی را برین
میدارد خدای تعالی گفت نه این معنی هیچ تو ی نیست آنانکه بآخرت ایمان نمی آورند در عذاب و
هلاکی ده و رند چون عذاب از لوازم ضلال است گوئی که هر دو قرین یکدیگرند آنکه تنبیه کرد
ایشانرا بدلیلی که راه نماید بر صحت بعث و نشور و گفت ای نمی نگرید و نمی بینید آنچه در پیش ایشانست
از آسمان و زمین و محیط با ایشان و هر دو مقدور قدرت وی است آنکس که قادر باشد بر آن قادر باشد
بر بعث و نشور و گفته اند که مورد آیه تهدید و وعید است یعنی آسمان و زمین محیط انسانست اگر خواهد
تا از اکناف و اقطار آن بیرون آیند و نمی توانند ما اگر خواهیم ایشانرا بزمین فرو بریم و اگر خواهیم
پاره از آسمان بر ایشان اندازیم بدرستی که درین نظر و تفکر آیتی و علامتی هست هر بنده باز گردنده را
ولقد اتينا داود منا فضلا يا جبال اوبي معه والطير والنا له الحديد ان اعمل سابغات وقدر
في السرد واعملوا صالحا اني بما تعملون بصير ولسليمان الريح غدوها شهر ورواحها شهر واسلنا له عين القطر
ومن الجن من يعمل بين يديه باذن ربه ومن يزغ منهم عن امرنا نذقه من عذاب السعير
يعملون له ما يشاء من محاريب وتماثيل وجفان كالجواب وقدور راسيات اعملوا
ال داود شكرا وقليل من عبادي الشكور ما داود را دادیم از نزدیک خود فضلی که آن
نبوت است و کتاب زبور و آواز خوش و جواب دادن کوهها وی را گفتیم کوهها را که با وی تسبیح کنند
و آواز خود با آواز او یکی کردانند چنانکه او میگوید شما نیز بگوئید و مرغانرا نیز گفتیم و امر کردیم
بآنچه کوهها را گفتیم و گفتند که معنی اوبی آنست که با وی بروید گفته اند که معنی نه آنست که ما کوهها
را ندا کردیم معنی آنست که ما کوهها را همچنان مسخر کردیم که بنده مامور را که او را بفرمایند و ندا کنند
طاعت دارد روا باشد که خدای تعالی تسبیح در کوهها آفریده باشد چنانکه سخن در درخت برای
معجز داود والنا له الحديد و ما برد او آهن را نرم کردانیدیم چنانکه موم تا چنانکه خواستی بدست
کردانیدی بی آتش و سبب آن بود که داود در ساحت غیر خود هر کسی را که دیدی که نشناختی او را

وروحها شهر

از وی پرسیدی که این مرد که والی شماست چگونه مردی است گفتندی که نیکو سیرت مردی است و عادل
پادشاهی است و خدا را شکر کردی روزی فرشته بر صورت مردی پیش او آمد داود بر عادت خود از او
پرسید که والی شما چگونه مردی است او گفت نیک مردی است اگر در وی یک خصلت بودی گفت آن
چیست گفت آنکه از بیت المال بخورد بایستی که از کسب دست خود خوردی او گفت بار خدایا طریقی
بدید کن که من از کسب دست خود خورم خدای تعالی آهن بر دست وی نرم کردانید و او را صنعت
زره کردن بیاموخت او زره کردی و هر یک بچهار هزار درم فروختی چیزی بنفقه کردی و چیزی بصدقه
بدادی و این یکی از معجز آن بود ان اعمل سابغات چون آهن بر دست وی نرم کردیم وی را گفتیم سابغات
تمام و فراخ کن وقدر في السرد و باندازه کن در زره بوستن و میانه کوش در نرد دراز و نه کوتاه
کوتاه گفتند که معنی آنست که میخهای زره را باریک مکن تا نجنبد و سطبر مکن تا حلقه نشکند و گفتند که
سر حلقه زره باشد یعنی این حلقها یک شکل کن تا ملایم باشد و زره او را میخ نبودی برای آنکه در دست
او نرم بودی بر هم فکندی و در هم پیوستی آنکه داود را گفت اعملوا صالحا کار نیکو کنید و بدی مکنید
که من بآنچه شما میکنید بینا ام ولسليمان الريح و باد را مسخر سلیمان کردیم رفتن باد در بامداد یکماهه
بودی و وهب منبه گفت در بعضی کتب خوانده ام که با حیره دجله بر سنگی نوشته دیدند که بعضی از اصحاب
سلیمان نوشته بودند که بامداد از اصطخر بیامدیم و قیلوله اینجا کردیم و شب ان شاء الله بشام
باشیم روایت کرده اند که سلیمان علیه السلام بامداد از زمین عراق بیامد بمرو و قیلوله کرد و نماز دیگر
ببلخ کرد باد او را و لشکرگاه او را بر گرفتی و مرغان در هوا سایه بر ایشان گسترده آنگاه از بلخ بترکستان
آمد و از آنجا بچین رفت آنجا بود و از آنجا بامداد بر گرفت بلشکر آمد و نماز شام بمرو بود که شهر او بود
ابن زید گفت سلیمان مرکبی ساخته بود از چوب او را هزار رکن بود بر هر رکنی هزار خانه که لشکر او در
جز وانس در آنجا بودندی و در زیر هر رکنی هزار شیطان بود که آن مرکب بر گرفتندی و از زمین بر داشتندی
آنگه بادی نرم بیامدی و بگاه بامداد او برفتی تا بوقت قیلوله آنگه فرود آوردی و قیلوله کردندی و نماز دیگر
بر گرفتی و بگاه شام بردی آنجا که سلیمان فرمودی که مرهم و لایت خبر داشتندی سلیمان آنجا فرود
آمده بودی بالشکر واسلنا له عين القطر و روان کردیم برای او چشمه مس را چنانکه سر بتا برود
از معدن خود بیرون آمد چنانکه سیل بیاید و این بزمین یمن بود و آنچه امروز مردمان در دست دارند
اصل همه از آنجاست که در عهد سلیمان بیرون آمد ومن الجن و از جنیان بعضی آن بودند که در
پیش ما کار کنند بفرمان ما عذاب دوزخ در آخرت آنانکه گفتند در دنیا گفتند که آن چنان
بود که خدای تعالی فرشته را موکل کرده بود بر آن جنیان تازیانه از آتش در دست گرفته هر کسی که
از فرمان سلیمان پای بیرون نهادی از آن تازیانه یکی بزدی و وی را بسوختی يعملون له این جنیان

برای او میکردند آنچه او میخواست از محرابها کنشت مسجدها و کوشکها و صورتها انجمن کشند بر دو جانب تخت سلیمان دو شیر ساخته بودند و بر بالای دستهای سریر دو کرکس ساختند چون سلیمان پای بر سریر نهادی این دو شیر آن دستها بگستردندی تا او پای بر آنجا نهادی و بر سریر نشستی و چون بنشستی آن دو کرکس پر نهادی هم کستردندی از آفتاب و این جز سلیمان ندانستی که چگونه بر تخت باید شد چون بخت النصر پس از سلیمان بر بنی اسرائیل غالب شد خواست تا بر جای سلیمان نشیند ندانست که چگونه کند پای بر نهاد شیر دست بر آورد و بر ساق او زد و ساقش مجروح کرد ایدا او بیفتاد و از هوش برفت و آن سریرها کرد پس از آن کس نیارست که بر آن سریر شود اصحاب سیر گفته‌اند و از جمله آنچه جنیان برای او بنا کردند بیت المقدس بود و آن چنان بود که خدای تعالی بر آل ابرهیم برکت کرد تا ایشان بکثرت عدد بجائی رسیدند که عدد ایشان خدای داند چون نوبت بداود رسید ایشان بکثره خود معجب شدند تکبر در سر گرفتند و ظلم و معصیت آغاز کردند خدای تعالی وحی کرد بداود که من وعده دادم پدر شما ابرهیم را که عدد ایشان بجا رسانم که کس نداند مکر من آنجه او تسلیم کرد فرزند خود را بذبح چون آن وعده وفا کرد و آن نعمت تمام کرد آن نعمت را کفران نیاورده کردند و من عاصی شدند اکنون بدان ای داود که من قسم کرده ام که ایشان را ابتلا کنم بیکی از سه چیز که عدد ایشان را کم شود اما قحط بر ایشان مسلط کنم سه سال یا ایشان را با دشمن گذارم سه ماه یا طاعون بر ایشان مسلط کنم سه روز داود علیه قوم را خبر داد ایشان دلتنگ شدند و گفتند یا رسول الله تو اختیار کن از این سه یکی برای ما داود گفت لا بل اختیار با شماست گفتند ما طاقت قحط نداریم و با دشمن مقاومت نتوانیم کردن مرگ بر ما آسانتر باشد پس از مرگ پیش گرفتند غسل کردند و کفنها پوشیدند و بصحرا رفتند زنان و کودکان را با خود بردند در حدیث آمده است که خروج ایشان بصعید بیت المقدس بود پیش از آنکه آن را بنا کردند و داود بصحرا بیرون آمد خدای تعالی بر ایشان طاعون فرستاد و یک روز چندان بمردند که بدو ماه دفن نتوانستند کرد چون روز دیگر بود داود بصعید بیت المقدس آمد و روی بر خاک نهاد و صالحان بنی اسرائیل زاری کردند و از خدا درخواستند تا طاعون از ایشان برداشت جبرئیل آمد و گفت ای داود بگو این بندگان مرا تا در شکر بیفزایند در این موضع که دعا شما اجابت کردم مسجدی بنا کنید که شما در آنجا عبادت کنید چون خواستند که بنیاد مشغول شوند مرد صالح آمد از بنی اسرائیل در روش تا ایشان را اعلام کند گفت مرا اینجا حق است شما را حلال نباشد که ملک من بی رضای من مسجد کنید ایشان گفتند این زمین حق بسیار کسانست ایشان رها کردند قوم رها کرد گفت که من بیت المال محتاجم اگر خواهم از من بخرید و اگر نه غصب کرده باشید نزد داود آمدند و او را خبر کردند گفت رضای وی

حاصل باید کرد ایشان آن را بها کردند گفت ندهم چندانکه افزودند او گفت ندهم تا صد گوسفند بخواستند و صد گاو و صد اشتر بخواستند گفت ندهم و رضا نداد تا بجائی رسید که گفتند دیواری کرد اینجا بنا ایم و پر از سیم کنیم و بتو دهیم گفت اکنون راضی شدم چون بدید که ایشان دل برین نهادند گفت نخواهم و بهیچ طمع نکنم و این زمین خدای را دادم و غرض امتحان شما بود تا درین کار چه خواهید کردن آنگه آغاز مسجد کردند داود با صالحان بنی اسرائیل سنگها بر پشت میگرفتند و می آوردند تا دیوار مسجد بالا میکردند خدای تعالی وحی فرستاد که نصیب تو از این مسجد که بیت المقدس است همین پیش نیست رها کن که تا پسری سلیمان نام سلیم القلب باشد و بدست او هیچ خون ریخته نشود تمامی مسجد بدست وی باشد و ذکر وصیت در عقب تو بماند داود در آنجا نماز کرد و صالحان بنی اسرائیل و این وقت داود را صد و چهل و هفت سال بود چون سال از صد و چهل شد او را وفات رسید و سلیمان بر جای وی نشست و خدای تعالی وحی کرد با او و گفت تا این مسجد تمام باید کرد جن و انس و شیاطین را جمع کرد و عمل آن میان ایشان بخشید و هر یکی را آنچه لایق کار او بود با او گذاشت شیاطین را جمع فرستاد تا هر کجا که سنگ سپید و بهتر بود از رخام حاصل کردند و آن بیاوردند چشمها بنهاد و بعدد اسباط بنی اسرائیل چون شهرستان تمام شد آغاز آن مسجد کردند سلیمان جنیان را بفرستاد تا زر و سیم و انواع جواهر از در و یاقوت و زبرجد و انواع طیب از مشک و عنبر و کافور چندان جمع کردند که در عدد نیاید صناعان را بخواند تا آن جواهر بشکستند و مربع و مدور کردند بر ایشان دشوار آمد از صلابت سلیمان از جنیان گفت این را هیچ تدبیر دانید که آسان کنم گفتند این هیچ کس بهتر از صخر نداند و او محبوس است بفرمود تا او را حاضر کنند سلیمان علیه السلام پاره بگرفت و نگین خود مهر وی نهاد و برای جنیان مهر بر آهن نهادی و برای شیاطین بر مس هر ازین وی فرمانی که مهر سلیمان دیدی حالی مسخر گشتی چون رسول برفت و مهر بر کردن نهاد بر خاست و با رسول پیش سلیمان آمد پرسید که این عفریت در راه چه گفت و چه کرد گفت هیچ نگفت جز آنکه گاه گاهی بخندیدی در بیرون آمدن نفس می داشتی مسخر گفت یا رسول الله نفس نداشتم و لیکن چند عجب دیدم که از آن بخندیدم گفت آن چه بود گفت در راه بمردی رسیدم بو زن دوزی میدوخت بفرزند بود و او گفت که موزه چنان خواهم که چهار سال بماند از عقل او خنده آمد مرا که او بر خود یکروز اعتماد نداشت و امید چهار ساله پیش گرفته بود از آنجا بگذشتم پیرزنی را دیدیم که مردم را از غیب خبر میداد و از احوال ایشان و آنجا که او نشسته بود گنجی نهاده است و نمیدانست برای آنچه که بروغ میگفت مرا از وی عجب آمد بخندیدیم از آنجا بشهری رسیدم که دیوارها شهر بودند و بگزاف میفروختند و از آن نامتر هیچ چیز نیست و بلبل میخندید و از آن زبان نگار تر هیچ چیز نیست

مرا از آن خبر آمد از آنجا بجمعی رسیدم که در آنجا جماعتی تضرع و زاری میکردند و از خدا رحمت میخواستند
ملول شدند ایشان برخاستند که وهم دیگر بنشستند رحمت بایشان فرود آمد از حکم قضا و قدر من عجب
آمد بخندیدم سلیمان گفت یا صخر هیچ دانی که این جواهر بچه نرم کرده و تراشیدن و سوراخ توان کردن
نمود گفت یا رسول الله سنگی است سپید که از دریا بیرون آورند نمیدانم از کدام معدن باشد و هیچ مرغ
رسیده تر از عقاب نیست بفرما تا صندوقی از سنگ تراشند و بچگان عقاب را در وی کنند در پیش
او و سر آن ببندند چون مادر بیاید برود و آن سنگ را بیاورد همچنین کردند عقاب برفت از چهل شبانروز
باز آمد و آن سنگ بیاورد و بران صندوق نهاد و بشکافت و بنزدیک بچگان خود رفت دیگر نوبت سلیمان
جمعی جنیان را با عقاب بفرستاد تا از آنجا آن سنگ بیاوردند و آن الماس است هر چه امروز مردم بکار
بدارند در نقش کردن نگینها و سفتن جوهرها هم از آنست آنکه سلیمان مسجد بیت المقدس بنا کرد بر رخام
سفید و زرد و سرخ و ستونها رخام الواح یاقوت و زبرجد در نشاند و دیوارها و سقفها
او مرصع کرد بجواهر و مروارید و یاقوت و غیر آن و فرش او از فیروزه ساخت و بر روی زمین چنان روشن
بودی که بچراغ هیچ احتیاج نبودی و آن روز که آن تمام شد آنرا عید گرفتند گفته اند که از عجایبهای او
آن بود که اگر مردی پارسا در رفتی جمال و روی خود در وی سپید دیدی و اگر فاسقی در رفتی خیال
روی خود سیاه دیدی و در گوشه از گوشها مسجد عصای آبنوس نهاده بود اگر یکی از اولاد پیغمبران دست
در وی مالیدندی و را هیچ رنج نرسیدی و اگر کسی دعوی کردی که از ایشانم دروغ بودی دستش بسوختی
و سلیمان ده هزار مرد را از عباد بنی اسرائیل در وی نشاند تا عبادت میکردند پنج هزار بشب و آن مسجد
بران هیئت بود تا روزگار بخت النصر که او بیامد و بیت المقدس را خراب کرد و مسجد بشکافت و جواهر
که در وی بود برگرفت و بعراق برد که دار الملک او آنجا بود پس بیت المقدس است و تماثیل فرشتگان و
صالحان تا ایشان بشاهده آن بصلاح نزدیک باشند و بر عبادت حریص و جفان و کاسها چون
حوضها بر کرانه حسن بصری گفت جنیان برای سلیمان کاسها کردند از سنگ هر یکی چند حوضی از آن
هر کاسه هزار کس بنشستندی و دیگها که از جای نقل نتوانستی کردن ثابت و استوار بودندی بر جای
و از بجا که دیگها روا سی خوانند که از جای نجنبد و این در یمن بود آنکه خطاب کرد ایشان او گفت ای
آل داود کار کنید و عبادت خدای بجای آرید برای شکر نعمت و بر آنکه گفت اندکی از بندگان
من شکور کنند که هر دم ساعت شب و روز بر آل خود قسمت کرده در عبادت و هیچ وقت از اوقات
نگذشتی برای ایشان الا که در آن وقت جمعی از ایشان در عبادت بودندی فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ
الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كَانُوا
يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ

مسکنهم

يَمِينٍ وَشِمَالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبٌّ غَفُورٌ فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا
عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَبَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتَيْ أُكُلٍ خَمْطٍ وَأَثْلٍ وَشَيْءٍ مِنْ سِدْرٍ
قَلِيلٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ چون حکم کردیم بر سلیمان بمردن
مفسران گفتند سلیمان را عادت بودی که یک ماه و دو ماه در بیت المقدس رفتی و کس را بخود راه ندادی و طعام
و شراب کردی را راستی بوجه قناعت برگرفتی و هر وقت که در بیت المقدس رفتی درختی نو دیدی رستم پرسیدی
ای درخت تو چه نامی خدای را بسخن آوردی گفتی فلان گفتی چرا شائی گفت فلان کار را نفع بودی تا برپیدی
و برای آن کار ذخیره ساختندی آن سال که زبان خواست یافت در مسجد رفت درختی دید سرنام وی پرسید
گفت خروبه گفت تا چرا خروبه خوانند گفت برای آنکه من خرابی بیت المقدس است سلیمان زاندیشه کرد
که خبر مرگ من میدهد چرا تا من زنده باشم کس بیت المقدس را خراب نتواند کرد بفرمود تا آنرا بر کندند و در
بوستان بنشاندند ابن زید گفت سلیمان ملک الموت را گفت پیش از آنکه مرا اجل نزدیک رسد مرا خبر
ده بچند روز چون وقت مرگ او آمد بدو گفت که از عمر تو یک ساعت بیش نمانده است سلیمان شیاطین را فرمود
که برای من کوشکی از آبگینه کنید که در آنجا روم و مردم را جنس برای او کوشکی ساختند در آنجا رفت و
نماز کرد و بر عصا تکیه زد ملک الموت جان او برداشت و او بر عصا تکیه زده بعضی مفسران گفتند که خدای
تعالی خواست تا خلق را معلوم کرداند که جنیان غیب ندانند سلیمان را کوشکی بود از بلور آمده در آنجا
شدی مردم او را دیدندی و او مردم را دیدی او در آن کوشک ایستاده بود تکیه بر عصا زده ملک الموت
آمد و گفت اجابت کن دعوت خدای را او گفت یا ملک الموت مهلتی ده مرا تا احوال خود را مطالعه کنم
گفت دستوری نیست همچنان بر پای ایستاده بر عصا تکیه زده جانش برداشت و او جنیان را هر یکی را بکاری
داشته بود کار میکردند و در سلیمان مینگریدند و ندانستند که او مرده است تا یک سال بر آمد پس از یک
سال درخت سبه عصا را بخورد عصا سلیمان بشکست و سلیمان بروی افتاد آمد مردم بدانستند که
سلیمان مرده است چنانکه گفت مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ راه نمود ایشانرا بر مردن سلیمان
مگر درخته سیه که بخورد عصای وی را فَلَمَّا خَرَّ پس آنکه که سلیمان بیفتاد جنیان بدانستند که اگر
ایشان غیب دانستندی در عذاب خوار کننده و رنج تکلیف نماندندی اهل تواریخ گفتند که عمر سلیمان
پنجاه و سه سال بود و مدت ملکش چهل سال و چیزی سالگی پادشاه شد لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ بدرستی
که برای سبا یعنی قبیله سبا در مسکنها و جایهای ایشان آیتی و علامتی و نشانی بود و آن بوستان بود بر
دست راست آینده و دیگر بر دست چپ و گفته اند که آیه آن بود که در زمین ایشان هیچ موذیات نبودی
از مار و کژدم و پشه و کیک و اگر کسی در زمین ایشان رفتی و در جامه وی چیزی بودی از موذیات بمردی
و اگر کسی سبدی بر سر گرفتی و در زمین درختستان بگذشتی آن سبد پر شدی از میوه كُلُوا مِنْ رِزْقِ

کیف کفرتم ایشان را گفتند یعنی پیغمبران بخورید از روزی خدای تان و شکر نعمت او کنید شهر شما شهری
خوش است و خدای شما خدای است آمرزنده مهربان ایشان اعراض کردند و کفران آوردند و گفتند
ما خدای را بر خود نعمت نمی‌شناسیم و اگر این نعمت او کرده است بگویید تا باز گیرد حق تعالی گفت ما
بفرستادیم بر ایشان سیل العرم را و سیل آبی باشد عظیم که آن را دفع نتوان کرد و عرم نام بندیست که
بلقیس کرده بود میان دو کوه بسنگ و قیر و آراسته در کرده یکی از بالای دیگر و در زیر آن برکه عظیم کرده
و آن را ده وانده راه کرده بود جویهای ایشان و سیل آب در پس آن بند جمع شدی آنکه در بالا
برگشادی و از برکه آب قسمت کردی و این همچنین می‌بود تا آنکه بلقیس درگذشت و مدتی برین
برآمد ایشان طاغی شدند و از حد درگذشتند خدای تعالی موشان بزرگ را بر ایشان مسلط کرد
تا بیامدند و آن بند را سوراخ کردند آب در افتاد و آن بند را خراب کرد و سیل در شهر ایشان افتاد
بوستانها و زمینها و سراهای ایشان خراب کرد و ایشان بعضی هلاک شدند و بعضی در عالم پراکنده
شدند و پراکندگی ایشان در عرب مثل شد تا هر جا که کسی مستاصل را گفتند تفرقوا ایدی سبا
وَبَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ بدل کردیم بدو بستان ایشان که هر یکی از ایشان دو بستان بود دو بستان
خداوند باری که آن خمطات و خمط بار درخت اراک باشد و گفته‌اند درختی که باری تلخ آرد و اثل
درخت شوره گز و چیزی اندک از درخت سدر ذلک جزیناهم ایشان را این جزا دادیم بکفری
که آوردند و ناسپاسی که کردند و هیچ جزا دهیم مگر مردم کافر نعمت وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى
الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ فَقَالُوا
رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَمَزَّقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ
إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا
فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ و کردیم میان دیهها و شهرهای ایشان و میان دیهها که در وی برکت کردیم باب و
درخت و آن دهها شام است دیههای ظاهر که از یک ده آن ده دیگر را توان دید گفته‌اند که چنان
بود که زنی پیاده‌ای زنبیلی بر سر نهاده و دوک در دست گرفتی تا رفتی و هر رفتی که او بمقصد رسیدی
زنبیل از میوه پر شده بودی از غایت انبارهای تلخ بود وَقَدَّرْنَا و تقدیر کردیم در آنجا رفتن منزل
بمنزل هر آبادانی دیهها و شهرها و گفتیم ایشان را بروید درین دیهها بمراد خود در شبها و
روزها ایمن از آفت و بیم دشمن و ضرورت آمراست و مراد با خبر ایشان از این حال بطر طاغی و یاغی شدند
برحمت و عافیت صبر نکردند محنت و رنج طلبیدن گفتند ای خدای ما دور گردان میان سفرهای ما
و منزلهای ما و بیابانها و ساده کردان تا با زاد و آب برگیریم چنانکه دیگر مسافران ایشان بر نفس
خویش ستم کردند بکفر و معصیت ما ایشان را سخنانی گردانیدیم که مردم از آن باز گویند یعنی ایشان را

سمی و عبرتی کردیم در عقوبت و نکال و پراکنده کردیم ایشان را هر پراکنده کردنی بعضی گفت
از ایشان غسان بشام افتادند و انمار بیثرب و خزاعه بتهامه و ازد عمان بعد رسیدگی که دین که با ایشان
کرده شد و قصه ایشان آیتی و علامتی هست هر صبر کننده شکر کننده را وَلَقَدْ صَدَّقَ بدرستی
که راست کرد ابلیس گمان خود را در حق ایشان و گفتار خود را آنجا که گفت لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ
إِلَّا قَلِيلًا و جای دیگر گفت وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ پس ایشان پیروی ابلیس کردند و از پی
وی برفتند و در طغیان و عصیان فرمان وی بردند مگر گروهی از مومنان که ایشان این نکردند و
ایشان آنانند که در وقت سوگند استثنا کرد و گفت إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ وَمَا كَانَ
لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَرَبُّكَ عَلَى
كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ
وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ و نبود بر ایشان شیطان را
سلطنتی و قوتی که ایشان را جبر تواند کرد بر ضلالت و کفر ما او را تخلیه کردیم و با مردمان [illegible]
و از وسوسه تمکین کردیم برای غرض صحیح و آن آنست تا آنکس که بآخرت ایمان آورد ممتاز شود از آنکس
که در کار آخرت شک باشد و علم ما تعلق گیرد بایشان بر آن وجه که از ایشان واقع آید و خدای تو بر
هر چیزی نگهبانست و بهر چیزی دانا است آنکه گفت ای محمد بگو این کافران را که بخوانید کسانی را که دعوی
کردید که ایشان بدون خدا خدایانند مالک نیستند مثقال ذره را از خیر و شر و نفع و ضرر در آسمانها
و نه در زمین و ایشان را با خدای در آفریدن آسمان و زمین هیچ شرکتی و انبازی نیست و نه خدای را از ایشان
هیچ یاوری وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّى إِذَا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا
قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقَّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَ
الْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَى هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ مشرکان بتان و معبودان خود را
گفتند هؤلاء شفعاؤنا عند الله ایشان شفیعان ما اند نزدیک خدا خدای تعالی گفت شفاعت سود
نکند نزدیک خدا مگر برای آنکس که دستوری دهند در شفاعت کردن پس شفیع آن باشد که
بدستوری او شفاعت کند حَتَّى إِذَا فُزِّعَ تا آنکه ترس از دل ایشان بازبرند و دل ایشان از خوف
فارغ کنند یعنی دل شفاعت کنندگان از فرشتگان و پیغمبران بآنکه ایشان را دستوری دهند در شفاعت
کردن بعضی از مفسران گفتند ترس ایشان از غشی باشد که بایشان رسد نزدیک آن سخن خدای
بشنوند عبدالله مسعود گفت چون خدای تعالی وحی کند از وحی و از کلام او سلسله‌ای آوازی
شنوند چون آواز سلسله که بر سنگ سخت بکشند ایشان از آن هول بیفتند و بیهوش شوند چون
بدانند که وحی است ترس از دل ایشان بردارند با یکدیگر گویند ماذا قال ربکم خدای شما

نصف الجزء

جر کفت کوید که حق کفت بر معنی الا مراد باین حق دستوری داد نست بشفاعت و بر معنی
کفار حقت در خبر است که رسول کفت چون خدای تعالی بوحی سخن کوید اهل آسمان سلسله
آوازی شنوند بترسند و بیهوش شوند چون جبرئیل با چند بار وحی بیاید کاوان چه بود ترس از
دل ایشان ساکن شود جبرئیل را کویند ماذا قال ربکم جبرئیل کوید الحق اهل آسمان بیکبار آواز
دهند الحق الحق جبرئیل بزمین آید و وحی بگذارد و بعضی دیگر کفتند ترس ایشان از قیام الساعة
باشد کلبی کفت میان عیسی و رسول فترتی دراز بود ششصد یا پانصد و پنجاه سال خدای تعالی در وی پیغمبری
نفرستاد و وحی از آسمان بزمین نیامد چون خدای تعالی رسول ما را بفرستاد اهل آسمان آواز وحی
شنیدند کمان بردند که قیامت است از ترس بیفتادند و بیهوش شدند چون جبرئیل با ایشان بگذشت
سر برداشتند و خوف ایشان زایل شده بود با یکدیگر میگفتند ماذا قال ربکم جواب میدادند
یکدیگر را الحق و این جهلی است مشرکان را که فرشتگان با قربت منزلت ایشان و صلابت خلقت ایشان
این وحی خدای چنین ضعیف و ذلیل میکردند و ایشان را شفاعت جز بدستوری نباشد و چون دستوری
دهد از وحی کلام خدا چنین ترسند معبودان ایشان که جماد بند در ایشان خیر و شر و نفع و ضر نباشد
چگونه شفاعت کنند و کفته اند که مراد مشرکانند که عند نزول مرگ فرشتگان با ایشان رسند ترس
الحق خدای ترس از دل ایشان ببرد اما آنچه را با آنجه بینند بیوفتند فرشتگان را کویند ما
ذا قال ربکم چه کفت خدای شما کویند حق ایشان اقرار دهند در وقتی که اقرار سود نکند برای آنکه
آن وقت انجا باشد وهو العلی او است خدای بزرگ و بندگی را آنکه کفت بگوی ای محمد این مشرکانرا
بر سبیل حجه کیست که روزی میدهد شما را از آسمان و زمین از آسمان باران و از زمین نبات
اگر ایشان جواب ندهند تو جواب ده و بگو که خدا است روزی دهنده چرا ایشان دین خلاف
نخواهند کردن آنکه بر سبیل محاجه و طریق مناظره کفت احوال ما و شما از دو بیرون نیست یا ما و شما
کمراهیم یا ما و شما براه راستیم یعنی از ما هر دو قوم یکی بر هدایت است و دیگر بر ضلالت چه ممکن نیست
که این دو قول متناقض هر دو بر حق باشیم و یا هر دو بر باطل از طریق نظر و در آنجا شکی بود نه خدای را
و نه رسول را و این چنان بود که یکی با دیگری خصومت کند و او عالم باشد بانکه او بر حق است و در
دعوی صادق آنکه یکی از ما دروغ میکوید چون هر دو قول راست نتواند بودن و غرض آن بود که
تو بکوئی و این هم چنانست که بنو قریش را ملامت میکردند بر دوستی اهل البیت کفتند در دین خود شک
کرده کفت اترون الله شک چه خدا شک کرده باشد چون کفت وانا او ایاکم لعلی هدی او در همسایکی
بنو قریش ماکسی بود و ایشان مجیر بودند و ابو الاسود عدلی بود شب سنگ بوی می انداختند او کفت شما
میاندازید سنگ میاندازید کفتند ما رمیناک بل الله رماک کفت دروغ بر خدا بستید که اگر خدا انداختی

خطا نشدی که سنگ خدا خطا نشود و بعضی دیگر کفتند او بمعنی واو است و کلام بر تقدیر و
تعقیب انکه وانا او ایاکم لعلی هدی او فی ضلال مبین ما بر راه راستیم و شما بر ضلالت چنانکه جریر کفت
وانا العلی هدی اثعلبة الفوارس او ریاحا عدلت بهم طهیة والخشابا این او بمعنی واو است قل لا
تسئلون عما اجرمنا ولا نسئل عما تعملون قل یجمع بیننا ربنا ثم یفتح بیننا بالحق وهو
الفتاح العلیم قل ارونی الذین الحقتم به شرکاء کلا بل هو الله العزیز الحکیم وما ارسلناک
الا کافة للناس بشیرا ونذیرا ولکن اکثر الناس لا یعلمون ویقولون متی هذا الوعد
ان کنتم صادقین قل لکم میعاد یوم لا تستأخرون عنه ساعة ولا تستقدمون بگوای محمد
که از شما نپرسند و سؤال نکنند از آنچه ما کردیم از گناه و معصیت و از ما نپرسند آنچه شما میکنید بلکه
هر یکی را از آن پرسند که کند و جزا بران دهند بگو که خدای ما جمع کند میان ما روز قیامت انکه حکم
کند میان ما حکمی بحق و او داوری دانا است و حاکمی عدل است انکه کفت بگوای محمد بنمائید آنانرا
که الحاق کردید بخدای در خدائی و شریک خدای کفتید ایشانرا تا هیچ کرده اند و هیچ آفریده اند که با
مستحق عبادت شدند انکه ردع و زجر کرد و کفت انا نشاید این که نه چنین است بلکه او خدای است غالب
بر جمله اشیا محکم کار و درست کفتار وما ارسلناک و نفرستادیم ترا ای محمد مگر بجمله خلایق بعرب و
عجم و ترک و هندو کفته اند الا تا باز دارنده مردمانرا بوعظ و زجر از معاصی و کفر بشارت دهنده ببهشت
و بیم کننده از دوزخ ابن عباس از رسول علیه السلم روایت کرد مرا پنج چیز داده اند و با این فخر نمی آرم
یکی انکه مرا با سپید و سیاه فرستادند و دوم انکه زمین را طهور و مسجد من کردند تا از خاکش تیمم کنم
و هر کجا که خواهم نماز کنم و غنیمت مرا حلال کردند و پیش از من کسی را حلال نبود و مرا برعب یاری کردند
تا ترس من یکماهه راه پیش رود از پیش من و مرا شفاعت دادند و من آنرا ذخیره کردم برای کناه کاران امت من
و شفاعت من برسد بهر بنده که او شرک نیاورده باشد ولکن اکثر الناس و لیکن بیشترین مردمان
ندانند از انکه اندیشه نکنند و بگویند یعنی کافران که منکران بعث و نشور بودند این وعده قیامت
کی خواهد بودن اگر چنانست که شما راست میکوئید بگوای محمد که شما راست میعاد روزی که یک ساعت
از آن تاخیر نکنند با زپس نه دارند و فرا پیش نه آرند وقال الذین کفروا لن نؤمن بهذا القرآن
ولا بالذی بین یدیه ولو تری اذ الظالمون موقوفون عند ربهم یرجع بعضهم الی بعض
القول یقول الذین استضعفوا للذین استکبروا لولا انتم لکنا مؤمنین قال الذین
استکبروا للذین استضعفوا انحن صددناکم عن الهدی بعد اذ جاءکم بل کنتم مجرمین
وقال الذین استضعفوا للذین استکبروا بل مکر اللیل والنهار اذ تأمروننا ان نکفر
بالله ونجعل له اندادا واسروا الندامة لما رأوا العذاب وجعلنا الاغلال فی اعناق الذین

كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ گفتند آنانکه کافر شدند ما ایمان نیاریم باین قرآن و نه
بآن کتابها که از پیش او فرستادند از توریة و انجیل و زبور و صحف و این مشرکان عرب بودند که بهیچ
پیغمبر ایمان نداشتند انگه از حال ایشان حکایة کرد گفت اگر تو ببینی ای محمد انگه ظالمان و کافران ا
بدارند نزدیک حکم خدای ایشان روز قیامت بعضی از ایشان باز کردانند گفتار را با بعضی یعنی با یکدیگر
حکومت کنند و سوال و جواب کنند مستضعفان و اتباع گویند متکبران و رؤسا را اگر نه شما بودید
ما مومن بودیمی شما ما را اغوا کردی و ما را از راه بگردانیدی متکبران و گردنکشان انرؤسا گویند مستضعفان
و اتباع را ای ما شما را بگردانیدیم و از راه ببردیم پس از آنکه هدی و بیان بشما آمد یعنی ما شما را جبر
نکردیم بلکه شما خود گناهکاران و کافران بودید مستضعفان جواب دهند و گویند نه از ما بود
بلکه از مکر و کید شما بود که با ما میکردید در شب و روز چون میفرمودید ما را که کافر شویم بخدا
و مر او را انبازان و همتایان گیریم انگه گفت وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ متکبران و مستضعفان
پشیمانی ظاهر کردانند چون عذاب معاینه ببینند انگه که پشیمانیشان سود ندارد و گفتند که پنهان
کنند پشیمانی را و کنیم غلها در گردن کافران از اتباع و متبوعان و ایشان را هیچ جزا ندهند الا
برانچه کرده باشند یعنی جز جزای آن ندهند وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا
إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ قُلْ إِنَّ رَبِّي
يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ
بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَى إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضِّعْفِ بِمَا
عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ با بهیچ شهری و هیچ دهی هیچ پیغمبر بیم کننده ما نفرستادیم الا که
متنعمان و توانگران آن جایگاه گفتند که ما کافریم بانچه شما را فرستاده اند از کتاب و شریعت و معجزه و ادله
و گفتند که ما بیشتریم بمال و فرزند مالها ما و فرزندان ما بیشتر است از مال و فرزندان پیغمبران و ما را عذاب
نکند چه آن خدا که ما را سزای آن دید که در دنیا نعمت داد اگر گفتار شما حق است در آخرت ما را عذاب نکند
قُلْ إِنَّ رَبِّي بگوی ای محمد که خدای من روزی فراخ کند و فراخ کرداند آنرا که خواهد و تنگ کرداند و
باندازه دهد آنرا که خواهد برحسب مصلحتی که داند ولیکن بیشترین مردمان نمیدانند انگه گفت وَمَا
أَمْوَالُكُمْ نیست مالهای شما و فرزندان شما آنکه شما را بما نزدیک کرداند و تقرب و منزلت دهد نزدیک ما
بجز اجر عمل صالح نیکو کرداند إِلَّا مَنْ آمَنَ لیکن آنانکه ایمان آوردند و عمل صالح کردند ایشان را اجرا و پاداشت
بانچه کردند دو چندان باشد و در غرفها بهشت ایمن باشند وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ
أُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ [مِنْ عِبَادِهِ] وَيَقْدِرُ لَهُ وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ
شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهَؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ

كَانُوا يَعْبُدُونَ قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيُّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ
مُؤْمِنُونَ فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ
الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ و آنانکه سعی کنند در ابطال آیات ما و خود تقدیر کرده که ما را عاجز توانند
کردانیدن و گفته که گمان بردند که از قبضه قدرت ما بیرون بودند و از ما فایت شوند ایشان را در
عذاب حاضر کردانند یعنی در دوزخ که جای عذابست بگوی ای محمد که خدای من روزی فراخ کرداند
بر آنکس که خواهد از بندگان خویش و تنگ کرداند بر آنکس که خواهد و تکرار برای آنست که اول
خطاب با کافرانست و دوم با وعظ مومنانست توانگر کردانیدن کافران برای کرامت ایشان نیست
و توانگر کردانیدن مومنان شاید که برای زیادتی سعادت ایشان بود انگه آنرا در راه خدای نفقه کنند و
مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ و هرچه شما نفقه کنید از هر چیزی که باشد خدا آنرا عوض بدهد یا در دنیا یا در
قیامت ابو هریره از رسول حکایت کرد که خدای تعالی گفته است أَنْفِقْ عَلَيْكَ ای بنده من نفقه کن
تا من بر تو نفقه کنم و رسول علیه السلام گفت هیچ روز آفتاب بر نیاید الا که بر پهلوهای او دو فرشته
باشند میگویند اللَّهُمَّ عَجِّلْ لِمُنْفِقٍ خَلَفًا وَلِمُمْسِكٍ تَلَفًا بار خدایا تعجیل کن هر نفقه کننده را بعوض
و هر ممسک و بخیلی را بتلف مال وی انس مالک روایت کرد از رسول که هر شب فرشته ایست که ندا می کند
لِدُوا لِلْمَوْتِ بزایید برای مرگ و دیگری میگوید وَابْنُوا لِلْخَرَابِ بنا کنید برای خراب شدن و دیگری ندا
میکند هَبْ لِلْمُنْفِقِ خَلَفًا نفقه کننده را عوض ده و دیگری میگوید أَعْطِ لِلْمُمْسِكِ تَلَفًا ممسک را مال تلف کن و دیگری
را و دیگری میگوید کاشک مردم نیافریدی و دیگری میگوید چون آفرید کاشکی بدانندی که ایشان را چرا
آفرید جابر بن عبد الله انصاری روایة کرد مَا أَنْفَقَ الْمُؤْمِنُ مِنْ نَفَقَةٍ فَعَلَى اللَّهِ خَلَفُهَا ضَامِنًا إِلَّا مَا كَانَ مِنْ نَفَقَةٍ
فِي بُنْيَانٍ أَوْ مَعْصِيَةٍ هر نفقه که مومن کند خدای تعالی ضمان کرد که عوض بدهد الا آنچه در بنا و معصیت نفقه
کند که آنرا عوض ندهد ابو امامه گفت باید تا شما این آیه اسراف کنید که من از رسول شنیدم و الا در مال
نفقه کردن و بر شما باد که میانه نگاه دارید که هیچکس درویش نشود که او اقتصاد کرد و میانه نگاه دا
وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ و او بهترین روزی دهندگانست وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ و یاد کن ای محمد آن روز که ما جمع
کنیم این کافران را انگه فرشتگان را گوییم ایشان شما را می پرستیدند و این بر سبیل تقریعست کافران را فرشتگان
گویند منزهی و پاکی از آنچه نادانان بتو حواله کنند و بتو شرک آرند تو خدا و مولای مایی بدون ایشان تو ولی
مایی سبب آن ایشان ابلیس را می پرستیدند و بیشترین ایشان بوی ایمان آورده بودند انگه ایشان را گویند امروز
برخی مالک نباشد نه نفع را و نه ضرر را هیچکس را قوت آن نباشد که غیری را زیان کند یا سود وَنَقُولُ
لِلَّذِينَ ظَلَمُوا و گوییم ما ظالمان و کافران را بچشید عذاب آتش دوزخی که آنرا بدروغ میداشتید چون
شما را از آن خبر میدادند وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ

وقالوا

نصف الحزب

عما كان يعبد اباؤكم وقالوا ما هذا الا افك مفترى وقال الذين كفروا للحق لما جاءهم ان هذا الا سحر مبين وما اتيناهم من كتب يدرسونها وما ارسلنا اليهم قبلك من نذير وكذب الذين من قبلهم وما بلغوا معشار ما اتيناهم فكذبوا رسلى فكيف كان نكير چون آیات ما بر این کافران خوانند آیاتی واضح و روشن از آیات قرآن گویند نیست این مرد الا مردی که میخواهد تا شما را بگرداند از آنچه پدران شما آنرا می پرستیدند و نیست آنچه او میخواند یعنی قرآن الا دروغی فرا بافته و گفتند کافران مر حق واضح را و قرآن روشن و ظاهر را چون بایشان آمد که نیست این مگر جادوی روشن و ندادیم ما ایشانرا هیچ کتابی که آنرا خوانند و درس کنند که در آنجا برهانی باشد و دلیلی بر صحت شرک و پیش از تو پیغمبری هم که نفرستادیم بایشان تا ایشانرا بیم کند بعقاب اگر شرک آرند یعنی بشرک نفرموده ایم و بدروغ زن داشتند کافرانی که پیش از ایشان بودند پیغمبران خود را چنانکه ایشان ترا بدروغ زن میدارند و ایشان عشر آن نرسند که ایشانرا دادیم از عمر و مال و قوت و تمکین پس ایشان با این همه نعمت که با ایشان کردیم پیغمبران مرا بدروغ داشتند پس ایشانرا عذاب کردم پس انکار من و عذاب من ایشانرا چگونه بود یعنی چنان بود که میشناسند چرا حذر نمی کنند این جماعت مثل آن عذاب و بر خود نمی ترسند از آن قل انما اعظكم بواحدة ان تقوموا لله مثنى وفرادى ثم تتفكروا ما بصاحبكم من جنة ان هو الا نذير لكم بين يدى عذاب شديد قل ما سألتكم من اجر فهو لكم ان اجرى الا على الله وهو على كل شىء شهيد قل ان ربى يقذف بالحق علام الغيوب قل جاء الحق وما يبدئ الباطل وما يعيد قل ان ضللت فانما اضل على نفسى وان اهتديت فبما يوحى الى ربى انه سميع قريب بگوی ای محمد من شما را وعظ میکنم و پند میدهم بیک خصلت و میفرمایم شما را بیک چیز و آن آنست که برخیزید برای خدا را و طلب رضای وی را دو دو و یک یک و چون از این مجلس برخیزید بیندیشید و تفکر کنید در کردار و گفتار من تا بدانید که من که صاحب شماام هیچ جنونی و دیوانگی نیست و بدانید که او نیست مگر پیغمبر ترساننده شما را از پیش عذابی سخت که آن عذاب دوزخست انگه گفت بگوی ای محمد که من از شما هیچ مزدی نمیخواهم مزد من جز بر خدا نیست و او بر همه چیزی گواهست بگوی ای محمد که خدای من کند و او داننده غیبهاست بگو که حق آمد باطل هیچ نکند نه ابتدا نه بر انتها و این حق قرآنست یا اسلام محمد باقر ع گفت مراد قائمست برای قتال و جهاد و مراد بباطل هر معبودی است که بجز خدا پرستند عبدالله مسعود گفت رسول ع در مکه رفت پیرامن کعبه سیصد و شصت بت نهاده بودند و قضیبی در دست داشت در بتان میزد و میگفت جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل كان زهوقا انگه گفت بگو این کافرانرا که اگر من گمراهم بر زعم شما وبال گمراهی بر منست بر

شما و اگر من مهتدی و راه راست یافته ام بآنست که خدای من وحی کرده بمن و مرا هدایت کرده بلطف خود او خدای شنوا و نزدیک بندگان خود هیچ از وی فایت نشود و از علم او غایب نگردد ولو ترى اذ فزعوا فلا فوت واخذوا من مكان قريب وقالوا امنا به وانى لهم التناوش من مكان بعيد وقد كفروا به من قبل ويقذفون بالغيب من مكان بعيد وحيل بينهم وبين ما يشتهون كما فعل باشياعهم من قبل انهم كانوا فى شك مريب اگر تو ببینی ای محمد کافرانرا ایشان که بترسند در وقت بعث و هیچ فوت شدنی و در گذشتنی نباشد ایشانرا و گرفتار آیند عذاب خدای و بگیرند ایشانرا از مکانی و جائی نزدیک یعنی گور و گفته اند این فزع و ترس وقت مرگ باشد و گرفتن ایشان در جائی که نزدیک باشد و گفته اند که خسف باشد ببیدا حذیفه یمان گفت از رسول شنیدم در وقتی که حدیث فتنه آخر الزمان میکرد گفت سفیانی خروج کند از وادی خشک بر شوم آید لشکری بشرق فرستد و یکی ببابل بر شهر ملعونه و شهر خبیثه لشکر او آنجا بالای سه هزار مرد بکشند و صد زن را شکم بدرند و سیصد معروف از بنی عباس بکشند انگه بکوفه آیند و نواحی کوفه خراب کنند انگه روی بشام نهند و بیرون باشد که رایت هدی از کوفه بیرون آید و بر عقب ایشان برود و بر دو روزه راه ایشانرا دریابد و قتلی عظیم کند و غنیمتی که دارند از ایشان بستانند و بردگان از دست ایشان بیرون کنند لشکری دیگر بمدینه آید و سه شبانروز غارت کنند و از آنجا بمکه آید چون به بیدا رسند خدای تعالی جبرئیل را گوید برو و ایشانرا هلاک کن او پای بر زمین زند یکبار زمین فرو برد و ذلک قوله ولو ترى اذ فزعوا فلا فوت واخذوا من مكان قريب از ایشان دو کس بجهند یکی بشیر باشد و یکی نذیر یکی بشارت دهد مردم را بهلاک ایشان و دیگری بترساند قوم ایشانرا بهلاک ایشان و آن هر دو مرد از جهینه باشند و لذلک قالوا عند جهينة الخبر اليقين ایشان در آن وقت بر معنی اول که از گورها برخیزند گویند امنا به ما ایمان آوردیم بمحمد و بقیامت و آخرت و خبر داد وانى لهم و از کجا باشد ایشانرا فرا گرفتن ایمان از مکانی دور یعنی چنانکه از مکان دور چیزی فرا گرفتن محال باشد و ممکن نباشد ایمان آوردن ایشان در وقتی که از گور برخیزند و عذاب معاینه ببینند ممکن نباشد که در محل قبول آید و سود ندارد وقد كفروا به ایشان کافر بودند پیش از این بمحمد و بروز قیامت و می انداختند بمحمد گمانها یعنی وی را گمانها میبردند و در حق وی سخنها میگفتند از جائی دور از حال او نه لایق باحوال او یکی میگفت که ساحرست یکی میگفت که شاعرست یکی میگفت که دیوانه است و مراد بغیب اینجا ظن است وحيل بينهم و دور انداختند میان ایشان و آنچه آرزو کردند ایشانرا از قبول توبه و زوال عقاب و رسیدن بثواب چنانکه باشیاع و اشباه ایشان کردند که از مقصود و مراد خویش دور کرده اند و نه بدستی که ایشان در محمد یا کار قیامت در شک انداختند و تهمتی عظیم بوده اند

ایشان

سورة الملائكة مکی است چهل و شش آیت است ابی بن کعب روایت کرد که هر که این سوره بخواند هشت در بهشت او را بخوانند و بیکویند از هر در که خواهی در آی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله فاطر السموات والارض جاعل الملائكة رسلا اولی اجنحة مثنی وثلاث ورباع یزید فی الخلق ما یشاء ان الله علی كل شیء قدیر شکر و ثنا و ستایش خدای را که آفریننده آسمان و زمین است و شکافنده و پدید آرنده است از کتم عدم بصحرای وجود آن خدا که فرشتگان را رسولان و پیغام گزاران خود میکرداند تا وحی و پیغام او به پیغمبران میرسانند فرشتگانی که خداوندان بالها اند دو دو و سه سه و چهار چهار بعضی از ایشان را دو دو بال آفرید و بعضی را سه سه و بعضی را چهار چهار یزید فی الخلق می افزاید در آفرینش بالهای فرشتگان آنچه بخواهد و غیر این اندر آنی قامت و نیکوئی صورت و نیکوئی موی و آواز خوش و خدای تعالی بر همه چیزی قادر و توانا است ابن شهاب روایت کرد از رسول صلعم که گفت جبرئیل را گفتم که مرا می باید که ترا بدان صورت بینم که خدای آفریده است گفت طاقت نداری آنگه پرها بگشاد من از هوش بشدم چون با هوش آمدم تعجب کردم از بزرگی خلقت وی گفت اگر تو اسرافیل را بینی او را دوازده پر است یکی بمشرق و یکی بمغرب و عرش بر دوش [illegible] باشد که از عظمت حق چون گنجشکی حقیر گردد و در خبر دیگر است که رسول گفت که خدای را فرشته است که او را هزار سر است بر هر سری هزار روی و بر هر روی هزار دهن و در هر دهنی هزار زبانست بهر زبانی خدای را بخواند بهزار لغت روزی بخاطر وی بگذشت که هیچ کس خدای را بنده باشد که تسبیح او بیشتر از تسبیح من باشد حق تعالی گفت مرا بنده است که تسبیح و تهلیل او بیش از تست گفت یا رب خدایا او چه میگوید گفت میگوید سبحان الله كلما سبح الله شیء وكما يحب الله ان يسبح وكما هو اهله وكما ينبغي لكرم وجهه وعز جلاله والحمد لله كلما حمد الله شیء وكما يحب الله ان يحمد وكما هو اهله وكما ينبغي لكرم وجهه وعز جلاله ولا اله الا الله كلما هلل الله شیء وكما يحب الله ان يهلل وكما ينبغي لكرم وجهه وعز جلاله والله اكبر كلما كبر الله شیء وكما يحب الله ان يكبر وكما هو اهله وكما ينبغي لكرم وجهه وعز جلاله ابن شهاب گفت ابن زیاده امان خوبتر هیثم القاری آواز خوش داشت و قرآن خواندی گفت رسول را بخواب دیدم مرا گفت هیثم قاری تو ئی که قرآن را با واز خوش بخوانی گفتم بلی یا رسول الله گفت جزاك الله خیرا ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسك لها وما یمسك فلا مرسل له من بعده وهو العزیز الحکیم یا ایها الناس اذکروا نعمة الله علیکم هل من خالق غیر الله یرزقکم من السماء والارض لا اله الا هو فانی تؤفکون

وان یکذبوك فقد کذبت رسل من قبلك والی الله ترجع الامور هر چه خدای تعالی بگشاید از انواع رحمت و اصناف نعمت هیچکس نتواند که آنرا نگاه دارد و هر چه باز گیرد و نگاه دارد هیچکس آنرا رها نتواند کرد پس رحمت از وی جوی و نعمت از وی طلب کن و او خدای است ارجمند و بی همتا و درستکار و درست گفتار ای مردمان یاد کنید نعمت خدا را که بر شما کرده است و بنگرید تا هیچ آفریدگاری هست که شما را روزی دهد غیر خدای تبارك و تعالی از آسمان باران که بفرستد و از زمین نباتی که برویاند لا اله الا هو هیچ خدای نیست مگر او روزی دهنده و روزی رساننده پس شما را چگونه از عبادت وی می گردانند آنگه رسول خود را تسلی داد و گفت ای محمد اگر ترا بدروغ زن داشتند پیش از تو پیغمبران همین کردند آنگه بر سبیل تهدید گفت مرجع و باز گشت جمله خلایق و جمله کارها با خدای است وی حکم کند یا ایها الناس ان وعد الله حق فلا تغرنکم الحیوة الدنیا ولا یغرنکم بالله الغرور ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدوا انما یدعوا حزبه لیکونوا من اصحاب السعیر الذین کفروا لهم عذاب شدید والذین امنوا وعملوا الصالحات لهم مغفرة واجر کبیر افمن زین له سوء عمله فراه حسنا فان الله یضل من یشاء [illegible] فلا تذهب نفسك علیهم حسرات ان الله علیم بما یصنعون ای مردمان وعدی که خدای داده است شما را حق است از بعث و نشور و ثواب و عقاب باید که فریفته کرداند شما را دنیا و نه دیو فریبنده بدنیا فریفته مشوید و بشیطان مغرور مگردید که شیطان دشمن شما است او را دشمن گیرید و دشمن خود دانید او گروه خود را دعوت کند و با خود خواند تا ایشان هم از اهل دوزخ باشند آنکه ایشان کافر شدند مر ایشان را در قیامت عذابی سخت باشد و آنکه ایمان آوردند و عمل صالح کردند ایشان را آمرزش و مزدی بزرگوار باشد در ثواب ابد و نعمت مخلد آنگه رسول خود را گفت ای آنکس که کردار بد وی را در چشم وی مزین کرده اند پس او کردار بد خود را نیکو داند و نیکو بیند از آنکه تفکر و اندیشه نکند و مانند آنکس که نیك را نیك بیند و بد را بد داند پس گویا که پیغمبر گفت نه ایشان هر دو برابر باشند آنگه خدای تعالی گفت فان الله یضل من یشاء پس خدای گمراه کند آنرا که خواهد چون لطف دادن وی اثری باشد با آنکه با خودش گذارد تا در ضلال سرگشته میرود و قبیح را حسن بیند و نیکو را زشت داند و راه نماید آنرا که خواهد بلطف چون لطف داد در وی اثری باشد تا وی نیکو را نیکو بیند و زشت را زشت و چون حال چنین باشد باید که نفس تو از سر حسرت ایشان بر ضلالت او برود و جان تو در سر کار او رود وی را با وی گذار که خدا عالم است بکار ایشان بکند جزاء ایشان دهد والله الذی ارسل الریاح فتثیر سحابا فسقناه الی بلد میت فاحیینا به الارض بعد موتها کذلك النشور من کان یرید العزة فلله العزة جمیعا

إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ
عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَٰئِكَ هُوَ يَبُورُ وخدای بر حقیقت آنست که بادها فرستد تا ابرها را
برانگیزد انکه از لفظ غیبت عدول کرده با حکایت آمده از خود بطریق التفات تا معلوم ممکنان
کرده که برانگیختن بادها ابر را بقدرت وی است یعنی مائیم که بواسطه بادها ابرها را بر می انگیزیم و او را
بزمین مرده بی نبات میرانیم پس آنگاه آن زمین مرده را بواسطه باران زنده میکردانیم اگر کسی را در
زنده کردن مردگان شک و شبهتی است گو درین حال نظر کن که زنده کردانیدن مردگان و زنده
شدن ایشان همچنین است چنانکه آنرا منکر نیستند باید که این را نیز منکر نباشند انکه گفت هر کرا
عزت خواهد و عزت جوید باید که از خدا خواهد که عزت همه او راست کافران بعبادة بتان عزت
کردند چنانکه گفت أَيَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ باین ایشان رد کرد و گفت عزت مر خدای راست
کسی که خواهد که عزیز شود بطاعت وی عزیز تواند شدن نه بطاعت غیر وی إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ
سخن پاک و پاکیزه بوی رسد یعنی بجایی که آنجا حکم خدای باشد و آن آسمانست مفسران گفتند کلمه طیبه
گفتن لا اله الا الله است ابو هریره از رسول عم روایت کرد که سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ وَ
اللَّهُ أَكْبَرُ است چون بندگان این کلمات بگویند فرشته بیاید و این کلمات بر آسمان برد و با آن
خدای را تحیت کند چون عمل صالح آن یار باشد از وی قبول کند و عمل صالح وی را دفع کند و بر
آسمان برد حسین و قتاده گفتند کلمه پاک ذکر خداست و عمل صالح ادای فرایض است هر کرا او
بزبان ذکر خدا کند و فریضها را مهمل کذارد آن ذکر از وی قبول نکنند دلیل این تاویل قول
رسولست لا يقبل الله قولا الا بعمل ولا يقبل قولا ولا عملا الا بنية خدای تعالی هیچ قول
بی عمل قبول نکند و هیچ عمل بی نیت قبول نکند و شاعری درین معنی گفته است لا ترض من رجل
حلاوة قوله حتى يصدق ما يقول فعال فاذا وزنت مقاله بفعاله فتوازنا فاخاء ذاك جمال بعضی از اهل
معانی گفتند که عمل صالح یعنی اخلاص او را دفع العمل کرد انچه اخلاص سبب قبول طاعت
باشد باخلاص پذیرند و بریا نپذیرند بعضی دیگر گفتند که خدای عمل صالح را دفع کند یا انکه
بپذیرد و ثواب بدهد وانانکه بدیها میسکالند یعنی کفار قریش میسکالیدند تا رسول را
حبس کنند یا بکشند یا از شهر مکه بیرون کنند ابن عباس گفت اصحاب ریااند که عمل بریا کنند ایشانرا
عذابی سخت باشد و مکر ایشان باطل و فاسد وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ
جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقَصُ
مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ
سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَٰذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَمِنْ كُلٍّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُونَ حِلْيَةً

تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَاخِرَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ خدای تبارک و
تعالی بیافرید شما را از خاک انکه از آب منی انکه شما را جفت کرد نری و ماده زنی و مردی و زنی بار
حمل برندارد و وضع حمل نکند مگر بعلم او و هیچ عمرداده را عمر ندهند و از عمر هیچ کم نکنند
الا که آن در کتابی است یعنی لوح محفوظ سعید جبیر گفت اول بنویسند که عمر او چندین است انگه
هر روزی که میگذرد در زیر آن بنویسند که روزی گذشت و ماهی گذشت و سالی گذشت و
گفته اند که عمر نیفزاید و کم نکردد الا که آن در کتاب باشد در لوح محفوظ نوشته باشد اگر
فلان طاعت دارد تا فلان وقت بماند و اگر عاصی شود از ان کم کرده اند و بان وقت نرسد و انچه
که رسول علیه السلم گفت إِنَّ الصَّدَقَةَ وَصِلَةَ الرَّحِمِ يَعْمُرَانِ الدِّيَارَ وَيَزِيدَانِ فِي الْأَعْمَارِ صدقه و صله
رحم سراها را آبادان کند و در عمرها بیفزاید إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستی که آن بر خدا آسانست انگه
مثلی زد مومن را و کافر را بدو دریا که یکی شیرین دیگر شور گفت وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ دو دریا با همدیگر
راست نباشند که یکی شیرین باشد و آب او خوش بحلق فرو شود و دیگر شور و تلخ از هر یکی ازین دو دریا
گوشت تازه بخورید یعنی گوشت ماهی و بیرون می آورید از او زیوری یعنی لولو و مرجان که آنرا در
می پوشید و زینت خود میسازید وَتَرَى الْفُلْكَ و بینی تو کشتیها را در دریا که آب را میشکافند و
میروند تا طلب کنید و بجویید فضل خدا را یعنی روزی و تا باشد که شکر نعمت خدا کنید مومن را
و کافر را بدو دریا تشبیه کرد مومن را بدریا شیرین و کافر را بدریا شور و تلخ انگه دریا شور را بر کافر
تفضیل نهاد با انکه در دریا شور منافعست و کافر خالی است از نفع در و هیچ منفعتی نیست يُولِجُ اللَّيْلَ
فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى ذَٰلِكُمُ اللَّهُ
رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا
دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ
مِثْلُ خَبِيرٍ شب در روز میبرد و روز را در شب می آرد از روزی کاهد و در شب می افزاید و از شب
میکاهد و در روز می افزاید و آفتاب و ماه را مسخر کرد هر یکی از ایشان میرود در فلک خود برای اجلی
و وقتی نام زد کرده آن خدای که قادرست برین چیزها اوست که خدای شماست ملک و پادشاهی او راست
و انانکه شما ایشان را می پرستید مالک نیستند قطمیر را و آن پوستی باشد تنک بر استخوان خرما ان
تدعوهم اگر بخوانید شما ایشان را جواب ندهند و آواز شما نشنوند و اگر نیز بر تقدیر بشنوند اجابت
نکنند برای انکه ایشان دعوی نیکنند برای خود آنچه شما بر ایشان دعوی میکنید از خدایی و روز قیامت
کافر شوند بشرک شما و عبادت شما وَلَا يُنَبِّئُكَ و ترا خبر ندهند کسی مانند انکس که آگاهی و دانایی دارد
و بیم کرده ام بحقیقت کارها پس این خبر که شما را میدهم حق است و راست يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ

حزب

الی الله والله هو الغنی الحمید ان یشأ یذهبکم ویأت بخلق جدید وما ذلک علی الله
بعزیز ولا تزر وازرة وزر اخری وان تدع مثقلة الی حملها لا یحمل منه شیء و
لو کان ذا قربی انما تنذر الذین یخشون ربهم بالغیب واقاموا الصلوة ومن تزکی
فانما یتزکی لنفسه والی الله المصیر ای مردمان شما همه محتاجید بخدا و خدا است که او توانگر مطلق
و بی نیاز و منعم که نعمت میکند بر جمله خلایق بانواع نعم و ستوده است مستحق حمد و ثنا ان یشأ
اگر خواهد شما را ببرد واز روی زمین نیست کرداند تواند که ببرد و خلقی نو بیارد و این بروی کردن کار
دشوار نباشد آنگه وصف عدل خود کرد و گفت هیچ نفسی گناه دیگری را بر ندارد و گناه غیری بروی ننهند
و بگناه دیگری نگیرند و اگر نفسی گران بار بگناه غیری را بخواند که گناه او بردارد او را اجابت نکنند
و هیچ چیز از بیخ و عذاب او بر ندارند و اگرچه آنکس که وی را خواند نزدیک ترین مردمان باشد بوی
از مادر و پدر و برادر و خواهر فضیل عیاض گفت که فردای قیامت مادری و فرزندی را در عرصات قیامت
آرند هر دو گران بار باشند بار گناه مادر فرزند را گوید حق ولادت و شیر و رضاع من بجا آر و بار گناه
این گناهان من بردار گوید ای مادر دور باش که من با خود در ماندم انما تنذر الذین یخشون بحقیقت ای
محمد تو آنگه آنرا ترسانی که ایشان از خدا ترسند در حالی که عذاب را نبینند و از ان غایب باشند یعنی بیم
کردن تو در ایشان اثر کند نه در غیر ایشان و از صفت ایشان باشد که نماز بپای دارند و پاکیزه شوند بطاعت
و ترک کردن معاصی و هر که پاکیزه شود و پارسا باشد برای خود باشد و باز گشت او و همگنان با خداست
جزای او دادن نیکو و پاکیزگی بیابند وما یستوی الاعمی والبصیر ولا الظلمات ولا النور ولا
الظل ولا الحرور وما یستوی الاحیاء ولا الاموات ان الله یسمع من یشاء وما انت بمسمع من فی
القبور ان انت الا نذیر وان یکذبوک فقد کذب الذین من قبلهم جاءتهم رسلهم
بالبینات وبالزبر وبالکتاب المنیر ثم اخذت الذین کفروا فکیف کان نکیر حق سبحانه
و تعالی بر سبیل ضرب المثل گفت یکسان نباشد نابینا و بینا یعنی کافر با مومن و نه تاریکی با روشنائی
یعنی کفر با ایمان و نه سایه با گرما یعنی بهشت با دوزخ و نه مردگان با زندگان یعنی کافران با مومنان
یا جاهلان با عالمان بدرستی که بشنواند آنرا که خواهد و تو که محمدی نتوانی که بشنوانی آنرا که در
گورها باشد یعنی این کافران همچون مردگانند شنوا نیند سخن مردگان را معتقد و قدرت تو نیست
خدا اگر خواهد بشنواند ایشان را آنکه حجت و تمیشان بازبند یعنی اگر خواهد ایشان را بجبر و قهر
بر ایمان دارد اما تکلیف این مانعست که تکلیف اختیاریست نه اجباری بر تو جز بیم کردن و رسانیدن
چیزی دیگر نیست ما ترا فرستادیم فرستادنی بحق یا با کتاب حق که معجزه تست تا بشارت دهی و بیم کنی
بشارت دهنده و بیم کننده ات فرستادیم هیچ امت و هیچ گروه نبودند الا که در میان ایشان پیغمبری

انا ارسلناک بالحق بشیرا و نذیرا و ان من امة الا خلا فیها نذیر

بیم کننده گذشت و اگر این کافران ترا بدروغ میدارند کافرانی که پیش از ایشان بودند بدروغ داشتند
پیغمبران خود را که با ایشان آمدند با حجتهای روشن و دلالت کننده بر صحت نبوة ایشان از معجزات و با
صحیفها چون صحف ابرهیم و غیر او از پیغمبران و با کتاب روشن چون توریة و انجیل چون ایشان تکذیب
کردند و ایمان نیاوردند ایشان را بگرفتم بعذاب آنگه بر سبیل تعجب گفت پس چگونه بود انکار من
بر کافران و عذاب من بر ایشان الم تر ان الله انزل من السماء ماء فاخرجنا به ثمرات مختلفا الوانها
وغرابیب سود ومن الناس والدواب والانعام مختلف الوانه کذلک انما یخشی الله
من عباده العلماء ان الله عزیز غفور ان الذین یتلون کتاب الله واقاموا الصلوة و
انفقوا مما رزقناهم سرا وعلانیة یرجون تجارة لن تبور لیوفیهم اجورهم ویزیدهم
من فضله انه غفور شکور ای محمد نمی بینی و نمیدانی که خدای تعالی از آسمان آبی فرستاد از غیبت
التفات کرد و گفت ما بآن آب میوها گوناگون و رنگارنگ بیرون آوردیم جنس مختلف از انگور و انجیر
و انار و غیر این و برنگ مختلف بعضی سفید و بعضی سرخ و بعضی زرد و بعضی سیاه و بطعم مختلف بعضی
ترش و بعضی شیرین و از کوهها بعضی آنست که خداوند طریقها و راههاست مختلف رنگ او راهها
سفید و راهها سرخ و راهها سیاه بغایت و آن خطها که چون در کوه نگاه کنند نماید بعضی سرخ و
سیاه و اگر مختلف الوانها بر ظاهر حمل کنند گویند سرخی که الوان او مختلف است برای آنکه سرخ
بر انواع باشد اگرچه هر یکی را بنامی دیگر خوانند روا باشد و من الناس و از آدمیان و جنبندگان بر عموم
یا اسپان بر خصوص و انچهار پایان چون اشتر و گاو و گوسفند بعضی اند که مختلف رنگها او چون اختلاف
میوها و کوهها آنگه گفت انما یخشی الله من عباده العلماء بحقیقت از خدای عالمان و دانایان ترسند
نادان و جاهل از خدا نترسند و چون الله برفع خوانند خشیه بمعنی علم باشد یعنی خدا عالمان را شناسد
و رسول علیه السلام گفت اعلمهم بالله اشدهم له خشیة خدا را آنکس بهتر شناسد که از وی بهتر ترسد و از
صادق علیه السلام روایتست که او گفت عالم آنکس است که کردار او تصدیق گفتار او کند و هر که کردار او تصدیق
گفتار او نکند عالم نیست ان الله عزیز بدرستی که خدا عزیز است در انتقام دشمنان و آمرزنده است گناه
مومنان را ان الذین یتلون آنانکه خوانند کتاب خدا را و نماز بپای دارند و نفقه کنند آنچه ما ایشان را
روزی کردیم در نهان و آشکارا امید بازرگانی میدارند تا بور و کاسد نگردد تا تمام بایشان رساند مزدهای
ایشان و بیفزاید بر قدر و استحقاق ایشان از فضل و کرم خویش آنکه صفت ایشان اینست بدرستی
که خدا آمرزنده گناههای ایشانست و سپاس دارنده اعمال و کردار ایشانست مردی رسول را
گفت یا رسول الله اما چنین کاره مرگیم گفت قدمت مالک قال لا قال فان قلب کل امرء مع ماله مال خود را از پیش
بفرست که دل هر مردی با مال وی بود و مرد خواهد تا آنجا بود که مال بود والذی اوحینا الیک

ومن الجبال جدد بیض و حمر مختلف الوانها

مِنَ الْکِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا بَیْنَ یَدَیْهِ اِنَّ اللهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِیرٌ بَصِیرٌ ثُمَّ اَوْرَثْنَا الْکِتَابَ
الَّذِینَ اصْطَفَیْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَیْرَاتِ
بِاِذْنِ اللهِ ذٰلِکَ هُوَ الْفَضْلُ الْکَبِیرُ جَنَّاتُ عَدْنٍ یَدْخُلُونَهَا یُحَلَّوْنَ فِیهَا مِنْ اَسَاوِرَ
مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِیهَا حَرِیرٌ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی اَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ اِنَّ
رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَکُورٌ الَّذِی اَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا یَمَسُّنَا فِیهَا نَصَبٌ وَلَا یَمَسُّنَا
فِیهَا لُغُوبٌ آنچه بتو وحی کردیم ای محمد از کتاب قرآن حقست براستدارنده آنچه پیش وی بوده است
از کتابهای پیغمبران خدای تعالی بر بندگان خود آگاهی بیناست پس آنگاه که وحی کردیم قرآن بتو
آن کتاب قرآن را میراث دادیم بآنکه ایشان را برگزیدیم از بندگان خود گفت ما دادیم کرایه ایشان را بلفظ
اورثنا گفت و گفت و یرثوا الکتاب چنانکه در حق قوم موسی گفت مجاهد گفت معنی آنست که از امم
اوایل باز گرفتیم و بشما دادیم تا این جماعت که کتاب بایشان داد کدام قومند اکثر مفسران گفتند که مراد
جمله امتانند و از ائمه معصومین روایتست که مراد فرزندان علی اند اما آنکه امامانند و آنانکه امام نه اند
در خبر است که جماعتی از اهل عراق پیش امام زین العابدین علیه السلام گفتند ما را خبر ده از این آیه ثم اورثنا الکتاب
این جمله امت اند یا نه گفت نه اگر چنین بودی جمله امت اهل بهشت بودندی آیه در حق ما است که
اهل البیتیم سه بار باز گفت یکی پرسید پس ظالم از شما کیست یا ابن رسول الله گفت آنکه حسنات و
سیئاتش راست بود و او ببهشت بود گفت مقتصد که باشد گفت آنکه در خانه بنشیند و خدای را
پرستد تا مرگ بوی آید و سابق آنست که بتیغ بیرون آید و با سبیل خدا دعوت کند و از امام صادق
علیه السلام روایت کنند که آیه در اولاد علی آمد سابق امامانند و مقتصد آنانکه فروترند و ظالم آنانکه
گناهکارانند و از امام رضا علیه السلام در مجلس مامون در مرو این آیه پرسیدند که عامست یا خاص گفت خاص است
در عترت آنکه گفت نمیداند که وارث بظاهر آیه برگزیدگان چنانکه درین آیه وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا
نُوحًا وَاِبْرٰهِیمَ وَجَعَلْنَا فِی ذُرِّیَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْکِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَکَثِیرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ بود
و که از جمله ایشان در بهشت باشند نه فاسقان فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ از ایشان کس هست که ظالم نفس
خویش است و کس هست که اقتصاد میکند و میانه نگاه میدارد و از ایشان کس هست که پیشی گیرنده است بر
خیرات چرا ظالم را مقدم داشت و سابق را موخر گفت تا ذکر او ببهشت نزدیکتر باشد و دیگر آنکه
بندگان چون ذکر چیزی کنند آنچه کمتر و فروتر بود مقدم دارند چنانکه شب را بر روز مقدم داشت
یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهَارِ و دختر بر پسر یَهَبُ لِمَنْ یَشَاءُ اِنَاثًا وَیَهَبُ لِمَنْ یَشَاءُ الذُّکُورَ و مرگ را بر زندگانی الَّذِی
خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَیٰوةَ دیگر آنکه از صادق علیه السلام روایت کرده اند که او گفت ظالم را برای آن مقدم کرد تا بداند
تا اعتماد بر کرم اوست آنگه ذکر مقتصدان کرد که میان خوف و رجا اند آنگه ذکر سابقان کرد

تا گر از عذاب ایمن باشد و دیگر آنکه ظالم را برای آن مقدم کرد تا از رحمت ناامید نگردد و سابق را
تاخیر کرد تا بعمل خود معجب نشود ابوبکر وراق گفت این ترتیب بر مرتبه مردم نهاد اول آدمی ظالم
باشد بمعصیت آنگه مقتصد شود بتوبه آنگه سابق گردد بمجاهدت و از رسول علیه السلام روایتست که سابق
آنند که بی حساب ببهشت شوند و مقتصد آنند که ایشان را [illegible] آنگه که عرق [illegible] برده شوند ایشان
کنند آنگه خدای برحمت دریابد ایشان را و ایشان آنانند که گویند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی اَذْهَبَ
عَنَّا الْحَزَنَ اِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَکُورٌ و گفته اند که ظالمان اَصْحَابُ الْمَشْئَمَةِ اند و مقتصدان اصحاب
الْمَیْمَنَةِ و سابقان مقربانند ابن عباس گفت سابق مؤمن مخلص است و مقتصد مرائی و ظالم کافر
نعمت است و هر سه ببهشت باشند اسامة بن زید گفت رسول را از این آیه پرسیدند گفت
هر اهل بهشت باشند سَابِقُنَا سَابِقٌ وَمُقْتَصِدُنَا نَاجٍ وَظَالِمُنَا مَغْفُورٌ و اصحاب ما گفته اند آیه خاص
است باهل البیت و استدلال کرده اند برین باب آیه از چند وجه یکی آنکه گفته است ثُمَّ اَوْرَثْنَا و
میراث بسبب باشد یا بنسب و امیرالمؤمنین علی علیه السلام هم سبب بود و هم نسب از نسب پیوندش بپدر
و از سبب پیوندش بدختر چون کتاب در اصل برسول داده اند پس از وی میراث جز بمستحقان نرسد
و این حدیث که نَحْنُ مَعَاشِرَ الْاَنْبِیَاءِ لَا نَرِثُ وَلَا نُوَرِّثُ مخالف ظاهر قرآنست وَوَرِثَ سُلَیْمَانُ دَاوُدَ
یَرِثُنِی وَیَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ بخبر واحد ترک ظاهر قرآن نتوان کرد و خدا گفت من آنچه در جهان
بکس نرسد بایشان دادم ثُمَّ اَوْرَثْنَا الْکِتَابَ و آنجا رسول هر دو را بهم مقرون کرد کتاب را
و وارثانش قوله اِنِّی مُخَلِّفٌ فِیکُمْ مَا اِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا کِتَابَ اللهِ وَعِتْرَتِی اَهْلَ بَیْتِی وَاِنَّ
اللَّطِیفَ الْخَبِیرَ اَخْبَرَنِی اَنَّهُمَا لَنْ یَفْتَرِقَا حَتّٰی یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ دیگر آنکه گفت اصطفینا ما برگزیدیم
و آنرا که خدا برگزیند مصطفی باشد و این لفظ لایق نباشد مگر پیغمبران و امامان و آنرا که او
برگزیند جز معصوم نباشد برای آنکه او عالمست بظاهر و باطن خلقان چنانکه یکی از ما چون اختیار
کسی کند آنرا که ظاهرش بصلاح باشد اختیار کند و اگر باطن دانستی آنرا که بظاهر و باطن بصلاح
باشد اختیار کردی آنگه خدای تعالی ایشان را ببهشت بشارت داد و بشارت دادن نامعصوم ببهشت
اغرا باشد بقبیح و این از خدا روا نبود اگر گویند ظلم صفت است و ظلم بحال ایشان لایق نبود جواب
آنست که این آن ظلمست که بر پیغمبران اجرا کرد آدم گفت رَبَّنَا ظَلَمْنَا و موسی گفت سُبْحَانَکَ اِنِّی کُنْتُ
مِنَ الظَّالِمِینَ و این ظلم ظلم لغوی است که بمعنی نقصان باشد چنانکه در صفت بوستان گفت وَلَمْ
تَظْلِمْ مِنْهُ شَیْئًا ذٰلِکَ این سبق گرفتن باین میراث دادن فضل بزرگوار است جَنَّاتُ عَدْنٍ بوستانها
و بهشتها اقامت کردن و مقیم شدن صفت یا ایشان بوستانهاست که در آنجا روند ایشان را حلی و
مزین کرده اند در بهشت بدستورنجنها [illegible] و مروارید و لباس ایشان در آنجا حریر باشد ایشان

دین نعمت کنند سپاس و ستایش مر خدایرا که غم و اندوه از ما ببرد یعنی غم دوزخ و غم انکه ندانستند
که اهل بهشت اند یا اهل دوزخ و غم تکلیف دینی و دنیاوی بدرستی که خدای ما امرزنده کناهانست
و سپاس دارنده طاعت مطیعان عبد الله عمر کفت از رسول علیه السلم شنیدم که کفت لیس علی اهل لا اله
الا الله وحشة فی قبورهم ولا فی محشرهم ولا فی منشرهم وکانی انظر باهل لا اله الا الله یخرجون
من قبورهم وینفضون التراب عن وجوههم ویقولون الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ﴿۳۵﴾ ‌آن خدای
که فرو آورد ما را در سرای قیامت یعنی بهشت از فضل و کرم خود بما نرسد در انجا رنجی و نرسد ما را در وی
ماندکی ضحاک بن مزاحم کفت چون اهل بهشت در بهشت شوند ولدان و غلمان باستقبال آیند فرشتکان
آیند انکشتریها برای اهل بهشت که خدای فرستاده باشد آن انکشتریها در انکشتان خود کنند بر
یکی نوشته باشد سلام علیکم طبتم بدیکری ادخلوها بسلام آمنین بر سیم نوشته باشد
سلام علیکم بما صبرتم بر چهارم انی جزیتهم الیوم بما صبروا انهم هم الفائزون و بر پنجم
اولئک مع الذین انعم الله علیهم الا ایشانرا بمنازل خود فرو آرند چون قرار کیرند کویند الحمد لله الذی
اذهب عنا الحزن ﴿۳۵﴾ والذین کفروا لهم نار جهنم لا یقضی علیهم فیموتوا ولا یخفف
عنهم من عذابها کذلک نجزی کل کفور ﴿۳۶﴾ وهم یصطرخون فیها ربنا اخرجنا نعمل
صالحا غیر الذی کنا نعمل اولم نعمرکم ما یتذکر فیه من تذکر وجاءکم النذیر
فذوقوا فما للظالمین من نصیر ﴿۳۷﴾ ان الله عالم غیب السموات والارض انه علیم بذات الصدور ﴿۳۸﴾
وانانکه کافر شدند ایشانراست آتش دوزخ بر ایشان حکم کرده نشود بمرک و روزکار بر ایشان
بر نیاید تا بمیرند و باز رهند و سبک نکردانند از ایشان عذاب را کذلک ما همچنین جزا
و پاداشت دهیم هر کافری کافر نعمت را و ایشان فریاد خواهند و بانک کنند در دوزخ کویند ای
خدای ما ما را ازین دوزخ بیرون کن و بدنیا فرست تا بکنیم خلاف آنچه کرده‌ایم خدای ایشانرا
کوید نه ما شما را زندکانی دادیم آن مقدار که اندیشه توان کردن و بتوان دانستن انکسی که
اندیشه و تفکر کند درین مقدار عمر خلاف کرده‌اند قتاده کفت هجده سالست حسن بصری
کفت چهل سالست عبد الله عمر کفت شصت سالست از رسول روایت کرد که او کفت روز قیامت
ندا کنند این ابناء الستین کجااند انانکه عمر ایشان شصت سال بود انکه کفت ایشان آنانند که خدای
تعالی ایشانرا کفت اولم نعمرکم ما یتذکر فیه من تذکر وجاءکم النذیر و ابو هریره روایت
کرد که رسول علیه السلم کفت من عمره الله ستین سنة فقد اعذر الیه فی العمر هر که خدا او را شصت سال
عمر دهد باو عذر انکیخته باشد در باب عمر وجاءکم النذیر و بشما آمد بیم کننده یعنی پیغمبر و کفتند
قرآن عکرمه کفت پیری و شاعر درین معنی کوید رایت الشیب من نذر المنایا لصاحبه وحسبک من نذیر

الملک

نصف الحزب

انکه کفت فذوقوا بچشید عذاب را که ظالمانرا امروز هیچ یاری و یاوری نخواهد بود ان
الله عالم خدایست که داننده غیب آسمان و زمین داند آنچه پوشیده باشد و انچه غایب باشد
و او داناست باسرار دلها و ضمایر سینها هو الذی جعلکم خلائف فی الارض فمن کفر فعلیه
کفره ولا یزید الکافرین کفرهم عند ربهم الا مقتا ولا یزید الکافرین کفرهم الا خسارا ﴿۳۹﴾
قل ارایتم شرکاءکم الذین تدعون من دون الله ارونی ماذا خلقوا من الارض ام لهم شرک
فی السموات ام آتیناهم کتابا فهم علی بینة منه بل ان یعد الظالمون بعضهم بعضا الا غرورا ﴿۴۰﴾
اوست آن خدای که شما را خلیفکان زمین کرده تا بر مقام پیشینکان کرد آیند و اهل هر عصری را خلیفه
عصر کذشته کردیم هر که کافر شود بر وی باشد جزای کفر وی و کافرانرا نیفزاید کفر ایشان نزدیک
خدا الا دشمنی سخت و نیفزاید ایشانرا مکر زیان کاری بکوای محمد هیچ می بینید شریکان خود را آنانکه
شما ایشانرا میخوانید و می پرستید بدون خدا که بمن نمایند تا چه چیز آفریدند از زمین بنفس خود یا
ایشانرا در آفریدن آسمانها شرکتی و نصیبی هست یا ما ایشانرا کتابی دادیم بانکه ایشان انبا اند پس
ایشان بر حجتها باشند از خدا در پرستیدن بتان انکه کفت ای محمد این هیچ نیست و ایشان
ظالمان وعده نمی دهند برخی از ایشان برخی را الا غرور و فریب یعنی بوسا و بندکان و اتباع و دیگر رؤسا را
میکویند هؤلاء شفعاؤنا عند الله این بتان شفیعان ما اند نزدیک خدای تعالی ان الله یمسک السموات
والارض ان تزولا ولئن زالتا ان امسکهما من احد من بعده انه کان حلیما غفورا ﴿۴۱﴾
واقسموا بالله جهد ایمانهم لئن جاءهم نذیر لیکونن اهدی من احدی الامم فلما
جاءهم نذیر ما زادهم الا نفورا ﴿۴۲﴾ استکبارا فی الارض ومکر السیء ولا یحیق المکر
السیء الا باهله فهل ینظرون الا سنت الاولین فلن تجد لسنت الله تبدیلا ولن تجد
لسنت الله تحویلا ﴿۴۳﴾ خدای نکاه میدارد آسمانها و زمین را از انکه زایل شوند و از جای خود بروند
و اکر زایل شوند هیچکس ایشانرا نکاه نتواند داشتن پس از وی بدرستی که او خدایست حلیم
تعجیل نکند بعقوبت بندکان آمرزنده است بیامرزد کناه مؤمنانرا واقسموا بالله سوکند خوردند
بخدای غایت سوکند خوردن که اکر بایشان آید پیغمبری ایشان راه یافته‌تر باشند از هر یکی ازین
کروهان یعنی جهودان و ترسایان کفتند پیش از نزول این آیت پیش از بعث رسول که اهل قریش شنیدند
که جهودان پیغمبران خود را تکذیب میکردند کفتند لعنت بر جهودان باد و بر ترسایان که پیغمبرانرا
تکذیب کردند بخدای اکر پیغمبری با آید ما او را تصدیق کنیم و از ایشان راه یافته‌تر باشیم چون
بایشان آمد پیغمبری و آن محمد بود نیفزود ایشانرا الا نفرة و رمیدن از حق برای استکبار و کردن
کشی کردند در زمین و مکر و کار بد سکالیدند در حق رسول کلبی کفت اجتماع ایشان بود بر کفر

ومنع کردن اتباع خود را از ایمان و مکر بد فرو نیاید و در نرسد مکر بد الا باهل او و این آن بود که
ایشان در مکر خواستند تا رسول را بکشند خدا مکر ایشان را با ایشان کرد تا در روز بدر همه بر
دست رسول کشته شدند کعب الاحبار گفت در توریة گفته است من حفر حفرة وقع فیها پارسایان
گویند بد مکن که بد افتی چه مکنی که خود افتی زهری گفت ما را از رسول روایة کردند که گفت مکر
مکنید و ماکر را یاری مدهید که خدای تعالی میگوید وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ و ستم مکنید
و ستمکار را یاری مدهید که خدای تعالی میگوید وَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ
پس هیچ ینکرند ایشان مگر نهاد و طریقه پیشینان از عذاب و هلاک تا با ایشان رسد چنانکه
بایشان رسید و تو ای محمد هرگز سنة خدا را تبدیلی نیابی و نه تحویلی یعنی عادة خدا در باب تحویل
و تبدیل نپذیرد از عذاب کفار یا در دنیا یا در اخرت تبدیل بدل کردن چیزی باشد بچیزی از جای
بجای دیگر أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَكَانُوا أَشَدَّ
مِنْهُمْ قُوَّةً وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا
وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ
مُسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا حق تعالی بر سبیل تذکیر میگوید همی نروند
در زمین این کافران تا بنگرند و ببینند که سرانجام آن کافران که پیش از ایشان بودند چگونه بود
ایشان از ایشان بقوة بیشتر و سخت تر بودند چون عذاب رسید دفع نتوانستند کردن و خدا را هیچ چیز
عاجز نکرداند در اسمان و نه در زمین او خدای تمام دانا و توانا است انکه وصف رحمت و کرم خود کرد وَلَوْ
يُؤَاخِذُ اللَّهُ اگر خدا مواخذت کردی مردمان را و بگرفتی بانچه کردند بر پشت زمین هیچ جانوری رها
نکردی ولیکن بلطف خود تاخیر میکند عذاب را از ایشان تا بوقتی نام برده ابن ابی کثیر گفت مردی
امر معروف میکرد مرکسی مردی بگذشت او را گفت رها کن که ظلم جز ظالمان را زیان ندارد ابو هریره
بشنید گفت دروغ میگویی بخدای که جان من بفرمان اوست که مرغ در آشیانه بگرسنگی بمیرد از
ظلم بنی آدم ابو حمزه ثمالی گفت معنی آیه آنست که خدای تعالی بشوم گناه ادمیان باران بازگیرد تا
همه جانوران بمیرند فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ پس انگاه که اجل ایشان در اید خدای تعالی ببندگان
بیناست میداند که کیست که مستحق عذابست و کیست که مستحق نیست مستحقان را عذاب میکند بر حسب
استحقاق

سورة یس

هشتاد و سه ایات است مکیست انس روایة است که پیغمبر خدا گفت
هر چیزی را دلی هست و دل قرآن یس است هر که این سوره بخواند چنان باشد که ده بار
قرآن را ختم کرده باشد و رسول گفت این سوره را معمه خوانند که عام کرد الخیر را بر خوانند و دافعه
خوانند از انکه عذاب دفع کند و قاضیه از انکه حاجت خواننده روا شود هر که این سوره بخواند

او را

او را ثواب بیست حج بنویسند و هر که بشنود او را ثواب آن بدهد که هزار دینار در راه خدای صرف
کند و هر که بنویسد و بشوید و بخورد هر دردی و علتی که در دل او بود برود و آن بیمار که بر سر
او بخوانند بعدد هر حرفی ده فرشته فرود آیند و از پیش و از پس او صف زنند و برو صلوات میفرستند
و استغفار میکنند و بغسل وی و نماز و دفن وی حاضر باشند و هر آن بیمار که او در سکرات مرگ بخواند
ملک الموت جان او بر ندارد تا انکه رضوان او را شربتی آرد از بهشت آن شربت بدان خورد چون بمیرد سیراب
بود و چون برانگیزند سیراب بود و چون حساب کنند سیراب بود و بهشت [illegible] و او سیراب بود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يس وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ
لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَا أُنْذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ
إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا
وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ یس را اتباع میشمرند و طس و المص میشمرند برای انکه
حرف یا حرف ندا است یا در منزلهٔ یا زید و یا زید معتدل است مفسران در معنی یس خلاف کردند بعضی گفتند
قسمست عبد الله عباس گفت یا انسان ای ادمی سعید جبیر گفت یا محمد دلیلش قوله إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ
وقوله سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ ابو بکر وراق گفت یا سید البشر ای بهتر خلایق بحرمت قرآن محکم و باحکمت
که تو از جمله پیغمبران مرسلی و فرستاده کان محقی بر راهی راست و طریق مستقیم و این رد است بر ان کافران
که گفتند رسول را لَسْتَ مُرْسَلًا تو مرسل نیستی تنزیل العزیز این قرآن تنزیل خدای است غالب علیم
کریم و بخشاینده یعنی فرستاده اوست و نه گفته و فرا بافته غیری برای انکه فرستاد بتو قرآن را تا
بترسانی و بیاگاهانی گروهی را که پدران ایشان را بآن نترسانیدند از عذاب خدا یا ترسانی قومی را که پدران
ایشان را نترسانیدند بانکه پیغمبری بایشان بفرستادند پس ایشان غافلون و بیخبرانند لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ
عَلَى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ بدرستی که واجب گشت و سزاوار شد بر بیشترین ایشان گفتار خدا که
گفت لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ برای انکه ایشان از آنهااند که معلوم خدا است که ایمان
نخواهند آوردن و بر کفر خواهند مردن انکه مثلی زد اصرار کرد ایشان را بر کفر با آنکس که بجبر و قهر او را
منع کرده باشد از فعل إِنَّا جَعَلْنَا ما کردیم در گردنها ایشان غلها و بندها پس این غلها زنخهای ایشان رسید
چنان شد که نمیگذارند که سرهای خود را در پیش اندازند پس ایشان سر برافراشته اند و چشم در پیش افکنده
و بر هم نهاده نه از پیش میجنبند و نه از پس یعنی این کافران نظر و اندیشه نکنند مصالح عاجل و آجل خود
نمی دانند تا گویی که این طایفه میمانند که حال ایشان این باشد انکه مثلی دیگر زد و تشبیهی دیگر کرد گفت با
مینماید که در پیش ایشان بندی کرده ام و از پس ایشان بندی تا نه از پیش میتوانند رفت و نه از پس فَأَغْشَيْنَاهُمْ

پس کور کردانیدیم ایشانرا تا هیچ نه بینند و گفته اند که آیه خاص است و آن آنست که ابو جهل سوگند
خورد که اگر محمد را بینم که نماز کند سر او بسنگ بکوبم گفتند اکنون وی در نمازست بیامد و سنگی
بزرگ بر گرفت و بر بالای سر برد تا بر رسول زند دستش همچنان خشک شد و سنگش بر دست بچسبید
باز گشت و اصحاب را از آنچه دیده بود خبر داد سنگ از دستش بیفتاد و دستش با حال خود رفت مردی
از بنی مخزوم گفت من بروم و او را همچنان بآن سنگ بکشم سنگ بر گرفت و پیش رسول در نماز بود سنگ را
بر بالای سر برد در حال چشمش تاریک شد چنانکه رسول را ندید و آوازش میشنید باز گردید و گفت
او را ندیدم و آوازش شنیدم چون قصد وی کردم چیزی دیدم مانند شیری آهنگ من کرد تا مرا فرو
برد حق تعالی در حق این دو شخص این آیه فرستاد و وجهی دیگر آنست که این حال با ایشان در دوزخ
باشد یعنی در دوزخ با ایشان این کنیم وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ
إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَٰنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ
وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ یکسانست بر ایشان
اگر بترسانی ایشانرا و اگر نترسانی ایمان نخواهند آورد تا قطع طمع کنی از ایمان ایشان و خاطر را پریشان
نداری آنکه گفت تو آنکس را ترسانی یعنی انذار تو آنرا سود نکند که ایشان نخواهند تا ایمان آرند کسی را
سود بکند که متابعت ذکر یعنی قرآن کند و از خدای تبارک و تعالی بترسد در خلوت پس تو او را ای محمد
بشارت ده بآمرزش و مزدی با کرامت و این ثواب باشد مقرون با عظام و اجلال ما زنده کردانیم مرده گانرا
روز قیامت حسن گفت از مرده کی شرک بزنده کی ایمان رسانیم و می نویسیم آنچه فرا پیش دارند از اعمال صالح
و اثرهای ایشان که پس از ایشان میماند از طریقتهای نیکو و علمها و کتابها علی که دارند و وقفها که کنند
و بخلاف این آنچه کنند و آن بدعتها که نهند و طریقتهای بد که بدید آرند و گفته اند که آثار اقدام روندکانست
بمساجد برای نماز جماعت جابر بن عبد الله انصاری گفت ان خانهای ما تا بمسجد مسافتی دور بود خواستیم
تا انتقال کنیم با جایهائی که پیرامن مسجد بود تا راه ما نزدیک باشد رسول علیه السلام ما را گفت یا بنی
سلمه شنیدم که عزم انتقال کرده تا پیرامن مسجد تا راه شما نزدیک باشد نمیدانید که شما را بهر گامی
ثوابی هست و چندانکه راه دورتر باشد گامها بیشتر باشد ثواب بیشتر باشد آنگه گفت یا بنی سلمه
دِيَارَكُمْ فَإِنَّمَا تُكْتَبُ آثَارُكُمْ در سراهای خود باشید که آثار شما می نویسند جابر گفت چون این بشنیدیم
خواستیم که سراهای ما دورتر باشد تا ثواب ما بیشتر بودی وَكُلَّ شَيْءٍ و هر چیزی را بشمرده ایم
و بنوشته ایم در کتابهای روشن و آن لوح محفوظست و گفته صحایف اعمال بندگانست وَاضْرِبْ
لَهُم مَّثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا
فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُم مُّرْسَلُونَ قَالُوا مَا أَنتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَمَا أَنزَلَ الرَّحْمَٰنُ

من شی

مِن شَيْءٍ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا
الْبَلَاغُ الْمُبِينُ قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ
أَلِيمٌ قَالُوا طَائِرُكُم مَّعَكُمْ أَئِن ذُكِّرْتُم بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ ای محمد برای ایشان
مثلی بزن بخداوندان دیه و ساکنان آن شهر انطاکیه چون رسولان بایشان آمدند و آن چنان بود که
عیسی پیغمبر دو کس را از حواریان برسالت بانطاکیه فرستاد چون نزدیک شهر رسیدند پیری را
دیدند که گوسفندی را می چرانید نام او حبیب بود سلام کردند جواب داد و گفت شما کجا
میروید گفتند ما رسولان عیسی پیغمبریم تا شما را دعوت کنیم از عبادت اصنام با عبادت خدای تبارک
و تعالی گفت هیچ آیتی و دلیلی دارید گفتند آری بدعای ما بیماران را شفا دهد و اکمه و ابرص را
یعنی نابینا و پیس را عافیت بخشد آن پیر گفت مرا پسری هست سالها شد که بیمارست و بر جای مانده
اگر او بدست شما به شود من بعیسی ایمان آورم ایشانرا بخانه برد دعا کردند خدا شفا داد در حال
تندرست شد برخاست و از خانه بیرون آمد خبر ایشان در شهر فاش شد هر کجا بیماری بود می
آمد خبر ایشان در شهر فاش شد و ایشان دعا می کردند خدا راحت میداد تا بسیاری از بیماران بر
دست ایشان شفا یافتند ایشانرا ملکی بود نام او انطیخس و از جمله ملوک بود و بت پرست بود خبر
بوی رسید ایشانرا بخواند و پرسید که شما کیستید گفتند ما رسول عیسی پیغمبریم گفت آیه شما چیست
گفتند ابراء اکمه و ابرص و شفای بیماران بفرمان خدای گفت باز گردید تا من در کار شما اندیشه
کنم باز گشتند وهب منبه گفت ایشان مدتی در شهر بودند تا نزدیک پادشاه بار یافتند یک روز
او را در بازار یافتند تکبیر گفتند پادشاه بغض بود تا ایشانرا محبوس کردند خبر بعیسی رسید شمعون
را بیاری ایشان فرستاد و او وصی عیسی بود بیامد و در شهر رفت با حاشیه ملک صحبت و دوستی
کرد او را با ادب و نیکو سیرت یافتند خبر او پیش پادشاه گفتند او را بخواند عقل و ادب او
بدید وی را بخود مقرب کرد تا یک روز گفت ای ملک شنیدم که دو مرد را بزندان داشته در
زندان که ایشان ترا بدینی دیگر دعوت میکردند گفت آری گفت سخن ایشان شنیدی تا خود
چه میگویند گفت نه که خشم من مانع کرد گفت اگر صواب بینی ایشانرا بخوان و سخن ایشان بشنو
تا چه میگویند کس فرستاد و ایشانرا حاضر کرد شمعون گفت شما کیستید گفتند رسول رسول
خدائیم شمعون گفت بچه کار آمده اید گفتند آمده ایم تا ملک را و قوم او را از عبادت اصنام
با عبادت خدا خوانیم گفت بدین چه میگویند دلالتی دارید گفتند بلی نُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ
وَنَشْفِي الْمَرَضَ بِإِذْنِ اللَّهِ ملک گفت کودکی دارید که کی را حاضر کردند که چشم وی با پیشانی وی
یکی بود ایشان دعا کردند خدای تعالی چشم کودک را از مکان ایشان از گل دو کودو هر کردند

ودر هر دو چشم وی نهادند در حال بفرمان حق تعالی کشت بینائی و شعاع در وی پدید آمد
ملک تعجب فروماند شمعون کفت ایها الملک تو نیز از خدایان خود درخواه تا مانند این بکنند
پادشاه کفت مرا از تو هیچ پوشیده نیست خدایان من جمادند از ایشان هیچ نفعی و ضرری نیاید
انکه کفت اکر خدای شما تواند تا مرده زنده کرداند ما بشما ایمان آریم کفتند خدای ما بر همه چیزی
قادرست ملک کفت هفت روزست تا پسری دهقانی مرده است و او را دفن نکرده اند بانتظار پدر
اکر او را زنده کنید ما ایمان آریم کفتند روا باشد او را بیاوردند از حالت خود بکشته بود و بوی
کرفته ایشان دعا کردند و شمعون دعا کرد در سر بخدای تعالی او را زنده کردانید برپای خاست و
کفت ای قوم از خدا بترسید و بخدا ایمان آرید که من هفت روزست تا مرده ام در هفت وادی
از آتش بردند برای آنکه مشرک بودم در آسمان بکشادند برنائی دیدم که برای این هر سه شفاعت
میکرد کفتند ایشان هر سه چه کس اند کفت این شمعونست وصی عیسی و این دو حواری اند از حواریان
عیسی این سخن در ملک کرفت شمعون عند آن حال کفت من شمعونم ملک را دعوت کرد و او ایمان
آورد و جمعی بسیار از لشکرش ایمان آوردند محمد بن اسحق کفت او ایمان نیاورد و قصد کشتن
ایشان کرد خبر بحبیب رسید بتاختن بیامد و بر ایشان انکار کرد و ذلک قوله وجاء من اقصی
المدینة الایة اذ ارسلنا چون بفرستادیم با اهل این شهر دو مرد را یکی را نام یاروص بود و دیکری
را ماروص ایشان هر دو برفتند و دعوت کردند اهل انطاکیه ایشانرا تکذیب کردند ما آن
هر دو را عزیز کردانیدیم و غالب کردیم و آن شمعون بود پس کفتند آن رسولان که ما را بشما فرستادند
برسالت و پیغام کذاری اهل انطاکیه کفتند نیستید شما مکر آدمی همچون ما و خدای نفرستاده هیچ
چیزی و نیستید شما مکر دروغ زنان ایشان کفتند خدای ما میداند که ما فرستادکانیم بشما و بر ما
هیچ نیست الا رسانیدن هویدا و روشن اهل آن شهر کفتند ما با شما فال بد کرفتیم و شما را
شوم کرفتیم اکر باز نایستید شما را سنکسار کنیم و بشما رسد از ما عذابی دردناک آن رسولان کفتند
فال بد شما و شومی شما با شماست از کفر و معاصی شما فتاده کفت طائرکم معکم کردار بد شما با شما
ا ان ذکرتم اکر شما را پند دهند و پند کویند شما این جواب دهید که بشما فال بد کرفتیم و کفتند
ای اکر شما متعظ شوید و اندیشه کنید بدانید که شومی با شماست بسبب کفر شما بل انتم [illegible] که شما قومی
مسرفاید و از حد درکذشتکان از آنجا که کسانی که با ایشان ترک دشمنی باید کرد شما قتلشان میکنید
وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا
وَهُمْ مُهْتَدُونَ وَمَا لِيَ لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ أَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً
إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَٰنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُونِ إِنِّي إِذًا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ

در

ای

الجزء الثالث والعشرون

إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ
الْمُكْرَمِينَ وآمد مردی از دورترین جای از شهر انطاکیه بشتاب و آن حبیب نجار بود و منزل او
بر پی بیامد و بر طریق امر معروف کفت ای قوم متابعت رسولان کنید متابعت کنید آن
کسی را که از شما مزدی و اجری نمیخواهد و ایشان براه راست اند وی را کفتند تو بر دین ما
هستی یا بر دین ایشانی و خدای ایشانرا می پرستی او کفت وَمَا لِيَ لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي و چه بوده است
مرا که نپرستم آن خدای را که مرا بیافرید و بپروراند مرجع من و مرجع شما با وی خواهد بود بدون
این خدا خدایان دیگر کیرم که اکر او بمن رنجی و بدی خواهد شفاعت ایشان مرا هیچ سود ندارد
و مرا از عذاب وی نتوانند رهانیدن پس اکر ایشانرا پرستم و ترک پرستش خدا کنم در ضلالت
هویدا و روشن باشم انی آمنت بربکم من ایمان آورده ام بخدای شما از من بشنوید و فرمان برید
که من شما را نصیحت کردم و حق را روشن کردانیدم آن قوم چون سخن او شنیدند همه روی باو آوردند
و قصد کشتن او کردند کس نبود که دفع کند تا در زیر لکد وی را هلاک کردند و او میکفت اللهم
اهد قومی سدی کفت سنکسارش کردند و کور او ببازار انطاکیه است در آن حال خطاب کردند
او را که ای حبیب در بهشت رو حبیب چون بهشت بدید کفت ای کاشک قوم من بدانستندی و
آکاه کشتندی بآنچه خدای مرا بیامرزید و مرا از جمله بزرکان بهشت کردانید رسول علیه السلام روایت
کردند که سابقان امت سه کس اند که طرفة العینی در خدا عاصی نشدند و بخدای شرک نیاوردند علی
ابن ابی طالب و صاحب یس و مؤمن آل فرعون و کفت الصدیقون ثلثة حبیب النجار مؤمن آل یس و مؤمن
آل فرعون و علی ابن ابی طالب وهو افضلهم وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ
وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ
مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا [illegible] بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ
أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ وَإِنْ كُلٌّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ کفت حبیب النجار را بکشتند خدای
تعالی برای وی خشم کرفت جبرئیل را فرستاد تا بانک بر ایشان زد ایشان همه بر جای بمردند
چنانکه کفت وما انزلنا نفرستادیم بر قوم وی از پس کشتن وی هیچ لشکری را از آسمان برای
هلاک کردن ایشان چنانکه فرستادیم روز بدر و [illegible] و حنین از آن هم نفرستادیم آن کاشت بود
برای هلاک ایشان الا یک آواز و آن چنان بود که جبرئیل بیامد و آواز برآورد و بانک بر ایشان
زد ایشان همه بر جای بمردند یعنی ما ایشانرا بلشکر هلاک کردیم بلکه باسانترین چیزی و آن بانک
جبرئیل بود که بر ایشان زد یا حسرة ای حسرتا و ای دردا که بر آن بندکان باشد روز قیامت از آنکه
ایمان نیاوردند و کفته که این حکایت قول کافرانست که کفتند آنکه پیغمبران را کشتند و عذاب

راشاهده کردند که ای حسرت و اندوه که مارا است بران پیغمبران که اگر کشته نشدندی بدست ما
ما با ایشان ایمان آوردمی تا این عذاب بما نرسیدی و حقیقت معنی آنست که حسرت را ندا کرده و گفت ای
حسرت بیا که این هنگام آنست که تو حاضر شوی و آن هنگام هنگام استهزاء ایشانست پیغمبران را
یعنی ایشان سزاوار آنند که بر ایشان حسرت برند انکه گفت ما یاتیهم هیچ پیغمبری بایشان نیامد الا که
بآن پیغمبران استهزا کردند و افسوس داشتند ای نمی بینند و نمی دانند کافران مکه و مشرکان عرب که
ما پیش از ایشان بسیاری را هلاک کردیم از اهل هر عصری که ایشان با اهل دنیا و آن عصر رجوع نکردند
و باز نیامدند چون میدانند که چنین است چرا اعتبار نمیگیرند و ان کل و جمیع کسی که خلق بودند
همه نزدیک ما حاضر کرده اند تا حساب ایشان کرده شود و جزاء ایشان داده آید وآیة لهم
الارض المیتة احییناها واخرجنا منها حبا فمنه یاکلون وجعلنا فیها جنات من نخیل و
اعناب وفجرنا فیها من العیون لیاکلوا من ثمره وما عملته ایدیهم افلا یشکرون سبحان
الذی خلق الازواج کلها مما تنبت الارض ومن انفسهم ومما لا یعلمون وایتی دیگرست
ایشانرا و دلیلی دیگر بر قدرت خدای تعالی بر بعث زمین مرده بی نبات که ما زنده کردیم آنرا بباران
و از آنجا بیرون آوردیم دانه که شما از وی بخورید از انواع حبوب که غذای شما آنست و کردیم دران
زمین بوستانها از چشمهای آب تا بر میوهای آن بخورند از آنچه خدای آفرید از میوه و از آنچه
دستهای ایشان دران عمل کرده اند نشاندن درخت و آب دادن و غیر آن از انواع عمارات من ثمره
التفاتست از تکلم با غیبت یعنی از میوه خدا که از فضل وی است و از قدرت وی او کرده نه دستهای ایشان
ای خدا ایرا شکر نمیگویند و سپاس نمیدارند باین نعمت که با ایشان کرده منزه آن خدای که بیافرید
اصناف و اجناس موجودات را از انچه آن از زمین رویاند مختلف الصور والالوان والطعوم و از
نفسهای ایشان از نر و ماده و سیاه و سپید و دراز و کوتاه و بیافرید از انچه ایشان ندانند و خدای
ایشانرا بران اطلاع نداده در زیر زمین و قعر دریا از جمادات و حیوانات وآیة لهم اللیل نسلخ
منه النهار فاذا هم مظلمون والشمس تجری لمستقر لها ذلک تقدیر العزیز العلیم و
القمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم لا الشمس ینبغی لها ان تدرک
القمر ولا اللیل سابق النهار وکل فی فلک یسبحون وایتی و نشانی و دلالتی دیگرست ایشانرا
برای انکه خدا قادرست و توانا بر انکه زنده کرداند مردگانرا و آن ایرو نشان شبست که ما کاه
پوست باز میکنیم روز را و روشنی روز از وزایل میکردانیم پس ناکاه یعنی که ایشان در تاریکی آیند و آفتاب
میرود بجای قراری که او راست و حدی و نهایتی و وقتی مقدر که بآن حد و وقت برسد از فلک خویش
در آخر سال آن حد و نهایت را تشبیه بمستقر مسافر کرده است عبدالله عباس گفت مراد بمستقر منازل

است

است یعنی قرار نگیرد تا بمنازل نرسد قتاده گفت تا بوقتی معین که از ان نگذرد و گفتند که میرود تا
غایت کار او نزدیک منقرض شدن دنیا ابوذر غفاری از رسول روایت کرده که مستقر آفتاب نزدیک
و تقدیر کردیم ماه را منزلها و آن بیست و هشت منزلست که هر شب در یکی منزل باشد و از ان تجاوز
نکند چون بمنزل آخرین رسد چنان شود که شاخ خرمای دیرینه باریک و زرد و خمیده و این شاخ
در هر شش ماه چنین شود ماه را بوی از سه وجه تشبیه کرد باریکی و زردی و کوژی لا الشمس آفتاب را
سزد که ماه را دریابد از انکه او قطع منازل در مدت یک سال میکند و ماه در مدت یکماه و نیز فلک
آفتاب و فلک ماه جداست هر یکی را فلکی و مجرایی است پس ممکن نباشد هیچکدام را که دیگری را ادراک
کند و نه شب بروز سبقت تواند گرفت و هر یکی از ایشان در فلک خود می رود و شناو میکند وآیة
لهم انا حملنا ذریتهم فی الفلک المشحون وخلقنا لهم من مثله ما یرکبون وان
نشا نغرقهم فلا صریخ لهم ولا هم ینقذون الا رحمة منا ومتاعا الی حین واذا
قیل لهم اتقوا ما بین ایدیکم وما خلفکم لعلکم ترحمون وما تاتیهم من
ایة من ایات ربهم الا کانوا عنها معرضین ایتی و دلالتی دیگرست ایشانرا انکه ما فرزندان
ایشانرا بر گرفتیم در کشتی پر بار کرده گفته اند مراد بذریت زنانند برای انکه ایشان کشت زار فرزندانند
و تخصیص ایشان بحمل برای ضعف ایشانست یعنی ضعفا را در کشتی نشاندیم و باد را مسخر کردیم در
راندن کشتی تا هر کجا که ایشانرا باید براند و بیافریدیم برای ایشان مانند کشتی آنچه بر وی نشینند و
بار بر وی می نهند از اشتران گفته مراد بآن کشتی کشتی نوحست که پدران ایشانرا حمل کرده در کشتی و
فرزندان در صلب ایشان بودند و این از عبدالله عباس روایت کرده اند انکه گفت وان نشا ما اگر
خواهیم ایشانرا در دریا غرق کردانیم که هیچ فریاد رسی نباشد ایشانرا و نه ایشانرا برهانند و نجات دهد الا انکه
کرم باشد که ایشانرا نجات دهد مگر که ما رحمت کنیم بر ایشان و برخورداری دهیم ایشانرا از زندگانی
تا بوقت اجال ایشان که در آن وقت بمیرند واذا قیل لهم و چون گویند ایشانرا که بترسید و حذر
کنید از انچه در پیش شماست از گناه و از آنچه در پس شماست از عقاب ابن عباس گفت آنچه پیش
شماست از گناه ناکرده حذر کنید از کرده آن و آنچه در پس شماست از گناه کرده حذر کنید از آن
توبه قتاده گفت آنچه در پیش شماست از وقایع و حوادث و آنچه از پس شماست از کار قیامت حذر
کنید تا باشد که بر شما رحمت کنند وما تاتیهم و هیچ ایتی بایشان نیامد از ایات خدای ایشان الا که
از ان روی بگردانیدند یعنی هر حجتی و دلیلی که بایشان می آید از ان اعراض میکنند واذا قیل لهم انفقوا
مما رزقکم الله قال الذین کفروا للذین امنوا انطعم من لو یشاء الله اطعمه ان انتم
الا فی ضلال مبین ویقولون متی هذا الوعد ان کنتم صادقین ما ینظرون الا صیحة واحدة

يَاخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَى أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ چون گويند ايشانرا که نفقه کنيد از آنچه خداى شمارا روزی کرده است و درويشانرا طعام دهيد آنانکه کافرانند مؤمنانرا گويند ای بدو نی دهيم وطعام دهيم کسی را که اگر خدا خواهد که وی را طعام دهد بدهد نيستيد شما که مؤمنانيد الا در ضلالتی روشن و گفته اند که این سخن مؤمنانست مر کافرانرا یعنی مؤمنان کافرانرا گفتند شما در گمراهی روشنيد و اين چنان بود که رسول عم کافرانرا تحريص ميکرد بر طعام دادن درويشان کافران گفتند که محمد دعوی ميکند که خزاين آسمان و زمين مراست انگه از ما طعام می خواهد آنکه حکايت کرد از گفتار کافران گفت ميگويند اين منکران بعث قيامت کی خواهد بودن وعده قيامت و رسيدن او اگر شما که مسلمانيد راست ميگوييد انگه بجواب ايشان گفت مَا يَنْظُرُونَ نمی نگرند و منتظر نمی باشند الا بانگ آوازرا و آن دميدن اسرافيل بود در صور تَأْخُذُهُمْ بگيرد آن آواز ايشانرا و ايشان با يکديگر خصومت ميکنند در معاملات و کارهای خود يعنی هر يک بکار خود مشغول می باشد که ناگاه در صور دمند اگر خواهند که وصيتی کنند نتوانند و اگر خواهند تا با خانها و سراهای خود باز گردند مهلت نيابند نفخ سه است نفخ فزع وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ و نفخ احيا وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ در صور دمند تو بينی که ايشان از گورها می دوند و می شتابند تا بصحرای قيامت در خبر است که از نفخ اول تا دوم چهل روز بود دوم تا سوم چهل سال قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ فَالْيَوْمَ لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ چون از گورها برخيزند گويند کافران ای وای بر ما از اين خوابگاه ما که بر انگيخت چون احوال قيامت بينند و دوزخ را شاهده کنند آنچه در گور ديده باشند از عذاب آنرا خواب خوانند عبد الله عباس گفت و ابی کعب و قتاده که اين گفتار انکس است که او را بين النفختين عذاب نکرده باشند آن مرگ بر دل ايشان چون خوابی باشد انگه چون بدانند گويند اين آنست که خدای مهربان ما را وعده کرده و پيغمبران خبر داده اند و راست گفتند و اين اقرار کافرانرا سود ندارد برای انکه حال الجا باشد إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً نباشد الا يک صيحه و يک آواز که ايشانرا همه نزديک ما حاضر کرده باشد پس آن روز که ايشانرا حاضر کنند بر هيچ نفسی ظلم نکنند و حق کسی باز نگيرند و کم نکنند و جزا و پاداش ندهند شمارا الا بر آنچه ميکنيد إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغُلٍ فَاكِهُونَ هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَّكِئُونَ لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَلَهُمْ مَا يَدَّعُونَ سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ

ونفخ فی الصور

رام

نصف الحزب

امتازوا

لی

وَامْتَازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَأَنِ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ حق تعالی حکايت کرد از آنچه در آن روز گويند تا شوند کافرانرا غبنی باشد بر عملی که ثمره آن عمل اين باشد که گويند که بدوستی که اهل بهشت امروز بکاری و شغلی اند چگونه شغلی که صفت آن در وهم هيچ واصفی نگنجد و در عبارت هيچ قايلی نيايد ابن عباس گفت اين شغل لهو و طرب باشد بکارت بردن دختران و شنيدن آوا و الحان کلبی گفت از دوزخيان و عذاب ايشان مشغول باشند و پروای ايشان ندارند و گفته اند بدين چيز مشغول باشند ملکی بی عزل و جوانی بی پيری و تندرستی بی بيماری و عزی بی ذل و راحتی بی شدت و نعمتی بی محنت و بقايی بی فنا و زندگانی بی مرگ و خشنودی بی خشم و ايمنی بی وحشت طاوس گفت اگر بدانند که با اين همه از که مشغولند نعمت بر ايشان منغص شدی بعضی حکمارا از معنی اين حديث پرسيدند که أَكْثَرُ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْبُلْهُ گفت مَنْ رَضِيَ عَنِ اللهِ بِالْجَنَّةِ فَهُوَ أَبْلَهُ اکثر اهل بهشت ابله برای آن باشد که بنعمت از منعم مشغول باشند فاکهون شادان و خرم باشند ايشان و خوشدل باشند ايشان و زنان ايشان در سايهای بهشت بر تختهای آراسته تکيه زده لَهُمْ فِيهَا ايشانرا باشد در بهشت هر ميوه که خواهند و ايشانراست در بهشت آنچه تمنا کنند و آرزو خواهند و ايشانرا سلام باشد از خدای پروردگار و مهربان که با ايشان بگويد و از قبل حق با ايشان رسانند يعنی خدا بر ايشان سلام کند هم بواسطه هم بی واسطه وَامْتَازُوا و جدا شويد و دور گرديد از مؤمنان ای کافران گناهکار و اين خطاب آن وقت باشد که کافرانرا که مؤمنانرا که حشر کنند و به بهشت آرند ضحاک گفت هر کافری را در دوزخ خانه باشد که در آن خانه اش کنند و در آن بدو بر کرد اند تا کسی را نبيند الم اعهد اليکم ای با شما عهد نکردم و شمارا نفرمودم که شيطان شمارا دشمنی هويدا و روشن است مپرستيد و طاعت من داريد که پرستش من راه راست است وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ اصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَى أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّى يُبْصِرُونَ وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَى مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ بدرستی که شيطان گمراه کرد از شما خلقی بسيار را با آنکه ايشانرا باضلالت دعوت کرد ای شما در نمی يابيد و عقل را کار نمی فرماييد که متابعت شيطان ميکنيد هَذِهِ جَهَنَّمُ اين آن دوزخ است که شمارا وعده ميدادند ملازم شويد امروز اين آتش را و سوخته شويد بسبب کفر شما که اين دوزخ جزای کافرانست امروز ما مهر بر

سکانتهم

بر دهنهای ایشان نهیم تا سخن نتوانند گفتن و دستهای ایشان با ما سخن گوید و پایهای ایشان گواهی
دهد بر ایشان آنچه کسب کرده باشند تا اعضا چگونه سخن گوید بعضی مفسران گفته‌اند الله تعالی بر
اعضا بیافریند تا سخن گوید و گفته‌اند علامتی بدید آورد که آن بدانند که او معصیت کرده است ابو
سعید خدری از رسول روایت کرد که چون روز قیامت باشد خدای تعالی بر کافران علامتی بدید آرد
که مردم بدانند که ایشان گناه کرده‌اند چون پرسند اقرار نه دهند بفرماید تا فرشتگان بر ایشان گواهی
دهند هم اقرار نه دهند بفرماید تا پیغمبران گواهی دهند هم اقرار نه دهند بفرماید تا همسایگان گواهی
دهند هم اقرار نه دهند بفرماید تا اعضای ایشان بر ایشان گواهی دهند عقبة بن عامر از رسول روایت
کرد که اول عضوی که از آدمی سخن گوید ران چپ باشد آنگه گفت وَلَوْ نَشَاءُ اگر خواهیم چشمهای
ایشان را نابدید کرده‌ایم چنانکه اثر چشم بدید نباشد پس ایشان پیشی گیرند بر یکدیگر براهی که
عادت کرده‌اند چگونه آن راه بینند که چشم ندارند سدی گفت معنی آیت ما اگر خواهیم ایشان را بر
عمی و ضلالت رها کنیم از طریق خذلان و تخلیه آنگه چگونه راه بینند بی توفیق و الطاف و اگر خواهیم
ایشان را مسخ کنیم و بر جای ایشان بنشانیم نتوانند که بگذرند و بروند و نتوانند که باز گردند و گفت اگر
خواهیم ایشان را این خلقت بگردانیم [illegible] کنیم نتوانند که آن بگذرند و خود را با حال اول آرند
وَمَنْ نُعَمِّرْهُ و هر که را ما عمر دهیم و زندگانی دراز کنیم او را باشگونه کنیم در خلق تا از پس قوة
ضعیف شود و از پس زیادت جسم ناقص گردد و از پس زیرکی و دانائی بجهل و نادانی رسد أَفَلَا يَعْقِلُونَ
ای عقل ندارند تا اندیشه کنند و بدانند چون اندیشه نمیکنند چنانستی که عقل ندارند وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ
وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ لِيُنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ
أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا
رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبُ أَفَلَا يَشْكُرُونَ ما محمد را شعر نیاموختیم
و نزد او را و نتواند که شعر گوید و آنچه روایت کرده‌اند که او گفت أَنَا النَّبِيُّ لَا كَذِبْ أَنَا ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبْ
اتفاقی بود که افتاد او را در میان سخنان این سخن موزون آمد و بسیار باشد کسی را که او هیچ شعر
نتواند گفت او سخنی موزون گوید بی قصد او و خود نداند که آن موزون آمده اند که روزی
رسول علیه السلام این بیت مثل میکرد كَفَى الشَّيْبُ وَالْإِسْلَامُ لِلْمَرْءِ نَاهِيًا گفت كَفَى الْإِسْلَامُ وَالشَّيْبُ نَاهِيًا
لِلْمَرْءِ گفتند یا رسول الله او چنین نگفته است گفت آری شعر کار من نیست عایشه گفت كَانَ الشِّعْرُ أَبْغَضَ
الْحَدِيثِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ در جهان از شعر هیچ چیز را دشمن تر نداشتی و در خبر است که لَأَنْ يَمْتَلِئَ جَوْفُ
أَحَدِكُمْ قَيْحًا خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَمْتَلِئَ شِعْرًا اگر شکم یکی از شما پر از ریم شود من دوستر دارم از آنکه پر از شعر باشد و
رد است بر آنکه گفتند رسول شاعر است و قرآن شعر است گفت نیست آنچه او می‌آرد از وحی که پندی

وقرآن

و قرآنی روشن تا بترساند آنکس را که او زنده باشد یعنی عاقل باشد و متأمل زیرا که جاهل و نادان
چون مرده است و واجب شود گفتار وعید بر کافران چون بوعید [illegible] و نمی
دانند که ما بیافریدیم برای ایشان از آنچه دست قدرت ما کرده و معتقد دکر نیست چهارپایانی که ایشان
آن را مالک اند و در تصرف ایشانست و در ضبط ایشان و مسخر ایشان و رام کردیم برای ایشان این
چهارپایان را بعضی رکوب ایشانست که بر وی نشینند و بعضی ماکول چون گاو و گوسفند و ایشان را
در آن منفعتهاست از موی ایشان و پشم ایشان که از آن متاع و قماش بسازند و از پوستها و افکندنی
و از شیر ایشان یعنی بهای نعمت را شکر نمیکنند وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ لَا
يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحْضَرُونَ فَلَا يَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا
يُعْلِنُونَ أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ
نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ
خَلْقٍ عَلِيمٌ بجز خدای خدایان دیگر گرفتند تا ایشان را یاری کنند یعنی کافران لَا يَسْتَطِيعُونَ این بتان
نتوانند یاری کردن ایشان را و نه شفاعت کردن ایشان را و این کافران لشکری باشند مر بتان را حاضر
کرده فردای قیامت بتان را در پیش دارند و بت پرستان را در پس پادشاه رود و هر دو را بدوزخ برند
فَلَا يَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ اندوهگن مکناد ترا گفتار ایشان در تکذیب و دروغ زن داشتن تو ما می
دانیم آنچه ایشان آن را در نهان میگویند و آنچه آشکارا میکنند و این بر سبیل تهدید و وعید گفت
أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ ای نمی داند آدمی که ما او را بیافریدیم از نطفه خوار و حقیر پس او این ساعت اهل
پیکار گشت هویدا و روشن است و گفته‌اند پس از آنکه او آبی مهین بود شخصی گشت توانا بر خصومت
کردن ابن عباس گفت این آدمی عبدالله ابی سلول بود قتاده گفت ابی بن خلف جمحی بود سعید جبیر
گفت عاص بن وائل سهمی بود یعنی پیش پیغمبر آمد پاره استخوان پوسیده در دست گرفته آن را مالید
خاک شد بباد داد و گفت ای محمد تو گمان می بری که این را زنده خواهند کرد چنانکه خدای تعالی
از گفتار وی حکایت کرد وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا برای ما مثلی زد بآن استخوان پوسیده و آفرینش خود را فراموش
کرد که ما او را از نطفه بیافریدیم گفت این استخوانها را که ریزیده و پوسیده شده‌اند که زنده خواهد
کرد ایشان بگوی ای محمد مر این کافر منکر بعث را که زنده کرد این استخوانهای پوسیده را آن خدای که اول
بار او را بیافرید و او بهر آفرینش دانا است چون این آیت آمد رسول بر وی خواند گفت پس خدای مارا زنده کرده
گفت آری و بدوزخ برد الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَى وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ
لَهُ كُنْ فَيَكُونُ فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ زنده کرداند

استخوانها از بدنهم را آن خدایی که قادر است بر آنکه بکرد و بیافرید برای شما از درخت سبز آتش را، پس
شما از ین سبز آتش بر می افروزید عبد الله عباس گفت آن دو درخت است که در وی آتش باشد یکی را مرخ
خوانند و دیگری را عفار چون کسی را آتش باید این دو درخت دو شاخ ببرند که آب از وی میچکد و آنرا
بیکدیگر سایند آتش از میان ایشان بیرون آید و گفته اند هیچ درخت نباشد که درو آتش نباشد مگر
درخت عناب اَوَلَيْسَ الَّذِي استفهام است بر سبیل تقریع ای آنکسی که بیافرید آسمانها و زمین را
قادر باشد بر آنکه مثل ایشان بیافریند بلی آری قادر باشد و تواناست و او آفریدگار داناست انما امره
او چون چیزی خواهد که در وجود آرد آنرا بی توقفی در وجود آرد مثل او بخلاف افعال اجسام است از
آنکه افعال اجسام بمباشرت محل قدرت باشد و با تعب و رنج باشد اما افعال او نه چنین است او قادر
بالذات چون داعی او خالص شد بودن چیزی آن چیز باشد چون قدرت چنین باشد چگونه از تعید
عاجز شود و اعاده از جمله آنست که صحت مقدوری دارد پس قادر باشد فسبحان منزه آن خدا که
مالک جمله اشیا است پادشاهی که همه چیزها بدست قدرت اوست و مرجع همه با اوست سورة
والصافات صد و هشتاد آیات و مکیست ابی بن کعب روایت کرد از رسول که هر که این سورة
بخواند بعدد هر دیوی وی را ده حسنه بنویسند و از وسوسه شیاطین وی را نگاه دارند صادق ع
گفت هر که در هر آدینه بخواند وی را از جمله آفات و بلیات نگاه دارند و در دنیا و روزی بر وی فراخ
کرده اند و اگر در آن روز بمیرد شهید باشد و با شهیدان حشر کنند ان شاء الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحيم

وَالصَّافَّاتِ صَفًّا فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا إِنَّ إِلَٰهَكُمْ لَوَاحِدٌ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشَارِقِ إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ لَا يَسَّمَّعُونَ إِلَى الْمَلَإِ الْأَعْلَىٰ وَيُقْذَفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ دُحُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ حق جل جلاله سوگند یاد کرده
است و گفته بجماعت فرشتگانی که در آسمان صف زده اند در نماز و عبادت چنانکه مؤمنان در نماز
جماعت صف زنند یا فرشتگانی که در هوا پر بگسترانند و منتظر امر خدا باشند تا چه چیز فرماید ایشان را
و بفرشتگان که ابرها را زجر میکنند و از جائی بجائی میرانند و خلایق را از معصیت باز دارند و بفرشتگانی که خوانند کتاب خدا و ذکر خدا که در روز حادثات است میخوانند و بمعجز یا بی وفق خبر باید
و بعضی را بر یقین می افزایند و گفته که سوگند است بنفوس عالمان که در بیان صف زده باشند پس
آنان که از نعمان فارغ کردند خلق را ابواعظ و زواجر از معاصی منع کنند پس آنگاه ذکر را که قرآنست
خوانند و گفته که غازیانند که صف زنند آنکه روی بحرب آرند و بانگ بر ایشان زنند آنکه قرآن

خوانند و ذکر خدا کنند بدین سوگند که خدای شما یکیست و این جواب آنست که ایشان گفتند
اَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَٰهًا وَاحِدًا خدای تعالی که خداوند آسمانهاست و خداوند زمینها و آنچه در
میان آسمانها و زمین است از انواع حیوانات و جمادات و خدای مشرقها است جایهای که آنجا آفتاب
برآید عبد الله عباس گفت آفتاب را سیصد و شصت جایگاه فرو شدنست و بر آمدن هر روز از
جائی دیگر بر آید و بجائی دیگر فرو شود إِنَّا زَيَّنَّا بدرستی که بیاراستیم آسمان دنیا را که نزدیکتر است
بزینت ستارگان ابن عباس گفت بضو و روشنائی ایشان و روا بود که اشکال مختلف خواست چون
شکل بنات نعش و پروین و غیر آن هر یکی را شکلی مصور است گفت ستارگان را برای زینت آسمان آفریدم
و برای نگاه داشتن از هر دیوی سرکش که چون خواهد تا استماع سخن فرشتگان کند تا بانش از آن
ستارگان رجم کنند لَا يَسَّمَّعُونَ طلب سماع و شنودن نتوانند کردن از ملأ اعلی که فرشتگانند
و ملأ اسفل جنیان گویند و چند از نبا ایشان از هر جانبی از جانبهای آسمان تا گوش با سخن فرشتگان
نکنند دُحُورًا دور کنند ایشان را دور کردنی و ایشان را باشد عذابی دایم که منقطع نشود إِلَّا مَنْ خَطِفَ
مگر آنکسی که برباید ربودنی از سخن فرشتگان را چون بشنود و یاد کرده و بر عقب وی بیاید ستاره روشن
که چون پاره آتش نماید فَاسْتَفْتِهِمْ أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنْ خَلَقْنَا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ بَلْ عَجِبْتَ وَيَسْخَرُونَ وَإِذَا ذُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ وَإِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ وَقَالُوا إِنْ هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ قُلْ نَعَمْ وَأَنْتُمْ دَاخِرُونَ فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا هَٰذَا يَوْمُ الدِّينِ هَٰذَا يَوْمُ الْفَصْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ از ایشان بپرس تا ایشان سخت خلق
ترند و دشوارتر است آفریدن ایشان یا آنچه بیافریدیم ما از آسمان و زمین و دریاها و کوهها و حیوانات
دیگر ما ایشان یعنی آدم را که ایشان از نسل وی اند از گلی آفریدیم دوسنده و آنچه او را از گل
آفریدند و برا چه قوت و صلابت باشد بَلْ عَجِبْتَ نه که تو عجب میداری از انکار کردن ایشان بعث
و حشر را با چندین دلالات و ایشان سخریه میکنند از کار بعث و حشر گفته که آنرا در گل بن
لازب آید و او را از قوت و سختی که بود ابن لازب گفتندی وَإِذَا ذُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ
و چون ایشان را پند دهند و بترسانند پند نگیرند و نترسند و چون دلائل و معجزاتی بینند در سخریه
زنم کرده اند که چندین روزگار بر ایشان گذشته است و با خاک یکی گشته اند قُلْ نَعَمْ بگوای محمد
که آری که پدران شما و شما را زنده کرده اند و شما خوار و حقیر باشید فَإِنَّمَا هِيَ بدرستی که آن زنده
کردن ایشان زجره باشد و نفخه که اسرافیل در دمد تو چنین در حال که ایشان زنده کردند و میگویند
ای وای برما از آنچه ما کردیم از معاصی و کفر این روز حساب و جزاست ایشان را گویند بر سبیل تقریع

و توبیخ این روز فصل و قضاست بیان خلق و جدا کردن حق از باطل که شما تکذیب او میکردید درین روز جدا کنند میان اهل بهشت و اهل دوزخ اهل بهشت را ثواب و کرامت و اهل دوزخ را عقاب و اهانت احشروا الذین ظلموا وازواجهم وما کانوا یعبدون من دون الله فاهدوهم الی صراط الجحیم وقفوهم انهم مسئولون ما لکم لا تناصرون بل هم الیوم مستسلمون واقبل بعضهم علی بعض یتساءلون قالوا انکم کنتم تاتوننا عن الیمین قالوا بل لم تکونوا مؤمنین وما کان لنا علیکم من سلطان بل کنتم قوما طاغین خطاب فرشتگان را کویند ایشان را برانید این ظالمان را و کافران را و کرد آرید ایشان را با امثال و اشباه ایشان از عصیان مشرکان را با مشرکان و زانیان را با زانیان و خماران را با خماران و هر یکی را با امثال ایشان یا دیوان ایشان و آنچه آنها می پرستند بدون خدای از معبودان پس راه نمایید ایشان را و فرا پیش دارید برای دوزخ تا بران راه روند و چون از انکه به دوزخ برید بدارید ایشان را سوال خواهند کردن و بخواهند پرسید از آنچه کرده اند رسول علیه گفت روز قیامت هیچکس را نگذارند که قدم از قدم بردارد تا از پنج چیز نپرسند عن شبابه فیما ابلاه وعن عمره فیما افناه وعن ماله من این اکتسبه واین وضعه وماذا عمل فیما علم از جوانی تا در چه بسر رسانیده و از زندگانی تا در چه آخر برد و از مال تا از کجا کسب کرده و در چه صرف کرده و از علمش تا بر آنچه دانست عمل کرد و از سعید جبیر روایتست که این سوال از ولایت علی ابن ابی طالب باشد تا بوی تولا کرد یا نکرد ما لکم چیست شما را ای کافران که نصرة یکدیگر نمیکنید و انتقام نمیکشید کفتند این جواب ابو جهل است که او گفت نحن جمیع منتصر بل هم الیوم نه که ایشان امروز تن در داده اند و گردن بنهاده آنگه گفت که ایشان روی بیکدیگر آورده اند و از یکدیگر سوال کنند و ملامت یکدیگر کنند رؤسا از اتباع و سفله پرسند و ایشان از رؤسا پرسند و با یکدیگر خصومت کنند اتباع و فروتران کویند شما از دست ما در آمدی ما را اغوا و فریب دادی تا ما این راه اختیار کردیم و گفتند از سوگند در آمدی با ما سوگند خوردی که راه اینست و گفتند از سر قهر و غلبه آمدی و بقهر ما را از حق باز داشتی انگه رؤسا و مهتران و پیشوایان ایشان را جواب دهند و گویند نه که شما خود مؤمن نبودید و اختیار ایمان نکردید ما را بر شما حجتی و برهانی و غلبه نبود شما گروهی طاغی و یاغی بودید از حد در گذشتید و فرمان پیغمبران نبردید فحق علینا قول ربنا انا لذائقون فاغویناکم انا کنا غاوین فانهم یومئذ فی العذاب مشترکون انا کذلک نفعل بالمجرمین انهم کانوا اذا قیل لهم لا اله الا الله یستکبرون ویقولون ائنا لتارکوا آلهتنا لشاعر مجنون بل جاء بالحق وصدق المرسلین انکم لذائقوا العذاب الالیم وما

تجزون الا ما کنتم تعملون پس واجب و لازم شد بر ما گفتار خدای ما که ما چشنده عذاب و کشنده عقاب دوزخ باشیم بسبب عصیان و مخالفة فرمان که میکردیم آنگه معترف شوند و کویند که آری ما شما را گمراه کردیم از آن سبب که ما غاوی و گمراه بودیم شما را با ضلالت دعوت کردیم شما اجابت کردید انگه خبر داد و گفت که ایشان یعنی اتباع و متبوعان روز قیامت در عذاب شریک باشند هیچکس را از ایشان تخفیف عذاب نکنند انا کذلک ما همچنین کنیم با کافران و گناهکاران از آن سبب که چون پیش ایشان کلمه لا اله الا الله گفتندی با ایشان این گفتار فرموده ندی ایشان تکبر کردندی ویقولون و میکویند یعنی ایشان گفتندی در دنیا که ای ما برای گفتار شاعری دیوانه ترک خدایان خود کنیم و پرستیدن ایشان بگذاریم ایشان رسول را دیوانه خواندند و شاعر گفتند دیوانه ایشان بودند که سخن متناقض گفتند آنکه که شاعر را بود از علوم عقلی علم ذوق و علم طبع و علم شعر باید باشد با چندین علوم چگونه شاعر دیوانه باشد و این سخن بدان ماند که کسی گوید که فلان کس دیوانه است با آنکه در کمال عقل و علوم است انگه جواب ایشان کرد و گفت نه که محمد علیه السلم حق آورد و دین اسلام و قرآن اظهار کرد و پیغمبران گذشته را تصدیق کرد آنگه ایشان را گفت شما با آنچه کردید و گفتید عذاب دردناک بچشید وما تجزون و شما را جزا ندهند مگر بر حسب آنچه میکنید از اعمال الا عباد الله المخلصین اولئک لهم رزق معلوم فواکه وهم مکرمون فی جنات النعیم علی سرر متقابلین یطاف علیهم بکاس من معین بیضاء لذة للشاربین لا فیها غول ولا هم عنها ینزفون وعندهم قاصرات الطرف عین کانهن بیض مکنون لکن بندگان خاص و خالص خدای که عبادة باخلاص کنند ایشان راست در بهشت روزی معلوم و معین انگه تفسیر روزی کرد و گفت میوه ها که از خوردن آن لذت یابند و این حکمت بر آنکه اهل بهشت برای حفظ صحت خویش در بهشت محتاج قوت باشند و گفته اند مراد معلوم قوت است یعنی در بامداد و شبانگاه چنانکه گفت ولهم رزقهم فیها بکرة وعشیا و ایشان گرامیداشتگان باشند در بهشتها با نعمت بر تختهای آراسته نشسته روی بیکدیگر آورده یطاف علیهم میگردانند بر ایشان کاسی پر از شراب من معین و معین آبی بود که بر روی زمین رود بشره و برعرا آنگه وصف کرد آن شراب را و گفت بیضاء سپیدی با لذت و دا کجا را که آن شراب خورند در وی باشد فساد عقلی یعنی عقل را زایل نکرداند و درد سر و خمار یا رد و نه ایشان را مست لا یعقل کرداند وعندهم و نزدیک ایشان باشد زنانی که چشم خود را بر شوهران خود قصر کرده باشند در دیگری نگاه نکنند فراخ چشمان و کشیده چشمان باشند تو پنداری ایشان را در صفای بشره و سفیدی اعضا چون بیضه مرغی اند که آنرا پوشیده باشند تا گسی بوی نرسد

وتشغیر نکردد فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ يَقُولُ أَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَدِينُونَ قَالَ هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ قَالَ تَاللَّهِ إِنْ كِدْتَ لَتُرْدِينِ وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَى وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ پس ایشان بر تختها روی بیکدیگر آورده
از یکدیگر سوال کنند و یکدیگر را می پرسند چنانکه عادت باشد که جمعی دوستان که بیکدیگر را
ندیده باشند چون بهم رسند احوال یکدیگر را پرسند گوینده از میان ایشان گوید مرا در دنیا
قرینی و همسری بود مجاهد گفت شیطان مقاتل گفت دو برادر بودند دیگران گفتند دو شریک بودند
یکی کافر بود قطروس نام و دیگری مومن بود یهودا نام این قرین و همسر مرا میگفت که تو از جمله آنانی
که براستی داری که آن بعث و نشر بدانی ما چون بمیریم و خاک و استخوان گردیم ما را زنده گردانند و حساب
ما بکنند و جزای ما بدهند چون آن گوینده این سخن بگوید خدای تعالی با یکی از جمله فرشتگان
ایشان را گوید هیچ بخواهید تا بر حال این قرین واقف شوید و برابر چنید پس او مطلع شود بنگرد و را
در میان دوزخ چند روی بوی آرد و گوید بخدای که نزدیک بود که تو مرا هلاک کردانی بدعوت
کردن تو مرا بکفر و معاصی و اگر نعمت خدا و لطف وی بودی و نگاه داشت وی من نیز از جمله
حاضر کرده کان دوزخ بودمی أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ این سخن مومنانست که در بهشت از فرشتگان سوال کنند
و گویند آیا ما جاوید باشیم درین بهشت جاویدی که مرگ در عقب باشد و ما نمیریم و شربت مرگ
نچشیم غیر آنکه چشیده ایم و جز آنکه کشیده ایم و ما را پس ازین عذاب باشد و گفتند که سخن آن
مومن است که آن کافر که قرین وی بود میگوید اگر چه آیه عام است و حق هر دو کس که یکدیگر را
دعوت باضلال کنند مقاتل گفت دو برادر بودند یکی مومن و یکی کافر و گفتند که سخن آن
مومنست که با آن کافر که قرین وی بود میگوید اگر چه آیه عامست و حق هر دو کس که یکدیگر را
دو شریک با مال بودند مومن را یهودا نام و کافر را قطروس نام کافر گفتی که آخر میگویند که ما را
زنده کردانند و بهشتی و دوزخ است آن همه باطلست و دروغ و ما را همین یک مرگ بیش نخواهد بود
که ما را زنده نکردانند اکنون این مومن آن کافر را که در میان دوزخ باشد بدو گوید بر سبیل سرزنش
و ملامت و سخریه که همی سرزنش میگفتی که ما نمیریم مگر مرگ اول و کرما را زنده نکردانند و اکنون
بدیدی که هر چه گردی و گفتی همه باطل بود خدای ما را زنده کردانید تو در آن عذاب و عقابی و
من درین نعمت و ثواب إِنَّ هَذَا به درستی که این فوزی عظیم و رستگاری بزرگست و نعمتی با کمال
که ما را در بهشت است برای چنین ظفر و ثواب باید که عاملان عمل کنند و نفس خود را کار فرمایند

اذلك

أَذَلِكَ خَيْرٌ نُزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ فَإِنَّهُمْ لَآكِلُونَ مِنْهَا فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِنْ حَمِيمٍ ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى الْجَحِيمِ إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ فَهُمْ عَلَى آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ حق تعالی چون طرفی از
احوال بهشت و بهشتیان را اعلام کرد فرمود که ای عاقلان بنگرید و اندیشه کنید تا آن روزی
معلوم که انواع نعمت و اصناف فواکه است بهتر است که نزل و روزی باشد یا درخت زقوم حاصل بود
معلوم لذت و سرور است و حاصل درخت زقوم محنت و رنج و شور بختی چیزی بهتر از دیگری جای گوینده
که در آن دیگر لذتی و چیزی باشد زقوم هیچ چیز نیست این برای آن گفت تا سفاهت و این حماقت خود
با ایشان نماید و بدانند که آنچه اختیار کردند هیچ عاقلی اختیار نکند و ایشان معترف شوند که در زقوم هیچ
چیزی نیست و این چنان باشد که یکی از ما گوید خیر بهتر باشد یا شر نفع بهتر یا ضرر و عرض او آن باشد تا
فساد رای و جهل وی آشکارا کرداند زقوم میوه ایست در غایت کراهت و نهایت تلخی و درختی او بغایت کریه
و ناخوش بوی إِنَّا جَعَلْنَاهَا ما این درخت را فتنه ظالمان و امتحان کافران کردانیدیم قتاده گفت وجه
فتنه آن بود که ایشان گفتند این که محمد میگوید محالست در دوزخ چگونه درخت زقوم باشد چه
آتش درخت را بسوزد در آتش درخت چگونه روید و گفتند معنی فتنه عذابست یعنی ما این درخت را عذاب
ظالمان کردانیم و گفتند زقوم بلغت بربر بود از تمر خرما باشد و شهد کافران گفتند که محمد ما را باین
تهدید میکند و میگوید طعام شما در دوزخ این خواهد بود و ما هر روز این میخوردیم این بر وجه
استهزا و افسوس گفتند خدای تعالی بر ایشان رد کرد و گفت نه چنانست که ایشان می پندارند إِنَّهَا
شَجَرَةٌ درخت زقوم درختیست که در بن دوزخ و قعر او میروید شکوفه او یعنی میوه که از وی برون
آید پنداری که چون سرهای دیوانست هیچ درکه از درکات دوزخ نباشد تا شاخی از آن شاخها
در آنجا نباشد تشبیه میوه در زشتی و مکروهی بسر دیوان کرده است از آنکه کس سر دیو ندیده است
برای آنکه در دلها مقرر است و در نفسها مصور زشتی آن تا در عرب و عجم هر چیزی که زشت باشد
گویند که دیو را ماند و گفتند که در عرب درختیست معروف قبیح المنظر که او را رؤس الشیاطین خوانند
فَإِنَّهُمْ لَآكِلُونَ مِنْهَا ایشان از غایت گرسنگی از آن درخت بخورند و شکمها پر کردانند آنکه تشنه
کردند آب خواهند بعد از مدتی دراز ایشان را شرابی دهند آمیخته از آب گرم سوزان و آنکه ایشان را
باز گردانند که آنرا جحیم خوانند آتش آن بغایت تیز و خراشنده آنگه بیان کرد و گفت ایشان این برای
آن بود که پدران خود را گمراه یافتند بر طریقه و مذهب پدران خود رفتند و بر اثر ایشان شتافتند
وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ بدرستی که ضال و گمراه شدند بیشترین پیشینگان و همیشه چنین بوده است

اهل جوالدك بوده اند واهل باطل بسیار وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِمْ مُنْذِرِينَ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ وَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ تا در میان ایشان پیغمبران فرستادیم بیم کننده و آگاهی دهنده پس تو بنکر ای محمد تا عاقبت آنانکه پیغمبران با ایشان فرستادیم چگونه بود و بکجا رسید از عذاب و هلاك ایشان انکه طرفی از قصه نوح آغاز کرد و گفت نوح پیغمبر ما را ندا کرد و از ما نصرت خواست گفت خداوندا انی مغلوب فانتصر کافران بر من غلبه کردند تو مرا نصرت ده و داد من از ایشان بستان ما ویرا جواب دادیم و نیکو اجابت کنندهی باشیم با بندکان خوانده و رهاننده خود را و برهانیدیم او را از اندوه عظیم بزرگ و آن اندوه و غم غرق بود کافران غرق کردیم و فرزندان ویرا باقی کذاشتیم و ایشان را خلیفه زمین کردانیدیم نوح را سه پسر بود سام و حام و یافث سام پدر عرب بود و پدر پارسیان بود و رومیان و حام پدر سیاهان از شرق تا مغرب از زنك و حبشه و یافث پدر ترك و خزر و یاجوج و ماجوج بود و چهارم خرد اشت وَتَرَكْنَا و رها کردیم بر وی در میان امتان با پسین ثنای نیکو و سلام بر وی هر انکه کمی آید و سیکذرد و میکوید سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ سلام بر نوح پیغمبر باد در میان جهانیان إِنَّا كَذَلِكَ ما همچنین جزا دهیم نیکو کاران را و نوح ما از جمله بندکان مؤمن بود لاجرم ویرا نجات دادیم و دیکران را هلاك کردانیدیم وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ أَئِفْكًا آلِهَةً دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ فَرَاغَ إِلَى آلِهَتِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا بِالْيَمِينِ فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزِفُّونَ از جمله اتباع و پیروان نوح ابرهیم بود در اصول دین و صبر کردن بر ایذا کافران إِذْ جَاءَ رَبَّهُ چون بخدای خود رسید با دلی رسته از شرك و کفر و شك و نفاق هشام بن عروه گفت که پدرم را گفت نکر تا از جمله لعانان نباشی که ابرهیم علیه السلم هرگز کسی را لعنت نکرد انجا گفت عز با آذر و قوم خود را که بت پرستان بودند شما چه چیز را می پرستید ای خدای آن دروغ را می خواهید که پرستید بدون خدا و قصد عبادت ایشان میکنید کان شما چیست و بخدای عالمیان چه چیز می پندارید که خدا با شما کند چون غیر او را عبادت کرده باشید ابرهیم با ایشان از سر وعظ و نصیحت در آمد چون سرو ندانست خواست تا با ایشان کیدی کند تا متنهی باشد ایشان را اتفاق چنان افتاد که ایشان را عیدی بود خواستند تا بعیدکاه روند ابرهیم را گفتند تو نیز بیا او گفت من در نجوم نکاه کردم مرا رنجوری و بیماری مینماید کفته اند که ابرهیم را تبی می بود بنوبت چون ستاره مخصوص بجای

مخصوص

نصف الحزب

مخصوص رسیدی و برات آمدی چون در نکریدان ستاره نزدیك انجا رسیده بود او گفت إِنِّي سَقِيمٌ مرا وقت نوبت تب در بخور خواهم شدن و گفتند مراد بنجوم نبات و گیاه است هر نباتی که او را ساق نباشد نجم خوانند و آن خبر که ابو هریره روایت کرد که رسول گفت ما كذب ابراهيم الا ثلث كذبات كلها يحاول بها عن دينه ابرهیم دروغ نگفت مگر سه دروغ که آن بجادله کرد از دین خویش یکی انکه گفت انی سقیم من رنجورم و او رنجور نبود و دیکر انکه گفت که بتان شکسته بود که فعله کبیرهم هذا بزرک ایشان کرد سیم انکه ساره را گفت که او خواهر منست و بود این خبر واحد است دلیل عقل را این ترك نتوان کرد و اگر مسلم دارند که ابرهیم این گفت تا ویل آنست که من رنجور خواهم شد و بزرك ایشان کرد اگر فعلی تواند کرد و ایشان سخن توانند گفتن و او خواهر منست در دین فَتَوَلَّوْا عَنْهُ چون آن قوم سخن ابرهیم بشنیدند پشت او برکردانیدند و بکذشتند و برفتند پس ابرهیم قصد بتان ایشان کرد ایشان را عادت بود که روز عید انواع طعام پیش بتان بردندی چون از عید باز آمدندی آن طعام تبرك بخوردندی چون ایشان برفتند ابرهیم تبر برداشت و در بتخانه رفت و آنجا هفتاد و دو بت بودند از سنك و چوب و مس و آهن و زر و سیم و بتی مهتر از زر ساخته بودند و دو پاره یاقوت در چشم وی نهاده طعام در پیش بتان بود ابرهیم از تهکم بتان را گفت أَلَا تَأْكُلُونَ هیچ نمیخورید چیست شما را که سخن نمیکوئید انکه بجانب ایشان چسبید و آن تبر بر ایشان میزد زدنی بدست راست و بقوتی تمام تا همه را خورد بشکست و مهین را رها کرد و تبر بر دوش او بنهاد چون ایشان باز آمدند آن حالت بدیدند گفتند مَنْ فَعَلَ هَذَا این با خدایان ما که کرده است بعضی از ایشان گفتند که این ابرهیم کرده است که ما پیش از این شنیدیم که او بدی این بتان میکفت پس همه روی با ابرهیم نهادند و میشتافتند قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْيَانًا فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ فَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي سَيَهْدِينِ رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ چون با ابرهیم رسیدند گفتند ای ابرهیم این با خدایان ما تو کرده او جواب داد که بزرك ایشان کرده باشد از ایشان بپرسید ایشان گفتند تو میدانی که این بتان سخن نتوانند گفت پس شما چه میپرستید آنرا که شما تراشید وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ خدای شما را بیافرید و آنچه شما بکنید و میسازید از بتان اصل آن و جوهر آن خدای آفرید است آفرینش را چگونه پرستید عاقل و بمجرای درین آیه تمسکی نیست بانکه افعال بندکان خلق خداست و آفرینه وی کار اکر چنان بودی بایستی که ایشان عمل پرستیدندی عمل نتوان پرستیدن ایشان معمول بنحوت خود را ساخته و تراشیده خود را می پرستیدند چون ابرهیم پیغمبر ایشان را الزام کرد و حجت بر ایشان لازم شد گفتند برای او بنا سازید عبد الله عباس گفت حایطی بنا کردند از سنك درازی او سی ارش و پهنای او بیست ارش و آنرا پر از هیزم کردند و

آتش در وی زدند آنگه ابرهیم را در منجنیق نهادند و در آتش انداختند خدای تعالی آتش را بر وی سرد با
سلامت گردانید چنانکه قصهٔ این در سورة الانبیا است فَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا ابرهیم کید کردند و بدی
خواستند ما ایشانرا فروتران و ذلیلتران کردانیدیم ایشانرا هلاک کردیم و ابرهیم را نجات دادیم
وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ ابرهیم گفت من رونده و هجرت کننده‌ام بجائی که خدای من مرا فرموده است بجانب
زمین شام است و خدا مرا هدایت کند بآنچه مقصد و مقصود منست آنگه دعا کرد و از خدا فرزند
خواست و گفت رَبِّ هَبْ لِي خداوندا مرا فرزندی بخش از فرزندان صالح حق تعالی دعای او اجابت کرد
و او را بشارت داد بر زبان جبرئیل و آنگه بخود اضافت کرد و گفت ما او را بشارت دادیم به پسری بردبار
که در کارها تعجیل نکند و کدام حلم باشد عظیم تر از حلم وی چون پدرش گفت ای پسر مرا فرموده اند
که ترا ذبح کنم گفت بکن آنچه فرموده اند فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ
فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ
لِلْجَبِينِ وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّ هَذَا لَهُوَ
الْبَلَاءُ الْمُبِينُ وَفَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ
كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ خدای تعالی وی را فرزندی داد نام او اسمعیل
چون بآن حد رسید که با پدر خود سعی تواند کرد و بجائی که پدرش بود تواند رفت مفسران گفته‌اند او
درین وقت سیزده ساله بود ابن زید گفت مراد بسعی عبادة است مقاتل بن حیان گفت مراد بسعی صفا و
مروه است گفت ای پسر من در خواب می‌بینم که ترا میکشم مفسران گفته‌اند ابرهیم علیه السلام شب ترویه
که هشتم ذی الحجه است بخواب دید که کسی وی را گفت ای ابرهیم خدای ترا میفرماید که این پسر را بکش
ابرهیم آن روز برخاست و همه روز اندیشه میکرد تا آن امر الهیست از خدای یا وسوسه است از شیطان
آن روز را ترویه نام نهادند چون شب دیگر بود در خواب دید همچنان که در شب اول دیده بود بشناخت و
بدانست آن شب عرفه و روز را روز عرفه خواندند چون بیقین بدانست پسر را گفت فَانْظُرْ مَاذَا
تَرَى علما را درین پسر که بذبح وی فرمودند خلافست جمعی از صحابه چون عبدالله مسعود و عباس
عبدالمطلب و بیک روایت از امیر المؤمنین علی و از تابعین چون سعید جبیر و قتاده و زهری و غیر ایشان
گفته‌اند که ذبیح اسحق بود و دیگران گفته‌اند که اسمعیل بود و این قول عبدالله عمر است و بیک روایت از
ابن عباس و سعید بن المسیب و حسن بصری و مجاهد و غیر ایشان و در اخبار ما این ظاهر و مشهور است
عبدالله عباس را پرسیدند که ذبیح کدام فرزند بود از فرزندان ابرهیم گفت زَعَمَتِ الْيَهُودُ جهودان
گفتند ذبیح اسحق بود و دروغ گفتند بلکه ذبیح اسمعیل بود پیغمبر گفت أَنَا ابْنُ الذَّبِيحَيْنِ من پسر دو
کشته‌ام و آن آنست که روایت کردند که چون عبدالمطلب را در خواب نمودند و بفرمودند که چاه

زمزم را طلب کن و پاک گردان جهد میکرد و بجست نیافت نذر کرد که اگر خدای تعالی سهل
گرداند و بر دست من پدید آید یک فرزند را قربان کنم چون چاه زمزم بر دست وی پدید آمد
خواست تا بنذر وفا کند با خود گفت ازین فرزندان کدام اختیار کنم برای ذبح برین اندیشه
میکرد او را گفتند بقرعه قربانی آوردن قرعه بر زد بنام عبدالله برآمد پدر رسول و نور محمدی در
پیشانی او ظاهر بود و او را از همه فرزندان خود دوستر داشتی خواست تا او را قربان کند بنی
هاشم جمع شدند و گفتند ما رها نکنیم که او را ذبح کنی گفت پس من چه کنم گفتند
فدیه کن او را با شتری چند گفت هم قرعه کنم پس ده اشتر حاضر کردند و قرعه زد بنام عبدالله
برآمد ده دیگر زیاده کرد هم بنام وی برآمد همچنین زیاده میکرد تا آنکه بصد رسید قرعه بنام شتران
برآمد گفتند این صد اشتر را قربان کن تا دیت عبدالله باشد گفت انصاف نباشد که ده بار قرعه بنام
چنین آمد که دیت مرد مسلمان صد اشتر باشد و هذا معنی قوله أَنَا ابْنُ الذَّبِيحَيْنِ من پسر دو ذبیحم یکی اسمعیل
دوم عبدالله و سیاق آیه را دلیلست بر آنکه ذبیح اسمعیل بود برای آنکه چون از قصه ذبیح بپرداخت
حدیث اسحق کرد ذبیح بر اختلاف روایاتست آنست که خدای تعالی ابرهیم را فرزندی داد که
بدعا خواسته بود چون بالیده شد و بر عهد ابرهیم ویرا بغایت دوست داشت خدای تعالی بخواست
تا امتحان کند ابرهیم را بتسلیم فرزند و اسمعیل را بتسلیم جان در خواب با ابرهیم نمود که فرزند را قربان
کن چنانکه إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ چون این معنی یک دو شب بخواب دید پسر را گفت يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ
أَنِّي أَذْبَحُكَ من در خواب چنان دیدم ای پسر که ترا میکشم یعنی اهل اشارت گفته‌اند چون
ابرهیم این گفت اسمعیل گفت ای پدر تو دعوی دوستی او کنی آنگه بخسبی لاجرم ترا باین تازیانه
ادب کنند تو مرا پدری چون هر پدری و من ترا پسرم چون هر پسری اگر جان داشتی اندیش تا تری
همه در فرمان خدای تعالی قربان کردمی بی نظری مرا گویند فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى ای مرا از جان و دوستان
خویش و از همه بهتر و بهتر پدری امریست از خدای اکبر يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ اسمعیل تن در داد
و دل بنهاد و گفت پدر را آنچه ترا فرموده‌اند باید کردن ان شاء الله که مرا از جمله صابران یابی
محمد ابن اسحق گفت ابرهیم بشام بود و اسمعیل بمکه با مادرش هاجر هر وقت که خواستی تا اسمعیل را
ببیند جبرئیل آمدی و براق آوردی ابرهیم برنشستی بامداد برفتی از شام و قیلوله بمکه کردی و
نماز دیگر بشام کردی آن وقت که این خواب دید بعادت برنشست بمکه آمد و اسمعیل را دید او را یافت
بالیده و تمام گشته گفت ای پسر کاردی برگیر و رسنی تا در میان این کوهها رویم یا روح هیمه آریم اسمعیل
کارد و رسن برداشت چون بمقصد رسیدند خواب با وی گفت اسمعیل گفت کرامت و عزازت ای
پدر دست و پای من چون رسن استوار ببند تا اضطراب نکنم تا زبان خدای بر تو حجتی بجای آری

وجامه از من دور کن تا خون بر جامه نشود که ترا باید شستن و نیز مادرم نه بیند که بخروشد
و آن پیراهن خود در من پوش تا در بوی تو جان دادن بر من آسان کرده و کارد بگلوی من سبک بران
تا مرگ بر من آسان شود و اگر توانی گردنک است در این صحرا توقف کن و با پیش مادرم مرو تا باشد که
مرا فراموش کند که هرچه دور بگذشت کهن گشت و چون با نزدیک مادر روی او را از من سلام
گوی و این پیراهن من برای او ببر تا یادگار من باشد ابرهیم ع گفت همچنین کنم نعم العون انت علی امر الله
نیک یاری تو برای فرمان خدا انکه ابرهیم اسمعیل را بخوابانید و روی او بر زمین نهاد و کارد
بیاورد تا بر حلق او براند از پشت خود آوازی شنید یا ابرهیم قد صدقت الرؤیا و ذلک قوله سدی
گفت کارد بر حلق اسمعیل نهاد و براند هیچ کار نکرد چندانکه می‌مالید نمی‌برید پس از ضجارت کارد از
دست بیفکند ندا آمد یا ابرهیم قد صدقت الرؤیا و ذلک قوله فلما اسلما چون هر دو یعنی پدر و پسر
تن در دادند و فرمان خدا را گردن نهادند و ابرهیم اسمعیل را بر پیشانی و روی بر زمین افکند تا
ذبحش کند و کارد بر حلقش نهاد کارد نبرید اسمعیل گفت ای پدر شفقت پدرانه نمیگذارد که حلقم
ببری از آنکه روی می‌بینی کارد بر قفای من نه کارد بر قفای اسمعیل نهاد و می‌مالید هیچ نبرید چون
تسلیم ابرهیم و اسمعیل ظاهر گشت و نادیناه ان یا ابرهیم ما او را آواز دادیم که ای ابرهیم خواب
راست کردی آنچه ترا فرموده بودیم بجای آوردی ابرهیم شاد گشت و شکر کرد خدای را انا کذلک ما
همچنین جزا دهیم نیکوکاران را بعد از شدت فرج دهیم و بعد از محنت راحت آنکه فرمود ان هذا
بدرستی که آنچه ابرهیم را فرموده بودیم و در خواب نمودیم ابتلا و امتحانی عظیم بود که با وی مخلص محقق از غیر ما
کرده و ما فدیه کردیم و اسمعیل را بخریدیم از قربان کردن بگوسفندی بزرگ عبدالله عباس گفت
این گوسفند آن بود که هابیل بن آدم قربان کرده سعید جبیر گفت برای آن عظیم خواند که چهل خریف
در بهشت چرا کرده بود ابرهیم علیه السلام چون آواز شنید که یا ابرهیم روی باز کرد جبرئیل ایستاده بود
و سر گبش بر دست گرفته گفت خدای تعالی ترا سلام میکند و میگوید من این قربانی قبول کردم
و این گبش را برای فدیه فرستادم ابرهیم علیه السلام تکبیر کرد و جبرئیل تکبیر کرد و آن گوسفند نیز تکبیر کرد
ابرهیم او را بجای اسمعیل بخوابانید و بکشت عبدالله عباس گفت بآن خدای که جان من بفرمان اوست
که من در بدایت اسلام سر گبش دیدم از خانه کعبه آویخته زین او وان چون اسمعیل را ندا آمد ابرهیم سر وی
در کنار گرفت و بوسه بر روی او میداد و میگفت ای پسر خدای تعالی ترا بمن داده است انکه با
نزدیک مادرش آورد و او را این حال خبر داد مادرش بگریست و گفت یا خلیل الله پسرک مرا بخواستی
کشتن بی علم من کعب الاحبار گفت چون ابرهیم فرزند را برد تا قربان کند ابلیس گفت اگر اکنون بر
ایشان ظفر نیابم هرگز نیابم بر پیش مادرش آمد و گفت ای بیچاره بی خبری از انکه فرزند ترا ابرهیم

ببرد تا بکشد گفت برو و محال مگو که او از آن رحیم‌تر است که فرزند خود را بکشد کی در جهان زین زند
خود کشته است تا وی کشد گفت دعوی میکند که خدا فرموده است گفت اگر خدا فرموده باشد
چه شاید کرد و فرمان خدا بجا باید آوردن ما رضا دادیم و تسلیم کردیم ابلیس نومید گشت پیش
اسمعیل گفت ای بیچاره پدرت ترا می‌برد تا بکشد گفت بچه علت گفت میگوید که خدا فرموده است
گفت فرمان خدا راست رضینا بحکم الله و سلمنا لامره او نومید گشت پیش ابرهیم رفت و گفت
ای ابرهیم شنیدم که شیطان ترا در خواب خیال فاسد نموده است که پسر را قربان کن زنهار تا
فرمان نبری شیطان را ابرهیم بدانست که او شیطان است بانگ بر روی زد از وی باز گشت خایب و
خاسر عبدالله عباس گفت که ابرهیم چون بجمره اولی رسید شیطان آمد تا وی را تعرض کند هفت سنگ
بوی انداخت از آنجا بجمره دوم رفت ابرهیم چون بآنجا رسید شیطان را آنجا دید هفت سنگ دیگر بوی
انداخت از آنجا بجمره عقبه آمد هفت سنگ دیگر بینداخت آن سنگ انداختن در این مواضع از جمله مناسک
شد و ترکنا علیه و بگذاشتیم برای ابرهیم ثنای نیکو در امن باز پسین تا بروز قیامت که قصه ایشان
بخوانند و بر ایشان سلام و صلوات می‌فرستند ما همچنین که ابرهیم را پاداشت دادیم پاداشت دهیم
نیکوکاران را و ابرهیم مارا از جمله بندگان مومن بود وَبَشَّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ وَبَارَكْنَا
عَلَيْهِ وَعَلَى إِسْحَاقَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِينٌ وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ
وَنَجَّيْنَاهُمَا وَقَوْمَهُمَا مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ وَنَصَرْنَاهُمْ فَكَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ وَآتَيْنَاهُمَا
الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ وَتَرَكْنَا عَلَيْهِمَا فِي الْآخِرِينَ سَلَامٌ عَلَى
مُوسَى وَهَارُونَ إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ما بشارت دادیم
ابرهیم را بفرزندی چون اسحق پیغمبری از پیغمبران صالح بشارت ابرهیم بدو چیز است بوجود پسر و بنبوت
آن پسر پیغمبر من الصالحین برای آن گفت که فرزندان ایشان دو نوع بودند چنانکه گفت و من ذریتهما محسن
و ظالم لنفسه مبین نیکوکاران بودند و ظالمان نفس خود نیکوکاران انبیا و اوصیا بودند برای این وصف
کرد ایشان را بمحسن و آنان را که نامعصوم بودند ظالم خواند و لقد مننا علی موسی منت نهادیم بر موسی
و هرون بنعمتها که بر ایشان کردیم از نعم و بلیات و آفات از ایشان و برهانیدیم ایشان را و قوم ایشان را
از اندوه بزرگ و از ترس فرعون و قوم او با آنکه فرعون و فرعونیان را هلاک کردیم تا چنانکه ایشان
غالب بودند بر فرعونیان بحجت غالب شدند بنصرت دادیم ما موسی و هرون را کتاب روشن با بیان
یعنی توریة و راه نمودیم ایشان را براه راست باقرار و تمکین و از اختراعات و تصاعد آرا و انواع الحاد
که عند آن برای استقامت ثبات کردند و بگذاشتیم بر ایشان در میان باز پسینان از امت نام نیکو و ثنا و
سلام و صلوات بر ایشان میفرستند انا کذلک ما همچنین جزا دهیم نیکوکاران را ایشان از جمله بندگان

الیاسین

یونس با بود ند وَاِنَّ اِلْیَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ اِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اَلَا تَتَّقُونَ اَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ اَحْسَنَ الْخَالِقِینَ اللهَ رَبَّکُمْ وَرَبَّ آبَائِکُمُ الْاَوَّلِینَ فَکَذَّبُوهُ فَاِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ اِلَّا عِبَادَ اللهِ الْمُخْلَصِینَ وَتَرَکْنَا عَلَیْهِ فِی الْآخِرِینَ سَلَامٌ عَلَىٰ اِلْ یَاسِینَ اِنَّا کَذٰلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِینَ الیاس از جملهٔ پیغمبران مرسل بود عبد الله مسعود گفت الیاس ادریس پیغمبر بود عکرمه الله مسعود گفت الیاس ادریس پیغمبر بود علیه السلام مفسران گفتند او پیغمبری بود از بنی اسرائیل از فرزندان هارون بن عمران اهل سیر گفتند چون حزقیل از دنیا برفت بنی اسرائیل بعد از وی احداث کردند و عهد خدای بشکستند و توریت را بر پشت افکندند و روی به بت پرستیدن آوردند هر پیغمبری که خدای تعالی بنزدیک ایشان فرستاد ...
بعد از موسی به تجدید توریت فرستادند شریعتی نو دین عهد پادشاهی بود نام او اجب بت پرست بود بتی داشت نام او بعل چند گز بالای او و او را چهار سر بود و مجوف بود که گاهی شیطان بیامدی و در شکم او شدی و سخن گفتی بجزیره که در وی تحریض بود بر بت پرستیدن و این پادشاه را زنی بود نام او ازبیل بدترین خلق خدا بود وقتی که بجایی رفتی این زن را بجای خود بنشاندی تا او به پادشاهی بر شکل مردی بر تخت نشستی و حکم کردی و او هفت شوهر را بحیله کشته بود و او را هفتاد فرزند بود از این شوهر و دیگر شوهران و در همسایگی وی مردی بود صالح بوستانی داشت جای خوش بود هر وقت این پادشاه با زن بدین بوستان آمدندی برای نزهت را روزی زن گفت ایها الملک این بوستان لایق ماست از وی بباید ستدن ملک گفت نباید که وی همسایهٔ ماست و مردی صالح است ظلم زشت باشد از پادشاه قوی بر رعیت ضعیف و اجابت نکرد تا وقتی اتفاق افتاد که ملک غایب شد این زن این بوستان را غصب بستاند برو بهانه جست و گفت تو پادشاه را دشنام دادی جمعی را بیاورد تا بر وی گواهی دادند بدروغ و بدین بهانه وی را بکشت و بوستان را غصب فرو گرفت چون پادشاه باز آمد گفت بد کردی که دشمنی این روز کار بر ما در آید خدای تعالی برای آن مظلوم خشم گرفت الیاس را فرستاد که برو و آن ظالمان را بگو که من انتقام این بکشم تو را و زن تو را در این بوستان هلاک کنم چنانکه کس بر شما رحمت نکند و هیچکس دفن نکند گوشت شما در دام بخورند و استخوانها بر روی زمین پوسیده کرده الیاس بیامد و پیغام بگزارد ملک خشم گرفت گفت تو دروغ گفتی و هر کسی که دعوی پیغمبری کرد از قبل خدای آمد و ما دین که هستیم از بت پرستیدن و تنعم جز بر هدایت و رشاد نیستیم الیاس جواب داد ملک خواست تا وی را بگیرد و سیاست کند الیاس بگریخت بر کوهی بلند شد و در غاری پنهان گشت و خدا را عبادت میکرد هفت سال و چنانکه و برا طلب کردند نیافتند الیاس دعا کرد و گفت خداوندا وی را مبتلا کن بیلائی که از من مشغول شود ملک پسری داشت که جهان روشن بچشم وی دیدی خدا وی را بیماری سخت داد ملک دل مشغول شد دعا

وتضرع میکرد در پیش آن بت که نام وی بعل بود هیچ سود نداشت چهار صد مرد بودند که خدمت بت میکردند ایشان را گفت همانا بعل از ما ملول شده است شما را بولایت شام باید رفتن و از بتان دیگر در خواستن تا باشد که این پسر شفا یابد ایشان از شهر بیرون آمدند بدان کوه که الیاس بر آنجا بود چون از ایشان خبر یافت پیش ایشان آمد و ایشان را وعظی سخت بگفت و از خدا بترسانید و گفت بروید پادشاه را بگوئید که بیماری در پسر بسبب دعا منست و شفا او بامر خدای منست ایمان آرد تا خدا وی را شفا دهد و ملک بر تو نگاه دارد و خدای تعالی از الیاس ترسی عظیم در دل ایشان انداخت ایشان با شهر رفتند و پادشاه را خبر دادند و گفتهای عجب سر تهالات کرد و گفت طلب وی ام وی را ببیدی چرا او را نگرفتی و نیاوردی گفتند ای ملک ما را از وی چندان هیبت بود که نخواستیم تا اجابت کنیم پادشاه لشکر فرستاد و طلب کرد و نیافت گفت ما بقوت با الیاس بر نیائیم حیله باید ساختن پنجاه مرد را بخواند و گفت بروید پیش وی اظهار اسلام کنید تا بر شما اعتماد کند آنگه وی را بگیرید ایشان آمدند و از این معنی آواز دادند الیاس متردد شد آخر گفت بار خدایا اگر این غدر دادند ما را از ایشان برهان در حال آتشی آمد از آسمان و ایشان را بسوخت گروهی دیگر آمدند بر عادت الیاس هلاک شدند و سیم گروه آمدند هم هلاک شدند این ملک را وزیری بود صالح ایمان در نهان داشت و ملک دانست وی را گفت ترا باید رفتن و الیاس را بعز رفتن وزیر بیامد و الیاس آواز او بشناخت بیرون آمد یکدیگر را در بر گرفتند و بگریستند و از هر گونه سخن گفتند وزیر الیاس را گفت یا رسول الله اگر خواهی در خدمت تو باشم و اگر خواهی بروم بجای دیگر که من این باشم بر ایشان که مرا متهم دارند خدای تعالی وحی کرد با الیاس که بعز ما بازگرد تا با تو باشد و از آنجا برو بدر هر کجا که خواهید که شما را از چشم ایشان بپوشم و این طاغی را بنفس خویش مشغول کنم و پسر وی را جان برد ادم تا از شما مشغول شود آن روز پسر ملک بمرد در خاک نشست الیاس و آن مرد مؤمن بیامدند و بخانهٔ زنی که مادر یونس بن متی بود فرو آمدند و یونس را پدر متوفی شده بود چون الیاس با وی مستانس شد الیاس آنجا مدتی مقام کرد آنگه برخواست و بجای خود رفت و آن زن را گفت که من نجایم اگر ترا کاری پیش آید و بمن حاجت باشد مرا آنجا طلب چون الیاس برفت بس بر نیامد که یونس بمرد شد مادرش بجوید و بی صبر گشت بنزدیک الیاس آمد و ویرا تعزیه کرد آن زن گفت من برای آن آمده ام تا بیائی و دعا کنی تا خدای وی را زنده کند الیاس گفت من این چیز بفرمان خدا توانم کرد حق تعالی وحی فرستاد و بدعا که یا جابت دادا الیاس بیامد و دعا کرد خدای تعالی یونس را زنده کرد و الیاس باز گشت چون مدتی بر آمد الیاس تنگدل شد و بخدا بنالید گفت بار خدایا مرا بیش از این صبر نماند اگر مصلحت داری مرا پیش خود برد و اگر نه دعا من در حق ایشان اجابت کن هفت سال باران از ایشان باز گیر حق تعالی گفت من از آن رحیم ترم گفت پنج سال گفت نه گفت

گفت سه سال گفت دعا باشد الیاس دعا کرد خدا باران از ایشان باز گرفت و گفت جز بدعای تو
ایشان از هم قحط در میان ایشان افتاد همه چهارپایان ایشان بمردند و مردم بسیار هلاک شدند
الیاس گفت بار خدایا روزی من از کجا باشد گفت مرغی را بر تو موکل کنم تا از زمین دیگر تا روزی
آرد و در آن شهر کار بجائی رسید که سه تنها بگذشتی که کرانه نمیدیدی و الیاس شبانگه وارد در شهر
رفتی و نان با خود داشتی اگر وقتی در شهر بوی نان شنیدی گفتندی که الیاس اینجا گذشته است ابن عباس
گفت در آخر این سالها بر زنی بگذشت اورا گفت هیچ طعامی هست گفت آری مشتی آرد هست و پاره
روغن زیت از آنجا طعامی ساخت الیاس بخورد و دعا کرد اورا برکت خدای تعالی آن خمها او پر آرد کرد
و روغن زیت از آنجا بگذشت بجای زنی دیگر رسید که اورا پسری بود الیسع بن اخطوب و او از قحط
رنجور شده بود عجوز الیاس را بخواند الیاس دعا کرد خدای تعالی الیسع را عافیت داد مادر و پسر او
ایمان آوردند الیسع با الیاس برفت و الیاس پیر شده بود و الیسع جوان بود خدای تعالی
وحی کرد بالیاس که ای الیاس مدت دراز شد و خلقی بسیار هلاک شد الیاس گفت بارخدایا من دعا
کنم آنگه بیامد و قوم را گفت ای قوم سختی و قحط بدیدید ایمان آورید تا من دعا کنم تا خدای من
قحط بردارد گفتند باور داریم گفت بروید و بتان را حاضر کنید و دعا کنید اگر اجابت کنند و شما را
باران دهند من دست از دعوت بدارم و اگر من دعا کنم تا خدای من باران دهد و دعوت شما ایمان
آرید گفتند نیکو گفتی بتان را حاضر کردند و بسیار تضرع و زاری کردند باران نیامد گفتند تو دعا
کن او دعا کرد خدای تعالی باران فرستاد و عهد داد ایشان عهد بشکستند و وفا نکردند خدای
تعالی الیاس را گفت از میان ایشان بیرون شو که وقت هلاک ایشانست و بفلان جای رو اسپی چون از
آتش بود بنشین و بترس الیاس و الیسع بآنجا رفتند اسپی دیدند از آتش و الیاس بر جست و بر پشت
اسب نشست اسب در هوا شد الیسع گفت مرا چه باید کرد او گلیمی داشت بوی انداخت و گفت تو
در زمین خلیفه منی و خدای تعالی الیاس را دو پر داد تا در هوا می پرد و اگر خواهد بقدم میرود و حاجت
طعام و شراب از وی برداشت و خدای تعالی دشمن را مسلط کرد با ایشان تا این پادشاه را بکشت و
زن ویرا بکشت و ایشان را در آن بوستان بینداختند تا سباع ایشان را بخوردند و خدای تعالی پس از وی الیسع را
پیغمبری داد و بفرستاد بنی اسرائیل و قومی بسیار با وی ایمان آوردند و او را عبادت نبوت قیام نمود تا آنگه
که خدای تعالی او را بپیش خود برد سعید بن ابی سعید بصری روایت کرد که مردی گفت من بار دیدن بیرون رفتم
وقت گرم گاه مردی را دیدم اورا گفتم تو کیستی جواب نداد بار دیگر پرسیدم گفت من الیاسم
لرزه بر من افتاد که خود را نگاه نتوانستم داشت گفتم بخدای تو دعا کن تا خدا این لرزه از من زایل
کرداند او دعا کرد من ساکن شدم در اثنای دعا هشت نام خدای بر زبان راند یا بر یا رحیم یا حنان

یا منان یا حی

یا منان یا حی یا قیوم و ده نام دیگر بر زبانی گفت و دست بر کتف من نهاد چنانکه خنکی و راحت آن در سینهای من
او را گفتم وحی بتو می آید گفت تا خدای محمد را بفرستاد بمن وحی نیامد گفتم امروز چند پیغمبر زنده اند
گفت چهار دو در آسمان ادریس و عیسی و دو در زمین من و خضر گفتم خضر کجا باشد گفت بجزایر دریا گفتم
او را بینی گفت آری بموسم و درین وقت میان مروان و اهل شام قتال بود گفتم چگوئی در مروان گفت چه داری
استطاعی یا علی آنکه در کار ندارند قاتل و مقتول در دوزخ اند گفتم من حاضر بوده ام اما هیچ نکردم
اکنون توبه کردم که دیگر چنان جای حاضر نشوم گفت نیکو بکوی ما در این بودیم که دو نان پیش ما نهادند
از برف سپیدتر گفت بخور من از آن دو نان یکی و نیم بخوردم آن نیم دیگر از پیش ما برداشته من ندانستم که
نهاد و که برداشت و اثری چراغ کرد اثر نیافتم بی آنکه او را کسی یاد دهد و فرو خفت الیاس برنشست
گفتم که من با تو بیایم گفت نتوانی گفتم من مجردم از زن و فرزند گفت برو و زن کن گفتم که من ترا
کی بینم گفت اگر اتفاق افتد و بینی آنکه از چشم من فرا شد ندانم تا کجا رفت فذلک قوله ان الیاس لمن
المرسلین الیاس از جمله پیغمبران بود چون گفت قوم خود را از خدا بترسید ای از خدا بترسید بعل را
می پرستید و بعل نام بت ایشانست و شهر ایشان را بعلبک برای آن خواندند الیاس گفت ای بعل را می پرستند
و رها میکنید پرستیدن خدای که بهترین آفرینندگانست خدای که پروردگار شماست و پروردگار
پدران پیشین شما فکذبوه الیاس را بدروغ داشتند جز ایشان حاضر کرده اند کان عذاب خدای اند
مگر بندگان خدای که عبادت باخلاص کردند و یاد ها کردیم بر الیاس در امت باز پسین این کلمه را که ایشان
گویند که سلام بر آل یس باد و گفته اند که آل یس محمد است و یس نامیست از نامهای او انا کذلک نجزی ما همچنین
جزا دهیم نیکو کاران را و او از جمله بندگان مومن ما بود وان لوطا لمن المرسلین اذ نجیناه واهله
اجمعین الا عجوزا فی الغابرین ثم دمرنا الآخرین وانکم لتمرون علیهم مصبحین وباللیل
افلا تعقلون وان یونس لمن المرسلین اذ ابق الی الفلک المشحون فساهم فکان من المدحضین
فالتقمه الحوت وهو ملیم فلولا انه کان من المسبحین للبث فی بطنه الی یوم یبعثون فنبذناه
بالعراء وهو سقیم وانبتنا علیه شجرة من یقطین وارسلناه الی مائة الف او یزیدون
فآمنوا فمتعناهم الی حین لوط از جمله پیغمبران مرسل بود چون برهانیدیم ویرا و اهل دین وی
از عذابی که بکافران کردیم الا پیرزنی را که از جمله اهل وی بود وی را نجات ندادیم وی در میان
هالکان بود که آنکه کافر بود پس دمار بر آوردیم از دیگران و همه را هلاک کردیم و شما در تجارت و بازرگانی
بر ایشان و منزلهای ایشان میگذرید چه در روز و چه در شب افلا تعقلون ای عقل ندارید چرا عبرت
نمیکنید و عبرت نمیگیرید آنگه گفت بدرستی که یونس از جمله پیغمبران مرسل بود چون باز بگریخت با
کشتی پر از مردم عبدالله عباس گفت یونس علیه السلم قوم خود را وعده عذاب داد و از میان ایشان

رفت چون ایشان ایمان آوردند وخدای عذاب از ایشان برداشت او ندانست که ایشان ایمان آوردند
چون بشنید که عذاب از ایشان برداشته شد از خجالت وتشویر با ایشان قوم روی بجانب دریا نهاد و در
کشتی نشست که در وی بسیار مردم بودند ومال بسیار بود کشتی بایستاد و هیچ نرفت ملاحان گفتند در
میان ما بنده گریخته هست وعادة کشتی اینست که چون بنده گریخته در و باشد نرود یونس گفت
چنین است آن بنده گریخته منم اگر بخواهید که کشتی بسلامت برود مرا بدریا افکنید گفتند حاش
که ما بر تو سیمای صالحان می بینیم ترا بدریا نیفکنیم آخر گفتند قرعه زنیم تا بنام که برآید قرعه براو
افکنند چند بار بنام یونس برآمد وذلک قوله فساهم فكان من المدحضين پس قرعه زدند یونس
ایشان قرعه بنام وی برآمد پس از جمله آنان شد که بقرعه با ایشان غلبه کنند و بدریا انداختند یونس را
گفتند تا بدریا انداختند خدای تعالی بآن حوت وحی کرد که در باب بنده مرا او نگاه بایست وی نخراشی
کاو طعمه تو نیست من بو زندانی شکم تو زندان او خواهم کرد یونس را بجانب کشتی بردند ماهی بیامد
دهان باز کرده وی را از آنجا ببردند تا بچهار گوشه کشتی بگردانیدند آن ماهی می آمد و دهان باز
میکرد گفتند همانا روزی وی است او را بینداختند ماهی وی را بگرفت وفرو برد وهو مليم واو مستحق ملامت
بود برای آنکه از میان قوم خویش بی فرمان خدای بیرون آمد فلولا انه كان من المسبحين پس از جمله تسبیح کنندگان
بودی ابن عباس گفت از جمله نماز کنندگان مقاتل گفت از جمله مصلیان وسعید بن جبیر گفت آن
خواست که او گفت آن ساعت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین للبث فی بطنه درنگ کردی
بماندی در شکم ماهی تا بروز قیامت که خلقان را حشر کنند و شکم آن ماهی گور او شدی فنبذناه
پس بینداختیم ما او را بزمین صحرا خالی از درخت واو بیمار ورنجور بود مقاتل گفت سه روز در شکم
ماهی بماند ضحاک گفت بیست روز سدی گفت چهل روز برویانیدیم برای وی درختی که بروی سایه
افکند چه اندام وی مانند گوشت سرخ شده بود و پوست تنک کرده که اگر آفتاب بروی آمدی بسوختی
گفتند که این درخت کدو بود وخاصیت او آن بود که مگس گرد او نگردد مقاتل چنان گفت در سایه آن
درخت بنشست وخدای تعالی بز کوهی را بخوابانید تا بهر وقتی بیامدی واو را شیر دادی وارسلناه
پس آنگاه او را بفرستادیم برسالت باهل نینوی وایشان یا صد هزار مرد بودند در زمین موصل
گفتند که او بمعنی واو ست یا بمعنی بل ایشان ایمان آوردند ما برخورداری دادیم ایشان را از عمر و
مال الی حین تا زمان اجل ایشان فاستفتهم الربک البنات ولهم البنون ام خلقنا الملائكة
اناثا وهم شاهدون الا انهم من افكهم ليقولون ولد الله وانهم لكاذبون
اصطفى البنات على البنين ما لكم كيف تحكمون افلا تذكرون ام لكم سلطان مبين
فاتوا بكتابكم ان كنتم صادقين وجعلوا بينه وبين الجنة نسبا ولقد علمت الجنة انهم

لمحضرون

لمحضرون سبحان الله عما يصفون الا عباد الله المخلصين ای محمد بپرس از ایشان بر سبیل
تقریع وتقریر خطای ایشان بر حکمی که کرده اند وآن آنست که گفته اند الملائکه بنات الله بپرس
از ایشان که چرا چنین باید که خدا را دختران باشد وشما را پسران وایشان فرشتگان را ماده
میخوانند از کجا میگویند ای فرشتگان را که می آفریدیم ایشان حاضر بودند میدیدند که فرشتگان
ماده اند چون حاضر نبودند ندیدند از کجا میگویند که ایشان ماده اند الا انهم بدان وآگاه باش
که این کافران از دروغ صریح ایشانست آنکه میگویند که خدا فرزند زاد وفرشتگان دختران اویند
وانهم بدرستی که ایشان در این سخن بیک دروغ زنانند ای برای خود دختران اختیار کرد بر پسران آیا شما
پسران اختیار میکنید بر دختر خدای هرگز دختر اختیار کند بر پسر ما لکم چیست شما را وچه افتاده
است چگونه حکم میکنید بچه روا باشد که وی را فرزند باشد فرزند آنرا بود که او را زن بود وزن
آنرا باشد که او را شهوت بود وشهوت آنرا باشد که جسم باشد وخدا جسم نیست وبا شهوت و
فرزند نباشد ام لکم یا شما را حجتی هست هویدا وروشن برین دعوی که میکنید از کتابی که خدا
فرستاده باشد اگر هست وراست میگویید کتاب خود بیارید واین برای آن گفت تا عجز ایشان ظاهر
کرده وجعلوا اینه کافران میان خدا وجنیان نسبتی پدید کرده اند بآنکه گفتند الملائکه بنات
الله وگفتند که این زنادقه گفتند که خدا آفریدگار خیر است وابلیس آفریدگار شر ولقد علمت
الجنة جنیان بحقیقت میدانند که ایشان را بحسابگاه حاضر خواهند کردن وبدوزخ خواهند
بردن یعنی جنیان را یا گویندگان این مقالت را آنکه تنزیه کرد ذات خود را از آنچه ایشان گفتند و
بدان صفت کردند آنکه استثنا کرد از ایشان آنان را که این سخن نگفتند گفت همه را بدوزخ حاضر کردند
مگر بندگان خاص وخالص فانکم وما تعبدون ما انتم علیه بفاتنین الا من هو صال
الجحيم وما منا الا له مقام معلوم وانا لنحن الصافون وانا لنحن المسبحون وان كانوا ليقولون
لو ان عندنا ذكرا من الاولين لكنا عباد الله المخلصين فكفروا به فسوف يعلمون ولقد
سبقت كلمتنا لعبادنا المرسلين انهم لهم المنصورون وان جندنا لهم الغالبون شما که
مشرکانید ومعبودان شما که بانید در فتنه نتوانید انداختن هیچکس را بر خدا وگمراه نتوانید
کردن برو مگر آنکسی را که خدا او را خذلان کند بسبب معصیتش یا بکردار بد خویش مستوجب سوختن
کرده بآتش دوزخ آنکه جبرئیل گفت بگو محمد را که از ما هیچکس نیست الا که او را مقامی هست معلوم
که دران مقام خدا پرستد وانا لنحن ... یا هر یکی را مقامی هست از عبادة که آن عبادة کند
وازان درنگذرد وآنکه چنین باشد بنده باشد بر حق خود ایستاده برای عبادة نه دختر ومائیم
که صف زنندگانیم برای عبادت ونماز چون این آیه آمد مسلمانان نیز در نماز صفها برکشیدند وجماعت

کردند ودر هیچ سلتی این بوده است وماییم تسبیح کویندکان ونمازکنندکان عبد الله عباس کفت در آسمان بمقدار بدستی جای نباشد الا که روی فرشته باشد در تسبیح ونماز انکه ذکر سخنان اهل مکه کرد وکفت بدرستی که اهل مکه میکویند اکر نزدیک ما کتابی وذکری بودی از کذشتکان ما نیز از جمله بندکان صالح بودیمی ایشان چنین میکفتند چون قرآن بایشان آمد بآن کافر شدند آری زود باشد که بدانند آنچه کرده اند چون جزای آن بینند وَلَقَدْ سَبَقَتْ بدرستی که پیشی کرفت وسابق کشت کلمه ما برای بندکان مرسل خود از پیغمبران وان کلمه اینست که ایشان منصور ومظفر یافته باشند یعنی ما حکم کرده ایم بنصرت ایشان وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ وَأَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ واین سخن کفته ایم وحکم رانده که لشکر ما غالب باشند پس تو ای محمد از ایشان اعراض کن وروی کردان تا زمانی اندک بکذرد انکه تو ایشان را یافتیم وبنکر بایشان وببین ایشان را در وقت عذاب که چکونه خار وحقیر باشند که زود باشد که ایشان نیز ببینند عذاب خود را از قتل واسر وظفر تو بر ایشان ای بعذاب ما استعجال میکنند وتعجیل عذاب میخواهند که چون عذاب بساحت ومیان سرای ایشان فرو آید بد باشد صباح آنانکه ایشان را بیم کرده باشند وروی از ایشان بکردان تا زمانی تکرار برای تاکید وزیادتی دل خوشی رسول کرده وببین آنچه وصف آن نتوان کرد که ایشان نیز زود باشد که ببینند پاکست ومنزه خدای تو آن خدای که خداوند عزتست از آنچه وی را صفت میکنند وبد بود وسلام بر پیغمبران باد وشکر وسپاس مر خدای عالمیان را از امیر المؤمنین علی ع روایت کرده اند که هر که خواهد که پیمانه تمام وپر از مزد دهد باید که آخر سخن وی که از مجلس برخیزد این باشد که بکوید وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ سوره ص مکیست هشتاد وهشت آیه است از ابی بن کعب روایتست که رسول صلی الله علیه وآله کفت هر که او سوره ص بخواند خدای تعالی او را چندان ثواب بدهد که بوزن کوهها باشد که با داود تسبیح کردند واو را از کناهان صغیره وکبیره نکاه دارد وان محمد باقر روایتست که هر که در شب آدینه بخواند او را از خیر دنیا وآخرت بدهند آنچه کسی را نداده باشد مکر پیغمبری مرسل یا فرشته مقرب را وخدای تعالی او را ببهشت برد وهر کرا که وی خواهد از اهل بیت وی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ فَنَادَوْا وَلَاتَ حِينَ مَنَاصٍ وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَٰذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ نافع ازرق عبد الله عباس را پرسید که ص چه باشد کفت نام دریاست که در مکه بوده است وعرش خدا بر وی بود انکه که نه شب بود ونه روز وذلک قوله وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى

أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ وَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ وَأَبْصِرْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ

الماء سعید جبیر کفت نام دریاییست که خدای تعالی آن را نرم کرد از خلقان در میان دو نفخه کفت اینست از نامهای خدای تعالی وکفته اند اشارتست بنامی از نامهای خدای تعالی که در اول وی صاد است چون صانع وصمد وصادق ای اهل اشارت کفتند که فعل ماضی است ای صاد محمد قلوب العارفین بالقرآن محمد صید دلها خدا شناسان کرد بقران خدای تعالی قسم یاد کرد وسوکند خورد که بحر بحر صاد وبحرمت قرآن که خداوند شرف وذکر وموعظه که این قرآن معجزیست دلیل بر صدق محمد واکر ص نام سوره باشد یعنی این بود که این سوره آنست که جمله فصحا را عاجز کرد از معارضه آوردن انکه قسم کرد بقران وذکر وبیان اوست وشرف وانه لذکر وذکر وموعظه است ویاد کرد آنچه بدان محتاج باشند از شرایع وغیر آن از توحید وعدل وذکر انبیا واحوال قیامت بل الذین کفروا انکه کافر شدند از اهل مکه ایشان در عزتی وتکبری اند از قبول کردن حق ودر خلافی وعداوتی اند با اهل حق کو منتظر باشند وچشم دارند عقاب ما را بیاییم که ایشان را هلاک کرده ایم چنانکه پیش از این هلاک کرده ایم دیکران را آنکه ابتدا کرد وکفت ای بسا که هلاک کردیم از پیش ایشان کروهی را که چون عذاب ما را مشاهده کردند فریاد بر آوردند واستغاثت کردند کی ایشان را بفریاد برسید وهنکام کریختن بود تا بکریزند وان عذاب برهند عبد الله عباس کفت کفار مکه چون قتال کردندی وکار بر ایشان سخت شدی کفتندی المناص بکریزید بکریزید چون روز بدر عذاب بر ایشان فرو آمد بر عادت خود کفتند که المناص خدای تعالی این آیه فرستاد ولات حین مناص این هنکام کریختن نیست وعجبوا ان جاءهم ایشان عجب داشتند از انکه پیغمبری بایشان آمد تا بترساند واعلام کند هم از ایشان واز نفس ایشان که او را میشناسند ومیدانند که هرکز کذبی ودروغی از وی در وجود نیامده است بالجمله این کافران از سر کفر وعناد کفتند که این مرد جادوی دروغ زنست أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَٰهًا وَاحِدًا إِنَّ هَٰذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ وَانْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنِ امْشُوا وَاصْبِرُوا عَلَىٰ آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَٰذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ مَا سَمِعْنَا بِهَٰذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَٰذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ أَأُنْزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَذُوقُوا عَذَابِ چون رسول خدا ع دعوت کرد ودین پیغمبری آشکارا کرد اندک اندک کان یک یک ودو دو در اسلام می آمدند بزرکان مکه برخاستند وپیش ابوطالب رفتند وکفتند تو مهتر وپیر مایی واین پسر برادرت کار برما تنک کرده خویشان واتباع ما را بفریفت ابوطالب رسول را حاضر کرد وبر سبیل وساطت در میان ایشان سخن کفت رسول ع ایشان را کفت شما چه زیانست که سا عدت من نمیکنید بیک کلمه که بآن کلمه مالک عرب وعجم شوید وهمه شما را مطیع ومنقاد کردند ایشان کفتند ما ترا بده کلمه مساعدت کنیم این کلمه کدامست کفت انکه بکویید لا اله الا الله ایشان چون این سخن بشنیدند برمیدند وکفتند اجعل الآلهة الها واحدا محمد خدایان بسیار را یکی کرد

ایشان خلایق را یکی خدا حکم نه کفایت بود این چیزی سخت عجب است وَانطَلَقَ الْمَلَأُ جمعی بزرگان و اشراف
ایشان چون ولید مغیره و ابوجهل و هشام و عتبه و شیبه و عاص و ابی بن خلف و گفتند یکدیگر را که
بروید و صبر کنید بر خدایان خود که ما را در کار محمد هیچ حیله و چاره نماند که این کار محمد کاریست که
خواست شد و برای وی پیدا خبر آمد یا خود چیزیست که از جمله نوایب و حوادث ایام است بدست
کسی نیاید دفع کردن آن جز صبر کردن چاره دیگر نیست و گفته اند که معنی اینست که بروید و بر پرستش
تان خود صبر کنید که این کاری که خدای از شما خواسته است و تقدیر وی است تا معلوم شود که ایشان
کافر و مقدری بوده اند و کفر خود بتقدیر خدای گفته اند مَا سَمِعْنَا ما نشنیدیم این حدیث در دین و ملت
آن پیشین یعنی ترسایان یک خدای نگویند نیست این سخن الا سخن دروغ یعنی محمد دروغ میگوید
بر خدای که خدای مرا فرستاده است و قرآن را بر من وحی کرده ءَأُنزِلَ عَلَيْهِ از میان ما هم این ذکر که قرآنست
بروی فرستاده اند این را چه اختصاص بود باین انکه گفت بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ نه ایشان در شک اند از ذکر من
و وحی من نه که ایشان هنوز عذاب من نچشیده اند اگر چشیده بودندی و از عذاب من ترسیده استندی این
سخن نگفتندی أَمْ عِندَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ أَمْ لَهُم مُّلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ
الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبَابِ جُندٌ مَّا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِّنَ الْأَحْزَابِ یا نزدیک
کافرانست خزینها رحمت خدا یعنی بدست ایشان نیست تا بهر که ایشان خواهند بدهند و هر کجا که
ایشان را باید می نهند و مراد برحمت نبوتست چنانکه در دیگر آیه گفت أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ أَمْ لَهُم مُّلْكُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ یا خود ملک پادشاهی آسمان و زمین و آنچه در میان آسمان و زمینست ایشان راست تا
ایشان در آنچه تعلق بخدا دارد سخن گویند انکه بر سبیل تهکم گفت بر شوید در راههای آسمان و بر عرش
ستولی گردید و از آنجا تدبیر کار عالم و نظام امور بنی آدم نگاه میدارید و بانکس که ایشان را باید وحی فرستید
آنکه خبر داد از حال ایشان و گفت این جماعت که گفته شد لشکری اند شکسته از جمله لشکر کفار و تو بر ایشان
مظفر و منصور خواهی بودن تاویل این آیه روز بدر پدید آمد که از بزرگان ایشان هفتاد را بکشتند و هفتاد را
اسیر کردند تو ای محمد از ایشان باک مدار و گفتار ایشان در حساب میار كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ
وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ وَثَمُودُ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ أُولَٰئِكَ الْأَحْزَابُ إِن كُلٌّ إِلَّا كَذَّبَ
الرُّسُلَ فَحَقَّ عِقَابِ وَمَا يَنظُرُ هَٰؤُلَاءِ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مَّا لَهَا مِن فَوَاقٍ وَقَالُوا رَبَّنَا عَجِّل
لَّنَا قِطَّنَا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ حق تعالی جل جلاله پیغمبر را تسلی و دل خوشی میدهد و میگوید ای
محمد پندار که تو اولین پیغمبری که قوم او را بدروغ داشتند بلکه پیش از تو پیغمبران را تکذیب کرده اند چنانکه
قوم نوح نوح را تکذیب کردند و عاد هود را و فرعون و قوم او موسی را و فرعون ذو الاوتاد خوانند
یعنی خداوند میخها برای آن گفت که ملکی و پادشاهی ثابت داشت و برای انکه مردمان را بچهار میخ عذاب

کدر

می

کردی دو دست و دو پای وی بر بستی و رها کردی تا بمردندی و ثمود صالح را تکذیب کردند و قوم
لوط لوط را و اصحاب ایکه شعیب را این جماعت احزاب بودند الا که تکذیب کردند پیغمبران خود را پس واجب
شد بر ایشان و سزاوار آمد ایشان را عقاب من برای کفر و تکذیب ایشان انکه گفت وَمَا يَنظُرُ هَٰؤُلَاءِ و نمی
نگرند این جماعت که کفار مکه اند و منتظر نمی باشند مگر یک آواز را که باید آن را هیچ درنگی و زمانی و مهلتی
نباشد و از رسول روایت کرده اند که این صیحه نفخ صورست ابن عباس گفت مالها ای ایشان را باز از آن
رجوع نباشد و دیگر مجاهد گفت مالها من نظره از اهمالی نباشد وَقَالُوا رَبَّنَا و گفتند این کافران
که ای خدای پیش از روز حساب کرده و زیادتی نصیب ما از عذاب بما رسان در دنیا عطا گفت
این آیت که نضر بن الحارث گفت اللَّهُمَّ إِن كَانَ هَٰذَا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِندِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ
السَّمَاءِ سنگی از آسمان بباران و بروی آمد هلاک شد و خدای تعالی در حق وی فرستاد سَأَلَ سَائِلٌ
بِعَذَابٍ وَاقِعٍ عبد الله عباس گفت صحیفه اعمال ما بما ده تا در آن بنگریم در دنیا و این از سر استهزا گفتند
چون خدای تعالی این آیه فرستاد وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ و قط نامه و در لغت قطع
است ابن عباس گفت كانت ضربات علي ابكارا اذا استطال قد واذا اعترض قط بر بده است و قد بر درازا
اصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ
بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَّهُ أَوَّابٌ وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَ
فَصْلَ الْخِطَابِ صبر کن ای محمد بر آنچه این کافران میگویند و یاد کن بنده ما داود را که خداوند قوة بود بر
عبادت و بر تحمل اعبای رسالت و نبوة و بر دشمنان دین که بسنگی که انداخت جالوت هلاک کرد إِنَّهُ أَوَّابٌ بدرستی
که او بسیار توبه کردی هر وقت و هر ساعت توبه نو کردی إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ ما کوهها را مسخر وی کردیم تا با او
تسبیح کردند بامداد و شبانگاه هر گه که داود تسبیح کردی کوهها با وی تسبیح کردندی و مرغان را نیز
مسخر کردیم تا بر وی جمع شدندی وَالطَّيْرَ مرغان را نیز مسخر کردیم تا بر وی جمع شدندی و با وی تسبیح کردندی
در خبرست که داود عم هر گه که در محراب زبور خواندی مرغان هوا بیامدندی و پر در پر بگستردندی
بسماع آواز هم برای آواز او تسبیح کردندی و گفته اند معنی اینست که همه مر خدای را تسبیح کردندی
انکه گفت وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ ما ملک و پادشاهی وی قوی کردیم عبد الله عباس گفت از نوبت تر پادشاهی
بود در هر شبی و سه هزار مرد محراب او نگاه داشتندی بدلیل قوله وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ ای بالحرس عکرمه
از ابن عباس روایت کرده که دو مرد از بنی اسرائیل پیش داود آمدند و مدعی که وی دعوی کرد و مدعی علیه
انکار کرد مدعی را گفت هیچ بینه داری گفت نه گفت بروید تا فردا بنگرم ایشان برفتند داود آن شب
در خواب دید که مدعی علیه بخوان و بفرما تا وی را بکشند داود از خواب درآمد و در آن توقف کرد دیگر
بار بدید هم توقف کرد دیگر بار بدید با تهدید بکس فرستاد و ایشان را حاضر کرد و مدعی علیه را گفت مرا

قط نامه

نصف الحزب

گفت فرموده اند که ترا بکشم گفت مرا بی جنایتی میکشی گفت آری که مرا کشتن تو فرموده اند و گفته اند که جنت طلب دار چون بدانست که وی را بخواهند کشت گفت یا نبی الله بدانکه من بجد این مرد را بکشتم و این کاوان وی بستدم مرا نه برای گاو سیف باید برای خون آن مرد سیف باید کشتن داود بفرمود تا وی را بکشتند هیبت وی در بنی اسرائیل بحث شد فذلک قوله وشددنا ملکه ای بالهیبة وآتیناه الحکمة ودادیم او را حکمت داودیم یعنی نبوت و علم شریف وفصل الخطاب علم احکام وقضایا وکار گذاردن تا در هیچ حکم فرو نماند وامیر المؤمنین علی گفت که این آن بود که وی را گفت مدعی را چه باید و مدعی علیه را سوگند وهل اتاک نبؤا الخصم اذ تسوروا المحراب اذ دخلوا علی داود ففزع منهم قالوا لا تخف خصمان بغی بعضنا علی بعض فاحکم بیننا بالحق ولا تشطط واهدنا الی سواء الصراط ان هذا اخی له تسع وتسعون نعجة ولی نعجة واحدة فقال اکفلنیها وعزنی فی الخطاب آنچه قصاص جهال آورده اند در تفسیر این آیه لایق حضرت انبیا نباشد وبا آنچه عقل و شرع آن را منافست چگونه حواله توان کرد که آن هم منقول بود از قول قوال ایشان چنانکه آورده اند که ابلیس بر صورت مرغی ملون بیامد داود در محراب نماز میکرد در پیش وی بجست داود نماز قطع کرد تا مرغ را بگیرد مرغ از پیش وی بپرید بر بام رفت داود از پی او برفت مرغ بر بام سرای اوریا رفت داود نیز برفت مرغ در سرای اوریا در پرید داود نگاه کرد زن اوریا را دید برهنه شده بود غسل میکرد داود بر وی عاشق شد اوریا را بجنگ فرستاد وفرمود تا وی را پیش تابوت داشتند یکبار و سه نوبت تا آنکه کشته شد و داود زن او را بخواست واین جمله که بداود حوالت میکنند عقل و شرع مانع است و اعتقاد این خللی عظیم بود در دین اما آنچه جایز است و سزا آنست که در اخبار آمده است که اوریا زنی بخواست که نیک صاحب جمال بود و داود علیه السلام نود و نه زن داشت او نیز بخواهند کی این زن رغبت خویشان زن با وی رغبت کردند برای حرمت پادشاهی و بجزء وی و با اوریا رغبت نکردند داود را بود که شرع ترک خواهند که وی کردی تا اوریا بخواستی و چون نکرد ترک ندب کرد توبه و استغفار وی از این بود حارث اعور از امیر المؤمنین علی روایت کرد که وی گفت هیچ مرد را پیش من نیارند که او حواله زنا ویا بداود کند الا آنکه او را دو حد بزنم حدی برای نبوت و حدی برای اسلام چون داود عم آن زن را بخواست ربحی بدل او پدید آمد خدای تعالی دو فرشته فرستاد بر صورت دو مرد تا پیش داود آمدند بشکل مخاصم تا او را تنبیه کنند بر آنچه تعدی کرده بیامدند و دستوری خواستند دربانان گفتند این وقت داود را خلوت است صبر کنید تا وی بیرون آید ایشان باز گشتند و راه بام گرفتند و از بام پیش داود آمدند وگفته اند که از سوراخ محراب در آمدند خدای تعالی این قصه رسول را خبر داد و گفت هل اتاک نبؤا الخصم هیچ آمد بتو خبر آن دو خصم چون از دیوار محراب در آمدند چون

پیش داود آمدند داود از ایشان بترسید گمان برد که جمعی دشمنان اند که بقصد او آمده اند از آن سبب که بی وقت آمدند واز در در نیامدند بر صورت مردمان دو تن کار بودند چون بدیدند که داود بترسید قالوا لا تخف داود را گفتند مترس ما دو خصمیم یکی بر دیگری ستم میکند فاحکم بیننا بالحق میان ما حکم بحق کن واز حد در مگذر و میل مکن ما را راه نما کن براستی راه داود ایشان را گفت حال تمام مدعی و مدعی علیه بگوئید یکی از ایشان گفت ان هذا اخی بدرستی که این شخص برادر منست و او را نود و نه ماده میش است وعرب نعجه کنایت کند از زن و مرا یک ماده میش بیش نیست مرا گفت اکفلنیها آن یک میش بمن ده و مرا کفیل آن کرد تا از آن من صد باشد و در خطاب با من غلبه کرد یعنی آنکه را او بخواست من خواستم غلبه او را بود ولفظ وعزنی فی الخطاب دلیل میکند بر آن روایت که ایشان هر دو یعنی داود و اوریا آن زن را بخواستند بداود دادند و باوریا ندادند ولفظ تسع وتسعون نعجة دلیل میکند بر این روایت که در شرع داود روا بود که یکی زنی داده و یکی را بود گوید تو وی را رها کن تا من وی را بخواهم چون روا بود داود اوریا را گفت رها کن او را رها کرد داود وی را بخواست این را که دعوی اینست که وی نود و نه میش دارد و من یکی مرا گفت آن یکی کاو را با من گذار در این روایت هم تعدی لازم نمی آید قال لقد ظلمک بسؤال نعجتک الی نعاجه وان کثیرا من الخلطاء لیبغی بعضهم علی بعض الا الذین آمنوا وعملوا الصالحات وقلیل ما هم وظن داود انما فتناه فاستغفر ربه وخر راکعا واناب فغفرنا له ذلک وان له عندنا لزلفی وحسن مآب داود گفت اگر چنین است که تو میگوئی که بر تو ظلم کرده است وگفته اند که داود از خصم پرسید که چه گوئی در این دعوی گفت راست میگوید همچنین کردم داود گفت بدرستی که ظلم کرده بر تو بآنکه از تو خواست آن یک نعجه ترا تا با گوسفندان نود و نه خود جمع کند تا صد تمام باشد آنکه بر طریق تمثیل گفت که بسیاری از همسایگان و آمیختگان با یکدیگر برخی از ایشان بر برخی ستم میکنند مگر آنانکه ایمان آوردند وعمل صالح کردند و ایشان خود اندک اند داود چون این سخن بگفت در میانه در اندیشید یاد او آمد بدانست که حال و قصه اوست با اوریا و این ابتلا بوده تعالی بود فاستغفر ربه از خدای تعالی آمرزش خواست و بیفتاد متواضع و فروتن و روی بر خاک نهاد و با خدا رجوع کرد در خبر است که داود چهل روز سر از سجده برنداشت مگر برای نماز و چندان بگریست که آب چشم وی گیاه از زمین بر آمد فغفرنا له پس بیامرزیدیم داود را از آن ترک مندوب و او را نزدیک ما قربتی و نزدیکی است و باز گشتن نیکو با ثواب و رحمت یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق ولا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله ان الذین یضلون عن سبیل الله لهم عذاب شدید بما نسوا یوم الحساب وما خلقنا السماء والارض وما بینهما باطلا ذلک ظن الذین کفروا فویل للذین کفروا من النار ای داود ما ترا خلیفه کردیم در زمین تا حکم کنی

در میان مردمان حکم بحق کن و پس روی هوا مکن که هوا ترا از راه خدا بگرداند و را. هوا بجاء ف داه خدا
إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنها که از راه خدا بگردیدند ایشانرا عذاب سخت باشد بسبب نسیان ایشان روز حساب
آنکه گفت وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ ما زمین و آسمانرا باطل نیافریدیم و آنچه در میان آسمان و زمین است عبث ایجاد نکرده‌ایم
بلکه بحق آفریدیم و برای غرض صحیح تا خلایق را منافع دینی و دنیائی باشد ذلک آن آفریدن بی غرض گمان جمعی
کافرانست وای بر کافران از آتش دوزخ و عذاب آن أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ
فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ
أُولُو الْأَلْبَابِ آیا گمان می برند این کافران که چنین می پندارند که ما آسمان و زمین باطل آفریدیم و بی غرض
که مؤمنانرا چون کافران کنیم و صالحانرا چون فاسقان کردانیم یعنی اگر جزا باطل باشد مؤمن و کافر و مطیع و
عاصی برابر باشند در زمین و هر که میان ایشان برابری دهد حکیم نباشد و خدای تعالی حکیمست کتاب این
این قرآن کتابیست مبارک بسیار خیر و نفع سو فرستادیم تا در آیات او تدبر و تفکر و اندیشه کنند و تا خداوندان
عقل بدان متعظ و منزجر شوند وَوَهَبْنَا لِدَاوُودَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ
الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ رُدُّوهَا عَلَيَّ
فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ ما داود را فرزندی دادیم چون سلیمان چه نیکو بنده بود سلیمن بدرستی
که او را بسیار رجوع و انابت بود با حضرت حق در جمله کارها و تسبیح و تقدیس خدا بسیار کردی إِذْ عُرِضَ
عَلَيْهِ چون بروی عرضه کردند شبانگاه وقت نماز دیگر اسپان نیک رو که عادت ایشان آن بود که بر
سه قوایم ایستادندی و یکدست را کناره سنب بر زمین نهادندی کلبی گفت که این هزار اسب بود که
سلیمان از غزو دمشق آورده بود مقاتل گفت از پدرش بر اثر رسیده بود حسن بصری گفت از دریا
آورده بودند سلیمان نماز پیشین کرده بود و بر کرسی نشسته آن اسپانرا بروی عرضه میکردند و او
بآن مشغول بود از نماز دیگر غافل شد تا نهصد را عرضه کردند و صد بماند نگاه کرد آفتاب فرو
شده بود و دلتنگ شد گفت رُدُّوهَا بازگردانید این اسپانرا با نزدیک من باز آورند و در ایستاد و آن
اسپانرا پی میکرد و میزد تا میکشت و نهصد میراند که آنرا که نماند دیگران وی فوت شده
بود و صد اسب بماند هر اسپی نیکو که اکنون هست از نسل آن اسپان اند چون سلیمان آن اسپانرا صدقه
کرد خدای تعالی باد را مسخر وی گردانید تا بامداد و یک ماهه راه میبرد و شبانگاه یک ماهه راه
باز آوردی عبد الله عباس از امیر المؤمنین علی روایت کرد که سلیمان بجهاد خواست رفت بفرمود تا
اسپانرا بروی عرضه کردند بآن مشغول شد تا آفتاب فرو شد و نماز دیگر فوت شد فرشتگانی که بر
آفتاب موکل بودند خطاب کرد که رُدُّوهَا آفتاب را بفرمان خدا باز آورید آفتاب را باز آوردند
تا او نماز دیگر بکرد بوقت خود فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ سلیمان گفت من دوستی اسپان بر ذکر خدای یعنی

بنماز برگزیدم و گفته اند که خیر بمعنی خوش است یعنی دوستی خیر عوض ذکر خدا کردم و مراد بخیر
خیل است حَتَّى تَوَارَتْ تا آنکه که پوشیده شد آفتاب بحجاب گفته اند که این حجاب کوهی است که آفتاب
آنجا فرو شود فَطَفِقَ مَسْحًا عبد الله عباس گفت معنی آنست که دست بساق ایشان فرو می مالید بر سبیل
اکرام و محبت و بعضی گفته اند که ایشانرا وقف کرد در سبیل خدای در راه جهاد و ساق ایشان داغ کرد
وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا
لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ
وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بَنَّاءٍ وَغَوَّاصٍ وَآخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ
أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَى وَحُسْنَ مَآبٍ جاهلان خداشناس در قصه این
آیه آورده اند که سبب امتحان آن بود که سلیمان در بعضی غزوات دختری از دختران ملوک را بر دکی
بیاورد چون بخت صاحب جمال بود سلیمان او را دوست میداشت و او با سلیمان نمی ساخت و پیوسته
میگریست سلیمان وی را گفت ای زن از من ملکی بهتر کجا یابی زن گفت همچنین است ولیکن خیال پدر
من از پیش چشم من دور نمیشود اگر خواهی که من خوش دل شوم بفرما تا صورت پدر من بسازند تا من
در صورت وی مینگرم و خوش دل می باشم او گفت روا باشد بفرمود تا صورتی بساختند آن زن با جمعی
کنیزکان آنرا می پرستیدند مدت چهل روز و سلیمان از آن بیخبر آصف بن برخیا را از آن خبر شد سلیمان
گفت که خواهم که خطبه کنم و پیغمبرانرا ثنا گویم سلیمان گفت روا باشد او خطبه کرد و پیغمبرانرا ثنا کرد و
بر سلیمان ثنا کرد و بیرون کار گذشته وی باز بست سلیمان از آن تنگدل شد چون آصف از منبر فرو آمد
سلیمان گفت که چگونه بود که پیغمبرانرا بر عموم ثنا گفتی و حدیث من بیرون کار گذشته باز بستی آصف گفت
برای آنکه امروز چهل روز است تا در سرای تو بت می پرستند و تو از آن بیخبری سلیمان چون خبر یافت
آن صورت را بشکست و آن زنرا محبوس کرد چون از مجلس حکم بالحاجت در مستراح بود بر عادت
انگشتری بیرون کرد و بزنی داد و آن انگشتری بود که ملک و نبوت و سروری بود جن و انس و طیور و دیو چون
سخر آن بود خدای تعالی شیطانیرا بر دیو افگند نام وی صخر تا بیامد و انگشتری بستد و برجای
سلیمان نشست و همه رعیت مسخر وی شدند و شیطان دیو بر سلیمان افگند تا چون بیرون آمد زن
را گفت انگشتری بمن ده زن بانگ بروی زد و او را گفت سلیمان انگشتری گرفت و رفت سلیمان هر کجا
که میرفت میراندند و میگفتند تو دیوی او میدانست که آن فتنه است روی در بیابان نهاد و چهل روز
میگردید و تضرع میکرد تا خدای تعالی توبهٔ وی قبول کرد و این دیو چهل روز هر دین سلیمان زیر و زبر
کرده و با زنان سلیمان خلوت کرد آصف چون آن بدید گفت مگر سلیمان دیوانه شده است یا مرتد شده
بدت داد تا انگه گفتند چون نسبت تخت برآید فرشته بیامد و دیو را از آنجا دور کرد دیو بگریخت

وبی هول شد و انکشتری در دریا افکند و ماهی بکرفت و فرو برد و آن ماهی بدست سلیمان افتاد و
انکشتری از شکم ماهی بدست سلیمان آمد و اورا پادشاهی و نبوت باز آمد عجب است از قومی که این ترهات
کوینده و خوانند و اعتقاد کنند و برداریند که خدای شیطان را بر دین او مسلط کند و شریعت او بر سلیمان
و اورا تمکین کند تا ملک و نبوت بدست فرو کیرد و شریعت را بکرداند و با زنان سلیمان فساد کند تا کردند
اندیشه کنند بدانند که این محض کفر است اندرین سلیمانی و تاویل درست آنست که ابوهریره از رسول روایت
کرد که سلیمان عم صد زن داشت با خود کفت امشب که همه را بیایم تا خدای تعالی هر یکی را پسری دهد که در سبیل
خدا جهاد کند همچنین کرد و نکفت ان شاء الله از قضا خدا از آن زنان هیچکس بار نکرفت الا یک زن و او کودکی
مرده بزاد او را بیاوردند و بر تخت سلیمان افکندند فذلک قوله وَلَقَدْ فَتَنَّا الآیه اَی ابْتَلَیْنٰا عَمْ تِلْکَ
الْمَقَالَة شعبی کفت و بعضی مفسران که سلیمان را پسری بود دیو خواهان و برا دوست داشتی و شیاطین قصد
کردندی او را هلاک کنند تا اکر وی بماند با ما همان کند که سلیمان کرد چون این خبر یافت وی را بر
فرشتکان ابر سپرد تا وی را کوش میدارند زمانی برین برآمد وی متوفی شد و فرشتکان وی را بیاوردند
تن بی روح و بر تخت سلیمان نهادند و تاویلی دیکر آنست که سالی از سالها سلیمان بیمار شد و سخت ضعیف
کشت ایچنان شد که کفتی تن است بی روح بر تخت افکنده قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِی سلیمان کفت ای خدای من
را بیامرز و ملکی بخش را که از پس من کسی را نباشد و شاید که تن خداوند بخشیدم بعایت سلیمان دعا برای
آن کرد تا این ملک اثر نبوت و معجزه پیغمبری وی باشد و اکر مثل آن کسی دیکر را بودی از نان برهون شدی
که معجزی بود خارق عادت و ملک سلیمان بدین صفت بود از طاعت جن و انس و سباع و وحوش و بهایم
و مانند این برابر تفصیل کفت نه بر وجه بخل مِنْ بَعْدِی یعنی غَیْرِی چنانکه کوئی از ما کی بدلا اَطْلُبُ حَمْدًا
بَعْدَکَ اَیْ غَیْرُکَ پس تو کسی را طاعت ندارم و وجهی دیکر در آیه آنست که این ملک آخرت خواست و ثواب
بهشت یعنی ملکی که نزد کسی را و نبود پس از آن که من باز رسیدم باشم که بآن رسد و پیامان این تاویل در قوة این
و حر قوله رَبِّ اغْفِرْ لِی و بعضی کفتند که این سوال بدستوری خدای کرد و خدای و نبود و برا تا این دعا
کند از انکه در سابق علم وی بود که هر کس که جز سلیمان بود ملک آن چنان وی را مفسد باشد و
جز بعصمت نکاه داشت آن مملکت نتواند داشت پیامبر رسول علیه کفت و سلیمان از همه مملکت و سلطنت
لمطرفة العین سر بآسمان نداشتی و پیوسته می آمدی و افکنده با خشوع و خضوع ابوهریره روایت کرد
که دوش نماز میکردم شیطان می آمد بصورت کربه و خدا مرا از وی تمکین کرد خواستم که وی را بکیرم
و ببندم دیکر بار یاد کردم که سلیمان کفت هَبْ لِی مُلْکًا لَا یَنْبَغِی لِاَحَدٍ مِنْ بَعْدِی فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّیحَ
باد را مسخر وی کردیم تا بفرمان وی میرفت رفتنی نرم هر کجا که خواستی که برسد وَالشَّیَاطِینَ و دیوان را
مسخر کردیم هر بنای را تا برای وی مدینه تدمر و بیت المقدس و جز آن از حصون و قلاع بنا کردند و

هرغواص

ص

هرغواص را که بدریا فرو شدندی و جواهر برآوردندی وَآخَرِینَ و دیوان دیکر هم دیوان را بکدیکر
بسته در بندها انکه کفت هٰذَا عَطَاؤُنَا این عطا و بخشش ماست که ترا دادیم عطای بی حساب
اکر خواهی بخش و اکر خواهی نکه دار حسن بصری کفت خدای تعالی هر کسی را که نعمتی داد از وی حساب
خواهد مکر سلیمان را و کفته اند که معنی آنست که این عطای ماست اکر خواهی کشاده کردان و در ها
کن و منت بنه آنرا که خواهی از دیوان و اکر خواهی نکه دار در بند وَاِنَّ لَهُ عِنْدَنَا بدرستی که سلیمان را نزدیک
ما قربتی است زیاده بر آنچه او را داده ایم و باز کشتی نیکو وَاذْکُرْ عَبْدَنَا اَیُّوبَ اِذْ نَادٰی رَبَّهُ اَنِّی
مَسَّنِیَ الشَّیْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ اُرْکُضْ بِرِجْلِکَ هٰذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ وَوَهَبْنَا لَهُ
اَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذِکْرٰی لِاُولِی الْاَلْبَابِ وَخُذْ بِیَدِکَ ضِغْثًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا
تَحْنَثْ اِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ اِنَّهُ اَوَّابٌ و یاد کن بنده ما را ایوب مقاتل کفت کنیت او ابو عبد
الله بود اِذْ نَادٰی رَبَّهُ چون بخواند خدای خود را و کفت شیطان مرا رنج و عذاب رسانید نُصْب رنج و
تعب در تن و عذاب در مال و اهلش و این از ادب است با شیطان نکرد که او را وسوسه کردی تا این بلا پیش [پناه]
کند و جزع اشکارا کرد انداو از این ابتلا احتراز کرد و با آن وداد او برا این کفایت کند و بلا را از وی کشف
کند اُرْکُضْ بِرِجْلِکَ ما او را کفتیم پای در زمین زن او پای در زمین زد چشمه آب سرد و خوش پدید آمد
و ما کفتیم این غسل کاهیست ترا آبی سرد و خوش چو غسل کنی رنج ظاهر تو زایل کرده و چون [کرده]
آب وی از خوری رنج باطنت نیکو کرده و کفته اند که دو چشمه برآمد از یکی غسل و از دیکر آب خورد
هر رنجهای وی زایل کشت وَوَهَبْنَا لَهُ وما اَهْل او را باو بخشیدیم یعنی بوی باز دادیم و همچندان دیکر
با ایشان از اهل و مال بعوض یک زن دو زن و بعوض یک فرزند دو فرزند و مال را مضاعف کرد اینرا
تا رحمتی باشد از ما و یاد کردی و پندی خداوندان خود را تا چون بشنوند رغبت کنند در صبر کردن
وَخُذْ بِیَدِکَ ایوب از زن خود بخشی بشنید که خوش نیامد سوکند خورد که اکر خدا وی را عافیت کرد
زن را صد چوب بزند خدای تعالی خواست تا سوکند وی دروغ نشود وی را فرمود که یک دسته از شاخ درخت
که عدد آن صد باشد او را آن زن و بزه مند نشود در سوکند بدروغ مکن انکه کفت اِنَّا وَجَدْنَاهُ
صَابِرًا ما ایوب را شکیبا و صابر یافتیم نیک بنده بود ما را ایوب او باز کردنده و بما آینده بود در همه
حالها و کارها با حضرت ما وَاذْکُرْ عِبَادَنَا اِبْرٰهِیمَ وَاِسْحٰقَ وَیَعْقُوبَ اُولِی الْاَیْدِی وَالْاَبْصَارِ
اِنَّا اَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِکْرَی الدَّارِ وَاِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَیْنَ الْاَخْیَارِ و یاد کن بندکان ما را ابرهیم
و اسحق و یعقوب خداوندان قوت در عبادت و بصیرت در دین در اعمال دینی و اندیشهای علمی قوی
توانا بودند کوئی که کفتا که کار آخرت فکر میکنند و اندیشه را کار میفرمایند چون کسانی اند که بر جا
بمانده باشند یا چون دیوانکانی که عقل ایشان بوده باشد اِنَّا اَخْلَصْنَاهُمْ ما ایشان را خاص و خالص کردانیدیم

برای خود بسبب خصلتی خالص کردانیم بود و آن یاد کردن ایشانست سرای آخرت را و فراموش
کردن سرای دنیا و کفته اند معنی اینست که ما ایشانرا خالص کردانیدیم تمنای نیکو در دنیا و ایشان
نزدیک ما از جمله کزیدکان و بهتریانند وَاذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِنَ
الْأَخْيَارِ هَذَا ذِكْرٌ وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ جَنَّاتِ عَدْنٍ مُفَتَّحَةً لَهُمُ الْأَبْوَابُ مُتَّكِئِينَ
فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أَتْرَابٌ هَذَا مَا تُوعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ
إِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ و یاد کن اسمعیل را و الیسع و ذا الکفل را هم ایشان از کزیدکان بودند
چون ذکر پیغمبران کرد کفت هَذَا ذِكْرٌ این ذکریست چنانکه کویند در وقتی که حکایتی تمام شود هذا باب
و کفته اند این ذکر جمیل است که ایشانرا همیشه باین یاد کنند و شرفست مر ایشانرا انکه کفت بدرستی که
پرهیزکارانرا بازکشتی نیکوست انکه بیان کرد بهشتهای مقیم درهای آن را کشاده کردانیم برای ایشان
تکیه زده باشند در آنجا بر تختهای خود بخوانند در آنجا خدم و حشم خود را با میوهای بسیار و انواع شراب
و نزدیک ایشان باشند زنان از حور العین که چشمهای ایشان مقصور باشد بر شوهران خود و جز در شوهران
نکاه نکنند همه همزاد یکدیکر باشند سی ساله یا سی و سه ساله هَذَا مَا تُوعَدُونَ این آنست که شما را وعده داده
اند برای روز قیامت که روز حساب و جزاست که بدرستی که آنچه یاد کردیم برای بهشتیان روزی و
عطای ماست و زوال نباشد هَذَا وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ مَآبٍ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمِهَادُ هَذَا
فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَغَسَّاقٌ وَآخَرُ مِنْ شَكْلِهِ أَزْوَاجٌ هَذَا فَوْجٌ مُقْتَحِمٌ مَعَكُمْ لَا مَرْحَبًا
بِهِمْ إِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ قَالُوا بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنَا فَبِئْسَ الْقَرَارُ
حق تعالی چون ذکر بهشت تمام کرد و خواست که بر عقب آن ذکر دوزخ و اهل دوزخ کند کفت هَذَا یعنی
حال اینست که کار این انکه کفت بدرستی که طاغیانرا و عاصیانرا بد بازکشتی است انکه بیان آن کرد که
دوزخی است بازکشت ایشان که باتش آن سوخته شوند آتش آنرا فراش و بستر ایشان کردانند پس بد
فراشی و بستری باشد ایشانرا آتش دوزخ انکه کفت اینست دوزخیانرا اکر بچشند انرا انکه بیان آن کرد
و کفت حمیم آب کرم و سوزان و خون و ریم و زرداب تن دوزخیان مقاتل کفت غساق سرما بغایت باشد
حمیم بحرارت و کرمی بسوزاند و غساق ببرودت و سردی بسوزاند و نوعی با انواع دیکر از عذاب هم از آن
شکل که دیدی و چشیدی باشد ایشانرا باشد انکه کفت هَذَا فَوْجٌ این کروهی اند در آتش آیند با شما
عبدالله عباس کفت چون رؤسا و سادات کافران در دوزخ شوند اتباع و پیروان ایشانرا از پس ایشان
در آرند ایشان خزنه را کویند که ایشان کدامند خزنه کویند هَذَا فَوْجٌ مُقْتَحِمٌ مَعَكُمْ این کروهی اند که با
شما در دوزخ می آیند ان رؤسا و اشراف را کویند لا مرحبا باد ایشانرا فراخی و سعه مکان بدرستی که
ایشان سوختکان آتش خواهند بود چنانکه ما هستیم اتباع سادات جواب کویند که شما را لا مرحبا و سعه و

فیها یدعون

وان

حزب

نیکی

نیکی باد اورده اید ما را این عذاب و بسبب شما رسیدیم اینجا و بد جای قرار است این قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ
لَنَا هَذَا فَزِدْهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ
أَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمُ الْأَبْصَارُ إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ قُلْ إِنَّمَا أَنَا
مُنْذِرٌ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ اتباع و سفل کویند خدایا هر آنکس که این راه پیش ما
داشت و وی مقدم و پیشوای ما بود او را عذاب بر عذاب بیفزا در دوزخ انکه این جماعت چون در
دوزخ بنکرند جمعی را که در دنیا اهل حق بوده باشند و در حق ایشان اعتقاد بد کرده باشند و بد
مذهب خوانده ایشانرا در دوزخ نبینند با یکدیکر کویند ما لنا لا نری چه بود ما را که نمی بینیم مردانی
را که ایشانرا اشرار و بدان میخواندیم از محمد باقر روایتست که وی کفت یعنیکم لا یرون والله احدا منکم
این اشرار شما را خواهند بخدا که هیچکس را از شما در آتش دوزخ نبینند اتخذناهم سخریا هم صفت
آن مردانست یعنی مردانی که ما ایشانرا بسخریه و افسوس کرفته بودیم در دنیا اکنون کجا اند که ما
ایشانرا نمی بینیم و چون استفهام بود معنی این باشد که ایشان بر سبیل توبیخ و سرزنش خود بر آنچه
ایشانرا بافسوس داشته باشند کویند با خود اتخذناهم سخریا انکه این اضرابکنند که چشمها ما از
ایشان بکشتند که ما ایشانرا نمی بینیم انکه حجاب بردارند تا آن جماعت را در بهشت ببینند تا حسرت
بر حسرت ایشان بیفزاید إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ بدرستی که آنچه از ایشان حکایت کردیم حق است و راست
و لابد که این کویند انکه آنرا بیان کرد و کفت که خصومت کردن اهل دوزخ با یکدیکر حق است و بودنی
قُلْ إِنَّمَا أَنَا مُنْذِرٌ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا
الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ مَا كَانَ لِيَ مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَإِ الْأَعْلَى
إِذْ يَخْتَصِمُونَ إِنْ يُوحَى إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا
مِنْ طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ
إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ بکوای محمد که من بیم کننده ام میترسانم شما را که از خدا بترسید
و بوی بکروید شرک میارید که هیچ خدا نیست الا یک خدا که غالب است بر کامهای جباران و متکبران
پروردکار زمین و هفت آسمان و آنچه میان آسمان و زمین است خدای که عزت و غلبه وی راست
آمرزنده کناه مجرمانست انکه کفت بکوای محمد که آنچه من کفتم و شما را خبر دادم خبری عظیمست کاری
بزرکست شما از آن اعراض کرده اید و عمل کرده اید و عمل وا میکنید یعنی قرآن و حدیث قیامت از
بهشت و دوزخ ما کان لی من علم مرا نیست از هیچ علمی و دانشی بجماعتی برتر یعنی فرشتکان چون
با یکدیکر خصومت میکردند یعنی در حدیث آدم چون کفتند اتجعل فیها الخ عبدالله عباس
کفت رسول مرا کفت تو دانی که ملا اعلی در چه خصومت میکنند کفتم نه کفت خصومت در درجات و کفارات

انا کهارات اسباغ الوضوء فی البردات ونقل الاقدام فی الجماعات وانتظار الصلوة بعد الصلوة اما الدرجات فافشاء السلام والسلام واطعام الطعام والصلوة باللیل والناس نیام ان یوحی الی وحی نمیکند بمن مکر برای انکه من ترساننده وبیان کننده باشم اذ قال ربک چون گفت خدای تو فرشتگان را خواهم آفریدن آدمی از گل یعنی آدم را چون وی را بیافریدم وتمام کنم در وی روح در افکنم پیش وی بسجده در افتید چون خلقت آدم تمام شد و روح در وی آفرید فرشتگان همه سجده کردند مگر ابلیس که او استکبار و کردنکشی کرد و او خود از جمله کافران بود قال یا ابلیس ما منعک ان تسجد لما خلقت بیدی استکبرت ام کنت من العالین قال انا خیر منه خلقتنی من نار وخلقته من طین قال فاخرج منها فانک رجیم وان علیک لعنتی الی یوم الدین قال رب فانظرنی الی یوم یبعثون قال فانک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم حق سبحانه وتعالی گفت ای ابلیس ترا چه منع کرد از انکه سجده کنی مر آنرا که من بیافریدم بدست قدرت خویش بی واسطه هیچ تکبر کردی یا از جمله بزرگواران و بلند قدران بودی ابلیس گفت انا خیر منه من بهترم از وی برای انکه مرا از آتش آفریدی و آتش بهتر از خاک بود من برای این سجده نکردم قال فاخرج منها خدای گفت بیرون شو از بهشت که تو رانده و سنگساری لعنتی و لعنت من بر تو باشد تا روز حساب و جزا ابلیس گفت بار خدایا مرا مهلت و زمان ده تا روزی که بعث کنند و برانگیزند خلقان را گفت فانک خدا گفت بدرستی که تو از جمله مهلت دادگانی تا روز وقتی که معلومست نزدیک من قال فبعزتک لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین قال فالحق والحق اقول لاملان جهنم منک وممن تبعک منهم اجمعین قل ما اسئلکم علیه من اجر وما انا من المتکلفین ان هو الا ذکر للعالمین ولتعلمن نباه بعد حین ابلیس گفت بعزت و جلالت تو که من این آدم و فرزندانش را غاوی و گمراه کردانم بیکبارگی مگر بندگان تو از ایشان آن بندگانی که خالص و خاص اند تو را که مرا بر ایشان دستی نباشد و راهی بود خدای تعالی جل جلاله گفت من خدای بحقم گفتار من حقست و حق بگویم که پر کردانم دوزخ را از تو و از فرزندان آدم از انکه متابعت و پس روی تو کنند همه انکه گفت بگو ای محمد که من از شما بر ادای رسالت و چیزی هیچ مزدی نخواهم و ثوابی نمیجویم و من از جمله متکلفان نیستم و از سر تکلف و تعسف نمیگویم رسول علیه السلم گفت متکلف را سه علامت باشد یکی انکه منازعت کند با انکه بالاتر و برتر از وی باشد و چیزی طلب کند که بآن نرسد و چیزی گوید که نداند عبدالله عباس گفت هر چیزی دانند نه واجبست که بگویید و هر که ندانند باید که بگوید الله اعلم که از جمله علم باشد که آنچه نداند گوید که ندانم و خدای تعالی داند انکه گفت ان هو نیست این قرآن مگر یاد کردی و پندی جهانیان را و هر آینه بدانید خبر قرآن و صدق او و حقیقت حق او پس از زمان مرگ و ظاهر گشتن کار دین سورة الزمر مکیست هفتاد و پنج آیاتست ابی کعب روایت کرد از رسول که هر که این سوره بخواند خدای تعالی

اورا از خاک

بن

نعم

امید وی را منقطع نکرداند و ثواب ترسندگان وی را کرامت کند از صادق علیه السلم روایتست که هر که این سوره بخواند خدای تعالی وی را شرف دنیا و آخرت بدهد و بی مال و عشیره وی را عزیز کرداند و تن وی بر آتش دوزخ حرام کرداند

بسم الله الرحمن الرحیم

تنزیل الکتاب من الله العزیز الحکیم انا انزلنا الیک الکتاب بالحق فاعبد الله مخلصا له الدین الا لله الدین الخالص والذین اتخذوا من دونه اولیاء ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی ان الله یحکم بینهم فیما هم فیه یختلفون حق تعالی قرآنرا تنزیل نام نهاده است مصدری در جای مفعول برای مبالغت را میگوید تنزیل کتاب یعنی این قرآن فرو فرستاده است و قرآن خدا که عزیز است و غالب حکیمست گفتار و کردارش بر وفق حکمت و صواب باشد سخن آدمیان چنانست و سخن بر بان سخن خداوند و آفریدگار جهانست و جهانیان انا انزلنا بدرستی که ما فرستادیم این کتابرا بحق و صدق فاعبد الله پس پرست خدایرا خالص کرداننده دین طاعت برای وی خطاب وی راست و جمله مکلفان در تحت خطاب داخلند یعنی اورا پرست باخلاص و باو شرک میار که دین و طاعت خالص خدایراست قتاده گفت دین خالص کلمه توحیداست و گفته اند اعتقاد واجبست از توحید و عدل و نبوت و امامت و عمل بموجب شریعت و تبرا از هر دینی که جز اوست والذین اتخذوا من دونه و آنانکه بدون خدا دوستان و خدایانی گرفتند و گفتند ما نمی پرستیم ایشانرا مگر برای آن تا مارا بخدا نزدیک کردانند و قربتی دهند سبب نزول این بود که رسول ایشانرا ملامت میکرد و میگفت که از بت جماد نفع و ضرر و خیر و شر نیاید از کجا مستحق عبادة باشد ایشان چه کردند برای شما و چه آفریدند گفتند ما دانیم که آسمان و زمین را خدای آفریده است و لیکن عباد ما خدایرا نشاید ما ایشانرا برای آن پرستیم تا مارا بخدا نزدیک کردانند ان الله یحکم بینهم خدا حکم کند میان ایشان روز قیامت در آنچه در و خلاف میکنند و باز نماید که محق کیست و مبطل کیست ان الله لا یهدی من هو کاذب کفار لو اراد الله ان یتخذ ولدا لاصطفی مما یخلق ما یشاء سبحانه هو الله الواحد القهار خلق السموات والارض بالحق یکور اللیل علی النهار ویکور النهار علی اللیل وسخر الشمس والقمر کل یجری لاجل مسمی الا هو العزیز الغفار بدرستی که خدای تبارک و تعالی لطف نکند با دروغ زن کافر که لطف را در حق وی اثری باشد از انکه بر کفر مصر باشد و برای کافری مصمم چون بنا وی کرده باشد و وی را بداده آنچه تکلیف محتاج آن باشد از تمکین و قدرت و ازاحت علت و نصب ادله و ارسال رسل و این هدایت با جمله کافران کرد یعنی که میگوید واما ثمود فهدیناهم و گفته اند که مراد باین هدایت هدایت در آخرتست باراه بهشت بقرینه ان الله یحکم بینهم فیما هم فیه یختلفون و دروغ ایشان آن بود که گفتند الملائکة بنات الله خدای تعالی بر ایشان رد کرد و گفت لو اراد الله اگر خدای خواستی که فرزندی کرد هر آینه بگزیدی و اختیار

دونه

کردی از آنچه می آفریند آنچه خواهد آنکه منزه کرد ذات خود را از آنکه وی را فرزندی باشد وی را
چه احتیاج فرزند که او را ملک و ملک و آنچه در آسمان و زمین است و اوست خدای که یکیست وی را
دومی نیست قهاریست شکننده کارها که غلبه کند و کس وی را غلبه نتواند کرد خَلَقَ السَّمَاوَاتِ
بیافرید آسمانها و زمین را بحق نه باطل بغرض صحیح نه فاسد شب را بروز می پوشد و روز را بشب باز
می پوشد تا ظلمت و تاریکی ظاهر میگردد و گاه شب را بروز باز می پوشد تا شب ظلمانی همه روشن و نورانی
میگردد وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وماه و آفتاب را مسخر خود کرد تا هر یکی میروند در فلک خود تا وقتی تعیین
کرده و نام برده بدانید که اوست آن خدا که عزیز است و غالب آمرزنده و پوشنده گناه کاران خَلَقَكُمْ
مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ يَخْلُقُكُمْ
فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَٰهَ
إِلَّا هُوَ فَأَنَّىٰ تُصْرَفُونَ خدای که بیافرید شما را از یک نفس یعنی نفس آدم انگه جفت وی را یعنی حوا را
از وی بیافرید از پهلوی چپ وی لفظ ثم برای آن آورد تا دلالت کند بر آنکه میان آفرینش آدم و آفرینش
چندین خلق باینتی و بعدی هست و مزیتی و فضلی و گفته اند که خدای تعالی فرزندان آدم را بر شکل
ذره از صلب آدم اخراج کرد و آنگه حوا را بیافرید وَأَنْزَلَ لَكُمْ و بیافرید برای شما از چهارپایان هشت
جفت از اشتر دو نری و ماده و از گاو و از گوسفند و هر دو نوع جفت باشند لیکن جفت آن باشد
و آن جفت این بر هشت جفت باشد و گفته اند که انزل برای آن گفت که حیوان از نبات است
یعنی گیاه و گیاه از آبست و آب از آسمان يَخْلُقُكُمْ می آفریند شما را در شکمهای مادران خلقی
پس از خلقی از پس تعدد انا آفرینش اول نطفه انگه علقه انگه مضغه تا آخر ایه در سه تاریکی تاریکی شکم و
تاریکی رحم و تاریکی مشیمه آن خدای که افعال وی اینست پروردگار شما است ملک و پادشاهی و پرورش و
وی را نزاست لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ جز او خدای نیست پس چگونه شما را از عبادة وی میگردانند و با
عبادت بت بیرون میآرند إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ
وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ
بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ
ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلَّ عَنْ
سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ اگر بخدا کافر شوید خدای را [illegible] زیان
خدای از شما و از عبادت شما مستغنی و بی نیاز است و او راضی نباشد و خشنود برای بندگان خود کفر را
سبب که رحیم و مهربانست و کفر سبب هلاک ایشانست و او بهلاک ایشان راضی نباشد و شکر راضی
است آنرا دلیل است برای آن که خدای مرید طاعتست و کاره معصیت مرید طاعتست برای

اصلاح

اد

اصلاح نفس بندگان و کاره معصیت برای دفع مضرت از نفس ایشان وَلَا تَزِرُ و هیچ نفس بار گران
نفس دیگر بر نگیرد و بگناه زید خدای تعالی گناه عمرو را مواخذه نکند و این دلیلست بر عدل
خدای ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ پس با خدای شما باشد مرجع و بازگشت شما جزا دهد شما را بآنچه میکنید و هیچ چیز
از وی فایت نکرده او داناست بآنچه در سینهاست اسرار او هیچ بروی پوشیده نماند انگه گفت وَإِذَا
مَسَّ الْإِنْسَانَ و چون بآدمی رسد بلائی و مضرتی و رنجی و محنتی خدای را بخواند و با درگاه وی بعد و زاری
میکند پس انگاه که وی را نعمتی دهد و از محنت بیرون آرد فراموش کند آن محنت و بلا را که خدای را
برای دفع کردن آن بخواند جز این و خدای را هم فراموش کند و پدید کند برای خدا همتایانی از بتان
و ایشان را می پرستد بجای آنکه خدای را پرستد انگه رسول را گفت ای محمد بگو این کافر را بر
سبیل تهدید که تمتع و بر خورداری گیر بکفر خویش اندکی که تو از جمله اصحاب دوزخ و ساکن زمان
آنی أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ
هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ قُلْ
يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ
إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ یا آنکسی که او ایستاده باشد و دعا کننده در نماز آنَاءَ
اللَّيْلِ در ساعتهای شب سجده کننده و قیام نماینده از آخرت حذر میکند و میترسد و برحمت خدای
امید میدارد بگو ای محمد که هیچ یکسان باشند آنکه دانند و آنکه ندانند هر که عابد باشد [illegible] راست نباشد
و عالم و جاهل یعنی عالمان عاملند الَّذِينَ يَعْلَمُونَ عاملون عالمند کسی را که بعلم عمل نکند وی را
عالم نخوانند است و از صادق عم روایتست که الَّذِينَ يَعْلَمُونَ ماییم که اهل بیت رسولیم وَالَّذِينَ
لَا يَعْلَمُونَ دشمنان ما اند وَأُولُو الْأَلْبَابِ که خداوندان خرد و عقل اند شیعه ما اند انگه رسول را
خطاب کرد و گفت بگوی ای بندگان من آن بندگان که ایمان آورده اند بترسید از خدای خود و از معاصی دور
شوید لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا آنانکه درین دنیا نیکوئی کرده اند در آخرة جزاء ایشان نیکوئی است اگر در زمین
باشند که در آن زمین عبادت نتوانند کرد باید که آن زمین را بگذارند زمین خدا فراخست بزمین دیگر روند
و اگرچه مفارقت دوستان و ولایت بر شما سخت باشد صبر کنید که کسانی که صبر کنند ایشان را مزد بی حساب
دهند و خبر است که امیر المؤمنین علی عم با قنبر شبی از شبها در کوچه از کوچهای کوفه میگذشت از سرای
آوازی می آمد أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ قنبر گفت من بایستم و امیر المؤمنین بگذشت با ذکر بیت [illegible] گفت ای قنبر چرا
ایستاده گفتم یا امیر المؤمنین آواز حزین در بارم شب میشنوم گفت ای قنبر یا که نوم علی یقین خیر من عبادة
في شك من عجب داشتم و سرای نشان کردم روز دیگر با بجا رفتم تفحص کردم سرای مرد منافق بود گفتم

نصف الحزب

یا امیر المؤمنین تو چه دانستی که آن آواز کیست گفت چگونه راعی باشد که رعیت خود نشناسد آورده اند که امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام را کنیزکی بود و موذنی باوقات نماز آمدی و او را اعلام کردی موذن را چشم بر کنیزک افتاد وی را دوست داشت پس از آن هر روز که آمدی و در بزدی کنیزک گفتی کیست وی گفتی که امیر المؤمنین را بگو که وقت نماز است و من ترا دوست میدارم مدتی کار برآمد که وی همچنین سخن گفتی آن کنیزک گفت این سخن از حد بگذشت پس امیر المؤمنین را آگاه کرد گفت چون بار دیگر گوید که من ترا دوست میدارم تو نیز بگو که من نیز ترا دوست میدارم چه باید کرد موذن گفت اصبر و نصبر الی یوم یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب کنیزک باز آمد و با امیر المؤمنین بگفت دعا کرد و فرستاد و موذن را حاضر کرد و کنیزک را آزاد کرد و بنکاح بوی داد اصبغ بن نباته گفت یا امیر المؤمنین بعیادت حسن علی شدم از رنجی که وی را بود امیر المؤمنین گفت اصبحت یا ابن رسول الله گفت اصبحت بحمد الله بارئا بنعمت خدا بهترم گفت همچنین باشد ان شاء الله حسن علیه السلام گفت مرا باز نشانید او را باز نشاندند پشت داد و گفت شنیدم جدی رسول الله صلی الله علیه و آله یقول یا بنی ان فی الجنة شجرة یقال لها شجرة البلوی یؤتی باهل البلاء فلا ینصب لهم میزان و لا ینشر لهم دیوان یصب علیهم الاجر صبا ثم تلا رسول الله انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب یعنی هر کس باز دهد بر تر از نو باشد از ان ایشان یعنی اهل بلوی بی ترازو و بی حساب باشد قل انی امرت ان اعبد الله مخلصا له الدین و امرت لان اکون اول المسلمین قل انی اخاف ان عصیت ربی عذاب یوم عظیم قل الله اعبد مخلصا له دینی فاعبدوا ما شئتم من دونه قل ان الخاسرین الذین خسروا انفسهم و اهلیهم یوم القیمة الا ذلک هو الخسران المبین لهم من فوقهم ظلل من النار و من تحتهم ظلل ذلک یخوف الله به عباده یا عباد فاتقون بگو ای محمد مرا فرموده اند تا خدای را پرستم و پرستیدن با اخلاص مرا فرموده اند تا اول مسلمانان باشم از این امت و سابق و مقدم ایشان باشم در دنیا و آخرت و سبقت جز با اخلاص نباشد و هر که مخلص تر وی سابق تر است تکرار برای آن کرد که اول اخبار است با آنکه او مامور است بعبادت و اخلاص و دوم اخبار است با آنکه او خاص میکرداند خدای را بعبادت و از برای اینست که ذکر معبود بر فعل عبادت مقدم کرده است قل انی اخاف بگو ای محمد که من میترسم که در خدای خود عاصی شوم از عذاب روز بزرگ انکه وی را فرموده که بگو که من که محمدم عبادت خود مر خدای را خالص میکردانم پس شما پرستید آنچه میخواهید از بتان بدون خدا صورت امر است و مراد تهدید است قل ان الخاسرین بگو زیانکاران آنانند که نفس خود را زیان کردند و اهل خود را زیان کردند آنچه ایشان را بود از درجات بهشت

و مجاورت ایشان از خویشتن فایت کردند خسرانی هویدا و زیانی کاری روشن بحقیقت اینست که بهشت بکذاشتند و بدوزخ رسیدند ایشان را بود سایه بانها در دوزخ از آتش از زبر ایشان و سایه بانهای آتشین از زیر ایشان که آن سایه بان کسی باشد در که باشد که از زبر ایشان باشد اینست که خدای تعالی بندگان خود را این بترسانند بر سبیل التفات گفت ای بندگان از من حذر کنید و از عذاب من بترسید و الذین اجتنبوا الطاغوت ان یعبدوها و انابوا الی الله لهم البشری فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هدیهم الله و اولئک هم اولوا الالباب افمن حق علیه کلمة العذاب افانت تنقذ من فی النار لکن الذین اتقوا ربهم لهم غرف من فوقها غرف مبنیة تجری من تحتها الانهار وعد الله لا یخلف الله المیعاد و آنکه از پرستیدن طاغوت اجتناب کردند و با خدا رجوع کردند و خاص او را پرستیدند ایشان راست بشارت خرمی و خوشدلی هر چه آنرا پرستند بدون خدا آنرا طاغوت خوانند پس ای محمد بشارت ده بندگان مرا آنکه گفتار و سخن بشنوند و نیکوتر را از نیکو تمیز کنند و آنچه قوی تر و متین تر آنرا اختیار و متابعت کنند ایشانند که خدای تعالی هدایت ایشان را لطف فرمود و ایشانند که خداوند خردمندان ابن زید گفت که این دو آیه در حق سه کس آمد که ایشان در جاهلیت لا اله الا الله گفتندی زید ابن عمرو بن نفیل و سلمان فارسی و ابو ذر غفاری آنکه گفت هر آنکس که کلمه عذاب بر وی لازم شد و مستحق عقاب گشت ای تو دین و هر کس که با آتش دوزخ رسیده باشد برهانی و نجات دهی و شاید که معنی چنین باشد که هر کس که کلمه عذاب بر وی حق گشت همچون کسی باشد که بهشت وی را واجب شد انکار ابتدا کرد و گفت لکن آنکه از خدا بترسیدند و از معاصی اجتناب کردند ایشان را در بهاوغرفها است در بهشت که از بالای آن غرفها بنا کرده در زیر آن غرفها و کوشکها جویهای آب روان خدا تمام این وعده کرده است و وی وعده خود خلاف نکند ابو سعید خدری گفت که رسول علیه السلام گفت اهل بهشت نگرند از بالای خود غرفها پس اهل آن غرفها از آنجا چنان میدرخشد که ستاره از آسمان و میان ایشان بعد و تفاوت باشد تا بمغرب ما گفتیم یا رسول الله آن منازل انبیا باشد که کس بدرجه ایشان نرسد گفت لا بل مردمانی باشند که بخدا و رسول او ایمان آورده باشند الم تر ان الله انزل من السماء ماء فسلکه ینابیع فی الارض ثم یخرج به زرعا مختلفا الوانه ثم یهیج فتریه مصفرا ثم یجعله حطاما ان فی ذلک لذکری لاولی الالباب ای نمی بینی و نمی بینند که خدای تعالی فرو فرستاد از آسمان آبی پس آن آب را در چشمها برد که در زمین است پس آنکه بر می آورد بسبب او کشتی که رنگهای وی مختلف باشد آنکه خشک شود پس او را زرد بینی پس آنکه وی را ریزه ریزه کرداند بدرستی که در این آیتی و دلیلی هست در شناختن صانع عالم و آفریدگار جهان که مر خداوندان عقل اند و عقل را کار فرمایند نظر و اندیشه

دركاديكر

المبين ۴

کند تا بعز فتح برسند أَفَمَن شَرَحَ اللّٰهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِن رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ
قُلُوبُهُم مِن ذِكْرِ اللّٰهِ أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ اللّٰهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيَ
تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللّٰهِ ذَٰلِكَ
هُدَى اللّٰهِ يَهْدِي بِهِ مَن يَشَاءُ وَمَن يُضْلِلِ اللّٰهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ای آنکسی که خدا داند که او اهل لطف است
با وی لطف کند تا سینهٔ او گشاده و روشن کرده برای اسلام و چون کسی باشد که اورا لطف بود
از آن سبب که اهل لطف باشد پس تاریک و سخت دل باشد مراد بنور لطفست و بیان قتاده گفت و روایت
عبدالله مسعود گفت روزی رسول این آیه برخواند ما گفتیم یا رسول الله انشراح صدر چگونه باشد
گفت چون نور الهی در دل مومن شود دلش روشن کرده و فراخ گفتیم یا رسول الله آن چه باشد گفت آنکه
بنده از سرای غرور دور شود و رجوع کند با سرای خلود و پیش از آمدن مرگ کار آخرت بسازد سماک
گفت ایرد رعما یا سر آمده است فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُم پس وای مر ایشانرا که دل ایشان سخت باشد
از یاد کرد خدا پس ذکر خدا دلهای ایشان نرم شود ابو سعید خدری روایت کرد از رسول علیه السلم که حاجت
بنزدیک نرم دلان از من طلب کنند که من رحمت در دلهای ایشان نهادم و از سخت دلان طلب مکنید که من خشم
خود بر ایشان نهاده ام و رسول ع م گفت إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ قَلْبَ كُلِّ حَزِينٍ خَاشِعٍ رَحِيمٍ يُعَلِّمُ النَّاسَ وَيَدْعُوا إِلَىٰ
طَاعَةِ اللّٰهِ وَيُبْغِضُ كُلَّ قَلْبٍ سَاهٍ وَلَاهٍ يَنَامُ اللَّيْلَ كُلَّهُ وَلَا يَذْكُرُ اللّٰهَ خدای تعالی دوست دارد هر دلی پر بیم
مهربان که مردمانرا خیر می آموزد و باطاعت خدا دعوت میکند و دشمن دارد هر دلی غافل و بازی کننده
مشغول را که هر شب بخسپد و ذکر خدا نکند مالک دینار گفت که خدای تعالی بر هیچ قومی خشم نگرفت
الا که رحمت از دلهای ایشان ببرد أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ایشان در ضلالی روشن و هویدا اند که بر
هیچ عاقل پوشیده نیست اللّٰهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ عبدالله عباس و عبدالله مسعود گفتند که روزی صحابه
رسول را گفتند لو حدثتنا اگر مارا حدیث گوئی خدای تعالی این فرستاد اللّٰهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ خدای
فرستاده است نیکوترین سخن یعنی کتابی بهم ماننده بعضی با بعضی ماننده در حسن نظم و ترتیب و
بلاغت و فصاحت و تناسب معنی بعضی مصدق بعضی بعضی مقوی دیگر بعضی مبین بعضی قصه های او مثنی و
مواعظ او مکرر و چندانکه در خواندن مثنی و مکرر کرده اند خلق نشود و کهنه نگردد و فایدهٔ تکرار آنست
که در دلهای شنوندگان راسخ و ثابت گردد از آنکه نفس از مواعظ و نصایح نفور است اگر مکرر نشدی
ساکن نگشتی تَقْشَعِرُّ مِنْهُ بلرزد از او دلهای آنکسان که از خدای خود می ترسند یعنی چون قرآن میشنوند
و آیات وعید خوانند در دلهای ایشان بیم می آید و لرزه بر اعضای ایشان می افتد و چون ذکر خدا و رحمت
و رافت وی شنوند دلهای ایشان نرم و ساکن میشود از امیدی که ایشانرا برحمت خدا پدید می آید عبدالله بن
عروه از پدر گفتا اسماء بنت ابی بکر را پرسیدم که اصحاب رسول چگونه بودندی چون قرآن شنودندی گفت

بسلا

چنانکه خدا وصف کرد ایشانرا چشمهاشان گریان بودی و تنهاشان لرزان من گفتم اکنون جماعتی اند که چون
قرآن میشنوند می افتند و بیهوش میشوند گفت أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ابن سیرین را گفتند که جماعتی
پدید آمده اند که آواز قرآن میشنوند بیهوش میشوند گفت یکی را از ایشان بر سر دیواری بنشانید و قرآن از اول
تا آخر بر وی خوانید تا بیفتد باز اگر بیفتد راست گوید زید بن اسلم گفت که ابی بن کعب پیش رسول علیه السلم
آمد و قرآن میخواند قومی را رقتی پدید گفت اغْتَنِمُوا الدُّعَاءَ عِنْدَ الرِّقَّةِ فَإِنَّهَا رَحْمَةٌ چون رقتی باشد دعا را
غنیمت دارید که آن از رحمت است و از رسول علیه السلم روایتست که چون پوست بنده از ذکر خدا بلرزد
خدای تعالی تن او را بر آتش دوزخ حرام کرده اند ذَٰلِكَ هُدَى اللّٰهِ این کتاب لطف خداست و بیان او و توفیق
دهد بسبب او آنرا که خواهد از بندگان تا ظاهر کرده از ایشان از خوف و خشیت و رجا وَمَن يُضْلِلِ
اللّٰهُ و هر که لطف خدا در وی موثر نیاید از سبب قساوة و سخت دلی وی او را هیچ لطف کننده و موثری نباشد
و هیچ راه نماینده أَفَمَن يَتَّقِي بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ ذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ
كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ فَأَذَاقَهُمُ اللّٰهُ الْخِزْيَ فِي الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ای آنکسی که بروی خود از سختی عذاب حذر کند و
روی خود را سپر عذاب سازد مجاهد گفت یعنی او را بروی در آتش اندازند عطا گفت اولین عضوی که
آتش بوی رسد روی باشد از آنکه روی خود پیش تابان بر زمین نهاده باشد که بروی خود خواهد که دفع
آتش کند یعنی فرا پیش دارد برای آنکه دستهاش بسته باشد بغل و زنجیر که اگر گشاده بودی بدست
آتش از خود دفع کردی و گفته اند که مراد بروی جمله اعضای وی است یعنی این کس که حال وی چنین باشد
هرگز باشد که از عذاب ایمن باشد روز قیامت وقیل للظالمین گویند ستمکارانرا روز قیامت و قیل را که
بچشید جزای آنچه کسب کرده اید و بال آن یعنی خزنه دوزخ را گویند آنکه گفت كَذَّبَ الَّذِينَ بدروغ
زن داشتند پیغمبرانرا که پیش از ایشان بودند لاجرم بایشان آمد عذاب خدای از آن جهت و
از آنجا که ایشان ندانستند و بخاطر ایشان نگذشت فَأَذَاقَهُمُ اللّٰهُ پس بچشانید ایشانرا خدای و رسوای
و عذاب و هوان در زندگانی دنیا بکشتن و اسیر کردن و جزیه بر گردن ایشان نهادن و هر آینه عذاب
آخرت بزرگتر است و سواترا اگر اندیشه کنند تا بدانند و آنچه موجب آن عذاب باشد اجتناب بنمایند وَ
لَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ مِن كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي
عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ
يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلّٰهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُم مَيِّتُونَ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ عِندَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ بدرستی که زدیم و بیان کردیم درین قرآن برای مردمان از هر مثلی و داستانی
تا باشد که ایشان اندیشه کنند قرآن عربی بزبان عرب عری از اختلاف و بری از تناقض و تفاوت تا باشد

کہ بسبب این قرآن متقی و پرهیزکار شوند از معاصی پرهیزند و از شرک دور کردند انکه خدای تعالی مثل زد
مؤمن و کافر را بنده که خاص یک خواجه را بود و انکه خواجگان بسیار درو شریک باشند و کفت
الله مثلا خدای تعالی مثل زد بر دی که دعوی کند جمعی که ما خواجگان وییم و ایشان بر خوی و
نشت خوی باشند هر یک وی را کاری دیگر فرمایند و تکلیف دیگر کنند و مرد دیگر خاص و خالص یک
مرد را باشد و او را نرنجاند و تکلیف ما لا یطاق نکند ایشان از روی مثل هرگز یکسان باشند یعنی مشرکان
که معبودان مختلف را پرستند و مؤمنان که یک خدا را پرستند با یکدیگر برابر باشند پس واجب بود که
حمد و ثنا و طاعت مر جریده بخدای که وی را هیچ شریک نبود **بل اکثرهم لا یعلمون** بیشترین ایشان نمی دانند
انکه رسول را خطاب کرد و کفت ای محمد ترا مرگ خواهد بود و ایشان را هم تو مرده و ایشان مرده کان
همکان بمیرید بخدای رسید پس انکه شما نزدیک خدای خود خصومت کنید با یکدیگر تو کوئی که من
رسالت به تبلیغ رسانیدم ایشان انکار کنند و کفته اند خصومت آن باشد که مظلومان با ظالمان خصومت
کنند و تابعان با متبوعان در خبر است که چون این آیه آمد زبیر کفت یا رسول الله این کناهان که با یکدیگر
میکنیم از انجا زات بود کفت آری هر خداوند حقی را بحق بدهد ابو هریره روایت کرد که روزی رسول ع
صحابه را کفت هیچ دانید که مفلسان امت که باشند ما کفتیم که آنکه مال ندارند کفت نه آنکه در دنیا بر
مردمان ظلم کنند این را بزنند و آنرا دشنام دهند و مال این ببرند و آن دهند فردای قیامت که معامله
کنند آنجا زر و سیم نباشد حسنات ظالمان را بمظلومان دهند تا ایشان مفلسان باشند تا ایشان بدوزخ
برند ایشان را عبد الله عمر کفت تا روزگاری مر این کمان این بود که این خصومت میان ما و اهل کتاب باشد در
قیامت و کفتیم که ما را خصومت نباشد با یکدیگر که دین ما یکیست تا بدیدیم که مسلمانان تیغ بر کشیدند
و یکدیگر را می کشتند بدانستیم که خصومت اینست ابو سعید خدری کفت روز جمل و صفین بدانستیم که
خصومت اینست **فمن اظلم ممن کذب علی الله و کذب بالصدق اذ جاءه الیس فی جهنم مثوی
للکافرین والذی جاء بالصدق و صدق به اولئک هم المتقون لهم ما یشاؤن
عند ربهم ذلک جزاء المحسنین لیکفر الله عنهم اسوء الذی عملوا و یجزیهم اجرهم
باحسن الذی کانوا یعملون** میکوید کیست ظالم و ستمکارتر از انکس که بر خدا دروغ کوید او که
خدا را فرزند و شریک کفت و بدروغ دارد صدق را که قرآنست چون بوی آمد جاء بالحق کفتند که جبرئیلست
و صدق به رسولست که جبرئیل با ور داد و رسول علیه السلم تصدیق وی کرد مقاتل کفت جاء بالحق رسولست
و صدق به مؤمنانند بعضی از صحابه کفتند جاء بالحق رسولست و صدق به علی است در خبر است که
شب معراج چون رسول علیه السلم را بمعراج بردند و ملکوت آسمان بر وی عرض کردند کفت بر قوم خود را
خبر دهم کفت با جبرئیل یا مرا بدروغ دارند کفت یصدقک علی و هو الصدیق الاکبر علی ابن ابی طالب علیه

من٤

ابی طالب سلام تصدیق کند و او صدیق اکبر است و دلیل بر انکه او صدیق است و آنست که مخالفان
و موافقان در اخبار آورده اند که الصدیقون ثلثة حزبیل مؤمن آل فرعون و حبیب النجار مؤمن آل یس
و علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلم و او سید و بهترین ایشانست در خبر است که روزی رسول علیه
السلم سریه بغزا بیرون ساد و علی را با ایشان امیر کرد کفت کیست از شما که پیغمبر از قرآن بر دارد عمار در
پای خاست کفت من بکویم یا رسول الله کفت بیا عمار کفت قوله تعالی **والذی جاء بالصدق و صدق به** رسول
کفت کفاک الله یا عمار رکز اشهد زید بن حسان کفت چون رسول ع فرمود بملات کار رو کفتم یا محمد چه بکویی
کفت بکوی لا اله الا الله و انا رسول الله خدا یکیست و من پیغمبر وییم کفتم **و من یصدقک علی هذا** کفت صبی
و اراه کو که روزی بعضی حضرت و علی انجا کفت رسول علیه السلم صلت الملئکة علیّ و علی علی سبع سنین
لانه لم ترفع من الارض هفت سال فرشتکان بر من و بر علی صلوات میدادند برای آنکه درین هفت سال
نماز هیچ کس بر آسمان نرسید الا نماز من و نماز علی **اولئک هم المتقون** ایشانند متقیان و پرهیزکاران ایشانرا
باشد نزدیک خدای ایشان آنچه خواهند و آرزو کنند آن جزای نیکوکارانست **لیکفر الله عنهم** تا در پوشد
و کفاره کند خدای تعالی از ایشان بدترین آنچه کردند یعنی عقاب آن ساقط کرداند و جزا دهد ایشانرا
بنیکوتر و بهتر از آنچه کرده باشند **الیس الله بکاف عبده و یخوفونک بالذین من دونه و من یضلل
الله فما له من هاد و من یهد الله فما له من مضل الیس الله بعزیز ذی انتقام و لئن سألتهم من
خلق السموات والارض لیقولن الله قل افرأیتم ما تدعون من دون الله ان ارادنی الله بضر
هل هن کاشفات ضره او ارادنی برحمة هل هن ممسکات رحمته قل حسبی الله علیه یتوکل
المتوکلون** نه خدای تعالی کافی و بسنده است بنده خود را محمد چون خدای کافی وی باشد وی از جمله
چیزها ایمن باشد و ترسید **و یخوفونک** و ترا میترسانند با انکه دون خدا اند بتان ایشان کفتند ای محمد
ما میترسیم که این خدایان ایشی و دیخی بتو رسانند از انکه رد ایشان طعن میزنی و ایشانرا بد میکویی انکه کفت
هر که خدا وی را خوار کرده اند یعنی خذلان کند و با خودش کذارد و را تمیز کند تا بر ضلال او تهی کند و بی لطف
و حکمتش ایمن بما نباشد **فما له من هاد** او را هیچ راه نماینده نباشد و هر که او را الله هدایت کند بتوفیق او را ضل
و کراه کننده نباشد نه خدای عزیزیست و غالب خداوند انتقام و کینه کشیدن انکه کفت **و لئن
سألتهم** و اکر پرسی از ین کافران که آسمان و زمین که آفرید کویند خدا آفرید بکو ایشان را **افرأیتم** هیچ
مبدید و می بیند آنرا که شما می پرستید بدون خدای اکر خدا بمن ضرری رساند ایشان هیچ کشف توانند
کرد و باز نتوانند داشت تا بمن نرسد **قل حسبی الله** بکو که خدای مرا بسنده است بر وی توکل کنند توکل کنندکان
**قل یا قوم اعملوا علی مکانتکم انی عامل فسوف تعلمون من یأتیه عذاب یخزیه و یحل
علیه عذاب مقیم انا انزلنا علیک الکتاب للناس بالحق فمن اهتدی فلنفسه و من ضل**

وهو افضلهم

فانما یضل علیها وما انت علیهم بوکیل بگوی محمد کافران قریش را ای قوم من بکنید آنچه توانید
بحسب امکان و قدرت خویش که من نیز آنچه توانم خواهم کردن دفعه بود که بدانید آنکی را که عذابی
رسوا کننده بوی آید در دنیا و خوار و رسوا کرده و عذاب مقیم و دایم بوی نازل شود و همیشه در آن
باشد انا انزلنا بدرستی که فرو فرستادیم بر تو کتابی را که قرآنست بحق و صدق برای احتیاج مردمان بان
پس هر که مهتدی شود و راه راست یابد نفع آن نفس وی را بود و هر که ضال شود و مهتدی نگردد و ضرر
آن ضلالت بر نفس وی باشد بر تو رسانیدنست پس رسان و تو موکل و نگاهبان ایشان نیستی الله یتوفی
الانفس حین موتها والتی لم تمت فی منامها فیمسک التی قضی علیها الموت ویرسل الاخری
الی اجل مسمی ان فی ذلک لایات لقوم یتفکرون ام اتخذوا من دون الله شفعاء
قل اولو کانوا لا یملکون شیئا ولا یعقلون قل لله الشفاعة جمیعا له ملک السموات
والارض ثم الیه ترجعون خدای تبارک و تعالی بر میگیرد جانها را هنگام مردن وی یعنی جان
خفتگان را مردگان خوانده است از آنجا که تمیز نتوانند کرد و تصرف در کارها چنانکه مردگان و آنکه
وی نمیرد در خواب خود یعنی آن که در خواب جان بر میدارد و نگاه میدارد آنرا که مرگ بروی حکم کرده
باشد و رد نکند و رد کند آن جان را که مرگ بروی حکم نکرده باشد تا اجل مسمی یعنی نام برده که چون اجل
در آید یک لحظه تقدیم و تاخیر نیفتد بدرستی که درین چه گفته شد از قبض روح و نگاهداشتن از قبض
روح و نگاهداشتن جان خفته و رد کردن جان دیگری آیاتی و علامتی هست کسی را که اندیشه
تفکر کنند ابوهریره روایت کرد از رسول علیه السلم که چون یکی از شما خواهد که بخسبد باید که بر دست
راست بخسبد و بگوید اللهم باسمک وضعت وبک ارفعه ان امسکت نفسی فاغفر لها وان ارسلتها فاحفظها
بما تحفظ به عبادک الصالحین آنگه گفت ام اتخذوا آنگه گرفتند کافران قریش بدون خدا و بی امر و فرمان
وی شفاعت کنندگانی ایشان بگوی ای محمد و اگر چه ایشان مالک نباشند چیزی را از شفاعت و عبادت را ایشان را نیست
و ندانند که ایشان را شفاعت باشد و این بر سبیل ملامت و توبیخ گفت آنگه گفت ای محمد بگو که شفاعت همه
خدا راست تا هر که شفاعت کند جز از خدا باشد مالک اوست ملک آسمان و زمین وی راست مرجع
باز گشت شما هم با وی باشد در عقبات واذا ذکر الله وحده اشمازت قلوب الذین لا یؤمنون
بالآخرة واذا ذکر الذین من دونه اذا هم یستبشرون قل اللهم فاطر السموات و
الارض عالم الغیب والشهادة انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون چون خدای را
یاد کنند تنها در پیش کافران دلهای آنانکه بقیامت ایمان ندارند تنگ شود و نفور گردد و از خشم و انده و
بگرفته گردد چنانکه اثر آن در بشره ایشان پدید آید و قبض در ناصیه ایشان ظاهر گردد و چون یاد کنند آنان را
که دون خدا اند از بتان و دون رسول خدا و اهل بیت او دشمنان ایشان دلهای ایشان خرم و شاد گردد

دلهای

دلهای ایشان خندان شود چنانکه دشمنان خدا چون ذکر خدا شنوند خشمگین و نفور میشوند دشمنان رسول و اهل بیتش
بذکر فضایل و مناقب ایشان خشمگین و نفور میشوند آنگه رسول را فرمود تا ایشان را بحکومت پیش خدا آورد و
بر ایشان دعا کند و این کلمات بر زبان راند اللهم فاطر السموات والارض ای خدای که آفریننده آسمان و
زمین تو حکم کنی میان بندگان خود در آنچه خلاف کرده اند و خلاف کنند تو تویی که قادری برین حکم کن میان
ایشان و داد مظلومان از ظالمان بستان سفیان الثوری گفت که من در پیش ربیع خثیم حاضر بودم مردی در آنمجلس
از آنان که بقتل حسین علی حاضر بود ربیع گفت که شما اید که بزرگان مصطفی بر گرفتید او بچه آورده اید
بخدا که کسانی کشته اند که اگر مصطفی زنده بودی بوسه بر لب و دندانهای ایشان دادی آنگه این آیه بر
خواند قل اللهم فاطر السموات والارض ولو ان للذین ظلموا ما فی الارض جمیعا ومثله معه
لافتدوا به من سوء العذاب یوم القیمة وبدا لهم من الله ما لم یکونوا یحتسبون وبدا
لهم سیئات ما کسبوا وحاق بهم ما کانوا به یستهزؤن و اگر باشد کسانی را که در دنیا ظلم
کرده اند در آخرت آنچه در زمین باشد از ملک و مال و مثل آن دیگر با آن و ایشان خواهند که این همه خود را از
سختی عذاب باز خرند و سعید عقبات کند ایشان را باز نفروشند تا ایشان این را فدای نفس خود کرده اند انس
مالک گفت روز قیامت خدای تعالی گوید با کسی که سبکتر را عذاب از وی کند بر تا بی چه در دوزخ که اگر ملک دنیا
ترا باشد امروز بفدا خویش کنی تا از این عذاب برهی گوید آری خدای گوید من چه بیاد از تو کمتر این خواستم
اجابت نکردی و بمن شرک آوردی وبدا لهم من الله ظاهر شود در قیامت ایشان را آنچه ایشان گمان نبرده باشند
و در حساب نیاورده سدی گفت آنچه در دنیا گمان برده باشند که حسنات چون بنگرند سیئات باشد برای آنکه
نه بدان وجه کرده باشند که خدا فرموده باشد محمد بن المنکدر را دیدند که بوقت مرگ جزع میکرد وی را گفتند
از مرگ می ترسی گفت نه از آیتی میترسم که در کتاب خدا است و هو قوله وبدا لهم من الله ما لم یکونوا یحتسبون
آنگه گفت ظاهر شود ایشان را بدی آنچه کرده باشند با ایشان فرو آید جزاء آن استهزا که در دنیا بمومنان کرده باشند
فاذا مس الانسان ضر دعانا ثم اذا خولناه نعمة منا قال انما اوتیته علی علم بل هی فتنة ولکن
اکثرهم لا یعلمون قد قالها الذین من قبلهم فما اغنی عنهم ما کانوا یکسبون فاصابهم سیئات
ما کسبوا والذین ظلموا من هؤلاء سیصیبهم سیئات ما کسبوا وما هم بمعجزین اولم یعلموا ان
الله یبسط الرزق لمن یشاء ویقدر ان فی ذلک لایات لقوم یؤمنون حق تعالی درین آیه یکی از جمله
خصایل آدمی باز میگوید چون آدمی را بدی و سختی رسد ما را دعا کند بخواند چون آن محنت را بنعمت بدل
کنیم و فضل دهیم ان حق را بخود وی گوید که مرا این از دانش که من برای این سزاوار بودم قتاده گفت بر علمی که نزدیک
منست از معرفت وجوه کسب چنانکه قارون گفت حق تعالی رد وی کرد و گفت آن فتنه است و بلا و امتحان
تا شکر نعمت میکرد و لیکن بیشترین مردم نمی دانند که آن فتنه است و امتحان قد قالها الذین من قبلهم همین کلمه

ومنهم بعضی گفته اند کسانی که پیش از ایشان بودند یعنی قارون وی نیز گفت إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِندِي لاجرم
چون عذاب آمد هیچ سود نکرد ایشان را آنچه اندوخته اند و بفریاد ایشان نرسید فَأَصَابَهُمْ پس برسید ایشان
را بدیهای آنچه کردند و آنکه ظالمان و ستمکاران اند ازین جماعت زود بود که بایشان رسد بدیهای
آنچه کسب کرده اند و ایشان عاجز نتوانند کرد و فوت نتوانند گشت و از عذاب نتوانند گریخت أَوَلَمْ يَعْلَمُوا
همی ندانند که ایشان بر عمل خود حمل میکنند که آن روزی است از خدای تبارک و تعالی و خدا روزی فراخ
و گشاده کند آنرا که خواهد و تنگ کرداند آنرا که خواهد بر حسب آنچه مصلحت داند بدرستی که درین آیاتی و
علامتها هست کسانی را که ایمان می آرند قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ
اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِن قَبْلِ
أَن يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ خلاف کردند در آنکه مراد بآیه کیست عبدالله عباس گفت مشرکان
گفتند که محمد دعوی میکند که هر که شرک آورد بخدای و خون ناحق بریزد خدا او را نیامرزد و ما این هر دو
کرده ایم پس او ما را چرا دعوت میکند خدای تعالی این آیه فرستاد برین قول شرط باشد توبه و گفته اند که این آیه
در نزول متقدمست بر آیه إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ و گفته اند که در حق کسانی آمد که اسلام آوردند در جاهلیت
گناهان عظیم کرده بودند ترسیدند که خدا ایشان را نیامرزد خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای بندگان
اسراف کرده از رحمت خدای نا امید مباشید که خدای تعالی همه گناهان بیامرزد که او آمرزنده و بخشاینده است
عبدالله مسعود در مسجد رفت واعظی تذکیر میگفت و وعیدی سخت میکرد و وصف دوزخ و اغلال
و سلاسل آن میگفت او بایستاد و بانگ بر وی بزد و گفت چرا مردمان را از رحمت نومید میکردانی و خدای میگوید
يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ ... زید بن اسلم گفت مردی بود در امم گذشته در عبادت اجتهاد عظیم کردی اما مردمان را
ترسانیدی و از رحمت نا امید کردانیدی چون او پیش خدا شد گفت بار خدایا مرا نزدیک تو چیست گفت
دوزخ گفت پس عبادت من کجا رفت گفت بندگان مرا از رحمت نا امید میکردی امروز ترا از رحمت خود نا
امید کردانم ... روایت کرده اند که روزی عمر خطاب نزدیک رسول آمد گریان رسول گفت ای عمر چرا
گریانی گفت یا رسول الله جوانی بر در ایستاده است گریان و گریه وی دلم بسوخت رسول گفت وی را در آر
در آوردند رسول گفت ای جوان چرا میگریی گفت از گناه خود میگریم که از خشم خدا میترسم گفت ای جوان
شرک آورده بخدای تعالی گفت نه یا رسول الله گفت خدای تعالی گناهت بیامرزد اگرچه مانند هفت
آسمان و هفت زمین و کوهها باشد گفت یا رسول الله گناه من عظیم‌تر است گفت گناه تو عظیم‌تر است گفت
گناه تو عظیم‌تر است یا خدا گفت خدا عظیم‌تر است گفت برو که گناه عظیم را خدای عظیم بیامرزد آنگه گفت ای
جوان بگو تا گناه تو چیست گفت یا رسول الله شرم میدارم از روی تو گفت آخر بگو گفت ای رسول خدای
من نباش بودم مدت هفت سال گورها میشکافتم و کفن مردگان می بردم اتفاق افتاد که دختری

نصف الحزب

از

شکافنده

از انصاریان وفات کرد من گور وی گشادم و او را برهنه کردم چون برگشتم نفس من مطالبت کرد که با او
مواقعه کنم برفتم و با او مواقعه کردم چون فارغ شدم و خواستم که برگردم آواز داد ای جوان وای
بر تو از دیان روز دین آن روزی که خدا حاکم باشد میان خلقان و ظالم را بحق مظلوم بگیرد مرا برهنه کردی
و در لشکرگاه مردگان مرا پلید کردی پیش خدا و رسول چه خواهی گفت رسول علیه السلام چون این سخن بشنید
گفت بیرون کنید این فاسق را و میگفت مَا أَقْرَبَكَ مِنَ النَّارِ چه نزدیکی تو با آتش دوزخ جوان از آنجا بیرون
آمد و سر در بیابان نهاد و میگریست و تضرع میکرد و با خدا توبه میکرد یک روز گفت ای خدا محمد و آدم و حوا
بمنزلتی که ایشان را هست نزدیک تو اگر توبه من قبول کردی و مرا بیامرزیدی رسول خود را بازنمای و الا آتشی
از آسمان بفرست و مرا بسوزان و از عذاب آخرت برهان جبرئیل آمد گفت ای محمد خدایت سلام میکند
و میگوید این خلقان را تو آفریدی یا من گفت بار خدایا مرا و ایشان را تو آفریدی گفت میگوید که ایشان را تو
روزی میدهی گفت نه مرا و ایشان را تو روزی میدهی گفت توبه ایشان تو قبول میکنی یا من گفت لا بل تو قبول
میکنی گفت پس چرا آن بنده را نومید کردی او را باز خوان و توبه او بپذیر و بگو او را که توبه تو قبول کردم
و بر تو رحمت کردم وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ با خدای میگردید و رجوع با وی کنید و تن در فرمان وی دهید پیش
از آنکه عذاب بشما آید و آنگه شما را نصرت ندهد و یاری نکند وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُم
مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ أَن تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَىٰ عَلَىٰ مَا فَرَّطتُ
فِي جَنبِ اللَّهِ وَإِن كُنتُ لَمِنَ السَّاخِرِينَ أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ أَوْ تَقُولَ حِينَ
تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ بَلَىٰ قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَاسْتَكْبَرْتَ
وَكُنتَ مِنَ الْكَافِرِينَ متابعت کنید بهترین آنچه فرو فرستاده شد بشما از خدای شما یعنی قرآن آنچه
امرست بجای آرید و آنچه نهی است از آن دوری نمایید تا کار کرده باشید بر وجه احسن ما أُرِيدَ منکم و
گفته اند که احسن برای آن گفت که قرآن مشتمل است بر سه چیز بر ذکر قبایح و ذکر احسن برای آن
کرد تا از آن تعدی نکنند ابن زید گفت دست در محکمات زنید و آنرا کار بندید و متشابهات با
راسخان گذارید که تاویل ایشان دانند مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُم پیش از آنکه عذاب بشما آید ناگاه
و شما ندانید أَن تَقُولَ نَفْسٌ این بیان و اعذار و انذار برای آن کردیم تا نگوید هیچ نفسی تا متابعت کنید
امر خدا را پیش از آنکه گوید نفسی که ای حسرتا و اندوها بر آنچه تقصیر کردم در طاعت خدا و در امتثال امر وی
و آنکه من از جمله مستهزیان بودم قتاده گفت او را این بود که در طاعت خدا تقصیر کرد تا بتقصیر طاعت
کنندگان را استهزا کرد ابو صالح گفت در بنی اسرائیل مردی عالم و عابد و خداوند مال ابلیس وی را
وسوسه کرد و گفت ای مرد از دنیا نصیبی بردار و آنگاه توبه کن او بغرور ابلیس فریفته شد مال خود در
معصیت صرف میکرد تا یک روز ناگاه ملک الموت پیش او آمد او گفت تو کیستی گفت ملک الموت تا جان تو

برهانم آن مرد گفت یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله خدای تعالی حکایت او با رسول کرد او نفوس
یا گوید که اگر خدا مرا هدایت کردی من پرهیزگار بودمی این کافر مانند مذهب او همچنین بوده است تابع
کفر و قدری باشد یا گوید آنگه که عذاب دوزخ بیند کاشکا کرمرا بازگشتی باشد بادنیا اگر من
ازجمله نیکوکاران باشم بلی قد جاءتک آیاتی آمد بتو آیات من تو آنرا تکذیب کردی و استکبار کردی تکبر
نمودی و ازجمله کافران بودی ویوم القیمة تری الذین کذبوا علی الله وجوههم مسودة
الیس فی جهنم مثوی للمتکبرین وینجی الله الذین اتقوا بمفازتهم لا یمسهم السوء ولا هم
یحزنون الله خالق کل شیء وهو علی کل شیء وکیل له مقالید السموات والارض و
الذین کفروا بآیات الله اولئک هم الخاسرون روز قیامت بینی تو کسانی را که بر خدا دروغ
گفتند روهای ایشان سیاه و تاریک الیس فی جهنم مثوی نیست در دوزخ جای و مقام کردن
کافران متکبر و گردن کش وینجی الله نجات دهد خدای تعالی پرهیزکاران از دوزخ بسبب فوز و ظفر
ایشان بطاعت داری و پرهیزکاری جا که با ایشان نرسد هیچ بدی و هیچ اندوهی و بر حال نگردند
اندوهگین نشوند والله خالق کل شیء و خدای است آفریننده هر چیزی که از فعل و خلق او باشد و
اعمال افعال بندگان از کفر و معاصی و او بر همه چیزی وکیل است و نگاهبان له مقالید او راست
کلیدها خزاین آسمان و زمین یعنی اوست که حافظ و نگاهبان آسمان و زمین است از آنجا که کلید
خزینه جز در دست خزینه دار و نگاهبان خزینه نباشد حارث همدانی گفت از امیرالمؤمنین علی ع
شنیدم که او میگفت که از رسول صلی الله علیه و آله پرسیدم که مقالید آسمان و زمین چیست گفت آنست
که بنده هر بامداد و شبانگاه بگوید ده بار لا اله الا الله والله اکبر وسبحان الله والحمد لله واستغفر الله ولا
حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم هو الاول والآخر والظاهر والباطن له الملک وله الحمد یحیی ویمیت
بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر گفت هر که این کلمات بامداد و شبانگاه بگوید ده بار خدای تعالی
او را شش خصلت بدهد اول آنکه از ابلیس و لشکر ابلیس وی را نگاه دارد دوم قنطاری مزد بدهد وی را
که در کفه حسنات او از کوه احد گران باشد و سیم او را بدرجه ابرار و نیکوکاران برساند و چهارم حوری
از حور العین بدهد وی را پنجم دوازده هزار فرشته را حاضر آورد تا این کلمات بنویسند برای وی بر
ورق منشور در روز قیامت برای وی گواهی دهند ششم همچنان باشد که توریة و انجیل و زبور و قرآن
خوانده باشد و چنان باشد که حج و عمرة مقبول کرده باشد اگر آن روز یا آن شب یا آن ماه بمیرد از جمله
شهیدان باشد والذین کفروا آنانکه کافر شدند بآیات خدا ایشان زیانکارانند روز قیامت قل
افغیر الله تأمرونی اعبد ایها الجاهلون ولقد اوحی الیک والی الذین من قبلک لئن
اشرکت لیحبطن عملک ولتکونن من الخاسرین بل الله فاعبد وکن من الشاکرین وما

قدروا الله حق قدره والارض جمیعا قبضته یوم القیمة والسموات مطویات بیمینه سبحانه و
تعالی عما یشرکون بگو ای محمد بدین جاهلان که ای جاهلان ناحق شناس خدای بیغیر باید پرستیدن و
لقد اوحی بدرستی که فرستاده شد بتو و به پیغمبران که پیش از تو بوده اند و گفتند مرا که ای محمد اگر تو شرک آری هر آینه
عمل تو باطل کرده شود و تو از جمله خاسران دنیا و آن کاران باشی مراد با حباط نفی وقوع عمل است بر وجه قبول یعنی هر که شرک
آرد اعمال که کرده باشد بر آن وجه که بجای قبول باشد بل الله بلکه خدا را پرست و از جمله شاکران
باش و این وقتی بود که مشرکان رسول را گفتند که بتان ما را استلام کن تا بتو ایمان آوریم و برا فرموده اند که
بگو ای محمد که مرا فرموده اند که خدا را پرست و از جمله شاکران باش وما قدروا الله حق قدره خدا را تعظیم
کردند و نه دانستند حق دانستن چون غیر خدا پرستیدند و رسول را بعبادة وی فرمودند آنکه شبه کرد
ایشان را بعظمت خود بر طریق تمثیل بآنکه گفت والارض جمیعا زمین با عظمت و بزرگی که وی راست قبضه
وی است و در ید قدرت وی روز قیامت یعنی در وی تصرف وی نماند و منازع ملک مکان زایل
کرده و آسمانها بدست قدرت یمین تکوین وی در نوردیده کرده سبحانه پاکست و منزه آن خدای که بلاء کل را
اوایت و صدها را چندین از آنچه بوی شرک می آرند و انباز میگیرند ونفخ فی الصور فصعق من فی
السموات ومن فی الارض الا من شاء الله ثم نفخ فیه اخری فاذا هم قیام ینظرون واشرقت
الارض بنور ربها ووضع الکتاب وجیء بالنبیین والشهداء وقضی بینهم
بالحق وهم لا یظلمون ووفیت کل نفس ما عملت وهو اعلم بما یفعلون و در صور دردمند
پس بیهوش شود و بمیرد هر که در آسمان و زمین باشد مگر آنکه خدا خواهد و این در نفخه نفخ باشد که عند
آن جمله اهل آسمان و زمین بمیرند الا چهار فرشته جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل ابو هریره روایت
کرد از رسول ع که او پرسیدم گفت از جبرئیل پرسیدم که ایشان کیانند که خدا استثنا کرد گفت هم
الشهداء المتقلدون اسیافهم گفت شهیدان باشند شمشیرها در گردن افکنده در پیرامن عرش ایستاده
باشند روز قیامت فرشتگان باستقبال ایشان آیند با نجیبانی از یاقوت بر زمامهای نجیبها از
سندس ما بر قنم تا زحریر هر گامی چشم نخ باشد و در متنزهات بهشت میگردند و گویند ما بنمائیم
تا ببینیم که خدای تعالی چگونه حکم میکند میان خلقان باید و میکند انس مالک گفت من از رسول شنیدم
که گفت جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل آنگه که خدای تعالی گوید بار خدایا تو عالم تری ما چهار کس
مانده ایم گوید ای ملک الموت جان اسرافیل بر دار او جان اسرافیل بر دارد آنگه گوید که مانده جبرئیل و میکائیل
و ملک الموت گوید میکائیل را جان بردار میکائیل را جان بردارد آنگه گوید که مانده گوید بار خدایا جبرئیل
و ملک الموت حق تعالی گوید مت یا ملک الموت ملک الموت بمیرد و جبرئیل ماند حق تعالی گوید ای جبرئیل
از مرگ چاره نیست جبرئیل بسجده آید و پر بزند و گوید سبحانک ربی وتبارکت ذو الجلال والاکرام

که مانده گوینده ام

گوینده ماینده کشش مانده ابعد

انکه جان بدهد تا ما بزجر کی خدا صحاک کفت ایشان کسانی اند رضوان باشد و حور العین مخزن و قول
اصحاب تحقیق درین باب آنست که چون خدای افنای عالم خواهد کرد نخست وی فنا بیافریند لا فی
محل تا این جز و فنا هم اجسام و اعراض ملفی شوند اجسام بضدیت و اعراض بتبعیت ثم نفخ فیه
دیگر دمیده شود و آن نفخه احیا باشد بار سوم فاذا هم قیام ینظرون یعنی ایشانرا بر پای ایستاده مینگرند
از خدا بر تا چه فرماید واشرقت الارض بنور ربها و زمین روشن و نورانی کرده بنور خدای خود که هند
که خدای تعالی چندان نور بیافریند در روز قیامت که همه زمین قیامت منور شود باو ووضع الکتاب
و نامهای اعمال بندگان بنهند برای حساب وجیء بالنبیین و کواهان بیارند تا برای پیغمبران کواهی دهند به
تبلیغ رسالت و کفته مراد بکواهان فرشتگانند که بخلقان موکلند وقضی بینهم و حکم کنند میان
ایشان بحق و بر ایشان ظلم نکنند و تمام بدهند هر نفسی را آنچه کرده باشد یعنی جزای آن از خیر و شر و
ثواب و عقاب و او عالم و دانا است بآنچه ایشان میکنند وسیق الذین کفروا الی جهنم زمرا
حتی اذا جاؤها فتحت ابوابها وقال لهم خزنتها الم یاتکم رسل منکم یتلون علیکم
ایات ربکم وینذرونکم لقاء یومکم هذا قالوا بلی ولکن حقت کلمة العذاب علی
الکافرین قیل ادخلوا ابواب جهنم خالدین فیها فبئس مثوی المتکبرین برانند آنانرا که بر
خدا کافر باشند بجانب دوزخ کروه کروه هر امتی را با مقتدای تا چون بدوزخ رسند درهای
دوزخ را بگشایند و آن هفت در باشد خازنان دوزخ ایشانرا کویند هیچ رسولان و پیغمبران که از
شما بودند بشما نیامدند که بر شما میخواندند یعنی ایات خدا را و شما را میترسانیدند از دیدن این
روز کویند بلی آمدند لکن واجب شد و سزاوار کشت سخن خدای که کفت لاملان جهنم من الجنة
والناس اجمعین کافرانرا کویند در شوید از این درها دوزخ که این جای شماست و بد جای است دوزخ
کردنکشانرا وسیق الذین اتقوا ربهم الی الجنة زمرا حتی اذا جاؤها وفتحت ابوابها وقال
لهم خزنتها سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین وقالوا الحمد لله الذی صدقنا
وعده واورثنا الارض نتبوء من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین وتری الملائکة
حافین من حول العرش یسبحون بحمد ربهم وقضی بینهم بالحق وقیل الحمد لله رب
العالمین و برانند آنانرا که تقوی و پرهیزکاری کردند تا بهشت رسند کروه کروه هر کروهی را با مقتدای
وی تا چون بدرهای بهشت رسند و آن هشت است درهای بهشت را کشاده یابند فرشتگان
باستقبال آیند خازنان بهشت بهشتیانرا کویند سلام و درود بر شما باد خوش دل باشید و خوش
عیش و در بهشت آیند مخلد و جاوید امیر المومنین علی علیه السلام کفت ایشانرا بر در بهشت درختی
باشد از ساق آن درخت دو چشمه آب می آید او را کویند از این چشمه غسل کن غسل کن بنضرة نعیم

حزب

برانذام

براندام او برود اندامش پاکیزه و ناعم شود پس از آن دیگر بار کرد بروی خشیند و موی کالیده
نکردد آنکه از چشمه دیگر آب دهند تا آنچه در اندرون ایشان باشد از رنج و غل و غش و حقد و
حسد بیرون شود انگاه فرشتگان باستقبال ایشان آیند بر در بهشت و ایشانرا کویند سلام علیکم
طبتم فادخلوها خالدین و هر یکی را بعلامت بشناسند و کرد ایشان در آیند چنانکه خویشان
شفقت کنند با کسی که از سفر در آید آنکه یکی از غلامان برود و زنان او را از حور العین خبر دهد ایشان
باستقبال تا در سرای بیایند و بروی سلام کنند چون در شوند فاذا سرر موضونة تختها بیند مرصع
بانواع جواهر بساطها انداخته و فراشها کرده و بالشها نهاده در اساس و دیوارها خشتی از زر و نقره
و یاقوت و لولو سفید و زمرد سبز بر تخت نشینند و تکیه زنند در سقف آن نگاه کنند چشم خیره
بماند کویند الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله فرشتگان کویند تلک
الجنة التی اورثتموها بما کنتم تعملون ایشان کویند الحمد لله صدقنا وعده سپاس خدایرا که وعده
خود ما را راست کرد و زمین بهشت بمیراث بما داد تا ما هر کجا که خواهیم از بهشت فرو می آییم نکو
مزدی است بهشت عاملانرا که عمل صالح کنند آنکه خطاب کرد رسول را و کفت وتری الملائکة چون
تو فرشتگانرا که از عرش در آمده تسبیح و تحمید میکنند خدایرا بر سبیل لذت نه بر سبیل عبادت
که آن روز تکلیف نباشد و حکم کرده شود میان خلایق از ظالمان و مظلومان و میان پیغمبران و امتان
حکمی بحق و کفته شد الحمد لله رب العالمین شکر و سپاس مر خدایرا در ابتدای خلق خدای تبارک و
تعالی کفت الحمد لله الذی ... باشد بندکانش را و در ابتدای کارها و انتهای کارها همین کلمات
بر زبان رانند سورة المومن مکیست هشتاد و دو آیه است در وی ناسخ و منسوخ نیست و در روای
آن سوره المومن خوانند که در وی ذکر مومن آل فرعون است عبد الله عباس کفت لکل شیء لباب
ولباب القرآن الحوامیم هر چیزی را خلاصه و مغزی است و مغز قران حوامیم است رسول علیه السلام
کفت حوامیم هفت است و درهای دوزخ هفت جهنم و حطمه و لظی و سعیر و سقر و هاویه و
جحیم روز قیامت هر سورتی بیاید و بر دری از این درها بایستد و رها نکند که هیچ خواننده این
سورتها را که ایمان داشته باشد بوی بدوزخ برند و رسول کفت لکل شیء ثمرة وثمرة القرآن
الحوامیم هن روضات حسنات محصنات متجاورات فمن احب ان یرتع فی ریاض الجنة
فلیقرا الحوامیم هر چیزی را میوه است و میوه قران حوامیم است این سورتها و صفهای اند
نیکو و خوش هر کسی که خواهد که در مرغزارها بهشت رود و چرا کند کو حوامیم برخوان والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم

حم تنزیل الکتاب من الله العزیز العلیم غافر الذنب وقابل التوب شدید العقاب

ذِي الطَّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَغْرُرْكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ عکرمه روایت کرد از رسول علیه السلم که حاٰمیم از نامهای خدای تعالی است و این از کلیدهای خزاین خدا است عبد الله عباس گفت حاٰمیم اسم الله اعظم نام مهترین خدا است چون الر و حم و ن جمع کنی الرحمن باشد عطای خراسانی گفت افتتاح نامهاست از نامهای خدا که در اولش حاست چون حلیم و حمید و حی و حنان و میم افتتاح آن نامست که اولش میمست چون ملک و مالک و مجید یاران این آنست که انس روایت کرد که روزی اعرابی رسول را پرسید که حاٰمیم چیست ما در لغت خود این را نمیشناسیم گفت بدو آسما و فواتح سور ابتدا نامها و اوایل سورتها قرطبی گفت خدای تعالی قسم یاد کرده است بحلم و ملکش یعنی بحرمت بردباری و پادشاهی من که عذاب نکنم آن را که از اخلاص بگوید لا اله الا الله چون حاٰمیم نام سوره باشد یعنی این بود که حاٰمیم سورتی است فرستاده خدا که عزیز و غالب و درست کار بود دانا و گفته اند که معنی حاٰمیم حم است یعنی تقدیر کرده اند بود نهادنا و از آن جمله قرو فرستادن قرآنست از نزد ملک آفریدگار عزیز و دانا و آمرزنده گناه کاران توبه پذیرنده تایبان شدید العقاب سخت عقوبت است آن را که توبه نکنند و نگویند که لا اله الا الله خداوند فضل و نعمت است بر کسانی که این کلمه بگویند و اصل طول انعامی باشد که مدتش دراز بود حماد گوید که ثابت گفت که جایی فرو فرو آمده بودم در پهلوی خیمه مصعب الزبیر در بیابانی که مرغ نمی پرید و هیچ حرکت نمی جنبید من این سوره آغاز کردم چون گفتم غَافِرِ الذَّنْبِ مرا گفت بگو یا غافر الذنب اغفر لی ذنبی چون گفتم قَابِلِ التَّوْبِ گفت بگو یا قابل التوب اقبل توبتی چون گفتم شدید العقاب گفت بگو یا شدید العقاب اعف عنی عقابی چون گفتم ذی الطول گفت بگو یا ذا الطول طل علی بخیر من از خیمه بیرون دویدم از چپ و راست نگاه کردم هیچکس را ندیدم اهل اشارت گفتند غَافِرِ الذَّنْبِ فضلا وَقَابِلِ التَّوْبِ وعدا وَشَدِيدِ الْعِقَابِ عدلا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ فردا یزید اصم گفت مردی بود از جمله معروفان اهل شام بزیارت پیش عمر خطاب آمد روزی چند پیش وی می بود اگر روزی چند پیش وی نیامد گفت فلان کجاست گفتند بشراب مشغول شده است گفت تا پیش تو نشند بسم الله الرحمن الرحیم حم تنزیل الکتاب تا دیر و گفت برو و دوروقتی که مست باشد بوی ده چون نامه را بوی دادند برخواند گفت ای راست بقبول توبه و غفران گناه و تهدید و عقاب و آن را باز میخواند تا دلش نرم شد و توبه کرد مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ جدل نکنند و خصومت در آیات خدای و دفع کردن آن مگر کسانی که کافر شدند فَلَا يَغْرُرْكَ باید که ترا فریفته کرداند مادر گشتن ایشان در شهرها برای مکاسب و تجارت که مصر و باز گشت آن بازوال خواهد بود

ابوهریره

ابوهریره از رسول روایت کرد که جدال در قرآن کفر باشد كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَالْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَجَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ وَكَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ پیش از ایشان قوم نوح نوح را تکذیب کردند و آن جماعت که پس ایشان بودند و مجتمع شدند و بمخالفت انبیا کردند و بر ایشان بعداوت بیرون آمدند و هر یکی از ایشان قصد پیغمبر خود کردند تا ورا بگیرند و بکشند و با او مجادله و خصومت کردند بباطل تا حق را باطل کردانند پس ایشان را بگرفتم و هر یکی را بنوعی دیگر عذاب کردم اکنون بنگر و بدان که عذاب من چگونه بود ایشان را وَكَذَلِكَ همچنین واجب شد و سزاوار گشت کلمه خدای تو یعنی وعید او بعذاب و هلاک کافران و آنکه ایشان اهل عذاب و دوزخ اند الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آن فرشتگان که عرش را برگرفته اند و آنها که گرد برگرد عرش اند خدای تعالی را تسبیح میکنند با حمد و ثنا و ستایش و بوی ایمان می آرند و آمرزش و استغفار میخواهند برای کسانی که ایمان آورده اند میسره روایت کرد که حاملان عرش را پایها در هفتم زمین است و سرهای ایشان از عرش گذشته است و ایشان خاشع و ترسکار باشند و سرها در پیش افکنده باشند و ایشان از اهل آسمان هفتم خایف تر باشند و اهل آسمان هفتم از اهل آسمان ششم خایف تر باشند و همچنین اهل هر آسمانی از آن که فروتر ایشان باشد خایف تر باشند مجاهد گفت میان فرشتگان و میان عرش هفتاد حجاب است از نور در خبر است که خدای تعالی چندان فرشتگان را بیافرید که عدد ایشان جز خدای نداند و ایشان را فرمود که عرش را بردارید نتوانستند جبرئیل و میکائیل و عزرائیل و اسرافیل را فرمود که عرش من بردارید بر دوش حاملان نهید جبرئیل پایه یک گوشه و گفت سبحان الله و میکائیل بدیگر گوشه آمد و گفت الحمد لله و عزرائیل بگوشه دیگر و گفت لا اله الا الله و اسرافیل بگوشه دیگر و گفت الله اکبر و عرش را آسانی برگرفتند و بر دوش حاملان عرش نهادند چون ثقل و گرانی عرش بایشان رسید گفتند لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم آن بار بر ایشان آسان شد پس ای مرد چون ترا نیز دشواری پیش آید این کلمات التجا کنی تا بر تو آسان گرداند عبد الله عباس گفت که رسول گفت تفکروا فی المخلوق لا فی الخالق در آفریدگار اندیشه مکنید در آفرینش کنید که خدای تعالی را فرشته ایست که نام وی اسرافیل است عرش بر دوش وی است پایهای او از هفتم زمین گذشته است و سر او از بالای هفتم آسمان و او از عظمت و هیبت او چنان شود

دیگر حاملان عرش جابر عبدالله انصاری گفت که رسول علیه السلم گفت مرا دستوری داده اند که باز گویم
از فرشتگان از جمله حاملان عرش تا بدوش او هفتصد ساله راه است اما صفت عرش لقمان بن عامر از یزید رقاشی روایت
کرده که رسول علیه السلم گفت که خدای تعالی عرش را از جوهر سبز آفرید و او را هزار هزار رست بر
هر رستی هزار هزار بیضا هر رویی صد هزار و شصت هزار بار دنیاست و بر هر رویی هزار هزار زبانست
بهر زبانی خدای را تسبیح میکند بهزار هزار لغت بعدد هر لغتی از لغات عرش خدای را خلقی است که بآن
لغت تسبیح میکنند صادق ع روایت کرده از پدرانش بیان قایم عرش تا دیگر قایم چندانی که مرغی سریع الخفقان
هزار سال پرد تا بوی رسد و خدا را فرشتگانست نام او حزقائیل او را هجده هزار پر است از پری تا بپری
پانصد ساله راه است بخاطر او بگذشت که بالای عرش چند باشد خدای تعالی پرهاش مضاعف کرد تا
سی و شش هزار پر شد برین صفت انکه خدای تعالی وی را گفت بپر بیست هزار سال می پرید بعد از ان خدای
تعالی شش چندان قوت کرد تا سی هزار سال می پرید گفت بار خدایا چندین پریدم و چند مانده است گفت
هنوز یک قایم از قوایم عرش نپریدی و اگر تا نفخ صور بپری هنوز بیک قایم عرش نرسیده باشی آن فرشته
گفت سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ وحق تعالی رسول را فرموده که این تسبیح در سجود بگوی و از صادق ع
روایتست که هیچ چیز از عرش خایف تر نباشد و از جمله لغات و کلمات او اینست که اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ
غَضَبِ اللّٰهِ وَاَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ سَخَطِ اللّٰهِ وَاَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ نِقْمَةِ اللّٰهِ خدای تعالی عرش بیافرید فرشتگان
گفتند که از عرش هیچ چیز بزرگتر نباشد حق تعالی ماری را بیافرید تا گرد عرش در آمد هنوز یک نیمه
وی ناپیدا آمد و او هزار بال دارد و هفتاد هزار روی بر هر رویی هزار هزار دهان در هر دهنی هفتاد
هزار زبان خدا را تسبیح میکند وهب منبه گفت گرد عرش هفتاد هزار صف فرشته اند چون یکی تکبیر کند
تکبیر و تهلیل کنند رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ از جمله دعای ایشانست که مؤمنان را میگویند خداوندا
ایشان را در بهشتهای عدن بر انکه ایشان را وعده کردی و انکس را که صالح است از پدران ایشان و
زنان و فرزندان ایشان بدرستی آن خدای که عزیزی و غالب و درستکاری و درست گفتار خداوندا
ایشان را از بدی نگهدار و از گناه و معصیت بلطف و کرم خود باز دار که هر کرا تو از بدی نگهداشتی
رحمت کردی و آن فوز عظیمست و ظفر بزرگوار سعید جبیر گفت مردی را ببهشت برند و بجای خود برسد
چون ساکن شود گوید مادر و پدرم و اهل و ولدم کجا اند فرشتگان گویند ایشان این عمل نکرده اند
که تو داری گوید بار خدایا من در حق ایشان شفاعت میکنم حق تعالی بفرماید تا ایشان را بوی پیوندند
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادَوْنَ لَمَقْتُ اللّٰهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ
قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ ذَلِكُمْ
بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللّٰهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَإِنْ يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلّٰهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ

انکه کافر شدند ایشان را آواز دهند و گویند در ان حال که در دوزخ باشند و خود را دشمن دارند
چون عقاب بر ایشان سخت شود که دشمنی خدا شما را در دنیا بر کفر و معاصی بزرگترست از انکه دشمنی
شما خود را اینجا انکه بیان این کرد و گفت اذ تدعون چون شما را بایمان دعوت میکردند و شما کافر میشدید
و ایمان نمی آوردید قالوا ربنا و گفتند این کافران یعنی در دوزخ گویند خداوندا ما را بمیرانیدی دو بار
و زنده گردانیدی دو بار اماتت اول در دنیاست عند انقضاء الاجل و دوم در گورست بعد از
سوال گور و احیاء اول در گور بر سوال گور و احیاء دوم در قیامت و این قول سدیست و جمعی
از مفسران و این مذهب اصحاب ماست و مذهب اصحاب الحدیث و مشایخ معتزله و همین تفسیر است
قول خدای كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللّٰهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ عبدالله عباس گفت اماتت
اول در اصلاب پدرانست که نطفه بودند و اماتت دوم در دنیا برای تکلیف و احیاء دوم در قیامت برای
ثواب و عقاب و این مذهب اصحاب شماست و مذهب اول موافق ظاهر آیاتست برای انکه اماتت نباشد
الا از حیوة چه معنی اماتت میرانیدنست و این در حق نطفه معنی ندارد و زنده گردانیدن نباشد الا
مرده را که در وی حیوة بوده باشد و در آیه سورة البقره گفت وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا اموات جمع است و میت آن
باشد که در وی حیوة نباشد مراد انست که شما در اصلاب آبا و ارحام امهات جماد بودید شما را احیا کرد
چون گفت اموات نیست با این احیا گفت و این هر دو مجاز شود دیگر اماتت و احیا هر دو حقیقت
فاعترفنا بذنوبنا ما بگناه خویش معترف گشتیم هیچ سبیلست که ما را راهی باشد که بدنیا بیم تا عمل صالح
کنیم و عذری بخواهیم و تدارک کار خود بکنیم ایراد دلیلست بر سوال گور و اخبار بسیارست برین
از طریق ما و طریق اصحاب الحدیث که بحد تواتر رسیده است و در ان حالت باشد که این سوال که مرده را
در گور نهند و سر گور بر وی راست کنند تا در آیه است که آواز نعلین کسانی که از سر گور او باز گردند بشنود
و انکس که دست بر خاک وی نهد برای زیارت او چون دست بهم باز زنند و بشناسد و حدیث فاطمه بنت اسد
بر سر گور روی بنشست چنانکه کسی گوش با سخن کسی کند عمار یاسر گفت ابنک ابنک صحابه از وی پرسیدند
این که چه بود که گفتی گفت بروی راست کردند خدای تعالی وی را زنده کرد فرشتگان بسوال آمدند و
ورا از خدا پرسیدند جواب بصواب بداد و از رسول پرسیدند جواب بصواب بداد و چون از امام
پرسیدند فرو ماند منش تلقین کردم و این حدیث که الْقَبْرُ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ
حُفَرِ النِّيرَانِ هم دلیلست برین برای انکه این معنی مقصود بود که در گور زنده باشد ذلکم بانه شما را
این عذاب دایم بسبب آنست که چون دعوت کردند شما را با خدای پرستیدن او باخلاص کافر شدید
و ایمان نمی آوردید و اگر بوی شرک آوردی شما بشرک وی ایمان آوردید امروز حکم خدا راست حکم
کرده است بر شما بعذاب ابد و دوزخ جاوید و انکه شما را از دوزخ مخرجی نباشد هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ

وَيُنَزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ او ستان خدائی که بشما نماید ایات و علامات خود از ادله که دالست بر وحدانیت او و ینزل و فرو فرستد برای شما از آسمان روزی یعنی باران که کشت و نبات شود و ما یتذکر و اندیشه نکند درین و پند نگیرد ازین مگر آن کسی که با خدا رجوع کند و روی بطاعت وی آرد زیرا که انکس بر طریق عناد بود متذکر و متعظ نگردد فادعوا الله پس بخوانید خدا را و بپرستید ویرا باخلاص و اگرچه کافران کاره این باشند بخواهند که شما خدا را تنها پرستید رفیع الدرجات او خدایست بلند کرداننده درجات نیکان ثواب از انبیا و اولیا و مومنان و بلند کرده اند عرش و اسمان و بلند پایه و مقدار است که هیچ بالای او نیست نه بمعنی جهت بلکه بمعنی علو منزلت خداوند عرش است خالق و ملک اوست و باو قایمست یلقی الروح القا وحی میکند و وحی میفرستد بانکس که میخواهد و وحی را روح خوانند برای انکه شرع باو زنده است چنانکه تن بجان برای آن فرستاد تا بیم کند از روز قیامت و این روز را یوم التلاق برای آن خوانند که درین روز اهل آسمان و زمین بیکدیگر رسند و برای انکه هر کسی آنچه کرده باشد از خیر و شر و ظالم بمظلوم رسد و عابد بمعبود یوم هم بارزون روزی که ایشان ظاهر شوند و از گورها بیرون آیند بصحرای قیامت و بر ایشان پوشیده نباشد لا یخفی علی الله هیچ چیز بر خدا پوشیده نگردد از ایشان و درین روز ندا آید که لمن الملک الیوم امروز ملک و پادشاهی کراست ازانکه در دنیا پادشاهی میکردند کسی را مجال نباشد هم خود جواب دهد که لله الواحد القهار ملک خدایراست که یکیست و شکننده کام جباران و گردن متکبران و گفته اند که این جواب اهل محشر دهند یا انکس که این ندا کند از فرشتگان الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْآزِفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَاظِمِينَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ امروز جزا دهند هر نفسی را برآنچه کرده باشد و بر هیچکس ظلم نبود و خدای تعالی زود شمار حساب خلقان بروی آسان باشد عبدالله مسعود را ازین آیه پرسیدند گفت خدای تعالی خلقان را حشر کند در صعیدی یعنی زمینی چون سیم سفید که بر روی آن زمین خدا را یاد نزده باشد و این حکم که آنجا بود این باشد که خدای تعالی گوید یا منادی ندا کن لمن الملک الیوم خلایق گویند لله الواحد القهار و انذرهم و بترسان ایشان را ای محمد از روز آزفه که قیامتست برای

آروز آزفه خوانند که نزدیکست از آنجا که کل ما هو آت قریب اذ القلوب لدی الحناجر آنگه که دلها از خوف بحلقها رسیده باشد این از آنجا گفت که عرب گوید مرد بد دل چون بترسد بادی در دل و افند منتفخ شود بر بالا اید دل نیز با لا اید کاظمین خشم و اندوه فرو خورند بر گناه ما للظالمین نباشد ظالمان را خویشاوندی و نه هیچ شفاعت کننده که شفاعت وی قبول کنند و در آنچه خواهش یا ان وی یعلم اوست آن خدای که خیانت چشمها داند و آن چشمی که بخیانت نظر کند از اشارات عبدالله عباس گفت این مردی باشد که با جماعتی نشسته بود زنی بگذرد دزدیده بوی نگرد رسول ع النظرة الاولی لک و الثانیة علیک و میداند آنچه دلها آنرا پوشیده میدارد والله یقضی بالحق خدای تعالی حکم کند بحق و راستی و آنکه ایشان را میخوانند و می پرستند بهیچ چیز حکم نکنند و نتوانند که در بدستی که خداست که او شنوا و بینا بحقیقت است أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَكَفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ استفهامست بر سبیل تنبیه و توبیخ میگوید همی این کافران در زمین نمیروند تا بنگرند و ببینند که چون بود عاقبت و سرانجام آنانکه پیش از ایشان بودند آن کافرانی که بقوت و مردی از ایشان سخت تر بودند و آثار ایشان از سراها و کوشکها و شهرها بیشتر بود چون در خدا عصیان آوردند ایشان را بگرفت بسبب گناههای ایشان و نبود برای ایشان هیچ جای و نگاه دارنده از عذاب ایشان را از آن آمد که رسولان بایشان می آمدند ایشان کافر میشدند و انکار میکردند خدای ایشان را بگرفت و او خدای است سخت عقوبت مر بندگان عاصی را وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ إِلَى فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَقَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ ما موسی را فرستادیم بآیات و ادله و حجتهای روشن و هویدا بنزدیک فرعون و هامان و قارون موسی چون اظهار معجزه کرد و حجت ظاهر کرد ایشان گفتند که او جادوی دروغ زنست فلما جاءهم پس آنگاه که موسی بایشان آمد بحق و حق را بنمود گفتند اقتلوا بکشید پسران آنان را که بموسی ایمان آوردند یعنی اعادهٔ قتل کنید چنانکه پیش ازین میکشید و استحیوا نساءهم و دختران ایشان را زنده رها کنید تا ایشان بقتال نیایند و تا نسل بنی اسرائیل منقطع گردد و ما کید الکافرین نیست کید و مکر کافران از فرعون و قوم وی مگر در ضیاع و ضلالت که از آن هیچ مراد ایشان بر نیاید و از آن اثری حاصل نگردد و قال فرعون فرعون گفت دست از من بدارید و مرا بگذارید تا موسی را بکشم

وخدای خود را بخوان تا او را از من نگاه دارد این را دلیلست بر آنکه فرعون از موسی و دعوت او بترسید و
توهم راست بر قوم او وایهام آن کا ایشان اشارت کنند بانکه نا کشد وی را و از کشتن موسی هیچ مانع نبود
وی را مگر فزع و خوف آنکه فرعون گفت إنی أخاف من بترسم که دین شما را در بدل می اندازد یا در زمین فساد
آشکارا کردند وقال موسی إنی عذت بربی وربکم من کل متکبر لا یؤمن بیوم الحساب و
قال رجل مؤمن من آل فرعون یکتم إیمانه أتقتلون رجلا أن یقول ربی الله وقد جاءکم
بالبینات من ربکم وإن یک کاذبا فعلیه کذبه وإن یک صادقا یصبکم بعض الذی إن
الله من هو مسرف کذاب موسی ع چون بشنید که او را تهدید بقتل میکنند پناه با خدا داد و
گفت من پناه گرفتم با آفریدگار و پروردگار خود و آن شما و از شر بدی هر متکبری که ایمان نمی آرد بروز جزا
و حساب وقال رجل مؤمن مردی مؤمن که ایمان نخود از آل فرعون پنهان می پوشید و او خربیل بود گفت ای
قوم مردی را میکشید که او میگوید که پروردگار من خداست این مرد از آل فرعون بود و بعضی گفتند که از
بنی اسرائیل بود وهب منبه گفت نام او خربیل بود وقد جاءکم و حال آنست که این مرد از خدا بشما حجتها آورده
است و معجزات نموده باز این هر حال او از دو بیرون نیست اگر دروغ زنست و بال دروغ وی باشد و بر وی آن
باز وی راجع و اگر راستگوی باشد برخی از آنچه شما را وعده میکند بشما رسد و هلاک شما در آن باشد إن الله لا
یهدی بدرستی که خدای تعالی هدایت نکند آنرا که او مسرف و دروغ زن باشد و وی خبر گوید که هیچ چیز بر من
از آن سخت تر نیامد که روزی رسول نماز میکرد کافران مکه و ها کردند تا فارغ شد آنگه بیامدند گریبان
رسول ورداء او بگرفتند و گفتند توی که نهی میکنی ما را از آنکه خدایان خود را و خدایان پدران خود را پرستیم
یکی از صحابه برپای خاست و گفت أتقتلون رجلا أن یقول ربی الله این میگفت و میگریست تا آنکه دست از او
باز داشتند یا قوم لکم الملک الیوم ظاهرین فی الأرض فمن ینصرنا من بأس الله إن جاءنا قال
فرعون ما أریکم إلا ما أری وما أهدیکم إلا سبیل الرشاد وقال الذی آمن یا قوم إنی أخاف
علیکم مثل یوم الأحزاب مثل دأب قوم نوح وعاد وثمود والذین من بعدهم وما الله
یرید ظلما للعباد مؤمن آل فرعون گفت ای قوم امروز ملک و پادشاهی شما راست و در دست شما است
و شما ظاهرید و غالب در زمین مصر پس اگر چنان باشد که این مرد میگوید عذاب خدای بما رسد که باشد
که ما را نصرت کند و از عذاب برهاند قال فرعون ما أریکم فرعون گفت من نمی نمایم بشما الا آنچه می
بینم و میدانم یعنی بشما آن میخواهم که بخود می خواهم و آنچه برای خود صواب میدانم شما را میگویم و
شما را بجز راه راست نمی نمایم وقال الذی آمن این کس که ایمان آورده بود یعنی خربیل گفت ای قوم من بر
شما میترسم از روزی مانند روز آن جماعت که پیش از شما بودند و مانند عادت و خوی قوم نوح با نوح و عاد
با هود و ثمود با صالح و کسانی که پس از ایشان بودند که در پیغمبران خود عاصی شدند تا خدای تعالی هر یکی را

یعدکم
لا یهدی

بعداز

ولای بسان کرد و آنچه با ایشان کرد بعدل کرد نه بظلم از آنکه خدای تعالی نخواهد که بر بندگان خود
ظلم کند و برای ایشان ظلم نخواهد و ایشان را بظلم نفرماید ویا قوم إنی أخاف علیکم یوم التناد
یوم تولون مدبرین ما لکم من الله من عاصم ومن یضلل الله فما له من هاد ولقد جاءکم
یوسف من قبل بالبینات فما زلتم فی شک مما جاءکم به حتی إذا هلک قلتم لن یبعث الله من
بعده رسولا کذلک یضل الله من هو مسرف مرتاب هم حکایت وعظ و نصیحه و تذکیر خربیل است
میگوید که ای قوم من بر شما از روز ندا کردن و یکدیگر را آواز دادن میترسم یعنی روز قیامت و این روز
برای آن روز منادی خوانند که کافران در آن روز بر خود بویل و ثبور ندا کنند و برای آنکه اهل دوزخ را
ندا کنند ونادی أصحاب الجنة أصحاب النار أن قد وجدنا ما الایه و برای آنکه در آن روز هر کسی را با امام خود
باز خوانند یوم ندعوا کل أناس بإمامهم و برای آنکه این ندا کنند یا أهل الجنة خلود ولا موت ویا أهل النار
خلود ولا موت و ابن عباس یوم التناد بتشدید دال خواند یعنی روز رمیدن باشد و این آنگاه بود که اهوال قیامت
بینند و نفیر دوزخ بشنوند برمند جائیکه شتر رمند بهیچ جانب الا که فرشتگان باشند صف در صف زده
باز گردند و بجای خود باز آیند و ذلک قوله والملک علی أرجائها یوم تولون مدبرین روزی که برگردید
برگردیده از موقف حساب شما را از عذاب خدا هیچ حامی و نگاه دارنده نباشد ومن یضلل و هر که خدا او را
از راه بهشت گمراه کند و از طریق بهشت بگرداند پس او را هیچ کس هدایت نتواند کرد و به بهشتش نتواند
رسانیدن ولقد جاءکم و بدرستی که آمد بشما پیش از این یوسف پیغمبر با حجتهای روشن و دلیلهای واضح
وهب منبه گفت که فرعون موسی همان فرعون یوسف بود از عهد یوسف تا بعهد موسی بماند و گفته اند که
فرعون دیگر بود فما زلتم فی شک شما همیشه در شک بودید و از آنچه یوسف آورده از رسالت و پیغمبری وی تا
چون وی متوفی شد شما گفتید که هرگز از پس وی خدای پیغمبری نفرستد همچنانکه خدای تعالی آن قوم را بسبب
عناد و انکار ایشان خذلان کرد و فرو گذاشت فرو گذارد کسی را که وی کژ انکار باشد اسراف کند بر نفس خود
کافر باشد و شاک در وحدانیت ولی و نبوت پیغمبرانش الذین یجادلون فی آیات الله بغیر سلطان أتاهم
کبر مقتا عند الله وعند الذین آمنوا کذلک یطبع الله علی کل قلب متکبر جبار وقال فرعون
یا هامان ابن لی صرحا لعلی أبلغ الأسباب أسباب السماوات فأطلع إلی إله موسی وإنی لأظنه کاذبا
وکذلک زین لفرعون سوء عمله وصد عن السبیل وما کید فرعون إلا فی تباب آنکه جدل
کنند و میکوشند در ابطال آیات خدای بی حجتی و برهانی که بایشان آمده بزرگست دشمنی آن جدال و خصومت ایشان
نزدیک خدا و نزدیک آنانکه ایمان آورده اند کذلک همچنین کند خدای که مهر نهد و علامتی و نشانی بر هر
دلی که او متکبر و گردنکش باشد تا بآن مهر و علامت فرشتگان فرق کنند میان مومنان و منافقان و این طبع که
مهر است مانع نباشد از ایمان که اگر مانع باشد از لطف او بسیار را مانع باشد و خدای گفت بل طبع الله علیها

بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا مهر كرد بر دل ايشان ايمان نمي آرند الا اندكي و دل را صفت كرد به متكبر
براي آنكه موضع تكبر است و چون دل متكبر باشد اعضا ديگر هم متكبر باشد فرعون هامان را گفت و هامان
وزير او بود كه اي هامان براي من كوشكي بلند تا باشد كه بسبب آن براههاي آسمان بر سر و بر خداي
مطلع شوم كه من نيك ميپندارم كه وي دروغ ميگويد و همچنين بيار استند براي وي عمل بد وي را و بگردانيدند
وي را از راه راست يعني شيطان تا فرعون انكار كرد و با موسي كيد آغاز نهاد كيد او جز در خسارت و زيان
كاري و هلاكت وي باشد وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ يَا قَوْمِ إِنَّمَا
هَٰذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا
وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا
بِغَيْرِ حِسَابٍ باز سخن مؤمن آل فرعون شد و گفت آنكه وي مؤمن بود قوم خود را گفت اي قوم متابعت
من كنيد و از پي من بياييد تا من شما را هدايت كنم براهي راست اي قوم من زندگاني دنيا متاع است بر جوهر جاري
زمان اندك و آخرت سراي قرارست و جاي هميشگي بدي بكند و كرد معاصي نكرديم كه هر كه بدي
كند جزاي مثل آن يابد و هر كسي كه عمل صالح كند و كار نيك اگر مرد باشد و اگر زن و مؤمن باشد و هر
كسي كه بر صفت عمل وي بود ايشان را بهشت برند و بي حساب روزي دهند وَيَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى
النَّجَاةِ وَتَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ وَأُشْرِكَ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْغَفَّارِ
لَا جَرَمَ أَنَّمَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ وَأَنَّ مَرَدَّنَا إِلَى اللَّهِ و
مردنا الي الله وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ فَسَتَذْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَأُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ
إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ هم سخن مؤمن آل فرعونست كه گفت اي قوم من چيست مرا كه من شما را بنجات و خلاص
از عقاب و عذاب خداي دعوت ميكنم و آن ميخوانم و شما مرا بآتش دوزخ دعوت ميكنيد يعني با چيزي
كه موجب دوزخ است و آن آنست كه ميخواهيد كه من كافر شوم و بخداي وي شرك آرم و انباز گيرم با وي
شرك آرم و انباز گيرم با وي آن چيز را كه مرا بآن علم نيست يعني خود او چيست تا معلوم باشد يعني شريك خداي و
من شما را بخداي ميخوانم كه غالب است و عالم آمرزنده گناه گناهكاران لاجرم هر آينه حق شد و ثابت
كه آنچه شما مرا بآن دعوت ميكنيد او را دعوتي نيست در دنيا و نه در آخرت با خداي خود
و نه دعوتي كه مستجاب باشد و ثابت شد كه مرجع و بازگشت ما با خداي است و مسرفان آنانكه ايشان اهل
دوزخ اند آنكه گفت فستذكرون امروز با شما ميگويم و وعظ و نصيحت ميكنم و شما مي شنويد فردا بود
كه ياد كنيد آنچه شما را ميگويم و ياد آوريد آن وقت كه عذاب بشما رسد اما فايده نكند و سود ندارد
من كار خود با خداي افكنم و او بيناست بكار بندگان خود فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا وَحَاقَ بِآلِ
فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ

نصف الجزء

الى النار وتدعونني

فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ وَإِذْ يَتَحَاجُّونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ
تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِنَ النَّارِ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ
حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ خداي تعالي نگاه داشت او را از بديهاي آن مكر كه ايشان كردند و برسيد بآل فرعون
بدي عذاب و آن غرق بود كه بايشان رسيد النار يعرضون الآيه آتش را بر ايشان عرض ميكنند بامداد و شبانگاه
و غرض اظهار چيزي باشد يعني عذاب را بر ايشان اظهار كنند و گويند اي آل فرعون اين منازل شماست سدي
گفت چون ايشان را در دريا غرق كردند ارواح ايشان در شكم مرغان سياه كردند تا ايشان را عرض ميكنند بر بامداد
و شبانگاه تا بروز قيامت حماد فزاري گفت كه مردي از اوزاعي پرسيد كه مرغاني را مي بينيم كه از دريا مي
آيند همه سفيد و بجانب غرب ميشوند فوج فوج چندانكه عدد ايشان خدا داند نماز شام باز آيند همه سياه
شده باشند گفت آن مرغاني اند كه ارواح آل فرعون در حوصلهاي ايشانست ايشان را بر دوزخ عرض ميكنند
بامداد و شبانگاه پرهاي ايشان سوخته گردد و سياه شود بآشيانهاي خود شوند شب آن پرها بريزد و پرهاي
سفيد بر آيد ديگر بار چون بر دوزخشان عرض كنند سياه كردند تا بروز قيامت همچنين باشد چون قيامت شود
خطاب آيد كه ادخلوا آل فرعون در شويد اي آل فرعون در سخت ترين عذابي و اين آيه دليلست بر عذاب گور
وَإِذْ يَتَحَاجُّونَ و ياد كن اي محمد آنگه كه ايشان محاجه و مجادله كنند در دوزخ ضعيفان و اتباع گويند متكبران را
كه ما شما را اتبع و پس رو بوديم هيچ ميتوانيد كه ما را نصيبي از عذاب كم كرد ايند ايشان جواب دهند كه ما
همه اينجا خواهيم بودن و اينجا خواهيم ماندن كه خداي تعالي ميان بندگان خود حكم بكرد وَقَالَ الَّذِينَ
فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ قَالُوا أَوَلَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ
رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَىٰ قَالُوا فَادْعُوا وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا
وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعْذِرَتُهُمْ وَ
لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ گويند آنانكه در دوزخ باشند از كافران و فاسقان خازنان دوزخ را
كه خداي خود بخوانيد تا يك روز عذاب را از ما سبك گرداند خازنان دوزخ گويند اولم تك تاتيكم نه شما
آمد پيغمبران شما با حجتهاي روشن و معجزات آمدند و شما را دعوت كردند گويند آري آمدند خازنان گويند
پس شما دعا كنيد كه ما بخود دستوري دعا نتوانيم كردن شما را دستوري نداده اند و دعاي شما را اجابتي باشد
از آنكه كافر بود دعاي كافران جز در گمراهي و ضايع نباشد و اين سخن شايد كه كلام خزنه باشد و شايد
كه كلام خدا باشد آنكه گفت انا لننصر رسلنا ياري كنيم رسولان خود را در دنيا و كساني كه ايمان آورده اند
هم بغلبه و هم بحجت و اگر وقتي مغلوب شوند در دنيا بر ... تا آنكه كه غالب شوند و بعضي گفته اند مراد پيغمبر
محمد است چنانكه يا ايها الرسل كلوا من الطيبات و آنروز كه بايستند گواهان از پيغمبران و فرشتگان و مؤمنان
روزي كه ظالمان را سود ندارد عذر خواستن ايشان از آنجا كه بيجا و مضطر باشند آيه دليلست بر بطلان مذهب

انانکه کفتند که در قیامت تکلیف باشد وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وایشان را لعنت باشد و دوری از رحمت خدای و ایشان را
باشد بدی از سرای که در دوزخست وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَىٰ وَأَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ هُدًى
وَذِكْرَىٰ لِأُولِي الْأَلْبَابِ فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ
وَالْإِبْكَارِ إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ
مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ
وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ بدرستی که ما موسی پیغمبر را دادیم هدایت یعنی انچه بآن راه یابند از معجزات
و توریة و شرایع و میراث دادیم بنی اسرائیل را کتاب توریة تا راه نمایند و هادی و ذکری و پندی باشد خداوند
عقل را انکه رسول را فرمود فاصبر صبر کن بر رنج و ایذاء ایشان که وعده که ترا خدای داده است که دین ترا ظاهر
کند و ترا ظفر دهد و دشمنان ترا هلاک کرداند آن وعده حق است و راست است واستغفر لذنبك امرزش
خواه از خدای خود برای کناه که است یا تو کردند و تسبیح کو مر خدای را بحمد و ثنای وی شبانکاه و بامداد
کفته اند یعنی نماز شام و خفتن و نماز بامداد بر پای دار و کفته اند بالعشی مراد بوی بعد زوال است نماز پیشین
و دیکر و شام و خفتن را شامل بود و ابکار بامداد است تا چاشت نماز بود ان الذین یجادلون انانکه خصومت
کنند در ایات خدای و مناظره کنند در ابطال آن بی حجتی و بینتی که با ایشان آمد در دلهای ایشان نیست
الا تکبری و ترفعی که ایشان بآن نرسند و خدای ایشان را خوار و ذلیل کرداند فاستعذ بالله تو پناه با خدا
ده انانیشان که خدا شنوا و بینا است شنوا است اقوال ایشان را و بینا است باحوال ایشان مفسران کفته اند
که جهودان آمدند کفتند که صاحب ما مسیح بن داود است یعنی دجال که در آخر زمان بیاید و جهان بدست
کیرد واو ایتی باشد از ایات خدای تعالی و خدای تعالی این ایه فرستاد و کفت فاستعذ بالله من فتنة الدجال
از فتنه دجال پناه با خدا دهید که او شنوا و بینا است انکه کفت خلق آسمان و زمین مهتر و بیشتر از خلق
دجال ولیکن بیشترین مردمان نمی دانند یعنی جهودان که تعجب می کنند بر دجال و با مومنان جدال میکنند
در امر دجال اسماء بنت یزید روایت کرد که جمعی پیش رسول آمدند و او را از دجال پرسیدند کفت پیش از
خروج او سه سال باشد که خدای تعالی در سال اول ثلثی باران و ثلثی نبات زمین باز کیرد و در دوم سال
ثلثی باران و ثلثی نبات باز کیرد و در سال سوم همه باز کیرد تا همه جانوران و چهارپایان بمیرند ابو امامه کفت
روزی رسول علیه خطبه کرد و بیشتر آن خطبه حدیث دجال و فتنه او کفت ای مردمان بدانید که در زمین
هیچ فتنه از فتنه دجال عظیمتر نیست و خدای تعالی هیچ پیغمبر نفرستاد الا که ایشان امت خود را از وی بترسانید
و از فتنه وی و من اخرین پیغمبرانم و شما اخرین امتان و لامحاله در روزکار شما بیرون آید اکر من بر جا باشم
بحجت با وی مجادله کنم و اکر نباشم باید که بحجت خود قیام کنند و از میان دو کوه بیرون آید شام و عراق بکیرد و
لشکر از چپ و راست بفرستد ای مسلمانان بر جای باشید که او دعوی نبوت کند کوید که من پیغمبرم

پس من

پس من پیغمبر نیست آنکه دعوی خدائی کند واو دیدنی نیست و او اعور باشد و بر میان چشمهای وی نوشته باشد
چنانکه هر مومن بخواند که او کافر است و هر مومن که وی را بیند باید که چون در روی وی افکند او بهشت و
دوزخ با خود دارد دوزخ او بهشت باشد و بهشت او دوزخ هر کسی که بدوزخ او مبتلا شود باید که فواتح
سوره الکهف بخواند و پناه با خدای دهد تا آتش او برود و سلام شود و مدت ملک او چهل روز بود روزی
چند سالی و روزی کرد آن سالی و روزی بود که ماهی بود و بود که کمتر بود و روزی چون هفته و کرد آن
روزی چند روزی کمتر و آخر روزها ایام او چنانی باشد که شرار آتشی که در بارانه چوب کیرد و بسوزد و
هیچ زمین نماند الا که او بران غالب شود مکر مکه و مدینه که چون قصد این دو جای کند فرشته پایه دیوار
کیرد انکه زلزله در مدینه پیدا شود و هیچ منافق نماند در مدینه الا که بیرون شود و آید و نزد او رود خلاص
خواند ام شریک کفت یا رسول الله آن روز مردم کجا باشند کفت ببیت المقدس و دجال بیاید و حصار دهد آن را
و امام مردم آن روز مردی صالح بود وقت نماز بامداد قامت بکوید چون در نماز شود چون او در نماز شود عیسی از
آسمان فرو آید و این مرد وی را بشناسد از محراب باز پس آید و عیسی را اشارت کند که پیش رو و نماز کن عیسی دست
او کیرد و در محراب برد و کوید تو اولیتری نماز کن او نماز کند و عیسی پیغمبر بوی اقتدا کند آنکه کوید در شهر بکشای
در شهر بکشایند و با دجال آن روز هفتاد هزار مرد جهود باشد همه اسلحه عیسی عم بیرون شود چون دجال
در عیسی نکاه کند کداخته شود چون انک در آتش و نمک در آب انکه بکریزد عیسی از پس وی برود و او را بحربه
باب شرقی دریابد و بکشد و جهودان بکریزند در پس هر داری و هر دیواری و سنگی پنهان شوند خدای تعالی
ایشان را با آواز آرد که در پس من جهودی و کافر است ای مسلمان بکیر او را خدای تعالی در آن وقت کینه از دل
مسلمانان بردارد تا یکدیکر دوست باشند و خدای همه آفات موذیات بردارد و در زمین جمله اسلام باشد
و کفر ناچیز کرده و زمین نبات هم بدان نحو رویاند که در عهد آدم چندانی برکت باشد که از ناری چند
کس بخورند و این امام که ذکر او کرده شد امام اخر الزمانست و انکه عیسی در پس او نماز کند جز امامی معصوم
نباشد واو آنست که رسول خبر داد که لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يخرج من
ولدي يواطي اسمه اسمي وكنيته كنيتي يملأ الارض قسطا وعدلا كما ملئت جورا وظلما وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ
وَالْبَصِيرُ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَلَا الْمُسِيءُ قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ إِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ
لَا رَيْبَ فِيهَا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ وَقَالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ
الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ نابینا با بینا راست نیاید و مومنان
نیکوکار با کافران راست نباشند اندک اندک اندیشه میکنند کافران درین سخن ان الساعة بدرستی که
قیامت که انرا ساعت خوانند برای قرب و نزدیکی وی لآتیة هر آینه آینده است و امدنی است و در وی
هیچ شکی نیست ولیکن بیشترین مردمان آن را باور نمیدارند و قال ربکم و خدای شما کفته است ادعونی ای

بندگان من مرا خوانید تا شما را اجابت کنم و مرا پرستید و باز ایستید از مکر بید تا شما را پاداش دهم انس بن مالک
روایت کرد که چون یکی از شما حاجتی دارد باید که از خدا خواهد تا آن قدر که دوال نعلین وی چون گسسته
شود در اصلاح آن بخدای استعانت کند إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ آنانکه تکبر و ترفع کنند از عبادت من زود
بود که بدوزخ روند خوار و حقیر اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ
اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ
شَيْءٍ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ كَذَٰلِكَ يُؤْفَكُ الَّذِينَ كَانُوا بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ
خدای آن خداست که بیافرید برای شما شب را تا در شب ساکن شوید و بیاسایید و روز را بیافرید روشن و نورانی
تا در وی ببینید و بمصالح خود قیام نمایید و این نعمتی عظیمست و فضلی بزرگ و خدای تعالی خداوند فضل است
بر مردمان که هیچ فضل موازی و مقابل آن نکرده و لیکن بیشترین مردمان شکر نعمت خدای بجای نمی آرند
آن خدای که این نعمتها خاص از وی است و برانی پرستید آن خدا که مخصوص است باین افعال خدای است
آفریدگار و پروردگار شما و آفریننده هر چیزی جز از وی خدای نیست شما را چگونه از وی بگردانند و بجای
راه میبرند كَذَٰلِكَ يُؤْفَكُ آری همچنین بگردانند کسی را که آیات خدا را انکار کند و بآن ایمان نمی آورند اللَّهُ
الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَرَزَقَكُمْ مِنَ
الطَّيِّبَاتِ ذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ
لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ خدای آن خدایست که زمین را قرارگاه شما کرد و آسمان را سقف شما کرد
و صورت شما را نگاشت و نیکو و زیبا کرد و از طعامها خوش و پاک و حلال روزی شما کرد اوست خدای
آفریننده و پروردگار بزرگوارست و بزرگوار خدای که پروردگار عالمیانست اوست خدای زنده و باید جز
وی خدای نیست و بپرستید با اخلاص و دین کردانید برای وی و طاعت را و بگویید شکر و سپاس مر خدای
عالمیان بر نعمتهای بیکرانش قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمَّا جَاءَنِيَ الْبَيِّنَاتُ
مِنْ رَبِّي وَأُمِرْتُ أَنْ أُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ
عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّىٰ مِنْ
قَبْلُ وَلِتَبْلُغُوا أَجَلًا مُسَمًّى وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ فَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ
لَهُ كُنْ فَيَكُونُ بگو ای محمد که مرا نهی کرده اند و باز داشته از آنکه بپرستم آنرا که شما میپرستید بیرون خدای
تعالی چون بمن آمد حجتهای روشن از قبل خدای من و مرا فرموده اند که اسلام آرم و تن در دهم فرمان خدای جهانیان را
که اوست خدای که شما را بیافرید یعنی شما را از خاک و اصل شما است شما اصل وی آدم ثم من نطفة آنکه شما را
آب منی آفرید پس آنکه از خون بسته آنکه بیرون آورد شما را از شکم مادر و شما طفل بودید آنگاه بگذاشت شما را تا
که بغایت قوة رسید پس بجاهد گفت از سی سالگی باشد تا بچهل سالگی پس بگذاشت تا که پیر شدی و از شما کسی باشد

نصف الحزب

که پیش از این ستوده شود و تا این غایت نرسد و بعضی از شما آن باشند تا آنکه باجل مسمی و وقت معین رسند
و این برای آن باشد تا شما تفکر و اندیشه کنید و دریابید و بخرد سند کرده اوست آن خدای که زنده کند و
بمیراند زندگانرا فَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا پس چون حکم کند بکاری یعنی چون کاری خواهد که بکون آرد آنرا بی آنکه
کلفتی و رنجی او را گوید بباش باشد أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ أَنَّىٰ يُصْرَفُونَ الَّذِينَ
كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ وَبِمَا أَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلَنَا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَ
السَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ مِنْ
دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُو مِنْ قَبْلُ شَيْئًا كَذَٰلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ
ای نبینی و نمی بینی ای محمد آنانرا که جدل و خصومت میکنند در ابطال آیات خدای که ایشانرا از کدام جهت
میگردانند و چگونه ایشانرا از حق باطل می برند این استفهام است بر سبیل تعجب از برگشتن ایشان با چندین
دلایل و حجج الَّذِينَ كَذَّبُوا آنانکه کتاب را بدروغ داشتند و آنچه بپیغمبران فرستادیم انکار کنند زود بود
که بدانند آنچه میکنند چون جزای آن ببینند و کفر آن بچشند إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ آنگه که غلها در
گردنهای ایشان باشد و زنجیرها يُسْحَبُونَ ایشانرا میکشند در آب گرم و قال ابن بشر روایت کرد باسناد از
رسول علیه السلام که او گفت خدای تعالی در دوزخ ابری سیاه برآرد و ایشانرا گوید شما را چه آرزوست ایشان گویند
آبی سرد بفرستید تا آنان را بر ایشان غلها و سلسلها بیارد بجای باران آن بندها بر سر ایشان بند شود
و غل بر گردن نهاده شود آنانرا بر آتش بیارد و دوزخ گرم تر شود ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ در آتش دوزخ ایشانرا تابند و
بسوزند و چنانکه هیمه را بسوزند یعنی ایشانرا هیمه دوزخ کنند ثُمَّ قِيلَ آنگه ایشانرا گویند کجااند آنچه شما آنرا می
پرستیدید بیرون خدای ایشان گویند از ما گم شدند و ما را سودی نمیکنند که ما خود گوییم که پیش
از این هیچ چیز نپرستیدیم و هیچکس را عبادت نکرده ایم آنانکه هر چه کردیم آنان را نیافتیم كَذَٰلِكَ همچنین خدای
تعالی گمراه کند کافران از معبودان ایشان تا اگر طلب کنند نیابند ذَٰلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ
بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ فَاصْبِرْ
إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا
رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ
بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ آنچه بشما رسید از آنست که شما
در زمین با فرح و نشاط بودید فرحی ناحق و نشاطی ناصواب بعبادة اصنام و پرستیدن اوثان ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ
در شوید بدرهای دوزخ و آنجا خالد و جاوید باشید و بد جایست دوزخ متکبران را که کشتار پس تو ای
محمد صبر کن بر تبلیغ رسالت و اداء شریعت بقوم و امت خود که ما ترا نصرت و ظفر دهیم و وعده ما بنصرت حق
باشد فَإِمَّا نُرِيَنَّكَ اگر با تو نماییم بعضی از آنچه ایشانرا وعده دادیم از عذاب ایشان در حال حیوة تو یا اگر ترا

بالجوار رحمت خود بریم پیش از آنکه عذاب با ایشان رسانیم در دنیا یا رجع ایشان با ماست انما فات بروند
با ایشان رسانیم آنچه سزای آن باشند انکه گفت وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا بدرستی که ما پیش از تو رسولان
فرستادیم از ایشان کس هست که قصه وی با تو بگفتیم و حکایت وی با تو کردیم و کس هست که قصه
حال نگفتیم وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ و هیچ پیغمبری را نباشد که آیتی آرد و دلالتی نماید مگر بفرمان خدای پس
چون فرمان خدای در رسد حکم بحق کرده شود در آن وقت باطلکاران خاسر و زیانکار باشند اللَّهُ
الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَنْعَامَ لِتَرْكَبُوا مِنْهَا وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَلِتَبْلُغُوا عَلَيْهَا
حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَأَيَّ آيَاتِ اللَّهِ تُنْكِرُونَ
أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ
قُوَّةً وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ خدایست آن خدای که برای شما
کرد و بیافرید چهارپایان را تا بعضی از آن بر نشینید چون اسب و اشتر و بعضی را کار فرمایید و از
گوشت ایشان بخورید چون اشتر و گاو و گوسفند و شما را درین چهارپایان منافع بسیارست و نیکویی
بی شمار وَلِتَبْلُغُوا تا برسید بر پشت این چهارپایان بحاجتی که در سینهای شماست
از سفر کردن برای تجارت و زیارت و حج و کارهای دینی و دنیاوی و بدین چهارپایان و بر کشتیها بر
می آیند و شما را بر میدارند و بر می نشانند و می نماید خدای آیات خود را پس کدام آیتی از
آیتهای وی را انکار میکنید این استفهامیست از بهر سبیل توبیخ و ملامت بر جحود و انکار ایشان
آنگاه گفت أَفَلَمْ يَسِيرُوا آیا هیچ نمی روند در زمین تا بنگرند و ببینند که عاقبت و سرانجام کسانی که از پیش
ایشان بودند چگونه بود بعدد بیشتر بودند از ایشان و بقوة بیشتر آثار ایشان در زمین از کوشکها
و راهها و بناها بیشتر بود هیچ سودی نکرد ایشان را آنچه کسب کردند و چون عذاب ما نازل
شد هیچ بفریاد ایشان نرسید فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ
وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ
مُشْرِكِينَ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ
هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ چون پیغمبران با ایشان آمدند با حجتهای روشن و هویدا شادان و خوشدل شدند
بآنچه نزدیک ایشان بود از علم و دانش و علم ایشان انکار بعث و حشر و نشر بود باز میخواستند که انکار علم
پیغمبران کنند و گفته اند مراد بدین علم فلاسفه است که ایشان علم انبیا خوار داشته اند آورده اند که سقراط
در زمان موسی پیغمبر بود وی را گفتند که پیش موسی رو او گفت ما جمعی مهدیانیم و آراسته و با صلاح امر
اینم محتاج کسی نیستیم که ما را ارشاد کند و گفته اند مراد بدین علم دنیاوی ایشان بود که چون پیغمبران
آمدند و علوم دیانات آوردند ایشان بآن التفات نکردند ضحاک گفت راضی شدند بشرک و آنچه

حزب

داشتند

داشتند از عقیده باطل بعضی دیگر مفسران گفته اند این فرح راجعست با رسولان برین قول معنی
این باشد که چون رسولان با ایشان آمدند ایشان کافر شدند خدای تعالی رسولان را وعده داد بر
هلاک ایشان رسولان بدانستند و بآن خوشدل شدند وَحَاقَ بِهِمْ و بکافران فرود آمد آن
عذابی که بآن استهزا کردند پس آنگاه که این کافران معاینه ببینند عذاب ما را و یقین گشت ایشان را
هلاک شدن گفتند ما ایمان آوردیم بخدای که یکیست بی شریک و بی انباز و کافر شدیم بآنچه
پیش ازین وی را با خدای انباز میکردیم فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ سود نداشت ایشان را ایمان ایشان آنگه که
عذاب ما بدیدند برای آنکه ایشان ملجا و مضطر گشتند و ایمان در حال الجا و اضطرار سود نکند از
آنکه بموضع قبول نیاید سُنَّتَ اللَّهِ این خدای با ایشان کرد سنتی و طریقتی بود که گذشته است در امتان گذشته
و بندگان وی که چون پیغمبران فرستاد و انزال کتب کرد و بیان شریعت و اقامت دلایل و حجج برای اعذار و انذار
آنکه ایشان کافر شدند خدای عذاب فرستاد چون عذاب بدیدند ایمان آوردند ایمان ایشان در آن
وقت عذاب را دفع نکرد و در آن وقت و هنگام آن کافران خاسر و زیانکار شدند سورة السجده مکی است
پنجاه و چهار آیت است هر که حم المصابیح بخواند بعدد هر حرفی ده حسنه بنویسند والله اعلم بالصواب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حم تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ بَشِيرًا وَنَذِيرًا
فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا
وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ فَاعْمَلْ إِنَّنَا عَامِلُونَ این سوره که حم تنزیلست یعنی فرستاده از
خدای بخشاینده و مهربان کتابیست که آیات او را مفصل و مبین کرده اند قرآنیست بزبان عرب
و بلغت عربیه که پوشیده نشود و ملتبس نگردد قومی را که ایشان عالمان و دانایان باشند بشارت دهنده
و بیم کننده قومی را به بهشت و قومی را بدوزخ تا بشنوند و متابعت کنند اکثر ایشان و بیشترین اعراض
کرده اند و گوش با قرآن نکردند و نشنیدند وَقَالُوا قُلُوبُنَا و گفتند این مشرکان که دلهای ما در غلاف است
ازین که تو ما را بآن دعوت میکنی یعنی نمیتوانیم و معلوم ما نمیگردد و در گوشهای ما گرانیست از شنیدن
قرآن یعنی نمیشنویم و چون گوئیم که وی هیچ نشنود و از میان ما و میان تو حجابیست که آنچه تو میگویی بما
نمیرسد و این برای آن گفتند تا رسول قطع طمع کند از ایمان ایشان و احوال این کافران درین گفتار
از دو بیرون نیست یا این بر سبیل حقیقت گفتند یا بر سبیل توسع و مجاز و مبالغه اگر حقیقت خواستند
خبر طلعت مخبر از همان میگویند و اگر بر توسع و مبالغه خواستند همانست که در تاویل آیتی که مثل
اینست که گفته شد و چون اول دلیل بطلان جبرست و وجود دوم دلیل صحت مذهب اهل عدل فَاعْمَلْ
إِنَّنَا عَامِلُونَ تو بر دین خود کار کن که ما بر دین خود کار میکنیم یا تو در ابطال دین ما کوش که ما نیز در ابطال

دین تو بیکوشیم قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی انما الهکم اله واحد فاستقیموا الیه و
استغفروه وویل للمشرکین الذین لا یؤتون الزکوة وهم بالآخرة هم کافرون
چون این کار تفت و تحکم از حد ببردند خدای تعالی رسول را فرمود که بگو این کافران را که من آدمی ام با شما
بمن وحی می آید که خدای شما یکیست چون بوحی نبوت من درست شد بر شما است متابعت کردن من فاستقیموا
الیه استقامت کنید بر دین وی و بوید و انعی آمرزش کناه خود خواهید آنکه گفت وای بر مشرکان
آنکه زکوة ندهند و بقیامت ایمان نیارند و برای آن چنین کافر شوند و این دلیلست بر آنکه کافران بر
شرایع ستم رسند که اگر نبودندی مشرکان بمنع زکوة مستحق ملامت و مذمت گشتندی و تخصیص زکوة
برای آن کرد که بیشتر مردم مجبولند بر شح و بخل اگرچه بعبادت بکر تن در رسد هند و بزرگان ایشان اگرچه
سخی بودند تن در زکوة دادن نمیدادند برای آنکه آنرا چون کزیر می شناختند و ننگ میداشتند که هر سال عاملی
و مستخرجی بیاید و بر کالای ایشان و مال معین هر سال از ایشان بقهر بستاند و از اینجا رسول علیه السلام گفت الزکوة
قنطرة الاسلام من عبرها نجا زکوة پل مسلمانیست هر که بر وی بگذرد نجات یابد و از اینجا است که اهل ردت
در عهد ابو بکر گفتند اما الصلوة فنصلی واما الزکوة فلا تغصب اموالنا ما ذکرتم ولکن نگذاریم که مال ما
بغصب برند بعضی از صحابه گفتند که با ایشان مدارا باید تا یکبار مرتد نشوند رها کن تا نماز کنند و زکوة
ندهند ابو بکر گفت لا افرق بین شیئین جمع الله بینهما والله لو منعونی عقالا لما فرض الله ورسوله لقاتلتهم بخدای
که من جدا نکنم میان دو چیز که خدا جمع کرده میان آن یعنی نماز و زکوة و بخدای که اگر پای بندی شتری
باز گیرند از آنچه خدا فرموده است با ایشان قتال کنم ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات لهم اجر
غیر ممنون قل ائنکم لتکفرون بالذی خلق الارض فی یومین وتجعلون له اندادا ذلک رب
العالمین وجعل فیها رواسی من فوقها وبارک فیها وقدر فیها اقواتها فی اربعة ایام سواء
للسائلین آنکه ایمان آوردند و عمل صالح کردند ایشانرا مزدیست آکنده و بی نقصان و گفته اند که بی
منت و بی حساب قل ائنکم بگو ای محمد که هی شما کافر میشوید بآن خدای که زمین را بیافرید در مقدار دو روز
و آن روز یک شنبه و دو شنبه بود و او را امثال و مانند میگیرید آن خدای که برین قادرست او
خدای عالمیانست وجعل فیها رواسی و بیافرید در زمین کوهها ثابت استوار و بلند وبارک فیها و در آن
کوهها برکت کرد و در زمین انواع منافع از گیاه و درختان و معادن و جز آن بیافرید و در زمین تقدیر
اقوات و ارزاق اهل زمین کرد فی اربعة ایام در مقدار چهار روز تمام نه زیاده و نقصان مر کسانی را که
سوال کنند که زمین و هر چه در زمین است در چه مقدار آفریده است از زبان مجاهد گفت و قتاده که در وی
جویها و درختان و حیوانات و آنچه از اسباب معیشت فرزند آدم است روز سه شنبه و چهارشنبه آفرید
و این دو با آن ضم کرد چهار شد عکرمه و ضحاک گفتند تقدیر کرد در شهری از ارزاق و اقوات آنچه در شهری

دیگر

دیگر باشد بتجارت از این شهر بدان شهر روند و آن جهت رزق و معیشت ایشان باشد و گفته اند سواء للسائلین
را معنی اینست که مر کسانی را آفریده این جمله که ایشان حاجت خود از خدا خواهند ابن زید گفت که راست بر
سوال سائلون آن زینکه اگر خواستندی بیش از این بخواستندی ثم استوی الی السماء وهی دخان
فقال لها وللارض ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعین فقضاهن سبع سموات فی
یومین واوحی فی کل سماء امرها وزینا السماء الدنیا بمصابیح وحفظا ذلک تقدیر العزیز
العلیم فان اعرضوا فقل انذرتکم صاعقة مثل صاعقة عاد وثمود اذ جاءتهم الرسل
من بین ایدیهم ومن خلفهم الا تعبدوا الا الله قالوا لو شاء ربنا لانزل ملائکة فانا
بما ارسلتم به کافرون پس قصد آفریدن آسمان کرد و بیافرید آسمانرا و او دودی بود آسمان را و
زمین را گفت ائتیا بیائید بطوع و رغبت یا بکراهت ایشان جواب دادند که ما آمدیم بطوع و رغبت نه
بکراهت مراد از این آنست که خدای تعالی خواست که ایشانرا بیافریند ایشان موجود شدند بر حسب
ارادت خدای و ایجاد امری بوده است بر حقیقت خدای تعالی اول جرم زمین را بیافرید و بگسترانید و چون
آسمانرا بیافرید پس از آن آنرا بگسترد والارض بعد ذلک دحاها عبد الله عباس گفت معنی آیت که
خدای آسمانرا گفت آفتاب و ماهتاب برآرید و زمین را گفت جویها آب بران و میوهها برون آر ایشان گفتند
آمدیم بطوع و رغبت و قول محققان آنست که اینجا قولی بوده است و جوابی ولیکن این عبارتست و
کنایتست از سرعت حصول مقدور او بی توقف مراد وی یا از طریق تشبیه بر وجه مبالغت بآن مانند کرد است مطاع علم
مطیع خود را گوید که بنهاد نکار قیام نمای اگر خواهی و اگر نه وی جواب دهد که همچنین کنم بطوع
و رغبت و اگر نه چنین باشد از حکیم نیکو نبود که با معدوم خطاب کند و جواب آن معدوم که صحیح
باشد اگر بوجود آید جواب از وی هم صحیح نبود برای آنکه جماد است پس بیافرید و تمام کرد و محکم
کرد ایشانرا در دو روز هفت آسمانرا و این دو روز پنجشنبه و آدینه بود و روز آدینه را برای آن جمعه خوانند
که خلق آسمان و زمین و چیزها در مجموع شد واوحی فی کل سماء وحی کرد در هر آسمانی و آنچه بآن فرمود
تدبیر کرد از مصالح آن قتاده گفت و سدی ماه و آفتاب و ستارگانرا و فرشتگانرا بیافرید وزینا السماء
و بیاراستیم آسمان نزدیکترین را بچراغها درفشان یعنی ستارگان و نگاه داشتیم آنرا از شیاطین تا استراق
سمع نکنند و دزدیده گوش فرا ندارند این جمله تقدیر خدای است غالب و دانا عالم بجمیع اشیا فان اعرضوا
پس اگر روی بگردانند بعد از آنکه بر ایشان خواندی حجتهای دلالت کننده بر وحدانیت خدا بگو که من
شما را بترسانم از صاعقه و عقوبتی چون عقوبت عاد و ثمود که قوم هود و صالح بودند اذ جاءتهم الرسل چون
پیغمبران بایشان آمدند از پیش و پس ایشان یعنی از هر جانبی و گفتند ایشانرا که بپرستید مگر خدا را
کافران جواب دادند اگر خدا خواستی فرشتگان فرستادی برسالت بغیر وی و این برای آن گفتند که ایشان

اعتقاد کرده بودند که فرشتگان بهتر از پیغمبرانند برای آنکه دختران خدااند آنکه گفتند فَإِنَّا بِمَا
أُرْسِلْتُمْ بدرستی که آنچه شما را بآن فرستاده اند از کتاب و شریعت کافریم فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي
الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ
مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحِسَاتٍ
لِنُذِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَى وَهُمْ لَا يُنْصَرُونَ
اما عاد که قوم هود بودند استکبار و ترفع کردند در زمین بناحق برای آنکه ما ایشان را قوتی و سترگی دادیم
و بزرگی خلقتی که دیگران را ندادیم ایشان مغرور شدند و گفتند که در جهان کیست که از ما بقوة تر و
سخت تر است و چنین حق تعالی بجواب گفت همی نمی بینند ایشان و نمیدانند که آن خدای که ایشان را بیافرید بقوة
از ایشان بیشتر است و سخت تر است وَكَانُوا و بودند ایشان که بآیات ما جحود میکردند فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ پس
بفرستادیم بر ایشان باد سخت در روزها نحس و شوم بر ایشان که در و هیچ چیزی و نفعی نبود ضحاک گفت
خدای تعالی از ایشان هفت سال باران باز گرفت و باد یک ساعت ساکن نشدی جابر عبد الله انصاری گفت
چون خدای تعالی بقومی خیر خواهد ایشان را باران دهد بی باد و چون بد خواهد باران از ایشان باز گیرد
باد بر ایشان گمارد و اذا اراد الله بقوم خیرا مطرهم بالليل وشمسهم بالنهار و از ایام نحسات آن هشت
روز است که خدای تعالی گفت سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ لِنُذِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ تا بچشانیم ایشان را عذاب
مذلة و خواری در زندگانی دنیا و هر آینه عذاب آخرت که عذاب دوزخ است سخت تر است و دشوار
تر و ایشان را نصرت نکنند و یاری ندهند جابر عبد الله انصاری روایت کرد که جمعی از قریش با ابو
جهل نشسته بودند در کار رسول رای زدند و گفتند کار او بر ما ملتبس است یکی را باید خواند
که او علم شعر و سحر و کهانت داند تا برود با محمد سخن گوید عتبه گفت من دانم و بر من هیچ این پوشیده نیست
بروم و با او بگویم و بشنوم و شما را خبر دهم پس آمد و رسول را گفت ای محمد تو بهتری یا پدران
و اجداد خود این که تو میگوئی ایشان نگفتند اگر غرض از این گفتار ریاست است ما ترا مقدم و در پیش خود
کنیم و اگر آنست که زنی خواهی از هر قبیله که ترا باید اختیار کنیم با مال و جمال و اگر غرض تو مالست
چندان مال دهیم که توانگر شوی و او این میگفت رسول علیه السلم خاموش بود هیچ سخن نمیگفت چون او
سخن تمام کرد رسول علیه السلم گفت بسم الله الرحمن الرحيم حم تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ
قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ تا بجا رسید که فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ چون
بانجا رسید عتبه دست بر دهن رسول نهاد و او را سوگند داد بحق رحم خویشی رسول خاموش شد
عتبه برخاست و بخانه رفت و با انجمن قریش نرفت ایشان گفتند عتبه کجا رفت بلغنا که صابی شده باشد
و بدین محمد میل کرده یا محمد و بر طعامی داده و فریفته شده برخاستند و بخانه عتبه آمدند و گفتند ای

عتبه چرا با ما نیامدی تا صابی شدی یا طعام محمد ترا بفریفت عتبه خشم گرفت گفت مال من از مال
شما بیشتر است من چگونه بطعام وی فریفته شوم و او را خود مالی نیست کسی را چگونه بمال فریبد و
لیکن من بنزدیک او شدم و با او فصلی بگفتم مرا جواب داد بکلامی که نه شعر است و نه کهانت و نه سحر و
آنجا رسول برو خوانده بود این سوره باز خواند و چون بانجا رسید من دست بر دهان محمد نهادم
دانستم که محمد هر چه گوید راست گوید ترسیدم که عذابی از آسمان فرود آید بما و شما و هلاک ما در آن
باشد وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى فَأَخَذَتْهُمْ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ
بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ
فَهُمْ يُوزَعُونَ حَتَّى إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا
كَانُوا يَعْمَلُونَ وَقَالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ
وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ
وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ اما قبیله ثمود که
پیغمبر ایشان صالح بود ما ایشان را هدایت کردیم و راه نمودیم ایشان نابینائی کفر بر بینائی ایمان و هدایت اختیار
کردند و این ایه صریحست بر بطلان قول مجبره برای آنکه خدای گفت من ایشان را براه نمودم آنچه بمن تعلق داشت
از اقدار و تمکین و ازاحت علت و نصب ادله و الطاف و بیان ایشان کفر اختیار کردند بر ایمان و اگر هدایت در
ایشان ایمان بودی ایشان را فعل خدای اختیار نماندی فَأَخَذَتْهُمْ بگرفت ایشان را صاعقه عذاب و خواری بجزای
آنچه کردند از کفر و عصیان وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا و برهانیدیم آنان را که ایمان آورده بودند و متقی و پرهیزکار بودند
وَيَوْمَ يُحْشَرُ روزی که حشر کنند دشمنان خدای را پس ایشان را جمع کنند و باز دارند اول ایشان را تا آخر ایشان
با ایشان در رسند و انگه همه را بدوزخ برند حَتَّى إِذَا مَا جَاءُوهَا تا چون کافران بدوزخ رسند گواهی
دهند بر ایشان گوشها و چشمهای ایشان و پوست اندام ایشان آنچه کرده باشند سدی و جماعت مفسران
گفتند که مراد بجلود فروج است و این کنایتست از آن وَقَالُوا لِجُلُودِهِمْ کافران پوستهای خود را گویند
چرا بر ما گواهی دادی گویند که ما را بسخن آورد آن خدای که بسخن آورد همه چیزی را و بیافرید اول بار
شما را و مرجع و بازگشت شما با وی باشد و در نطق جوارح سه قول گفته اند یکی آنکه دهن و کام و زبان
بیافریند تا سخن گوید دوم آنکه سخن در وی آفریند چنانکه در درخت آفرید سوم آنکه علامتی بر اعضا
پدید آرد که از وی برانند وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ و شما در دنیا از بیم پوشیده خود را و نگاه نمی داشتید
از آنکه بر شما گواهی دهد گوش و چشم شما و پوست اعضای شما مجاهد گفت وَمَا كُنْتُمْ تَتَّقُونَ و شما حذر
نمیکردید و گفته وَمَا كُنْتُمْ تَظُنُّونَ و شما گمان نمی بردید که جوارح و اعضا بر شما گواهی دهد و لیکن
گمان شما آن بود که خدا نداند بسیاری از آنچه شما میکردید عبد الله عباس گفت روزی من خود را با استار

کعبه بوشیده بودم سه کس بیامدند دو از قریش و یکی ثقفی بود و دیگر صفوان امیه و دیگر عبدالله ثقفی بود و با یکدیگر در حدیث رفتند یکی گفت چه گویی آنچه ما میگوییم خدای شنود یکی گفت اگر بلند گوییم شنود دیگری گفت اگر بلند بشنود آهسته و نرم گفتن هم بشنود و من بیامدم و رسول را این خبر کردم خدای تعالی این آیه فرستاد **وَمَا كُنتُمْ تَسْتَتِرُونَ** انس مالک روایت کرد که روزی رسول خدای بخندید چنانکه دندانهاش ظاهر شد آنگاه گفت بپرسید که چرا بخندیدم گفتند گفت از آن بخندیدم که روز قیامت بنده کافر خدا را گوید بار خدایا نه وعده داده که بر من ظلم نکنی حق تعالی گوید بلی گوید بار خدایا من گواه بخواهم که بر من گواهی دهد الا از من خدای گوید نه من گواهم و فرشتگان گواهند گوید بار خدایا همچنین است لیکن مرا گواهی باید که از من باشد حق تعالی اعضای وی را بسخن آرد تا بروی گواهی دهد **وَذَٰلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنتُم بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُم مِّنَ الْخَاسِرِينَ فَإِن يَصْبِرُوا فَالنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ وَإِن يَسْتَعْتِبُوا فَمَا هُم مِّنَ الْمُعْتَبِينَ وَقَيَّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ فَزَيَّنُوا لَهُم مَّا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِم مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ** آن گمان شما بود که بر خدای خود بردید لاجرم گمان بد شما بخدای شما را هلاک کرد از رسول علیه السلام روایتست که لا یموتن احدکم الا وهو یحسن الظن بالله فان قوما اساؤا الظن بالله فاهلکهم وذلک قوله وذلکم ظنکم الذی ظننتم گفت باید که یکی از شما نمیرد الا که بخدای گمان نیکو برده که گروهی بخدای گمان بد بردند خدای ایشانرا هلاک کرد انگه این آیه برخواند و رسول خدای گفته است ان حسن الظن من حسن العبادة نیکویی گمان از نیکویی عبادتست و گفت ایاکم والظن فان الظن اکذب الحدیث از گمان دور باشید که گمان دروغ ترین حدیثست فان یصبروا اگر صبر کنند صبر ایشانرا سود ندارد که آتش دوزخ جای مقام ایشانست و اگر طلب رضا کنند کس از ایشان راضی نشود و عتاب و خشم از ایشان برگردانند وقیضنا لهم قرناء برای ایشان قرینان و همرازان تقدیر کردیم یعنی دوستانی از شیاطین چون بر کفر اصرار کردند ایشانرا هیچ دوستی نماند مگر شیاطین یعنی بسبب کفر ما ایشانرا خذلان کردیم تا شیاطین یاران شدند برای ایشان بجز در پیش ایشان بود از اعمال و کارهای مساوی و آنچه در پس ایشان بود از کار آخرت اگر بهشت نیست و حشر و نشر و ثواب و عقاب وحق علیهم القول و برایشان واجب گشت کلمه عذاب در جمله امتانی که از پیش ایشان گذشتند از دیوان و آدمیان بجمله که ایشان قومی خاسر و گروهی زیانکار بودند **وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَٰذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيدًا وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ذَٰلِكَ جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ النَّارُ لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ جَزَاءً بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ** کافران قریش بشنیدند و بدانستند که از معارضهای آن عاجزند ترسیدند کر

نصف الحزب

اعراب از جواب بیایند و بشنوند آنگاه ایمان آورند با یکدیگر گفتند که گوش با این قرآن مکنید و مشنوید و در میان سخن لغو و بیهوده گویید تا باشد که شما غالب باشید عبدالله عباس گفت می آمدند و در میانه آواز بر میداشتند و شعر میخواندند و در جز میکشیدند و مکا و صفیر میزدند حق تعالی گفت فلنذیق الذین کفروا ما این بچشانیم این کافرانرا عذابی سخت و جزا دهیم ایشانرا بتر و زشتتر از آنچه کردند این جزا دشمنان خداست یعنی آتش دوزخ ایشانرا در آنجا سرای خلدست و مقام جاوید جزا و پاداش ایشان بانکار و جحود که آیات ما را کردند **وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرِنَا الَّذَيْنِ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ نَجْعَلْهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ نُزُلًا مِّنْ غَفُورٍ رَّحِيمٍ** این کافران گویند بار خدایا بما نمای آن دو کس را که ما را گمراه کردند از پریان و آدمیان تا ایشانرا در زیر قدم خود آوریم تا از جمله فروترینان باشند و بدرکه اسفل و طبقه زیرین دوزخ رسند گفتند که از پریان ابلیس است و از انس قابیل که اساس ظلم و خون بناحق ریختن وی نهاد و گفته اند مراد جمله داعیان ضلالت اند از جن و انس چنانکه بوسوسه و ایشان بدعوة ان الذین قالوا ربنا الله یعنی کسانی که گفتند که خدای ما الله است و بخدایی وی اقرار دادند پس انگه مستقیم و بر آن راست بایستادند انس مالک روایت کرد از رسول علیه که او گفت کلمن مات علیها فهو ممن استقام هرکه او اقرار داد باین کلمه و بران بمرد وی از آنانست که استقامت کردند و گفتند که استقامت آنست که عمل باخلاص کند امیرالمومنین علی ع گفت آنست که برادا فرایض استقامت کند حسن گفت آنست که بطاعت خدا کار کند و در عبادت خلل نکند سفیان گفت کردار با گفتار راست دارد فضل عباس گفت اندر دنیا دور شود و در آخرت رغبت کند سفیان بن عبدالله ثقفی گفت رسول را گفتم مرا بخصلتی خبر ده که دست در وی زنم مرا گفت بگو ربی الله ثم استقم گفتم یا رسول الله مخوف ترین چیزی که از آن احتراز باید کرد چیست رسول ع زبان بیرون کرد گفت اینست زبان خود را نگه دار در خبرست که جمعی بنزدیک رسول حاضر آمدند رسول قرآن برایشان بخواند و بیکریست گفتند از خوف خدای بگریی گفت آری که مرا بطریقی فرستادند مانند تیزی شمشیر اگر بروی راست بروم نجات یابم و اگر بجنبم هلاک شوم الذین میگویند ربنا الله و انگه بر آن استقامت کنند در وقت مرگ فرشتگان فرود آیند و ایشانرا گویند مترسید و اندوه مدارید و مژده باد شما را بهشتی که وعده میدادند قتاده گفت این آنگه باشد که از گور برخیزند وکیع گفت بشارت در سه جا بود در مرگ و در گور و وقت بعث لا تخافوا علی ضعیفکم ولا تحزنوا علی مخلفیکم بر ضعیفان مترسید و برای بازپس ماندگان اندوه مبرید اهل

اشارت کفت ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا بالوفاء علی ترک الجفاء آنانکه کفته اند که
خدای ما الله است پس استقامت کردند بوفا بر ترک جفا فرشتکان فرو آیند برای ایشان کویند
مترسید از عنا و اندوه مدارید بر فنا و بشارت باد شما را ببقا در سرای جزا ترسید که چون نیست بر
اهل استقامت و اندوه مدارید که حاصلست شما را انواع کرامات و بشارت باد شما را بانواع نعمت
در سرای ملامت لا تخافوا فانتم اهل الایمان ولا تحزنوا فانتم اهل الغفران وابشروا بالجنة
التی هی دار الرضوان لا تخافوا فانتم اهل الشهادة ولا تحزنوا فانتم اهل السعادة وابشروا بالجنة
التی هی دار الزیادة لا تخافوا فانتم اهل النوال وانتم اهل الوصال وابشروا بالجنة التی هی دار الجلال
نحن اولیاؤکم از کفتار فرشتکان خبر است کویند ما دوستان شمائیم در دنیا و در آخرت تا که
در دنیا بودیم حافظان شما بودیم وامروز که باخرت رسید بشیران شمائیم شما را در بهشت آنچه دل
شما آرزو خواهد بخواهید و دعوی کنید که شما راست کی با شما مسامحت باشد نزلا ای رزقا
روزی از خدای آمرزنده و مهربان ومن احسن قولا ممن دعا الی الله وعمل صالحا وقال اننی من
المسلمین ولا تستوی الحسنة ولا السیئة ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی بینک وبینه
عداوة کانه ولی حمیم وما یلقاها الا الذین صبروا وما یلقاها الا ذو حظ عظیم و
اما ینزغنک من الشیطان نزغ فاستعذ بالله انه هو السمیع العلیم کیست نیکوتر و راست
کفتارتر از آنکس که مردم را دعوت کند و با خدا خواند و کردار نیکو بجا آرد و کوید که من از جمله مسلمانانم
سدی کفت مراد رسول است مقاتل کفت ابو بکر است عکرمه کفت موذنانند ابو امامه کفت این عمل آنست که
میان بانک نماز و قامت دو رکعت نماز کند ولا تستوی الحسنة کردار نیک و بد با یکدیکر یکسان نباشند
اعمال نیک با اعمال بد برابر نیاید همچنانکه دشمن را پیش آید آنچه نیکوتر است فرا کیر و خوی بدی را دفع
کن و باز دار با آنکس که با تو بدی کند تو نیکوئی کن آنکس که با تو دشمنی کند تو با وی دوستی کن اکر چنین
کنی آنکس که میان تو و میان او دشمنی باشد چنان دوست تو کردد که پنداری که دوستی خویشاوند است
وما یلقاها الا الذین صبروا این خصلت چنین ندهند مکر کسی را که صبر کند و خشم خود فرو خورد و ندهند
این بشارت مکر کسی را که خداوند بهری باشد بزرک از خیر و ثواب واما ینزغنک پس اکر شیطان ترا
وسوسه کند که میان تو و دوستان تو دشمنی افتد پناه با خدای ده با جدا او کین که او شنوا و دانا است
ومن آیاته اللیل والنهار والشمس والقمر لا تسجدوا للشمس ولا للقمر واسجدوا لله الذی
خلقهن ان کنتم ایاه تعبدون فان استکبروا فالذین عند ربک یسبحون له باللیل
والنهار وهم لا یسأمون از آیات خدای که دلیل میکند بر وحدانیت روز است و شب و آفتاب
و ماه بر یکدیکر متعاقب اند چون روز آید شب برود و چون شب آید روز برود و چون آفتاب برآید

وخواهد

ماه فرو شود هر یکی در فلک خود بر تقدیری که خدا کرده است میرود تا آفتاب بیک سال دور کند و ماه
بیک ماه برود ایشان معدود و مدبر و مسخر اند چون دو بنده مطیع بر حسب اراده خدای بر وفق
مصلحت خود در مدار خود میکردند پس ایشان مستحق آن باشند که کسی ایشانرا سجده کند سجده آفتاب
و ماه را مکنید سجده آن خدای را کنید که ایشانرا بیافرید و مسخر کردانید اکر خدای را خواهید پرستیدن
و این سجده واجبست و این سوره از جمله عزائم اربع است و سجده برابر باید کرد وان تعبدون آیات
فان استکبروا پس اکر این کافران تکبر و ترفع کنند از آنکه خدای را سجده کنند کو مکنید که
خدا از ایشان بی نیاز است و خدای را کسانی اند از فرشتکان مقرب که وی را تسبیح میکنند هم شب و
هم روز و ایشان از تسبیح و عبادت ملول نمی شوند و سیر نمیکردند ومن آیاته انک تری الارض
خاشعة فاذا انزلنا علیها الماء اهتزت وربت ان الذی احیاها لمحیی الموتی انه علی کل شیء
قدیر ان الذین یلحدون فی آیاتنا لا یخفون علینا افمن یلقی فی النار خیر ام من یأتی آمنا یوم
القیامة اعملوا ما شئتم انه بما تعملون بصیر از جمله آیات و دلالات او آنست که تو زمین را بینی خاشع
و خاضع خشک بی نبات چون ما آب را بر وی فرستیم و باران بدو ببارانیم تو آن زمین را بینی که بر خود
بجنبد و نشاط کرده و افزون شود مانند خمیر برآید و چون بجوشد کرده و از میان وی انواع نبات و ریاحین
برآید آن خدای که این زمین مرده را بدین وجه زنده کرده است قادر است بر آنکه مردکانرا زنده کرداند و او
بر همه چیزی قادر و تواناست ان الذین یلحدون آنکسانی که الحاد میکنند و در تاویل و تفسیر آیات ما میل
جویند و از حد استقامت و صحت میکردند ایشان بر ما مخفی و پوشیده نیستند ما ایشانرا میبینیم
و میدانیم و جزای ایشان برامی توانیم مقاتل کفت آیه در حق ابو جهل آمده است افمن یلقی فی النار
که او را در دوزخ افکنند بهتر یا آنکس که روز قیامت می آید ایمن بی خوف و ترس و این استفهامیست بر
سبیل تقریر تا بکویند که بهر حال آنکس بهتر که ایمن آید آنکه بر سبیل تهدید کفت اعملوا ما شئتم بکنید
آنچه میخواهید که آنرا فرو نکذارند باز خواست و جزا در عقب آنست آنکه این تهدید را موکد کردانید و
کفت بدرستی که او بینا است بانچه میکنید هر چه خواهید کنید و مثل اینست کفتار رسول علیه السلم
اذا لم تستحی فاصنع ما شئت ان الذین کفروا بالذکر لما جاءهم وانه لکتاب عزیز لا یأتیه
الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید ما یقال لک الا ما قد قیل للرسل
من قبلک ان ربک لذو مغفرة وذو عقاب الیم ولو جعلناه قرآنا اعجمیا لقالوا لولا
فصلت آیاته ءاعجمی وعربی قل هو للذین آمنوا هدی وشفاء والذین لا یؤمنون فی
آذانهم وقر وهو علیهم عمی اولئک ینادون من مکان بعید آنانکه کافر شدند بقرآن بانکه در
وی طعن کردند و تاویلش را بکردانیدند آنکه که قرآن با ایشان آمد ایشان هم بر ما پوشیده نیستند با خود اسما که

بقرآن کافر شدند چون با ایشان آمد هلاک شدند و بدبخت گشتند وَإِنَّهُ بدرستی که این قرآن کتابی
عزیز است منیع و غالب باطل او را نیابد بهیچ وجهی از وجوه ممنوع است از تغییر و تبدیل و کفته اند
ناقص و شبهه بوی راه نیابد نه از جهت لفظ و نه از جهت معنی ضحاک کفت معنی آنست که پیش از وی هیچ
حدیثی و کتابی نیامد که وی را باطل کرده اند و از پس وی هم نیاید و کفته اند که هر اخباری که در قرآنست
از آنچه کذشت و آنچه خواهد آمد هیچ خلفی و کذبی نیست کتابی است نزل از خدای که محکم کارست و
ستوده مستحق حمد و شکر مَا يُقَالُ لَكَ نکویند ترا این کافران مکر آنچه کفتند رسولان خود را امتان
کذشته از تکذیب و جفا و انکار نبوت و این بر سبیل تسلیه و دلخوشی رسول را کفت یا نکوید ترا خدای
و نفرماید الا آنچه کفت و فرمود رسولان را که پیش از تو بودند از دعوت کردن باسلام و بیان شرع إِنَّ
رَبَّكَ بدرستی که خدای تو خداوند مغفرت و آمرزش است و خداوند عقابی و عذابی سخت دردناک
آنکه کفت وَلَوْ جَعَلْنَاهُ اکر ما این قرآن را نه بزبان عرب بکردانیدیم بزبان و لغت عجم فرستادمی هر آینه کفتندی چرا آیات
او را مفصل و مبین نکردند بزبانی که ما آنرا شناسیم و دانیم و فهم توانیم کردن اعجمی و عربی استفهام
است بر سبیل انکار قرآن اعجمی باشد و رسول عربی یعنی نباید و نشاید که قرآن عجمی باشد و رسول عربی
سعید جبیر کفت قریش بر سبیل تعنت کفتند چرا این قرآن را آیاتش بعضی عربی نبود و بعضی عجمی خدای تعالی
این آیه فرستاد قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا بکو که این قرآن کسانی را که ایمان آوردند لطفی و بیانی و شفای است و کسانی
که ایمان نمی آورند در کوش ایشان کرانی هست از شنیدن این قرآن بر ایشان کوری و نابینائی است یعنی
این قرآن منتفع نمی شوند و آیات و ادله او را تفکر نمیکنند پنداری که از آیات او کور و کراند و کفته
اند معنی اینست که قرآن بر ایشان مشتبه است و پوشیده و ایشان بمنزله آنانند که کسی از مکانی دور ایشان را
ندا کند و آواز دهد که آواز او نشنوند و اورا نبینند وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتُلِفَ فِيهِ
وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ
وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ وَمَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ
مِنْ أَكْمَامِهَا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَى وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ أَيْنَ شُرَكَائِي قَالُوا آذَنَّاكَ
مَا مِنَّا مِنْ شَهِيدٍ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَدْعُونَ مِنْ قَبْلُ وَظَنُّوا مَا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ بدرستی
که ما موسی پیغمبر را تورات دادیم در وی هم خلاف کردند بعضی قرار دادند و بعضی انکار کردند با موسی و
کافران همین کردند که با تو میکنند اکر نه آنست که کلمه و کفتار سابق شد و حکمی کفته آمد در تاخیر عذاب
آنان با آنکه کفت وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان بعذاب استیصال
در دنیا وَإِنَّهُمْ و بدرستی که ایشان در شکی اند با تهمت از عذاب انکر با نعوذ کرد و کفت هر که او
عمل صالح و کار نیکو کند از برای خود کند نفع آن با وی راجع باشد و هر که بد کند وبال آن بروی

باشد و خدای تعالی بر بندکان خود ظلم نکند آیه دلیلست بر آنکه جزا بر عملست و خدای تعالی خالق
و فاعل ظلم نیست و ثواب و عقاب جز باستحقاق نباشد إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ سبب نزول این آیه آن بود
که مشرکان کفتند ای محمد اکر تو پیغمبری ما را بکو تا قیامت کی خواهد بودن خدای تعالی آیه فرستاد و
کفت علم قیامت با خدای راجعست و وی داند که کی خواهد بودن و بیرون نیاید هیچ میوه از شکوفهای
خود و آبستن نشود هیچ ماده و وضع حمل نکند مکر بعلم و دانش وی وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ و روزی که
ایشانرا ندا کند و آواز دهد که کجا اند انبازان من ایشان جواب دهند و کویند ما اعلام کردیم و
خبر دادیم ترا که تو از ما می دانی که از ما هیچ کواهی نیست امروز بر آن دعوی که ما کردیم در دنیا و بدانستیم
که آنچه کردیم بد بود و کفته اند معنی آنست که از ما هیچکس نیست که امروز کواهی دهد که ایشان انبازان
تواند و تو این از نفس با شناسی و بدانی و از ما هیچکس ایشانرا نمی بیند برای آنکه از ما غایب اند و غایب
چنانکه کفت وَضَلَّ عَنْهُمْ کم شد از ایشان آنچه آنرا میخواندند و می پرستیدند پیش ازین وَظَنُّوا و
یقین بدانستند که ایشانرا هیچ محیص و کریزی نیست از عذاب خدای لَا يَسْأَمُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ
الْخَيْرِ وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيَئُوسٌ قَنُوطٌ وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ رَحْمَةً مِنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ
هَذَا لِي وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُجِعْتُ إِلَى رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَى فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ
كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ میکوید که از عادت و خوی آدمی که از دعاء
خیر هرکز سیر نشود همیشه الا برای خود از خدای خیر خواهد و اکر رنجی و بلائی بوی رسد از رحمت
خدای نومید کردد و این صفت کافرانست و اکر بچشانیم او را رحمتی و آسایشی و نعمتی پس از آنکه رنجی و
شفقتی بوی رسیده باشد و درویشی وی کوید این خود مراست و نصیب منست و بعمل و کردار منست
وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ و من نمی پندارم که قیامت بر خواهد خاست و اکر قیامت باشد و مرا نزدیک خدای
خود برند چنانکه مسلمانان میکویند مرا نزدیک خدای حالتی بهتر و نیکوتر ازین باشد آنکه حق تعالی
کفت فَلَنُنَبِّئَنَّ هر آینه ما خبر دهیم کافرانرا بآنچه کرده باشند و بچشانیم ایشانرا عذاب درشت وَإِذَا
أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ قُلْ أَرَأَيْتُمْ
إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ و چون بر آدمی نعمت دهیم
روی بکرداند و از ما دور شود و خویشتن را از ما مستغنی داند و چون رنجی و آفتی بوی رسد خداوند
دعا باشد و این استعارتست دعای بسیار را یعنی دعا بسیار کند و بران مداومت کند قُلْ أَرَأَيْتُمْ بکو
ای محمد که هیچ می بینید و میشناسید شما اکر این قرآن از نزدیک خدای باشد و شما با وی کافر شوید که
باشد کمراه تر از آن کس که او در مخالفتی باشد دور از صواب و صلاح یعنی هیچکس در جهان از شما کمراه
تر نباشد سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ

إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ أَلَا إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ زود
بود که بنمایم بایشان آیات خود در نصرت رسول علیه السلام در آفاق دنیا از فتحها و گرفتن شهرها و ولایتها
و در نفسهای ایشان روز بدر عبد الله عباس گفت در آفاق از آثار امتان گذشته و در نفس ایشان بیماری و بلاها
ابن زید گفت در آفاق آسمان و اقطار زمین از آفتاب و ماه و ستارگان و باد و باران و کوهها و جویها و در
درختان و در نفسهای ایشان از لطایف حکمت و بدایع صنعت و حسن صورت و احکام خلقت و آنچه آفرید در
ظاهر و باطن از حواس و عروق و مدخل و مخرج طعام و شراب که طعام بیک مدخل فرو می شود بهری اجزا
جسم وی میشود و بهری ثفل و هر نصیبی بجانبی میرود تبقین مقتدا اهل اشارت گفته اند که در آفاق
آیاتی است در انفس آیاتی آن عالم کبری است و این عالم صغری و گفته اند این عالم کبری است و آن عالم صغری
چه این حی است و آن جماد آگاه در آن نظر کنی و از آن عبرت گیری و گاه درین تفکر کنی و بر وی تذکر
شوی فی الآفاق عتق و فقر وفی الانفس حرص و فکر فی الآفاق کواکب و نجوم وفی الانفس عجایب و علوم
فی الآفاق سحاب و غیوم وفی الانفس صعاب و هموم فی الآفاق بروق و خواطف وفی الانفس عیون دامعة
فی الآفاق جواهر و معادن وفی الانفس ظواهر و بواطن این جمله در هر چه نظر کنی در آیتی و علامتی بینی وفیه
کل تحرک و تسکین ابدا شاهد وفی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد او را در خود نگر و خود را بشناس
تا خود شناسی ترا بحق شناسی رساند که من عرف نفسه فقد عرف ربه و هر که خود را بهتر شناسد حق را
نیکوتر شناسد که اعرفکم بنفسه اعرفکم بربه تا بدانی که هر که جز اوست بخلاف اوست بمقارنته بین
الاشیاء علم ان لا قرین له و بمضادته بین المتضادات علم ان لا ضد له ضاد الظلمة بالنور والبرد بالحرور والحلو
مجتمع طورا و متفرق والحادثات فنون فنون ذات اطوار لا یجمع بین الاضداد واذا جمع فالله یجمع
بین الماء والنار از آیات آفاق فصول چهار گانه صیف و شتا و ربیع و خریف و از آیات انفس طبایع چهار صفرا
و سودا و بلغم و خون در آفاق باد چهار شمال و جنوب و صبا و دبور و در انفس باد چهار جاذبه
و ماسکه و هاضمه و دافعه در آفاق جوی چهار جیحون و سیحون و نیل و فرات در انفس جوی چهار الکحل
و قیفال و باسلیق و ابطی از آیات آفاق ابر است گاهی بارد و گاهی نه در انفس چشم چشم گاهی گرید و گاهی نه
از آیات آفاق ستارگان هفت اند در افلاک خود و از آیات انفس اعضا هفت است هم بمثابت زحل آنست
که وی را دو برج است جدی و دلو و آن دو گوش است بصر دو برج حدقه دارد چنانکه مشتری دو
برج دارد قوس و حوت و شم دو برج منخر دارد چنانکه مریخ و آن عقرب و حمل ذوق دو برج
دارد و از لبها چنانکه زهره را دو برج است یکی ثور دوم میزان لمس را دو برج است و آن دو دست
است چنانکه عطارد را دو برج است یکی سنبله و دیگر جوزا نطق بمنزله آفتاب است یکبرج دارد و آن
زبانست چنانکه آفتاب را اسد که تابه بمنزله است که یکی برج دست دارد چنانکه قمر را برج سرطان

این

سوری

این در کند که عمر را برسد و این نرسد حتی یتبین لهم انه الحق تا پیدا شد ایشانرا که خدای تبارک و تعالی یکی
است که اگر یهودی عالم بر یک دین نماندی و بدانند که این آیات مراد از حق است و این دین مسلمانی و
قرآن حق است و از قبل خدای است اولم یکف بربک ای کفایت نشد و بسنده نیابند آنکه خدای تو
بر همه چیزی گواه است و او را بر جمله اشیا اطلاع است غیبت و حضور نزدیک وی متساوی است الا
انهم بدانکه ایشان در شکی و تهمتی اند از رسیدن ثواب و عقاب الا انه بکل شیء محیط بدان و آگاه
باش که خدای تبارک و تعالی عالم است بهمه چیزی و محیط است بهمه چیزی همه در قبضه قدرت وی است
و در علم شامل وی اند سورة الشوری و او را حم الشوری هم خوانند مکی است و پنجاه و سه آیات است
ابو امامه از ابی بن کعب روایت کرد و او از رسول که هر که این سوره بخواند از جمله آنان باشد که
فرشتگان بروی صلوات فرستند و برای او استغفار کنند و آمرزش خواهند از صادق [illegible] دو ابیت
که خدای تعالی روز قیامت وی را برانگیزد و روی او همچون ماه شب چهارده باشد

بسم الله الرحمن الرحیم

حم عسق کذلک یوحی الیک والی الذین من قبلک الله العزیز الحکیم له ما فی
السموات وما فی الارض وهو العلی العظیم تکاد السموات یتفطرن من فوقهن و
الملائکة یسبحون بحمد ربهم ویستغفرون لمن فی الارض الا ان الله هو الغفور
الرحیم ارطاة بن المنذر گفت مردی نزدیک عبد الله عباس آمد از وی پرسید که حم عسق چه باشد
عبد الله عباس جواب نداد او دیگر باره پرسید هم جواب نداد سیم بار پرسید حذیفة بن الیمان
حاضر بود گفت من ترا خبر دهم بانکه این آیه در حق مردی آمد نام وی عبد الله یا عبد الاله او بر
بعضی از جویها شرق فرود آید آنجا دو مدینه کنند بر کناره آن جوی چنانکه جوی در میان آن هر دو لشکر
باشد چون خدای تعالی خواهد تا زوال ملک ایشان کند در یکی از آن شب بفرستد و یک شهر تمامی بسوزد
چنانکه از وی هیچ اثر نماند بر دیگر روز اهل آن مدینه دیگر بآن ولایت که درین مدینه باشد سلطان
این مدینه سوخته آیند خدای تعالی فرماید که ایشانرا خسف کند و بزمین فرو برند ایشان و آن مدینه
دیگر با هر که در آنجا باشد همه بزمین فرو شوند فذلک قوله حم عسق یعنی بعد بر کرده شد عزیمتی و
سنتی و قضا از وی در خرابی و هلاک این دو شهر و قیل حم ای حم عین بعد لا بد سکون قاف
واقع بهما ای بالمدینتین و مانند این است خبری که حرب بن عبد الله از رسول روایت کرد که مدینه
بنا کنند میان دجله و دجیل و قطربل و صراط جباران اهل زمین آنجا گرد شوند و مالهای عالم آنجا
جمع کنند خدای تعالی آن شهر را بزمین فرو برد یا اهلش ابو الجوزا از عبد الله عباس روایت کرد که
عین عذابست و سین مسخ است و قاف قذف است و بیان این قول خبری است از رسول روایت کردند

که چون این آیه آمد رسول علیه السلام دلتنگ شد گفتند یا رسول الله چرا دلتنگی گفت مرا خبر دادند بلاهای که
باید بر ایشان فرو آید خسف و قذف و آتشی که ایشان را جمع کند و بادی که ایشان را در دریا برد یکی عبدالله
الموی گفت حا جزی باشد میان قریش و موالی دست قریش باشد بر موالی میم ملک بنی امیه است عین
علو عباسیانست سین سنای مهدی است و قاف قوم عیسی است که از آسمان فرو آید و ترسایان را
بکشد و کلیساها را خراب کند سعید جبیر گفت حا از حرب است و میم از مجید و عین از عالم است سین
از قدوس است قاف از قاهر است و گفته اند آیه در شان رسول است حا حوض مورود است میم ملک
ممدود است عین عز معبود است و علو محمود است سین سنا مشهود است قاف قیام او در
مقام محمود است و قرب او در کرامت معبود است كَذَٰلِكَ يُوحِي مانند این وحی کرد بتو و بپیغمبران
که پیش از تو بودند خدای او غالب و قاهر است درست کار و درست گفتار او راست آنچه در آسمانها
و آنچه در زمین است و او بزرگوار و بلند مقدار است تَكَادُ السَّمَاوَاتُ نزدیک است که آسمانها هم
شکافته شوند از عظمت و جلال قدرت خدای یا از گفتار منکر کافران که بخدای [illegible] و
میگویند که ویرا فرزند است مِن فَوْقِهِنَّ ای من جهتهن الفوقانیة شکافته شوند بجهت بالا و زیر
ایشان معنی بود شکافته شدن از عرش و کرسی باشد و گفته اند از بالای زمینها و چون از بالای آسمانها
شکافته شوند آسمان دنیا و زمین شکافتن اولیتر باشد وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ و فرشتگان تسبیح میکنند
بحمد و ثنای خدای و آمرزش میخواهند برای اهل زمین از مؤمنین و مؤمنات أَلَا إِنَّ اللَّهَ بدانکه خدای
بحقیقت که او آمرزنده و مهربانست وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهُ حَفِيظٌ عَلَيْهِمْ وَمَا أَنتَ
عَلَيْهِم بِوَكِيلٍ وَكَذَٰلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِّتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا
وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ آنکسانی که بجز خدای دوستان
گرفتند خدای بر ایشان نگهبانست اعمال ایشان میشناسد و میداند و بر ایشان میشمارد تا جزا دهد
ایشان را و نیستی تو که محمدی بر ایشان وکیل و کارساز نیستی و حفظ ایشان بتو مفوض نیست تو دلتنگ
مکن از کفر و عناد ایشان بر تو بجز رسانیدن پیغام کاری دیگر نیست وَكَذَٰلِكَ أَوْحَيْنَا همچنین
وحی کردیم بتو قرآنی را بزبان عرب تا بترسانی و پاک کنی اهل مکه را و آنها که گرد بر گرد آنند از
مردمان و بترسانی از روز قیامت که روز جمع کردن و گرد آمدن خلق اولین و آخرین است که در آن
روز هیچ شکی نیست و در آن روز خلق دو فرقه شوند گروهی در بهشت باشند و گروهی در دوزخ
گروهی بفضل و گروهی بعدل عبدالله عمر روایت کرد که روزی رسول بیرون آمد و صحیفه در دست گرفت
گفت دانی که این نوشتها چیست گفتیم نه گفت این که در دست راست دارم در و نامهای اهل بهشت
نام ایشان و پدران ایشان نوشته اند هیچ از این زیاده نشود و کم نگردد و این که در دست چپ دارم نامهای

سوره

اهل دوزخ است و نام پدران ایشان که این هیچ کم نگردد و افزون نشود آنگه برخواند فَرِيقٌ فِي
الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَٰكِن يُدْخِلُ مَن يَشَاءُ فِي
رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمُونَ مَا لَهُم مِّن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ أَمِ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَاللَّهُ هُوَ
الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِن شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ
ذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ و اگر خدای خواهد جمله خلق را یکتا و یک ملت تواند
کرداند بر سبیل قهر و جبر و برین قادر باشد ولیکن خواست او و خواست حکمت است که ایشان را
تکلیف کرد و بنای کارهای ایشان بر اختیار نهاد تا هر کسی باستحقاق بهشت رساند بر دوزخ برد من
را بایمان و طاعت بهشت برد و کافر را بکفر و معصیت بدوزخ برد و ظالمان را که کافرانند ایشان را یاری
باشد أَمِ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ که این کافران بدون خدای دوستان و خدایان گرفته اند از غایت جهل
و نادانی خدا است که ولی بحقیقت است و اوست که مرده را زنده کند و او بر همه چیزی قادر و توانا است
کدام عاقل باشد که ویرا بگذارد و دیگری را پرستد آنگه گفت وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ و هر چه شما در وی خلاف
کنید حکم آن بخدای است از احکام شرع و کار دین و دنیا اگر باز رسد که در آن حکم کند چه خداست که
عالمست بمصالح خلق و آیه را دلیلست بر آنکه حکم در شرع بنصوص نتوان کرد از انجه خدای با نتی محکم یا
بحجتی متواتر ذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي آن خدایست که خداوند و پرورده کار منست بر وی توکل کردم و با وی انابت
میکنم و بازگشت بوی میکردم فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ
الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذْرَؤُكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَ
الْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ آفریننده آسمانها و زمین است از ابتدا
و بیرون آرنده و شکافنده از عدم بکرد و بیافرید برای شما از نفس شما و از جنس شما جفتها تا با ایشان ساکن
شوید و آرام گیرید و از چهارپایان بیافرید جفتان یعنی هر یکی را جفتی تا سبب تناسل و توالد باشد
یذرؤکم می آفریند شما را در این تدبیر که تناسل و توالد است بسبب ازواج یا در بطن ازواج می آفریند
شما را فرا گفت فیه بمعنی به است یعنی می آفریند شما را بآنچه کرد و بیافرید برای شما از ازواج لیس کمثله شیء نیست
وی را مثلی و مانندی و این نفی مماثلت است از ذات وی بر سبیل کنایت و گفته اند که مثل زیاده است چنانکه
درین آیه فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنتُم بِهِ و لعمثل و مثل است لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ کلیدهای آسمان
و زمین وی راست یعنی آجال و ارزاق و احکام بفرمان او ست روزی بیکرانه فراخ میکرداند بر کسی
که خواهد و تنگ میکرداند بر آنکه بخواهد و او بهر چیزی عالم است و دانا شَرَعَ لَكُم مِّنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ
نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا
فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَن يُنِيبُ بیدکرد

نصف الحزب

وبیان فرموده برای شما از دین وملت وطاعت وفرمان برداری آنچه نوح را بآن وصیت کرد وبآن فرموده و
نوح را برای آن تخصیص کرد که اولین کسی که وی را شریعت بود نوح بود والذی اوحینا الیک وانچه وحی
کردیم بتو وترا بآن فرمودیم وآنچه ابرهیم را وموسی وعیسی را بآن وصیت کردیم آنکه بیان کرده که آن چیز
اقامت کردن دین است وبران مداومت نمودن واین دین دین اسلام است از توحید خدای وطاعت وی و
ایمان بپیغمبران ومتابعت کردن اوصیا واولیا قتاده گفت تحلیل الحلال وتحریم الحرام است مجاهد گفت
نماز بپای داشتن وزکوة دادن ولا تتفرقوا فیه ودر آن پراکنده مشوید در دین کبر بزرگست وسخت بر
مشرکان آنچه تو ایشان را بآن میخوانی از توحید وترک عبادة اصنام الله یجتبی خدای گزیند برای رسالت
آنرا که خواهد وراه نماید آنرا که وی رجوع کند وما تفرقوا الا من بعد ما جاءهم العلم
بغیا بینهم ولولا کلمة سبقت من ربک الی اجل مسمی لقضی بینهم وان الذین اورثوا
الکتاب من بعدهم لفی شک منه مریب فلذلک فادع واستقم کما امرت ولا تتبع
اهواءهم وقل آمنت بما انزل الله من کتاب وامرت لاعدل بینکم الله ربنا وربکم
لنا اعمالنا ولکم اعمالکم لا حجة بیننا وبینکم الله یجمع بیننا والیه المصیر متفرق
نشدند وپراکنده نگشتند اهل ادیان وملل از انبیا هر چیزی مگر پس از آن که علم بایشان آمد وحجت ایشان را
واضح ولایح گردید وبدانستند که فرقت ضلالت وفسادات واجتماع بر دین هدی حق است وگفته اند که اهل
کتاب پراکنده نشدند مگر پس از آنکه علم بایشان آمد یعنی آنچه معلوم ایشان از نبوة محمد وصدق وی
وایشان او را دانسته بودند نام ونعت وصفت وی در کتاب خود خوانده بودند از الله دانسته بودند واز وی متفرق
شدند بسبب حسدی که ایشان را بود واگر نه آن بودی که کلمه سابق شده است وحکم گفته آمده که تاخیر
عذاب ایشان کند تا بوقت معین او اجلی مسمی هر آینه میان ایشان حکم کرده شدی بعذاب کافران ونجاة دادن
مؤمنان آنکه گفت وان الذین اورثوا الکتاب وآنانکه کتاب را بمیراث بایشان داده اند جهودان و
ترسایان که حاضر از عهد رسول الله اند پس از ایشان لفی شک منه در شکی وریبی اند از کار نبوة وی فلذلک
پس برای این اختلاف که ایشان را افتاده دعوت کن وباستلاف واجماع خوان تا بر ملت حنیفی که دین اسلام است
اتفاق کنند ومخالفت از میان بردارند واستقم وتو استقامت کن ومستقیم باش بر دعوت وشریعت چنانکه
ترا فرموده اند ومتابعت هوا ومراد ایشان مکن وبگو که من ایمان آورده ام بآنچه خدای فرستاده از کتاب قرآن
بر من ومرا فرموده اند تا عدل کنم میان شما وانصاف سویت نگاه دارم الله ربنا خدای ما وخدای شما
خدای است آفریدگار وپروردگار ما ما راست عملی که ما میکنیم جزاء آن با ما راجعست وآنچه شما میکنید
از اعمال جزاء آن شما را خواهد بود حق ظاهر گشت وحجت لازم آمد احتیاج آن نیست میان ما وشما او
تا فردا که خدای تعالی میان ما جمع کند وبازگشت همگان با وی خواهد بود وی حق از باطل جدا کرده اند

اهل حق

سوری

اهل حق را ببهشت رساند واهل باطل را بدوزخ والذین یحاجون فی الله من بعد ما
استجیب له حجتهم داحضة عند ربهم وعلیهم غضب ولهم عذاب شدید الله
الذی انزل الکتاب بالحق والمیزان وما یدریک لعل الساعة قریب یستعجل
بها الذین لا یؤمنون بها والذین آمنوا مشفقون منها ویعلمون انها الحق
الا ان الذین یمارون فی الساعة لفی ضلال بعید وآنانکه حجت می آرند وخصومت میکنند
در دین خدای ودلالت می پس از آن که خدای را ورسول خدای را اجابت کردند ودر دین اسلام
آمدند بای ظهور حجت معجزاتی که خدای آنرا ظاهر کرده اند حجت ایشان باطل بود وشبهه ایشان
زایل نزدیک خدای ایشان وبر ایشان بود غضبی وخشمی وایشان را باشد عذابی سخت مجاهد گفت محاجه
ایشان این بود که گفتند که کتاب ما پیش از کتاب شما است ورسول ما پیش از رسول شما است وما بحق
اولیتر بوده ایم از شما وقولی دیگر آنست که ضمیر له راجع با محمد است یعنی پس از آنکه خدای تعالی دعاء مستجاب کرد
ومعجزاتی که از وی درخواستند خدای تعالی آنرا ظاهر کرده اند تا حجت بر ایشان لازم شد پس از آنکه خدای
تعالی دعاء وی در حق کافران اجابت کرد وایشان را بتیر امید بدر کشته کرده اند ودعاء او هم بمکه در
ایشان رسید بقحط وسختی تا انقراض وقت مردار بخوردند وشبهه ایشان را خواند بسبیل ... واح وبرای
آنکه نزدیک ایشان آن سحر بود بر حکایت قول ایشان آنرا حجت خواند واگر نه چنین بودی داحض و
باطل بودی الله الذی انزل خدا است آنکه فرو فرستاد کتاب را بحق وفرو فرستاد میزان که عدلست و
سویه در کتابها منزل بالحق بغرض صحیح بر حسب اقتضاء مصلحت وحکمت وبعضی گفتند مراد بمیزان قرآنست
وتکرار برای اختلاف لفظ کرد وقرآنرا برای آن ترازو خواند که در وی راستی وانصافست وگفته اند مراد ترازوی
حقیقی است چنانکه کتاب را از آسمان فرستاد ترازو را هم از آسمان فرستاد وگفتند جبرئیل بیاورد واعلام مردمان
کرد وما یدریک وچه شناسا ودانا کرده اند ترا بقیامت وآمدن او شاید وتوانی بودن که آمدن
وی نزدیک وی باشد آنانکه بقیامت ایمان ندارند طلب تعجیل قیامت میکنند از سر سخریه وافسوس
ومیگویند که قیامت کی خواهد بودن والذین آمنوا آنانکه ایمان آورده اند خایف وترسان اند از آن
قیامت ومیدانند ویقین میشناسند که حق است وآمدن او قطعست ویقین الا ان الذین
بدرستی وحقیقت آنانکه در قیامت خصومت وجدال میکنند در آمدن او ودر حشر ونشر وثواب وعقاب
وانکار میکنند ایشان در گمراهی اند دور از صواب وهدایت الله لطیف بعباده یرزق من
یشاء وهو القوی العزیز من کان یرید حرث الآخرة نزد له فی حرثه ومن کان
یرید حرث الدنیا نؤته منها وما له فی الآخرة من نصیب ام لهم شرکاء شرعوا
لهم من الدین ما لم یأذن به الله ولولا کلمة الفصل لقضی بینهم وان الظالمین

لهم عذاب اليم خداست لطف كننده با بندگان خود و لطف بندگان رسانيدن منافع
بايشان بر وجهى كه دقيق است بر هر عاقلى ادراك آن ابن عباس گفت مهربانست بندگان عكرمه گفت
نيكوكارست بايشان مقاتل گفت رحمت بمومن و كافر كه ايشانرا روزى ميدهد بعضى گفتند
لطيف است در روزى دادن روزى دادن و جرايد و لذيذ مى رساند و بيكبار نمى دهد تا آنرا
تلف نكنى كما عندكم ينفد وما عند الله باق جنيد را پرسيدند كه لطيف چه باشد گفت آنكه با
دوستان لطف كند تا در آيند و با دشمنان لطف كند تا آشنا شوند و لطف در اصلاح متكلمان
فعلى باشد كه مكلف عند آن بصلاح نزديك تر باشد و از فساد دورتر و هر لطف كه مكلف
عند آن طاعت كند او را توفيق خوانند و آنچه عند آن از معصيت باز ايستد آنرا عصمت خوانند و لطف
شرايط حسن تكليف است و از حكيم نيكو باشد كه تكليف كند عارى از لطف از آن سبب كه اين موجب
بود بانقض غرض و از حكيم تعالى چيزى كه ناقض غرض باشد نيكو نباشد يرزق من يشاء روزى دهد
بر حسب مصلحت آنرا كه خواهد و او قادرى است كه او را عجز در نيابد عزيزيست كه او را غلبه
نتوان كرد من كان يريد حرث الآخرة هر كه او كشت و كار آخرت خواهد و اينجا تخم ايمان و عمل
صالح افكند تا او را نعيم درآيات بدهد ما در حرث او و عمل او بيفزاييم بيك ده و يكى را هفتصد
در زيادت كرده ايم چنانكه مى بينى انداز هفت خوشه برآيم و از هر خوشه صد دانه پديد آريم اين
بازرگانى است با من در سراى فانى تا عوض هم اينجا ستانى اگر در سراى فانى با من معاملت كنى در سراى
باقى ستانى آنرا عدد نبود و در حساب نيايد ومن كان يريد و هر كسى كه كشت دنيا جويد و كار
اين جهان كند و منافع عاجل خواهد ما او را بخيلى نكنيم و آنچه خواهد بوى دهيم از آنكه دنيا
و دنيا دار را نزديك من خطرى نيست كافر را بينى كه آنرا كه تو مى جوئى در دنيا كام او روا كرده و آن
كرامت وى است كرامت وى نيست كه آن از هوان وى است انما نملى لهم ليزدادوا اثما بو يسر
چون دنيا خواهد دنيا بدهيم و در آخرت وى را نصيبى نهيم كه دنيا و آخرت با يكديگر جمع نشود
الدنيا والآخرة كمثل ضرتين دنيا و آخرت چون دو هوو اند اگر يكى را راضى گردانى ديگر را خشم
كين گردانى و رضاى هر دو حاصل نتوان كرد ام لهم شركاء نه كه ايشان را شركاى هست از
شياطين و رؤسا ضلالت و ائمه كفر كه پديد ميكند براى ايشان از دين روش و طريقه آنچه
خداى بدان نفرموده و آنرا دستورى نداده ولولا كلمة الفصل و اگر نه كلمه فصل و سخن جزم
استى كه من گفته ام و حكم كرده كه در دنيا تعجيل عقوبت نكنم بر ايشان لقضى بينهم هر آينه ميان
ايشان حكم كرده شدى به پيدى بايشان آنچه ايشان مستحق آنند از عذاب و بدرستى كه ظالمان
و كافران و مشركان را عذابى است سخت دردآورنده ترى الظالمين مشفقين مما كسبوا وهو واقع

سوری

بهم والذين آمنوا وعملوا الصالحات في روضات الجنات لهم ما يشاؤن عند
ربهم ذلك هو الفضل الكبير ذلك الذي يبشر الله عباده الذين آمنوا وعملوا
الصالحات قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربى ومن يقترف حسنة نزد
له فيها حسنا ان الله غفور شكور خطابست رسول را يا مخاطبى مجهول را ميگويد كه روز قيامت
بينى تو ظالمانرا و ستمكارانرا ترسان و لرزان از آنچه كرده باشند و حال آنكه باشد كه بايشان رسد
جزاى آنچه كرده باشند والذين آمنوا و آنانكه ايمان آورده اند و عمل صالح كرده در مرغزارهاى
بهشت باشند و مرغزار بستانى باشد كه زمينش نبات سبز بود و هوايش شاخ درختان بر
جانكه سايه افكند و زمين را بپوشاند لهم ما يشاؤن ايشانرا باشد آنچه خواهند و تمنا كنند
نزديك خداى ايشان اين فضلى بزرگوار است و نعمتى بى اعتدا ذلك الذي اين آنست كه خداى
تبارك و تعالى بندگانرا بآن بشارت داد بندگانى را كه ايمان آوردند و كردار نيكو كردند تا اهل آن
و مستحق آن گشتند آنكه رسول را فرمود قل بگوى اى محمد لا اسئلكم عليه اجرا من از شما بر رسانيدن
رسالت و بيان كردن هدايت مزدى نميخواهم و ثوابى نميطلبم عبد الله عباس گفت سبب نزول آيه
آن بود كه چون رسول بمدينه آمد مالى نداشت و او را حقوقى و احوالى پيش آمد كه بمال احتياج
بيشد انصاريان با يكديگر گفتند اين مرد درين شهر با غربت و اسبابى و ضياعى ندارد و وقت
كه ويرا كارى پيش آيد كه بمال محتاج ميشود و خداى تعالى ما را بسبب وى هدايت كرده است اگر
براى وى مالى جمع كنيم همانا روا باشد پس آمدند و رسول را ازين خبر كردند خداى تعالى اين آيه
فرستاد قل لا اسئلكم بگو كه از شما برين چيزى مزدى طمع نميدارم مگر مودت و دوستى قرابت
و خويشان خود و اين الا بمعنى لكن است لكن توقع از شما آنست كه اهل البيت و خويشان مرا
دوست داريد تا اين قرابت و خويشان كيستند كه خداى تعالى بمحبت و دوستى ايشان فرموده عمر
سعيد جبير و عبد الله عباس گفتند كه على ابن ابى طالب است و فاطمه و حسن و حسين عليهم السلام
اينست كه زيد على روايت كرد از پدرش از جدش از امير المؤمنين ع كه او گفت من برسول خداى
شكايت كردم از حسد كه مردمانرا بود بر من مرا گفت يا على اما ترضى ان تكون رابع اربعة راضى نباشى
چهارم چهار كس تو باشى كه در بهشت شوند من باشم و تو و فاطمه و حسن و حسين و زنان ما بر
چپ و راست باشند و فرزندان ما از پس پشت ما باشند و شيعه ما از پس ايشان باشند و شهرآشوب
خوشنانام سود روايت كرد كه يك روز رسول عليه السلم فاطمه را گفت برو و شوهرت را و فرزندانت را
بيار او برفت و ايشانرا حاضر كرد رسول عليه السلم كليمى بر ايشان افكند و گفت اللهم هؤلاء آل محمد
فاجعل صلواتك وبركاتك عليهم انك حميد مجيد بار خدايا ايشان آل محمد اند صلوات و

برکات خود بر ایشان کن که تو پسندیده و بزرگواری انک حمید مجید بار خدایا ایشان آل
محمد اند ام سلمه گفت من گلیم برداشتم تا در زیر آن روم گلیم از من در کشید و گفت انک علی
خیر تو با خیری و ایشان اهل البیت من اند از صادق علیه السلام روایتست از پدرانش از امیر المؤمنین
علی که رسول علیه السلام گفت بهشت حرامست بر آنانکه بر اهل البیت من ظلم کنند و عترت مرا برنجانند
و هر کس که او نیکوئی کند با یکی از فرزندان عبد المطلب و او مکافات نتواند کردن او را من مکافات
کنم روز قیامت مقسم روایت کرد از عبد الله عباس که روزی میان انصاریان و قریش سخنی میرفت
عباس بیامد و گفت شما بر ما فخر میکنید بهر حال فضل ما راست بر شما رسول علیه السلام بشنید
برخاست و بیامد و انصار را گفت یا معشر الانصار نه شما ذلیل بودید و خدای تعالی شما را عزیز
کرد ایشان گفتند بلی یا رسول الله گفت نه گمراه بودید خدای من شما را هدایت کرد گفتند
بلی یا رسول الله گفت جواب من نمیدهید گفتند یا رسول الله گفتیم که دست منت تراست بر ما
رسول فرمود شما نمیگوئید نه ترا قوم براندند ما ترا با خود گرفتیم و ترا دروغزن داشتند ما ترا
فضل کردیم و ترا محنت … کردند ما ترا یاری کردیم یا رسول الله تن و جان و مال ما فدای تست اگر
خواهی جمله مالهای خود بیاریم و ترا حاکم کنیم در آن خدای تعالی این آیه فرستاد قل لا اسئلکم علیه
اجرا الا المودة فی القربی بگو که از شما بر ادای رسالت مزدی نمیخواهم مگر مودت اهل البیت و
خویشان خویش و مودت آل محمد مزد ادای شریعت و قیام کردن باعبای رسالت مزد باشد و مزد
آن جز ثواب موبد مقرون بغایت اعظام و اجلال نباشد و مودت اهل البیت تکلیفی است از خدای
تبارک و تعالی بر ما که بدان مستحق ثواب باشیم و تکلیف ما چگونه ثواب رسول باشد و مودت
آل محمد تکلیفی است از خدای تبارک و تعالی که هرگز منسوخ نشود اما علم اصحاب الحدیث ثعلبی در
ابطال قول آنکس که گفته است که این آیه منسوخست در تفسیر خود آورده است که دوستی اهل
البیت و تقرب کردن بآن بخدای از جمله اصول دین و ارکان مسلمانی است و خلاف این کفر است
و دلیل برین آنست که عبد الله بن حامد اصفهانی روایت کرد باسناد از جریر بن عبد الله البجلی که
رسول علیه السلام گفت من مات علی حب آل محمد مات شهیدا الا ومن مات علی حب آل محمد مات
مغفورا له الا ومن مات علی حب آل محمد مات تائبا الا ومن مات علی حب آل محمد مات مؤمنا مستکمل
الایمان الا ومن مات علی حب آل محمد بشره ملک الموت بالجنة ثم منکر ونکیر الا ومن مات علی حب
آل محمد یزف الی الجنة کما تزف العروس الی بیت زوجها الا ومن مات علی حب آل محمد فتح له فی قبره
بابان الی الجنة الا ومن مات علی حب آل محمد جعل الله قبره مزار ملائکة الرحمة الا ومن مات علی حب
آل محمد مات علی السنة والجماعة الا ومن مات علی بغض آل محمد جاء یوم القیمة مکتوبا بین عینیه

دیگر

شوری

آیس من رحمة الله الا ومن مات علی بغض آل محمد مات کافرا الا ومن مات علی بغض آل محمد لم یشم
رائحة الجنة گفت هر که بر دوستی آل محمد بمیرد یزف الی الجنة و برا چنان ببهشت برند که عروس را
بخانه شوهر و مانند این اخبار بسیارست چون دوستی اهل البیت باین مقام بود محال بود که
منسوخ بود یا مزد ادای رسالت باشد انکه گفت ومن یقترف حسنة و هر که او نیکوئی کند و
حسنه اکتساب کند ما در ثواب وی بیفزائیم حسن علی و عبد الله عباس گفتند که حسنه دوستی
اهل البیت است ان الله غفور شکور خدای آمرزنده بندگان و سپاس دارنده مطیعانست ام یقولون
افتری علی الله کذبا فان یشإ الله یختم علی قلبک ویمح الله الباطل ویحق الحق بکلماته
انه علیم بذات الصدور وهو الذی یقبل التوبة عن عباده ویعفوا عن السیئات ویعلم
ما تفعلون ویستجیب الذین آمنوا وعملوا الصالحات ویزیدهم من فضله والکافرون لهم
عذاب شدید چون خدای تعالی آیه فرض مودت فرستاد گروهی سست اعتقادان رسول را متهم
داشتند گفتند که میخواهد که مردم را با اهل بیت خود راغب گرداند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت
نه که میگویند که محمد این سخن بر خدای افترا کرد و خدای آیه مودة نفرستاده است دروغ بر خدای
مینهد و میگوید که این مودة فرستاده است فان یشإ الله پس اگر خدای خواهد مهر بر دل تو
نهد مجاهد گفت دل بحفظ خود نگاه دارد و بالهام صبر تا طعن ایشان در دل تو اثر نکند قتاده
گفت اگر چنان بود که ایشان گفتند خدای مهر بر دل و زبان تو نهادی چنانکه قرآن بر سبیل عقوبة
چنانکه در آیتی دیگر گفت ولو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین الخ ابتدا کرد و گفت
خدای باطل را محو کرداند و آخر کند و حق را حق کرداند بهتان خود یعنی تکذیب که کردند
و بهتان که بر تو نهادند باطل در این مودة آنرا محو کند و حقی که تو برانی آنرا ثابت کرداند و ترا
بر ایشان نصرت کند او بیند اندیشناسد آنچه این جماعت در دل دارند از انکار و مخالفت ایشان را
جزا دهد بر حسب اعتقاد ایشان عبد الله عباس گفت چون خدای تعالی این آیه فرستاد و رسول را
خبر کرد از انکار و تهمت ایشان پشیمان شدند و پیش نمود در دست و پای رسول افتادند و توبه
کردند و ایمان تازه کردانیدند خدای تعالی این آیه فرستاد وهو الذی یقبل التوبة عن عباده اوست
آن خدای که توبه پذیرد از بندگانش و عفو کند و در گذرد از گناهها و بدیها و بداند آنچه شما
میکنید توبه پشیمانی بود بر گناه گذشته و عزم کردن در زمان آینده که مانند آن نکند برای قبح
آن فعل جابر بن عبد الله انصاری روایت کرد که اعرابی در مسجد رسول آمد و در گفت نماز کرد
و گفت اللهم انی استغفرک واتوب الیک امیر المؤمنین علی بشنید گفت ای اعرابی سرعة
الزبان باستغفار توبه دروغ زنان باشد ترا این توبه باید کرد اعرابی گفت یا امیر المؤمنین توبه چه باشد

وچه گونه باید کردن گفت بدانکه توبه را شش شرط است اول پشیمانی بر گناه گذشته و قضا
کردن فرایض و رد مظالم با خداوندانش و نفس را در طاعت گداختن چنانکه در معصیت پرورده
باشی و نفس را تلخی طاعت چشانیدن چنانکه حلاوت معصیت چشانیده‌ای و گریستن از ترس خدای
بدل خنده و شادی که کرده باشی سری السقطی را گفتند توبه چه باشد گفت صدق العزم
علی ترك الذنوب والانابة بالقلب الی علام الغیوب والندامة علی ما فرط من العیوب ویعفوا
عن السیئات دلیلست بر آنکه توبه اسقاط عقاب کند و قبول توبه ضمان باشد بر او نه اسقاط
عقاب چنانکه اصحاب وعید گفتند که اگر اسقاط عقاب کردی تکرار بودی و نیز اگر اسقاط عقاب
کردی بر سبیل وجوب خدای نگفتی بر سبیل مدح و منت ویعفوا عن السیئات و این برای آن گفت
تا امید برند و یعلم ما تفعلون گفت تا این نشنوند ابوهریره از رسول روایت کرد ان الله افرح
توبه بنده مؤمن خود شادتر باشد از آنکه گم کرده را باز یابد و زن نازاینده که فرزندش آید
و از تشنه که آب سرد رسد و هر که او توبه نصوح کند خدای تعالی گناه او از یاد کرام الکاتبین
ببرد و از بقاع زمین آنگه گفت ویستجیب الذین آمنوا و اجابت کند دعای مؤمنانی که عمل صالح کنند
ویزیدهم از فضل و ثواب خود و گفته‌اند که اجابت کند دعای مؤمنان در حق یکدیگر ابو
صالح از عبدالله عباس روایت کرد که معنی آنست که شفاعت ایشان در حق برادران ایشان قبول کند
ویزیدهم من فضله آنست که در حق ایشان قبول کند والکافرون و کافران را عذابی سخت باشد ولو
بسط الله الرزق لعباده لبغوا فی الارض ولکن ینزل بقدر ما یشاء انه بعباده
خبیر بصیر وهو الذی ینزل الغیث من بعد ما قنطوا وینشر رحمته وهو الولی
الحمید ومن آیاته خلق السموات والارض وما بث فیهما من دابة وهو علی جمعهم
اذا یشاء قدیر وما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم ویعفوا عن کثیر وما انتم
بمعجزین فی الارض وما لکم من دون الله من ولی ولا نصیر واگر خدای روزی را بسط کند
و فراخ کرد اندر بندگانش هر آینه ایشان بغی کنند و ستمکار شوند خباب بن الارت گفت
آیه در ما آمد که اصحاب صفه ایم چون مالهای بنی قریظه و بنی النضیر و بنی قینقاع بدیدیم ما را توانگری
آرزو کرد خدای تعالی این آیه فرستاد شقیق ابن ابراهیم گفت اگر خدای تعالی بندگان را روزی دادی
نا از طریق کسب و ایشان فارغ و بی‌رنج بودندی طاغی و باغی شدندی و لکن ایشان را بکسب و
طلب معاش مشغول کرده است و این نیز لطفی است از خدای بر ایشان و رحمتی ولکن ینزل بقدر ولکن
بقدر آنچه حاجت میفرستد اندك اندك بمقدار چندانکه مصلحت و کفایت ایشان در آن باشد و او
بندگان خود بیناست و بمصالح ایشان داناست انس مالک روایت کرد از رسول که او گفت جبرئیل از

عجبا للمؤمن الصالح الواحد من العقیم الوالد ومن الظمآن الوارد خدای تعالی بتوبه

حزب

خدای تبارک

خدای تبارك و تعالی کلماتی آورده است در حکمت و موعظت و از آن جمله که گفت هر که دوستی را
از آن من اهانت کند چنانست که با من بمبارزت بیرون آمده و من بنصرت و یاری دوستان خود شتابنده‌ترم
از و من برای ایشان خشم گیرم چنانکه شیر خشمگین و در هیچ کار من تردد نباشد الا که در قبض
روح بنده مؤمن که او کاره است مرگ را و من کاره‌ام رنج و دلتنگی ویرا و چاره نیست او را از مرگ و
بهیچ چیز تقرب نکند چنانکه باداء فرایض و همیشه بمن تقرب کند بنوافل تا آنگه که او را دوست
گیرم و چون او را دوست گیرم سمع و بصر و دست او باشم و قوت کنم او را اگر بخواهد بدهم
و اگر دعا کند اجابتش کنم و از بندگان من کس باشد که از من بابی از عبادت خواهد و در آن بروی
نگشایم که اگر بگشایم معجب شود و در از عجب هلاك شود و از بندگان من کس باشد که او را جز توانگری
بر صلاح ندارد که اگر او را درویش دهم تباه کرده و از بندگان من کس باشد که جز تندرستی نشاید
او را اگر بیمارش کنم بفساد آید و از بندگان من کس باشد که صلاح او در توانگری باشد اگر درویشی
دهم بفساد شود و از بندگان من کس بود که صلاح او در درویشی بود اگر توانگری دهم او را فاسد شود
و من تدبیر کار بندگان خود دانم کردن از آنجا که دلهای ایشان دانم که من علیم و خبیرم وهو الذی
ینزل الغیث او است آن خدای که باران فرستد بوقت حاجت پس از آنکه نومید شده باشند و بغرباید
آمدن زیرا که چون سختی بنهایت برسد و اومید باشد از آن فرجی برآکند خدای تعالی رحمت خود را
یعنی باران او وهو الولی الحمید او خداوند ولی است مستحق حمد و ثنا و شکر و از آیات او آفریدن آسمان و زمین است و
آنچه پراکنده است در میان ایشان از جملگان و جانوران و او قادرست و توانا بر جمع ایشان چون
خواهد گرد کند وما اصابکم و آنچه بشما رسد از مصیبتی و نکبتی آنچه بجزای کسب دست شماست و
مکافات کردار شماست و نیز آنست که هر چه میکنید آنرا جزا میرساند بلکه از بسیاری عفو میکند و در میگذرد
و رسول علیه السلم گفت ما من اختلاج عرق ولا خدش عود ولا نکبة حجر الا بذنب وما یعفو الله اکثر
هیچ رگی نباشد که بجنبد و چوبی که پای را بخراشد و سنگی که در پای آید الا بگناهی که کرده باشد امیر
المؤمنین علی گفت هیچ آیتی از این آیه امیدوارتر نیست که خدای تعالی گفته است هر چه بشما برسد از
نکبتی و بلایی در دنیا آن بکردار دست شماست و خدای از آن کریمتر است که چون بنده را در دنیا عقوبت
کند بگناهی در آخرت آن عقوبت را باز کند و آنچه از بسیاری عفو کرده است و خدای از آن حکیم‌تر است
که بار گناهی بعد که از آن عفو کرده باشد انس مالك از رسول روایت کرد که چون خدای تعالی به بنده
خیر خواهد تعجیل عقوبت کند او را از گناهی که کرده باشد و چون به بنده بدی خواهد عقوبت او تاخیر
کند تا روز قیامت ضحاك گفت هیچ کس را ندانم که قرآن بیاموخت پس فراموش کرد الا بعقوبت گناهی که
از آن خیر محروم کرده اند آنگه این بر خواند وما انتم بمعجزین و شما عاجز نتوانید کردن خدای را و از فوت

تواند کشتن وما لکم وما باشد شما را بدون خدا هیچ یاری و یاوری ومن آیاته الجوار فی
البحر کالاعلام ان یشأ یسکن الریح فیظللن رواکد علی ظهره ان فی ذلک لآیات
لکل صبار شکور او یوبقهن بما کسبوا ویعف عن کثیر ویعلم الذین یجادلون
فی آیاتنا ما لهم من محیص فما اوتیتم من شیء فمتاع الحیوة الدنیا وما عند الله خیر
وابقی للذین آمنوا وعلی ربهم یتوکلون از آیات و دلالات بر کمال قدرت حق کشتیهای دوانست
بر روی آب دریا چون کوههای بزرگ مجاهد گفته اعلام قصورست یعنی کوشکها ازینها
اگر خواهد ساکن گرداند باد را تا در آن کشتیها دوان هم ساکن گردند وایستاده بر پشت آب بدستی که
درین آیاتی و دلالاتی هست کسی را که صبر کند وسپاس دارنده باشد او یوبقهن یا هلاک گرداند کشتیها را
وغرق کند بانکه باد را عاصف وسخت گرداند تا کشتیها وکسانی که در آنجا باشند هلاک شوند بآنچه
کسب کرده اند از عصیان ونحو آن واز بسیاری معاصی عفو میکند ودر میگذرد و درین جزا کند تا
انتقام کشد وجزا دهد آنرا که کرده اند از معاصی وبدانند کسانی که در آیات ما جدال کرده اند که چون
عذاب نازل شود ایشانرا محیصی وگریزی باشد فما اوتیتم پس آنچه شما را دادند از چیزی از متاع
دنیا ومال این جهانی است آنرا بقائی وثباتی نباشد وآنچه نزدیک خدای است بهتر است وباقی تر از ثواب
ونعمت بهشت کسانی را که ایمان آرند وبر خدای خود اعتماد کنند والذین یجتنبون کبائر الاثم و
الفواحش واذا ما غضبوا هم یغفرون والذین استجابوا لربهم واقاموا الصلوة وامرهم
شوری بینهم ومما رزقناهم ینفقون والذین اذا اصابهم البغی هم ینتصرون
وآنانکه پرهیزند از گناهان بزرگ اجتناب نمایند واز فواحش وناشایست دوری جویند سدی
گفت فواحش زناست مقاتل گفت موجبات حدودست واذا ما غضبوا هم وچون خشم گیرند
ایشان باشند که در حال خشم بیامرزند وحلم بکار فرمایند وآنکه اجابت کنند دعوت خدا را وایمان
آرند ونماز بپای دارند وکارها که در میان ایشان بود مشورت یکدیگر کنند وبا یکدیگر در کارها مشورت
کنند پیغمبر خدای گفت ما شقی عبد قط بمشورة ولا سعد باستغناء برای هیچ بنده بمشورت بدبخت
نشود وهیچکس که باستبداد خود کاری کند نیکبخت نگردد وگفت ما خاب من استخار ولا
ندم من استشار کسی که استخاره کند بی بهره نگردد وهر که مشورت کند هرگز پشیمان نشود ومما
رزقناهم واز آنچه ما ایشانرا دادیم نفقه میکنند وآنانکه چون بغی وستم بایشان رسد انتقام کشند
یعنی بمنزلة فرو نیایند چون دست یابند انتقام کشند وعفو نکنند وجزاء سیئة سیئة مثلها
فمن عفا واصلح فاجره علی الله انه لا یحب الظالمین ولمن انتصر بعد ظلمه فاولئک
ما علیهم من سبیل انما السبیل علی الذین یظلمون الناس ویبغون فی الارض بغیر

الحق

الحق اولئک

اولئک لهم عذاب الیم ولمن صبر وغفر ان ذلک لمن عزم الامور جزای بدی را که عدت
بدی خواند بر سبیل ازدواج وگفت جزای بدی بدی باشد یعنی چون کلمه گویند ترا تو بیش از آن مگو
در آن نکوی که اگر کسی با تو بدی کرد یکی را ده بار کنی واگر ترا جراحتی کردند مثل آن بیش مکن پس هر که
عفو کند واصلاح ذات البین کند ودر مکافات آن نکوشد مزد او بر خدای باشد واگر عفو نکند
وبیش از آن مکافات کند ظالم ومتعدی باشد وخدای ظالمانرا دوست ندارد ولمن انتصر وهر که انتقام
کشد پس از آنکه بر وی ظلم کرده باشند کسی را بر ایشان راهی نبود یعنی کسی را نرسد که ایشانرا ملامت کند
ملامت کسی را بود که بی سببی بر سبیل ابتدا ظلم کند ویبغون فی الارض ودر زمین بغی کنند بنا حق
وبر امام مسلمانان بیرون آیند ایشانرا عذابی بود دردناک وهر آنکس که صبر کند وجرم وجنایت را باز پوشد
ودر انتقام نکوشد بدرستی که صبر کردن وآمرزیدن از جمله عزائم امورست وآن کارها که در غایت
صلابت بود وکی باشد در باب نیل ثواب وایثار رضای خدای ومن یضلل الله فما له من ولی من
بعده وتری الظالمین لما راوا العذاب یقولون هل الی مرد من سبیل وتریهم یعرضون
علیها خاشعین من الذل ینظرون من طرف خفی وقال الذین آمنوا ان الخاسرین الذین
خسروا انفسهم واهلیهم یوم القیمة الا ان الظالمین فی عذاب مقیم وما کان لهم من
اولیاء ینصرونهم من دون الله ومن یضلل الله فما له من سبیل وهر که خدا او را خذلان کند و
با خودش گذارد یا حکم کند بضلالتش وقتی حکم کند که او را ضال وگمراه گردانند وضالش وقتی خوانند که او
گمراه شده باشد یا خود هر کرا خدای هلاک گرداند وی را پس از خدا هیچ ولی وناصری ویاوری باشد که نصرت
کند وی را بر عذاب خدای وتری الظالمین وتو بینی ستمکارانرا یعنی کافرانرا آنکه که عذاب را مشاهده کنند
یقولون گویند که هیچ ممکن باشد که مارا باز گشتی بدنیا وراهی باشد که بدنیا رویم وتدارک کار خود کنیم بدل
کفر ایمان آریم وبجای معصیت طاعت کنیم اکنون ایشان دانند که این تمنا حاصل نیاید واز آخرت کسی باز دنیا
نیاید اما این از غایت جزع گویند وتریهم وبینی تو ایشانرا که بر دوزخ عرضه میکنند خاشع وترسکار باذلة
وحقارت ینظرون من طرف خفی مینگرند از چشم ذلیل پوشیده نه روشن از آنجا که ایشانرا از گور برانگیزند
وقال الذین آمنوا ومؤمنان گویند که زیانکاران آنانند که نفس خود را زیان کردند واهل خود را در روز قیامت
که اهل خود را نبینند ونه مال خود را ونه نفس خود را در راحتی وآسایش یابند الا ان الظالمین بدانکه ظالمان
امروز در عذاب دایم باشند ونباشد ایشانرا هیچ دوستی ویاری از دوستان ویاران که یاری ایشان کنند
بیرون خدای وهر کرا او را خدای از راه بهشت گم گرداند او را هیچ راهی نباشد استجیبوا لربکم من قبل
ان یاتی یوم لا مرد له من الله ما لکم من ملجأ یومئذ وما لکم من نکیر فان اعرضوا
فما ارسلناک علیهم حفیظا ان علیک الا البلاغ وانا اذا اذقنا الانسان منا رحمة فرح

نصف الحزب

بِهَا وَاِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيهِمْ فَاِنَّ الْاِنْسَانَ كَفُورٌ ای مردمان اجابت کنید دعوت
خدای خود را پیش از آنکه روزی آید که آنرا ردی و بازداشتی باشد از خدای و شما را از خدای و دران
روز هیچ پناهی نباشد که با وی گریزید و پناه با وی دهید و شما را انکاری باشد بر عذاب و
استخفافی که بر شما رود و آنکه رسول را تسلیه کرده و گفت پس اگر این کافران اعراض کنند و روی بگردانند
و فرمان تو نبرند ترا هیچ ضرری و بازخواستی نیست ما ترا برای آن نفرستادیم تا نگاه‌داری ایشان کنی و ایشانرا
بقهر و زجر انکاری بازداری بر تو جز رسانیدن پیغام کاری دیگر نیست آنگه گفت وَاِنَّا
اِذَا اَذَقْنَا الْاِنْسَانَ ما چون آدمی را از نزدیک خود رحمتی چشانیم و نعمتی رسانیم او بدان شاد شود و
خرسند گردد و اگر بدی و ناامرادی بدیشان رسد و این بزشومی گناه ایشان باشد ایشان کافر نعمت
گردند و چنان شوند که گوئی هرگز بر ایشان نعمتی نبوده است لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ يَخْلُقُ مَا
يَشَاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ اِنَاثًا وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ اَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَاِنَاثًا وَ
يَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا اِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ اَنْ يُكَلِّمَهُ اللّٰهُ اِلَّا وَحْيًا اَوْ مِنْ وَرَاءِ
حِجَابٍ اَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِاِذْنِهِ مَا يَشَاءُ اِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ ملک آسمان و زمین خدای راست
بیافریند آنچه خواهد کسی را که خواهد فرزندان مادینه بخشد و آنرا که خواهد نرینه و پسر بدهد
و آنرا که خواهد از بندگان خود هم پسر نرینه و هم دختر نرینه و آنرا که خواهد هیچ فرزند ندهد نه از پسر نه
و نه از دختر نه عقیم و نازاینده گرداند و اثلة بن الاسقع گفت از رسول علیه السلم از یمن زن آن باشد
که اول دختر زاید آنگه پسر نبینی که حق تعالی در باب [illegible] ابتدا بدختران کرد گفت یهب لمن یشاء اناثا
اسحق بن بشر گفت آیه در حق پیغمبران آمد خاص اگرچه عام شد در همه خلقان یهب لمن یشاء اناثا لوط پیغمبر
خواست که وی همه دختر داشت و یهب لمن یشاء الذکور نوح را و ابرهیم را که همه پسر داشت او یزوجهم
ذکرانا و اناثا رسول را خواست که وی را هم پسر بود و هم دختر و یجعل من یشاء عقیما عیسی و یحیی را خواست
که ایشانرا هیچ فرزند نبود انه علیم قدیر او عالم است مصالح بندگان خود بداند و صلاح ایشان
بشناسد و کار هر یکی بر وفق اصلاح وی بداند و ما کان لبشر گفته‌اند که سبب نزول این آیت
آن بود که جهودان گفتند اگر محمد پیغمبر است چرا با وی سخن نگوید بی واسطه خدای و او را بمعاینه چنانکه
موسی دید و شنید رسول ع گفت موسی خدا را ندید و وحی چنان کند که مصلحت داند خدای تعالی
این آیه فرستاد و گفت هیچ آدمی نباشد که خدای با وی سخن گوید مگر بیکی از این سه وجه یا بوحی و این الهام
بود که خدای دهد و در دل پیغمبر اندازد آنچه خواهد چنانکه داود را زبور الهام کرد و ابرهیم را در خواب
نمود ذبح فرزند خویش او را آوازی بشنواند از پس حجاب یعنی چنانکه آواز شنود و کسی را نبیند چنانکه با موسی
پیغمبر سخن گفت یا رسولی بفرستد و بواسطه وی سخن گوید چنانکه جبرئیل را فرستاد با محمد ع و با پیغمبران

دیگر

زخرف

دیگر سخن گفت یا رسولی بفرستد و بواسطه وی سخن گوید چنانکه جبرئیل را فرستاد و وحی فرستاد
و گفته‌اند الا وحیا یعنی بواسطه ملائکه او یرسل رسولا یا رسولی فرستد بخلقان و بواسطه وی
با ایشان سخن گوید چنانکه با هر پیغمبر بواسطه پیغمبری فیوحی پس وحی کند باری آنچه خواهد بدرستی
که او بزرگست و برتر که او را صفت مخلوقان حکمت افعال خود بر وجه حکمت گاه سخن بی واسطه گوید
و گاهی با واسطه بر حسب آنچه مصلحت داند کسی را بروی اعتراض نباشد وَكَذٰلِكَ اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ
رُوحًا مِنْ اَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْاِيمَانُ وَلٰكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ
مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَاِنَّكَ لَتَهْدِي اِلٰى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ صِرَاطِ اللّٰهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ
وَمَا فِي الْاَرْضِ اَلَا اِلَى اللّٰهِ تَصِيرُ الْاُمُورُ چنانکه بدیگر پیغمبران فرستادیم بتو نیز وحی کردیم روح
را یعنی قرآن را روح خواند برای آنکه جان بوی زنده است چنانکه تن بروح و گفته‌اند که روح جبرئیل است
و وحی را که از امر و فرمان ماست ما کنت تدری تو نمیدانستی که کتاب چه باشد و شرایع ایمان چه باشد
و شرایع ایمان چه باشد و گفته‌اند مراد با ایمان نماز است باذن و ما کان الله لیضیع ایمانکم و گفته‌اند
که پیش از وحی کتاب ندانستی و پیش از بلوغ ایمان ندانستی و لکن جعلناه و لیکن ما کردیم آنرا یعنی
کتاب را با ایمان و معالم شریعت را نوری یعنی بیانی و لطفی که بآن هدایت کنیم و راه نمائیم آنرا که خواهیم
از بندگان خود یعنی مکلفانرا و انک لتهدی و تو هدایت کنی و راه نمائی براه راست آن راهی که راه
خدای است آن خدا که ویراست آنچه در آسمان و زمین است همه ملک و ملک وی است همه کارها مرجع
و مآل با خدا است سهل بن الجعد گفت وقتی آتشی در جائی مصحفی را بسوخت چنانکه از وی هیچ نماند
الا این کلمات که الا الی الله تصیر الامور مصحفی در آب محو شد الا این کلمات سورة الزخرف
مکیت هشتاد و نه آیت است ابو امامه از ابی بن کعب روایت کرد که رسول علیه السلم گفت هر که او
سوره زخرف بخواند فردا قیامت از جمله آنان باشد که خدای تعالی ایشانرا گوید
یا عبادی لا خوف علیکم الیوم ادخلوا الجنة بغیر حساب از محمد باقر ع روایت است
که هر که این سوره بخواند خدای تعالی وی را در گور از هوام زمین و فشار گور نگه دارد والله اعلم بالصواب

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

حٰمٓ وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ اِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْاٰنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ وَاِنَّهُ فِي اُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا
لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ اَفَنَضْرِبُ عَنْكُمُ الذِّكْرَ صَفْحًا اَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُسْرِفِينَ وَكَمْ اَرْسَلْنَا
مِنْ نَبِيٍّ فِي الْاَوَّلِينَ وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ اِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ فَاَهْلَكْنَا اَشَدَّ
مِنْهُمْ بَطْشًا وَمَضٰى مَثَلُ الْاَوَّلِينَ حم بحرمت حلم و ملک و محمد من و بحرمت کتابی روشن
بیان و دلیل باشد بر صحت چیزی و یا فساد چیزی و گفته‌اند بیان آن باشد که معنی با وظاهر شود عند

تَعْقِلُونَ

عِنْدَ اِدْراكٍ بَصَرِيٍّ يا اِدْراكٍ سَمْعِيٍّ وآن از پنج وجه بود از لفظ وخط وعقد الاصابع واشاره وهیئتی
ظاهر بر حاسه چون اعراض واقبال و بشر و تعطیه اِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا ما قرآن را عربی کردانیدیم یعنی بلغت
عرب فرستادیم و بر طریق و منهاج کلام ایشان نظم کردیم با انکه چنین است خلایق همه عاجزاند
از انکه مثل او چیزی بیارند و بگویند این آیه را دلیلست بر حدوث قرآن از آنجا که گفت ما این قرآن را
عربی کردانیدیم و دیگر آنکه گفت بلغت عرب و منهاج و طریقه ایشان و لغت عرب باتفاق محدث
قدیم نیست لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ برای آن چنین کردیم تا شما اندیشه کنید وعقل را کار بندید تا
مضمون آن بدانید وبدان منتفع شوید وَاِنَّهُ فِي اُمِّ الْكِتَابِ وبدرستی که این قرآن در لوح محفوظ
که نزدیک ماست یعنی جایی که جز خواص حضرت ما را از فرشتکان بر ان اطلاع نیست او رفیع
الشان و بلند قدر و مرتبه است واز کتابهای دیکر رفیع وعالی تر است برای انکه معجزه است و بدرجه
علیاست از فصاحت و محکمت و دور از انکه تناقض بوی راه یابد انکه خطاب کرد با کافران و
گفت اَفَنَضْرِبُ همی شما را مهلت دهیم و پس ذکر را که قرآنست از جانب شما بکردانیم و شما را برین که
خلاف نکذاریم برای انکه شما اسراف کنید و از حد در کذرانید قتاده گفت یعنی ما قرآن فرستادن
رها کنیم برای انکه شما بوی ایمان نمی آورید قتاده گفت نخست بار که قرآن نازل آمد ایشان کافر
شدند اگر قرآن با انکه نفی هم هلاک شدندی ولیکن بفضل ورحمت خود بیست سال پیاپی فرستاد
بر ایشان وَكَمْ اَرْسَلْنَا بس که فرستادیم ما از پیغمبران در پیشینان و لیان از ایشان وهیچ پیغمبری بایشان نیامد
الا که ایشان بآن استهزا کردند وافسوس داشتند از انکه خدای تعالی دانست که استهزا کنند و بر
کفر اصرار نمایند پیغمبران را بفرستاد و این مانع نشد از فرستادن پیغمبر برای انکه اگر بعضی اصرار
کردند بعضی ایمان آوردند واگر جز اندک نماند پیغمبران بفرستاد و این مانع نشد از فرستادن
پیغمبران بودند و دیگر انکه ایشان را برای اعلام مصالح شرعی فرستاد تا حجت باشد بر ایشان و ایشان را
حجت نباشد بر خدای انکه گفته آن بود که ما از ایشان عاجز بودیم نبودیم چه ما بسیاری را هلاک
کردیم که بقوه از ایشان سخت تر بودند ومثل اولیان بگذشت یعنی قصه ایشان و سنت وطریقت
ایشان وعقوبتی که بایشان رسید وقصه کذشتکان پند است و مثلها انکار را وَلَئِنْ سَاَلْتَهُمْ مَنْ
خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْاَرْضَ مَهْدًا وَجَعَلَ
لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ وَالَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَاَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا
كَذٰلِكَ تُخْرَجُونَ وَالَّذِي خَلَقَ الْاَزْوَاجَ كُلَّهَا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْفُلْكِ وَالْاَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ
لِتَسْتَوُوا عَلٰى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ اِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا
هٰذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَاِنَّا اِلٰى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ اگر بپرسی از ایشان که آسمان و زمین که آفرید گویند که

خدای آفرید که او عزیز است و غالب هیچ چیز او را غلبه نکند و عالم است و دانا بآفریدن آن تا بروجه
احکام واتقان در وجود آرد الَّذِي جَعَلَ آن خدای که زمین بنهاد و بر شما کرد تا در وی بیاسایید و
راهها در زمین پدید کرد تا بواسطه آن بمقاصد خود میرسید و این برای آن کرد تا شما راه یابید چون
اندیشه کنید بمعرفت آن صانع که این صنعتها کرد وَالَّذِي نَزَّلَ آن خدایی که بفرستاد از آسمان آبی را
باندازه و مقدار حاجت که اگر بسیار بودی جهان خراب کردی واگر اندک بودی کفایت نبودی و کاری
بنیامدی واین را دلیل بر آنست که او قادر مختار است انکه از غایب باخبار آمد از نفس خود و گفت
فَاَنْشَرْنَا ما زنده کردیم بآن باران بیابان مرده و زمین بی نبات را همچنین شما را زنده کردانیم و از بیابان
خاک بیرون آریم وَالَّذِي خَلَقَ الْاَزْوَاجَ و آن خدایی که بیافرید انواع واصناف خلق از حیوان
وجماد از حیوان نر و ماده واز جماد انواع متقابل چون رطب و یابس و تر و خشک ترش و شیرین و دو دو
ست و تابستان و زمستان وماه وآفتاب و آسمان و زمین و بهشت و دوزخ وَجَعَلَ لَكُمْ وبیافرید
برای شما از کشتیها و چهارپایان آنچه بر وی نشینید بر رود و سفر بیابان و دریا انکه بیان کرد که این چرا
گفت برای آن تا چون راست شوید بر پشت او و قرار گیرید نعمت خدا را یاد کنید و بگویید منزه آن
خدایی که این را مسخر کردانید تا فرمان ما برد و طاعت ما دارد که اگر با ما کذاشتی ما را قوة و طاقت
آن نبودی که مسخر کردانیم و رام خود شکنیم اگر گویند که لام در لِتَسْتَوُوا عوض را باشد و رکوب
انعام مباحست و خدای مرید مباحات نباشد جواب این گفته اند که رکوب بعضی واجب و بعضی
سنت چون برای حج بود و برای زیارت و هر چه چنین بود مراد بود دیگر آنکه گفت ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ
رَبِّكُمْ چون غرض تذکر نعمت باشد بر شکر نعمت و این مراد بود وَاِنَّا اِلٰى رَبِّنَا و ما را
بازکشت با خدای خواهد بود امیر المؤمنین علی گفت که رسول علیه السلام چون پای در رکاب نهادی
گفتی اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰى كُلِّ نِعْمَةٍ سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْاَزْوَاجَ واین دو آیه بخواندی وسه تکبیر بکردی
وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا اِنَّ الْاِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُبِينٌ اَمِ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَاَصْفَاكُمْ
بِالْبَنِينَ وَاِذَا بُشِّرَ اَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمٰنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ اَوَمَنْ
يُنَشَّؤُا فِي الْحِلْيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ وَجَعَلُوا الْمَلٰئِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمٰنِ
اِنَاثًا اَشَهِدُوا خَلْقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْئَلُونَ این متصلست بقوله وَلَئِنْ سَاَلْتَهُمْ یعنی
اگر بپرسی از ایشان از خالق و آفریدکار ایشان با او معترف شوند و با این او را از بندگان وی جزوی پدید
کردند بانکه گفتند که فرشتکان دختران خدااند والولد بضعة من والده و فرزند پاره باشد از پدر
خود بدرستی که آدمی کافر نعمتی هویداست اَمِ اتَّخَذَ استفهامست بر سبیل انکار یعنی خدای تعالی
از جمله آنچه آفرید دختران اختیار کرد برای خود و شما را برگزید بپسران یعنی شما را پسر داد و برای خود دختر

اختیار کرد و نزدیک دختر دشمن ترین فرزندی است تا بحدی که چون یکی ایشان را بشارة دهند بچیزی
گویند که ترا دختر آمده است روی او از دلتنگی سیاه کرده و خشم خود فرو خورده برای آنکه خشم
نتواند راندن اَوَمَنْ یُنَشَّأُ و برا بخدای حوالت میکنید و میگوئید که فرزند خدای است کسی را که وی
در میان حلی پرورده میشود و در زینه و خیزی ماند یعنی دختران ابو موسی اشعری گفت دیدم رسول الله
بمنبر بر آمد پاره زر و پاره حریر بدست خطبه کرد آنگاه گفت هذان محرمان علی ذکور امتی حل لاناثها
این دو چیز حرامند بر مرد اناث بر حلالند بر زنان ایشان خدای تعالی طعن زد بر کافران باین حوالت
که کردند گفت آنرا بخدای حوالت میکنند که در میان نعمت و حریر پرورده میشود و در وقت خصومت
جدل نتواند کرد وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ و کردند و نام نهادند این مشرکان بندگان خدای را که
فرشتگان اند زنان و دختران اَشَهِدُوا خَلْقَهُمْ ای ایشان حاضر بودند بآفریدن فرشتگان یعنی
ایشان ندیدند و حاضر بودند که خدای ایشان را می آفرید تا از مشاهده و معاینه خبر دهند انکه بر
سبیل تهدید و وعید گفت زود بود که گواهی ایشان نوشته شود و از ایشان پرسند تا چرا گواهی دادند
بر چیزی که آنرا ندانستند وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا
يَخْرُصُونَ أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ
وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا
آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ مشرکان گفتند که پرستیدن ما بتان را و فرشتگان را
بمشیة و خواست خدای بود که اگر خدای خواستی ما ایشان را نپرستیدمی خدای ایشان را برین
اعتقاد و گفتار مذمت کرد و گفت ما لهم بذلک من علم ایشان را بدین هیچ علمی و دانشی نیست این
سخن که میگویند از جهل و نادانی میگویند نیستند ایشان مگر دروغ زنان آنگاه دلیلست بر آنکه هم
جبری بودند و جبر و کفر یکدیگر است و این مثل محقق است که مع کفره قدری ام آتیناهم ما خود
ایشان را کتابی داده ایم پیش از این کتاب و در آنجا نبشته کفر با خود کرده ایم ایشان تمسک بآن میکنند یعنی
هر چیزی که کسی آنرا اثبات کند باید که بدلیل عقلی بود یا بدلیل نقلی و این هیچ دو دلیل نیست پس
دعوی ایشان بی دلیل باطل باشد انگه بیان کرد که از چه وجه گفتند گفت این کافران گفتند که ما
پدران خود را بر دینی و ملتی یافتیم بر اثر ایشان میرویم و با ایشان مهتدی و راه یافته ایم باز نمود که
مشرکان کفر بتقلید آبا و اجداد خود گرفته اند هم مشرک اند و هم مجبر و هم مقلد آنگه دلخوشی داد
رسول خود را و گفت آری همچنین است و همچنین بوده است ما پیش از این در هیچ شهری هیچ پیغمبر
نفرستادیم الا که توانگران شهر که نعمت ایشان را بطر انداخته بود گفتند که ما پدران خود را بر ملتی و
دینی یافته ایم ما بر اثر ایشان میرویم و با ایشان اقتدا میکنیم قُلْ أَوَلَوْ جِئْتُكُمْ بِأَهْدَى مِمَّا

قال

وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَانْظُرْ كَيْفَ
كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ إِلَّا الَّذِي
فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ بگوای محمد که ای
اگر آورده باشم بشما دینی که راه نماینده تر است و نیکوتر بسیار از آنچه پدران را بر آن یافته اید همه متابعت
پدران کنید و دست از ین بدارید تا بگوئی ایشان را که اگر من آنم راه نماینده تر متابعت خواهید کرد ایشان
چون سخن شنیدند جواب دادند ما از ایشان انتقام کشیدیم و هلاک کردانیدیم فانظر پس بنگر
تا عاقبت و سرانجام این کافران که پیغمبران را تکذیب کردند چگونه بود وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ پدرش را یعنی
عمش را اند و قومش را که بیزارم من از آنچه شما آنرا می پرستید آنرا مگر آن خدای که مرا بیافرید و این
استثنا برای آن کرد که گمان بود که در میان ایشان کسی بوده باشد خدای پرست تا برائة وی را شامل
بود قتاده گفت با آنکه ایشان بت می پرستیدند میگفتند که الله خدای ماست و بخدای او معترف
بودند پس برای این استثنا کرد و گفت الا آن خدای که مرا بیافرید و مرا نمود بود که راه نماید و باسن
الطاف کند زیاده بر این که کرده است و گفته اند که برای بهشت راه نماید وجعلها و کرد این کلمه را
یعنی کلمه توحید را و اخلاص را باقی در میان عقب خود و فرزندان فرزندان خود تا از پس وی این
کلمه میگویند و دین و اعتقاد خود این سازند تا روز قیامت سدی گفت فی عقبه ای فی آل محمد یعنی بر آنکه
ایشان جز دون خداست و تولا بخدای در آل محمد بمانند تا قیامت تولا و تبرا سلام ابراهیم است و
فرزندان وی از جعفر صادق علیه السلام روایت است که کلمة باقیه امامت در عقب وی لعلهم تا باشد
که ایشان رجوع کنند و تامل و تفکر کنند تا ایشان را بخدای علم حاصل آید بَلْ مَتَّعْتُ هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ
حَتَّى جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَرَسُولٌ مُبِينٌ وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ وَإِنَّا بِهِ كَافِرُونَ وَقَالُوا
لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ
مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا
سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ بلکه این جماعت را و پدران ایشان را یعنی اهل مکه را که فرزندان
ابراهیم اند بآنکه در عمر ایشان بیفزودیم و مال و نعمت در وی زیادت کردانیدیم تا مغرور شدند و بمتابعت
شهوات مشغول گشتند از کلمه اخلاص و توحید تا آنکه که حق بایشان آمد یعنی قرآن و دین سلام
و پیغمبری بیان کننده یعنی محمد با دلالات و معجزات ولما جاءهم آنگه که آمد حق بایشان گفتند
که این سحر است و جادو و ما باو کافریم و منکریم که آن از نزدیک خدای است بلکه اعتقاد ما در وی
آنست که سحر است وقالوا و گفتند چرا این قرآن بیکی از دو مرد فرستادند از این دو شهر که مکه و طائف
است از مکه ولید بن مغیره و از طائف حبیب عمرو الثقفی و گفته اند عروة بن مسعود الثقفی از آنکه ایشان

هر یکی بزرگی بودندی در قوم خویش با مال بسیار ایشان را گمان بود که بزرگی و مال بسیار جهت استحقاق
نبوت باشد ندانسته‌اند که این مصلحت و صلاح جهت و اختیار عصر و محل اعباء رسالت باشد و جز خدای
نداند که این صفت کیست و این را که شاید آنگاه بر سبیل انکار بر ایشان گفت هی ایشان میکنند قسمت
رحمت خدای تو یعنی نبوت تا چنانکه ایشان را باید کنند نه که ما قسمت کنیم معیشت ایشان در میان
ایشان بر حسب آنچه صلاح و انسب ایشان از تدبیر معیشت خود عاجزند چگونه تدبیر کار نبوت توانند
کرد اجلاء الرقدی که این کار راست چون از آن عاجزند اولیتر که از این عاجزتر باشند نحن قسمنا
کردیم روزی و معیشت ایشان در دنیا یعنی آنکه روزی از دست ما خورد و یک جو زیاده و نقصان
نتواند کردن او را کجا رسد که قسمت نبوت کند و اختیار پیغمبر که پیشوای دین باشد و بودی رسالت در
خبر است که شبی بوسفیان با زنش هند در بستر خفته بود گفت عجب از خدای محمد اگر عجولست تا پیغمبری
فرستد جز یتیم ابوطالب را اختیار کرد و مرا اختیار نکرد جبرئیل آمد و رسول را از این حدیث اعلام
کرد ابوسفیان دیگر روز بر رسول بگذشت رسول وی را باز خواند و گفته دوش با هند در بستر چنین و
چنین گفته او اندیشه کرد که این سر جز هند آشکارا نکرده باشد این ساعت بروم و وی را عقوبت کنم
جبرئیل آمد و رسول را این خبر داد رسول گفت این ساعت عزم کردی که بروی و هند را عقوبت کنی
عقوبت مکن که این حدیث با من نه هند گفت و نه غیر او مرا علام الغیوب خبر داد و اکنون نزد و شین
هند خبر داد از ضمیر این ساعت که خبر داد ابوسفیان گفت راست گفتی ای محمد ای عجب خدای که روا
ندارد که کافری کافر را عقوبت کند بگناه ناکرده چگونه روا دارد گناهی که بنده وی نکرده باشد
وی را بعذاب خود عقوبت کند بسبب آنکه کفر در وی آفریند و قدرت موجب کفر در وی آفریند و
قدرت موجب ایمان اندر وی باز نگیرد تعالی الله عن ذلک ورفعنا بعضهم ما بعضی را رفیع کردیم بر بعضی
بدرجات و منازل در سعت و ضیق روزی آنکه و جز حسن بازگیرد تعالی الله عن ذلک ورفعنا بعضهم
ما بعضی را رفیع کردیم و بعضی بدرجات گفت برای آن کردیم تا هر یکی یکی محتاج باشد خدمت
یکدیگر کنند درویش محتاج مال باشد خدمت توانگر کند توانگر محتاج عمل باشد خدمت درویش
کند و اگر سخریا را بر افسوس معنی گویند مورد کلام مورد استفهام باشد بر سبیل تقریع و انکار یعنی این
برای آن نکردیم تا توانگر بر درویش و قوی بر ضعیف و سید بر بنده و سلطان بر رعیت افسوس دارد آنگه
گفت ورحمت ربک خیر رحمت خدای تو که دین و اسلام است و توابع آن از ثواب و نعیم بهشت دایم بهتر از آنچه
ایشان گرد میکنند ولولا ان یکون الناس امة واحدة لجعلنا لمن یکفر بالرحمن لبیوتهم سقفا من
فضة ومعارج علیها یظهرون ولبیوتهم ابوابا وسررا علیها یتکئون وزخرفا وان کل
ذلک لما متاع الحیوة الدنیا والآخرة عند ربک للمتقین حق تعالی خبر میدهد از نهایت و حقارت

دنیا نزدیک ما تا میگوید که اگر نه آنستی که مردم همه یکدیگر شوند و یک ملت کردند یعنی همه بر کفر جمع
شوند و کافر گردند این ذین گفت که مردم دنیاجوی و دنیادوست شوند ما خانهای کافران را سقف
از نقره کردانیدمی و نردبانها نقره کین که بر آن بر بامها شدندی و درهای نقره کین بر خانها
کردمی و تختها نقره کین که بر آن تکیه زدندی وزخرفا و کردمی برای ایشان زر و زینه و آرایش تا
در آن تصرف کردندی بانواع و اصناف از آن تمتع گرفتندی و آنهمه نیست الا متاع دنیا و تمتع و برخورداری
زندگانی و سرای باز پسین نزدیک خدای تو ای محمد متقیان را و پرهیزکاران راست ومن یعش عن ذکر
الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین وانهم لیصدونهم عن السبیل ویحسبون انهم
مهتدون حتی اذا جاءنا قال یا لیت بینی وبینک بعد المشرقین فبئس القرین ولن ینفعکم
الیوم اذ ظلمتم انکم فی العذاب مشترکون افانت تسمع الصم او تهدی العمی ومن
کان فی ضلال مبین و هر که خود را کور سازد از ذکر خدای مهربان تا بنا شد که او حولست یعنی
نظر نکند تا حق قرآن بر او ما او را خذلان کنیم و فرو گذاریم تا شیطان قرین وی گردد و منع نکنیم
وی را از و چنانکه در آیتی دیگر فرمود وکذلک نولی بعض الظالمین بعضا و این بر سبیل عقوبت باشد و
دیگر آنکه چون زینهار بندگان ما بذکر ما باشد و بقرآن چون بنده آن پناه ندارد ما او را خذلان کنیم تا شیطان
چنانکه خواهد با وی بازی کند و شاید که این شیطان انسی باشد از ائمه ضلالت و انهم بستی که ایشان
یعنی شیاطین منع میکنند و باز میدارند کافران را از راه ایمان باغوا و اغوا و یحسبون و می‌پندارند
این کافران که بر راه راست اند حتی اذا جاءنا تا آنکه که آید بما یعنی بقیامت با پیش ما آید گوید ای کاشکی
میان من و میان تو دوری مشرق و مغرب بودی و هرگز مرا با تو نه یکی و قرینی بودی که تو بد قرینی
و همسری بودی مرا و گفته‌اند که مراد بمشرق تابستان و مغرب زمستانست و میان بعد میان چیزانست
که میان مشرق و مغرب ولن ینفعکم الیوم گویند مر این کافران را که شیطان را اماما ن ضلالت ایشان را
گمراه کردانیدند نه بسر روی قیامت که ایشان پیشوایان خود را گویند و از خدای خواهند ربنا هؤلاء اضلونا
خداوندا ایشان ما را گمراه کردانیدند عذاب ایشان در زیادت گردان چون این سخن گویند ایشان را گویند
که شما را هیچ سود نکند چون ظلم کردید بر نفس خود و کافر شدید آنکه ایشان با شما در عذاب شریک
باشند آنگه تسلیه رسول کرد و گفت ای محمد این جماعت کنگان و کورانند تو میخواهی که کر این را بشنوانی
و کوران را نمای و آن را که در ضلالت روشن و گمراهی هویدا بود هدایت کنی این نتوان کرد که جبر و
قهر تو تعلق ندارد و بر آن قادر باشم و لیکن نکنم که تکلیف اختیاری است نه اجباری پس تو دل
خود خوش دار و خود را مرنجان چون ایشان ایمان نیارند فاما نذهبن بک فانا منهم منتقمون
او نرینک الذی وعدناهم فانا علیهم مقتدرون فاستمسک بالذی اوحی الیک انک علی

صراط مستقیم وانه لذکر لک ولقومک وسوف تسئلون واسئل من ارسلنا من قبلک من رسلنا اجعلنا من دون الرحمن آلهة یعبدون پس اگر ما ترا با جوار خود بریم و انتقام خود

ازین کافران نکشیده باشی و داد خود از ایشان نستده ما بنیابت تو کینه تو از ایشان باز خواهیم

و گفته‌اند که اگر ما ترا از مکه ببریم و تو از قریش انتقام نکشیده باشی ما انتقام روز بدر بکشیم و در تفسیر

اهل البیت فانا منهم منتقمون یعنی اگر ترا ببریم بعلی ابن ابو طالب انتقام تو بخواهیم از جابر روایت

است که رسول علیه السلام در حجة الوداع گفت شما را کافر پس از من خود یعنی نباید که پس از من بر گردید و کافر

شوید و گردن یکدیگر بشمشیر بزنید و بخدای که اگر چنین کنید مرا در میان لشکری یابید

که با شما حرب کنند انگاه باز پس نگاه کرد علی ابن ابو طالب را دید گفت یا علی یا علی یا علی سه بار گفت

جابر گفت در حال یا دیدیم که آثار وحی بروی ظاهر گشت و خدای تعالی این آیه فرستاد بر اثر آن فاما

نذهبن بک فانا منهم منتقمون بعلی بن ابی طالب او نرینک الذی وعدناهم ما تو را بنماییم آنچه

ایشان را وعده دادیم از عذاب در دنیا ما بر ایشان قادریم و توانائیم بر آن وجه که خواهیم عذاب توانیم

کردن اگر معجل باشد و اگر موجل از قبضه قدرت ما بیرون نیست فاستمسک پس تو چنگ در زن

آنچه بتو وحی کرده شد و ملازم آن باش و بر آن عمل کن که تو بر راه راستی و انه لذکر لک و این

قرآن ذکریست ترا و قوم ترا و تذکیری و تنبیهی است و زود بود که بپرسند شما را روز قیامت که بحق

او قیام کرده آید یا نه و در بعضی اخبار آمده است عبد الله گفت هر وقت رسول گفتی که مرا پس

شما دست خواهد بودن ایشان گفتندی ملک از پس تو کرا خواهد بود جواب ندادی این آیه آمد

گفت ملک از پس من قریش را خواهد بود در حدیثی دیگر گفت مادام قادر حکم عادل باشد و بر

رعیت رحیم باشد و بعهد وفا کند و هر که نه چنین کند لعنت خدای و فرشتگان و لعنت مومنان

بر و باد و سئل من ارسلنا اختلاف کردند که این سوال کیست مقاتل گفت مومنان اهل

کتاب اند و قراءة عبد الله مسعود است و سئل الذین ارسلنا الیهم قبلک رسلنا بپرسی آنان را که ما

با ایشان فرستادیم رسولان را پیش از تو یعنی جهودان و ترسایان بر عهد تو و سئل بنی الذین یقرون

الکتاب من قبلک زهری گفت این آیه بر آسمان نازل گشت چون رسول را علیه بر آسمان بردند در شب

معراج نماز کرد و جمله پیغمبران در عقب وی نماز کردند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت بپرس این که

ایشان را پیش از تو فرستادیم ابو اسحق احمد بن الثعلبی امام اصحاب الحدیث باسناد از عبد الله مسعود روایت

کرده است که رسول علیه گفت است که چون شب معراج مرا بر آسمان بردند و پیغمبران را جمع کردند و من با ایشان

نماز کردم فرشته آمد و گفت خدای تعالی میگوید بپرس از این پیغمبران تا ایشان را بر چه فرستاده اند رسول

علیه السلم بپرسید از ایشان و گفت علی ما بعثتم قالوا علی ولایتک و ولایة علی ابن ابو طالب ما را بر و لایة تو

ولایه

تو و ولایة علی ابن ابی طالب فرستاده اند اجعلنا پس ما بدون خدای ارزنده و مهربان هیچ خدایانی

و بانی کرده ایم تا ایشان را پرستند ولقد ارسلنا موسی بایاتنا الی فرعون وملایه فقال انی

رسول رب العالمین فلما جاءهم بایاتنا اذا هم منها یضحکون وما نریهم من آیة الا هی

اکبر من اختها واخذناهم بالعذاب لعلهم یرجعون وقالوا یا ایه الساحر ادع لنا

ربک بما عهد عندک اننا لمهتدون بدرستی که موسی را فرستادیم با آیات خود از عصا و ید بیضا و

طوفان جراد و قمل و ضفادع و چون پیش فرعون و اشراف قوم او موسی پیامد فرعون را گفت من رسول

خدای عالمیانم ایشان گفتند این دعوی را حجتی و بینتی باید موسی حجت نمود و معجز ظاهر کرد فلما جاءهم

آنگه که موسی آیات و معجزات با ایشان آورد از آن بخندیدند و بر او افسوس داشتند و ما هیچ آیت با ایشان

نمی نمودیم الا که آن آیات از ما نزدیک تر بود و آخر بر از اولین عظیم تر واخذناهم و بگرفتیم

ما ایشان را بعذاب یعنی بترسانیدیم و تخویف کردیم تا باشد که رجوع کنند از کفر رجوع نکردند و گفتند

که ای ساحر و جادو ادع لنا برای ما خدای خود را بخوان بآن عهدی که با تو کرده است تا این عذاب

از ما بر دارد که ما مهتدی شویم و راه بدانستیم هر که که عذاب آمدی ایشان گفتندی اگر این عذاب از ما

برداشته شود ما ایمان آوریم فلما کشفنا عنهم العذاب اذا هم ینکثون ونادی فرعون

فی قومه قال یا قوم الیس لی ملک مصر وهذه الانهار تجری من تحتی افلا تبصرون ام انا خیر من

هذا الذی هو مهین ولا یکاد یبین فلولا القی علیه اسورة من ذهب او جاء معه الملائکة

مقترنین فاستخف قومه فاطاعوه انهم کانوا قوما فاسقین چون عذاب از ایشان برداشتیم

ایشان در حال عقیب کشف عذاب عهد را بشکستند و از آنچه گفته بودند بر گشتند و فرعون آواز داد

در میان قوم خود و گفت ای قوم نه ملک مصر مراست و این جویها و آن چهار جو بود که معظم آب نیل

انهار فی نهر الملک و نهر طولون و نهر دمیاط و نهر تنیس و تجری اندر زیر من میرود گفته اند که جانها

ساخته بودند که این چهار جو از زیر کوشک او رفتی عطا گفت من تحتی یعنی از دست و تصرف

من و بفرمان من میرود اکنون بنگرید تا من بهترم یا این مرد که او خوار و ذلیل است و نمی تواند که سخن را

آشکارا و هویدا کرد از آن عقده که بر زبان اوست فلولا القی علیه چرا بروی بند اخته و ستراد بند اگر

او پیغمبر است عادت کوی مجاهد گفت که این برای آن گفت که عادت ایشان آن بود که چون کسی را سید

و پیشوای خود کردندی او را دست و رنجی بند بر دست کردندی و طوقی زرین در گردن تا آن

علامت سیادت و ریاست او بودی یا جرا فرشتگان با وی بهم نمی آیند تا برای او گواهی دهند انکه باز کرد

و سبب ملکت و پادشاهی فرعون آن بود که او قوم خود را سبک سار و کم عقل یافت ایشان را بچیزها

فرمود ایشان طاعت وی داشتند و وجهی دیگر آنست که او قوم خود را بر خفت حمل کرد ایشان طاعت

داشتند وایشان گروهی فاسقان بودند فلما آسفونا انتقمنا منهم فاغرقناهم اجمعین فجعلناهم
سلفا ومثلا للآخرین ولما ضرب ابن مریم مثلا اذا قومک منه یصدون وقالوا ءآلهتنا
خیر ام هو ما ضربوه لک الا جدلا بل هم قوم خصمون ان هو الا عبد انعمنا علیه
وجعلناه مثلا لبنی اسرائیل ولو نشاء لجعلنا منکم ملائکة فی الارض یخلفون
پس آنگه که ما را بخشم آوردند وخشم خدای تعالی اراده عقاب باشد مستحقش ما انتقام کشیدیم
از ایشان وهمه را غرق کردیم اندر دریا فجعلناهم پس کردیم ما ایشان را گذشتگان که آخریان
با ایشان متعظ شوند قتاده گفت سلفا الی النار ایشان را پیش رو دوزخیان کردیم ولما ضرب
ابن مریم گفته‌اند که چون آیه انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم آمد وآنچه می پرستید بدون
خدای هیزم دوزخ آید مشرکان گفتند تو دعوی کنی که عیسی پیغمبر خدای بود وتو میدانی که
ترسایان وی را می پرستند وعزیر را وفرشتگان را می پرستند اگر عیسی وعزیر وفرشتگان در
دوزخ باشند ما نیز راضی شدیم که با بتان خویش وبا ایشان در دوزخ باشیم انگاه گفتند ما
ایمان نیاوردیم بآیتی که مقتضی وی آن بود که عیسی در دوزخ شود خدای تعالی این آیه فرستاد ولما ضرب
ابن مریم مثلا وچون عیسی مریم را مثال زدند برای عبادة ترسایان تو همی قوم خود را بینی که ایشان
شادی وفرح کنند وبخندند قالوا وگفتند آلهتنا ما بهتر است یا عیسی یعنی عیسی بهتر است ان
خدایان ما چون او را بدوزخ برند ما نیز راضی شدیم بانکه ما را بدوزخ برند وگفته‌اند چون
رسول علیه مدح عیسی پیغمبر وپادشاه کرد کافران گفتند که محمد میخواهد که ما نیز وی را بپرستیم
چنانکه ترسایان عیسی را می پرستند پس برین تاویل مراد بضمیر هو محمد باشد ودر تفسیر اهل البیت
آمده است که چون رسول علیه السلام امیر المومنین علی ع را گفت در وقتی که در جنگ ذات السلاسل [illegible]
کشت والله لولا انی اشفق ان یقول فیک طوایف من امتی ما قالت النصاری فی المسیح ابن مریم لقلت
الیوم فیک مقالا لا تمر بملاء من امتی الا اخذوا التراب من تحت قدمیک یستشفون به بخدای
که اگر نه ترسیدمی که من بترسم از انکه جماعتی از امت من در حق تو آن گویند که ترسایان در حق عیسی مریم گفتند
امروز در حق تو گفتاری گفتمی که بهیچ گروه نگذشتی الا خاک قدم تو برگرفتندی وبآن طلب
شفا کردندی منافقان چون این سخن بشنیدند گفتند ما رضی الا ان یضرب لابن عمه مثلا الا بالمسیح بن مریم راضی
نیست محمد که پسر عم خود را مثل زند وبکسی تشبیه دهد مگر بعیسی مریم وخدای هم این آیه
فرستاد از امیر المومنین علی ابن ابی طالب روایتست که او گفت روزی پیش پیغمبر خدای آمدم واو در
میان جمعی از بزرگان قریش بود چون مرا بدید بمن نگاه کرد انگه گفت یا علی انما مثلک فی هذه الامة
کمثل عیسی ابن مریم قومی ویرا دوست داشتند ودر دوستی او از حد بگذشتند هلاک شدند وقومی

دیرا

ویرا دشمن داشتند ودر دشمنی از حد بگذشتند هلاک شدند وقومی اقتصاد کردند وبر راه علم
وی بر تر بردند وباز پس یاوردند ایشان نجاة یافتند چون قریش این سخن بشنیدند بخندیدند و
بر ایشان سخت آمد خدای تعالی این آیه فرستاد وگفت انگه که پسر مریم مثل زدند قوم تو از آن بی
گشتند وگفتند که خدایان ما بهتر است یا او وما ضربوه لک الا جدلا این مثل نزدند واین سخن
نگفتند مگر برای خصومت وجدل ابو امامه از رسول روایت کرد که هیچ قوم ضال نباشد الا که
جدل را دست آویز خود کنند انگه این آیه برخواند بل هم قوم خصمون ایشان گروهی اند بسیار کش و
خصومت کنند بباطل ان هو الا عبد نیست او یعنی عیسی مگر بنده که نعمت کردیم برو واو را عبرتی عجب
وداستانی نعوان کردانیدیم تا ایشان بجای شما باشند وعوض شما باشند در زمین برای عبادت و
طاعت من چنانکه آدم را خلیفه چنان کردم وگفته‌اند که معنی اینست که اگر من خواهم شما را هلاک کردم
از انکه قادر باشم بتغیر یعنی وحقیقی یا حقیقی وجهی دیگر وانه لعلم للساعة فلا تمترن بها
واتبعون هذا صراط مستقیم ولا یصدنکم الشیطان انه لکم عدو مبین ولما جاء
بالبینات قال قد جئتکم بالحکمة ولابین لکم بعض الذی تختلفون فیه فاتقوا الله واطیعون
ان الله هو ربی وربکم فاعبدوه هذا صراط مستقیم بدرستی که عیسی علیه السلم شرطی است از
شرایط قیامت یعنی بعثت او در آخر زمان ولادت او دلیل قرب قیام ساعت است در خبرست که
عیسی بر زمین بیت المقدس بکوهی از کوهها که انرا افیق خوانند فرو آید دو جامه مصری پوشیده
وموی سر او پنداری که روغن بچکد وحربه در دست دارد که بان دجال را بکشد امام بیت المقدس
در نماز دیگر باشد اشارت کند که پیش رو با امامت او دست امام گیرد وگوید تو اولیتری تو نبی که
مهدی او نماز کند وعیسی در پس او نماز کند وانه لعلم یعنی نزول عیسی علمی ودانشی است بقرب قیامت
ونزدیکی وی فلا تمترن بها پس در وی شک مکنید وپی من گیرید ومتابعت من کنید که این راه راست
است ولا یصدنکم ونباید که بگرداند شما را دیو از این راه که او شما را دشمنی است هویدا
وروشن ولما جاء انگه که آمد عیسی بالبینات ودلالات ومعجزات گفت که من شما را آمدم
وحکمت وشریعت ونبوة او داده ام وبرای آن آمده ام تا بیان کنم وظاهر کردانم برخی از آنچه
شما در وی خلاف میکنید از احکام توریة فاتقوا الله از خدای بترسید وفرمان من برید
بدرستی که الله خدای منست وخدای شما وپرستید که راه راست اینست فاختلف الاحزاب
من بینهم فویل للذین ظلموا من عذاب یوم الیم هل ینظرون الا الساعة ان تاتیهم
بغتة وهم لا یشعرون الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین یا عباد لا
خوف علیکم الیوم ولا انتم تحزنون الذین آمنوا بآیاتنا وکانوا مسلمین ادخلوا الجنة

عیسی

نصف الحزب

الْمُتَّقِينَ وَأَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ آن گروهی که پس از موسی و پس از عیسی بودند با یکدیگر خلاف کردند وای بر آن کسانی که ظلم کردند بر نفس خویش بآن سبب که خلاف کردند و آن پس خبر خود کافر شدند از عذاب روز دردناک هَلْ يَنْظُرُونَ هیچ نمی‌نگرند و منتظر نمی‌باشند این کافران مگر قیامت را که ناگاه بایشان آید و ایشان بی‌خبر باشند و از آمدن او غافل کسانی که در دنیا با یکدیگر دوستی کردند همه دشمن یکدیگر باشند مگر پرهیزکاران که ایشان چنانکه در دنیا دوست یکدیگر اند در قیامت دوست یکدیگر باشند و دوستی کردند همه دشمن یکدیگر باشند مگر پرهیزکاران که ایشان منقطع نگردد برای آنکه دوستی آن جماعت در دنیا بر معصیت بوده باشد دوستی ایشان بر طاعت و دعوت با عبادت خدای و از اینجا گفت رسول ع أَحِبَّ فِي اللَّهِ وَأَبْغِضْ فِي اللَّهِ دوستی و دشمنی برای خدا کن از امیر المؤمنین علی ع روایت کرده اند در این آیه که چون دو مؤمن با یکدیگر دوستی کنند و یکی پیش خدای رود گوید خداوندا فلان کس دوست من بود مرا بطاعت تو فرمود و طاعت پیغمبران تو امر بمعروف کرد و نهی از منکر مرا گفت تا پیش خدای باید رفت خداوندا لطف خود از وی باز مگیر و راه نمای وی باش چنانکه وی راه نمای من بود و او را اکرامی دار چنانکه او مرا اکرامی داشت و چون دو کافر و فاسق با یکدیگر دوستی کنند و یکی از ایشان پیش خدا رود گوید خداوندا فلان کس مرا منع کرد از طاعت تو و طاعت رسول تو و مرا بمعصیت فرمود و از طاعت نهی کرد و گفت بار رجعی و بازگشتی نخواهد بود خداوندا لطف خود از وی باز گیر و عذاب بر عذابش بیفزای يَا عِبَادِ این مؤمنان را گویند که ای بندگان من امروز بر شما هیچ خوفی نیست و شما اندوهگین نشوید در خبر است که چون خلقان از گور برخیزند هیچ کس نباشد که نترسد و اندوهناک نباشد تا که منادی ندا کند يَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ چون این بشنوند همه امید دارند تا آنگه در عقب آید الَّذِينَ آمَنُوا آنکه ایمان آوردند بآیات ما و مسلمان بودند کافران طمع بریدند و مسلمانان طمع در بندند آنگه ایشان را گویند ادْخُلُوا الْجَنَّةَ در بهشت روید شما و زنان شما بشادی و خوشی و خرمی يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ می‌گردانند در بهشت بر ایشان صحفها از زر که در وی انواع طعام باشد در خبر است که مؤمن در بهشت از یک کاسه هفتاد گونه طعام بخورد بطعم مختلف که یکی با دیگری آمیخته نبود و کوزها که در وی انواع شراب بود عکرمه روایت کرد از رسول ع که آنکس که از وی کمتر باشد بمنزلت از اهل بهشت فروتر بود چه مردی باشد که از پس او کسی بهشت شود او را کوشکی بکر او بکرد صد ساله راه چند و کوشکی در کوشک از زر در وی چیزها نهاده از مروارید هر

افزد

بامداد و شبانگاه او را هفتاد هزار صحفه زرین پیش آرند و در هر صحفه لونی دیگر باشد از طعام که در دیگر نبود و باخر شهوتها همچنان بود که باول اگر جمله اهل دنیا پیش وی فرود آیند آنچه وی را بود همه را کفایت بود وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ و در بهشت باشد آنچه نفسها را خوش آید و چشمها را در دیدن آن لذت باشد در خبر است که مردی رسول را گفت من اسب دوست دارم در بهشت اسب بود گفت آری اعرابی گفت یا رسول الله من اشتر دوست دارم در بهشت اشتر باشد گفت آری ای اعرابی در بهشت باشد هرچه کسی آرزو آید و چشمها را از آن لذت بود سلیمان بن عامر گفت از ابو امامه شنیدم که گفت مردی باشد از اهل بهشت که او در مرغ پران نگرد و گوید ای کاشک مرغ بریان بودی در حال آن مرغ بریان شود چنانکه وی خواهد تا از وی بخورد چندانکه خواهد پس از آن آرزو کند این همی در دست او آید چندان که آن را انقطاعی نباشد آنگه گفت وَتِلْكَ الْجَنَّةُ و آن بهشت آن است که میراث بشما داده اند آنچه که در دنیا اعمال صالحه شما را باشد در آنجا میوهای بسیار که از آن میخورید و گفت که رسول عليه السلام گفته است که هر یکی از اهل بهشت بیابد درخت میوه را دو میوه باز کند یکی که از آن درخت باز شکند بجای آن دو دیگر می‌آید إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابِ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ لَا يُفَتَّرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ وَنَادَوْا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَاكِثُونَ لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ أَمْ أَبْرَمُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَى وَرُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ بدرستی که گناهکاران که کافرانند همیشه در عذاب دوزخ باشند آن عذاب از ایشان تخفیف نکنند و سبک نکرده اند و ایشان در آن عذاب از خلاص و نجات نومید باشند و از رحمت خدای مایوس وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ و ما بر این عذاب بر ایشان ستم نکردیم ولیکن ایشان بر نفس خود ستمکار بودند که ارتکاب معاصی و قبایح کردند وَنَادَوْا يَا مَالِكُ اهل دوزخ را چون کار بر ایشان سخت گردد گویند ای مالک و ای خازن دوزخ با خدای خود بگو تا بر ما حکم کند بمردن جان ما بر دارد و عمر ما بسر آرد تا از عذاب برهیم مالک جواب دهد و گوید شما همیشه اینجا خواهید بودن عبد الله عباس گفت ایشان هزار سال این ندا کنند جواب نیاید پس از هزار سال جواب این باشد که إِنَّكُمْ مَاكِثُونَ لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ ما حق آوردیم بشما و آنچه حق بود بر شما ظاهر کردیم ولیکن بیشتر شما کاره حق بودید و کاره حق و دلیل کفر صاحبش باشد أَمْ أَبْرَمُوا این جماعت که کفار قریش اند کید خود را برم و محکم کرده اند که ما نیز جزای کید ایشان بنهادیم و آن را محکم کردانیم چون ایشان مبالغت کنند در معصیت ما نیز مبالغت کنیم در عذاب ایشان أَمْ يَحْسَبُونَ یا خود می‌پندارند که راز و نهان ایشان نمی‌دانیم و نمی‌شنویم آری می‌شنویم و می‌دانیم و رسولان ما که فرشتگان اند نزدیک ایشانند آنچه ایشان با یکدیگر می‌گویند

وآنچه در دل خود دارند نداند اسیر شد این آیه در سیاق دلیل میکند بر آنکه این مجرمان و کافران اند
وچون چنین بود اهل وعید را در وی شکی باشد قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَٰنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ
سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا
يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَٰهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَٰهٌ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ
وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ
وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ بگوای محمد
مر آنان که خدای را فرزند گفتند که اگر خدای را فرزند بودی من اولین عابدان بودمی و اولین کسی که وی را
پرستیدی من بودمی چون وی را نمی پرستم و عبادت نکنم برانکه وی را فرزند نیست نفی عبادة دلیل
نفی فرزند کرد چرا که اگر بودی عبادتش واجب بودی و وجهی دیگر آنست که معنی عابدین ننگ دارندگان
است یعنی اگر خدای را فرزند بودی اولین کسی که از عبادت وی ننگ داشتی من بودمی جز وجود فرزند
دلیل جیست کند وانکه جسر باشد عاقل را نعبادة او ننگ دارند آورده اند که در عهد عثمان
زنی را بشوی دادند در مدت شش ماه بار گرفت و بزاد عثمان را این خبر کردند گفت وی را سنگسار
کنید امیرالمؤمنین علی علیه السلم حاضر بود و گفت درین اندیشه کنید گفت اندیشه ما آنا اینجاست
گفت اگر این زن با تو خصومت کند بکتاب خدای بر تو غلبه کند گفت چگونه گفت قال الله
وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حمل و شیر دادنش سی ماه باشد انگه گفت وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ
حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ وچون دو سال مدت رضاع باشد از سی ماه بیرون شش ماه ماند پس شش ماه مدت
حمل باشد عثمان گفت باز آرید آن زن را انگه گفت یا عبد عثمان ان بعث الیها ترقها تلک بوده است عثمان
از انکه او را باز آرد و از قول خود رجوع کند با قول علی آید چون داند که حق با وی است انگه شرح کرد نفس
خود را از انکه وی را فرزند باشد و گفت پاکست و منزه خدای که خداوند آسمان و زمین است و خداوند
عرش است از آنچه وی را وصف میکنند بانکه وی را فرزند نیست فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا دست از ایشان
بدار تا خوض کنند و بازی و لعب با مور دنیا وی تا انکه که چنین روزی که ایشان را بان وعده دادند بر
بسر کردند و آن روز قیامت است وَهُوَ الَّذِي او است انکه در آسمان خدای است و در زمین خدای
معبود اهل آسمانست و معبود اهل زمین و او درست کاری دانا است حکمت در باب تدبیر
خلق و عالمست بصلاح ایشان وَتَبَارَكَ الَّذِي بزرگوار است و تعالی آن خدای که ملک آسمان و زمین
او راست و آنچه در میان آسمان و زمین است بی‌دانی و منازعی وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ و نزدیک او ست
علم قیامت و نزدیک هیچکس دیگر نیست و مرجع و باز گشت خلقان با او ست وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ
و مالک نباشند و نتوانند الملک ایشان را می پرستند بدون خدای که شفاعت ایشان کنند یعنی بتان

شفاعت

شفاعت ایشان نکنند إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ لیکن آن کسی که گواهی بحق دهد یعنی بتوحید و عدل
خدای وی مالک شفاعت باشد و شاید که استثنا متصل باشد برای آنکه از جمله معبودان ایشان
عیسی و عزیر و فرشتگانند ایشان را شفاعت باشد برای کسی که گواهی حق دهد و ایشان بدانند
حق آنچه بر ان گواهی میدهند وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ
وَقِيلِهِ يَا رَبِّ إِنَّ هَٰؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ و اگر بپرسی
ازین جماعت کافران که ایشان را که آفریده است چه زبان معترف اند چه افتاده است ایشان را که این
معرفت و عبادة خدای نمیکنند و با این همه آیات و دلالات چگونه ایشان را از عبادت خدای میگردانند
معنی این معنی است لَيْسَ الْعَجَبُ مِمَّنْ نَجَا كَيْفَ نَجَا إِنَّمَا الْعَجَبُ مِمَّنْ هَلَكَ كَيْفَ هَلَكَ مَعَ سَعَةِ رَحْمَةِ اللَّهِ وَكَثْرَةِ
الدَّلَائِلِ عجب نیست از انکس که نجات یافت تا چگونه نجات یافت عجب از انکس که هلاک شد تا چگونه
هلاک شد با سعة رحمت خدای و بسیاری دلایل وَقِيلِهِ يَا رَبِّ بکسر لام یعنی نزدیک اوست علم
ساعت که قیامتست و علم گفتار رسول که یا رب و بفتح لام معنی این بود که اخفش گفت ما میشنویم و
میدانیم سر ایشان و رازهای ایشان را و گفتار رسول را یا برین معنی که میدانیم گفتار رسول را و این
آن بود که رسول علیه با خدای شکایت قوم خود کرد و بر اصرار ایشان بر کفر آیه آمد که خدای
میشنود گفتار رسول را درین شکایت که میگوید بار خدایا ایشان گروهی اند که ایمان نخواهند
آوردن انگه گفت فَاصْفَحْ عَنْهُمْ عفو کن از ایشان و درگذر و بگو ایشان را سلام است گفت السلم
تَحِيَّةُ مِلَّتِنَا وَأَمَانٌ لِذِمَّتِنَا و وجهی دیگر آنست که عفو کن و در گذر و بگو سلام چنانکه گفت و
إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا تا علم خویش و جهل ایشان مردمان را معلوم شود و زود
بود که بدانند روز قیامت آنچه میکنند و آنچه میگویند جزای آن بیابند سورة الدخان مکی آیت
پنجاه و نه آیه است از رسول م روایتست که هر که این سوره بخواند در شبی در روز آید هفتاد هزار فرشته برای وی
استغفار کنند و هر که در شب آدینه بخواند در روز آدینه گناهان وی آمرزیده بود از امام محمد باقر
علیه السلم روایتست که هر که این سوره در نماز فریضه یا نافله بخواند خدای تعالی برانگیزد وی را از
جمله ایمنان باشد روز قیامت و در سایه عرش بدارد و حساب آسان کند و نامه بدستش دهد و الله اعلم

بسم الله الرحمن الرحيم

حم وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ فِيهَا يُفْرَقُ
كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ
رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ
رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ بحرمت حلم و مجد و ملک

پادشاهی و بزرگواری من و بحرمت کتابی هویدا و روشن کننده که ما این قرآن را در شبی مبارک
فرستادیم یعنی شب قدر چنانکه گفت إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ و گفته‌اند که در شب نیمه ماه
شعبان إِنَّا كُنَّا بدرستی که ما ترسانندهٔ و اعلام کنندهٔ ایم ابو هریره روایت کرده که رسول علیه السلام
گفت شب نیمه ماه شعبان جبرئیل بمن آمد در اول شب و مرا گفت دستها بر آسمان بردار من گفتم
این چه شب است گفت این شبی است که خدای تعالی درین شب درهای رحمت بگشاید
و جمله گناهها را بیامرزد مگر کسی که شرک باشد یا ساحر یا کاهن یا کینه‌ور یا مدمن الخمر یا مصر بر زنا
که ایشان را تو بر نیامرزد چون بهری از شب برفت جبرئیل باز آمد و گفت یا محمد سر بر آسمان دار من
سر بر آسمان داشتم درهای آسمان و درهای بهشت دیدم گشاده بر در آسمان اول فرشته دیدم
ایستاده بود میگفت خنک آنان را که درین شب سجده کنند سیم دعا کند چهارم ذکر خدای
کند پنجم که از ترس خدای بگرید ششم خنک شب سلمانان را هفتم میگفت هیچ سائلی هست
تا مرادش بدهند هیچ آمرزش خواهی تا بیامرزند جبرئیل را گفتم این درها تا کی گشاده باشد
گفت تا صبح بر آید انگه گفت خدا را درین شب آزاد کردگان باشد بعدد موی گوسفندان بنی کلب
عایشه روایت کرد که شبی از شبهای نیمه ماه شعبان جبرئیل علیه السلام بمن آمد در اول شب و مرا گفت دستها
بر آسمان بردار آن نوبت بمن بود رسول علیه السلام بیامد و بستر در آمد چون چشم من در خواب شد
رسول از بستر برخاست چون بیدار شدم از خواب بدر آمدم رسول را ندیدم گمان بردم که بعضی حجرهای
زنان رفته است بیامدم رسول را در نماز یافتم با خود گفتم تن و جانم فدای تو باد أَنْتَ نَبِيٌّ
بِأَبِي وَأُمِّي و رسول را یافتم که نماز میکرد بقرائتی خفیف چون برکوع رسید چندان
مقام کرد که شب بنیمه رسید بر گشت دیگر برخاست و قراءتی بخواند و بسجده شد چندان
مقام کرد که شب بآخر آمد در سجود میگفت سَجَدَ لَكَ سَوَادِي وَآمَنَ بِكَ فُؤَادِي هَذِهِ يَدِي
الَّتِي جَنَيْتُ بِهَا عَلَى نَفْسِي فَاغْفِرْ لِيَ الذَّنْبَ الْعَظِيمَ إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذَّنْبَ الْعَظِيمَ أَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ
سَخَطِكَ وَبِعَفْوِكَ مِنْ عُقُوبَتِكَ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْكَ لَا أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ چون فارغ شد در حجره
آمد گفتم یا رسول الله این چه شب است گفت شب نیمه ماه شعبان درین شب خدای را آزاد
کردگان باشد بعدد موی گوسفندان بنی کلب گفتم یا رسول الله چرا اختصاص است بگوسفندان
بنی کلب گفت در عرب کسی بیشتر از ایشان گوسفند ندارد گفتند که حکمت چیست که شب قدر
پوشیده و شب برات پیدا کرده گفتند زیرا که بنی کلب گفت در عرب کسی بیشتر از ایشان گوسفند
ندارد لا برای آن که شب رحمت و مغفرت است و شب آزاد کردن از آتش و نیز از آنست تا مردم در آن
جهد کنند اما این شب شبی است بخشنده بین اثنی و صدر لیلة الخفض و الرفع لیلة الحکم و

دخان

لیلة

القضا لیلة السخط و الرضا لیلة القبول و الرد و الوصول و الصد لیلة السعادة و الشقاوة و
الکرامة و البقاء فواحد و واحد یبعد و واحد یجزی و واحد یکرم و واحد یحرم و واحد یهجر و
واحد یوجر و اینجا گفت رسول علیه السلم که اجلها از شعبان تا شعبان قطع کنند تا کس باشد
که او زن کند و فرزند بزاید و نام او از صحیفهای زندگان محو کرده باشد و در جریده مردگان
ثبت کرده باشند و اعجبا من کفن مغسول و صاحبه في السوق مشغول یکی از بزرگان درین شب
مجلس وعظ میداشت یکی برپای خاست گفت ایها الشیخ نفسی علیلة فما الحیلة اعضائی ذلیلة
فما الحیلة احزانی طویلة فما الحیلة حسناتی قلیلة فما الحیلة مالی وسیلة فما الحیلة قصر الید و
بعد الجد و خوف الضد بزرگی گفت درین شب مجلس وعظ داشتم یکی برپای خاست و گفت
ایها الشیخ ستنی بما الراحة في براءة التاجر قال و فیم براءة التاجر قلت دوام التاجر قال
فقام و هو یقول اذا راحتی في راحتي و هام على وجهه حتى سقاه لقمان بن شقو باعظم ان لا ادری
مدة لیلة عجبا اشکو الی الله انی ثلم ایکم اشقی التراب بین بجنبا العنا و اجار و فضیلة این
شب بیارست فیها یفرق کل امر حکیم درین شب جدا باز کنند هر کاری محکم را عکرمه گفت
شب نیمه ماه شعبانست که درو تقدیر آجال کنند و و فود حاج درین شب بنویسند از ایشان بی زیاد و
نقصان باشد امرا من عندنا کاری که از نزدیک ماست و بما مختص است ما آن را محکم کردانیم
بر حسب آن که اقتضا کند حکمت ما و شاید که معنی این بود که ما فرستادیم قرآن را در شبی مبارک در
حالی که فرماینده ایم فرمانی از نزدیک ما انا کنا مرسلین که فرستنده رسولانیم برای رحمت و بخشایش
از خدای تو بدرستی که اوست شنوا و دانا اقوال ایشان میشنود و احوال ایشان میداند رب
السموات اوست خداوند آسمان و زمین و آنچه در میان آسمان و زمین است اگر شما هستید می شناسید
و یقین میدانید لا اله الا هو نیست هیچ خدای جز او وی زنده کرداند و میراند زندگان را و
خدای شماست و خدای پدران پیشین شما انکه بر کرد یقین دانستن ایشان و گفتند که
ایشان در شکی اند مختلط بلعب و بازی یعنی اقرار ایشان از سر علم و حقیقت نیست بلکه از لعب است
وشد فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ رَبَّنَا اكْشِفْ
عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ أَنَّى لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ
وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ چشم دار روزی را که از آسمان
دودی آید هویدا و آشکارا مسروق گفت بنزدیک عبد الله مسعود بودم مردی در آمد و گفت یکی از
جمله قصاص بنزدیک ابواب کنده درین آیت میگفت که روز قیامت دودی بر آید که انفاس کافران
و منافقان فرو گیرد و چشم و گوش ایشان تباه کند مومنان از شر زکامی بدین آید عبد الله مسعود در حت

و گفتای مردمان از خدا بترسید اگر چیزی دانید بگویید و اگر ندانید الله اعلم بر زبان رانید من شما را
ازین دو خبر دهم چون قریش ایمان نمی آوردند و رسول را رنج می نمودند رسول بر ایشان لعنت کرد و گفت
بار خدایا هفت سال ایشان را قحط ده چون سالهای یوسف پدید آمد که مردم استخوانهای مردار و پوستها
بخوردندی و مردم چون برنگریستندی میان آسمان و زمین دودی دیدندی بآخر ابو سفیان بیامد و گفت ای محمد
تو ما را طاعت و صلهٔ رحم میفرمایی و قوم تو بقحط و گرسنگی هلاک شدند دعا کن برای ایشان که ایشان
طاعت تو دارند و ذلک قوله رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ دیگر مفسران گفتند این دودی باشد که از جمله
علامات قیامت بود پیش از قیامت پدید آید و همه زمین دود گیرد بمانند خانه که درو آتش کنند و آن را
منفذی نباشد که دود بیرون رود در سر و چشم و گوش کافران و منافقان رود و مؤمنان را چون زکامی
پدید آید و چهل شبانه روز بماند کافران از و مست شوند و چنان پندارند که از گوش و چشم
و دبر ایشان بدر می آید يَغْشَى النَّاسَ آن دود بمردم رسد و گرد ایشان فرو گیرد و با ایشان مختلط شود
گویند که این عذابی دردناکست و رنجی سخت است خداوندا این عذاب از ما باز بر که ما ایمان آوردیم
حق تعالی گفت أَنَّى لَهُمُ الذِّكْرَى چگونه باشد ایشان را و از کجا باشد پندی و موعظتی وَقَدْ جَاءَهُمْ و حال
آنست که پیغمبری بایشان آمد پیدا کننده با معجزات و دلالات یعنی محمد عم و ایشان را دعوت کرد و از
روز خبر داد ایشان پس ازین برگشتند از گفتار او نشنیدند و تابعش نکردند گفتند او مردی است که
او را در آموختند آنچه میگوید و او دیوانه است انگه خدای تعالی گفت ما این عذاب از ایشان دفع
کنیم و برداریم اندکی جز آنست که ایشان باسر کفر شوند و ثبات نکنند بر ایمان چه گفتار ایشان آن
بیم عذابست چون عذاب زو بر باشد فراموش کنند يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنْتَقِمُونَ وَ
لَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ
أَمِينٌ وَأَنْ لَا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ إِنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ
وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي فَاعْتَزِلُونِ روزی که بگیریم گرفتن بزرگ یعنی روز قیامت عبدالله مسعود گفت
روز بدر ما انتقام بکشیم اما در دنیا روز بدر و اما در آخرت بآتش دوزخ وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ ما
بیازمودیم از پیش ایشان و عذاب کردیم قوم فرعون را و حال آن بود که رسولی بزرگوار بایشان آمده بود
و گفت که ادا کنید و باز دهید بندگان خدا را که شما بدست فرو گرفته اید و بندگی پیغمبر باید که من
شما را پیغمبری ام با امانت جز آن نگویم که خدای بمن وحی کرده است وَأَنْ لَا تَعْلُوا و تکبر مکنید بر خدای به
استهانت کردن و خوار داشتن رسول او بدرستی که بشما آورده ام حجتی هویدا و دلیلی روشن بر صدق
دعوی نبوت خود چون موسی پیغام بگذارد او را تهدید کردند و گفتند ترا بکشیم و سنگسار کنیم او
گفت من پناه گرفتم بخدای خویش و خداوند و آفریدگار شما از آنکه شما مرا سنگسار کنید من از کشتن

ونسکار

و سنگسار کردن شما نترسم و نیندیشم و اگر ایمان نیارید و مرا راست گوی ندارید از من دور شوید
و مرا رنجه مدارید فَدَعَا رَبَّهُ أَنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ مُجْرِمُونَ فَأَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ وَاتْرُكِ
الْبَحْرَ رَهْوًا إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُغْرَقُونَ كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ
وَنَعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ
وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ و موسی عم دعا کرد و گفت بار خدایا این جماعت که همی مجرمانند و هیچ سر آن
ندارند که ایمان آرند خدای تعالی گفت فَأَسْرِ بِعِبَادِي ببر بندگان مرا در شب که در عقب شما بیایند
چون بدانند که شما رفته اید و چون بدریا رسی از دریا بگذر چون از دریا بگذشت خواست که عصا
بر دریا زند تا آن راهها که پیدا شده بود فراهم آید تا کسی دیگر نگذرد حق تعالی وحی فرمود که
دریا همچنان بگذار و راه گشاده و ساکن و آهسته باش تا چون فرعون برسد و آن راهها بیند در دریا
آید إِنَّهُمْ جُنْدٌ بدرستی که فرعون و قوم او لشکری اند غرق کرده ایشان كَمْ تَرَكُوا ای بسا که بگذاشتند و
رها کردند از پس خود از بوستانها و چشمهای آب روان و کشتها و جایهای بلند کوار از کوشکها و سرایها که
نشست پادشاهان را شاید و نعمتی که ایشان را در آن نعمت خوش خوش و با بطر بودند كَذَلِكَ همچنین ایشان را
ازین پایه بیرون بردیم و آن را بقومی دیگر میراث گذاشتیم یعنی از فرعونیان بستدیم و به بنی اسرائیلیان دادیم
آنگه بر سبیل تهکم گفت که آسمان و زمین بر ایشان نگریست و این عبارتست از صغر [illegible] منزلت و حقارت
ایشان جا آنکه در خلاف این گویند فلان بکت علیه الشمس والقمر و در پارسی گویند که بمرگ فلان آسمان و
زمین در گریه آمد و وجهی دیگر آنست که ایشان را عملی نبود که با آسمان بر شد تا آسمان و زمین بمرگ ایشان
بگریستی عبدالله عباس را پرسیدند که آسمان و زمین بر کسی بگرید گفت آری مرد چون بمیرد زمین جای نماز
وی بر وی بگرید و از آسمان جای که عمل وی بگیرید و مطابق این تاویل آنست که از رسول روایت کرده اند
که هیچ مؤمن نباشد الا که برای او در آسمان دو در بود یکی از و روزیش فرو آید و دیگر از آنجا عملش بر بالا
برند و چون بمیرد هر دو بر وی بگریند و وجهی دیگر آنست که گریه آسمان کنایتست از باریدن باران یعنی
بر کردهای ایشان از آسمان باران رحمت نیامد و از زمین هم رحمت نیامد و شاید که مراد این بود که اهل آسمان و
زمین بر ایشان رحمت نکنند در آمرزش نخواهند برای ایشان عطا گفت گریه آسمان سرخی اطراف او باشد
سدی گفت چون حسین علی را م بکشتند آسمان بروی خون بگریست و علامت آن سرخی اطراف او باشد
و آن سرخی پیش از قتل وی کس بر آسمان ندیده بود و از رسول عم روایت است که اسلام غریب آمد و باز
غریب شود و مؤمن غریب باشد از آنکه هیچ مؤمن در غربت نمیرد که او را آنجا خویشی باشد که بر وی بگرید
الا که آسمان و زمین بروی بگرید آنگه این آیه بخواند و گفت آسمان بر من گرید و بر کافران نگرید وَمَا
كَانُوا مُنْظَرِينَ و ایشان را مهلت نداده اند بلکه بتعجیل عذاب کردند وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ

الْعَذَابِ الْمُهِينِ مِن فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَالِيًا مِّنَ الْمُسْرِفِينَ وَلَقَدِ اخْتَرْنَاهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَى الْعَالَمِينَ
وَآتَيْنَاهُم مِّنَ الْآيَاتِ مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُّبِينٌ إِنَّ هَٰؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَىٰ وَمَا
نَحْنُ بِمُنشَرِينَ فَأْتُوا بِآبَائِنَا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ما برهانیدیم فرزندان یعقوب را از عذاب خوار
کننده فرعون از کشتن پسران و استبقاء دختران بدرستی که فرعون بلندی و تکبری بود از
جمله مسرفان و از حد درگذرندگان و ما برگزیدیم بنی اسرائیل را بر علمی و دانشی که ما را بود در اختیار
ایشان بر جهانیان اهل زمان ایشان و دادیم ایشان را از آیات و معجزات آنچه در و نعمتی بود روشن
و ظاهر از شکافتن دریا و سایه بان کردن ابر و فرستادن ترانجبین و مرغ سمانه آنکه کفار ایشان میگویند
یعنی مشرکان مکه نیست مرگ الا این مرگ اول ما در دنیا میریم و ما را زنده کرده اند و برانگیخته نمیگردانند
میگویند پدران گذشته ما را بیارید و زنده گردانید تا ما ایمان آوریم ابوجهل رسول را گفت اگر راست
میگویی جد خود قصی بن کلاب را زنده گردان ابوجهل این سخن از جهل گفت برای آنکه بار دوم
زنده کردن برای جزاست و دنیا سرای تکلیف است سرای جزا نیست پس جائز نیست که کفت اگر راست میگوی
در اعادت ایشان برای جزا اعاده کن ایشان را برای تکلیف أَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ وَالَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ
أَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ مَا خَلَقْنَاهُمَا
إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلًى
عَن مَّوْلًى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ إِلَّا مَن رَّحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ایشان بهتراند
و بهتر بعدد و قوة و قدرت یا قوم تبع قتاده گفت تبع حمیری خواست و او آن بود که لشکر با قصای
خراسان برد و سمرقند بنا کرد و بر سر هر حیین نوشتی نام آن پادشاهی که ملک بر و بحر است و باد و
آفتاب کعب الاحبار گفت او مومن بود و قومش کافر بودند خدای تعالی و برادم کرد و قومش را ذم کرد
و عایشه گفت لا تسبوا تبعا فانه کان رجلا صالحا سعید جبیر گفت او اول کسی که خانه کعبه را جامه کرد
تبع بود ابوهریره از رسول روایت کرده که او گفت نمیدانم تا تبع پیغمبر بود وَالَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ و آنکه
پیش از قوم تبع بودند ما ایشان را هلاک کردیم ایشان گروهی کافران و گناه کاران بودند آنکه ...
کرد خلقان او گفت ما نیافریدیم آسمان و زمین را و آنچه در میان ایشانست مگر بحق و راستی و لیکن بیشتر
مردمان نمیدانند آنگه فرمود بدرستی که روز قیامت که روز فصل و تمیز است میان مومنان و کافران
میقات و میعاد ایشانست آن روز که سود نکند هیچ خویشی و دوستی و خداوندکاری خویش و ...
و خدمتکار خود را و هیچ کس از عذاب دیگری را دفع نتواند کرد ... بنده و آزاد کنند
آزاد کرده و ایشان را نصرت نکنند و یاری ندهند مگر آنکه خدای بر وی رحمت کند و او خواست عزیز
و رحیم بخشنده و بخشاینده إِنَّ شَجَرَتَ الزَّقُّومِ طَعَامُ الْأَثِيمِ كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ كَغَلْيِ الْحَمِيمِ

خُذُوهُ فَاعْتِلُوهُ إِلَىٰ سَوَاءِ الْجَحِيمِ ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ ذُقْ إِنَّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ
إِنَّ هَٰذَا مَا كُنتُم بِهِ تَمْتَرُونَ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ يَلْبَسُونَ مِن
سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُّتَقَابِلِينَ بدرستی که درخت زقوم طعام آن گناه کار است گفته‌اند ابوجهل
است در خبرست که ابوجهل روزی پاره سکه و خرما آورد و آنرا بهم زد و بخورد و گفت این آن زقوم است
که محمد ما را بآن میترساند نحن نتزقم ما بخوریم آنرا ... همچون کلاخراست بجوشد در شکمها
چون جوشیدن آب گرم خذوه زبانیه را گویند بگیرید این کافران بزه کار را و بکشید او را و بکشید
تا میان دوزخ آنگه فرو ریزید بر سر او از عذاب آب تافته و گرم کرده و بگویید او را که بچش این عذاب را
و بکش که تو عزیزی و کریم قوم خویشی و این برای آن گویند که او رسول را گفت که در میان کوههای مکه کس از
من عزیزتر و کریمتر نیست إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این عذاب و رنج آنست که شما را از این خبر میدادند
و شما او را در شک می افتادید آنگه ذکر متقیان کرد و گفت متقیان و پرهیزکاران در مقامی استوار و جائی
ایمن باشند در بهشتها و چشمهای آب میپوشند جامه‌های دیبای لطیف از استبرق هم روی با روی کرده
مقابل یکدیگر نشسته كَذَٰلِكَ وَزَوَّجْنَاهُم بِحُورٍ عِينٍ يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِنِينَ لَا
يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ وَوَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ فَضْلًا مِّن رَّبِّكَ ذَٰلِكَ هُوَ
الْفَوْزُ الْعَظِيمُ فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ فَارْتَقِبْ إِنَّهُم مُّرْتَقِبُونَ
حال اینست و کار این که گفته شد مر اهل بهشت را و روا بود که معنی چنین بود که ما ایشان را دادیم
همچنین و جفت ایشان گردانیدیم زنانی را که سفید چشمهای ایشان سخت سیاه و کشیده چشم
مجاهد گفت حور زنانی باشند بجمال و سپیدی ایشان بحدی باشد که چشمها در ایشان تحیر نمایند و از
صفا و اعضای ایشان روی داشتوان دید چنانکه در آینه زنان را که این باشد از بعض روایت کرده اند
که مهور حور العین قبضات التمر و فلق الخبز کابین حوریان مشتهای خرما باشد و پاره‌های نان که بدرویش
دهند يَدْعُونَ فِيهَا بخوانند و بخواهند در بهشت هر میوه در حالی که ایمن باشند لَا يَذُوقُونَ نچشند
در بهشت تلخی مرگ مگر تلخی آن مرگ که چشیده باشند در دنیا و گفته اند الا بمعنی بعدست یعنی پس از مرگ
اول هیچ نچشند و گفته اند که بمعنی لکن است یعنی ایشان در بهشت مرگ نچشند اما آنکه چشیدن مرگ را
معلق کرد اینست بوقوع محال و وقوع محال محالست پس چشیدن مرگ محال بود و معنی چنین است
که اگر مرگ ... ممکن باشد و چشیدن آن ایشان جز از آن مرگ نچشند و چشیدن آن ممکن نیست وَ
وَقَاهُمْ و نگاه داشت ایشان را خدای از عذاب دوزخ بفضل و رحمت خود و نجات یافتن از دوزخ و ظفر
یافتن بهشت ظفری عظیمست آنگه گفت فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ ما میسر گردانیدیم و آسان کردیم این قرآنرا
از آنجا که لغت تو و زبان تو فرستادیم تا بود که ایشان در آن تدبر کنند و پند گیرند پس تو چشم دار و منتظر

اثر آنرا که با ایشان فرو آید از عذاب و مکروه که ایشان بر مسلمانان مکروهی و بدی ترا والله اعلم سورة
الجاثیة مکیه است سی و هفت آیه است از ابی بن کعب روایت است که رسول علیه السلم گفت هر که این سورة
بخواند خدای تعالی بر وی حساب و عورت او را بپوشد و از ترس و بیم ایمن کرداند صادق علیه السلم گفت
که ثواب آن آنست که آتش دوزخ نبیند و با محمد و اهل بیت در بهشت باشد

بسم الله الرحمن الرحیم

حم تنزیل الکتاب من الله العزیز الحکیم ان فی السموات والارض لآیات للمؤمنین وفی
خلقکم وما یبث من دابة آیات لقوم یوقنون واختلاف اللیل والنهار وما انزل الله من
السماء من رزق فاحیا به الارض بعد موتها وتصریف الریاح آیات لقوم یعقلون
تلک آیات الله نتلوها علیک بالحق فبای حدیث بعد الله وآیاته یؤمنون حم فرستاده
کتابی است از خدای عزیز و غالب و درست کار و درست گفتار بدرستی که در آفرینش آسمان و زمین آیاتی
و دلالاتی هست بر هستی خدا و یگانگی وی و کمال قدرت و توانائی وی مؤمنان را که نظر و اندیشه کنند
و خاصه در آفرینش آنچه پراکنده می‌شود و ظاهر از هر حیوانی و جنبنده نشانهاست قومی را که بیگمان شوند
و یقین دانند و در اختلاف روز و شب آمدن و شدن ایشان و نور و ظلمت و طول و قصر و کوتاهی و درازی
هر یکی و در آنچه خدای تعالی فرو فرستاد از آسمان از رزق و روزی یعنی آب باران پس زنده کرد بدان زمین
را از پس مردن او یعنی خشک گشتن وی و در گردانیدن بادها شمال و جنوب و صبا و دبور آیاتی هست و
دلالاتی مر قومی را که عقل را کار فرمایند و نظر و تفکر کنند آنگه گفت تلک آیات الله این آیات که قرآن
آیات خدای است ما بر تو میخوانیم بحق نه بباطل بحق نه بهزل پس بکدام سخن و کدام آیه بعد از آیات
خدای ایمان خواهند آورد نه فرق میان آیات و حدیث آنست که آیات باشد که قرآن باشد و غیر قرآن از
معجزات دیگر و حدیث جز قرآن نباشد ویل لکل افاک اثیم یسمع آیات الله تتلی علیه ثم یصر
مستکبرا کأن لم یسمعها فبشره بعذاب الیم واذا علم من آیاتنا شیئا اتخذها هزوا اولئک
لهم عذاب مهین من ورائهم جهنم ولا یغنی عنهم ما کسبوا شیئا ولا ما اتخذوا من
دون الله اولیاء ولهم عذاب عظیم هذا هدی والذین کفروا بآیات ربهم لهم عذاب
الیم وای هر دروغ زن بزه کار را گفته اند که ویل نام وادی است در دوزخ که خون و ریم اهل دوزخ آنجا
رود آنگه وصف این بزه کار کرد و گفت آنکه آیات خدای میشنود که بر وی میخوانند آنگه اصرار میکند
بر کفر و مستکبر بر آن از سر تکبر تا گوئی که چنانست که خود هیچ آیتی از آیات نشنید تو بشارت ده او را
ای محمد بعذابی رنجاننده و درد ناک واذا علم و چون بداند از آیات ما چیزی آنرا افسوس گیرد و بدان
استهزا نماید چنانکه ابوجهل کرد چون حدیث زقوم بشنید اولئک لهم ایشانند که برای ایشانست

عذاب

عذابی خوار کننده در پیش ایشانست دوزخ که ذکر آن با پس پشت خود افکنده اند و روی بکسب دنیا آورده
اند و هیچ سود نکند و باز ندارد از ایشان عذاب را آنچه کسب کردند و نه آنچه بدوست گرفتند بدون
خدای از بتان و غیر آن و ایشانراست عذاب بزرگ هذا هدی این قرآنست هدایتی و راه نماینده و
آنانکه بآیتهای پروردگار کافر میشوند ایشانراست عذابی از رجز که آن سخت ترین عذاب و دردناک ترین است الله
الذی سخر لکم البحر لتجری الفلک فیه بامره ولتبتغوا من فضله ولعلکم تشکرون
وسخر لکم ما فی السموات وما فی الارض جمیعا منه ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون
قل للذین آمنوا یغفروا للذین لا یرجون ایام الله لیجزی قوما بما کانوا یکسبون من عمل صالحا
فلنفسه ومن اساء فعلیها ثم الی ربکم ترجعون خدای آن خدایست که دریا را مسخر کرد برای
شما تا کشتیها در روی بروند بفرمان او و تا بجوئید و طلب دارید از فضل و نعمت او و تجارت سفر دریا و غوص
کردن و جواهر از قعر او بر آوردن و تا باشد که شکر نعمت او کنید وسخر لکم و مسخر کرد است برای شما
آنچه در آسمان و زمین است همه از وست بعضی بواسطه و بعضی بی واسطه ان فی ذلک بدرستی که در آن هست
آیاتی و دلالاتی گروهی را که اندیشه کنند آنگه گفت قل للذین بگو کسانی را که ایمان آوردند تا پای مرزند و
عفو کنند کافرانی را که امید ایام خدای و وقایع او از بهشت و دوزخ ثواب و عقاب ندارند و نمی
ترسند یعنی آن ایمان ندارند بایام الله یعنی ایام الوقوف بین یدی الله روزی که در پیش خدای بایستند برای
حکومت و حساب و ثواب و عقاب گفته اند که این در بعضی از صحابه آمد که کافری وی را دشنام داد او
خواست تا انتقام کشد خدای تعالی گفت رها کن که وقت نیست تا آنگه وقت من شما را فرمایم و آیه قتال فرستم
لیجزی قوما تو بگذار تا ما جزا دهیم قومی را بنیکی و عملی که کرده باشند هر که عمل صالح کرد و کار نیکو کرد
برای خود کرد ثواب آن وی را باشد و هر که بد کرد وبال آن باشد آنگه شما را با خدای برند و بحضرت وی
آرند برای جزای اعمال از ثواب و عقاب ولقد آتینا بنی اسرائیل الکتاب والحکم والنبوة
ورزقناهم من الطیبات وفضلناهم علی العالمین وآتیناهم بینات من الامر فما اختلفوا الا
من بعد ما جاءهم العلم بغیا بینهم ان ربک یقضی بینهم یوم القیامة فیما کانوا فیه یختلفون
بنی اسرائیل را که فرزندان یعقوب اند کتاب دادیم و حکمت و پیغمبری و نبوت بعضی از پیغمبران صاحب کتاب
بودند چون موسی و عیسی و بعضی پیغمبرانرا از ایشان کتاب خاص نبود عمل ایشان بر توریة و انجیل
بود و بعضی حاکمان بودند چون داود و سلیمان و بعضی حکما بودند چون لقمان ورزقناهم ایشانرا
روزی دادیم از طعامهای حلال و خوش و بر اهل روزگار ایشانرا تفضیل دادیم وآتیناهم و
دادیم ایشانرا حجتهای روشن از کار دین یعنی دین بر ایشان روشن کردیم ایشان خلاف نکردند الا
پس از آنکه علم بایشان آمد یعنی آنچه موجب نفی خلاف است و آن علمست پس خلاف که در میان خود داشتند حسد

از دشمنی و عداوت و حسد که بود اِنَّ رَبَّکَ بدرستی که خدای تو حکم کند میان ایشان در آنچه خلاف کرده
باشند در دنیا روز قیامت یعنی آنکه اهل حق را بهشت رساند و اهل باطل را بدوزخ ثُمَّ جَعَلْنَاکَ عَلَی شَرِیعَةٍ
مِنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ إِنَّهُمْ لَنْ یُغْنُوا عَنْکَ مِنَ اللَّهِ شَیْئًا وَإِنَّ
الظَّالِمِینَ بَعْضُهُمْ أَوْلِیَاءُ بَعْضٍ وَاللَّهُ وَلِیُّ الْمُتَّقِینَ هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَهُدًی وَرَحْمَةٌ
لِقَوْمٍ یُوقِنُونَ ما کرده ایم ترا بر شریعتی و راهی از کار دین تو متابعت شریعت خود کن که برهان و
حجت آن ثابت است و متابعت هوا و مراد این سخن جهال و نادانان مکن که ایشان از تو هیچ چیزی دفع نکنند
و هیچ عذاب باز ندارند اگر متابعت هوای ایشان کنی وَإِنَّ الظَّالِمِینَ و بدرستی که ظالمان و کافران اند
که بعضی از ایشان دوست بعضی اند و با یکدیگر و خدای تعالی دوست و یار پرهیزکاران است هذا
بصائر این قرآن دلایل و براهین است و نور و روشنائی مردمان و هدایت و رحمت است و بیانی و لطفی
گروهی را که ایشان یقین باشند و بر حقایق واقف أَمْ حَسِبَ الَّذِینَ اجْتَرَحُوا السَّیِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ
کَالَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْیَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا یَحْکُمُونَ وَخَلَقَ اللَّهُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِتُجْزَی کُلُّ نَفْسٍ بِمَا کَسَبَتْ وَهُمْ لَا یُظْلَمُونَ أَفَرَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ
هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَی عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَی سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَی بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ یَهْدِیهِ
مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَکَّرُونَ ای پنداشتند آنکه اکتساب سیآت کردند و بدی و بد کرداری پیشه
خود ساختند که ما ایشان را با کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح کردند برابر خواهیم کردن مؤمنان را با
کافران و مطیعان را با عاصیان برابری خواهیم دادن کافرانی که زندگانی و مردن ایشان و وجود و عدم
ایشان یکسانست بد حکمی است آنچه ایشان بدان حکم میکنند از تسویه حال ایشان با حال مؤمنان سبب
نزول این آیه آن بود که کافران گفتند اگر راست است آنچه شما میگوئید از حشر و نشر و سرای آخرت ما را
آنجا بهتر و نیکوتر باشد از شما چنانکه اینجا بهتر است ذر بن ابی طوق گفت شبی نزدیک ربیع خثیم بودم
این آیه میخواند در نماز و تکرار میکرد و میگریست و این آیه میگذشت و فضیل عیاض این آیه در نماز
بسیار خواندی و گفتی کاشکی تا فضیل بدانستی که از کدام گروهست آنکه حق تعالی گفت آسمانها و زمین
را خدای بحق آفرید تا دلیل سازند از آن بر کمال قدرتش و تا جزا دهد هر نفسی را آنچه کرده باشد و بر ایشان
ظلم نکند و از حق ایشان چیزی کم نکرده اند أَفَرَأَیْتَ همی بینی آن کافران را که هوای نفس خود را بخدای
گرفته است و خدای خود را هوا گردانیده است چنانکه مؤمنان خدا را می پرستند وی هوای خود را
می پرستد بعضی مفسران گفتند معنی آنست که آن پرستد که خواهد سعید جبیر گفت قریش عزی را می پرستیدندی
و آن سنگی بود سپید و عادت ایشان آن بود که چون سنگی پسندیدی و چیزی دیگر بهتر از آن بدیدندی آن
بپسندیدندی و اول را رها کردندی خدای تعالی در حق ایشان این آیه فرستاد عبدالله عباس گفت خدای

جاثیه

تعالی در قرآن هیچ جای ذکر هوا نکرد و الا که او را بنکوهید ابوامامه از رسول علیه السلم روایت کرد که در زیر
آسمان هیچ معبودی را نپرستند که خدای دشمن تر دارد از از هوای نفس و در حدیث دیگر هست الکَیِّسُ
مَنْ دَانَ نَفْسَهُ وَعَمِلَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ وَالْعَاجِزُ مَنْ أَتْبَعَ نَفْسَهُ هَوَاهَا وَتَمَنَّی عَلَی اللَّهِ زیرک آن باشد که حساب خود
بکند و برای پس مرگ کاری بکند و عاجز آنست که نفس خود را پی هوای خود برد و تمنای بهشت کند بر
خدای وهب گفت چون ترا دو کار پیش آید و ندانی که کدام بهتر است بنگر تا کدام هوا دوست تر است آن
کن إِذَا طَالَبَتْکَ النَّفْسُ یَوْمًا بِشَهْوَةٍ وَکَانَ إِلَیْهَا لِلْخِلَافِ طَرِیقُ فَدَعْهَا وَخَالِفْ مَا هَوِیتَ فَإِنَّمَا هَوَاکَ عَدُوٌّ
وَالْخِلَافُ صَدِیقُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ و خدای گم کرد و ضلالت او از آنجا که عالم بود بحال او خذلان کرد و او را
رها کرد از آنجا که عاقبت کار او دانست و مهر بر گوش و دلش نهاد یعنی علامتی که نشان کفرش بود و بر جای
وی پوششی کرد و در چشم وی تاریکی از آنجا که عاقبت کار او دانست و مهر بر گوش و دلش نهاد یعنی علامتی
نی چند آنچه او را در آن نفعی بود یعنی اصرار او بر کفر و نادانی بدین مقام رسیده است که گویی این همه ابطال و
آلات وی را خدای منع کرد گوش را از شنیدن و چشم را از دیدن و دل را از دانستن فَمَنْ یَهْدِیهِ کیست که
راه نماید او را و هدایت کند بجز از خدای أَفَلَا تَذَکَّرُونَ همی اندیشه نکنید تا بدانید وَقَالُوا مَا هِیَ
إِلَّا حَیَاتُنَا الدُّنْیَا نَمُوتُ وَنَحْیَا وَمَا یُهْلِکُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُمْ بِذَلِکَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا یَظُنُّونَ
وَإِذَا تُتْلَی عَلَیْهِمْ آیَاتُنَا بَیِّنَاتٍ مَا کَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتُوا بِآبَائِنَا إِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ
قُلِ اللَّهُ یُحْیِیکُمْ ثُمَّ یُمِیتُکُمْ ثُمَّ یَجْمَعُکُمْ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَةِ لَا رَیْبَ فِیهِ وَلَکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لَا
یَعْلَمُونَ این کافران گفتند که نیست زندگانی مگر این زندگانی دنیا میریم و زنده شویم یعنی پدر میریم و
فرزندان بمانند چنان باشد که ما زنده باشیم و جز این زندگانی دیگر نیست و نخواهد بودن و گفته اند
که معنی بر تقدیم و تاخیر است یعنی نَحْیَا وَنَمُوتُ زنده باشیم زمانی و آنگه بمیریم و ما را هلاک نکند الا
روزگار و گردش او ابوهریره روایت کرد از رسول علیه السلام که اهل جاهلیت گفتندی که گشت روزگار و آمد و
شد شب و روز ما را هلاک میکند خدای تعالی از ایشان باز گفت آنکه ایشان روزگار را دشنام دادندی
بر آنچه از روزگار بدیدندی و فاعل آن روزگار نبود بلکه آفریدگار روزگار بود از آنجا رسول علیه السلم
گفت لَا تَسُبُّوا الدَّهْرَ فَإِنَّ الدَّهْرَ هُوَ اللَّهُ روزگار را دشنام مدهید که خدای روزگار است یعنی این افعال
که شما با روزگار حوالت میکنید افعال خداست از مرگ و زندگانی و بیماری و تندرستی و توانگری و درویشی
و عرب و عجم از جمله بی دینان این را بروزگار حوالت کردند و اعتقاد کردند که فعل اوست و از کسب او
حاصل میشود و با روزگار مثل این خطاب کردند که شاعر گوید یا دهر ویحک ما اذا الغلط الم علیه و کرم هبط
حار ربیع روضة و طرف بلا علف یرتبط وَمَا لَهُمْ بِذَلِکَ ایشان را بدین هیچ علمی و دانشی نیست این معنی از
سر ظن و گمان میگویند و گمان پیش خطا باشد پس آنکه اضافه افعال خدای با روزگار کرد و میکند گمان او

روزگار

جز خطا باشد واذا تتلى وچون بخوانند بر ایشان آیات ما را که با حجت و بینه است ایشان را هیچ سخنی و حجتی
باشد و علتی و دستاویزی مگر آنکه گویند پدران ما را بیارید و زنده کرده اید اگر راست میگویید
قل الله يحييكم بگو که خدای زنده کرده اند شما را پس آنگاه بمیراند پس آنگاه جمع کرده اند تا روز قیامت که
در وی هیچ شکی نیست ولیکن بیشتر مردم نمیدانند ولله ملك السموات والارض ويوم تقوم الساعة
يومئذ يخسر المبطلون وترى كل امة جاثية كل امة تدعى الى كتابها اليوم تجزون ما
كنتم تعملون خدای راست ملک و پادشاهی آسمان و زمین و روزی که قیامت برخیزد آن روز مبطلان
و باطل بینان زیانکاران باشند وترى كل امة و بینی هر گروهی را و هر طایفه را بر زانو در آمده عثمان
نهدی گفت در قیامت ساعتی باشد که آن ساعت مقدار ده سال باشد از سالها دنیا خلقان در زانو افتاده
باشند تا ابراهیم خلیل و میگویند نفسی نفسی هر امتی را با نامه خود خوانند یعنی نامه اعمال ایشان و گویند که امروز
جزا دهند شما را آنچه کرده باشید هذا كتابنا ينطق عليكم بالحق انا كنا نستنسخ ما كنتم تعملون
فاما الذين امنوا وعملوا الصالحات فيدخلهم ربهم في رحمته ذلك هو الفوز المبين واما
الذين كفروا افلم تكن اياتي تتلى عليكم فاستكبرتم وكنتم قوما مجرمين واذا قيل
ان وعد الله حق والساعة لا ريب فيها قلتم ما ندري ما الساعة ان نظن الا ظنا وما نحن
بمستيقنين این نامه ایست که سخن میگوید و گواهی میدهد بر شما گواهی بحق بر آنچه کرده اید این آن نامه
است که کرام الکاتبین نوشته باشند و گفته اند که لوح محفوظ مجاهد از رسول روایت کرده که اول
چیزی که خدای آفرید قلم بود و او را از نور آفرید درازی او پانصد ساله راه است آنگه قلم را گفت برو
بنویس هر چه خواهد بودن تا بقیامت عام خلقان بنویس بر و فاجر رطب و یابس آنگه این آیه برخواند هذا
كتابنا ينطق بدرستی که ما میفرمودیم نوشتن و نسخه کردن آنچه شما میکردید اما آنکه ایمان آرند و عمل صالح
کنند خدای ایشان را در رحمت و بهشت خود برد و آن فیروزی روشن و ظفری بزرگ باشد و اما آنکه کافر شدند
ایشان را گویند بر سبیل ملامت که آیا نه بر شما خواندند آیات مرا و شما از آن استکبار میکردید و گردن کشی
شما گروهی گناهکاران بودید واذا قيل و چون میگفتند که ما ندانیم که ساعت چه باشد یعنی قیامت ما نمی بریم
مگر گمانی و یقین نمی شود ما را این چیزی وبدا لهم سيئات ما عملوا وحاق بهم ما كانوا به يستهزؤن
وقيل اليوم ننسيكم كما نسيتم لقاء يومكم هذا وماويكم النار وما لكم من ناصرين
ذلكم بانكم اتخذتم ايات الله هزوا وغرتكم الحيوة الدنيا فاليوم لا يخرجون
منها ولا هم يستعتبون فلله الحمد رب السموات ورب الارض رب العالمين وله الكبرياء
في السموات والارض وهو العزيز الحكيم ظاهر شد ایشان را و آشکارا گردید جزا
بدیها که کردند و گرد ایشان در آمد و با ایشان رسید جزا استهزا و افسوس که میداشتند وقيل اليوم

السادس والعشرون

وایشان را

احقاف

وایشان را گفت که ما امروز شما را فراموش کنیم و فرو گذاریم چنانکه شما این روز ما را فراموش کردید
و طاعت ما فرو گذاشتید و رسیدن شما بدین روز فراموش کردید ماوای شما و جای قرار شما دوزخ است
و شما را هیچ یاری و یاور نباشد ذلكم بانكم این شما را بجزا و مکافات که آیات خدای را افسوس کردید
و زندگانی دنیا شما را فریفته کرد امروز پس بیرون نیایند ایشان از دوزخ و بیرون نیایند و طلب رضای ایشان نکنند
فلله الحمد سپاس خدای را که خداوند آسمانها و زمین است و خدای جهانیانست و او راست کبریا و عظمت در
آسمانها و در زمینها و عزیزیست و غالب عزت و غلبه او راست کبریا و عظمت در آسمانها و در زمین و او
عزیزیست و غالب عزت و غلبه او راست محکم کار و درست گفتار است سورة الاحقاف
مکی است سی و پنج آیه است ابو امامه از ابی کعب روایت کرد که رسول گفت هر که او سورة الاحقاف بخواند
خدای تعالی بعدد هر ریگی که در دنیاست حسنه بنویسد و ده سیئه محو کند و ده درجه رفع کند

بسم الله الرحمن الرحيم

حم تنزيل الكتاب من الله العزيز الحكيم ما خلقنا السموات والارض وما بينهما الا
بالحق واجل مسمى والذين كفروا عما انذروا معرضون قل ارايتم ما تدعون من دون الله
اروني ماذا خلقوا من الارض ام لهم شرك في السموات ائتوني بكتاب من قبل هذا او اثارة
من علم ان كنتم صادقين این سوره حم است فرستاده خدای عزیز و حکیم نیافریدیم
آسمانها و زمین را و آنچه در میان ایشانست مگر بحق نه بباطل و بعبث نه بیهوده برای تعریض خلق انواع
نعمتها و برای تعریض ایشان ثواب دایم را بی ملتبس بحق و باجلی و وقتی نام برده که آن اجل برسد و آنکه
کافر اند از آنچه ایشان را بآن بیم میکنند معرض و روی بگردانیده اند آنگه رسول را خطاب کرد و گفت
بگو ای محمد این کافران را که هیچ می بینید و میدانید شما که آنچه شما میپرستید بدون خدای هیچ میتوانند
آفریدن اگر میتوانند بمن نمایید که چه چیز آفریدند ایشان از زمین یا ایشان را چه شرکت و انبازیست
در آفریدن آسمان اگر هست گو حجتی یا دیگر کتابی بنمایید که پیش از این کتاب آمده باشد بر صحت دعوی
شما در پرستیدن بتان یا اثری و نشانی از علم یعنی خطی نوشته و کتابی تصنیف کرده قتاده گفت
علمی که شما بآن خاص باشید و کسی دیگر را نباشد کلبی گفت بقیتی از علم اگر شما راست گویانید ومن اضل
ممن يدعوا من دون الله من لا يستجيب له الى يوم القيمة وهم عن دعائهم غافلون و
اذا حشر الناس كانوا لهم اعداء وكانوا بعبادتهم كافرين واذا تتلى عليهم اياتنا بينات
قال الذين كفروا للحق لما جاءهم هذا سحر مبين ام يقولون افتريه قل ان افتريته فلا
تملكون لي من الله شيئا هو اعلم بما تفيضون فيه كفى به شهيدا بيني وبينكم وهو الغفور الرحيم
و کیست جاهلتر و گمراه تر از آن کسی که او بخواند و می پرستد بدون خدای آنکس که جواب وی بخواند

اجابت نکند و نتواند که جواب دهد از آنجا که جمادات الی یوم القیمة تا روز قیامت یعنی هرگز جواب
نتوانند داد و گفته‌اند تا بعد از قیامت که آنجا جواب دهند در دنیا ندهند و از جواب دعای ایشان غافل
باشند و چون حشر کنند مردمان را هم ایشان را دشمن باشند و بعبادة و پرستیدن این بتان کافر باشند
با آنکه حال چنین است چون آیات ما بر ایشان خوانند این کافران مر این قرآن حق و صدق را گویند
که جادوئی ظاهر است بلکه میگویند که محمد افترا کرده است و فرا بافته بگو ایشان را اگر من افترا کرده باشم
و فرا بافته و آنرا بر خدای بسته خدای مرا عقوبة کند و اگر خواهید که مرا حمایت کنید نتوانید و مالک
هیچ چیز نباشید برای من از خدای در دفع عذاب وی از من پس چگونه متعرض عذاب وی شوم و هو
اعلم او عالمتر است و داناتر بآنچه شما در و خوض میکنید از قدح کردن در وحی خدای بس است او گواه
میان من و میان شما و اوست آن خدای که آمرزنده و مهربانست قل ما کنت بدعا من الرسل وما
ادری ما یفعل بی ولا بکم ان اتبع الا ما یوحی الی وما انا الا نذیر مبین قل ارأیتم ان
کان من عند الله وکفرتم به وشهد شاهد من بنی اسرائیل علی مثله فآمن واستکبرتم
ان الله لا یهدی القوم الظالمین وقال الذین کفروا للذین آمنوا لو کان خیرا ما سبقونا
الیه واذ لم یهتدوا به فسیقولون هذا افک قدیم بگوای محمد که من نیستم غریب و بدیع از میان
جملهٔ پیغمبران یعنی اولین کسی نیستم که دعوی پیغمبری کرد بلکه پیش از من پیغمبران بسیار بودند ایشان را وحی آمد
مرا نیز وحی می‌آید من نتوانم آوردن شما الا آنچه بمن وحی کنند وما ادری و ندانم که با من و شما چه خواهند
کرده در دنیا و بازگشت و عاقبت کار هر یکی از ما و شما چگونه خواهد بود و دست غلبه را خواهد بودن
بر شما یا شما را بر من مفسران گفته چون این آیه آمد مشرکان شاد شدند گفتند کار محمد با کار ما راست است
او نمیداند که با او چه خواهند کرد و ما نمیدانیم که با ما چه خواهند کرد خدای تعالی این آیه فرستاد لیغفر
لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر چون این آیه آمد صحابه گفتند هنیئا لک یا رسول الله ترا معلوم شد
که خدا با تو چه خواهد کردن و ما نمیدانیم خدای تعالی این آیه فرستاد لیدخل المؤمنین والمؤمنات
جنات تجری من تحتها الانهار عبدالله عباس گفت سبب آن بود که رسول و صحابه در مکه از کفار محنتی
بسیار دیدند رسول در خواب چنان دید که از مکه نقل کرده بود بزمینی با گیاه و درختان خرما رسول صحابه را
گفت صحابه گفتند یا رسول الله این کی خواهد بود خدای این آیه فرستاد که بگوای محمد من از میان
پیغمبران یگانه نیستم با ایشان و داستان ایشان کارها رفته است نمیدانم که با من و شما چه خواهند کردن
من آن دانم که مرا از آن آگاه کنند ان اتبع پس پیروی نمیکنم مگر آنرا که بمن وحی میکنند و نیستم من الا
بیم کننده هویدا و روشن از علم غیب و عواقب نزدیک من چیزی نیست آنکه گفت بگوای محمد چگونه می
بینید و بینایید اگر این قرآن از نزدیک خدای بود و شما بآن کافر شوید و از بنی اسرائیل گواهی دهند

احقاف

بر مثل این قرآن در معنی و آن آیاتی است که در توریة است مطابق معانی آیات قرآن فآمن پس او ایمان آورد
و شما گردن کشی و تکبر کنید پس شما ظالم باشید و خدای ظالمان را هدایت نکند این گواه عبدالله سلام است
انس گفت چون بمدینه آمد عبدالله سلام پیش او آمد و گفت ای محمد من ترا از سه مسئله پرسم که جواب
آن جز پیغمبری نداند بگو تا اولین اشراط قیامت چیست و اولین طعام که اهل بهشت خورند چه باشد و
فرزندان که آیند از پدر و مادر چرا بعضی بپدر مانند و بعضی بمادر در حال جبرئیل آمد و رسول را
خبر داد رسول گفت یا عبدالله جبرئیل مرا خبر داد که اول اشراط قیامت که خدای تعالی خلقان را از
مشرق بمغرب راند و اول طعام اهل بهشت جگر ماهی باشد اما شبه فرزند اگر آب مرد سابق بود شبیه
او باشد و اگر آب زن سابق باشد شبیه او باشد عبدالله سلام گفت اشهد ان لا اله الا الله و
اشهد ان محمدا رسول الله و گفت یا رسول الله اگر جهودان بشنوند که من اسلام آورده ام از دست
در افتند و در رو بهتر کنند پیش از آنکه من اظهار اسلام کنم حال من از ایشان بپرس رسول جهودان را
حاضر کرد و گفت چه گویید در حق عبدالله سلام گفتند سیدنا وابن سیدنا وخیرنا وابن خیرنا گفت
اگر وی گواهی دهد بنبوت من و ایمان آرد شما با او مساعدت کنید گفتند معاذالله که تو ایمان آرد عبد
الله سلام برخاست و گفت اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله جهودان گفتند هذا
شرنا وابن شرنا این بترین ماست و پسر بترین ما و در نقص و عیب افتادند سعد ابو وقاص گفت از پیغمبر شنیدم
که گفت عبدالله سلام از اهل بهشت است و این آیه در حق او آمد وشهد شاهد من بنی اسرائیل علی مثله
مسروق گفت این شاهد موسی است که بر مثل قرآن که توریة است گواهی است که بر مثل قرآن که توریة است
گواهی داد چنانکه محمد بر قرآن وقال الذین کفروا گفتند آنانکه کافر شدند یعنی جهودان اگر این
قرآن و سلامی بهتر بودی عبدالله سلام و اصحابش بر ما سبقت نبردندی و گفتند که مشرکان گفتند اگر
قرآن و اسلام خیر بودی این گدایان و درویشان بر ما سابق نشدندی چون بدین قرآن مهتدی نشوند
روی بود که گویند این قرآن دروغی است قدیم و دیرینه مشرکان قرآن را دروغ قدیم گفتند و محمد را هم
قدیم گفتند ومن قبله کتاب موسی اماما ورحمة وهذا کتاب مصدق لسانا عربیا لینذر
الذین ظلموا وبشری للمحسنین ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا فلا خوف علیهم ولا
هم یحزنون اولئک اصحاب الجنة خالدین فیها جزاء بما کانوا یعملون ووصینا الانسان
بوالدیه احسانا حملته امه کرها ووضعته کرها وحمله وفصاله ثلثون شهرا حتی اذا بلغ
اشده وبلغ اربعین سنة قال رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی وعلی والدی
وان اعمل صالحا ترضیه واصلح لی فی ذریتی انی تبت الیک وانی من المسلمین واز پیش قرآن
کتاب موسی است امامی و مقتدائی که بوی اقتدا کنند در دین خدای و رحمتی کسی را که بوی مهتدی شود

ونعیم ابدی برسد و این کتابیست تصدیق کننده کتاب موسی را بزبان عرب تا بترساند آنها را که ظالم اند
و بشارت دهد نیکوکاران را این کتاب بشارتست «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا» آنها که گفتند خدای ما الله است
آنگه بران استادند و ازان بنگشتند بر ایشان ترسی نیست و نه ایشان اندوهگن شوند ایشان اهل
بهشت اند در بهشت جاوید باشند جزا و پاداشت آنرا که کرده باشند آنگه گفت ما وصیت کردیم آدمی را
بنیکویی کردن با مادر و پدر بار داد او را مادر او بار دادنی بکراهت در حالی که با و حامله شد در رنج و مشقت
بود و در وقت وضع حمل همچنین برنج بار او کشید و برنج بنهاد و بزاد و بار برگرفتنش و از شیر باز
کردنش سی ماه بود مدت شیر دادن دو سالست «وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ» الآیه چون از سی ماه دو سال برود
شش ماه مدت حمل باشد و اقل حمل اینست و امیرالمؤمنین باین آیه تمسک کرد بر آنکه مدت حمل شش ماه
باشد «حَتَّى إِذَا بَلَغَ» تا چون برسید بغایت برنائی و تمامی قوت مجاهد گفت سی و سه سال باشد بعضی
گفتند از هجده سال تا چهل سال «وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً» و بچهل سال رسید تا این آیه در حق کیست
بعضی گفتند در حق ابوبکراست که چون بچهل سال رسید ایمان آورد سدی و ضحاک گفتند آیه در حق
سعد ابو وقاص آمد «قَالَ رَبِّ» گفت خداوندا مرا الهام ده و توفیق تا شکر کنم نعمتی را که بر من کردی و بر
مادر و پدر من و آنکه عملی کنم و کاری که تو آنرا بپسندی «وَأَصْلِحْ لِي» و مرا اصلاح بخش و نیکویی در
فرزندان من و کار من در ایشان باصلاح آور که من بادرگاه تو گریختم و پناه با تو دارم و من از جمله
مسلمانانم و گردن نهندگانم «أُولَئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَنَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ
فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ وَعْدَ الصِّدْقِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أُفٍّ لَكُمَا أَتَعِدَانِنِي
أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي وَهُمَا يَسْتَغِيثَانِ اللَّهَ وَيْلَكَ آمِنْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ
فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ
قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ وَلِكُلٍّ دَرَجَاتٌ مِمَّا عَمِلُوا وَلِيُوَفِّيَهُمْ أَعْمَالَهُمْ
وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» آن جماعت که صفت ایشان کرده شد ایشان اند که قبول کرده میشود از ایشان نیکو
ترین و بهترین عملی که میکنند و در گذرند از بدی کردار ایشان نیکوترین و بهترین عملی که میکنند
و در گذرند از بدی کردار ایشان در حالی که در زمره کسانی باشند که اصحاب بهشت و اهل جنت اند
وعده داد خدای ایشان را وعده دادنی براست بعقوبت کردن دارها بد ایشان و در گذشتن
از بدی اعمال ایشان «وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ» و آنکسانی که مادر و پدر خود را گفت که ضجارت و دلتنگی
و مکروه و بدی با شما راهی آمد آیا وعده میدهید مرا که از گور بیرون آرند زنده کرده ایند یعنی
مرا زنده کنند و از گور بیرون آرند و حال آنست که پیش از من چندین گروه گذشته اند و هیچکس باز نیامده
است چون هیچ کس باز نیامد مرا چگونه باز آرند و این سخن که میگفت و پدر و مادر فریاد می خواستند

بخدای و میگفتند «الْغِيَاثُ بِاللَّهِ» از تو و از گفتار تو وای بر تو ای فرزند ایمان آر بخدای و برسول
و بعث و نشور که خدای وعده داده است و وعده خدای حقست و جواب داد و گفت نیست این که
شما میگویید الا افسانه پیشینگان عبدالله عباس و سدی گفتند که آیه در حق عبدالله ابی بکر آمد
و گفتند که عبدالرحمن ابی بکر چون مادر و پدر او را دعوت کردند باسلام و ایمان و بعث و نشور او گفت
عبدالله جدعان را و عامر کعب و مشایخ قریش را از زمین کیستانم از ایشان حدیثی بپرسم تا این را اصلی هست
یا نه آورده اند که معاویه نامه نوشت بمروان تا از مردمان برای یزید بیعت بستاند عبدالرحمن ابی بکر گفت
در وقتی که مروان بر منبر بود که معاویه سنت هرقل و کسری بر دست گرفتست که ایشان ملک بپسران
بفرزندان رها میکردند وی نیز همین میخواهد مروان گفت خاموش باش تو آنی که در حق تو این آیه
آمد «وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أُفٍّ لَكُمَا» الآیه عایشه بشنید گفت دروغ میگویی من دانم این آیه در حق
کیست ولیکن تو آنی که رسول خدای پدرت را لعنت کرد و تو در پشت او بودی تو نیز لعنت کرده
خدای «أُولَئِكَ الَّذِينَ» آنانکه عبدالرحمن ابوبکر نام ایشان برد و خواست تا زنده کنند ایشان را تا از ایشان
چیزی بپرسد ایشان کسانی اند که عذاب بر ایشان واجب شد در میان گروهی که بگذشتند و بر کفر
بمردند تا از پریان و آدمیان ایشان قومی خاسر و زیان کاران بودند قتاده گفت اگر چه آیه بر یک حالت
است مبهمیست مجهول بر سبیل مثل گفت تا بدانی که هر که چنین بود حکمش این بود «وَلِكُلٍّ
دَرَجَاتٌ» و هر یکی ازین دو گروه مؤمن و کافر درجاتی و منازلی هست مؤمن را اندربا و کافر را اندر زیر مؤمن را
درجه و کافر را درکه هر یکی را بمقام خود رسانند و بر هیچ ظلم نکنند «وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا
عَلَى النَّارِ أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ
الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ وَاذْكُرْ أَخَا عَادٍ
إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ وَقَدْ خَلَتِ النُّذُرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا
اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ» روزی که کافران را عرضه کنند بر دوزخ و ایشان را
گویند بر سبیل ملامت و سرزنش که بردی و نیست کردی نفقات پاک و حلال خود را در معاصی و
قضاء شهوت و آنچه شما را آرزو بود و هوای نفس را ان بود در زندگانی دنیا و بآن تمتع و برخورداری گرفتید
و با موسان و درویشان تکبر کردید امروز شما را بآنچه کردید جزا دهند عذاب هون و خواری و صفت
عذاب اینست که مقرون باشد باستخفاف و اهانت بآن تکبر که در زمین بناحق کردید و بآنکه از فرمان
خدای بیرون آمدید ثوبان گفت چون رسول بسفری خواست رفتن آخرین کسی را که دیدی فاطمه زهرا
بودی و چون باز آمدی اولین کسی را که دیدی فاطمه زهرا بودی روزی از بعضی سفرها باز آمد فاطمه را
کلیمی چیزی بود چون بشنید که رسول می آید آن کلیم بر در حجره فرو گذاشت چون بدر حجره رسید آن

کلیم بینی باز گشت فاطمه ساعتی انتظار کرد آنگه برخاست و بحجرهٔ رسول آمد و گفت یا رسول الله عادة
چنین بود که چون از سفر درآمدی مرا اکرام کردی این نوبت حرمان از چه سبب بود گفت ای فاطمه من
آمدم در سرای تو این رسم جباران دیدم پرده فرو گذاشته باز گشتم آنگه گفت ما لآل محمد و الدنیا
فانهم خلقوا للآخرة و خلقت الدنیا لهم آل محمد را با دنیا چه کار ایشان را برای آخرت آفریده اند
و دنیا را برای ایشان فاطمه زهرا برفت و پرده را از سرای برگرفت در خبر است که روزی رسول در حجرهٔ فاطمه
رفت حسن و حسین را دید دست و بحن از سیم در دست کرده و ایشان کودک بودند ایشان را پیش خود
خواند و از دست ایشان بیرون کرد و ثوبان را گفت بفروش و برای فاطمه گردن بندی بخر از مهرهٔ
یمانی و برای حسن و حسین دست و بحن عاجین فان هؤلاء اهل بیتی لا احب ان یأکلوا طیباتهم فی
حیاتهم الدنیا که ایشان اهل بیت من اند من نمی خواهم که لذت خود در دنیا برند در خبر است که روزی
یکی از دوستان امیر المؤمنین او را معقدی از پسته بهدیه پیش او آورد و بنهاد او انگشت با وی فرو برد
و برآورد و در وی نگریست آنگه گفت رنگش نیکوست و بوش خوش ندانم تا طعمش چه باشد انگشت
بمزید و از پیش خود دور کرد گفتند یا امیر المؤمنین این بر تو حرام است گفت نه ولیکن مرا فردا بخودم
روز قیامت خدا را چه جواب دهم آنکه این چه ثنا کرد و حسبک دارا و موالله الباده بحر الی الغد انوجه
بدیع است این و امثال این اسود مولای بود از موالیان کا او را ابو الاسود الدؤلی گفتندی چون امیر المؤمنین
را شهید کردند معاویه بخواست که او را استمالت کند و از دوستی علی برگرداند هر وقت وی را تحفه
فرستادی و بری کردی روزی وی را هدیه فرستاد با نواع حلواها در میان آن مزعفر بود ابو الاسود
دختری داشت پنج ساله بدو بیمانا از آن برگرفت و در دهن نهاد پدرش گفت بیفکن که زهر است
دخترک گفت چگونه گفت بیندانی که این پسر هند فرستاده است تا ما را از دوستی اهل البیت بر
گرداند دخترک آنچه در دهن داشت بینداخت و بگفت ایخدعنا بالشهد المزعفر عن السید المطهر
در خبر است که یکی از بزرگان صحابه در بازار پیش جابر بن عبد الله برافتاد او دید که پاره گوشت با خانه
می برد گفت این چیست گفت اهلم در خانه گوشت آرزو کرده اند او گفت اگر چه آرزو باشد بما
آن مجمل کنید ترسم که اهل این آیه شوید که خدای تعالی گفت اذهبتم طیباتکم فی حیاتکم الدنیا
واستمتعتم بها واذکر اخا عاد یاد کن ای محمد برادر عاد را یعنی هود و برادری او با ایشان از جهت
نسبت بود چون بترسانید قوم خویش را باحقاف و این نام وادی است میان عمان و مهره و ایشان
اهل خیام بودند و از قبیله ارم بود وقد خلت النذر و پیغمبران گذشته بودند پیش وی و از پس
وی یعنی از پس هود پیغمبران دیگر گذشتند تا بعهد رسول ما محمد و این پیغمبران هم ایشان خود را
این گفتند که مپرستید الا خدا را که من بترسم بر شما از عذاب روزی بزرگ و آن روز قیامت

احقاف

قالوا أجئتنا لتأفكنا عن آلهتنا فأتنا بما تعدنا إن كنت من الصادقين قال إنما العلم
عند الله وأبلغكم ما أرسلت به ولكني أراكم قوما تجهلون فلما رأوه عارضا
مستقبل أوديتهم قالوا هذا عارض ممطرنا بل هو ما استعجلتم به ريح فيها عذاب
أليم تدمر كل شيء بأمر ربها فأصبحوا لا يرى إلا مساكنهم كذلك نجزي القوم
المجرمين ولقد مكناهم فيما إن مكناكم فيه وجعلنا لهم سمعا وأبصارا وأفئدة فما
أغنى عنهم سمعهم ولا أبصارهم ولا أفئدتهم من شيء إذ كانوا يجحدون بآيات
الله وحاق بهم ما كانوا به يستهزئون قوم هود بجواب وی گفتند که ای تو آمدی تا ما را از
عبادت خدایان بگردانی و با این ما را از عذاب می ترسانی فأتنا بما تعدنا بیار بجز ما را بآن وعده می
اگر راست میگوئی و از جمله راستگویانی هود گفت علم بوقت عذاب و آنکه کی خواهد بودن نزدیک خدا
و مرا این نفرستادند من پیغام شما آنچه مرا بآن فرستاده اند از ادا علم بوقت عذاب و ادای رسالت و بیان
شریعت و لیکن من شما را قومی جاهل و گروه نادان می بینم و میدانم فلما رأوه چون بدیدند آنچه ایشان را
وعده کرده بودند از عذاب ابری را که روی برود خانهای ایشان نهاده بود شادمان گفتند که مدتی بود
که ایشان را باران نمی آمد هود گفت ایمان آرید تا من دعا کنم تا خدای تعالی شما را باران دهد و اگر نه
باران شما را عذاب آید یکی از جملهٔ ایشان که نام او مرثد بن عباس بود گفت نه ما را عذاب می باید تو دعا ما
مکن و دعا بعذاب کن چون ابر برآمد شادمان شدند و گفتند این ابری است که ما را باران خواهد داد ایزد
هود گفت نه که این آنست که شما با او استعجال کردید و شتاب زدگی می نمودید بادی است که در وی عذاب
سختی است عمرو بن میمون گفت بادی درآمد و شتران با هودج را در روی نشسته در هوا می برد تا بمثل
در هوا ملخ می بردند ابن عباس گفت چون ابر بدید آمد باستقبال ابر شدند بصحرا که ابر بود بادی تیز چنان
می آمد که گاو و گوسفند و شتر را در هوا چون مرغ می پرانید ایشان بدانستند که این عذاب بر ایشان
و با خانها شدند و درها استوار کردند باد درآمد و درهای ایشان برکند و بر ایشان مسلط شد
هفت شب و هشت روز سنگ و ریگ بایشان می آورد و بر ایشان بریخت تا ریگ پوشیده شدند
و در زیر آن ناله میکردند پس از آن هفته بادی درآمد و ریگ از ایشان دور کرد و ایشان را برگرفت و بر کوه
و سنگ میزد تا پاره پاره شدند تدمر کل شیء هلاک میکرد این باد هر چیزی را بفرمان خدای خود پس
در بامداد آمدند هیچ چیز پیدا نبود مگر مسکنهای ایشان برای آنکه همه در زیر ریگ پنهان بودند
کذلک ما همچنین جزا دهیم گروهی مجرمان و گناهکاران را ولقد مکناهم بدرستی که ما ایشان را قوة و
بسطة دادیم در آنچه شما را ندادیم ایشان را چشم و گوش و دل دادیم با این همه قوت و آلات و حواس ایشان را
هیچ سود نکرد چون آیات خدای را جحود کردند و فرود آمد بایشان عذابی که بآن استهزا میکردند

وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ مِنَ الْقُرَى وَصَرَّفْنَا الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ فَلَوْلَا نَصَرَهُمُ
الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا آلِهَةً بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ وَذَلِكَ إِفْكُهُمْ وَمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ
بدرستی که ما هلاک کردیم آنچه پیرامن شماست و گرداگرد شما از دیهها و شهرها چون دیار ثمود و دیگر قوم
و بگردانیدیم در آیات و دلالات را تا باشد که ایشان رجوع کنند و بحق باز گردند چون باز نگشتند ایشانرا
عذاب کردیم پس چرا نصرت نکردند ایشانرا بتانی و معبودانی که بدون خدای آنرا می پرستیدند
و بدان بخدای تقرب کردند و گفتند هؤلاء شفعاؤنا عند الله و چرا منع نکردند خدایان ایشان
هلاکت را از ایشان انکه گفت بل ضلّوا نه که گم شدند از ایشان معبودان ایشان و آن افک و دروغ
ایشان بود و عبادت الهه ثمرهٔ کذب و افترای ایشان بود وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ
يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنْصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَى قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ قَالُوا
يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ
مُسْتَقِيمٍ يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُجِرْكُمْ مِنْ عَذَابٍ
أَلِيمٍ وَمَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَلَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ أُولَئِكَ فِي
ضَلَالٍ مُبِينٍ مفسران گفتند که چون ابوطالب باجوار ایزدی رفت رسول علیه السلام در مکه بی یار و
یاور بماند برخاست و روی بطایف نهاد تا از ثقیف طلب نصرت کند بر قریش چون بطایف رسید
بمجمع ایشان آمد و ایشانرا سه رئیس بود عبد یالیل و مسعود و حبیب نزدیک ایشان بنشست و ایشا
نرا دعوت کرد و از ایشان نصرت خواست یکی از ایشان گفت او جامهٔ کعبه بدرد اگر خدای ترا فرستاده است
بپیغمبری و دیگری گفت خدای کسی دیگر را نمی یافت که بپیغمبری فرستد جز ترا سوم گفت این حال از دو
بیرون نیست اگر درین دعوی راستگوئی یا دروغ زن اگر راستگوئی منزلت تو بیش از آنست که ما را
با تو سخن شاید گفت رسول گفت این حال بر من پوشیده داری تا قوم بر من دلیر نشوند اجابت نکردند و
ابا کردند سفیهان و کودکان در پی او افتادند و بانگ میکردند و سنگ می انداختند رسول را با دیوار
بستانی پناه داد از آن عتبه و شیبه پسران ربیعه و ایشان حاضر بودند سفیهان باز گشتند رسول بسایهٔ
درختی آمد و بنشست انگه سر سوی آسمان کرد و گفت اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْكُو إِلَيْكَ ضَعْفَ قُوَّتِي وَقِلَّةَ حِيلَتِي
وَنَاصِرِي وَهَوَانِي عَلَى النَّاسِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبُّ الْمُسْتَضْعَفِينَ وَأَنْتَ رَبِّي إِلَى مَنْ تَكِلُنِي إِلَى
بَعِيدٍ يَتَجَهَّمُنِي أَوْ إِلَى عَدُوٍّ مَلَّكْتَهُ أَمْرِي إِنْ لَمْ يَكُنْ غَضَبٌ عَلَيَّ فَلَا أُبَالِي وَلَكِنَّ عَافِيَتَكَ أَوْسَعُ لِي أَعُوذُ بِنُورِ
وَجْهِكَ مِنْ أَنْ تُنْزِلَ بِي غَضَبَكَ وَيَحِلَّ عَلَيَّ سَخَطُكَ لَكَ الْعُتْبَى حَتَّى تَرْضَى وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ
چون پسران ربیعه آن بدیدند رحم و خویشی در حرکت آمد غلامی ترسا پیش ایشان بود نام او عداس طبقی
انگور بر نهادند و پیش او فرستادند غلام آن انگور پیش رسول بنهاد رسول گفت بسم الله و از آن

انگور

انگور خوردن گرفت عداس گفت این کلمه اهل این شهر نمیگویند رسول گفت تو از کدام شهری و دین
تو چیست گفت من مردی ترسا ام از اهل نینوی رسول گفت از شهر آن مرد صالح یونس بن متی را دانی غلام گفت
تو یونس را چه شناسی رسول گفت او برادر من بود و پیغمبر خدای بود و من پیغمبر خدایم باهل این
جهان در روی رسول نگرید صدق او در سیمای او بشناخت در پای او افتاد و بوسه بر پای او
بداد و ایشان در وی نگاه میکردند یکی گفت أَمَّا غُلَامُكَ فَقَدْ أَفْسَدَهُ عَلَيْكَ غلام ترا بر ایشان آمد چون
باز گشت ویرا گفتند چه میگفت با تو گفت یا سیدی او پیغمبر خدای است مرا چیزی خبر داد که
آنرا جز پیغمبران ندانند گفتند ای غلام تو دین خود نگاه دار رسول علیه السلام از طایف
باز گردید چون بنخله رسید بنماز شب برخاست جمعی از جنیان بگذشتند آواز قرآن رسول شنیدند
و استماع قرآن کردند عبد الله عباس گفت چون رسول را فرمود که جنیانرا دعوت کن و قرآن
برایشان خوان صحابه را گفت کیست از شما که امشب با من بیاید هیچ کس جواب نداد تا سیم کرت عبد
الله مسعود گفت من بیایم رسول و عبد الله مسعود برفتند بالای مکه تا بجائی رسیدند که آنرا
شعب الحجون خوانند عبد الله مسعود گفت رسول مرا بنشاند و خطی گرد من در کشید و گفت
ازین خط بیرون میا تا من باز آیم رسول برفت و بر پای ایستاد و قرآن خواندن گرفت من در هوا اعالی
را میدیدم بمانند کرکسان می پریدند و می آمدند و می نشستند و ایشانرا بسیار دیدم که می آمدند
و آوازی عظیم میشنیدم تا چندان حاضر شدند که من رسول را نمی دیدم و آوازش می شنودم
من بترسیدم و اندیشهٔ رسولم بیشتر بود انگه پاره پاره شدند بمانند ابر سیاه و میرفتند تا صبح
برآمد رسول نزدیک من آمد و مرا گفت بخفتی من گفتم یا رسول الله چه جای خواب بود مرا این
همه ترس چند بار خواستم تا فریاد کنم تا کسی نزدیک من آید تا بشنیدم که تو ایشانرا بعصا دور
میکردی و میگفتی که بنشینید و من پای از خط بیرون نتوانستم نهادن گفت اگر بیرون
آمدی این بودی که بربایند انگه مرا گفت چه دیدی گفتم مردانی سیاه را دیدم با جامهای
سپید گفت ایشان جن نصیبین بودند از من متاعی خواستند من ایشانرا متاع دادم از استخوان
و پشک اشتر و سرگین چهارپای گفتم یا رسول الله مردم ازان پلید میکنند گفت من نهی کردم مردم را
ازانکه بدین چیزها استنجا کنند گفتم یا رسول الله استخوان و روث چه سود کند ایشانرا گفت
هیچ استخوان نباشد که ایشان بردارند و الا که هم چندان که گوشت یابند که برو بوده باشد و هیچ
روث نباشد الا که هم چندان دانه باشد در وی وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ چون بگردانیدیم با سوی تو گروهی را
از پریان با انکه توفیق دادیم و لطف کردیم تا پیش تو آمدند فَلَمَّا حَضَرُوهُ پس آنگه که حاضر شدند نزدیک رسول
گفتند که أَنْصِتُوا خاموش باشید و قرآن بشنوید چون رسول خواندن قرآن تمام کرد ایشان بر گشتند

بنزدیک قوم خود رفتند ایشان را بیم کنند و ترسانند قَالُوا يَا قَوْمَنَا گفتند ای قوم ما بدرستی
که شنیدیم کتابی را که از پس موسی فرستاده اند براست دارند آن کتابها را که پیش از وی فرو آمده است
يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ راه می نماید بحق و براهی راست عطا گفت این جماعت جنیان جهودان بودند برای آن
گفتند كِتَابًا أُنزِلَ مِن بَعْدِ مُوسَىٰ آنگه قوم خود را دعوت کردند و گفتند ای قوم ما اجابت کنید
و جواب دهید داعی خدای را که محمد است تا خدای تعالی بیامرزد گناهان شما را و زینهار دهد از
عذابی دردناک و هر که جواب ندهد داعی خدای را او عاجز نتواند کرد در زمین خدای را و از وی نتواند
گشت و او را بدون خدای دوستی و یاری نباشد و ایشان در ضلالت و گمراهی هویدا و روشن ابن
عباس گفت چون ایشان دعوت کردند هفتاد مرد از جنیان بدست ایشان اسلام آوردند و ایشان
پیش آمدند بطحا آنکه رسول ایشان را بدید و قرآن بر ایشان خواند و ایشان را امر و نهی کرد ندر انکه
جنیان مکلف اند هیچ خلافی نیست خلاف در آنست که جزاء ایشان بر ایمان چه باشد مذهب ابو
حنیفه و لیث بن سعد آنست که جزاء ایشان نجات باشد از آتش دوزخ بقوله تعالی يَغْفِرْ لَكُم مِّن
ذُنُوبِكُمْ وَيُجِرْكُم مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ و مذهب ما و مذهب اهل عدل آنست که حکم ایشان چون
حکم بنی آدم باشد در ثواب و عقاب برای آنکه تکلیف بر ایشان همچنانست که بر ایشان و مذهب شافعی
و مالک همچنین است و آیه راجح بر دلیل الخطاب برآنچه گفتند دلیل نیست أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي
خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعْيَ بِخَلْقِهِنَّ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَن يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ بَلَىٰ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ
شَيْءٍ قَدِيرٌ وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلَيْسَ هَٰذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا
قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ
وَلَا تَسْتَعْجِل لَّهُمْ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّن نَّهَارٍ بَلَاغٌ
فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ ای نمی بینند و نمی دانند که خدای آسمان و زمین عاجز
نشد بآفریدن آسمان و زمین او قادر بر آنکه زنده کند مرده را بَلَىٰ إِنَّهُ آری او بر همه چیزی
قادر و تواناست وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا و روزی که عرضه کنند کافران را بر آتش دوزخ
ایشان را گویند این حق نیست جواب گویند آری حق است بحرمت خدای ما گویند ایشان را پس بچشید
عذاب بآنچه شما کافر می شدید در دنیا و این عذاب ایمان نمی آوردید انگاه امر کرد رسول را بصبر کردن
و گفت صبر کن چنانکه پیغمبران اولوالعزم صبر کردند و عزم جدست و ثبات صبر و هیچ پیغمبری نبود
تا او را این نبود و اینجا گفتند که یونس اولوالعزم نبود برای آنکه در رو عجله و حدتی بود از این بود
خدای تعالی گفت وَلَا تَكُن كَصَاحِبِ الْحُوتِ بعضی گفتند آن همه پیغمبران کردند که ایشان
در سوره الانعام است و رسول را فرمود فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ و گفته اند که پنج پیغمبر بودند صاحب شریعت

که شریعت

که شریعت هر یکی ناسخ شریعت آن بود که بر او متقدم بود و این پنج نوح است و ابرهیم و موسی و عیسی
و محمد علیهم السلام مقاتل گفت شش پیغمبر بودند نوح که او بر جفای قوم خود صبر کرد و ابرهیم که
بر آتش صبر کرد و اسمعیل که بر ذبح صبر کرد و یعقوب که بر فراق صبر کرد و یوسف که بر بلاء
چاه و زندان صبر کرد و ایوب که بر بیماری صبر کرد و گفتند که چهار کس بودند ابرهیم و موسی و داود
و عیسی عزم ابرهیم آن بود که خدای او را گفت أَسْلِمْ او گفت أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ و آنکه او را ابتلا
کرد در مال و نفس و فرزند و وطن بهمه وفا کرد و در همه صادق آمد و موسی عزم او آن بود که او را
گفتند إِنَّا لَمُدْرَكُونَ او گفت كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ و اما عزم داود آن بود که بر خطیئه خود
چندان بگریست که بر اثر او گیاه برست و عزم عیسی آن بود که در دنیا خشتی بر خشتی ننهاد و گفت
دنیا گذرگاهست باید گذشتن و عمارتش نباید کرد پس چنانست که خدای تعالی رسول را
فرمود که صبر کن چنانکه اولوالعزم کردند و در صدق چون ابرهیم باش و در وثوق چون موسی
باش و در خشوع چون داود باش و در زهد چون عیسی باش وَلَا تَسْتَعْجِل لَّهُمْ و تعجیل مکن برای
کافران بعذاب و از خدای برای ایشان تعجیل عذاب مکن که البته عذاب بایشان رسد حال
ایشان چنان خواهد بود که آن روز که عذاب موعود ببینند پندارند که در دنیا اگرچه عمرها
دراز مانده اند باشد که یک ساعت از روز بیش نماندند در جنب عذاب آن روز ایشان گفت بَلَاغٌ این
رسانیدنی است و این قرآن بجز رسیدن بلاغی و کفایتی هست پس هیچ هلاک کنند مگر قومی را
که از فرمان خدای بیرون آمده باشند سعید جبیر گفت از عبدالله عباس که چون زنی دشوار زاید
این کلمات بر جای باید نوشتن و فرو شستن تا آب را بخورد بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ
الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ
الی آخر السوره سوره محمد علیه الصلوة والسلام مدنی است سی و هشت آیه است ابی بن کعب از رسول
روایت کرده که هر که این سوره بخواند واجب باشد بر خدای تعالی که او را آب دهد از جویهای بهشت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ
ذَٰلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِن رَّبِّهِمْ كَذَٰلِكَ
يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ مفسران گفتند آیه اول در باب اهل مکه آمد و آیه دوم وَالَّذِينَ
آمَنُوا در باب انصاریان مدینه گفت آنانکه کافر شدند و مردم را منع کردند از دین خدای و از
راه مسلمانی بدعت کردن بکفر و بجانیدن مسلمانان أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ باطل کرد خدای کردارهای

ایشان را از آن سبب کشتن بوجه مامور کرده‌اند تا بموقع قبول افتد یا خود کرد بر اعمال ایشان نصارا
و گفته‌اند مراد باعمال کید ایشانست با رسول خدای تعالی که همه ایشان را باطل کرد تا بر سفناد و خاسر شان
کرد ایشان و آنانکه ایمان آوردند و عمل صالح کردند و بآنچه بمحمد فرود آمد از قرآن ایمان آوردند و این
قرآن حق است و درست از نزد خدای گناهان ایشان را خدای باز پوشد و حال ایشان و کار ایشان
باصلاح آرد و نیکو کرداند ذلک آنکه اضلال و ابطال از قبل خدای گناهان ایشان را خدای باز پوشید
و حال ایشان و کار ایشان اعمال کافران کرد بآن سبب بود که ایشان متابعت باطل کردند و پس رو
شیطان بودند و آنانکه مومن بودند متابعت حق کردند آنکه گفت کذلک همچنین مثلها زند خدای تعالی
برای مردمان تا ایشان حق از باطل و نیک از بد بشناسند فاذا لقیتم الذین کفروا فضرب
الرقاب حتی اذا اثخنتموهم فشدوا الوثاق فاما منا بعد واما فداء حتی تضع الحرب
اوزارها ذلک ولو یشاء الله لانتصر منهم ولکن لیبلو بعضکم ببعض والذین
قتلوا فی سبیل الله فلن یضل اعمالهم سیهدیهم ویصلح بالهم ویدخلهم الجنة
عرفها لهم چون بینی کافران را یعنی کافران حربی را بزنید گردنهای ایشان و بکشید ایشان را تا آنکه
غلبه کنید بر ایشان و در دست شما اسیر کردند بند محکم بر ایشان بنهید پس آنگاه یا منت نهید بر
ایشان و رهاشان کنید یا باز خرند خود را و شما ایشان را باز فروشید تا آنکه بنهد حرب اوزار
و آلات خود را یعنی اهل حرب که کافرانند اثام و شرک را بنهند و مسلمان شوند و در حکم آیت خلاف
کردند بعضی گفتند که منسوخست بآیه اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و این قول قتاده و ضحاک
و سدی و ابن جریج و بعضی گفتند که محکمست و امام مخیر است میان قتل و منت و فدا و رسول علیه
روز بدر همچنین کرد عقبة بن معیط را و نضر بن الحارث را بکشت و دیگر اسیران را فدا بستد و رها
کرد و آنچه در روایات اصحاب ماست آنست که اسیری که بگیرند پیش از آنکه حرب بر پای شود امام
مخیر است میان آنکه بکشد یا دست و پای ببرد با خلاف یا فدا بستاند و رها کند و باید که کرد
ذلک یعنی حکم اهل حرب اینست که گفته شد و اگر خدای خواهد داد از ایشان بستاند و انتقام
و کار ایشان کفایت کند بی آنکه تکلیف قتال کند و لیکن تکلیف قتال کرد تا بعضی را بعضی امتحان
کند تا محق از مبطل جدا کرده و دعویها باطل کرده و الذین قتلوا و آنانکه در راه خدای
کشته شدند کردار ایشان را خدای باطل نکرد الا بلکه در موقع قبول آرد و راه نماید ایشان را برای
بهشت و کار ایشان را نیکو کرداند و بصلاح باز آرد و ایشان را در بهشت برد و شناسا کرداند هر یکی را
بدرجات و منازل خود تا ایشان بمنازل خود روند چنانکه بنداری که سالیان آنجا بوده اند بعضی
گفته‌اند عرفها لهم خوش بوی کرداند برای ایشان یا ایها الذین آمنوا ان تنصروا الله ینصرکم

ویثبت

ویثبت اقدامکم والذین کفروا فتعسا لهم واضل اعمالهم ذلک بانهم کرهوا
ما انزل الله فاحبط اعمالهم افلم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبة الذین من
قبلهم دمر الله علیهم وللکافرین امثالها ذلک بان الله مولی الذین آمنوا وان
الکافرین لا مولی لهم ای مومنان و ای گرویدگان اگر نصرت کنید خدای را و دین خدای را خدای
شما را نصرت کند و قدم شما ثابت کرداند در مواطن حرب و در راه اسلام و روز قیامت بر صراط و
آنانکه کافر شدند هلاک باد ایشان را تعسا ای اهلکا هلاک کرد نبی یا تعسوا ایشان هلاک
شدند هلاک شدنی و باطل کرد کردارهای ایشان برای آنکه نه بر وجه مامور بود لاجرم بموقع
قبول نیفتاد این برای آن بود که ایشان کاره شدند آنچه خدای فرستاد از قرآن و شرایع و بر آن کار
نکردند پس باطل کرد کردارهای ایشان را و در آیه دلیلست اهل وعید را برای آنکه نزد ایشان معصیت
احباط طاعت کند و کافران را طاعتی نیست افلم یسیروا ای نمی‌روند در زمین تا بنگرند و ببینند
که چگونه بود عاقبت و سرانجام آنانکه پیش از ایشان بودند و عاقبت ایشان این بود که خدای تعالی دمار از
ایشان برآورد و هلاکشان کرد و این کافران را هست و خواهد بودن عقوبتی امثال آن که بایشان
رسید ذلک بان الله این برای آنست که خدای تعالی مولا و ناصر مومنانست و کافران را هیچ مولا و ناصری
نیست قتاده گفت آیه روز احد آمد و رسول علیه السلم در شعب بود و مردم بعضی مقتول و بعضی
مجروح و مشرکان آواز دادند که اعل هبل رسول علیه السلم گفت الله اعلی و اجل مشرکان گفتند یوم
بیوم والحرب سجال ان لنا عزی ولا عزی لکم رسول علیه السلم گفت الله مولانا ولا مولی لکم آنگه رسول
ع و لا سواء اینست یعنی کشتگان مختلف اند کشتگان ما ببهشت اند و کشتگان شما بدوزخ ان
الله یدخل الذین آمنوا وعملوا الصالحات جنات تجری من تحتها الانهار والذین
کفروا یتمتعون ویاکلون کما تاکل الانعام والنار مثوی لهم وکاین من
قریة هی اشد قوة من قریتک التی اخرجتک اهلکناهم فلا ناصر لهم افمن
کان علی بینة من ربه کمن زین له سوء عمله واتبعوا اهواءهم حق تعالی مومنان را
در بهشتها برد در زیر درختان آن جویها آب برود و آنانکه کافر شدند در دنیا بتمتع و قضاء
شهوة مشغول اند از اکل و شرب و جماع چنانکه چهارپایان تمتع بگیرند و بخورند و شهوت
می‌رانند و دوزخ مرجع و مقام ایشان خواهد بود و گفته اند المومن یتزود فی الدنیا و
المنافق یتزین والکافر یتمتع وکاین من قریة و بسا شهر که اهل آن شهر قوی‌تر بودند
و منیع‌تر و بقوت بیشتر از آن شهر که بیرون کردند یعنی اهل مکه ما ایشان را هلاک کردیم
و ایشان را یاری و ناصری نبود عبدالله عباس گفت رسول چون از مکه بدر آمد تا بمدینه آید

ون سبب که بهار رفت با مکه نگرید و گفت انت احب بلاد الله الی در جهان هیچ شهر چنان دوست
ندارم ای مکه که ترا و اگر کافران مرا بیرون نکردندی باختیار خود هرگز بنرفتمی و ازینجا گفت حب
الوطن من الایمان آنگه برای رسول تسلی نمود تا متسلی شود گفت ای آنکس که واثق بود و بعلم و یقین
ساکن النفس بود یعنی محمد او همچون کسی بود که عمل بدش بیاراسته باشد و در چشم او نیکو کرده
و آن شیطان کرده باشد بغرور و وسوسه یعنی کافران چون ابوجهل و اتباع او و ایشان متابعت
هوای خود کردند و پس رو هوای نفس شدند مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ
مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ
مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي
النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ مثل بهشتی که متقیان و پرهیزکاران را وعده داده اند
در آن بهشت جویها است از آبی که رنگ و بوی وی نگردیده باشد و جویها از شیر که طعم وی متغیر
نشده باشد و جویها از خمر که لذت دهد و با مزه باشد مر شاربان را و خورندگان را و جویها از عسل
پاکیزه و پاک کرده اند و از همه میوهها ایشان را باشد در بهشت از هر میوه و آمرزشی باشد ایشان را از خدای
ایشان ای بهشتی باین صفت بهشت که جزای متقیان باشد یا دوزخ که جزای کافران باشد و ایشان
در آتش دوزخ جاوید باشند و آب گرم در خورد ایشان میدهند که چون بخورند امعا و روده ها
ایشان پاره کرداند کعب الاحبار گفت دجله جوی آب است در بهشت و فرات جوی شیر بهشت است
و نیل مصر جوی خمر و سیحان جوی انگبین بهشت و این چهار جوی از کوثر می آید وَمِنْهُمْ مَنْ
يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّى إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنِفًا أُولَئِكَ
الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَ
آتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا
فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرَاهُمْ و این کافران گروهی که گوش با سخن تو میکنند و میشنوند تا آنکه
که نزدیک تو بیرون میشوند میگویند کسانی را که ایشان را علم داده اند از صحابه و مؤمنان ماذا قال
این ساعت نبی و تازگی چه گفت و این صفت منافقانست مقاتل گفت سبب آن بود که رسول علیه السلام
خطبه کردی و عیب و ذکر منافقان کردی ایشان می شنیدند و خوش نیامدی ایشان را چون بیرون آمدندی
صحابه را گفتندی بر طریق استهزا ماذا قال آنفا چه گفت اکنون که ما نیکو نشنیدیم عبدالله عباس گفت
مرا از آنها که مرا علم دادند و معنی آنست که این چه از من باز میپرسیدند ماذا قال آنفا اولئک الذین ایشانند
آنکه خدای مهر نهاد بر دلهای ایشان یعنی نشان نفاق و علامت کفر بر دل ایشان نهاد تا
فرشتگان ببینند و ایشان را منافق و کافر دانند والذین اهتدوا و آنانکه بالطاف ایزدی مستفیض

شدند و بهدایت او مهتدی گشتند ایشان را لطف در زیادت کرد تا در علم و عمل بیفزودند
و در تقوی و پرهیزکاری کوشیدند و گفته اند وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ یعنی ثواب تقوی و جزا
پرهیزکاری بایشان داد پس هیچ نکرند و منتظر نباشند مگر قیامت را که بایشان آید ناگاه
فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا بدرستی که نشانهای قیامت پدید آمد و علامت وی ظاهر گشت و آن علامات
محمد است که خاتم پیغمبرانست و شکافته شدن ماه و دود و قطع رحم کردن و گواهی بدروغ دادن
فَأَنَّى لَهُمْ پس چگونه باشد ایشان را پند و وعظ ایشان چون قیامت بایشان یعنی در آن وقت
هیچ موعظه و تذکیر سود ندارد برای آنکه خلقان همه ملجا و مضطر باشند فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ
إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوَاكُمْ
وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَإِذَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ
الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَأَوْلَى لَهُمْ طَاعَةٌ
وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ
أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَ
أَعْمَى أَبْصَارَهُمْ خطاب رسول راست علیه السلام و مراد او و امت او میگوید که چون سعادت
این جماعت و شقاوت آن جماعت ترا معلوم گشت ثابت باش و استوار بر آنچه هستی از قرار دادن
بآنکه نیست هیچ خدای جز یکی او و هضم کن و شکسته گردان نفس خود را باستغفار و آمرزش
خواستن با کمال عصمت تو تا مؤمنان بتو اقتدا کنند و از معاصی توبه کنند و آمرزش خواهند فرمودن
رسول را بآمرزش خواستن برای امتش کرامتی است او را ازآنجا که شفیع مجرمانست ابو هریره از رسول روایت
کرد که هر که او چیزی یابد که بصدقه بدهد گو بده و استغفار کن برای اهل مؤمنان و خدای
عالمست بباز گشتن شما و مقام کردن شما عکرمه گفت بازگشتن شما در اصلاب و مقام شما در ارحام و
بازگشتن شما در زمین برای نجات و مقام شما در گور یا گشتن شما در روز برای کارها و مقام شما در شب
برای آرام وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا مؤمنان میگویند چرا سورتی فرو نمی آید که در وی امر باشد بجهاد پس
چون فرو آید سورتی محکم و در آن سوره ذکر قتال کرده شد تو دیدی کسانی را که در دل ایشان
شکی است و نفاقی در تو مینگرند نگرستن کسی که بیهوش شده باشد از سکرات مرگ و بیجان
گشتن قتاده گفت هیچ بر منافقان سخت تر از آن نباشد که در وی امر باشد بجهاد آنکه گفت فَأَوْلَى
لَهُمْ نزدیک باد بر ایشان آنچه ایشان را کاره اند قتاده گفت معنی آنست که عقوبت و آتش دوزخ اولیتر
بایشان طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ طاعت داشتن و گفتار نیکو گفتن بهتر است ایشان را یعنی منافقان را بهتر
آن بودی که طاعت خدای داشتندی و سخن نیکو گفتندی از آنکه در وقت نزول آیه جهاد جزع کردند

میرطریق استهزا گفتند ماذا قال آنفا فاذا عزم الامر چون بجد شود کار و درست کرده و بآنجا
رسد که بر وعزم کنند اگر ایشان با خدای راست گفتندی در آن حرص که نمودند بر قتال ایشان را
بهتر و نیکوتر بودی از نفاق ایشان آنکه گفت فهل عسیتم هیچ شاید و باشد که چون شما گفتنا
اگر از قرآن برگردید و از احکام وی مفارقت کنید در زمین فساد و خون بناحق بریزید و قطع رحم
کنید قرا گفت معنی اینست که نزدیک بوده و نیست که شما والی شوید در زمین و مستولی گردید
فساد کنید و قطع رحم کنید مسیب بن شریک گفت آیه در بنی امیه و هاشم آمد و خطاب با ایشان
آمد و مراد با رحام خویشی بنی هاشم است با ایشان اولئک الذین ایشانند آنکه خدای
ایشان را لعنت کرد پس کر و کورشان کرد ایشان برو جه خذلان و تخلیه تا ایشان کری و کوری اختیار
کردند از آنکه نشنیدند آنچه بایست شنیدند و ندیدند آنچه بایست دیدند از آیات و بینات
افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها ان الذین ارتدوا علی ادبارهم من بعد
ما تبین لهم الهدی الشیطان سول لهم واملی لهم ذلک بانهم قالوا للذین کرهوا
ما نزل الله سنطیعکم فی بعض الامر والله یعلم اسرارهم فکیف اذا توفتهم
الملائکة یضربون وجوههم وادبارهم ذلک بانهم اتبعوا ما اسخط الله وکرهوا
رضوانه فاحبط اعمالهم ای تدبر و تفکر نمی کنید و اندیشه را کار نمی بندید در این قرآن
تا بشناسید که حق است و از نزدیک خدای است یا خود بر دلهای بعضی از این کافران که منافقانند
قفلها است که کشاده نمی شود تا بدلهای ایشان برسد یعنی ایشان با کسی مانند که در دل وی جستر
باشد و قفل بر آنجا نهاده تا هیچ چیز بآن دل نرسد و باندرون راه نیابد ان الذین ارتدوا آنکه
مرتد شدند و بر آن عقب که آمده بودند باز گشتند قتاده گفت کافران اهل کتاب اند که پیش از
آمدن رسول معترف بودند باو چون بیامد بوی کافر شدند ابن عباس گفت منافقانند که بمنزله
مومنان اند در ظاهر چون با هم خالی شوند باز کافر شوند من بعد ما تبین لهم پس از آنکه ظاهر شد
ایشان را راه راست و طریق سبیل الشیطان سول لهم شیطان ایشان را بیاراست و اغوا
کرد و مهلت داد ایشان را یعنی در آرزوی مهلتشان افکند و گفته اند که شیطان تسویل کرد و خدای
مهلت داد و تعجیل نکرد بعقوبت تا باشد که از آن بترسند و باز آیند این تسویل شیطان و غرور
بسبب آن بود که ایشان را کاره داشتند آنچه خدای فرستاد از قرآن صادق علیه السلم گفت در
حق علی و امامت و ولایت وی سنطیعکم گفتند و بودند که طاعت شما داریم در بعضی از کارها یعنی در
مخالفت رسول و گفته اند که این سخن جهودان گفتند منافقان را که موافقت رای و مراد شما کنیم در
بعضی کارها در آنچه ممکن باشد آنکه گفت والله یعلم اسرارهم و خدای میداند سرها و رازهای ایشان

وضمیر را عفا دادایشان فکیف اذا توفتهم الملائکة پس چگونه بود حال ایشان در آن وقت که
فرشتگان جان ایشان برمیدارند و بروی و پشتهای ایشان می زنند بر سبیل عقوبت و این در
گور باشد روز قیامت آنکه گفت این برای آن باشد که ایشان متابعت کردند آنرا که خدای را بخشم
آورد از معاصی و کاره بودند رضای خدای را یعنی ایمان و طاعت را که رضای خدای در آنست پس
خدای حکم کرد ببطلان عمل ایشان از آنکه بی ایمان بود و عمل بی ایمان مقبول نباشد ام حسب الذین
فی قلوبهم مرض ان لن یخرج الله اضغانهم ولو نشاء لاریناکهم فلعرفتهم بسیماهم
ولتعرفنهم فی لحن القول والله یعلم اعمالکم ولنبلونکم حتی نعلم المجاهدین منکم
والصابرین ونبلو اخبارکم ان الذین کفروا وصدوا عن سبیل الله وشاقوا الرسول
من بعد ما تبین لهم الهدی لن یضروا الله شیئا وسیحبط اعمالهم یا می پندارند آنکه در
دلهاء ایشان شکی و نفاقی هست که خدای تعالی کینها ایشان را که بر مومنان دارند بیرون نخواهد
کرد و مومنان را بر آن مطلع نخواهد کرد ولو نشاء و اگر ما خواهیم ای محمد ایشان را بتو نمائیم و اعلام
کنیم ترا اسما و اعیان ایشان را و بر سیما و نشان ایشان ترا واقف کردانیم تا تو بشناسی ایشان را بسیمای
ایشان انس بن مالک گفت پس از آنکه این آیه آمد هیچ بود الا که رسول خدای وی را بشناختی ولتعرفنهم
و هر آینه تو بشناسی ایشان را در فحوای سخنان ایشان ابو سعید خدری گفت بدشمنی و عداوة
علی ابن ابی طالب ایشان را بشناسی ما را پیغامبر علیه السلم گفت یا علی لا یبغضک الا منافق شقی جز
منافق بدبخت ترا دشمن ندارد و گفته اند که مراد بلحن القول مواضعاتی است که ایشان را بود که با آن
با یکدیگر سخن گفتندی والله یعلم و خدای میداند کردارها شما را و شما را بیازماید و تکلیف کند
بکارهای سخت و مجاهدت کافران حتی نعلم تا بداند کسانی که جهاد کنند و صبر و شکیبایی را
کار بندند و تا بیازماید خبرهای شما را اخبار شما خبر دهد حسن است یا قبیح ابراهیم اشعث گفت
هر که که فضیل عیاض این آیه خواندی بگریستی و گفتی اللهم لا تبتلنا خدایا ما را ابتلا و امتحان مکن
که اگر امتحان کنی پرده ما دریده شود و ما رسوا گردیم ان الذین کفروا بدرستی که آنکه کافر
شدند و مردمان را از راه خدای و دین او بگردانیدند و با رسول مخالفت کردند پس از آنکه ایشان را
ظاهر گشت راه هدایت لن یضروا الله خدای را هیچ زیان نتوانند کرد و زیان نتوانند رسانید نه چه
خدای را جل جلاله که از ایمان ایشان هیچ سود نیست و از کفر ایشان هیچ زیان نیست منفعت و مضرت
راجع با ایشانست و زود بود که عمل ایشان باطل کرداند و قبول نکند از آنجا که واقع نبود بوجه خود
یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول ولا تبطلوا اعمالکم ان الذین کفروا
وصدوا عن سبیل الله ثم ماتوا وهم کفار فلن یغفر الله لهم فلا تهنوا وتدعوا الی

السلم وانتم الاعلون والله معكم ولن يتركم اعمالكم ای مومنان ودای کوید بکان فرمان خدای برید و رسول را طاعت دارید و کردارهای خود را باطل مکنید بعجب وریا یا بتکذیب رسول خدای از آنجا که عمل با تکذیب وی بجز قبول نباشد ان الذین کفروا الا انکه کافر شدند و مردم را از راه خدای منع کردند انکه بر کفر اصرار کردند تا که مرک بایشان رسید هرکز خدای ایشان را نیامرزد انکه مومنان را خطاب کرد و کفت فلا تهنوا سستی مکنید در کارزار دشمنان و دعوة مکنید شان با صلح و شما غالب و زبر دست ایشانید و خدای با شماست و یار و یاور شماست عمل شما کم نکرده اند و ثواب و اعمال شما ناقص نکند بلکه زیاده از آن بدهد انما الحیوة الدنیا لعب و لهو وان تؤمنوا وتتقوا یؤتکم اجورکم ولا یسئلکم اموالکم ان یسئلکموها فیحفکم تبخلوا ویخرج اضغانکم ها انتم هؤلاء تدعون لتنفقوا فی سبیل الله فمنکم من یبخل ومن یبخل فانما یبخل عن نفسه والله الغنی وانتم الفقراء وان تتولوا یستبدل قوما غیرکم ثم لا یکونوا امثالکم بحقیقت حیاة دنیا که فانی است با زیچه کودکانست و بازی و عفلت جوانانست که دست از مال دنیا و پرستیدن دنیا بدارید و بخدای ایمان آرید تقوی و پرهیزکاری کنید مزد شما خدای شما بدهد و از شما همه مالهای شما نمی خواهد و کفته اند که رسول برای رسالت از شما مزد از مالهای شما نمی طلبد که اکر بخواهد و بر یا استقصا رساند و الحاح کند شما بخیلی کنید یعنی اکر همه مال شما خواهد بخیلی کنید و کینهای شما که در دلهای شماست بیرون آرد چون این کند بوقت سؤال ظاهر شود و سؤال از خداست این سبب اخراج با خدا حوالت کرده ها انتم اینک شما را دعوت میکنند تا مال خود در راه خدای نفقه کنید از شما کس هست که بخیلی میکند و مال نمی دهد و هر کس که بخیلی کند بحقیقت بخیلی از نفس خود کرد و از خود باز داشت و منع کرد نه از داعی خدای و شاید که معنی این بود که هر که بخیلی کرد از نفس خود کرد که نفس اماره وی منع می بود نه از خدای که بجود و عطا فی بود و خدا توانکر و بی نیاز است و شما درویشان و محتاجانید وان تتولوا و اکر شما بر کردید و طاعت ندارید بدل کند خدای شما کروهی دیکر را که ایشان در طاعت و فرمان چون شما نباشند بلکه بهتر از شما باشند کفته اند که ایشان فرشتکانند و کفته اند قومی اند از یمن و کفته اند از پارس ابو هریره کفت جماعتی صحابه کفتند یا رسول الله آنان که الله تعالی ایشان را بدل ما خواهد آورد ایشان چون ما باشند رسول علیه السلم بسلمان نکاه کرد و دست بر وی زد و کفت هذا وقومه این مرد است و قوم او انکه کفت بخدای که اکر ایمان بثریا آویخته باشد جماعتی از پارس دست باو یازند و او را دریابند سورة الفتح مدنی است بیست و نه آیت است از ابی بن کعب روایت که هر که این سوره بخواند چنان باشد که با محمد بفتح مکه حاضر شده و در زیر درخت با وی بیعت کرده از صادق علیه السلم روایت است

ومن یبخل

نصف الحزب

حصنوا اموالکم ونساءکم وما ملکت ایمانکم من التلف مال خود را و زن و فرزند خود را در حصن آرید بخواندن انا فتحنا که هر که مداومت کند بر خواندن انا فتحنا منادی ندا کند روز قیامت که ای بنده تو از جمله بندکان خالص منی او را به بندکان خالص من در رسانید و در بهشت ساکن کردانید و از شراب رحیق بچشانید والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم

انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر ویتم نعمته علیک ویهدیک صراطا مستقیما وینصرک الله نصرا عزیزا قدیم تعالی و تقدس بر سبیل منة و تذکیر نعمت کفت ما کشادیم برای تو ای محمد کشادنی هویدا و روشن تا این کدام فتحست بعضی کفته اند فتح مکه است مجاهد کفت فتح خیبرست جابر کفت فتح خیبر است مراد بفتح بین آنست که رسول علیه السلم بحدیبیه اشتر بکشت و بفرمود تا سر بتراشیدند جمعی از ابن عازب پرسیدند کفت شما چنان دانید که این فتح مکه است و شمار فتح مکه از روز حدیبیه میکنیم که فتح حدیبیه مقدمه فتح مکه بود و فتح بیعة الرضوان انکه ما با رسول هزار و چهار صد مرد بودیم کفت حدیبیه چیست کفت نام چاهیست مجمع بن جاریه انصاری کفت ما از جمله قراء بودیم که قرآن بر رسول خواندی که بحدیبیه حاضر آمدیم با رسول چون باز کشتیم در راه مردم میشتافتند و چهارپایان می تاختند من کفتم چه بوده است کفتند رسول را وحی آمده است من نیز بشتافتم رسول را بر راحله یافتم نزدیک کراع الغمیم چون مردم کرد آمدند رسول علیه این آیه بر خواند انا فتحنا لک فتحا مبینا یکی از جمله صحابه کفت یا رسول الله فتح است کفت آری بحرمة آن خدای که جان من در دست وی است که فتح است آنکه عنقریب فتح خیبر بود و رسول علیه غنیمت خیبر بر اهل حدیبیه قسمت کرد شعبی کفت درین روز چند بشارة بود یکی فتح حدیبیه دیکر رسول علیه السلم پاره آب بر کرفت و بکناره چاه آمد که از آن حدیبیه خواندی آب در دهن کرد و بکردانید و در چاه ریخت آب بر سر چاه آمد سیم بشارة بود بمغفرة فی قوله لیغفر لک الله دیکر آنکه هدی بمحل رسید و هم درین روز بشارة آمد که رومیان بر پارسیان دست یافتند و مسلمانان شادمان شدند که اهل کتاب را بر مشرکان ظفر آمد ضحاک کفت هر فتحی از قتال باشد فتح حدیبیه فتحی بود از صلح برای آنکه درین سال رسول علیه صلح کرد با سهیل بن عمرو و صلح نامه امیر المؤمنین علی علیه نوشت معنی آیه اینست که ما بکشادیم مکه را یا حدیبیه را برای تو ای محمد کشادنی ظاهر لیغفر لک الله تا از پی شد خدای و زایل کرده اند کارها که قوم تو از اهل مکه کردند و بدی میسکالیدند و رنجی که بروی تو رسانیدند و آنچه نیت کردند و بر عزم آن بودند که برسانند یا تو آنچه متقدمست و آنچه متاخرست و برین وجه ذنب مصدر باشد مضاف بمفعول و وجه دوم

آنست که مراد باین گناه گناه امت وی است یعنی تا بیامرزد از بهر تو و برای حرمت و شفاعت تو گناه امت ترا آنچه متقدم است و آنچه متأخر است و این اضافت برای اتصال و انتساب ایشان کرده با وی و چیزی را با چیزی باندک سببی اضافت کنند و دلیل برین تأویل آنست که از صادق عم روایتست که او گفت والله ما کان للنبی ذنب ولکنه سبحانه ضمن له ان یغفر ذنوب شیعته علی ما تقدم منها وما تأخر بخدای که رسول را هیچ گناه نبود و هرگز از وی گناهی در وجود نیامد ولیکن خدای تعالی ضمان کرد وی را با مرزیدن گناهان شیعه علی ابن ابی طالب آنچه متقدمست و آنچه متأخر بود و جز اول لام لیغفر تعلق باقبل دارد یعنی فتح مکه برای آن کرد تا در مقابل و عوض آن باشد که امت باتو کردند ترا از مکه بیرون کردند و تا در مکه بودی در ایذا و قتل تو می کوشیدند و چون بیرون آمدی از جهت باز داشتند و برای آن کرد تا نعمت بر تو تمام کرداند بانکه کافران تو را عاجز کرداند و دین ترا بر جمله دینها غالب کرداند و ترا هدایت کند براه راست که راه تو و امت ترا به بهشت رساند و تا نصرت کند ترا و یاری دهد یاری عزیز غالب و گروهی از مقاتل بن سلیمان گفت چون این آیه آمد وما ادری ما یفعل بی ولا بکم مشرکان و منافقان طعنه زدند گفتند چگونه متابعت کنیم مردی را که او نمی داند که با وی چه خواهند کرد پس ما را و درین باب یکی ام خدای تعالی این آیه فرستاد لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر رسول علیه گفت آیتی بمن فرو آمد که بدل آن از سرخ موی را اختیار نکنم حسن ابن الفضل گفت لام لیغفر تعلق دارد بقوله واستغفر لذنبک وللمؤمنین والمؤمنات لیغفر لک الله و لیدخل المؤمنین والمؤمنات و این هیچ موافق ظاهر آیت نیست موافق آنست که گفته شد هو الذی انزل السکینة فی قلوب المؤمنین لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم ولله جنود السموات والارض وکان الله علیما حکیما لیدخل المؤمنین والمؤمنات جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ویکفر عنهم سیئاتهم وکان ذلک عند الله فوزا عظیما ویعذب المنافقین والمنافقات والمشرکین والمشرکات الظانین بالله ظن السوء علیهم دائرة السوء وغضب الله علیهم ولعنهم واعد لهم جهنم وساءت مصیرا اوست آن خدای که فرو آورد سکینه و آرام را در دل مؤمنان بالطافی که با ایشان کرد تا بر ایمان ثبات کردند و تا ایمان بر ایمان و معارف بیفزودند یا بسبب صلح مر آرام در سکینه و آرام داد در دل مؤمنان تا دل ایشان فرو آمد تا یقین بر یقین بیفزاید بآنچه مشاهده کنند و چندان فتح بر عقب فتح و تسلط ایشان بر کافران بر حسب آنچه علم خدا و حکمت او اقتضا کرد و خدا راست لشکرهای آسمان و زمین و او همیشه دانا و درستکار و درست گفتار بوده است و باشد و از حکمت وی آن بود که بصلح حدیبیه ساکن گردانید و وعدهٔ فتح مکه

داد تا ایشان نعمت خدا را بشناسند و شکر آن بجای آرند تا مستوجب و مستحق ثواب گردند مؤمنان را از مردان و زنان بهشت برد که در زیر درختان بهشت جویهای آب روان باشد و گناه ایشان را مکفر گرداند و باز پوشد و این نزدیک خدای ظفری عظیم و ثوابی بزرگ باشد و تا عذاب کند مردان منافق و زنان منافقه را و مردان مشرک و زنان مشرکه را آنان را که ایشان گمان بد بردند بخدای و گمان بد ایشان آن بود که پنداشتند که خدای رسول را یاری نکند و او را بر مکه و اهل مکه ظفر ندهد علیهم دائرة السوء بر ایشان باشد دایره بدی و گردش ها و مکروه و خدای تعالی بر ایشان خشم گرفت و لعنت کرد ایشان را و بساخت برای ایشان عذاب دوزخ و بد جایگاه و باز گشتن است ایشان را دوزخ قتاده گفت از انس که رسول عم از حدیبیه باز گشت رنجور و دل تنگ از آنکه کافران وی را در مکه نگذاشتند چون این آیه آمد لیغفر لک الله ما تقدم رسول عم خوشدل گشت و گفت این آیه بر من دوست تر است از هر چه در دنیا است صحابه گفتند یا رسول الله این نصیب تست نصیب ما چیست خدای تعالی این آیه فرستاد لیدخل المؤمنین والمؤمنات جنات تجری من تحتها الانهار مؤمنان صحابه خوشدل شدند ابن عباس درین آیه هو الذی انزل السکینة گفت هر کجا در قرآن سکینه است بمعنی طمانینت است الا در سورهٔ البقره و گفت خدای تعالی رسول را بفرستاد بشهادة ان لا اله الا الله چون تصدیق کردند نماز فرمود چون تصدیق کردند روزه فرمود چون تصدیق کردند حج و جهاد فرمود و دین را بولایت امیر المؤمنین علی تمام کرد مؤمنان با هر ایمانی ایمانی دیگر می افزودند تا آنکه بولایت علی ابن ابی طالب آنرا تمام گردانید ولله جنود السموات والارض وکان الله عزیزا حکیما انا ارسلناک شاهدا ومبشرا ونذیرا لتؤمنوا بالله ورسوله وتعزروه وتوقروه وتسبحوه بکرة واصیلا ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم فمن نکث فانما ینکث علی نفسه ومن اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما معنی تکرار آیه ولله جنود السموات والارض آنست که اول ذکر مؤمنان متصل است یعنی خدا راست لشکر آسمان و زمین پس او قادر باشد بر یاری کردن مؤمنان و غالب گردانیدن ایشان بر کافران و دوم بذکر کافران متصلست یعنی قادر است بر انتقام ایشان و او عزیز و حکیم است غالب است که او را غلبه نتواند کرد حکیمست هر چه کند و فرماید از حکمت و دانش بود آنکه با رسول خطاب کرد و گفت ما ترا فرستادیم در حالی که گواه باشی و بر مؤمن بشارت دهنده و منکران بیم کار را ترسانی کیسانی جابر بن عبدالله انصاری گفت چون این آیه آمد رسول گفت دانید تا معنی تعزیر چه باشد گفتند خدای و رسول خدای عالم ترند گفت معنی او نصرت باشد بعضی از مفسران گفته اند که ضمیر راجعست با رسول یعنی حرمت وی دارید و

تعظیم وی کنید و خدا را جل جلاله بپاکی و بزرگی یاد کنید بامداد و شبانگاه و این آیه را
دلیلست بر بطلان قول مجبره از آنجا که گفت غرض من از رسول آن بود تا مکلفان ایمان
آرند بخلاف آنکه ایشان گفتند که خدای از کافران کفر خواسته است و از عاصیان معصیت ان
الذین یبایعونک آنانکه ترا بیعة میکنند بحقیقت آن بیعة با خدای میکنند و بفرمان او می
کنند و برای دین وی میکنند دست خدای زبر دست ایشانست و این برای آن گفت که رسول
علیه السلم دست با ایشان داد و بیعت و از رضا علیه السلم روایتست که دست رسول بالای دست
ایشان بود که ایشان دست بر دست وی زدندی و مراد بدین بیعة بیعة حدیبیه است که آنرا بیعة رضوان
خوانند عمرو بن دینار گفت از جابر بن عبد الله شنیدم که گفت در حدیبیه ما هزار و چهارصد مرد بودیم
که در زیر درخت با رسول بیعة کردیم بر آنکه نگریزیم تا بمردن و از ما هیچکس نقض و نکث بیعة
نکرد الا یک مرد که او منافق بود در زیر شتر پنهان شد و با ما نیامد خدای تعالی گفت فمن نکث
هر که بیعت بشکند بحقیقت بر نفس خود شکسته باشد و زیان و وبال آن راجع با وی بود و خدا را و
رسول را هیچ زیان ندارد ومن اوفى و هر که وفا کند بآنچه با خدای بر آن عهد کرده باشد ما
او را مزدی بزرگوار و ثوابی جسیم بدهیم **سیقول لک المخلفون من الاعراب شغلتنا اموالنا
واهلونا فاستغفر لنا یقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم قل فمن یملک لکم من الله شیئا
ان اراد بکم ضرا او اراد بکم نفعا بل کان الله بما تعملون خبیرا بل ظننتم ان لن ینقلب
الرسول والمؤمنون الی اهلیهم ابدا وزین ذلک فی قلوبکم وظننتم ظن السوء
وکنتم قوما بورا ومن لم یؤمن بالله ورسوله فانا اعتدنا للکافرین سعیرا ولله ملک
السموات والارض یغفر لمن یشاء ویعذب من یشاء وکان الله غفورا رحیما**
حق تعالی رسول را از غیب خبر داد و گفت آنانکه تخلف کردند و باز پس استادند چون تو ایشان را
ملامت کنی هر یکی بهانه دیگر آرند عباس گفت چون رسول خواست که بمکه رود عام الحدیبیه اعراب
را که پیرامن مدینه بودند بخواند و گفت با من بیایید تا اگر قریش مرا منع کنند و حاجت باشد جنگ
کردن ما را لشکری باشد و رسول احرام گرفت بعمره و هدی براند تا مردم بدانند که او عزم جنگ
ندارد آنانکه صحابه بودند با وی برفتند و اعراب بیشتر تغافل کردند و گفتند ما کجا توانیم بقومی رفتن
که بامدند و صحابه وی را بکشتند این نزدای است باز ایستادند و هر یکی بتعللی مشغول شدند خدای
تعالی آیه فرستاد و گفت نعوذ بود که این جماعت باز پس گذاشتگان بر سبیل اعتذار گویند که ما را
مشغول کرده اند آمدن مالهای ما و زنان و فرزندان ما از بس سبب از خدمت صحبت تو محروم
ماندیم برای ما استغفار کن و آمرزش خواه تا خدای ما را بیامرزد خدای تعالی آنچه در دل ایشان بود

خبر داد و گفت یقولون بالسنتهم میگویند ایشان بزبان آنچه در دل ایشان نیست بگوی ایشان را
که کیست که مالک باشد و تواند برای شما آنکه دفع کند و عذاب خدای از شما باز دارد و اگر خواهد
که بشما گزندی رساند یا خواهد که بشما نفعی رساند که باشد که از آن دفع کند و باز دارد که خدای
بآنچه شما میکنید آگاهست بل ظننتم نه که شما چنان پنداشتید که رسول و مؤمنان باز نیایند
بخانمان خود بمدینه نرسند آنانکه قریش بر ایشان دست یابند و ایشان را بکشند و این در دل شما
آراسته و محکم گشت و شما گمان بد بردید و شما قومی هلاک شدگانید اگر بر سبیل تهدید و
وعید گفت هر که بخدای ایمان نیارد و برسول خدای ما برای ایشان که کافرانند ساخته ایم و نهاده
آتش سوزان و افروخته ولله ملک و خدا راست ملک آسمان و زمین و در تحت و تصرف و قدرت
وی است بیامرزد آنرا که خواهد و عذاب کند آنرا که خواهد و خدای تعالی آمرزنده و مهربانست
**سیقول المخلفون اذا انطلقتم الی مغانم لتاخذوها ذرونا نتبعکم یریدون ان یبدلوا
کلام الله قل لن تتبعونا کذلکم قال الله من قبل فسیقولون بل تحسدوننا بل کانوا لا
یفقهون الا قلیلا قل للمخلفین من الاعراب ستدعون الی قوم اولی باس شدید تقاتلونهم
او یسلمون فان تطیعوا یؤتکم الله اجرا حسنا وان تتولوا کما تولیتم من قبل یعذبکم عذابا
الیما** زود بود که گویند خلاف کنندگان و باز پس استادگان آنگه شما بروید تا غنیمت خیبر بدست
آرید گویند که ما را بگذارید تا با شما بیاییم و بر عقب شما باشیم خدای تعالی گفت از ایشان میخواهند
تا غنی دگرگون کنند یعنی وعده اهل حدیبیه را در خاص غنیمت خیبر بعوض غنیمت مکه بگوی ای محمد
که شما هرگز متابعت ما نکنید و از پس ما نیایید همچنین گفته است خدای تعالی پیش از این یعنی وعده حدیبیه کرده
که غنیمت خیبر کسانراست که بحدیبیه حاضر شدند و گر با ایشان در آن شرکتی نباشد فسیقولون
پس زود بود که گویند نه که شما بر ما حسد میبرید نمی خواهید که ما را از غنیمت نصیبی باشد نه که
ایشان در نمی یابند و نمی دانند الا اندکی که آن کارها دین نه کارهای دنیا قل للمخلفین بگوی ای محمد
این باز پس ماندگان از اعراب که زود باشد و پس بر باید که شما را دعوت کنند و با رخوانند با
قتال قومی خداوندان شجاعت و سختی کارزار با ایشان قتال کنید تا اسلام آرند و گروهی سعید جبیر
گفت هوازن و ثقیف اند عبد الله عباس و مجاهد گفتند پارسیانند کعب گفت رومیانند بعضی
گفتند بقتال بنو حنیفه خوانند فان تطیعوا پس اگر فرمان برید و طاعت دارید خدای تعالی شما را
مزد نیکو بدهد و اگر سر گردید چنانکه پیش از این سر کشید یعنی روز حدیبیه خدای شما را عذاب کند
عذابی دردناک و سخت **لیس علی الاعمی حرج ولا علی المریض حرج ومن یطع الله ورسوله
یدخله جنات تجری من تحتها الانهار ومن یتول یعذبه عذابا الیما لقد رضی الله عن**

ولا علی الاعرج حرج

الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ
فَتْحًا قَرِيبًا وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا چون این آیه اندر اصحاب عاهات و
معذوران گفتند فما لنا یا رسول الله پس حال ما چگونه باشد خدای تعالی این آیه فرستاد گفت بر نا
بینا حرجی و ضیقی نیست و نه بر عقوبتی و نه بر کسی که لنگ باشد و نه بر بیماری و هر که او خدای را طاعت دارد
و رسولش را فرمان برد او را در بهشتها برد که در زیر درختان آن جویهای آب روان باشد و هر که بر گردد
خدای او را عذاب کند عذابی دردناک لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ بدرستی که خدای راضی شد از مؤمنان چون ترا
بیعت کردند در زیر آن درخت سمره و سبب این بیعت آن بود که رسول چون بحدیبیه فرود آمد مردی را
از خزاعه بفرستاد نام او خراش ابن امیه تا اشراف قریش را بگوید که وی بحج کار میآید و شتر خود بوی داد
شتری که او را ثعلب خواندندی چون بیامد و پیغام بگذارد اشتر بپی کردند و قصد کشتن وی کردند
اما امانش حیات وی کردند او باز گشت و رسول را خبر داد از آنچه رفت رسول عم عمر را بخواند و گفت ترا
بمکه باید رفتن و اشراف قریش را از من پیغام دادن که من نه بجنگ می آیم بطواف این خانه می آیم عمر گفت مرا
بمکه ناصری نیست و از بنی عدی هیچکس آنجا نیست و عثمان را در مکه خویشانند اگر
ویرا بفرستی با وی خطر نبود رسول علیه عثمان را بفرستاد چون بنزدیک مکه رسید ابان بن سعید را دید
و او اموی بود از اسب فرود آمد و عثمان را بر نشاند و وی در پس عثمان نشست و در مکه رفتند
عثمان پیغام رسول بگذارد ایشان گفتند شنیدیم که محمد اینجا می آید محمد را کار دی نیست و ما رها نکنیم
تا وی اینجا آید اما اگر تو خواهی طواف خانه آمد رسول گمان بردند که عثمان را بکشتند صحابه را در زیر
آن درخت سمره جمع کرد و بیعت را تازه کردانید و مردم میگفتند این بیعة مرگ است جابر گفت هم
بیعت کردند مگر جد بن قیس که او منافق بود خود را در پس اشتر پنهان کرد جابر گفت انانان که
در زیر درخت بیعت کردند کس در دوزخ نرود فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ خدای تعالی بدانست آنچه
در دلهای ایشان بود از صدق و وفا پس سکینه و طمانینه با ایشان فرود آورد و ایشانرا پاداشت کرد
فتحی نزدیک یعنی فتح خیبر و غنیمتهای بسیار گرفتند از غنیمتهای خیبر و رسول علیه آنرا در میان
اصحاب قسمت کرد وکان الله خدای تعالی درست کار و درست گفتار است وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ
كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ
وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا وَأُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَكَانَ اللَّهُ
عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا وعده کرد شما را خدای تعالی غنیمتهای بسیار که خواهید گرفتن از انجا که شما را
خواهد بودن پس تعجیل کرد برای شما این یک غنیمت خیبر و باز داشت دستهای مردمان را از شما
یعنی دستهای مکیان بصلح حدیبیه قتاده گفت دستهای جهودان خیبر و حلیفهای ایشان از اسد

وعطفان

وعطفان و این چنان بود که این جماعت بیامدند تا نصرت اهل خیبر کنند خدای تعالی ترسی در
دل ایشان افگند تا بر گردیدند و تا باشد هزیمت ایشان و سلامت شما آیتی و نشانی مؤمنان را تا
باشد هزیمت ایشان و سلامت شما آیتی و نشانی مؤمنان را تا بدانند که فتح و ظفر و نصرت بخدای
است و تا بنماید شما را راهی راست یعنی ثبات دارد شما را بر اسلام زیادت یقین و بصیرت بصلح حدیبیه
و فتح خیبر و طرفی از قصه این آنست که چون رسول علیه السلم از حدیبیه باز آمد چون بمدینه رسید
از انجا روی بخیبر نهاد و مردی را نام او سباع بن عرفطه غفاری بمدینه خلیفه کرد انس بن مالک گفت
من ردیف طلحه بودم آن روز بیامدیم و بزیر حصن خیبر فرود آمدیم اهل خیبر بیرون آمده بودند و بیل
کشها داشتند چون باز آمدند و ما را بدیدند گفتند مُحَمَّدٌ وَاللَّهِ وَالْخَمِيسُ بخدای که این محمد است
و لشکری وی بگریختند و در حصن رفتند و در استوار کردند رسول علیه چون بزیر حصن رسید
تکبیر کرد و گفت إِنَّا إِذَا نَزَلْنَا بِسَاحَةِ قَوْمٍ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ چون وقت کارزار رسید جماعتی
چند از صف بیرون آمدند از میان ایشان عامر بن الاکوع بیرون رفت و این رجز بخواند قَدْ عَلِمَتْ
خَيْبَرُ أَنِّي عَامِرٌ شَاكِي السِّلَاحِ بَطَلٌ مُغَامِرٌ جهودی پیش او آمد و میان ایشان چند ضربه مختلف شد
و عامر شهید گشت بضربتی که از جهودی بروی آمد و ضربتی که خواست تا بر جهودی زند بر پای
وی آمد و او بیفتاد مردم گفتند که عامر از ضرب خود بمرد آنکه گفتند بَطَلَ عَمَلُ عَامِرٍ کار عامر باطل
شد برادر وی سلمة بن الاکوع بشنید پیش رسول آمد و بگریست و گفت یا رسول الله جمعی از اصحاب
تو میگویند که عمل عامر باطل شد رسول گفت دروغ میگویند او را مزد دو بار است إِنَّهُ لَجَاهِدٌ
انکه ما آنرا حصار میدادیم تا انکه که بر دست علی ابن ابی طالب گشاده شد چنانکه راویان اخبار
از مخالف و موالف گفته اند که رسول علیه روز اول رایت با بوبکر داد او برفت فَهُزِمَ أَصْحَابُهُ وَيُجَبِّنُوهُ
او قوم خود را ملامت میکرد و قوم او او را ملامت میکردند باز آمد منهزم و شکسته و رایت
رسول نگونسار کرده روز دیگر رایت بعمر داد عمر برفت يُجَبِّنُ أَصْحَابَهُ وَيُجَبِّنُونَهُ او اصحاب خود را
بد دلی میداد و اصحاب او او را بد دلی میدادند او نیز باز آمد منهزم رسول را علیه السلم خبر دادند
گفت أَمَا وَاللَّهِ لَأُعْطِيَنَّهَا غَدًا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ كَرَّارًا غَيْرَ فَرَّارٍ این
رایت را فردا بمردی دهم که خدای و رسول او را دوست دارد و خدا و رسول وی را دوست
دارند حمله برد و نگریزد درین وقت امیر المومنین علی بیمار بود درد سر و درد چشم داشت سلمه
بن الاکوع را بفرستاد که برود امیر المومنین علیه السلم را بیاورد او برفت و او را بیاورد تا پیش رسول
گفت ای علی ترا چه رسید گفت درد سر و درد چشم گفت پیش آی علی پیش رفت رسول سر او را
بر ران خود نهاد و آب دهن مبارک خود در چشم او مالید و دست فرود آورد بر او در حال چشم

بانگ کرد که بیگاه راه کن درد چشم بود و درد سرش ساکن گشت و رسول گفت اللّهمّ
احفظه عن الحرّ والبرد خدایا از سرما و گرماش نگاه دار امیر المؤمنین گفت والله که از آن روز
باز سرما یافتم و نه گرما و رایت بستد و داد و گفت برو که خدا و جبرئیل با تست و نصرت
در پیش تست و ترس در دل ایشان پراکنده است انگه گفت ای علی ایشان در کتاب خود خوانده اند
که آنکس که این حصن ایشان بگشاید و دمار از ایشان برآرد او را ایلیا خوانند چون آنجا روی بگوی
که من علی ام که ایشان مخذول شوند ان شاء الله امیر المؤمنین رایت بستد و برفت از جهودان مردی
بجنگ آمد نام او مرحب دلیر و صاحب حصن بود با سلاح تمام مغفری بر سر نهاده و بر بالای
آن مغفر دیگر از سنگ تراشیده بر سر نهاده اسب آنام بر دوید او و یك دو ضربت میان
ایشان مختلف شد انگه امیر المؤمنین تیغ بر بالا برد و بزد آن هر دو مغفر ببرید یکی از سنگ و یکی
از آهن و سر و روی و کام و دهن وی ببرید تا تیغ در دهن و دندانهای وی افتاد و او بیفتاد و بمرد
چون مرحب کشته شد ترسی در دل ایشان افتاد بگریختند و در حصن رفتند و در استوار کردند
امیر المؤمنین بدر حصن آمد و حلقه بدست گرفت و بجنبانید یکی از بالای حصن بنگرید و ویرا
بدید گفت ای مرد نام تو چیست گفت علی گفت علا محمّدٌ ومن معه محمد عالی گشت و هر که با وی
است انگه گفت ای علی من در کتب خوانده ام که دین و ولایت پیغمبری ظاهر کرده که اسلام او تحیت اهل
بهشت باشد و او در عمر خود را باین حصن فرستد و خدای تعالی این حصن بدست وی گشاید
اگر تو صاحب این فتح باشی مرا امان هست امیر المؤمنین گفت لك الامان رسول الله امان برد گفت عالج
الباب در را بجنبان امیر المؤمنین از گفتار او نشاط کرد و یك دو بار در را بقوة بجنبانید حلقها
و زنجیرهای وی از هم بگسیخت و در از جای بر کند و از بالای سر از پس پشت خود چهل گام
بینداخت و چون مسلمانان خواستند که در حصن شوند نتوانستند که خندق حایل بود امیر
المؤمنین آن در را باورد و بر خندق پل کرد نزدیك سر پشت بکنار خندق نهاد و یك سر دیگر بر
دست گرفت تا لشکر بیغم بگذشتند یکی از صحابه گفت یا رسول الله عجب عاجزیم الا قوة علی برون
انکه در چنین بکند و بینداخت اکنون پل ساخته است و دست خود را ستون کرده رسول
گفت تو در دستش نگرید تا پیش نگر تا بر کجاست در نگریدم پایش معلق بود گفتم یا رسول
الله این عجب که پایش در هوا معلق است گفت پای او در هوا نیست بر پر جبرئیلست ابو عبد
الله الجدلی روایت کرد که امیر المؤمنین علی گفت چون در خیبر بکندم آنرا سپر ساختم و با آن
کارزار میکردم انگه آنرا بر خندق پل ساختم تا لشکر بر آنجا بگذشت یکی از قوم مرا گفت یا علی
لقد حملت حملا ثقیلا ای علی بار گرانست این که تو برگرفته بخدای که گرانی آن در دست

خویش

خویش بیش از آن نیافتم که از سپر خود یافتمی انگه آنرا باوردم و در خندق انگندم چون
باز گشتیم خواستند که با جایگاه برند بهفتاد کس آنرا بر نتوانستند داشت انگه رسول علیه السلام
غنایم خیبر قسمت کرد و حصنها که پیرامن آن بود یك یك میگشاد و مالهای آن قسمت میکرد تا
بحصن وطیح رسید و آن آخر حصن بود از حصنهای خیبر که بگشاد و ده پانزده روز در کار
شد محمد بن اسحق گفت چون رسول علیه السلام حصن قموص بگشاد و آن حصن سلام بن ابی الحقیق
بود غنیمت آن باوردند در آنجا صفیه بنت حیی اخطب بود و زنی دیگر با او و ایشان را بر آن
کشتگان بگذرانیدند چون آن زن آن کشتگان را دید همه خویشان و عزیزان ایشان بودند
خاك بر سر کرد و جزعی عظیم کرد و روی بخراشید چون رسول ویرا بدید گفت دور کنید
این شیطانه را از پیش خود و ردا بر وی افکند مردم بدانستند که رسول علیه السلام ویرا برگرفت و پیش
ازین صفیه در خواب دیده بود که ماه از آسمان بیفتادی و در کنار او افتادی این خواب با شوهر
خود بگفت کنانة بن الربیع بن ابی الحقیق گفت تعبیر آن خواب آنست که تو زن این ملك باشی محمد و
طپانچه بر روی او زد چنانکه اثر طپانچه این وقت در روی او مانده بود و شوهر او را کنانه
پیش رسول آوردند و او صاحب گنج بنی النضیر بود رسول او را گفت این مالها که در دست تست
یارانت انکار کرد و هیچ مقر نیامد جهودی گفت من ویرا دیدمی که در فلان خرابه بسیار آمد شد
کردی رسول بفرمود تا آن خرابه بشکافتند و مالی بسیار از آنجا برگرفتند رسول از وی دیگر مال
خواست هیچ مقر نیامد او را بزبیر داد و گفت ویرا عذاب کن تا بگوید زبیر وی را عذاب کرد هیچ
مقر نیامد انگه او را بمحمد بن مسلمة داد و گفت بعوض برادر خود او را بکش و او را در قتال حصن ناعم
کشته بودند اهل فدك چون خبر حصنها و احوال آن بشنیدند بنزدیك رسول آمدند و حصن خود تسلیم
کردند و قرار دادند که بعضی از مال خود برند و جایگاه و حصن و املاك برسول دهند و رسول
ایشان را نکشد رسول با ایشان برین قرار داد زمین خیبر فیء مسلمانان بود و زمین فدك خاص رسول
بود وَاُخْرٰی لَمْ تَقْدِرُوا و غنیمت شهر دیگر که شما بر آن قادر نشدید خدای تعالی بر آن قادر و توانا
بود و دانا است بود و داند که بخواهد گشودن برای شما تا این شهر کدامست عبدالله عباس گفت پارس است
و روم ضحاك گفت خیبر است قتاده گفت حنین است مجاهد گفت هر فتحی که خواهد بود تا بقیامت
وکان الله و خدای تعالی بر همه چیزی قادر و تواناست وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوُا الْأَدْبَارَ
ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَهُوَ
الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَكَانَ
اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا اگر قتال کردندی با شما کافران بنی اسد و غطفان قتاده گفت کافران قریش هر آینه

بر کردند و بهزیمت شدندی پس هیچ یاری و یاوری نیافتندی سنت است خدای را و طریقی که بگذشت در امتان گذشته که پیغمبران را یاری و ظفری دادی چنانکه فرمود کتب الله لاغلبن انا و رسلی و لن تجد هرگز نیابی تو سنت خدای را تغییری و تبدیلی و هو الذی اوست آن خدای که باز داشت دستهای ایشان از شما و دستهای شما از ایشان بزمین مکه و آن حدیبیه بود بعد از انکه شما را بر ایشان ظفر داد و ایشان هشتاد مرد بودند از اهل مکه از کوه تنعیم فرود آمدند بقصد رسول بغز سود تا همه را بگرفتند و آزاد کردشان عبدالله مغفل گفت ما با پیغمبر بودیم علیه السلام در حدیبیه رسول علیه السلام زیر درخت نشسته بود و شاخی از شاخهای درخت بر پشت او افتاده بود و من آن شاخ گرفته بودم و امیر المومنین علی علیه السلام در پیش او نشسته بود صلح نامه مینوشت سی مرد با سلاح بر آمدند و خاک در روی ما پاشیدند رسول بر ایشان دعا کرد همه کور شدند ما ایشان را بگرفتیم رسول علیه السلام گفت ایشان را رها کنید رها کردیم خدای تعالی این آیه فرستاد و کان الله و خدای تبارک و تعالی با نچه شما می کنید بیناست هم الذین کفروا و صدوکم عن المسجد الحرام و الهدی معکوفا ان یبلغ محله و لو لا رجال مومنون و نساء مومنات لم تعلموهم ان تطوهم فتصیبکم منهم معرة بغیر علم لیدخل الله فی رحمته من یشاء لو تزیلوا لعذبنا الذین کفروا منهم عذابا الیما راویان اخبار گفتند رسول علیه السلام در حدیبیه روی بمکه نهاد برای عمره هفتصد مرد بودند هفتاد اشتر برای هدی براندند از هر ده مرد یکی اشتر چون بذو الحلیفه رسیدند احرام گرفتند و شتران را برای عمره هفتصد مرد اشعار و تقلید کردند رسول علیه السلام جاسوسی را از خزاعه بفرستاد تا از احوال قریش خبر دهد چون بنزدیک عسفان رسید باز گشت و گفت قریش و جمله احابیش جمع شدند تا با تو قتال کنند و ترا از مسجد الحرام باز دارند رسول با اصحاب بر سبیل مشورت گفت چه مصلحت می بینید برویم و غارت کنیم بر زنان و فرزندان ایشان که یاری ایشان کرده اند یا خود برویم اگر کسی ما را منع کند با وی قتال کنیم ابو بکر بر پای خاست و گفت یا رسول الله رای تو قوی تر باشد با تقال ... ما برای زیارت خانه آمده ایم و غرض رسول در مشورت آن بود تا رای هر یکی بداند انکه و خبر رای بروی پوشیده بود رسول گفت بروید برفتند تا بعسفان رسیدند بشر بن سفیان می آمد گفت یا رسول الله قریش بیک باره پوست پلنگ پوشیده اند یعنی همه برستیز تو برخاسته اند و عهد میکنند که ترا رها نکنند که در مکه روی و خالد بن الولید با لشکری فرستاده اند و بکراع الغمیم رسید رسول علیه السلام گفت یا ویح قریش اگر مرا با عرب رها کردندی و عرب را با من اگر ایشان را بر من دست بودی مراد ایشان بر آمدی و اگر دست مرا بودی بر ایشان را رای اسلام بودی در اسلام آمدندی اکنون ایشان چه می پندارند بخدای که با ایشان قتال کنم

تا خدای ظفر دهد مرا بر ایشان و یا سر من از تن جدا ماند انکه گفت کیست از شما که ما را براهی برد که راه ایشان نبود مردی اسلمی برخاست و گفت من در پیش بروم و براهی دشوار ایشان را ببرم چون بزمین سهل رسیدند رسول گفت بگویید نستغفر الله و نتوب الیه بگفتند رسول گفت والله که این خطه ایست که بر بنی اسرائیل عرض کردند و ایشان قبول نکردند انکه گفت که دست راست گیرید بر ثنیة المرار بر مهبط حدیبیه بجایی که در وی آب اندک بود بیک ساعت خشک کردند و گفتند یا رسول الله در چاه آب نماند ما از تشنگی هلاک خواهیم گشت رسول علیه السلام تیری از جعبه خود بر کشید و گفت ببرید و یکی در چاه شوید و در بن چاه فرو زنید ناجیه بن عمرو آن تیر بستد و بچاه فرو شد و در قعر چاه بزمین فرو زد چندانی آب بر آمد که ایشان پر کردند ایشان درین بودند بدیل بن ورقا خزاعی با جماعتی از بنی خزاعه رسید و گفت یا رسول الله قریش بیامدند بر آن عزم که ترا نگذارند بشر بن سفیان رسول را گفت دستوری باشد تا من بروم و قریش را بگویم و جواب آن با نزدیک تو آرم رسول گفت روا باشد او برفت و قریش را گفت من از پیش محمد می آیم و از وی سخنی شنیدم اگر خواهید شما را بگویم سفیهان قریش گفتند ما را حاجت نیست بانکه سخن و پیغام او شنویم و انکه حکیمان بودند گفتند بگو تا چه خواهی گفتن بدیل گفت آنچه شنیده بود عروة بن مسعود الثقفی بر پای خاست و گفت ای قوم شما دانید نصیحت و نیکخواهی من شما را گفتند ای والله چنین گفت این مرد صلاحی بر شما عرض میکند قبول کنید یا رها کنید تا من بروم و سخن وی بشنوم گفتند برو وی بیامد و با رسول در مناظره آمد و در میانه سخن گفت ای محمد من بر این تو قوی رای می بینم اوباش این خستم که بروند و ترا رها کنند ابو بکر وی را دشنام داد و گفت ما باشیم که برویم عروه گفت این کیست گفتند ابو بکر است گفت اگر نه آنستی که تو بجای من کاری کرده و من مکافات آن نکردم جواب تو بدادمی و مغیره شعبه بر بالای سر رسول ایستاده بود عروه در سخن گفتن دست در رسول کشیدی هر که که او دست در رسول کشیدی او قبضه شمشیر بر دست وی زدی و گفتی دست دور دار عروه گفت این کیست گفتند مغیره شعبه عروه نگاه میکرد اصحاب رسول را میدید و احترام ایشان رسول را اگر رسول را آب دهن بینداختی یکی از ایشان آن را بدست گرفتی و در روی مالیدی هر در پیش وی سر افکنده و نرم و کوتاه نظر از هیبت و تعظیم او عروه باز گشت و قریش را گفت ای قوم من پادشاهان اطراف عالم را دیده ام چون قیصر روم و کسری پارس و نجاشی حبشه هرگز هیچ پادشاهی را ندیدم مطاع تر از محمد علیه السلام در میان قوم او او بر شما رشدی عرض میکند قبول کنید مردی از کنانه گفت تا من بروم گفتند برو چون بنزدیک رسول رسید رسول گفت این فلان است و از قومی است که تعظیم هدی کنند از پیش وی بر برید و لبیک

در روی وی زنید همچنین کردند آن مرد گفت ای سبحان الله چنین قومی را از خانهٔ خدای چگونه
منع کنند وی نیز باز گشت آنگه حلیس بن علقمه را بفرستادند و او سید احابیش بود رسول علیه السلم
گفت این از قوم متعبدانست هدی پیش او باز برید همچنان کردند او هدی بدید با شعار و تقلید
لا حول کرد و باز گشت و قریش را ملامت کرد پس از آن مرد فاجر آمد و با رسول آغاز حدیث کرد و سهیل
بن عمرو برسید رسول را گفت سهل علیکم الامر قوم طلب صلح خواهند کردن ایشان مهمان پلید
زدند و هدی پیش راندند سهیل گفت من آمدم تا صلحی کنم و عهدنامه نویسیم میان شما و ما
برین قرار دادند رسول امیر المؤمنین را بخواند تا صلح نامه بنویسد و رسول املا میکرد گفت
بنویس بسم الله الرحمن الرحیم سهیل گفت ما رحمن نشناسیم این نوشته ایست میان ما و تو چیزی
نویس که ما شناسیم بنویس باسمک اللهم رسول گفت بنویس علی علیه السلم بنوشت گفت بنویس
هذا ما صالح رسول الله سهیل گفت ما را گواه بر خود می باید کردن درین نوشته و اگر ما گواهی
دهیم که تو رسول خدائی بتو ایمان آورده باشیم نام خود بنویس و نام پدرت رسول گفت ای
علی بنویس چنانکه ایشان میخواهند و آنچه نوشته بستر علی گفت یا رسول الله دستم نرود که
نام تو از رسالت بسترم گفت دست من بیار تا من بسترم و بسترد آنگه گفت بخدای که من رسول
خدایم و اگر چه شما دروغ میدارید مرا آنگه گفت یا علی ستدعی الی مثلها فتجیب و ترا ای علی
با مثل این خوانند و تو اجابت کنی و قرار برآن دادند که ده سال جنگ نکنند و مردم درین
ده سال ایمن باشند و هر که بمکه آید از اصحاب محمد بحج یا بعمره یا بازرگانی ایمن باشد بر جان
و مال و هر که از قریش بمدینه آید و از آنجا بشام شود تا بمصر ایمن باشد و هر که از قریش بنزدیک محمد
آید بی دستوری قریش او را باجای فرستد و هر که از قوم محمد بنزدیک قریش آید او را باز ندهند
این سخت آمد بر مسلمانان رسول گفت رها کنید هر که از ما با ایشان رود گو برو و ابعده الله و هر که
خواهد در عهد محمد رود برود و هر که خواهد در عهد قریش رود مخیرست در حال بنو خزاعه
گفتند ما در عهد محمد رفتیم و بنو بکر گفتند ما در عهد قریش رفتیم رسول گفت ما طواف
خانه بکنیم سهیل عمرو گفت امسال نه دیگر سال باید بی سلاح و آلات شمشیرها در نیام و هدی
براند آنجا که ما باز داریم بکشید رسول گفت هدی براند ایشان هدی پیش باز زدند و ایشان
بروی هدی باز میزدند رسول گفت همین جا بکشید ایشان درین بودند ابو جندل بن سهیل بن
عمرو می آمد با بندی گران و فریاد خواست مسلمان بود و در دست ایشان چون اسیری بود پدرش
برخاست و طپانچه بر روی او زد گفت ای محمد این عهد در میان ما تمام شده است و شرط آنکه هر که
از ما بتو آید با ما دهی رسول گفت تو دانی و ابو جندل فریاد میخواست رسول گفت برو و صبر کن با

خدای

خدای فرجی بدهد که ما شرط کردیم و خلاف نیکو نبود نه پدر او را دست گرفت و ببرد و جفا
میکرد عمر گفت من خاموش شدم و بر پهلوی او برفتم و دستهٔ شمشیر با او نزدیک کردم تا بگیرد و پدر
را بکشد نگرید اصحاب پیغمبر بشنیدند مر ایشان ساکن بودند در آنکه در مکه خواهند رفت از
آن خواب که رسول دیده بود عمر خطاب گفت مرا در اسلام هرگز شک نبود الا آن سال پیش
رسول را گفتم یا رسول الله تو نه رسول خدائی گفت بلی گفتم نه وعدهٔ خدای حق است گفت
بلی گفتم نه آنچه گفتی از خدای گفتی گفت بلی گفتم چگونه است تو ما را گفتی در مکه شوید حلق کرده
و تقصیر کرده گفت من گفتم امسال نگفتم گفت الله اکبر گفت اندیشه مدار که ما در مکه شویم حلق کرده و تقصیر
راست گفتی یا رسول الله و از آن توبه کردم و بسیار کفاره بدادم آنگه صلح نامه کردند و از هر دو
جانب گواه برگرفتند و هدی براندند المشرکان از پیش باز آمدند و سر هدی باز زدند
رسول گفت هم اینجا هدی بکشید و سر تراشید رسول دیگر باره باز گفت کس برنخاست
سیم بار باز گفت هم کس برنخاست رسول برخاست و بخشم در خیمهٔ ام سلمه رفت و گفت می بینی
که از اینان کس فرمان من نبرد ام سلمه گفت تو ایشان را رها کن و شتر خود بکش و حلاق را بخوان
و سر تراش رسول علیه السلم از خیمه بیرون آمد و با کس سخن نگفت و شتر خود را بدست خود بکشت
و حلاق را طلبید و سر تراشید مردم چون چنان دیدند از دست در افتادند و شتران
بکشتند و سر یکدیگر می تراشیدند و بحسرت میخوردند که چرا فرمان رسول نکردند و آن روز
بعضی سر تراشیدند و بعضی تقصیر کردند رسول علیه السلم گفت رحم الله المحلقین و المقصرین
گفتند چگونه است که اینان را سه بار دعا کردی و آنان را نکردی گفت برای آنکه اینان شک
نکردند و آنان شک کردند آنگه جماعتی زنان بیامدند و بیعت کردند آنگه رسول بمدینه آمد عتبه
ابن اسید مسلمان بود و در دست مشرکان اسیر بنزدیک رسول آمد مشرکان در حق او نامه نوشتند
و او را باز خواستند و دو مرد را از بنی عامر بفرستادند رسول علیه او را بایشان داد و گفت
یا رسول الله مرا با مشرکان میدهی گفت یا ابا بصیر صبر کن که میان ما عهدیست که آن را خلاف
نشاید کردن او با ایشان برفت تا بذو الحلیفه رسیدند بچیزی خوردن مشغول شدند و تیغی
نزدیک ایشان نهاده بود در نیام گفت این تیغ نیکو است گفتند هست گفت شاید تا ببینم گفتند
روا باشد برگرفت و از نیام برکشید و بلند و نگرید و در دست بجنباند و یکی را از آن
دو بکشت دیگری بگریخت و روی بمدینه نهاد رسول علیه چون وی را از دور بدید
گفت این مرد مذعورست چون نزدیک رسید گفت ما را که چه رسید ترا گفت صاحب شما
صاحب ما را بکشت در حال ابو بصیر عتبه در آمد تیغ در دست گفت یا رسول الله ذمت وافی شد

و تو از عهد برون نی رسول گفت وَیْلُ اُمِّهِ مِسْعَرُ حَرْبٍ لَوْ کَانَ مَعَهُ رِجَالٌ چون این شنیده دانست
که رسول او را بدست باز دهد از پیش رسول بیرون آمد و بجا دریا رفت براه شام که کفار قریش
بر آنجا بودی و مسلمانان که بمکه بودند شنیدند نزدیک او میرفتند تا هفتاد مرد بر وی جمع
شدند و ابو جندل با نزدیک وی رفت و هیچ کاروان با ایشان بنگذشت والا که ایشان
میکشتند و مال می بردند تا مکیان بعجز با آمدند و رسول را شفاعت کردند که ایشانرا باز
خواند و قرار ما آنست که هر که از ما بتو آید حکم او را باشد و تو او را با ما ندهی رسول علیه کس فرستاد
و ایشانرا باز خواند اینست قصه این آیه نَعَم اَلَّذِیْنَ کَفَرُوا ایشانند آنکه کافر شدند و
شما را باز داشتند از مسجد حرام و زیارت کردن کعبه و هدی را نیز باز داشتند در حالی که
معکوف و محبوس بود و نگذاشتند که بمحل خود رسد و اگر نه مردانی مؤمنانی بودندی بمکه مؤمن
که ایشانرا نمی شناسید و ندیده اید و بر ایشان و بر ایمان ایشان واقف نیستید اَنْ تَطَؤُهُمْ اینکه
در پای سپرید و بکشید ایشانرا بی علم و دانش برسید از ایشان اثمی و حرجی از کشتن
ایشان یا واجب محمد ابن اسحق گفت معرة غرامت دیه و خون بهاست و گفتند که مشرکان عیب کنند
گویند که ایشان اهل دین خود را میکشتند اگر نه این بودی که گفته شد شما را دستوری دادی
در رفتن در مکه و لکن تاخیر کرد تا در رحمت خود برد آنرا که خواهد لَوْ تَزَیَّلُوْا اگر این کافران
جدا بودندی از مؤمنان و از ایشان ممتاز بودندی ما کافران مکه را عذاب دردناک کردمی
قتاده گفت درین آیه که خدای تعالی برکت مؤمنان عذاب از کافران باز میداشت صادق علیه السلام
از پدرانش از امیر المؤمنین روایت کرد که رسول را ازین آیه پرسیدند گفت معنی چنان بود
که اگر آن کافران که در معلوم چنان بود که ایشانرا فرزندان مسلمان خواهد بود اگر ایشانرا
از اصلاب پدران جدا ایشان کردن ما کافران عذاب کردمی عذابی دردناک اِذْ جَعَلَ
الَّذِیْنَ کَفَرُوْا فِیْ قُلُوْبِهِمُ الْحَمِیَّةَ حَمِیَّةَ الْجَاهِلِیَّةِ فَاَنْزَلَ اللّٰهُ سَکِیْنَتَهٗ عَلٰی رَسُوْلِهٖ وَعَلَی
الْمُؤْمِنِیْنَ وَاَلْزَمَهُمْ کَلِمَةَ التَّقْوٰی وَکَانُوْا اَحَقَّ بِهَا وَاَهْلَهَا وَکَانَ اللّٰهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیْمًا
لَقَدْ صَدَقَ اللّٰهُ رَسُوْلَهُ الرُّؤْیَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ اٰمِنِیْنَ
مُحَلِّقِیْنَ رُءُوْسَکُمْ وَمُقَصِّرِیْنَ لَا تَخَافُوْنَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوْا فَجَعَلَ مِنْ دُوْنِ ذٰلِکَ
فَتْحًا قَرِیْبًا آنگاه که کردند کافران در دلهای ایشان حمیت جاهلیت را و آن حمیت آن بود که رسول را
در مکه نگذاشتند و بر بسم اللّٰه الرحمن الرحیم رضا ندادند و بمحمد رسول اللّٰه اقرار ندادند و رد کردند
پس خدای تعالی فرو فرستاد سکینه و وقار خود بر مؤمنان تا ثابت قدم شدند در ایمان و
هدایت ثابت بودند و در کارزار و جنگ منهزم نگشتند و الزام کرد ایشان[را]

کلمه

کلمه پرهیزکاری یعنی تکلیف طاعت و اجتناب از معصیت ابی بن کعب گفت از رسول شنیدم در این
آیه که کلمه تقوی گفتار لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللّٰهِ است مجاهد و ضحاک و قتاده گفتند لا
اله الا اللّٰه محمد رسول اللّٰه است امیر المؤمنین گفت لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَکْبَرُ است زهری گفت
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ است وَکَانُوْا اَحَقَّ و ایشان باین کلمه اولی تر و سزاوارتر بودند و اهل
او بودند و خدای تعالی بهمه چیزی داناست لَقَدْ صَدَقَ اللّٰهُ خدای تبارک و تعالی راست
گفت با رسول خود گفت در آن خواب که دید رسول علیه السلام الحدیبیه در خواب دید که در
مسجد الحرام رفته است او و اصحاب او بعضی حلق کرده و موی تراشیده و بعضی تقصیر کرده بعضی
اندکی از موی پیشانی و لب او گرفته این خواب با صحابه گفت چون بحدیبیه رفت و مشرکان
منع کردند او را از آنجا باز گشت جماعتی گفتند یا رسول اللّٰه نه ما را گفتی که در خواب دیدم که
هم در مسجد حرام شویم حلق کرده و تقصیر کرده گفت آری ولیکن نگفتم امسال خدای
تعالی این آیه فرستاد و گفت خدای تعالی راست گفت با رسولش آن خواب که وی را نمود که شما در
مسجد حرام شوید اگر خدای خواهد استثنا بمشیة برای آن کرد که از وقت رؤیا تا وقت حضور
منقضی او ممکن بود که بسیاری مرده باشند و غایب شده و گفته اند اگرچه ظاهر کلام شرطست
مراد شرط نیست چنانکه بسیاری صیغه امر آید و مراد آنست که شما در مسجد شوید بمشیة خدای
و عون وی و قول دیگر آنست که تا مردم متادب شوند بآداب خدای و اقتدا باو کنند چنانکه
وَلَا تَقُوْلَنَّ لِشَایْءٍ اِنِّیْ فَاعِلٌ ذٰلِکَ غَدًا الایه و وجهی دیگر آنست که لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ از قول رسول
است پس شرط مشیه رسول کرد نه خدای فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوْا این خدای دانست و دانا از مصالح
کار شما در باب تقدیم و تاخیر و تعجیل آنچه شما ندانید پس کرد پیش از فتح مکه فتحی نزدیک و آن
فتح حدیبیه بود و گفتند فتح خیبر داویان اخبار گفتند که در صلح حدیبیه چندان مصلحت بود که
جز خدا ندانند آنرا برای آنکه صلح پدید آمد مسلمانان با مشرکان هم مخالط شدند و در مناظره
آمدند با هیچ عاقل تمیز سخن نگفتند الا که در اسلام آمدند تا ان دو سال چندان در اسلام آمدند
که بهمه مدت پیش از آن بودند هُوَ الَّذِیْ اَرْسَلَ رَسُوْلَهٗ بِالْهُدٰی وَدِیْنِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهٗ عَلَی الدِّیْنِ
کُلِّهٖ وَکَفٰی بِاللّٰهِ شَهِیْدًا مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ وَالَّذِیْنَ مَعَهٗ اَشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ رُحَمَاءُ بَیْنَهُمْ
تَرٰهُمْ رُکَّعًا سُجَّدًا یَّبْتَغُوْنَ فَضْلًا مِّنَ اللّٰهِ وَرِضْوَانًا سِیْمَاهُمْ فِیْ وُجُوْهِهِمْ مِّنْ اَثَرِ السُّجُوْدِ
ذٰلِکَ مَثَلُهُمْ فِی التَّوْرٰةِ وَمَثَلُهُمْ فِی الْاِنْجِیْلِ کَزَرْعٍ اَخْرَجَ شَطْئَهٗ فَاٰزَرَهٗ فَاسْتَغْلَظَ
فَاسْتَوٰی عَلٰی سُوْقِهٖ یُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِیَغِیْظَ بِهِمُ الْکُفَّارَ وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ
مِنْهُمْ مَّغْفِرَةً وَّاَجْرًا عَظِیْمًا اوست آن خدای که بفرستاد رسول را بنشانی و دین خدای تا

نصف الحزب

ظاهر کرد اند این دین را و مظفر بر همه دینها بحجت و برهان نه بقهر و غلبه از صادق علیه السلام روایتست که تاویل این آیه هنوز پیدا نشده در روزگار مهدی پیدا شود که جهان همه ایمان باشند بی کفر و عداوت باشد بی ضلالت و عدل باشد بی جور و امن باشد بی خوف چنانکه گفت وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا و بسنده است گواهی خدای برین گفتار که محمد رسول خدای است و آنانک با وی اند سخت دلانند بر کافران و نرم دلانند بر مومنان حسن بصری گفت شدت و تحرج ایشان آن بود که چون یکدیگر را بدیدندی و بر یکدیگر سلام کردندی و دست در گردن یکدیگر کردندی بینی تو ایشانرا رکوع و سجود کنند بعضی در رکوع و بعضی در سجود مشغول و جویند از خدای تعالی فضل و نعمت و برابعلی ثواب و بهشت و رضای خدای را سیماهم نشان و علامت آن بر رویهای ایشان پیدا از اثر سجود عبدالله عباس گفت آن سیما نوری باشد که از رویهای ایشان می تابد روز قیامت که بآن بدانند که ایشان اهل سجود بوده اند در دنیا عطا بن رباح گفت رویهای ایشان سپید باشد روز قیامت و روشن از انکه در دنیا نماز کرده باشد شهر بن حوشب گفت جای سجده ایشان از روی ایشان مانند ماه بود در شب چهارده منصور گفت از مجاهد پرسیدم که سیما اثر باشد که بر پیشانی پدید آید از سجود گفت چنانکه بر پیشانی مرد از اثر مانند دل سخت باشد سعید جبیر گفت اثر خاک باشد بر پیشانی سفیان ثوری گفت شب نماز کرده باشد بروز رویهای ایشان نورانی باشد پاش قول پیغمبر است مَنْ كَثُرَ صَلَاتُهُ بِاللَّيْلِ حَسُنَ وَجْهُهُ بِالنَّهَارِ در بعضی اخبار آمده است که خدای تعالی روز قیامت دوزخ را گوید یا نار انضجی یا نار احرقی و موضع السجود فلا تقربی بسوز هر کجا که خواهی از گناهکار و جای سجده رها کن عطاء خراسانی گفت هر که او پنج نماز بپای دارد داخل بود درین آیه ذَٰلِكَ مَثَلُهُمْ این وصف و صفت عجیب ایشان است در توریة و انجیل که ایشان هم چون کشتی اند که بر زمین و ان اول باد بود که دانه بشکافد در زمین و گفته اند که شطاه شاخی باشد از پنج شاخ کندم بروید چنانکه از یک دانه چند خوشه حاصل آید انکه یار او شود و اورا قوی کرداند پس سطبر شود و راست بر ساق خود باشد یعجب الزراع بعجب رسد بحسن و نضارت که برزکرانرا تعجب آورده و این مثلی که خدای تعالی زد رسول را و اصحاب اورا برزرعی که اول ترنجیدند یک شاخ باشد و آن اصل او بود که از دانه بر رویند آید انکه پیرامن او شاخها و برکها بر آید انکه آن زین خوشها بار ده پیرامن آن اصل در آیند و اورا قوی کرداند همچنین اند صحابه رسول و اهل بیت او علیهم السلام پیرامن او جمع آمدند کرده اند در پیش او جهاد میکنند و از و دفع میکنند تا قوی شود و راست کردد چنانکه هر که بنگرد تعجب کند که کودکی از یتیمی مادر باز مانده یتیم ابوطالب و برادر مجه خود کیرد خدای تعالی کار او با آنجا رساند و بقوتی که همه عالم از و عاجز آیند

و در و نکفت فرو مانند لیغیظ بهم الکفار تا بخشم آرد با ایشان کافرانرا کروهی کفته اند و الذین معه ابوبکر است و اشدا علی الکفار عمر و رحما بینهم عثمان تریهم رکعا سجدا علی ابن ابی طالب است علیه السلام اما این قول ضعیف است و خارج از نظم کلام برای انکه والذین معه مبتدا است و اشدا خبر است و آنچه بر عقب اینست خبر است بعد خبر و چون چنین بود نشاید که مراد باین جمله آن اشخاص باشد برای انکه معنی این شود که ابوبکر عمر است عثمان علی و این سخن نیکو باشد و دیگر انکه اکر چنان بودی واو عطف بایستی و نیست و اکر آیه را حمل کنند بر امیرالمومنین علی علیه السلام اولیتر و لایقتر باشد برای انکه این صفات همه صفات وی است در قرآن و در اخبار در قرآن در صفت وی کفته است أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وعده داد خدای تعالی مومنانرا که عمل صالح کنند از ایشان یعنی آنانکه ذکر ایشان رفت و آمرزش کناه و مزد و ثواب بزرک و بزرکوار مما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر

سورة الحجرات مدنی است هجده آیه است ابی بن کعب از رسول خدای روایت کرده که هر که این سوره بخواند خدای تعالی بدهد هر کس که خدایرا طاعت داشت و در خدای عاصی شد ده حسنه بنویسند او را انجا آخر قرآن این سورتها را مفصل خوانند برای انکه فصل بسم الله الرحمن الرحیم بسیار باشد درو و رسول علیه السلام کفت أُعْطِيتُ السَّبْعَ الطُّوَلَ مَكَانَ التَّوْرَاةِ وَأُعْطِيتُ الْمَثَانِيَ مَكَانَ الْإِنْجِيلِ وَأُعْطِيتُ الْمِئِينَ مَكَانَ الزَّبُورِ وَفُضِّلْتُ بِالْمُفَصَّلِ

بسم الله الرحمن الرحيم

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ جابر عبدالله انصاری کفت سبب نزول آیه آن بود که جماعتی روز عید پیش از انکه رسول ذبح کرد و نماز کرد ایشان ذبح کردند خدای تعالی این سوره فرستاد و فرمود تا ذبح از سر کیرند کفت پیش مکیرید بر خدای و رسولش و در پیش ایشان مشوید یعنی پیش از انکه ایشان بفرمایند کاری مکنید و بر رسول خدای در هیچ کار پیشی مجوئید ابن عباس کفت که بخلاف کتاب و سنت چیزی مکوئید مسروق کفت روز شک نزدیک عایشه شدم پاره انگبین پیش آورد کفتم روزه دارم کفت خدای تعالی این آیه درین روز فرستاد و منع کرد از روز شک در تحریم روزه روز شک باین حدیث تمسک میکنند روزه روز شک جهة ماه رمضان نتوان داشت و بنیتی دیکر توان داشت مجاهد کفت آیه در حق کسانی آمده است که ایشان چون از رسول خدای کسی چیزی پرسیدی پیش دستی کردندی و جواب دادندی و ادب کوش نداشتندی خدای تعالی

کن رسول الله

این آیه فرستاد و ایشانرا ادب نغز آموخت عبدالله زبیر گفت جماعتی از بنی تمیم نزدیک رسول حاضر آمدند بر هوا ابوبکر گفت یا رسول الله قعقاع بن معبد را امیر ایشان کن عمر گفت اقرع بن حابس را ابوبکر گفت تو درین کار جز خلاف من نخواستی او گفت نخواستم و آواز بلند کردند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت بر حکم خدای و امر وی پیشی مگیرید و بی حکم ایشان هیچ کار مکنید و این آیه دلیلست بر بطلان قیاس برای آنکه خدای تعالی بر سبیل عموم گفت و تخصیص نکرد بلکه جمله مومنان را نهی کرد از آنکه پیش از خدای و رسول چیزی گویند آنکه گفت واتقوا الله از خدای بترسید و از عقاب وی و از معاصی وی اجتناب کنید که وی شنواست بگفتار شما داناست باحوال شما یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا این آیه در ثابت بن قیس بن شماس آمد او کر بود و بلند آواز با رسول علیه السلم سخن گفتی بآواز بلند و رسول را از آن کراهت آمدی خدای تعالی آیه فرستاد گفت ای مومنان آواز بر مدارید بالای آواز پیغمبر و با وی سخن مگویید چنانکه با یکدیگر و وی را آواز مدهید بنام یکدیگر را مگویید یا محمد یا احمد ولیکن خطاب چنین کنید یا رسول الله یا نبی الله چنانکه گفت لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا تا اعمال شما باطل نگردد یعنی تا بموقع قبول کرده جه معلومست که اگر آن خطاب بر وجه مامور بر کردندی مستحق ثواب بودندی چون خلاف آن کردند و قصد ایشان وضع حرمت رسول بود ایشانرا بران ثوابی حاصل نیامد آن شما . تو بر توقع احباط خواند گفت چون این آیه آمد ثابت بیامد و بر راه بنشست و میگریست عاصم بن عدی بوی بگذشت گفت چرا میگریی گفت آیتی آمد و من میترسم که از اهل آن آیه باشم و من مردی رفیع الصوتم بلند آواز قصد نکردم عاصم برفت و رسول را خبر داد و ثابت برخاست و در خانه رفت دختر عبدالله ابی سلول در خانه وی بود جمیله ویرا گفت من درین خانه اسب خواهم رفتن که من خطای کرده ام چون در آنجا روم بیا و سمار بران در زن که من عهد کردم که تا خدای و پیغمبر از من راضی نشوند بیرون نیایم یا اینجا بمیرم جمیله سمار بر در زد و او در خانه میگریست رسول خدا را ازین خبر دادند گفت ویرا بخوانید عاصم بیامد او را در خانه اسب یافت سمار بر در زده گفت یا ثابت ترا رسول میخواند گفت سمار از در برکن تا بیرون آیم او سمار برکشید ثابت بیرون آمد هر دو پیش رسول رفتند ثابت گفت یا رسول الله من مردی بلند آوازم در مجلس تو بعادت خود آواز بلند برداشتم میترسم که از اهل این آیه باشم و عملم باطل باشد توبه کردم یا رسول الله رسول علیه السلم ویرا گفت اما ترضی ان تعیش حمیدا و تقتل شهیدا و تدخل الجنة راضی باشی که زندگی حمیدی و چون بمیری شهیدی و جای تو بهشت باشد گفت راضی شدم یا رسول الله خدای تعالی این آیه فرستاد ان الذین یغضون اصواتهم عند رسول الله انس گفت چون روز یمامه بود و ما در حرب مسیلمه بودیم

وثابت در مردمان تکاهلی میدید و بعضی بهزیمت میرفتند گفت اف لهولاء ما بر عهد رسول نه چنین میکردیم آنگه فرا پیش شد و قتال میکرد تا شهید شد درعی پوشیده داشت یکی از مسلمانان بیامد و درع وی بکند بنهان ببرد و پنهان کرد یکی از صحابه ویرا در خواب دید که او را گفت یا فلان برانکه فلان کس درع مرا از تن برکشید و در نزدیک خود پنهان کرده است برو و خالد ولید را بگو تا باز ستاند و بعزو شد و فلان کس را بر من وامی هست آن وام بگذارد و ابوبکر را بگو تا این قیام کند و بنده مرا فلان نام آزاد کند آن مرد بیامد و خالد را بگفت خالد کس فرستاد بجای آن کس که او گفته بود طلب کردند درع در زیر دیگ بیافتند پیش او بردند و در وجه وام وی کردند و غلامش را آزاد کردند عبدالله زبیر گفت چون این آیه صحابه با رسول چنان سخن گفتندی که او چند بار خواستی و بپرسیدی تا این آیه بفرستاد ان الذین یغضون اصواتهم عند رسول الله اولئک الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی لهم مغفرة واجر عظیم ان الذین ینادونک من وراء الحجرات اکثرهم لا یعقلون ولو انهم صبروا حتی تخرج الیهم لکان خیرا لهم والله غفور رحیم لاانکه آواز نرم میکنند و سخن آهسته میگویند نزدیک رسول خدای ایشان آنند که خدای تعالی دلهای ایشانرا امتحان کرده است و خالص گردانید و صافی کرده چنانکه زر را بآتش صافی کنند برای تقوی و پرهیزکاری ایشانرا مغفرتی و آمرزشی باشد و ثوابی بزرگ گفته اند که مراد با متحان علمست یعنی اند دلهای ایشان تقوی و گفتند امتحان اکرام خواست مفسران گفتند که این چهار آیه در وفد بنی تمیم آمد جابر بن عبدالله انصاری گفت وفد بنی تمیم بر در حجره رسول آمدند و آواز دادند یا محمد اخرج الینا فان مدحنا زین وان ذمنا شین رسول ع گفت آن خدای است که مدحش زین باشد و ذمش شین گفتند ما جماعتیم از بنی تمیم شاعر و خطیب آورده ایم تا با تو مناظره کنیم در شعر و مفاخرت کنیم رسول گفت مرا برای شعر نفرستاده اند و مفاخرت نفرموده اند ولیکن بیارید تا چه دارید زبرقان بن زید جوانی گفت از ایشان برخیز و فضل خود و قوم خود بگو برخاست و گفت الحمد لله الذی جعلنا خیر خلقه وآتانا اموالا نفعل فیها ما نشاء فنحن من خیر اهل الارض اکثرهم عدة وما لا وسلاحا فمن انکر علینا فلیأت بقول احسن من قولنا وفعال هو خیر من فعالنا رسول ع ثابت بن قیس را گفت برخیز و جواب ده ویرا ثابت برخاست و گفت الحمد لله احمده واستعینه واتوکل علیه واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله دعا المهاجرین من بنی عمه احسن الناس وجوها واعظمهم احلاما فاجابوه الحمد لله الذی جعلنا انصاره ووزراء رسوله وعزا لدینه فنحن نقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله فمن قالها منع منا نفسه وماله ومن اباها قتلناه اقول قولی هذا واستغفر الله للمؤمنین والمؤمنات زبرقان جوانی دیگر را

کفت برخیز وایاتی بکو در فضل خود برخاست وبکفت رسول علیه السلم حسان را کفت ویرا
جواب ده جواب داد اقرع برخاست وکفت کار محمد رسهری جست کاری است که ساخته اند برای
وی خطیب ما کفت وخطیب وی نیکوتر کفت وشاعر ما کفت وشاعر او نیکوتر کفت انکه پیش رسول
آمد وکفت أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَأَنَّكَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ رسول عم کفت برو که هرچه پیش ازین کرده
آن همه از تو زایل شد انکه ایشانرا عطا وخلعت داد وعمرو بن الاهیم از ایشان باز پس ایستاده بود
که بیان او وقیس بن عاصم چیزی بود رسول علیه السلم ویرا نیز همان فرمود که ایشانرا داده بود وقیس
در حق وی شعری بکفت وازان سبب کفت کوی برفت واواز ایشان بلند شد خدای تعالی این آیه
فرستاد لا ترفعوا اصواتکم الایات انکه کفت ان الذین ینادونک انانکه ترا اواز میدهند از بیرون
حجرها وترا بنام میخوانند یعنی بنی تمیم ابن عباس کفت رسول خدای سریه ابن عیینه بر ایشان امیر کرد
چون بشنیدند که لشکر پیغمبر آمد بگریختند وعیال رها کردند عیینه ایشانرا بکرفت برده کی کند
آورد پس ازان مردان ایشان بیامدند تا فدیه دهند وزنان وفرزندانرا باز خرند چون بمدینه
رسیدند وقت قیلوله بود رسول در بعضی حجرها زنان خفته بود بر در حجره بایستادند واواز
در دادند اخرج الینا یا محمد رسول را بیدار کردند رسول علیه اعور را حاکم کرد ایشان کفتند
روا باشد کفت همانا صلاح باشد درانکه نیمه ازاد کنی ویک نیمه را فدیه بستانی پیغمبر کفت کردم
انکه کفت هرکه از فرزندان اسمعیل بر وی چیزی هست که کفاره باید کردن یکی را از ایشان کو برای
خود ازاد کن کفت انانکه ترا از وراء حجرها اواز میدهند بیشترین ایشان عقل ندارند ونمیدانند
مراد آنست که جاهل اند نه آنکه دیوانه اند واکر چنان بودی که صبر کردندی تا تو بیرون آمدی
ایشانرا بهتر بودی هم در دنیا وهم در آخرة اما در دنیا ممکن بودی که همه را آزاد کردمی ودر آخرة
انکه خدای تعالی الطاف کردی با ایشان تا با ایمان نزدیک شدندی وایمان آوردندی والله غفور
رحیم وخدای آمرزنده ومهربانست ببخشاید وبیامرزد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ
بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ
رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي
قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَٰئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ فَضْلًا
مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۷ ایه در ولید بن عقبه آمد رسول علیه السلم او را به بنی المصطلق فرستاد تا صدقه
بستاند ایشان تعظیم وی را استقبال کردند او کمان برد که ایشان بکشتن وی می آیند چون در جاهلیت
بین ایشان واو عداوتی بوده بترسید بازکشت وبانزدیک رسول آمد وکفت ایشان مرتد شدند وصدقه
ندادند وقصد کشتن من کردند رسول را خشم آمد وعزم کرد که بحرب ایشان رود ایشان بیامدند و

وَنِعْمَةً
از جهت م

کفتند

بواسطه

کفتند یا رسول الله رسول تو بیامد ما که اثر وی را استقبال کردیم چون زمانی بماند باز پس آمد ندانستیم
تا بسبب چه بود اکنون بیامدیم تا وی حالی بجای خود راستی انها کند وصدقات بدست ما کی اید و
بستاند رسول علیه السلم باور نداشت قول ایشانرا خالد ولید را بنجی اند ود
ویرا کفت برو وبنکر اکر بر ایشان شعار ایشان مینی وآثار مسلمانی صدقه ایشان بستان واکر بخلاف
این باشد با ایشان آن کن که با کافران کنند پاس مانده بکرا آنجا رسید ایشانرا دید که بانک نماز
شام وخفتن بکردند ونماز کردند صدقه بستد وباز آمد ورسول را خبر داد خدای تعالی این آیه فرستاد
وکفت ای مومنان وکرویدکان اکر فاسقی خبری آرد اهستکی کنید وتعجیل نکنید تا انکه رنجی به
قومی رسانید نادانسته پس پشیمان شوید بر آنچه کرده باشید ودرآیه دلیلست برانکه خبر آحاد خدای تعم
این آیه فرستاد وکفت ای مومنان واحد ایجاب علم وعمل نکند وبرای انکه خبر واحد خبریست که این
باشد درروی که قایل دروغ میکوید وانچه برین صفت است توقف واجب بود در وی کویند که
چون در خبر فاسق توقف فرمود باید که در خبر عدل عمل واجب بود تا فرق باشد میان خبر فاسق وخبر
عدل جواب آنست که این طریقه دلیل الخطابست وآن معتمد نیست نزدیک بیشترین اهل علم انکه کفت
بدانید که رسول خدای در میان شماست اکر بسخن کویند اصلی کنید بخلاف راستی وحی آید وویرا
خبر کند وشمارا رسوا کند اکر وی شمارا طاعت دارد وانچه شما فرمایید آنرا اجابت کند در بسیاری
کارهای شما در رنج افتید برای انکه شما برای هوا وعصبیه کار کنید وکویید وخدای تعالی ایمانرا
بر شما درست کرده اند ودر دل شما مزین کرده اند وکفر وفسق را مکروه کرده اند بر شما واز جمله
الطاف وعدم ثوابست بر ایمان وطاعت ووعید عقابست بر کفر ومعصیت ولابد آن داعی باشد
بفعل ایمان وصارف بود از فعل قبیح آنها که صفتشان مصلحان وراه یافتکانند ما بنجر باشما کرد
فضلی ونعمتیست ازوی ووی دانا ومحکم کارست وَإِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا
بَيْنَهُمَا فَإِن بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِن فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا
بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ
وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ بیشتر مفسران کفتند که سبب نزول آیه آن بود که رسول علیه السلم
یکروز بر مجلسی از مجلس انصار ایستاده بود از کوش نشسته چهارپای بول کرد عبدالله ابی سلول
بینی کرفت وکفت این خر را از پیش ما ببر که مارا رنجور کرد عبدالله ابی خشم کرفت وسخنی کفت ویرای
عبدالله از قوم وی مردی دیکر خشم کرفت وسخنی کفت وکوی در میان ایشان افتاد ویکدیکر را دشنام
دادند وبدست وبنعل درهم افتادند ورسول علیه سنانست که ایشانرا باز دارد خدای تعالی این
آیه فرستاد رسول علیه بر ایشان خواند ایشان باز ایستادند وخاموش کشتند بشیر بن نعمان می آید که

تیغ بدست گرفته عبدالله ابی گفت با تیغ در ما می ای گفت آری والله که اگر پیش از صلح رسیدی
بااین تیغ گردنت بزدمی قتاده گفت آیه در دو مرد انصاری آمد میان ایشان منازعتی بود در حق
یکدیگر را گفت لآخذن حقی منک عنوة من حق خود از تو بستانم بقهر واین سخن برای آن گفت که
عشیرهٔ وی بیشتر بودند وآن دیگر گفت بیا تا پیش رسول رویم بحکومت گفت نیایم آنکه در هم افتادند
بدست وزبان وقتال میان ایشان بحد تیغ رسید سدی گفت زنی بود از انصار نام او زید بیان
وی وشوهر خصومتی افتاد وشوهر وی را در خانه محبوس کرد قوم او خبر یافتند آمدند و با وی خصومت
کردند وقوم برو حاضر آمدند ودر هم آویختند تا بقتال [illegible] خدای تعالی این آیه فرستاد
وگفت اگر دو گروه از مومنان با یکدیگر قتال کنند میان ایشان اصلاح کنید وصلح دهید ایشان را
با یکدیگر تا آن فتنه را باب اصلاح تسکین دهید ونایرهٔ غوغا را فرو نشانید پس اگر یکی از این دو قوم بر دیگری
بغی وستم کند دست وی از ظلم وبغی کوتاه گردانید واگر باز ندارد قتال باید کرد قتال کنید تا آنکه بفرمان
خدای آید ودست از ظلم وتعدی کوتاه گرداند پس اگر باز گشت میان ایشان صلح دهید وکار ایشان با صلاح
آرید بعدل وانصاف ودر همه کارها عدل کنید واز جور ومیل ومداهنه دور شوید که خدای تعالی عادلان را
دوست میدارد آنگه گفت نباید که مومنان با یکدیگر خصومت کنند مومنان برادر یکدیگرند میان
برادران خصومت چگونه باشد پس اگر خصومتی افتد میان دو برادر شما آنرا اصلاح کنید واز خدای
بترسید تا باشد که خدای تعالی بر شما رحمت کند یعنی یکدیگر را مرنجانید وبر یکدیگر رحمت کنید
تا خدای بر شما رحم کند ابوعثمان حیری گفت برادر دین قوی تر است از برادر نسب برای آنکه نسب
منقطع شود بمخالفت دین وبرادر دین منقطع نشود بمخالفت نسب جنید را گفتند برادر تو با تو چیست جز
آنکه میان شما در تحصیل [illegible] باشد ابوهریره از رسول عم روایت کرد المسلم اخو المسلم لا یظلمه ولا
یعیبه ولا یخذله مسلمان برادر مسلمانست نباید که بروی ظلم کند ووی را عیب کند یعنی باید که بروی
ظلم نکند وعیب وی نجوید ودر وقت درماندگی وی را فرو نگذارد وبنای همسایه بنای خود را بالای
سر وی برد که باد را وهوا را از وی منع کند ووی را بوی خوردنی که پزد نرنجاند ووی را از آن نصیب کند
واگر میوه برای کودکان خود خرد آنگه گفت این وصیت نگاه دارید از من وکم باشند آنها که این وصیت
نگاه دارند محمد گفت از رسول عم روایتست اجر المصلح بین الناس کاجر المجاهد عند الحرب گفت
مزد آنکس که اصلاح کند میان مردمان چون مزد آنکس است که جهاد کند در راه خدای بکر بن عبدالله
گفت [illegible] برسیدن برادر مومن بیمار ومعو[؟] برو تا صلح دهی میان دو مسلمان ومسر[؟] برو
برای زیادت برادری که ترا باشد وآیه دلیلست بر قتال اهل بغی وباغی آن باشد که بر امام حق
بیرون آید واز فرمان وی بیرون آید وبحکم وی رضا ندهد واهل بصره وشام واهل نهروان

ایمان

بایمان بودند وقتال ایشان واجب بود بر مسلمانان وپیغمبر عم عمار را گفت ستقتلک الفئة الباغیة
ترا ای عمار گروهی بقتل آرند که باغی باشند وامیرالمومنین علی علیه السلم گفت اخواننا بغوا علینا اما
اجرای اسم ایشان بر ایشان همچنانست که گفت یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالله چون بزبان ایمان
داشتند ودر دل ایشان ایمان نبود بر توسع ایشان را مومن خواند آنکه گفت ایمان آورید بدل
چنانکه ایمان آوردید بزبان **يا ايها الذين آمنوا لا يسخر قوم من قوم عسى ان يكونوا خيرا منهم
ولا نساء من نساء عسى ان يكن خيرا منهن ولا تلمزوا انفسكم ولا تنابزوا بالالقاب
بئس الاسم الفسوق بعد الايمان ومن لم يتب فاولئك هم الظالمون** عبدالله عباس گفت
آیه در ثابت بن قیس بن شماس آمد واو را در گوش گرانی بود وچون بمجلس رسول آمدی وی را جای
دادندی تا نزدیک رسول علیه السلم بنشستی وسخن بشنیدی یک روز درآمد رسول یک رکعت
نماز بامداد کرده بود با رسول یکی گفته بکرده وی رکعت دیگر کرد مردم جای گرفته بودند ثابت سلام
نماز بداد ودرخاست پای بر گردن مردم نهاد ومیرفت تا نزدیک رسول رسید چنانکه میان وی و
رسول یک شخص ماند ثابت وی را گفت جای باز ده او گفت اصبت مجلسا فاجلس جای داری بنشین
وی آنجا که بود بنشست خشمگین چون رسول از سخن بپرداخت وی آن مرد را گفت که تو کیستی گفت
انا فلان بن فلان ثابت گفت ابن فلانه واو را مادری بود که در جاهلیت وی را بحق گفتندی آن مرد
خجل شد خدای تعالی این آیه فرستاد وگفت ای مومنان نباید که گروهی گروهی را افسوس کنند یعنی
نباید که مردان مردان را افسوس کنند وزنان زنان را شاید که آن مردان که شما افسوس میکنید وعیب می
کنید از شما بهتر باشند وزنانی که زنان را عیب میکنند تواند بود که ایشان بهتر باشند وعیب میکردند
وابن حیان گفته که اما ازاری در میان بسته بود وگوشه از پس پشت فرو زده بود واز پس می
کشید عایشه حفصه را گفت نه بینی آن گوشه جامه که از پس میکشد گوئی زبان سگ است و
بعضی از زنان وی را بکوتاهی عیب کردند عکرمه از ابن عباس روایت کرد که صفیه بنت حیی بن اخطب
بشکایت پیش رسول آمد گفت یا رسول الله زنان تو مرا عیب میکنند ومیگویند یا یهودیه بنت یهودی
ای جهود دختر جهود گفت تو ایشان را بایستی گفتن پدر من هارونست وعم من موسی وشوهرم محمد
خدای تعالی این آیه فرستاد ولا تلمزوا انفسکم خویشتن را عیب مکنید یعنی شما همه از یک اصلید
واز یک ملت بمنزلهٔ نفس ایشان لمز عیب باشد در پیش روی وهمز در غیبت ویکدیگر را بالقاب بد مخوانید حسن
گفت جهودان وترسایان ایمان آوردندی بعد از اسلام ایشان را گفتندی یا یهودی ویا نصرانی
خدای ایشان را از این نهی کرد عبدالله عباس گفت این چنان بود که مردی کاری بد کردی آنگه از
آن توبه کردی او را بآن سرزنش کردندی که تو چنین کردی خدای تعالی از این نهی کرد واز الفا

نیکو نیست باشد بئس الاسم الفسوق بعد الایمان بد نامی است فسق بعد از ایمان یعنی مرد را
پس از ایمان کافر مخوانید و بعد از انکه از گناهی توبه کرده باشد فاسق مکوئید و هر که از بن
توبه نکند او از ظالمان باشد یا ایها الذین امنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم
ولا تجسسوا ولا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا
فکرهتموه واتقوا الله ان الله تواب رحیم سبب نزول آیه آن بود که رسول هر مردی درویش را
فرمودی تا خدمت دو مرد کردی و بحوایج ایشان قیام نمودی در سفر و حضر سلمان را با دو مرد
روزی ایشان برفتند و سلمان را کفتند برای ما طعامی ساز ده سلمان را خواب غالب شد بخفت
ایشان باز آمدند کفتند چرا طعام ناساختی کفت خواب بر من غالب شد نتوانستم کفتند برو و بکو
تا پیش رسول هیچ طعامی هست پیامد رسول کفت پیش اسامه زید برو و او وکیل خرج رسول بود
سلمان پیامد اسامه کفت چیزی ساخته نیست سلمان باز کشت و ایشان را خبر داد ایشان کفتند طعام
بود ولیکن اسامه و سلمان افتادند و ایشان را غیبت میکردند سلمان را بجای دیگر فرستادند باز
آمد و هیچ نیاورد کفتند اکر تو را بچاه سمیحه فرستند بزمین فرو شود ایشان پیش رسول حاضر آمدند
رسول علیه در ایشان نکریست کفت شما را کوشت خورده اید که من بر لب شما اثر آن می بینم کفتند
یا رسول الله ما چیزی نخورده ایم کفت امروز همه روز کوشت سلمان و اسامه میخوردید خدای تعالی
این آیه فرستاد و کفت ای مومنان دور شوید از بسیاری کمانها که بیشترین کمانها خطا و بزه باشد و جست
جوی مکنید بر آنچه کمان می برید تا آنجا نهفته باشد و یکدیگر را غیبت مکنید رسول علیه السلم کفت
لا تغتابوا المسلمین ولا تتبعوا عوراتهم فان من اتبع عورات اخیه المسلم اتبع الله عورته حتی یفضحه
ولو فی جوف رحله کفت غیبت مسلمانان مکنید و در پی عیب عورت ایشان مباشید که هر که چنین
کند خدای وی را رسوا کرداند و اکر چه در خانه خود باشد و ابو هریره روایت کرد که رسول علیه
السلم کفت ایاکم والظن فان الظن اکذب الحدیث بر شما باد که کمان نبرید که کمان بردن دروغ
بدترین سخنی باشد عبد الرحمن عوف کفت شبی با عمر خطاب در مدینه عسس میکردیم بدر سرای رسیدیم
روشنائی چراغ بود آنجا و از سرای آوازی می آمد عمر کفت این سرای کیست من کفتم سرای ربیعه بن امیه
بخمر مشغولند ولیکن ما خطا کردیم که تجسس کردیم و خدای تعالی ما را نهی کرد از این عمر کفت راست
کفتی و برکشت و همچنین عبد الرحمن عوف کفت شبی دیکر با عمر خطاب عسس میکردیم بدر سرای رسیدیم
از آنجا روشنائی می آمد کوش باز کردیم آواز مردی می آمد و آواز زنی که سرود میکفتند با وا نزم
ما در بزدیم در بکشادند در رفتیم مردی را دیدیم قدحی در دست با زنی نشسته عمر مرد را بشناخت کفت
کفت ای جوع نادان تو اینجائی مرد کفت یا عمر و تو اینجائی عمر کفت این زن از تو چه باشد کفت حلال است

کفت دران قدح چیست کفت عسلست زن را کفت چه غنا میکفتی کفت میکفتم تطاول هذا اللیل
وامود جانبه ولکن عقلی والحیاء یکفلنی واکرم بعلی ان تنال مراکبه مرد کفت ای عمر دانی که
ان کتاب نهی خدای کردی قال الله تعالی لا تجسسوا و تجسس بکنید تجسس کردی توبه کن و
بلامت باز کرد این اخبار ثعلبی آورده است در تفسیر خود و او از ایمه اصحاب الحدیث و در خبر است
که همچنین شبی از شبها عمر بن الخطاب عسس میکرد بدر سرای او از زنی می آمد که میکفت هل من سبیل
الی خمر فاشربها او من سبیل الی نصر بن الحجاج عمر او از داد اما ما کان عمر حیا فلا تا عمر زنده باشد نه
و بکذشت و بامداد کس فرستاد و طلب نصر بن حجاج کرد و او جوانی با کره بود از بصره او را
کفت ترا از مدینه باید رفتن کفت یا امیر المومنین چه کناه کردم کفت هیچ کناه نکردی و لیکن
زنان مدینه بتو مفتتن میشوند و از مدینه برفت بن وهب کفت عبد الله مسعود را کفتند نمی
بینی ابن ولید عقبه را که خمر از سر و ریش فرو میچکد کفت ما را تجسس نفرموده اند اکر چیزی ظاهر
شود انکار کنیم ابو هریره کفت رسول را پرسیدم که غیبت چه باشد کفت انکه کسی را چیزی کوئی
که وی را از ان کراهت باشد اکر آن چیز در وی بود غیبت بود و اکر نبود بهتان باشد و ابو هریره
کفت پیش رسول علیه حاضر بودیم مردی حاضر بود برخاست و در وی ضعفی بود قومی کفتند عاجز
مردی است این مرد رسول علیه السلم کفت غیبت کردی و کوشت او خوردید انکه خدای تعالی نیز بود
و کفت هیچ یکی از شما خواهد و دوست دارد که کوشت برادرش خورد در ان حال که وی مرده باشد
شما این را کاره باشید بهمه حال رسول علیه کفت ان الربا یع الغیبة احل الفقا بین شیوخ غیبت یکی از
غیبت کنند کانست حکایت کرده اند از بعضی صالحان که کفت در فلان کورستان نشسته
بودم مردی جوان جلیل بیا بکذشت کفتم این شالاین و بال باشد بر مردمان چون شب در آمد
بخفتم در خواب دیدم که آن مرد را پای ور دند بر جنازه نهاده و پیش من بنهادند و کاردی بدست
من دادند و مرا کفتند بخور کفتم یا سبحان الله چندین سالست که کوشت جوان نخورده ام
کوشت مردار چکونه خوردم کفتند چرا غیبت کردی این را کفتم توبه کردم یک سال بان کورستان
آمد و شد میکردم تا باشد که آن برنا را ببینم و از وی حلالی خواهم پس از یک سال وی را دیدم
پیش از انکه من سخن کویم وی ابتدا کرد و کفت توبه کردی کفتم آری کفت برو با جای خود پس عم ابو
هریره کفت ماعز نزدیک رسول آمد و بر خویشتن کواهی داد سر باد بزنا و رسول علیه هر باری
روی از وی بکردانید بیاد چهارم صحابه کفتند یا ماعز اکر دکر بار بکوئی رسول ترا رجم فرماید
کفت این خود برای این میکویم آنکه کفت زنیت یا رسول الله فطهرنی رسول علیه بفرمود تا او را
رجم کردند رسول علیه السلم بر وی مرد بکذشت که حدیث ماعز میکردند یکی کفت دیکری را که

دیدی که ما غ چه کرد خدا پرده بروی پوشیده بود او خویشتن را رسوا کرد تا رجم کردند و بیا
چنانکه سگ را رسول علیه السلم هیچ سخن نگفت ایشان برخاستند و از پی رسول برفتند بجای رسیدند
خری مرده آنجا افکنده بود رسول علیه السلم گفت بروید و آن مردار را بخورید گفتند یا رسول الله
تن بجان ما فدای تو باد مردار چگونه خوریم گفت شما گوشت ما غ خوردید و آن بتر است این نمی دانید
که او در جویهای بهشت همی گردد انس مالک روایت کرد که رسول علیه الصلوة والسلم گفت که شب
معراج که مرا بآسمان بردند بجماعتی بگذشتم که ایشان را ناخن و چنگال بود از مس و روی خود را بچرا
بچنگالها کندندی گفتم ایشان کیستند گفت آنانند که در دار دنیا گوشت مردم خوردندی و در اغراض ایشان
وقیعه کردندی و غیبت مردم کردندی جابر و ابو سعید روایت کردند که غیبت از زنا کردن سخت تر
برای آنکه زانی از زنا توبه کند توبه وی قبول کنند و توبه غیبت کننده قبول نباشد تا مغتاب وی را حلال
نکند در خبرست که عیسی علیه السلم روزی اصحاب خود را گفت چه گوئید اگر باد برآید و جامه از عورت
یکی از شما بردارد چه کنید گفتند جامه بروی پوشیم گفت لا بل شما آنان نیاید که چنین کنید آئید که
جامه را از وی دور تر کردانید و این مثل بود که زدند مردی را که غیبت کسی میکند با وی یاری میدهد
و بران زیادت میکند آنگه خدای گفت واتقوا الله الذی از خدای بترسید و از معاصی توبه کنید که
خدای توبه پذیرنده و درست گفتارست یا أيها الناس إنا خلقناكم من ذكر وأنثى و
جعلناكم شعوبا وقبائل لتعارفوا إن أكرمكم عند الله أتقاكم إن الله عليم خبير
عبد الله عباس گفت آیه در ثابت بن قیس آمد که آن مرد را گفت که انت ابن فلانة رسول علیه السلم گفت
کیست که نام فلانه ببرد ثابت برخاست و گفت منم رسول عم وی را گفت در روی این قوم نگر در نگریست
گفت چه بینی گفت گروهی مختلف الالوان سیاه و سپید و سرخ گفت ترا بر ایشان هیچ فضل نیست مگر
بدین خدای تعالی در حق ثابت و صاحب او این آیه فرستاد یا أيها الذين آمنوا إذا قيل لكم تفسحوا
و این آیه یا أيها الناس إنا خلقناكم تا آخر در وی باشد مقاتل گفت چون رسول علیه السلم مکه
بگشاد بلال را فرمود تا بر بام کعبه رفت و بانگ نماز کرد حارث بن هشام گفت محمد جز این کلاغ
سیاه دیگری را نیافت تا موذن وی باشد عتاب بن اسید گفت الحمد لله که پدرم نماند است تا این
بدیدی و هر کسی سخنی دیگر میگفت ابو سفیان گفت من هیچ نیارم گفت میترسم که خدای آسمان محمد را
خبر دهد خدای تعالی جبرئیل را فرستاد و رسول را از همه خبر کرد رسول همه را بخواند و هر یکی را آنچه
گفته بودند خبر داد و خدای تعالی این آیه فرستاد و ایشان را زجر کرد از آنکه بنسب فخر کنند و بسیاری
مال و درویشان را حقیر دارند جریر بن بجوم گفت رسول علیه السلم در بازار مدینه میگذشت غلامی
سیاه دا در بازار مدینه میفروختند و او میگفت مرا شرطی است بر آنکس که مرا بخرد و آن آنست که مرا

باوقات نماز باز ندارد که پنج نماز در قفای رسول میگذارم مردی او را بخرید باین و او پنج نماز در
قفای رسول میگذارد و رسول هر وقت آن غلام را بدید روزی چند برآمد و برا ندید خواجه غلام
را گفت غلام کجاست گفت یا رسول الله بتب دارد او را رسول علیه السلم گفت پابرویم و او را بپرسیم
برفت و بپرسید روزی چند دیگر برآمد صاحب غلام را پرسید آنکه غلام را پرسیدی که غلام چونست
گفت یا رسول الله در حال خود است رسول علیه السلم برخاست و بالین وی رفت و او در نزع بود غلام
فرمان یافت رسول تولای غسل و تکفین وی کرد مهاجر و انصار را از آن غمی عظیم حاصل شد گفتند
ما جان و مال و خان و مان ترک بدادیم و بهمراه وی مواسات میکنیم با هیچ کس این نکرد که با این غلام حبشی
کرد و بیا برما کن بین خدای تعالی این آیه فرستاد و باز نمود که نسب را اثری نیست کار تقوی و پرهیزکاری
دارد یا أيها الناس خطابست جمله آدمیان را از زن و مرد و عرب و عجم و برده و آزاد و بالغ و کودک
دیوانه و ناقص عقل این خارج اندای مردمان ما شما را بیافریدیم از نری و ماده از مردی و زنی یعنی
آدم و حوا و شما را شعوب و قبایل کردانیدیم شعوب قبیله برترین باشد چون ربیعه و مضر و ایشان را
شعب برای تجمع و تفرق و گویند که ایشان جامع باشند جمله فرزندان را از ایشان متفرق شوند و شعب از
اضداد است و فروتر از شعب قبیله باشد چنانکه بکر از ربیعه و تمیم از مضر و آنکه عمارت بود چنانکه شیبان
از بکر و دارم از تمیم و آنکه بطن بود چنانکه بنو غالب و لوی از قریش و آنکه فخذ باشد چنانکه بنی
هاشم و بنو امیه از لوی آنکه فصیله و عشیره باشد و گفته اند شعوب از عجم باشد و قبایل از عرب
و اسباط از بنی اسرائیل و گفته اند شعوب آن باشد که نسب ایشان با پدران باشد آنکه گفت این برای
آن کردیم تا هر یکی را بشناسید در قرب نسب و بعد او نه برای آن تا بدان تفاخر آرید بدرستی و حقیقت
که بزرگوارترین مردمان پرهیزکارترین ایشانست نزدیک خدای تعالی و خدای دانای با خبرست
رسول علیه السلم فرمود من سره أن يكون أكرم الناس فليتق الله هر که میخواهد که کریم ترین آدمیان باشد گو
شیبان از بکر و دارم از تمیم و آنکه بطن بود چنانکه بنو غالب و لوی از قریش و آنکه فخذ باشد چنانکه
بنو هاشم و بنو امیه از لوی آنکه فصیله و عشیره باشد و گفته اند شعوب از عجم باشد و قبایل از عرب
و اسباط از بنی اسرائیل شعوب از ان باشد که مردمان بود بایک که از خدای بترسد و گفت کرم الرجل دینه
عبد الله عباس گفت کرم دنیا توانگری است و کرم آخرت پرهیزکاری و رسول علیه السلم گفت
إن الله تعالى لا ينظر إلى صوركم ولا إلى أموالكم ولكن ينظر إلى قلوبكم وأعمالكم وإنما أنتم بنو آدم وأكرمكم
عند الله أتقاكم و خدای تعالی جل جلاله گوید من نسبی کردم و شما نسبی من کرم ترین آنا کردم که پرهیزکار
تر باشد و شما گفتید فلان بن فلان من امروز نسب خود رفیع کنم و نسب شما وضع کنم أين المتقون کجاند
پرهیزکاران و شاعر گفت ما يصنع العبد بعز الغنى والعز كل العز للمتقي من عرف الله فلم تغنه معرفة الله فذاك

النّجی قالت الاعراب آمنّا قل لم تؤمنوا ولكن قولوا اسلمنا ولمّا يدخل الايمان في قلوبكم وان تطيعوا الله ورسوله لا يلتكم من اعمالكم شيئا انّ الله غفور رحيم انّما المؤمنون الذين آمنوا بالله ورسوله ثمّ لم يرتابوا وجاهدوا باموالهم وانفسهم في سبيل الله اولئك هم الصادقون

این در حق جماعتی از بنی اسد آمد که بنزدیک رسول آمدند و اظهار کلمهٔ شهادة کردند و در دل ایمان نداشتند و راههای مدینه پلید میداشتند و نرخها گران میکردند و بامداد و شبانگاه پیش رسول می آمدند و میگفتند اتتك العرب بانفسها علی ظهورها واحلها وجئناك بالاثقال والذراری عرب بنزدیک تو آمدند بر پشت ستوران و ما آمدیم و فرزندان پیش تو آوردیم برسبیل سنة و ما با تو قتال نکردیم چنانکه بنو فلان کردند و بطمع صدقه آمدند بودند اعطنا مارا عطا ده خدای تعالی این آیه فرستاد در ایشان سدی گفت در اعراب مزینه و جهینه و اسلم و اشجع و غفار آمدند اهلها را ایمان نکردند تا ایمن شوند چون رسول عم ایشان را بجهاد خواند باز ایستادند و نرفتند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت عرب ان گفتند که ما ایمان آوردیم گفت بگوای محمد که ایمان نیاورده اید ولیکن بگوئید که اسلام آوردیم یعنی بزبان استسلام کردیم چون قتل را برای آنکه ایمان بدل باشد و اسلام بزبان و عمل بر شرایع و این دلیلست بر آنکه ایمان دیگر است و اسلام دیگر هم در لغت و هم در شرع و اگر هر دو یکی بودی کلام متناقض بودی آنکه بایمان رها کرد تا گفت ولما یدخل الایمان وهنوز ایمان در دلها شما نشد و اما قوله فاخرجنا من کان فیها من المؤمنین فما وجدنا فیها غیر بیت من المسلمین معارض این آیه را نشاید برای آنکه ما گفتیم که ایمان ضد اسلام است تا جمعشان یک جای درست نباشد ما گفتیم که ایمان دیگر است و اسلام دیگر ایمان از فعل دل است و اسلام از فعل جوارح و هر که مومن باشد مسلمان باشد و هر مسلمانی مومن نباشد چه منافقان حکم اسلام کنند و لیکن مومن نباشند و اگر خدای و رسول را طاعت دارید بظاهر و باطن و زبان از اعمال شما چیزی بنکاهاند و ظلم نکند و جزا آن باز نگیرد بحقیقت و راستی خدای آمرزنده و بخشاینده است آنکه ایمان با تحقیق بیان کرد و گفت انما المؤمنون مومنان آنان باشند که بخدای ایمان آرند و برسول خدای پس آنگاه شک نکنند و یقین دانند و جهاد کنند بمال و بجان در راه خدای ایشانند در دعوی ایمان صادقان و راستگویان نه آنکه از خوف شمشیر ایمان آرند یا بطمع عطا چون این آیه آمد اعراب آمدند و سوگند خوردند که ما مومنیم بسر و علانیه و بدل خدای تعالی این آیه فرستاد قل اتعلّمون الله بدينكم والله يعلم ما في السموات وما في الارض والله بكلّ شيء عليم يمنّون عليك ان اسلموا قل لا تمنّوا علىّ اسلامكم بل الله يمنّ عليكم ان هداكم للايمان ان كنتم صادقين انّ الله يعلم غيب السموات والارض والله بصير بما تعملون بگوای محمد که شما خدای را می آموزید دین

خود

خود یعنی می پندارید که خدای نمیداند که دین شما چیست و چه در دل دارید و خدای تعالی غیب آسمان و زمین داند و آنچه در آسمان و زمین بود و او بهر چیزی عالمست و داناای محمد بر تو منت نهند بانکه اسلام می آورند و گردن می نهند بگو که منت منهید بر من باسلام آوردن شما بلکه خدای را منت نهد بر شما بانکه شما را هدایت کرد و راه نمود بایمان و تمکین کرد و توفیق داد اگر راست میگوئید که ما مومنیم خدای میداند ظاهر شما و باطن شما و میداند غیب آسمان و زمین و او بین آنچه میکنید بیناست سورة ق مکی است چهل و پنج آیه است از ابی بن کعب روایت کرد که رسول علیه السلم گفت هر که او سورة قاف بر خواند خدای تعالی سکرات و شدائد مرگ بروی آسان کند

بسم الله الرحمن الرحيم
ق والقرآن المجيد بل عجبوا ان جاءهم منذر منهم فقال الكافرون هذا شيء عجيب أإذا متنا وكنّا ترابا ذلك رجع بعيد قد علمنا ما تنقص الارض منهم وعندنا كتاب حفيظ بل كذّبوا بالحقّ لمّا جاءهم فهم في امر مريج ابن عباس گفت ق آیت از نامهای خدای که قسم کرد بوی و هر نام که در او دی قافست قتاده گفت نامی از نامهای قرآنست ضحاک گفت نام کوهی است محیط بگرد زمین از زمرد سبز و سبزی آسمان از رنگ اوست و کنارهای آسمان بر وی است و آنچه بدست مردمان افتد از سنگ پارهای زمرد از آنست وهب منبه گفت ذوالقرنین بکوه قاف رسید بر اطراف کوهها خورد دید اورا گفت یعنی کوه را گفت تو چه کوهی گفت من کوه قافم گفت این کوهها خورد چیست پیرامن تو گفت راههای زمین است هیچ شهری نیست از شهرها و الا که رگی از رگهای من بوی متصلست من چون خدای تعالی خواهد تا زمین را بجنباند مرا بفرماید تا رگی آن زمین را بجنبانم گفت مرا خبر ده بچیزی از عظمت خدای گفت شان خدای ما جل جلاله عظیم است و از عظمت شان او کیست که از پس من زمینی است طول او پانصد ساله راه در عرض بطول از برف که از بخیه بر ما بهری بهری را میشکند اگر آن نبودی از گرمای دوزخ بسوختی بعضی از اهل علم گفته اند قاف ای قضی الله ما هو کاین و دیگری گفت قل یا محمد احمد بن عاصم گفت قاف قرب الله من عباده في قوله واذا سألك عبادي عني فاني قريب سوگند یاد کرده است بقاف قدرت و قوة و قهاری خدا و ند تبارک و تعالی و بقرآن بزرگوار یا بانکه کوهی که محیط عالمست که شما را برانگیزند و زنده کردانند آنکه گفت بلکه شگفت میدارند از آنکه بر ایشان آمد بیغمبری هم از ایشان تا بترساند و اعلام کند هم از حسب و نسب ایشان که او را دانند و شناسند تا ایشان را بقول او سکون نفس باشد و در نفس واصل وی طعنی نتوانند زد آنکه گفت این کافران که میگویند این کاری عجیب و شگفت است آنکه حکایت قول ایشان کرد

وتعجب ایشان از بعث ونشور کفتند ایشان بر سبیل استبعاد هی چون ما خاک شویم از پس انکه مرده باشیم
ما را باز کردانند وزنده کنند این باز آمدن نیک دورست انکه کفت ما میدانیم که زمین چه نقصان کرده
است از ایشان وان کوشت وخون ایشان چه مقدار خورده وما دانیم که کدام عضو بپوسد و کدام
باقی ماند در خبر آمده است که فرزند آدم را همه چیز بپوسد الا استخوان دم غزه وشها . پیغمبران واوصیا و
شهدا نپوسد ونزدیک ما نوشته محفوظ ونکاه داشته از شیاطین واز انکه مندرس شود ومتغیر ومبدل
کردد وآن لوح محفوظست که جمله کاینات بروی نوشته اند که این کافران حق را یعنی قرآن را دروغ داشتند
چون بایشان آمد پس ایشان درکاری مختلط وملتبس وفاسد ومتغیرند أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ
بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا
مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ تَبْصِرَةً وَذِكْرَىٰ لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ
جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً
مَيْتًا كَذَٰلِكَ الْخُرُوجُ همی ای کافران در آسمان نظر نمی کنند که بر زبر ایشانست که ما چکونه بنا کردیم آنرا
ومحکم نهادیم وبیاراستیم آنرا بستارکان روشن ودروی هیچ شکافی وفرجه نیست وزمین را بکستردیم
وبکستردیم ودر روی کوههای بیخ آور وبلند را بینداختیم تا ساکن وی باشد مانند کشتی بر آب و برویانیدیم
در وی از هر نوعی نبات زیبا ونیکو تا بصیرت وتذکیری ویادداری باشد هر بنده را باز کردنده با خدای و
ثواب وحق جوینده وفرو فرستادیم از آسمان آبی مبارک یعنی باران پس برویانیدیم بآن بوستانها ودانه
کشتنی وزرعی درودنی ودرختان دراز بالا از خرمابنان بسیار بار که اورا باری باشد متراکب ومنظوم
برای آن کردیم تا روزی باشد بندکان را وزنده کردیم باین باران زمین مرده ونبات را اکر هیچ کیاهی نبود
که بعث ونشر همچنین باشد وبیرون آمدن از میان خاک همچنین باشد که بیرون آمدن کیاه از زمین
كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَثَمُودُ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ وَإِخْوَانُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ
الْأَيْكَةِ وَقَوْمُ تُبَّعٍ كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ برای تسلی رسول را حق تعالی کفت
پیش از ایشان قوم نوح تکذیب کردند نوح را واصحاب الرس حنظله را وثمود صالح را وعاد هود را
وفرعون موسی را وقوم لوط لوط پیغمبر را وقوم تبع تبع را وتبع پادشاه یمن بود واورا تبع برای آن خواندندی
که تبع بسیار داشت ودر جاهلیت آتش پرست بودند پادشاه ایشان اسلام آورد وقوم خود را
باسلام خواند وایشان قبیله حمیر بودند اجابت نکردند وتکذیب کردند از محمد ابن اسحق وغیر
او روایت کرده اند که چون تبع آخر نام او اسعد وکنیت او ابو کرب بود وپادشاه یمن را تبع خواندندی
وی آنکاه که از مشرق بیامد راه بر مدینه ساخت وچون آنجا رسید غارت نکرد پسر خود را آنجا رها
کرد بخلیفتی خود واو برفت اهل مدینه پسر او را بغدر بکشتند او روی بمدینه نهاد بر عزم انکه

مدینه را

مدینه را خراب کند واهل مدینه را بکشد ایشان نیز ساز کارزار کردند چون تبع آنجا رسید در
در مدینه فرود آمد واهل مدینه با وی حرب میکردند بروز واو با ایشان ومردم از هر دو جانب
کشته میشدند وبشب تبع را وقوم را ایشان مهمانی میکردند وطعام میدادند تبع را از کرم ایشان عجب
آمد کفت کریم مردمانی اند اینها در این میانه دو حبر از احبار بنی قریظه پیش وی آمدند وکفتند ما آمدیم
تا ترا نصیحتی کنیم نکر تا این عزم که کرده با تمام نرسانی که ما ترسیم که هلاک تو وقوم تو در این باشد
که این شهر مهاجر پیغمبری است از قریش که در آخر الزمان بیرون آید واین جای قرار وی باشد سخن
ایشان در وی اثر کرد از آن باز ایستاد وایشان را نیکو داشت وحرمت ایشان بجای آورد وایشان
او را با دین خود دعوت کردند اجابت کرد ودر دین موسی شد وایشان را با خود بیمن برد چون بیمن رسید
حمیر رها نکردند که او در آنجا رود وکفتند که تو از دین ما بر کردیدی تبع ایشان را با دین خود دعوت کرد
وکفت ای بیچارکان بدین دین در آیید که این دین بهتر است کفتند که ما با تو بحکومت پیش آتش رویم
وایشان را آتشی بود بیمن در دامن کوهی که بحکومت آنجا رفتندی که کار را بر حق وبی کناه را بر نجانیدی
تبع کفت روا باشد بران قرار دادند واین دو حبر بیرون آمدند توریت حمایل کرده بیامدند وبر آن
آتش بنشستند وحمیر بیامدند وبتان را بیاوردند وتقرب کردند از شکاف آن کوه آتش بیرون آمد
وروی بحمیر نهاد وایشان را وبتان را بسوخت واین دو حبر را هیچ نکرد وایشان از میان آتش بیرون
آمدند بسلامت وتوریت میخواندند عرق از پیشانی ایشان میچکید وآتش با جای خود شد
وحمیر که آن بدیدند در دین موسی شدند اصل جهودی در یمن از آنجا افتاد ابو حاتم کفت که ابن ابی
کرب برسول ایمان آورد پیش از آنکه وی را فرستادند بهفتصد سال واین بیتها وی کفته است شهدت
على أحمد أنه رسول من الله باري النسم فلو مد عمري إلى عمره لكنت وزيرا له وابن عم انکه کفت کل کذب
ایشان همه پیغمبران را دروغ زن داشتند وعید وعذاب من بر ایشان واجب شد وآیت برای تهدید اهل
مکه فرستاد أَفَعَيِينَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعْلَمُ
مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ
الشِّمَالِ قَعِيدٌ مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَٰلِكَ
مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ همی فرومانده ایم بخلق اول استفهام بر سبیل انکار یعنی فرو نمانده ایم وچون
بخلق اول فرو نماندیم واجبی که بخلق دوم که اعاده است فرو نمانیم نه که ایشان در لبس وپوشیدکی
اند از خلق دوم که اعاده است یعنی بعث ونشور وما آفریدیم آدمی را ودانیم آن چیز را که وسوسه
کند بآن نفس او ودانیم که در دل چه دارد واسرار وضمایر وی شناسیم وما بدو نزدیک تریم از رک
کردن او واین مثلی است که خدای زد در علم او باحوال آدمی بر سبیل تشبیه ومبالغت چون فرا کیرند

آن دو فرشته راست و چپ وی که خدای تعالی ایشان را بر آدمی موکل کرده است دو بروز و دو
بشب تا احوال او میدانند و افعال او مینویسند با آنکه خدای تعالی عالمست بانچه بر وی متوجه شود
یک فرشته بر راست حسنات مینویسد و دیگر بر چپ سیات مینویسد و بیکی از ذکره یکی اکتفا کرد
قعید گفت یعنی نشسته امیر المومنین علی عم از رسول روایت کرد که جای این دو فرشته بر دو گوشه
دهن آدمی است و زبان وی قلم ایشانست و آب دهن وی مداد ایشان و آدمی چون میکند هر آنچه وی را بکار
نیست از خدای و از ایشان شرم نمیدارد و ابو امامه از رسول روایت کرد که کاتب حسنات بر دست
راست مرد باشد و کاتب سیات بر دست چپ و وی در حکم فرشته دست راست است من چون
حسنه بکند حسنات یکی را ده بنویسد و چون سیئه بکند فرشته دست چپ را گوید منویس باشد که
پشیمان شود و استغفار کند یک دو ساعت رها کند که بنویسد تا هفت ساعت انگه یکی بنویسد حسن
گفت این دو فرشته دور نشوند الا در وقت قضاء حاجت و در وقت خلوت ابو هریره و انس از رسول
روایت کردند که هیچ صحیفه بخدای تعالی عرض نکنند که در اول و آخر او خیری بود و طاعتی الا که خدای
تعالی گوید من آنچه در میان این دو طرفست بوی بخشیدم و انس روایت کرد از رسول که چون بنده
مومن را وفات رسد آن دو فرشته گویند بار خدایا ما را چه میفرمایی باسمان شویم حق تعالی گوید
آسمان مملوست از فرشتگان من و زمین مملوست از فرشتگان من گویند بار خدایا کجا میفرمایی گوید
بر سر گور آن بنده مقام کنید تسبیح و تهلیل میکنید و ثوابش بروی مینویسید تا بروز قیامت
انکه گفت ما یلفظ من قول هیچ سخنی نگوید الا و نزدیک وی نگاهبانی است ساخته و حاضر کرده ۰
و آمد یعنی مرگ بحق سکرة سختی باشد مر او شدت و غمرة و حیرتست بمانند مستی که بر دل و عقل
آدمی غالب شود و گفته اند بالحق یعنی بحقیقه و راستی و درستی و گفته ام از ملاقات فرشتگان و ثواب
گور و عذاب گور و مانند این انکه که مرگ بیاید فرشتگان بر وی ظاهر شوند او را علم ضروری شود
ابو وایل گفت چون ابو بکر بمرگ رسید عایشه گفت لعمرک ما یغنی الثراء عن الفتی اذا
حشرجت یوما وضاق بها الصدر ابو بکر گفت ای جان چنین مگو ولکن بگو وجاءت سکرة الموت بالحق
الایه این آنست که تو از آن میل میکردی و میگریختی وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ وَجَاءَتْ
كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ
الْيَوْمَ حَدِيدٌ وَقَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَدَيَّ عَتِيدٌ أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ مَنَّاعٍ
لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُرِيبٍ الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ و در صور
دردمند آن روز روز وعید باشد یعنی روز قیامت و هر نفسی که آید با وی سائقی باشد که وی را
بر انگیزاند چنانکه شتر را رانند بعرصگاه و با وی گواهی باشد که گواهی دهد بر وی بانچه کرده باشد در دنیا

نصف الحزب

از خیر

ق

از خیر و شر ضحاک گفت سایق از فرشتگان باشد وی را گوید خدای که تو این روز در غفلت بودی
ما پوشش از پیش تو برداشتیم تا آنچه میشنیدی بعیان ببینی پس امروز چشم تو تیزست می بینی
و در و شک نمیکنی و این بر سبیل تعییر و تضعیف گفت مجاهد گفت مراد اینست که نیکو و تیز بنگر بزبانه
ترازو تا بجانب حسنات میرود یا بجانب سیات و گوید قرین او یعنی فرشته که موکل بوده باشد گوید
این آنست که نزدیک من نهاده و بحاده در اشارت بدیوان عمل اوست القیا خطابست با قرین و
مالک گوید هر دو را که دست یکی را با پای او ببندید و در دوزخ اندازید و گفته اند خطابست با دو فرشته
موکلست و گفته اند یا سایق و شهید است گفته در دوزخ اندازند و هر کافری معاند را و ستیهنده
و بلیغ در کافری و عناد و در تفسیر اهل البیت است که خطاب با محمد و علیست که فردای قیامت بایند
و بر سر صراط بایستند و با دوزخ مقاسمت کنند رسول علیه السلم این کار تفویض کرده باشد با امیر المومنین
علی تا وی دوزخ را میگوید هَذَا لِي وَهَذَا لَكِ خُذِيهِ فَإِنَّهُ مِنْ عَدُوِّي وَذَرِيهِ فَإِنَّهُ مِنْ أَوْلِيَائِي این را
بگیر که او دشمن منست پس هر دو ایشان را گوید در دوزخ اندازید هر کافری را بحق محمد و عنیدی
را بولایة علی ابن ابی طالب و دلیل این تاویل حدیث همدانی است که وقتی گفت امیر المومنین من
اندو جای مترسم یکی از سکرات مرگ و دیگر از سر دو راه که این دو جای جای خطرست امیر
المومنین وی را گفت مترس که در هر دو جایگاه من حاضر باشم یا حار همدان من یمت یرنی
من مومن او منافق قبلا وانت عند الصراط تعترضنی فلا تخف عثرة ولا زللا اقول للنار حین توقف للعرض
ذریه لا تقربی الرجلا ذریه لا تقربیه ان له حبلا بحبل الوصی متصلا هر منع کننده خیر را یعنی زکوة
زهر ظالمی شاکی مانند این هم شرک بود با خدای خدای دیگر گیرد پس او را بیندازید در
عذاب سخت گفته اند آیه در ولید مغیره آمد که مناع خیر بود برادرزادگان خود را از اسلام منع کرد
و گفت اگر شما در دین اسلام آیید هرگز نیکویی از من نبینید و با شما هرگز خیر نکنم قَالَ قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا
أَطْغَيْتُهُ وَلَكِنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ
مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأْتِ وَتَقُولُ
هَلْ مِنْ مَزِيدٍ و گوید قرین وی معنا آنکه گفتند یعنی شیطان که او بقیامت تبرا کند از اتباع خود
و گوید رَبَّنَا مَا أَطْغَيْتُهُ بار خدایا من او را طاغی نکردم او خود ضال و گمراه بود و گفته اند مراد بقرین
آن داعی است که او را بدنیا دعوت کرده باشد با کفر و با مذهبی باطل فردا گوید من او را گمراه نکردم
او خود ضال بود ایشان بدین مناظره باشند خدای تعالی گوید لا تختصموا خصومت مکنید نزدیک من
و من تقدم کرده ام آیات و اخبار متضمن وعد و وعید و حجت انگیخته ام آن سخن که من گفته ام آن را بدل
نکنند و آن سخن آنست که گفت لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ و گفت جمله آیات وعید

وخبرها که داده است که کافرانرا در رحمت و فاسق هم الا که ایمان آورده والحق توبه کند و تا من تفضل
عفو کنم اگر کافر باشد و من بر هیچ بنده ظلم نکنم بگناه ناکرده عقوبت نفرمایم و ایشانرا با حق بگیرم و
حق ایشان از ایشان باز بگیرم در روزی که دوزخ را گویم هیچ پر شدی و دوزخ گوید هیچ زیاده دیگر
هست و این سؤال را دو وجه است یکی آنکه خطاب با خازنان دوزخ باشد ولیکن حواله با دوزخ کرد
بر سبیل توسع و دوم آنکه بر وجه تهدید باشد و تنبیه کافرانرا و بر حقیقة سؤالی و جوابی نباشد یعنی
این حال چنان محقق است که اگر دوزخ اهل جواب باشد ان تو سؤال کند این جواب دهد که هل من
مزید و این را دو معنی گفته اند یکی آنکه صورة استفهام است و مراد جحد والمعنی ما من مزید و دوم
آنکه استزادت و بر حقیقة زیاده میخواهد انس و ابو هریره و عبدالله عباس گفته اند درین آیه که خدای تعالی
بفرماید تا مستحقان دوزخ را از کفار و فساق بدوزخ می رانند و دوزخ ایشانرا فرو می خورد و دیگر
طلب میکند و زیاده میخواهد لیضع الجبار قدمه علیها خدای تعالی قدم در دوزخ کند و دوزخ
پر شود و با هم جهد و متقاصر شود و گوید بس بس تا چنان شود که جای سوزنی نماند ظاهر این اقتضا
تشبیه و تجسیم میکند و این روا نباشد اما روا بود که مراد بقدم گروهی باشند که ایشانرا خدای
تقدیم کند و فرماید تا ایشانرا بسر بر دوزخ برند که دوزخ از ایشان پر شود عبدالله مبارک
گفت مراد بقدم گروهی اند که در سابق علم خدای بود که ایشان اهل دوزخ اند برای آن قدم خواند
ایشانرا که در متقدم علم رفته بود و خدای تعالی از ایشان نشناخت و امرا بر کرد انتر
وهب روایت کرده که مراد قومی اند که خدای تعالی ایشانرا پیش از آدم آفرید سرهای ایشان مانند
سرهای سگان و دیگر اعضا چون اعضای بنی آدم ایشان همه کافر بودند و عدد ایشان جز خدا
نداند و بروایتی دیگر فیضع رجله و رجل در کلام عرب بمعنی جماعت استعمال کنند و در آخر این حدیث
آمده ولا یظلم الله من خلقه احدا و این دلیل است که مراد برجل و قدم خلق است وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ
لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ هَذَا مَا تُوعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ
بِقَلْبٍ مُنِيبٍ ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ
و بهشت را برای متقیان نزدیک کرده اند چنانکه آنرا ببینند و درجات و منازل را مشاهده کنند
چنانکه دور نباشد از ایشان و گویند ایشانرا که این آنست که شما را وعده میدادند برای هر بنده
بازآینده نگاه دارنده یعنی هر توبه کاری که پس از توبه خود را نگاه دارد تا چیزی نکند که توبه وی را خلل
افکند ابن عباس خود گفت اواب تسبیح کننده باشد مجاهد گفت آن باشد که در خلوة گناه خود یاد
کند حفیظ آن باشد که گناه خود یاد میدارد تا از وی توبه کند و آنچه خدای تعالی بوی سپرده باشد
از تکلیف آنرا نگاه دارد آنکه از خدای خود بترسد آنجا که کسی حاضر نباشد که او را شرم باشد

یا ترس وی دستار معصیت بدارد و چون با خرة آید دلی آرد از گناه توبه کنند و با خدای گرونده
بیرا گویند و ایشانرا گویند که در بهشت روید بسلامت با سلام خدای و فرشتگان آن روز روز جاوید است
ایشانرا باشد در بهشت آنچه خواهند و آرزو کنند و نزدیک ما زیادت باشد از آنچه بر دل و خاطر ایشان
گذر نکند و راه بآن نداند وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ
هَلْ مِنْ مَحِيصٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ ای بسا که هلاک
کردیم از پیش ایشان از هر قومی و گروهی که بقوة و شوکة از ایشان سخت تر بودند و بعید و جز ایشان
در شهرها بگردیدند و اثر کردند و آثار ایشان می بینند چون عذاب ما رسید از عذاب نتوانستند
گریخت شما را هیچ جای گریز هست که چون عذاب بیاید از وی بگریزید و یحیی بن یعمر فنقبوا خوانده
است بلفظ امر و این بر وجه تهدید و وعید باشد یعنی بروید و بنگرید تا هیچ خلاصی و گریزی
می یابید از عذاب خدای و از مرگ ان فی ذلک بدرستی که در آنچه ذکر کرده شد یاد دادنی و پندی
هست آنکس را که وی را دلی هست یعنی عقلی و بدل کنایت کرد از عقل برای آنکه دل محل عقل است
و محل علم و ذکر و فکر و هر که وی را این باشد بنا بر آن باشد که خود دل نباید شبلی گفت دلی حاضر با
خدا که یک ساعت از وی غافل نباشد قتاده گفت دل ثابت اگرچه صفت عقل و قلب است ولیکن مراد
بآن دلی باشد مستقر که از خدای بر نگردد در سرا و ضرا یا بپیوسته اند گوش خود را یعنی گوش بشنیدن
قرآن کند و او حاضر باشد یعنی دلش بفکر و نکر آنچه بشنود مشغول باشد وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَ
الْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ فَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ
رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَأَدْبَارَ السُّجُودِ ما آسمانها
و زمین را بیافریدیم و آنچه در میان آنست از کوه و دریا در مقدار شش روز و بما هیچ رنجی و خستگی
نرسید آیه در جهودان آمد که پیش رسول آمدند و گفتند یا محمد ما را خبر ده تا خدای درین شش روز
چه آفرید گفت یک شنبه و دوشنبه زمینها آفرید و روز سه شنبه کوهها و روز چهارشنبه آبها و روز
پنجشنبه آسمانها و فرشتگان را تا سه ساعت از روز آدینه و در اول ساعت از ساعات آدینه اجال بدید
کرد و دوم آفات و در سوم آدم را آفرید گفتند راست گفتی اگر تمام بگویی گفت تمام چیست گفتند
ثم استراح یوم السبت و استوی علی العرش روز شنبه چون خسته مانده بود بر عرش بنشست تا از خستگی
برآسود خدای تعالی این آیه بفرستاد و بر ایشان رد کرد و گفت هیچ ماندگی و رنجی در آفریدن این
چیزها بما نرسید آنگه رسول را فرمود که صبر کن بر آنچه این جهودان میگویند که من بجای ایشان
برسم و سزای ایشان بدهم و تسبیح کن خدای را بشکر و ثنای وی و بعضی مفسران گفته اند نماز کن خدای را
بفرمان و توفیق وی پیش از آنکه آفتاب برآید یعنی نماز بامداد و پیش از آنکه آفتاب فرو شود یعنی نما

نماز بامداد و پیش از آنکه آفتاب طلوع شود یعنی نماز دیگر وَمِنَ اللَّيْلِ و بعضی از شب تسبیح کن و نماز کن
برای وی یعنی نماز شام و خفتن ابن عباس گفت قبل الغروب نماز پیشین و دیگر است مجاهد گفت وَمِنَ
اللَّيْلِ آنکه که بیدار شوی از شب نماز کن و ادبار السجود امیر المؤمنین علی علیه الصلوة والسلام و حسن
و ابو هریره و حسن بصری و شعبی و اوزاعی روایتست که مراد بادبار السجود دو رکعتست پیش از صبح
که آن را رکعتی الفجر گویند سنة نماز بامداد ابن عباس از رسول علیه روایت کرده که این دو رکعتست آن
پس نماز شام گفت هر کس پس از نماز شام پیش از آنکه سخنی گوید دو رکعت نماز کند در رکعت اول الحمد
و قل یا ایها الکافرون و در دوم الحمد و قل هو الله نماز او در علیین بنویسند وَاسْتَمِعْ يَوْمَ
يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي
وَنُمِيتُ وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ سِرَاعًا ذَلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ
وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ میگوید گوش دار و اصغا
کن آن روز که منادی ندا کند یعنی اسرافیل در صیحه صور و ندای او این باشد أَيَّتُهَا الْعِظَامُ الْبَالِيَةُ
وَالْأَوْصَالُ الْمُتَقَطِّعَةُ وَاللُّحُومُ الْمُتَمَزِّقَةُ وَالشُّعُورُ الْمُتَفَرِّقَةُ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُنَّ أَنْ تَجْتَمِعْنَ لِفَصْلِ الْقَضَاءِ ای
استخوانهای پوسیده و موهای پراکنده و بندها گسسته و گوشتها پاره پاره شده خدای میفرماید
شما را که جمع شوید برای فصل القضا از جای نزدیک گفته اند از صخره بیت المقدس و آن میانه زمین
است و نزدیکتر جایی است از زمین بآسمان بهژده میل علی ما جاء فی الاخبار و گفته اند که مراد آنست
که ندا کنند از جایی که بشنوند تا چنان پندارند که از جای نزدیک است آن روز که بشنوند تا چنان پندارند
که از جای نزدیک است آن روز که بشنوند الخلق آن آواز بحق را و آن نفخه بازپسین باشد
ذلک آن روز بیرون آمدن باشد از گورها آنگه گفت مائیم که احیا و اماتت بماست ما زنده کنیم
و میرانیم زندگان را و بازگشت با ما خواهد بود آن روز که زمین بشکافد از ایشان و ایشان از زمین
بیرون آیند شتابان آن حشری است بر ما آسان آنگه گفت که ما عالم تریم بآنچه ایشان میگویند ای محمد و
تو بر ایشان گمارنده و مسلط نیستی تا بقهر و جبر ایشان را باسلام در آری تو پیغمبری پیغام گذاری و گفته اند
مراد بجبار سلطانست یعنی سلطنت نیست که مردم را بپوشی و بقهر مردم را بکارها داری فذکر یاد ده
ای محمد و تذکیر و پند کن آنان را که از وعید و عقاب بترسند سورة والذاریات مکی است و
شصت آیه است از ابی کعب روایتست که پیغمبر علیه السلام گفت هر که او این سوره بخواند
خدای تعالی بعدد هر بادی که در دنیا بجهد ده حسنه بنویسد و ده سیئه محو کند

بسم الله الرحمن الرحيم

وَالذَّارِيَاتِ ذَرْوًا فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا فَالْمُقَسِّمَاتِ أَمْرًا إِنَّمَا تُوعَدُونَ

لَصَادِقٌ وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ والذاریات قرائت است پانزده سوره است که خدای تعالی اندر وی
ابتدا بقسم کرد و اینجا گفته اند نام خدای است تقدیر پس چنانست که وَرَبِّ الذَّارِيَاتِ و قول
درست آنست که قسم باین چیزهاست برای آنکه کلام باید بر ظاهر است بر طریقه عرب که ایشان
قسم کنند بخانه و مسجد گویند بحق هذا البیت و حق الکعبه و حق طبلک الا آنکه در شرع
سوگند جز بخدای تعالی درست نباشد آن برای آنست تا دیر اشکر و خوف باشد از سوگند خوردن
بنام خدای و بر سوگند بدروغ اقدام نیارد کردن حق تعالی قسم کرده است بادهای جهنده
را بخر آیا نرا امیر المؤمنین عثمان اعرج گفت ما را چنین روایت کرده اند که مسکن باد در زیر بال کروبیانست
که حاملان کرسی اند از آنجا بیاید بر کوه قاف و از آنجا بر سر کوهها و انس کوه بیابان
در آید و باد شمال که آن از بهشت عدن باشد از بوی بهشت نصیبی کرده و از ارواح صدیقان
پس در صحن خود جستن کرده وحد مهب او از کرسی بنات نعش باشد تا بمغرب آفتاب وحد مهب
دبور از مغرب آفتاب باشد تا بمطلع سهیل وحد مهب جنوب از مطلع آفتاب وحد مهب صبا
از مطلع آفتاب تا بکرسی بنات النعش این در حد آن شود و آن در حد این نیاید در خبر است که
روزی موسی علیه السلام در مناجات گفت الهی أَرِنِي سِرًّا مِنْ سِرِّ حِكْمَتِكَ بار خدایا سرّی از اسرار حکمت خود
بمن نمای گفت از اینجا برو بر کنار توده ای است در آن دیه در میان آن دیه چهار سرای بینی در آن سراها
بزن و بگوی که شما چه مردمانید و کار و پیشه شما چیست و از خدای چه میخواهید موسی آنجا آمد
بدر سرای اول آمد و در بزد و گفت شما چه مردمانید و کار و پیشه شما چیست جواب آمد که ما
مردمان دهقانیم کار و پیشه ما برزگریست گفت از خدای چه میخواهید گفتند باران اگر
امسال باران باشد ما توانگر شویم از آنجا بیامد بدر سرای دیگر و گفت شما چه مردمانید گفتند کار
ما نعوره گری است بسیار نعوره کرده ایم و نهاده اگر امسال آفتاب بسیار باشد ما توانگر شویم از
آنجا بیامد و بدر سرای دیگر رفت و گفت شما چه مردمانید گفتند ما مردمانیم که ما را غله بسیار
بر خرمن است اگر بادهای پاک باشد ما آن غلها پاک کنیم و کار ما برآید موسی بدر سرای دیگر
آمد و گفت شما چه مردمانید گفتند ما خداوندان رزخانیم و درخت بسیار داریم اگر هوا
ساکن باشد و باد نجهد که میوه ما نارسیده از درخت نریزد ما توانگر شویم موسی از آنجا پس
گشت و میگفت ای خدایی که روزی خلقان بمرتبت یکی را باران می باید و یکی را آفتاب
و یکی را باد و یکی را هوای ساکن و تو خداوندی که همه را مراد بدهی بحسب مصلحت روزی بهر یک
میرسانی چنانکه در خبر است که امیر المؤمنین علی علیه السلام بر منبر خطبه میکرد گفت سَلُونِي قَبْلَ
أَنْ تَفْقِدُونِي فَإِنَّ الْعِلْمَ يُقْبَضُ بَيْنَ جَنْبَيَّ قِصَاصًا وَجَدَتْ سِقَاطًا ابن الکوا برپای خاست

وگفت اینچنین دعوی هیچ پیغمبر و امام نکرد من از تو چند سئله خواهم پرسید امیر المؤمنین علی
علیه السلم گفت بپرس هرچه خواهی گفت اخبرنی عن الذاریات ذروا قال تلک الریاح این بادها است
قال فالحاملات وقرا حیست این بارها کران برگرفته قال تلک السحاب ابرها است که باران کران
دارد قال فالجاریات یسرا چیست گفت اینها کشتیها است گفت فالمقسمات
امرا کیستند آنها که قسمت کارها میکنند گفت فرشتگانند حق تعالی گفت بحق این بادها که می جهد
جستنی و بحق این ابرها کران بار یعنی بارانهای بسیار و بحق این کشتیها در آب روان آسان آسان و بحق
این فرشتگان که قسمت کارها است بدست ایشان که آنچه شمارا وعده داده اند بهشت و دوزخ و
ثواب و عقاب و حشر و نشر و کتاب و جز آن از احوال و اهوال قیامت همه راست است و دین که جزا و
حساب است هم واقع خواهد شد هم حساب حق است و هم جزا اول حساب باشد تا بدانی که کار تو به
کرافست و با تو گزاف کاری نخواهد کرد آنکه بر وفق آنکه اینجا بیامدی باشد بحسب استحقاق
تو با تو معامله خواهند کرد از ثواب دادن و عقاب کردن والسماء ذات الحبك انكم لفي
قول مختلف يؤفك عنه من افك قتل الخراصون الذين هم في غمرة ساهون يسألون
ايان يوم الدين يوم هم على النار يفتنون ذوقوا فتنتكم هذا الذي كنتم به تستعجلون
آنکه قسمی دیگر یاد کرد و گفت بحق آسمان خداوند راهها عبد الله عباس گفت ذات الحلق الحسن
عکرمه گفت راست و مجاهد و سعید جبیر گفت خداوند نمایش یعنی آراسته بستارگان در هم ریخته عبد الله
عمر گفت مراد آسمان هفتم است بحقین سوگند که شما که اهل مکه اید در قولی و گفتاری مختلف اید
در قرآن مجید و در محمد حمید یکی میگوید که شاعر است و یکی میگوید کاهن است و یکی میگوید که
دیوانه است و در قرآن یکی از شما میگوید آموخته سلمان است یکی میگوید القاء شیطان است و گفته اند که
مراد آنست که بعضی اقرار دارند و بعضی انکار و بعضی مؤمن و بعضی کافر و بعضی مصدق و بعضی مکذب
یعنی این همه اختلاف و اقوال متفاوت محال است که همه حق باشد پس دانسته است ایشان را بنظر تا تفکر کنند
و حق را از میان بجویند تا هلاک نشوند آنکه گفت یؤفک میگرداننده از قرآن یا از محمد آنکه بگرد آنید
یعنی عرب و اهل مکه و قریش بر میگردانند آنکس که شیطان بوسواس بر کرده اند باشد یا خذلان
و ادبار رسیده باشد یعنی صرف ایشان کار نمیکند الا در مخذول بی بهره که از توفیق قتل الخراصون لعن
خراص است و معنی دعا و خراص دروغ گوی باشد و حدس کنند و هرگز شغلی بیقین نباشد بر آنچه گوید
و آن حدس که کنند راست باید هم دروغ گوی بود معنی آنست که بکشاد دروغ زنانرا العنرا بن ایشان
عبد الله گفت متهمان اند که عضها بمکه بیحیپند و مردم را منع کردند از آنکه برسول خدای رسند
والذین آنانکه ایشان در غفلت ساهی اند یعنی در سهو و غفلت باشند میپرسند و سوال میکنند که روز

حساب و جزا کی خواهد بود بین ایشان را جواب ده و بگو که آن روز خواهد بود که ایشانرا با آتش امتحان
کنند و بر آتش امتحان کنند برآتش نهند و بسوزند آنگه خطاب رسد ایشانرا که بچشید عذاب خود این
آنست که استعجال و شتاب زدگی میکردید ان المتقين في جنات وعيون آخذين ما آتاهم
ربهم انهم كانوا قبل ذلك محسنين كانوا قليلا من الليل ما يهجعون وبالاسحار
هم يستغفرون وفي اموالهم حق للسائل والمحروم پرهیزکاران در بستانها در بهشتها باشند
و چشمهای آب روان فرا گیرند آنچه خدای بایشان دهد از ثواب و انواع کرامات ایشان چرا این
یعنی در دنیا محسن و نیکوکار بوده اند و ایشان اندک بوده اند آنکه ابرا کرد و گفت از شب نمی خفتند
و بیدار نشستند و نماز میکردند و این معنی را هم محتمل است که ایشان اندک بوده از شب خفتن ایشان
باقر علیه السلم گفت آن باشد که نخسبند الا آنکه نماز خفتن بکنند انس مالک گفت آن باشد که میان
نماز شام و خفتن نوافل کنند حسن گفت آن آن باشد که چندی شب نماز کنند و باشد که بوقت سحر رسانند و
در اوقات سحر استغفار کنند و از خدای آمرزش خواهند و در مالهای ایشان حق باشد سایل خواهنده را
و محروم را که تنگ روزی باشد بعضی گفته اند که محروم آن باشد که او را در زکوة نصیب باشد قتاده و
زهری گفته اند سایل آن باشد که بخواهد و محروم آنکه نخواهد زید اسلم گفت محروم آن باشد که زرعش
را یا میوه اش را آفت رسیده باشد یا چهارپایش را عبد الله ابی قلابه گفت مردی را از اهل یمامه سیلی بیامد
و مالی که داشت از مواشی ببرد یکی از اصحاب رسول گفت هذا المحروم این مرد محروم است او را تو زکوه
باید کرد تو دیش کرده اند شعبی گفت هفتاد سالست که میپرسم که محروم که باشد و هیچ علم حاصل نشد
مرا وفي الارض آيات للموقنين وفي انفسكم افلا تبصرون وفي السماء رزقكم وما
توعدون فورب السماء والارض انه لحق مثل ما انكم تنطقون و در زمین آیاتی و
علاماتی هست آنانرا که ایشانرا یقین باشد و شکاک نباشد آنکه گفت بر سبیل ملامت ای در خویشتن
نمینگرید و اندیشه نمیکنید عبد الله زبیر گفت مراد مخرج بول و غایط است که از یک ره طعام و
شراب فرو میشود و از دو راه بیرون می آید و اگر نه محض حق رد آب بیرون می آید ابن بکر وراق
گفت وفي انفسكم یعنی در تحویل حالات و تغییر آلات و ضعف قوت و عجز ارکان و نقض عزیمت
آنکه گفت تو ایمن باش که روزی تو جائی نهادم که آفت بآن راه نبرد و هیچ دزدی بدان نرسد لا تاکل السوس ولا
تنالها اللصوص وفي السماء رزقكم روزی شما در آسمانست یعنی برف و باران که با او نبات از
زمین بر آید که روزی شما است و گفته اند مراد بدان باران است سفیان ثوری گفت واصل الاحدب این
آیه بخواند وفي السماء رزقكم گفت این جا آهی است که من میکنم که آنچه خدای گفت در آسمانست
من در زمین چگونه طلب میکنم بیفکند او برگرفت و عبادت میکرد یک روز زود و روزی چیزی بدید

ويكي ازان م

سوم سال خرما دید که پیش وی بنهادند او را باور بود در توکل او روزی درست‌تر او آن در درآمد
سال خرما دو شد یکی این بیچی ددو دیگر اینهم در ان زاویه خدا برامی‌رسید هم وآن روزی با ایشان
برسید تا با پیش خدا شدند وما توعدون وآنچه شما را وعده می‌دهند و بیم میکنند از خیر و شر و
بهشت و دوزخ گفت مراد قیامت است آنگه قسم یاد کرد و سوگند بخدای آسمان و زمین که آنچه
گفتیم از معنی روزی حقست و درستست چنانکه ناطقی شما یعنی چنانکه در این شک نیست که شما
ناطقید در این شک مکنید و گفته‌اند مراد نطق مخصوص است و آن کلمه توحید لا اله الا الله یعنی چنانکه
این کلمه حقست و درست این که من وعده دادم حقست و درست اگر گفتی مثل ما تنطقون تقدیر
آن بودی که مثل نطقکم و نطق باشد هم حق باشد و هم باطل و چون گفت مثل ما انکم معنی آنست
که مثل کونکم ناطقین چنانکه شما ناطقید و در ناطقی‌تان شکی و خلافی نیست حسن گفت بادیه
کردند از رسول علیه السلام که او گفت قاتل الله اقواما اقسم لهم ربهم بنفسه فلم یصدقوه اصمعی گفت روزی
از مسجد آدینه بصره می‌آمدم در راه اعرابی جلف جافی از پیش من برافتاد بر شتری نشسته شمشیری حمایل
کرده و کمانی در دست گرفته نزدیک من رسید و سلام کرد و مرا گفت از کدام قبیله گفتم من از بنی اصمع
گفت از کجا می‌آیی گفتم از جائی که در او کلام خدای میخوانند گفت خدا را کلامی هست که آدمیان
آنرا خوانند گفتم آری گفت چیزی از آن کلام بر من خوان من سوره والذاریات بر وی خواندم تا اینجا که
وفی السماء رزقکم وما توعدون گفت ای اصمعی بخدای بر تو که این کلام خدای است که بمحمد می
فرستاد گفتم آری بحق آن خدای که محمد را بخلقان فرستاد پس آنگاه برخاست و شتر بکشت و با پوست
پاره پاره کرد و مرا گفت یاری کن تا بر رویشان دهیم و برابری کردیم تا آن بر رویشان داد آنگه تیغ
بشکست و کمان بینداخت و ... بنهاد و گفت وفی السماء رزقکم وما توعدون
من خود را ملامت کردم گفتم سالهاست که تو این آیه میخوانی و متعظ نشدی و اعرابی جلف بیکبار متعظ
شد دیگر باز ندیدم آن اعرابی را تا آن سال که با رشید بحج بودم طواف میکردم از پس پشتم آوازی بر آمد
که کسی مرا بخواند باز نگریستم اعرابی را دیدم با تنی ضعیف پوست بر استخوان خشک شده و گونه روی
زرد گشته بر من سلام کرد و مرا از وراء مقام ابرهیم برد و بنشاند و گفت هم از آن کلام خدای مرا بشنوان
من سوره والذاریات برخواندم چون باین رسیدم وفی السماء رزقکم وما توعدون گفت وجدنا
ما وعدنا ربنا حقا آنگه مرا گفت دگر هست من برخواندم فورب السماء والارض انه لحق مثل ما انکم
تنطقون اعرابی نعره بزد و گفت کیست آنکه خدا را بخشم آورد تا او را سوگند باید خورد
و کیست آنکه او را باور نداشت تا سوگند خورد یکی دو بار باز گفت و جان بداد و ابو سعید خدری از
رسول خدای روایت کرد لو ان احدکم فر من رزقه لتبعه کما یتبعه الموت اگر یکی از شما از روزی

بگریزد از وی او باید چنانکه مرگ و شاعر در این معنی گفت الرزق فی الغرب و فی البعد اطلب العبد من القبر
لو قصر الطالب فی سعیه اتاه ما تکدی فی قصره و دراجار ... الرزق یرزقان یطلبه ... و رزق
یطلبک روزی دو است یکی تو او را طلب میکنی و یکی او ترا طلب میکند آنچه تو او را طلب میکنی باشد
که یابی و باشد که نیابی و آنچه او ترا طلب میکند لابد که ترا بیابد لو کانت صخرة فی البحر راسیة ململمة
ملس نواحیها رزق لعبد یراه الله لانفلقت حتی تؤدی کل ما فیها ولکن بنا این بر توکل است تا توکل
درست نباشد این حال درست نیابد و رسول خدای گفت لو انکم توکلون علی الله حق توکله لرزقکم کما یرزق
الطیر تغدو خماصا وتروح بطانا اگر شما توکل کنید بر خدای چنانکه باید بدهد شما را روزی دهد چنانکه
مرغان را بامداد از آشیانها بروز آیند با حوصلهای تهی و نماز شام با آشیانها روند با حوصلهای پر اما آنچه
تکلیف نیست طلب کردن روزی نیست و در حال آنکه صلاح تو بود برسد و آنچه نرسد هم صلاح تو
باشد طلب تو جهادست و ما را فرمان اتباع باید کردن که طلب الحلال جهاد تکلیف تو این نیست تکلیف
تو جستن است و علی ان اسعی ولیس علی ادراک النجاح آنکه برفت جست و آنکه یافت جست این
جد جهدست و این جهد جهادست و آن خط است و آن خط حظست و آن قضاست و بر تو آن
قضا رضاست و اگر لطلب باشی بحظ تر اثری نیست کان تقصیر ابن ثمره الله خطکم فالله ...
کان نصرا والجر امنی بر تو قناعت و تسلیم حرص تو زیاده نشود آنچه ترا نهاده اند اذا ما ...
الناس الغنی وجانب مقتر یقولوا عاجز وجلید ولیس الغنی والفقر من حیلة الفتی ولکن احاظ بوجه ...

هل اتیک حدیث ضیف ابرهیم المکرمین اذ دخلوا علیه فقالوا سلاما قال سلام قوم
منکرون فراغ الی اهله فجاء بعجل سمین فقربه الیهم قال الا تاکلون فاوجس منهم خیفة
قالوا لا تخف وبشروه بغلام علیم

ای محمد هیچ بتو آمد حدیث مهمانان ابرهیم گرامی و بزرگوار عبد الله
عباس گفت دوازده فرشته بودند محمد بن کعب گفت جبرئیل بود با هفت فرشته دیگر عبد الله عباس گفت
برای آن مکرم خواند ایشانرا که ناخوانده آمده بودند و از برای آنکه ابرهیم بنفس خود خدمت ایشان کرد قال
الشاعر وانی لعبد الضیف ما دام نازلا وما لی سواها شیمة تشبه العبدا ابو بکر وراق گفت برای آنکه مهمانان
مردی کریم بودند چون او مکرم بود مهمانان وی مکرم باشند اذ دخلوا علیه چون نزدیک وی شدند گفتند
سلاما سلاما سلام میکنیم بر تو سلام کردنی وی جواب داد و گفت سلام یعنی تحیت من بر شما سلام
شما قومی و گروهی که شما را نمی‌شناسم و گفته‌اند برای آن منکرشان خواند که بی دستوری در شدند فراغ
میل کرد و برفت بجانب اهل خود سارة و گفت مرا مهمانان رسیده اند چه گرامی چیزی هست که پیش ایشان
نهم گفت چیزی از گوساله بهتر نیست ولیکن مرا گوساله هست که وی را پرورده‌ام بهتر از فرزند و او را چون فرزند دوست
میدارم ولیکن برای ایشان ایثار کنم چنانکه عادت زنان باشد دست بر روی زد چنانکه گفته بود و زنک

بر کردن وی پسر ابرهیم وی را بکشت و بریان کرد و آن کوساله بود فربه انکه پیش ایشان آورد و بنهاد و کفت بخورید چون بدید که نمی خورند کفت که نمیخورید کفت ابرهیم دید که ایشان نمیخورند برای انکه او را عادت بودی که در مهمان نکه کردی چه عادت کریمان چنین باشد تا مهمان چنانکه خواهد طعام بخورد ساره از پس پرده بدید ابرهیم را بخواند و کفت این مهمانان تو طعام نمی خورند او کفت الا تاکلون انکه بترسید از ایشان که باید تا با او خیانتی و غدری بدل دارند برای آن بترسید چون بدیدند که ابرهیم از ایشان بترسید ابرهیم را کفتند مترس و او را پسری دانا و برد بار بشارت دادند سارة چون عجلی ایثار کرد که وی را چون فرزند نمیداشت او را بفرزندی چون اسحق بشارت دادند فاقبلت امرأته فی صرة فصکت وجهها وقالت عجوز عقیم قالوا کذلک قال ربک انه هو الحکیم العلیم قال فما خطبکم ایها المرسلون قالوا انا ارسلنا الی قوم مجرمین لنرسل علیهم حجارة من طین مسومة عند ربک للمسرفین فاخرجنا من کان فیها من المؤمنین فما وجدنا فیها غیر بیت من المسلمین وترکنا فیها آیة للذین یخافون العذاب الالیم سارة چون بشارت چنین بشارت فرزند بشنید روی فراکرد در صره و صیحه و کفته در جماعتی از زنان و طپانچه بر خود زد و کفت من پیر زنی ام نازاینده پیر زنی نازاینده چکونه بزاید در اخبارست که سارة در وقت بشارة نود و نه ساله بود و ابرهیم را صد سال بود هم زاده بود فرشتکان کفتند چنین کفت ما را خدای تو و ما این بشارت از خویشتن نمیکوییم ابرهیم و ساره ایشان را عیالی معجز بدانستند که فرشتکان اند در حجرآمده که دعا کردند تا خدای تعالی کوساله را زنده کرد تا برخاست و به نزدیک مادر رفت ابرهیم علیه چون بدانست که ایشان فرشتکانند و از نزدیک خدای می آیند خولت تا بدانند که با او آمده اند یا بکاری دیکر کفت فما خطبکم چه کارست شما را ای فرستادکان خدای ایشان کفتند ما را فرستاده اند بکروهی کناه کاران یعنی قوم لوط تا بفرستیم بر ایشان سنکها از کل کلی کفت آن سنک کل بود یا از من سجیل علامت بر کرده و نشان کرده بنزدیک خدای تعالی برای مسرفان و متعدیان پس بیرون آوردیم انکسی که در آنجا بود از مومنان با لوط علیه یافتیم در آنجا جز یک خانه از مسلمانان و آن خانه لوط بود و رها کردیم در آنجا آیتی و عبرتی و علامتی آنانرا که از عذاب بترسند وفی موسی اذ ارسلناه الی فرعون بسلطان مبین فتولی برکنه وقال ساحر او مجنون فاخذناه وجنوده فنبذناهم فی الیم وهو ملیم وفی عاد اذ ارسلنا علیهم الریح العقیم ما تذر من شیء اتت علیه الا جعلته کالرمیم ودر فرستادن موسی علیه ایتی و دلالتی بود چون بفرستادیم او را با حجتی و برهانی ظاهر و روشن فرعون پشت بر کرد و بر کردید و بپهلوی خود بر کردانید یعنی قبول نکرد و ابا کرد و کفته با اشراف قوم بر کشت با بزرکان قوم خویش و کفت این موسی یا جادوست یا دیوانه ما بکرفتیم فرعون و لشکر او را و در دریا انداختیم و او مستوجب و مستحق ملامت بود و در عاد و قصه

ایشان آیات و دلالات است چون بفرستادیم بر ایشان بادی عقیم را و آن بادی بود که میغ را بر کنده و برک را اندرخت بریانده و قت خزان دها نکرد این باد هیچ چیز را که بروی آمد الا که وی را چون استخوان ریزیده و پوسیده کردانید وفی ثمود اذ قیل لهم تمتعوا حتی حین فعتوا عن امر ربهم فاخذتهم الصاعقة وهم ینظرون فما استطاعوا من قیام وما کانوا منتصرین وقوم نوح من قبل انهم کانوا قوما فاسقین والسماء بنیناها باید وانا لموسعون والارض فرشناها فنعم الماهدون ومن کل شیء خلقنا زوجین لعلکم تذکرون ففروا الی الله انی لکم منه نذیر مبین و در ثمود که قوم صالح بودند آیات و عبرتهاست چون کفتند ایشان را که تمتع و برخورداری کیرید از عمر و مال تا زمان رسیدن اجال اکر ایمان آورید ایشان ایمان نیاوردند و از فرمان خدا در کذشتند و طاغی و باغی شدند صاعقه بیامد و ایشان را بکرفت و آن آتشی بود که از آسمان بیامد و ایشان را بسوخت و کفتند که هر عذاب که از آسمان آید آن را صاعقه خوانند و ایشان بصیحه و بانک جبریل هلاک شدند بهیچ وجه نتوانستند که برخیزند و از عذاب خدای بکریزند و قوة انتقام نداشتند که انتقام کشند انکه کفت یاد کن قوم نوح را از پیش آن کروه کذشته از عاد و ثمود و قوم فرعون ایشان کروهی فاسقان بودند از فرمان خدای بیرون شده والسماء و آسمان را بنا کردیم بقوة و ما قادریم بر آنکه روزی فراخ کنیم بر آنکس که خواهیم حسن بن الفضل کفت علم ما واسع است یعنی همه چیزی دانیم و زمین را بکسترده ایم و نیک کسترانیده ایم و این هم ذکر نعمت است تا خلقان بشنوند و نعمت یاد آرند و شکر نعمت بجای آرند انکه کفت ما هر چه آفریدیم یکی نر و دیکر ماده و دو صنف آفریدیم چون آسمان و زمین و بر و بحر و سهل و جبل و تابستان و زمستان و خریف و بهار و شب و روز و جن و انس لعلکم تذکرون تا اندیشه کنید و بدانید که خالق این ازواج و اصناف باید که یکی بی همتا باشد انکه مکلفان را وعظ کرد کفت با خدای کریزید از عذاب وی ابن عباس کفت از وی بکریزید بوی کریزید ابوبکر وراق کفت از طاعت شیطان با خدای شده جان کریزید بدرستی که من شما را ترساننده ام بیان کننده از خدای تبارک و تعالی ولا تجعلوا مع الله الها آخر انی لکم منه نذیر مبین کذلک ما اتی الذین من قبلهم من رسول الا قالوا ساحر او مجنون اتواصوا به بل هم قوم طاغون فتول عنهم فما انت بملوم وذکر فان الذکری تنفع المؤمنین وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون ما ارید منهم من رزق وما ارید ان یطعمون ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین فان للذین ظلموا ذنوبا مثل ذنوب اصحابهم فلا یستعجلون فویل للذین کفروا من یومهم الذی یوعدون با خدای تعالی دیکری برستید که من شما را بپیغمبری امر بیان کننده ام چنانکه قوم تو ترا ساحر و جادو و دیوانه خواندند هیچ چیزی بهیچ قوم نیامد پیش از ایشان الا که وی را ساحر کفتند یا دیوانه یعنی اولین کسی که وی را تکذیب کردند تو نیستی پیش از تو دیکران هم تکذیب کردند

انکه بر سبیل تعجب فرمود و گفت آیا ایشان یکدیگر را توصیت کرده اند که پیغمبران را تکذیب کنند نه که ایشان خود گروهی طاغی و ظالمند آنگه فرمود که ای محمد از ایشان بر گرد و پشت بر ایشان آور که تو مستحق ملامت نیستی و کس ترا بدین ملامت نکند در خبر است که چون این آیه آمد رسول عم دلتنگ شد و گمان برد که وحی منقطع شد و عذاب فرو آید حق تعالی برای تسلی رسول این آیه فرستاد و گفت یاد ده این مومنان و عظ گوی که وعظ و پند سود دارد مومنان را آنکه برای ابلاغ حجت ما گفت من نیافریدیم پریان و آدمیان را الا برای آنکه مرا پرستند و عرض مزد آفریدن ایشان عبادت مجاهد گفت الا لیعرفون ابن عباس گفت الا لیعرفوا الی العبودیة و این آیه دلیلست بر بطلان قول مجبره که اگر غرض او کفر و معصیت بودی نگفتی ایشان را برای عبادة آفریدم از ایشان روزی نمیخواهم تا مرا طعام دهند خدای است که روزی دهنده با قوة است بر درستی که آنانکه ظلم کردند ایشان را بود نصیبی مانند نصیب ایشان بر من تعجیل مکنید که شما را مهلت داده ام جانکه ایشان را آنکه گفت وای بر کافران از آن روز که ایشان را وعده داده اند گفته کرد و زجر است و گفته که بعضی لعنت

سورة والطور مکی است چهل و شش آیه است از رسول خدای محمد مصطفی صلی الله علیه و آله روایت است که هر که این سوره بخواند بر خدای واجب بود که وی را از عذاب خود ایمن کرداند و در بهشت با ناز و نعمتش برساند

بسم الله الرحمن الرحیم

وَالطُّورِ وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ طور در زبان عرب کوه باشد و ایجا مراد آن کوه است که خدای با موسی بران کوه سخن گفت بزین معدن بن مقاتل گفت ان دو کوه است یکی را طور سینا گویند برای آنکه بر وی اشجار است و دیگر را طور زیتا برای آنکه بر وی زیتونست خدای تعالی باین کوه قسم یاد کرده است و گفته بحق طور سینا و بحرمت کتابی نوشته در درق و نامه باز کشاده کلبی گفت که این کتابی است که خدای تعالی برای موسی نوشت و موسی علیه صریر قلم میشنید و گفته دیوان اعمال بندگان است و لوح محفوظ نیز گفته اند و بحرمت خانه معمور و آبادان و این خانه ایست در آسمان هفتم و گفته در آسمان چهارم برابر کعبه که آنرا ضراح گویند حرمت او در آسمان همچنانست که حرمت کعبه در زمین هر روز هفتاد هزار فرشته در روند و گرد او طواف کنند که هرگز نوبت بایشان نیابد و خازن وی فرشته است که او را رزین گویند و آن خانه از یاقوت سرخ است در عهد آدم خدای آنرا بزمین فرستاد انکه بروزگار طوفان نوح فرمود تا بر آسمان بردند و آبادانی آن بکثرة زایران و نماز کنان و طواف کنان باشد حسن بصری گفت که این خانه کعبه است و این خانه ایست که در زمین نهادند و معمور است بمردمان و خدای تعالی هر سال آنرا عمارت فرمود و بحرمت آسمان بر داشته یعنی آسمان دنیا که بمنزله سقف است زمین را

طور

و بحق آسمان برداشته یعنی آسمان دنیا که بمنزله سقف است زمین را و بحق دریا بر کرده و تافته همچنانکه تنوری را بتابند رسول علیه السلم گفت بیابد که در دریا نشیند الا حاجی یا معتمری یا مجاهدی که در زیر دریا آتش است و در زیر آتش دریاست و در زیر آن دریا آتش رسول علیه السلم گفت البحر نار فی نار سعید بن المسیب گفت که امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه مردی را گفت از جهودان که دوزخ کجاست گفت دریاست امیر المومنین علی گفت راست میگوئی و در خبر است که رسول علیه گفت روز قیامت دریا ها با آتش کنند یاب و آتش دوزخ برافروزند عبد الله عباس گفت دریا فارغ و تهی از آب امیر المومنین علی روایت کردند که گفت مراد بانی است که در زیر عرش حق و تعالی چندانست که از هفت آسمان تا زیر هفت زمین دریا آبی است آنرا بحر الحیوان خوانند در وقت نفخ صور از وچهل شبانه روز باران آید بدین زمین تا مردم از گورها بر خیزند خدای تعالی سوگند خورد باین چیزها که عذاب خدای واقع و نازل خواهد گشت و آنرا هیچ دافعی و مانعی نخواهد بود جبیر بن مطعم گفت بمدینه آمدم تا با رسول سخنی گویم در باب اسیران بدر اتفاق را وقت صبح بمدینه رسیدم رسول علیه السلم نماز بامداد میکرد والطور میخواند چون با اینجا رسید که خدای تعالی میگوید ان عذاب ربک لواقع ما له من دافع نزدیک آن بود که دلم شکافته شود از خوف خدای و محبة اسلام در دلم شد و چنان گمان بردم که از جای بر نخیزم تا عذاب فرو نیاید ایمان آوردم از ترس خدای يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ يَوْمَ يُدَعُّونَ إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ دَعًّا هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ أَفَسِحْرٌ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ اصْلَوْهَا فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ آن روز که آسمان مضطرب و متحرک شود و بگردش در آید مانند کشتی و بر یکدیگر آید بمانند موج دریا و کوهها در رفتن آیند و این در نفخه دوم باشد که وقت فنا عالم باشد و آن علامت خراب شدن دنیا و اشراط ساعت باشد وای در آن روز دروغ دارندگان خدای و رسولان خدای را آنانکه در باطل خوض میکنند و حق را بیازی و افسوس میدارند روزی که می اندازند ایشان را بعنف و می برند بآتش دوزخ در خبر است که خازنان دوزخ اهل دوزخ را دست بر گردن بندند و موی پیشانی ایشان با پایهای ایشان بندند و در رو در دوزخ اندازند و ایشان را گویند این آن آتش است که شما آنرا بدروغ میداشتید افسحر هذا خازنان دوزخ گویند این کافران را که هی این سحر و جادوی است یعنی در دنیا هر معجزه که شما می نمودند میگفتی که سحر است اکنون این دوزخ که می بیند سحر است یا حقیقت یا شما نمی بینید چنانکه در دنیا میگفتی که چشم ما را مسحور کرده اند اکنون بسوزید باین آتش دوزخ و ملازم باشید بر صبر کنید یا نکنید که یکسان بر شما صبر کردن و ناکردن اگر صبر کنید سود ندارد و اگر جزع کنید بر شما نبخشایند بدرستی که شما را پاداش دهند بر حسب آنچه میکنید إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ فَاكِهِينَ بِمَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ

وَوَقٰهُمْ رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ مُتَّكِئِينَ عَلَىٰ سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ وَأَمْدَدْنَاهُمْ بِفَاكِهَةٍ وَلَحْمٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ يَتَنَازَعُونَ فِيهَا كَأْسًا لَا لَغْوٌ فِيهَا وَلَا تَأْثِيمٌ حق تعالی چون ذکر دوزخیان
کرد ذکر بهشتیان میکند و میکوید که متقیان یعنی پرهیزکاران در بهشتها و نعمت بهشت باشند خوش عیش و متنعم
وخوش دل بانچه خدای با ایشان داد و نکاه داشت ایشانرا از عذاب دوزخ کویند ایشانرا بخورید از
طعامهای بهشت و بیاشامید از شرابهای بهشت نوش و کوارنده بجزاء آنچه کردید تکیه زده در بر یکدیگر
نهاده بر هر تختی حوری نشسته و بایشان دهیم و جفت ایشان کنیم زنان سیاه چشم و فراخ چشم را و
انانکه ایمان آوردند و فرزندان ایشان متابعت کردند ایشانرا بایمان ما برسانیم قیامت فرزندانرا بپدران در
رسانیم و ایشانرا از ایشان باز نداریم و اکرچه درجه فرزندان از ایمان و عمل صالح بحد درجات پدران
نباشد و از ین جهت هیچ نقصان نکنیم آنچه حاصل باشد ایشانرا استحقاق بدهیم و آنچه مستحق باشد
بفضل بدهیم تا ایشان یکدیکر شادمانه باشند که از جمله سرور و کرامات آنست که پدران و فرزندان بیک
جای باشند و از پدران چیزی باز نکیریم برای آنکه ما بر فرزندان تفضل کرده باشیم سعید جبیر کفت از عبد
الله عباس که رسول ع کفت که خدای تعالی فرزندان مؤمنانرا بدرجه پدران برساند و اکرچه دون ایشان
باشند در اعمال تا چشم ایشان بیکدیکر روشن باشد انکه این آیه بخواند وَالَّذِينَ آمَنُوا الآیه و هم ابن
عباس روایت کرد از رسول که چون مؤمن بدرجه رسد کوید بار خدایا مادرم و پدرم و اهل و فرزندان
من کجااند و حال ایشان چیست کویند که ایشان آن عمل نداشتند که اینجا رسند کوید بار خدایا کس
ایشانرا بمن رسان خدای تعالی بفرماید تا ایشانرا بنزدیک وی آرند انکه این آیه برخواند راذان از امیر
المؤمنین علی روایت کرد که روزی خدیجه از رسول ع پرسید که حال آن فرزندان که در جاهلیت مرده اند
جکونه باشد کفت بدوزخ دو ند خدیجه دلتنک شد کفت یا رسول الله فرزندان من که از تو اند کفت ایشان
بهشت اند انکه کفت فرزندان مؤمنان با ایشان باشند در بهشت و فرزندان کافران با ایشان در دوزخ
اکر این خبر درست است مراد فرزندان بالغ باشند برای آنکه خدای تعالی بکناه مادر و پدر فرزند را
نکیرد و ثواب پدران بفرزندان نرسد جز آنکه اطفال مؤمنانرا بفضل بهشت برد و خدای تعالی این معنی
مصرح کرد اینجا و کفت كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ هر مردی در رهن کردار خود باشد جزاء کردار وی
بوی دهند بر وفق آنچه کرده باشد و ما ایشانرا مدد فرستیم میوه و کوشتی از آنچه ویرا آرزو کند از
انواع کوشتها یَتَنَازَعُونَ از یکدیکر میکیرند نای که در و خمر باشد تعاطی آنرا کاس بخوانند
لَا لَغْوٌ فِيهَا در و باطل و لغو و نافرجامی باشد سعید سبب کفته و فحش باشد این زید کفت در و

دشنام

دشنام باشد ابن عطا کفت چه لغو باشد در مجلسی که مجلس بهشت عدن بود و ساقی فرشتکان و ریحان
ایشان تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً و قوم مهمان خدای باشند وَلَا تَأْثِيمٌ و در وی بعلی باشد
که ایشانرا بزه آرد یعنی ایشانرا در خوردن آن بزه نباشد وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ
لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ
فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا وَوَقَانَا عَذَابَ السَّمُومِ و میکردند بر ایشان غلامانی بخدمت که پنداری از غایت
صفا که ایشان چون مرواریدی پوشیده داشته تا هوا و باد و آفتاب آنرا بکرداند و باستعمال
متبدل نشود عایشه روایت کرد که کمتر کسی از اهل بهشت که خدمتکاری را آواز دهد هزار خادم
جوابش دهند لبیک لبیک حسن بصری کفت روزی رسول خدایرا پرسیدند و کفتند یا رسول الله خادم
چون لؤلؤ مکنون باشد مخدوم چکونه باشد کفت چنانکه ماه شب چهارده در جنب ستاره وَأَقْبَلَ
بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ بعضی روی ببعضی آرند و یکدیکر را می پرسند عبد الله عباس کفت چون از کورها
برخیزند دیکر بعضی ازان کفتند در بهشت و این قول بهتر است کویند ما پیش ازین در میان اهل و قوم خود
خایف و ترسناک بودیم خدای تعالی بر ما منت نهاد و ما را نکاه داشت از عذاب دوزخ و سموم
نایبت از نامهای دوزخ و این انکاه باشد که دوزخ باز پس کذاشته باشیم پیش ازین در دنیا بخواندیم یعنی
خدایرا و ویرا عبادت میکردیم خاص و خالص و با او انباز نمیکفتیم که او خداوندی نیکوکار و بخشاینده
است فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ
الْمَنُونِ قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَحْلَامُهُمْ بِهَٰذَا أَمْ هُمْ قَوْمٌ
طَاغُونَ أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ أَمْ خُلِقُوا
مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ یاد ده این غافلانرا بنعمت خدای و عصمت وی که تو کاهن و فال کوی
و دیوانه نیستی این در معتمدان آمد که بر عقبهای مکه مردم را منع میکردند از دیدن رسول یکی می
کفت ساحر است دیکری میکفت شاعر است یکی میکفت کاهن است یکی میکفت دیوانه است و ذلک
قوله أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ یا میکویند که وی شاعر است ما منتظریم و چشم میداریم تا حادثه مرک بوی
رسد بکو ایشانرا ای محمد که انتظار کنید و چشم دارید حادثه روزکار او مرک را در حق من من نیز
چشم میدارم و منتظر میباشم در حق شما آنرا که چشم میدارید در حق من کفتند کاهن آن باشد که کوید
مرا تابعه هست از جن که مرا خبر میدهد از احوال و عیوب بی وحی و کاه کاه سخنها غیب کوید و دعوی
وحی نکند بلکه کوید مرا این علم حاصل است بعضی دیکر کفتند این محمد شاعر است و کار شعر و دو
او چندان باشد که او زنده باشد ما صبر کنیم تا او نیز بمیرد چنانکه شاعران دیکر از طرفه و زهیر و نابغه
دیکر انکه پدر وی در جوانی بمرد تواند بود که وی نیز بمیرد در جوانی أَمْ تَأْمُرُهُمْ یا عقل ایشان این

إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ

نصف الحزب

این سفیهان ایشانرا کر میکنند و میکویند واین برای آن کفت که ایشان دعوی عقل و زیادتی عقل
کردند بر دیکران واز احلام وعقول خود لاف زدند خدای تعالی کفت عقل ایشان این اقتضا کرده
و ثمرهٔ عقل ایشان اینست یا خود ایشان کروهی طاغیانند واز حد وانداز بیرون رفته اند یا می
کویند که این قرآن محمد از خود فرا بافته است واز خویشتن کفته نه چنین است که ایشان کفتند ایشان
ایمان نخواهند آورد و سر آن ندارند که ایمان آرند باین قرآن از عناد وطغیان انکه دلیل کفت بر انکه این
قرآن ساختهٔ بشری نیست که اکر باشد کو ایشان بیارید سخنی مانند این اکر راست میکویید چون زبان زبان
شماست و محمد از شهر و نسب شما و در بشریت و فصاحت و ولایت هم مانند وی آید چون نتوانید آوردن
دلیل کند بر انکه محمد هم نتواند آورد واین کفته وی نیست که اکر بودی شما نیز مثل این بتوانستید کفتن
ام خلقوا یا ایشانرا از هیچ چیز آفریدند عبد الله عباس کفت بی پدر واین کفته وی نیست که اکر بودی
شما نیز مثل این بتوانستید کفتن ام خلقوا یا ایشانرا از هیچ چیز آفریدند عبد الله عباس کفت بی پدر
و کفتند بی پدر و مادر ابن کیسان کفت یعنی ایشانرا سادی آفریده اند عبد الله عباس کفت نه برای
کاری بر ایشان امری و نهی نیست یا ایشان خود را آفریده اند أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا
يُوقِنُونَ أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ الْمُسَيْطِرُونَ أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ يَسْتَمِعُونَ
فِيهِ فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعُهُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَلَكُمُ الْبَنُونَ أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ
مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ
كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ أَمْ لَهُمْ إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ یا آسمان و زمین
ایشان آفریده اند که ایشانرا هیچ علمی و یقینی نیست هم شاک اند و هم متحیر یا خزینهای خدا نزدیک
ایشانست یعنی باران وارزاق خلقان عکرمه کفت یعنی پیغمبری وعلم آنچه خواهد بودن یا خود
ایشان جباران و متکبران اند و کفتند که مسیطر رقیب باشد یعنی ایشان دیّانند بر مردم و بر ایشان
رقیبی نیست یا ایشانرا نردبانی است که بسبب آن میشنوند که چنین است انکه او شنیده است و بسمع او
رسیده است کو حجتی روشن بیار یا خدایرا دختر انند و شمارا پسران بحسب انکه ایشان دعوی کردند
که الملائکة بنات الله یعنی قسمت شما رفیع است چنانکه پسران عالی قدرتر باشند و بر دختران
پسر مرده و سرانکه زهره تر باشد علی اعتقادکم الفاسد و کفتند که مراد اینست که اکر وی فرزندی
اختیار کردی اختیار پسر کردی نه اختیار دختر برای انکه حکیم عالم اختیار بهتر کند اختیار بتر نکند
یا تو که محمدی بر ادای این رسالت از ایشان مزدی میخواهم که ایشان از غرامت آن کران باشند یا نزدیک
ایشان علم غیب است ایشان از آنجا مینویسند یا دعوی میکنند که ما میدانیم که این سخن که محمد
میکوید از حدیث بعث و نشور و ثواب و عقاب آنرا اصلی نیست بعضی از مفسران کفتند این جواب

آنست که ایشان کفتند اکر کار آخرت اصلی دارد ما را بهتر باشد آنجا چنان که کفت وَلَئِنْ رُدِدْتُ
إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا یعنی این غیب از کجا بشما آمد یا از کجا نوشته اید این حدیث یا میخواهند
با تو مکری کنند خود مکر ایشان با ایشان کردید و کید خدای تعالی تدبیری باشد که باز دهد پس
اولیاء خود بر اعداء خود تا قهر و غلبه کنند ایشانرا زجاج کفت معنی آنست که ایشان باین کفتن و جحود
میخواهند تا با خدای کیدی کنند خدای تعالی کیدی بر ایشان فرو آرد بعذاب دنیا و آخرت یا ایشانرا
خدائی هست جز از خدای جل جلاله که او مستحق عبادت است بنعمتی که با ایشان کرد این دعوی نتوانند
کرد انکه تنزیه خویش کرد و کفت منزه است خدای تعالی از انکه با وی انباز گیرند وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا
مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَرْكُومٌ فَذَرْهُمْ حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ
يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ
ذَٰلِكَ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ
تَقُومُ وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَارَ النُّجُومِ ای جواب آنست که کفتند او تسقط السماء کما زعمت علینا
کسفا ایشان بتحکم و تعنت از کفتند پارها آسمان بر ما فرو افکن کفت اکر چنان باشد که ما آسمان پاره
کنیم و پاره از ایشان فرو افکنیم ایشان بجحود کویند این نه پاره آسمانست این ابری است بر هم نشسته
این آیات که خدای جل جلاله کفت واین سخنها که در عقب ام است در این بهری بر جنم و بهری بر تهکم
هر یک عجبی است والزام حجت بر بت پرستان و منکران قرآن از انواع کافران و مشرکان انکه کفت
فذرهم صورت امر است و معنی تهدید یعنی رها کن ای محمد ایشانرا تا بر سند بروز شان آن روز که در آن روز
ایشان مرک بینند و بمیرند آن روز که عنا کشتن و سود ندارد ایشانرا کید وایشان هیچ چیز و نه ایشانرا
یاری کنند یعنی کس نباشد که ایشانرا یاری کند و آنانرا که ظلم و ستم کردند یعنی کافران و مشرکانرا عذابی
خواهد بود پیش از عذاب دوزخ یعنی عذاب کور این قول براء بن عازب است و کفتند قتل و اسارت
روز بدر واین قول عبد الله عباس است و کفتند قحط و جوع هفت ساله است ابن زید کفت مصایب و اوجاع
و آفات و اوجاعست که با ایشان رسد در دنیا و هلاک مال و مرک فرزندان ولیکن بیشترینه ایشان نیدانند
که عذاب با ایشان فرو خواهد آمدن تو ای محمد صبر کن بر حکم خدای یعنی باین انواع عذاب که با ایشان
رسد یا بر آنچه از ایشان بتو میرسد از دنج که تا از ایشان هیچ باکی نبود برای انکه تو بنکاهداشت و حفظ
مائی و در چشم و دیدار مائی و تسبیح کن بثنا و شکر و ستایش خدای خود انکه که بر خیزی از مقام و مجلس خود
و بکو سبحانک اللهم و بحمدک اکر مجلس خیر بود خیرت بیفزاید و اکر مجلس خیر نباشد کفارهٔ کناهت بود
و ابو هریره از رسول علیه السلام روایت کرد که هر که در مجلسی نشیند که در آن مجلس لغو و کفتا کوی باشد چون
بر خواهد خاست بکوید سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ هر چه در آن

مجلس کفته باشد و کرده پیامبر زند و برا ابن زید کفت نماز کن بفرمان خدای چون از خواب برخیزی
ضحاك کفت چون بنماز برخیزی بکوی سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ وَتَبَارَكَ اسْمُكَ وَتَعَالَى جَدُّكَ وَلَا إِلَهَ
غَيْرُكَ کلبی کفت چون از خواب برخیزی تسبیح و تهلیل بکن تا بنماز مشغول شدن کفتند که نماز
بامداد خواست و کفتند که نماز پیشین چون از قیلوله برخیزد و بعضی از شب خدای را تسبیح میکن تا بنماز
مشغول شدن کفتند که نماز بامداد خواهد کن کفتند مراد نماز شام و خفتن است و کفتند نماز شب
وادبار النجوم وقت پشت بر کردن ستارکان امیر المومنین و جمعی از صحابه کفتند که سنت نماز بامداد است
و از رسول علیه السلم روایت است که این دو رکعت نماز بهتر است از هر چه آفتاب بر وی آید ابن
زید کفت فریضه نماز بامداد است سورة النجم مکی است و شصت و دو آیه است ابی امامه از
ابی بن کعب روایت کرد که رسول علیه السلم کفت هر که او سوره والنجم بخواند خدای تعالی او را
ده حسنه بنویسد بعدد هر کسی که برسول ایمان آورد و هر کس که رسول را جحود کرد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى إِنْ هُوَ إِلَّا
وَحْيٌ يُوحَى عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى ۷ حق سبحانه و تعالی قسم یاد کرده
است و سوکند خورده بر نجم عبد الله عباس کفت مراد باو ثریا است اذا رأیت الجوزا والنجم طالع
وکل مخاضات الفرات معابر اذا هوی ای سقط و غاب چون فرو شود مجاهد کفت مراد جمله است
یعنی ستارکان آسمان چون فرو شوند چنانکه کفت بنات یرعن غیر و بحار و ستای برید النجم ای
محافظه حق تعالی بایشان قسم کرد برای آنکه دلیل راه دو تکاشتن ان قوله وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ
يَهْتَدُونَ و زینت آسمانند إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ آسمان دوازده برجست از
ستارکان و در زمین دوازده امامند از معصومان نجبا آن ستارکان راه برند و کمراهان دین
با این ستارکان راه برند و این دوستی صادق علیه السلم نقل کند که وی کفته است فِي الْأَصْلِ كُنَّا
نُجُومًا يُسْتَضَاءُ بِنَا وَفِي الْبَرِّ بَحْرٌ الْيَوْمَ بُرْهَانٌ نَحْنُ الْبُحُورُ الَّتِي فِيهَا لِغَائِصِهَا دُرٌّ ثَمِينٌ وَيَاقُوتٌ وَمَرْجَانٌ عکرمه
کفته مراد بنجوم رجوم است آن ستارکانی که آن شیاطین را رجم کنند چون قصد استراق سمع کنند هر
نجمی از آن رجمی است شیطانی را که قصد کاری کند که وی را نباشد وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ
و هر نجمی از ایشان رجمی است شیاطین انس چون تعاطی کاری کند که وی را نباشد تا بهری را بنو رجم
کنند و بهری را بنار سطوت بسوزند ضحاك کفته مراد بنجوم قرآنست که خدای تعالی نجم از پس
فرستاده است و سوره از پس سوره بیانه فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ اخفش کفت مراد نبات زمین است
یا نش وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ و عرب هر درختی که ساق ندارد نجم خوانند اذا هوی ای مال و سقط

وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى
فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى فَأَوْحَى
إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ
مَا رَأَى أَفَتُمَارُونَهُ عَلَى مَا يَرَى

و تفسیر ایشان کفتند که باد برآید و با این درختان با ساق و بی ساق زند و ایشان را بجنباند تا سر بزمین
آرند برابر کرة سامع ایشان یاد کرد ابو حمزه ثمالی کفت مراد آن ستارکانند که عند قیام ساعت
منتثر شوند و مطموس کردند بیانه قوله وَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ و فی قوله وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ بعضی
دیکر کفتند مراد آن ستارکانند که وقت سحر نزدیک شوند بغروب و برای آن قسم کرد بآنکه علامات
نماز شب کنندکانند که بآن وقت بنشانند و برخیزند و عبادت کنند خدای را دخبر است که علی
ابن الحسین زین العابدین هر شب نماز کردی چون وقت سحر بودی بیابان برای آمدی و بر نکریدی و
کفتی الهی غَارَتْ نُجُومُ سَمَائِكَ وَنَامَتْ عُيُونُ أَنَامِكَ وَهَذِهِ أَصْوَاتُ عِبَادِكَ بار خدایا ستارکان آسمانت
نزدیک رسیدند بفرو شدن و چشمهای خلقان بخفت و او از حرکات ساکن شد و تو خداوندی
که ترا خواب نبرد صادق علیه السلم کفت مراد بنجم رسول است اذا هوی ای انصرف لیلة المعراج در
خبر است که ابو طالب را کفتند که محمد را وقت نماز خفتن باز ندیدیم همه شب در مکه طلب کرد
و علی ابن ابی طالب علیه السلم در کعبه طلب میکرد و ام هانی در حجره طلب میکرد هیچ جای نمی یافت ابو طالب
سلاح برکرفت و بنی هاشم را جمع کرد و بر در کعبه بایستاد و سوکند خورد که صبح برآید و محمد را ندید
یا بد هر کس که بدشمنی وی متهم است وی را این تیغ بکشم چون صبح نزدیک شد ستاره از قطب
آسمان جدا شد بغایت روشنی هر ساعت بزمین نزدیک تر میشد تا بدر خانه فرود آمد چون بدید
رسول بود عم فذلك قوله والنجم اذا هوی و بعضی دیکر کفتند که مراد آن ستاره است که حق تعالی
آنرا علامت امامت امیر المومنین علی کرد و سبب آن بود که سلمان و جمعی صحابه از رسول علیه السلم پرسیدند
که یا رسول الله مقام تو پس از تو کرا خواهد بود کفت آنرا که امشب ستاره از قطب آسمان جدا شود و بخانه
وی فرو شود آن شب اهل مدینه همه بر بامها رفتند تا بیدار آن که باشد که ستاره بخانه ایشان فرود
رود مکر امیر المومنین علی علیه السلم و فاطمه علیها السلم که ایشان ورد خود رها نکردند کفتند که اکر بخانه
ما آید ما را شکر زیاده باید کردن و اکر بخانه ما نخواهد آمدن ما دو که باشیم ایشان هر یکی در محراب
خود بورد مشغول بودند ستاره روشن از قطب آسمان جدا شد و کفتند زهره بود و بحجره زهرا فرو آمد
فذلك قوله والنجم إِذَا هَوَى مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى بحق و حرمت آن ستاره که بخانه علی
ابن ابی طالب افتاد که صاحب شما که محمد است ضال و کمراه نیست بعضی دیکر کفتند سبب نزول سوره
آن بود که چون رسول عم هجرت کرد و بمدینه آمد و مسجد بنا کرد مهاجران که با رسول هجرت کرده بودند
هر یکی در برابر مسجد خانه کردند و در مسجد کشادند چون مدتی برین برآمد اسلام قوی شد و
مسلمانان بسیار کشتند جبرئیل آمد و کفت خدای تعالی میفرماید که درهای خانه از مسجد بر آرند
و از بیرون مسجد درها بکشایند رسول علیه السلم بمنبر بر آمد و خطبه کرد و پیغام خدا برسانید کرد

سازکردند که در برآنند و گروهی صلت خویشی چون عباس و حمزه و جمعی صحابه بجهت خدمت اندر تر
کردند که همانا این خطاب با ما باشد اولین کسی که او را آن در بر آوردن در پیش گرفت امیر المومنین علی بود و
فاطمه را گفت مادر و پدرم فدای تو باد این خطاب بر پاتست توانستی در تو را کن بر آور تو خدای تعالی
ترا نمی فرماید تو و علی از نشید و بگذشت عباس و حمزه پیش رسول رفتند و گفتند ما را چرا بیرون باید کرد گفت
خدای میفرماید که در برآرید چندانکه گفتند هیچ فایده نبود گفتند چندانی رها کن که سوراخی
باشد که بنگریم و روی تو بر بینیم گفت رخصت نیست گفتند چندانی که آواز تو بشنویم گفت دستوری
نیست برخاستند و درها بر آوردند و صحابه طمع بریدند و در بر آوردند و در امیر المومنین گشاده
رها کردند منافقان چون چنان دیدند گفتند الا ان محمدا قد ضل فی علی خدای تعالی این سورة فرستاد
والنجم اذا هوی بحق ستارگان که فرو میشوند که رسول ما ضال و غاوی نیست انکه رسول علیه السلم
بمنبر آمد و بجواب انانکه گفتند چرا علی را تخصیص کردی و در او رها کردی خطبه کرد و گفت
دران خطبه والله ما سددت ابوابکم ولا فتحت باب علی بل الله سد ابوابکم وفتح باب علی بخدای که
من در شما بر بیاوردم و در علی نگشادم لیکن خدای در شما بر آورد و در او رها کرد عروة بن الزبیر
روایت کند از جماعتی که عتبه بن ابی لهب چون این سورة فرو آمد گفت والله لاوذین محمدا بخدای که
محمد را برنجانم رسول علیه السلم دلتنگ شد و بر او دعا کرد و گفت اللهم سلط علیه کلبا من کلابک
بار خدایا سگی از سگان بر او مسلط گردان تا او را بخورد از این سخن دیری بر نیامد که با جمعی از کافران
بازرگانی رفت در راه بمنزلی فرود آمدند آنجا دیری بود راهب آواز داد که این زمین سباع است
خود را نگاه دارید ابو لهب گفت یا معشر قریش اعینونی اللیلة فانی اخاف علی ابنی دعوی محمد مرا یاری
دهید امشب که من میترسم از دعای محمد بر پسرم ایشان جمله رحلها جمع کردند و بر بالای هم جایی
عتبه ساختند و ایشان بر اطراف او بخفتند چون از شب پاره بگذشت شیری بیامد و از جمله ایشان کسی
کژ نکرد و بجست و بر بالای آن رحلها شد و سر عتبه را از تن بر کند و آواز داد که قتلنی بد محمد خدای
محمد مرا بکشت این بگفت و در حال بمرد و شیر او را بدرید و بخورد و برگردید و تعرض بکسی دیگر نکرد
وما ینطق عن الهوی او سخن نگوید یعنی محمد از سر هوا نفس مراد و میل و مجرد نیست آن سخن که میگوید
الا وحی یوحی بمعنی بری که بوی میرسانند و القا میکنند از قبل خدای عز و جل بیاموزد او را کسی که او سخت
قوة است یعنی جبرئیل علیه السلام و چندان است که بیک دم زدن از آسمان هفتم بزمین آید و آنکه که وحی آرد
بیک ساعت برفق و بازآمدی علمه شدید القوی ذو مرة فاستوی وهو بالافق الاعلی
ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی فاوحی الی عبده ما اوحی ما کذب
الفواد ما رای افتمارونه علی ما یری او را آموخت و یرا کسی که قوتهای عظیم دارد خداوند قوة عظمت

کلبی گفت و از شدت جبرئیل آن بود که هفت شهرستان قوم لوط را از قعر زمین بر کند و در هوا چندان برد
که آواز مرغان ایشان اهل آسمان بشنودند آنگه سرنگون کرد و بینداخت ابن عباس گفت ذو مرة ذو منظر حسن
قتاده گفت ذو خلق طویل حسن او نیز الا وی دران بود فاستوی یعنی تمام خلق بود و نیکو صورة و تمام الا
وهو یعنی محمد علیه السلم بالافق الاعلی بود مفسران گفتند افق اعلی اقصای دنیاست نزدیک مطلع آفتاب در
آسمان قتاده گفت افق اعلی آنجاست که روز از وی بر می آید و گفتند معنی اینست فاستوی جبرئیل
راست بایستاد بران صورة که خدای تعالی وی را آفریده بود برای انکه جبرئیل علیه السلم چون برسول
آمدی بصورة مردی آمدی بر این قول وهو ضمیر جبرئیل باشد و بر قول آنکه گفتند فاستوی راست
بایستاد جبرئیل وهو یعنی محمد خلاف کرده اند که این مساواة در چه چیز بود بعضی گفتند در قوة بر
آسمان شدن راست شدند با یکدیگر بعضی دیگر گفتند راست شدند در علم بوحی ثم دنی فتدلی
علما در معنی این آیه خلاف کردند عبد الله عباس و قتاده و ربیع گفتند نزدیک شد جبرئیل پس از
آنکه بافق اعلی مستوی شد دنا من الارض بزمین نزدیک شد فتدلی فنزل بالوحی الی محمد وحی
بمحمد فرود آورد تا بمحمد چنان نزدیک شد که مقدار کمانی باشد بعضی دیگر گفتند در کلام تقدیمی و
تاخیری هست و معنی آنکه ثم تدلی فدنی برای آنکه تدلی سبب دنو باشد او را تدلی بود آنگه دنو
و نزدیک و اصل تدلی نزول باشد بچیزی تا با او نزدیک شوند بعضی دیگر گفتند ثم دنا الرب من محمد
فتدلی وقرب منه و این روایت انس است در حدیث معراج که گفت ثم دنا الجبار من محمد فتدلی حتی
کان منه قاب قوسین او ادنی یعنی قدیم تعالی برسولش نزدیک شد بمعنی رحمة و تمکین محمد و مکانت او
و علو مرتبة او نه قرب مسافت بر حقیقة چنانکه گفت واذا سألک عبادی عنی فانی قریب و معلوم است
که قرب مسافة از صفات اجسام است بعضی دیگر گفتند دنا محمد من ساق العرش فتدلی فاهوی للسجود
رسول علیه السلم بساق عرش نزدیک شد بشکر آنکه آنجا رسید بسجود شکر کرد آنگه چنان نزدیک
شد که مقدار دو کمان حسین بن الفضل گفت محمد بعرش نزدیک شد چون در او نگرست یعنی دست
در جمعه از قوائم عرش زد و قدمش را جای قرار نبود معلق ایستاده بفرمان خدای بعضی از اهل
معانی گفتند این عبارتست از تاکید محبت و غایة رفعت منزلت و اصل این آنست که دو معاهد و هم
سوگند در جاهلیة چون خواستندی که عقد صفا و عهد وفا موکد کنند کمانها بیاوردندی و
بیکدیگر بازنهادندی یعنی ما متظاهریم و متعاونیم هر یکی از ما معاونت و حمایت صاحبش خواهد
کردن او ادنی قیل بل ادنی بلکه نزدیکتر بعضی از محققان گفتند برای آن او گفت که آنجا حدی محصور
و محقق نبود فاوحی الی عبده جبرئیل وحی بمحمد کرد آنچه خدای بجبرئیل وحی کرد و در او هیچ خیانتی و
زیادتی و نقصانی نکرد سعید بن جبیر گفت وحی این بود الم یجدک یتیما فاوی تا آخر سورة و بعضی گفتند

وحی آن بود که او را گفت بهشت حرامست بر پیغمبران تا تو اندر نشوی و بر امت‌ها تا امت تو در نشوند و بر امتان تا امت تو در نشوند ابوالحسن الاهوازی را پرسیدند ازین آیه گفت این که دانند

بَيْنَ الْمُحِبِّينَ سِرٌّ لَيْسَ يَحْكِيهِ حَظٌّ وَلَا قَلَمٌ عَنْهُ فَيُفْشِيهِ سِرٌّ يُمَازِجُهُ أُنْسٌ يُقَابِلُهُ نُورٌ تَحَيَّرَ فِي بَحْرٍ مِنَ التِّيهِ و در تفسیر

اهل البیت است که حق تعالی شب معراج تقریر امامت امیرالمومنین علی کرد با رسول و معنی آیت فَأَوْحَى

إِلَىٰ عَبْدِهِ فِي عَلِيٍّ مَا أَوْحَىٰ آنکه چون وقت در آمد گفت بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ این ما همان ماست یعنی

مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فِي عَلِيٍّ لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ دل او با او دروغ نگفت در آنچه دید بعضی

گفتند فواد و عا دلست یعنی فواد که عادت شک کرد در آنچه دید خلاف کرده اند تا چه دید

گفت جبرئیل را دید بران شکل که بر آسمان باشد و اجاری که درین معنی آورده در آنچه رسول علیه

السلم خدا را دید هیچ شک نیست که ظاهر آیه اینست که مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ دل محمد در آنچه دید

دروغ نگفت با و اضافه رویت با دلست و رویت دل علم باشد اگرچه لفظ قران و خبر بر و تراست چون

بدل معلق است چون علم باشد که ادراک بدل کنند بچشم کنند و چند او را از صحابه سوال و تیر

کردند که رسول را پرسیدند که شب معراج خدا را دیدی گفت رَأَيْتُهُ بِفُؤَادِي لَمْ أَرَهُ بِعَيْنِي و قول را بر ای

حمل کردن بر عموم اولیتر باشد که هر چه دید از الاو نعما و بهشت و دوزخ و هر چه آن شب دید ما تأمل

آن باشد مسروق گفت که عایشه را گفتم که رسول خدای شب معراج خدای را دید گفت متغیر شد و گفت

سخن گفتی که موی بر اندام من برخاست گفتم پس چیست این که در قرآن میگوید گفت کجا گفت در

سوره والنجم گفت بخوان من بخواندیم تا اینجا رسیدیم گفت و یا ساکن باش این بر هب بلکه تا بکدام

برده اند و تو چه گمان برده ای اِنَّمَا ذَاکَ جِبْرِیْلُ فِی صُوْرَتِهِ او جبرئیل را دید در صورت خود آنکه گفت هر که

ترا گوید که محمد خدا را دید دروغ گوید چه خدای تعالی میگوید لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ

أَفَتُمَارُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ هی جدا میکنید با او بر آنچه دیده است افتمارونه هی انکار میکنید و را بر آنچه دیده

است وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا

يَغْشَىٰ مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ بدرستی که دید و یرا یکبار دیگر یعنی

جبرئیل را علیه السلم گفت جبرئیل را بران صورت که در آسمان باشد دو بار دیدم یکبار اول نوبه کروحی

آورد رسول علیه السلم بکوه حرا رفته بود نگاه کرد شخصی دید که روی آسمان بپوشیده چنانکه از آسمان

هیچ پدید نبود و بر رسول علیه السلم سلام کرد رسول از وی بترسید و از هوش برفت باز بهوش آمد جبرئیل

سوره فاتحه بر وی خواند تفسیر قوله وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ یعنی جبرئیل با فق مبین بود بار دیگر در سدره منتهی

دید بران شکل و صورت و آن درختیست در سدره منتهی زان گویند که علم خلایق تا بانجا باشد آن نهایت علم خلق

است عبدالله عباس گفت کعب الاحبار را پرسیدم از سدره منتهی گفت آن درختیست در اصل عرش و

شاخ و برگ او بر حاملان عرش است و علم خلایق تا آنجا برسد و آنچه ورا آنست غیب است آنرا

جز خدای نداند و گفته برای آنکه ارواح مومنان آنجا رسد ابو هریره گفت که رسول خدای گفت شب

معراج بسدره منتهی رسیدم مرا گفتند که این سدره است که هر کسی که از امت تو بر وی باینجا رسد چون بر

سنت تو باشد گفت نگاه کردم چهار جوی دیدم که از زیر وی بیرون می آمد و ذلک قوله وَأَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ

آسِنٍ إِلَىٰ قَوْلِهِ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى یکی از آب و یکی از شیر و یکی از می و یکی از انگبین درختی بود که سوار بیک ودو

سایه وی صد سال برفتی اسما بنت ابی بکر گفت که از رسول شنیدم که در نبق او در بری انگشت بود از رنگ

صامت میوه او بشکل قلها مقاتل گفت لیک برگ او هر دیار را سایه کند میوه و بار او انواع حلی و حلل و

هر لون از الوان میوه بر وی باشد و اگر سواری یک روز بر اسپی نشیند و خواهد که گرد ساق او گردد

به پیشه بعرش برسد و آن نرسد و در سایه او عبدالله سلام گفت که رسول را پرسیدند از وصف سدره

منتهی گفت درختیست در آسمان هفتم بر و انگه هزار هزار شاخ است بر هر شاخی هفتاد هزار هزار برگ است

بر هر برگی از هزار هزار کرد و بر فرشته است هر کرد و سی هزار هزار با و گفته که سدره منتهی و طوبی

هر دو یکی است اذ یغشی السدره چون از پوشید سدره را آنچه باز پوشید تا از آن نور روشن شد و

رسول علیه السلم که بر هر برگی از برگهای وی فرشته دیدم که خدا را تسبیح و تهلیل میکرد وابو

هریره روایت کرد درین آیه که آنچه بوی رسید و وی را باز پوشید نوری بود از انوار ملک تعالی و فرشتگانی

مانند کلاغ که بر روی نشیند گفت چون باینجا رسیدم با من سخن گفت و گفت از من حاجت بخواه و در

خبر دیگر گفت شب معراج بسدره منتهی رسیدم و شناختم که آن درخت سدره است برگ و باد بغش

دیدم مانند سبوهای بزرگ و برگش مانند گوشهای پیلان آنکه که بوی رسید از نور خدای جل جلاله

آنچه بجوی رسید که وصافان از وصف او عاجز باشند جنة المأوی نزدیک آن درختست و

دست راست عرش است و جای شهیدانست مَا زَاغَ الْبَصَرُ چشم او بکردید و میل نکرد و از آنچه

خدای وی با او نمود بود تعدی نکرد و از عجایبی که و یرا امر کردند بدیدن آن عدول ننمود لقد رأی

بحدای که بدید از آیات خدای تبارک و تعالی آنچه بزرگتر و نیکوتر بود چون و یرا آسمان بردند

و ملکوت آسمانها بوی نمودند أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ أَلَكُمُ

الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنْثَىٰ تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ خطاب کرد مشرکانرا و گفت هیچ بینید شما ای آنها که

دعوی میکنید که لات و عزی و منوة خدایانند و اینها بتان و ماده کانند لات ثقیف را بود بطایف

که ایشان ویرا پرستیدندی و گفته‌اند که لات نخله بود و قریش آنرا پرستیدندی و عزی از آن غطفان

بود و مناة هذیل را و خزاعه را بود و گفته‌اند این هر سه بتانی بود از سنگ و هر که ایشانرا پرستیدندی

و گفته‌اند که عزی صنمی بود غطفانرا سعد بن ظالم نهاد برای ایشان و سبب آن بود که او بمکه آمد قریش

رادید که سعی صفا و مروه کردند تا بطن نخله آمد مقوم خود را گفت که اهل مکه را دو کوه است
که آنجا طواف میکنند و خدایی هست ایشانرا که می پرستند و شما را نیست میگفتند پس چه فرمای
گفت من تدبیری سازم برفت و سنگی از کوه صفا برکند و یکی از مروه و بیاورد و بنهاد در برابر
یکدیگر گفت این صفا و مروه شماست و سه سنگ بگرفت و برهم نهاد در بن درختی از خرما و گفت
این معبود شماست این را می پرستید و آنرا طواف میکنید همچنین میکردند تا رسول علیه السلم مکه را بگشاد
بعد از آن خالد را بفرمود تا آنجا روند و آن سنگها را بردارند و آن درخت را از بیخ برکنند آنجه چند دیرا بکشتند خالد
برفت و آن درخت را از بیخ برکند و عروق او را ببرید از بیخ او زنی بیامد عریان او را بکشت و باز
آمد و رسول را از آن خبر داد گفت آن عزی بود صنم غطفان و اخری صفت مناة است بر سبیل مذمة
یعنی متاخره وضیع القدر مشرکان گفتند که این بتان و فرشتگان دختران خدا اند ایشانرا گفتند
که این بتان و فرشتگان له شما را فرزندان نرینه باشد و خدا را مادینه آنچه بهتر است برای خود
اختیار کردید و آنچه فروتر و خسیس تر برای خدا این قسمتی است بخیلانه از حق و ناصواب
إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا
الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَىٰ أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّىٰ فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ
وَالْأُولَىٰ نیستند این بتان الا نامها که شما و پدران شما بر ایشان نهاده اید خدای تعالی بدان هیچ
حجتی و بینتی نفرستاده است ایشان پیروی نمیکنند الا گمان را و آنچه هوای دل ایشان در آنست یعنی
از خدای و استحقاق عبادت بر ایشان جز نامی نیست و آن نام شما نهاده اید و پدران شما الکم بعضی
بگمان و بعضی بهوای نفس بی حجتی و بینتی و بصیرتی آنرا می پرستید و بدرستی که بر ایشان آمد از خدای
هدایت ایشانند و عبادت جز خدای را نشاید کردن ام للانسان استفهامست بر سبیل انکار یعنی
نیست مردم را آنچه تمنا میکنند و آرزو میخواهند می پندارند که این بتان شفیعان ایشان خواهند بود
این خیالی باطلست فاسد ایشانرا هرگز شفیع نباشد خدایراست دنیا و آخرت آنچه خواهد بدهد و آنچه
خواهد منع کند نه بهوا و مراد کافران که آنچه ایشان تمنا کنند ایشانرا باشد وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي
السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَىٰ إِنَّ الَّذِينَ لَا
يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيُسَمُّونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْأُنْثَىٰ وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا
الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ
الدُّنْيَا ذَٰلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدَىٰ
بسا فرشته که در آسمانهاست و این کافران می پرستند و اعتقاد کرده اند که ایشان دختران اند و شفاعت
خواهند کرد در حق ایشان ایشان هیچ شفاعت نکنند و اگر شفاعت کنند هیچ سود ندارد شفاعت ایشان

ایشانرا

ایشانرا مگر پس از آنکه خدای دستوری دهد آنرا که خواهد و رضا دهد بدرستی که این کافران
که بقیامت ایمان ندارند فرشتگانرا بنام زنان میخوانند از آنجا که گفتند که فرشتگان دختر خدای اند
و ما لهم به من علم ایشانرا بآن هیچ علمی و دانشی نیست ایشان متابعت نمیکنند الا گمانرا و گمان از حق هیچ
غنا نکند و هیچ سود ندارد و بجای او نایستد آنگه رسول را فرمود و پس گفت و اعراض کن از آنکس که او
اعراض کند و پشت بر ذکر ما آرد یعنی قرآن و گفتند مراد توحید است و ایمان و گفتند رسولست علیه
و نخواست الا زندگانی دنیا ذلک مبلغهم مبلغ ایشان از علم و دانش اینست و چون از دین نمی دانند و
علمی نیست ایشانرا بثواب آخرت و احوال قیامت قدر علمشان و نهایت علمشان اینست که دنیا بر آخرت
اختیار کردند آنگه گفت خدای تو عالمتر است بآنکس که گمراه شد از راه و بآنکس که راه برده است و راه
یافته یعنی همه را داند و شناسد و هیچ بر وی پوشیده نیست وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لِيَجْزِيَ
الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ
إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ
أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَىٰ خدایراست آنچه در آسمان
و زمین است بملک و ملک که هر کس که از آن چیزی دارد بعاریت دارد و چون همه او را باشد جزا او را
باشد تا جزا دهد آنانرا که بدی کرده باشند یعنی بنیکویی آنکه گفت الذین الا که اجتناب کنند از بزهای
بزرگ و از گناههای کبیره و از فواحش و منکرات الا گناهی که بقصد از ایشان در وجود آید یا گناهی
صغیره و خرد بحقیقت خدای تو را مغفرتی واسع و آمرزشی بسیارست بیامرزد گناه خود را و بیان موحدان
نکند گفتند که لمم آنست که قصد کند که بکند و نکند الا که توبه کند و این قول مجاهد است و معاویه
از عبد الله عباس بعضی گفتند مراد آن گناههاست که در جاهلیت کردند و سبب نزول آیه آن بود که
مشرکان مسلمانانرا گفتند که شما تا بودید با ما این معاصی و فواحش میکردید اکنون بر ما عیب میکنید و
مارا وعید میکنید خدای تعالی این آیه فرستاد و این قول زید بن ثابت است و در روایتی از عبد الله عباس بعضی
دیگر گفتند که بهترین چیزی که بلمم ماند و تفسیر آن میتوان کرد آنست که ابوهریره روایت کرد از رسول
علیه السلم که او گفت چون خدای تعالی نام کسی در زنا نویسد آن لامحاله دریابد اگر بچشم
بکرد زنا چشم باشد و اگر زبان بگوید زنا زبان باشد و اگر لمس کند زنا دست باشد و اگر سعی
کند زنای پای باشد و اگر بفرج کند آن زناست و فاحشه و آن دیگر آن لمم باشد یعنی حسنه و امثال
با زنا فرج عطا گفت لمم عادة نفس گناهی که مرد بعادت کرده باشد و آن آنست که رسول علیه السلم گفت
ما من مؤمن الا وله ذنب يصيبه الفينة بعد الفينة لا يفارقه حتى يفارق الدنيا محمد بن الحنفيه گفت لمم هر
چیزی باشد که مردم با او همت کند از خیر و شر و دلیل این تاویل آن خبر است که روایت کرده اند که

الشیطان لمة وللملک لمة ولمة الشیطان الوسوسة ولمة الملک الالهام معنی آیت آنست که خدای
تعالی کفت من محسنان را جزا نیکو تا آنان کنم که ایشان را کرده باشند و ایشان آنانند که از کبایر و
فواحش اجتناب نمایند الا کناهی که از آن توبه کنند یا صغیره و اکر چه توبه نکنند یا کناهی که کرده
شود بی قصد آن نخدای معفو باشد خدای تو فراخ آمرزش است هر چند بزرک باشد و کناه بود
اکر چه عظیم بود رحمت خدای از او بزرکتر است یکی از بزرکان بسیار کفتی آلهی اکر همه عالم را بیامرزی
مشتی خاک را آمرزیده باشی و اکر همه عالم را بسوزی مشتی خاک را سوخته باشی بر تو دشوار نیست آمرزیدن
کناه و در خبرست که حسن هانی ابو نواس را در خواب دید کفت ما فعل الله بک یا ابا نواس را در خواب دید کفت
خدای با تو چه کرد غفر لی بابیات قلتهما در ایام رنج بود چند که کفته بودم و آن اینست
یا انا عبد الله حتی اذا اذنبت لا یغفر لی ذنبی الغفور رحیم من بنی آدم فکیف لا ارجوه من ذنبی هو اعلم
بکم او اعلم است بشما چون شما را از زمین بیافرید یعنی آدم را که اصل شما اوست و برای آنکه نطفه
مردان غذا است و غذا از زمین است پس از زمین آفریده باشد و چون شما بودید در شکم مادران خود پس
خویشتن را تزکیه مکنید و مدح یکدیکر مکوئید و براءة ساحت خود بزبان خود مکوئید مجاهد و
مقاتل کفتند جماعتی را عادة بود که طاعات خود را یاد کردندی و آن تبجح کردندی که نماز و روزه ما
و زکوة ما و حج ما خدای تعالی این آیه فرستاد و کفت خود را مستائید که او داناتر است آن خدائی که عالمترست
متقیان که کفت که از معاصی بپرهیزد و بطاعات عمل کند و آنچه کند برای خدا کند افرایت الذی
تولی واعطی قلیلا واکدی اعنده علم الغیب فهو یری ام لم ینبأ بما فی صحف موسی و
ابراهیم الذی وفی الا تزر وازرة وزر اخری وان لیس للانسان الا ما سعی وان سعیه
سوف یری ثم یجزیه الجزاء الاوفی عبدالله عباس و سدی کفتند که این آیات در حق عثمان بن
عفان آمد که عادة او بود که صدقه و نفقه نکو کردی برادری بود او را از ام او عبد بن ابی سرح و او منافق
بود او را ملامت میکرد بر آن دادن کفت چنین که تو میکنی زود باشد که درویش شوی و محتاج کردی بجواب
عثمان کفت مرا کناهان بسیار است این برای آن میکنم تا کفارت کناهان من باشد او کفت این اشتر که داری
با رحل و آلت بمن ده تا جمله کناهان تو بر کیرم اشتر بدو داد و کواه بر وی کرفت و دست از آن صدقه دادن
بکشید خدای تعالی این آیه فرستاد و کفت افرایت الذی دیدی ای محمد آن مرد که بکردید و پشت بر
داد و زر اندک و چیزی اندک داد و باز ایستاد عبدالله بن سعد یعنی آن اشتر که بوی داد و الذی و آن چیز
که میکرد باز کرفت چون آیه آمد بر آن تأسف شد و بار دیکر کردن و عطا دادن شد عطاء بن یسار کفت
آیه در مردی آمد که بری ساخته بود تا پیش رسول آید یکی بوی کفت چه خواهی کردن او را کفت ما را از خیر
وی نصیبی باشد کفت این که ساخته ام ده من بده تا کناهان تو بر کیرم این آیه فرو آمد اعنده علم الغیب

انکارست

انکارست برانکس که او تحمل کناه غیری خواست کردن کفت بنزدیک او علم غیب است که با او چه
خواهند کردن و او می بیند یعنی میداند که آنچه او کفت از تحمل کناه دیکری جایز است که او کفت
یا خود او را خبر نداده اند از آنچه در صحیفها و اسفار و اجزای تورات موسی است و در صحف ابراهیم علیه
السلم که او وفا کرد بعهد های خدای که هیچکس کناه خود بر دیکری ننهد بعضی از مفسران کفتند پیش
از ابراهیم علیه السلم ظلمه روزکار را عادة بود که پدر را بکناه پسر بکرفتندی و برادر را بکناه برادر
بکشتندی و خویش را بخویش بکرفتندی تا که خدای تعالی ابراهیم را بفرستاد و بر وی انزال کرد در صحف
وی که الا تزر وازرة وزر اخری و ابراهیم را وصف کرد بوفا و وفاء او آن بود که عمل کرد بر آنچه وی را
فرمودند و قیام کرد بکذاردن رسالة بخلق و از عهده تکلیف نبوة بیرون آمد و بهمه وفا کرد ربیع
کفت که بآنچه بخواب دید وفا کرد و در [illegible] کرد ابو العالیه کفت ارکان اسلام تمامی بجای آورد
و ذلک قوله و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن عطاء بن السائب کفت ابراهیم علیه السلم با خدای
عهد کرد که هیچ چیز نخواهد از هیچکس جز از خدای تعالی چون او را در آتش انداختند جبرئیل آمد با او
کفت هیچ حاجت داری کفت دارم اما بتو نه خدای تعالی باین خصلت بروی ثنا کرد ابو بکر وراق کفت ابراهیم
بشرط دعوی قیام نمود خدای تعالی کفت اسلم او کفت اسلمت لرب العالمین خدای تعالی او را بصحة
دعوی مطالبه کرد و امتحان کرد او را بنفس و فرزند تن بنیران داد و فرزند بقربان داد و مال بمهمان
داد خدای تعالی وی را وفادار خواند از سهل بن عبدالله از پدرش روایت کرده اند که رسول علیه السلم
کفت خبر دهم شما را که خدای تعالی چرا ابراهیم را وفادار خواند کفتند بکوی یا رسول الله کفت برای آنکه
هر بامداد و شبانکاه بکفتی فسبحان الله حین تمسون و حین تصبحون الی تظهرون و جامع بیان این که الا
تزر وازرة وزر اخری و میان آن آیه و لیحملن اثقالهم و اثقالا مع اثقالهم انست که آن آیه محکم است
بر ظاهر خود و این آیه متاولست در ائمه ضلالت آمده است کفت ایشان بار کناه خود بر کیرند و بار
کناههای دیکر یا بار کناههای ایشان یعنی شغل بار کناهان آنانکه بدعا ایشان ضال شده باشند چنانکه
پیغمبر علیه السلم کفت من سن سنة فله وزرها و وزر من عمل بها الی یوم القیمة من غیر ان ینقص من وزرهم
شی معنی آنست که و مثل وزر من عمل بها و ان لیس للانسان الا ما سعی و نکوئیست آدمی را الا آنچه کرده
است یعنی جزا و ثواب و پاداش آنچه کرده باشد و مراد بسعی عملست و اخباری که روایت کرده اند از
آنکه خدای فرزندان را بسعی و صلاح پدران بهشت برد و کفتند این آیه منسوخست بقوله والذین آمنوا
واتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم و این درست نیست برای آنکه میان این دو آیه منافاتی
نیست و جمع میان ایشان درست است و اخبار با آنکه احادست محتملست اولی آنکه مطابق این آیه باشد
و آیه محکم است و اخبار بجای خود ست ثعلبی در تفسیر خود آورده است که عبدالله طاهر والی خراسان حسین

بن الفضل را بخواند و گفت مرا سه اشکلست در قرآن گفت آن کدام است گفت قوله تعالی فی قصة ابن
آدم فاصبح من النادمین و رسول میگوید الندم توبة چرا توبهٔ وی مقبول نشده بود دیگر قوله وان لیس
للانسان الا ما سعی پس اضعافا مضاعفة چیست دیگر قوله تعالی کل یوم هو فی شان او هر روز در
کاری و شانی دیگر است و قوله عم جف القلم بما انت لاقٍ مناقض اینست حسین بن الفضل جواب داد
که پشیمانی او بر قتل نبود بر حمل بود و ندم بر حمل توبه نباشد از قتل و جواب از آیه دوم وان لیس
للانسان این عدل باشد و اگر یکی را هزار جزا دهد فضل باشد و جواب از آیه سوم که هر روز در
شانی است باول ابتدا کرده و بذکر احوال اعاده کند عبد الله طاهر را این جواب خوش آمد برخاست و
بوسه بر سر وی داد و جوابی دیگر این سایل را آنست شانی ترک او لا ندم مجرد توبه نباشد تا قصد باوی
نبود چون قصد اوی بود هم توبه نباشد تا آنکه عزم باوی مقارن باشد که در مستقبل مثل آن عمل
نکند و چون توبهٔ وی برین وجه نبود توبه نبود و جواب دوم مسئله آنست که جز خدای نداند
که بر هر فعلی که مکلف بکند بر وجه مامور به چه مقدار ثواب باشد او را و مقادیر ثواب و عقاب جز
خدای نداند و باد له و مقادیر استخراج نتوان کرد از اعمال که دو اوّل که زید طاعتی کند بر وجهی
او را یک ثواب واجب بود بدان و عمرو همان طاعت بکند صد جزو ثواب مستحق بود لاختلاف الوجه
الذی یقعان علیه و جواب سوم مراد بجف القلم بما انت لاقٍ آنست که در اول حکم کرد و بنوشت که
در اوقات مستقبل بحسب مصلحت هر روز و هر ساعت چه خواهد کرد انکه او قات بکرد و بیکند
ابوبکر وراق گفت الاماسی الاماثوی الا تجرنة کرده باشد یا نه قوله علیه یحشر الناس علی نیاتهم
وان نیته وانکه کردار و عمل وی نقد باشد که جزا یعنی جزا و عمل و سعی وی بوی نماند نکرد بی
جزا دهند جزاء تمام و هیچ نکاهند و ناقص نکرده اند وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ
وَأَبْكَىٰ وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ وَأَحْيَا وَأَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَىٰ مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا
تُمْنَىٰ وَأَنَّ عَلَيْهِ النَّشْأَةَ الْأُخْرَىٰ وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ وَأَقْنَىٰ وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشِّعْرَىٰ بازگشت و
نهایت کارها با خداست جل جلاله تا هر یکی را بعد استحقاق جزا دهد و گفته اند ابتدا منه و ازوست
و نهایت اجال بدو و بعضی دیگر گفته نهایت فکرت تا بدوست چون بدو رسد برسد با نیش قوله
لا فکرة فی الرب شهر بن حوشب از ابوهریره روایت کرد که یک روز رسول در مسجد رفت و
اصحاب را گفت فیم انتم شما در چه کارید گفتند نتفکر فی الله در خدای اندیشه میکنیم گفت
تفکروا فی الخلق ولا تفکروا فی الخالق فانه لا یحیط به فکره در خلق اندیشه
کنید در خالق که فکرت بوی نرسد حق تعالی هفت آسمان بیافرید بر سری هر آسمانی پانصد ساله
راهست و از آسمان تا آسمانی پانصد ساله راهست و هفت زمین همچنین آفرید و در آسمان هفتم

وی ادریائیست عمقش چندانکه از زیر هفت زمین تا بالای هفت آسمان و خدا بر آن دریا فرشته
است که آب آن دریا تا کعبش بیش نیست وانه هو اضحک وابکی و او آن خداست که بخنداند و بگریاند
یا که اسباب خنده و گریه حاصل کرد الله که عند آن ضحک و بکا حاصل شود پس گریه و خنده از
وی باشد و سبب آن از خدا بود و اگر مطلق فعل خدا بود ی امر و نهی بوی تعلق نگرفتی و نگفتی
فلیضحکوا قلیلا ولیبکوا کثیرا و حقیقت خنده بفتح و گشادگی باشد در اطراف روی نزدیک عجبی که
خندیا شادی که در دل آید و گریه جریان آب چشم باشد بر روی از غمی که در دل آید و باشد که
از غایت شادی بود چنانکه گفت ومن السرور بکاءٌ عایشه گفت سبب نزول این آیه آن بود که رسول علیه
السلم بقومی بگذشت از صحابه که میخندیدند گفت لو تعلمون ما اعلم لبکیتم کثیرا ولضحکتم قلیلا
جبریل آمد و این آیه آورد وانه هو اضحک وابکی رسول باز پس آمد و آیه بر ایشان خواند و گفت چهل گام
نرفته بودم تا جبریل آمد و این آیه آورد هر مقسرای پرسیدند که فرشتگان را خنده باشد گفت هرچه
زیر عرش اند تا خدای دوزخ بیافریده است نخندیده اند عمر را پرسیدند که اصحاب رسول خندیدندی
گفت ای والله ولیکن ایمان در دل ایشان استوارتر بود از کوهها در اسی مجاهد گفت اهل بهشت را
در بهشت بخنداند و اهل دوزخ را در دوزخ بگریاند روایت کرده اند که جهودی از امیر المومنین
پرسید از این آیه و گفت خندانیدن و گریانیدن فعل حکیمان باشد مثل سفیهان است امیر المومنین
گفت معنی آنست که اوست آن خدای که ابر را بگریاند بباران و باغ را بخنداند در بهاران بشکوفهای
الوان ابکی السحاب بالامطار واضحک الاشجار بالانوار دلها عارفان را بخنداند بانبار عرفان و دلهای
کافران را بگریاند بانکار و کفران و اوست آن خدای که بمیراند در دنیا و زنده کند در قیامت و گفته اند
که بمیراند پدران را بمیراند و پسران را زنده کرده اند و این را بر معنی تفسیر داده اند وقد اراک الشباب الروح فی بدنی
وقد اراک فی الشیب الروح فی بدنی ای ولدی کافران را بمیراند بسبب انکارش مومن را زنده کرد اند برای
معرفت و اقرارش افمن کان میتا فاحییناه اماتت عن ذکره واحیاء بذکره کوهی را از یاد خود بمیراند و کروهی را
بیاد خود زنده کرد اند بتوفیق معرفت و ایقان وقیل اماتت بعدله واحیا بفضله واماتت بالمنع والحرمان و
احیا بالجود والاحسان و اوست آن خدای که هر چه آفرید بجفت آفرید و از حیوانات نری و ماده
آفرید برای تناسل و توالد تا منقطع نشود و جهان آبادان باشد چندانکه وی خواهد از نطفه آفرید
چون از پشت نرینه در رحم ماده ریخته شود و قیل یمنی ای تقدّر از نطفه تقدیر حیوانی کرده شود و
بدستی که بر وست آفریدن باز پسین یعنی باز آفریدن دیگر بار و آنکه خلق را زنده کند پس از مرگ
و اوست که خلقان را توانگر کرد بمال و سرمایه داد ایشان را ضحاک گفت توانگر کرد بزر و سیم و فرش داد به
چهارپای از اشتر و گاو و گوسفند ابن عباس گفت اغنی ای ارضی بما اعطی ترا بآنچه داد راضی کرد و قیل

أَغْنَى نَفْسَهُ عَنِ الْخَلْقِ بِقَوْلِهِ وَأَقْنَى الْخَلْقَ بِتَوَلِّيهِ خود را از خلقان بی نیاز کرد و خلقانرا بخود محتاج کرد حسن
گفت توانگر کرد و درویش کردانید واوست آن خدای که آفرید کار خدا و بن شعری است و شعری
ستاره است در اخر شب کاو را مرزم خوانند و گویند که مرزم دیگر است و شعری دیگر و شعری
دو است یکی شعری عبور است که مجره را عبره کرد و دیگر شعری غمیصا که روشنی نیکو ندارد حتی را
ساه کرد فکن سزد باشد و در اطیل عرب است که سهیل و شعری یکجا بودند سهیل بجد آمد یمانی
شد شعری العبور بر عقب وی بیامد از مجره بگذرد و کرد غمیصا باستاد بر فراق سهیل میگریست تا چشمش
ز فکن شد و مراد اینجا شعری العبور است که خزاعه آنرا پرستیدندی و گفتندی که وی برای آن می پرستیم
که همه ستارکان فلک بعرض برند و او بطول او لین کسی که از ایشان این کرد از اشراف ایشان ابو کبشه
بود و او را عبد الشعری العبور گفتند وَأَنَّهُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَى وَثَمُودَ فَمَا أَبْقَى وَقَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ
إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَأَطْغَى وَالْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَى فَغَشَّاهَا مَا غَشَّى فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَى
هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النُّذُرِ الْأُولَى أَزِفَتِ الْآزِفَةُ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ
تَعْجَبُونَ وَتَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا واوست آن
خدای که عاد اولی را هلاک کرد که قوم هود بودند و ثمود را که قوم صالح بودند باز نگذاشت و ایشانرا
نیز هلاک کرد و قوم نوح را پیش از ایشان هلاک کرد و ایشان ظالمتر و طاغی تر بودند و موتفکات
که چهار شهرستان قوم لوط بود صوائم و داد ما و عامورا و سدوم هر چهار را بر زمین فرو برد
و گفتند اهوی یعنی جبرئیل بزمین انداخت پس از آنکه بر آسمان برد و باز رسانید آنچه رسانید از
سنگ باران که بر و کرد پس بکدام نعمتها خدای خود شک میکنی و جدل مینمائی و این رسول
پیغمبری بیم کننده است چون پیغمبران پیشین او را بشما فرستاده اند قیامت نزدیک شد و او را جز
خدای تعالی آشکارا کننده نیست انکه خطاب کرد مشرکان عرب را و گفت همی این قران عجب
میدارید و از وی بخندید و بروی افسوس میکنید و نمیگریید چون قرآن میشنوید که بر شما
بخوانند و شما از و غافل و ساهی عکرمه گفت معنی غنا و سرود میگویید و اشعار بخوانید تا
مردم را منع کنند از شنیدن قران ابو سلمه از ابو هریره روایت کرد که چون این آیات اهل صفه بگریستند
تا آواز ایشان بگریه بلند شد رسول علیه السلم بشنید بگریست و صحابه هم بگریستند رسول علیه
السلم گفت بدوزخ نشود انکه از ترس خدای بگرید و بهشت نشود او بر معصیت مصر باشد و اگر
شما گناه نکنید خدای تعالی قومی را پدید آرد که گناه کنند تا ایشانرا بیامرزد و بهشت برد در خبر است که جبرئیل
علیه السلم بنزدیک رسول آمد و مردی بنزدیک وی بود میگریست جبرئیل گفت این کیست که میگرید
گفت فلان است جبرئیل گفت هر چیزی از اعمال بنی آدم بسنجد الا گریه که خدای تعالی بیک قطره آتش

درياهاي آتش را بنشاند ابو الخليل گفت تا این آیه آمد رسول را کس خندان ندید انکه خدای تعالی
امر کرد بسجده کردن گفت خدا را سجده کنید و وی را پرستید و این سجده فریضه است برای انکه
لفظ امر است و امر اقتضای وجوب کند عبد الله عباس گفت که رسول علیه السلم این سوره در مسجد
بخواند مسلمانان و مشرکان سجده کردند و جن و انس سجده کردند سوره القمر مکی است و پنجاه و
پنج آیت است از رسول علیه السلم روایت است که هر که این سوره بخواند بهر غب یعنی یک روز خواند
و یک روز نه روز قیامت برخیزد روی او چون ماه باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا
أَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّ أَمْرٍ مُسْتَقِرٌّ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ فَمَا تُغْنِ
النُّذُرُ فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَى شَيْءٍ نُكُرٍ قیامت نزدیک شد و ماه شکافته شد و این
علامت نزدیک شدن قیامت شکافته شدن ماه است و چون ماه شکافته شد قیامت نزدیک باشد
و انشقاق قمر معجزه بود رسول را علیه السلم باهر راویان اخبار روایت کردند که کافران گفتند محمد
جادوی است و هر چه بخواهیم و اقتراح میکنیم از کارها که در زمین است میکند و بسحر پیش می برد
اکنون چیزی که باسمان تعلق دارد از و التماس کنیم تا تواند که بنماید بیامدند و گفتند ای محمد آنچه
التماس کردیم همه بجای آوردی ما را یک التماس دیگر است ما را می باید تا این ماه را که از کوه بر آمده باشد
بر زمین و این شب چهاردهم بود برای ما بدو نیم کنی اگر توانی و دعوی میکنی که خدای آسمانهاست
و زمینهاست رسول علیه دستوری خواست از حضرت عزت چون دستوری یافت دست بر داشت
و دعا کرد خدای تعالی بدعای رسول ماه را بدو نیم کرد چنانکه یک نیم این جانب کوه بود و
یک نیم از آن جانب و رسول عم میگفت اللَّهُمَّ اشْهَدْ ای بار خدایا گواه باش و حاضر ای میگفت
گواه باشید انس مالک گفت ماه بدو نیم شد یک نیم از این جانب حری بود و یک نیم بدان جانب عبد الله
مسعود گفت کافران از رسول درخواستند تا برای ایشان ماه بشکافت و دو نیم شد گفتند سحر کرد
ابن ابی کبشه محمد با شما سحر کرد و کافران وی را ابو کبشه لقب نهادند برای انکه مخالف ایشان کرد
چنانکه عبد الشعری العبور را ابو کبشه خواندند که او کسی بود که مخالف قوم خود کرد انکه گفتند
این سحر شما چنین نمود سحر محمد بود از مسافران بپرسید چون بیامدند بپرسیدند گفتند ما
دیدیم ماه را که دو نیم شد خدای تعالی این آیه فرستاد وَإِنْ يَرَوْا آيَةً و اگر آیتی و دلالتی و معجزه
بینند اعراض کنند و بر گردند و گویند این جادوئی است دونده و مطرد یعنی کار محمد رفتنی است و این
ازو بر جای نیست مجاهد گفت مستمر ای ذاهب باطل سحری است که برود و باطل گردد و بنماند

ضحاک گفت ای محکم نوی وَكَذَّبُوا و بدروغ زن داشتند و تابع هواهای خود شدند و هر چیزی و هر کاری قرار گیرنده است بجای خود از خیر و شر قرارگاه خیر بهشت است و قرارگاه شر دوزخ یعنی خیر اهلش با ابرار بهشت برد مقاتل گفت حدیثی را نهایتی است و هر کاری را حقیقتی و بدرستی که باین کافران آمد آنچه در آن زجری و وعظی هست انجمله اخبار حکمتی است تمام رسیده که در و نقصانی نیست یعنی قرآن پس چه کند و بی نیاز کرد آند پیغمبران چون ایشان نشنوند و کار نبندند و تکذیب ایشان کنند و مخالفه نمایند فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَىٰ شَيْءٍ نُكُرٍ خُشَّعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَٰذَا يَوْمٌ عَسِرٌ برگرد ای محمد از ایشان و پشت بکار ایشان کن چون سخن تو نمیشنوند و مخالفه تو میکنند گفته اند این آیه و امثال این منسوخ است بآیه قتال حسن گفت معنی آنست که چون سخن تو نمی شنوند و مخالفه تو میکنند دعا کن این کافران تا روز قیامت و آن روزی باشد که داعی دعوت کند بکاری منکر و فظیع و آن دوزخ است و کاری باشد که طبع او را نافر باشد و گفته اند مراد بوی قیامت و گفته اند دوزخ است خشعا یعنی در آن حال که چشمهای ایشان ذلیل باشد و در پیش افکنده و از گورها بیرون آیند پنداری که ملخ پراکنده اند شتابنده و سعی کننده در رفتن پیش خواننده بخود یعنی باجابت او شتاب کنند کافران چون آن حال مشاهده کنند گویند این روزی سخت و دشوار كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَىٰ أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ وَحَمَلْنَاهُ عَلَىٰ ذَاتِ أَلْوَاحٍ وَدُسُرٍ تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاءً لِمَنْ كَانَ كُفِرَ وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ بدروغ داشتند پیش از ایشان یعنی اهل مکه قوم نوح را پس بدروغ زن داشتند بنده ما را نوح و قالوا گفتند که دیوانه است و او را زجر کردند و منع کردند از دعوة و گفتند لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ اگر باز نایستی ازین دعوت ما ترا سنگسار کنیم پس نوح پیغمبر دعا کرد و خدای خود را بخواند و گفت أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ مرا غلبه کرده اند ایشان و بر من غالب شدند کین من از ایشان بکش و داد من از ایشان بستان مجاهد گفت نوح یا مدی و دعوت کردی او را بگرفتندی و گلوی وی بفشردندی بغنادی و بیهوش شدی چون با هوش آمدی گفتی یا رب خدایا مگر ایشان را که نمیدانند تا آنگه که کار از حد در گذشت و طغیان ایشان بغایت رسید نوح عم بر ایشان دعا کرد و گفت رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا حق تعالی دعاء نوح اجابت کرد و عذاب فرستاد چنانکه گفت فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ بگشادیم درهاء آسمان بآبی روزنده و بریزان چهل روز و شبانروز ان می بارید

نصف الحزب

وباز

وباز نمی استاد وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا و روان کردیم زمین را بچشمها یعنی بگشادیم از وی چشمهای آب تا همه زمین چشمها شد در خبر می آید که چهل شبانه روز آب از آسمان می آمد و در هوا معلق می استاد و چهل شبانه روز آب از زمین بر می آمد و ذلك قوله فَالْتَقَى الْمَاءُ آبها بهم رسیدند بس کاری تقدیر کرده و مقدار انداخته چنانکه آب آسمان از آب زمین یک قطره کم و بیش نبود و ما نوح را برداشتیم و بنهادیم بر کشتی خداوند لوحها و میخها ضحاک گفت دسر اصل کشتی باشد و الواح جوانب تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا این کشتی میرود بچشمهای ما یعنی چنانکه ما می بینیم و میدانیم مقاتل گفت بحفظ و نگاه داشت ما مقاتل گفت بفرمان ما جَزَاءً یعنی بکردیم ما این نوع بلا و عذاب تا جزائی باشد و عقابی مر آنکس را که در وی کافر شدند یعنی نوح عم که او را جحود کردند و گفتند من بمعنی ما است ای لما کان كُفِرَ مِنْ نِعَمِ اللَّهِ أَيْ لِكُفْرِهِمْ و خوانده اند كَفَرَ یعنی مر آنرا که کافر بود خدای تعالی همه را هلاک کرد و دمار بر آورد و کس از عذاب نرست مگر عوج بن عنق که آب بزیر کمر وی بود و گفتند که سبب نجاة وی آن بود که نوح عم محتاج بود بچوب ساج برای کشتی و نقل آن بدست عوج راست می آمد نوح او را بفرمود او فرمان برد و آن چوب از شام بر گردن گرفت و بیاورد خدای تعالی تا خیر عذاب وی کرد و او را از غرق برهانید بدرستی که ما رها کردیم آن کشتی را پس از طوفان باقی رها کرد از زمین جزیره و تا بعهد رسول ما عم مردم می رفتند و میدیدند و عبره می گرفتند و بسیاری کشتیها از آن پس کردند و هیچ چیز را اثر نماند پس هیچکس هست که یاد کند و اندیشه کند و متعظ شود و بترسد از مثل آن انکار بسبیل تعجب و تقریع گفت چگونه بود عذاب من و انذار من وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ بدرستی که ما قرآن را آسان کردیم برای ذکر یعنی چنان ساختیم که آسان باشد یاد گرفتن او و گفت از کتابهای خدای تعالی هیچ کتابی نیست که آنرا بر خوانند الا قرآن بر هیچ معظی و بنده گیری هست که در وا اندیشه کند و بند گیرد و گفت هَلْ مِنْ طَالِبِ عِلْمٍ فَيُعَانَ عَلَيْهِ هیچ طالب علمی هست که او را معاونت کنند بر این كَذَّبَتْ عَادٌ چون نظرنه از قصه نوح بگفت طرفی از قصه عاد آغاز کرد گفت عاد پیغمبر خود هود را بدروغ زن داشتند مر ایشان را عذاب دیدیم که هم چگونه بودیم کردن مر ایشان را و عذاب من ما بفرستادیم بر ایشان بادی سخت در روزی شوم و بد که نحوسته و شومی او مستمر همه را تَنْزِعُ النَّاسَ مردم را از جای بر میکند و می انداخته و گردن و اعضای ایشان دیگر می شکست محمد اسحق گفت چون باد آغاز کرد هفت مرد از عاد از جمله اقویا و اشدا ایشان که ایشان قوی تر و جسیم تر بودند بیامدند و عیال خود را در شعبی بردند

وخود بر در آن شعب صف بزدند و بایستادند تا باد را دفع کنند باد در آمد و یك یك را از جای بر میکند
و بر کوه می زد و پاره پاره میکرد تا همه را هلاک کرد از جمله آن زنان که در آن شعب بودند یکی این بیتها گفت
ذهب الدهر بعمرو بن حلا والهنيات ثم بالحارث والهلقام طلاع الثنيات كأنهم پنداشتی که ایشان
تنه درختان خرما اند از بن و بیخ بر کنده و برای آن تشبیه کرد ایشان را به تنهٔ درخت خرما که آن را شاخها
زده باشند که باد چون در می آمد سرهای ایشان از تن بر می کند و جدا میکرد ایشان جدا افتاده بودند بی
سرها مانند درختی بی سر زده. و شاخها بریده پس چگونه بود عذاب من و بیم کردن من ایشان را و ما قرآن را
آسان کردیم از بهر یاد کردن و متعظ شدن پس هیچ یاد کیرنده و متعظ شونده هست که یاد کیرد و متعظ شود
كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ فَقَالُوا أَبَشَرًا مِنَّا وَاحِدًا نَتَّبِعُهُ إِنَّا إِذًا لَفِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ أَأُلْقِيَ
الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌ سَيَعْلَمُونَ غَدًا مَنِ الْكَذَّابُ الْأَشِرُ إِنَّا مُرْسِلُو
النَّاقَةِ فِتْنَةً لَهُمْ فَارْتَقِبْهُمْ وَاصْطَبِرْ وَنَبِّئْهُمْ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ فَنَادَوْا
صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا
كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ثمود که قوم صالح بودند صالح را
به دروغ زن داشتند و انذار و ابلاغ وی قبول نکردند و گفتند که ما آدمی را از ما و مانند ما متابعت کنیم
هرگز نکنیم و اگر کنیم ما آنگاه در ضلالت و گمراهی و دیوانگی باشیم مانند پدران و اجداد خود گمراه و گفته اند
سُعُر جمع سعیر است آتش افروخته انکه گفتند بر سبیل انکار ءَأُلْقِيَ الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا آیا از میان ما
جمله وحی بوی القا کردند نه که وی دروغ زن است بطر و تکبر میخواهد تا بر ما ترفع کند بدعوی پیغمبری
آری امروز این سخن میگویند زود بود که بدانند فردای قیامت تا کذاب اشر کیست و قیامت را فردا
خواند زیرا که قرب است در تقریب بر عادت مردمان که گویند إِنَّ مَعَ الْيَوْمِ غَدًا و گفته اند مراد روز عذاب
قوم صالح است إِنَّا مُرْسِلُو النَّاقَةِ ما بودیم که بیرون آورده ایم ناقه را از کناره آن کوه که خواستند ایشان
برای فتنه و امتحان ایشان را مراقب کن و گوش دار و صبر کن بر رنج و گفتار ایشان و تعجیل مکن با فرمان
من با ایشان و خبر ده ایشان را و آگاه کن که آب از میان ایشان قسمت است با ناقه یك روز ایشان را باشد
و یك روز ناقه را آن روز که ایشان را آب باشد و بیل آب جمله آنکه آب خورده باشد شیر با ایشان
دهد پس ناقه یك روز بیامدی و جمله آب باز خوردی و به دیگر روز آب ایشان را بودی و ناقه این روز
که آب خوردی عوض شیر بدادی برای آن گفت كُلُّ شِرْبٍ هر نصیبی با حاضر آیند یعنی روز
نوبه ایشان ایشان با آب حاضر آمدندی و روز ناقه ناقه حاضر آمدی فَنَادَوْا پس آواز دادند بصاحب خود یعنی
ثمود صاحب خود را که عاقر ناقه بود بخواندند و نام او قدار بن سالف بود و او مردی سرخ موی بود او را
احمر ثمود گفتندی پس فرا گرفت شمشیر را و پی کرد ناقه را بشمشیر پس چگونه بود عذاب من و بیم کردن من

انکه بیان کرده و گفت بانگ بانگ برایشان فرستادیم پس ایشان همچون گیاه ریزیده خطیره شدند از رعا
گفت که هشیم آن باشد که مردی که گوسفندان خود را حظیره کند از چوب و گیاه و شوك انگه بعضی از آن
بیفتد و گوسفندان در پای گیرند و بشکنند و هشیم گردد پس ما قرآن آسان کردیم برای یاد کردن
و متعظ شدن هیچ یاد کیرنده و متعظی هست كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالنُّذُرِ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا
إِلَّا آلَ لُوطٍ نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ نِعْمَةً مِنْ عِنْدِنَا كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ
بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِالنُّذُرِ وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذُرِ
وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذُرِ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ
فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ قوم لوط تکذیب کردند بیم کنندگان را و وحی پیغمبران را و خاصه پیغمبر خود را لوط ما بفر
فرستادیم
بر ایشان بادی سخت که سنگریزه بر ایشان می ریخت و گفته اند که حاصب سنگ ریزه است یعنی ما بر ایشان
سنگ باریدیم انگاه استثنا کرد و گفت إِلَّا آلَ لُوطٍ یعنی آنانکه بوی ایمان داشتند و اهل دین او بودند
از آن او ما ایشان را برهانیدیم در وقت سحر یعنی سحری از سحرگاهان تا نعمتی باشد از نزدیک ما لوط را و
خویشان وی را ما همچنین جزا دهیم آن را که شاکر باشد و شکر نعمت ما بجای آرد و نعمت آن بود که ایشان را برهانید
و دشمنان ایشان را هلاک کرد ایشان وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بدرستی که لوط بترسانید ایشان را یعنی قوم خود را از
عذاب و هلاک ما و گرفتن سخت ما ایشان شك آوردند بر رسولان ما بدرستی که طلب کردند از لوط
مهمانان وی را و خواستند تا رها کند تا با مهمانان وی دست درازی کنند و مراوده مطالبه باشد بر سبیل
ملاطفه و مهمانان وی فرشتگان بودند و او نمی دانست فَطَمَسْنَا ما چشمهای ایشان را محو کردیم چنانکه اثر
نشان بر روی ایشان نماند و آن چنان بود که لوط تذلل و بیچارگی مینمود تا ایشان از سر آن کار طلب میکردند
در گذرند در نمیگذشتند و سخن میکردند و جبرئیل ع از در نظاره میکرد چون کار از حد در گذشت
لوط را گفت خَلِّ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ ما را با ایشان گذار لوط با کناری ایستاد ایشان اندر سرای در آمدند لوط عاجز
و ضعیف و بی یار ماند جبرئیل ع سابقه کرد و پری بر روی ایشان زد همه کور شدند و چنان شدند که چشمهای
ایشان با روی راست شد از آنجا بیرون آمدند بی هوش و متحیر می افتادند و بر می خاستند فریاد بر آوردند
که لوط قومی جادوان در سرای بوده است که ما را بجادوئی کور کردند فَذُوقُوا گفتیم ایشان را که بچشید عذاب
من و انذار و وعید من و بدرستی که بامداد با ایشان آمد عذابی دایم و مقیم پیوسته بعذاب آخرت که از وی
منقطع نشود بچشید عذاب من و بیم من و بدرستی که آسان کردیم ما قرآن را برای یاد کردن و متعظ شدن
پس هیچ پند گیرنده هست وَلَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النُّذُرُ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَاهُمْ أَخْذَ
عَزِيزٍ مُقْتَدِرٍ أَكُفَّارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أُولَئِكُمْ أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ
جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهَى وَأَمَرُّ إِنَّ

الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ و
بدرستی که با آل فرعون آمد انذار و تهدید و تخویف وآیاتی بسیار کنده وکفتند موسی وهرون علیهما
السلم تکذیب کردند ایات ما را همه وبدروغ داشتند معجزاتی را که با ایشان نمودند ان ایات نه کانه
پس کرفتیم ایشان را کرفتن عزیزی قادر وتوانا انکه اهل مکه را تهدید کرد وکفت هی کافران شما بهتر ید
از ان ایشان که ایشان هلاک شدند وایشان هلاک نخواهند شدن یا خود شما را برائی هست در کتابها
یعنی براة امان از عذاب یا خود میکویند این کافران مکه که ما جماعتی ام عزت ومنعفة وانتصار وانتقام
کرا را طلب نماید کردن ودر راه ما استادن ومنتصر حمل بر لفظ کرد از ان لا به این جماعت را که بقوت
وشدة خود مغرورند زود شود ان منکستر ومنهزم کرداند واین وعده راست کرد وایشان را روز بدر منهزم
کرد مقاتل کفت روز بدر ابو جهل اسب بجولان داند وبیان میدان آمد وکفت امروز انتصار وانتقام
بکشیم از محمد واصحابش سعید مسیب کوید از عمر خطاب که چون این آیه آمد سیهزم الجمع ما ندانستیم که
آن جمع کدامست تا روز بدر رسول علیه السلم درع می پوشید ومیخواند سیهزم الجمع ویولون الدبر
ما بدانستیم که ان روز بدر آمد ووعده ما را خواهد بودن بر ایشان انکه کفت بلکه قیامت موعد
ایشانست بعذاب وقیامت داهیه تر وسخت تر است از روز بدر ابو هریره روایت کرد که رسول علیه
السلم کفت بشتابید بعمل صالح که شما کوش نمیدارید الا یکی از این هفت کانه درویشی که از یاد
مردم ببرد خداوندش را یا توانکری بی طاعت یا بیماری مفسد یا مرکی مجهز یا دجال وآن شری غایب
منتظر یا قیامت که والساعة ادهی وامر بدرستی که مشرکان وکناهکاران در کمراهی ودر آتشی بحشر
باشند حسین بن الفضل کفت فی ضلال الدنیا وعذاب الاخرة در روزی که میکشند ایشان را
بروی در دوزخ ومیکویند ایشان را که بچشید عذاب والم رسیدن آتش دوزخ بشما إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ
خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِنْ
مُدَّكِرٍ وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُسْتَطَرٌ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ
وَنَهَرٍ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ ما هر چه آفریدیم باندازه آفریدیم بر وفق مصلحت
چندانکه بایست بی زیادتی که عبث باشد یا نقصانی که حاجت آید ربیع کفت بقدر ای الی اجل اجلی که
مقدم ومتاخر نکرد دانروی عبد الله عباس کفت جعلنا لکل شیء شکله هر جنسی را شکلی بیافریدیم
زنان را برای مردان وهر چیزی را برای چیزی وهر یکی را دهی وشکلی که دیکری را نباشد وما امرنا و
نیست کار ما جز یکی یعنی کار ما یکی باشد وفرمان ما یکی باشد ودرو تغییر وتبدیل نبود وهر بود وان
طریقش چنان باشد که چشم زدنی وکفته اند مراد بامر ساعت وقیامت است واحوالش بنابرین کفت یانه وما
امر الساعة الا کلمح البصر او هو اقرب بعضی از مفسران کفته اند که امر ما یکی باشد یعنی کن یا نه انما امرنا لشیء

نصف الجزء

اذا اردناه

ق

إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ودرین آیه مجبره را جای تمسک نیست برای انکه خلاف نیست
که افعال خدای بقدر او وبقضاء او باشد خلاف در افعال ایشانست که افعال ما آنجز نه بفرمان اوست
نه بقدر اوست ایشان کفتند خیر وشر وکفر وایمان بقدر اوست وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا بدرستی که ما
هلاک کردیم اشیاع یعنی امثال واشکال شما را که کافر وجاحد بودند مرا ودشمن مرا از ایشان سلف بس
هیچکس هست که این یاد کند وازین پند کیرد وهر چه آن اشیاع کردند از خیر وشر همه در صحایف اعمال
ایشان ثبت است وکفته اند در لوح محفوظ وهر چه کردند از خرد وبزرک واندک وبسیار همه نوشته
است إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که پرهیزکاران در بهشتها وجویها آب روان باشند ضحاک کفت نهر ای ضیاء
وسعة در روشنائی وفراخی باشند فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ در جای حق که در ولغو نباشد وتاثیم نباشد
وآن بهشتست نزدیک خدای قادر وتوانا ومراد به عند قرب منزلت است وعلو رتبت صادق
ع کفت جای که خدای آن را بصدق وصف کرد جای صادقان باشد عبد الله بن بریده کفت اهل بهشت
هر روز بدو کاه روند وهر کسی مجلسی نشینند قدر واندازه عمل او بر منبرها در ویاقوت بهشت در
بهیچ چیز شادمانه تر نباشند از انکه آن مجالس ودران مجالس سماع قرآن کنند وهیچ چیز خوشتر نباشد ایشان
از انکه آن شنیدن انکه با منازل خود روند نا عم وقرا المیین در خبرست که یک روز موسی علیه السلم
بمناجات میرفت بخرابه بکذشت نا دانی بکوش وی رسید در آنجا رفت مردی را دید برهنه بر سر خاک
خفته خشتی زیر سر کرفته وبر عورت خود پاره پوستین میبالید ودر آن نالچیزی میکفت موسی
نزدیک وی شد کفت الهی تری غربتی ووحدتی وتعرف فقری وکلمتی بار خدایا غریبی وتنهائی من می بینی و
فقر وفاقه من میشناسی موسی از آنجا برفت ومناجات کرد وبکفت وبشنید چون خواست که باز
کردد حق تعالی کفت ای موسی پیغام آن درویش نکذاردی کفت بار خدایا تو عالمتری حکایت وحدت ووحشت
میکرد وشکایت فقر وفاقه میکرد حضرت حق فرمود که برو واو را از من سلام برسان وبکوی خدا
سلامت میرساند ومیکوید که تو تنها نیستی که من انیس توام وتو غریب نیستی که من جلیس توام وتو درویش
نیستی که من وکیل توام موسی ع بیامد وبا این آن درویش بنشست وپیغام خدای بکذارد آن درویش
کفت ای کلیم الله مرا پایه آن نیست که خدای تعالی حدیث من بشنود وانا لجواب دهد انکه نعره بزد
وجان بداد موسی ع با ایمان بنی اسرائیل آمد وایشان را خبر داد بشتافتند وموسی ع بیامد با اشراف بنی
اسرائیل تا بدفن وی مشغول شوند چون در آمدند آن خرقه وعورت پوش بر یند وآن خشت در وی ش را از زیر
کفت موسی بار خدایا این درویش کجا شد نبش فرو برد یا کرکش بخورد جبرئیل ع آمد وکفت خدای
تعالی میکوید که این چه کمانست که بدوستان من می بری این درویش بود که شیطان درو نیاطلب کرد و
نیافت وملک الموت در سرای طلب کرد ونیافت مالک در دوزخ طلب کرد ونیافت کفت بار خدایا

درکجا باشد گفت ای موسی دوست کجا باشد مگر نزدیک دوست فی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ
مُقْتَدِرٍ ذو النون مصری هر وقت که در اصحاب خویش نگریدی ایشانرا تحریض کردی بر طاعت
وگفتی یا اولیاء الله جِدّوا فانّ الاولیاء غدًا فی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ از جابر بن عبد الله
انصاری روایتست که گفت یک روز رسول علیه السلام در مسجد مدینه نشسته بود بعضی از صحابه روی
حدیث بهشت پرسیدند رسول عم گفت اِنّ لله تعالی لواءً من نورٍ وعمودًا من زبرجدٍ خلقهما قبل
ان یخلق السموات والارض بالفی عامٍ مکتوبٌ علی رداء ذلک اللواء لا اله الا الله محمد رسول الله آل محمد خیر البریة
صاحب اللواء امام القوم فقال علی علیه السلام الحمد لله الذی هدانا بک وکرّمنا وشرّفنا فقال النبی عم یا علی
اما علمت ان من احبّنا وانتحل محبّتنا اسکنه الله معنا وتلا هذه الآیة فی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ
مُقْتَدِرٍ گفت خدای تعالی را لوائی هست از نور وعمودی از زبرجد آنرا بیافرید پیش از آنکه آسمان
وزمین آفرید بدو هزار سال بر ردای آن لوا نوشته است لا اله الا الله محمد رسول الله آل محمد بهترین
خلقند صاحب این لوا امیر المومنین وامام المتقین علی بن ابی طالب علیه الصلوة والسلم
گفت سپاس آن خدایرا که ما را بتو مشرف ومکرم کردانید رسول علیه السلم گفت یا علی تو ندانی
که هر که ما را دوست دارد ودعوی محبت ما کند با ما باشد در درجه ما فی مقعد صدق عند
ملیک مقتدر این حدیث ابو اسحق الثعلبی در تفسیر این آیت آورده است سورة الرحمن
مکی است هفتاد وهشت آیت است از موسی بن جعفر از پدرانش از امیر المومنین علی عم از رسول روایت
است که او گفت هر چیزیرا عروسی است وعروس قرآن سورة الرحمن است از ابی بن کعب از رسول علیه
روایت کردند که هر که این سوره بخواند خدای تعالی بر ضعیفی وی رحم کند واو ادا کرده باشد شکر
نعمت خدا گزارده باشد هشام بن عروه گوید که اولین کسی که قرآن باواز بلند خواند از پس رسول علیه السلم
عبد الله مسعود بود وآن چنان بود که اصحاب رسول مجتمع شدند وگفتند قریش قرآن نشنیده اند
نشنیده اند کیست از میان ما که قرآن بجهر بخواند تا قریش بشنوند عبد الله مسعود گفت من بخوانم
گفتند ما ترسیم بر تو از ایشان گفت رها کنید که خدای تعالی نگاه دارد مرا آنگه بامداد بنزدیک مقام
ابرهیم بایستاد وسورة الرحمن آغاز کرد وقریش در مجلسها نشسته بودند گفتند چه میگوید هذیل
از آن آنچند تن برخاستند واو را بزدند تا اثر وجدش در صورت وی پدید آمد واو همچنین میخواند
تا چند آیت بخواند آنگه برگردید وباز نزد اصحاب آمد گفتند ما از این میترسیدیم گفتم آنکه باشد که او را عونی باشد از عزت واعلم

بسم الله الرحمن الرحیم
الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ
وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا

الْمِيزَانَ وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ وَالْحَبُّ ذُو
الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ الرحمن جواب آنست که کافران گفتند وما
الرحمن رحمن چه باشد حق تعالی گفت رحمن آنست که قرآن آموخت وعَلَّمَ الْقُرْآنَ جواب آنست که گفتند
انما یعلمه بشر او را آدمی می آموزد حق تعالی گفت الخدای رحم کننده وبخشاینده می آموزد وتعلیم خدای
قرآنرا بمعنی تمکین بود از تعلم وباخلق علم بود با او عند المدارسة والدرس خلق الانسان بیافرید
ایشانرا ابن عباس گفت مراد آدم است که او را اسماء چیزها تعلیم کرد وجمله لغات وبر او آموخت دیگر
است که آدم عم بهفتصد هزار لغت سخن گفتی عربیه از همه فاضلتر بود وبعضی دیگر گفتند مراد جمله آدمیانست
علمه البیان بیاموخت وی را بیان حلال وحرام وتمیز میان خیر وشر وآنچه باید کرد ونباید کرد تا حجت
اتمام بر وی ابو العالیه وابن زید گفتند مراد نطق است وسخن گفتن که خدای تعالی آدمی را نطق داد که
دیگر حیوانات را نباشد ابن کیسان گفت انسان محمد است یعنی محمد را بیافرید وبوی آموخت علم آنچه بود
وخواهد بودن از علم اولین وآخرین الشمس والقمر آفتاب وماه بحساب میروند ودر منازل دوازده
گانه قتاده وابن زید گفتند یعنی آن حساب کنند واعمال واجال واوقات دیوان وعبادات بآن
بشناسند وشبه روز بر نهاده است چرا که آفتاب وماه نبودی شب از روز پیدا نبودی وهمه
کارها معطل ماندی گفتند فراخای آفتاب شش هزار وچهار فرسنگ است وبر روی آفتاب نوشته
لا اله الا الله محمد رسول الله خلق الشمس بقدرته واجراها بامره ودر بطن او نوشته است لا اله الا الله
رضاه کلام وسخطه کلام وعذابه کلام یعنی این چیزها مخالف ومختلف از رضا وغضب ورحم وعذاب
در کلام بسته است بکلام خدای راضی شود ورحم کند وبکلام خدای خشم گیرد وعذاب کند وبر
روی ماه نوشته است لا اله الا الله محمد رسول الله خلق الله القمر وخلق الله الظلمات والنور ودر
بطن وی نوشته است خلق الله الخیر والشر بقدرته یبتلی بهما من یشاء من خلقه وطوبی لمن اجری الله
الخیر علی یدیه والویل لمن اجری الله الشر علی یدیه ومراد باجرا خیر وشر بر دست او اقدار وتمکین آ
والات که یکی از مابه آن عمل تواند کرد نجم هر درختی باشد که ساق ندارد وشجر آنرا گویند که
ساق دارد وساق گستراینده بود مجاهد گفت نجم ستاره است وسجود او طلوعش باشد وسجود
نبات ودرخت جنبیدنست وتمایل ایشان از باد گفت هر چه هست از گیاه ودرخت وستاره خدایرا
سجود میکنند والسماء رفعها آسمانرا برداشت وترازو بنهاد مجاهد گفت مراد عدلست قتاده
وضحاک گفتند ترازوی حقیقی است برای آن نهاد تا طغیان نکنند واز حد در نگذرند انکه ای
کردیرات سنجیدن وعدل کردن گفت راست سنجید وعدل کنید وترازو کم
مدارید وکم مسنجید ودر کتاب اول است یا ابن آدم اعدل کما تحب ان یعدل علیک عدل کن

چنانکه بخواهی که با تو عدل کنند وفا کن با مردمان چنانکه ترا باید که با تو وفا کنند و زمین را وضع کرد و بنهاد برای مردم و گفتند برای جمله آفریدگان در این زمین میوهاست ابن کیسان گفت مراد هر چیزی است که مردم بآن تفکه کنند از جمله نعمتهای خدای تعالی و درختهای خرما خداوند غلاف شکوفها ابن زید گفت اکمام طلع باشد پیش از انکه شکافته شود والحب دانه خداوند برگ و ریحان و درزمین است دوزی خلایق از آنچه آنرا بخورند و ببویند ابن عباس گفت ریحان روزی است ابن زید گفت شاپیرم است و هر چه از آن ببویند آنکه خطاب با جن و انس همی گفت که این نعمتهای خدای تکذیب میکنید یعنی تکذیب بیکی و دو توان کرد و نعمتهای خدای بیش از حد است چگونه تکذیب توان کرد خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ بیافریدانسانرا یعنی آدم را از گلی باشد گل کوزه گران بغایت خشک کرده تا چنانکه کوزه که ویرا در آتش کوزه گران پخته اند چون دست بروی زنی آوازی بیرون آید و بیافرید جانرا و گفته مراد جان پدر پریان از آتش آفرید زبانه زننده و روشن و بی دود ابن عباس گفت مارج زبانه آتش است مجاهد گفت آتش که مختلط شود بعضی بعضی از لهب وی سرخ و زرد و سبز بما بین پس ای آدمیان و جنیان کدام نعمت از نعمتهای خدا را بدروغ میدارید این آیه دلیلست بر انکه خطاب جن و انس راست و این آیه که سنفرغ لکم و حدیث جابر بن عبدالله الانصاری که او گفت رسول علیه السلم این سوره بر صحابه خواند و ایشان خاموش می بودند گفت مالی اریکم سکوتا چرا شما را خاموش می بینم جنیان جواب از شما نکوتر دادند چون این سوره بر ایشان خواندم گفتند یا رسول الله چه جواب دادند گفت هر بار که من گفتم فبای الاء ربکما تکذبان ایشان آواز بر آوردند و گفتند لا بشیء من نعمک ربنا نکذب یا رب خدایا بهیچ نعمتی از نعمتهای تو تکذیب نمیکنیم رب المشرقین خداوند دو مشرق و خداوند دو مغرب یکی مشرق تابستان و یکی مشرق زمستان و همچنین مغرب تابستان و زمستان دو دریا بخت آن دو دریا یکی شور و یکی شیرین و دهاکرد تا بهم آمیخته شوند یکی دریای پارس است و دوم دریای روم میان ایشان برزخی و حاجزی هست لا یبغیان که بر یکدیگر بغی نکنند و با یکدیگر آمیخته نشوند چنانکه عذب بتلخ و تلخ بعذب تباه نشود مجاهد گفت دریا زمینست و آسمان یکی دریا جای یکی دریا و فاما ایشان برزخست و ان رسولست صلعم از آن دو دریا لولو و مرجان بیرون می آید یعنی حسن و حسین علیهما السلم بعضی گفتند بینهما مراد دریا ملح است دون عذب بینهما برای آن گفت که عرب را

عادت بود که چون ذکر دو چیز رفته بود و در عقب کلام می باشد لابد یکی دو آن یکی با هر دو اضافت کنند علی التوسع قال الله تعالی یَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ و معلومست که رسولان از انس بوده اند از جن نبوده اند بعضی دیگر گفتند مراد از منهما آنست که از آب آسمان و آب دریا بزرگ باشد و مرجان خرد سدی گفت مرجان لبد باشد ابن جریج گفت روز باران صدف ها بر دهن باز کند هر قطره باران که در دهن افتد مروارید شود تا گفت که شنیدم که استخوان خرمائی در شکم صدف بود قطره باران بر او آمده بود مروارید گشت و بآن استخوان مانند آمد اشارة گفتند این دو دریا یکی معرفت دلست و یکی معصیت نفس بینهما برزخ رحمت است و عصمت لا یبغیان تا معصیت نفس بغی نکند بر معرفت دل ابن عطا گفت میان خدا و بنده دو دریاست یکی دریای نجات و آن قرآنست که هر که دست در وی زند نجات یابد و یکی دریای هلاک و آن دنیاست هر که دست در وی زند هلاک شود بینهما برزخ وَاَنْ وَاعِظُ اللّٰهِ فِي قَلْبِ الْمُسْلِمِ واعظ خدای است در دل مسلمان یخرج منهما چنانکه از دریا حقیقی در و مرجان از ملح بر آید اینجا از دریای عذاب در رحمت بر آید و آن قرآنست که در وی علم حلال و حرامست و حوادث احکام است و انواع علوم و گفتند این دو دریا دریا دنیا و عقبی است بینهما برزخ که دست یکی بر یکی بغی نکند و یکی یکی را فیت نکند و گفتند دریا عقل است و دریا هوا برزخ لطف خدای است لولو و مرجان توفیق و عصمت است وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنْشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلَانِ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ و او راست کشتیها که انشا کنند در رفتن یا کشتیها بادوان بر کرده و مسخر کرده در دریا بمانند کوهها که بقدرت او بر آب روان شده اند و اینهمه بر سبیل منت است و تذکیر نعمت آنکه بر سبیل وعظ گفت هر که بر پشت زمین است همه فانی شوند و نیز هیچ درست آنست که چون خدای تعالی خواهد که عالم را با فنا برد معنی بیافریند که آنرا فنا گویند لا فی محل با وی همه موجودات از اجسام و اعراض فانی شوند اما اجسام بضدیه و اعراض بتغیر و فنا ضد جواهر باشد و در افنا همه عالم جز فنا کفایت بود و برای آن لا فی محل باشد که نسبت وی با همه جوهرها متساوی بود پس بیک فنا همه فانی شوند لعدم الاختصاص عبدالله عباس گفت چون این آیه آمد فرشتگان گفتند هلک اهل الارض اهل زمین هلاک شدند خدای تعالی این آیه فرستاد كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ یعنی ذاته گفت باقی ماند ذات خدای تو خداوند اکرام محمد بن کعب گفت یک روز رسول علیه السلم بر سبیل امتحان کعب الاحبار را گفت یا کعب ذوالجلال و الاکرام میدانیم جلال چه باشد کعب گفت تن و جانم فدای تو باد

مادر کتب چنین یافتیم که جلال نام بهشتی است محیط بعرش رب العزه کفت داتی تا یا نا آن بهشت واین بهشت که اند کان در و باشند چند است کفت هفتصد ساله راه است کفت جبرئیل علیه السلم فرود آمد و کفت راست میکوئی معاذ جبل کفت روزی رسول علیه السلم بیکذشت مردی نماز میکرد و میکفت یا ذَا الجَلالِ وَالاِکرامِ رسول علیه السلم کفت دعایش اجابت آمد انس مالك روایت کرد که رسول علیه السلم کفت اَلِحّوا بیا ذَا الجَلالِ وَالاِکرامِ یَسْئَلُهُ مَنْ فِی السَّمٰوَاتِ وَالاَرْضِ حق تعالی درین آیه استغنای خود کرد از خلق واحتیاج ایشان بوی کفت هر که در آسمان و زمین است از فرشته و آدمی وجنی ازو خواهند وازو طلبند و هیچکس را ازو کزیر نیست اهل آسمان از و آمرزش خواهند واهل زمین آمرزش و روزی ازو خواهند هر روز خدای تعالی درکاری و شانی هست چون این آیه آمد صحابه کفتند یا رسول الله ان کدام شان و کار است کفت یَغْفِرُ ذَنْبًا وَیُفَرِّجُ کَرْبًا وَیَرْفَعُ قَوْمًا وَیَضَعُ آخَرِینَ سبب نزول این آیه آن بود که جهود ان کفتند خدای تعالی روز شنبه هیچ کار نکند این آیه آمد که وی هر روز در کاری و شانی هست سعید جبیر از عبد الله عباس روایت کرد اول چیزی که خدای تعالی آفرید لوحی بود از دُرّ سپید کنارهای او یاقوت سرخ و قلم از نور و کتابه از نور خدای تعالی در شبانه روزی سیصد و شصت بار با آن لوح نظر کند دران نظر کارها کند از مصالح خلقان روزی دهد و خلق آفریند و مرگ دهد و زندگانی دهد و اعزاز کند و اذلال کند فَذٰلِكَ قوله كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ سفیان عیینه کفت روزکار نزدیك خدای دو روز است مدت ایام دنیاست و روز قیامت شان او در مدت ایام دنیا اختیار است بامر و نهی و احیا و اماته و عطا و منع و در قیامت جزا و حسنات و ثواب و عقاب باشد و کفتند هر روز سه لشکر از سرهای برانکیزد و بهر جای فرو آرد کروهی را از اصلاب پدران بارحام مادران رساند و کروهی را از ارحام مادران بپشت زمین رساند و کروهی را از پشت زمین بشکم زمین رساند تا آنکه روز قیامت همه پیش وی مجتمع شوند آورده اند که بعضی امرا وزیر خود را ازین آیه پرسید او ندانست تا چه کوید کفت ای امیر مرا یکروز مهلت ده کفت دادم وزیر با خانه آمد دلتنك در میان غلامان و غلامی بود سیاه کفت یا مولای چرا دلتنکی بانك بر وی زد و کفت ترا ازین چیست کفت بکو شاید که خدای این فرج بر دست من سهل کرداند کفت چنین وچنین حالی است کفت برو و امیر را بکوی که مرا غلامیست سیاه و تفسیر این آیه میداند وزیر برفت و بکفت کفت غلام را حاضر کن حاضر کرد غلام کفت ای امیر شان خدای آنست که يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَيُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيَشْفِي سَقِيمًا وَيُسْقِمُ سَلِيمًا وَيُعِزُّ ذَلِيلًا وَيُذِلُّ عَزِيزًا وَيُفْقِرُ غَنِيًّا وَيُغْنِي فَقِيرًا شان او آنست که شب بر دو روز آرد و بمیراند و زنده کرداند و بیمار را شفا دهد و تندرست را

بمار کند امیر کفت احسنت ای غلام آنکه بفرمود تا لباس وزیر بپوشانیدند و بجای خواجه اش بنشاندند غلام کفت یا مولای هذا من شان الله و شان کاری باشد با قدرت و منزلت که بقدر بجدی ساید و کفت سَنَفْرُغُ لَكُمْ اَيُّهَ الثَّقَلَانِ باشما پردازیم ای ادمیان و پریان و اکرچه وی در شغلی و کاری باشد و این لفظ در تازی و پارسی مستعملست و متداول پارسیان کویند جز است را تا بتو پردازم باش این قول عبد الله عباس است بعضی دیکر کفته اند معنی اینست که جز از ترك و اهمال بر کار شما اقبال کنم و کفتند این هم وعید است و هم وعید و عید است مطیعان را بثواب و وعید است عاصیان را بعقاب یعنی چون نوبت جزای شما در آید بهیچ چیز مشغول نباشیم یَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِنْ نَارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ فَإِذَا انْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ کفتند که جن و انس را برای آن ثقل خوانند که ایشان ثقل اند بر زمین چون زنده باشند و ثقل اند در شکم زمین چون بمیرند یا نش وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا بعضی از اهل معانی کفتند عرب هرچه آزاد و نفیس و قدری باشد ثقل خوانند و منه قول النبی ع اِنّی تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللهِ وَعِتْرَتِي و صادق علیه السلم کفت برای آن ثقل خواند جن و انس را که بکناه کران بارند میکوید ای جماعت ایشان و جنیان اکر میتوانید که از اقطار و جوانب آسمان و زمین بیرون شوید و از من بکریزید بروید و این هم بر سبیل تهدید و وعید است آنکه کفت نتوانید رفتن جز بسلطان و حجتی کفتند که خدای تعالی این روز قیامت کوید ضحاك کفت این در دنیاست معنی اکر توانید که از مرك بکریزید تا بشما نرسد و زجرت کرد و نقیامت خلق را جمع کنند و فرشتکان کرد ایشان بایستند و زبانه از دوزخ بر آیند بمانند حصار آتشین کرد ایشان در آیند انکه حق تعالی کوید یا معشر الجن و الانس این آیه فرو کنارند بر شما ای پریان و ادمیان پاره از آتش زبانه زننده یا خود زبانه آتش مجاهد کفت آن حرف سبز بود که از سر آتش بر آید بی دود و نحاس دود باشد مجاهد و قتاده کفتند مس کداخته باشد خدای تعالی بفرماید تا مس را بکدازند و بر ایشان فرو ریزند مقاتل کفت آن پنج جوی است از مس کداخته از زیر عرش بیرون می آید و بر اهل دوزخ فرو میشود سه جوی بر مقدار شب می رود و دو بمقدار روز ابن مسعود کفت در وی نیست باشد فَلَا تَنْتَصِرَانِ جز این دو نوع عذاب بر شما درین ندای ادیان و پریان شما نتوانید که خود را ازان نکه دارید و کس نباشد که شما را نکه دارد پس انکاه که آسمان شکافته شود و درها در و پدید آید و فرشتکان فرو می آیند در آن وقت آسمان کلکون شود ابن عباس کفت و قتاده و ضحاك که برنك اسب کلکون کردد در ربیع کمیتی زرد فام باشد چون زمستان پدید آید و هوا

سرد برای کیتی سرخ شود چون زمستان شود کیتی اغبر شود حق تعالی کفت آسمان عند انشقاق
متلون شود بمانند اسبی که متلون شود باختلاف فصول عطا کفت چون روغن زیت شود که یك
ساعت چند لون بکردد ابن جریج کفت که کداخته شود چون روغن و این انکاه بود که کرما دوزخ
بوی رسد کلبی کفت چون ادیم دوم سرخ شود و این اقوال راجعست با دو وجه یکی آنکه تشبیه کرده
آسمانرا در رنك او رکون بکل و روغن در خبرست که شبی رسول عم بجوانی رسید که نماز میکرد
و این آیه میخواند و میکریست و میکفت ویحی یوم تنشق فیه السماء وای بر من از آن روز که آسمان شکافته
شود رسول علیه السلام کفت ای جوان بآن خدای که جان من بامر اوست که فرشتکان از کریه تو
بکریستند فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس ولا جان فبای الاء ربکما تکذبان یعرف
المجرمون بسیماهم فیؤخذ بالنواصی والاقدام فبای الاء ربکما تکذبان هذه جهنم
التی یکذب بها المجرمون یطوفون بینها وبین حمیم ان فبای الاء ربکما تکذبان
پس در آن روز که روز قیامتست از کناه کاران جن و انس از کناه ایشان نپرسند برای آنکه خدای تم
داند و فرشتکان بر ایشان نوشته باشند و در روایتی دیکر از عبد الله آنست که فرشتکان ایشانرا از
کناهشان نپرسند برای آنکه ایشانرا بسیما بشناسند ابو العالیه کفت بی کناه کار نپرسند و جمع میان
این آیه و آیتهائی که متضمن سوالست آنست که ایجا مراد آنست که ایشانرا نپرسند که کناه کردی یا نه
برای آنکه فرشتکان دانند و صحیفها بخط ایشان باشد و آنجا که پرسند ازان پرسند که چرا کردی
و محال الفتام خوجرا کردی و وجهی دیکر آنست که در قیامت مواقف باشد در یك موقف سوال بود
پرسند ابن عباس کفت ایشانرا سوال راحت و کرامة نکنند سوال تعنیف و ملامت کنند کناه کارانرا
بسیما و علامت بشناسند و آن علامت آن بود که سیاه روی و ازرق باشند موی پیشانی ایشان
بکیرند و پایهای ایشان و ایشانرا بروی بدوزخ کشند انکه ایشانرا کویند هذه جهنم این آن
دوزخ است که کافران و کناه کاران آنرا بدروغ میداشتند آیشان در میان ایشان و ایشانرا بروی
بدوزخ کشند انکه ایشانرا کویند هذه جهنم این آن دوزخ است که کافران و کناه کاران آنرا بدروغ
میداشتند ایشان در میان آتش دوزخ و در میان آبی کرم تافته که کرما او بغایت رسیده باشد طواف
میکنند و میکردند قتاده کفت آبی باشد که از انکه که خدای تعالی آسمان و زمین آفرید می تابد کعب
الاحبار کفت وادی از وادیها دوزخ باشد که خون و ریم اهل دوزخ در وی شود این کافرانرا برند
و بند بر نهاده در آنجا اندازند چون یکبار فرو شوند بندهای ایشان از یکدیکر جدا شود ایشانرا از
آنجا برآرند مرده و پاره پاره کشته ایشانرا خلقی نو باز آرند چند از آنجا که در آتش تافته و در فشرده افکنند
و ان ایشان این باشد میان این آن میکرداندشان مذلك قوله یطوفون بینها وبین حمیم ان اکس

کویند

فبای الاء ربکما تکذبان ذواتا افنان فبای الاء ربکما تکذبان

فیهما من کل فاکهة زوجان فبای الاء ربکما تکذبان

کویند درین آیه که وصف از ذکر دوزخ چه نعمت است تا خدای تعالی آنرا با جن و انس تقریر کند و
کوید فبای الاء ربکما تکذبان جواب آنست که وعید و تهدید بذکر دوزخ لطفی است که
ایشانرا بطاعت نزدیك کرداند و از معصیت دور کرداند و این باعث بود بر ایمان و صارف
بود از کفر و این غایة نعمت باشد در دین ولمن خاف مقام ربه جنتان فبای الاء ربکما تکذبان
فیهما عینان تجریان فبای الاء ربکما تکذبان متکئین علی فرش بطائنها من استبرق وجنی
الجنتین دان فبای الاء ربکما تکذبان وانرا که از مقام خدای بترسد یعنی ازان مقام که در پا
باشد پیش خدا و کفته اند مراد قیامتست ابرهیم ادهم و مجاهد کفته اند این کسی باشد که همت کند بمعصیتی خدایرا
یاد کند و از ترس خدای آن کناه رها کند ابرهیم ادهم کفت سالی از سالها بحج میرفتم منقطع شدم در راه
شخصی سنکرا دیدم از و بترسیدم او مرا کفت اجنی انت ام انسی تو جنی یا انسی مرا کفت تو مومنی یا کافری
کفتم من مومنم کفت دروغ میکوئی اکر مومن بودی از جز وی نترسیدی امیر المومنین علی را کفتند در
وقتی که برفت و عمرو عبدود را بکشت و باز آمد که تو از وی نترسیدی چون بمبارزت وی میرفتی کفت
وکیف یخاف سوی الله من لم یغمض سواه طرفة عین چکونه بترسد از جز خدای آنکی که طرفة العینی غیر
وی را نپرستیده باشد کفت کسی را که از خدای بترسد ویرا دو بهشت است دیکری دو بستان باشد
یکی از یاقوت سرخ و یکی از زمرد سبز خاکش کافور و عنبر باشد و ملاط او از مشك اذفر باشد هر بوستانی
از و صد ساله راه باشد میان هر بوستان سرائی بود از نور و این دو بستان یکی بترس خدای باشد و
دیکری بترك شهوات این دو بستان خداوند شاخها و الوان باشد انواع میوها عکرمه کفت سایهٔ
درختان خواست بر زمین و دیوار در میان این دو بوستان دو چشمه روان باشد حسن کفت دو چشمه
آب زلال باشد یکی را تسنیم کویند و دیکری را سلسبیل ابو بکر وراق کفت این دو چشمه روان در بهشت
آنرا باشد که او را دو چشم آب روان باشد از دو چشم در دنیا درین دو بهشت از هر میوه دو نوع و دو کونه
باشد ابن عباس کفت در دنیا هیچ میوه نباشد تلخ و شیرین الا که در بهشت باشد تا بحنظل الا آنست که
حنظل بهشت شیرین باشد متکئین تکیه زده باشند بر فرشهائی که آستر او از دیبای استبرق باشد ذکر بطانه
یعنی استر برای آن کرد تا بدانند که چون بطانه از استبرق باشد ظهاره یعنی ابره از چه باشد سعید
جبیر را ازین پرسیدند کفت این ازان جملهاست که خدای تعالی کفت ولا تعلم نفس ما اخفی لهم
من قرة اعین و قولی دیکر کفت که بطانه از استبرق باشد و ظهاره از نور و کفته اند که معنی آنست که بطانه
ظهاره باشد و ظهاره بطانه برای آنکه هر دو روی تا بهر روئی که خواهند باز افکنند و
میوهای این دو بوستان نزدیك باشد ایستاده و نشسته و خفته تواند کرفتن در خبرست که بنده
مؤمن بر سر بر خفته باشد و از بالای درختان میوه دار بر وی سایه کرده چون روی با ادرونی میوه باشد

شاخ میوه سر فرو آرد تا او بدست خود میوه باز کند فیهن قاصرات الطرف لم یطمثهن انس قبلهم
ولا جان فبای آلاء ربکما تکذبان کانهن الیاقوت والمرجان فبای آلاء ربکما
تکذبان هل جزاء الاحسان الا الاحسان فبای آلاء ربکما تکذبان ومن دونهما جنتان
فبای آلاء ربکما تکذبان مدهامتان فبای آلاء ربکما تکذبان دران بهشتها زنانی باشند
که چشم خویش جز بجمال شوهران خود نگشایند و در غیر ایشان ننگرند ابن زید گفت که شوهر
خود را گوید بعزت خدای که در بهشت نیکوتر از تو هیچ چیزی نمی بینم سپاس آن خدای را که ترا بمن داد
ومرا بتو زنانی که دست ایشان دیگران نکرده باشند پیش از ایشان هیچ آدمی و هیچ پری یعنی کس را با
ایشان خلوة نرفته باشد جز شوهر خود باشد و کس بکارت ایشان نزده باشد و خون آلود نکرده سهل
بن عبد الله گفت هر که در دنیا چشم نگاه دارد از محرمات در آخرت او را عوض دهند از قاصرات و ذکر
جان برای مبالغه کرد چنانکه کسی از ما گوید که جنی وانسی را باور ندارد یعنی مرغ نتواند آنجا پریدن و مانند
این انکه وصف کرد این حوران را و گفت کانهن الیاقوت پندارا که ایشان یاقوت و مرجانند یعنی در
صفا یاقوتند و در بیاض مرجان عبد الله مسعود گفت که رسول عم گفت زنان بهشت هر یکی از ایشان
هفتاد حله ملون دارد در زیر آن هفتاد حله مغز استخوانش در استخوان بتوان دید برای آنکه خدای
تعالی میگوید کانهن الیاقوت والمرجان و یاقوت جوهری است که اگر چه کثافتی دارد چون رشته
در وی کنند از بیرون او بتوان دید آنکه حق تعالی گفت جزاء احسان نباشد الا احسان و
نیکوئی انس مالک از رسول روایت کرد که هر که این آیه بخواند آنکه گفت میداند که خدای تعالی
چه میگوید گفتند خدای و رسول خدای عالم ترند گفت میگوید جزاء آنکه من بر وی نعمت کرده باشم
توحید چیست الا بهشت عبد الله عباس گفت معنی آنست که جزای آنکس که گوید لا اله الا الله نیست
الا بهشت حسن گفت جزاء مطیعان در دنیا هیچ نیست مگر کرامت آخرت ومن دونهما و از جزای
آن دو بهشت دو بهشت دیگر باشد عبد الله عباس گفت زیر آن دو جز کسانی گفت در پیش آن دو
بوستانی دیگر باشد مدهامتان سبز و سیراب باشد چنانکه با سیاهی زند و گفته که در هم شده شاخهای
او فیهما عینان نضاختان فبای آلاء ربکما تکذبان فیهما فاکهة ونخل ورمان
فبای آلاء ربکما تکذبان فیهن خیرات حسان فبای آلاء ربکما تکذبان حور مقصورات
فی الخیام فبای آلاء ربکما تکذبان لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان فبای آلاء ربکما
تکذبان متکئین علی رفرف خضر وعبقری حسان فبای آلاء ربکما تکذبان
تبارک اسم ربک ذی الجلال والاکرام در وی دو چشم باشد که آب از ایشان بر می جوشد
وانکه روان میشود عبد الله عباس گفت بر دمد بخیر و برکة اهل بهشت ابن مسعود گفت بجای

نصف الحزب

آب

آب ازین چشمها مشک و کافور بر جوشد در آنجا میوه باشد و خرما و انار تخصیص خرما و انار
برای تفضیل کرد در خبر است که درختان بهشت از اصل ساق تا بر شاخ بمیوه متصل باشد
و میوهای وی مانند سبوها باشد هر که که بچیند بجای آن دیگری بدید آید و خوشهای انگور ش
دوازده گز باشد بطول ابو سعید خدری روایة کرد از رسول که گفت شب معراج که مرا باسمان
بردند در درختان انار دیدم بر هر اناری چون پوست شتری بعب و مرغان او چون شتران بختی کنیزکی
را دیدم گفتم ای کنیزک تو کرائی گفت زید حارثه را زید را بشارة دادم بآن و چیزها دیدم در بهشت
که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر خاطر هیچ آدمی نگذشته دران بهشتها زنانی باشند
نیکو خلق و نیکو روی همه بکر و دوشیزگان مغزان گفته بلند زبان باشند و ناخوش بوی
باشند و گنده دهن باشند و سر بدر و بام بر نکنند و سلیطه و شکره باشند در خبر است که
زنان بهشت دست در دست نهند و باوازی خوش که خلق مثل آن نشنیده باشد میگویند
نحن الراضیات فلا نسخط ابدا ونحن الناعمات فلا نبأس ابدا ونحن خیرات حسان حبینا لازواج کرام
ما خشنودانیم که هرگز خشم نگیریم و مقیمانیم که از اینجا نرویم و ما زنانی آراسته ایم بخصال و
جمال ما را برای مردانی کریم نهاده اند روایت است که چون حوریان بهشت این سخن گویند زنان
مومنه گویند نحن المصلیات وما صلیتن ونحن الصائمات وما صمتن ونحن المتصدقات وما
تصدقتن ونحن المتوضئات وما توضأتن ما نماز کنندگانیم و شما نه و ما روزه دارانیم و شما نه
الی آخره عایشه گفت والله که غلبه ایشان را باشد زنان بهشت حوریانی باشند پوشیده و مستور
در حجلها و خیمها خود باز داشته انس مالک گفت که رسول علیه گفت اگر یکی از حوریان
بهشت خیو در زمین افکند یا در دریا همه خوش کرده از خوشی آب دهن او در خبر است که رسول
علیه السلم گفت در بهشت خیمها باشد هر خیمه از دری سپید یک پاره طول او در هوا شصت گز
باشد در هر زاویه از ان خیمه جفتی باشد که او را دیگری نبیند ابن عباس گفت هر خیمه از یک لولو
باشد چهار فرسنگ در چهار فرسنگ او را چهار هزار مصراع باشد انس مالک روایة کرد از
رسول علیه السلم که گفت شب معراج در بهشت جویها دیدم بر کناره او خیمها زده از مرجان
از آنجا آوازی برون می آمد السلام علیک یا رسول الله من گفتم یا جبرئیل ایشان کیانند گفت
کنیزکانی اند از حور العین دستوری خواستند از خدای تعالی تا بر تو سلام کنند خدای تعالی
ایشان را دستوری داد سلام کردند و گفتند نحن الخالدات فلا نموت ابدا ونحن الناعمات
فلا نبؤس ابدا ازواج رجال کرام حور مقصورات فی الخیام لم یطمثهن بکارت بزده باشند
ایشان را و نرسیده باشد دست هیچ آدمی و پری باایشان پیش از ایشان تکیه زده باشند

بر نشستگاههای خود از نهالیها و دستها و بالشها بن سعید جبیر گفت رفرف مرغزارهای بهشت باشد برا زگیاه سبز و نمارق و عبقری و بساطهای قیمتی وگرانمایه و گفتند هرجامه منقش از هر نوع که باشد عرب آنرا عبقری گویند ابو عبیده گفت اعبقر و آن زمینی است که ابجاد پیاهای فاخر و گرانمایه باشد خلیل گفت هرچیزی که خلید باشد بنزدیک عرب آنرا عبقری خوانند از جامها و غیر آن تبارک اسم ربک بزرگوارست و باقی ذات خدای تو که خداوند جلالست واکرام بزرگی و بزرگواری و گرامی کردن بندگان و وجه تکرار آیه یکی آنست که فرا گفت که برای تاکید باشد چنانکه مجیب گوید بلی بلی و ممتنع گوید لا لا و شاعر گوید نعق الغراب ببین لیلی غدوة کم کم وکم بغراق لیلی نعق و دیگر آنکه تکرار برای اختلاف فواید است چون تقریر نعمتهای مختلف کرد عند ذکر هر نعمت که تقریر کرد و غرض و تکرار تقریرست و تذکیر و توبیخ چنانکه یکی از ما گوید الم احسن الیک ان خلصتک الم احسن الیک ان خلصتک الم احسن الیک ان خلعت علیک و این در کلام عرب و عجم اشعار آن بسیارست مهلهل بن ربیعه برادر خود را کلیب مرثیه گفته است و هر بیتی مکرر کرده علی ان لیس عدلا من کلیب اذا طرد الیتیم علی الجزور علی ان لیس عدلا من کلیب اذا ما ضیم جیران المجیر این و مانند این بسیارست در امثال و اشعار عرب و قرآن و طریقه استعمال ایشان فرو آمده است از هر نوع که استعمال کرده باشند از وجه فصاحت در قرآن از آن نوع توان یافت سورة الواقعة مکی است و عدد آیاتش نود و شش است از ابو طیبه روایتست که عثمان عفان بر عبد الله بن مسعود رفت و او بیمار بود در آن بیماری بجوار حق پیوست ویرا گفت از چه می نالی گفت از گناه خود گفت چه آرزو میکند گفت رحمت خدا گفت طبیبی یا بیارم گفت الطبیب امرضنی طبیب مرا بیمار کرده گفت عطایت بفرمایم گفت حاجت نیست مرا بدان و من بدین حالم گفت بفرمایم تا بدختران دهند گفت ایشانرا حاجت نیست بدان که من ایشانرا سورة الواقعة بیاموخته ام و فرموده ام تا می خوانند و من از رسول علیه السلم شنیده ام که هر کس که سورة الواقعه بسیار خواند هرگز درویش نشود

بسم الله الرحمن الرحیم

إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ لَيْسَ لِوَقْعَتِهَا كَاذِبَةٌ خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًّا وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً حق تعالی ذکر قیامت میکند و میگوید یاد کن ای محمد چون واقع شود و حاصل آید واقع شدنی که معلوم و مشهورست و اینجا نامی است از نامهای قیامت یعنی چون قیامت برخیزد واقع شدن او را کاذبه نباشد یعنی در خبر او دروغ نبود خبر او بخبر خدای تعالی درست شده است خافضة رافعة قومی را خفض کند و بدوزخ فرو برد و قومی را رفع کند و بدرجات بهشت بردارد جبارانرا ذلیل کرده اند و متکبرانرا خفض کند و فرو

وذلیلانرا او بی قدرانرا رفع کند إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا چون بجنبانند زمین را جنبانیدنی کلبی گفت این آنگاه باشد که خدای تعالی وحی کند باو او از ترس خدای بجنبد مفسران گفتند همچنان بجنبانند این زمین را که کوهها او کوه لت تا هیچ بنماند بر روا لا که خراب و ویران کرده و کوهها جای نماند و بست الجبال و براندند کوهها را راندنی چنانکه گفت و سیرت الجبال فکانت سرابا حسن گفت از زمین برکنند نظیره یسئلونک عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفا و او را خرد و مرد کردانند تا چون کردی شود پراکنده ابن عباس گفت بمانند افتاب که در روزن می دمد و خاک ملخی جهد ابر اسیر علی ع گفت بماند کرد که از سم ستور بر خیزد و کنتم و باشید شما سه گروه سه نوع یعنی روز قیامت آنگه بیان کرد و گفت فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ یکی از این سه گروه اصحاب میمنه اند کسانی که نامه اعمال ایشان بدست راست ایشان دهند و از راهی که بر دست راست بود ببهشت برند ابن عباس گفت آنان باشند که بر دست آدم باشند حسن و ربیع گفتند آن باشد که میمنت و مبارک باشند بر نفس خود و عمر خویش در طاعت خدای مستغرق کرده باشند و ایشان تابعان باشند قوم دوم اهل زعصر رسول ع آنگه بر سبیل تعجب گفت تا رسول را بعجب آرد چه خداوندان دست راست اند و چگونه کسانی اند ایشان یعنی وصف ایشان بجایی رسیده است که نتوان گفت دوم از این سه گروه کسانی اند که نامه اعمال بدست چپ ایشان دهند و بر دست چپ ایشان را بدوزخ برند حسن گفت آنان باشند که بر خود شوم باشند و عمر ایشان در معصیت گذشته باشد سوم از ایشان سابقانند آنانکه در متابعت انبیا سابق باشند و در پیشوایی امت و ایمه هدی باشند و گفتند سابقان بطاعت سابقان باشند برحمت و سابق را بر لاحق برای آن فضل کرد که او مقتدا بود در خیر و طاعت ره و نکردند و بر سیرة او روند فله اجرها و اجر من عمل بها باشند ابن سیرین گفت آنانند که با رسول بدو قبله نماز کردند از مهاجران و انصار کعب گفت اهل قرآن باشند که فردای قیامت تاجها بر سر دارند و آنان باشند که سبق برند بر دیگران بمسجد و جماعت و جهاد رفتن ابن عباس گفت سابقان در هجرت سابقان باشند در آخرت امیر المؤمنین علی ع گفت سابقان بنماز باشند سابقان باشند ببهشت عکرمه گفت سابقان باسلام سابقانند ببهشت و چون نیک اندیشه کنی جامع این جمله امیر المؤمنین علی علیه السلم کسی دیگر یافتی اما سبق او باسلام اتفاقیست که از زنان اولین که ایمان آورد خدیجه بود و از مردان علی ابن ابی طالب و از اینجا گفته است سبقتکم الی الاسلام طرا غلاما ما بلغت اوان حلمی و ابو ذر رحمه الله از رسول روایت کرد و گفت شنیدم

کیف یا علی انت و انا و من ابی و انا و من یصاحبنی یوم القیمة و انت الصدیق الاکبر و الفاروق
الاعظم تفرق بین الحق و الباطل و انت یعسوب المؤمنین و المال یعسوب الظلمة اما سبق در نماز قوله علیه
صلت الملائکة علی و علی علی سبع سنین لانه لم ترفع صلوة من الارض الی السماء الا منی و من علی
و سبق در جهاد پوشیده نیست و نماز بدو قبله باتفاق او کرد و تنی چند معدود و بعضی آن بودند که سابق
بودند بر بیت المقدس نماز کردند و بکعبه نرسیدند و بعضی آن بودند که نماز بر بیت المقدس در نیافتند
که ایشان باسلام آمدند قبله با کعبه کرده بودند روزی حدیث امیر المومنین از عبد الله عباس
پرسیدند گفت ذکرت و الله احد الثقلین سبق الشهادتین و صلی القبلتین و بایع البیعتین و اعطی
السبطین و هو ابو الحسن و الحسین و ردت له الشمس مرتین بعد ما غابت عن الثقلین و جرد السیف تارتین
و هو صاحب الکرتین فمثله فی الامة کمثل ذی القرنین ذاک مولای علی ابن ابی طالب احد الثقلین ای
دوم کتاب خدای اینجا که گفت انی تارک فیکم الثقلین سبق بدو بتوحید و نبوة بی و قبله یا دو سو که
نماز کرد بیت المقدس و کعبه و دو بیعت با رسول جست بیعة العقبه و بیعة الشجره و او را دو سبط
دادند یکی سبط علم و دیگر سبط جسم و دو بار تیغ بر انگیخت یکی برای تنزیل و دیگر برای تاویل و حمله
دو کرت بود و رجعت است در خبرست که چون یکی از مخلصان از سرای خود بیرون آید از نور روی او جهان
نور یابد که اهل بهشت بمانند و گویند که این نور سابقانست اولئک المقربون ایشانند نزدیک
کردانیدگان بعلو منزلت و بعضی در حق ثلة من الاولین گروهی باشند از اولینان یعنی ایشان گذشته از
امم انبیا علیهم السلم و اندکی از آخریان یعنی امت رسول علیه السلام علی سرر موضونة متکئین علیها
متقابلین یطوف علیهم ولدان مخلدون باکواب و اباریق و کاس من معین لا یصدعون
عنها و لا ینزفون و فاکهة مما یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون و حور عین کامثال اللؤلؤ المکنون
جزاء بما کانوا یعملون لا یسمعون فیها لغوا و لا تأثیما الا قیلا سلاما سلاما اهل بهشت بر
تختها باشند زر و سیم بافته مرصع و مکلل بانواع جواهر کلبی گفت طول هر سریری سیصد گز باشد چون
بنده خواهد تا پای بر و نهد سر فرو آید تا پای بر نهد انگه با جای خویش شود متکئین علیها تکیه زده با
برادران بر بهار روی در روی کرده و بسیار دیگر خوش عیش کنند یطوف طواف کنند بر ایشان غلامانی
کودکان برادر مخلد و مویند که هرگز پیر نشوند و از آن حالت کودکی و تازگی بنگردند پنهان باشد که
خدم دنیا که پیش از ده سال ... خدمت ندارند سعید جبیر گفت مقرطون گوشوار در گوش داشته
باشند حسن بصری گفت کودکان اهل دنیا باشند ایشان را طاعتی نبود که بدان ثواب یابند و معصیتی نباشد
که بدان عقاب کنند پس در بهشت باشند برای خدمت اهل بهشت و در خبرست که اطفال کفار خدم اهل بهشت
باشند باکواب با کوزها که دسته و خرطوم ندارد و اباریق آنکه دسته و نایژه دارد و کاسی یعنی قدحی که

در وی خمری روان باشد و ظاهر بر چشمها کاسی که ایشان را از آن صداعی و درد سری نیست و از آن
نشوند و عقل را زایل نکرده اند و فاکهه و میوه از آنچه ایشان خواهند و اختیار کنند و گوشت مرغ
از آنچه ایشان را بآن اشتها و آرزو باشد ابو سعید خدری از رسول علیه السلم روایت کرد که در بهشت
مرغانی می پرند که هر یکی هفتاد هزار پر دارند یکی از ایشان بیاید در آن حال که مومن طعام خورد و بر صحفه
او افتد و پرها بیفشاند از هر پری از آن روی لونی طعام بیرون آید از برف سپیدتر و از مسکه نرم تر و از
انگبین شیرین تر که هیچ لونی با لونی دیگر نماند آنگه بپرد و برود و ایشان را در بهشت حوریانی باشند نام
سیاه چشم و فراخ چشم مانند مروارید پوشیده که هوا در وی اثر نکرده باشد از آنکه محروس و مکنون
بوده باشد تا صفا لون و ضیاء او بر جای خود بود با ایشان اینهمه کرامت کنند تا جزا و مکافاتی باشد
ایشان را با آنچه کرده باشند از صالحات و طاعات و اجتناب مقبحات ام سلمه گفت از رسول خدا پرسیدم که
حور عین چه باشد گفت زنانی سپید روی و فراخ چشم انس مالک گفت که رسول علیه السلم گفت
که خدای تعالی ایشان را از زعفران آفریده است ابو امامه روایت کرد از رسول عم که هیچ مومن نباشد و الا
او را هفتاد و دو زن باشد از حور العین و هفتاد از میراث اهل دوزخ عبد الله مسعود گفت از رسول
عم شنیدم که نوری در بهشت بدید آید اهل بهشت گویند این نور چیست گویند روشنائی دندان
حوری است که در روی شوهر بخندد مجاهد گفت حور را از برای آن حور خوانند که تحار فیها الطرف
چشم در وی متحیر بماند لا یسمعون فیها لغوا در بهشت سخن بیهوده بی معنی نشنوند و نیز نسبت کردن بزه
یعنی نگویند که با آنچه کردی بزه شدی و بزه کار شدی لیکن شنوند گفتاری با سلامت یا گفتاری که آن
سلام باشد و شاید که قول بعضی بود مر بعضی را که سلمک الله سلاما و اصحاب الیمین ما اصحاب الیمین
فی سدر مخضود و طلح منضود و ظل ممدود و ماء مسکوب و فاکهة کثیرة لا مقطوعة
و لا ممنوعة و فرش مرفوعة انا انشأناهن انشاء فجعلناهن ابکارا عربا اترابا لاصحاب
الیمین ثلة من الاولین و ثلة من الآخرین خداوندان دست راست که ایشان بهشت راست ستانند
و از جانب دست راست بهشت روند چه گویند و چه مرد اند باشد ایشان در میان درختان سدر باشند
و سدر در بهشت میوه دار بود سانند ثمرها کامثال القلال در میوه وی بمانند میوها باشد و بی خار بود چنانکه
گوئی پیرایش کرده اند خار وی برده اند و گفته اند که مخضود آن باشد که شاخش دو تا شده باشد از بسیاری
میوه و طلح منضود روایت کرده اند که امیر المومنین عم خواند و طلع منضود یعنی چنانکه در آیتی دیگر
است و نخل طلعها هضیم گفتند یا امیر المومنین در مصحفها نوشته است آنرا بگردانیم گفت ان القرآن
لا یهاج الیوم چنین نقل است انکه گفت طلح درخت موز باشد ابو عبیده گفت نزدیک عرب طلح درختان
بزرگ باشد که از خار بود منضود یعنی با ید میوه او بر هم نهاده مانند مهره که در رشته کشند

از اصل ساق تا بر شاخ میوه باشد و سایه کشیده که آفتاب آن را نسخ نکند ربیع گفت سایه عرش باشد
عمرو بن میمون گفت سایه او هفتاد هزار ساله راه بود ابن عباس گفت در این آیه که این درختی است در بهشت
که اهل بهشت جمله در زیر او حاضر آیند و حدیث و احوال دنیا یاد کنند و گویند در دنیا ملاهی بودی
که با آن تعلل کردندی و سماع کردندی خدای تعالی بادی بفرستد تا برگهای آن درخت بر هم زند از آنجا
آوازی آید که کس چنان نشنیده باشد وَمَاءٍ مَسْكُوبٍ و آبی روان که هرگز منقطع نشود و در شکاف
جوی نبود بلکه بر روی زمین است ... مزاحم بن داود گفت مرا برادری بود صالح و حق با در نیکو کار
داشتی پیش خدا رفت شبی در خوابش دیدم گفتم برادر مدتیست تا بخواهم که بدانم که تو در جزا کدام
فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ وَطَلْحٍ مَنْضُودٍ وَظِلٍّ مَمْدُودٍ وَمَاءٍ مَسْكُوبٍ وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ و میوه بسیار که بر وی اوقات
و از منه منقطع نگردد نه آن بود که وقتی باشد و وقتی نباشد چون میوههای دنیا و کس را از آن منع نکنند
بهیچ وجه بهشتیان را احتسابا از هر چه خواهند در وی یابند در خبر است که رسول ع گفت هیچ
میوه اندر درختان بهشت بجنبند الا که باجا او دو چندان وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ و بسترها برافراشته ابو
سعید گفت در این آیه که رسول علیه السلام گفته است که ارتفاع آن در هوا چندان باشد که از زمین
تا آسمان امیر المومنین گفت مرفوع برداشته بر سریرها افکنده و گفته که این کنایت است از زنان برای
آنکه فراش محل ایشان باشد مرفوع یعنی در جمال و کمال و خصال بدرجه علیا رسیده باشند إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ
ما ایشان را بر انشا و ابتدا بیافریدیم بجز و دوشیزه آفریدیم هم شوی دوستان و همزاد ایشان باشند یکی
نخز و بالان و غنج باشند همه هم سال و در سن یکدیگر باشند ابو هریره از رسول علیه روایت کرد که اهل
بهشت چون در بهشت شوند امرد باشند سفید روی جعد موی برس سی و سه ساله بر خلق آدم طول
هر یکی شصت گز بود در پهنا هفت گز مفسران گفتند این زنان مومنه باشند و خدای تعالی ایشان را بر
خلقی هر چه تمامتر و زیباتر و نیکوتر باز آفریده باشد تا چنانکه پنداری که ایشان نیستند و بر سبیل ابتدا
ایشان را بیافریده است مجاهد گفت روزی رسول نزدیک عایشه رفت عجوزی از بنی عامر نزدیک وی بود
رسول گفت این عجوز کیست گفت از خالات من یکی است رسول ع گفت هیچ عجوز و پیرزن در بهشت نخواهد
رفت آن عجوز بغایت دلتنگ شد عایشه گفت یا رسول الله این پیرزن دلتنگ شد و بگریست گفت بگوی
او را که عجوز در بهشت نرود و او عجوز نباشد بلکه خدای تعالی وی را خلق نو باز آفریند ام سلمه گفت که رسول
از این آیه پرسیدم گفت ایشان زنانی باشند که تو ایشان را می بینی موی سفید گشته و روی آجوع گرفته و چشم
کور شده و چشم ... گشته خدای تعالی ایشان را باز آفریند بگوهر که کس شوهر نزدیک ایشان رود ایشان را
بکر یابد عایشه گفت یا رسول الله هر با دام و وجع باشد ایشان را گفت نه لَيْسَ هُنَاكَ أَلَمٌ وَلَا وَجَعٌ سعید بن
مسعود گفت زنان دنیا در بهشت تفضیل دارند بر زنان بهشت بنماز و طاعت که کرده باشند و در خبر

آمده است

آمده است که این زنان حور عین باشند خدای تعالی ایشان را از تسبیح فرشتگان آفریده باشد در ایشان
هیچ رنجی و علتی و حیضی نباشد ایشان اصحاب یمین را باشند که اهل دست راست اند جماعتی از امت
سلف باشند و اندکی از امت رسول ع عروه بن رویم گفت که چون این آیه آمد جماعتی از صحابه رسول
بگریستند و گفتند یا رسول الله ما بخدای و رسول ایمان داریم اگر از ما اندکی بهشت خواهند
شدن خدای تعالی این آیه فرستاد ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ آنگه رسول ع گفت از آدم تا بعهد
من فرقه باشند و امت من بدامن قیامت فرقه باشد و این فرقه تمام نشود الا این سیاهان که شتران می
چرانند در بیابان و میگویند لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ عبد الله مسعود گفت شبی پیش رسول بودیم
زمانی حدیث کردیم و برفتیم بامداد دیگر روز رسول را دیدیم گفت دوش پیغمبران گذشته و اتباع ایشان را
در خواب بر من عرضه کردند پیغمبر بود که او را یکی و همراه بود و بود که کمتر از آن بودند و بود که
امتش سه کس بودند و بود که امتش یکی بود و بود که او را هیچ نبود تا موسی را دیدم که می آمد با جمعی بسیار
از بنی اسرائیل گفتم بار خدایا این کیست گفت برادرت موسی بن عمران و این امت وی اند گفتم بار
خدایا امت من کجا اند گفت بدست راست نگر بدست راست نگریستم صحرا سیاه دیدم چندانی که
چشم برسید همه آن پر بشر گفتم بار خدایا ایشان کیستند گفت امت تو اند راضی شدی گفتم
بار خدایا راضی شدم گفت در میان ایشان هفتاد هزار مرد اند که بی حساب بهشت روند مردی بر
پای خواست نام او عکاشه گفت یا رسول الله از خدای درخواه تا مرا از ایشان کند رسول علیه
السلام گفت اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ مِنْهُمْ بار خدایا عکاشه را از ایشان کن دیگری برخاست و گفت
یا رسول الله دعا کن تا خدای مرا از ایشان کند رسول علیه السلام سَبَقَكَ بِهَا عُكَّاشَةُ عبد الله مسعود
گفت یا رسول الله کدام اند آن کسان که این هفتاد هزار اند که ایشان بر اسلام زادند و بر آن باشند
گفت چنین نیست بلکه ایشان اند که دزدی نکنند و دروغ نگویند و زجر و تطیر نکنند و بر خدای توکل
کنند و این هر سه آنست که عادت عرب باشد آنگه رسول خدای گفت که من امید دارم که ثلث اهل
بهشت باشند ما تکبیر کردیم گفت امید دارم که نیمه اهل بهشت باشند آنگه این آیه برخواند ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ
وَثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ ابن عباس از رسول ع روایت کرد که رسول گفت ایشان امت من باشند جمعی از سابقان
باشند و جمعی از آخریان وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ وَظِلٍّ مِنْ
يَحْمُومٍ لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنْثِ
الْعَظِيمِ وَكَانُوا يَقُولُونَ أَئِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ
قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ آنگه ذکر اصحاب شمال کرد و
گفت مردمان دست چپ آنانند که نامه اعمال ایشان بدست چپ ایشان دهند جز مردمان باشند

گفت

امتی من و بس ربع اهل بهشت باشند
ما تکبیر کردیم گفت امید دارم که

وعذاب ایشان در رجه سختی باشد آنکه بیان کرد و گفت در ظلی گرم باشد و آبی گرم و سایهٔ اندود سیاه
ابن زید گفت یحموم نام کوهی است در دوزخ اهل دوزخ پندارند که آنرا سایهٔ هست و بنزدیک وی
آسایشی هست آنجا روند او را سایهٔ سرد و خنک نباشد بلکه بغایت گرم باشد و اهل دوزخ سیاه
باشند و لباس ایشان سیاه بود و هرچه در دوزخ بود هم سیاه بود و لا کریم و خوش و نیکو باشد انهم
کانوا پیش از این که ایشان بودند پیش از این در زمین منعم و متنعم ایشان اصرار کردند و بایستادند بر بزه
بزرگ و گناه سخت که شرک است ابو بکر اصم گفت سوگند خوردندی که بعث و نشور نخواهد بود و
اصنام انداد خدای اند و انبازان وی چنانکه از ایشان خبر داد وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ
مَنْ يَمُوتُ وَكَانُوا يَقُولُونَ و ایشان میگفتند که چون ما بمیریم و خاک شویم و استخوان باشیم ما را زنده
خواهند کردن و این بر سبیل انکار گفتند یا پدران پیشینهٔ ما را زنده خواهند کرد بگوی ای محمد که اولینان
و آخرینان را هم جمع خواهند کرد بمیقات روزی معلوم و آن روز قیامت است تا جزا دهند ایشان را بر کردار
ایشان ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيُّهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ لَآكِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّومٍ فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ
فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهِيمِ هَٰذَا نُزُلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا
تُصَدِّقُونَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ نَحْنُ قَدَّرْنَا بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ
وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَنُنْشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ پس آنگاه شما ای گمراهان
دروغ داران بخورید از درخت زقوم پس پر کنید از آن درخت زقوم شکمهای خود را آنگه پس از آن بخورید
آب گرم تا قدر را پس بخورید از آن آب چنانکه شتران تشنه خورند و هیام علتی باشد شتر را که از آب سیر نشود
آب میخورد تا آنکه بمیرد و گفته‌اند ریگ نرم را چنانکه آب بدو رسد [illegible] تا آنکه بمیرد و ریگ نرم را چنانکه
آب بر وی بیند بخورد و ورا هیم خوانند این نزل و غذا و طعام ایشان باشد روز قیامت که روز جزا است
آنگه بر سبیل حجت گفت نحن خلقناکم ما شما را بیافریدیم چرا ایمان نیاورید و مرا باور ندارید و تصدیق
نکنید آنچه من گفتم و وعده دادم از اخبار قیامت و بعث و نشور آنگه ایشان را حجت کرد بر وجه تقریع و ملامت
و گفت ای می بینید این آب منی که شما در رحمهای این زنان می ریزید تا از آن آب منی فرزند شما می‌آفرینید یا ما می
آفرینیم و این تقریر است تا ایشان اقرار دهند و بگویند ما این نمیکنیم و ما را این قدرت باشد نحن قدرنا تقدیر
کردیم مرگ را میان شما تقدیری مختلف بعضی بکودکی میرند و بعضی بجوانی و بعضی به پیری بر حسب مصلحت ایشان
چنانکه من صلاح دانم تقدیر کنم بر ایشان و ما مسبوق نباشیم بر ما سبق نتوانند کردن و غالب نتوانند
گشتن علی ان نبدل ما قادریم و توانیم و کس ما را عاجز نتواند کرد از آنکه بدل کنیم شما را یعنی شما را
ببریم و گروهی دیگر را بیاریم همچون شما و ننشئکم و شما را بیافرینیم در صورتی و خلقتی که شما ندانید یعنی در
هر صورتی که ما خواهیم مسخ کنیم و با خوک و بوزنه کنیم چنانکه با آنان کردیم که پیش از شما بودند

حسین بن الفضل گفت معنی آنست که اعاده در معنی بجای انشا نیست اول اینکه شما را در ارحام
امهات آفریدیم اما اعادت نباشد که شما کجا زنده کنیم آن علم شما باشد وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ
فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ لَوْ نَشَاءُ
لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ إِنَّا لَمُغْرَمُونَ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي
تَشْرَبُونَ أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا
تَشْكُرُونَ بحقیقت شما بدانسته اید و دیده اید نشأهٔ اولی را که ما شما را بیافریدیم اول اما اگر اندیشه
کنید بدانید که بر ما متعذر نباشد و دشوار نیاید باز آفریدن چرا در پس شما چرا اندیشه نمیکنید تا
بدانید که آنکس که قادر باشد بر ابتدا قادر باشد بر اعاده می بینید شما و می‌بینید که تخم را که با و حراثه
میکنید و بکار زمین همی شما می رویانید یا ما می رویانیم ابو هریره از رسول علیه السلم روایت کرد که مگویید
زرعت و لیکن بگویید حرثت یعنی خود را زراع مخوانید حارث خوانید که حرث کشت است بشما تعلق
دارد و زرع رویانیدنست بخدای تعلق دارد لو نشاء اگر ما بخواهیم آن تخم را بپوسانیم در زمین تا بر
شما تباه گردد و اگر برویانیم آنرا گیاه گردانیم که از وی هیچ دانه حاصل نشود و همه کاه باشد بی دانه فظلتم
پس آنگاه در اسید شما و روز گذارید و از آن تعجب میکنید و پشیمانی میخورید بر آن خرج و رنج و روزگار
که ضایع کرده باشید چنانکه در آیتی دیگر گفت فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَىٰ مَا أَنْفَقَ فِيهَا گفته‌اند که تفکه
از اضداد است تفکه اذا تنعم و تفکه اذا حزن إِنَّا لَمُغْرَمُونَ میگویید که ما غرامت زده‌ایم خرج کرده‌ایم
و دخل نیافته عبد الله عباس گفت ما معذبیم و غرام عذاب باشد بلکه ما محرومیم و محدودیم و باز مانده و
بی روزی انس مالک گفت روزی رسول خدای بر بستی از بستهای انصار بگذشت اکثر بود گفت چرا این
زمین را نکشتی گفت برای آنکه باران کم می بارد گفت شما تخم در زمین افکنید که رویاننده حراث است
أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ همی بینید این آب را که از آن میخورید شما آنرا از ابر فرو آورده اید و بارانیده
اید یا ما بارانیده ایم ما اگر خواهیم آن آب را شور گردانیم تا نتوانید خوردن و از وی هیچ نبات رسته
نشود پس چرا شکر نمیکنید تا این نعمت از شما زایل نگردد أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ أَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ
شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكِرَةً وَمَتَاعًا لِلْمُقْوِينَ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ
فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ
مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ می بینید این آتش را که بر وی می
افروزید و بیرون می آورید از سنگ یا از چوب شجره او را و آن درخت را شما آفریده اید یا ما آفریده ایم
و آن دو درخت است یکی را مرخ گویند و دیگر را عفار نحن جعلناها ما کردیم این آتش را تذکره و یادکردی
از آتش دوزخ ابو هریره از رسول علیه روایت کرد که این آتش که شما بر می افروزید جزوی است از هفتاد

جز آتش دوزخ و متاعی کردیم آنرا از وی تمتع بگیرند مسافرانی که فرو آیند بزمینی خالی و دور از آبادانی مجاهد
گفت للمقوین آنرا که طلب تمتع کنند از مسافر و حضری تا بروشنائی وی ببینند در تاریکی و بدو گرم
شوند در سرما و در طبیخ و غیر آن بوی منتفع شوند و بدو اندیشه کنند و باعتبار او پناه با خدای دهند
از آتش دوزخ حسن گفت بلغه باشد مسافران را که با خود برگیرند الا آنانکه آتش و سنگ ابن زید گفت
للجائعین انکه رسول الله انعامش را تسبیح فرمود و گفت تسبیح کن بنام خدای بزرگوار فلا اقسم سوگند
میخورم بجایهای واقع آمدن ستارگان یعنی منازل ایشان از بروج دوازده گانه و گفته‌اند بنجوم
القرآن یعنی فصول و آیات قرآن که برسول فرو آمدی باوقات آن قسم کرد آنرا موقعی عظیمست نزدیک
خدای از تعظیم و منافع که در وست وانه لقسم و بتحقیق این سوگندیست بزرگ اگر شما دانید بدرستی که
این قرآن قرآنیست بزرگوار و گرامی در کتابی پوشیده مصون و محفوظ نزدیک خدای تعالی از شیاطین
و از جمله معایب و مراد باین کتاب لوح محفوظ است لا یمسه باو نرسد و دست برو ننهند الا پاکان
یعنی فرشتگان معصوم مطهر از گناه ابن زید گفت مراد فرشتگانند نه شما که شما بگناه آلوده اید
ایشان یارند بانبیاء معصوم رسانند از دست پاکان بدست پاکان رسد قتاده گفت یعنی نزدیک
خدای جز دست پاکان بوی نرسد اما در دنیا مؤمن و کافر و منافق هم دست بوی کنند محمد بن
فضل گفت قرآن نخوانند الا موحدان و عبدالله عباس نهی کردی از انکه تمکین کنند جهودان
و ترسایان را از قرآن خواندن حسین ابن الفضل گفت تفسیر و تاویل او ندانند الا آنانکه خدای ایشان را
پاک کرده باشد از کفر و نفاق ابو العباس ابن عطا گفت حقایق قرآن ندانند الا آنانکه اسرار ایشان
بانوار عصمت پاک کرده باشد از اقذار معصیه و ابن صفر معصومان جنید گفت آنانند که سر
خود پاک کرده‌اند عما سوی الله بعضی دیگر گفته‌اند معنی آنست که باید که دست برو ننهند مگر پاکان
از جنابت و حیض و استحاضه و نفاس و ظاهر لفظ خبرست و معنی وی نهی است چرا اگر معنی خبر بودی
دروغ بودی و مراد مس مصحف است و آنچه در مصحف است بعرف شرع بر اطلاق آنرا قرآن خوانند
یا نمی‌بینی قوله عم لا تسافروا بالقرآن الی ارض العدو و نوشته قرآن بحقیقت قرآنست نزدیک محققان
و برین اجماع مسلمانانست و باین آیه استدلال کرده‌اند که جنب و حایض را حرامست دست بر نوشته
قرآن نهادن و نزدیک بیشتر فقها هم روا نیست دست بر پوست و حاشیه نهادن و نزدیک اصحاب
ما اجناب اولیترست شافعی گفت روا نباشد هیچ محدث را ابو حنیفه گفت جنب و حایض را دو او با
محدث را روا باشد اما حمل مصحف نزدیک هیچکدام روا نباشد ابو حنیفه گفت اگر در غلاف بود
شاید که حمل کنند انکه روا نداشته‌اند تمسک کرده‌اند بخبر عمرو بن حزم که گفت چون رسول پدرم را
بیمن فرستاد در نامه او نبشته بود نوشتن که باید که دست بر مصحف ننهد و نه مصحف برگیرد الا کسی که پاکیزه

بلند

باشد و آنانکه گفته‌اند که روا بود استدلال کرده‌اند بانکه رسول علیه السلم نامه بقیصر نوشت و در وی نوشت
بسم الله الرحمن الرحیم یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الایه و لابد
از آنکه وی نامه بدست گرفته باشد و مخالفت این قرآن تنزیل یعنی فرو فرستاده از نزد
خدای جهانیان افبهذا الحدیث انتم مدهنون و تجعلون رزقکم انکم تکذبون
فلولا اذا بلغت الحلقوم و انتم حینئذ تنظرون و نحن اقرب الیه منکم و لکن لا
تبصرون هم باین حدیث که قرآنست مداهنه میکنید عبدالله عباس گفت تکذیب میکنید ابن
کیسان گفت مدهن انکس باشد که در ادای واجبات تقصیر کند بعلل و گفته‌اند منافق باشد که جانب
با هم کرم دارد و اصل او از ادهانست و تجعلون رزقکم و میکنید رزق خویش یا و نصیب و
حظ خویش را ازین قرآن انکه تکذیب میکنید یعنی آنچه در قرآن کار می باید بست شما بر عکس آن میکنید
حسن گفت زیان کنند بنده که نصیب او از قرآن تکذیب باشد بعضی گفته‌اند که آیه در انوا باران آمد
عبدالله عباس روایت کرده که رسول علیه السلم بسفری رفت و صحابه با وی در راه تشنگی عظیم با ایشان
رسید و آب نیافتند و با رسول علیه شکایت کردند و گفتند یا رسول الله تشنگی بنهایت رسید رسول
شکایت کردند گفت اگر بدعا کنم و خدای تعالی باران فرستد همانا که بگویند سقینا بنوء کذا اما را بطلوع
فلان ستاره یا بسقوط فلان ستاره آب دادند و باران فرستادند گفتند یا رسول الله این وقت انواخت
و ما این نگوییم رسول علیه السلم دو رکعت نماز کرد و دعا کرد بادی بجنبید و ابری برآمد و بارانی عظیم
آمد تا وادیها پر شد و سقاها شکها پر کردند انکه رسول علیه السلم بر نشتر … بر وی بادیه که آب
یکرف بقدحی که داشت و میگفت مطرنا بنوء … فلان ستاره آمد رسول علیه السلم گفت سزاوار است
که از شما بعضی گویند خدای تعالی این فرستاد و تجعلون رزقکم انکم تکذبون گفت روزی خود
تکذیب میکردی و انکه گفتی این باران برحمت خدای آمد و گفته‌اند که معنی آنست که شما شکر خود را تکذیب
کردید یعنی بدل شکر تکذیب میکردی روایت کرده‌اند که رسول علیه السلم چنین خوانده است و تجعلون
شکرکم انکم تکذبون و در لغت ازد رزق یعنی شکر آمده است آورده‌اند که سلیمان
بن عبد الملک را بعضی علما گفتند اگر از علم نجوم پاره برخوانی تا این علم بی نصیب نباشی گفت مرا از آن منع
کرده‌اند گفت آن منع چیست گفت خبری که مرا روایت کردند که رسول علیه السلم گفت مخوفترین چیزی که
من بر امت خود می‌ترسم سه چیزست حیف ائمه و تکذیب بقدر و ایمان بنجوم انکه خطاب کرد و
گفت بر سبیل تخویف و تحذیر چرا انکه که جانها بحلقوم رسد وقت نزع و شما آنکه در آن وقت میگویید تحیر
و عاجز [illegible] باشند که بخواهید دردی را هیچ چاره ندانید و هیچ دفع نتوانید کردن و شاید که خطاب انرا
باشد که میکنند تا کی باشد که جان وی برآید و ما بوی نزدیکتر باشیم از شما ولیکن شما ما را نه بینید

یعنی رسولان ما از فرشتگان که بقبض روح وی آیند باشند و شما ایشان را نه بینید از لطافت ایشان
فلولا ان کنتم غیر مدینین ترجعونها ان کنتم صادقین فاما ان کان من المقربین
فروح وریحان وجنة نعیم واما ان کان من اصحاب الیمین فسلام لک من اصحاب الیمین
واما ان کان من المکذبین الضالین فنزل من حمیم وتصلیة جحیم ان هذا لهو
حق الیقین فسبح باسم ربک العظیم فرا کفت این خطابست قومی را که ایشان کفتندی ما را که باز نتوانیم
داشتن از خویشتن بعلم و تدبیر و چاره طب و مانند این خدای تعالی بر سبیل تقریع ایشان را کفت
اگر درین دعوی راست میکوئید چرا چون جان مرده بحلق رسد باز پس نبرید بتدبیر و چاره معلوم است
که هیچ چیز نتوانید کردن جز آنکه مینکرید بتحیر و ماندگی آنکه اهل قیامت را سه صنف کرد و کفت اگر
جان بجان این متوفی از جمله مقربان حضرت باشد او را روحی و ریحانی و آسایشی بود و روح بضم خوانده اند
حسن کفت روح از ریحان برایند قتاده کفت بروح راحت خواست سعید جبیر کفت روح خرمی باشد ضحاک
کفت آمرزش و رحمت باشد و ریحان عبدالله عباس کفت استراحت باشد مجاهد و سعید جبیر کفتند روزی
باشد ابن زید کفت روح در مرک روح باشد یعنی راحت و در قیامت ریحان ابو العالیه کفت هیچکس از دنیا
بیرون نرود از جمله مقربان تا آنکه که او را شاخی از ریحان بهشت آرند تا ببوید و در راحت آن جان بدهد
ابوبکر وراق کفت روح نجات باشد از نیران و ریحان فوز باشد بنعیم و جنان روح راحت کور باشد
و ریحان ثواب بهشت روح سلامت باشد و ریحان کرامت روح معانقه ابکار باشد و ریحان زیارت
ابرار روح جان دادن باشد بر شهادة و ریحان برای سعادت و جنة نعیم و بهشت با نعمت باشد ایشان را
و اکر جان باشد که از جمله اهل دست راست باشد سلامت ترا ای محمد یعنی در حق ایشان این باشد
که ایشان را آفت نخواهد رسید ترا برای ایشان سلامتست فرا کفت سلام و تحیت ایشان ترا باشد که
ایشان سلام بر تو کنند و کفته اند معنی اینست که سلامت باد ترا که تو از اصحاب الیمینی و اکر جان
باشد که از جمله دروغ داران و کمراهان باشد و آنان اصحاب الشمال اند قوت ایشان و نزل ایشان از
حمیم و آب کرم دوزخ باشد و سوخته کردن بآتش دوزخ و ملازم دوزخ بودن ان هذا ابد دستی که این
که ترا کفتیم و قصه آن بر تو باز کردیم حق یقینست بی شک و شبهه و کفته اند اشارة بقرآنست یعنی
این قرآن حق یقینست و غایه درستی علت فسبح پس تسبیح کن بنام خدای تو که او عظیم و بزرکوارست
بعضی کفته اند مراد تسبیح نمازست عقبة الجهنی کفت چون این آیه فسبح باسم ربک العظیم خدای تعالی
کفت اجعلوها فی رکوعکم این را در رکوع نهید یعنی تسبیح رکوع بکوئید سبحان ربی العظیم
وبحمده سنت شد که این در تسبیح رکوع کویند چون این آیه آمد که سبح اسم ربک الاعلی خدای تعالی کفت
اینرا در سجود بکوئید در سجود تسبیح چنین آمد که سبحان ربی الاعلی وبحمده آنکه از پس این خدای تعالی

سورتها فرستاد که در و تسبیح است چون سبح لله و یسبح لله **سورة الحدید** مدنی است بیست و نه
آیاتست ابی بن کعب از رسول خدای روایة کرد که هر که این سوره بخواند وی را از جمله آنان نویسند
که بخدای و رسولان خدا ایمان دارد از محمد باقر ع روایتست که هر که مسبحات بخواند یعنی سورة الحدید
والحشر والصف والجمعة والتغابن پیش از آنکه بخواهد خفتن از دنیا نرود تا آنکه که قایم آل محمد را
دریابد و چون بمیرد در جوار رسول خدای باشد

بسم الله الرحمن الرحیم

سبح لله ما فی السموات والارض وهو العزیز الحکیم له ملک السموات والارض یحیی و
یمیت وهو علی کل شیء قدیر هو الاول والاخر والظاهر والباطن وهو بکل شیء
علیم سبح لله ما فی السموات قدیم تعالی درین آیه بیان کرد و کفت تسبیح کرد مر خدایرا تبارک و تعالی
و تنزیه کرد و دور کردانید حضرت عزت وی را از آنچه لایق جلال و شایسته کمال وی باشد از
صفات نقص آنچه در آسمانها و زمین است اما آنکه از ارباب عقول و اصحاب تکلیف اند فرشتگان آسمان
و ساکنان زمین از آدمیان و پریان تسبیح وی کنند و میکویند هیچ چیز نیست از حیوانات و جمادات که
تسبیح خدای و ذکر وی مشغول اند چنانکه فرموده و ان من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم
و اوست آن خدای که عزیز و منیع است غالب و قاهرست که وی را غلبه نتواند کرد حکیمست آنچه کوید
و فرماید و کند بر وجه صواب و موافق حکمت باشد او راست پادشاهی آسمان و زمین هم ملک و ملک وی
است و در قبضه قدرت و تصرف وی اند زنده کند و بمیراند هر چه خواهد بکند و تواند و او بر همه
چیزی قادر و توانا است او اول او آخر او ظاهرست او باطن اولست که ایجاد جمله موجودات کرد بی هیچ موجود
سابق و هیچ چیز بر وی سابق نیست آخرست که پس از آنکه جمله موجودات فانی کرده و در پرده عدم متواری
شوند او باقی ماند ظاهرست بدلیل و برهان و باطن است از حواس و ادراک خلقان ابن عباس کفت اولیست
بی ابتدا و آخریست بی انتها ظاهریست که بر همه چیزها غلبه کند و تواند باطنی است که بکارهای پوشیده عالم
است همه را داناست اولیست قدیم و آخریست رحیم ظاهریست حلیم و باطنیست اولست بازلیت آخرست
بابدیت ظاهرست باحدیت باطنست بصمدیت اولست بتکوین انما امرنا لشیء اذا اردناه ان نقول له کن
فیکون و آخرست بتلقین یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت و ظاهرست بتبیین یرید الله لیبین
لکم و باطنست بتزیین وزینه فی قلوبکم جنید کفت الاول بشرح القلوب والاخر بغفران
الذنوب والظاهر بکشف الکروب والباطن بعلم الغیوب ابن عطا کفت اولست بکشف احوال دنیا
تا بعبرت کنند و آخرست بکشف احوال عقبی تا شکیبند او ظاهرست بر دلهای دوستان تا بشناسند
او را باطنست از دلهای دشمنان تا نشناسند او را در خبرست که روزی رسول ع با صحابه نشسته بود

ابری بر آید گفت شما دانید که این چیست گفتند خدای و رسول خدای عالم‌تر اند گفت این را عنان
خوانند این ابری است که زمین را سیراب کند خدای تعالی این ابر را براند از قومی که شکر وی نکنند
و وی را نخوانند آنگه گفت دانید تا از بالای وی چیست گفتند خدای و رسول خدای عالم‌تر اند گفت آسمان
دنیا است که او را رقیع خوانند و آسمان هفت است هر یکی زبر دیگری و از یکی تا دیگری پانصد ساله راه
آنگه گفت دانید که در زیر این زمین چیست گفتند خدای و رسول عالم‌تر گفت زمین دیگر است و از این
زمین تا آن زمین پانصد ساله راه است همچنین میگفت تا هفتم زمین آنگه گفت بآن خدای که جان محمد
بامر وی است که اگر خدای را بخوانید از بالای عرش جواب دهد شما را و از زیر هفتم زمین جواب دهد شما را
آنگه این آیه برخواند هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ الآیه و او بهمه چیزی عالم و دانا است هیچ چیز بروی پوشیده نباشد
ابو صالح روایت کرد که روزی رسول علیه السلام در حجره فاطمه رفت فاطمه از وی خادم خواست گفت ترا راه نمایم
بچیزی که آن ترا بهتر باشد از آنچه تو میخواهی گفت چیست آن گفت بگوی اللّٰهُمَّ رَبَّ السَّمٰوَاتِ السَّبْعِ
وَرَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ رَبَّنَا وَرَبَّ كُلِّ شَيْءٍ مُنْزِلَ التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْفُرْقَانِ فَالِقَ الْحَبِّ وَالنَّوَى أَعُوذُ بِكَ
مِنْ شَرِّ كُلِّ شَيْءٍ أَنْتَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهِ أَنْتَ الْأَوَّلُ فَلَيْسَ قَبْلَكَ شَيْءٌ وَأَنْتَ الْآخِرُ فَلَيْسَ بَعْدَكَ شَيْءٌ وَأَنْتَ
الظَّاهِرُ فَلَيْسَ فَوْقَكَ شَيْءٌ وَأَنْتَ الْبَاطِنُ فَلَيْسَ دُونَكَ شَيْءٌ اقْضِ عَنَّا الدَّيْنَ وَأَغْنِنَا مِنَ الْفَقْرِ هُوَ الَّذِي
خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا
يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
بَصِيرٌ لَهُ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ
النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ اوست آن خدای که آسمانها را بیافرید و زمین را
در مدت شش روز پس آنگه مستولی گشت بر عرش و عرش کنایت است از ملک و پادشاهی و در اصل
تختی باشد که پادشاه بر آنجا نشیند آنگه از آنجا تفکر کنند و ملک را عرش خوانند که گویند تخت پادشاهی
او سبحانه و تعالی بیان عظمت ملکوت و پادشاهی خود کرد بآفریدن آسمان و زمین در مدت اندک با اتساع
و بسطتی که از آن است و پاستیلاء وی بر عرش بتهم و عظم و اعظمی و بزرگی آن است چون بیان کمال
قدرت کرد کمال علم خود باز نمود و گفت میداند و میشناسد آنچه در زمین میشود و آنچه از زمین بیرون
می آید از قطرات باران و انواع نبات و گیاه و آنچه از آسمان فرو می آید از وحی و در حمت و فرشتگان و ارزاق
خلقان و آنچه بر آسمان میرود از اعمال بندگان و ارواح مؤمنان از این جمله هیچ بروی پوشیده نیست و
او با شما است هر کجا که شما باشید باحوال شما عالم است و بافعال شما و خدای بآنچه شما میکنید بینا و دانا است و او را است
ملک آسمانها و زمین اشتهی خلق و نفاذ امر و امضاء تصرف باز گشت جمله کارها با وی است شب را در روز
می آرد از شب میکاهد و در روز می افزاید و او عالم است بآنچه در سینها و ضمائر خلقانست هر یکی را به

رسول ص

و زد او در شب آنچه از روز میکاهد
و در شب می افزاید ۶

حسب اعتقاد وی جزا دهد آمِنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ
آمَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ
لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَى عَبْدِهِ
آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللّٰهَ بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ ایمان آرید بخدای
و رسول خدای و نفقه کنید از آنچه خدای شما را خلیفه کردانیده است در آن یعنی در تصرف کردن
آن و از دیگران بمیراث بشما رسانیده است و شما را از آن ممتع کردانیده آن را نفقه کنید و اعتبار گیرید
بحال آنکسان که آن را نخوردند و نفقه نکردند رنج کشیدند و نفع ندیدند نبینید رنج بشما رسید نفقه کنید
پیش از آنکه از شما بکسی دیگر رسد و نیز آن مال بحقیقت مال شما نیست و شما در تصرف کردن در مال بمنزله
وکیلانید از جهت خدای باید که نفقه کردن مال بر شما آسان باشد چنانکه بر وکیلان باشد مال موکل
صرف کردن نفقه کنید و باک مدارید که آنکه ایمان آوردند از شما و نفقه کردند مال خود را در راه
خدای ایشان را نزدیک خدای مزدی بزرگ و ثوابی عظیم آنکه گفت بر سبیل ملامت و توبیخ وَمَا لَكُمْ چه
بوده است شما را و چرا افتاده است که ایمان نمی آرید بخدای و مؤمن نمیشوید و حال آنست که رسول
خدای شما را دعوت میکند و میخواند تا بخدای ایمان آرید و خدای میثاق شما و عهد شما فرا
گرفته است بایمان آوردن و توحید و یکانگی وی که هفتم آنچه بعقل شما متمکن کرده است و مرکوز گردانیده
و چون معرفت توحید و عدل و تصدیق انبیا و دلیلها که فرا است و حجتها آورده اگر شما ایمان خواهید
آوردن بموجبی و سببی این همه اسباب و ادله و حجج چرا ایمان نمی آرید پس اگر وقتی ایمان خواهید آوردن
این وقت وقت آنست که از معجزه و دلیل بر صحت اسلام و نبوت هیچ باقی نمانده آنگه گفت هو الذی او
آن خدای که فرو فرستاد بر بنده خود محمد ص و پیغمبر آیاتی و علامتی و دلالتی روشن و هویدا
تا خدای با آیات و دلایل و رسول خدای بدعوت شما را از ظلمت جهل و تاریکی کفر بنور و روشنی ایمان و
اسلام آرد و خدای تعالی بشما بغایت مهربان و بخشاینده است وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ
اللّٰهِ وَلِلّٰهِ مِيرَاثُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولٰئِكَ
أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكُلًّا وَعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنَى وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
خَبِيرٌ چیست شما را و چرا افتاده است در آنکه نفقه نمیکنید در راه خدای که جهاد است و در جمله
مصالح دین و ابواب خیر و نیکوئی و حال آنست که شما بخواهید مردن و مال را بخواهید گذاشتن
در آسمان و زمین هیچکس باقی نخواهد ماندن میراث آسمان و زمین خدای را خواهد بودن که باقی
و جاوید وی باشد و همه فانی کردند لاجرم وارث اموال شما وی باشد آنگه بیان کرد و باز نمود
فرق میان کسی که وی نفقه کرد پیش از فتح مکه و قوة و عزت اسلام و آنکسی که پس از آن نفقه کرد گفت

یکسان نیستند شما آنکسی که نفقه کرد پیش از فتح مکه یا صلح حدیبیه از آنکه رسول خدای گفت این صلح فتح
عظیمست و قتال کرد پیش از فتح و صلح با آنکسی که نفقه و قتال کرد پس از فتح بعد از صلح کرد بر آنکه ایشان
عظیم ترانند و درجه ایشان بزرگوارتر است از درجه کسانی که پس از فتح نفقه کردند و جهاد کردند
و خدای تعالی هر یکی را ازین دو گروه وعده نیکویی و ثواب بهشت داده است و او بانچه شما میکنید آگاه
است و دانا ابو سعید خدری روایت کرد که رسول عم گفت نزدیکست که قومی آیند که اعمال شما را حقیر
دارند در جنب اعمال خود گفتند ایشان کیستند یا رسول الله قریش اند گفت نه و اشارت بیمن کرد و گفت
اهل یمن اند الا ان الایمان یمان و الحکمة یمانیة گفتند یا رسول الله ایشان بهتر از ما اند گفت آن خدای
که جان من بفرمان اوست اگر یکی از ایشان بمانند کوه احد زر نفقه کند بپایه شما نرسد و نه بنیمه شما
انگه این آیه برخواند لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل و بعضی گویند اگر این آیه را تخصیص کنند
بقومی دون قومی و بشخصی دون شخصی و تفضیل نهند وی را بر دیگری ازانکه بدین صفت موصوف بودند
پیش از فتح اولیتر که بر امیر المؤمنین علی عم حمل کنند و مراد وی باشد برای انکه این دو خصلت که سبب
تفضیل است و آن شجاعت و سخاوت است از هیچکس آن باز نگفته اند که از علی علیه السلم حمل کنند و مراد
وی باشد برای انکه این دو خصلت کاملا داشت سخاوتش آن مقام بود که خود گرسنه می بود و دیگری را
سیر میگردانید تا در حق وی این آیه آمد و یطعمون الطعام و بنزدیک وی زر و نقره و سنگ یکسان بود
چنانکه در خبرست که روزی اعرابی بوی سؤال کرد و بکیل خود را گفت اعط الاعرابی الفا اعرابی را
هزار بده وکیل گفت از زر یا از درهم و گفت زر دهم یا درهم گفت کلاهما عندی حجران هر دو بنزدیک
من سنگ اند آنچه اعرابی را انفع تر بود بوی ده و وقایع و حروب وی ازان مشهورتر است که کسی در آن
خلاف کند پس اگر آیه را بکسی تخصیص کنند بوی اولیتر بود من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا
فیضاعفه له و له اجر کریم یوم تری المؤمنین و المؤمنات یسعی نورهم بین ایدیهم و
بایمانهم بشریکم الیوم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ذلک هو الفوز
العظیم یوم یقول المنافقون و المنافقات للذین آمنوا انظرونا نقتبس من نورکم قیل
ارجعوا وراءکم فالتمسوا نورا فضرب بینهم بسور له باب باطنه فیه الرحمة و ظاهره
من قبله العذاب حق سبحانه و تعالی خلق را تحریص کرد بنفقه کردن و زکوة و صدقه دادن و آنرا
قرض خواند تا بدانند که عوض آن واجب و لازم است دادن چنانکه قضاء دین و گذاردن وام واجب است
در عقول عقلا و باز نمود که بوجهی دیگر تجارة است ازان سبب که تجارة برای زیادتی مال کنند گفت
یکی را ده عوض باشد و هفتاد و هفتصد و زیاده گفت کیست آنکی که خدای خود را قرض دهد تا خدای
قرض وی را زیاده گرداند و در وقتی که درماند و بازماند بوی رساند و او را مزدی بزرگوار و جزاء خالص

نصف الحزب

باشد در روزی که ببینی تو ای محمد مردان و زنان مؤمنه را که نور ایشان می رود و میشتابد در پیش
ایشان و بر دست راست ایشان برای آنکه نامه اعمال ایشان از پیش روی ایشان دهند و بدست راست
دهند و گفته اند که جمله جهات مرادست و بدین دو وجه اکتفا کرد بعضی دیگر گفته اند برای آن این
دو چیز تخصیص کرد که نور از روی ایشان تابد برای آنکه روی شسته باشند و برای خدای روی بر
زمین نهاده و سجده کرده چنانکه رسول خدا گفت امتی الغر المحجلون من آثار الوضوء و بدست راست
تسبیح کرده باشند و بانگشت شمرده و نگاه داشته از سر هر انگشتی از انگشتان ایشان بمانند شعله
نوری در فشد عبد الله مسعود گفت نور ایشان بمقدار عمل ایشان باشد چنانکه از رسول عم روایت
کردند که مرد بود که نور وی از مدینه تا بعدن صنعا می تابد و کم از آن تا چندانی بود که آتش دوزخ
را بنشاند در وقتی که بر صراط میگذرند از دوزخ آواز بر آید یا مؤمن فان نورک اطفأ لهبی مؤمنان با این نور
می روند و نور در پیش ایشان و از راست ایشان میرود فرشتگان باستقبال ایشان می آیند و میگویند
بشارت باد شما را بهشتهائی که در زیر درختان او جویها آب روانست شما در آنجا خالد و جاویدان
باشید و آن شما را فوزی عظیم و ظفری بزرگوارست و این گفتار و بشارت در وقتی باشد که در آن
روز مردان منافق و زنان منافقه مؤمنان را گویند بنگرید بما بنظر رحمت و توقف کنید در رفتن تا ما بشما
رسیم و از نور شما روشنی فرا گیریم و از شمع شما چراغی برافروزیم مفسران گفته اند که مؤمنان در روز
قیامت در عرصه قیامت آیند و بنور اعمال خود بر صراط می پرند و می روند منافقان درآیند بر تمد
با ایشان ایشان را نوری ضعیف باشد چنانکه در دنیا بظاهر ایمان با مؤمنان بودند چون باد مرگ
درآمد آن نور ایمان ایشان نابود گشت همچنین در عرصه قیامت بر وجه جزاء خدیعه و مکری که در دنیا
با مؤمنان کردند چنانکه گفت یخادعون الله و هو خادعهم همچنانکه کسی را فریب دهند ایشان را نوری
ضعیف دهند گاه روشن میشود و میروند و گاه تاریک میشود و می باشند همی ناگاه بادی بر آید و نور
ایشان را فرونشاند ایشان در تاریکی بمانند درین حال گویند انظرونا نقتبس من نورکم مؤمنان
چون آن حالت بینند گویند مبادا که با ما نیز این معامله رود از ترس این گویند ربنا اتمم لنا نورنا
و چون منافقان طلب نور کنند از مؤمنان ایشان را گویند ارجعوا وراءکم باز گردید و باز پس شوید
اگر می توانید و این بر سبیل تهکم گویند و از آنجا که ما نور آورده ایم نور طلب کنید این نور ما از
دنیا آورده ایم شما نیز باز دنیا روید و نور با خود بیارید ایشان درین باشند که همی ناگاه میان ایشان
باغ بدید آرند و دیواری بلند بر کنار بهشت و دوزخ که آن باغ و دیوار را دری باشد اهل
بهشت ازان به بهشت روند اندرون آن دیوار رحمت و نعمت بهشت باشد اهل بهشت را و بیرون
او از جانب ظاهر او عذاب دوزخ باشد اهل بهشت ازان در به بهشت روند اندرون آن دیوار

بخور و بفتح بهشت باشد اهل بهشت را و بیرون او از جانب ظاهر او عذاب دوزخ باشد اهل دوزخ را
ابو سیار گفت که با عبدالله عباس بودم نزدیک وادی جهنم گفت از پدر خود شنیدم که این آیه برخواند
فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ اینجا باروست که خدای در قرآن گفته است بسور له باب مسجد بیت المقدس است
له باب در مسجد است باطنه فیه الرحمة یعنی مسجد وظاهره من قبله العذاب یعنی آن وادی که آنرا
وادی جهنم بخوانند و از کعب الاحبار هم این روایه کرده اند يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا
بَلَى وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ
حَتَّى جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ
الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ این منافقان ندا کنند و آواز دهند
مومنان را و گویند ما در دنیا با شما بودیم نماز کردیم و روزه داشتیم و میان ما و شما سالها همراهی و مواسات بود مومنان
گویند آری چنین بود بظاهر با ما بودید نه بباطن بزبان نه بدل بنفاق نه بوفاق با ما بودید و لکن در فتنه
و هلاک کنانید نفسهای خود را بسبب دشمنی خدای و رسول و منتظر حادثه بودید و انتظار میبردید
مومنان را که ایشان هلاک شوند و در ریبه و شک بودید از حق اسلام و آرزوهای باطل شما را بفریفت
و ابلیس شما را مغرور گردانید انس بن مالک گفت روزی رسول خدای صحابه را وعظ میگفت خطها
بر زمین میکشید انگاه خطی دیگر بر زمین کشید گفت دانید این چیست گفتند نه گفت این مثل فرزند
آدم است و آرزوهای وی و آن خطی دیگر که با این خطها رسیده مرگ است که آمد و همه را باطل کرد
چنانکه خدای تعالی گفت حتی جاء امر الله یعنی شما روزگار دراز در بیم تمنا و آرزو بودید و بآن
فریفته گشته تا همی آنگاه امر خدای و فرمان وی بیامد یعنی مرگ و آن همه باطل کرد و انگه گفت مغرور
کرد شما را بخدای دنیا غدار و شیطان مکار پس امروز که روز قیامت است و وقت رسیدن است
ثواب و عقاب چون بعقاب گرفتار شدید از شما قبول نکنند و فدا یعنی عوضی و بدلی که شما را
بآن از دوزخ باز خرند و از کافران نیز فدیه قبول نکنند جای شما که منافقانید و جای کافران آتش
دوزخست و آتش دوزخ شما را اولیتر است و لایق تر و بجای یاری کنندگان است آتش دوزخ مر کافران را
و منافقان را أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا
كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ
فَاسِقُونَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ
تَعْقِلُونَ کلبی و مقاتل گفتند آیه در منافقان آمد پس از هجرت و سبب آن بود که سلمان را گفتند
ما را خبر ده از آنچه در توریت است از عجایب خدای تعالی خدای این فرستاد نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ
الْقَصَصِ مدتی از این گفتار باستادند خدای تعالی گفت ما قصه میکنیم بر شما نیکوترین

قصها

قصها چون مدتی برین بگذشت بار دیگر سوال کردند این آیه آمد اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ
الْحَدِيثِ مدتی دیگر فرو گذاشتند انگه بار سوم از سلمان سوال کردند این آیه فرستاد أَلَمْ يَأْنِ
لِلَّذِينَ آمَنُوا یعنی وقت نیامد کسانی را که بزبان ایمان آورده اند نه بدل که دلهای ایشان خاضع
و خاشع و ترسکار و نرم گردد برای ذکر خدای محمد بن کعب گفت که صحابه در مکه در سختی و قحط بودند
چون بمدینه آمدند بفراخی و نعمت رسیدند از آنچه بودند بگشتند دلهای ایشان سخت گشت خدای
تعالی آیه فرستاد که وقت نیامده است که دلهای ایشان نرم گردد و بعضی دیگر گفتند که این وعظ که
خدای مومنان را گفته است چیزی از دل ایشان قساوتی و سختی دیده است ابن مسعود گفت میان اسلام
ما و میان آن که ما را باین عتاب کردند چهار سال بود ابن عباس گفت سیزده سال آورده اند که سبب توبه
فضیل عیاض آن بود که وی کنیزکی را دوست میداشت خواست که پیش وی رود در پیش بام سرای بر آمد
آواز مردی را آوازی شنید که یکی این آیه بخواند أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا هنگام آن نیامد کسانی را که دعوی
مومنی میکنند که دلهای ایشان خاشع گردد از خدای بترسند از معاصی باز استند برای ذکر خدای
دلهای ایشان نرم گردد و آنچه خدا فرستاده است از قرآن مواعظ و زواجر و بر آن بشنوند و اوامر و نواهی
و بر آن کار بندند فضیل عیاض را چون این آیه بگوش رسید گفت بلی یا رب خدایا وقت آمد که دل من نرم گردد
و ترسکار شود ساعتی بگریست آنگه باز آمد و در خرابه شد تا آنجا بخسبد جمعی کاروانیان آنجا فرود آمده
بودند با یکدیگر میگفتند امشب بپاید باشید که فضیل بر راه کند دست باز دارد که بر راه ما بزند و
فضیل عیاض راه زن بود با خود گفت بنگر که بندگان خدای از من چگونه ترسانند بار خدایا
توبه کردم و علامت توبه من آنست که مجاور مسجد الحرام شوم در مکه انگه آواز داد که ای قوم
فضیل عیاض منم از من مترسید که من برسر آن نیستم که پیش از این بودم انگه فضیل از آنجا برفت و بمکه
رفت و مجاور نشست انگه گفت وَلَا يَكُونُوا یعنی و هنگام آن نیامد مومنان را که باشند چنانکه اهل کتاب
یعنی جهودان بودند پیش از این و لا تکونوا باشید شما که مومنانید چنانکه جهودان بودند پیش از این و
ترسایان بودند که چون خبر با ایشان آمد در بدایت حال خاشع و خاضع و ترسکار بودند زمانی دراز بر
ایشان بگذشت دلهای ایشان سخت گشت روی بمعصیت آوردند دین و شریعت خود را فرو گذاشتند
چنانکه ابن مسعود از رسول خدای روایت کرد که جهودان از توریت آنچه موافق حال ایشان بود و در آن
ایشان را تکلیفی و رنجی بود بگذاشتند و آنچه موانع و نواهی بود بینداختند چنانکه خدای از ایشان
خبر داد يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ و در آنجا آوردند و بنوشتند آنچه مراد و هوای ایشان بود انگه
گفتند که این را بر بنی اسرائیل عرضه باید کرد هر که قبول کند وی را بگذارند اتفاق کردند که اول
بر دانشمندی عرضه کنند که از وی عالمتر کس نبود اگر قبول کند کرد و اگر رد کرد و نکند و اگر قبول نکند وی را

بکشد آن جرا این حال اکهی یافت ایاتی چند که خدای فرستاده بود از توریت بر ورقی نوشت چون آن جماعت پیش وی آمدند وی ورقه را دست بر نوشته خود نهاد و گفت این کتاب خدای و توریت موسی است ایشان پنداشتند که آن کتاب محرف ایشانرا میگوید شاد شدند گروهی که خواص این حبر بودند این سر دانستند چون وی فرمان یافت این حدیث آشکارا کردند خلاف در میان بنی اسرائیل بدید آمد بهفتاد و اند فرقه شدند که بر حق بودند آنان بودند که متابعان آن مرد بودند مقاتل حیان گفت مؤمنان اهل کتاب را خواست که بر پیغمبر ایمان داشتند چون روزگار آمدن محمد بر ایشان دراز شد دلهای ایشان سخت گشت تا بدعت رهبانیه نهادند و صومعها ساختند چنانکه گفت و رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا و اندکی بر دین عیسی ماندند از برای این گفت وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ و بسیاری از ایشان فاسق بودند و از فرمان خدا بیرون شدند انکه گفت اعْلَمُوا بدانید که چون دین دیر مندرس کرده دلهای خلقان تخم مرده کرده خدای تعالی آن دین را زنده کرد اند اظهار مردی که دین حق را آشکارا کند و دلهای مرده را زنده کرداند بانکه وعظ و نصیحت بدلها رساند چنانکه زنده کرداند زمین را بباران و نبات بیرون آرد که در فصل زمستان مرده و بی نبات شده است ما بیان کردیم و باز نمودیم شما را حال شما بآیات و دلایل واضحات تا باشد که بدانید و آنچه اهل کتاب کرده اند نکنید إِنَّ الْمُصَّدِّقِينَ وَالْمُصَّدِّقَاتِ وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ بدرستی و حقیقت که آنانکه صدقه دهند از مردان و زنان و قرض دهند از مردان و زنان و قرض دهند خدا را یعنی صدقات بدرویشان دهند و مال خود بذل کنند در طاعت خدای از عمارت مسجدها و رباطها و انواع خیرات و برات و قرض نیکو بر وجهی که نیکوتر بر وجه قربت و رضا حق مضاعف کرده اند و افزون کنند برای ایشان آنچه داده باشند از صدقات که یکی را ده یا هفتاد یا هفتصد عوض بدهند و آنچه پاداش باشد نزدیک ایشان از مال بر که در زیاده کرده اند و ایشانرا باشد مزدی بزرگوار و ثوابی عظیم و آنانکه ایمان آورده اند بخدای و پیغمبران وی ایشان صدیقانند بغایت راست گویند و شهیدانند کسانی که در راه خدای کشته شده باشند نزدیک خدای یعنی مؤمنان چون ثابت قدم باشند در ایمان خود و در طاعت خدای و رسول بمنزلهٔ صدیقان و شهیدانند نزدیک خدای ثواب ایشان خواست چون ثواب صدیقان و شهیدان باشد صادق مؤمن شهید است و این آیه بخواند انکه گفت لَهُمْ أَجْرُهُمْ ایشانراست یعنی مؤمنانرا مزد ایشان یعنی مثل مزد صدیقان و شهیدان و مانند نور ایشان گفته اند که صدیقان پیغمبرانند و شهیدان اوصیاء ایشان که گواهانند والذین

کفروا اما آنانکه کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند ایشان اهل دوزخ اند اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ حق تعالی رغبت مؤمنان از دنیا بکرده اینجا است بانکه تحقیر دنیا کرده است و حال او را و قلت نفع و سرعت زوال و فناء برانشیر بجا کرده است میگوید که بدانید و آگاه باشید که این چنین دنیا و زندگانی درو بازی کودکانست و لهو و بطر و بیکاری جوانانست و زینت و آرایش کلکونه روی زنانست و تفاخر و نازش اقران و همسرانست و تکاثر و تفاخر بسیاری مال توانگرانست یعنی مشغول شدن بجان باشد که کودکان ببازی و جوانان بلهو مشغول شوند و توانگران و همسران با یکدیگر ببسیاری مال و فرزندان مفاخرت کنند و نزدیک جملهٔ عقلا این همه مذموم و ناپسندیده است امیرالمؤمنین علی عمار یاسر را گفت ای عمار دنیا اندوه مدار که جملهٔ لذات دنیا شش است مطعوم و مشروب و مشموم و ملبوس و مرکوب و منکوح شریفترین مطعومات انگبین است و آن لعاب مگسی است و معظم ترین شراب آبست و جملهٔ حیوانات در وی مساوی اند و نیکوترین مشمومات که بوی مشک است و آن خون آهوست و بهترین چیزی که بروی نشینند اسب است و مرد را بر پشت وی هلاکت رسد و با خداوند خود وفا نکند و نیکوترین آنچه در پوشند دیبا است و آن تنیدهٔ کرمی است و معظم ترین منکوح زنانند و آن جای بولی است در جای بولی چون دنیا این است وی را چه خطر باشد روزی رسول خدای میگذشت با جمعی از صحابه بر غاله ای مرده بر کناری افکنده گفت که خواهد که این را بدرمی بخرد گفتند یا رسول الله اگر زنده بودی کسی وی را بدرمی نخریدی اکنون که مرده است وی را که خرد گفت دنیا بنزدیک خدای حقیرتر است از این بزغاله بر اهلش امیرالمؤمنین علی را علیه السلام گفتند که ما را صفت دنیا کن گفت چه صفت کنم سرایی را که اول او گریه و بکا باشد و اوسط او رنج و عنا و آخر او مرگ و فنا ثابت بن سعید گفت دنیا چون کسی در دست خود بمال او چیزی بر باشد بهر که رسد بگزد و بگریاند هِيَ الدُّنْيَا تَقُولُ بِمِلْءِ فِيهَا حَذَارِ حَذَارِ مِنْ بَطْشِي وَفَتْكِي فَلَا يَغْرُرْكُمُ حُسْنُ ابْتِسَامِي فَقَوْلِي مُضْحِكٌ وَالْفِعْلُ مُبْكِي آنگه حق تعالی مثل زد دنیا را و گفت چون بارانی است که در وقت حاجت بارد و از وجود آن گیاه و نبات بدید آید که برزگران را عجب آید آنگه روزی چند بر آید آن گیاه خشک شود پس تو او را زرد بینی طراوت و نضارت از وی بیفتد پس شکسته و ریزیزه کرده و آنکه بادی در آید و اجزای وی را پراکنده کرده اند همچنین است مال دنیا روزی چند سبزی کند آنگه بحرارت آفتاب خشک کرده و ریزیزه و بباد حرارت متلاشی و پراکنده کرده اند همچنین است تا با دمرک در آید و آن حیوة ضعیف و براکنده بنات نهاد وی است پیری خشک گشته پراکنده کرده اند چنانکه گفت بشر

مال البخیل بحادث او وارث مال بخیل یا بحادثه تلف شود یا بمیرد و بوارثش رسد و او هیچ تمتع نا
یافته برود آنکه گفت وفی الاخرة و در آخرت که در پیش است کارهای بزرگست از عذاب خدای و
آمرزش و رضای وی اگر بدنیا و جمع حطام دنیا مشغول شوید از ایمان و طاعت بازمانید و بعذاب گرفتار
گردید و اگر با ایمان از دنیا بیش از کفاف طلب کنید در مقام باخواست باشید و اگر از وجه حرام جمع کرده
باشید بعذاب سخت بسته شوید بکفاف عیش قناعت کنید و در طلب مغفرت و رضای خدای کوشید که آن
نعمتی باقیست و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور زندگانی دنیا و زخارف او متاع سرای فریب است یعنی دنیا و گفته اند که
چون آرایش و گلگونه زنانست که کودکی بیند بآن رنگ فریفته شود و چنان نباشد و باندک آبی که
بوی رسد زایل کرده و از وی اثری نماند سابقوا الی مغفرة من ربکم وجنة عرضها
کعرض السماء والارض اعدت للذین آمنوا بالله ورسله ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
والله ذو الفضل العظیم حق تعالی امر کرد بندگانرا و فرمود که مبادره بر یکدیگر و پیشی گرفتن در جمع
مال دنیا مکنید مسابقه و مسارعت با یکدیگر در طاعات و خیرات کنید که سبب آمرزیدن شما باشد مر گناهان
شما را و سبب رسیدن باشد ببهشتی که عرض او و پهنا چند پهنای آسمانها و زمین است چون پهنای چند
آسمانها باشد مر پهنا درازی ویرا نهایت جز خدای نداند در خبر است که وقتی جبرئیل خواست تا طول
و درازی بهشت بداند چندهزار سال بپرید ضعیف شد از خدای مدد و قوت بخواست تا چند بار
مدد خواست و خدای قوة میداد گفت ای خدا بیشتر گذاشتم یا بیشتر ماند حوری از خیمه خود آواز
داد که ای روح الامین چرا خود را میرنجانی چندین هزار سالست که میپری هنوز از ملک من بیرون نشدی
جبرئیل گفت تو کیستی گفت من حوریم از حوریان که مؤمنی را باشم از مؤمنان در حکایات الصالحین آورده
اند که زاهدی بود شب برخاستی و نماز کردی و قرآن خواندی چون بایه وعید رسیدی باز بیخواندی
و بگریستی شبی از شبها باین آیه رسید وجنة عرضها کعرض السماء والارض میخواند و میگریست دیگر روز
همسایگان از وی سؤال کردند که هر شب بر آیه وعید میگریستی دی که بر تو بایه وعد چرا بود گفت
برای آنکه هر چند نگاه میکردم درین بهشت باین بزرگی خود را جای قدمی نمی دیدم اعدت للذین
آمنوا این بهشت ساخته شده است و پرداخته برای آنانکه بخدای و برسولان وی ایمان آوردند این
موعود که آمرزش و خشنودی خدای و بهشتست فضل خدای است و نعمتی بآن کرم دهد که
خواهد ثواب بر آنکه اگرچه ثواب واجبست و باستحقاق باشد اما اسبابی که رساننده است بثواب و آن
تکلیف و تعریض و تمکینست تفضلست و خدای تعالی خداوند فضلی بزرگوارست ما اصاب
من مصیبة فی الارض ولا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها ان ذلک علی
الله یسیر لکیلا تأسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتاکم والله لا یحب کل مختال

فخور الذین یبخلون ویأمرون الناس بالبخل ومن یتول فان الله هو الغنی الحمید حق
سبحانه و تعالی میگوید هیچ مصیبتی بجهان نرسد در زمین چنانکه قحط و تنگی و آفت و هلاک زرع و ثمار و
میوه و کشت و نه در تنهای شما از بیماری و دردها و رنجها و دلتنگیها و فرزندان الا که آن مصیبت در
کتابی است یعنی لوح محفوظ پیش از آنکه ما شما را و تنهای شما را بیافرینیم یا آن مصیبت را ایجاد کنیم
بدرستی که آفریدن آن و اثبات کردنش در لوح و رسانیدن بشما و دفع کردن آن بر خدای آسانست این
در لوح چرا نوشتیم و اثبات چرا کردیم برای آن تا چون بدانید که چنین است بر آنچه فایت شود و از شما
در گذرد از نعمت دنیا اندوهگین نشوید و بآنچه بشما رسد شاد و خرم نگردید چون آمدنی را رد نتوان کرد
و رفتنی را باز نتوان داشت و دنیا فانیست دل بر دنیا نباید نهاد و کوشش برای آخرت باید کرد که دایم و باقی
است صادق علیه السلام یا ابن آدم ما لک تأسف علی مفقود لا یرده الیک الفوت وما لک تفرح بموجود لا یترکه
فی یدیک الموت چرا غمناک میشوی بر گمشده که اندوه تو آنرا باز نیارد و چرا شادی بچیزی که مرگ آنرا
بتو نگذارد بوذرجمهر را گفتند ای حکیم چرا دلتنگ نشوی بر آنچه فایت شود و شاد نگردی بآنچه بتو
آید گفت برای آنکه فایت را بگریه باز نتوان آورد و حاصل را بشادی دایم نتوان داشت قصه ابن
سعید گفت در بعضی از اسفار عرب بودم صحرایی یافتم پر از اشتر مرده دیدم پیرزنی را دیدم گفتم این اشتران
کرا بود گفت از آن پسر من که بر آنجا نشسته است و چشم می تابد بنزدیک وی رفتم گفتم اینهمه اشتر ترا بود گفت
بنام من بود گفتم چه رسید این را گفت آنکه داد باز گرفت لا تطل الحزن علی فائت فقل ما یجدی علیک الحزن
بیان [illegible] حسین بن الفضل گفت خدای تعالی این آیه خلقانرا حث کرد
تا بر فایت صبر کنند و بر آینده خرم باشند و ستایش کرده و سپاس دارند و بقضای خدا راضی باشند که خدای
تعالی دوست ندارد هر خرامنده نازنده متکبر را برای آنکه هر که بمال دنیا شاد باشد و تعظیم قدر آن
کند و بآن فخر و تکبر کند بر مردمان آنکه بیان کرده و گفت که آنان اند که بمال خود بخیلی کنند و مردمانرا
بخل فرمایند نتیجه فرح ایشان بمال دنیا این باشد که خود نبخشند و دیگرانرا از بخشیدن مال منع کنند
آنکه گفت و من یتول و هر که برگردد از طاعت خدای و فرمان وی گو برگرد که خدای تعالی از طاعت خلقان
مستغنی است و بی نیاز و در همه احوال ستوده است لقد ارسلنا رسلنا بالبینات وانزلنا
معهم الکتاب والمیزان لیقوم الناس بالقسط وانزلنا الحدید فیه بأس شدید و
منافع للناس ولیعلم الله من ینصره ورسله بالغیب ان الله قوی عزیز بدرستی که رسولان
و پیغمبران فرستادیم بخلقان با حجتهای روشن و دلیلهای واضح بر یگانگی ما و استحقاق عبودیت حضرت ما
را و بر صدق دعوی پیغمبران رسالت و معجزه و با ایشان کتاب وحی فرستادیم مشتمل بر مصالح خلق و بیان
حلال و حرام کردیم و میزان یعنی ترازو فرستادیم و این کنایتست و عبارت از عدل و راستی و انصاف

وکفتند که تا نبوده و کفر خواست روایة کرده اند که جبرئیل علیه آمد بنزدیک نوح پیغمبر و ترا دو آورد

وکفت قومت را بفرمای تا این ترازو بسنجند تا در میان ایشان حیفی نبود و در دوران هم عدل و راستی

قیام کنند و انزلنا الحدید و آهن را پیدا فرمودیم و این انزلنا بمعنی خلقنا است چنانکه کفت و انزل لکم

الانعام ثمانیة ازواج یعنی برای شما چهارپایان آفریدیم و آفریدن خدای امر و بیست مخلوقات را تمکین

و امر از آسمان منزلست دیکر آنکه تصرف در مخلوقات بوجه احسن جز باعلام خالق نباشد و اعلام بوحی

و وحی از آسمان منزلست اهل معانی کفتند مراد آنست که ما آهن را از معدن بیرون آوردیم برای شما تا از وی

آلاتی که محتاج بودید بساختید بوحی و اعلام ما رسول را از بهر هدایة و دعوت کتاب برای بیان تراز و

و برای عدل آهن برای ضرب و قتل کسانی را که عدل و راستی کنند عبدالله عمر کفت که رسول خدای

کفته است که چهار برکت خدای از آسمان فرستاده است آب و آتش و نمک و آهن بعضی مفسران برانند که

مراد بابن آهن شمشیرست دلیل آنست که کفت فیه بأس شدید رو شجاعتی سخت است و او را هیبتی عظیم است

و در اخبار اهل البیت است که مراد بان ذوالفقارست که برای رسول علیه السلام از آسمان فرستاده شد

رسول علیه السلام آنرا بامیرالمؤمنین داد تا در پیش وی آن قتال کرد با دشمنان خدای و در روایتی دیکر آنست که ذوالفقار

از جمله شمشیرهای بود که بلقیس بهدیه پیش سلیمان فرستاده بود آن بدست منبه بن الحجاج افتاد روز بدر علی

ابن ابی طالب ع وی را بکشت و تیغ بر کرفت و بروایتی دیکر رسول علیه السلام چوبی دو شاخ از درختی بکرفت و بعلی ع

داد که باین قتال کن در دست علی ع شمشیری کشت سر زده دو شاخ کفت ما آهن فرستادیم در وی سختی و

شوکتی هست که با وی قتال کنند و در وی منفعتها دیکرست مردمان را در معایش و صنایع ایشان هیچ حرفتی

و کاری نباشد که در وی با آهن حاجت نباشد یعنی آهن برای قتال فرستادیم و برای منافع خلق و برای آن

تا بداند که داند و فی که معلوم حاصل شود علم تعلق بوجود کیرد نه بعدم و ظاهر کرد و برا و دیکرانرا که

کیست که بشمشیر زدن و قتال کردن دین خدای را نصرت کند و پیغمبرانرا یاری دهد در حال غیبت ایشان

کاز وی غایب باشند و کیست که یاری نکند ایشان را در مجاهده اعدا دین خدای تعالی قوی است توانا

بقدرت و قوت خود تواند که دین خود را غالب کرداند عزیز و غالب تواند که غلبه کند بر اعدای دین

و ایشانرا هلاک کند مستغنی است از نصرت و یاری خلق چه تکلیف کردن جهاد برای آنست تا با مثال امر

وی بثواب دایم رسند وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ

مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِمْ بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ

وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا

كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ

أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ما بفرستادیم نوح را برسالة و پیغمبری هر یکی را در وقت وی

بخلقان تخصیص نوح و ابرهیم بذکر آن کرد که ایشان هر دو پدر پیغمبران بودند و جمله پیغمبران بودند در

فرزندان نوح و ابرهیم نبوة و پیغمبری پدید کردیم و کتاب که وحی است بایشان فرستادیم ابن عباس

کفت مراد بکتاب خط است فمنهم بس بهری از فرزندان ایشان مهتدی بودند و راه راست یافتند

بسبب پیغمبران و بیشترین ایشان فاسق بودند از فرمان خدای بیرون رفتند و متابعت پیغمبران نکردند

پس عقب و اثر ایشان داشتیم رسولان خود را و از پس این رسولان عیسی مریم را فرستادیم و او را کتاب

انجیل دادیم و در دلهای کسانی که متابعت و پیروی عیسی کردند مهربانی و رحمت و رافت پدید کردیم و

توفیقشان دادیم تا با یکدیکر شفقت و رحمت میکردند اینها که متابعت کردند و برا از خود رهبانیتی نهادند

کما برایشان ننوشتیم و واجب نکردیم لیکن ایشان برای جستن رضای خدای را آن نهادند و اختیار

کردند پس از آن چنانکه میبایست مراعات آن نکردند و حق آن نکاه نداشتند و آن نذر و عهد که در

رهبانیة کرده بودند وفا نکردند عبدالله مسعود کفت روزی در پیش رسول خدای بودم بر حمار وی

مرا کفت دانی که ابتداع رهبانیة ترسایان چه کرد کفتم بهتر مایید کفت بعد از عیسی جباران و

کردنکشان مستولی شدند معاصی و فسق آشکارا کردند مؤمنان ایشانرا از آن زجر کردند از آن

باز نایستادند تا آنکه ایشان جهاد کردند سه بار جباران غالب شدند مؤمنان را هزیمت

کردند و بسیاری را بکشتند کفتند اکر دیکر بار قتال کنیم از ما کسی نماند تدبیر آنست که این زمین

با ایشان رها کنیم و هر یکی در کوهی و غاری بعبادة مشغول شویم تا آنکه محمد آخر الزمان که عیسی بار

بوی بشارة داده است بیرون آید ایشان برفتند و مدتی برین بودند چون مدتی در آمد و وقت ظهور

من که محمدم در آمد بعضی از ایشان ایمان آوردند بمن و بعضی ایمان نیاوردند و کافر شدند و این آنست که

خدا کفت فما رعوها حق رعایتها نکاه داشتند رهبانیة را حق نکاه داشتن بانکه بمن ایمان نیاوردند

و رهبانیة برای آن اختیار کرده بودند تا ایمان آرند بمن چون روزکار در او دریابند رسول خدا کفت لا

رهبانیة فی الاسلام در اسلام رهبانیة نیست و رهبانیة امت من هجرتست و جهاد و نماز و روزه و

عمره و تکبیر کردن بر بالاء و پشتها خدا از فاتینا الذین آمنوا خدا کفت ما دادیم از ایشان آنرا که ایمان

آوردند بمحمد مزد ایشان و ثواب ایشان بسیاری از ایشان از فرمان خدا و بیرون آمدند چون بمحمد ایمان

نیاوردند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ

لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ لِئَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَلَّا

يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ

الْعَظِيمِ ای کسانی که ایمان آورده اید بعیسی مریم از خدا بترسید و ایمان آورید برسول او محمد صلی الله

علیه و آله تا خدای بدهد شما را دو نصیب از رحمت و ثواب خویش یکی برای ایمان شما بعیسی و دیکر برای

ایمان بمحمد صلی الله علیه وآله و برای شما نوری پدید کند که بآن نور از ظلمت و تاریکی جهل بیرون
آیید بآن نور روید و باوی بایستید یعنی قرآن که در وی بیان حلال و حرام و شرایع و احکام است
و بیامرزد شما را از گناهان گذشته و بآن مواخذه نکند و خدای تعالی آمرزنده و مهربانست در
تفسیر اهل البیت آمده است که مراد بکفلین حسن و حسین است و بنور علی ابن ابی طالب یعنی ایمان
آیید برسول خدای و متقی باشید تا خدای با شفاعت حسن و حسین بدهد و بنور علی ابن ابی طالب
نور بر صراط بگذرید از رسول خدای روایتست که هر که کنیزکی بخرد و شریعت بوی آموزد و آزادش
کند و بزنی کند وی را او را دو بهره مزد باشد و هر بنده که طاعت خدای دارد و طاعت سید و
خواجه خود حق خدا و حق خواجه خود بگذارد وی را دو مزد باشد و هر که بعیسی ایمان آرد از ترسایان
و بس و آنگه بمن آمن باشد ایمان آرد وی را دو بهره مزد باشد لئلا یعلم اهل الکتاب خدای تعالی
با مومنان اهل کتاب که بمحمد ایمان آوردند اینهمه کرامت کرد برای آن تا بدانند از ایشان آنانکه بمحمد
ایمان آوردند اینهمه کرامت کرد برای آن تا بدانند انا ایشان الا آنکه بمحمد ایمان نیاوردند که قادر نیستند
بر هیچ چیز از فضل خدای یعنی یابند چیزی از آنچه آنان که ایمان آوردند یافتند از فضل خدای
که ثواب و مزد است دو بهره و نور قرآن و آمرزش خدای مر ایشان را و بدانند که این فضل و کرم بدست
خدای است بآن کس دهد که وی خواهد و او خداوند فضل بزرگ و بزرگوارست مجاهد گفت
اهل کتاب گفتند که نزدیک آمد که پیغمبری بیرون آید از ما که حکم زند و حکم راند و دستها و
پایها ببرد چون آن پیغمبر از عرب آمد ایشان حسد کردند و کافر شدند خدای تعالی این آیه فرستاد
لئلا یعلم اهل الکتاب این برای آن کردم تا اهل کتاب بدانند که ایشان بر فضل خدای که نبوت
است قادر نیستند تا هر کجا که ایشان را باید نبوة و پیغمبری آنجا نهند این بدست خدای است آنجا
نهد که خواهد و مصلحت داند سورة المجادلة مدنی است بیست و دو آیه است از
رسول خدا روایتست که هر که این سوره بخواند او را از جمله حزب خدای و لشکر وی نویسند

الجزء الثامن والعشرون

بسم الله الرحمن الرحیم

قد سمع الله قول التی تجادلک فی زوجها وتشتکی الی الله والله یسمع تحاورکما ان الله سمیع بصیر بدرستی که بشنید خدای تبارک و تعالی گفتار زنی را که با تو ای محمد مجادله میکرد و سخن
میگفت در حق شوهر خویش و با خدای شکایت میکرد از بدحالی خویش و خدای میشنید سخن
گفتن شما با یکدیگر و جواب گفتن یکدیگر را بحقیقت که خدا شنوا و بینا است گفتار خلقان را شنود
و کردار ایشان را می بیند این زن را خوله نام بود از جمله انصاریان از قبیله خزرج و شوهر او اوس
از حدتی که وی را بود او را گفت انت علی کظهر امی تو بر من چون پشت مادر منی آنگه پشیمان شد بر

آنچه گفته بود و ظهار روا یا ازطلاق اهل جاهلیت بود زن را گفت که ان جانت که تو بر من
حرامی زن گفت برو و از رسول بپرس گفت من شرم دارم زن گفت من بپرسم بیامد و رسول علیه السلام
بحجره عایشه بود گفت یا رسول الله شوهر من اوس مرا بخواست و من جوان بودم و مال داشتم
اکنون پیر شدم و مال من بخورد و مرا ظهار کرد آنگه پشیمان گشت یا رسول الله هیچ تدبیری هست
این کار ما را رسول علیه السلم گفت تو بر وی حرام شدی گفت یا رسول الله وی پدر فرزندان
منست بر من دوستر بن مرد ما انت گفت اگر چنین است تو بر وی حرامی گفت اشکوا الی الله فاقتی
ووحدتی با خدای از درویشی و تنهائی خود شکایت کنم و طول صحبت با وی و آنکه پدر
فرزندان منست رسول گفت تو بظاهر شرع بر وی حرامی و خدای در باب تو چیزی نفرستاده
است و باشد که بفرستد و هر که رسول گفتی که تو بر وی حرامی او گفتی اشکوا الی الله فاقتی و شدة
حالی اللهم انزل علی لسان نبیک ما فیه فرجی و راحتی بار خدایا فرو فرست بزبان پیغمبر تو
آنچه راحت و خلاص من در آن باشد او این میگفت و عایشه سر رسول خدای می شست یک نیم
شسته بود که خدای تعالی برای تسلی آن زن این آیه فرستاد و بیان حکم ظهار کرد چون رسول
از شنیدن وحی فارغ گشت کس فرستاد و شوهرش را بخواند اوس بن الصامت و آیات بر وی خواند
عایشه گفت تبارک الذی وسع سمعه الاصوات متعالیست آن خدای که هیچ آوازی بر وی
پوشیده نشود زنی در کنج خانه آوازی داد که ما بعضی نشنیدیم بر خدای از آن هیچ پوشیده
نشد آنگه رسول علیه السلم اوس را گفت توانی که تا بنده آزاد کنی گفت یا رسول الله بجز شوم که مال
من از کجاست و بنده کرانست گفت توانی که دو ماه پیوسته روزه داری گفت یا رسول الله اگر من در
روزی یکدو بار چیزی نخوردم ضعیف شوم و چشمم تاریک شود گفت توانی تا شصت مسکین را طعام
دهی گفت لا والله مگر تو مرا بر آن یاری دهی رسول علیه گفت ترا یاری دهم پانزده صاع و دعا کنم
تا خدای برکت دهد پانزده صاع بوی داد و کار ایشان فراهم آورد الذین یظاهرون منکم من نسائهم
ما هن امهاتهم ان امهاتهم الا اللائی ولدنهم وانهم لیقولون منکرا من القول وزورا
وان الله لعفو غفور آنانکه ظهار میکنند از زنان خود و میگویند زنان خود را که شما بر ما چون
پشت مادران باید آن زنان بحقیقت مادران ایشان نیستند و مادران ایشان بحقیقت آنان
باشند که ایشان را زاده باشند این سخن که ایشان میگویند که انت علی کظهر امی تشبیه المحل
بمای انکه میان این زنان و مادران بانفی عظیمست ایشان را این گفتار مادر نشوند و در حکم مادر
نیایند بخلاف زنان که شیر دهند و بحکم رضاع در حکم مادری می آیند و روا نیست نکاح ایشان و
زنان پیغمبر در حکم مادران امت وی اند وازواجه امهاتهم بنص قرآن بدانکه حرامست نکاح ایشان

وانهم

جانکه نکاح مادران حرام است پس این قوم که این سخن میکویند کفتاری منکر و سخنی دروغ می
کویند و باطل احکام شرعی منکر است و خدای تعالی عفوکننده و آمرزنده کناه خلقانست
وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِن نِّسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِّن قَبْلِ أَن يَتَمَاسَّا
ذَٰلِكُمْ تُوعَظُونَ بِهِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ
مِن قَبْلِ أَن يَتَمَاسَّا فَمَن لَّمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا ذَٰلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَ
تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ ظهار آنست که مرد زن خود را کوید انتِ علیَّ
کظهر امّی تو بر من چون پشت مادر منی یا خواهر دختر منی یا یکی از جمله محرماتی که ابد تحریم ایشان
ناطق است و زن مدخول بها باشد و پاک پاکی که در آن پاکی با وی مقاربت نکرده باشد و دو
کواه عدل حاضر باشند و قصد او باین لفظ تحریم باشد چون این شرایط حاصل باشد حکم ظهار
لازم آید و وطی روا باشد و حلال نبود تا آنکاه که کفارت بدهد خدای تعالی فرمود که آنانکه ظهار
میکنند از زنان خود پس آنکاه بخواهند که باز کردند و رجوع کنند با آنچه حرام کرده اند بر نفس خویش
بلفظ ظهار تا آنرا حلال کنند بر خویش مقاربت و وطی را باید که کفارت بدهند آزاد کردن بنده آزاد
کنند و کفته اند که عود بمعنی تدارکست یعنی خواهند که تلافی و تدارک کنند آن چیز را که بعمل
آورده اند و آنرا اصلاح کنند اصلاح کردن آن با آزاد کردن بنده باشد و ازینجا کفته اند عاد غیث علی
ما افسد یعنی دریافت و باصلاح آورد آنرا که تباه کرده بود و کفته اند که مراد اینست که آنانکه
این کفتار نیکو می کفتند در جاهلیت و با زنان خود ظهار می کردند پس آنرا ترک کردند باسلام
آنکه باز آن شدند که در جاهلیت میکفتند کفارت آنکسی که باز آن کفتار شد که در جاهلیت می کفت
آزاد کردن بنده ایست پیش از آنکه زن و شوهر بیکدیگر رسند و مقاربت کنند آنکه بر سبیل التفات
با ایشان خطاب کرد و کفت شما را باین حکم وعظ میکنند و پند میدهند برای آنکه حکم بکفاره
دلیل باشد بر ارتکاب معصیت و جنایت پس باید که این حکم پند کیرید و دیکر ظهار نکنید و خدای
تعالی بانچه شما میکنید آکاه و داناست پس هر کس که بنده نیابد و بهاء وی ندارد بر وی باشد دو ماه
پیوسته روزه داشتن پیش از آنکه زن و شوهر با یکدیکر نزدیکی کنند و اکر بعضی روزه داشت
آنکه قدرت آزاد کردن بنده وی را بدید آید اولیتر آن بود که بنده آزاد کند و واجب نبود
و هر کس که نتواند که دو ماه روزه دارد پیوسته بر وی بود شصت مسکین را طعام دادن هر یکی را
نیم صاع و اکر نتواند سُدّی ذٰلِكَ لِتُؤْمِنُوا این بیان و تعلیم احکام برای آنست تا ایمان آرید
بخدای و رسول وی و عمل کردن شرایع و این حدها ئیست که خدای نهاده است و از آن تعدی
نتوان کرد و از وی در نتوان کذشت و مر کافرانی را که این حدود در کذرند عذابی بجانند و دردناک

إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كُبِتُوا كَمَا كُبِتَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَقَدْ أَنزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَ
لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا أَحْصَاهُ اللَّهُ وَنَسُوهُ وَاللَّهُ
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ آنانکه با خدای دشمنی کنند و مخالفت نمایند ایشان را خار کرده اند و برو روی
در انداخته اند و هلاک کردانیده آنانرا که پیش از ایشان بوده از کافران که با ایشان آیاتی روشن فرستادیم
و کافرانرا باشد عذابی و رنجی خوار کننده در روزی که خدای ایشانرا همه برانکیزد و حشر کند و کرده کار
وانکه خبر دهد ایشانرا بر آنچه کرده باشند تا ایشان در میان خلایق عرصات قیامت فضیحت شوند و
رسوا کردند و آن خود عبارت باشد از عذاب و عقوبت جمله کند یکی از ما کوید که من ترا آکاه کنم و کفتار
و کردار ترا تو نمایم بر سبیل تهدید و وعید یعنی جزای آن بتو رسانم تا تو آکاه شوی از کرده خود پس خدای
تعالی کردار ایشانرا بشمرد و نکاه داشت بر ایشان و در جریده اعمال ایشان ثابت کرد و ایشان آنرا فراموش
کردند یاد ایشان دهد و تقریر کند با ایشان و خدای بر همه چیزی کواه است و دانا و نزدیک همه چیزی
حاضر أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِن نَّجْوَىٰ ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ
وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَىٰ مِن ذَٰلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ
يُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ همی نمی بینی یعنی نمیدانی که خدای تعالی
میداند آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است و بر وی هیچ پوشیده نیست هیچ از سه کس باشد
از راز کویندکان که با یکدیکر راز کویند الا که خدای تعالی چهارم ایشان باشد و هیچ پنج تن
نباشد الا که او ششم ایشان باشد و نه کمتر ازین باشد الا که خدای تعالی با ایشان باشد هر کجا که
باشد کفتار ایشان میشنود و آنکه خبر دهد ایشانرا بانچه کرده باشند روز قیامت و خدای تعالی بهمه
چیزی داناست ما از ایشان بر وی پوشیده نباشد پس کسی که با ایشان حاضر باشد هر کجا که ایشان
باشند أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَىٰ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَيَتَنَاجَوْنَ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ
وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ وَإِذَا جَاءُوكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ ابن عباس کفت جهودان و منافقان
با یکدیکر راز کفتندی از مومنان پوشیده و مومنانرا بچشم خود نکاه داشتندی چون مومنان
ایشانرا دیدندی بران حال دل مشغول شدندی کفتندی مکر از خویشان و فرزندان خبری آمده
است که از ما پوشیده میدارند دل مشغول و غمناک بودندی تا آمدن ایشان چون از این
شکایت با رسول بکردند رسول ایشانرا ازان نهی کرد ایشان منتهی نشدند و باز نایستادند کفت نمی
نکری و نمی بینی کسانی را که ایشانرا از راز کفتن نهی کرده اند و باز داشته اند ایشان پس از آنکه نهی آمده است
باز براز کفتن میشوند و با یکدیکر راز میکویند بچیزی که آن بزه است و عدوان و بیدادی و ظلمست
مومنانرا و مخالفت و معصیت و نافرمانی است رسول را یعنی راز ایشان آنست که یکدیکر را بکفر میفرمایند

وبدشمنی کردن با مؤمنان وعاصی شدن بر رسول خدای وَإِذَا جَاءُوكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ
بِهِ اللَّهُ وَيَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصْلَوْنَهَا
فَبِئْسَ الْمَصِيرُ جهودان نزدیك رسول می آمدند ومیگفتند السَّامُ عَلَيْكَ وسام بزبان ایشان مرگ
بود و رسول در جواب گفتی وَعَلَيْكُمْ روزی در آمدند وهمین گفتند عایشه گفت وَعَلَيْكُمُ
السَّامُ وَالذَّامُ وَالدَّاءُ وَاللَّعْنَةُ بر شما باد مرگ وعیب وظلم ودرد ولعنة رسول علیه السلم گفت
مدای عایشه خاموش که خدای تعالی رفق دوست میدارد درکارها وفحش دوست ندارد عایشه
عایشه گفت نمیشنوی که ایشان چه میگویند رسول علیه السلم گفت تو نمیشنوی که من میگویم رد
علیکم بر شما باد آنچه میگوید خدای تعالی این آیه فرستاد واین حال یاد کرد وگفت ای محمد چون
این جهودان نزدیك تو می آیند ترا سلام میگویند بچیزی که خدای ترا بآن سلام نگفته است ایشان
میگویند السَّامُ عَلَيْكَ وخدای این گفته است وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى چون برین کلمه ترا
سلام میگویند ما ایشانرا عذاب نمیکنیم ومهلت میدهیم تا باشد که پشیمان شوند ایشان با خود می
گویند اگر وی پیغمبر است چرا خدای ما را بآنچه میگوییم عذاب نمیکند ای محمد ایشانرا آن عذاب
بس است وکفایت عذاب دوزخ که بآتش دوزخ سوخته شوند وسلام آن باشد ابدا و بدجای بازگشتن
است ایشانرا دوزخ وعذاب او يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَاجَوْا بِالْإِثْمِ وَ
الْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ وَتَنَاجَوْا بِالْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ
إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ
فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ حق تعالی خطاب کرد منافقانرا که بزبان ایمان آورده بودند واقرار کرده
وبدل کافر بودند وبا جهودان در آنچه میکردند ومیگفتند یار بودند میگوید که ای آنکه ایمان آوردید
ابزبان ایمان آرید بدل وچون با یکدیگر راز گویید چنان مگویید که جهودان میگویند وچون
خطاب مؤمنانرا باشد مراد آن بود که ای مؤمنان مانند جهودان ومنافقان مباشید چون شما با
یکدیگر راز گویید راز بدی وبیدادی ومخالفت فرمان رسول مگویید چنانکه جهودان ومنافقان
گویند در خبر است که چون سه کس باشند با یکدیگر باید که دو کس با یکدیگر راز نگویند واز یار
خود پوشیده ندارند که وی آن اندوهگین شود واگر چهار کس باشند یا بیشتر روا باشد برای
آنکه آن دو کس روا دارند که از هر یکی از ایشان پوشیده میکردانند وَتَنَاجَوْا راز گویید با یکدیگر
ووصیت کنید یکدیگر را بنیکوکاری وپرهیزکاری واز خدای بترسید آن خدای که شما را با وی
حشر کنند ونزدیك وی آرند تا حکم کند میان شما براستی وحقیقت که آن راز که ببدی وبیدادی
بود از شیطان باشد باغوا واغوا ووسوسه وی باشد تا مؤمنانرا اندوهگین کرداند وآن ایشانرا

هیچ زیان ندارد مگر که باذن خدای وتقدیر وی باشد که ضرری وحادثه از مرگ وغیر آن با قارب
وخویشان مؤمنان رساند چنانکه جهودان ومنافقان مؤمنانرا درین وهم می انداختند برای گفتن
آنکه گفت که مؤمنان باید که بر خدای توکل کنند تا خدای کفایت کند ایشانرا از بدی جهودان و
منافقان از صادق علیه السلم روایتست که هر که خوابی هایل بیند چون بیدار شود این آیه بخواند
إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ تا آخر وبگوید اللَّهُمَّ قِنِي شَرَّ مَا رَأَيْتُ فِي مَنَامِي وآن خواب باکسی نگوید خدای
تعالی مضرت آن از وی بگرداند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا
يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انْشُزُوا فَانْشُزُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا
الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ سبب نزول این آیه آن بود که صحابه رسول هر یکی از
ایشان خواستند تا برسول نزدیکتر باشند واگر کسی آمدی جای ندادندی وفراختر از نشستندی
تا یکروز چنان اتفاق افتاد که صحابه نشسته بودند وجایگاه تنك بود جماعتی از اهل بدر در آمدند
بر رسول وبر مسلمانان سلام کردند رسول جواب داد ومسلمانان جواب دادند ایشان مجالی
برپای میبودند ورسول اهل بدر را نیکو حرمت داشتی قومی را از آنانکه نشسته بودند هر دو آنکه
برپا بودند آواز دادی که ای فلان وای فلان برخیزید تا ایشان بنشینند ایشان برخاستند
وکراهت آمد ایشانرا منافقان طعن زدند وگفتند شما میگویید که صاحب ما عادلست این که
کرد باری عدل نبود که جمعی سبق برده وجای گرفته را برانگیخت وایشانرا نشاند خدای تعالی آیه
فرستاد وفرمود که مؤمنانرا شرط آنست که یکدیگر را جای دهند ورسول علیه السلم درین که کرد
جمعی برانگیخت وجمعی را نشاند مصیب بود برای آنکه ایشان بایمان سابق بودند وبعلم بیشتر ودرجات
ایمان است ومیگوید که ای مؤمنان چون شما را گویند در مجلس رسول که فراخ باز نشینید وجای
فراخ کرداید چنانکه دیگری بتواند نشستن فراخ باز نشینید تا خدای جای شما فراخ کرداند
در گور ودر بهشت وی بعذی بر شما فراخ کرداند وچون شما را گویند که برخیزید تا دیگران
بنشینند یا برخیزند برای نماز وجهاد وغیر آن برخیزید تا خدای از شما آنانرا که مؤمنانند وآنانرا
که ایشانرا علم داده اند درجات ومنازل ایشان رفیع وعالی کرداند بایمان وعلم وامتثال اوامر خدای
وخدای بآنچه شما میکنید آگاه ودانا است عبدالله مسعود چون این آیه خواندی گفتی ای قوم این آیه
بخوانید وفهم کنید تا شما را در علم رغبت افتد وشما را راغب کرداند بآموختن علم رسول علیه السلم
گفت میان عالم وعابد صد درجه باشد میان هر درجه چندانکه اسبی نیکو هفتاد سال برود وگفت
که فضل عالم بر عابد چون فضل ماه شب چهارده است بر ستارگان دیگر وهم او گفت که روز قیامت سه
گروه را شفاعت دهند پیغمبرانرا پس آنگه عالمانرا آنگه شهیدانرا وچه بزرگ مرتبه است مرتبه علم که

او واسطه است میان نبوت و شهادة زهری گفت علم زینت است دوست نماند وی را الا مردان نر

یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجواکم صدقة ذلک خیر لکم و اطهر فان لم تجدوا فان الله غفور رحیم ءاشفقتم ان تقدموا بین یدی نجواکم صدقات فاذ لم تفعلوا و تاب الله علیکم فاقیموا الصلاة و آتوا الزکاة و اطیعوا الله و رسوله و الله خبیر بما تعملون

نصف الحزب

ابن عباس گفت مردمان پیش رسول رفتند و سؤال بسیار میکردند و سخن بسیار میگفتند و رسول علیه السلم ازان رنجور می بود مقاتل گفت توانگران پیش آمدندی و مقام دران کردندی و درویشان را منع کردندی و رسول را ازان کراهت بود و شرم میداشت خدای تعالی این آیه فرستاد و ایشان را ازان برگردانید گفت ای مؤمنان چون خواهید که با رسول مناجات کنید و سخن گویید و مسئله ازوی پرسید پیش ازانکه مناجات کنید و سخن گویید صدقه بدهید انگه سخن گویید مردم هم باز استادند درویشان چیزی نداشتند تا صدقه کنند و با رسول سخن گویند توانگران که داشتند بخل کردند و ندادند علی ابن ابی طالب عم یک دینار بصدقه بداد و مناجاة کرد و این خبر از طریق مخالفان و موافقان مشهور است و هم روایت کردند که امیرالمؤمنین علیه السلم گفته است که از کتاب خدای آیتی فرو آمد و منسوخ گشت و کس بروی عمل نکرد و نکند الا من که عمل کردم بران و آن قول خداست یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول الایه علی بن علقمه از امیرالمؤمنین عم روایت کرد که چون رسول این آیه بر قوم خواند هم برفتند و رسول را رها کردند آن زحمت بخلوت بدل گشت رسول علیه السلم کس فرستاد و مرا بخواند و گفت چیست با تو گفتم یک دینار ده درم خریدم و هر بار یک درم بصدقه بدادم و پیش رسول علیه السلم برفتم و مسایل پرسیدم و بر اسرار علوم واقف میشدم تا ده درم بده بار بدادم ده بار پیش رسول رفتم و آنچه خواستم پرسیدم انگه خدای تعالی آیه فرستاد ءاشفقتم ان تقدموا و این آیه را منسوخ کردانید بسبب من و کس بران عمل نکرد الا من عبدالله عمر گفت از پدرم شنیدم که گفت علی بن ابی طالب را سه چیز بود که اگر یکی ازان مرا بودی دوستر داشتمی از آنکه اشتران سرخ موی یکی تزویج فاطمه که رسول علیه السلم همه صحابه را منع کرد و رد کرد و بعلی داد دیگر رایت روز خیبر و آن آن بود که گفت لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله کرار غیر فرار اصحاب رسول چون این سخن شنیدند همه طمع کردند در وی هیچ کس نداد الا بعلی ابن ابی طالب دیگر این نجوی که فرو آمد و منسوخ شد و کس بران عمل نکرد جز او عبدالله بن هرون الخراسانی گفت از علی بن موسی الرضا پرسیدم که چرا صدقه بر شما حرام کردند گفت از کاری عظیم سؤال کردی گفت بدانکه چون ما خویشتن را بدادن پاکیزه کردیم خدای تعالی نخواست که ما را بچرکن ملوث کرداند گفتم در قرآن کجاست گفت این آیه است که خدای تعالی گفت یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول الایه گفت ای مؤمنان چون خواهید که با رسول سخن گویید پیش از سخن گفتن صدقه دهید که شما را صدقه دادن بهتر است و پاک

کرداننده

گرداننده تر ما صدقه دادیم و خود را پاکیزه گردانیدیم خدای تعالی نخواست که ما را بچرکن ملوث گرداند و این یک روز بیش نبود بعد یک روز این رخصت آمد انگه عذر خواست خدای تعالی از آنکه ندادند تا بدانند که خدای تعالی تکلیف ما لا یطاق نکند گفت اگر نیابید چیزی که بصدقه دهید خدای تعالی آمرزنده و مهربانست شما را معذور دارد انگه توانگران را که داشتند و ندادند عتاب کرد و گفت هی ترسیدید شما ازان که پیش از سخن گفتن با رسول خدای صدقات مقدم دارید انگه سخن گویید پس چون نکردید آنچه خدای شما را فرمود و توبه بر شما قبول کرد و از تقصیر و تفریط شما درگذشت پس در نماز کردن و زکوة دادن تقصیر مکنید نماز بپای دارید و زکوة مال بدهید و فرمان رسول ببرید و مطیع ایشان شوید و در هر چه شما را فرمایند و خدای آگاهست و دانا بانچه شما میکنید جزا شما بر وفق صواب و حکمت برساند الم تر الی الذین تولوا قوما غضب الله علیهم ما هم منکم و لا منهم و یحلفون علی الکذب و هم یعلمون اعد الله لهم عذابا شدیدا انهم ساء ما کانوا یعملون اتخذوا ایمانهم جنة فصدوا عن سبیل الله فلهم عذاب مهین لن تغنی عنهم اموالهم و لا اولادهم من الله شیئا اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون این در شان منافقانست که با جهودان دوستی میکردند و اسرار مؤمنان با ایشان نقل میکردند گفت نمی نگری و نمی بینی ای محمد کسانی را که تولا کردند و دوستی با قومی که خدای بر ایشان خشم گرفته است یعنی جهودان چنانکه گفت من لعنه الله و غضب علیه ایشان نه از شمایند که مسلمانانید و دعوی مسلمانی میکنید یعنی ایشان که با جهودان دوستی میکنند از منافقان ایشان از مسلمانان نیستند و از جهودان نیستند نه مسلمانند و نه جهود نه با آنانند و نه با ایشان لا الی هؤلاء و لا الی هؤلاء میایند و سوگند بخورند بدروغی که میگویند و آن دعوی ایشانست مسلمانی را و میدانند ایشان که آنچه میگویند که ما مسلمانیم و بران سوگند بخورند دروغست مقاتل گفت مراد این عبدالله بن نبتل منافق بود یک روز رسول خدای در حجره نشسته بود و جمعی از صحابه حاضر بودند گفت همین ساعت مردی از در درآید دلش چون دل جباران باشد و بچشم شیطان نگرد در حال عبدالله بن نبتل درآمد و او مردی بود ازرق چشم وی را گفت چرا تو و اصحاب تو مرا دشنام میدهید او سوگند خورد و اصحابش بیامدند و سوگند خوردند که نگفتیم خدای تعالی گفت این دروغ میخورند و میدانند که خدای تعالی برای ایشان بساخته است و بنهاده عذابی سخت بدرستی که ایشان بد است آنچه میکنند سوگند بدروغ میخورند و سوگندان خود را سپر خود میکردانند و آن از خود دفع میکنند تهمت رسول و مؤمنان را و باج و سکاره از خود باز میدارند و اسباب و اموال خود را بسوگند حمایت میکنند و از راه خدا باز میگردند و اعراض میکنند و دیگران را هم میگردانند پس ایشان را این فعل که میکنند و عذابی خوار کننده مقرون با استخفاف و اهانت ایشان را هرگز سود نکند چون بعذاب گرفتار شوند مالهای ایشان و فرزندان ایشان بفریاد نرسند ایشان را و خلاص ندهد ایشان اهل دوزخ اند در

سوگند

دوزخ خالد و جاوید بمانند يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ
عَلَىٰ شَيْءٍ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَٰئِكَ حِزْبُ
الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ حق تعالی خبر میدهد از حال منافقان در آخرت
و مقاله ایشان میگوید که روزی که خدای منافقان را هم برانگیزد و حشر کند و ایشان را گوید چرا ایمان نیاوردید
ایشان برای خدای سوگند خورند که ما مسلمان بودیم چنانکه برای شما سوگند میخورند و این سوگند برای آن
خورند که پندارند که ایشان بر دینی و مذهبی و مسلمانی بوده اند یا پندارند که این سوگند ایشان را در آخرت
نفع خواهد کرد بدانید که این منافقان دروغ زنانند میگویند که مؤمنیم دروغ میگویند اهل قیامت
بجا باشند با آنکه دروغ نگویند و فعل قبیح نکنند حسن بصری گفت که در قیامت مواقف مختلف باشد در
بعضی مواقف مختلف باشد و در بعضی مواقف قبیح را شناسند عدا اند دروغ نگویند و فعل نکنند و
بعضی چون مدهوشان و متحیران باشند سخن ایشان چون سخن کودکان باشد ندانند که چه میگویند ابن
عباس از رسول علیه السلم روایت کرد که چون روز قیامت باشد کمنادی ندا کند که این خصماء الله
خدا کجااند قدریان برپای خیزند با رویها سیاه و چشمهای زرد لبها و دندانها کز سختی آب از دهنهای
ایشان روان گشته گویند والله که بدون تو معبودی نگرفتیم و خدائی را نپرستیدیم بدون تو از آفتاب
و ماه و ستاره و بتان آنکه عبدالله عباس گفت راست گویند ولیکن شرک با ایشان از راهی آید که ندانند
آنکه بخواند وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ آنکه گفت بخدای که ایشان قدریانند
شیطان بر ایشان دست یافت و مالک و غالب شد بر ایشان گشت ذکر خدای از یاد ایشان ببرد تا خدا را
یاد نکردند نه بزبان و نه بدل ایشان لشکر دیو و قوم ابلیس اند و لشکر شیطان خاسرانند و زیانکاران
اند هم در دنیا و هم در آخرت إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَٰئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ
أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ
رَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ
الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَٰئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ آنانکه
ایشان با خدای و رسول او دشمنی کنند و عداوت آشکارا کرده اند و دیگران را از خدا و رسول منع کنند
ایشان در میان ذلیل ترین و خوارترین مردمان باشند که خدای ایشان را ذلیل کرده باشد خدای تعالی
نوشته است در لوح محفوظ و قضا کرده که من و رسولان من غالب باشیم کس ما را غلبه نتواند کرد و خدای
تعالی توانا و غالبست سبب نزول این آیه که کتب الله لاغلبن آن بود که مسلمانان گفتند که اگر خیبر و این
آن بار اگشاده شود و مکه امیدواریم که روم و پارس بار اگشاده کرده عبدالله ابی سلول گفت پندارید

که روم و فارس چون این دیهها است که بر این شما است ایشان از آن قوی تر و منیع تر باشند که شما بر
ایشان غلبه کنید آنکه گفت لا تجد قوما و سبب نزول این آیه آن بود که روزی عبدالله بن ابی سلول به
نزدیک رسول حاضر بود رسول آب باز خورد بقیتی در کوزه بماند گفت یا رسول الله دستوری باشد
تا این شربت ببرم تا پدرم باز خورده باشد که دلش بر کران از شرک و شک پاک شود رسول گفت رو با
آب نزدیک پدر برد پدرش گفت این چیست گفت نیم خورده رسول باز خورتا دلت از شرک و شک
پاک شود ابی گفت چرا بول مادرت نیاوردی بیامد و رسول را گفت یا رسول الله دستوری باشد تا گردنش
بزنم رسول علیه السلم گفت برو و مدارا کن و با وی باز خوش حق تعالی گفت ای محمد نیابی تو قومی را که بخدای
و بروز بازپسین ایمان آورده باشند ایمانی بحقیقه که ایشان دوستی کنند با کسی که وی با خدای و با
رسول خدای دشمنی کند و اگر چه این دشمنان خدای و رسول پدران ایشان و پسران ایشان و برادران
ایشان و خویشاوندان ایشان باشند یعنی حق مؤمنان حقیقی آنست که چنین باشند و دوستی دشمنان
خدای از ایشان یافته نشود هرگز این مؤمنان آنانند که خدای تعالی بر دلهای ایشان ایمان نوشته
است و در دلهای ایشان ثابت کرده اند و حکم آن کرده و ذکر دل برای آن کرد که محل ایمانست و
ایشان را تقویت کرده است و نیرو داده بدلایل قرآن و حجت و برهان که دل ایشان بآن در نرم کرده و
جان ایشان بآن باقی مانده و نصرت داده بر دشمنان و گفته مراد بروح جبرئیلست علیه السلم آنکه
گفت و یدخلهم یا آنکه با مؤمنان در دنیا ایشان احسان و نیکوئی کرد در آخرت ایشان را بهشتها برد که در زیر
درختان وی جویهای آب روان باشد ایشان در آن بهشتها جاودان باشند خدای از ایشان راضی شده
و اعمال ایشان پسندیده و ایشان از خدای راضی شده بآن ثوابی و بهشتی که ایشان را داده باشد ایشان
که مؤمنانند و موالیان و دوستان خدای اند و دشمنان دشمنان خدای اند لشکر خدای و گروه وی اند
و ایراد دلیلست بر آنکه هیچ چیز در اخلاص داخل تر نیست از دوستی دوستان خدای و دشمنی دشمنان
خدای بلکه اخلاص همین آیتست و در دینست و بتولا و تبرا مرد از دوستان خدا و لشکر وی می شود و
لشکر خدای رستگارانند و فلاح یافتگانند در خبرست که داود علیه السلم در مناجات گفت
بار خدایا لشکر تو و خادمان عرش تو کیستند گفت ای داود آنانکه چشم بر هم دارند و دلهای پاکیزه
دارند ایشان لشکر من اند و از خدمتکاران عرش من اند سورة الحشر مدنیست بیست و
چهار آیه است از رسول خدای روایتست که هر که این سوره بخواند هیچ چیز نماند بهشت و دوزخ و عرش و
کرسی و هفت آسمان و هفت زمین الا که همه بر وی صلوات دهند و آمرزش خواهند و اگر آن روز یا
آن شب بمیرد در زمرهٔ شهیدان باشد والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم

سبح لله ما فی السموات وما فی الارض وهو العزیز الحکیم هو الذی اخرج الذین کفروا من اهل الکتاب من دیارهم لاول الحشر ما ظننتم ان یخرجوا وظنوا انهم مانعتهم حصونهم من الله فاتاهم الله من حیث لم یحتسبوا وقذف فی قلوبهم الرعب یخربون بیوتهم بایدیهم وایدی المؤمنین فاعتبروا یا اولی الابصار

این سوره در باب جلای بنی النضیر آمد از جهودان و سبب آن بود که چون رسول علیه السلم بمدینه آمد بنو النضیر با رسول صلح کردند که یاری رسول کنند و دیگری را بر حرب رسول یاری ندهند چون روز بدر که خدای تعالی مسلمانانرا ظفر داد ایشان گفتند که این آن پیغمبر است که ما نعت و صفت او در توریة خوانده ایم و حالت و هیچ کس بر وی ظفر نیابد چون روز احد و هزیمت در مسلمانان پدید آمد گفتند این آن پیغمبر نیست عهد بشکستند و دشمنی ظاهر کردند کعب اشرف با چهل سوار بمکه رفت تا با قریش عهد کند بر عداوت رسول ابو سفیان با چهل مرد از قریش و کعب اشرف با چهل جهود در مسجد الحرام رفتند پیش استار کعبه رفتند و عهد بستند کعب با اصحاب خود بمدینه آمد جبرئیل علیه السلم رسول را ازین حال خبر داد و گفت خدای میفرماید که کعب را بکش رسول علیه السلم محمد بن مسلمه انصاری را که برادر رضاعی کعب بود فرمود تا وی را کشت آنگه لشکر بر حصن بنی النضیر فرستاد و ایشانرا دهی بود که آنرا زهره گفتند چون رسول بر آنجا رسید ایشانرا که پیر کعب اشرف نوحه میکردند و میگریستند ایشان رسول خدایرا گفتند ما را رها کن تا این تعزیت بداریم رسول ایشانرا گفت از اینجا بروید گفتند مرگ بآن دیگر آسانتر است که تو میگویی در حال ساز کار نادر کردند منافقان کس بایشان فرستادند که ما با شمائیم شما از حصار بیرون میایید و اگر محمد با شما قتال کند ما با شمائیم اگر شمارا بیرون کند ما با شما بیرون رویم ایشان ندانستند که با رسول بر نیایند طریق عذر پیش گرفتند کس فرستادند که بیرون آی با سی مرد بیا تا ما با سی مرد بیاییم و بگوییم و بشنویم اگر این سی مرد ایمان آرند ما از قول ایشان باز نیاییم ما نیز ایمان آریم رسول بیرون رفت با سی مرد و ایشان از جمله احبار سی مرد پیش آمدند در میان صحرا در نگریدند گفتند چگونه رسیم سی مرد با وی اند که مرگ خود اختیار کنند پیش از مرگ وی گفتند ای محمد سی مرد را علیه [?] و او از یاران گوشش نتوان گفت ایشانرا کسیل کن و سه مرد را باز گیر تا ما نیز سه مرد را باز گیریم و سخن گوییم رسول خواست تا چنین کند ایشان این سه مرد را کاردها داده بودند تا ناگاه رسول را بکشند در میان ایشان زنی بود مسلمان برادری داشت مسلمان کس فرستاد و برادر را از کید ایشان آگاه کرد او بیامد و رسول را خبر داد رسول علیه السلم باز گشت و بدیگر روز لشکر بر حصن ایشان برد و بیست و یک روز ایشانرا حصار داد و خدای تعالی ترسی در دل ایشان افکند و از نصرت منافقان نومید شدند طلب صلح کردند رسول علیه السلم گفت صلح آنست که ازین ولایت بروید اگر خواستند و اگر نه تن در دادند و رسول علیه السلم قرار آن داد که آنچه بر پشت شتر توانند نهادن

ببرند الا السلاح که اندک و بسیار با خود ببرند ابن عباس گفت صلح بر آن بود که اهل هر سه اشتر متاع و غله پیش ببرند و آنچه بماند رها کنند ایشان ... بسوی شام رفتند بادیها و باذرعات الا آل ابی الحقیق و آل حیی بن اخطب که ایشان بخیبر رفتند حق تعالی در اول سوره گفت تسبیح و تقدیس و تنزیه کرد خدایرا تعالی آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است و اوست آن خدایی که عزیز است و غالب کس وی را غلبه نتواند کرد حکیمست آنچه کند و فرماید بر وفق حکمت و صواب باشد اوست آن خدایی که بیرون کرد آنانرا که کافر بودند از اهل کتاب یعنی جهودانرا از سرهای ایشان برای حشر اولین ایشان بشام و حشر آخرین و دوم ایشان روز قیامت باشد چنانکه در اخبار آمد که زمین محشر زمین شام خواهد بودن ابن عباس گفت هر که شک میکند در آنکه محشر زمین شام خواهد بود گو این آیت بخوان برای آنکه رسول ایشانرا گفت بروید گفتند کجا رویم گفت بمحشر خدای تعالی این آیت فرستاد لاول الحشر زهری گفت برای آن اول الحشر گفت که ایشانرا هرگز جلای نفرموده بودند و جلای خانه و مان رها کردن است و رفتن و اگر این نبودی ایشانرا خدای بر ایشان عذاب فرستادی چنانکه گفت ولولا ان کتب الله علیهم الجلاء لعذبهم فی الدنیا یمان گفت این حشر اول بود و حشر دوم آتش باشد که ایشانرا جمع کند اگر مقام کنند با ایشان مقام کند و اگر بروند با ایشان برود و هر که از ایشان باز پس ایستد وی را بسوزد و گفته اند حشر اول از مدینه بود و حشر دوم از خیبر و جزیره عرب تا بشام آنگه گفت ما ظننتم نپنداشتید شما و گمان نبردید که ایشان بیرون شوند و خانهای خود را رها کنند از برای آنکه ایشانرا عده بسیار بود و عدت کارزار حاصل و قلعه استوار داشتند و ایشان نیز گمان چنان بردند که قلعها و حصنهای ایشان منع کند از ایشان باس و عذاب خدایرا از آنجا که حصنهای محکم کرده بودند و درهای دروازها در بسته بایشان آمد باس خدا او ترس وی از آنجا که ایشان نیوشیدند و گمان نبردند و بخاطر ایشان بنگذشت بکشتن رئیس و مهتر ایشان کعب اشرف که بسبب این دلهای ایشان ضعیف شد و آرام و قرار از دل ایشان برفت و انداخت در دلهای ایشان خدای ترس را چون کعب کشته شد و ایشان خراب کردند خانهای خود را بدستهای خود و بدستهای مؤمنان و این چنان بود که چون ایشانرا گفتند که آنچه بر شتران توانید نهادن ببرید و باقی رها کنید درها می کندند هر چوبی و درچه که خوبتر بود از سرها بیرون میکردند و بر شتران مینهادند و باقی مسلمانان خراب میکردند ابن عباس گفت چون مسلمانان ظفر یافتند از بیرون برای سوراخ میکردند تا در شوند و ایشانرا بگیرند ایشان از اندرون دیوارها میشکافتند و بیرون میرفتند آنگه خدای تعالی فرمود که اعتبار گیرید ای خداوندان چشمها و عقلها و اندیشه کنید در کار ایشان که خدای تعالی چگونه مؤمنانرا بر ایشان مسلط کرد ایشان بی جنگی و کارزاری تا ایشان اسباب و ضیاع و سراهای خود رها کردند و برفتند ولولا ان کتب الله علیهم

الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ واکرنه آنست که خدای تعالی بر ایشان نوشت ولازم

کردانید که از خان ومان خود برونـد ورها کنند و بزمینی وجای دیکر روند خدای ایشانرا عذاب

کردی عذاب استیصال در دنیا بقتل واسر چنانکه با شال ایشان کرد از بنی قریظه وایشانرا ست عذاب

دوزخ بغیر این عذاب که از خان ومانشان اواره کردانیدند وبنی قریظه را بکشتند واین عذاب

دنیاست وعذاب آخرت برای آنست وسبب آن که با خدای ورسول وی مخالفت کردند وهر که با خدای

مخالفت کند و معادات و دشمنی کند خدای سخت عقوبت است عقاب خود بوی رساند وعذاب فرو کند

انکه کفت ما قطعتم هر چه شما آنرا ببرید اند درختان خرما یا بکذاشتید شما آنرا ایستاده بر اصل خود و

تنه خود آن بدستوری خدای وفرمان وی بود برای آن فرمود تا رسوا کند جهودان فاسقانرا که از

فرمان خدای بیرون رفته اند بانکه برسول ایمان نمی آورند وایشانرا بایمان خبر بوده است چون رسول علیه

السلام بزیر حصن فرو آمد بعضی بود تا بعضی از درختان خرما ببریدند برید نخرما بر جهودان سخت آمد

بر سبیل طعن کفتند که ای محمد تو دعوی میکنی که مرا بعدل فرموده اند واین عدل باشد که تو درختان

خرما فرمائی بریدن ملکها فساد باشد این سخن رسول را سخت آمد ومسلمانان مستضعف اندیشه کردند

که بادا که فساد باشد اینجا ما میکنیم یکی یکی خلاف کردند بعضی کفتند باید بریدن که از جمله غنیمت

است بعضی کفتند باید بریدن رغم انف جهودانرا وچشم ایشانرا ورسول فرموده بود که همه درختان

خرما ببرند مکر درختی که آنرا عجوه خوانند که آنرا نبرند وآن بهترین انواع خرماست ایشان درین خلاف

بودند که خدای تعالی این آیه فرستاد وکفت هر چه ببرید از درختان خرما وهر چه بکذاشتید همه بفرمان

خدای بود خدای فرمود مقاتل کفت لینه نوعی است از درخت خرما که خرمای او زرد باشد ولطیف

وصلب چنانکه استخوان از بیرون بتواند دید جهودان آن نوع را دوست داشتند بر ایشان سخت

آمد بریدن وکفتند شما دعوی صلاح میکنید واین فسادست رها کنید اهر که از ما غالب باشد

ویرا باشد خدای تعالی درین آیه وجه حسن آنچه جهودان آنرا فساد خواندند باز نمود وکفت این برای غیظ و

خشم جهودان کافران فرمودیم لِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ

مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ مَا أَفَاءَ اللَّهُ

عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ

چون بنو النضیر برفتند واموال واسباب وضیاع خود بکذاشتند خدای تعالی آنرا برسول داد رسول

بر مهاجران قسمت کرد انصاررا از آن نصیبی نکرد مکر سه کس را که محتاج بودند یکی ابو دجانه دوم سهل

بن حنیف سوم در ید بن الصمه وان بنی النضیر پیش از دو کس کسی دیکر ایمان نیاورد یکی سفیان بن عمیر بود

و دیکر سعد بن وهب رسول بغیر ایشان مال وملک ایشان باز ایشان نداد خدای تعالی درین معنی این

فرستاد وکفت هر آنچه خدای تعالی بر رسول خود رد کرد وازان فی وغنیمت وی کردانید وکس را در آن

شرکت نداد ونصیب ننهاد از مال جهودان بنی النضیر هم آنست که شما در آن معنی وکوششی نبوده است

ورنجی نرسیده است هیچ اسبی وشتری بر تحصیل آن غنیمت نتاختید وبنبردی وقطع مسافتی وحربی و

قتالی نکردید لیکن خدای تعالی رسول خود را بر ایشان مسلط کردانید تا برا شتری نشست وبا تنی چند از

صحابه نزدیک ایشان رفت بطریق مصلحت خان ومان رها کردند واموال واسباب خود برسول بکذاشتند

وخدای رسولان خود را مسلط کرداند بر آنکس که خواهد از دشمنان خود واو بر همه چیزی قادر و تواناست

انکه کفت ما افاء الله علی رسوله آنچه خدای بر رسول خود رد کرد وغنیمت خاص وی کردانید از مالهای

کافرانی که اهل دیههااند وایشان بنو قریظه وبنو النضیرند که بمدینه بودند وحوالی او وفدک است که بر

سه میلست از مدینه وخیبر ودیههای عرینه وجمع خدای تعالی این جمله برسول داد تا چنانکه وی باید

دران تصرف کند کروهی کفتند چرا رسول این جمله را قسمت نکرد خدای تعالی این آیه فرستاد کفت این

اموال خدایراست با آنچه خواهد دران مال بفرماید وبر رسول خود دهد ورسول خدایراست بانکه خدای

ویرا ما الاین کردانید وکسی را که نزدیک تر است برسول از خویشان وی وآن فاطمه زهراست وشوهر

وی امیر المؤمنین علی ویتیمان آل محمد ومسکینان وراه کذریان از آل محمد علیهم السلم مال غنیمت

دیکر است ومال فی دیکر مال غنیمت آن باشد که بتیغ بستانند از کافران بقهر وغلبه آنچه نقل تواند

کرد با سرای اسلام وآنچه نقل نتوان کرد خمس وی بیرون کنند وباقی برمقاتله قسمت کنند وفی آن

باشد که از کافران بستانند بی قتالی وحربی یا زمینی که اهلش بروند وآنرا رها کنند آن رسول را باشد

خاص وآنرا که خدای تعالی ذکر ایشان کرد درین آیه واموالی که این دولت را دران تصرفست بر سه

قسمت است یکی آنست که از مسلمانان بستانند بر سبیل زکوة وحکم آن در آیه صدقات ظاهر است و

مستحقان پیدا اند فی قوله انما الصدقات للفقراء الایه دوم غنایمست که از کافران بستانند

بتیغ بر سبیل قهر وان را مستحقان ظاهر اند فی قوله تعالی واعلموا انما غنمتم من شیء الایه ونزدیک

ما ارباح تجارات ومکاسب داخل بود وجمله فقها را درین خلاف بود سیم مال فی است وآن مالی باشد

که از کافران بمسلمانان آید بی قتال وآن حق آن رسول را باشد در حال حیوة وی واز پس وی کسی را که قائم

مقام وی باشد از ائمه واین قول علی بن ابی طالب است وعمر وعبد الله عباس وایشانرا مخالفی نیست واخبار

اصحاب ما بر آنست که مستحقان خمس وفی بنو هاشم اند از فرزندان علی وعباس وعقیل عبد الرحمن بن ابی لیلی

روایت کرد از امیر المؤمنین علی علیه السلم که کفت من وفاطمه وعباس وزید بن حارثه نزدیک رسول شدیم وکفتیم

یارسول الله اگر حق ما از خمس در دست ما کنی در حیوة خود تا کسی با ما منازعت نکند از پس تو در آن رسول
چنان کرد که ما التماس کردیم در عهد ابوبکر در دست ما بود و در دست ما بود عهد عمر بود مالی بسیار آوردند
او حق ما بیرون کرد از آن خمس گفت بنو هاشم را اکنون حاجت نیست با این اگر در مصالح مسلمانان صرف
کنی و بوقت دوم عوض باز دهی روا باشد وی همچنان کرد عباس گفت نباید کردن که ترسم که این حق ما با ما
ندهند پس این همچنین افتاد که وی گفت و بروایتی دیگر آنست که عمر گفت بنو هاشم را که حق خود به
قرض بمن دهید تا من در مصالح مسلمانان صرف کنم و چون مالی آید عوض باز دهم من گفتم روا باشد
و عمر را وفات رسید پیش از آنکه مالی رسد و آن قرض نا گذارده ماند كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ
مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ
الْعِقَابِ لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ
وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ دولة بفتح دال عاریه و غیر آن و دولت
در ملک باشد و دولت در مال حق تعالی گفت ما برای آن خمس را با رسول گذاشتیم و فرزندان وی تا آن
بختی و دولتی و ملکی نباشد در میان توانگران شما که بدان مکاثرة کنند و مالی نباشد در میان ایشان که
آن را بیکدیگر میگردانند گاهی در دست این بود و گاهی در دست آن هر کس را که غلبه و قوة بیشتر
بود با دست خود کرد چنانکه در جاهلیة بود چون غنیمتی افتادی رئیس از آن غنیمت ربعی برگرفتی
و آنچه وی را بچشم نیکو آمدی برگرفتی و آن را صفایا خواندندی حق تعالی در اسلام ربع را خمس کرد
تا رسول را و اهل بیت و اقربا وی را خمس باشد و آنچه خاص رسول راست فیء است وی را باشد و حق بدان
وی را چنانکه درین آیه بیان کرد و این را خمس باشد آنکه خدای تبارک و تعالی گفت وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ
آنچه رسول بشما دهد از قسمت غنیمت یا از آنچه حق وی است از فیء بگیرید از وی بر وی اعتراض مکنید
و آنچه از شما باز دارد از آن غنیمت باز ایستید و حمل و بر عموم اولیتر است یعنی هرچه رسول شما را از آن
نهی کند از آن باز ایستید و هرچه رسول بشما آورده و شما را بدان فرماید فرا گیرید از وی و بدان کار کنید
از رسول خدای روایت است که گفت قرآن صعب مستصعب است بر آنکس که ترک کند و خارست و آسان
آن را که متابعت وی کند و حدیث من صعب مستصعب است هر که تمسک کند بحدیث من و جمع کند میان
او و قرآن برو خوار باشد و هر که بقرآن تهاون کند و بحدیث من در دنیا و آخرت زیان کار باشد و
شما را فرموده اند که قول من گیرید و فرمان من کار بندید و متابعت سنة من کنید هر که بقول من راضی
باشد بقرآن راضی باشد و هر که بقول من استهزا کند بقرآن استهزا کرده باشد خدای تعالی گفت
مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا از خدای بترسید در مخالفت قول خدای و رسول
وی که خدای سخت عقوبت است طاقة عقاب وی ندارید للفقراء المهاجرین آن مال یعنی مال غنیمت

یکون ۷
الذین ۲

درویشان

جز

درویشانی راست که از مکه هجرت کرده اند و خان و مان و نشیمن خود رها کردند و با رسول ع
بمدینه آمدند آن مهاجریان که ایشان را کافران مکه از سراها ایشان بیرون کرده اند و از مالهای
ایشان هم بگذاشته اند فضل خدای میجویند و رضا وی میطلبند دین خدای را یاری میکنند
نصرت رسول میدهند ایشانند که در دعوی ایمان صادق‌اند و راست گوی در خبرست که از مهاجریان
مردی بودی که سنگ بر شکم بستی تا پشت وی راست بایستادی از آنکه در شکم وی هیچ نبودی و در زمستان
کوی بکندی و در آنجا نشستی تا سرما کمتر یابد از آنکه جامه نداشتی چون حال ایشان چنین بود رسول
خدای مال بنی النضیر بر مهاجریان قسمت کرد و انصار را هیچ نداد مگر سه مرد را که محتاج بودند
چنانکه در اول آیه ذکر این کرده شد وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ
هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ
لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ و آنکه سرای اسلام را
یعنی مدینه را جای خود گرفتند و ایمان را کهف و ملاذ و مسکن خود گردانیدند و ایمان با خلاص
آوردند پیش از آنکه رسول هجرت کرد از مکه و جماعت مهاجریان و این قوم انصارند که خدای بر
ایشان ثنا گفت بانکه ایشان ایمان آوردند و رسول هنوز بمکه بود و مسجدها بنا کردند و دوست
میداشتند و میخواستند کسی را که از ایشان هجرت کرده و بنزدیک ایشان آمد و ایشان در دل خود
نیافتند از جهت آنکه بمهاجر دادند از مال غنیمت بنی النضیر هیچ حاجتی و ارادتی و حسدی و اگر چه
ایشان بآن محتاج بودند طلب آن نکردند و بانکه رسول کرد راضی شدند و مهاجر را بر نفس
خود اختیار کردند و این چنان بود که رسول خدای انصار را گفت اگر میخواهید هرچه شما را باشد
از مال و اسباب با مهاجر قسمت کنید تا این غنیمت با شما قسمت کنم و اگر خواهید اموال شما شما را و
این مال بر مهاجر قسمت کنم انصار گفتند که مال را ها و مال ها درین غنیمت شرکة نکنیم خدای تعالی
این فرستاد وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ عبدالله مسعود روایت کرد که یک شب
رسول خدای نماز شام و خفتن بگذارد چون سلام باز داد مردی از میان صف برخاست و گفت
ای مهاجر و انصار مردی غریبم و درویش مرا طعامی دهید رسول علیه السلام گفت ای دوست ذکر
غریب مکن که رگهای دلم ببریدی انگه گفت غریبان چهارند گفتم یا رسول الله کدامند گفت یکی
مسجدیست در میان قومی که در آنجا نماز نکنند دوم مصحفی که در دست قومی باشد که
از آنجا قرآن نخوانند سیم عالمی که میان قومی باشد که احوال او ندانند و تعهد او نکنند چهارم اسیری
که در بلاد روم در میان کافران که خدا را نداند آنگه گفت کیست که موت این مرد کفایت کند
تا خدای تعالی در فردوس اعلی وی را جای دهد امیرالمومنین بپای خاست و دست سایل گرفت

حزب

و بحجرهٔ فاطمه برد گفت ای دختر رسول خدای در کار این مهمان نظری کن گفت ای پسر عم در خانه
طعام اندکست و کودکان بدان محتاجند و تو روزه داری طعام یک کس را بیش نباشد گفت حاضر
کن فاطمه طعام پیش آورد امیر المؤمنین علی طعام را پیش مهمان برد با خود گفت اگر من نخورم شاید
و اگر خورم کفایت نباشد دست دراز کرد بعلت آنکه چراغ را اصلاح میکنم چراغ بنشاند انگه
فاطمه را گفت در کردن چراغ تعلل میکن تا مهمان از طعام فارغ شود امیر المؤمنین دهان می جنباند
و چنان مینمود که طعام میخورم مهمان طعام بخورد تا سیر گشت فاطمه چراغ آورد طعام همچنان
باقی بود امیر المؤمنین گفت چرا طعام نخوردی گفت یا ابا الحسن طعام خوردم و سیر شدم لکن خدای
تعالی بر طعام شما برکت کرده است انگه امیر المؤمنین از آن طعام بخورد و فاطمه و حسن و حسین و هر که
در خانهٔ وی بود همه طعام خوردند و همسایگان را از آن نصیب دادند بامداد چون علی بمسجد آمد
رسول خدای گفت ای علی دوش با مهمان چگونه بودی گفت نیکو بودم و خوش گفت ای علی خدای
تعجب نمود از آنچه تو دوش کردی از ناخوردن و بنشاندن چراغ تا مهمان طعام خورد گفت یا رسول
الله که ترا خبر کرد گفت جبرئیل و این آیه آورده است وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ
خَصَاصَةٌ از حذیفه عدوی روایت کرده اند که وی گفت مرا پسر عمی بود با جماعتی در بیابان گرفتار
شده بودند و از تشنگی بر شرف هلاک رسیده قدری آب بر گرفتم و بطلب پسر عم خود رفتم
چون بوی رسیدم و برا رمقی باقی بود تا آب بوی دهم از پس پشت من آواز بر آمد پسر عم اشارت کرد
که آن آب بوی ده هشام بن العاص را دیدم خواستم تا وی را آب دهم آواز دیگر بر آمد وی اشارت کرد
که آب بوی ده چون بوی رسیدم جان بداده بود نزدیک هشام آمدم تا آبش دهم وی نیز جان بداده
بود باز نزدیک پسر عم خود آمدم وی نیز جان بداده بود گفتم یا سبحان الله ایشان باشند وَيُؤْثِرُونَ
عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ در خبر است که روزی امیر المؤمنین علی جماعتی را دید گفت من
انتم شما کیستید گفتند ما متوکلانیم زندگانی را بتوکل کنیم گفت توکل شما بچه رسیده باشد
گفتند اذا وجدنا اکلنا و اذا فقدنا صبرنا اگر یابیم بخوریم و اگر نیابیم صبر کنیم گفت هکذا یفعل
الکلاب عندنا سگان نزدیک ما چنین میکنند یا امیر المؤمنین پس چگونه باید کردن گفت چنانکه
ما کنیم چون نیابیم شکر کنیم و چون بیابیم ایثار کنیم انکه خدای تعالی گفت وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ
و هر کرا که از خسّت نفس و لوم طبع و بخل نگاه دارند تا مخالفت نفس کند و بر نفس لوامه غلبه کند
او از جملهٔ آن باشد که فلاح و ظفر یافته باشند و بمراد و مطلوب خود رسیده مردی عبد الله
مسعود را گفت میترسم که هالک باشم گفت چرا گفت برای آنکه خدای تعالی میگوید وَمَن يُوقَ
شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ و من مردی بخیلم از دست من هیچ خیری بیرون نیاید گفت شح نه

این باشد شح آن باشد که مال خود نگه داری و از مال برادر خود خوری این که تو میگوئی بخل است
بخل بخویشی باشد انس مالک روایت کرد از رسول که هر که او زکوة بدهد و مهمان را طعام بدهد
و در نایبه که افتد خرجی کند او بری باشد از شح نفس جابر انصاری روایت کرد از رسول علیه السلم
اتَّقُوا الشُّحَّ فَإِنَّ الشُّحَّ أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ از بخل پرهیز کنید که بخل هلاک کرد آنان را که پیش از شما بودند
کسری انوشیروان از وزیران خود پرسید که چیست که فرزند آدم را از آن زیان کارتر نیست گفتند درویشی
کسری گفت بخل بتر است از درویشی درویش چون مال بیند فراخ دست شود و بخیل هرگز فراخ
دل نشود وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا
بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ و آنانکه آمدند از
پس مهاجران یعنی جمعی دیگر که بعد از ایشان هجرت کردند و بمدینه آمدند و گفته اند مراد باین
آیه تابعین اند و تبع تابعین تا بقیامت هر که آید قرنی پس از قرنی ابن ابی لیلی گفت مردم سه طبقه اند
صحابهٔ رسول اند از مهاجر و انصار که خدای در حق ایشان گفت وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ
الآیه و تابعین اند و اتباع تابعین و ایشان آنانند که خدای در حق ایشان گفت وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ
بَعْدِهِمْ پس جهد کن تا ازین سه گروه بیرون نباشی ابن عباس گفت خدای تعالی ما را فرموده است
که دعا کنیم صحابهٔ رسول را با آنکه دانست که ایشان خواهند مرد و گفت از عایشه شنیدم
که گفت شما را فرموده اند که استغفار کنید صحابهٔ رسول را شما لعنت میکنید و من از رسول شنیدم که
گفت امت من از دنیا بیرون نروند تا آنکه که آخرینان اولیا را لعنت کنند و مانند این اخبار بسیار است
و این دلیل میکند که در آن عهد این معنی رفته است و لعن کرده اند و این آیه دلیلست بر آنکه جمعی از
مؤمنان مهاجر جمعی دیگر را که پیش از ایشان هجرت کرده اند و استغفار کرده چنانکه گفت وَالَّذِينَ
جَاءُوا آنانکه از پس ایشان آمدند می گفتند بار خدایا بیامرز ما را و برادران ما را که ایشان بایمان بر ما
سبقت گرفتند و در دل ما هیچ غلی و کینه و حسدی بدین مؤمنان با آنانکه ایمان آورده اند و تو خدای
مهربان و بخشاینده أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ
الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ
قُوتِلْتُمْ لَنَنصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ لَئِنْ أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ
مَعَهُمْ وَلَئِن قُوتِلُوا لَا يَنصُرُونَهُمْ وَلَئِن نَّصَرُوهُمْ لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ
ای محمد ننگری و نمی بینی آنان را که نفاق کردند بزبان ایمان آوردند و بدل کافر شدند در ظاهر
با مسلمانانند و در باطن با کافران مانند موش دشتی اند که خانه سازد و آنرا نافقا گویند از چنین
جایگاه سوراخ گشاده که اگر کسی قصد وی کند از سوراخی وی بدیگر سوراخ بیرون جهد منافق

همچنین باشد اگر کسی در اسلام وی بگرفت بدر کفر بیرون جهد اگر در کفر وی بگویند بدر ایمان
بیرون جهد نمی بینی ای منافقانرا که برادران وامثال خود را از کافران اهل کتاب یعنی جهودان بنی
النضیر وبنی قریظه چه میگویند ایشانرا میگویند که شما دل مشغول مدارید که ما با شما بیرون رویم و
موافقت کنیم واگر مارا بقتال شما فرمایند در حق شما هیچکس را فرمان نبریم واگر با شما قتال کنند
ما نصرت ویاری شما کنیم حق تعالی از اقوال منافقان با جهودان خبر داد و آگاهی داد انکه گفت ای محمد
خدای گواهی میدهد که این منافقان دروغ میگویند با ایشان و آنچه میگویند هرگز نکنند اگر جهودانرا
از مدینه ودیهای ایشان بیرون کنند منافقان با ایشان نروند واگر با جهودان کارزار کنند منافقان
یاری ایشان نکنند واگر تقدیر کنیم که یاری ایشان آیند ونصرت ایشان کنند در حرب پای ندارند
ونه پشت برگردانند وروی بهزیمت آرند پس آنکه که چنین کرده باشند ایشانرا یعنی منافقانرا یاری
نکنند وان عذاب خدای وهلاکت نرهانند یعنی خدای ایشانرا هلاک کرده اند برانکه اظهار کفر
کرده باشند لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ
لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرًى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ
تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ هر آینه شما که مومنانید سخت
ترید وبیشتر ترس در دلهای ایشان یعنی هیبة ایشان وخوف ایشان از شما سخت ترست در
دلهای ایشان از هیبة خدای وخوف وی از شما میترسند از انکه از خدای برای انکه ایشان نمی
دانند خدایرا ونمی شناسند تا از وی بترسند چنانکه باید ترسیدن ایشان یعنی جهودان تنها یا
جهودان با منافقان قتال وجنگ نکنند با شما ونتوانند کردن مگر در دیهها استوار کرده اند
وشهرهای محکم کرده به دیوار وخندق یا از پس دیوارها از انکه یارند که بصحرا آیند وبا شما
مبارزت نمایند از ترس که در دلهای ایشان باشد بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شجاعة وصولة وقوة وشوکة
ایشان با یکدیگر سخت باشد وبزبان لاف مردی وشجاعت زنند تو پنداری که ایشان یکی اند ومجتمعند
وبا یکدیگر موافقند نه چنین اند که دلهای ایشان پراکنده است وهواهای ایشان مختلف با منافقان
هوائی دیگر جهودان را رائی دیگر هر یکی را دینی ومذهبی دیگر واین اختلاف ایشانرا برای آنست
که ایشان گروهی اند که نمیدانند آنچه رشد وصلاح ایشان در آن باشد وعقل را کار نمی فرمایند
ایشان مانند كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ كَمَثَلِ
الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ
الْعَالَمِينَ فَكَانَ عَاقِبَتَهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدَيْنِ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ داستان
ایشان که جهودانند چون داستان آنانست که پیش از ایشان بودند بزمانی نزدیک یعنی مشرکان که در جنگ

بعدد

بدر کشته شدند پیش از ایشان ابن عباس گفت بنو قینقاع اند که عهد بشکستند چون رسول صلی
الله علیه وسلم باز آمد بفرمود تا از پیش خود بیرون شوند عبدالله ابی گفت بیرون مروید که من با شما در حصنم حق
تعالی گفت مثل ایشان چون مثل ایشانست از اهل بدر که وبال کار خود بچشیدند بعضی را بکشتند و
بعضی را اسیر کردند وبنو قینقاع را بیرون کردند وایشانرا باشد این عقاب دنیا عذابی دردناک در آخرة
انکه گفت مثل منافقان با جهودان چون مثل شیطان است با آدمی چون شیطان آدمی را گوید کافر شو چون
کافر شود باغوا واغوای وی چنانکه با اهل بدر کرد ایشانرا گفت لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ کس امروز شما را
غلبه نکند ومن جار شما باشم آدمی چون گفتار وی بشنود وبوی فریفته گردد گوید من بیزارم از تو من بترسم
از خدای که پروردگار عالمیانست یعنی چنانکه ادیانرا وعده دهد وخلاف کند منافقان جهودانرا
وعده دهند وخلاف کنند عبدالله عباس وعبدالله مسعود گفتند مراد بانسان برصیصا راهب است
واو مردی بود که بزمانه فترة در صومعه هفتاد سال خدایرا عبادت کرد ابلیس هرچند خواست بروی
ظفر نیافت مردم خود را جمع کرد واین سخن با ایشان بگفت از جمله ایشان ابیض شیطان گفت که من
ویرا کفایت کنم واین ابیض آن بود که خواست تا رسول را وسوسه کند جبرئیل یک پر بر وی زد ودر اقصی
هندوستان انداخت ابیض بلباس وجامه راهبان در زیر صومعه برصیصا بایستاد وآواز داد او جواب
نداد از برای انکه بنماز مشغول بود ابیض بر در صومعه بنماز مشغول شد بانیکوترین هیئتی برصیصا
چندین بر آن حال دید گفت یا عبدالله معنی چه دار که تو آواز دادی ومن در نماز بودم ترا چه حاجت
است گفت میخواهم که با تو باشم تا سیرت تو فرا گیرم واز علم تو اقتباس کنم برصیصا اباکرد ابیض شیطان
بسیار زاری کرد برصیصا وی را دستوری داد بر صومعه رفت وبا وی بر طریقه وی صوم الوصال بیستاد
واز آنجا برصیصا را عادة بود ده روزه زیادت کرد وعبادت بیشتر از وی میکرد برصیصا گفت این مرد
از من قوی ترست وبعبادت بیشتر چون سالی بر آمد گفت بخواهم رفت که مرا یاری است که از من عابدترست
پیش او خواهم رفت برصیصا را نمی بایست که از وی مفارقت کند فاترع بود در وقت وداع برصیصا
را گفت ترا دعائی بیاموزم که خدای تعالی این بیمارانرا شفا دهد ومبتلایانرا عافیت دهد ودیوانگانرا
عقل دهد گفت نخواهم که چون مردم بمانند مرا از عبادت مشغول کرداند گفت نه وقت باشد که ترا
بآن احتیاج باشد برصیصا را آن دعا بیاموخت انکه ابیض رفت بنزدیک ابلیس گفت که آن مرد را هلاک
کردم انکه بیامد مردی را بگرفت آن مرد چون دیوانه شد انکه بصورت مردی ظاهر شد گفت شما را
بروی راه نمایم که وی دعائی داند که چون بر این مرد خواند در حال نیکو کردد آن مرد برصیصا را بر
پیش برصیصا آمدند وبسیار زاری کردند تا دعا کرد ابیض دیو وی را رها کرد این خبر مشهور شد
ابیض هر کجا یکی را بردی بوی راه نمودی تا وی دعا کردی ابیض وی را رها کردی روزی پادشاه

دختری را که پدرش مرده بود و او را سه برادر بود ببرد دختر دیوانه شد ایشان را برصیصا راه نمود
گفتند که وی قبول نکند گفت در صومعه وی نهید و بگویید که خواهر ما امانت است نزدیک تو ما
برفتیم تو دانی که با او چه باید کردن ایشان همچنان کردند برصیصا چون از نماز فارغ شد نگاه کرد
دختری دید در غایت جمال دعا کرد دیو ملعون دست از وی برداشت بار دیگر وی را بگرفت تا در
روزی چند باز ویرا بگرفت دیو برصیصا را وسوسه کرد که وی خوبترین زنانست و بیهوش است
با وی که دای برصیصا برصیصا بعز و بشیطان معانقه کرد دختر باردار شد هر که که وی بیهوش شدی
برصیصا با وی مواقعه کردی تا که آبستن بروی پیدا شد دیو برصیصا را گفت این چه بود که تو کردی
خود را و امثال خود را رسوا کردی تدبیر آنست که وی را بکشی و در زیر این کوه دفن کنی و گویی که
شیطان بروی مستولی بود ویرا ببرد برصیصا دختر را بکشت و گوری بکند و وی را در آن گور
بنهاد ابیض دیو گوشه جامه وی از خاک بیرون کشید و بر روی زمین رها کرد و بعد برادران
آمدند و حال خواهر پرسیدند گفت شیطان بر وی مستولی شد ویرا ببرد ایشان را سخن او قبول آمد
برفتند شیطان در خواب برادران شما فیدلیفد که برصیصا با خواهر شما چنین و چنین کرد برادران
خواب در آمد گفت این خواب شیطانی است برادر میانی را شب دوم و کهین را شب سوم همچنین
وسوسه کرد روز چهارم برادران نشستند و بر خواهر میگریستند برادر کهین گفت من چنین
و چنین خوابی دیدم برادر مهین و میانین گفتند ما نیز همچنین دیدیم پیش برصیصا آمدند که با خواهر
ما چه کردی گفت نه من شما را گفتم که شیطان بر وی مستولی شد ایشان باز آمدند بار دیگر همین
خواب بر ایشان نمود و گفت برو بدکه خواهر شما فلان جای در زیر خاکست و گوشه ازار وی بر روی
خاکست ایشان برفتند خواهر را برگرفتند و میان ازار داری بزدند و برصیصا را از صومعه فرود
آوردند تا بردارش کنند ابلیس ابیض را گفت هیچ نکردی اگر او را بردار کنند گناه که وی کرده
ابیض گفت کار وی تمام کنم نزدیک برصیصا آمد گفت من آن راهبم که ترا آن دعا آموختم و علاج
چه کردی که آبروی همه راهبان ببردی لیکن من چیزی آموختم ترا که از آن نجات یابی گفت چه کنم
گفت یک بار مرا سجده کن تا من چشم ایشان بگیرم تا تو بگریزی چون بگریختی باشی توبه کن و این
آنست که خدای گفت کمثل الشیطان چون داستان دیو است که آدمی را یعنی برصیصا را گفت کفر
کافر شو یعنی سجده کن مرا چون سجده کرد و کافر شد گفت بیزارم از تو که من از خدای میترسم
پس عاقبت برصیصا و شیطان یا آدمی و دیو آن باشد که ایشان در آتش دوزخ جاویدانند جز ایشانرا
و کافرانست و این قصه برسد همه اهل عدل راست نشود مگر بر آن تاویل که برصیصا منافق بوده باشد
برای آنکه مؤمن نزدیک اهل عدل کافر نگردد پس شیطان بر این تاویل معنی فلما کفر آن باشد که چون

اظهار

اظهار کفر کرد برصیصا کافر شد گفت که من از تو بیزارم و از خدای که پروردگار عالمیانست میترسم
یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله ولتنظر نفس ما قدمت لغد واتقوا الله ان الله خبیر بما تعملون
ولا تکونوا کالذین نسوا الله فانساهم انفسهم اولئک هم الفاسقون لا یستوی اصحاب
النار واصحاب الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون ای مؤمنان و ای گروید گان از خدای و مخالفت
امر و فرمان وی بترسید و هر نفسی باید که در کار خود و کار آخرت نظری کند فرمان دیو نبرد بنگرد تا
چه چیز تقدیم میکند و برای آخرت میفرستد و برای روز فردا که آخرتست از اعمال چه چیز از پیش
میفرستد که ابحار روز برای فردای قیامت مقدم میداده جزا و مکافات آن تمام و کامل بیابد ای مؤمنان از
خدای بترسید در ارتکاب معاصی و قبایح که خدای تعالی با آنچه شما میکنید آگاهست و دانا و مباشید
شما چون کسانی که ایشان خدای را فراموش کردند حق او بنداشتند شناختن وی ترسیدن از عقاب
وی بطاق نسیان نهادند دست از اوامر و نواهی وی بداشتند و حقوق وی ضایع کردند و فرمانهای وی
فرو گذاشتند تا لاجرم خدای تعالی بر سبیل خذلان و عقوبت حق ایشان و صلاح نفس ایشان از یاد
ایشان باز برد تا از دنیا برای نفس خویش حظی و بهره برای قیامت برنداشتند و تقدیم چیزی نکردند ایشانند
که فاسقان و بیرون آیند گان از فرمان خدای اند اگر بر سبیل اعلام و تنبیه از خواب غفلت فرمود که یکسان
نیستند کسانی که اهل دوزخ اند دنیا بر آخرت ایثار کرده اند با آنانکه اهل بهشت اند که آخرت را بر دنیا
اختیار کرده اند و چگونه با یکدیگر یکسان باشند که اهل دوزخ هالکانند و اهل بهشت ناجیان
و رستگاران اند لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعا متصدعا من خشیة الله وتلک
الامثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة
هو الرحمن الرحیم حق تعالی بر سبیل تمثیل در تعظیم قرآن گفت اگر ما این قرآن را بر طریق تمثیل بر کوه فرستیم
و با سنگ خاره این قرآن و مواعظ و زواجر وی خطاب کنیم سنگ را ضع و خاشع و ترسکار یابی
ای محمد چنانکه بر جا خود نماند و از ترس خدای و خوف وی پاره و شکافته گردد چندانکه بر او میان
بخوانی در دلهای ایشان هیچ اثر نمیکند چه دلهای ایشان از سنگ سخت ترست چنانکه گفت ثم قست قلوبکم
من بعد ذلک الایه بعضی گفته اند مراد آنست که اگر این قرآن را بکوه فرستم و کوه از جمله شنوندگان و
دانندگان باشد بترسد و از ترس خدا پاره گردد و چرا و لطافت ترست برای آنکه مانند آن
در کلام عرب و عجم بسیارست چنانکه شاعر تازیان گوید لو لا تجبر الحجر الاصم من لقاه تلیتی قمن اهل الصفا
و شاعر پارسیان گوید گر کوه غمان من کشیدی کاهی کوه از غم من کرا اختی چون کاهی و این و ضرب المثل
است یعنی که میگوید ما مثلها میزنیم و داستانها میهیم برای آدمیان که در قرآن تدبر و تفکر نمی کنند و
مواعظ و زواجر وی فهم نکنند تا باشد که اندیشه کنند و بدانند آنکه حق تعالی ذکر صفات خود کرد گفت

اوست آن خدای که جز وی خدای نیست داننده پیدا و ناپیداست علم وی بموجودات و معدومات
حاصل سرایر و ضمایر شناسد چنانکه آنچه بر لوح زبان باشد داند خدای است مهربان بر جمله خلقان بجود
رسانیدن در دنیا مشفق بر مؤمنان برسانیدن رحمت در عقبی هُوَ اللّٰهُ الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ
وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيمُ هُوَ اللّٰهُ الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ
الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللّٰهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ هُوَ اللّٰهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ
لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ اوست آن
خدایی که جز وی خدایی نیست پادشاهی است که جمله موجودات ملک و ملک وی است پاکست و
منزه از جمله قبایح و نقایص و رذایل سلام است یعنی از آفات و عوارض و قبایح با سلامت است و هر که
در وی گریخت و پادشاه وی رفت از وی ویرا سلامت است ایمن کرداننده است مؤمنان را از عقاب
و بخشنده امانست مهیمن است بر همه چیزها گواهست و نگاهدارنده است بی همتا و بی نظیر است بر
هر چیزی غالب و قاهرست جبارست مخلوقات را بر حسب ارادت خود بر آنچه خواهد جبر کند
بروی ممتنع است و دشوار نیست بزرگی است که جبروت و عظمت لایق جلال اوست دست شکسته
دلان گیرد اصلاح کار شکسته ایشان کند متکبرست بزرگواری و کبریا ردای وی است
پاکست و منزه از آنچه مشرکان بوی حواله میکنند و انباز میگیرند اوست خدای که آفریدگارست
و مقدر جمله موجودات را از عدم بتقدیر حکمت خود آفریدگارست مخلوقات را ابتدا بی مثال سابق
نگاهدارنده صورتهاست هر یکی را بشکلی و رنگی و نوعی دیگر تا از یکدیگر ممتاز شوند با اختلاف
تألیف و ترکیب او راست نامهای نیکو و نیکوتر هر یکی از دیگری تسبیح میکند ویرا آنچه در آسمانها
و زمینهاست بآنکه دلیل میکنند بر آنکه ایشان را خالقی و آفریدگاری منزه و پاکیزه هست از همه عیبها
و نقصان یعنی جمادات و از عقلاء که سکان آسمان و زمین است تقدیس و تنزیه وی میکنند و اوست
خدای که عزیز است قاهر و غالب حکمت آنچه کند و گوید و فرماید بر وفق صواب باشد لا یحصی
ثناء علیه وهو کما اثنی علی نفسه از رسول خدای روایتست که روزی بر منبر ایستاده بود و میگفت
چون روز قیامت باشد خدای تعالی اهل آسمان و زمین را جمع کند هم در صعید قیامت باشد ندا
کند انا الله انا الرحمن انا الرحیم انا الملک انا القدوس انا السلام انا المؤمن انا المهیمن انا العزیز انا
الجبار انا المتکبر انا الذی بدأت الدنیا ولم یکن شیئا من آنم که موصوفم باین صفات دنیا را باول بدم
و هیچ نبود من آنم که بار دیگر باز آفرینم کجااند پادشاهان و جباران و گفت هر که بامداد بگوید اعوذ
بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم و این سه آیه از آخر سوره الحشر بخواند خدای تعالی هفتاد هزار
فرشته را موکل کرداند تا ویرا نگاه دارند و بر وی صلوات دهند تا شب و اگر در آن روز بمیرد شهید

باشد اگر

باشد و اگر در شب بخواند همین ثواب یابد ابو هریره گفت رسول خدای را گفتم مرا نام مهین
خدای بیاموز گفت علیک باخر سوره الحشر بار دیگر گفتم هم این جواب داد سورة الممتحنة
مدنی است و سیزده آیه است رسول خدای گفت هر که این سوره بخواند جمله مؤمنین و
مؤمنات شفیع وی باشند روز قیامت و او را بی حساب به بهشت برند

بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء تلقون الیهم بالمودة
وقد کفروا بما جاءکم من الحق یخرجون الرسول وایاکم ان تؤمنوا بالله ربکم
ان کنتم خرجتم جهادا فی سبیلی وابتغاء مرضاتی تسرون الیهم بالمودة
وانا اعلم بما اخفیتم وما اعلنتم ومن یفعله منکم فقد ضل سواء السبیل
آیه در حاطب بن ابی بلتعه آمده است و سبب آن بود که زنی نام وی ساره از مکه بمدینه آمد پیش
رسول رسول ویرا پرسید که آمده تا مسلمان شوی گفت نه گفت پس بچه کار آمده گفت آمده
ام تا مرا طعام دهید و جامه عطا دهید تا بمکه شوم رسول گفت چرا از اهل مکه نخواستی و این زن
مغنیه و نائحه بود گفت پس از روز بدر کسی غنا و نوحه من رغبت نکرد رسول علیه السلام فرزندان
عبد المطلب را فرمود که وی را چیزی دهید و برا درم و جامه و اشتر دادند نزدیک حاطب آمد
و از وی چیزی خواست حاطب نامه نوشت باهل مکه باین عبارت من حاطب بن ابی بلتعة الی اهل
مکة اعلموا ان رسول الله یریدکم فخذوا حذرکم بدانید و آگاه باشید که رسول خدای
قصد شما کرده است باید که بر حذر باشید نامه را بوی داد و ده دینار تا این نامه باهل مکه رساند
او نامه بستد و در میان موی خود پنهان کرد و روی بمکه نهاد جبرئیل علیه السلام آمد و رسول را
خبر داد و رسول علیه السلام امیر المؤمنین را و طلحه را و زبیر و عمار و مقداد و عمر را گفت بروید
براه مکه تا بجایی رسید که آنرا روضه خاخ گویند آنجا زنی را یابید که نامه دارد باهل مکه در
آنجا اعلام کرده اند ایشان را از قصد ما با ایشان و رفتن ما بمکه نامه از وی بستانید و بیارید
ایشان برفتند وی را در آن موضع یافتند گفتند نامه که تو داری باهل مکه بازده بگریست و سوگند
خورد که ندارم ویرا و متاعش را بجستند نیافتند خواستند که برگردند امیر المؤمنین علی علیه السلام
گفت عجب از شما رسول خدای از قبل وحی گفته است که وی نامه دارد شما میگویید ندارد تیغ از
نیام برکشید و پیش وی رفت گفت می شناسی مرا بخدا که اگر نامه بیرون ندهی گردنت بزنم آن زن
چون این سخن بشنید گفت زینهار یا ابن ابی طالب روی برگردان تا نامه بدهم انگه موی بگشاد و
بیرون داد امیر المؤمنین بازآمد و نامه برسول داد رسول علیه السلام بر منبر رفت و خطبه کرد انگه گفت

اوست آن خدای که جز وی خدایی نیست داننده پیدا و ناپیداست علم وی بموجودات و معدومات
حاصل است و بر ضمائر شناسد چنانکه آنچه بر لوح زبان باشد داند خدای است مهربان بر جمله خلقان بموجود
رسانیدن در دنیا مشفق بر مؤمنان برسانیدن رحمت در عقبی هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ
وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَٰنُ الرَّحِيمُ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ
الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ
لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ اوست آن
خدایی که جز وی خدایی نیست پادشاهی است که جمله موجودات مُلک و مِلک وی است پاکست و
منزه از جمله قبایح و نقایص و رذایل سلام است یعنی از آفات و عوارض و قبایح با سلامت است و هر که
در وی گریخت و پناه گاه وی گرفت از وی ویرا سلامت است ایمن کرداننده است مؤمنان را از عقاب
و بخشنده امانست مهیمن است بر همه چیزها گواهست و نگاه دارنده است بی همتا و بی نظیر است بر
هر چیزی غالب و قاهر است جبار است مخلوقات را بر حسب ارادت خود بر آنچه خواهد جبر کند
بروی ممتنع است و دشوار نیست بزرگی است که جبروت و عظمت لایق جلال اوست دست شکسته
دلان گیرد اصلاح کار شکسته ایشان کند متکبر است بزرگواری و کبریا در وی است
پاکست و منزه از آنچه مشرکان بوی حوالت میکنند و انباز میگیرند اوست خدای که آفریننده راست
و مقدر جمله موجودات را از عدم بتقدیر حکمت خود آفریننده راست مخلوقات را برابر ابتدا بی مثال سابق
نگاه دارنده صور و هیئات هر یکی را بر شکلی و رنگی و نوعی دیگر تا از یکدیگر ممتاز شوند با اختلاف
تالیف و ترکیب او راست نامهای نیکو و نیکوتر هر یکی از دیگری تسبیح میکند ویرا آنچه در آسمانها
و زمینهاست بآنکه دلیل میکنند بر آنکه ایشان را خالقی و آفریدگاری منزه و پاکیزه هست از همه عیبها
و نقصان یعنی جمادات و از عقلا که ساکنان آسمان و زمین است تقدیس و تنزیه وی میکنند و اوست
خدای که عزیز است قاهر و غالب حکیمست آنچه کند و گوید و فرماید بر وفق صواب باشد لا نحصی
ثناء علیه وهو کما اثنی علی نفسه از رسول خدای روایتست که روزی بر منبر ایستاده بود و میگفت
چون روز قیامت باشد خدای تعالی اهل آسمان و زمین را جمع کند هم در صعید قیامت باشد ندا
کند انا الله انا الرحمن انا الرحیم انا الملک انا القدوس انا السلام انا المؤمن انا المهیمن انا العزیز انا
الجبار انا المتکبر انا الذی بدأت الدنیا ولم تکن شیئا من آنم که موصوفم باین صفات دنیا را با وجود
و هیچ بود من آنم که باز دیگر باز آفرینم کجااند پادشاهان و جباران و گفت هر که بامداد بگوید اعوذ
بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم و این سه آیه از آخر سوره الحشر بخواند خدای تعالی هفتاد هزار
فرشته را موکل کرداند تا ویرا نگاه دارند و بروی صلوات دهند تا شب و اگر در آن روز بمیرد شهید

باشد

باشد و اگر در شب بخواند همین ثواب یابد ابو هریره گفت رسول خدای را گفتم مرا نام مهین
خدای بیاموز گفت علیک باخر سوره الحشر بار دیگر گفتم هم این جواب داد سوره الممتحنه
مدنی است و سیزده آیه است رسول خدای گفت هر که این سوره بخواند جمله مؤمنین و
مؤمنات شفیع وی باشند روز قیامت و او را بی حساب به بهشت برند

بسم الله الرحمن الرحیم

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ
وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ
إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ
وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ
آیه در خاطب بن ابی بلتعه آمده است و سبب آن بود که زنی نام وی ساره از مکه بمدینه آمد پیش
رسول رسول ویرا پرسید که آمده تا مسلمان شوی گفت نه گفت پس بچه کار آمده گفت آمدم
از تا مرا طعام دهید و جامه عطا دهید تا با مکه شوم رسول گفت چرا از اهل مکه نخواستی و این زن
مغنیه و نایحه بود گفت پس از روز بدر کسی غنا و نوحه من رغبت نکرد رسول علیه السلام فرزندان
عبد المطلب را فرمود که وی را چیزی دهید ویرا درم و جامه و اشتر دادند نزدیک خاطب آمد
و از وی چیزی خواست خاطب نامه نوشت باهل مکه باین عبارت من خاطب بن ابی بلتعه الی اهل
مکة اعلموا ان رسول الله یریدکم فخذوا حذرکم بدانید و آگاه باشید که رسول خدای
قصد شما کرده است باید که برحذر باشید نامه را بوی داد و ده دینار تا این نامه باهل مکه رساند
او نامه بستد و در میان موی خود پنهان کرد و روی بمکه نهاد جبرئیل علیه السلام آمد و رسول را
خبر داد و رسول علیه السلام امیر المؤمنین را و طلحه را و زبیر و عمار و مقداد و عمر را گفت بروید
براه مکه تا بجایی رسید که آنرا روضه خاخ گویند آنجا زنی را یابید که نامه دارد باهل مکه در
آنجا اعلام کرده اند ایشان را از قصد ما با ایشان و در فتح ما بمکه نامه از وی بستانید و بیارید
ایشان برفتند و ویرا در آن موضع یافتند گفتند نامه که تو داری باهل مکه بیاده بگریست و سوگند
خورد که ندارم ویرا و شاغش را بجستند نیافتند خواستند که برگردند امیر المؤمنین علی علیه السلم
گفت عجبا از شما رسول خدای از قبل وحی گفته است که وی نامه دارد شما میگویید ندارد تیغ از
نیام برکشید و پیش وی رفت گفت بی شناسی بخدا که اگر نامه بیرون ندهی گردنت بزنم آن زن
چون این سخن بشنید گفت زنهار یا ابن ابی طالب روی بگردان تا نامه بدهم انگه موی بگشاد و
بیرون داد امیر المؤمنین باز آمد و نامه برسول داد رسول علیه السلام بر منبر رفت و خطبه کرد انگه گفت

بگویان شما نامه نوشته است باهل مکه وایشانرا از عزم ما آگاه کرده اگر رنجیده و الا تو حی رسول کردانند دوبار بگفت کس برنخاست سیم بار حاطب برپای خواست و گفت یا رسول الله صاحب منم وخدا داند که از پس اسلام نفاق نکردم چیز این بود که مرا در مکه خویشی نیست و من آنجا غریب بوده‌ام واهل وعیال من آنجاست خواستم که اگر والعیاذ بالله درین حرب که خواهد بود دست ایشانرا باشد برما این نامه مرا ابرحیلت ایشان وسیلتی بود عمر گفت یا رسول الله دستوری ده تا گردن بزنم که وی منافقست رسول علیه گفت وی از اهل بدرست شاید که خدای وی را عفو کند ورسول اورا بآن سخن که گفت معذور داشت وبروایتی دیگر گفت وی از مسجد بیرون کنید مردم دست بر پشت وی باز می نهادند و می‌راندند واو باز پس مینگریست ودر رسول نگاه میکرد تا باشد که بروی رحم کند چون بدر مسجد رسول فرمود که بازآورید بازآوردند گفت توبه کن حاطب توبه کرد خدای تعالی این آیه فرستاد وگفت ای آنکسانی که ایمان آورده‌اید وخدای ورسول را باور داشته وتصدیق کرده دشمنان خود را بدوست خود مگیرید وبا ایشان دوستی مکنید با دشمن خدا ودشمن خود دوستی تو انکرد شما القا محبة ومودت میکنید با ایشان وحال آنست که ایشان کافر شدند بآنچه بشما آمد از حق یعنی قرآن ایشان رسول را و شمارا بیرون کردند از مکه بیرون میکنند برای آن که بخدای که پروردگار شماست ایمان می آوردید اگر شما بیرون آمدید از مکه برای جهاد کردن در راه من که خدای شماام وبرای طلب کردن رضا وخشنودی من با دشمنان من دوستی مکنید وایشانرا بدوست خود مگیرید شما پنهان میکردانید دوستی خود را با ایشان وشمارا چه سود کند پنهان کردن دوستی وحال آن باشد که من داناترم بآنچه شما پنهان کردید وبآنچه آنرا آشکارا کردید دانم نهانهای شما ورسول خود را بران اطلاع دهم شمارا از اسرار فایده باشد بکنید که هر که این فعل کند از راستی راه گمرشده باشد ان يثقفوكم يكونوا لكم اعداء ويبسطوا اليكم ايديهم والسنتهم بالسوء وودوا لو تكفرون لن تنفعكم ارحامكم ولا اولادكم يوم القيمة يفصل بينكم والله بما تعملون بصير حق تعالی بیان حال کافران میکند بامومنان ومیگوید ایشان دشمن اند دشمن دین هرگز دوست نگردد اگر ایشان شمارا یابند وبر شما ظفر یابند دشمن خاص شما باشند قصد شما کنند ودستها وزبانهای خود بر شما بگشایند ببدی بدشنام دهند وبدست آهنگ کشتن شما کنند وایشان دوست دارند وآرزو خواهند اگر شما کافر شوید ومسلمانی ترک کنید اگر دوستی با ایشان برای خویش میکنید هرگز نفع کند وسود ندارند شمارا خویشاوندان شما وفرزندان شما که بسبب ایشان با کافران دوستی میکنید

چون روز قیامت ازایشان شمارا نفعی نخواهد بود بسبب ایشان چرا در خدا عاصی میشوید چرا جدا کرداند میان شما وخویشان وفرزندان شما روز قیامت وخدای بآنچه شما میکنید بیناست قد كانت لكم اسوة حسنة في ابرهيم والذين معه اذ قالوا لقومهم انا برءؤا منكم ومما تعبدون من دون الله كفرنا بكم وبدا بيننا وبينكم العداوة والبغضاء ابدا حتى تؤمنوا بالله وحده الا قول ابرهيم لابيه لاستغفرن لك وما املك لك من الله من شيء ربنا عليك توكلنا واليك انبنا واليك المصير حق خدای تعالی مومنانرا گفت چرا دیرا کردن از دشمنان خدای با ابرهیم پیغمبر اقتدا نکنید بدرستی که شمارا اقتدا کردن نیکوست در ابرهیم علیه السلم وآنان که باوی بودند از مومنان چون گفتند قوم خود را ما همه از شما بیزاریم وازآنچه آنرا می پرستید وعبادة میکنید بیرون خدای از بتان ما شمارا ودین شمارا انکار میکنیم ودشمن میداریم میان ما وشما عداوة ودشمنی پدید آمد وظاهر گشت واین دشمنی با شما همیشه باشد تا آنکه که ایمان آورید بخدای یگانه در ابرهیم علیه السلم اسوة هست که بوی اقتدا کنید الا بگفتار وی پدر خود را که لاستغفرن لك هر آینه آمرزش خواهم برای تو از خدای ابرهیم برای پدر گفت که استغفار کنم مومنانرا روا نیست که پدران کافر خود را استغفار کنند وبرای خویشان کافر خود آمرزش خواهند چنانکه گفت ما كان للنبي والذين امنوا ان يستغفروا للمشركين ولو كانوا اولي قربى استغفار ابرهیم پدرش را معنی عمش را آذر شروط بود بشرط ایمان چنانکه گفت وما كان استغفار ابرهيم لابيه الا عن موعدة وعدها اياه چون بدانست که ایمان نخواهد آورد ودشمن خداست از وی بیزاری جست چنانکه گفت فلما تبين له انه عدو لله تبرا منه ابرهیم گفت برای تو استغفار کنم وما املك لك من الله ومن مالك چیزی دیگر نیستم برای تو جز استغفار کردن ومن مالک آن باشم که چیزی از عذاب خدای از تو دفع کنم آنکه حکایت کرد از ابرهیم ومومنان گفتار ایشان که گفتند ربنا ای خدای ما با تو توکل کردیم وبا درگاه تو گشتیم وبازگشت ما وجمله خلایق با تو خواهد بود واین تعلیمی است که خدای تعالی بندگان خود را داده است تا در کارها باوی رجوع کنند وپناه باوی دهند وآنچه ابرهیم ومومنان گفتند از مثل این دعا گویند ربنا لا تجعلنا فتنة للذين كفروا واغفر لنا ربنا انك انت العزيز الحكيم لقد كان لكم فيهم اسوة حسنة لمن كان يرجوا الله واليوم الاخر ومن يتول فان الله هو الغني الحميد از جمله دعای آن مومنانست که گفتند ای خدای ما ما را فتنه کافران مگردان وبرای ایشان آزمایش مکن وآنچه در حق ما طمع بیدار زندان مگذار وثواب با ایشان نمای وما را بدست ایشان مده ما را بیامرز که تو خدای عزیز وغالبی درست کار ودرست گفتار کسی را برتو اعتراض نرسد انکه باردیگر بر سبیل تاکید

تخصیص اقتدا کردن با ایشان گفت شما را با ایشان جای اقتدا کردن نیکوست خاصه کسی را که
بخدای و بروز باز پسین که قیامت است امید دارد و از خدای و از آن روز ترسد و هر که بر
گردد و با ایشان اقتدا نکند خدای مستغنی است از جمله خلق و ستوده است در اقوال و افعال
اعراض ایشان و بر او زیان ندارد زیان راجع با نفس ایشان باشد عَسَى اللَّهُ أَن يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ
الَّذِينَ عَادَيْتُم مِّنْهُم مَّوَدَّةً وَاللَّهُ قَدِيرٌ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ
لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ
اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ چون آن آیه آمد که با کافران دوستی مکنید و اگرچه اقربا و خویشان شما باشند
مومنان دشمنی سخت آغاز نهادند با پدران و مادران و خویشان کافر خود و خدای جد و جهد ایشان
بدید بر ایشان رحمت کرد و ایشانرا وعده اسلام آبا و اقربا و مودت و دوستی ایشان داد و گفت نزدیک
است و بس دور نباشد که خدای تعالی میان شما و میان آنان که شما دشمنی کردید از مشرکان مودتی و
الفتی پدید کند و خدای قادر است تواند که دلها را بگرداند دشمنی را دوستی آورد و کارهای سخت را
آسان گرداند و آمرزنده و مهربانست پیوند کافران خود خدای این وعده را انجاز کرد و در میان
ایشان الفت انداخت تا از مکه هجرت میکردند و ایمان می آوردند و با یکدیگر مخالطه و مناکحه کردند
رسول علیه السلم ام حبیبه را دختر بوسفیان بزنی کرد و شوهرش عبدالله بن جحش بود و او با زن
خود ام حبیبه از مکه با حبشه هجرت کرده و آنجا ترسا شد زن خود را با ترسائی دعوت کرد قبول
نکرد او در حبشه ترسائی بمرد رسول علیه السلم کس بنجاشی فرستاد و ام حبیبه را از نجاشی بخواست
نجاشی سعید بن العاص را گفت وی را بپیغمبر ده او همچنان کرد نجاشی چهارصد دینار مهر برای رسول بوی
داد و با مدینه فرستاد ابوسفیان مشرک بود این خبر یافت گفت ذاک الفحل لا یقدع انفه بدامادی رسول
راضی شد آنگه خدای تعالی مومنانرا گفت لا ینهیکم الله خدای شما را نهی نمیکند و باز نمیدارد از آن
کسانی که با شما قتال نکردند در دین و اسلام شما و شما را از سراهای شما که در مکه بود بیرون نکردند که با ایشان
نیکوئی کنید و داد و عدل و راستی را با ایشان کار بندید که خدای تعالی عادلانرا و راستکارانرا
دوست دارد ابن عباس گفت که ایشان خزاعه بودند و بنو مدلج که با رسول مصالحه کرده بودند
که با رسول کارزار نکنند و کسی را بعدو یاری ندهند إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ
فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَن تَوَلَّوْهُمْ وَمَن
يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ گفت خدای شما را از ایشان نهی نمیکند از ایشان نهی میکند که
با شما قتال کردند در دین و شما را از سراهای شما بیرون کردند و یکدیگر را یاری دادند بر اخراج
و بیرون کردن شما از مکه شما را نهی میکند از آنکه با ایشان دوستی کنید دوستی مکنید با ایشان که

هرکه با ایشان دوستی کند او از آنان باشد که ایشان ظالمان و ستمکاران باشند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ
فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَآتُوهُم مَّا أَنفَقُوا وَلَا
جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَن تَنكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ وَاسْأَلُوا
مَا أَنفَقْتُمْ وَلْيَسْأَلُوا مَا أَنفَقُوا ذَٰلِكُمْ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ای
مومنان چون بشما آیند زنانی که از سرای کفر که مکه است هجرت کرده باشند و بسرای اسلام یعنی
مدینه آمده ایشانرا امتحان کنید بانکه سوگند دهید بخدایی که جز از وی خدایی نیست که شما
از دشمنی شوهران خود نیامده اید و بعضی دیگر از طمعی و سببی بیرون نیامده اید شما جز از برای خدا
و دوستی و اختیار دین خدای نبوده است چون این سوگند خوردند و خدای عالم تر است بایمان
ایشان برای آنکه آن تعلق بدل دارد و شما را بایمان اطلاع نباشد اگر شما بدانید که ایشان مومنند
ایشانرا نگاه دارید و با پیش کافران مکه مفرستید که نه این زنان بر آن کافران حلال اند و نه آن
کافران این زنانرا حلال اند و بروایتی از ابن عباس امتحان ایشان بکلمه شهادت بود عایشه گفت بانکه
در آیتی دیگر گفت إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ الایة آنکه گفت وَآتُوهُم مَّا أَنفَقُوا این زنانرا که
ایمان آورند باز نزدیک شوهران کافر مفرستید اما آنچه شوهران ایشان بر ایشان خرج کرده باشند
از نفقه و کاوین با ایشان دهید و اگر شما را رغبت باشد که این زنانرا در نکاح آرید بر شما هیچ بزه
و حرجی نباشد چون مزد ایشان یعنی کاوین ایشان بدهید و این که خدای فرمود که آنچه شوهران بر
ایشان خرج کرده باشند با ایشان دهید برای آن بود که مصالحه بر آن شرط رفته بود که هر که بطوع و
رغبت بیاید و ایمان آرد وی را با مکه بفرستید و اگر زنان باشد آنچه شوهران بر ایشان خرج کرده
باشند با ایشان دهید زهری گفت که اگر نه این مصالحه بودی رسول رد مهر نفرمودی و بعضی
فقها گفته اند که امروز این حکم منسوخست که اگر زنی مومن شود و شوهرش کافر باشد باتفاق میان
ایشان بینونه حاصل گردد وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ چنگ در مزنید و نگاه مدارید اسباب
عصمت و نگاه داشتن زنان کافر ابن عباس گفت که دست از ایشان و عقد و نکاح ایشان بدارید
که هر کس که او را زنی باشد کافر بمکه او بمدینه آید مسلمان شده عصمت زناشوهری میان ایشان
منقطع گردد و همچنین هر زن که از مکه بیاید مسلمان شده و شوهر وی کافر باشد عقد و
نکاح میان ایشان فاسد و باطل شود زهری گفت چون این آیه آمد عمر خطاب دو زن خود را که
بمکه بودند و مشرک بودند طلاق داد یکی قریبه بنت ابی امیه و او را معاویة بن ابی سفیان بزنی
کرد و دیگر کلثوم بنت عمرو بن جرول که مادر عبدالله عمر بود و او را ابوجهم بزنی کرد شعبی گفت

زینب دختر رسول زن ابو العاص بود اسلام آورده بمدینه آمد ابو العاص نیز از پی وی بیامد
و اسلام آورد رسول علیه السلم زینب را با وی داد انگه حق تعالی مؤمنان را گفت وَاسْأَلُوا مَا
أَنْفَقْتُمْ اگر چنان باشد که زنان شما مرتد شوند و بسرای حرب که مکه است روند شما نیز آنچه
بر ایشان نفقه کرده باشید از مهر بخواهید و ایشان نیز از شما بخواهند آنچه خرج کرده باشند
چون زنان ایشان هجرت کنند و بمدینه آیند این حکم که کرده شد جماعت مؤمنان را حکم خدای
است او حکم کند در میان شما و خدای تعالی دانا و محکم کار است وَإِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ
إِلَى الْكُفَّارِ فَعَاقَبْتُمْ فَآتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُمْ مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي
أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ چون خدای تعالی آن حکم فرمود که در آن آیه گذشته بیان کرده شد هر زن
که از مکه بمدینه آمدی و مسلمان شدی کابین بدادندی برای شوهر وی و زن را باز گرفتندی و اگر زنی
از زنان مسلمانان مرتد شدی و بمکه رفتی باز گرفتندی او را و کابین وی بدادندی با مؤمنان خدای
تعالی این آیه فرستاد و گفت اگر غایب شود و بگریزد از شما چیزی از زنان شما و بکافران رسد پس
برسیدی زنان شما پیش ایشان عقبه شما یعنی نوبت شما آید که کابین ایشان بشما دهند و ایشان یعنی
کافران بندهند شما بدهید آنان را که زنان ایشان رفته باشد از مؤمنان مانند آنکه ایشان نفقه کرده
باشند و بایشان داده از مهر یعنی از مال غنیمت کابین ایشان بدهید و برین وجه تفسیر کرده اند
آیه را اگر یکی از زنان شما با کافران رود ایشان کابین وی پیش شما نفرستند پس این شما را با کافران
عقابی و قتالی افتد و عاقبتم یعنی غنیمت شما را باشد شما از آن غنیمت بشوهر وی دهید مثل آنچه داده
باشد از کابین ابن عباس گفت از جمله آنان که از مسلمانان باز ایستادند از زنان دوم فاطمه بنت ابی امیه
که زن عمر خطاب بود چون عمر هجرت کرد وی هجرت نکرد و مرتد شد سوم بروع بنت عقبه زن شماس
بن عثمان چهارم عبده زن عمرو بن عبدود پنجم هند دختر ابو جهل زن هشام بن العاص ششم کلثوم زن
عمر خطاب مشرکان کابین ایشان از غنیمت بشوهران ایشان دادند انگه خدای تعالی فرمود که بترسید ای
مؤمنان از عذاب خدای که بوی ایمان آورده اید بآنچه شما را بفرماید و بر شما حکم بکند منقاد و راضی
باشید يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ
وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ
وَلَا يَعْصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ حق سبحانه و
تعالی خطاب کرد رسول خود را و گفت ای پیغمبر بزرگ شرع و بلند قدر و مرتبه چون زنان مؤمنه پیش تو
آیند خواهند که با تو بیعت کنند تو نیز با ایشان بیعت کن و این روز فتح مکه بود رسول بیعت بستد و از آن
فارغ شد و او بر کوه صفا بود زنان آمدند تا بیعت کنند امیر المؤمنین علی سفیر بود میان ایشان و زنان را

بیعت

بیعت بیگرفت بفرمان رسول و بیعت چنان بود زنان را که جامه که میان ایشان و رسول افکنده بود یک
سر بدست رسول بود و یک سر زنان بدست بیگرفتند هند دختر عتبه زن ابو سفیان در میان زنان
پیش رسول آمد تنکر نخواست که رسول وی را بشناسد رسول علیه السلم بیعت مردان بر اسلام و جهاد
گرفته بود چون بیعت زنان رسید گفت بیعت بر آن کنید با من و من با شما بیعت کنم که بخدای هیچ چیز
را شریک نگردانید و بوی شرک نیاورید وَلَا يَسْرِقْنَ هند از میانه سر بر داشت و گفت یا رسول الله با ما
تاکیدی میکنی که با مردان نکردی چون گفت وَلَا يَسْرِقْنَ و دزدی نکنند هند گفت یا رسول الله ابو
سفیان مرد بخیلست و من از مال وی چیزها بر گرفته نمیدانم مرا حلالست یا نه ابو سفیان حاضر بود
گفت هرچه بر گرفتی ترا حلالست چون هند این سخن گفت رسول خدا وی را بشناخت گفت تو هندی گفت
آری یا رسول الله فَاعْفُ عَمَّا سَلَفَ فَعَفَا اللَّهُ عَنْكَ آنچه گذشت در گذر که خدای از تو عفو کناد و این
برای آن گفت که هند حمزه را شکم شکافته بود و جگر بیرون کرده و مثله کرده در روز احد انگه رسول
خدای گفت وَلَا يَزْنِينَ و بر آن بیعت بکنم که زنا نکنند هند گفت أَوَتَزْنِي الْحُرَّةُ زن آزاد چگونه
زنا کند انگه گفت وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ و فرزندان خود را نکشند هند گفت ما ایشان را می پروردیم
و این برای آن گفت که پسر او حنظله بن ابو سفیان امیر المؤمنین علی علیه السلم روز بدر کشته بود رسول علیه
السلم از این حدیث تبسم کرد انگه گفت وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ و بهتانی و دروغی فرا بافند از پیش دست
و پای خود و بر کسی بندند یعنی بهتان ننهند و گفته اند که مراد بهتان آنست که فرزند غیر را بر شوهر
خود بندند و ایشان را عادت بودی که زنی کودک را بر راه یافتی بر داشتی و گفتی شوهر را که از
من زادم از آن تست برای این گفت يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ آن بهتان را یعنی آن کودک را
بدروغ گفتندی از میان دست و پایها ماست و میان دست و پای شکم و فرج باشد یعنی از شکم
ماست و ما زاده ایم خدای فرمود که بیعت برین کنند که مثل این فعل نکنند چون هند این بشنید
گفت والله که بهتان زشت است و تو ما را جز بمکارم اخلاق نفرمایی انگه گفت وَلَا يَعْصِينَكَ فِي
مَعْرُوفٍ و در تو که محمدی عاصی نشوند در هیچ معروفی و نیکویی که ایشان را فرمایی هند گفت ما نه
برای آن حاضر شده ایم تا در تو عاصی شویم آنگه زنان همه اقرار دادند و بدین شرایط بیعت کردند مفسران
در معروف خلاف کردند ربیع گفت هرچه موافق طاعت خدای باشد آن معروف بود مجاهد
گفت آن باشد که با هیچ مردی بخلوت ننشینند ابن زید گفت آن باشد که جامه ندرند و موی
نکنند و روی نخراشند و سر نتراشند و شعر نخوانند و سلیطگی نکنند و با مردان نامحرم سخن
نگویند و با ایشان ننشینند و نوحه نکنند ابو هریره روایت کرد از رسول علیه السلم که دو زنیات زنان
نوحه گر را یاد کند و چه وصف کنند و ایشان ایلک بکنند باشد یا انس مالک گفت رسول

گفت نوایح یعنی نوحه کنندگان را روز قیامت برانگیزند نماز کرده خاک آلوده و گرد آلوده پیراهن پوشیده دستها بر سر زنان میگویند وا ویلاه مالک گوید بحط و بهره تو امروز دوزخ است عبد الله عمر گفت که رسول علیه السلام لعنت کرد زن نوحه گر را و آنرا که گوش بنوحه وی دارد و آنرا که آبگینه بر و نزاز کند و زن سلیطه را و آنرا که نگار کلکی بدست وی کند و اگر خدای و رسول را خطاب کرد که با این زنان بدین شرط بیعت کن و برای ایشان از خدای آمرزش خواه که خدای آمرزنده و مهربانست
یا ایها الذین آمنوا لا تتولوا قوما غضب الله علیهم قد یئسوا من الآخرة کما یئس الکفار من اصحاب القبور جمعی از مسلمانان که درویش بودند پیش جهودان می رفتند و با ایشان تقرب می نمودند و از ایشان میوه و طعام میگرفتند خدای تعالی ایشانرا ازین نهی کرد گفت ای مومنان دوستی مکنید با گروهی که خدای بر ایشان خشم کرفته است یعنی جهودان که ایشان از ثواب آخرت نومید شده اند بسبب تکذیب ایشان رسول خدا را و عناد ایشان با وی و میدانند که او آن پیغمبر است که در توریت صفت او خدای کرده است ایشان چنان نومید شده اند از رحمت خدای که کافران نومید شده اند از زنده گردانیدن مردگان که اصحاب گورها اند و چنانکه کافرانی که مرده اند و اصحاب گورها اند از رحمت خدای نومید شده اند والله اعلم
سوره صف مکی است و چهارده آیه است ابی بن کعب از رسول خدای روایت کرد که هر که این سوره بخواند عیسی برای وی استغفار کند مادام تا در دنیا باشد
بسم الله الرحمن الرحیم
سبح لله ما فی السموات وما فی الارض وهو العزیز الحکیم یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون خدای را تسبیح کرد آنچه در آسمان و آنچه در زمین است و اوست آن خدای که عزیز است کس او را غلبه نتواند کرد حکیمست هر چه گوید و کند کس بروی اعتراض نتواند کرد و خطاب کرد مومنانرا و گفت ای مومنان و گروندگان چرا میگوئید بزبان آنچه نمیکنید و بفعل نمی آرید و این ملامتی است که خدای تعالی مومنانرا کرد در وقتی که ایشان گفتند اگر بدانستیم که کدام عمل نزدیک خدای دوست داشته تر است مالازم آن باشیم و جان و مال خود را در آن بذل کنیم حق تعالی وحی کرد برسول که بگو ایشانرا که فاضلترین کارها و نیکوترین عملها جهادست ملازمت جهاد کنید و در جهاد کردن ثابت قدم باشید چون روز احد بود همه بگریختند و رسول خدای را تنها بگذاشتند با وی کس نماند الا تنی چند معدود که بایستادند خدای تعالی ایشانرا فتح و ظفر داد خدای تعالی ایشانرا بر سبیل توبیخ گفت لم تقولون ما لا تفعلون چرا میگوئید چیزی که آن نمیکنید گفتید که اگر بدانیم که کدام عمل بهتر است ملازم آن باشیم جان و مال فدا کنیم اکنون که معلوم شد که جهاد است اقدام نکردی و بنایستادی و پشت بهزیمت کردی تا رسول را سنگ بروی زدند و دندان وی بشکستند

کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون

کلی

صف

کلبی گفت چون مومنان طلب بهترین اعمال کردند این آیه که هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم مدتی بر نیامد و این آیه را بیان نیامد گفتند کاشکی که بیان این آیه آمدی تا در آن بجان و مال مضایقه نبودی چون وقت در آمد و غزاة احد پیش آمد و وقت حاجت بود خدای بیان کرد و گفت تؤمنون بالله ورسوله وتجاهدون فی سبیل الله باموالکم وانفسکم چون در حرب رفتند و بگریختند خدای تعالی این آیه فرستاد لم تقولون ما لا تفعلون سعید بن المسیب گفت مردی بود مشرک رسول را و مسلمانانرا رنجانیدی بزبان روز بدر صهیب وی را بکشت رسول را از کشته شدن وی خبر دادند خوشدل گردید گفت وی را که کشت از میان قوم یکی گفت که من کشتم عمر خطاب و عبد الرحمن عوف گفتند دروغ میگوید وی را صهیب کشته است صهیب حاضر بود وی را گفتند چرا نگوئی که من کشتم گفت من وی را برای خدای کشتم برای آن کشتم تا از آن لاف نزنم و با ن گویم رسول علیه صهیب را گفت تو کشتی گفت آری یا رسول الله خدای تعالی این آیه فرستاد یا ایها الذین آمنوا لم تقولون و اینکه اگر چه سببی خاص فرو آمده است مراد از وی عمومست شامل هر آنکس را که لاف زند و سخنهای محال گوید و آنچه نکرده باشد گوید که کردم تا چون مردم بشنوند پندارند که راست میگوید و بر او مدح و ثنا گویند چنانکه در آیتی دیگر گفت ویحبون ان یحمدوا بما لم یفعلوا انگه گفت کبر مقتا بزرگ دشمنی است نزدیک خدای تعالی انکه بگوئید چیزی که آن بفعل نیارید و نکنید پس آنچه نخواهید کرد مگوئید که کنیم و آنچه نکرده اید لاف مزنید و مگوئید که کرده ایم که این نزدیک خدای دشمن داشته است ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص واذ قال موسی لقومه یا قوم لم تؤذوننی وقد تعلمون انی رسول الله الیکم فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم والله لا یهدی القوم الفاسقین خدای تعالی آنانرا که کوشند در حرب کفار و جان و مال فدا کنند و نکنند بغایت دشمن دارد و بغایت دوست دارد کسانی را که قتال کنند در راه وی صف زده و ایستاده و ثابت قدم تا پنداری که ایشان در ثبات و اقدام چون بنیانی و دیواری اند استوار کرده و از رصاص که آن ارزیز است ریخته چنانکه در وی هیچ فرجه و گشادگی نباشد و این صفت صف یاد کرده است و از برای این بعضی یاد کرده اند که در حرب سواران تفضیل نهاده اند و این صفت که خدا کرده است بجهت ثبات قدم قومی اند که امیر المومنین علی رضی الله عنه از ایشانست پس مراد وی باشد بدلیل قول رسول علیه لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله کرارا غیر فرار در روز خیبر انگه گفت یاد کن ای محمد گفتار موسی را که با قوم خویش گفت ای قوم چرا می رنجانید مرا و حال آنست که شما میدانید که من رسول خدایم خدای مرا بشما فرستاده است با آیات و معجزات

ودلالات شما را نموده ام میدانید که من رسولم چرا بمن ایمان نمی آورید کفتار مرا باور نمیدارید
ایشان موسی را بانواع سر بجانیدند کاهی میکفتند ساحر است چون ید بیضا و عصا اژدها بنمود
وکاهی میکفتند ابرص و ادر است یعنی دبه چون پیش ایشان خود را برهنه نمیکرد اند کاهی حوالت
کشتن برادرش هارون بوی میکردند چون هردو بسوی دشت بوده اند و هرون را وفات رسیده
بود کاهی کفتند خدای را بما نمای أَرِنَا اللّٰهَ جَهْرَةً کاهی میکفتند که ما جهاد نمیکنیم تو و خدای تو
بجهاد روید اذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ موسی کفت چون شما میدانید که من رسولم چرا مرا برنجانید و توقیر و
تعظیم من نمیکنید انکه خدای کفت که چون قوم وی از راه حق برکشتند و بجهیدند خدای
دلهای ایشان را بجهانید بر سبیل خذلان برای عصیان ایشان و لطف خود از ایشان باز کرفت
و خدای تعالی راه نماید و هدایت نکند قوم فاسقان را ایشان از اهل لطف نباشند و لطف را
در حق ایشان اثری نباشد وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللّٰهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا
لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ
قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ وَهُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ
وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ و یاد کن ای محمد چون عیسی پسر مریم کفت ای فرزندان یعقوب
من فرستاده خدایم بشما تصدیق کننده و باور دارنده ام کتابی را که پیش از من فرستاده اند
یعنی کتاب تورات و بشارت دهنده ام شما را بپیغمبری که از پس من خواهد بود نام وی احمد است
عیسی علیه السلم کفت که من پیغمبر خدا ام بپیغمبران پیش ایمان دادم به پیغمبری باز پسین ایمان دادم
و شما را بآمدن وی بشارت میدهم و میکویم که نام وی احمد است پیغمبرانه یکی ستایند خدا را و وی از
ایشان خدا را ستاینده تر و ستاکوینده تر است کعب احبار کفت که حواریان از عیسی ع پرسیدند که
پس از تو امت دیکر خواهد بودن کفت آری امة احمد حکماء علماء ابرار اتقیاء کانهم من الفقه انبیاء حکما
و دانایان باشند پنداری که ایشان از فقه پیغمبران اند از خدا باندکی راضی باشند و خدای از ایشان
باندکی عمل راضی باشد فلما جاءهم پس انکاه که این پیغمبر بشارت داد بایشان آمد با حجتهای روشن
ایشان کفتند که این جادوئی ظاهر است و هویدا یا عیسی آمد با آیات و بینات کفتند که این جادوئی
است انکه خدای کفت و کیست ستمکارتر و ظالمتر از انکس که وی بر خدای دروغ فرا بافد و دروغ
بر خدای نهد و حال آن باشد که وی را باسلام دعوت کنند اسلام قبول نکند و داعی خود و پیغمبران
خود را اجابت نکند بانهم دروغ بر خدا نهد و سخن وی را جادوی خواند او وی ظالمتر که باشد و
خدا خواهد هدایت نکند و راه نماید ظالمان را که الطاف خدای را کار نه بندند و روز قیامت
براه بهشت ایشان را راه نماید چون امروز براه نرفته باشند يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللّٰهِ بِأَفْوَاهِهِمْ

صف

الکافرون هو الذی ارسل رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون

وَاللّٰهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ وصف کافران کرده و کفت این کافران میخواهند تا نور خدای
را که برافروخته است بنشانند بدهنهای خویش چنانکه نور چراغ را و شمع را باد دهن بنشانند
یعنی حال ایشان در آنکه میخواهند که دین خدا را باطل کردانند و نور ایمان و اسلام و شریعت بنشانند
بانکه دروغ بر خدای مینهند و سخن وی را شعر میخوانند چون حال کسی است که بدهن خود در روی
آفتاب رابدمد تا آفتاب را ازو خالی باشد دین و اسلام را از کفتار ایشان نقصانی نباشد و خدای تعالی
نور خود را تمام کرداند و اکرچه کافران آنرا کاره باشند او ست آن خدای که رسول خود محمد را بفرستاد
بدلالتی و راه نماینده و بیان و وحی و قرآن و دین و سلامتی دین حق و ملتی راست تا وی را غالب و ظاهر کرداند
بر تمامی و جمله ادیان غالب کرداند و اکرچه مشرکان بت پرست کاره آن باشند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ
فِي سَبِيلِ اللّٰهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ يَغْفِرْ
لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً
فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ای مومنان و کرویدکان شما را هیچ راه نمایم و دلالت کنم بر
بازرکانی و تجارتی که شما را از عذاب دردناک برهاند و از دوزخ نجاة دهد آن تجارت آنست که بخدا
و رسولش ایمان آورید لفظ خبر در ایراد کرده است تا ایمان و اعلام باشد بوجوب آن تا پندارد که شما
امتثال کرده اند و خبر میدهد از ایمانی و جهادی موجود میکوید که ایمان آرید و در راه خدای
جهاد کنید بمالهای خود و جانهای خود بدل کنید مومنان را خطاب کرد که ایمان ارید و جهاد کنید
شاید که ایمان ایشان بر حقیقت بوده باشد بزبان بوده باشد فرمود که بدل ایمان آرید یا مراد این باشد
که ایمان خود ثبات نمائید و جهاد کنید که شما را ایمان و جهاد بهتر است از مالها و جانها شما و از اسباب دنیا
و رفاهیه دنیاوی شما اکر شما بدانید که این بهتر است ایمان را و جهاد را اختیار کنید تا خدا کناهان شما
بیامرزد و شما را در بهشتها با نعمت و رفاهیه برد که در زیر درختان آن جویهای آب روان باشد و شما را
مسکنهای پاک و پاکیزه و خوش کرداند در بهشتها عدن حسن بصری کفت از عمران حصین پرسیدم
تفسیر مساکن طیبة کفت من از رسول علیه السلم پرسیدم کفت کوشکی است از یک پاره لؤلؤ در آن
کوشک هفتاد سرای باشد از یاقوت سرخ در هر خانه هفتاد سرا از زمرد سبز در هر خانه هفتاد سریر بر هر
سریری هفتاد بستر هر یکی از لؤلؤ دیکر بر هر بستری جفتی از حور العین در هر خانه هفتاد مایده در هر
مایده هفتاد لون طعام در هر خانه هفتاد غلام و کنیزک باشد خدای تعالی مومن را چندان قوت دهد
که با همه خلوت سازد و هر طعام بخورد و از همه کارها بپردازد و این فوزی بزرگوار باشد وَأُخْرَى
تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللّٰهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللّٰهِ

آمنوا

وكفرت طائفة

نصف الحزب

كما قال عيسى ابن مريم للحواريين من انصارى الى الله قال الحواريون نحن انصار الله فآمنت طائفة ... فايدنا الذين آمنوا على عدوهم فاصبحوا ظاهرين و بشارات بآن نعمت آجل كه ثواب و آمرزش و نعيم بهشت است نعمتی دیگر عاجل که شما آن را دوست میدارید و بخواهید که زود بشما رسد و آن نصرت از خدای و یاری کردن وی شما را و فتحی است نزدیک زنهار و آن فتح مکه است و فارس و روم و درانکه گفت یحبونها تعریض و توبیخ است ایشان را بر محبت نعمت عاجل و آدمی از روی طبع بشریه عاجل دوست تر دارد از آجل انکه گفت بشارت باد ای محمد مؤمنان را باین دو نعمت یکی مغفرت و ثواب دوم فتح و غنیمت انکه خطاب کرد مؤمنان را و گفت ای مؤمنان شما همه یاران خدای یعنی رسول خدای و دین وی باشید چنانکه حواریان یاران عیسی بودند یعنی ای محمد بگو ایشان را که یاری باشید و از شما کدام اند آنکه یاری باشند و یاری باشد در توجه کردن و روی آوردن بنصرت دین خدای چنانکه عیسی مریم حواریان را گفت که اند یاران من در توجه نصرت دین خدای حواریان گفتند مائیم یاران خدای و آنکه دین خدای را یاری کنند خود را با خدای اضافت کردند نحن انصار الله گفتند برای تعظیم و تشریف را پس ایمان آوردند بعیسی گروهی از بنی اسرائیل و گروهی دیگر بوی کافر شدند ما قوی دست کردیم مؤمنان را بر دشمنان ایشان و ظفر دادیم تا ایشان بر ایشان غالب گشتند و پیروزی آمدند بحجت و قهر و غلبه و گفته اند مراد آنست که جمعی از ایشان بمحمد ایمان آوردند و جمعی کافر شدند ما مؤمنان را بر کافران ظفر دادیم **سورة الجمعة** مکی است بقول ابن عباس و ضحاک و نزدیک دیگران مدنی است و یازده آیه است از رسول خدای روایتست که هر که این سوره بخواند وی را بعدد هر که بجمعه حاضر آید و بعدد هر که نیاید ده حسنه بنویسند از صادق علیه السلم روایتست که لازمست هر مؤمنی را که در شب آدینه این سوره و سبح اسم ربک بخواند و در نماز پیشین سورة الجمعة و سورة المنافقین بخواند چون چنین کند عمل کرده باشد بعمل رسول خدای و ثواب وی بر خدا بهشت باشد

بسم الله الرحمن الرحیم

یسبح لله ما فی السموات و ما فی الارض الملک القدوس العزیز الحکیم هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین در قرآن گاهی فرمود سبح بلفظ ماضی و گاهی یسبح بلفظ مستقبل و این اشارتست بدوام تنزیه و تقدیس وی در ماضی و مستقبل بتزیم تعالی و تقدیس بیان آن میکند که در آسمان و زمین هیچ چیز نیست الا که در تسبیح خداوند و پروردگار خویش است چنانکه فرمود و ان من شیء الا یسبح بحمده میگوید که خدای را تسبیح کند هر آنچه در آسمانها و در زمین است آن خدای که پادشاه بنده گان و بی عیب است عزیز است که کسی وی را غلبه

کند و غالب مطلق بر این جلال عزت وی نرسد حکیم است هر آنچه کند بروفق حکمت و صواب کند و آن خدای که بفرستاد در میان ایشان نانویسنده و ناخوانده که نتوانند نوشتن و نتوانند خواندن و ایشان عرب اند رسولی را فرستادیم که هم از ایشانست نسب او میدانند و احوال او میشناسند امی است نتواند نوشتن و نتواند خواندن از مکه است و او را ام القری خوانند پس امی باشد یعنی مکی چنانکه ایشان را بر ایشان میخواند این رسول که محمد است آیات خدای یعنی قرآن پاک و پاکیزه میکرد اندایشان را یعنی از شرک و کفر و بیاموزد کتاب خدای را و حکمت و شریعت را در ایشان پیش از این بحقیقت که ایشان در ضلالی هویدا و گمراهی روشن بودند بر هیچ عاقل ضلالت ایشان پوشیده نبود و آخرین منهم لما یلحقوا بهم و هو العزیز الحکیم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم مثل الذین حملوا التوراة ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا بئس مثل القوم الذین کذبوا بآیات الله و الله لا یهدی القوم الظالمین و بفرستاد در میان قوم دیگر از ایشان بما تعلیم کرد کتاب و حکمت جمعی دیگر را از ایشان و این دیگران کدام اند سعید جبیر و جمعی دیگر گفته اند دلیل این تاویل قول رسول است در وقتی که از وی سوال کردند که این قوم کدام اند دست بر کتف سلمان فارسی نهاد گفت اگر دین بر ثریا و پروین بسته باشد لناله رجال من هؤلاء دست بآن دین زنند مردانی از این جماعت یعنی فارسیان عبد الرحمن بن لیلی روایت کرد از مردی از صحابه و هر کجا که در حدیث گفتی حدیث رجل من اصحاب رسول مراد وی امیر المؤمنین علی علیه السلم بودی گفت که رسول خدای گفت در خواب چنان دیدم که میروم و گوسفندان سیاه در قفای من میروند و از پی آن گوسفندان خاکرنگ برآمدند و متابعت کردند تعبیر این چگونه باشد علی ابن ابی طالب گفت من گفتم که تعبیر این آن میدانم که عرب ترا متابع شود رسول گفت جبرئیل همین تعبیر کرده است مقاتل حیان و جمعی دیگر گفته اند مراد این کسانی اند که در اسلام آمدند از پس رسول و در اسلام آیند تا روز قیامت سهل ساعدی روایت کرد از رسول علیه السلام گفت در اصلاب مردان از امتان من مردانی و زنانی باشند که در بهشت شوند بی حساب و متاخران اند بحقیقت قرآن و شریعت از رسول آموخته اند و بیاموزند چون این هستند باشد او و هم از وی باشد گفت جمعی دیگر از ایشان چنانکه عرب از فرزندان ابرهیم اند عجم نیز از فرزندان وی اند پس از ایشان باشند لما یلحقوا بهم هنوز با ایشان نرسیده اند و زود باشد که با ایشان رسند و اوست آن خدای که غالب است و حکیمست در تمکین کردن وی مردانی را از چنین کاری بزرگ و اختیار کردن وی را باین کار از میان جمله خلایق و فرستادن وی برسالت بخلق اولین و آخرین این فضل خداست با آنکس دهد که خواهد و حکم وی اقتضا کند و او خداوند فضل و بزرگوار است بفرستادن رسول بخلقان آنکه حق سبحانه و تعالی مثل زد جهودان را در ترک ایشان از تورات خواندن بجز از دیگر شیء دیگر نبود پس از کوش بار گران کشد و او را از آن با رجز رنج نصیبی دیگر باشد گفت مثل

انکسانی که بار توریت بر پشت ایشان نهادند یعنی تکلیف کردند ایشان را بتوریت دانستن و عمل کردن بران پس انگاه ایشان نداشته توریت را یعنی بآن کار نکردند و منتفع نشدند و در آنجا بود ایشان را بشارة بآمدن پیغمبر یا وامر بود بایمان بوی چون پاسدا ایمان نیاوردند مثل ایشان چون مثل دراز گوشست که کتابهای بزرگ و گران بار بردارد از کتابها علمی و دانشی ندارد که بر پشت وی چیست و حاصل وی از ان رنج چیزی دیگر نباشد و این مثل و داستان که خدا زد برای ایشان مثلی بدست قومی که آیات خدای را بدروغ داشتند و ظلم و بیدادی کردند و خدای راه نماید قومی ظالم را که در آیات او نظر کنند و بالطاف او بهره مند شوند قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بگوای محمد و جواب ده جهودان را که میگویند ما دوستان خدائیم که ای جهودان اگر دعوی میکنید که شما دوستان خدائید از میان جمله مردمان اگر راست میگوئید مرگ بآرزو خواهید تا ازین زندان عنا و خواری باز رهید و بسرای کرامت که خدای از برای دوستان خود ساخته است برسید که هر که دوست خدا باشد مشتاق سرای آخرت باشد و مرگ را تحفهٔ روز کار خود داند و از وی نترسد چنانکه امیر المؤمنین علی میگفت لا ابالی وقع الموت علی ام وقعت علی الموت و چون ضربت بن ملجم لعنة الله علیه بوی رسید گفت فزت و رب الکعبة پیغمبر علیه السلم گفت ایشان را تمنا مرگ کنید یا راستی کرده گفت بآن خدای که جان من باو روی است که اگر تمنا کردندی در حال بمردندی حق تعالی گفت ای محمد هرگز این جهودان تمنا مرگ نکنند بانکه ایشان مقدم داشته اند از کردار بد بسبب آنچه کرده اند از معاصی و خدای عالم و دانا است باحوال ظالمان از جهودان و کافران ابی هریره از رسول روایت کرده که باید که هیچ کس از شما تمنا مرگ نکند تا اگر نیکوکار باشد نیکوئی دنیا الی کرده اند و اگر بدکار باشد باز ایستد و توبه کند انگاه خدای گفت بانکه این جهودان تمنای مرگ کنند تا اگر نیکوکار باشند نیکو دستان کرده اند و اگر بدکار باشد باز استد و توبه کند انگه خدای گفت بانکه این جهودان تمنا مرگ نکنند انمرگ که میزیند بگو ایشان را که آن مرگ که شما ازوی میگریزید لامحاله و ناچار بشما رسد و گریختن شما از مرگ شما را فایده ندهد چنانکه شاعر گفت وَمَنْ هَابَ أَسْبَابَ الْمَنَايَا يَنَلْنَهُ وَلَوْ رَامَ أَسْبَابَ السَّمَاءِ بِسُلَّمِ تا در نکاه مرگ بشما رسیده باشد شما را رد کنند و باز گردانند با خدای که داننده نهان و آشکارا است تا خبر دهد شما را بکردارهای شما و جزا دهد بر وفق استحقاق يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ای مؤمنان و گرویدگان چون ندا کنند برای نماز روز آدینه و بانگ نماز بشنوید کارهای خود فرو گذارید و دست از

بیع و شری بدارید بشتابید بذکر خدای که نماز است بیایند که نماز را قیام کردن بآن و گذاردن آن بهتر است از هر چه شما در آنید اگر شما تأمل کنید تا بدانید مراد این ندا بانگ نماز است که امام آن بر منبر شود یا اذن حزناب بن یزید است که گفت رسول را بانگ مؤذن بود و آن بلال بود بر در مسجد بانگ نماز بکردی چون رسول بر منبر شدی و چون فرو آمدی از منبر قامت گفتی در عهد ابو بکر همچنین بود در عهد عثمان مردم بسیار شدند و خانها از مسجد دور شد بعضی بود تا روز آدینه بانگ نماز دیگر بفرمود بانگ نماز اول بر بام سرای عثمان که ببازار بود گفتندی و چون بر منبر نشستی بانگ نماز دیگر بگفتندی و چون از منبر آمدی قامت گفتندی روز آدینه برای آن جمعه خوانند که خدای تعالی درین روز جمع کرد میان آدم و حوا اولین کسی که این روز را جمعه خواند کعب بن لوی بود و اولین کسی که اما بعد گفت وی بود و گفته اند که انصار جمع شدند و گفتند جهودان را در هر هفته روزی هست و آن روز شنبه و ترسایان را نیز روزی هست و آن یکشنبه است ما نیز روز عروبه را روز خود سازیم و درین روز بعبادة خدای مشغول باشیم در جاهلیة روز آدینه را عروبه خواندندی پیش سعد بن زراره رفتند سعد با ایشان دو رکعة نماز کرد و ایشان را پند داد و وعظ گفت و برای ایشان گوسفندی بکشت و ایشان را طعام داد ایشان آن روز را جمعه نام نهادند برای اجتماع ایشان دران روز خدای تعالی این جمعه فرو فرستاد و آن اولین جمعه بود در اسلام و اولین جمعه که رسول خدای با صحابه کرد آن بود که چون هجرت کرد بقصد مدینه بقبا فرو آمد روز دوشنبه بود دوازدهم ربیع الاول و انجا برای بنی عمرو بن عوف مسجدی بنیاد نهاد و انجا اقامت کرد تا روز آدینه از آنجا برداشت روی بمدینه نهاد چون بنی سالم بن عوف رسید در میان خانه که ایشان را بود بطن وادی که مسجدی کرده اند برای انکه وقت نماز در آمده بود و آنجا خطبه کرد و نماز آدینه بگذارد و نماز آدینه فرض است و از شرایط وجوب وی حضور امام عادل است یا کسی که نایب وی باشد و حضور هفت کس شافعی گفت چهل کس و حضور امام شرط نهاد و مذهب ابو حنیفه و ثوری آنست که به کس منعقد شود بجز امام و دو ماموم برای انکه جمع سه است در وقت تحریم بیع خلاف کرده اند بنزدیک اصحاب ما آن وقت باشد که امام بر منبر نشیند پس از بانگ نماز و پیش از بانگ نماز نیکو باشد و بنزدیک شافعی چون آفتاب بزوال رسد بیع حرام شود اگر بیع کند در وقت انکه بیع نهی است بنزدیک اصحاب ما بیع درست نباشد و بنزدیک ابو حنیفه و شافعی اگر بایع و مشتری از آن باشد که نماز آدینه بر وی واجب باشد بیع درست باشد و اگر نماز بر وی واجب نباشد بیع درست باشد و فضیلت روز آدینه و ثواب او بسیار است رسول خدای جمعه را حج درویشان نهاده است الجمعة حج المساكين چون قصد بمسجد جامع کنند و نماز آدینه بگذارند ایشان را ثواب حج بود جابر انصاری روایت کرده که هر که او سه نماز آدینه رها کند بی ضرورتی خدای تعالی مهر بر دل وی نهد

کس

وخذلان کند وی را وهم او روایت کرد که رسول علیه السلم یکروز از روزهای آدینه بر منبر گفت
بدانید که خدای تعالی نماز آدینه بر شما واجب کرد و فریضه مکتوب درین سال و درین ماه و درین روز
درین ساعت درین مقام هر که رها کند در حیوة من و از پس وفات من با امام عادل یا جایر جمع الله شمله
خدای پراکنده کند وی جمع مکناد و برو برکت مکناد و او را حج مقبول نباشد و هر که توبه کند توبه
وی بپذیرند عمران حصین روایت کرد که هر که او غسل روز آدینه بکند گناهان وی را کفارت کند
انکه که راه مسجد جامع برگیرد بهر گامی که برود بیست ساله عمل بنویسند وی را چون از نماز آدینه
فارغ شود جزا دهند و برابر دویست ساله عمل انس مالک روایت کرد که رسول علیه السلم گفت شب
معراج مرا بآسمان بردند در زیر عرش هفتاد شهرستان دیدم هر یکی هم چند دنیا بود فرشتگان در وی
تسبیح وتهلیل میکردند و در تسبیح میگفتند بارخدایا بیامرز آنرا که بنماز آدینه حاضر آید بارخدایا
بیامرز آنرا که غسل آدینه کند اما از فضل روز آدینه انست که رسول خدا گفت بهترین روزی که
افتاب درو می براید روز آدینه است خدای تعالی آدم را روز آدینه آفرید و روز آدینه بزمین فرستاد
و روز آدینه وفات کرد و روز آدینه قیامت باشد و هیچ جانور نباشد درین روز الا که خدای را تسبیح
کند از انکه آفتاب براید تا انکه که آفتاب فرو شود از بیم قیامت مگر جن و انس و درو ساعتی است که هر که
دعا در ان ساعت اتفاق افتد مستجاب شود و آن ساعت بیک روایت آن وقتست که امام از خطبه فارغ
شود و مؤذنان قامت گویند و بروایتی آخر روزست چنانکه نیم ساعت مانده باشد بسقوط قرص و گفته
چون قرص یک نیمه فرو شده باشد انس مالک از رسول خدای صلعم روایت کرد که این روز نزدیک خدای
بهترین روزهاست و اهل بهشت این روز را روز مزید خوانند گفتم یا رسول الله روز مزید چه باشد
گفت در بهشت وادیست فراخ خاک او از مشک سپید چون روز آدینه باشد بفرمایند تا کرسی
از نور نهند آنجا و پیغمبران خدای بیایند و بر آن کرسیها نشینند و صدیقان و شهیدان و مؤمنان
بر اثر ایشان بنشینند خدای تعالی گوید بندگان مرا که حاجتی که دارید بخواهید گویند بارخدایا رضا
تو میخواهیم خدای تعالی گوید راضی شدم از شما حاجت خواهید هر کسی حاجتی که دارد بخواهد و خدای
تعالی بدهد ایشانرا آنچه هیچ چشم چنان ندیده باشد و هیچ گوش نشنیده و بر دل هیچ آدمی نگذشته انگه
هر کسی با نعام خود روند تا دیگر روز آدینه و همچنین رسول خدای گفت شب آدینه و روز آدینه بیست و
چهار ساعت است در هر ساعتی خدای تعالی ششصد هزار آزاد کرده باشد از آتش دوزخ و در بهشت
خدای را درختیست مجوف که هیچ پیغمبر مرسل و هیچ فرشته مقرب آنرا ندیده باشد چون روز آدینه باشد
خدا وی را گوید سخن گوی او گوید قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ مِنْ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ الْمُحَافِظُونَ عَلَى ذِكْرِ اللهِ الْمُؤَدُّونَ لِفَرَائِضِهِ طوبی
یافتند مؤمنان امت محمد که بر ذکر او معتکف باشند و فرایض او گزارند انگه فرشته را فرستد که بر در

تابگویند

تا بگوید بشارت باد مرا که خدای تعالی را در روز آدینه سه نظر باشد بر امت تو در هر نظری شصت
هزار گناهکار را بیامرزد عبد الله عباس گفت چون روز آدینه باشد خدای تعالی بفرماید تا منبری بر در
بیت المعمور بنهند و فرشتگان کروبی حاضر آیند جبرئیل بانگ نماز کند و میکائیل امامت کند و
فرشتگان کروبی حاضر آیند در قفای وی نماز کنند چون فارغ شوند جبرئیل گوید ثواب این بانگ
نماز مؤذنان امت محمد دادم میکائیل گوید ثواب این امامت بامام نماز امت محمد دادم و فرشتگان گویند ثواب
این نماز نماز کنندگان امت محمد دادیم حق تعالی گوید برین سخاوت یکیدو من اولیترم بجود و سخاوت
شمارا گواه کردم که گناه کاران امت محمد را بیامرزیدم انگه پراکنده تا آدینه دیگر ابن عباس گفت در بهشت
حوریست نام او لعبة فضل او در حسن بر دیگران چون فضل ماه باشد بر دیگر ستارگان چون روز
آدینه باشد حور العین فرو آیند و بر کرسیها از در و جواهر نشینند و تسبیح و تهلیل میکنند تا انکه که مردم
از نماز دیگر فارغ شوند نوری از زیر عرش میآید گویند ای رضوان این چه نورست گوید این لعبة است
او می آید و هفتاد حوری بر راست وی حله وی برگرفته و هفتاد بر چپ حلل وی برگرفته و هفتاد در پیش
مجمرها بر دست گرفته عود میسوزند و هفتاد از پی او می آیند گیسوهای وی بر دست گرفته بیاید و بر
سر خود نشیند و آن سریری باشد از نور او آواز بر دارد بتسبیح و تهلیل تا نماز دیگر چون نماز دیگر
بکنند برخیزد و جام از ساقی برگیرد این حوریان گویند جام بازده وی گوید که اگر اهل دنیا بر حسن تو مطلع
شوند از شوق تو بمیرند انگه گویند مارا بگوی تا تو کرایی گوید من آن بنده راکه وی اول کسی بود که در روز
آدینه در مسجد رود و آخر کسی که بیرون آید و چون بخانه آید عادت او این باشد که دیگر آدینه همچنین کند
فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَوٰةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللهِ وَاذْكُرُوا اللهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ
تُفْلِحُونَ وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ
وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ خدای تعالی چون بیع حرام کرد روز آدینه در وقت انکه بانگ نماز
گویند انگه آنرا حلال کرد و مباح کردانید در وقت انکه از نماز فارغ شوند گفت چون نماز گزارده شود
پراکنده شوید در زمین و طلب کنید از فضل خدای روزی یعنی تجارت کنید و بیع و شری و گفته اند
که مراد این طلب دنیا نیست مراد سنتی است برغبت از عبادت بیمار پرسی و تشییع جنازه و زیارت برادری و طلب
کردن علم و از صادق علیه السلم روایتست که نماز بعد آدینه و پراکنده شدن و طلب کردن روز
شنبه انکه گفت وَاذْكُرُوا اللهَ خدای را یاد کنید در وقتی که از نماز بازگشته باشید و به بیع و شری مشغول
شده تجارت باد اگر شمارا از ذکر خدای مشغول کردانند ورا بسیار یاد کنید در جمله احوال تا باشد که
شما فلاح و ظفر یابید جابر بن عبد الله انصاری گفت روزی از روزهای آدینه ما با رسول نماز میکردیم
کاروانی در آمد و آواز طبل بر آمد مردم هم نماز بریدند و برفتند بهری بطلب آن رفتند و بهری

بنظاره لهو و آواز طبل تا با رسول نماندند مگر دوازده مرد خدای تعالی این آیه فرستاد وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً
چون ببینند تجارتی و بازرگانی یا لهوی از شنیدن آواز طبل و آواز دست پراکنده شوند از مقام
نماز خود و روی بتجارت و لهو آرند و ترا که محمدی فرو گذارند استاده پای بر منبر خود ابو مالک گفت
سالی در مدینه قحطی بود دحیه بن خلیفه بتجارت شام بود روز آدینه بود که در آمد و رسول در آن روز
بر منبر بود خطبه میکرد چون آواز طبل بر آمد بشتافتند و رسول را رها کردند تا با وی نماند الا اندکی
رسول خدای گفت آن خدای که مرا بحق خلق فرستاد که اگر شما جمله رفته بودید این وادی آتش بر آمدی
و همه را بسوختی و این معنی ایشان بسیار کردند بر آمدن کاروان و هر بار اتفاق افتاد که آدینه بود آنگه
خدای فرمود محمد را که ای محمد بگو آنرا که این معامله میکنند که آنچه نزدیک خدایست از نافع
و ثواب و لذات آخرت بهترست از این لهو و این تجارت که شما برای آن گذرها میکنید و پیغمبر را فرو می
گذارید و خدای بهترین روزی دهندگانست بهترین روزی وی دهد سوره المنافقین
مدنیت و یازده آیه است و رسول خدای گفت هر که او این سوره بخواند از نفاق بری شود والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم

إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ
إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ خدای تعالی
درین سوره ذکر منافقان کرد و سیرت و طریقه ایشان و خبر داد رسول را از آنچه ایشان خواستند گفت
و خواستند کردن پیش از آنکه کردند و گفتند تا علم معجز باشد رسول را گفت چون آیند منافقان نزدیک
تو ای محمد گویند که ما گواهی میدهیم و سوگند بخوریم که تو رسول خدای و فرستاده وی و حال آنست که
خدای میداند بر حقیقت که تو فرستاده اوئی و خدای گواهی میدهد که در آنچه میگویند که تو رسول
خدای اند لاف میگویند بزبان میگویند و زبان ایشان درین شهادت موافق دل ایشان نیست بزبان میگویند
که تو رسول خدای و زبان ترجمان دلست از دل خبر دهد دروغ میگویند که آنچه در دل ایشانست خلاف
آنست که بزبان میگویند ایشان سوگندان دروغ خود را سپری ساختند خود را بآن از عاقبت کفر در
دنیا و آن قتلست پوشیده میدارند تا ضرری بایشان نرسد چنانکه مرد کارزاری خود را بسپر پوشیده
دارد تا زخمی بروی نیاید پس ایشان گشته اند راه خدای یعنی منافقان و دیگران را بگردانیدند بر
حقیقت که بد کاریست آنچه ایشان میکنند از عمل بد ایشان و پوشیده داشتن کفر و ظاهر کردن
ایمان و سوگند خوردن ایشان بر آنچه دعوی میدارند بدروغ این جمله بسبب آنست که ایشان ایمان
آوردند بزبان و کلمه شهادت اظهار کردند پس آنگاه کافر شدند یعنی کفر ایشان ظاهر گشت سازد

وصار

وخدای ایشان را بران اطلاع داد چنانکه گفت لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ پس مهر نهاده شد
بر دلهای ایشان تا دلیری نمودند بر هر کاری عظیم پس ایشان نمیدانند و در نمی یابند وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ
تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ
صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ عبدالله ابی مردی
تناور و فصیح و نیکو روی بود و جمعی دیگر هم از منافقان بر صفت وی پیش رسول آمدندی و بنشستندی
و پشتها باز گذاشتندی و سخن گفتندی حق سبحانه و تعالی حال ایشان با محمد رسول خود حکایت
کرد و گفت ای محمد چون ایشان را بینی شبهای ایشان و صورتهای ایشان ترا عجب آید و اگر ایشان
سخنی گویند گوش فرا سخن ایشان داری و بشنوی صورت ایشان را حقیقتی نباشد سخن ایشان را
معنی نبود پنداری تو که ایشان را چون چوبها اند با دیوار فرا ستر اچون ستانی تراشیده و با
دیوار کرده اند ایشان را دلی و زهره و عقلی نباشد هر آوازی که بشنوند پندارند که بر ایشان خواهد
بود و ضرری بایشان خواهد رسید و هلاک خواهند گشت ایشان دشمنانند از ایشان حذر
کن و بر ایشان اعتماد مکن که خدای ایشان را لعنت کناد و رسوا کرداناد ایشان چگونه از حق می
گردند و اعراض میکنند با ظهور که حق راست و فرو دادله کوی راست وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا
يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُءُوسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ
سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ
این آیه در عبدالله ابی سلول منافق آمد و اصحاب او و قصه این چنان بود که چون رسول علیه السلام
شنید که بنو المصطلق جمع شده اند بحرب وی بیرون شد با اصحاب خود ایشان را یافت بر سر آبی از ناحیه
قدید بساحل چون دو لشکر روی بهم آوردند بنو المصطلق هزیمت برفتند و جمعی از ایشان کشته
شدند و زنان و کودکان ایشان را سبی کردند و مالهای ایشان غنیمت کردند و مردی از مسلمانان مجروح
شد بدست مردی از انصار یان از قوم عباده بن الصامت بغلط که پنداشت که از جمله کافرانست مرد
درین موضع که فرود آمدند عمر خطاب را اسبی در دست که بر آب آمد و او از بنی غفار بود نام
او جهجاه و بر آب سنان جهنی که حلیف بنی الخزرج بود خصومت افتاد جهنی آواز داد یا معشر الانصار و غفاری
آواز داد یا معشر المهاجرین مردی از مهاجران بیاری جهجاه آمد نام او جعال عبدالله ابی بطریق استهزا
وی را گفت ای جعال تو این جعالی و عبدالله را جواب داد سخت داد عبدالله گفت صبر کن تا بمدینه
روم که ترا از گرسنگی چندان آید که خصومت یاد تو نیاید انگه روی بقوم کرد که این با خود شما کرده اید
اگر فضله طعام بایشان نمیدادید امروز با ما خصومت نمیکردندی و لیکن مثل ما با اینان چنانست که گفته
اند سمن کلبک یاکلک سگ را فربه کن تا ترا بخورد اگر با مدینه شوم عزیزان مذلیلان را بیرون کنند

بعزیز خود را خواست و بگو ذلیل رسول را و اصحاب وی را زید ارقم حاضر بود و او کودک بود گفت
بذلیل رسول خدا را بخواهی و اصحاب وی را ذلیل و خوار تویی در قوم خویش و محمد در عزتی است
از خدای و مودتی از مسلمانان والله که پس ازین میان ما و تو دوستی نباشد عبدالله گفت خاموش باش
که من بازی میکردم زید ارقم برفت و رسول را خبر کرد عمر حاضر بود گفت یا رسول الله بفرما تا گردنش زنم
رسول گفت نشاید که جماعتی مسلمانان بوی پیوسته اند و مردم گویند که محمد اصحاب خود را میکشد
و اگر چه وی کسی نیست انگه بفرمود تا از آنجا کوچ کردند و رسول کس فرستاد بنزدیک وی که تو این
سخن گفته ای وی سوگند یاد کرد که نگفته ام ارقم دروغ میگوید عبدالله ابی در میان قوم خود شریف بود
جمع انصاریان که حاضر بودند گفتند یا رسول الله او پیر ماست و سید شریف ماست و مردی عاقلست
گفتار کودکی در حق وی شنو تواند بود که سخن وی فهم نکرده باشد و نیکو نشنیده باشد رسول علیه
السلام عذر وی قبول کرد و این سخن در میان انصار فاش گشت انگه مردم بارها بر نهادند و کوچ کردند
در وقتی که رسول را عادت نبودی کوچ کردن گرم هنگام بود اسید حضیر پیش رسول آمد و گفت در
چنین وقت کوچ کردن عادت نبود گفت یا اسید نشنیدی آنچه صاحب تو گفته است که چون بمدینه شویم عزیزان
ذلیلان را بیرون خواهند کرد گفت یا رسول الله عزیز تویی و ذلیل وی اگر خواهی وی را بیرون
کن ولیکن ای رسول خدای مدارا کن و حلم و کرم خود را کار فرمای والله که درین وقت که تو بمدینه
آمدی قوم وی از برای وی تاجی میساختند تا بر سر وی نهند برای پادشاهی و چون تو آمدی آن کار
دگرگون شد و وی همچنان میداند که آن تو از وی بستدی پسر وی عبدالله بن عبدالله پیش رسول
آمد و گفت بفرمای ای رسول خدای تا سر وی پیش تو آرم و همه خزرج دانند که با پدر نیکوکارتر
و مشفق تر از من فرزندی نباشد ولیکن چون با دین افتد در دین مداهنه نباشد و اگر تو وی را
بخواهی کشتن من کشم اگر کسی دیگر کشد مرا دل ندهد که کشنده پدر خود را چشم ببینم باید که بدست
من خطایی برود که بار مستحق دوزخ گردم رسول خدای گفت برو و با وی مدارا کن و زندگانی با وی
بسر بر چون از آنجا کوچ کردند آن روز رفتند و آن شب و دیگر روز تا چاشتگاه که آفتاب گرم شد
و مردم رنجور شدند فرود آمدند و از ماندگی و کوفتگی بخفتند و رسول این برای آن کرد تا مردم این
سر حدیث عبدالله ابی فراموش کنند [illegible] بر گفت بجایی فرود آمد که آنرا صفا گویند بادی سخت
برخاست و شتری از آن رسول گم شد و این در شب بود رسول گفت این باد سخت برای آنست که
در مدینه یکی از بزرگان کافران بمرده است گفتند آن کیست گفت رفاعة بن التابوت یکی از جمله
منافقان گفت عجب از محمد خبر میدهد که در مدینه چه حادثه افتاده است و نمیداند که اشتر گم شده
وی کجاست جبرئیل آمد و وی را از گفتار این منافق خبر داد و از اشتر که کجاست رسول صحابه را گفت

زید ارقم

فوت

که من دعوی میکنم که غیب میدانم آنچه گویم از غیب جز بوحی نگویم جبرئیل آمد و مرا خبر داد از گفتار
این منافق و خبر ناقه گفت در فلان شعب زمام وی بشاخی درختی آویخته است برفتند همچنان بود
که رسول خبر داده بود و ایمان آن منافق نیکو شد چون بمدینه آمدند رفاعه که از جمله رؤسای جهودان
بود و پشت و پناه ایشان مرده بود زید در خانه بنشست و از خجالت بیرون نمی آمد خدای تعالی
این سوره فرستاد در تصدیق زید و تکذیب عبدالله ابی رسول علیه السلام گوش وی بگرفت و گفت
ای زید خدای تعالی در تصدیق تو این سوره فرستاده است چون عبدالله ابی خواست که در مدینه
آید پسرش پیش وی بگرفت و گفت والله که رها نکنم که در مدینه روی مگر بفرمان رسول و وی را
باز داشت تا مردم میگذشتند عبدالله ابی پیش رسول کس فرستاد بشکایت پسر خود رسول علیه السلام
کس فرستاد و گفت وی را بگذار و رها کن تا در مدینه آید وی را رها کرد روزی چند بر آمد آن ملعون
بیمار شد وی را گفتند در حق تو چند آیت آمد پیش رسول رو تا برای تو استغفار کند روی بگردانید و
گفت مرا گفتند ایمان آور آوردم و گفتند نماز کن کردم و گفتند زکوة بده دادم چیزی دیگر نمانده
جز آنکه محمد را سجده کنم خدای تعالی در حق وی این آیات فرستاد و گفت چون گویند وی را یعنی عبد
الله ابی سلول و اصحاب وی را که بیایید تا رسول خدای برای شما استغفار کند و از خدای آمرزش
خواهد ایشان روی خود بگردانند و سر بپیچند و تو بینی ایشان را که اعراض کنند و گردنکشی و تکبر
نمایند سواء علیهم یکسانست بر ایشان اگر تو استغفار کنی برای ایشان و آمرزش خواهی و اگر
نخواهی خدای ایشان را هرگز نیامرزد و فاسقان منافق را براه بهشت راه ننماید هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ
لَا تُنْفِقُوا عَلَىٰ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْفَضُّوا وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِنَّ
الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ
وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ این منافقان آنانند که میگویند با یکدیگر که نفقه
مکنید بر آنکسانی که نزدیک رسول خدای اند و گرد وی میگردند و ایشان را طعام مدهید تا آن
نایافتن طعام و گرسنگی پراکنده شوند و هر یکی بجایی دیگر روند ایشان که این سخن میگویند نمیدانند
که روزی در دست خدایست خزینهای آسمان و زمین وی راست و در قبضه قدرت وی است ولیکن
منافقان فهم نمیکنند و در نمی یابند هم این منافقان میگویند که اگر ما بمدینه مراجعت کنیم عزیز
ترین ما یعنی عبدالله ابی ذلیل ترین را یعنی رسول خدای را از مدینه بیرون کند و این سخن در آن وقت
گفتند که از غزاء بنی المصطلق باز گشته بودند و ایشان قبل بودند از هر خدای تعالی بر ایشان
رد کرد و باز نمود که عزة ایشان ندانست عزة و غلبه خدایراست بقهر و تمکین اهل ایمان و رسول
خدایراست بالمهاجرین بر دیگر ادیان و مؤمنان را بنصرت و ظفر بر کافران و گفتند عزت خدایراست

منافقون

نصف الحزب
يقولون

بولایت هنالك الولایة لله الحق ورسول خدا را بکفار تا کفیناك المستهزئین ومؤمنانرا
بعلو و رفعت وانتم الاعلون ان کنتم مؤمنین و گفته عزت خدا راست بربوبیة و
رسول راست بنبوة و مؤمنانرا بعبودیة و از جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم روایت آمد
که وی گفتی من مثلی و رب العرش معبودی مانند من که باشد و خدای عرش معبود من باشد و من مثلی
ولک لی و مانند من که باشد و تو که از بیکار و بیدرد کار منی مرا بس عزة خدایرا و رسولرا و مؤمنانرا
ولکن منافقان نمیدانند و در خبر است که حسین علی را علیهما السلم گفتند که مردمان میگویند در
تو تیهی و تکبری هست گفت آن تیه و تکبر نیست عزة است و این آیه برخواند یا ایها الذین امنوا
لا تلهکم اموالکم ولا اولادکم عن ذکر الله ومن یفعل ذلك فاولئك
هم الخاسرون وانفقوا مما رزقناکم من قبل ان یاتی احدکم الموت فیقول
رب لولا اخرتنی الی اجل قریب فاصدق واکن من الصالحین ولن یؤخر الله نفسا
اذا جاء اجلها والله خبیر بما تعملون ای مؤمنان وگرویدگان باید که مشغول کرده اند شما را
مالهای شما و تصرف کردن شما در ان و نفع و تمتع گرفتن از ان در لذات دنیا و نه فرزندان شما در شادی
نمودن بایشان و شفقت کردن برایشان از ذکر خدای و یاد کردن وی و گفته اند مراد باین ذکر نماز
پنجگانه است دلیلش قوله تعالی رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله و هر که این کند یعنی
بمال دنیا و فرزندان خود مشغول شود و از ذکر خدای و کار آخرت باز ماند وی از ان کسانی باشد
که ایشان زیان کاران باشند خطیر باقی را بحقیر فانی فروخته باشند و آخرت را بدنیا بداده باشند
انگه گفت نفقه کنید از انچه ما شما را روزی کرده ایم و بشما داده ایم ازین مال و متاع دنیا پیش از انکه
مرگ بهریکی از شما رسد که نفقه کنید بحسرت و تلهف بجوید و هر یکی از شما گوید و آرزو خواهد که
ای بار خدای چرا مرا تاخیر نکردی و مرگ من باز پس نداشتی تا مدتی و زمانی نزدیک تا من صدقه دادمی
و از جمله صالحان و نیک مردان بودمی ابن عباس گفت زکوة بدهید و حج کنید و پیش از انکه سلطان مرگ
بشما رسد انگه توبه قبول نکنند و هیچ عملی سود ندارد و ضحاك و عطیه از وی روایت کردند که گفت هیچ
کس نباشد که او استطاعت حج کند الا او چون بعد مرگ رسد تمنا رجوع کند بدنیا و برا گفتند
اتق الله یا ابن عباس که این معنی در حق کافران باشد گفت من دین معنی قرآن برشما خوانم انگه این آیه
برخواند الی قوله فاصدق واکن من الصالحین ای من الحجاج یعنی تا صدقه بدهم و از جمله حج کنندگان
باشم بعضی دیگر گفتند که مراد درین آیه منافقانند و ایشان باشند که تمنا رجوع کنند برای انکه این
سوره همه در حق منافقان است ایشان تمنا تاخیر مرگ کنند خدای خبر داد و گفت هر کرا تاخیر نکند خدای
و باز پس ندارد مرگ نفسی و شخصی را که اجل وی در آمده باشد و خدای تعالی عالمست و دانا بانچه شما میکنید

چون حال چنین باشد واجب و لازم باشد سارعت نمودن بمرگ باداء واجبات و گذاردن
حقوق سورة التغابن مکی است و هجده آیت است ابی کعب از رسول خدای صلی الله علیه
واله روایت کرده که هر که این سوره بخواند خدای تعالی وی را از مرگ مفاجات نگه دارد

بسم الله الرحمن الرحیم

یسبح لله ما فی السموات وما فی الارض له الملك وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر
هو الذی خلقکم فمنکم کافر ومنکم مؤمن والله بما تعملون بصیر خلق
السموات والارض بالحق وصورکم فاحسن صورکم والیه المصیر یعلم ما فی
السموات والارض ویعلم ما تسرون وما تعلنون والله علیم بذات الصدور تسبیح میکند
خدایرا سبحانه و تعالی آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است پادشاهی بر حقیقت وی راست نه غیر ویرا
هم از روی خلق و هم از روی تصرف چون با ول او آفرید و در میان تصرف او راست بتغییر و تبدیل و
زیادة و نقصان و باخر وی فانی خواهد کردن لابد ملك وی باشد و مالك بر حقیقت وی باشد و حمد
و شکر و ستایش وی راست برای انکه جمله منافع و نعمتها از وی است و هیچ نعمت نیست الا اصل
آن نعمت از وی است و مضاف با وی است یا بواسطه یا بی واسطه و اوست آن خدائی که بر همه چیزی
قادر است و توانا اوست انکه بیافرید شما را و از عدم بوجود آورد بتقدیر هر چه نیکوتر پس از شما
بعضی کافر شدند و بعضی ایمان آوردند اسناد کفر و ایمان با بنده کرده است و مثال این
آیات والله خلق کل دابة من ماء چون بدین این احوال مثنی جز با مخلوق نیست باید که در این
احوال کفر و ایمان با بنده باشد و هیچ دلیلی نیست مجبره را در این چنانکه تاویل میکنند که
خدای بنده را کافر آفرید برای انکه کافر است که کفر از وی صادر شود و اینجا خلق از خدا
صادر شده است و کفر از بنده و خدا بنده را بر فطرة آفرید چنانکه گفت فطرة الله التی
فطر الناس علیها و رسول خدای گفت کل مولود یولد علی الفطرة فابواه یهودانه و ینصرانه
گفت هر کودك که زاید بر فطرت اسلام زاید اما مادر و پدر ویرا جهود و ترسا کرد انند
و در خبری دیگر از رسول که خدای گفت خلقت عبادی کلهم حنفاء من بندگان خود را همه
مسلمانان آفریدم ضحاك گفت یعنی از شما هست کسی که کافر است در سر مؤمن است در علانیه چون
منافقان و کس هست که او مومن است در سر کافر در ظاهر چون عمار یاسر و مانند او زجاج گفت معنی
اینست که از شما کس هست که کافر است بانکه خدای خالق وی است و کس هست که مؤمن است بانکه
خدای خالق اوست و این جز انکه دلیلست بر بطلان قول مجبره است دلیل است بر بطلان قول
معتزله در اثبات منزلة بین المنزلتین برای انکه خلقانرا جمله باین دو صنف نهاد فمنکم مؤمن ومنکم کافر

قول لیاز اسپی هست وقولی هست خارج قرآن انکه گفت خدای بانچه شما میکنید آگاهست
وعالم حوال فعل از کفر وایمان وغیر آن باشد کان کرد بیافرید خدای آسمانها او زمین
را بحق نه باطل برای غرضی صحیح وحکمتی تمام وشمارا مصور کرد وبنگاشت صورت شما او نیکو
کردانید صورتها شمارا بانکه نیکوترین حیوانی وزیباترین آفرید دلیل برین آنست که آدمی تمنا
نکند هرگز که بایست صورت من بصورت حیوانی دیگر بودی واگر هیچ حیوانی نیکوتر از
انسان بودی تمنا کردی انکه گفت باوی است بازگشت جمله خلایق میداند آنچه در آسمانها ودر
زمین است ومیشناسد آنچه شما آنرا پوشیده میکردانید وآنچه آشکارا میکنید واو بینا وداناست
بانچه در ضمایر وسینهاست واین جمله که گفت دلیل میکند برانکه از کلیات وجزئیات هیچ از
علم او بیرون نیست وهیچ بروی پوشیده نیست وحق وی آنست که ازوی حذر کنند وازمعاصی
وارتکاب محارم بترسند ألم يأتكم نبؤا الذين كفروا من قبل فذاقوا وبال أمرهم و
لهم عذاب أليم ذلك بأنه كانت تأتيهم رسلهم بالبينات فقالوا أبشر يهدوننا
فكفروا وتولوا واستغنى الله والله غني حميد هر فیما یاسد ومعلوم شما گشت خبر
آنکه پیش از شما بودند از کافران که ما بچه ایشان فرستادیم ایشان ایمان نیاوردند حجت بر
ایشان لازم شد ومستوجب عقاب ومستحق عذاب شدند تا لاجرم وبال وعقوبت کار خود
از کفر ومعاصی بچشیدند در دنیا وایشانرا عذاب دردناک باشد در آخرت انکه علت عذاب
ایشان وسبب آن بیان کرد تا کسی گمان نبرد که آنچه بر ایشان آمد بر سبیل ظلم بود گفت
آن عذاب که بایشان رسید بسبب آن بود که رسولان ایشان که ما فرستاده بودیم بایشان آمدند
بآیات ومعجزات بایشان ایمان نیاوردند وانکار ایشان کردند وگفتند همی آدمی از جنس ما مارا
هدایت کند وبرسالت وکذا ابدان پیغام ما آید چرا فرشتگان بما نیایند ورسالت ایشان گذارند
آنرا انکار کردند که رسول آدمی باشد انکار نکردند که سنگی یا چوبی خدا باشد اندیشه نکردند تا بدانند
که چوب وسنگ خدائی را نشاید ونشاید رسالت را بخلقان جز آدمی نباشد که اگر فرشته ایشانرا
در نظر نیامدی ولابد در صورت آدمی بودی چنانکه گفت ولو جعلناه ملكا لجعلناه رجلا
ما ایشانرا همین سوال بازآمدی ایشان چه معجزات که از معجزات دیدند ایمان نیاوردند وکافر شدند
واز ایشان برگشتند وخدای مستغنی بر اطلاق است وبر ایمان وطاعت مخلوقان هیچ احتیاجی
نیست واو خدا است وبیان وستوده زعم الذين كفروا أن لن يبعثوا قل بلى وربي لتبعثن
ثم لتنبؤن بما عملتم وذلك على الله يسير فآمنوا بالله ورسوله والنور الذي أنزلنا و
الله بما تعملون خبير يوم يجمعكم ليوم الجمع ذلك يوم التغابن ومن يؤمن بالله و

یعمل

يعمل صالحا يكفر عنه سيئاته ويدخله جنات تجري من تحتها الأنهار خالدين فيها
أبدا ذلك الفوز العظيم دعوی کردند انانکه کافر بودند که ایشانرا بر نخواهند انگیخت وزنده
نخواهند کرد بگوای محمد بحق آفریدگار پروردگار من که شمارا برانگیزند از گورهای شما وزنده
کنند پس آنگاه خبر دهند شمارا بانچه کرده باشید از نیک وبد وجزاء کردار شما جزا بشما رسانند واین
بر خدای تعالی سخت آسانست پس ای کافران ایمان آرید بخدا وبرسول وی محمد وبان نوری که با وی فرستادیم
یعنی قرآن وبرای آن قرآنرا نور خواند که خلقان بوی راه یابند چنانکه بروشنی در ظلمت وتاریکی
شب راه یابند وخدای بانچه شما میکنید دانا وآگاهست شمارا بآن جزا دهد ویاد کن [illegible] که
بشما رساند در روزی که شمارا جمع کند برای روزی که در آن روز خلق اولین وآخرین جمع باشند وآن روز
قیامتست وآن روز یاست تغابن باشد که هر یکی غبن بیند هر یکی بر حظ خویش وبهره خویش حسرت
وپشیمانی خورد اگر کافر باشد گوید چرا ایمان نیاوردم واگر عاصی باشد گوید چرا معصیت کردم واگر مؤمن
باشد گوید چرا طاعت وعبادت ودر زیادت نکرده‌ام تا نصیب من امروز از بهشت بیشتر بودی
از پیغمبر خدای روایتست که روز قیامت هیچ بنده نباشد که او را بهشت الا جای وی در دوزخ
بوی نمایند اگر ایمان نیاوردی تا شکر در زیادت کرده پس اینست معنی یوم التغابن برای آنکه در آن
روز غابن ومغبون پیدا شود وغبن حقیقی اینست که در کار آخرتست نه آنکه در کارهای دنیاوی باشد
واگر چه عظیم بود پس هر که امروز در دنیا است بروی غبنی برود فردا آن غبن وی ظاهر نشود واین
شخص که باشد آنکس که ایمان آورده وعمل صالح کند که هر که ایمان آورد کردار نیکو کند خدای تعالی
ویرا او را در بهشتها برد که زیر درختان آن جویهای آب روان باشد ودر آنجا جاوید باشند
وهمیشه وآن فوزی عظیمست وظفری بزرگوارست والذين كفروا وكذبوا بآياتنا أولئك
أصحاب النار خالدين فيها وبئس المصير وانکه بخدای کافر شدند وآیات خدایرا تکذیب کردند
وبدروغ داشتند ایشان اهل دوزخند ودر دوزخ جاوید باشند وبجای بازگشتن است
در دوزخ کافرانرا ما أصاب من مصيبة إلا بإذن الله ومن يؤمن بالله يهد قلبه والله بكل
شيء عليم وأطيعوا الله وأطيعوا الرسول فإن توليتم فإنما على رسولنا البلاغ المبين
الله لا إله إلا هو وعلى الله فليتوكل المؤمنون حق تعالی بر سبیل تنبیه ودلخوشی اصحاب
مصایب را گفت هیچ مصیبتی بشما نرسد مگر بدستوری خدای وفرمان وی از آنچه تعلق بخدا دارد
از بیماری ورنجوری ومصیبت در نفس وسختی وتنگی وقحطی وهر که بخدا ایمان دارد وخدایرا بشناسد
واعتقاد کند که آنچه از قبل خدای بوی رسد صلاح وی در آنست خدای تعالی دل وی را راه نماید
یعنی با وی لطف کند تا دل وی روشن کرده واز طاعات وخیرات در زیادت کرد اند ابن عباس گفت

بوند

حزب

را نباید دل وی را بکلی از رجاع تا اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ بر زبان راند بآن راضی شود و تسلیم کند
ابو بکر وراق کفت راه نماید دل وی را بشکر و صبر تا در نعمت شکر کند و در محنت صبر کند ضحاک
کفت راه نماید دل وی را تا بداند که آنچه بوی خواهد رسید از وی در نکذرد و آنچه بوی در
نخواهد رسید هرکز بوی نرسد و خدای تعالی بهمه چیزی عالمست و دانا خدایرا طاعت دارید
و رسول وی را فرمان دارید اکر بر کردید و پشت بر فرمان خدای و رسول او آرید و بال آن راجع
با نفسهای شما باشد بر رسول ما رسانیدن پیغام روشنست و کار وی جز این نیست خدای
آنکه جز از وی خدای نیست بر خدا باید که توکل و اعتماد کنند مؤمنان نه بر غیری یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا
اِنَّ مِنْ اَزْوَاجِكُمْ وَاَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَّكُمْ فَاحْذَرُوْهُمْ وَاِنْ تَعْفُوْا وَتَصْفَحُوْا وَ
تَغْفِرُوْا فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ اِنَّمَا اَمْوَالُكُمْ وَاَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللّٰهُ عِنْدَهٗ اَجْرٌ
عَظِیْمٌ ای مؤمنان و کرویدکان از زنان شما و فرزندان شما دشمنانی اند و فرزندانی اند که دشمنان شما اند
از ایشان حذر کنید و از بدی و غائله ایشان بر حذر باشید و این آیه در حق کسانی آمد که خواستند
تا هجرت کنند و از مکه بمدینه شوند دوستی زن و فرزند و مال و اسباب دامن کیر ایشان شد و از جمله
ایشان عوف بن مالك اشجعی بود که صاحب اهل و مال و فرزندان بود هر که که خواستی تا هجرت کند
ایشان در پیش وی بکریستندی و دل تنگی کردندی و کفتندی ما بی تو چکونه کنیم و زندکانی بی
تو چکونه باشد مادا او هجرت ترك کردی خدای تعالی این آیه فرستاد و کفت کفتار ایشان مشنوید
و تابع رای ایشان باشید چون جماعتی بمدینه میرفتند فقه و علم و شریعت می آموختند و بایر و
منزلت ایشان بر دیکران زیاده میشد ایشان فرزندان و زنان خود را سرزنش کردند و عقوبت
میکردند و میکفتند مارا از هجرت کردن شما منع کردید تا آن علم و شرف از ما فوت شد خدای تعالی
کفت با این همه که ایشان کردند با شما اکر شما عفو کنید و از کنامای ایشان در کذرید و آنرا باز پوشید
و بیامرزید و مواخذت و مطالبه نکنید ایشانرا خدای آمرزنده و مهربانست که شمارا بیامرزد
و بر شما رحم کند آنکه کفت بحقیقت که مالها و خواستهای شما و فرزندان شما بلاء و محنتی اند شمارا و
سبب افتادن شما اند در کناهان بزرک شمارا از طاعت منع میکنند و بر کسب حرام میدارند و منع حق میکنند
یعنی بسبب ایشان این جمله از شما واقع میشود در آیت اول کفت اِنَّ مِنْ اَزْوَاجِكُمْ من تبعیض آورد برای
آنکه همه زنان و فرزندان دشمن نیستند بعضی از ایشان دشمن اند و در آیه دوم من نیاورد و کفت اِنَّمَا اَمْوَالُكُمْ
وَاَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ برای آنکه مال و فرزندان همکی در فتنه باشند و در مشغولی آرند از اینجاست که عبد
الله مسعود کفت مکویید اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِكَ مِنَ الْفِتْنَةِ برای آنکه هیچکس نباشد از شما که او کرفتار
باشد بزن و فرزند و مال لیکن چنین کویید اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِكَ مِنْ مُضِلَّاتِ الْفِتَنِ بریده اسلمی کفت

روزی

روزی رسول علیه السلام بر منبر خطبه میکرد حسن و حسین علیهما السلام در آمدند پیراهنهای سرخ پوشیده
حسین را پای در دامن آمد و بیفتاد رسول علیه السلام خطبه ببرید و از منبر بزیر آمد و ایشانرا
بر کرفت و ایشانرا بر کرفت و بر منبر برد و بر ران خود نشاند آنکه کفت صدق الله تعالی حین قال
اِنَّمَا اَمْوَالُكُمْ وَاَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ دلم بار نداد که این کودکانرا بینکرم تا آنکه بار خطبه رفت و
الله عنده و خدای تعالی نزدیك اوست مزدی بزرك و ثوابی عظیم باید که شمارا میل بمال و فرزندان
آن مزد و ثواب که نزدیك خدا است منع کند فَاتَّقُوا اللّٰهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَاسْمَعُوْا وَاَطِیْعُوْا
وَاَنْفِقُوْا خَیْرًا لِّاَنْفُسِكُمْ وَمَنْ یُّوْقَ شُحَّ نَفْسِهٖ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ اِنْ تُقْرِضُوا
اللّٰهَ قَرْضًا حَسَنًا یُّضٰعِفْهُ لَكُمْ وَیَغْفِرْ لَكُمْ وَاللّٰهُ شَكُوْرٌ حَلِیْمٌ عٰلِمُ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِیْزُ
الْحَكِیْمُ بترسید از خدای و از نافرمانی وی آنچه بتوانید و در جهد و وسع و طاقت شماست
کفتار وی بشنوید که طاعت و حرمت بر میان جان نهید در آنچه شمارا میفرماید و مال خود را
نفقه کنید بر وجوهی که شمارا فرموده است و واجب کرده اند و بکنید آنچه بهتر است و نیکوتر
و نافع تر شمارا و آن آنست که خدای شمارا بآن فرموده و شاید که مراد این بود که نفقه کنید در وجوه
بر مال خود را یعنی مالی که شمارا است و خیر بمعنی مال آمده است چنانکه کفت اِنْ تَرَكَ خَیْرَا الْوَصِیَّةُ
یعنی مالا و هر که وقایه کرده دارد از بخل نفس خود وی از آن باشد که ایشان رستکاران و ظفر
یافتکان باشند آنکه کفت که قرض بخدای را قرضی نیکو خدای آنرا در زیادت کرداند برای شما یکی را
ده تا هفتصد با ضعاف مضاعف برساند و بیامرزد کناهان شمارا و خدای تعالی سپاس دارنده و برد
بار است بکند یا شما از نیکوئی آنچه مبالغت تمامتر است در شکر و جزاء احسان کند انداد ثواب
عظیم حکیمست اکر کثرت معاصی شما عقوبت کردن تعجیل نکند داننده پیدا و ناپیدا و آشکارا و نهان
عزیزی که کس و یرا غلبه نکند حکیمیست که هر چه کند و فرماید بر وفق حکمت و صواب باشد سورة
الطلاق مدنیست دوازده آیات ابی بن کعب روایت کرد از رسول علیه السلام که هر که این سوره بخواند چون بمیرد بسنت رسول برده باشد
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
یَا اَیُّهَا النَّبِیُّ اِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَآءَ فَطَلِّقُوْهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَاَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللّٰهَ
رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوْهُنَّ مِنْ بُیُوْتِهِنَّ وَلَا یَخْرُجْنَ اِلَّآ اَنْ یَّاْتِیْنَ بِفَاحِشَةٍ مُّبَیِّنَةٍ وَتِلْكَ
حُدُوْدُ اللّٰهِ وَمَنْ یَّتَعَدَّ حُدُوْدَ اللّٰهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهٗ لَا تَدْرِیْ لَعَلَّ اللّٰهَ یُحْدِثُ بَعْدَ ذٰلِكَ
اَمْرًا انس مالك کفت آیه در حق رسول آمد که حفصه را طلاق داده بود و یرا که مراجعت کن سدی
کفت در حق عبد الله عمر آمد که زن خود را طلاق داد در حالت حیض رسول علیه السلام فرموده که با
نزدیك وی شو و رها کن تا پاکیزه شود آنکه اکر خواهی طلاقش ده پیش از آنکه با وی خلوت کنی و اکر خواهی

بدارش وطلاق بدعی ویرا و بی سببی طلاق دادن زن پسندیده نیست عبدالله عمر از رسول علیه
السلام روایت کرد که دشمن ترین چیزی که خدا را از چیزهای حلال طلاق است و امیر المؤمنین روایت کرد
از رسول که تزوجوا ولا تطلقوا فان الطلاق یهتز منه العرش بالطلاق ثوبان از رسول روایت کرد
که هر آن زنی که بی سببی از شوهر خود طلاق خواهد بهشت بر وی حرام باشد انس روایت کرد از رسول
علیه السلام که ما حلف بالطلاق ولا استحلف به الا منافق بطلاق سوگند نخورد و سوگند نه دهد الا منافق حق خدای
تعالی بنده اخلاص کرداند پیغمبر را بخطاب بر سبیل عموم کرد تا دیگر امت وی در خطاب داخل
باشند گفت ای پیغمبر یا محمد و جماعت چون خواهی تو و امت تو خواهند که طلاق دهند زنان خود را
طلاق دهید ایشان را برای زمان عدت ایشان یعنی در طهری که در آن طهر با ایشان مقاربت نکرده
باشید و خلوت ناکرده برای آنکه آن طهر عدت ایشانست و عدت زن سه پاکی باشد چون در آن
طلاق داده باشد و آن یک پاکی است که در آن طلاق داده این جمله باشد و این مذهب اهل البیت است
و مذهب شافعی موافق اینست و گفته اند که مراد اینست که طلاق دهید ایشان را در حالی که در وی عدت
خود آورده باشند یعنی در طهری که در وی بحیض آورده باشند و برین وجه عدت سه حیض باشد و این
مذهب ابو حنیفه است که قرء نزدیک وی حیض است آنگه فرمود واحصوا العدة نگاه دارید و بشمرید
و نگاه دارید یعنی این سه قرء عدت و سه پاکی که زن را درین مدت که عدت طلاق رجعی است و بر شوهر
حق نفقه و سکنی و شوهر را بر زن حق مراجعت و منع کردن از شوی کردن و بترسید از خدای که
آفریدگار شما و پروردگار شماست در مخالفت اوامر و نواهی وی در احکام شریعت و این زنان را
که در عدت باشند از خانهای ایشان که در آنجا ساکن بوده اند پیش از عدت یعنی خانهای شوهران بیرون
مکنید و نیز وی نباید که از خانه شوهر خود که طلاق داده باشد بیرون شود تا آنگه که از عدت بیرون
آید ایشان را از خانه بیرون مکنید و ایشان نیز بیرون نیایند مگر وقتی که فاحشه و ناشایستی هویدا
کرده باشند مفسران در فاحشه که موجب اخراج باشد خلاف کرده اند بعضی گفته اند که زنا است چون
زنا بر وی درست شود برای حد بیرون آورند وی را از خانه و توقف نکنند تا آنگه که از عدت بیرون
آید قتاده گفت نشوز است زنی را که طلاق وی از نشوز باشد وی را سکنی نرسد عبد الله عباس گفت که زن
فاحشه وی آن باشد که خویشان مرد را بزبان برنجاند و این موجب آن باشد که وی را از خانه بیرون کنند و
این جمله که رفت حدهای خداست خدای نهاده است و این احکام وی فرموده است هر که از حدهای
خدای که اوامر و نواهی است و احکام تعدی کند وی بر نفس خود ظلم کرده باشد بآن که خود را مستحق
عقاب کرده باشد و ثواب از خود دور کرده باشد آنگه گفت لا تدری تو نمیدانی ما این حد از بهر آن نهاده ام
تا باشد که خدای تعالی پس از آن کاری برحمت آورد رای شوهر بگرداند و در دل وی اندازد تا رجعت کند

دبار وی بود پس از آن که عزم طلاق کرده باشد فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ
فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ذَلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ
مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا
يَحْتَسِبُ چون این زنان که عدت دارند و در عدت شما باشند باجل خود رسند و اجل عدت شما باشند باجل خود
رسند و اجل عدت در نگذشته باشد اما نزدیک باشد که در گذرد درین حال شما را اختیار است اگر خواهید
نگه دارید ایشان را بنیکوئی یعنی مراجعت کنید و مراد با امساک رجوعست و اگر خواهید از ایشان مفارقت
کنید بنیکوئی بگذارید تا از عدت بیرون آیند و شخصی دیگر کنند اگر خواهند تا که در اندرون عدت باشند
اختیار شما راست و چون از عدت بیرون آیند اختیار ایشان راست اگر خواهند زن شما باشند و اگر خواهند
نباشند و مراد بمعروف مقتضای شریعت یعنی نگه دارید ایشان را بآنچه واجب شود ایشان را بر شما از
نفقه و کسوه و سکنی و حسن العشرة یا رها کنید ایشان را تا از عدت بیرون آیند و مالک نفس خود شوند
و مراجعت مکنید بر سبیل مضارة و غرض شما آن بود تا شوهر نکنند و در رنج باشند آنگه فرمود که دو مرد
عدل را گواه بر گیرید بر طلاق دادن و این نزدیک اصحاب ماست که از شرایط صحت طلاق اشهاد
است و ظاهر امر وجوب را باشد یعنی امر قرآن و سنت نزدیک اصحاب ما و اگر گویند مراد اشهاد بر
مراجعت است باید گفتن که این امر سنت را بود بقرینه اجماع فرقه اگر بر هر دو حمل کنند در یکی واجب
باشد و در دیگری سنت بود و هر یکی بقرینه توان شناخت و شافعی تمسک باین آیه کرد در وجوب
اشهاد بر نکاح با آنکه گفته مراد باین اشهاد رجعت است و این تمام نشود الا بعد از آنکه تخصیص تعیین
کند با آنکه آیه مخصوص است برجعت چون طلاق ولا مخصص ههنا آنگه گفت وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ
گواهی اقامت کنید برای خدای تعالی و رضای وی نه برای غرضی از اغراض جز اقامت حق و این
امری است بر سبیل وعظ جمله مکلفان را گفت که این وعظ میدهند یعنی فرمودن بحق و حث کردن
مردمان را باقامت شهادت من کان یؤمن بالله آنکس را که بخدای ایمان آرد و بروز قیامت اگر چه آن
وعظ همگنان را بود از مؤمنان و کافران چون مؤمنان متعظ شدند و نفع گرفتند ایشان را تخصیص کرد آنگه
گفت هر که از خدا بترسد و طلاق سنت دهد و مراعات طلاق و کار آن احتیاط کند و بدان وجه که
فرموده است طلاق دهد و گواه بر گیرد و از ترک واجبات و ارتکاب مقبحات حذر کند خدای تعالی
وی را از هر کاری مخرجی و از هر اندوهی عظیم که باشد مخرجی بیرون آمدن پدید کند و از بیان
بلاهای دنیا و آخرت بیرون آورد و روزی دهد از آنجا که طمع ندارد و در حساب نیاورده مفسران
گفتند آیه در حق عوف بن مالک الاشجعی آمد و سبب آن بود که پسری از آن وی مشرکان اسیر کرده بودند
نام او سالم بن عوف نزدیک رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله حال فرزند من اینست و من درویشم

الی غایم که وی را قدیر کشو رسول علیه السلم گفت بزدیك آل محمد چیزی نیست الا کثری از طعام بعد تقوی و پرهیزکاری را کار بند و صبر کن و بسیار بگوی لا حول و لا قوة الا بالله عوف بان گشت و با مادر زن زند گفت که رسول این پیغمبر را به مادر گفت نیکو فرموده است ایشان تقوی و پرهیزکاری پیش گرفتند و پیوسته کلمه لا حول و لا قوة الا بالله میگفتند چون برنیامد که یك روز پسرش سالم شترکانرا غافل یافت از بند بجست و می آمد در راه گله اشتری دید کلبی گفت بجاه اشتر بود آنرا براند و با خود بیاورد ایشان آن توانگر شدند فذلك قوله ومن یتق الله یجعل له مخرجا ویرزقه من حیث لا یحتسب عبدالله عباس گفت روزی رسول این آیه بخواند گفت یجعل له مخرجا من شبهات الدنیا اورا مخرج دهد از شبههای دنیا و از سختیهای مرگ و از شداید روز قیامت حسین ابو الفضل گفت هر که او از خدای بترسد در ادای فرایض اورا مخروج نماید از عقاب روز قیامت و دروز دهد وی را ثواب از آنجا که گمان نبرد صادق علیه السلم گفت قوله ویرزقه من حیث لا یحتسب یعنی برکت دهد وی را بر آنچه داده باشد ابو ذر غفاری روایت کرد که رسول علیه السلم گفت در کتاب خدای آیتست که اگر مردم بدان کار کنند ایشانرا کفایت است آنگه گفت این آیه بخواند تکرار میکرد و در خبر است که مردی بزدیك عمر آمد و گفت مرا عملی ده وی را گفت قرآن میدانی گفت نه گفت برو و قرآن بیاموز انگه بیا تا ترا عملی دهم که ما عمل جز بقرآن خوانان ندهیم آن مرد برفت برین طمع و قرآن می آموخت چون باین آیه رسید که ومن یتق الله یجعل له مخرجا ویرزقه من حیث لا یحتسب از عمل طمع برید و با پیش عمر نرفت تا وقتی که عمر وی را بدید گفت چه کردی قرآن آموختی گفت بیا تا ترا عملی دهم گفت نخواهم گفت چرا گفت زیرا که بقرآن از عمل مستغنی شدم گفت چه گونه گفت آیتی در قرآن مرا پیش آمد که مرا از تو و غیر تو مستغنی کرد و هی قوله ومن یتق الله یجعل له مخرجا ویرزقه من حیث لا یحتسب **ومن یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا** و هر که بر خدا اعتماد کند و توکل بر کرم و عنایت وی کند خدا وی را بس باشد که در کنف حمایت و حرز عنایت خود آرد عبدالله عباس گفتا از رسول خدای شنیدم که هر که او استغفار بسیار کند خدای تعالی وی را از غمهای بیرون برد و از هر تنگی وی را فراخی دهد و روزی دهد وی را از آنجا که گمان نبرد و هر که بر خدا توکل کند و او استوار باشد دلش ساکن بود در بهشت و خدا وی را کفایت کند از کارها بدرستی که خدای تعالی برسد با آنچه خواهد از کارهای خود و هیچ چیز وی را مانع نتواند شد عبدالرحمن رافع گفت چون این آیه آمد صحابه گفتند ما توکل بر خدا کردیم خدا کفایت کند کارهای ما را آنچه داشتیم از دست فرو گذاشتیم و محافظت او نکردیم حق تعالی از پس آن این آیه فرستاد ان الله بالغ امره یعنی فیکم و علیکم خدای تعالی قضای خود براند در شما و بر شما خدای هر چیزی را تقدیری و اندازه و حدی نهاده است که آنجا برسد یعنی اگر توکل کنند بر وی

واگر نکند قضای خود براند جز آنست که هر که توکل کند سیآتش بکفر کند و مزدش عظیم کرداند **واللائی یئسن من المحیض من نسائکم ان ارتبتم فعدتهن ثلاثة اشهر واللائی لم یحضن واولات الاحمال اجلهن ان یضعن حملهن ومن یتق الله یجعل له من امره یسرا ذلك امر الله انزله الیکم ومن یتق الله یکفر عنه سیئاته ویعظم له اجرا** و آن زنانی که ایشان از حیض نومید شده باشند و حیض ایشان منقطع شده باشد اما تمام نماید و در شکی باشید که منقطع بودن حیض ایشان از جهت سبب استاد بری است یا از علتی دیگر است و این ریبه و شك در زنی بود که کم از پنجاه ساله بود و گفتند که پنجاه ساله را و چیزی همین حکم بود چون حیض نبیند و کسانی که در سن وی باشد حیض بیند عدت ایشان سه ماه باشد بعضی دیگر گفتند که این ریبه و شك در عدت ایشانست یعنی اگر ندانید حکم ایشان و عدت ایشان سه ماه باشد واللائی لم یحضن و آنانکه ایشانرا حیض نیفتاده باشد و شمار ایشان وشکی باشد بسبب آنکه ایشانرا حیض نیفتاده باشد از صغر سن و خردی سال و هر آن ایشانرا حیض افتاده باشد عدت ایشان هم سه ماه باشد و اما زنانی که بار دار باشند و حامله اند حمل عدت ایشان آنست که وضع حمل کنند که عقب طلاق یا بعد از فصل این شوند و مالك نفس خود گردند اما عدت زن آبستنی که شوهرش متوفی شود عدت وی ابعد الاجلین باشد اگر در اندرون چهار ماه و ده روز تمام کرداند و اگر چهار ماه و ده روز تمام کند و اگر چهار ماه و ده روز گذشت و وضع حمل نکرد تا وضع حمل نکند از عدت بیرون نیاید و بزدیك مخالفان فرقی نیست میان آنکه عدت از وفات باشد یا از طلاق که بوضع حمل در هر دو صورت از عدت بیرون آید و در عدت مسترابه خلاف کردند بزدیك اصحاب ما غایة عدت وی یازده ماه باشد و مذهب مالك و حنبل و یك قول شافعی آنست که یك سال باشد و مذهب اهل عراق آنست که چون یك حیض بیند بحیض عدت نتوان داشت و اگرش ده سال توقف باید کرد تا آنکه از حیض آیس شود آنگه سه ماه عدت بدارد و این قول دوم است شافعی را و اصحاب ما اعتماد برین قول کرده اند آنکه گفت ومن یتق الله هر که از خدای بترسد و در کارها بوی یابد خدای کار وی بر وی آسان کرداند این امر و فرمان خدا است که شما فرستاده است از احکام عدت زنان و طلاق و رجعت ایشان و هر که از خدای بترسد در عمل کردن بآنچه بیان کرده است و فرستاده و محافظت کند بر حقوقی که واجب باشد بر وی از سکنی دادن و نفقه کردن خدای تعالی گناهان وی را مکفر کرداند و مزد او در قیامت بزرگ کرداند و ثواب بسیار وی را کرامت کند **اسکنوهن من حیث سکنتم من وجدکم ولا تضاروهن لتضیقوا علیهن وان کن اولات حمل فانفقوا علیهن حتی یضعن حملهن فان ارضعن لکم فآتوهن اجورهن وائتمروا بینکم بمعروف وان تعاسرتم فسترضع له اخری لینفق ذو سعة من سعته ومن**

قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ
عُسْرٍ يُسْرًا حق تعالی امر کرده است و فرموده که این زنان طلاق داده را ساکن کردانید و بنشانید در
زمان عدت بجائی که شما در آنجا ساکن باشید و مقیم از آن مقامی و مسکنی که در وسع و طاقت شما باشد و
ایشان را ضرر مرسانید و مرنجانید بقلت نفقه و تقصیر در کسوه و مسکن تا کار بر ایشان تنگ شود و در
مانند از خانها شما بیرون شوند و این را علت ساخته باشید در قطع نفقه و اگر زنان طلاق داده بار
دار باشند ایشان را نفقه بدهید تا آنکه وضع حمل کنند و دین حکم خلاف نیست اگر طلاق
رجعی باشد و اگر باین باشد اما اگر عدت وفات باشد و زن حامله نزدیک امام نفقه و کسوه و سکنی واجب
باشد و زن حامله نزدیک امام نفقه و کسوه و سکنی واجب باشد تا وضع حمل از اصل ترکه و نزدیک
شافعی و ابوحنیفه نفقه او از نصیب وی کنند از میراث شوهر پس چون وضع کردند اگر فرزند برای
شما شیر دهند مزد ایشان دهید از برای شیر دادن بعضی گفته اند که این حکم مخصوص است بزنان طلاق
داده ایشان چون وضع حمل کنند و عصمت زوجیت میان ایشان و شوهران ایشان منقطع شود برای شیر
دادن فرزندان اجرت مثل ایشان دهید و یکدیگر را فرمان برید در کاری که میان شما است از شیر
دادن فرزند بمعروف و نیکوئی یعنی با یکدیگر مسامحه کنید این خطاب مادران و پدران راست پدر
باید که در اجرت دادن مکاس نکند و مادر نیز باید که سختی نکند بفرزند که فرزند از آن هر دو
و هر دو در فرزند شریک اند و اگر با یکدیگر سختی کنید پس در اجرت دادن مکاس کند و مادر
قبول نکند زنی دیگر آن فرزند را برای پدرش شیر دهد اگر امر کرده و گفت توانگر باید که از سر توانگری
و دست رس خود نفقه کند بحسب آنچه لایق او باشد و آنکه که روزی بروی تنگ باشد و فراخ دستی
نداده کو نفقه کن از آنچه خدا وی را داده است بر حسب وسع و مقدرت خویش که خدای تبارک و تعالی
تکلیف نکند هیچ نفس و تنی را الا بقدر و اندازه آنچه وی را داده باشد از مکنت و توانگری که خدای
تعالی بعد از درویشی و تنگ دستی بنده را توانگر و فراخ دست کرداند و در تنگ و روزی بروی
بکشاید و این وعده است که خدای تعالی داده است شوهران درویش را بتوانگری و وعده خدای
حق بود و وفاء وی لازم باشد وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسَبْنَاهَا
حِسَابًا شَدِيدًا وَعَذَّبْنَاهَا عَذَابًا نُكْرًا فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا
خُسْرًا أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ
اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ای بسا ده و شهر که اهل آن ده و شهر در خدا و فرمان وی
عاصی شدند و از سر عتو و عناد و تکبر از فرمان خدای و پیغمبران وی اعراض کردند و در مخالفت و

عصیان از حد در کذشتند ما ایشان را حساب سخت کردیم مستقبل را بلفظ ماضی اخراج کرده
است برای آنکه آنچه واقع خواهد شد و بودنی خواهد بود پندار که واقع شده است و بوده
یعنی ما ایشان را حساب سخت کنیم و باستقصا پرسیم و در حساب با ایشان مناقشه کنیم و ایشان را
عذابی منکر و سخت نماییم که مراد این بود که ما ایشان را حساب سخت کردیم در دنیا یعنی قلیل و
کثیر و اعمال ایشان در صحائف و جرائد ثبت کردیم و عذاب کردیم ایشان را در دنیا بقحط و تنگی و
انواع مصائب و در آخرت عذاب کنیم عذاب منکر پس بچشیدند اهل آن ده وبال کار خود و
عقوبت کردار خود و بود سر انجام کار ایشان خسران و زیان کاری و خدای تعالی ساخت از برای ایشان
در قیامت عذابی سخت پس ای صاحب عقول بترسید از خدا و نفس خود از حال و مآل ایشان اعتبار گیرید و
بدانید که در دنیا از عذاب با ایشان چه رسید و در آخرت چه خواهد رسیدن از مثل آنچه ایشان
کردند احتراز کنید و از خدای تعالی و مخالفت وی و رسول وی بترسید ای کسانی که گرویده اید بتحقیق خدا بشما
ذکری فرستاده است یعنی قرآن که آیات آن ذکر و پند و موعظت است و شرف است شما را چنانکه
گفت وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ یا فرستاد بشما رسولی را یعنی محمد علیه السلم که او ذکری است یعنی بذکر
بوده است و هست و باشد در جمله اوقات میخواند بر شما آیات خدای را که بین است و روشن تا بیرون
آورد آنها را که ایمان آوردند و کارهای نیکو کردند باین آیات که حجت و بیان است از تاریکی شک و ظلمت
شبهت بنور ایمان و یقین کافران را از ظلمت کفر بروشنی اسلام و ایمان بعد از نزول القرآن یا آنکه
مؤمنان وقت نزول قرآن مؤمن نبودند بعد از نزول و دعوت رسول مؤمن شدند وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ
يَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ
رِزْقًا اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ
عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا هر که بخدای ایمان آورد و کار نیکو
کند خدای تعالی وی را در بهشتها برد که در زیر درختان وی جویهای آب روان میرود در آن بهشتها
شادان و جاودان باشد همیشه و دایم خدای تعالی نیکو کرد این را است در بهشت رزق و روزی وی
و خدای آن خدائی است که هفت آسمان بیافرید و از زمین بلند آن و همچندان یعنی هفت زمین از آنچه
امر خدای فرو می آید میان این هفت آسمان و حکم وی نازل میشود و کارها بتقدیر وی ساخته میکرده
از نفع کافی و هلاک و توانگری و درویشی و تنگی و فراخی و بیماری و تندرستی آنکه بیان کرده که موضع من
دین افعال محکم و متقن کردن آنست که تا شما بدانید که خدای تعالی بر همه چیزی قادر است و بهمه چیزی
عالم است بانکه تفکر و تدبر کنید در آفرینش آسمان و زمین و بدانید که آن خدای که آسمان و زمین را
ایجاد کرد بر همه چیزی قادر باشد برای آنکه قادری صفت ذاتی است و باو بدانید که وی بجمله اشیا

نصف الحزب

عالم باشد برای آنکه عالم بالذاتست و این آیه دلیلست بر بطلان قول مجبره که ایشان گویند که خدای
از جاهل جهل بخواهد و از کافر کفر برای آنکه گفت من این برای آن کردم تا بدانید و عالم باشید که
خدای بر همه چیزی قادر و تواناست و علم وی بهمه چیز محیطاست سورة التحریم مدنی است بر
قول عبد الله عباس و ضحاک و دوازده آیه است از رسول خدای روایتست که هر که این سوره
بخواند خدای تعالی وی را توفیق دهد تا توبه نصوح کند والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ
قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ در سبب
نزول این آیه خلافست بعضی گفتند سبب آن بود که رسول علیه السلم قسمت کرده بود میان زنان
یک روز نوبت حفصه بود گفت یا رسول الله مرا دستوری ده تا بخانه پدر روم که مرا با وی کاری است رسول
علیه السلم وی را دستوری داد وی برفت رسول علیه السلم کس فرستاد و کنیزک خود را ماریه قبطیه
که مادر ابرهیم بود ملک اسکندریه بهدیه بوی فرستاده بود او را حاضر کرد در خانهٔ حفصه
و با او خلوت کرد حفصه باز آمد در سرای بسته دید بر در بنشست تا رسول بیرون آمد و عرق از
وی میرفت حفصه بگریست و گفت یا رسول الله کنیزک بخانهٔ من آوردی و با وی خلوت کردی در حجرهٔ
نوبت من و حرمت من نداشتی و با دیگر زنان این نکردی رسول علیه الصلوة والسلم گفت خاموش
باش گفت خاموش باشم این کنیزک منست و حلالست مرا من امروز او را بر خود حرام کردم برای رضای
تو و لیکن این سر پیش تو است نزدیک تو با هیچ کس مگو و این امانتی است نزدیک تو و خبر دادش که بعد از من
ملک کار امت شود ابو بکر و بعد از وی پدرت و این روایتست وی بدین راضی شد و خوشدل
گشت اما سر پیغمبر نگه داشت چون پیغمبر برفت دیوار خانهٔ عایشه بکوفت و گفت بشارت باد ترا که رسول
ماریه را بر خود حرام کرد و آن اندوه ما را کفایت کرد و حفصه و عایشه دوستان یکدیگر بودند
و در خصومت با زنان دیگر هم پشت بودند خدای تعالی آیه فرستاد و گفت یا ایها النبی لم تحرم الایه
و روایتی دیگر آنست که پیغمبر را علیه السلم عادت بودی که چون از مسجد بیرون آمدی هر بامداد
در حجرها زنان بگردیدی احوال ایشان بگردیدی زنی از جملهٔ زنان پیغمبر را انگبین داد بروایتی
دیگر زینب بنت جحش بود و بروایتی دیگر ام سلمه و حفصه و عایشه با یکدیگر مواطاة کردند که رسول
علیه السلم را گویند که از تو بوی مغافیر می آید دیگر زنان گفتند که همین سخن بگوید و مغافیر صمغ
عرفط است او را بوی ناخوش باشد و رسول نخواستی که از وی بوی کریه شنوند برای آنکه جبریل
نزدیک وی آمدی و او خویشتن را از منفرات دور داشتی رسول علیه السلم نزدیک سوده شد سوده

کفت خواستم

گفت خواستم تا این سخن بگویم روا نداشتم که سخنی دروغ گویم که پیغمبر را از ان کراهتی باشد من هیچ
نگفتم چون نزدیک عایشه شد آستین بر بینی گرفت رسول علیه السلم گفت چرا چنین می کنی
گفت از تو بوی مغافیر میشنوم گفت من انگبین خورده ام در خانهٔ حفصه رفت همین سخن گفت عایشه
گفته بود که از نحل بر عرفط نشسته باشد رسول علیه السلم گفت من انگبین بر خود حرام کردم
که دیگر انگبین نخورم خدای جل جلاله آیه فرستاد و گفت ای پیغمبر برگزیده و برکشیده چرا بر
خود حرام میکردانی آنچه خدای ترا حلال کرد یعنی انگبین یا ماریه قبطیه چرا این هر یکی را بر خود حرام
میکنی برای طلب رضای خویشتن یا نا خویشتن تو رضای ایشان طلبی و ایشان را اولیترست که
رضای تو طلبند و مستلذات بر خود حرام کردن بسببی یا بی سببی قبیح نیست بلکه درین معنی کسر
نفس باشد اما اینکه خدای تعالی وی را گفت چرا کردی برای آن گفت که ترک اولیتری و افضلی
کرده بود و تارک ندب را گویند چرا ترک کردی و این نه بتست باشد زیرا که سنت و ترک
واجبی بود انکه گفت والله غفور رحیم خدای تعالی آمرزنده و مهربانست کسی را که ترک
افضلی یا ندبی کرده باشد و منفعتی و ثوابی از خود فایت کرده باشد آن ثواب وی را کرامت کند
و آنچه بر خود حرام کرده باشد خدای وی را بیامرزد و بروی رحمت کند بآن سبب که آنرا بر وی
حلال کرده اند و طریق آن بوی نماید چنانکه گفت قد فرض الله لکم بدرستی که بدید کرد
برای شما چیزی که بتعبیه سوگندهای شما ثابت کرده اند و سوگند را حلال کرده اند و آن کفارهٔ یمین است
که در سورهٔ المائده بیان کرده است ده مسکین را طعام باید داد یا ده درویش را جامه باید کرد
یا بنده آزاد باید کرد و اگر ازین عاجز آید سه روز روزه باید داشت و این کفاره بعد از حنث
باشد والله مولیٰکم خدای تعالی مولی شما و سید شما و متولی کار شماست و اولیترست بشما
از نفس شما و نصیحت وی نافعترست شما را از نصیحت شما نفس خود را و اوست دانا بمصالح شما حکیم
بدید کند برای شما از احکام آنچه موجب و مقتضی حکمت باشد وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ
حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ
مَنْ أَنْبَأَكَ هَٰذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا
عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَٰلِكَ ظَهِيرٌ واذ اسر النبی و چون
پیغمبر با بعضی از زنان خویش یعنی حفصه در نهان و سر سخنی گفت یعنی تحریم ماریه حفصه را گفت و او را
گفت این سر امانت است با کس مگوی حفصه چون خبر داد عایشه را ابن عباس گفت سر آن بود که روزی
رسول عایشه را گفت من با تو سری خواهم گفت بکس تا با کسی نگوئی گفت آن چیست گفت بعد تو پدر
حفصه پس از من با ملک خلافت خواهند شد و امامت خواهند کرد پس از ایشان عثمان در حال که

هو مولیٰه و

عایشه

رسول از حجره بیرون شد دیوار حفصه بکوفت و او را خبر داد و او دیگری را و این سخن فاش شد
بدین قول معنی این بود که چون عایشه حفصه را بآن سخن خبر داد و خدای تعالی رسول خود را مطلع
کردانید بر افشا. آن سخن رسول بعضی از آن حدیث که خفا و ترا اطلاع داده بود حفصه را
شناسا کردانید و از بعضی اعراض کرد یعنی از آنچه کفته بود بهری او ی بکفت که چنین کفت و بهری
نکفت بعضی مفسران کفته اند معنی اینست که رسول علیه السلم وی را شناسا کردانید بدآنچه کرده
بود بر سبیل جزا یعنی از بعضی جزا داد وی را بآن که وی را طلاق داد و با خانه پدرش فرستاد دیکر
یعنی عمر بروی خشم کرفت و کفت اکر در آن خطاب چیزی بودی رسول ترا طلاق ندادی خدای تعالی
فرمود رسول را که مراجعت کن رسول مراجعت کرد و بآن حشم یک ماه از زنان اعتزال کرد و در مشربه
ام ابرهیم ماریه قبطیه بنشست تا آنکه که این تخییر آمد فلما نبّاها به چون رسول عم خبر داد حفصه را یا
عایشه را حفصه کفت کترا این که خبر داد و باتی که کفت رسول کفت خبر داد مرا خدائی که دانا است
بهمه کارها و آکاهست از همه چیزها آنکه خطاب کرد با حفصه و عایشه بطریق التفات تا در باب عتاب
بلیغ تر باشد و کفت اکر شما هر دو با آن خدای کردید و توبه کنید جای آن هست برای آنکه از شما هر دو آمد شد
آنچه موجب توبه است و آن آنست که دل شما میل کرد و بکشت از آنچه واجب بود بر شما از دوستی
خالص کردن با رسول خدای و دوست داشتن آنچه وی دوست دارد و بدان راضی شدن و کاره
بودن چیزی را که رسول آنرا کاره باشد و میل کردن ایشان با آنکه ماریه را بر خود حرام کرداند و رسول
آنرا کاره بود موجب توبه ایشان بود از عبدالله عباس روایتست که من سخت حریص بودم بآن تا بدانم
که آن دو زن که بودند که افشا سر رسول کردند و دل ایشان میل کرد تا سالی از سالها اتفاق افتاد
که با عمر بحج بودم در بعضی منازل آب بر دست وی میکردم و او دست می شست وی را پرسیدم که آن
دو زن که خدای تعالی ایشان را کفت اِنْ تَتُوبَا اِلَی اللّٰهِ عمر کفت وَاعَجَبًا لَکَ یَا ابْنَ عَبَّاسٍ وی را کراهت آمد
و پنهان نکرد کفت عایشه بود و حفصه آنکه کفت با جماعتی قریش بر زنان مستولی بودیم تا که بمدینه
آمدیم زنان انصار جواب شوهران می کفتند زنان ما نیز آن شیوه از ایشان فرا کرفتند تا یک روز
اتفاق افتاد مرا که با زنان کفت و کوئی شد مرا جواب داد بر من سخت آمد کفت ترا این سخت می آید
بر دکتر از تا زنان جواب میدهند کفتم آن کیست کفت رسول خدای را عجب آمد نزدیک حفصه رفتم
و کفتم شما جواب رسول میدهید کفت آری و باشد که یک شبانروز از وی هجران کنیم کفتم
نترسید که خشم خدای بر شما فرود آید بکرید تا نیز جواب رسول ندهید و بر وی اقتراح نکنید و اکر
ترا چیزی باید از من بخواه تا روزی اتفاق افتاد که خبر آوردند مارا که قبیله غسان اسپانرا نعل می زنند
تا بغزا ما آیند مرا همسایه بود انصاری نماز شام وی را کفتم که خبر داری که حادثه عظیم افتاده است

کفت آن

کیان بوونددم

کفت آن چیست کفتم غسان قصد حرب ما دارند کفت و این عظیم تر حادثه شده است کفتم
آن چیست کفت رسول خدای جمله زنان را طلاق داده است من کفتم این آنست که من حفصه را کفتم
و از من نشنید اکنون نه را فتاد بر دیکر روز بیامدم و حفصه را کفتم رسول شما را طلاق داده است
کفت ندانم الا آنست که از ما مفارقت کرده است و در مشربه ام ابرهیم در فراز است و بیشتر من
بیامدم رسول را غلامی بود سیاه کفتم در رو بکو که عمر بر در است دستوری باشد تا در آید غلام در
رفت و بیرون آمد کفت کفتم جواب نداد من برفتم و بنزدیک منبر بنشستم مرا قرار نبود دیکر باره بیامدم
و غلام را کفتم دستوری خواه در رفت و بیرون آمد کفت کفتم جواب نداد تا سه بار برفتم و باز
آمدم بار سوم دستوری داد در رفتم و سلام کردم رسول بر حصیری خفته بود و آن حصیر در
پهلوی مبارک رسول اثر کرده بود کفتم یا رسول الله زنانرا طلاق داده کفت نه کفتم الله اکبر
و آن حکایت که مرا با زن خود رفت و حفصه بکفتم رسول عم بخندید کفتم یا رسول الله دستوری
باشد تا زمانی در خدمت تو باشم کفت روا باشد من در نکریدم در خانه وی چیزی ندیدم مکر سه
پوست کوسفند کفتم یا رسول الله اکر دعا کنی تا خدای تعالی معیشت بر امت تو فراخ کرداند چنانکه بر
پارسیان و رومیان کرده است اولی از نشست و کفت یا ابن الخطاب تو در شکی نیدانی که ایشان قومی
اند که ایشانرا دنیا معجل کرده است و لذات و طیبات ایشان در دنیاست پس کفتم یا رسول الله
استغفار کن برای ایشان کفت من سوکند خورده ام که یک ماه پیش این زنان نروم عروه از عایشه
کفت من روزی شمردم تا بیست و نه روز بکذشت رسول علیه السلم نزدیک من آمد کفتم یا رسول
الله نه سوکند بر یک ماه خورده بودی کفت آری و ندانی که بیست و نه روز یک ماه باشد آنکه کفت
ای عایشه من ترا چیزی خواهم کفتن بر تو هیچ حرجی نیست که شتاب نکنی تا با پدر و مادر خود بر کفتم
آن چیست این آیات برخواند یَا اَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِاَزْوَاجِکَ اِنْ کُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَیٰوةَ الدُّنْیَا اِلَی قَوْلِهِ اَجْرًا
عَظِیْمًا من کفتم که درین با پدر و مادر مشورت کنم نمیکنم من خدای را و رسول را اختیار کردم و لیکن
ای رسول خدای این ترتیب نکن با دیگر زنان بکوئی رسول کفت کمان بردی که در حفظ اسرار من چون تو
باشم آنکه کفت و ان تظاهرا و اکر هم پشت شوید ای عایشه و حفصه و یکدیکر را یاری دهید در رنجانیدن
رسول و آنچه وی را اندوهکن کرداند وی را نیز یاری دهند بدرستی که خدای تعالی یار
و یاور و متولی کار وی است و اولی تر است بنصرت کردن رسول خود و جبرئیل یار و هم پشت وی است
و ذکر جبرئیل برای تعظیم است و آن مردی صالح جمله مومنان است یا داود و علی ابن ابی طالب است
و این چند روایه از اخبار ما و اخبار مخالفان با اسناد از رسول علیه السلم روایه کرده اند که چون این
آیه آمد رسول عم دست علی عم کرفت و کفت ای مردم صالح مومنان این مرد است و فرشتکان نیز هم یار و یاور

کفت تو مختاری کفتم شورت م

وی اند پس با این همه باد وی را معاون شما یکدیگر را بالیما. وی چیز این دارد عسی ربه ان طلقکن ان
یبدله ازواجا خیرا منکن مسلمات مؤمنات قانتات تائبات عابدات سائحات ثیبات
وابکارا یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم واهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة
علیها ملائکة غلاظ شداد لا یعصون الله ما امرهم ویفعلون ما یؤمرون
یا ایها الذین کفروا لا تعتذروا الیوم انما تجزون ما کنتم تعملون حق تعالی برای تسلی
رسول و برای آن تا زنان او بر وی تحکم نکنند گفت ای زنان رسول شاید که خدای وی چون رسول طلاق
داد وی را بدل دهد عوض شما زنانی که از شما بهتر باشند مسلمانان باشند گردن نهنده فرمان خدای را
و رسول را تصدیق کننده باشند و باور دارنده خدای را و رسول را قیام نماینده کان باشند بطاعت خدای
و رسول وی و فرمان برنده و نماز کننده و باز و فرمان وی رجوع کننده باشند و عبادت کنندگان و
هجرت کنندگان هر کجا که رود با وی روند و گفته اند سائحات یعنی روزه دارندگان باشند بهری
شوی کرده باشند و بهری بکر باشند شوی ناکرده و این آیه دلیلست بر بطلان [illegible] دلیل الخطاب
جا که دلیل الخطاب بکار گیرند لازم آید که زنان پیغمبر باین صفات موصوف نبودند و معلومست
که ایشان بدین صفات بودند پس دلیل الخطاب را اصلی نباشد از آنجا که مودی است باین فساد انگه
خدای تعالی خطاب کرد مؤمنان را و گفت ای گرویدگان و ایمان آوردگان بخدای خویشتن را و اهل
و فرزندان خود را نگاه دارید از آتش دوزخی که آتش انگیز و هیمه آن آدمیان اند و سنگها یعنی کبریت یعنی
آتشی که او را افروختن دیگر بآدمی و سنگ چنانکه آتشی دیگر بهیمه انگیخته میشود بر آن آتش موکل باشند فرشتگان
درشتخوی و باقوت در ایشان حمقی و غلظتی باشد در دل ایشان رافت و رحمت باشد بر آتش دوزخ
و بر ایشان بغایت خشمناک باشند و این فرشتگان زبانیه دوزخ اند عاصی نشوند در خدای با آنچه ایشان را
فرماید و کنند آنچه بدان مامور باشند انگه خطاب کرد با کافران و این خطاب ایشان را روز قیامت باشد
گویند ای کافران و ناگرویدگان امروز هیچ عذر میارید که هیچ عذری نافع است شما را با شما کردیم
در دنیا از فرستادن رسولان و خبر دادن از این روز و آنچه شما را هیچ عذر باقی نگذاشت امروز شما را
جزا دهند بدانچه شما در دنیا کرده اید یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا عسی ربکم
ان یکفر عنکم سیئاتکم ویدخلکم جنات تجری من تحتها الانهار یوم لا یخزی
الله النبی والذین آمنوا معه نورهم یسعی بین ایدیهم وبایمانهم یقولون ربنا اتمم
لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر ای مؤمنان با خدای گردید و از گناهان توبه کنید توبه
نصوح و توبه نصوح آن باشد که مرد باز گناه نشود چنانکه شیر با پستان نرود و ابن معاذ از رسول علیه السلام
روایت کرده است حسن گفت آن باشد که پشیمان شود بر گذشته و بر عزیمت که در آینده باز مثل آن نرود

کلبی

کلبی گفت آن باشد که بدل پشیمان شود و بزبان استغفار کند و تن باز ایستد ذوالنون گفت توبه نصوح
را سه علامت هست کم گفتن است و کم خوردن و کم خفتن شقیق گفت علامت وی سه چیز است مخالفة
الهوی وکثرة البکاء ومکابدة الجوع والظماء سری سقطی گفت آن بود که توبه کند و مردمان را با توبه
خواند چنانکه وی از عذاب بترسد دیگران را از عذاب بترساند جز شرط مسلمانی آنست که مسلمانان آن
خواهی که برای خود خواهی امیرالمؤمنین علی علیه السلم گفت توبه نصوح کنید و بر گذشته پشیمانی خورید
و فرایض گذشته را قضا کنید و رد مظالم کنید و از خصمان خود حلالی خواهید و تنها خود را در طاعت
خدای ضعیف گردانید چنانکه در مخالفة و معصیة وی پرورده اید و تلخی طاعاتش بچشانید چنانکه
شیرینی معصیتش چشانیده اید تا باشد که خدای شما بر شما رحمت کند و گناهان شما را باز پوشد از شما و با
روی شما نیاورد و شما را در بهشتها برد که در زیر درختان آن جویهای آب رود در آن روز که خدای
پیغمبر را شرمسار و رسوا نگرداند و آنان را که با وی باشند و بوی ایمان آورده باشند چنانکه کافران و
منافقان را در آن روز رسوا گرداند و عذاب کند انگه وصف مؤمنان کرد و گفت ایشان عزیز و مکرم
باشند میروند بهشت و نور ایشان یعنی ائمه و پیشوایان ایشان که با ایشان راه یافتند و بافعال ایشان
اقتدا کردند در پیش ایشان میروند بهشت و از جانب راست ایشان و ایشان را در منزلهای
خود از بهشت فرو می آرند و گفته اند طاعات و عبادات در پیش ایشان و از دست راست ایشان
میرود و ایشان میگویند ای خدای ما نور ما را تمام گردان و بیامرز ما را تو آن خدائی که بر همه چیزی قادر
و توانائی و این انگاه گویند که نور منافقان چنانکه در دنیا بوقت مرگ فرو میرد بوقت آنکه بر دو راه
یکی راه بهشت و دیگر راه دوزخ رسند نور ایشان فرو میرد و در ظلمت کفر خود بمانند مؤمنان گویند بار
خدایا نور ما را تمام گردان تا در ظلمت و تاریکی نمانیم چنانکه ایشان ماندند یا ایها النبی جاهد
الکفار والمنافقین واغلظ علیهم ومأواهم جهنم وبئس المصیر ضرب الله
مثلا للذین کفروا امرأت نوح وامرأت لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین
فخانتاهما فلم یغنیا عنهما من الله شیئا وقیل ادخلا النار مع الداخلین ای پیغمبر با رفعت
جهاد کن با کافران بشمشیر و قتال با منافقان بحجت و جدال قتاده گفت با منافقان باقامت حدود چه
گفت [illegible] حدود در آن وقت بر منافقان میرفت برای آنکه ایشان بودند که ارتکاب میکردند گناهی را
که بآن مستوجب حد میگشتند و با ایشان ای محمد درشتی کن و نرم جانبی در باقی کن و هیچ مسامحت و ابقا
مکن در جهاد و اقامت حدود که ماوی و مال ایشان دوزخ است و بد جای بازگشتن است دوزخ ایشان را
انگه مثل زد کافران و منافقان را در آنکه ایشان را عقوبت کنند و هیچ محابا و ابقا نکنند و بعلاقه نسب و سبب
ایشان اعتبار نکنند بحال زن نوح و زن لوط که ایشان در تحت امر و فرمان دو بنده از بندگان

صالح نابودندیکی نوح و دیکر لوط و در خانه این بودند یکی که زن نوح بود نام او واعله بود و زن لوط را واهله بود ایشان هر دو با شوهران خود خیانت کردند و این خیانت زنا نبود خیانت زن نوح آن بود که او قوم نوح را گفتی که تا سخن وی نشنوید و اعتقاد نکنید که او دیوانه است احوال وی بر بهر دوام کره هموانه بر وی مطلع باشم شب و روز و اگر کسی در خفیه نوح ایمان آوردی بر منی و جباران کفار خبر کردی وی را بزدندی و عذاب کردندی و خیانت زن لوط آن بود که قوم خود را خبر دادی که بیون مهمان و غریبان نزدیک وی بیامدندی و مهمان را دیگر داشتندی و آن قوم آن معامله با غریبان کردندی و این هر دو زن چون کافر بوده‌اند و بقول ابن عباس منافق بودند قربت و نزدیکی ایشان این دو پیغمبر ایشان را کفایت نکرد و سودی نداشت از عذاب خدای هیچ چیز دیگر دیگر انجام سود ندارد ایشان را گویند روز قیامت با کشندگان در آتش دوزخ با اهل دوزخ روید وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتُبِهِ وَكَانَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ خدای تبارک و تعالی مثلی زد و داستانی بیان کرد برای کسانی که ایمان آورده‌اند بزن فرعون آسیه بنت مزاحم در آنکه در صلت ایشان کافران زیانی ندارد و نزدیکی ایشان بخدا نقص نکرد تا نکند چنانکه منزلت و مرتبه آسیه را هیچ زیان نداشت بودن او در حباله کافری که دعوی خدائی کرد و او انا ربکم الاعلی در عالم فاش کرد ابتدا آسیه در وقتی که ساحران سحر خود بنمودند و موسی علیه السلم عصا بینداخت عصا اژدها گشت و آنچه ایشان ساخته بودند انجاد وها همه فرو برد وی ایمان آورد و مدتی ایمان خود از فرعون پنهان داشت چون فرعون بر وی مطلع گشت فرمود وی را کافر بر کرده بر نکردید فرعون بفرمود تا وی را چهار میخ کردند در آفتاب انکه بفرمود تا سنکی عظیم بیاورند تا بروی زنند چون آن سنک بیاوردند رخ بالا بر دو گفت رب ابن لی عندک بیتا فی الجنة یعنی خدایا برای من در بهشت خانه بساز خدای تعالی در آن حال حجاب برداشت تا در بهشت خانه بدید از دری سفید بیک پاره که برای وی ساخته بود وی خوش دل گشت انکه خدای تعالی جان وی برداشت پیش از انکه سنک بر وی زنند چون سنک بر وی زدند بر تن دید نی روح هیچ المی و رنجی بوی نرسید و هم درین دعا گفت و نجنی را نجات ده و برهان از نفس پلید فرعون و عمل کفر و ظلم و عذاب وی که نکا را نی جرمی و برهان مرا ازین قوم ظالمان و بیدادکاران که قوم فرعون‌اند از قبطیان و همچنین مثل زد بمریم دختر عمران که او خود را نگاه داشت و اندام خود را از فساد و بدنامی مادر دمیدیم در او از روح خود و آن جبرئیل بود علیه السلم که پاسه و باد در آستین وی دمید و گفته کرد در کریبان

الجزء التاسع والعشرون

وی در حال آبستن گشت بعیسی و برای آن روح را با خود اضافت کرد که آن فعلی بود که جز مقدور وی نبود که از باد دهن جبرئیل علیه السلم عیسی را بیافرید و مریم تصدیق کرد و باور داشت کلمات خود را و این کلمات آنست که خدای با آن سخن گفت و بر پیغمبران وحی کتابهای خدایرا که فرستاده بود بر پیغمبران و او از جمله مطیعان و نماز و دعا کنندگان بود و برای آن من القانتین گفت که وی را قوت مردان بود در عبادت خدای رسول علیه السلم گفت مردان بسیار کامل شدند و از زنان کم کامل شد الا چهار مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد علیهما السلام و درین دو مثل که خدای تعالی زده تعریض است عائشه را و حفصه را تحذیر است ایشان را بر بحث ترین وجهی برای آنکه در وی ذکر کفر کرده است و اشارتست بانکه ایشان اعتقاد نکنند بران که زنان رسول خدای‌اند که آن فضل ایشان را سود نکند الا وقتی که ایشان مؤمنه باشند چنانکه زن نوح و لوط را سود نکرد و تعریض و تحذیر حفصه را بیشترست برای آنکه افشاء سر رسول او کرد سوره الملک مکی است و سی آیت است عبد الله عباس روایت کرد که رسول علیه السلم گفته است که در قرآن سورتی است من خواستمی که در دل هر مؤمنی بودی و آن سورة الملک است عبد الله مسعود گفت چون بنده را در گور نهند فرشتگان عذاب از قبل پای او در آیند فرشتگان رحمت گویند شما را بروی سبیلی نیست که او در شبها سورة الملک برخاستی اسرار بانو وی آیند گویند شما را بروی راه نیست که او در شبها سورة الملک بسیار خواندی است انکه گفت این سوره مانعست از عذاب گور و این سوره را در توریت هم سورة الملک خوانند هر که او را در شب بخواند خود را ثواب بسیار حاصل کرده اند

بسم الله الرحمن الرحیم

تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَٰنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَىٰ مِنْ فُطُورٍ ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ بزرگست و بزرگوار آن آفریدگاری که منفردست بدوام و بقا متعالی است لم یزل باقی است لا یزال وجود وی را ابتدا نیست و دوام وی را انتها نه ثابت است که ثبوت جمله اشیا باوست و برکات آسمان و زمین از او پادشاهی است که ملک او را زوال نیست و پادشاهی وی را اعتزال و انتقال نه ملک و پادشاهی بر قدرت اوست و بامر و فرمان و ملک آفرید و در قبضه قدرت و دست تصرف خود بکی دارد چنانکه میخواهد بایجاد و اعدام و زیاده و نقصان داد بر همه چیزی قادرست از آنچه در تحت قدرت آید و مستحیل الوجود باشد چنانکه بر ایجاد قادرست بر اعدام قادرست مرک آفریده چون تا معلوم شود که قادرست

برتنی و برصفتی وی از آنجا که اگر مرگ معنی بودی ضد حیوة بودی و مذهب ابو القاسم نخعی و اشعری و
بخارا آنست که مرگ معنی است ضد حیوة و حقیقت معنی خلق موت آنست که فعلی کند که عند آن حیوة
منتفی گردد از تخریب بنیه و ترجیح بعضی معانی بر بعضی از آنچه حیوة محتاج وی باشد از حرارة
و برودة و رطوبة و یبوسة و مذهب درست اینست و برای این گفتیم که او معنی نیست که حکمی صادر
نیست از و که استدلال توان کرد بر او و بر آنکه او معنی است و هیچ طریقی باشد باثبات او اثبات کرده
موقتی بود بجهالة اوست آن خدائی که بیافرید مرگ و زندگانی را ذکر مرگ مقدم داشت برای
آنکه بقهر نزدیکتر است و تا مکلفان متعظ شوند و بدانند که این حیوة را مرگ در عقب است و
مرجع با مرگ خواهد بود تا دل بر مرگ نهند و کار وی ساخته کردانند بعضی دیگر گفته اند برای آن
تقدیم کرد که او مقدم است بر حیوة که خاک و نطفه و آن چیزها که احیا را از و آفرید همه موات و جماد
بودند آنگه حیوة در و آفرید از عبد الله عباس روایة کردند که خدای تعالی مرگ را بر صورت گبشی
سیاه سفید آفرید بهیچ چیز گذر نکند الا بمیرد و حیوة را بر صورة اسپی مادیان آفرید ابلق
بهیچ چیز گذر نکند الا که زنده شود و او آنست که جبرئیل عم بر وی نشسته بود چون سامری
وی را بدید و خاک از پی وی برگرفت در شکم گوساله زرین انداخت تا بانگ آمد این چرا کرده
شده بر سبیل تمثیل باشد گفت برای آن آفرید مرگ و زندگانی تا بیازماید شما را و امتحان کند تا کدام
کس است از شما که نیکوکارتر است حق تعالی اطلاق و تخلیه و تمکین و تخییر را بر سبیل توسع و مجاز امتحان
خوانده است برای آنکه این فعلها با مکلفان صورت امتحان دارد یعنی خدا شما را حق داد که با وجود
آن کاری تواند کردن و مرگ را بر شما مسلط کرد آید تا داعی باشد شما را باختیار کردن عمل نیکو برای
آنکه و رای مرگ بعث و جزا باشد و اوست آن خدائی که عزیز است و غالب نکوهند او را آنکس که عمل بد
کند از انتقام کشیدن آمرزنده است کسی را که بروی تفضل کند از عاصیان و بدکرداران از رسول
علیه السلم روایة است فی قوله تعالی لیبلوکم ایکم احسن عملا احسن عقلا واورع عن محارم الله
واسرع الی طاعة الله یعنی تا اختیار کند شما را تا که عاقلتر است و پرهیزکارتر است و طاعة دارتر است
فضیل عیاض گفت تا عمل کدام خالصتر است و صوابتر که اگر خالص باشد و مشوب باشد بریا
آن عمل هیچ نبود چنان باشد که خدای تعالی فرموده باشد پس لابد باید که عمل صالح و جامع باشد این
وصف را که اخلاص و صواب است او آنکه بر سر عمر با دید باشد آن خدائی که بیافرید است آسمانها طبقه
بر زبر طبقه دیگر نبینی تو در آفرینش خدای تعالی که صفتا و بخشش است هیچ تفاوتی و اختلافی
نه از روی حکمة و نه از روی نظر بلکه جمله مستقیم باشد و راست و در اتفاق و احکام هم مساوی
باشد بنگر در آسمانها تا هیچ کان بینی و زیادتی و فصله می یابی پس باز گردان چشم خود را و بنگر دیگر

باره تا هیچ فطوری و شکافی و کژی می بینی پس باز گردان چشم خود را و بنگر دیگر بار خود را
دوباره درین آسمانها و نیک تصفح و تتبع کن تا هیچ عیبی و خللی می یابی اگر بسیار بنگری و نظر خود دیگر کرد
کردانی چشم تو بتو باز گرده نظر او کند و خسته و مانده گشته و رنجور شده و در آسمانها هیچ خللی و
تفاوتی نیافته کعب الاحبار گفت آسمان دنیا موجی است مکفوف و دوم از سنگی سفید است و سوم
از آهن و چهارم از مس و پنجم از سیم و ششم از زر و هفتم از یاقوت سرخ و از آسمان هفتم تا
بعرش هفت حجابست میان هر حجابی بیابانها و صحراهاست از نور و نام آن فرشته که بر حجابها
موکلست قیطاطروس است ولقد زینا السماء الدنیا بمصابیح وجعلناها رجوما للشیاطین
واعتدنا لهم عذاب السعیر وللذین کفروا بربهم عذاب جهنم وبئس المصیر اذا
القوا فیها سمعوا لها شهیقا وهی تفور تکاد تمیز من الغیظ کلما القی فیها فوج سألهم
خزنتها الم یأتکم نذیر قالوا بلی قد جاءنا نذیر فکذبنا وقلنا ما نزل الله من
شیء ان انتم الا فی ضلال کبیر وقالوا لو کنا نسمع او نعقل ما کنا فی اصحاب
السعیر فاعترفوا بذنبهم فسحقا لاصحاب السعیر ما این آسمان دنیا را که نزدیکتر است بیاراستیم
و مزین کرده ایم بستارگان که در روشنائی مانند چراغهای درفشانند چون چراغها بآسمان در
روشنی و ما آنچه منفصل میشود از نور این کواکب چون پاره آتش کردیم تا شیاطین انداخته شود چنانکه
شعله آتش را از آتش جدا کنند یا خود از نور وی آتش در گیرند و بجائی برند و آن آتش خود بر جای باشد
شیاطین چون قصد استراق کنند و خواهند که سخن اهل آسمان بدزدند ایشان را بآن آتش بسوزیم که
بایشان اندازیم و خود بساخته ایم برای شیاطین در دوزخ عذاب آتش افروخته و گفته اند مراد بشیاطین
منجمانند یعنی ما این ستارگان را ظنونی و گمانی نصب کردیم که ایشان این ستارگان و حرکات ایشان
گمانها برند و از ظن و گمان دیگران را خبر دهند آنگه گفت آنانرا که بخدای کافر شدند عذاب دوزخست
و بد جای بازگشتنست دوزخ دوزخیان را و کافران را چون ایشان را در دوزخ اندازند چنانکه هیمه در
آتش اندازند ایشان مر آن آتش را شنوند آوازی منکر چنانکه از آتش برون آید آواز شوند در حال سوختن
و دعا بود که مراد این بود که ایشان از اهل دوزخ آوازی شنوند مانند آواز خر چنانکه در دیگر آیه
گفت لهم فیها زفیر و شهیق و آتش دوزخ بجوشد و ایشان را از قعر دوزخ بر بالا می اندازد و از بالا
بقعر دوزخ میبرد چنانکه دیگی بآتش تحت جوشد آنچه در وی بود بالا آرد و از بالا بزیر برد دوزخ از
خشمی که وی را باشد بر دوزخیان نزدیک باشد که پاره شود و از یکدیگر جدا شود و این عبارتست از شدة
خشم یعنی از خشم چنان بر آید باشد تا بحدی که نزدیک باشد که شکافته شود و شاید که مراد
خشم خزنه دوزخ باشد آنگه گفت هر گه که در دوزخ اندازند گروهی را از کافران خازنان دوزخ

برسبیل توبیخ وملامت از ایشان پرسند که هیچ پیغمبر بیم کننده ازین روز واین عذاب شما
نیامد وشما را خبر نداد ایشان جواب دهند وگویند بلی آمد بما ومارا خبر داد ما باور نداشتیم وتکذیب ایشان
کردیم وگفتیم خدای هیچ چیز نفرستاد وشما این که دعوی میکنید که خدای فرستاده است دروغ
میگوئید نیستید شما الا در ضلالت وگمراهی بزرگ وشاید که این سخن فرشتگان باشد که ایشان را
گویند بنوعی شما در دنیا الا در ضلال بزرگ وَقَالُوا وگفتند یعنی گویند این کافران دوزخی بر
سبیل لهف وتحسر ای دریغ اگر ما گفتار پیغمبر بشنیدمی وبدانستمی آنچه رسولان گفتند وکار بستمی
ما از اهل دوزخ نبودمی پس ایشان معترف شوند بگناه خود ومقر آیند وگویند ما کردیم وازما بود
پس اگر چنان بودی که مجبره میگویند بایستی که ایشان معترف نشدندی وگفتندی که ما گناه نکردیم
وازما نبود تو کردی ایشان معترف شوند بگناه واعتراف ایشان ایشان را سود نکند آنگه گفت هلاکت باد اصحاب
دوزخ را ودور ماندن از رحمت حق بعید چه گفت سحق نام وادی است در دوزخ ابن عباس گفت روز
قیامت مردی را بیارند تا بدوزخ برند دوزخ ازو منقبض شود حق تعالی گوید چه بود ترا گوید بار خدایا
او بسیار از من پناه با تو دادی گوید رها کنید وی را دیگری را بیارند چون بکنار دوزخ رسد گوید بار
خدایا گمان من بتو نه این بود گوید گمان تو چه بود گوید آنکه برمن رحمت کنی حق تعالی گوید رها کنید وی را
دیگری را بیارند از آتش شهیقی ونفیری بر آید که اهل عرصات همه از آن بترسند إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ
بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ
الصُّدُورِ أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ آنانکه از خدای ترسند در حالی که خلوت بود
ایشان را واز مردمان غایب باشد وکس ایشان را نبیند ایشان از ترس خدا ترک واجب نکنند وارتکاب
قبایح ومعاصی نکنند ایشان را آمرزش باشد از خدای عز وجل وثوابی بزرگ وبندگان اگر خواهید گفتار
خود پوشیده کردانید وآهسته گوید واگر خواهید آشکارا کنید وبلند گوید خدای تعالی از آن تعالی و
تقدس نیست چنانکه آواز بلند شنود آواز پوشیده شنود واین هردو نزدیک وی یکسانست او بآنچه
در سینها است از ضمائر وسرائر شناسد وداند مفسران گفتند که مشرکان پیغمبر را ناسزا گفتندی خدای
تعالی رسول را از گفتار ایشان خبر دادی رسول با ایشان گفتی که چنین وچنین گفته اید ایشان را گمان افتادی
که مگر سخن ایشان کسی شنیده است وبا وی نقل کرده چون سخن گفتندی اسروا این سخن آهسته گوید
تا کسی نشنود خدای تعالی این آیات فرستاد گفت اگر آهسته گوید واگر بلند میشنوم ومیدانم هم آنکسی که
شمارا آفریده اقوال وافعال شمارا نداند چون مخلوق را داند احوال واقوال مخلوق اوست آن خدای
که با لطف است ودقیق عالمست وآگاه بآنچه ظاهر است وباطن سبب گفت مردی در شبی از شبها در میان
درختان میرفت بادی سخت برآمد واز هر درختی برگی بیفتاد وفی آمد در خاطر او بگذشت آیا خدای

که چند

که چند برگ ازین درختان فتاده است هاتفی آواز داد أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ
هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ
أَأَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمُ الْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ أَمْ أَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ
أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ
اوست آن خدائی که زمین را برای شما رام کرده ونرم کردانید ومسخر شما کرده تا چنانکه شما را می باید روی
میروید ومی نشینید وتصرف میکنید تا آنجا از وی صعبت ودشواری نباشد بر شما آسان
کردانید پس بروید در مناکب زمین وکوههای وی واین عبارتست از غایت تذلیل زمین مجاهد گفت
مراد راههاست در میان کوهها یعنی بیابانها که آن منزلهاست جوانب اطراف آن وغیر آن بر شما
آسان کردیم بسبب راهها که در میان کوهها پدید کردیم وبخورید از نعمتها ما آنچه روزی شما کرده ام
از روزی خدای بخورید وبا وی خواهد بودن حشر شما وبرانگیختن از گورها از شما پرسند تا شکر این
نعمتها گذارده اید یا نه آنگه تهدید کرد کسانی را که نعمت خدای بخورند وشکر نعمت نکنند وگفت
هیچ ایمن شدید شما از آن خدای که ملکوت وپادشاهی در آسمانست وتخصیص آسمان برای آن کرد
که از دست تصرف دیگران دورست وگفته اند برای آن گفت که مشرکان گفتندی الله خدای
آسمانست واصنام خدایان زمین اند گفت از خدای آسمان برغم شما چگونه ایمن شده اید از آنکه شما
را بزمین فرو برد چون زمان وی برسد همی ناگاه چنین تو زمین را که در حرکت آید واهل زمین را فرو برد
حق تعالی از جهت ومکان منزه است برای آنکه این صفت اجسام باشد وخدای تعالی خالق اجسام است
اما اشارت مردم در وقت دعا بآسمان برای آنست که آسمان محل وحی است ومنزل انظارست ومحل
قدس است جای مقدسانست ومعدن برکت چنانکه فرمود وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ
یا خود از آنجا ایمن شده اید از آنکه بادی سخت که سنگ ریزه آرد بر شما فرو فرستد وشما آن باد هلاک
شوید چنانکه قوم لوط هلاک شدند پس آنگه شما بدانید که چگونه باشد بیم کردن من شما را بعذاب
اما در آن وقت آن دانستن شما را هیچ سود نکند آنگه رسول را دلخوشی داد وکافران را تهدید کرد
آنگه گفت چنانکه تا تکذیب میکنند این کافران بدرستی که پیش از ایشان کافران پیغمبران خود را
تکذیب کردند ما بر ایشان انکار کردیم ونعمتهای خود از ایشان بستدیم وعذاب استیصال فرستادیم
پس آنگه چگونه بود انکار کردن ما ایشان را بعذاب أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَّاتٍ وَيَقْبِضْنَ
مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ أَمَّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ يَنْصُرُكُمْ
مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ إِنِ الْكَافِرُونَ إِلَّا فِي غُرُورٍ أَمَّنْ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ بَلْ لَجُّوا
فِي عُتُوٍّ وَنُفُورٍ أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

می نگرید و نمی بینید چندین مرغانی را که بر زبر ایشان در هوا گشاده اند و در هوا معلق بالها گسترده می پرند و گاه بالها را هم گرفته گاهی در بالهای ایشان قبض و گاهی بسط ایشان را معلق در میان هوا نگاه نمیدارد هیچ کس مگر خدای تعالی بقدرت خود و او بهمه چیزی بیناست و دانا تدبیر هر مخلوقی بر حسب صلاح وی میکند یا کیست آنکس که لشکر شماست یعنی آنکه دارنده شماست چنانکه لشکر پادشاه را نگاه دارد و یاری کند یعنی آنکس که بوی اشارت کنید و گویید که اوست نگاه دارنده شما بیاری شما از جز خدای یا خود خدای است چون نه نیز کاری از شما جدا میکند چگونه غیر وی را می پرستید و چون خدای شما را نجی رساند بتان دفع نتوانند کردن چرا باید پرستیدن ایشان را انگاه گفت این کافران نیستند الا در غروری و فریبی از شیاطین در پرستیدن بتان یا کیست آنکس که شما را روزی میدهد چون خدای روزی ان شما باز گیرد هر کی این بتان توانند که شما را روزی دهند نتوانند پس چون امر شما خداست و روزی دهنده شما خداست چرا پرستید آنکه خبر داد از عناد کافران و جحود ایشان و گفت که ایشان لجاج و ستیزه میکنند در عصیان و طغیان و رسیدن از فرمان خدای جهان انکه مثل زد مومن و کافر را و گفت ای آنکس که میرود در حالی که بر روی در آینده باشد از آن سبب که بر بی راه رود در می افتد او چنان باشد که کسی که میرود بر راه راست و او را هیچ عثرتی واقع نباشد آن شخص راه یافته تر باشد یا این حال وی بهتر باشد یا حال این قتاده گفت مراد آنست که کافران را بعقوبات بر افکنند ایشان که میروند بر روی در دوزخ می افتند و مومنان بقدم خود براه مت کالبرق الخاطف میگذرند قُلْ هُوَ الَّذِي أَنشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِندَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَٰذَا الَّذِي كُنتُم بِهِ تَدَّعُونَ اگر ایشان جواب ندهند و نگویند که اصل وارزق ما خداست تو ای محمد بگو که اصل شما و رازق شما خداست که شما را بیافرید و از عدم بوجود آورد و شما را گوشهای شنوا و چشمهای بینا و دلهای دانا بدید کرد و بیافرید اندک شکر میکنید شما این نعمت خدا را یعنی شکر نمیگویید بگو که او آنکسی است که بیافرید شما را در زمین و پرورانید و بمیرانید و شما را برانگیزانند و با حضرت وی جمع کند تا جزاء هر کی بر وفق کردارش بدهند انگاه کافران خبر داد آنچه ایشان گفتند گفت میگویند ای محمد این وعده که تو ما را میدهی قیامت کی خواهد بودن اگر راست میگویی که خواهد بودن تو جواب ده ایشان را و بگو که علم آن نزدیک خداست وی میداند که کی خواهد بودن من بمعرفت

بیم کننده پیش نیستم کار من ابلاغ است اعلم غیب الهی نیست انگه خدای خبر داد از حال ایشان چون مشاهده آن کنند گفت چون کافران آن وعده نزدیک ببینند و روز قیامت را و اهوال آنرا مشاهده کنند روبهای ایشان سیاه کرده و کار ایشان تباه کرده و اثر کابه و اندوه و محنت بر روی ایشان پدید آید و ایشان را گویند این آنست که شما آنرا بدروغ میداشتید و انکار میکردید قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكَنِيَ اللَّهُ وَمَن مَّعِيَ أَوْ رَحِمَنَا فَمَن يُجِيرُ الْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ قُلْ هُوَ الرَّحْمَٰنُ آمَنَّا بِهِ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَن يَأْتِيكُم بِمَاءٍ مَّعِينٍ کافران تمنا هلاکت پیغمبر و مومنان میکردند و میگفتند که ما منتظریم و چشم حادثه میداریم که بایشان رسد و نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ خدای تعالی رسول را فرموده در این دیگر که بگو ایشان را که چشم دارید و منتظر می باشید که ما نیز منتظریم واقعه و حادثه شما را چنانکه گفت قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُم مِّنَ الْمُتَرَبِّصِينَ و در این آیه گفت بگو ایشان را اگر هلاک کند مرا خدای و آنها که با منند از مومنان چنانکه شما تمنا میکنید ما از بن زندان دنیا خلاص یابیم یا از کشته ما بهشت باشد یا اگر بر ما رحمت کند یا انکه اجال ما دیر داده و در مرگ ما تاخیر کند که کافران از عذابی دردناک که از آن معنی و پهرهی نیست شما را که نگاه دارد و کرنهار دهد شما هلاکت ما مطلبید و در ان فوز و ظفر و سعادة ماست و شما خود در هلاکی گرفتار شوید که از ان هلاکت هیچ نجاتی نخواهد بودن شما را اگر خدای شما بر ما رحمت کند با مهال و نصرت بر شما شما را که زنهار دهد از کشته شدن بر دست ما و که نصرت کند بگوی ای محمد که اوست آن خدای که نعمت وی عامست بر جمله خلق تو ما بوی ایمان آورده ایم و توکل بر کرم وی کرده ایم نه بر غیر وی با این هم می پندارید که ما بر ضلالتیم نه چنین باشد و چون پر شما که بیاید و معلوم شما گردد که بود آنکه او در ضلالتی هویدا بود ما بودیم یا شما بودید بگو ای محمد این کافران را هیچ می بینید اگر این آب شما بر زمین فرو شود و از وی اثری نماند کلبی و مقاتل گفتند مراد زمزم است و چاه میمون و آن چاهی است عادی و قدیم دیگران گفتند مراد جنس است گفت بگو که این آن را اگر خدای بر زمین فرو برد که باشد که این آب را بیرون آرد برای شما و بر روی زمین ظاهر و روان گرداند آورده اند که یکی از جمله زنادقه میگذشت یکی این آیه میخواند وی گفت رجال شداد و معاول حداد مردان با قوة و کلنگهای تیز باید که بیرون آرند او بنشست آب سیاه در چشم وی آمد طنی می شنید که میگفت بیاد آن مردان سخت و کلنگهای تیز تا این بگشایند سورة القلم بگفت پنجاه و دو آیه است از رسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله روایتست که هر که این سوره بخواند خدای تعالی ویرا ثواب آنان بدهد که خوی خوش دارند صادق گفت هر که در نمازی فریضه یا نافله بخواند خدای ویرا ایمن کرداند از درویشی و فشار گور

وإن لك لأجرا غير ممنون

بسم الله الرحمن الرحیم

ن والقلم وما یسطرون ما انت بنعمة ربک بمجنون وانک لعلی خلق عظیم فستبصر ویبصرون بایکم المفتون ان ربک هو اعلم بمن ضل عن سبیله وهو اعلم بالمهتدین

خدای تبارک وتعالی درین سورت سوگند یاد کرده است بنون و بقلم
و بآنچه نویسند نون گفته اند دوات است وقلم اینست که بوی چیزی می نویسند خدای تعظیم
باین دوات وقلم سوگند خورد از محمد باقر ع روایتست که نون نام جوئی است در بهشت
خدای تعالی وی را گفت کن مدادا مداد خواهد بود تا روز قیامت ابن عباس گفت نون آن ماهی است
که زمین بر پشت وی نهاده اند گفت اول چیزی که خدا آفرید قلم بود بر لوح برفت بآنچه خواست
بودن انگه بخاری از آب برآمد از آن بخار آسمان بیافرید آنگه نون را بیافرید و بر پشت وی بنهاد
نون بجنبید و زمین را بجنبانید خدای تعالی کوهها را بیافرید و میخ زمین کرد انگه این آیه
بخواند که ن والقلم وما یسطرون کلبی و مقاتل گفتند نام آن ماهی بهموت امیر المؤمنین علی
علیه السلام گفت لبهوت در بعضی اخبار گفته است ما لی اراکم کلکم سکوتا والله ربی خلق البهموتا
و در یاران اخبار گفته اند خدای تعالی جل جلاله چون زمین را بیافرید و بشکافت آنرا هفت زمین کرد
فرشته را بیافرید تا این هفت زمین بر دوش گرفت و دستها بکشید یکی بمشرق رسید و یکی بمغرب
و برای قرار قدم وی گاوی از فردوس بفرستاد او را چهل هزار سر و چهل هزار پا بود قدم آن
فرشته بر کوهان وی قرار نگرفت پاره یاقوت فرستاد و آنرا بر پشت گاو نهاد و قدم فرشته بر آن
یاقوت نهاد که نا فزونی پانصد ساله راه بود قدم وی قرار گرفت قوایم گاو را جای قرار نبود خدای
تعالی سنگی سبز فرستاد که نا فزونی بر حد کنافه هفت آسمان و هفت زمین قوایم گاو بر آن
سنگ قرار گرفت و آن سنگ آنست که لقمن پسر خود را گفت یا بنی انها ان تک مثقال حبة من
خردل فتکن فی صخرة صخره را جای قرار نبود خدای تعالی نون را یعنی ماهی را بیافرید عظیم بزرگ
و آن سنگ بر پشت وی نهاد و جمله اندام وی خالی باند و آن ماهی بر روی آبست و آب بر
بادست و باد بر قدرت خدای کعب الاحبار گفت که ماهی بوسوسه ابلیس قصد کرد تا بجنبد
و آنچه بر پشت وی است بیندازد خدای تعالی جانوری را بفرستاد تا در بینی وی شد و بدماغ
وی رسید او در خدای تعالی بنالید و زبان او تا بیرون آید و در برابر وی بنشست تا دیگر هرگز
جنبیدن نکند عکرمه از ابن عباس روایت کرد که نون آخر حروف رحمن است و مجموع الر و حم و
ن که اوایل این سه سوره است جمع کنی الرحمن باشد معاویة بن قره روایت کرد که نون لوحیست
از نور و در خبر است که اول چیزی که خدای آفرید قلم بود بنظر هیبت در وی نگاه کرد بشکافت

هو اعلم

انکه زمین بیافرید

واورا

ن

و او را گفت برو گفت بچه برویم گفت بهر چه خواهد بودن تا روز قیامت او بر لوح برفت و
ذلک قوله علیه السلم جری القلم بما هو کائن ما خط فی اللوح و گفته اند مراد بنون و قلم
خط و کتابت که خدای تعالی باین منت نهاده است و گفته است علم بالقلم ابن هیثم گفت
انجلالت قلم آنست که هیچ کتاب نخست خدای را الا که بقلم نوشتند و گفتند بیان دواتست
بیان زبان و بیان شان زبان مختی شود بمرور اعوام و بیان شان باقی ماند و قوام دین و دنیا
بدو چیز است بقلم و شمشیر و قلم زبردست شمشیر است چنانکه شاعر گفت ان یخدم القلم
السیف الذی خضعت له الرقاب ودانت دونه الامم فالموت والموت لا شیء یعادله ما زال
یتبع ما یجری به القلم کذا قضاء الله للاقلام مذ بریت ان السیوف لها مذ ارهفت خدم خدای سبحانه
وتعالی باین ماهی و باین قلم یا باین دوات و قلم که ذکر کرده آمد قسم کرد و گفت بجریده قلم
و آنچه نویسند کان می نویسند از فرشتگان و غیر ایشان از کتب تو که محمدی در آن حال که معنی
و کرم بنعمت خدای خود دیوانه نیستی چنانکه کافران در حق تو گفتند و جنون بتو حواله کردند و با
تو گفتند یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون و ترا است در تحمل اعباء رسالت و قیام نمودن
بمواجب آن مزدی ناکاسته و ثوابی نامنقطع و تو بر خویی بزرگوار و نیکویی خدای تعالی تعظیم
خلق رسول کرد و وی را بران مدح گفت از بسیاری تحمل کردن رنجهایی را که از قوم خود می
کشید و برای آنکه مؤدب بود بادب خدای تعالی قوله خذ العفو وامر بالعرف واعرض عن
الجاهلین و برای آن خلق او را عظیم خواند که کاینات در چشم او حقیر آمد چون شب
معراج همه بر وی عرضه کردند وی در هیچکدام ننگرید ما زاغ البصر وما طغی و برای
آنکه جامع مکارم اخلاق بود و گفت بعثت لاتمم مکارم الاخلاق تا تمام کنم و گفت ادبنی
ربی فاحسن تادیبی خدای من مرا ادب آموخت و نیکو آموخت با آنکه خوی خوش داشت همه
را بخوی خوش فرمود انکم لن تسعوا الناس باموالکم فسعوهم باخلاقکم بمالهای شما
بهمه مردمان نرسانید و گفت که مرد مؤمن بخوی نیکو درجه کسی یابد که همه روز روزه دارد و
همه شب قیام کند ابو الدردا از رسول روایت کرد که بر شما باد بخوی نیکو که هیچ چیزی بر ترازوی
حسنات گرانبارتر از خوی نیکو نباشد ابن قضاعه از پدر انس از امیر المؤمنین از رسول علیهم السلام
روایت کرد که بر شما باد بخوی نیکو که مرد نیکو خلق در بهشت باشد و از خوی بد دوری کنید
که مرد بدخوی در دوزخ باشد ابو هریره از رسول ع روایت کرد احبکم الی الله احسنکم
اخلاقا الموطئون اکنافا الذین یالفون ویؤلفون دوست داشترین کسی از شما نزدیک خدای
آنانند که ایشان نیکوخوی تر و سهل جانب تر باشند با مردم الفت گیرند و با ایشان و مردمان

با ایشان الفت گیرید و از شما آنرا دشمن تر دارد که سخن چینی کند و میان دوستان
جدائی اندازند و عثرات بی کاهان جویند آنکه گفت ترا ای محمد صلعم مومنان را دیوانه و مفتون
میخوانند نفسه دیوانگی زود بود که تو بینی و ایشان هم بینند که دیوانه شما اید یا ایشانند و
بدانید که فتنه جنون با ایشان است یا با شما شماید که مستحق این اسم اید یا ایشانند و این تعریض
است با بوجهل و ولید مغیره از ضحاک روایت کرده اند که چون قریش دیدند که رسول
تقدیم علی ابن ابی طالب علیه السلم کرد و ویرا بر جمله صحابه تفضیل نهاد گفتند که محمد دیوانه وی شده
است و در فتنه وی افتاده خدای تعالی این آیات بر ایشان رد کرد که فرستاد و گفت نٓ وَ
الْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ تا اینجا که إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ یعنی
که خدای تو عالمتر است بدیوانگان بر حقیقت و ایشان آنانند که از راه خدای بگشته اند و گمراه
شده که از سر ضلالت و گمراهی ترا دیوانه و مفتون خوانند و او عالم و داناترست با آنکه عاقلان
بر حقیقت اند و ایشان آنانند که راه یافته اند یعنی تو و یاران و دوستان و در تحت ایشان علی ابن ابی طالب
فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ هَمَّازٍ مَشَّاءٍ
بِنَمِيمٍ مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ عُتُلٍّ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ
آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ خطاب کرد رسول را و همه امت درین خطاب داخل اند و گفت
فرمان مبر ای محمد این جماعت کافران را که ترا تکذیب میکنند و آیات ما را باور نمیدارند و
تصدیق نمیکنند و ترا دعوت میکنند با دین خود و با دین پدران خود و میخواهند که تو
با ایشان مداهنه کنی تا ایشان نیز با تو مداهنه کنند و کافر شوی چنانکه ایشان
کافر شدند و این آیه مانند آن آیت است که گفت وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا وی می
خواهند که تو با ایشان نرمی کنی تا ایشان با تو نرمی کنند ایشانرا فرمان مبر و خاصه هر مردی را
سوگند بسیار خورنده باطل طاعت مدار خدای تعالی از سوگند بسیار خوردن نهی
کرده است که هر که سوگند بسیار خورده بخدای استهانت کرده باشد و او خود خوار و حقیر باشد
گفته اند که موصوف باین صفات ولید مغیره است و این در حق وی آمده است حق تعالی ویرا ده صفت
کرد صفتی بعد از صفتی تا همگانرا معلوم شد که موصوف باین صفات کیست رسول را گفت فرمان
مبر سوگند خواره را مهین خوار و حقیر بی رای و تدبیر را ابن عباس گفت دروغ زن برای آن
همیشه نزدیک مردمان خوار باشد همّاز عیب کننده و بدگوی در پس مردم را مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ که سخن
چینی کند و سخن این پیش آن برد و سخن آن پیش این آرد و مردم را بهم برآرد مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ باز دارنده و
منع کننده مردمانرا از آنکه اسلام آرند ابن عباس گفت که قوم و عشیره خود را از اسلام

منع میکرد و میگفت هر که اسلام آرد من عطا خود از وی باز گیرم مُعْتَدٍ أَثِيمٍ ظالمی از حد
درگذرنده فاجری بزه کار عُتُلٍّ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ بدخوی جافی درشت خوی کافری سخت دل
با این همه صفات بحرامزادگی مستند من همدانی گفت ولید را پدرش بعد از هجده سال قبول
کرد امیر المؤمنین علی گفت زنیم بی اصل باشد سعید جبیر گفت کافری باشد لئیم الکفر معروف
بخبث و شر ابن شهر بن حوشب روایت کرد که از رسول پرسیدند که عتل و زنیم چه باشد گفت
مردی باشد تن درست که طعام و شراب بسیار خورده فراخ شکم باشد و ظالم و گفت لا يدخل
الجنة جواظ ولا جعظري ولا عتل زنيم گفتند جواظ که باشد گفت مردی جماع مناع که جمع کند
و چیزی بکس ندهد گفتند جعظری چه باشد گفت بدخوی جافی گفتند عتل زنیم که باشد
گفت هر فراخ شکمی بسیار خوار و ظالم و رسول خدای گفت آسمان بگرید از هر مردی که خدا
ویرا تن درست داده باشد و شکمی فراخ و گشاده که ویرا باید آنکه بر مردم ظلم کند فَذَلِكَ
الْعُتُلُّ الزَّنِيمُ أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ یعنی برای آنکه خداوند مالست و خداوند پسرانست با آنکه
پسران بسیار دارد و مالی بی شمار چون آیات ما بروی خوانند گوید که این افسانه پیشینیانست
و گفته اند که شاید که معنی این بود که فرمان مبر کسی را که موصوفست باین صفات ذمیم برای آنکه
وی با توانگری و بهره هست از دنیا سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ
الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ وَلَا يَسْتَثْنُونَ فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِنْ رَبِّكَ وَهُمْ
نَائِمُونَ فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ فَتَنَادَوْا مُصْبِحِينَ أَنِ اغْدُوا عَلَى حَرْثِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ
صَارِمِينَ فَانْطَلَقُوا وَهُمْ يَتَخَافَتُونَ أَنْ لَا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مِسْكِينٌ وَغَدَوْا
عَلَى حَرْدٍ قَادِرِينَ فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ حق تعالی گفت ما این
شخص مذموم و موصوف باین صفات ذمیم را زود بود که نشان کنیم و داغ نهیم بر موضعی از روی
وی که شریفترین اعضای وی است و آن بینی است و عرب آنرا مکان عزت و انفت نهاده اند و
جای تکبر تا دلیل باشد و نشان بر غایت اذلال و اهانت وی برای آنکه داغ بر روی عیب باشد
و خاصه بر نیکوترین موضعی و بلندترین جای از روی که از آن باز نتوان پوشیدن ابن عباس گفت این
داغ بشمشیر بود روز بدر وی چون بکارزار آمد تیغی بر بینی وی آمد که نشان وی و جراحت وی با
وی بماند بعضی گفتند که ما ویرا دشنام دهیم و بصفتی موصوف کردانیم که آن با وی بماند و بآن مشهور
باشد که ویرا آن نشان باشد نضر بن شمیل گفت ویرا حد زنیم بر خمر خوردن و خرطوم نامی است
از نامهای خمر آنکه حق تعالی گفت ما بیازمودیم ایشانرا یعنی اهل مکه را و مبتلا کردیم و آن آن بود که بدعای
رسول علیه السلم ایشانرا بقحط و گرسنگی چند سال مبتلا کردانید گفت ایشانرا ابتلا کردیم

جانکه اصحاب آن بوستان معهود و معروف را ابن عباس گفت آن بوستانی بود در یمن که آنرا ضروان خواندندی در چند فرسنگ صنعا یمن بود و فرسنگ در جنوب که گفته اند کن ریان بر وی بود خداوند آن مردی از اهل صلاح نماز کن بود و عادة او آن بود که هر خرما که بر زمین افتادی و تابیدن در رو ... بودی تا آنکه که خرما بر درخت بودی را که ریان از ان منع بودی و چون خرما تمام بچیدی حق تمام بدرویشان دادی و خدای تعالی بدان برکت کردی چون آن مرد از دنیا برفت و براث پسر بود میراث بایشان رسید گفتند ما آن نتوانیم کردن که پدر ما میکرد پدر ما ارتفاع این بیمه بدرویشان دادی ما را عیال بسیار است و مال اندک را برحلوکن ریان بگرفتند و بوقت ارتفاع درویشان بر عادت می آمدند ایشان میگفتند که هنوز وقت بریدن خرما نیست و ایشان را زود میراندند اتفاق کردند که پنهان از درویشان در شب بروند و آنرا ببرند و برین سوگند خوردند و انشاء الله نگفتند در آن شب که اتفاق کرده بودند آتشی بیامد و آن درختان را بار همه بسوخت جانکه خدای تعالی ذکر این کرد فطاف علیها طائف گشت برین بوستان و طواف میکرد طواف کننده از خدای تو و بفرمان وی و آن آتشی بود که از آسمان بیامد و آنرا بسوخت و حال آن بود که ایشان خفته بودند پس این بوستان گشت همچون شب سیاه ابن عباس گفت چون خاکستر سیاه و در لغت حمیر خاکستر سیاه را صریم خوانند فتنادوا بر خداوندان بوستان یکدیگر را آواز دادند در وقت صبح که برخیزید و بامدادگاه برکشت و بوستان خود روید اگر خرما خواهید بریدن ایشان برفتند و با یکدیگر باواز نرم و آهسته میگفتند که امروز بر شما درین بوستان نباید هیچ مسکینی و درویشی یعنی درویشان را در بوستان مگذارید وَغَدَوْا و برفتند ایشان بامداد بگاه همه قادر و توانا و با خود تقدیر کرده و عزیمت خود بر منع کرده درویشان از آن بوستان مصمم کرده اند و حرد برین معنی منع است و حرد بمعنی غضب است و خشم ایشان بجز بخود رویدن بجرث رفتند بحرد چنانکه یعنی بخشم خدای رفتند که خدا بوستان را سوخته بود و خشم خود ظاهر کرده و برین معنی قادرین بر سبیل تهکم و سخریه باشد یعنی در حالی که قادر بودند بر آنچه عزم کرده بودند از بریدن خرما و منع کردن مساکین و درویشان سدی گفت حرد نام آن بوستان بود ایشان چون بآن بوستان رسیدند بوستان را سوخته و خاکستر سیاه دیدند قالوا گفتند که ما گمراه شدیم راه بوستان غلط کردیم ما بوستانی معمور و آبادان و پر نعمت گذاشته ایم این آن مقام نیست چون اندیشه کردند و بدانستند که این هم آنجاست این سخن اضراب کردند گفتند که ما را محروم کرده اند و خیر و نفع این بوستان از ما منع کرده اند برای آنکه ما از درویشان باز گرفتیم و عزم کردیم که درویشان را درین بوستان راه ندهیم قَالَ أَوْسَطُهُمْ

أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَلَاوَمُونَ قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ عَسَىٰ رَبُّنَا أَنْ يُبْدِلَنَا خَيْرًا مِنْهَا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا رَاغِبُونَ كَذَٰلِكَ الْعَذَابُ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ

گفت آنکس که بهترین و فاضلترین و عادلترین ایشان بود نه من شما را گفتم که دین سوگند که میخورید چرا استثنا نکنید و انشاء الله نگوئید ابو صالح گفت استثنا ایشان سبحان الله بود و نه من شما را گفتم که بعد این سخن که بگوئید که درویشان را منع کنیم چرا ترک این نیت و این سخن نگیرید و بذکر خدای و تسبیح وی مشغول نشوید و این بیان معنی است که در عرف بسیار نیز باشد یعنی نیکو گوید و بس اکنید سبحان الله میگوید گفتند که معنی آنست که چرا استغفار نمیکنید و ازین نیت بد خود باز نمی ایستید ایشان درین وقت گفتند پاکی و منزهی خدایا ما را بر آنچه کردیم و گفتیم بر خود ظالم و ستمکار بودیم آنگه برخی از ایشان روی برخی آوردند یعنی روی در یکدیگر نهادند و یکدیگر را ملامت میکردند و میگفتند که ای وای بر ما ما طاغی و باغی بودیم و در ظلم کردن از حد در گذشته بودیم شکر نعمت خدای بجای نیاوردیم و حق خدای از درویشان باز گرفتیم و آنچه پدر ما کرد بجای نیاوردیم لاجرم آنچه سزای ما بود بما رسید آری بد کردیم و بگناه خود معترف شدیم و از آنچه کردیم پشیمان شدیم شاید که خدای ما ما را بدل آن بوستان بدهد بوستانی بهتر و نیکوتر از آن که ما بخدای گشتیم و رغبت بوی نمودیم و طلب خیر از حضرت بزرگوار او میکنیم ابن مسعود گفت خدای تعالی توبه ایشان قبول کرد ایشان را بوستانی بداد بهتر از آن و در و میوه بسیار بود و انگور بود که هر خوشه از آن باری استری بود و نام این بوستان حیوان بود آنگه حق تعالی بر سبیل تهدید گفت کذلک العذاب عذاب ما چنین باشد هر کسی را که مثل این فعل کند و عذاب اهل مکه همچنین بود که شکر نعمت ما نکردند ما ایشان را بقحط و عذابهای دنیاوی مبتلا کردیم و عذاب آخرة بزرگتر باشد و سخت تر از عذاب دنیا اگر دانستندی از آن احتراز کردندی و لیکن نمیدانند از برای آنکه اندیشه نمیکنند در آیات و بینات و دلالات إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بَالِغَةٌ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ سَلْهُمْ أَيُّهُمْ بِذَٰلِكَ زَعِيمٌ أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ بدرستی که متقیان و پرهیزکاران را نزدیک خدای ایشانست بهشتهای با نعمت خالص از شایبه تبغیض نه چون بوستانهای دنیا مشرکان گفتند اگر چنان باشد که محمد میگوید بعثی و جزائی باشد حال ما آنجا همچنین باشد که در دنیاست خدای تعالی خبر داد و گفت این تمنا که شما میکنید هرگز نباشد

ایمانٌ

سلمانرا که مطیعان اند هرگز مثل مجرمان وگناه کاران یعنی کافران کرده ایم چگونه ما کافران را با
مومنان یکسان کنیم این نشاه محال و حکم باطل شما چگونه میکنید کار جزا دادن پندارید که با شما
مفوض خواهد بود تا جانکه شمارا باید حکم کنید یا خود شمارا کتابی هست از آسمان فرو فرستاده
در ان کتاب میخوانید که حال شما در آخرت مانند آن باشد که در دنیا هست و شمارا باشد آنچه اختیار
کنید انجا یا خود شمارا بر ما سوگندها و عهدهاست رسنده تا بروز قیامت که شمارا باشد آنچه
شما آن حکم کنید از ایشان بپرس ای محمد که کیست از شما که باید این حکم است که حال شما در آخرت
همچنان خواهد بود که در دنیا این پیغام که آورده شما واین رسالت که کذارده یا خود ایشانرا شریکان و
همبازان اند که درین گفتار موافق ایشان اند گو بیارید همبازان خودرا و معبودان خودرا تا برین سخن
موافقت نمایند و برای ایشان باین سخن گواهی دهند اگر راست میگویند درین دعوی يَوْمَ يُكْشَفُ
عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَقَدْ
كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ
سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ روزی که مراندوز کشف کنند و باز برهنه جامه را از
ساق خود واین عبارتست از شدت و سختی کار و مراد آنست که ایشان گویند یارب گواهان و شریکان
خودرا تا برای ایشان گواهی دهند در روزی که کار بر ایشان سخت گردد و این آن وقت بود که ایام
دنیا منقرض گرده و تکلیف و تقی برسته شود و قیامت پیدا کرده و ثواب و عقاب را معاینه چند
بعد از انکه بحشر شنیده باشد ابن عباس گفت این سخت ترین ساعتی باشد در روز قیامت و این
آن ساعت باشد که رسول علیه السلم خبر داد گفت چون روز قیامت باشد خلایق را در موقف عرصات
قیامت بدارند خدای تعالی میان ظالمان و مظلومان حکم کند تا بآن مقدار که کسی را شیر با آب آمیخته فروخته
باشد تکلیف کنند تا شیر را از آب جدا کند تا بآن مقدار که کسی را بر سبیل عقوبت آنگه منادی ندا کند که
جمله خلایق بشنوند گویند که هر امتی بر عقب معبود خود و مقتدای خود بروید اصحاب صلیب با صلیب
بدوزخ روند بت پرستانرا با بتان بدوزخ فرستند عابدان با معبودان خود بروند تا انکه جهودانرا گویند
شما کرا میپرستیدید گویند عزیر پسر خدارا گویند دروغ گفتید خدارا زن و فرزند نباشد تو بایشانرا
گویند شما کرا پرستیدید گویند مسیح پسر خدارا گویند دروغ گفتید که خدارا زن نبود چگونه
فرزند باشد انگه بفرمایند تا دو فرشته بیایند بصورت عزیر و عیسی ایشان گویند معبودان ما و ذلک
قوله لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ آلِهَةً مَا وَرَدُوهَا وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ انگه بمانند خدارا پرستیده باشند
از مومنان و منافقان خدای تعالی گوید شما کرا پرستیدید گویند خدارا خدای تعالی بفرماید تا
حجاب بردارند و نوری از انوار عظمت وی پیدا شود که جمله مومنان بسجود آیند الا انکه منافقان و

مرایان

مرایان بوده باشند خواهند تا سجود کنند نتوانند کردن که پشت ایشان تخته شده باشد جهد
کنند تا سجود کنند بقفا باز افتند و ذلک قوله يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ
یعنی آن روز که کشف کنند و باز برند از ساق یعنی از چنین روزی و ایشانرا دعوت کنند با سجود یعنی
آن داعی و باعث که بدید آید ایشانرا عند آن که نور بیند خواهند تا سجود کنند نتوانند چشمهای ایشان
ذلیل باشد یعنی از خوف و ترس چه روی پیدا باشد ایشان رسد از ذلت و خواری در ان وقت و این برای آن
باشد که ایشانرا پیش ازین در دنیا با سجود کردن و نماز گذاردن دعوت میکردند و ایشان بسلامت
تن درست بودند سجود نمیکردند و نماز بجای نمی آوردند سعید جبیر گفت مراد آنست که حی علی
الصلوة میشنودند و اجابت نمیکردند کعب الاحبار گفت والله که این آیه فرو نیامد الا در آن کسانی که از
نماز جماعت تخلف کنند آورده اند که ربیع خثیم را فالج برسید آخر عمر دو کس دستش گرفتندی
تا بمسجد رفتی وی را گفتند تو معذوری گفت دانسته ام که حی علی الفلاح چون شنوم اجابت بکنم انگه بر
سبیل تهدید گفت رها کن مرا با آن که این حدیث را یعنی قرآنرا تکذیب میکنند که زود باشد و
بس روزگار برنیامد که ما ایشانرا در نوردیم درجه درجه و پاره پاره تا بهلاک رسند و هلاک
کرده نداز انجا که ندانند یعنی اهمال دهیم و فرو گذاریم ایشانرا در غفلت تا مغرور شوند همی ناگاه ما
ایشانرا از میان آن نعمت در بیچیم و در کشیم و بعذاب دوزخ رسانیم وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ
كَيْدِي مَتِينٌ أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ
فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ لَوْلَا أَنْ
تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ من ایشانرا مهلت دهم و تعجیل نکنم بعذاب
فراگذارم و فرو نگذاریم تا غافلترین وقتی و خوشترین ساعتی ایشانرا بگیرم چنانکه گفت حتی
إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ که مرا استوار است و عذاب من قوی و سخت
امهال را که سبب غفلت بود کید خواند انگه گفت یا خود تو از ایشان بر هدایت و اداء رسالت مزدی
بخواهی که ایشان از غرامت آن گران بار میشوند و طاقت نمی دارند ازین سبب وحی نمیشنوند و شریعت
نمی آموزند یعنی تو از ایشان مزدی نطلبی چرا ایشانرا در طلب هدایت تقصیر میکنند یا غیب نزدیک
ایشانست یعنی لوح محفوظ که از انجا مینویسند و حکم میکنند و تو احتیاج ندارند باین هم ای محمد
صبر کن برای حکم خدای تعالی تو در امهال ایشان و تاخیر نصرت تو بر ایشان و تعجیل مکن بعذاب
ایشان و تو مانند خداوند ماهی مباش یعنی یونس پیغمبر علیه السلم که او خشم گرفت بر قوم خویش
واستعجال عذاب کرد حق تو آنست که با ایشان مدارا کنی و مهلت دهی ایشانرا و چون یونس نباشی چون ندا
کرد و خدارا بخواند و او مکظوم و مغموم بود اندرون شکم ماهی زده لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ

مِنَ الظَّالِمِينَ اگر نه آن بودی که نعمتی و رحمتی از خدای بوی رسید و او را دریافت که دعای وی مستجاب
گشت و از شکم ماهی خلاص یافت او را بینداختی بزمینی خالی از آب و گیاه و مردم و او مذموم و نکوهیده
بودی فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ
بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ

حزب

برگزید و اختیار کرد بر دیگران و او را از جمله صالحان کرد یعنی نام وی در جمله پیغمبران صالح بنوشت
و حکم کرد بصلاح وی وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا کافران خواستند تا رسول را بچشم کنند قومی از
قریش بیامدند و برابر وی بایستادند و برابر وی بایستادند و گفتند مانند این مردی ندیدیم
در فصاحت و بلاغت و اظهار حجت و گفتند این جماعتی بودند از بنی اسد معروف بچشم بد
و این سخن بگفتند و گفته اند که چشم ایشان بغایتی بود که اگر ایشان را گوشت بایستی یکی از ایشان
کنیزک را گفتی برخیز و زنبیل برگیر تا پاره گوشت بیاری او بیامدی هر کجا شتری یا گاوی یا گوسفندی
نیکو دیدی بگفتی مَا أَحْسَنَهَا وَمَا رَأَيْتُ مِثْلَهَا در حال بیفتادی و خداوندش بیامدی و بکشتی و
او را از آن نصیبی بدادی و در میان ایشان مردی بود که چشم بر هر چه افکندی از پای بیفتادی چون
بمردی یا بکشتندی و این مرد را از خیمه بیرون نگذاشتندی هر وقت که لشکر بگرفتی دامن خیمه
برداشتندی تا او نظاره میکردی کلبی گفت قریش بیامدند و این مرد را گفتند ترا چه زیان دارد که یک
نظری بر محمد افکنی باشد که چشم تو در وی رسد او بیامد و رسول علیه السلم قرآن میخواند و برابر
رسول بایستاد و ساعتی در وی منگرید و هیچ سنگ نکرد در آنکه رسول بچشم او زده شود و این بیت
انشا کرد قَدْ كَانَ قَوْمُكَ يَحْسَبُونَكَ سَيِّدًا وَإِخَالُ أَنَّكَ سَيِّدٌ مَعْيُونُ حق تعالی رسول را از چشم بد وی
نگاه داشت و این آیه فرستاد و گفت این کافران خواستند تا ترا بچشم زخم کنند و ضرری بتو
رسانند چون قرآن بشنیدند که بخواندی در تو نگاه میکردند و میگفتند مَا أَحْسَنَهُ وَأَفْصَحَهُ
تا بچشم زده شوی و میگویند که او دیوانه است از غایت حیرت و سرگشتگی که ایشان راست
در کار تو و نیست این قرآن الا ذکری و شرفی و موعظتی مر عالمیان را پس کسی را که چنین ذکری و
شرفی آرد برای جهانیان چگونه روا بود دیوانه خوانند و بادیوانگی نسبت کنند در خبرست که
رسول علیه السلم گفت الْعَيْنُ حَقٌّ وَإِنَّ الْعَيْنَ لَتُدْخِلُ الرَّجُلَ الْقَبْرَ وَالْجَمَلَ الْقِدْرَ و گفت عم
لَا رُقْيَةَ إِلَّا مِنْ عَيْنٍ أَوْ حُمَةٍ اسما بنت عمیس گفت یا رسول الله فرزندان جعفر را چشم میرسد روا
باشد که برای ایشان افسونی و تعویذی نویسی گفت روا باشد اگر چیزی بودی که قضا را غلبه کردی
چشم بد بودی و متکلمان در این خلاف کرده اند ابو علی جبائی و ابو القسم بلخی گفتند این را اصلی
نیست رمانی گفت که این ممتنع نیست و برین اجماع معتزله است و معرفت میان عقلا مسلمانان

و مجربست و سید رحمه الله روا میدارد و آنکه روا میدارند گفتند که تفسیر این آیت که بنظر عداوة بتو
مینگرند و میخواهند که قدم ترا بلغزانند و هلاک کنند ترا سورة الحاقة مکی است و پنجاه و دو
آیه است روایتست از ابو امامه از ابی بن کعب که رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که او سورة الحاقة
بخواند خدای تعالی او را حساب آسان کند و در خبری دیگر است که هر که ده آیه از این سوره بخواند
خدای تعالی او را از فتنه دجال نگاه دارد و اگر تمام بخواند نوری باشد او را از فرق سر تا بقدم

بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَاقَّةُ مَا الْحَاقَّةُ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌ بِالْقَارِعَةِ فَأَمَّا ثَمُودُ
فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ وَأَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ
لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ
فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ الحاقة نامی است از نامهای قیامة یعنی ساعتی است که واجبست آمدن
وی ثابتست و لازم واقع شدن وی که هیچ ریب و شک نیست در وی برای آن حاقة خوانند قیامة
را که او حقست و حقیقت است در کارهای برحق باشد از حساب و کتاب و ثواب و عقاب آنگه
بر سبیل استعظام و استهوال گفت که تو چه دانی و ترا چه شناسا کرد که این حاقه که قیامة است
چیست و هول و سهم وی تا بچه غایت است یعنی بزرگی و هول بجایی رسیده است که دانش هیچ
کس بآنجا نرسد ترا این علم از کجا حاصل شد بکنه آن و غایت و نهایت آن و عظم آن آنگه ذکر ثمود
کرد و ذکر عاد که پیغمبران ایشان صالح بثمود رفت و هود بعاد و ایشان را از این روز قیامت که بحقیقت
آمدنی است روزی که بکوبد مردمان را باهوال خود خبر دادند و باور نداشتند و تکذیب وی کردند
چنانکه اهل مکه دیگران را تکذیب میکنند اما ثمود هلاک شدند بطغیانی که کردند یا بواقعه در
گذرنده از حد خود در سختی و تندی و آن زحمه بود یا زلزله یا صاعقه که ایشان را هلاک کرد و اما عاد
که قوم هود بودند هلاک شدند بباد سخت تند در گذشته سهم بن حوشب از ابن عباس
از رسول علیه السلم روایت کرد که خدای تعالی هیچ بادی نفرستاد و هیچ بارانی الا بمقدار و
و مکیال الا روز هلاک عاد و قوم نوح که این باد و آن باران در فرشتگان از کیل خود عاصی شد
و از فرمان ایشان بیرون آمد چنانکه گفت إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ و باد در روز هلاک عاد هم طاغی شد در
خازنان آنگه این آیه بخواند وَأَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سخّر کرد ای
و مسلط کرد بر ایشان این باد را هفت شب و هشت روز متوالی و پیاپی و وهب گفت این ایام
آنست که آنرا ایام العجوز خوانند که در و سرما شود و باد سخت باشد و این ایام را برای آن
ایام العجوز خوانند که عجوزی در این ایام در سربی رفت و آنجا بود تا روز هفتم باد در آن سرب رفت

واو را بگذشت و باد منقطع گشت و آن عجوز آخرین کسی بود که از آن قوم هلاک شد تو بینی قوم
را یعنی عادیان را درین ایام و لیالی و درین باد سخت افتاده و هلاک شده گویا که ایشان کنده درختان
خرما اند خشک شده و پوسیده گشته که باد بر آید ایشان را از بن بکند با از بیخ برکند و بیفکند پس هیچ
میبینی ایشان را بقیتی یعنی همه هلاک شدند و از ایشان هیچ کس نماند وَجَاءَ فِرْعَوْنُ وَمَنْ قَبْلَهُ
وَالْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْخَاطِئَةِ فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ أَخْذَةً رَابِيَةً إِنَّا
لَمَّا طَغَى الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيَهَا أُذُنٌ
وَاعِيَةٌ حق تعالی ذکر هلاک فرعون و قوم او کرده است و گفته که فرعون و آنانکه از قبل او
بودند از تبع و خدم و حشم وی و کافر که ساکنان دیهها بودند که آنرا مؤتفکات خوانند
و آن دیهها قوم لوط است ایشان همه کاری عظیم کردند گناهی سخت و فاحشه زشت آوردند
از شرک و کفر و آن معاصی که میکردند خدای تعالی پیغمبر با ایشان فرستاد و در پیغمبر خدای خود عاصی
شدند لاجرم بگرفت خدای ایشان را گرفتنی سخت زیاده بر جمله گرفتنها که بدیگران رسید انکه
گفت ما چون آب طغیان کرد و از حد برفت در عهد نوح علیه السلم قتاده گفت از بالای همه چیزها
پانزده گز در گذشت چون آب باین بسیاری شد ما شما را در کشتی نشاندیم تا همه غرق نشدید و این
بر سبیل تذکیر نعمت گفت ما را لنجعلها لکم تذکرة و عبرتی کرده ایم آن حالت را که با مومنان
قوم نوح کردیم از نجاة دادن ایشان و غرقه کردن کافران و یاد کیرد آنرا نگاه دارد گوشها یاد کیرند
که آن مواعظ بشنوند و یاد گیرند و بران کار کنند و ضایع نکردند آنرا ترک عمل عبد الله بن الحسین
روایت کرده که چون این آیه آمد وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ رسول علیه السلم گفت امیر المومنین را سألت الله
أَنْ يَجْعَلَهَا أُذُنَكَ از خدای درخواستم آن گوش تو کند امیر المومنین گفت پس از آن هرگز چیزی فراموش
نکردم و نمی باشم فراموش نکرد از دعای رسول علیه السلم بریده اسلمی روایت کرد که رسول عم علی را گفت یا
علی ان الله امرنی ان ادنیک ولا اقصیک وان اعلمک وتعی وحق علی الله ان تعی نزلت هذه الآیه خدای
مرا فرموده تا ترا نزدیک کنم و دور نکنم و ترا بیاموزم و تو یاد کیری و بر خدای واجب است که تو یاد کیری
یعنی تمکین کند ترا و توفیق دهد تا یاد کیری پس علی گفت پس از آن هرگز چیزی فراموش نکردم فَإِذَا نُفِخَ فِي
الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ
الْوَاقِعَةُ وَانْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ وَالْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ
رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ پس انگاه که
در صور دمند یکبار و آن نفخه اولی باشد و زمین را و کوهها را برداشتند از جایهاء خود ببادی سخت
وعظیم که بر زمین و کوهها مسلط کرده اند تا ببرانگیزد یا بسبب خدای تعالی بقدرت خود

زمین را و کوهها را بردارد و بر یکدیگر زند یکبار زدنی که در هم شکسته شوند و خرد گردند
و چون گرد اندر هوا ناپدید شوند پس آنگه واقعه پدید آید و قیامت آشکارا شود و آسمان شکافته
شود پس این آسمان محکم در آن روز واهی و ضعیف و سست باشد و فرشتگان بر کنارهای آسمان
ایستاده باشند و بردارد عرش خدای را در آن روز بر زبر ایشان هشت فرشته ابن عباس گفت هشت
صف فرشته که عدد ایشان جز خدای نداند و در خبری دیگر هست از رسول که حاملان عرش
امروز چهارند روز قیامت مدد کنند ایشان را بچهار دیگر تا هشت شوند در خبر است که فرشته
را چهار روی باشد روی چون روی آدمی و روی شیر و روی گاو و روی چون روی کرکس بهر
روی از خدای روزی از جنس خواهند از علی بن الحسین زین العابدین روایتست که خدای
تعالی عرش بیافرید الا چهار چیز هوا و قلم و نور آنکه عرش بیافرید از الوان انوار نوری سبز که رنگ
سبزی از وست و نوری سرخ که رنگ سرخی از وست و نوری زرد که رنگ زردی از وست و نور
سپید که اصل انوار از وست و روشنایی روز از وست آنگه هفتاد هزار هزار طبقه بیافرید هیچ
طبقه نیست الا تسبیح و تقدیس او میکنند باوازها مختلف اگر آواز ایشان بزمین رسیدی
کوهها پاره شدی و دریاها بزمین فرو شدی گفت آن روز عرش خدای تو این هشت فرشته
بر فرق گرفته باشند در آن روز شما را عرض کنند و از حال شما پرسند و حساب کنند هیچ پوشیده
و نهانی از پوشیدهای شما بر خدای پوشیده نماند الا آنرا عرض کنند تا همگان را معلوم شود و در
خبر می آید که مردمان را سه جای عرض دهند روز قیامت دو عرض که مجادله و خصومت کنند و در
عرض گاه بازپسین نامها دهند بعضی را بدست راست و بعضی را بدست چپ فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ
كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَاؤُمُ اقْرَءُوا كِتَابِيَهْ إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَهْ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ
رَاضِيَةٍ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي
الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ اما انکس که نامه وی بدست راست دهند او گوید بگیرید این نامه من و بخوانید و این برای
آن گویند که دانند که در آنجا چیزی نباشد که ایشان را از آن شرم باشد بر سبیل اعجاب و ادلال
گویند بحقیقه که من میدانستم و یقین مرا که من بحساب خود خواهم رسید و مرا عمل جزا خواهند
داد پس او در عیشی و زندگانی باشد پسندیده و خوش در بهشتی عالی و مرتفع مکان او و قدر و مرتبه
بنای بلند و کوشکها وی عالی میوهای آن بهشت نزدیک بود دست بوی رسد اگر استاده باشد
و اگر نشسته و اگر خفته ایشان را گویند بخورید از این طعامها و بیاشامید از این شرابها که این بهشت
و نعمت شما راست بآنچه کرده اید و از پیش بفرستاده در روزهای گذشته از اعمال صالحه وَأَمَّا مَنْ
أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهْ وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَهْ يَا لَيْتَهَا كَانَتِ

الْقَاضِيَةَ مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَهْ هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهْ خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَلَا يَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ واما آنکس که نامهٔ وی بدست چپ وی دهند او گوید کاشکی نامهٔ من بمن نداندی و ندانستمی که حساب من چیست و این برای آن گوید که داند که در آن نامه فضایح و رسواییها باشد وای کاشکی که این حالت مرا مرگی بودی قطع کننده کار من وای کاشکی که این حالت مرا مرگی بودی قطع کننده کار من وای کاشکی که آن مرگ که مارا در دنیا بود مرگ بودی حکم کننده بانکه بعد از وی حیوتی نخواهد بود وای کاشکی که این حالت مرا مرگی بودی حکم کننده بمردی تا برستمی انکه بر سبیل تحسر و تلهف گوید مال من از من غنا نکرد و بفریاد من نرسید ملک من و قوت من از دست من بشد و هلاک کردید و با من نماند و مرا هیچ حجتی نماند و عند آن حال خدای تعالی خازنان دوزخ را فرماید که بگیرید وی را پس بند بروی نهید در خبر است که چون خدای تعالی گوید بگیرید او را بمبادرت بیش صد هزار فرشته از زبانیه گرد آیند و روی بوی نهند و دست ایشان پاره شود چنانکه او در دست ایشان خرخره بود عاقل انکه خدای تعالی وی را باز فرستد او را بگیرند و بند بر دست و پای او نهند و غل بر گردن وی نهند پس انکه ایشان را خطاب کنند که او را با دوزخ برید و با آتش سوزید پس او را در زنجیر کشید هر زنجیری هفتاد گز ابن عباس گفت این گز فرشتگان باشد از زیر وی در آیند و به بینی وی فرو وی بیرون آیند و به بری بد هن وی در برند و از زیر وی بیرون آرند نوف بکالی گفت هفتاد گز هر گزی هفتاد باغ هر باغی از اینجا که ما نشسته ایم تا بمکه و این حدیث در رحبه کوفه میکرد کعب گفت اگر همه آهن که در دنیاست بانکه حلقهٔ وی بسنجید یک حلقهٔ وی برهم آهن دنیا بچربد سوید بن نجیح گفت جملهٔ دوزخ در یک سلسله باشد و اگر یک حلقهٔ وی بر کوه نهند کداخته شود انکه بیان کرد و گفت که این عذاب این بختی وی را برای آن باشد که او بخدای بزرگوار ایمان ندارد و مردمانرا بطعام دادن درویش تحریص نکند پس او را اینجا خویشی و دوستی نباشد که بفریاد وی رسد و دلش بروی بسوزد و او را هیچ طعامی نباشد الا زرداب و خون و ریم اهل دوزخ که از اندام ایشان روان شود ضحاک گفت غسلین درختی است در دوزخ که خورش اهل دوزخ باشد از آن طعام نخورند الا خطاکنندگان و گناه کاران اندانچه در گذشته اند و باطل رسیده ابوالدردا پیوسته زن خود را تحریص کردی که طعامی که میسازی و آشی که می پزی بسیار تر برای درویشان و گفتی یک نیمه این زنجیر را با یمان قطع کرده ام و نیمه بکوش تا دیگر نیمه را بطعام دادن قطع کنیم حق تعالی دادن طعام را بدرویشان در مقابلهٔ کفر و شرک نهاده است بانکه قرین شرک کرده است بلکه تحریص کردن را پس چگونه بود حال کسی که وی منع کند

وطعام نفر باید دادن فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ وَمَا لَا تُبْصِرُونَ إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ گفت هر آینه سوگند میخورم بانچه می بینید یعنی بجمله کاینات و موجودات باسمان و زمین و دنیا و آخرت و نعمت ظاهره و نعمت باطنه و باجسام و ارواح صادق علیه السلم گفت بانچه می بینید از نعمت اخلاق و بانچه نمی بینید از بر و نیکوئی با دوستان که این قران گفتار رسولی بزرگوار است کریم یعنی محمد و گفتند جبرئیل لقوله تعالی إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ هم بر این تاویل که آن درست و حکایت وی است اما انکه کلام وی است و ما هو بقول شاعر دلیل میکند که آن رسول محمد است برای انکه معنی اینست که بانبات آن که او رسول است کلام وی است سخن خدا را سخن رسول خواندن از آنجاست که از وی میشنوند پندارا که وی میگوید بر سبیل مجاز گفتار وی است گفتار شاعری نیست انکه بر سبیل توبیخ گفت اندک ایمان آورید و اندک ایمان شما و گفتار کاهنی نیست چرا نیست که اندک تفکر و اندیشه میکنید در این قرآن تا بدانید و معلوم شما گردد که این قران از جنس شعر و کهانت نیست و محمد نه از جنس شاعران و کاهنان کاهن آن باشد که دعوی کند که مرا از جن تریان هست که اخبار غیب با من میگویند و مرا از غیب خبر میدهند و این برای آن گفت که ایشان یکبار رسول را شاعر میخواندند و قرآن را شعر برای انکه ترکیبی عجب و نظمی بدیع میشنیدند که مثل آن نمیدانستند که وی را چه نام نهند برای تهجین و تحقیر وی را شعر میخواندند و کهانت برای آن گفتند که در وی اخبار غیب پیدا است که از جنس کهانت است در آن اندیشه نکردند که شعر کلامی باشد موزون و مقفی که فائده معنی دهد و قرآن موزون و مقفی نیست و در این تفکر نکردند که کهانت بالقا جنیان باشد چنانکه ایشان دعوی کردند و این بالقاء وحی است از قبل خدای چندین وجه ظلم قرآن را شعر و کهانت خواندند و رسول را شاعر و کاهن خدای تعالی بر ایشان رد کرد و گفت او تنزیلی فرستاده است از خدای جهانیان وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ وَإِنَّهُ لَتَذْكِرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ و اگر چنان باشد که این رسول فرو بافد بر ما سخن دروغ یعنی سخنی که ما نگفته باشیم بر ما بندد و با ما حواله کند ما او را بگیریم کشتنی که از آن سخت تر نباشد و از قبل جبرئیل است که او را بکشند و او بیکرد چنانکه دست راست بگیرند و شمشیر از پیش روی وی برگردن زنند ما او را دست راست بگیریم و انکه دل وی ببریم و آن رگی است که بیان پیچ کردن نباشد و گفته رگی است که در دل است ابن عباس گفت ما او را بگیریم بقوة و قدرت و یمین عبارت است از قدرت و قوة انکه که وی را گرفته باشیم هیچ کس نباشد از شما که ما را

فسبح باسم ربک العظیم

یکشنبه ۲

ارکسی روی ایمان ارد و منع کند و این قرآن پندی و موعظتی و پرهیزکاران راو ما میدانیم که از شما کسانی اند که تکذیب و بدروغ میدارند قرآن را و چون ثواب مؤمنان و مطیعان بینند و ایشان از ان محروم مانده باشند و این قرآن نهایت یقین است و کمال حقیقت و محض حقیقت است در وشبهه نیست بعضی گفته اند که این حقیقت یقین یعنی اگر یقین را مجازی باشد این نه آنست پس تسبیح کن بنام خدای بزرگوار تو آن خدای که جمله اشیا با کمال عظمت در غایت حقارت است شکر آن را که منت وحی و قرآن ترا کرامت کرده است و ایراد لیلت بانکه نشاید مسمی باشد که اگر چنین بودی اضافة الشی الی نفسه بودی

سورة المعارج مکی است چهل و چهار آیت است ابی بن کعب گفت که رسول علیه السلام گفت که هر که این سوره بخواند خدای تعالی وی را ثواب آن دهد که عهد نگاه دارند و نماز بپای دارند و طاعت داری کنند

بسم الله الرحمن الرحیم

سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَنَرَاهُ قَرِيبًا ابن عباس گفت این سایل نضر بن الحارث بود که او از خدای برای خود عذاب خواست فی قوله اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم آنچه خواست از عذاب بدو بدر بوی رسید او را بکشتند بصبر و معنی صبر این گفته اند که او را بازداشتند و طعام و شراب بدو ندادند تا بمرد و از اسیران روز بدر کس را نکشتند الا وی را و عقبة بن معیط را حسن بصری گفت این سایل یکی از مشرکان بود گفت پس بیا زود تا این عذاب که خبر میدهد کرا خواهد بود و بکه واقع خواهد آمد خدای تعالی بیان کرد که کافران را خواهد بود سفیان بن عیینه را پرسیدند از این آیه سایل را گفت چنانکه از تو هیچکس مرا این سوال نکرده است مرا خبر داد پدرم از جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از پدرانش که چون رسول علیه السلام دست امیرالمومنین علی گرفت بغدیر خم و او را بر بالا برد و بمردم عرض کرد و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه و عقد امامت کرد برای او این حدیث در میان مردم آشکارا شد و در قبایل عرب منتشر شد این خبر بحارث بن النعمان الفهری رسید برخاست و بر شتری نشست و آمد تا ابطح که رسول از آنجا فرو آمد و او را از تو جست پیش رسول علیه السلام آمد و رسول علیه السلام با جمله صحابه حاضر بود گفت ای محمد آمدی و گفتی که خدای پیغمبر با یکی بگوئید اشهد ان لا اله الا الله وانک رسول الله قبول کردیم و گردن نهادیم و گفتی پنج نماز کنید پذیرفتیم گفتی که زکوة بدهید دادیم گفتی که یک ماه روزه دارید قبول کردیم و حج فرمودی قبول کردیم باین جمله راضی نبودی تا این پسر عم گرفتی و او را بر بالا بردی و گفتی هر که من مولای ویم علی مولای ویست این حدیث از خود گفتی یا خدای فرموده بود رسول علیه السلام گفت والذی لا اله الا هو که من از قول و فرمان خدای گفتم او روی بگردانید و میگفت اللهم

فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم

ان کان هذا هو الحق من عندک [illegible] هنوز براحله خود نرسیده بود که سنگی از آسمان بیامد بر سر او آمد و از زیرش بیرون شد بیفتاد و برجای بمرد و خدای تعالی این آیه فرستاد خواهنده درخواست و جوینده طلب داشت عذابی را که واقع شونده و فرو آینده است برای کافران هیچکس نباشد که آن عذاب را دفع کند باز دارد از خدای تبارک و تعالی ما ز جهت وی چون حکمت وی واجب کند وقوع آن عذاب را بروی از آن خدای که خداوند آسمانهاست هر یکی بر بعضی دیگری این کیسان گفت معارج کشادگیهاست که میان هر دو آسمان و زمین باشد مجاهد گفت راهها آسمانهاست که فرشتگان بر و با آسمانها بر شوند اکثر بیان همه و درجه کرد در علو و ارتفاع وی گفت بالا بر شوند و از این معارج بگذرند فرشتگان و جبرئیل تا آنجا که عرش وی باشد و بجائی که مهبط امر وی باشد در روزی که مقدار آن روز پنجاه هزار سال باشد از سالهای دنیا و گفتند که یک روز چندان بود که اگر جز وی کسی بجز پنجاه هزار سال بر شود و این عروج از زیر هفتم زمین باشد تا بالای هفتم آسمان با وامری که خدا را باشد و جای دیگر فرموده فی یوم کان مقداره الف سنة که مقدار او هزار سال باشد و این آسمان دنیا باشد تا بزمین آمدن پانصد ساله راه باشد و برفتن پانصد ساله راه و گفتند که ازین است مراد اینست که روزی در آن که راز آن روز پنجاه هزار ساله باشد و آن روز قیامت و این مقدار موقف خلقت برای حساب و فصل قضا بر آن معنی که اگر حساب خلقان نه خدای کند پنجاه هزار سال بکار آید و خدای تعالی بنیم ساعت این حساب بکند یمان گفت مراد در روز قیامت که بنده را در و پنجاه موقف باشد هر موقفی هزار ساله از ابن عباس روایت است که مراد شرع روز قیامت و سختی وی بکافران تا پنداری که این روز بر ایشان این مرة است ابو سعید روایت کرد از رسول علیه السلام که یکی رسول را از این آیه سوال کرد و گفت یا رسول الله ما اطول هذا الیوم چه دراز روزی خواهد بود این روز قیامت رسول علیه السلام گفت آن خدای که جان من بفرمان اوست که این روز بر مومن سبکتر باشد از آنکه نمازی از نمازهای فریضه که بجا بگذارد در دنیا ابراهیم التیمی گفت مقدار آن روز بر مومن چندان باشد که میان نماز پیشین و دیگر انکه رسول را فرمود که ای پیغمبر فرستاده این کافران ترا بر بجا آنند و بر سبیل استهزا طلب عذاب و قیامت میکنند تو صبر کن صبری که نه نیکویی آنکه در میان از تو جزعی پیدا شود این کافران این روز را روزی چند و از ما بقدرت نکی مینگرند و از جمله مستحیلات می شمرند و ما آن را نزدیک می بینیم در مقدرت خود بحث آسان بیدا اینم یوم تکون السماء کالمهل وتکون الجبال کالعهن ولا یسئل حمیم حمیما یبصرونهم یود المجرم لو یفتدی من عذاب یومئذ ببنیه وصاحبته واخیه وفصیلته التی تؤویه ومن فی الارض جمیعا ثم ینجیه روزی باشد که آسمان گداخته کرده همچون نقره گداخته یا مس

کرا خبر باشد و کوهها چون پشم رنگین شده و چون کوهها را از دور نگاه کنی با انواع
رنگها بینی از راهها و شکافها که در وی باشد بعضی سپید و بعضی سرخ و بعضی سیاه. چنانکه گفت
وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بِيضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا چون حق تعالی آنرا در هوا پران و روان کرده اند
چون پشم رنگین باشد زده و ضعیف و در آن روز نپرسد هیچ خویشاوندی از خویشاوندی
برای آنکه همه بخود مشغول شده باشند و از خویشان دیگر را سؤال نکنند و از وی نپرسند چنانکه
گفت [illegible] يُبَصَّرُونَهُمْ یا ایشان نمایند یعنی کافران ایکدیگر را نمایند [illegible]
سلسله تا از یکدیگر برا کنند خویشاوندان را بیکدیگر نمایند تا بدانند که میان ایشان شفقت
و مهربانی نمانده است عبدالله عباس گفت یک ساعت باشد که یکدیگر را شناسند پس از آن یکدیگر را
نشناسند و در آن روز کافر گناهکار تمنا کند و آرزو خواهد که وی را باوی فروشند و در عوض [illegible]
که ایشان [illegible] است و زن وی را و برادر وی را و قبیله وی را و عشیره وی را که پناه با وی میدادند
و هر که در زمین است پس آنگاه وی را نجات دهد كَلَّا إِنَّهَا لَظَىٰ نَزَّاعَةً لِلشَّوَىٰ تَدْعُو مَنْ أَدْبَرَ
وَتَوَلَّىٰ وَجَمَعَ فَأَوْعَىٰ إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ
مَنُوعًا إِلَّا الْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ
مَعْلُومٌ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ حق تعالی بر سبیل ردع و زجر فرموده که باشد که این تمنا کند
و آرزو خواهد بحاصل نیاید حقا که این دوزخی است زبانه زننده آتش وی دوزخی که نام وی لظی است
گفته اند که نام درکه دوم است از دوزخ که پوست از سر باز کند گوشت از استخوان ببرد جمله اعضا
و جوارح را بسوزد هر کرا که از ایمان اعراض کرده باشد و پشت بر وی آورده او را می خواند و می گوید
إِلَيَّ إِلَيَّ ابن عباس گفت کافران و منافقان را بنام و نسب ایشان بزبانی فصیح آواز دهد آنگه برچیند
ایشان را چون مرغ که دانه را برچیند خلیل احمد گفت مراد تمکین است از عذاب ایشان آنکه صفت
دیگر کرده وی را و گفت و جمع کرد مال را و در وعا نهاد جمع کرده مال را و در وعا نهاد جمع کرده و آن
بخیلی کرده و زکوة بنداد گفته اند که عبدالله بن حکیم سر کیسه در بستی وی را گفتند چرا چنین
میکنی گفت شنیدم که خدای تعالی گفت وَجَمَعَ فَأَوْعَىٰ آنگه وصف طبیعت آدمی کرد گفت بدرستی
که آدمی را بخیل و ترسنده آفریده اند چون تنگ دستی و درویشی بوی رسد جزع و ناشکیبائی کند
و چون فراخ دستی و توانگری یابد باز دارند و منع کند و بخیل باشد بر نعمت شکر نکند و بر
بلا صبر نکند طامعی باشد که باندک از دنیا راضی شود و برای فوت اندک از دنیا خصمی کرده
رسول خدای گفت شَرُّ مَا فِي الرَّجُلِ شُحٌّ هَالِعٌ وَجُبْنٌ خَالِعٌ بدترین آنچه در مرد بود بخیلی بود که او را بجزع
آرد بخیلی با حرص و بد دلی که دل وی از جای ببرد یعنی آدمی را از آنجا که اختیار جزع میکند ترس

نصف الحزب

وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ

وبین

معارج

واین دو صفت را که بخل و جزع است بخود راه دهد گویا وی بر آن آفریده شده است و وی را طبیعی
گشته است آنگه این آدمیان استثنا کرده و گفت همچنین اند الا جمعی که نمازها پای دارند و بر آن
آفریده شده است و وی را طبیعی گشته است آنگه این آدمیان استثنا کرده و گفت همچنین اند الا
جمعی که نمازها پای دارند و بر آن مداومت نمایند و مواظبت کنند صحابه را پرسیدند که ایشان که باشند گفت
آنکه در نماز التفات نکنند و از جانب راست و چپ نگاه نکنند و مراقبه و محافظه ارکان و اوقات
وی میکنند و آنکه در مالهای ایشان حقی باشد معلوم و مقدر یعنی زکوة و مقدار آن مرخواهنده
بی روزی را یعنی خواهنده و نخواهنده را بدادند که محتاج جست محرومش کرده اند و از صادق [illegible] روا
است که مراد این آیت که تو از مال خود اخراج کنی و بعد و پیش هم هر روز تا جمعه و آنکه تصدیق
کنند و باور دارند روز حساب و جزا را و آنکه تصدیق کنند و باور دارند روز حساب و جزا را و آنکه
از عذاب خدای ترسان و خایف باشد از برای دفع عذاب استعداد کنند بطاعات و خیرات
و اجتناب از معاصی و شهوات بحقیقت که عذاب خدای ایشان نه آن چیزیست که از وی ایمن توان
بود وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ
غَيْرُ مَلُومِينَ فَمَنِ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَ
عَهْدِهِمْ رَاعُونَ وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ
يُحَافِظُونَ أُولَٰئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُكْرَمُونَ و آنکه فرجهای خود را از حرام نگه دارند و منع
کنند از آنکه حرام است مگر از زنان حلال خود که در نکاح آورده باشد یا بر آن زنانی که ایشان مالک
ایشان گشته باشند یعنی کنیزان خود که ایشان را ببینند و ملامت نکنند و هر کس که جز این طلب دارد
او از آن باشد که ظلم و بیدادی کند و با نفس خود دشمنی کند و از حدی که خدای نهاده تعدی
کند و آنکه امانتگاه دارند و مراعات عهد و پیمان کنند و عهدی که کرده باشند وفا کنند و آنکه
بشهادة و گواهی خود قیام کنند و گواهی را نگیرند سهل گفت شرک نیارند و شهادة ان لا اله الا
الله بزبان دارند و آنکه بر نماز و اوقات نماز محافظت کنند ایشان که جامع این خصال و حاوی این
صفات اند در بهشتها مکرم و عزیز باشند فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا قِبَلَكَ مُهْطِعِينَ عَنِ
الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ أَيَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ كَلَّا إِنَّا
خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ
عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ خَيْرًا مِنْهُمْ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ چیست این کافران را که بجانب تو و نزدیک
[illegible] شتابنده اند روی بتو کرده اند گردن کشیده و چشم تیز کرده. انس بن [illegible] روایت کرده اند
مشرکان پاس ندی وی را بر رسول جشستندی و استهزا کردندی با صحابه و گفتندی که اگر

چنین است که محمد میگوید که ایشان بهشت خواهند رفت ما پیش از ایشان بهشت رویم
وجای ما بهتر باشد خدای تعالی گفت هیچ هر یکی ازین کافران طمع میدارند که ایشان در بهشت با
نعمت روند حاشا که این باشد وهرگز مطموع ایشان حاصل نگردد انکه گفت ما بیافریدیم ایشانرا
از آنچه میدانند ومیشناسند که از نطفه آفریدیم ودر اصل طینت هم متساوی اند هر کس که بهشت
رود باستحقاق رود بایمان وعمل صالح وزهد وتقوی ~~بیت~~ بجاز تو که جمله رستگاری
پدیدست وزهد وترسکاری ، مکن تکیه که من پور فلان تنم ، نسبدای که نه جوخواستاری
ببین تو جایگاه وجای سلمان ، وجای بولهب دنم وخواری بعضی از صحابه چون وعظ گفتی هم
متفاخر وتاق آدمی گفتی که اصل او از نباد ومخرج بول است انکه کند او هم بر مبال بود تا که در رحم
مادر بود میان آب وخون بود آنکه که بیرون آمد بول وغایط باز کردید وبا بول وغایط خود
در میانی انکس که چنین باشد ویرا تکبر حکونه رسد اری ابنا آدم ابطرهم خطوطهم من الدنیا الذی
لم تنظروا واولهم منی وآخرهم اذا اجتنبوا یتیه سوگند میخوردم بخدای مشارق ومغارب که قادریم
وتوانائیم بانکه ایشانرا هلاک کنیم ووقتی دیگر بهتر از ایشان بیافرینیم وما مسبوق نباشیم کرمارا
عاجز نتوانند کرد وبر ما سبقت نتوانند گرفت وان مادر نتوانند گذشت **فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا**
حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ
إِلَىٰ نُصُبٍ يُوفِضُونَ خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَٰلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ
انکه بر سبیل تهدید گفت دست از ایشان بدار وبگذار ایشانرا تا خوض کنند وشروع نمایند وبازی
کنند در دنیا تا برسند بر چند روز قیامت خود را آن روزی که ایشانرا وعده داده اند در ان دوری
که از گورها بیرون آیند بشتاب میروند گوئیا که ایشان با غایتی ونشانی که ایشانرا ست میشتابند
وبر یکدیگر سبقت میگیرند خاشعة ابصارهم چشمهای ایشان خاشع از ترس وبذلت در و پیدا
بایشان رسد بذلتی یعنی سیاه روی باشد آن روز روزی باشد که ایشانرا وعده داده اند وایشان
روز ترسانیده سوره نوح ع مکیست وهمه ایراست ابی بن کعب از رسول ع روایت کرد که هر که
این سوره بخواند از جمله آنان باشد که دعای نوح وی باد رسیده قوله دخل بیتی مؤمنا وللمؤمنین والمؤمنات

بسم الله الرحمن الرحیم

إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنذِرْ قَوْمَكَ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ قَالَ يَا
قَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُونِ يَغْفِرْ لَكُم مِّن
ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ
كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ما فرستادیم نوح را بخبری بقوم او واو را گفتیم که بترسان قوم خود را پیش

از آنکه

از آنکه بایشان آید عذابی دردناک وآن عذاب استیصال بود یعنی طوفان که بایشان رسید و
همه هلاک شدند نوح بایشان رفت وایشانرا تحذیر کرد وگفت ای قوم من شمارا بیم میکنم و
میترسانم ازین کار که شما بدان مصر شده اید از پرستیدن بتان وترک کردن عبادت خدای
جهان ومیگویم که خدایرا پرستید واز معاصی وی اجتناب کنید وطاعت من دارید ومرا فرمان
من برید تا خدای تعالی بیامرزد شمارا گناهان شما وباز پس دارد عمر شما وتاخیر کند در مرگ شما تا بدانی
که آن مسمی است ونام برده واین آیه دلیلست بر قول آنان که اثبات دو اجل میکنند یکی ادنی و
دیگر اقصی مشروط است بتقوی وعبادت پس ایشان چون نکردند بعان رسیدند وباجل اول هلاک
شدند گمانی که گویند دو اجل فرض نیکنند ازین جواب دادند وگفتند که ایشانرا اجل اقصی انکه بودی که
ایمان آورده بدی وتقوی را کار بستندی چون نکردند اجل اقصی شان نبود چنانکه اگر ایمان
آورده بدی ایشانرا ثواب وبهشت بودی چون نیاوردندی پس نتوان گفتن که ایشانرا دو اجل باشد
چنانکه اگر ایمان آورده بدی ایشانرا نتوان گفتن که ایشانرا هم دوزخ باشد وهم بهشت که اجل اقصی و
بهشت موقوف بود بر شرطی که حاصل نیامد واجل مسمی غایتی است که بانجا رسد واز آنجا درگذرد
وآن ایشانرا تمامی هزار سال بود که این اجل چون برسد ویرا تاخیری نباشد وان پس بدارند اگر
شما بدانید واندیشه کنید **قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا فَلَمْ يَزِدْهُمْ**
دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ
وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصَرُّوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا ثُمَّ
إِنِّي أَعْلَنتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا نوح ع پس از انکه دعوت کرد قوم خود را و
روزگاری دراز دران صرف کرد از ایشان بس کسی ایمان نیاورد از ایمان ایشان مایوس گشت و
شکایت با خدای برد گفت ای بارخدایا من این قوم خود را دعوت کردم ودر دعوت هیچ تقصیر
نکردم بلکه مداومت کردم هم در شب وهم در روز ایشانرا با حضرت تو میخواندم دعا من
ایشانرا نیفزود الا گریختن از قبول کردن ومن هر وقت که ایشانرا دعوت کردمی در شب یا در روز
تا باشد که تو ایشانرا بیامرزی بآن سبب که توبه کنند واز کفر وعصیان باز آیند ایشان انگشتها
خود را در گوش کردندی تا آواز من نشنوندی وجامهای خود در خود پوشیدندی ودر روی
کشیدندی تا مرا نبینند وبر کفر مقام کردندی وبایستادندی چنانکه از ان بر نگردند واصرار
جز در بدی استعمال نکنند وکردنکشی وبزرگی نمودندی که گردنکشی کردنی پس من ایشانرا دعوت
کردم باشکارا پس ایشانرا اعلان کردمی در دعوت ونهان کردمی نهان کردنی یعنی بهر وجه که
ممکن بود دعوت کردم وهیچ تقصیر نکردم با ایشان هیچ سود نداشت چنانکه در مثل آورده اند

دوزخ م

فقلت استغفروا ربکم انه کان غفارا یرسل السماء علیکم مدرارا ویمددکم باموال وبنین ویجعل لکم جنات ویجعل لکم انهارا

خزینه بهمان باد که جستاقشانیم پس انکه ایشانرا گفتم که از خدای خود آمرزش خواهید که او
آمرزنده گناهکارانست باران فرو فرستد بر شما چو باران پیاپی شاید و دنی در خبرست که در عهد
عمر خطاب سالی در مدینه قحطی عظیم بود عمر و اصحاب او باستسقا رفتند عمر استغفار کرد و هیچ نفزود
چون باز آمدند گفتند هیچ استسقا نکردی گفت استسقا کردم بغایت جهد و طاقت در عهد نوح
علیه السلام چهل سال رحم زنان ایشان عقیم شد و باران از آسمان بایستاد نوح ایشانرا گفت از خدای
آمرزش خواهید و استغفار کنید تا خدای شما را باران دهد و زنان شما را حامل و لادة شوند انکه
این آیه بخواند در خبرست که مردی بنزدیک حسن بصری آمد و او را گفت گناه بسیار دارم گفت
برو استغفار کن دیگری آمد و گفت درویشم مرا چیزی بیاموز که روزی من فراخ شود گفت
برو استغفار کن دیگری آمد و گفت مال بسیار دارم و هیچ فرزندم نیست گفت برو استغفار کن
دیگری آمد گفت بوستانی آمده دارم وقت آن آمد که میوه برآید و آنرا آب نیست می ترسم که خشک
شود گفت برو استغفار حاضران گفتند یا سُبْحَانَ اللّٰهِ جماعتی آمدند در حوایج مختلف همه را استغفار
فرمودی گفت اعتبار بقول خدا کردم در قصه نوح فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ الآیه آمرزش خواهید
تا خدای گناهان شما بیامرزد و باران فرو فرستد و مال شما و پسران شما در زیادت کرداند و شما را
بوستانها و جویها آب روان دهد مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلّٰهِ وَقَارًا وَقَدْ خَلَقَكُمْ
أَطْوَارًا أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللّٰهُ سَبْعَ سَمٰوَاتٍ طِبَاقًا وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا
وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا وَاللّٰهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَ
يُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ بِسَاطًا لِتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا
فِجَاجًا قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالُهُ وَوَلَدُهُ إِلَّا خَسَارًا
وَمَكَرُوا مَكْرًا كُبَّارًا ای قوم چه بوده است شما را که بر خدای تعالی امید نمیدارید
تعظیمی و توقیری و بر حالی نمی باشید که دران باشد تعظیم کردن خدای شما را در سرای کرامت کلبی
گفت از عظمت خدای نمی ترسید مجاهد گفت خدای را عظمتی و بزرگی نمی بینید و اعتقاد نمی
کنید و حال آنست که خدای شما را اطوار و بارها آفریده است اول خاک آنکه نطفه انکه علقه
انکه مضغه انکه عظام انکه لحم آنکه خلق دیگر آنکه کودک انکه مراهق انکه محتلم انکه محیط آنکه
جوان انکه کهل انکه خرف همی شما نمی دانید و نمی بینید که خدای تعالی این هفت آسمان مطبق چگونه
آفرید و ماه را در آسمانها نوری کرده و آفتاب را در چراغ که اهل دنیا در روشنائی وی بینا باشند
بآنچه محتاج آن باشند چنانکه اهل خانه بچراغ و ماه چنین نیست بلکه نوری است بقوة ضیا آفتاب
نرسد و اگر جرم ماه بر آسمان دنیا است در میان آسمانها نیست این بر عادت استعمال عرب است

که گویند

نوح

که گویند خانه فلان در فلان شهرست و اگرچه بر کنار شهر افتاده باشد هفت آسمانرا بر از شهری
گرفته است از آنجا که همه مانند یکدیگر اند عبد الله عمرو تاویل این آیه گفت که روی ماه
و آفتاب بجانب آسمانست و قفاء ایشان بجانب زمین و گفت بر این حدیث تو بخوانم از کتاب
خدای و این آیه بخواند وَاللّٰهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا و خدا بر رویانید شما را از زمین رویانیدنی
و این بر سبیل استعارة است پس شما را دیگر باره بازمین برد چرا که بمرده باشید و دیگر باره
بیرون آرد شما را از زمین بیرون آوردنی و خدای زمین را برای شما بساطی کرده است تا چنانکه
شما را باید در وی میروید تا می برید و میروید در این زمین در راههای فراخ انکه بیان کرد
شکایت نوح را از قومش گفت که نوح پیغمبر گفت ای خدای من این قوم من در من عاصی شدند و
نافرمانی کردند و متابعت و پیروی کردند کسی را که نیفزوده بود او را در زیاده بکرد مال وی و فرزندان
وی مگر خسارت و زیانکاری آنچه ظاهر احوال مینماید که در بزرگی و جاه وی می افزاید از مال
دنیا و فرزندان باظهار خسارت وی می افزاید در آخرة و این قوم رؤسا و اشراف قوم وی بودند
و با خدای مکری و کیدی بزرک کردند و آن مکر آن بود که دیگر کسانرا از متابعت نوح میکردند و
گفتند که مکر بزرک آن بود که مردی پیر پا بدی دست پسرک طفل گرفته و نوح را بوی
نمودی و گفتی ای پسر من بترس کوش کن تا بعد از وفات من این مرد ترا نفریبد و فرمان او
نکنی که او جادو و سست و دیوانه و هیچ چیز نکو نیکو که آن صلاح باشد وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ
وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَلَا تَزِدِ
الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ
اللّٰهِ أَنْصَارًا وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا إِنَّكَ إِنْ
تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَ
لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا
این رؤسا ضلاله اتباع خود را گفتند دست از خدایان خود بمدارید و از پرستیدن ایشان
دور مشوید و خاصه این پنج بت را یکی را ود خواندند و یکی را سواع و دیگر را یغوث چهارم یعوق
پنجم نسر محمد بن کعب گفت آدم را پنج پسر بود و این پنج نام ایشان بود و ایشان عابد و زاهد بودند
یکی از ایشان بمرد برادران برو اندوهناک شدند شیطان بیامد و گفت اگر خواهید صورت
وی برای شما بنگارم تا در قبله خود بنهید چون نماز کنید دران نگرید و او را یاد کنید گفتند ما نخواهیم
که در قبله ما چیزی باشد که ما نماز بر او کنیم گفت در راه مسجد بنهید گفتند روا باشد صورتی بکرد
از مس و ارزیز آن یکی دیگر بمرد بر صورت وی تمثالی کرد انکه مدتی برآمد بر این مردم دست

منع

نصف الجزء

ازنماز وعبادة بازماندند وروی درفساد نهادند شیطان باایشان آمد وگفت شما خود هیچ
معبودی واپرستید گفتند که پرستیم گفت این تمثال مصور را که می بینید خدایان پدران شما اند
چرا ایشانرا نمی پرستید که دعای شما ازبرای ایشان است ایشانرا پرستیدن گرفتند تا خدای تعالی
نوح را بفرستاد ونوح ایشانرا باعبادت خدای خواند ایشان فرزندرا وصیة کردند وگفتند لا
تذرن الهتکم ولاتذرن ودا ولاسواعا محمد بن قیس گفت این پنج کس مرد صالح بودند از عهد آدم
تا نوح والیشانرا اتباعی بودند که بایشان اقتدا کردندی چون بمردند یاران ایشان گفتند اگر بر صورت
ایشان تماثیلی سازیم وعزم ادین ایشان بدین آن تماثیل کم کردایم گفتند روا باشد ایشان تماثیل
باختند چون ایشان بمردند شیطان بیامد وفرزندان ایشانرا گفت ایشان معبودان پدران شما
بودند چرا شما ایشانرا نمی پرستید ایشان بت پرستیدن بیامد وایشانرا گفت آدم ترا است بی روح
من برای شما بر صورت آدم تماثیلی سازم تا شما گرد آن طواف کنید برای ایشان پنج صنم تراشید وودا
یعوق م
وسواع ویغوث ونسر وایشانرا حمل کرد برانکه آنرا پرستند چون ایام طوفان بود در زیر خاک وگل
بماندند تا انکه که شیطان ایشانرا بیرون آورد برای مشرکان عرب قضاعه ودرا برگرفتند وآنرا
بدومة الجندل می پرستیدند ایشان بمیراث ببنی کلب رسید تا انکه که اسلام آمد وابن بنزدیک ایشان
بود وقبیله طی یغوث را برگرفتند براه بردند ومی پرستیدند مدتی انکه بنو [illegible] خواستند
تا از ایشان بستانند آنرا بگریزانیدند با بنی الحارث بن کعب بردند ویعوق را کهلان برگرفتند
ازایشان بمیراث بهمدان رسید ونسر به جهم افتاد وسواع بذو الکلاع وازبتانی که عرب را بود
لات ثقیف را بود وعزی سلیم وغطفانرا ومناة قدیدرا واساف ونائله وهبل اهل مکه را اساف
برابر حجر الاسود بود ونائله برابر رکن یمانی بود وهبل درمیان کعبه ومحیره که الا بود ودبیر بر
صورت مردی بود وسواع بر صورة زنی ویغوث بر صورة شیری ویعوق بر صورة اسبی ونسر
بصورة کرکسی انکه گفت وقد اضلوا کثیرا وبسیار کس را گمراه کردند این بوسا واشراف با
این بتان که بعبادت ایشان بسیاری کسان گمراه شدند وای بار خدای آن ظالمانرا میفزای الا
ضلالتی وگمراهی ان سبب گناهای ایشان بود که ایشانرا بآب غرقه کردانیدند پس انکه در
آتش دوزخشان بردند ضحاک گفت این هردو درجا بود در آتش دوزخشان بردند ضحاک گفت
این هردو دنیا بود که درمیان آب اتشی بدید آمد وایشانرا بسوخت وگفته هریک شخص را از یک
جانب آب غرقه میکرد وازدیگر جانب آتش میسوخت وایشان نیافتند از خدای یاران که عذاب
ازایشان بازدارد وقال نوح ونوح پیغمبر دعا کرد وگفت ای بار خدای مگذار بر روی زمین
ازین کافران هیچکس را که بر زمین گردد که اگر بگذاری بندگان ترا گمراه کنند واز ایشان

درو جود نیاید مگر بی ایمان کاری کافر دعاء نوح برایشان گفتند که بدستوری خدای بود
وباعلام وی ابن زید گفت نوح برایشان گفتند که بدستور دعا کرد خدای تعالی ارحام زنان
ایشان عقیم کردانید واصلاب مردان خشک کرد پیش از عذاب بچهل سال وگفتند که
بهفتاد سال نوح دعا کرد وخدای اجابت کرد ودرمیان ایشان هیچ کودک نبود آنکه نوح
خودرا دعا کرد ومادر وپدر خودرا گفت بار خدایا بیامرز مرا ومادر وپدر مرا وهرکس که در
خانه من اند واو مومن باشد گفتند که بخانه مسجد خود خواسته است وگفته اند کشتی خواسته
است وجمله مردان مومن وزنان مومنه رابیامرز نوح پیغمبر دو دعا کرد یکی بهلاک کافران
دوم برای آمرزش مومنان چون اولین مستجاب باشد ولیکن دعاء دوم وآن آمرزیدن مومنین
ومومنات است مستجاب شده باشد چون مومنانرا دعا کرد گفت ای بار خدای میفزا این ظالمان
کافرانرا الا بهلاکت وهمار **سورة الجن** مکیت بیست وهشت آیت است ابی بن کعب
از رسول خدای روایت کرد که هرکه این سوره بخواند خدای تعالی اورا بعدد هر آدمی وهر
پری که بمحمد ایمان آورده باشد وتصدیق کرده وبعدد هرکه تکذیب
کرده باشد ثواب آزاد کردن بنده بنویسند والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم

قل اوحی الی انه استمع نفر من الجن فقالوا انا سمعنا قرانا عجبا یهدی الی الرشد فامنا به ولن نشرک بربنا احدا وانه تعالی جد ربنا ما اتخذ صاحبة ولا ولدا وانه کان یقول سفیهنا علی الله شططا وانا ظننا ان لن تقول الانس والجن علی الله کذبا
بگوای محمد وخبرده مردمانرا که بمن وحی فرستادند انکه جمعی از پریان که می گذشتند قران
بشنیدند بایستادند وگوش فرا داشتند واستماع قران کردند مفسران گفتند که این نه کس بودند
انجیان نصیبین که گوش با قرآن خواندن رسول کردند ابو حمزه ثمالی گفت از جیان
بنو الشیطان بودند وایشان گروهی اند که اناثیشان بعدد چیزی کسی نیست وعامه لشکر ابلیس
ازایشان باشد ایشان چون بازدیک قوم خود رفتند گفتند ای قوم ما قرانی عجیب شنیدیم واین
انکه گفتند که برسول خدای ایمان آورده بودند ورسول ایشانرا برسالت بجمله جنیان فرستاد
ایشان بفتندو دعوت کردند گفتند ما قرانی عجیب شنیدیم یعنی که بجلالت سخن خدای بقت
در دلایل اعجاز وبراهین صدقت راه مینماید برشد وصلاح وتوحید وایمان ما بآن
ایمان آوردیم وبا خدای خود پس ازین هرگز انبازی نگیریم وشریک نیاریم واو که خدای ما و
پروردگار ماست بزرگوارست وبلند جلال وعظمت وی وبزرگی وی وپادشاهی وی هرگز نفی

نگرفت و نه فرزندی بخلاف آنکه کفار گفتند برای آنکه او جسم نیست و این یکی از صفات
اجسامست و او غنی و بی نیازست او را حاجت و شهوت باشد و آن بی خرد و نادان قوم یعنی
ابلیس بر خدای تعالی سخنی گفته است که ظلم و عدوانست و لایق جلال و حضرت وی نیست
و آن آنست که وی با خدای زن و فرزند گفت و ما بحقیقت و یقین ندانستیم بلکه گمان چنان
بردیم که هرگز آدمیان و پریان بر خدای دروغ نگویند و آنچه گویند راست گویند از این
گمان بود که بر قول ایشان اعتماد کردیم و آنچه گفتند آنرا معتقد شدیم چون بدانستیم که بخلاف
آنست از آن اعتقاد باز آمدیم و مومن شدیم وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ
مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا ۝ وَأَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا ۝ وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ
فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهُبًا ۝ وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ
يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا ۝ وَأَنَّا لَا نَدْرِي أَشَرٌّ أُرِيدَ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ
بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا ۝ وَأَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَمِنَّا دُونَ ذَلِكَ كُنَّا طَرَائِقَ قِدَدًا ۝ و بدرستی
که مردمانی بوده اند از آدمیان که پناه با جنیان داده اند و این آن بود که چون یکی از عرب در
بیابانی بهنگام حاضر آمدی گفتی أَعُوذُ بِسَيِّدِ هَذَا الْوَادِي مِنْ شَرِّ سُفَهَائِهِ تو پنداری چون این
بگفتی اعتقاد کردی که در جوار و امان و دست خوش بخفتی و این بر قول مقاتل گفت اول
کسی که پناه گرفت از ایشان بجنیان بنو حنیفه بودند آنگاه این در عرب فاش گردید عکرمه گفت
از ابی بن السائب الانصاری که گفت بودم با پدرم پیر فتم او با آنکه رسول بمدینه آمده بود در
راه شد را مدیم نزدیک شبانی شدیم چون شب تیره رسید گرگی بیامد و بره بگرفت راعی
آواز داد یا عامر الوادی جارک جارک منادی آواز داد یا سرحان ارسله ما آواز شنیدیم و کس را
ندیدیم گرگ بره را رها کرد بیامد و در میان گله رفت و کسی ندید تا بیت رسید حق تعالی آیه فرستاد
و از آن حالت و مقاله خبر داد و گفت مردانی از آدمیان پناه با مردانی میدهند از جنیان پس این آدمیان
جنیان را در زیاده کردند بیدادی و جباری و گردنکشی بسبب پناه گرفتن ایشان و گفتند که ما بر
جن و انس مهتر شدیم همه در فرمان ما اند و در پناه حمایت ما اند و ایشان پنداشتند و گمان بردند
یعنی جنیان گمان بردند چنانکه شما که مشرکانید گمان بردید که خدای تعالی هیچکس را برنه
انگیزد و خبر نکند از مردگان این دو آیه گفته اند که از جمله آنست که خدای تعالی وحی کرد و آنرا
پیغمبر را خبر داده از قول جنیان هست و بعضی گفته اند که از جمله گفتار ایشانست یعنی ایشان گفتند که
آدمیان گمان بردند چنانکه شما گمان بردید که خدای هیچکس را برنخواهد انگیخت و ما بسودیم
و طلب آن کردیم که با آسمان برشویم آسمان را یافتیم پر کرده از فرشتگانی که نگاهبانند سخت

سخت قوی و ستارگانی که پاره آتش اند یعنی خواستیم تا بر آسمان رویم و خبری از اخبار غیب بشنویم
با فرشتگان مانع میشدند یا آتشی می آمد و ما را میسوخت و بدرستی که ما از این آسمان می نشستیم
در جایها نشستن برای گوش فرا داشتن و سخن شنیدن پیش از این می نشستیم و سخن میشنیدیم
اکنون هر کس که بخواهد که استماع کند می یابد برای خود پاره آتش نگاهبان که منع میکنند و بیرا
از شنیدن و جنیان این برای آن کردند تا سخن فرشتگان بشنوند و بیایند الهام افکنند بر جماعتی
که ما غیب میدانیم چون پیغمبر علیه السلام آمد ایشان از این ممنوع شدند بفرشتگان و بشهاب
و این نام آن ستاره است که مانند آتش در هوا کشیده میشود چون ما ندانیم این سخن جنیانست
کاز خود خبر میدهند یعنی علم غیب که ندانیم که با اهل زمین چه خواهند یا بدی بخواهند
از بلا و نکبت و بیماری و تنگی و درویشی یا خیر خواهند از رشد و صلاح و تندرستی و توانگری بخواهد
خدای با ایشان و بدرستی که از ما صالحان و نیک مردانند و از ما هستند قومی که دون و فرود
ایشانند یعنی میان ما نیکان هستند و بدان هستند و ما بودیم جدا شده آن راههای مختلف
و مذهبهای گوناگون و پراکنده بعضی بر جهودی و بعضی بر ترسایی و بعضی بر مذهب دهریان
وَأَنَّا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ وَلَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا ۝ وَأَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَى آمَنَّا بِهِ
فَمَنْ يُؤْمِنْ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا ۝ وَأَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ
فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا ۝ وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا ۝ وَأَنْ لَوِ اسْتَقَامُوا عَلَى
الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُمْ مَاءً غَدَقًا ۝ لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا
صَعَدًا ۝ و ما یقین بدانستیم که در زمین خدای را عاجز نتوانیم کرد و با وی بر نیاییم چون خواهد
که ما را عذاب کند و بگریختن وی را عاجز نتوانیم کرد که از وی در گذریم و بگریزیم ما هر کجا
که رویم در قبضه قدرت وی باشیم و در تحت امر وی و چون ما شنیدیم قرآن ابوبکر و بدیم و ایمان
آوردیم هر که بخدای خود ایمان آورد از هیچ ظلمی نترسد و از نقصانی چند بیند یقین داند که ثواب
بان نگیرند و بنا واجب عقابش نکند و از ما آنند که مسلمانانند و از ما آنکه ظالمان و کافرانند بعضی از
ما مسلمانند و بعضی کافر پس هر که اسلام آرد و گردن نهد دین خدای را او آنانند که قصد صلاح
کار خود کرده باشد و صواب رسیده و جهت بهشت یافته و اما آنکه ظالمان و جابرانند ایشان
هیمه دوزخند جز سوختن را نشایند و همچنین وحی فرستادند بمن که اگر ایشان یعنی جمله خلایق از
پریان و آدمیان بر راه راست مستقیم بودندی و جور و ظلم و بیدادی نکردندی بر طریقه ایمان
و هدایه بودندی که رحمتهای ما بر ایشان گشاده شدی و روزی ما بر ایشان فراخ گشتی و ما ایشانرا
بدل آتش آبی دادی که اصل معاش و بنیاد توانگری ایشان در آن بودی و این نعمت بر ایشان برای

آن بودی تا ایشان را بیازماییم تا بر نعمت شکر میکنند یا نمی کنند تا بر شکر جزاء شاکران یابند و بر
کفران نعمت سزای کافران حسن بصری گفت والله که اصحاب رسول ع روشن بودند چون بر طریقهٔ
مستقیم رفتند خدای تعالی گنجهای کسری و قیصر برای ایشان بگشود تا مفتون شدند و امام
خود را بکشتند یعنی عثمان را کلبی وجهی دیگر گفته مراد اینست که اگر ایشان بر طریقهٔ کفر
مقام کردندی من ایشان را مال بسیار دادمی تا بدان مغرور و مفتون شدندی و مستوجب عقاب
گشتندی چنانکه گفت إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ آنکه گفت و هر که اعراض
کند و از راه اسلام روی بگرداند خدای تعالی او را در عذابی سخت برد که روی هیچ فرجی و راحتی
نباشد عکرمه گفت صعد کوهیست در دوزخ کلبی گفت ولید مغیره را تکلیف میکنند در دوزخ تا
بر کوهی شود نام وی صعد بسیار رنج و مشقت چون بر بالای کوه شود بچهل سال دست بروند
و او را باز پس اندازند دیگر باره تکلیف کنند که بر بالا شو همه در دین تکلیف باشد و هی قوله تعالی سأرهقه
صَعُودًا وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ
عَلَيْهِ لِبَدًا قُلْ إِنَّمَا أَدْعُو رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ
ضَرًّا وَلَا رَشَدًا قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا إِلَّا بَلَاغًا مِنَ
اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا گفته اند که سبب
نزول این آیه آن بود که جنیان گفتند ما چگونه نزدیک تو حاضر آییم و در مسجد با تو چگونه نماز کنیم
و از آنجا که ماییم تا بجاهای دورست خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت مساجد همه خدای راست اینست
که شما را خدای دیگر نیست حسن بصری گفت جمله بقاع زمین را خواست لقوله علیه
السلام جُعِلَتْ لِيَ الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَتُرَابُهَا طَهُورًا گفت زمین برای من مسجد کردند و خاکش را طهور
تا هر کجا که رسم نماز کنم من و امت من و هر کجا که آب نیابیم بخاک تیمم کنیم در خبر است که پس از نزول
این آیه چون مسلمانان در مسجد شدندی گفتندی لا اله الا الله والسلام علی رسول الله و گفته اند
مراد بدین اعضاء سجود هفت گانه است پیشانی و دو کف و دو سر زانو و دو انگشت پای گفت این
مساجد آفریدهٔ است آن جز خدای را سجده مکنید و گفته اند مراد نمازهاست یعنی نماز خدای راست
و سزاوار وی است با خدای دیگر را مخوان و عبادة مکن و برین معنی هم حمل کرده اند که مساجد خدای راست
و سزاوار وی است تا در آنجا عبادت خدای کنند در وی بکار دیگر مشغول شوید و چون برخاست
بندهٔ خدای یعنی محمد بخواند خدای را یا دعوت میکرد خلق را با خدای نزدیک تر بودند که بهری بر
سر بهری رفتند از زحمت ایشان و حرص ایشان بر سماع قرآن عبدالله عباس گفت که این از قول آن نفر
جن است که حکایت میکنند با جنیان دیگر چون بانزدیک قوم شدند خبر دادند ایشان را از زحام

اصحاب مصطفی بوقت نماز و قراءة قرآن و ازدحام ایشان و اقتدا بوی در وقت نماز قتاده گفت
گفته مراد اینست که چون رسول برخاست بدعوت کردن جن و انس مجتمع شدند و یکی گشتند تا
ابطال کار او کنند و اطفاء نور وی خدای تعالی منع کرد ایشان را از آن و حجت وی ظاهر کرد
قُلْ إِنَّمَا أَدْعُو رَبِّي رسول خدای گفت من خدای خود را میخوانم و او را می پرستم و عبادت میکنم و هیچ
کس را با وی شریک نمیگردانم این کار که من میکنم موجب آن نیست که شما همه یار و دو یار و همه یکی شوید
و با من عداوت و دشمنی آشکارا کرده اند قل بگوای محمد که من مالک نیستم برای شما نفعی و ضرری را
نفع و ضر شما بدست من نیست بدست خدای است بگو که مرا هیچکس پناه خود نتواند گرفت از
عذاب خدای و هر کس بجای و پناه گاهی نیابم از جز وی مقاتل گفت سبب نزول این آیه آن بود که
کافران قریش وی را گفتند از دین خود برگرد تا ترا پناه خود گیریم خدای فرمود وی را که ایشان را
بگو که مرا از خدای هیچکس پناه خود نتواند گرفت و زینهار نتواند داد و من بالک هیچ پناه گاه
نباشم و خود را از عذاب وی نتوانم رهانیدن مگر رسانیدن از خدای تعالی پیغامهای
وی و امتثال کردن فرمانهای وی و هر که عاصی شود در خدای و پیغمبری او را آتش دوزخ باشد در
آنجا جاوید باند و هرگز فرجی و راحتی بوی راه نیابد حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ
أَضْعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقَرِيبٌ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا عَالِمُ
الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ
وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَىٰ
كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا حق تعالی میگوید که این جماعت که مظاهرة و معاونت یکدیگر میکنند و در عداوت
محمد و اطفاء نور وی سعی میکنند تا آنگه که معاینه ببینند وعدهٔ که میدهند از دست ظفر مسلمانان بر
ایشان روز بدر و غیر آن پس بدانند که بدانند تا که ضعیف تر بوده است بناصر و یاور و عدد کدام
اندک تر بوده است بگوای محمد این جماعت را که میگویند و میپرسند از تو که این وعدهٔ تو کی خواهد
بودن ایشان را بگو که نمیدانم که نزدیکست یعنی آنچه شما را وعده میدهند یا دورست و خدای من
آن را امدی و نهایتی خواهد نهاد که پیش از آن وقت نباشد من آن را نمیدانم خدای میداند و دانندهٔ
نهانیست غیب او داند و بر غیب خود کس را اطلاع ندهد الا آنرا که برگزیند و بپسندد از
پیغمبران بدرستی که بیارد از پیش وی و از پس وی نگاهبانی از فرشتگان تا باز دارند و دور گردانند
شیاطین را از وی و نگاه دارند از وسوسهٔ ایشان تا برساند وحی خدای را چنانکه فرموده باشد
یا نگاه دارند وحی را از شیاطین تا نشنوند و ایهام نکنند بر مردمان در دعوی علم غیب معتزله گفت
چون خدای تعالی پیغمبری را بفرستادی ابلیس بیامدی بصورت فرشته با شیاطین تا بروی القا

کند عند وی بر سبیل اطلاع خدای تعالی فرشتگان را فرستادی تا ایشان را بر انند دیوان و اعلام کردندی اخبار را که ایشان شیاطین اند احتراز کنید از ایشان لیعلم تا بداند که پیغمبران برسانیدند پیغامهای خدای خود را یعنی تا معلوم وی ظاهر کرده در آنچه وی عالم بود با آنکه ایشان تبلیغ پیغامها می نمایند و نقصان و علم وی محیط است بآنچه نزدیک ایشانست از شرایع و غیر آن هیچ از وی فایت نشود و بشمرد و بدانست هر چیزی را بعدد و تفصیل از خرد و بزرگ و اندک و بسیار از آنچه بوده و آنچه باشد

رسانیدند

سورة المزمل گفته اند بعضی مکیست و بعضی مدنی نوزده آیه است از ابی بن کعب روایتست که هر کس که این سوره بخواند دفع کنند از وی دو رنج یا در دنیا و آخرت و از صادق علیه السلم روایتست که هر که بخواند در نماز خفتن یا در آخر شب و روز با این سوره گواهان باشند برای او و زنده دارد خدای او را زندگی داشتن نیکو و خوش والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایها المزمل قم اللیل الا قلیلا نصفه او انقص منه قلیلا او زد علیه ورتل القرآن ترتیلا انا سنلقی علیک قولا ثقیلا ان ناشئة اللیل هی اشد وطأ واقوم قیلا ان لک فی النهار سبحا طویلا واذکر اسم ربک وتبتل الیه تبتیلا رب المشرق والمغرب لا اله الا هو فاتخذه وکیلا

حق سبحانه و تعالی رسول را علیه السلم ندا میکند و بنماز شب میفرماید اگرچه خطاب خاص است با پیغمبر اما عامست امت محمد در تحت خطاب داخلند میگوید که ای خفته و جامه در سر کشیده و خود را بجامه باز پوشیده برخیز در شب و نماز بپای دار مگر اندکی از شب که در آن قدر با آسایش مشغول کردی و بخسپی نیم از شب یا از نیم شب بفرمای اختیار تراست در نماز کردن درین مقدار از شب و قرآن بخوان بترتیل و آهستگی چون این آیه آمد رسول علیه السلم و صحابه نماز کردند در شب و نمیدانستند بتحقیق است از شب یا نیمه وقت بود شب با روز میکردند از ترس آنکه مبادا که آنچه مراد است از شب در آن مقدار قیام کرده نشود حق سبحانه و تعالی در آخر سوره مدت یک سال بود و گفته اند ده سال و این امر نماز سخت بوده است و همچنان مانده است سنت مؤکد است از عایشه روایتست که درین وقت که این آیه آمد من و رسول خدای در یک چادر خفته بودیم درازی وی چهار گز بود یا رشن موی بود و نیمی پوشش من بود شتر یک نیمه رسول بر دوش نهاده و نماز میکرد و دیگر نیمه من بر خود پوشیده بودم و خفته بعضی گفته اند که در بدایت کار نماز شب بر رسول و صحابه فریضه بود نیمی از شب یا ثلثی قیام کردند بنماز شب تا پایهای ایشان برآماسید و مجروح شدند خدای تعالی آن را نسخ کرد برای تخفیف ایشان و آن قول که در بدایت بود نیکوترست

لقوله و من اللیل فتهجد به نافلة لک و مستحب آنست که نیمه آخرین برخیزند از بهر نماز شب که این سنتی مؤکد است در سفر ساقط نشود و رسول علیه السلم امیر المؤمنین علی را بنماز شب وصیت کرد گفت علیک بصلوة اللیل و خواندن قرآن ترتیل آن بود که حروف را گشاده و هویدا کرده اند ابو بکر بن طاهر گفت که آن بود که تامل کنی در لطایف خطاب قرآن و نفس را مطالبه کنی بقیام نمودن با حکام او و دل را بفهم معانی و اسرار او و این جز بتأنی و آهستگی نتوان از رسول علیه السلم روایتست که صاحب قرآن را گویند اقرأ وارق ورتل و بر بالا میرود بهر آیتی درجه از بهشت و بترتیل خوان چنانکه در دنیا خواندی یعنی ساکن خوان تا جشن توانی دید که منزل تو از بهشت نزدیک آخر آیتیست که بخوانی انا سنلقی علیک ما بر تو خواهیم افکندن سخنی گران را یعنی وحی عایشه گفت دیدمی رسول را در وقت نزول وحی که سرما سخت بود عرق از تن وی روان میشد حارث بن هشام گفت رسول را پرسیدم که وحی بتو چگونه آید گفت اوقاتی چنان باشد که آواز جرس و آن بر من گران بود و سخت او قاتی بود که فرشته آید بر صورت مردی آنچه گوید شنوم و بدانم و این بر من آسانتر بود و گفته اند که این سخن گران قرآنست که بوعد و وعید و حلال و حرام گرانست اگرچه گرانست گرانی او بر منافقانست و بر مؤمنان سهل و آسانست وانها لکبیرة الا علی الخاشعین دل باید مؤید بتوفیق و ضمیر مزین بتوحید تا احتمال آن توانند آوری گرانست اما در ترازو فردا بنزع مؤمن سبکتر و خوشتر از جانست خفیف علی اللسان ثقیل فی المیزان ان ناشئة اللیل بدرستی که ساعات شب برخاستن از بهر نماز بر نماز کنند و سخت تر که آن تراست از ساعات روز از بهر آنکه در شب ترک خواب خوش باید کرد و بستر نرم و گرم فرو باید گذاشت یا موافق تراست و نزدیک تر با حال حرکه در شب زبان با دل موافق بود و دل با سایر اعضا و فراغت دل در شب بهتر و بیشتر باشد از بهر آنکه حوایج و کارها پیش باید در خبر است که امام زین العابدین علیه السلم نماز شام و نماز خفتن نمازهای بسیار کردی او را پرسیدند از آن گفت ان ناشئة اللیل هی اشد وطأ و هذا ناشئة اللیل گفت ناشئة اللیل کدامست گفت آنکه مرد بخسبد پس برخیزد آنچه از پس خواب کند ناشیه باشد یمان گفت قیام باشد بآخر شب واقوم قیلا یعنی ناشیه شب راست تر باشد و صحیح تر بگفتار آنچه خواند و گوید درست تر باشد و او در آن خاشع تر و مخلص تر باشد در عبادت ان لک فی النهار بدرستی و حقیقه که تراد در روز دفتی دراز و آمد شدی باشد از بهر طلب معیشت و قوت نفس و اهل و عیال و فراغت آن بهر عبادت کمتر باشد چون در شبانگاه با آسایش مشغول می باش و گاه بطاعت و عبادت و ذکر خدای کن و نام او زید کاری بر سهل گفت که در اول سورتها بسم الله الرحمن الرحیم می خوان با خدای باش و در حمایت و حفظ او کوی بنده از خلق منقطع شو توکل و اعتماد بر کرم او و عملی و طاعتی که کنی خالص

خاص و خالص از مهر وی کن از محمد باقر روایت است که او گفت تبتل آنست که دست بردارد در نماز
در وقت قنوت ربّ السلم گفت که دنیا رها کن و در طلب رضای خدای باش اوست آن خدائی که امر بکار
و بر مدد کار مشرق و مغرب جز او خدائی نیست و برا وکیل خود گیر و کارها بروی توکل کن
تا وی کفایت کند که و هو الذی اذا توکل العبد علیه کفاه وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا
جَمِيلًا وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ وَمَهِّلْهُمْ قَلِيلًا إِنَّ لَدَيْنَا أَنكَالًا وَجَحِيمًا
وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا
مَهِيلًا حق سبحانه و تعالی رسول را به پیغمبری میگوید که ای محمد صبر کن بر گزاردن رسالت و
پیغام و بر بخواندن قرآن مر از خاص و عام بشنیدن سخنها موحش و اقوال ناهنجار و از ایشان هجرة کن و
انجا ... ایشان نه و رش هجرة کردنی نیکو بدل مخالفت کن با ایشان و در ظاهر بزبان با ایشان مدارا
کن و نیکوترین وجهی ایشانرا دعوت مکن ابو الدرداء گفت که ما در بدایت اسلام در روی قومی می
خندیدیم و دلهای ما مستعجل بانکه کی باشد که ما را بکشتن ایشان فرماید و این از ان بقیاس است
که جمعی بر اهل شعر عیب میکنند و این آیه منسوخ است بآیه قتال آنکه گفت ای محمد مرا با این کافران
گذار که تکذیب تو میکنند تا من شر ایشان از تو کفایت کنم و دل تو از محنت و رنج ایشان بپردازم
آن کافرانی که خداوندان نعمت اند در دنیا اصحاب ثروة و توانگری و مال اند از صنادید قریش
و بزرگان اهل مکه استهزا میکردند بر رسول و مؤمنان و در جنگ بدر کافران را طعام میدادند
و ایشانرا مهلت ده زمانی اندک که پس دو روز کار برنیاید که بتیغ تو کشته شوند و باتش من سوخته
کردند آنگه بر سبیل تهدید و وعید گفت که ایشانراست نزدیک ما ساخته و نهاده آنچه پس
خلاف تنعم و ناز و نعمت و رفاهیت و دولت ایشانست از بندهای آهنین و زنجیرهای
آتشین که بر دست و پای و گردن ایشان نهند نه از بهر آن تا بگریزند از بهر آن تا عذاب بر
عذاب باشد و دوزخی است نزدیک ما تافته و آتشی بر افروخته و طعامی با غصه که در گلوی شما
بماند نه بزیر فرو شود و نه بر آید از طعامها دوزخ که زقوم و ضریع و غسلین و غساق است
اندیم و نزد ... که از اهل دوزخ جدا کرده و عذابیست نزدیک ما دردناک از انواع دوزخ
تا این جمله داد تو ای محمد از ایشان بستانیم و کینه تو باز خواهیم در خبر است که چون رسول
علیه السلم این آیه بخواند بیفتاد و از هوش برفت آورده اند که وقتی امیر المؤمنین علی را علیه
السلم دندان بدرد آمد و از ان رنجی عظیم یافت گفت بار خدایا دریاب استخوان این همه رنج توانی
آفریدن ترا احتیاج بان که گوئی إن لدینا انکالا الایة خلید بن حسان گفت که شبی نزدیک حسن
بصری حاضر بودم روزه داشت چون طعام حاضر آوردند این آیه یادش آمد طعام نخورد آنگه حق تع

نصف الحزب

بیان کرد که این عذاب ایشانرا روزی باشد که زمین و کوهها بلرزد اضطرابی و حرکتی عظیم در
زمین و کوهها بدید آید و کوهها چون پشتهای ریگ روان گردد از صعوبت و سختی إِنَّا
أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا فَعَصَىٰ
فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلًا فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِن كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ
الْوِلْدَانَ شِيبًا السَّمَاءُ مُنفَطِرٌ بِهِ كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا إِنَّ هَٰذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَن شَاءَ
اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا حق تعالی خطاب کرد قریش را و گفت که ما فرستادیم بنزدیک شما رسولی
را که محمد است عم تا گواه باشد بر شما بر کفر و تکذیب شما چنانکه فرستادیم موسی را به
رسالت بنزدیک فرعون موسی پیغام بگذارد و رسالت برسانید فرعون فرمان نبرد
پیغمبر خود موسی عاصی گشت لاجرم ما فرعون را بسبب عصیان او بگرفتیم گرفتنی سخت پس شما
ای قریش چگونه حذر کنید اگر کافر شوید در خدا و رسول خدای و بر کفر اصرار کنید از اندوه
و چگونه روزی که از هول و ترس آن روز کودکان پیر شوند و موی سیاه کودکان از بهول و بیم خود آن
روز سپید شود گرد اند آسمانی با این عظیمی از بیم آن روز شکافته گردد و این وعدیست که خدا
کرده است وعد وی لا محاله که این واقع شود تا چنانکه پنداری که واقع شده است و بوده بگذ
و حقیقت که این آیات قرآن که الطفت بوعید و عظتی و پندی است مرکسی را که پند گیرد و باو متعظ شود
پس هر کسی که خواهد که بوی متعظ شود آن را راهی گیرد بثواب خدای خویش خدای راه نمود هر کس که اختیار
طاعت کند بثوابی که خدای وعده داده است برسد و هر کس که اختیار معصیت کند بان وعیدی که
خدای کرده است برسد زمام اختیار بدست بنده نهاده است إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ
مِن ثُلُثَيِ اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ مِّنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ عَلِمَ أَن
لَّن تُحْصُوهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَن سَيَكُونُ مِنكُم مَّرْضَىٰ
وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِن فَضْلِ اللَّهِ وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا وَمَا تُقَدِّمُوا
لِأَنفُسِكُم مِّنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِندَ اللَّهِ هُوَ خَيْرًا وَأَعْظَمَ أَجْرًا وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ
اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ بدرستی که خدای تو ای محمد میداند که بر میخیزی در شب از بهر نماز کمتر از دو ثلث
شب و کمتر از نیم شب و در وقتی سه یک شب و در وقت از شب بر میخیزی و گروهی از آنان که با
تو اند از یاران تو و خدای تقدیر میکند و اندازه شب را میداند آن مقدار را از شب که در وی قیام
میکنید و میداند که شما اوقات شب نتوانید شمردن و ضبط آن نتوانید کردن و راست نتوانید
داشتن مگر که احتیاط را آنچه بیشتر باشد از شب در آن قیام کنید و این بر شما سخت بود و شاق باشد

پس خدای تعالی از شما بپذیرفت و عفو کرد شما قبول کرد آنچه می توانید از شب برخیزید نماز را و آنچه آسان است از قرآن بخوانید تا چه مقدار باید خواند سعید جبیر گفت پنجاه آیت است ابن عباس گفت صد آیه کعب گفت هر که او هر شب صد آیه از قرآن بخواند او را از جمله قرآن خوانان نویسند آنکه وجه حکمت در تخفیف باز نمود گفت این از بهر آن کرد که دانست که از شما زود بود که بعضی بیمار شوند و جمعی دیگر در زمین بروند از بهر تجارت و طلب مال کنند و جمعی از بهر جهاد کردن در راه خدای ایشان را طاقت این تکلیف نباشد بر ایشان آسان کردیم بر تمام تکلیف بر ایشان حرج باشد عبدالله مسعود گفت هر که چیزی از شهری بشهری برد و بقیمت وقت بفروشد ثواب او نزدیک خدای ثواب شهیدان باشد آنگاه این آیه بخواند که وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ آنگه حق تعالی فرمود فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ منه بخوانید از قرآن آنچه آسان است و از صادق علیه السلم روایت است که ما تیسر منه خشوع دل است و صفای سریرت پای دارید نماز را و زکوة بدهید و بخدای دهید قرضی نیکو بدادن صدقات و انواع بر که جزای آن لازم است چون گذاردن وام و پیش از آنکه بآخرة رسید زاد از پیش بفرستید که آنچه از بهر خود از پیش بفرستید آنرا نزدیک خدای مدخر یابید بهتر از آن و بزرگتر از آن مزد و ثواب و از خدای تعالی آمرزش خواهید که او آمرزنده گناهان بخشاینده و مهربانست

سورة المدثر پنجاه و شش آیت است از رسول خدای روایت است که هر که این سوره بخواند او را بعدد هر که تصدیق کرده محمد را و تکذیب کرده ده حسنه بنویسند و ده بدی از دیوان او محو کنند

بسم الله الرحمن الرحيم

يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ جابر عبدالله انصاری گفت که از رسول شنیدم که گفت من در وادی میگذشتم در بوادی دیگر بر کوه حری بودم مرا آواز دادند از چپ و راست و پیش و پس نگاه کردم کسی را ندیدم بر بالا نگریستم شخصی را دیدم بر سریری نشسته بر اندامی کرد من بترسیدم و از و مستوحش شدم وحی بر من القا کرد من بخانه خدیجه شدم ترسیده و گفتم دثرونی مرا بپوشانید خدیجه مرا بپوشید جبرئیل علیه السلم آمد و این سوره آورد خطاب میکرد محمد را میگوید که ای خفته و جامه در سر کشیده برخیز از خواب و بترسان قوم خود را از عذاب اگر ایمان نیاورند و متابعت تو ننمایند و خدای خود را تکبیر گوی و حضرت بزرگوار او را بصفت کبریا و جبروت مخصوص گردان بزرگوار مطلق و پادشاه بر حقیقت او را دان و او را خوان جامه خود را از نجاسات

پاک کن و نفس خود را از دوزخ و دل را از رذایل بشوی دل خود را از علایق جسمانی و آویزش این جهانی طهارت ده ابن عباس گفت که جامات باید که از وجهی حلال و پاکیزه ابن زید گفت که تو جامه بشوی و چنان مکن که مشرکان که ایشان جامه نشویند طاوس گفت که جامه کوتاه دار که جامه کوتاه از لوث نجاسات پاکیزه ماند امیرالمومنین علی علیه السلم جامه کوتاه داشتی گفتند چرا جامه کوتاه میداری گفت لِأَنَّهُ أَنْقَى وَأَتْقَى وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ و از بدی و ماثم و معاصی ببر تا از عذاب خدای بری باشی و دور شوی کلبی گفت دور باش از آنچه مستحق عذاب شوی مخالفت هوای نفس کن کرد دوستی دنیا مکرد که دوستی دنیا سر خطایاست اگر عطائی دهی آن عطا را بیشتر از آنچه داده باشی باز ستانی که در عطا عوض طمع داشتن لایق حال کریمان نباشد و این خاص رسول را بوده است و گفته اند که این نهی تنزیه است نه تحریم روا باشد که چیزی بدهند بیشتر از آن باز ستانند ضحاک گفت ربا دو گونه است حلالست و حرام حلال آنست که چیزی بهدیه بغیری دهد و بیشتر از آن باز ستاند و آنچه حرامست آنست که شرع آنرا حرام کرده است ربیع گفت که عمل خود بسیار مدان که آن در جنب نعمت خدای بس حقیر است ابن زید گفت به نبوت منت منه بر مردمان تا بر آن اجری بستانی اداء رسالة می کن و برای خود صبر کن بر رنج و بلا و اذی و زحمتی که در گذاردن رسالة بتو میرسد از مشرکان و بر جهاد کردن با ایشان چون در صور دمیده شود آن روز که اسرافیل در صور دردمد روزی باشد بحت دشوار بر کافران نه روزی باشد بر ایشان سهل و آسان پس تو ای محمد صبر میکن ثواب خدای بر آنکه خدای تو داد تو از ایشان بستاند رسول خدا گفت كَيْفَ أَنْعَمُ وَصَاحِبُ الْقَرْنِ قَدْ الْتَقَمَ الْقَرْنَ از من ندگانی لذت چگونه یابم و صاحب صور گردهان گرفته منتظر تا کی گویند که دردم یاران گفتند یا رسول الله چگونه گوییم ره پناه دادن از آن بخدای گفت بگویید حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا چنین گفتند که نداند بر او نه توان بخواند چون باین آیه رسید یکبار باز خواند و نعره بزد و جان بداد ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا وَبَنِينَ شُهُودًا وَمَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيدًا ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا سَأُرْهِقُهُ صَعُودًا إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ این آیه در حق ولید بن مغیره مخزومی آمد و او را مالی بسیار بود سفیان ثوری گفت هزار هزار دینار بود ابن عباس گفت نه هزار دینار بود مقاتل گفت مال او بوستانی در طایف که میوه او سال تا سال منقطع نگشتی و دلیلش آنست که آنرا ممدود خوانده است در جائی دیگر میگوید وَظِلٍّ مَمْدُودٍ و این جز بوستان نباشد و او را یازده پسر بود و بقول مقاتل هفده چون این آیه آمد روی در نقصان نهاد هم فرزندان و مال او هلاک شد و عاقبت وی نیز هلاک شد حق تعالی میگوید که ای محمد خاطر مبارک خود پریشان مدار از این کافران

کناد و خاص این کافر این که او را وحید خوانند و نام او ولید است من او را پاره بدم تنها مجرد
از مال و فرزند او را مالی کشیده یعنی بسیار کفایت کردم و پسرانی که همیشه نزدیک او حاضرانند در مکه
واز وی غایب نمی شوند بدادم و او را ممکن کردانیدم تا حد او نه جاه و حرمت و ریاست و نعمت کثیر
این نعمت را شکر نکرده و ایمان نیاورده انگه طمع میدارد که در مال و فرزندان بیفزایم حقا که این هرگز
نباشد و مطموع او هرگز حاصل نگردد چگونه بمقصود رسد و مراد خود بیابد و او آیات و حجّات
و دلایل ما را انکار میکند حق را بشناسد و میداند و جحود میکند با کفران نعمت چگونه طمع زیادتی
دارد نه چنین بود که ما در رسانیم بوی عذابی سخت و مشقتی عظیم که او طاقت آن ندارد ابو سعید خدری
از رسول روایت کرد که صعود کوهی باشد از آتش دوزخ که هفتاد سال بر آنجا میرود انگاه
هفتاد سال دیگر فرو می آید همیشه در این عذاب باشد انه فکر وقدر فقتل کیف قدر ثم
نظر ثم عبس وبسر ثم ادبر واستکبر فقال ان هذا الا سحر یؤثر ان هذا الا
قول البشر سبب نزول این آیه آن بود که چون حم تنزیل الکتاب من الله العزیز الحکیم نازل
گشت رسول خدای این سوره میخواند ولید مغیره بر در مسجد بود میشنید رسول بدانست که ولید
مستمع است دیگر باره باز گرفت و بخواند ولید نیکو بشنید بجمع قریش آمد گفت که من امروز از
محمد کلامی شنیدم که نه کلام انس است ونه کلام جن ان له لحلاوة وان علیه لطلاوة وان
اعلاه لمثمر وان اسفله لمغدق وانه یعلو وما یعلی آن سخن را حلاوتی است و بر او تازکی و طراوتی
است زبر او میوه اوست و زیر او شاخ او و او غالب باشد و بر وی غلبه نکند این گفت و برفت قریش
گفتند که ولید صابی شد و اگر او صابی شود همه قریش صابی شوند بنزدیک ابوجهل رفتند ابو جهل
گفت که من کار وی کفایت کنم برخاست و بنزدیک ولید آمد چون دلتنگ ولید دید وی را گفت چرا
دلتنگی گفت چگونه دلتنگ نباشم که می شنوم که قریش میگویند که از بهر ولید مالی جمع خواهیم کرد
که پیر شده است و درویش این بهمه میخواهد که از دین پدران خود برگردد و در دین محمد آید
تا از فضله طعامی ایشان یابد ولید در خشم شد گفت قریش نمیدانند که آن مال و عده که مراست
کرا نیست محمد و اصحابش طعام سیری نمی یابند ایشان را از کجا فضله طعامی باشد این بگفت و با ابو
جهل بجمع قریش آمد و ایشان را گفت شما میگویند که محمد دیوانه است و میدانید که او عاقلترین کس است
گفتند مجنون است گفت میگویند که او کاهن است کی دیدید که وی کهانت کرد گفتند ندیدیم گفت
میگویند که شاعر است هرگز دیدید که وی شعر گفت گفتند نه گفت میگویند که دروغزن است هرگز
از وی دروغی شنیدید گفتند لا والله و هو الامین فینا او همیشه امین بوده است در میان ما قریش
گفتند پس او چیست ولید ساعتی اندیشه کرد سر بر آورد و گفت ساحر است نبانز زدنش هر

ثم قتل کیف قدر

تفرقی میکند و میان زن و شوهر و پدر و فرزند جدائی می اندازد و آنچه میگوید سحر است حق سبحانه و تعالی
این حالت را حکایت کرد میگوید که ولید تفکر کرد و با خویش تقدیر کرد آنگه بر سبیل تعجب گفت
هلاک باد او و کشته چگونه تقدیر کرد و چگونه انداخت این حدیث پس هلاک باد او را و
لعنت باد بر او و چگونه تقدیر کرد و این تکرار برای آن کرد که وی دو تفکر کرد و دو تقدیر
کرد یکی آنکه گفت که ساحر است دوم آنکه تعلیل کرد بتفرقت میان مرد و زن ثم نظر پس انگاه
اندیشه کرد که او چنین است یا نه پس انگاه روی ترش کرد چون کار بر وی مشتبه کردید و نمانست
که چگونه بدیدم ثم ادبر پس انگاه پشت برکرد و روی بگردانید و گردن کشی و تکبر کرد و گفت نیست این
قرآن مگر سحری و جادوئی که از اهل بابل روایت میکنند نیست این الا سخن آدمیان گفته اند بسیار و جبر را
خواستند و مرد بود نه که مشرکان نحو القرآن با ایشان کرد بری بعضی دیگر گفته اند که سلمه
را خواستند که صاحب یسار بود مشرکان گفتند که محمد از وی روایت میکند سأصلیه سقر
وما ادراك ما سقر لا تبقی ولا تذر لواحة للبشر علیها تسعة عشر نود بود که بسوزانیم
او را و بچشانیم عذاب دوزخ در درکه از درکات دوزخ که آنرا سقر خوانند رسول خدای
گفت موسی علیه السلم از خدای پرسید که بار خدایا درویش ترین بندگان تو کیست گفت صاحب
سقر است انگه بر سبیل تهویل و استعظام گفت وتو چه دانی ای محمد که سقر چه باشد سقر
درکی باشد در دوزخ که هر که را در آنجا اندازند بر وی ابقا نکند بلکه بسوزانند و هلاک کرده انگ
باز نگذارند زنده و رها نکند نه زنده باشد و نه مرده هر که که سوخته شود باز اعاده کنند
و بر اجزای سوزنده باشد و سیاه کرداننده بیرون پوست را از تاریکی و سیاهی از شب سیاه تر
نماید بر این دوزخ موکل باشند از فرشتگان نوزده زبانیه و ممتنع باشد که نوزده فرشته
مسلط باشند بر عذاب اهل دوزخ چه قبض ارواح همه عالم مفوض است بیک فرشته در خبر
است که رسول علیه السلم گفت چشمهای ایشان چون برق باشد و دهنهای ایشان چون صیاصی
هر یکی را از ایشان قوت جن و انس باشد یکی از ایشان ایشان را بر گردن گیرد و در دوزخ اندازد
و کوهی بر گیرد و بر ایشان فرو کنارد ابو جهل چون این بشنید قریش را گفت نمی شنوید
که محمد صلی الله علیه و آله میگوید خازنان دوزخ نوزده باشند و شما لشکری از شجاعان
بهره مردان شما یکی با ده نفر نتوانید که ابو الاسود الجمحی گفت من هفده را کفایت کنم
شما همه دو را کفایت کنید خدای تعالی این آیه فرستاد وما جعلنا عدتهم الا فتنة للذین
کفروا لیستیقن الذین اوتوا الکتاب ویزداد الذین آمنوا ایمانا ولا یرتاب
الذین اوتوا الکتاب والمؤمنون ولیقول الذین فی قلوبهم مرض والکافرون

وما جعلنا اصحاب النار الا ملائکة

ماذا اراد الله بهذا مثلا كذلك يضل الله من يشاء ويهدي من يشاء وما يعلم جنود
ربك الا هو وما هي الا ذكرى للبشر ما خازنان دوزخ را فرشتگان کردیم پنداریهای کافران
که خازنان دوزخ از جنس آدمیان اند با ایشان مقاومت کنیم آدمی نیستند فرشتگانی اند که کریا
قوة وطاقة ایشان باشد ونکردیم ما عدد ایشان نوزده الا از بهر آزمایش تا باشد مر کافران را که گویند
چرا این عدد بر عقد نیست واین عدد اندک با خلق تو عالم چگونه بر آیند واین آنان گویند که خدای را
نشناسند وحکمت او ندانند واو را حکیم نخوانند ونیز از بهر آن این عدد گفتیم تا اهل کتاب بیقین
بدانند که رسول ما محمد صادق است آنچه میگوید از وحی میگوید یعنی در توریه وانجیل هست و
او مردی امی بوده است کتاب ایشان نخوانده ونشنیده چون ایشان را این عدد خبر دهد بدانند که
او رسول خدای است واز جهت وحی میگوید واز بهر آن کردیم تا مؤمنان را ایمان زیادت گردد
تا اهل کتاب را از جهودان وترسایان شکی نباشد ومؤمنان را چون تصدیق اهل کتاب بشنوند
ایمان زیادت گردد ونیز از بهر آن کردیم تا آن کسانی که در دلهای ایشان شکی ونفاقی هست و
از آن کسانی که بزبان ایمان آورده اند ومنافق اند وکافران که ایمان نیاورده اند گویند که خدای
این عدد چه مثل خواسته است ومراد او چه بوده است چرا نوزده گفت پس گفت خدای تعالی
وجه حکمت باز نمود وگفت از بهر آن کرد تا فتنه وآزمایش باشد مؤمنان از منافقان ممتاز کردند
مؤمنان چون خدای را دانند واو را حکیم شناسند تسلیم کنند وبدان ایمان آورند ومنافقان و
کافران زبان اعتراض بگشایند وچرا وچون آغاز نهند گفت همچنین خدای تعالی بعضی را اضلال کند یعنی
امتحان وبعضی را هدایة یعنی امتحان وبعضی را هدایة یعنی توفیق وبیان را حکم کند بضلال ایشان
وکافران نزدیک این امتحان وحکم بهدایة مؤمنان وما یعلم جنود ربک الا هو کس نداند که لشکر
خدای چند است الا او از بسیاری که هست تو اند که آن عدد بخست کرده اند وکس نداند علة آن که چرا
نوزده اند چنانکه نداند که آسمان وزمین چرا هفت است این جواب ابو جهل است که او گفت لشکر
خدای محمد همین عدد است ابن عباس گفت رسول خدا غنیمت چنین قسمت میکرد جبرئیل علیه السلم
در پهلوی او نشسته بود فرشته آمد وگفت خدای میفرماید که فلان کار می باید کرد رسول علیه
السلم جبرئیل را گفت او را میشناسی گفت دانم که فرشته است ونه هر فرشته که خدا راهست من او را
شناسم آورده اند که موسی علیه السلم در مناجاة گفت بار خدایا در آسمان مخلوقات تو چند اند گفت
فرشتگان گفت عدد هر سبطی چند باشد گفت ده تا خاک انکه گفت وما هی یعنی دوزخ
با این عدد نوزده وعلة آن را این آیات قرآن مگر ذکری وپندی مر آدمیان را کلا والقمر والليل اذ
ادبر والصبح اذا اسفر انها لاحدی الکبر نذیرا للبشر لمن شاء منکم ان یتقدم

او یتأخر آنکه سوگند یاد کرد بر تهویل واستعظام سقر گفت حقا وبحق ماه چون برآید وبحق
شب چون پشت برکند وبحق روشنائی روز چون روشن شود وتاریکی شب زایل کرد آنکه این سقر
که دوزخست یکی از جمله داهیهای عظیم وبلاهای سخت که بزرگ است وبلایی وسختی سخت
ترساینده وبیم کردن ترساننده مخلوقات از آدمیان کی را از شما که عنان اختیار در دست او
اگر بخواهد تقدیم سمایه بطاعات وخیرات سبقت میگیرد واگر خواهد تاخیر میکند وباز پس می ایستد
کل نفس بما کسبت رهینة الا اصحاب الیمین فی جنات یتساءلون عن المجرمین ما
سلککم فی سقر قالوا لم نک من المصلین ولم نک نطعم المسکین وکنا نخوض
مع الخائضین وکنا نکذب بیوم الدین حتی اتانا الیقین فما تنفعهم شفاعة
الشافعین هر نفسی در هر چه آنچه کرده باشد در گرو باشد یعنی بعمل خود گرفتار باشد ودر کردار خود
بازمانده باشد الا اصحاب یمین کسانی که نامه بدست راست ستانند که ایشان نفس خویش را از گرو
بیرون آورده باشند وذمه خود از آتش دوزخ آزاد کرده باشند بایمان وعمل صالح ایشان کجا
خود مرتهن باشند برای آنکه خدای ایشان را بیامرزد تا مراد اصحاب الیمین کیست واذان از امیر المؤمنین
علی گفت که اطفال مؤمنان اند یا زگفت آنان باشند که فک رهن خود کرده باشند ابو حمزه ثمالی
از محمد باقر رع گفت که ما وشیعه ما اصحاب الیمینیم ایشان یعنی اصحاب یمین در بهشتها باشند که صفت آن
جز خدای نتواند کرد آن مجرمان وگناهکاران را می پرسند شما را چه بدوزخ آورده چه کردید که بدین
گرفتار شدید گویند نماز نکردیم واز جمله نماز کنندگان نبودیم ودرویشان را طعام ندادیم وبه
آن بودیم که در معاصی خوض کردندی با او را ایشان بودیم وبروز قیامت که روز حساب وجزاست
تکذیب کردیم وباور نداشتیم تا آنکه که علامات وامارات مرگ بما آمد وشربت قهر مرگ بچشیدیم
آخر این دلیلست بر آنکه مراد بایات کافرانند وکافران مجرمان وعاصیان باشند آنکه جزاء داد
که ایشان را هیچ سود نکند شفاعت شفاعت کنندگان از پیغمبران وشهیدان وصالحان وجمله
مؤمنان عبد الله مسعود گفت جمله مؤمنان را ببهشت برند ودر دوزخ بمانند الا آنکه جامع باشد
این چهار خصلت را واین آیات دلیلست بر آنکه کفار مخاطب اند بشرایع که اگر نبودندی نگفتندی
که سبب آمدن ما بدوزخ ترک نماز وزکوة وخوض در معاصی بود ونفی این آیه دلیلست
بر آنکه خدای تعالی شفاعت شفیعان جمعی را از دوزخ بیرون آرد حسن بصری گفت که از
رسول روایت است که یک شهید در حق هفتاد کس از اهل بیت خود شفاعت کند وهم
چنین رسول خدای گفت که روز قیامة مردی بیاید از اهل بهشت گوید بار خدایا فلان
کس مرا در دنیا شربتی آب داده است واو در دوزخ است او را بمن بخش گوید بتو بخشیدم

اونیابید واو را در دوزخ بجوی تا بیابید وان دوزخش بیرون آرد و گفت که مرد باشد انانه
من که شفاعت او بیشتر از عدد مضر بیهشت روند فما لهم عن التذكرة معرضين كأنهم
حمر مستنفرة فرت من قسورة بل يريد كل امرئ منهم ان يؤتى صحفا
منشرة كلا بل لا يخافون الآخرة كلا انه تذكرة فمن شاء ذكره وما
يذكرون الا ان يشاء الله هو اهل التقوى واهل المغفرة اکر بر سبیل

حزب

تعجب گفت چیست ایشان را وچرا افتاده است که این تذکره و پند که قرآنست اعراض میکنند و روی
میگردانند پنداری که ایشان چون خرانی اند رمیده که از شیر میرمند و میگریزند یا چون خران
وحشی اند که از صیادان و تیراندازان گریزند رمیدن ایشان و اعراض کردن از قرآن تشبیه کرده
است بخرانی که از شیر بترسند انگه گفت بل یرید نه هر یکی از ایشان میخواهد که کتابهای گشاده بوی
دهند چنانکه خواست وی است و این چنان بود که کافران گفتند ما ایمان نیاریم ای محمد تا از ای
تو با هر یکی نامه نفرستند در آنجا نوشته که این نامه است از خدای تعالی بفلان و فلان باید که محمد را
متابعت کنید و فرمان برید چنانکه گفت لن نؤمن لك حتى تنزل علينا كتابا نقرؤه ابن عباس گفت
مشرکان گفتند اگر محمد راست گویست باید که فردا برخیزیم بر بالین هر یکی از ما نامه باشد در
آنجا نوشته برائت و امان ما از دوزخ حق تعالی رد کرد و زجر گفت کلا نباشد این که تمنی میخواهید
انگه گفت که اعراض ایشان از قرآن از آن جهت که آنچه ایشان اقتراح میکنند با ایشان نمی دهند از آن
که ایشان از آخرت و عذاب آخرت نمی ترسند حقا که قرآن پندی و یاد دهنده است هر که خواهد که
یاد گیرد و قرآن خواند و پند گیرد تواند و بر وی دشوار نیاید و یاد نکنند قرآن را و نخوانند الا که
خدای خواهنده آن باشد برای آنکه طاعتست و خدای مرید است آنرا و وجود بکر انکه ایشان
ذکر آن نکنند مگر آنکه خدای بفرماید و چون بفرماید مرید باشد یاد کرد آن نکنند الا که خدای
تعالی خواهد که ایشان را بر آن جبر کند چنانکه گفت ولو شاء ربك لآمن من في الأرض كلهم جميعا او
آن خدای که اهل و سزاوار آنست که از و بترسند و از معاصی اجتناب کنند و او اهل آنست که بیامرزد
گناه گناهکاران را رسول خدای گفت درین آیه که خدای تعالی گفته است من اهل آنم که از من ترسند
و با من انباز نگیرند و اهل آنم که بیامرزم آنرا که با من انباز نگیرد و بروایتی دیگر من اهل آنم که از من ترسند
و از معصیت پرهیزند که اگر بترسند و دلیری کنند من اهل آنم که ایشانرا بیامرزم و گناه از وی
کنادم سورة القيامة مکیست و چهل آیه است رسول خدای گفت که هر که این سوره بخواند
من و جبرئیل گواهی دهیم که او مؤمن بوده است بروز قیامت و روی او تابنده باشد

بسم الله الرحمن الرحيم

لا اقسم

قیم

لا اقسم بيوم القيمة ولا اقسم بالنفس اللوامة ايحسب الانسان الن نجمع عظامه بلى
قادرين على ان نسوى بنانه حق جل و تعالی بیغمبر باید که لا اقسم نه چنانست که کافران اعتقاد
کرده اند و منکران بعث و حشر و نشر بر آن اصل رسیمانند که حشر و نشر نخواهد بود و کسی را بر نخواهند
انگیخت من سوگند میخورم بروز قیامت که هر آینه برانگیزند و حشر کنند شمارا و سوگند میخورم بنفس
ملامت کننده خود را بر تقصیری که کرده باشد در طاعت و تقوی و پرهیزکاری قتاده گفت لوامه
فاجره باشد ابن عباس گفت نفس روز قیامت هیچ نفسی نباشد که خود را ملامت نکند اگر نیکو باشد
و اگر فاجر اگر مطیع باشد و اگر عاصی مطیع گوید چرا طاعت بیشتر نکردم عاصی گوید چرا کردم و یا ت
که نکردمی و عصیان بیاوردمی اگر کافر باشد انگه حسرت و ندامت بیکردد و میگوید یا حسرتی
على ما فرطت في جنب الله ابو بکر وراق گفت نفس وقتی کافر باشد و وقتی منافق و وقتی مرائی
از آنجا کافر باشد که با حق الفت نگیرد و از آنجا منافق باشد که عهد وفا نکند و از آنجا مرائی باشد که کامی
بنکرد الا برای خلق و اگر چنین باشد مادام ملامت کننده خود باشد ایحسب الانسان همی پندارد
کافر مرد ابن آدمی و او عدی بن ربیعه همسایه رسول بود در مکه و پیوسته رسول دعا کردی اللهم اکفنی
شر جاری السوء یا خدایا مرا از شر این همسایه بد کفایت کن ابن عدی روزی بنزدیک رسول آمد و گفت ای
محمد مرا خبر کن که روز قیامت کی باشد و چگونه باشد رسول علیه السلام او را از احوال قیامت بعضی بگفت عدی
گفت ای محمد این که تو میگویی اگر معاینه بچشم باور ندارم چگونه ممکن باشد که استخوانها پوسیده پراکنده
را جمع کند خدای تعالی آیه فرستاد و گفت چنین می پندارد آدمی که ما استخوانها او هرگز جمع نخواهیم
کرد و باز نخواهیم آفریدن بلی اجزاء اعضاء بریده و پوسیده و بخاک زمین آمیخته او را بعلم خود از
میان خاک بیرون آریم و بقدرت خویش وی را با ترکیب اول بریم و ما قادریم بر آنکه استخوان انگشتان
او راست گردانیم چنانکه در اول بوده است با صغری و لطافت که از آنست چگونه از اعاده استخوانهای
بزرگ عاجز شویم و گفته اند که معنی آنست که ما قادریم بر آنکه او را است کنیم چنانکه دو تلنواند کرد چون
سنبل پای دو سول اشتران تا آن تصرف که میکند نتواند کرد بل يريد الانسان ليفجر امامه يسئل
ايان يوم القيمة فاذا برق البصر وخسف القمر وجمع الشمس والقمر يقول الانسان
يومئذ اين المفر این آدمی میخواهد تا فجور کند و ارتکاب معاصی بیشتر از روز قیامت برای
این میپرسد که قیامت کی خواهد بودن سعید جبیر گفت این فجور آنست که میخواهد که
معصیت فرا پیش دارد و توبه باز پس بمعاصی سریع بود و بتوبه مشغوف ابن عباس گفت
مراد بفجور تکذیب است میخواهد آنرا که دروغ دارد آنرا که در پیش اوست از بعث و نشر و
حساب و کتاب و ثواب و عقاب سدی گفت مراد ظلمت یعنی میخواهد تا آنچه تواند از ظلم

بحسب طاقت و قدرت خود بکند سر در معصیت نهد و بر پی هوای نفس برود انکه حق تعالی بیان کرد که قیامت کی خواهد بودن بظهور علامات نه بتعیین وقت گفت وقتی باشد که چشمها خیره کردد و متحیر و بهت زده بماند از دهش و سرکشتکی قتاده گفت و مقاتل که این وقت مرگ بود که فرشتگان را بیند و درها آسمان راکشاده و جای خود را بیند در دوزخ یا در بهشت چشم او شاخص و متحیر کردد چنانکه بر هم نیاید و ماه را سیاه و منخسف کردانند و میان آفتاب و ماه جمع کنند پس از انکه از مغرب جمع کنند و بدریا افکنند دریا از مجاورة ایشان آتش کردد چنانکه گفت وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ در آن وقت آدمی میکوید جای کریز کجاست تا از هول این روز بکریزم و پناه با او دهم خدای تعالی وی را زجر کرد و گفت كَلَّا لَا وَزَرَ إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ يُنَبَّأُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ وَلَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ حاشا که اینجا جویی باشد هیچ حصنی و قلعه کوهی یابد که پناه بآن دهد تا از محنت این امان یابد در آن روز هیچ قرارگاهی نباشد مگر با خدای تو مرجع و مستقر جمله خلایق با او ست او است هر کسی را بر حسب استحقاق جای دهد آنرا که مستحق بهشت باشد در بهشت و آنرا که مستحق دوزخ باشد در دوزخ در آن روز خبر دهند او را که کردار اینجا فرا پیش داشته باشد از اعمال خیر و شر نیکی با جزاء نیکوی خود و بدی با جزای بدی یابد و آنچه باز پس گذاشته باشد و رها کرده از مال برای وارثان و از طریقه نیکو یا طریقه بد که نهاده باشد برای دیگران که بدان کار کنند بعضی گفته است که در گناه پنج مصیبت است از گناه صعبتر اول خجلان تا عاصی شود دوم انکه خدا و اولیا او را فروتر و قوم اعدا بروی کشد سوم در رحمت بروی در بندد چهارم انکه در حال معصیة با و مینکرد که او آن فعل میکند پنجم انکه او را پیش خود بیارد و از آنچه کرده باشد و برا خبر دهد و ذلك قوله يُنَبَّأُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ انکه گفته که آدمی را بر خود حجتی و کواهی هست او خود کواه نفس خویش است چنانکه گفت شَاهِدِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ احتیاج آن ندارد که کسی وی را بر آنچه کرده خبر دهد اگر خود کواهی ندهد اعضا و جوارح وی بروی کواهی دهند يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ و گفته اند که معنی آیت بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ آدمی را بر نفس خود چشم بینده هست آدمی بنفس خویش بینا است احوال خود از غیری بهتر داند اگر بگوید تواند و اگر نگوید خبر دهند و برو کواهی دهند و اگر چه عذرها انگیزد و بهانها آورد از وی قبول نکنند يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعْذِرَتُهُمْ ظالمان را عذر آوردن سودی نکند و فایده ندهد و معاذیر ایشان آنست که بعضی آنچه کرده باشند حواله بر بعضی کنند چنانکه گفت لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ و در جواب ایشان أَنَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَى بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ و گفته اند معاذیر پردهااست یعنی اگر چه در معصیت پردهها فرو گذارد و در بها بندد و حجابها فرو گذارد تا آن

معصیت پردها فرو گذارد و درها ببندد و حجابها فرو گذارد تا آن معصیت بروی پوشیده ماند هرگز پوشیده نماند لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ چون وحی به پیغمبر آمدی از غایت حرص و ولعی که وی را بود بر قراءة قرآن و حفظ و فهم و معانی آن زبان در دهان جنبانیدی و بخواندن و حفظ آن مسارعت نمودی از ترس آن که مبادا که فراموش شود خدای تعالی وی را فرمود که خاموش باش و کوش فرا دار تا جبرئیل تمام بر تو خواند تعجیل مکن چنانکه در آیتی دیگر فرموده وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ و روا باشد که رسول این فعل نکرده باشد و این نهی از برای آن باشد تا نکند چنانکه گفت وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ و معلوم است که هرگز رسول طاعت کافران و منافقان نداشت میگوید ای محمد زبان خود را مرنجان و مجنبان بخواندن قرآن از بهر آن تا تعجیل فرا کیری مادام تا جبرئیل بخواند بخوان و از نسیان و فراموش کاری مترس که بر ماست جمع کردن قرآن در سینه تو و روان کردن قرآن بر زبان تو پس چون ما قرآن بخوانیم یعنی جبرئیل تو تابع خواندن او کن و در پی رسیدن معانی و مشکلات قرآن در میانه تعجیل منمای که بر ماست بیان کردن مشکلات و معانی قرآن و بیان حلال و حرام این آیه را دلیلست بر انکه جمع قرآن رسول کرده در آخر عمر بقول جبرئیل در قوله وَقُرْآنَهُ برای انکه بتوان خواندن الا مجموع و مؤلف و مرتب و دلیلست بر انکه جمع قرآن رسول کرده در آخر عمر بقول جبرئیل در قوله وقرانه برای انکه بتوان خواندن الا تفسیر قرآن بنص رسول باید لقوله تعالی إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ انکه رسول را ردع کرد از عادتی که او را بود از تعجیل خواندن و فرمود بتانی و آهستگی خواندن بر قوم وی تا دل ایشان قرار گیرد و گفت كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ گفته کلا ردع است و زجر کافران را از آنچه ایشانرا از انکار قیامت گفت باز ایستادن و منزجر شوید انکه گفت نه شما دوست میدارید کار دنیا میسازید و کار آخرت رها کرده اید چون آخرت ظاهر کردد در آن روز رویها باشد روشن و نورانی و تازه بنعیم بهشت و رضای خدا نگرند و منتظر ثواب خدا ابجدای نگرند و بنعمت و رحمت وی و در غیر وی نگاه نکنند روز قیامت تازه روئی صفت بهشتیان باشد تا فرشتگان بدانند که ایشان اهل ثواب اند و روی کافران بعکس این باشد رویها باشد در آن روز کافران فراهم کشیده و ترش کرده از آن سبب که بیقین دانند که با ایشان عذابی خواهد کرد و بلائی خواهند رسانید که پشت شکننده و خوار کننده ایشان باشد نگرند و منتظر می باشند انواع عذاب را چنانکه دیگران مینگرند و منتظر میباشند انواع نعمت را مشبهه و اشاعره باین آیه تمسك کردند بر انکه خدای را توان دید و گفتند که این نظر بمعنی رؤیت باشد و برین دلیل آورده اند گفتار شاعری را که گفت شعر

نظرت الی من یمن الله وجهه ٭ فیا نظرة کادت علی عاشق تقضی ٭ وایشانرا درین آیه هیچ دلیلی
نیست از بهر آنکه نظر در کلام عرب بر وجوه است بمعنی تقلیب حدقه باشد بجهت مرئی و بمعنی
فکر و اندیشه بود و بمعنی انتظار آید و بمعنی مقابله آید و بمعنی رحمت آمده است اما بمعنی رؤیة
نیامده است بدلیل آنکه اثبات نظر کنند و نفی رؤیت کویند نظرت الی الهلال فلم اره
بماه نکرستم وماه را ندیدم واکر بمعنی رؤیت بودی چنان بودی که ماه را دیدم و ندیدم و
این سخن متناقض باشد دیکر آنکه رؤیت بغایت نظر کنند کویند ما زلت انظر الیه حتی رایته
همی نکریدم باو تا آنکه بدیدم و چیزی را بغایت نظر نفس خود نکنند دیکر آنکه نظر سبب رؤیت
باشد و چیزی سبب خود نباشد دیکر آنکه خدایرا رائی کویند ناظر نکویند برای آنکه نظر
تقلیب حدقه باشد بجهت مرئی و این بر خدا روا نبود اما این آیه که و لا ینظر الیهم یوم القیمة
معنی آنست که لا یرحمهم بر ایشان رحمت نکند و این شعر که آورده اند عربی نیست کوینده
او از بعد ادیانست بشعر وی استدلال نتوان ساخت پس نظر در این آیه بمعنی انتظار است چنانکه
عبدالله عباس و مجاهد و قتاده و سعید جبیر و جمعی از مفسران کفتند و این معنی نظر در
قران بسیارست و انی مرسلة الیهم بهدیة فناظرة ای منتظرة و قوله فنظرة الی میسرة
ای انتظار الی میسرة و انتظار هم بنفس خود متعدی باشد و هم به الی چنانکه کفت فنظرة
الی میسرة و چون بمعنی تقلیب حدقه بود جز با الی متعدی نباشد چنانکه شاعر کفت ٭
وجوه یوم بدر ناظرات الی الرحمن یاتی بالفلاح روا بود که ناظرات بمعنی منتظرات بود
و دیکر آنکه بعضی از اهل علم کفتند الی بمعنی نعمت است جمعش آلا باشد و دیکر آنکه مضاف محذوف
است تقدیرش الی ثواب ربها بنعمت خدای و ثواب وی ناظر باشد دیکر آنکه نظر چون
بمعنی رؤیت باشد جز بانفصال شعاع نباشد و اتصال بمرئی و این روا نباشد الا با مقابله یا معنی
محل و این اجسام و الوان روا بود بر خدای روا نبود کلا اذا بلغت التراقی و قیل من راق
و ظن انه الفراق والتفت الساق بالساق الی ربک یومئذ المساق میکوید ای طالبان
دنیا باز ایستید از طلب دنیا و بنکرید و تفکر و اندیشه کنید در آنچه در پیش دارید از مردن و
آخرت رسیدن که چون جان بنماد بوقت مرگ از سینه در کذرد و بحنجره کردن رسد و کار سخت
کردد و کویند که کیست که او افسون کند کجاست آنکی که او علاجی کند بطلب افسون
کران و طبیبان بر خیزند نه افسون فایده کند و نه علاج طبیب را اثری و نفعی بود فرشتکان
کویند کیست که جان او را بر بالای آسمان برد فرشتکان رحمت اند یا فرشتکان عذاب اند و
یقین بداند و معلوم وی کرده که روز مفارقت وی است از دنیا محبوب وی و مال و مطلوب

وی روز جدا شدن روح از بدن انس مالک از رسول خدای روایت کرد که چون بنده در
سکرات مرگ افتد اعضای وی بعضی بر بعضی سلام میکنند و میکویند علیک السلام
تفارقنی وتفارقک الی یوم القیمة و از رنج و سختی جان کندن ساق بر ساق مالیدن کیرد چنانکه
برهم پیچیده شود پایهای وی بمیرد و از کار بیفتد هر لحظه رنج بر رنج و سختی بر سختی در زیادة
شود کار دنیا بکار آخرت مختلط کردد شدت دنیا بشدت آخرت متصل شود در آخرین روزی
باشد از دنیا و اولین روزی از آخرة یکی از صحابه کفت هیچ منزل قطیع تر و سخت تر از کور نیست
که وی اولین منزلی است از منازل آخرت و آخرین منزلی از منازل دنیا یحیی معاذ کفت چون بنده را
در کور نهند چهار فرشته بیایند یکی بر سر وی باستد و یکی بر پایین وی یکی بر راست وی و یکی
بر چپ وی فرشته سر بان کوید اجل حاضر آمد و عمل باطل شد و انکه بر راست بود کوید مال
رفت و وبال بماند و انکه بر چپ بود کوید اشغال رفت و اعمال بماند و انکه بر پایین بود کوید خنک
ترا اکر کسب حلال بوده است وشغلت بخدمت ذو الجلال الی ربک یومئذ المساق در آن
روز راندن او با حکم خدای تو باشد هر کجا که خدای فرماید فرشتکان خلایق را بالجا می رانند
فلا صدق ولا صلی ولکن کذب وتولی ثم ذهب الی اهله یتمطی اولی لک فاولی
ثم اولی لک فاولی تصدیق نکرد رسول خدا را و قرآنرا و ایمان نیاورد بخدای و رسولش و نماز
و صدقه نداد لکن رسول خدای را بدروغ زن داشت و برکشت و پشت بر رسول آورد پس آنکه برفت
و قصد اهل خود و خانه خود کرد بکبر و بخنز و خرامنده مطی آن بود که چون مردان خواب برخیزد
خویشتن را بکشد در خبر آمده است ان رسول علیه السلام اذا مشت امتی المطیطاء وخدمهم الروم
وفارس سلط بعضهم علی بعض چون امت من بخرامند و روم و فارس ایشانرا خدمت کنند وقت
آن باشد که ایشانرا بر یکدیکر مسلط کردانند کفته اند که این آیه در حق ابو جهل آمد انکه از غیبت
با خطاب نقل کرد و کفت بر سبیل تهدید و وعید و هلاکت باد ترا در آخرت و نزدیک باد
ترا پس از هلاکی و عذابی و روا بود که معنی این بود که وای بر تو در دنیا از شمشیر مسلمانان روز
بدر و کشته شدن و وای بر تو چون زنده کردانند از بهر سوال و عذاب دوزخ بچشانند
و وای بر تو آنکه که بازمیرانند و در دوزخ رسانند و وای بر تو چون ترا برانکیزند و بعرصات
قیامت حاضر کردانند قتاده روایت کرد که چون این آیه رسول ام در بطحای مکه کریبان ابو جهل بکرفت
و وی را کفت اولی لک فاولی ثم اولی لک فاولی ابو جهل کفت مرا تهدید میکنی و میترسانی بخدای که تو
و خدایت از من هیچ نتوانید کردن که من عزیزترین اهل مکه ام چون روز بدر بود قوة قریش و
ضعف لشکر رسول بدید هیچ شک کرد که دست اثنا بود روزی بر رسول آورد و کفت چرا نامردند

آمده

خدای خود را پرستی خدای تعالی ویرا بیفکند افکندنی که بتر از آن نباشد و بدست عبد الله مسعود
کبیری بود ضعیف کشته کرده اند وی از ضعف پیری جنگ نمی توانست کرد میان کشتگان بر می آمد
هر کرا دردمی می یافت تمام میکشت گفت برسیدم ابو جهل را دیدم خود را در میان کشتگان نهان
کرده پای وی گرفتم و از میان کشتگان بیرون کشیدم و پای بر پشت وی نهادم بمن نگاه کرد و
گفت یا رُوَیعِي الغنم لقد ارتقیت مرتقا صعبا پای بر بالائی بلند نهاده گفتم ای ملعون دراعجام
تکبر میکنی گفت دانم که مرا بخواهی کشتن ترا سه وصیت میکنم محمد را بگو که من در جهان از تو دشمن تر
کسی ندارم و مرا بشمشیر من کش و سر من از سینه ببر تا چون محمد بر چند بشکوهد گفتم بخدای که خدای
ترا از آن دشمن تر نیست کرده که تو محمد را می دادی و ترا بجز بتیغ کند خود نکشم و سر ترا از زنخ ببرم
تا از همه حقیر تر باشی عبد الله مسعود گفت که سرش ببریدم خواستم که بردارم قوة نداشتم رسنی
در وی بستم و در زمین میکشیدم تا پیش رسول عم رسول عم مرا بشارة بهشت داد و خدایرا شکر کرد
در خبر است که رسول گفت هر امتی را فرعونی بوده است و فرعون این امة ابو جهل است أَيَحْسَبُ
الْإِنسَانُ أَن يُتْرَكَ سُدًى أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِّن مَّنِيٍّ يُمْنَىٰ ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّىٰ فَجَعَلَ
مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ أَلَيْسَ ذَٰلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَن يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ
می پندارد که او را مهمل فرو خواهند گذاشت چون گوسفند بی شبان و چهارپای
بی افسار تا هر جا که خواهد میگردد این چگونه می پندارد و در حال خود چگونه نگرد و وی چند
از حال نفس خویش از کردید نا زحالی بحالی اکمل استدلالی سازد بر آنکه ویرا مانعی و آفریدگاری
هست حکیم بحکمت خود روا ندارد که ویرا از تکلیف خالی کند انچون کمال عقل و قدرة و
تمکین داده باشد نه این آدمی نطفه بوده است از آب منی که در رحم ریزند و تقدیر کنند ویرا
زمانی در رحم پس آنگه خونی شد ستبر و غلیظ پس بیافرید انان خونه در رحم خلق و راست
کرد اینه صورة وی را و اعضای ظاهر و باطن وی را هم در رحم پس بیافرید از وی یعنی از ین آدمی دو
جفت دو نوع از نرینه و مادینه نمی آن خدای که برین قادر باشد قادر نباشد بر آنکه مردگان را
زنده کرداند چون بر ابتدا قادرست اولیتر که بر اعادة قادر بود در خبر است که چون این
آیه رسول عم بخواندی گفتی سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ بَلَىٰ عبد الله عباس گفت هر که او سورة الاعلی خواند و اگر
که سورة القیمه خواند باید که بگوید سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَىٰ و اگر که سورة القیامة خواند چون بآخر
رسد گوید سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ بَلَىٰ سورة الدهر مکی است سی و یک آیه است از رسول خدای
روایة است که گفت هر که سورة الانسان بخواند جزای وی بر خدا بهشت و حریر باشد والله اعلم بالصواب
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا

هَلْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنسَانَ
مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ
إِمَّا كَفُورًا حق سبحانه و تعالی میگوید همی بیامد بر آدم زمانی از روزگار که وی در آن زمان
چیزی مذکور نبود و این زمان آن بود که مدت چهل سال میان مکه و طائف افکنده بود گاه
گاه خاک بود و گاه حما و گاه صلصال گفته اند چهل سال خاک بود باران بر وی آمد گل شد چهل
سال گل بود بگشت روزگار رنگ بگردانید حما گشت چهل سال حما بود آفتاب بر وی افتاد خشک
گشت چهل سال صلصال بود و گفته اند معنی اینست که همانا بدرستی که بر آدم زمانی از روزگار
بگذشت که وی چیزی نبود که از وی ذکر کنند بنزدیک حسن بصری و قتاده مراد با انسان آدم
است و بنزدیک دیگران آدمیان اند دلیلش قوله إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن نُّطْفَةٍ و آدم را از نطفه
نیافریدند از خاک آورده اند که این آیه بنزدیک عمر خطاب بخواندند گفت ای کاشکی همچنان بودی
مخلوق و مذکور گشتی و مکلف نشدی در تفسیر اهل البیت است که مراد با انسان علی ابن ابی طالب است
و این استفهام در معنی نفی باشد یعنی هیچ زمانی برین انسان نگذشت که او در آن زمان مذکور
نبود یعنی همیشه مذکور و معروف بود و چگونه مذکور نباشد آنکس که نامش با نام خدای و
رسول بر ساق عرش و پردهای بهشت و سرادقات عرش نوشته باشد پیش از خلق آدم چنانکه
در اخبار آمده است مکتوب علی ساق العرش لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته به و
دلیل بر صحت این قول آنست که الف و لام در إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنسَانَ عهد راست اشارتست با انسان
مقدم و این انسان را از نطفه آفریده اید که آن انسان آدم باشد و دیگر آنکه بنزدیک مفسران این
سوره در حق امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب الدین اسد الله الغالب و مطلوب کل طالب
علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلم والتحیة والاکرام آمد پس باید که مراد وی باشد و بر
عموم حمل باید کرد یعنی جنس بنی آدم و اگر چه بر خصوص وارد باشد میگوید ما بیافریدیم آدمی را
از یاره آب منی آمیخته یعنی آب مرد با آب زن در رحم در اخبار آمده است که آب مرد سفید باشد و
ستبر و آب زن زرد باشد و تنک هر کدام که غالب شود فرزند بآن ماند قتاده گفت امشاج انواع
باشد اول نطفه آنگه علقه آنگه مضغه آنگه عظام آنگه گوشت و پوست آنگه خلق نو بیافرید این ایه
را در مکه از ابو عثمان مغربی پرسیدند گفت خدای تعالی امتحان کرد خلقانرا بنه چیز سه معنی
و سه کافر و سه مؤمن اما سه معنی سمع و بصر و زبانست و سه کافر نفس و هوا و شیطانست و سه مؤمن
عقل و روح و فکرت میگوید ما بیافریدیم آدمی را در آن حال که مرید ابتلا و امتحان او
بودیم و مراد از ابتلا تکلیفاتست از آنکه تکلیف صورة امتحان دارد پس او را شنوا و بینا کردیم

یعنی چون ارادت ما ابتلای وی بود و براستی و بینا افریدیم ادله و ازاحت علت کردیم و تمکین دادیم اگر شاکر باشد و اگر کافر از برای آنکه در معلوم ما باشد که کافر شد لطف باز نگیریم بلکه هدایت او هم بران حد کنیم که هدایت شاکران بما تعلق دارد و شکر و کفر بر بنده آنجه با تعلق دارد بجای آریم تا اگر وی تکلیف خود بجای بیارد حجت بر او لازم شود و این آیه حجت است بر مجبره که گفتند خدا کافران را هدایت ننهد خدای گفت ما هدایت کنیم بنده را اگر شاکر باشد و اگر کافر إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا چون بیان کرد و گفت ما هدایت کردیم و آنجه بایست کردن بجای آوردیم و حجت زایل کرده ایدیم اگر کافران مهتدی نشوند بر ایمان و بر کفر اصرار نمایند ما از بهر ایشان بساخته ایم و بنهاده زنجیرها و غلها و آتشی افروخته تا غلها برگردن ایشان نهیم و در زنجیرها کشیم و با آتش بسوزانیم که سزای بندگان عاصی و کریختن غل و زنجیر و زندان باشد إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا بر عقب ذکر کافران و عذاب ایشان ذکر مومنان و نیکوکاران کرد و ثواب و جزای ایشان تا مراعات جانب ترهیب و ترغیب کرده باشد تا کافران و عاصیان باز استند و مومنان طاعات و خیرات در زیادت کرده اند گفت نیکمردان و نیکوکاران و کسانی که سوکند راست کنند و بنذری که کرده باشند وفا کنند در وقتی که کافران در دوزخ بعذاب تشنگی گرفتار باشند ایشان در بهشت آب خمر خورند از کاسی و کاس وقتی گویند که بر از خمر باشد که مزاج و آمیختگی آن کاس خمر کافور باشد یعنی آب کافور و کافور چشمه ایست در بهشت در سرای رسول ع از آنجا برای پیغمبران و اوصیای پیغمبران میشود چشمه که بندگان خدای از آنجا آب میخورند و ایشان آن آب خمر مرا آشامند روان میکردانند آب آن چشمه را هر کجا که ایشان بخواهند می برند در کوشکها و منزلهای خویش و بر ایشان دشوار و ممتنع نشود روان کرد این اهل معانی گفتند که مراد آنست که این شراب در سپیدی و خوش بوی چون کافور باشد نه عین کافور که کافور خوردنی باشد اهل اشارت گفتند مزاج شراب ایشان از بهر آن کافور کنند تا دیا بر دل ایشان سرد کرد تا مراد باین آیه بر عقب اینست گفت و در حق که آمده است اتفاق اهل البیت و جمله مفسران است الا قتاده که این آیه در حق امیر المومنین علی علیه السلم و اینست که نزدیک فاطمه علیها السلام اندکی جو بود آنرا آرد کردند و از آن عصید ساختند چون در پیش خود بنهادند مسکینی آمد و گفت رحمکم الله علی ابن ابی طالب برخاست و ثلثی بوی داد هم در زمان یتیمی آمد و گفت رحمکم الله علی ابن ابی طالب ثلثی دیگر بوی داد پس از وی اسیری آمد و گفت رحمکم الله امیر المومنین آن ثلث باقی که بود بوی داد و از آن هیچ نخشید حق تعالی در حق ایشان این آیه فرستاد و درین آیه داخل باشد هر مومنی که مثل

آمده است

فعل ایشان کند رضای خدای را نه بلی که منزلت و امام اصحاب الحدیث بچند روایت اورده است از مجاهد و عبدالله عباس و غیر ایشان که امام حسن و امام حسین علیهما السلم بیمار شدند جد ایشان محمد مصطفی با جمله صحابه و معروفان عرب بعیادت ایشان رفت رسول علی را علیه السلم گفت اگر نذری کنی در حق این فرزندان و هر نذر که آنرا وفا باشد هیچ نبود امیر المومنین گفت از خدا پذیرفتم اگر این فرزندان مرا شفا دهد خدای ع سه روز روزه بدارم فاطمه علیها السلام گفت من نیز همین نذر کردم حسن و حسین گفتند ما نیز همین نذر کردیم فضه گفت من هم نذر کردم چون حق تعالی جل جلاله ایشان را شفا داد علی فاطمه را گفت وقت آنست که بنذر وفا کنیم و نزدیک ایشان اندکی و کثر هیچ نبود امیر المومنین را همسایه بود جهود نام او شمعون نزدیک وی رفت و از وی قرض خواست وی پاره پشم آورد و سه صاع جو و گفت این بزن تا دختر رسول تا برشتند و این صاع بها باشد علی پشم بخانه آورد فاطمه از آن جو صاعی آرد کرد و پنج قرص بپخت هر یکی را قرصی و همه روزه داشتند امیر المومنین با رسول نماز بگذارد و بخانه باز آمد طعام در پیش بنهادند تا تناول کنند هنوز دست بطعام نابرده سایلی بدر آمد و گفت مسکینی ام از مسکینان مسلمانان مرا طعام دهید که خدا شما را از خوانهای بهشت طعام دهاد علی ع چون آواز وی بشنید دست فراز کرد و قرص خود اشارت کرد و بسکین داد فاطمه و حسن و حسین و فضه موافقت کردند و آن شب بر آب روزه بگشادند روز دوم صاعی دیگر آرد کردند و هم پنج قرص بپختند یتیمی بدر آمد و گفت السلام علیکم یا اهل بیت النبوة و معدن الرسالة یتیمی ام از اولاد مهاجر پدرم را روز عقبه شهید کردند مرا طعامی دهید امیر المومنین چون بشنید آن شب نیز طعام بدادند و بر آب خالص بگشادند روز سوم از آن باقی طعامی ساختند چون بوقت افطار رسید سایلی آمد و گفت من اسیری ام از اسیران شما آن شب نیز جمله طعام بدادند و بر آب روزه بگشادند روز چهارم امیر المومنین علی علیه السلم برخاست بیک دست حسن را گرفت و بیک دست حسین را و بخدمت رسول آمد ایشان از ضعف می لرزیدند رسول علیه السلم از آن حال تنگ شد گفت تا بحجره فاطمه رویم بیامدند فاطمه علیها السلام در محراب ایستاده بود شکم با پشت افتاده رسول علیه السلم چون چنان دید گفت واغوثاه یا الله اهل البیت یموتون من الجوع جبرئیل ع آمد و این آیات آورد که یوفون بالنذر الی قوله سعیکم مشکورا ابن مهران گفت رسول ع چون فاطمه را بران حال دید بگریست و گفت شما سه روز شد تا درین رنج و من از شما بی خبر جبرئیل آمد و این آیه آورد إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ إِلَى مَشْكُورًا و اتفاق اهل قبله است که این سوره در حق علی و فاطمه و فرزندانش آمد و درین حال فضیلت مخالف و موالف را آنجه بحدی که مثل شده است شاعری گفت أَنَا مَوْلَى الْفَتَى أُنْزِلَ فِيهِ هَلْ أَتَى إِلَى مَتَى أَكْتُمُهُ أَكْتُمُهُ إِلَى مَتَى

ابله؟

حاجت گویند اذا قرأتها هل اتی قرأت وجوههم عبس **یوفون بالنذر ویخافون یوما کان شره مستطیرا ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا ویتیما واسیرا انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء ولا شکورا انا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطریرا** این ابرار وفا میکنند بنذری که کرده اند ومیترسند از روزی که شر آن روز فاش باشد یعنی روز قیامت واهوال روشدائد او وطعامی بدل میکنند وی بخشند با آنکه طعام رادوست میدارند ومحتاج ومشتهی آن اند یا بدوستی طعام دادند وطعام میدهند مسکین ویتیم و اسیر را امیر المؤمنین علی گفت حبیبا الی من دنیا کم ثلث اطعام الضیف والصوم فی الصیف والضرب بالسیف طعام میدادند ومیگفتند که ما طعام از بهر رضاء خدا وطلب ثواب او میدهیم سعید جبیر گفت که ایشان این سخن بزبان نراندند لیکن خدای تعالی از سر ایشان وحسن نیت وخلوص اعتقاد ایشان خبر داد وبرین بایشان ثنا گفت گفتند که ما برای خدای طعام میدهیم نه برای خلق واز شما جزا ومکافات وشکر نمیخواهیم برای آن میدهیم که از خدای میترسیم در روزی که مردم دران روز سختی وشدت ترش روی باشند بغایت عبد الله عباس گفت عبوس کافران در آن روز بجدی باشند که قطران از چشم ایشان بجای آب روان گردد کلبی گفت عبوس آن باشد که روی گناده کی بود وقمطریر سخت باشد مجاهد گفت قمطریر آن باشد که لبها از دهن برداشته و پیشانی بشکنج آرد **فوقیهم الله شر ذلک الیوم ولقیهم نضرة وسرورا وجزاهم بما صبروا جنة وحریرا متکئین فیها علی الارائک لا یرون فیها شمسا ولا زمهریرا** نگاه داشت خدای تبارک وتعالی ایشانرا از بدی آن روز که اهوال وشدائد وسختی آن می ترسیدند وپاداش و باستقبال ایشان برد وبداد ایشانرا تازگی وطراوت ونوری در روی وبهجت وشادی در دل وپاداشت شان داد بانصبری که کردند بر طاعت وعبادت وفقر واحتیاج ایشان بطعام وروزه داشتن وطعام ناخوردن وبدادن بدرویش ومسکین ویتیم واسیر دادن وخود گرسنه بودن بهشتی که در وی انواع طعامها که از نرم ولطیف باشد از بهر طعم ایشان برای آنکه نپوشیدند و در دیگران نپوشانیدند جزا داد ایشانرا از جامهای حریر بهشت از رسول خدای پرسیدند که صبر بر چه باشد گفت بر چهار گونه صبر است نزدیک رحم اول که بدایت وابتدای بلا باشد وصبری است بر اداء فرایض وصبری است بر اجتناب معاصی وصبری است بر محارم وصبری است بر مصائب آنکه بیان حالات ایشان کرد وگفت در بهشت تکیه زده باشند بر تختهای آراسته وکلها بسته بر بالای آن مرصع بانواع جواهر از در ویاقوت وتختها زرچون پادشاهان آسوده وخوش دل برین تختها تکیه زده نه سرما بایشان راه یابد نه گرما نه آفتاب بیند در بهشت تا گرم باشد ونه ماه بیند تا سرد باشد هوای

بهشت از خوشی در غایت کمال ونهایت اعتدال باشد در خبر است از عبد الله عباس که روزی اهل بهشت در بهشت روشنائی بینند مانند روشنائی آفتاب گویند یا رب ما را وعده دادی وگفته لا یرون فیها شمسا ولا زمهریرا این نور آفتاب چیست خطاب آید که این نور آفتاب نیست علی ابن ابی طالب با فاطمه علیهما السلم مزاحی کرد از آن بخندید این نور دندانها ایشانست که جمله بهشت از آن منور گردید **ودانیة علیهم ظلالها وذللت قطوفها تذلیلا ویطاف علیهم بآنیة من فضة واکواب کانت قواریرا قواریر من فضة قدروها تقدیرا** میگوید که ایشان تکیه زده کان باشند بر تختها ونزدیک شوند با ایشان سایها درختان بهشت ومسخر ورام کرده وآسان کردانیده برای ایشان چیدن میوها آن درختان را تا چنانکه خواهند میوه باز میکنند اگر خواهند ایستاده واگر خواهند نشسته واگر خواهند خفته بر هر حال که باشند شاخهای درخت با ایشان می آید تا تناول میکنند مجاهد گفت زمین بهشت از سیم است وخاکش از مشک واصل درختانش از زر وشاخها از لؤلؤ وزبرجد ویاقوت ومیوه در زیر برگها وهر که خواهد که از میوه چیند ایستاده ونشسته وخفته تواند وبر اهل بهشت میگردانند وترجها وابا ها از سیم وکوزها می گوشه که ابگینه بوده اند در اصل خلقت ابگینه از سیم سپیدی او چون سپیدی نقره وصفا وروشنی او چون صفای آبگینه داد عبد الله مسعود گفت عبد الله عباس را پرسیدم از این آیه گفت اگر پاره سیم را بگیرند وآنرا تنک کرده اند چون پر مگس شراب درو ی ظاهر باشد اما سیم بهشت چنان باشد که شراب در وی پیدا بود وچون ابگینه هر قومی از خاک زمین ایشان بود وزمین بهشت از سیمست ابگینه ایشان از آن باشد آنگه بیان صفت آن آبگینه کرد وگفت ابگینه که ساقیان ایشان با خود تقدیر کنند آن اواها وکوزها بر مقداری وشکلی که مراد ایشان باشد حاصل کرده ورواء بود که این تقدیر ساقیان کنند بر قدری وشرابی هر کسی با شراب دهند بر حسب احتیاج او وگفته اند که مراد آنست که بر قدر آنچه ایشان اندیشه کنند باید نه زیاده ونه نقصان **ویسقون فیها کأسا کان مزاجها زنجبیلا عینا فیها تسمی سلسبیلا ویطوف علیهم ولدان مخلدون اذا رأیتهم حسبتهم لؤلؤا منثورا واذا رأیت ثم رأیت نعیما وملکا کبیرا** میدهند ایشانرا در بهشت کاسی که مزاج آن زنجبیل باشد از چشمه در آنجا که آنرا سلسبیل خوانند گفته اند زنجبیل برای آن گفت که نزدیک عرب محبوب وپسندیده است ونشاط آور ونرم باشد قتاده گفت زنجبیل شراب متقیان ومقربان باشد وشراب دیگران بزنجبیل ممزوج کرده اند وسلسبیل اصل ومنبع او از زیر عرش بود از آنجا بهشت عدن می آید واز بهشت عدن ببهشتهای دیگر رود واو را

نصف الحزب

سلسبیل خوانند که در راهها و سراها روان باشد و برای آنکه سایغ و گوارنده باشد و یطوف
علیهم بر ایشان طواف میکنند و گرد ایشان میگردند از بهر خدمت غلامان مخلدون جاویدان
بر آن شکل باشند که ایشان را آفرید الله بگشت روزگار ایشان پیر نگردند بزرگ نشوند و تغیر
نپذیرند چون این غلامان را ببینی چنان پنداری که مروارید است از صفا زلل بشره و پراکندگی ایشان هر یکی در
مقامی آنجه کاری و خدمتی چون مرواریدند پراکنده و پاشیده یا از صدف خود دور کرده و چون
ببینی و بنگری آنجا ببینی در بهشت نعیم نعمتی و چگونه نعمتی آنچنانکه بوصف هیچ واصفی نیاید و ملکی
بزرگوار و پادشاهی بزرگ ملکی که کمتران هزار ساله راه باشد مرد بر غرف نشسته اقصای ملک خود را در
نظر می آرد نعمتی باشد بکمال و ملکی باشد بی زوال گفته اند این ملک کرامت که هر وقتی فرشتگان بسلام
ایشان آیند و چون درآیند دستوری خواهند عالیهم ثیاب سندس خضر واستبرق وحلوا
اساور من فضة وسقاهم ربهم شرابا طهورا ان هذا كان لكم جزاء وكان
سعيكم مشكورا انا نحن نزلنا عليك القرآن تنزيلا فاصبر لحكم ربك ولا تطع
منهم آثما او كفورا واذكر اسم ربك بكرة واصيلا ومن الليل فاسجد له و
سبحه ليلا طويلا زبر ایشان جامهای باشد از دیبا و سندس که آنرا دیبای تنک و رقیق خوانند و استبرق و بعضی
گفته اند که این دیبا است جامهای ایشان باشد و بعضی گفته اند بر ایشان کرده باشند دستورنجها از سیم که
بکنه صفت آن نتوان رسید آنچه ماورای او باشد از غایت صفای او توان دید و نقره بهشت از جمله
جواهر بهتر باشد از زر و مروارید و یاقوت گاهی بحلی نقره محلی شوند و گاهی بحلی زر چنانکه گفت یحلون فیها
من اساور من ذهب در دنیا تفضیل زر بر نقره معرفت بعقل و شرع ثابت نبود که سیم آنجا گرانمایه تر بود
و نیکوتر باشد از زر و شراب دهد ایشان را خدای تعالی شرابی بغایت پاک و پاک کند ایشان را از هر چیزی
که غیر حق باشد از غل و حسد بر یکدیگر چنانکه گفت ونزعنا ما فی صدورهم من غل شرابی باشد پاک
مستی نیارد و خمارش نبود و با قبایح داعی نبود بول نگردد از اندامهای ایشان جدا شود مانند عرق خوشبوی
تر از مشک ابو امامه گفت خدای تعالی هر مردی را از اهل بهشت قوت صد مرد بدهد از اهل
دنیا چون طعامی که بخواهند بخورند شرابی دهند ایشان را که شکم را خوش بوی کرداند و بوقت هضم طعام
و شراب هضم شود و از اندام ایشان بیاید مانند مشک اذفر سهل بن عبدالله نقل کرده و این سه بحوا
چون زبان آب رسید آواز حزین می آید چون کسی که چیزی چشیده بود اورا گفتند یا شیخ قرآن میخواندی یا
شراب میخوردی گفت شراب میخوردم بکاس وسقاهم ربهم و اگر از قرائه قرآن لذت شراب نیافتمی خوشتر
ازان یافتمی هما که بخواندی عبدالله عمر گفت مردی حبشی نزدیک رسول آمد گفت خدا شما را بر ما تفضیل
داده است بحسن صورت و بلون اگر ایمان آرم بآنچه تو داری و آن عمل کنم که تو میکنی با تو در بهشت

باشم گفت آری آنگه گفت بآن خدای که جان من بفرمان وی است که مردی سیاه باشد در دنیا
که بیاض و نور او در بهشت از هزار فرسنگ می تابد آنگه گفت هر که بگوید لا اله الا الله او را عهدی
باشد بنزدیک خدای و هر که بگوید سبحان الله وبحمده او را صد هزار و بیست و چهار هزار حسنه
بنویسند یکی از حاضران گفت یا رسول الله پس هیچکس هلاک نشود رسول گفت مرد باشد که روز قیامت می
آید و چندان عمل دارد که اگر بر کوه نهد گران بار شود یک نعمت بیاید از نعمتهای خدا و آنرا مستغرق
کرداند تا او بماند بفضل و رحمت خدا آنگه رسول علیه السلام این آیات در صفت بهشت بخواند چون بآنجا
رسید وسقاهم ربهم شرابا طهورا حبشی گفت یا رسول الله چشم من در بهشت همان بیند که چشم
تو گفت آری حبشی نعره بزد و بیهوش گشت از ان بیهوشی درآمد بگور و در ان بیهوشی روحش فوت
شد عبدالله عمر گفت بعزت خدای که رسول را دیدم که بدست خود او را در لحد مینهاد و اضافت آب
دادن با خدای بآن معنی بود که همراه او بود و بامر و فرمان او بود و قولی دیگر آنست که مراد برب سید است
دلیلش اذکرنی عند ربک یعنی آب دهد ایشان را سید ایشان علی ابن ابی طالب که ساقی اهل
بهشت است و اخبار از جهت مخالف و موالف ظاهر است که ساقی کوثر علی ابن ابی طالب خواهد
بود ابحری که شعر این معنی نظم آورده اند تب هبلی من العشق سولی واعف عنی بحق آل رسول
واسقنی شربة بکف علی سید الاوصیاء زوج بتول ان هذا کان لکم الی مشکورا بدان که آنچه ذکر آن
کرده شد از بهشت و ولدان و نعیم و غلمان جزای اعمال مقبول شما و طاعات پر برکت شما خواهد
بود و سعی که شما کردید در تحصیل رضای خدای مشکور خواهد بود ایرا دلیلست بر آنکه جزا
بر عمل خواهد بود بر خلاف آنچه مجبره گفتند که جزا بر عمل نیست برای آنکه جزا عقیب فعل بود و بحسب
مستحق بود فضل و احسان بود در خبر است که چون جبرئیل علیه السلام این آیتها بر رسول خدا
خواند گفت خذها یا محمد و اکرم بها ای محمد که تهنا باد ترا این آیات در حق اهل بیت تو خدای تعالی جل
جلاله بر سبیل منت و تذکیر نعمت رسول خود را گفت ما این قرآن را بر تو فرو فرستادیم و فرو آوردیم
فرو آوردنی نه بیک دفعه بلکه آیتی پس از آیتی و سورتی پس از سورتی تا بر تو دشوار نباشد فهم کردن معنی
آن و یاد کردن چنانکه گفت وقرآنا فرقناه لتقرأه على الناس على مكث آنگه رسول را بر سبیل تعظیم
و توقیر فرمود که صبر کن مر حکم خدای خود را و امر او را که از سر حکمت و صواب صادر است بر احتمال رنج و
مشقت و سفاهت کافران تا آنگه که ما ترا بقتال فرماییم و طاعت مدار و فرمان مبر ازین کافران بزه کاری
که کافر و آثم عتبة بن ربیعه است وی رسول خدای را گفت اگر آنچه میکنی و میگویی برای آن میکنی که ترا
زن نیکو باید در همه عرب از دختران من کسی نیکوتر نیست از آنکه تو خواهی بود هم بی مهر ترا دهم
کار ازان آثم و کفور ولید مغیره است که او رسول را گفت اگر این دعوی نبوت برای مال میکنی فرش

دانند که مال بر از همه بهتر است تا چندان مال بدهم که تو خشنود شوی خدای تعالی فرمود که هیچکس
را از ایشان فرمان مبر و بگو که خدا و نام خدا بر یعنی نماز کن در وقت بامداد یعنی نماز بامداد و شبانگاه
یعنی نماز پیشین و دیگر و در بعضی از شب سجده کن خدا را یعنی نماز شام و خفتن و تسبیح گوی وی را در
شب دراز یعنی نماز شب قیام نمای ان هؤلاء یحبون العاجلة ویذرون وراءهم یوما
ثقیلا نحن خلقناهم وشددنا اسرهم واذا شئنا بدلنا امثالهم تبدیلا بدرستی که این جمع
کافران دنیا را دوست میدارند و کار دنیا میکنند و آخرت را دوست نمی‌دارند و از پس پشت می‌افکنند
روزی گران و سخت دشوار را یعنی روز قیامت و از بهر این روز کاری نمیکنند و کار دنیا میکنند و
آخرت را دوست نمیدارند ما ایشان را بیافریدیم و خلق ایشان محکم و نیکو گردانیدیم مفاصل و اوصال
ایشان بهم پیوند محکم کردیم و اگر ما خواهیم ایشان را با مثل ایشان تبدیل کنیم ایشان را ببریم و امثال
ایشان دیگر بیاریم که طاعت دارند و عاصی نشوند ان هذه تذکرة فمن شاء اتخذ الی
ربه سبیلا وما تشاؤن الا ان یشاء الله ان الله کان علیما حکیما یدخل من یشاء
فی رحمته والظالمین اعد لهم عذابا الیما بدرستی که این سوره و این آیات پند و موعظتی است
پس هر که خواهد و اختیار خیر کند آن را راهی کرده و وسیلتی ساخته برسیدن برضای خدای و نزدیکی
جستن بطاعت و عبادت او و این آیه دلیل است بر آنکه مکلف مجبور نیست و عنان اختیار در دست
اوست و شما نخواهید کرد طاعات الا آنکه خدای خواهد و چون خواهد که امر کند و بدان فرماید
و آنچه بجبر و کره که نخواهید شما الا آنچه خدا خواهد یعنی خواست شما با آنکه خواست خدا باشد باطلست
برای آنکه ما مرید مباحات و قبایح باشیم و خدا مرید نباشد نه مباحات را و نه قبایح را برای آنکه ارادت
مباح و قبیح قبیح باشد و این صفت نقص است بر خدا روا نبود و اگر مرید باشد هرچه کافران را مرید
باشد متضادات باشد و مرید جهل و سفه و قبایح و کفر و شرک باشد و این منافی حکمت بود و صفت
او آنست که او همیشه دانا و محکم کار و حکیم بوده است و هر آن را که خواهد در رحمت خود
و بهشت در آورد بفضل خود و آنها که ظالمانند که فرا اند ساخته است برای ایشان و بنهاده در دوزخ
عذابی دردناک سوره والمرسلات مکیست و پنجاه آیت است از رسول خدای روایت است که هر که این سوره
بخواند خدای تعالی بنویسد او را که او از مشرکان نیست عبدالله مسعود گفت این سوره لیلة الجن فرو آمد و ما در راه بودیم

بسم الله الرحمن الرحیم

والمرسلات عرفا فالعاصفات عصفا والناشرات نشرا فالفارقات فرقا فالملقیات
ذکرا عذرا او نذرا انما توعدون لواقع حق سبحانه و تعالی سوگند میخورد بفرشتگانی
که ایشان را بفرستاد بمعروف و نیکوئی که ایشان بر عقب ارسال در عقب آمدن از مقام خود جهان

سخت می‌آید که بادهای سخت که آن را عواصف خوانند در وقت جستن از مهب خویش و فرشتگانی دیگر
که ایشان در وقت آوردن وحی از آسمان بالهای خود را بگشایند در هوا یا نشر شرایع میکنند در زمین
پس آنگاه که وحی آوردند فرق کردند میان حق و باطل بیان کردند که حق چیست و باطل چیست پس القاء
ذکر یعنی وحی کردند به پیغمبران تا عذری باشد محقان را و بیم باشد مبطلان را و گفته‌اند که سوگند
بادهای عذاب که از بهر هلاک و عذاب عاصیان و کافران فرستادیم و بیابی این بادها در حین
بر کافران سخت آمد والناشرات سوگند است بادهای سخت که ابر را نشر میکنند و پراکنده میکرد
بهر زمین که خواهند تا باران از آنجا بارد و بادهائی که زمین مرده را زنده میکند باران زنده گردانی
پس فرق میکند میان آنکس که شکر خدای کند بر نعمتش و آنکس که نکند و کافر شود پس میاندازند در میان
ایشان ذکری یا عذری بود کسانی را که عذر خواهند با خدا از توبه و استغفار کردن چون نعمت خدای در
باران بیند شکر خدای گذارند یا انذاری و بیم کردنی باشد کسانی را که از شکر خدا غافل‌اند سوگند
بچنین سوگند که آنچه شما را وعده میدهند از قیامت و بعث و نشور و ثواب و عقاب بودنی است و واقع
خواهد شد لامحاله را آنگه وقت آن علامات یاد کرده بتعیین و گفت فاذا النجوم طمست واذا
السماء فرجت واذا الجبال نسفت واذا الرسل اقتت لای یوم اجلت لیوم الفصل وما
ادراک ما یوم الفصل ویل یومئذ للمکذبین قیامت وقتی باشد که ستارگان از آسمان محو
شوند نور و روشنائی از ایشان برود و از کوهها اثری نماند و جمع رسل را زمانی و وقتی پدید کنند
تا در آن وقت بر امتان خود گواهی دهند و ایشان را زمانی دهند از بهر گواهی دادن آن آنکه بر سبیل
تعظیم و تهویل گفت از بهر کدام روز ایشان را زمانی دهند روزی و چگونه روزی که جدا کرده آید
در میان نیکبختان از بدبختان و مؤمنان را از کافران و مطیعان را از عاصیان و بهشتیان را از دوزخیان
و تو چه دانی ای محمد که روز فصل چه روزیست و هول آن روز و سختی آن تا چه غایت است ای وای در آن
روز مر کسانی را که آن روز را تکذیب میکنند و آنچه ایشان را میگوئی قبول نمیکنند و باور نمیدارند
الم نهلک الاولین ثم نتبعهم الآخرین کذلک نفعل بالمجرمین ویل یومئذ للمکذبین
الم نخلقکم من ماء مهین فجعلناه فی قرار مکین الی قدر معلوم فقدرنا فنعم
القادرون ویل یومئذ للمکذبین تهدید و وعید میکند کافران را و قصه هلاک کردن گذشتگان
تا بترسند و اعتبار گیرند میگوید که ما هلاک کردیم پیشینگان را و امتان گذشته را چون قوم نوح و عاد
و ثمود چون ایشان را هلاک کردیم اینها چرا ایمن باشند نمی‌ترسند که پس ما متابع پیشینیان نکرده ایم و
پسینان را چون ایشان را هلاک کنیم چنانکه گذشتگان را هلاک کردیم و ما همچنین کنیم با هر قومی که مجرمان
و مشرکان باشند گفتار پیغمبر خود قبول نکنند و او را دروغ زن دارند وای در آن روز که ... ب

نرسیتم مرد دروغ دارندگان پیغمبر ما را همی نه ما شما را بیافریدیم از آبی ضعیف و حقیر یعنی نطفه پس از آنکه
آن آب را استوار و ممکن کردیم یعنی رحم مادر تا بمدتی که معلوم ما بود و آن نه ماه باشد تا وقت وضع
حمل که خدا داند که در آن وقت وضع حمل خواهد بود پس ما تقدیر آن مدت را در رحم و تقدیر اجل و
رزق و احوال او که چه کند و چه گوید و چند ماند و چه خورد این همه تقدیر کردیم و بر آفریدن او و بر این
تقدیرات قادر بودیم و نیکو قادریم شما چرا اندیشه نکنید تا بدانید که ما قادریم بر عذاب شما
در دنیا و باز آفریدن شما از برای اعمال شما در آخرت وای در آن روز که عذاب کنیم مکذبان را در
دنیا و آخرت أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا أَحْيَاءً وَأَمْوَاتًا وَجَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ شَامِخَاتٍ وَأَسْقَيْنَاكُمْ
مَاءً فُرَاتًا وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ بر سبیل منت و تذکیر نعمت میگوید نه ما زمین را ضم کننده و
جمع کننده شما کردیم زندگان و مردگان را تا زنده باشند بر پشت زمین باشند و مطالب و مقاصد خویش
از ماکول و ملبوس و مسکن حاصل میکنند و چون بمیرند در شکم زمین باشند و در زمین از بهر شما
کوههای بیخ آور و بلند کردیم و بدادیم شما را آبی خوش از باران تا در خاک کشتها و درختان شما
از آن آب خورد و آنچه زیادت باشد از کشت و درخت در زیر کوهها ودیعت کردیم تا بتدریج از
چشمها شما را میدهیم نه که این نعمت آن باشد که تکذیب میکنید وای در آن روز مکذبان را که ایشان را
تکذیب کردن عذاب فرماییم انْطَلِقُوا إِلَىٰ مَا كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ انْطَلِقُوا إِلَىٰ ظِلٍّ ذِي
ثَلَاثِ شُعَبٍ لَا ظَلِيلٍ وَلَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ كَأَنَّهُ جِمَالَتٌ صُفْرٌ
وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ هَٰذَا يَوْمُ لَا يَنْطِقُونَ خدای تعالی خبر میدهد از آنچه روز قیامت
با مکذبان خواهد گفت میگوید ما ایشان را فرماییم و گوییم که شما قیامت را و دوزخ را بدروغ
میداشتید اینک قیامت و اینک دوزخ بروید بآنچه آنرا بدروغ میداشتید یعنی بدوزخ روید
و شاید که این سخن را ایشان خازنان دوزخ گویند بار دوم گویند بروید با سایه یعنی با دود سیاه دوزخ
که آن سایه را سه شاخ باشد و سه جانب دارد یکی از جانب راست و یکی از جانب چپ و یکی از بالا و از
سه جانب کافران محیط گردد مجاهد گفت سایه دوزخ که بیاید بر سه جانب بود و آنکه محیط اهل
دوزخ گردد چنانکه گفت أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا یعنی دودی که دم فرو گیرد انگه بر سبیل تهکم و
تعریض گفت سایه که خلاف سایه مومنان باشد سایه مومنان ظل ظلیل باشد سایه کافران لا ظلیل
باشد سایر باشد که سایه نیندازد و از حرارت و سوختن آتش هیچ سودی و نفعی نکند و آتش
دوزخ می اندازد بهر جانبی انجوانت جرقها و شررها و شرر آن پاره باشد خورد که از پاره آتش
بجهد گوید آن شرر در بزرگی همچون کوشکی باشد بزرگ و عرب هر چه بزرگ باشد آنرا بقصر
تشبیه کنند انگه آن شرر دوزخ تشبیهی دیگر کرد گفت پنداری که شرر دوزخ را که اشترانی اند زرد

جمالات

بسیاه

یا سیاه که با زردی زند وای در آن روز دروغ دارندگان قیامت و دوزخ را از آتشی که صفت او این باشد
هَٰذَا يَوْمُ لَا يَنْطِقُونَ وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ هَٰذَا يَوْمُ
الْفَصْلِ جَمَعْنَاكُمْ وَالْأَوَّلِينَ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُونِ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ
لِلْمُكَذِّبِينَ این روزیست یعنی روز قیامت که در وی سخن نگویند یعنی سخنی نگویند که ایشان را در آن
نفعی بود که آن سخن که ایشان گویند دروغ و فایده بود گفتن وی نا گفتن باشد و شاید که مراد این بود که
این وقتیست که سخن نگویند زیرا که روز قیامت روزی دراز خواهد بود و در وی مواقف و مواطن
بسیار خواهد بود در موقفی سخن گویند و در دیگر نگویند در مقامی زبان خصومت گشایند و با یکدیگر
خصومت کنند چنانکه گفت ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ در مقامی مهر بر زبانهای
ایشان نهند تا سخن نتوانند گفت و جوارح و اعضا را بسخن آرند چنانکه گفت الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ
الا پس درین روز سخن نتوانند گفت و دستوری نه دهند ایشان را در سخن گفتن پس عذر نتوانند آورد یعنی
ایشان را نه دستوری باشد در سخن و نه عذری که بخواهند وای در چنین روزی دروغ دارندگان را انگه
گفت این روز فصل و قضاست روزیست که داد مظلومان از ظالمان بخواهیم و میان نیکبختان و
بدبختان جدا کنیم درین روز شما را و کسانی را که پیش از شما بودند امتان پیغمبران حاضر کردیم پس
اگر چنانست که شما را کیدی و چاره هست بکنید بجای آرید صورت امر است و مراد تقریع و تهدید آن روز
با پیغمبران کید میکنایید و دین و شریعت ما را انکار میکردید اگر میتوانید امروز کید کنید با من در
دفع عذاب خود وای در آن روز که حال این باشد دروغ دارندگان را انگه ذکر متقیان کرد و گفت إِنَّ
الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَعُيُونٍ وَفَوَاكِهَ مِمَّا يَشْتَهُونَ كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّا
كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ بدرستی که پرهیزکاران روز قیامت در سایهای
درختان و چشمهای آب روان باشند و میوهها از الوان و انواع باشد از آن میوهها که ایشان خواهند و
آرزوی ایشان باشد گویند ایشان را بخورید از میوهها و بیاشامید آب از چشمها نوش و گوارنده بسبب
آنچه شما کردید در دنیا از طاعات و خیرات و بعوض آن ما این چنین جزا دهیم نیکوکاران را اعمال خیر نیکو
وای در آن روز دروغ دارندگان را که ما جزای مومنان و نیکوکاران دهیم انگه ذکر کرد کافرانی را که روی
بدنیا آورده اند و از دنیا و مال دنیا تمتع میگیرند كُلُوا وَتَمَتَّعُوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ
لِلْمُكَذِّبِينَ وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ
بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ ای کافران که بزخارف دنیا مغرور شده و بجمع حطام دنیا مشغول گشته و پشت بر آخرت
آورده بخورید از دنیا و برخوردار باشید زمانی اندک که شما کافرانید و کافرانی که این زمان اندک و
عمر کوتاه نقد با آخر رسید و بلای آخرت هر چه زودتر گرفتار شوید وای در آن روز دروغ دارندگان

ازارکانی نماز م

قیامت را انکسانی که چون کویند رکوع کنید یعنی نماز وغاز زاد کوع خوانند از بهر آن که رکوع رکنی است و بعضی از چیزی عبارت کنند از جمله و ایشان رکوع نکنند و نماز بجای یارند کفته اند که این ایت در حق بنی ثقیف آمد چون پیغمبر ایشانرا فرمود که نماز کنید کفتند ما رکوع نکنیم و پشت خم یا دم این نزدیک ما عارست و دشنام رسول خدای کفت لَا خَيْرَ فِي دِينٍ لَيْسَ فِيهِ رُكُوعٌ وَلَا سُجُودٌ در دینی که در وی رکوع و سجود نباشد هیچ خیر نباشد آنکه خدای تعالی بر سبیل تعجب کفت این کافران بکدام سخن و بکدام کتاب ایمان خواهند آورد چون باین حدیث که قرآنست با اینهمه بلاغت و فصاحت که او راست ایمان نمی ارند

سورة النبا مکی است و چهل ایتست رسول خدای کفت هر که این سوره بخواند خدای تعالی ویرا روز قیامت سیرابی دهد بخشاید و صادق علیه السلم روایتست که هر که این سوره هر روزی بخواند از ان سال بیرون نیاید که زیارت خانه خدای جل جلاله بکند والله اعلم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ حق سبحانه و تعالی بر وجه تفخیم و تعظیم ایشان کفت از چه سوال میکنند و از چه می پرسند یکدیکر را این مشرکان و کافران انکه هم وی جواب داد و کفت از چیزی بزرک و از کاری عظیم سوال میکنند از ان خبر بزرک که ایشان در وی خلاف میکنند تا این خبر بزرک چیست مجاهد کفت قرآنست دلیلش قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ قتاده کفت بعث و نشور است بعضی کفتند این نبا عظیم رسول خدایست در تفسیر اهل البیت آمده است که امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه السلم اتست علقمه روایت کرد که روز صفین مردی از لشکر روم بیرون آمد سلاح پوشیده و بالای سلاح مصحفی حمایل کرده بجای انکه عرب رجز خوانند در حرب وی عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ میخواند من خواستم که پیش او روم امیر المومنین علی کفت قِفْ مَكَانَكَ برجای خود باش او خود پیش رفت و کفت أَتَعْرِفُ النَّبَأَ الْعَظِيمَ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ همی این نبا عظیم را میشناسی کفت نه کفت وَاللَّهِ الَّذِي فِي اخْتَلَفْتُمْ وَعَلَى وِلَايَتِي تَنَازَعْتُمْ وَعَنْ وِلَايَتِي رَجَعْتُمْ بَعْدَ مَا قَبِلْتُمْ وَبِبَغْيِكُمْ هَلَكْتُمْ بَعْدَ مَا بِسَيْفِي نَجَا الْكَافِرُ مِنْ نَجَاتِكُمْ وَيَوْمَ غَدِيرٍ قَدْ عَلِمْتُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَعْلَمُونَ مَا عَمِلْتُمْ ثُمَّ عَلَاهُ بِسَيْفِهِ فَرَمَى بِرَأْسِهِ وَيَدِهِ کفت من آن خبر بزرکم که در من خلاف کردی و در ولایت من منازعت نمودی و از ولایت من باز آمدی پس از انکه قبول کردی و بغی و ستم خود هلاک شدی پس از انکه از کفر بتیغ من رها کشتی و روز غدیر دانستی و خود بیدانی و روز قیامت بیدانی آنچه امروز کردی انکه تیغ بر آورد و بیک ضربت سر و یکدستش جدا انکه باز آمدی و سکفت أَبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ تُحْيِيَنَّ دَارًا لَا أَخٌ فِي الْأَرْضِ كَوَكَبًا إِلَى أَنْ تَمُوتُوا وَتَمُوتُ وَمَا لَنَا وَلَا لَكُمْ عَنْ حَوْمَةِ الْمَوْتِ مَهْرَبٌ اصبع بن

بنا

نباته کفت در حرب بصره با امیر المومنین علی علیه السلم پیش وی رفت و کفت أَتَعْرِفُ النَّبَأَ الْعَظِيمَ این خبر بزرک میشناسی کفت این نبا عظیم که در وی خلاف میکنند منم كَلَّا سَيَعْلَمُونَ حقا که بدانند و بشناسند در وقتی که میان بهشت و دوزخ خلایق را در میان بهشت و دوزخ قسمت کنم دوزخ را کویم خُذِي هَذَا فَإِنَّهُ مِنْ أَعْدَائِي ای دوزخ این را بکیر که او از دشمنان منست وَذَرِي هَذَا فَإِنَّهُ مِنْ أَوْلِيَائِي و دست از این بدار که او از دوستان منست ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ پس حقا که روز بود که بدانید که این نبا عظیم چیست در وقتی که بر کنار حوض کوثر ایستم و دوستان خود را آب میدهم و دشمنانرا میرانم چنانکه اشتر غریب را از حوض کوثر برانم تنها انکه تیغ بر آورد و بدوزخش فرستاد این نبا عظیم بقول آنکه کفت قرآنست در وی خلاف اینست که بعضی کفتند که شعرست جمعی کفتند که افسانه پیشینیانست و اکر بعثست بعضی کفتند راستست و خواهد بود و بعضی کفتند دروغست و نخواهد بود و اکر رسولست بعضی کفتند ساحرست مسلمانان کفتند پیغمبر خداست و اکر علی ابن ابی طالبست بعضی کفتند امامست انکه حق تعالی بر سبیل ردع و زجر کفت کلا باز ایستید از ین سوال بود و در شوید از ین مقال با چندین دلایل و بیان و معجزات چه جای شکوک و شبهاتست آری که بیند اند که این نبا عظیم چیست زود بود که بدانند عاقبت و سرانجام نادانستن و انکار کردن خود را انکه بر سبیل مبالغه مر تهدید و وعید را تکرار کرد و لفظ ثم آورد تا معلوم کرده که وعید دوم سخت تر و بلیغ تر است از وعید اول کفت حقا که زود بود که بدانند ایشان انکه ذکر نعمتهای که با بندکان کرده است تقریر آن میکند و میکوید أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا نه ما زمین را فراش شما و بساط شما کردیم تا چنانکه بر فراش بخسپید و ارام کیرید شما در زمین قرار کیرید و با سایش مشغول شوید و نه ما کوهها میخهای زمین کردیم تا از جای خود نجنبد چنانکه سنکها بر کنار بساط نهند تا باد از ان جای بر ندارد ما این کوهها را میخ زمین کردیم تا زمین را دو ختیم بدارد و ساکن تا شما را بر زمین قرار ممکن کردد که اکر متحرک بودی بر وی قرار ممکن نکشتی و منافع از وی حاصل نیامدی و نه ما شما را جفت جفت آفریدیم نرینه و مادینه تا مستانس شوید و مستوحش نکردید و بر اجناس و انواع مختلف آفریدیم بعضی سفید و بعضی سیاه بعضی سرخ و بعضی زرد هر یکی را زبانی دیکر و لغتی دیکر چنانکه کفت وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ و نه خواب شما را سبب راحت و آسایش شما کردیم تا آن تعب و رنج که در کار کرده باشید در روز بشما رسیده باشد بخواب از شما زایل کردد و کفته اند سبات خود خوابست یعنی ما خواب شما را خواب کردیم نه مرک که خواب دو کونه است خوابی است که

که او را آگاهی در آخرت باشد و آن مرگ باشد و مرگ جهت منقطع شدن حواس از عمل و خواب همچنین است چون خدای تعالی از این خواب حواس بیکار را بیکار میکرده اند و قادر است بر این چگونه قادر نباشد از آن خواب که مرگ است هم این حواس بی کار را بر کار کرداند یعنی خلق را اعادت کند و شب را لباس شما کردیم تا چنانکه خویشتن را بلباس پوشیده کرده اید شما خود را پوشیده میکردید بشب در کارها تا کسی را بر آن اطلاع نباشد و گفته اند مراد اینست که ما را وقت لباس شما کردیم تا در شب خویشتن را بجامه پوشید در وقت خفتن چنانکه گفت وجعلنا النهار معاشا یعنی روز را وقت و محل طلب معاش شما کردیم تا در روز بآنچه محتاج باشید قیام کنید و بکاسب و مصالح مشغول شوید وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا و بس بالای شما بنا کردیم و برداشتیم هفت آسمان استوار و محکم هر یکی را از بالای دیگری و بکردیم و بیافریدیم بر آسمان چراغی روشن و درفشان که آفتاب است و فرو فرستادیم از ابرهای باران بیار نزدیک بباریدن از بهر منافع و مصالح شما آبی بسیار مجاهد گفت معصرات بادهاییست که ابر را می‌افشارد و باران از وی بیرون می‌آرد عبدالله مسعود گفت خدای تعالی باد را بفرستد تا ابر را جمع کند آنکه آب را از آسمان فرو آرد که بر از ابر فرو ناشر بجمع و شدت آنکه بادی دیگر بیاید و آنرا پراکنده کند در هوا تا چون بزمین آید مضرت نکند این آب را از بهر آن فرستیم تا بیرون آوردیم بسبب او دانه از گیاه تا قوت شما باشد و گیاه را از زمین تا علف چهارپایان شما باشد و بوستانها بسیار درخت بهم در رسته تا میوه شما باشد با شما از بهر نعمت از برای آن کردیم تا شکر کنید و کفران یاد و از آن روز که در پیش شماست اندیشه کنید إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا بدرستی و حقیقت که روز فصل و قضا در میان خلق روزی است که خدای تعالی آنرا وقتی نهاده است که چون دنیا بآن روز رسد و ابر رسد و نهایتی نهاده است که چون آن نهایت اهل عالم را زنده کرداند روزی که در صور دمند یعنی اسرافیل در صور دمد تا روحها را در صور که قالبها و تنهای آدمیان است درو دمند پس شما بیایید از گورها جوق جوق و گروه گروه معاذ جبل گفت بخانه ابو ایوب انصاری بودم با رسول علیه السلام ازین آیت پرسیدم گفت ای معاذ از کاری عظیم پرسیدی آنکه بگریست و گفت ای معاذ روز قیامت مردمان را برده نوع حشر کنند از امتان من خدای تعالی ایشان را بان علامت از مؤمنان ممتاز کرده اند بعضی بر صورت بوزینگان باشند و بعضی بر صورت خوکان و بعضی را واژگونه حشر کنند چنانکه پایهای ایشان بر زمین و رویهای

ایشان باشد بعضی کور باشند نه بینند و بعضی کر باشند هیچ نشنوند و بعضی را زبان از دهن بیرون آمده باشد و بر سینه افتاده زبانها می‌خایند و بعضی را دستها بریده و پایها و بعضی لباس قطران پوشیده و بعضی را بر درختان آتشین کرده و بعضی را از ایشان گندی آید چون مردار اما آنها که بر صورت بوزینگان محشر شوند چینان باشند و آنان که بر صورت خوکان باشند حرام خواران و رشوت گیران باشند و آنانکه سرنگون باشند ربا خوارگان باشند کوران قاضیان باشند که حکم ناحق کنند گنگان کران آنان باشند که بکردار خود معجب باشند و آنان که زبان می‌خایند عالمان باشند که بآنچه گفته باشند کار نکنند و آنان که دست و پای بریده باشند کسانی اند که همسایگان را رنجه دارند و آنان که بر درختان آتشین باشند غمازان اند و آنانکه چون مردار گنده باشند کسانی باشند که بشهوات و لذات حرام مشغول باشند و آنانکه جامهای قطران پوشند اهل کبر و فخر باشند و گشایند در آن روز آسمان را از بهر آن فرشتگان پس گویی تو که آسمان خود درها بوده است یعنی چنان نماید که همه آسمان در است از بسیاری آمدن فرشتگان و روا بود که معنی این بود که آسمان را بگشایند و آسمان خود درها بوده است برای آنکه هر بنده را در آسمان دو در باشد از یک در روزی در آید و از دیگر راه اعمال وی بود که بآن در بر آسمان برند و چون بمیرد آن درها فرو بندد و چون روز قیامت باشد بگشایند و در آن روز روان کرده اند کوهها را تا پنداری که کوه را بی بوده است چنانکه بر دیک سراب که گوی آب است ودی از وی اثری نماند إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا لِلطَّاغِينَ مَآبًا لَابِثِينَ فِيهَا أَحْقَابًا لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا جَزَاءً وِفَاقًا إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَّابًا وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا بدرستی و حقیقت که دوزخ جایی و مقامی است که دوزخیان چون در عذابی باشند می نگرند و منتظر می باشند عذابی را یا دوزخ راهی است که اهل بهشت بر آنجا بگذرند و فرشتگان با ایشان میگویند و سلم و سلم می‌گویند مرجعی و بازگشتی است دوزخ کسانی را که طغیان کنند و از فرمان خدای در گذرند در آن بمانند و بمانند سالهای ناشاهی که بگذرد و دیگری می‌آید گفته‌اند حقب هشتاد سالست عمارده هی گفت امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه پرسید که شما مقدار حقب در کتاب خود چند یافتی گفت هشتاد سال دوازده ماه هر ماهی سی روز هر روزی هزار سال عبدالله عمر گفت که رسول خدای گفت که هر که بدوزخ شود تا احقاب بگذرد از دوزخ بیرون نیاید هر حقبی هشتاد و چند سال هر سالی سیصد و شصت روز هر روزی هزار سال تا اعتقاد نکنی که کس از دوزخ بیرون نخواهد آمدن حسن بصری گفت هر چیزی را حدی نهاده الا عذاب اهل دوزخ را که گفت لابثین فیها احقابا هر که که حقبی برآید از پس او حقبی دیگر در آید همچنین تا ابد الآبدین نه که آن احقاب را صفت کرد

گفتا حقابی که بچشند در آنجا یعنی در آن حقاب سرمایی که حرارت آتش را کم کرداند و خوابی که تعب
و گرمای دوزخ را ساکن کرداند از برای آنکه مردم را سرما کند زیرا که آنکس که بخسبد او را جای
دیگر باید ما کرفت بخسبد تشنگی او کمتر شود ایشان خواب نچشند و راحت نیابند و نه شرابی
که تشنگی ایشان بنشاند بچشند آبی جوشنده و بغایت گرم کرداننده و خون و ریم و زرداب اهل
دوزخ شهر بن حوشب گفت غساق وادیی است در دوزخ در وی سیصد و سی شعب است در هر شعبی
سیصد و سی خانه هر خانه چهار تا و بر در هر تا و بر ماری است اژدهاکش هر چه عظیم خلق در سر هر ماری
چندان زهر است که جز خدای نداند شراب دوزخیان از آن است و دوزخ با این عذاب جزای
دوزخیان است موافق کردارهای ایشان مقاتل گفت بزرگتر از شرک گناهی نیست و بزرگتر از دوزخ
عقابی نیست عذاب دوزخ بزرگ جزای گناه بزرگ باشد آنگه گفت انهم کانوا لا یرجون
حسابا ایشان بحساب و کتاب امید ندارند و از روزهای حساب حسابی بر نگیرند و نمی ترسند
برای آنکه ایشان را بقیامت و حساب ایمان نبود آیات ما را تکذیب میکنند و از رسول ما باور نمی دارند
و ما هر چیزی را شمرده ایم و بنوشته و آن را مضبوط کرده نه آنکه ما را بآن احتیاجی باشد از بهر آن
تا بر تو حجت باشد پس بچشید ای منکران آیات و ای منکران آیات بینات و ای سهمکاران در معاصی
و خطیئات که ما نمی افزاییم الا شما را عذاب بر عذاب و این آیات دلیلست که مراد بآن طاغیان
مشرکانند و کافران و ذکر احقاب کنایتست از دوام و خلود عذاب از رسول خدای روایتست که
سخت ترین آیتی در قرآن بر اهل دوزخ این آیتست که فذوقوا فلن نزیدکم الا عذابا ان
للمتقین مفازا حدائق واعنابا وکواعب اترابا وکاسا دهاقا لا یسمعون فیها لغوا ولا
کذابا جزاء من ربک عطاء حسابا بدرستی که پرهیزکاران را نجاتست از دوزخ و پیروزی و
ظفر است بنعمت بهشت از بوستانهای پر از انواع درختان میوه از درختان خرما و انگور و حور نو سالی
باشند که کرد بر کرد درختان میوه باشد و در میان آن زنان نار پستان همه هم زاد یکدیگر هم یک
شکل و یک سال و قدحی پر از شراب صافی که پیاپی و دمادم با ایشان میدهند در بهشت سخنهای
لغو بی فایده و نا فرجام نشنوند و دروغ نگویند با یکدیگر و یکدیگر را بدروغ زدن ندارند جزا دهد
خدای متقیان را جزا دادنی از نوع عطائی را موافق و مطابق کردارهای ایشان عطائی و کافی بسنده
رب السموات والارض وما بینهما الرحمن لا یملکون منه خطابا یوم یقوم الروح والملائکة
صفا لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن وقال صوابا خداوند آسمان و زمین است و آنچه میان
آسمان و زمین خداوندی است مهربان بروزی دادن خلق و بخشاینده بر بندگان عاصی و تائب تا الله
باشند و نتوانند او خطابی را یعنی نتوانند که از خدای سخنی باشد و مراد ایشان و نتوانند که سخنی کویند

مگر وقتی

مگر وقتی که دستوری باشد در سخن گفتن کلبی گفت شفاعت نتوانند کردن مگر بفرمان خدای که مالک باشند
در روزی که روح بایستد و فرشتگان در صفی بایستند سخن نگویند هیچکس از ایشان و از آدمیان
الا آنکس که خدای در سخن گفتن ویرا دستوری دهد که وی سخن گوید سخنی بصواب از عبدالله عباس
روایتست که جهودان از رسول خدای پرسیدند که روح چیست گفت لشکریست از لشکرهای
خدای فرشتگان نه اند ایشان را سر و پای باشد و دست طعام خورند آنگه این آیت بخواند یوم یقوم
الروح عبدالله مسعود گفت روح فرشته ایست از آسمانها بزرگتر و از همه فرشتگان و کوهها
بزرگتر و از همه فرشتگان عظیم تر جای او در آسمان چهارم است خدای تعالی را هر روز دوازده هزار
بار تسبیح کند از هر تسبیحی خدای تعالی فرشته بیافریند که روز قیامت او در صف بایستد و این فرشتگان
در صفی و بروایتی دیگر از عبدالله عباس آنست که خدای تعالی را بر راست عرش دریاییست از نور بمساحت
هفت زمین و هفت آسمان و هفت دریا هر وقت جبرئیل در آن دریا رود و نورش بر نور و جمالش بر جمال
در زیادت گردد از آنجا بر آید پرهای خود بیفشاند از هر قطره آب که از پرهای وی بچکد خدای
تعالی فرشته بیافریند از ایشان هفتاد هزار در بیت المعمور شوند و هفتاد هزار در خانه کعبه
تا بروز قیامت نوبت باو ایشان نیاید وهب گفت جبرئیل علیه السلام در پیش خدای ایستاده بود از
هیبت خدای لرزه بر اعضای او افتاده از هر لرزه خدای تعالی صد هزار فرشته می آفریند ایشان
در پیش خدای ایستاده باشند سر بر ندارند و سخن نگویند چون ایشان را دستوری دهند در سخن گفتن
گویند لا اله الا الله و این آنست که خدای تعالی فرمود یوم یقوم الروح والملائکة صفا یعنی
جبرئیل در یک صف باشد و آن فرشتگان در صفی دیگر سخن نگویند چون دستوری یابند سخن بصواب
گویند و صواب گفتار لا اله الا الله است و گفته اند که روح ارواح آدمیانست که میان النفختین با
فرشتگان بیک صف بایستند ابن زید گفت قرآنست و این آیه بخواند وکذلک اوحینا الیک
من امرنا و قومی گفت که مائیم آنها که ایشان را دستوری دهند خدای تا گوییم و بر مصطفی درود
فرستیم و شیعه خود را شفاعت کنیم و خدای تعالی ما را رد نکند ذلک الیوم الحق فمن شاء اتخذ
الی ربه مآبا انا انذرناکم عذابا قریبا یوم ینظر المرء ما قدمت یداه ویقول
الکافر یا لیتنی کنت ترابا آن روز حقست و بودنی است هیچ شک نیست در وقوع وی
پس هر کس که خواهد با خدای خویش مرجعی و بازگشتی گیرد بطاعات و اعمال صالحه بهانها زایل گشت
و عذرها منقطع گردید پیغمبران فرستادیم و از عذابی که نزدیک است شما را که آن عذاب آخرة است
خبر دادیم و بیم کردیم در روزی که مرد بنگرد و هر چند حاضر نزدیک خود آنچه کرده باشد و دو
دست او مقدم داشته باخود منتظر باشد جزای کردار خود را اگر مومن باشد منتظر ثواب و رحمت

باشد واگر کافر باشد منتظر عقاب ولعنت ویکوید آن مرد کافر ای کاشکی من خاک بودمی چنانکه
بودم وهرگز مرا حشر نکردندی تا این روز ندیدمی واین سخن دران وقت کوید که خدای تعالی
جمله جانوران را زنده کرداند ومیان ایشان حکم کند بر تعدی که کرده باشند تا بحدی که داد
کوسفند بی سرو از کوسفند سردار بستاند انکه ایشان را باز دیگر خاک کرداند کافر درین حال کوید
یالیت که من نیز حیوانی بودمی چون این حیوانات تا اکنون خاک کشتمی چون ایشان عکرمه کفت
در بعضی کتب دیدم که درین حال چون وحوش وبهایم محنت آدمیان بینند کویند که شکر وسپاس
خدای را که ما را آدمی نیافرید که اگر امید بهشت نداریم باری محنت وغم دوزخمان نیست وکفته اند
که مراد بکافر ابلیس است چون خود را از آدم خاکی بهتر دانست ووی را سجده نکرد درین حال مرتبه
آدم واولاد او بیند آرزو خواهد اگر چه این هم روایتست اما بر سبیل مثل باشد ودر بعضی قراءت یا
لیتنی کنت ترابیا یعنی کافر کوید ای کاشکی من از شیعه ابو تراب بودمی تا این کرامات که ایشان
میبینند بسم الله الرحمن الرحیم نیز دیدمی
والنازعات غرقا والناشطات نشطا والسابحات سبحا فالسابقات سبقا فالمدبرات
امرا این سوره مکیست بقول عبدالله عباس وچهل وشش آیه است از رسول خدای روایت است
که هر که این سوره بخواند حساب وی روز قیامت مقدار آن باشد که کسی نماز فریضه بگذارد تا انکه
که در بهشت شود صادق عم کفت که هر که این سوره بخواند سیراب میرد وسیراب حشر کند وسیرابش
بهشت برند جبار عالم جل جلاله سوکند یاد کرده است بفرشتگانی که جان کافران نزع می
کنند از زیر هر موی وبن هر ناخنی بقهر وخشم تا آنکه که تمام بحلق آرند آنکه رها کنند تا باز بجای خود
شود آنکه باز دیگر نزع کنند مقاتل کفت ملک الموت واعوانش جان کافران از تن بیرون آرند بمانند سفودی
که آن را شاخها باشد هر شاخی از آن بپای جان ایشان در آویزد آن را برکشند دیگر بار رها کنند و
الناشطات نشطا سوکندست بجان مومنان از قالب ایشان بنشاط بیرون می آید ومی کشایند چنانکه
کسی بند از دست کشاید بانشاطی هرچه تمامتر از بدن مومن مفارقت کند وبیرون آید چنانکه در خبر
است که هیچ مومن نباشد والا که بر در مرک بهشت بر وی عرض کنند آنکه دو بهتر ونیکوتر از این حلیها
ونعمتها که در دنیاست در بهشت چند حور را از اچند بر در بهشت ایستاده وبنا میخوانند ومیکویند
ایتنا ایتنا بای بیا آی چون آن حال بیند بنشاط کند ودر نشاط کرد فی السابحات سبحا سوکند
بفرشتگانی که از آسمان فرو می آیند بسرعت ونشاط از بهر تدبیر مصالح اهل زمین وآنجه ایشان را
فرموده باشند پس ایشان در وقت فرو آمدن پیشی کیرندگان بر یکدیگر پس این فرشتگان تدبیر
کنندگان وسازندگان کار دنیا اند عبدالرحمن بن سابط کفت تدبیر کار دنیا چهار فرشته میکنند جبرئیل

ومیکائیل

نازعات

ومیکائیل واسرافیل وملک الموت جبرئیل موکلست بر بادها ولشکرها ومیکائیل موکلست بر
قطرات باران ونبات زمین واسرافیل فرمان خدای را بایشان میرساند وملک الموت موکلست بقبض
ارواح سدی کفت النازعات جانهای کافرانست که در سینه غرق شود کهند کافر در وقت مرک
خود را چنان بیند که در آب غرق میشود الناشطات عبدالله عباس کفت جانهای مومنانست که به
نشاط میرود السابحات امیر المومنین علی عم کفت جانهای مومنانست که فرشتگان در هوا می برند بمانند
کسی که شنا کند کلبی کفت جانهای مومنانست از تن همچنان بیرون آید که مرد شناور کسی را از آب بر فوق
بیرون می آرد ساعتی رها میکند تا بیاساید وساعتی می آرد السابقات عبدالله مسعود کفت جانهای مومنان
که سابق میرود به بهشت مقاتل کفت فرشتگان اند که جانهای مومنان به بهشت می برند وکفته اند مراد
بالنازعات اسبان غازیانند که در وقت رفتن سر خود را در عنان می کشند کشیدن تمام از برای درازی
کردن ایشان الناشطات روندگان از برای اسلام بر ای کفر از برای جهاد السابحات هم روندگان
در راه السابقات بر یکدیگر پیشی کیرندگان در رفتن مدبرات انبیا کسانی که انند کار ظفر وغلبه بر دشمن
یوم ترجف الراجفة تتبعها الرادفة قلوب یومئذ واجفة ابصارها خاشعة یقولون
ائنا لمردودون فی الحافرة ءاذا کنا عظاما نخرة قالوا تلک اذا کرة خاسرة فانما
هی زجرة واحدة فاذا هم بالساهرة حق سبحانه وتعالی میکوید سوکند باین فرشتگان که ذکر
ایشان کرده شد که شما را برانگیزند وزنده کنند تا هر کسی را آنچه کرده باشد جزا دهند در روزی
که بجنبد زمین جنبیدنی دران حال که رد بفزعی بود ودر عقب آید او را پس مفسران کفته اند راجفه
نفخه اولست ورادفه نفخه دوم ومیان این دو نفخ چهل سال باشد قتاده کفت این دو صیحه است
باولین زمین وکوهها در جنبش آید وهر چه در دنیا باشد از حیوانات بمیرند وبصیحه دوم همه را زنده
کرداند ابی بن کعب روایت کرد که بعضی از شب بکذشتی رسول عم برخاستی وآواز دادی که یا ایها الناس
اذکروا الله جاءت الراجفة تتبعها الرادفة جاء الموت بما فیه از هول آن روز دلها مضطرب وجانها
متحیر باشد از ترس دلها از جای خود زایل شود ودر مقام خود قرار نکیرد وچشمهای ایشان یعنی چشمهای
خداوندان دلها لرزان وترسان باشد ودر پیش افکنده چنانکه بر نتوانند داشت حال ایشان چنین خواهد
بود وتوای محمد ایشان را از این اعلام میکنی قبول نمیکنند میکویند بر سبیل انکار هی ما را پس از آن که مرده
باشیم رد کنند بحالت اولی وباز کرداند هم دران طریق اول از حیوة چنانکه زنده ایم چون بمیریم باز
دیگر بار زنده کرداند در کورها که ما چو استخوانهای دیرینه وپوسیده باشیم ما را بعث کنند وزنده
کرداند آنکه این کافران کفتند اگر چنین باشد که محمد میکوید این کرتی وبازکشتی باشد ما را
زیان کار یعنی ما خاسر وزیان کار باشیم چون تکذیب کرده باشیم وایمان نیاورده بمحمد واین سخن

از ایشان بر سبیل استهزا بود و استبعاد خدای تعالی فرمود کاین را صعب مدانید و بعید مشمرید بل
که بحقیقت این باز آفریدن یک زجر و یک صیحه و یک نفخه است کچون تو نگاه کنی بر عقب آن حال
ایشان بر روی زمین باشند و ساهره گفت که نام زمین قیامتست وهب گفت ساهره نام کوهیست
نزدیک بیت المقدس و زمین شام را هم ساهره خوانند قتاده گفت نامیست از نامهای دوزخ هَلْ
أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَىٰ إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ فَقُلْ
هَلْ لَكَ إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ وَأَهْدِيَكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَىٰ فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَىٰ فَكَذَّبَ وَعَصَىٰ
ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَىٰ فَحَشَرَ فَنَادَىٰ فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَ
الْأُولَىٰ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَىٰ خدای تبارک و تعالی رسول خود را محمد علیه السلام خطاب
میکند استفهام بر سبیل تقریر که هیچ آمد بتو یعنی بتو آمد حکایت موسی و سخن او چون خدای او
آواز دادش بوادی مقدس که او را طوی خوانند او را پاکی و برکت داده اند و در هم پیچیده وی را گفت
یعنی موسی را نزدیک فرعون رو که او طغیان کرد و از حد خود درگذشت دعوی ربوبیت و خدائی می
کند وی را بگوی که هیچ رغبت میافتد ترا که از دنس شرک و پلیدی کفر پاکیزه شوی و من ترا راه نمایم
بخدای تو که آفریدگار تو و پروردگار تست ترا بیافرید و بر خلقان سپهری داد تا ویرا بشناسی و
بدانی چون ویرا دانسته باشی از وی بترسی و از عقاب وی بترسی مخالفت وی نکنی و طاعت وی بجای
آری تا چنانکه پادشاه دنیا شدی پادشاه آخرت گردی پاک و بردبار و مهربانا خدای که لطف وی و کرم
وی با کسی که مدت چهار صد سال دعوی خدائی کرده باشد تا بدین غایت بود که وی را بدین همه لطف و
مدارا و کرم با حضرت خود دعوت کند و موسی را فرماید که با وی سخن نرم گوید و بلطف و مدارا باسلام
خواند سخن وی لطف وی با دشمنان چنین است آیا با دوستان چگونه خواهد بود آورده اند که خدای
تعالی موسی را فرمود که برو و دعوت کن اگرچه میدانم که اجابت نکند موسی گفت بار خدایا پس مرا
بهر چه میفرستی گفت برو دعوتش کن و حجت آوردن بر وی تا فردا وی را حجتی نباشد مارا بس
وی حجت باشد موسی علیه السلام فرعون را دعوت کرد فرعون از وی معجزه خواست موسی آیت کبری
معجزه بزرگتر بوی نمود و آن آن بود که عصا چند لخت در کاه فرعون در حال اژدری شد بزرگ و گفته اند
مراد از آیت کبری عصا و ید بیضا بود و هر دو را یکی خوانده است برای آنکه دوم که ید بیضاست تابع اوست
بمنزلت آنست که همنفس وی است فرعون چون معجزه بدید ایمان نیاورد و تکذیب کرد و در خدای عاصی
شد و او را ساحر خواند پس آنکه پشت کرد از ما تو بسوی شتافت یا پشت بر ایشان کرد و سعی میکرد
در دفع و سر نهادن در راه معاصی و فساد جمع کرد قوم خویش را با ساحران و در میان ایشان آواز داد
و گفت من خدای بزرگترین شمایم یا آن خواست که اشراف و سادات و من خدای همه ام پس خدای

نازعات

تبارک و تعالی بگرفت او را بعقوبت و نکال آخرت و دنیا نکال دنیا بغرق و نکال آخرت بدوزخ
یکی آب و یکی آتش یکی بغرق و یکی بحرق نکال دنیا از بهر آن گفت ما علمت لکم من اله غیری و نکال
آخرت از برای آنکه گفت انا ربکم الاعلی گفته اند میان این دو کلمه چهل سال بود آنکه گفت در حدیث
موسی و قصه فرعون اعتباریست کسی را که بترسد از خدای و از مخالفت او می آنکه بر سبیل تنبیه
و تذکیر گفت با مکلفان عهد رسول أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاءُ بَنَاهَا رَفَعَ سَمْكَهَا فَسَوَّاهَا
وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَٰلِكَ دَحَاهَا أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا
وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ ای منکران بعث و نشر چرا اندیشه
نکنید تا معلوم شما شود که چون ما قادر باشیم بر آفریدن آنچه از شما بزرگتر و سخت تر باشد از آفریدن
شما بار دیگر چون مرده باشید عاجز نباشیم چه شما سخت تر بوده دشوار تر آفریدن یا آسمان با رفعت و
سخت آسمان را بنا کرد و بیافرید سقف او را برداشت و بلند کرد اندر پس او را راست کرد بی شطوری و
فطوری و شکافی و شب او را تاریک کرد انکه روز او را بیرون آورد و روشن کرد اند و شب اضافت
باسمان از آن کرد که نشاء تاریکی و روشنی از وست بغروب و طلوع آفتاب و زمین بعد از آنکه آسمان آفرید
دحو کرد و بگسترانید بر روی آب و اخدای تعالی زمین آفرید اما گسترده انکه آسمان آفرید پس از آن
جبرئیل آمد و زمین را از زیر کعبه بگسترانید چنانکه جامه در پیچیده بر روی زمین بگسترانید عبدالله
عمر گفت خدای تعالی زمین کعبه را بیافرید بچهار رکن و بر آب نهاد پیش از آنکه عالم را آفرید هزار و گفته
اند که معنی آنست که زمین را پس از آن بر روی آب بگسترد از زمین آب بیرون آورد و گیاه زاد و آنکه خدا
تعالی پیش از آنکه آدمی و جمله حیوانات را بیافرید آنچه ایشان بآن محتاج باشند بیافرید تا بدانی که پیش از آنکه
بآخرت رسی کار آخرت بساخت و آنچه بدان محتاج آئی از پیش می باید فرستاد و حق تعالی جمله منافع د
آب و مرعی عبارتست برای آنکه همه در تحت این دو لفظ داخلست و کوهها بر روی وی ثابت کرد تا
زمین مضطرب و متحرک نباشد و این همه را کرد تا متعی و بهره وری باشد شما را و چهارپایان شما را تا متع
میگیرید و را آخرت و کار قیامت ساخته میکردانید فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَىٰ يَوْمَ يَتَذَكَّرُ
الْإِنْسَانُ مَا سَعَىٰ وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ هِيَ الْمَأْوَىٰ وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ
فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ میگوید که چون قیامت و احوال شداید قیامت آید و داهیه بزرگ که
بر جمله داهیها غالبست و از همه هایل تر و صعب تر حادث شود اقوی نیست بعضی اهل علم گفته اند که این طامه
کبری آنگه باشد که اهل بهشت را به بهشت برند و اهل دوزخ را بدوزخ و این منادی ندا کند که یا أَهْلَ الْجَنَّةِ
خُلُودٌ وَلَا مَوْتَ وَيَا أَهْلَ النَّارِ خُلُودٌ وَلَا مَوْتَ در آن روز و در آن وقت یاد کند آدمی آنچه کرده باشد از
خیر و شر و فراموش کرده باشد و بر هر دو تاسف بخورد میگوید بدی چرا کردم و نیکوی چرا بیشتر نکردم و دوزخ

لِمَنْ يَرَىٰ فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ وَآثَرَ الْحَيَاةَ
الدُّنْيَا فَإِنَّ الْجَحِيمَ

بیرون آیند و با اهل عرصات عرض کنند چون حال چنین باشد کسی را که دنیا طغیان کرده باشد و پای از جادهٔ حق بیرون نهاده و اختیار دنیا کرده و زندگانی او دوزخ مسکن و ماوای او باشد و انکس که از وقوف وایستادن در پیش خدای از بهر حساب و کتاب ترسیده باشد و نفس اماره خود را از هوا و شهوت منع کرده باشد بهشت مرجع و ماوای وی باشد و مسکن وی گشته **يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا إِلَىٰ رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرُ مَنْ يَخْشَاهَا كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا** همی پرسند از تو سؤال میکنند ای محمد که قیامت کی خواهد بود و از وقت وی می پرسند که کی اثبات خواهند کرد انکه محمد را گفت در چه چیزی تو از یاد کردن قیامت آن بتو تعلق ندارد و ترا با آن کار نیست منتهی علم آن خدایراست بهیچ کس تعلق ندارد و ترا با آن کار نیست و کسی را بان علم نکرداند و گفته اند نیم انکار است سؤال الکافران یعنی این سؤال در چه چیز است و چراست انکه گفت انت من ذکریها تو ای محمد که خاتم جمله پیغمبرانی و رسالت پیغمبری بتو ختم کرده ام اند کی قیامت و علامات و نشانهای وی فرستادن تو ایشانرا دلیلست بر نزدیک بودن قیامت و واجب بودن استعداد آن سؤال ایشانرا از قیامت هیچ معنی نیست تو بیم کننده و ترساننده از قیامت آنرا که او از قیامت بترسد و کار قیامت را بسازد ترا از بهر انذار فرستاده اند نه از بهر آنکه وقت قیامت ایشانرا اعلام کنی قیامت با ایشان چنان نزدیکست که چون ایشانرا برانگیزند و محشر کنند پندارند که در دنیا درنگ نکرده اند مگر شبانگاهی یا چاشتگاهی و این همچنانست که عرب گوید بیتوتیم شبانگاه یا بامدادان شبانگاه و مراد آنست که چنان پندارند که درنگ نکرده اند الا مقدار اخر روز یا اول روز **سورهٔ عبس** مکی است چهل و یک آیه است از رسول خدای روایت کرده اند که هر کس سورهٔ عبس بخواند روز قیامت روی وی خندان باشد و بیشک او را بر بهشت برند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

عَبَسَ وَتَوَلَّىٰ أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَىٰ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّىٰ أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَىٰ أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَىٰ فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّىٰ وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّىٰ وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَىٰ وَهُوَ يَخْشَىٰ فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّىٰ آورده اند که روزی عبدالله بن ام مکتوم و او را عبدالله بن شریح گفتندی مردی بود مکفوف و نابینا نزدیک رسول خدای آمد و صنادید قریش چون عتبة بن ربیعه و ابوجهل بن هشام و عباس بن عبدالمطلب و غیر ایشان حاضر بودند رسول با ایشان سخن میگفت و از سر حرص بر ایمان ایشان خود را با ایشان داده بود و دعوت میکرد و ابن ام مکتوم ندانست که ایشان حاضرند و رسول علیه السلام با ایشان سخن میگوید روی بر رسول آورد و گفت یا رسول الله از آنچه خدای بتو آموخته است بر من خوان و مرا بیاموز و این سخن مکرر کرد ایند رسول خدای روی از وی بگردانید و کراهت آنرا که سخن

قطع

قطع می بایست کردن با آخر رسید و نیز از برای آن که کافران نگویند که اتباع محمد و محبان دعوت او نابینا اند و سفله خدای تعالی این آیات فرستاد و گفت عبس و تولی پس از آن هر گاه که وی آمدی او را رسول خدای گرامی داشتی و گفتی مرحبا ای انکس که خدای تعالی از برای تو مرا عتاب کرد و دو نوبت وی را بر مدینه خلیفه کرد ایند و پس از آن در روی هیچ درویش روی ترش نکرد و فراخ هیچ توانگری نیامد جمعی مفسران چنین گفته اند که این عبوس از رسول خدای بود و این بود که روی ترش کرد اما محققان گفته اند که رسول خدای نبود که روی ترش کرد بلکه مردی بود اموی نزدیک رسول حاضر بود چون ابن ام مکتوم نابینا آنجا آمد بوی خود را فراهم گرفت و اعراض کرد و روی ترش کرد ایند عبوس و اعراض که از جمله صفات مذمومه است و منفر که در حق بعضی علما و فقها گویند نگفته در حق رسول و خدای تعالی رسول را از این جمله تنزیه کرده است و گفت **وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ** و بحسن خلق و کرم طبع وصف کرده **وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ** تا در خبر آمده است که رسول علیه السلام دست در دست غلامی سیاه نهادی کریم الخلق و الرایه انکرم روا نداشتی که دست خود را از دست وی دور کردی تا هم آن غلام آغاز کردی و دست از دست رسول ببردی حق سبحانه و تعالی از آن مرد اموی خبر داد و گفت روی ترش کرد و چین ام کشید و اعراض کرد از آن سبب که نابینا یعنی ام مکتوم بوی آمد انکه التفات کرد با رسول که روی با ایشان آورده بود و با یکی از ایشان سخن میگفت از حرص آنکه باشد که وی ایمان آورد تا دیگران نیز ایمان آورند گفت ای محمد تو چه دانی و ترا چه شناسا کرد ایند بحال این کانس که وی ایمان خواهد آورد و باسلام پاکیزه خواهد گشت و مطبوع تو حاصل خواهد شد یا خود وی پند خواهد گرفت و موعظه و پند تو وی را سود خواهد کرفت و گفته اند معنی آنست که چه چیز ترا بحال این نابینا عالم کرد ایند باشد که وی آنچه تو وی را تلقین کنی و بیاموزی از شریعت پاکیزه شود یا خود متعظ گردد و پند تو قبول کند پس موعظه تو وی را سود کند انکه گفت اما من استغنی اما انکس که توانگر باشد تو فرا پیش وی بعی روی بوی آری چون عتبه و شیبه یا عباس بن عبدالمطلب و چه باشد بر تو اگر پاکیزه نشود و ایمان نیاورد بر تو جز رسانیدن رسالت چیزی دیگر نیست و اما انکس که پیش تو آید شتابان در طلب خیر و تعلم شرایع و او از خدای می ترسد یا از کافران و ایذای ایشان تو خود را مشغول سازی **كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ مَرْفُوعَةٍ مُطَهَّرَةٍ بِأَيْدِي سَفَرَةٍ كِرَامٍ بَرَرَةٍ قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ** انکه ردع کرد رسول را از معاودت آنچه کرد با جمله مکلفان از آنچه بر سر ابتدا کار دنیا و گفت این سوره یا این آیات قرآن موعظه و پندی است عالمیان را هر که خواهد یاد کرد این ذکر را و فراموش نکند زمام اختیار در دست وی است این تذکره در نامهای بزرگوار است که آن از لوح محفوظ نوشته اند رفیع القدر است مطهر و منزه از

كلا لما يقض ما امره

از شیاطین بدستهای نویسند کاتبان است کایشان بزرگواران‌اند و نیک بردارند و پرهیزکاران یعنی
فرشتگان‌اند که این صحف صحف انبیاست یا نزل ان هذا لفی الصحف الاولی صحف ابراهیم و موسی و ...
کشته باد بعضی اصحاب رسول است که بر سبیل تعجب گفت کشته باد آدمی و هلاک چه کافرست
بخدای و نعمت خدای انکه صفت حال آدمی کرد از ابتدا تا انتها و آنچه وی مغمورست و مستغرق
از اصول نعمت و فروع نعمت که داعی است با ایمان و توحید و موجب عبادت خدای است گفت خدای
وی را از چه آفرید از پاره آب حقیر آفریده است و او را تقدیر کرد اندر رحم تا وقتی معین چند
روز نطفه باشد انکه علقه و چه مقدار مضغه و کی عظام شود و بچه قدر گوشت بروی پیدا شود و از پس چهار
ماه جان در وی آفرید و چه مقدار دیگر در رحم بماند پس انکه راه بیرون آمدن از رحم مادر بروی آسان
کرد و فطرتی چنین بر وی نمود چنانکه گفت وهدیناه النجدین و سلوک این بر وی سهل کرد اسم به
اقدار و تمکین تا در هر کدام از انکه خواهد رود باختیار خویش ابو بکر بن طاهر گفت معنی آنست که میسر
کرد هر کس را برای آن آفرید باشد قوله تعالی اعملوا فکل میسر لما خلق له ثم اماته پس بمیرانید او را و در گور
کرد یعنی بفرمود تا در گورش کنند گرامی داشت او را و بر صحرا نگذاشت تا سباع و طیور اندری بخورند
و بر علامات مجوس باشد که ایشان مردگان را در نواویس افکنند پس انکه وقتی که خدای خواهد وی را
زنده کند پس اندرک انکه زجر کرد و ردع آدمی را از آنچه بر آنست از انکار بعث و نشور و از آنچه در راست
اندنیا و رفتن براه دوزخ یا طلبیدن وقت قیامت و گفت کار راست این که وی بگذارده است هنوز
آنچه خدای وی را فرموده اما نکرد آنچه بر وی واجب کرد و حق نعمت وی نگذارد و وی را نپرستید چنانکه
باید پرستیدن فلینظر الانسان الی طعامه انا صببنا الماء صبا ثم شققنا الارض شقا فانبتنا
فیها حبا وعنبا وقضبا وزیتونا ونخلا وحدائق غلبا وفاکهة وابا متاعا لکم و
لانعامکم اگر این آدمی را در حشر و نشر شکی و شبهه هست گو بنگر بچشم و دل و اندیشه کند
نعمتهایی که از بهر وی می‌آفرینیم که چگونه می‌آفرینیم و از خاک بیرون می‌آریم تا حال خود بداند و
نعمتهای ما را شکرگزارد میگوید که بنگر آدمی بطعام خویش که او را چه وجه ساختیم و چه سببها
کردیم تا روزی وی بوی رسید ما بریختیم بر زمین آب را یعنی باران ریختنی و بر زمین نزدیک قطره
پس انکه بشکافتیم زمین را بگیاه و برویانیدیم درو انواع حبوب که صلاح جست غذای وی دادیم از
بهر آن و انگور با کثرت منافع که در آنست تا از آن خورش وی باشد و نوعی از گیاه که از آن سپس تر خواند
از برای علف چهارپایان و زیتون برای روغن و درختان خرما و بوستانهایی که در وی درختان خرما و
غیر آن باشد از درختان سبز و دراز و انواع میوه از بهر آدمی و گیاه را در بسیار گیاه از بهر حیوانات دیگر
ابراهیم تیمی روایت کرده که از ابوبکر پرسیدند که فاکهة و ابا چیست گفت ای سماء یظلنی و ای ارض تقلنی

کدام

کدام آسمان بر من سایه افکند و کدام زمین مرا بردارد چون در کتاب خدای برای خود گویم اما الفاکهة ...
و اما الاب فلا اعرفه فاکهه را میدانم و اما اب نمیدانم انس بن مالک روایت کرد که روزی عمر خطاب این آیه بخواند
انکه گفت اینهمه میدانم اب نمیدانم که چیست و این هر دو خبر ثعلبی در تفسیر خود آورده است انکه حق
تعالی گفت اینهمه که آفریدیم برای آن آفریدیم تا ساعتی و برخورداری باشد شما را و چهارپایان شما را تا اول
انتفاع عاجل برگیرید بطعام و غذا و انکه انتفاع آجل بنظر کردن در آن صانع عالم را بدانید و حشر و نشر را
باور دارید و حد ابتدا و انتها طعام نظر کنید بدانید که دنیا بمحلی چیست سفیان کلابی گفت رسول علیه السلام
گفت مرا طعامت چیست گفتم گوشت و شیر گفت انکه چه شود گفت آنچه دانی گفت خدای تعالی بطعام
مثل زده است باول نیکو و لذیذ و بآخر گنده و ناخوش باشد عبدالله عمر وقتی در وعظ خویش بگفت
چون آدمی در طهارت جا شود و آنچه خورده باشد از وی جدا کرده فرشته آواز دهد از روی اعتبار یا
هذا این آنست که تو بوی بخیلی میکردی ببین که چه چیز شده است فاذا جاءت الصاخة یوم یفر
المرء من اخیه وامه وابیه وصاحبته وبنیه لکل امرئ منهم یومئذ شأن یغنیه
وجوه یومئذ مسفرة ضاحکة مستبشرة ووجوه یومئذ علیها غبرة ترهقها
قترة اولئک هم الکفرة الفجرة میفرماید که آدمی باید که راه خود بجوید و کار خود بسازد عمر
خود را که سرمایه آخرت است برباد ندهد و ایام عمر با استغراق زن و فرزند و خویش و پیوند خود نکند
که چون در وقت نفخ صور صیحه قیامت در آید آوازی که کر کند از بزرگی تا که گوشها از سختی و هیبت
آن آواز کر گردد در آن روز مرد از برادر خود بگریزد و از مادر و پدر خود دور گردد و گریزان
شود و از زن و فرزند و پسران خویش بگریزد انکه زن و فرزند و برادر و مادر بگریزد و ایشان نیز از وی
بگریزند شفقت خویشی و رحم بر جای نماند هیچ کدام پروای دیگری نباشد هر کسی را از ایشان در آن
روز کاری باشد که او بدان مشغول باشد و از دیگران بپردازد رسول خدا گفت یحشر الناس حفاة عراة غرلا
یلجمهم العرق در قیامت خلقان را حشر کنند پای برهنه و تن برهنه و ختنا کرده عرق لگام در دهن ایشان
کرده و تا بگوش ایشان رسیده سوده گفت پس چون برهنه باشند در عورت یکدیگر نگرند گفت مردم آن روز
بآن نپردازند انکه این آیه برخواند لکل امرئ منهم یومئذ شأن یغنیه حسن بصری گفت اول کسی که
از پدر بگریزد ابراهیم باشد که از آزر بگریزد و اول کسی که از فرزند بگریزد نوح باشد و اول کسی که از زن
بگریزد لوط باشد و اول کسی که از برادر بگریزد هابیل باشد که از قابیل بگریزد بعضی مفسران گفته‌اند
از آن گریزند تا شفاعت و مطالبت نکنند از آن که برادر گوید با من بمال خود مواسات نکردی پدر و مادر
گویند در بر و نیکویی با ما تقصیر کردی زن گوید بمن لقمه حرام آوردی و چنین و چنین کردی پسران
گویند در تعلیم و ارشاد ما تقصیر کردی انکه گفت و باز نمود که در قیامت خلقان بر دو گونه باشند

رویها باشد دران روز نورانی و روشن و گشاده و شادان و رویهای دیگر باشد دران روز که بر
وی گردی و غباری باشد و برسر گردی سیاه کسانی که در دنیا شب برخاسته باشند بهر نماز شب
و کسانی که در راه خدای جهاد کرده باشند و گرد بر روی ایشان نشسته باشد روی ایشان دران روز
نورانی باشد و آنها که در دنیا بتنعم و ناز زندگانی کرده باشند و بجهاد نرفته باشند و روی خود
از گرد راه و غبار صیانت کرده باشند رویهای ایشان گرد آلود و سیاه باشد در اخبار آمده که چون خدای
تعالی مقاصه کند میان بهایم و ایشان را خاک گرداند آن خاک گرد شود و بر روی کافران نشیند انکه
با ایشان این معامله رود ایشان کافران و فاجران باشند بخدای تعالی کفر آورده باشند و بی سامان کرده

سورة التكوير مکی است بیست و هشت آیت است از رسول علیه السلم روایت کرده اند که هر که این سوره
بخواند خدای تعالی ویرا از رسوائی قیامت نگاه دارد انگه که نامهٔ اعمال وی بر گشایند والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحيم

إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ وَإِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ

حق سبحانه و تعالی درین سوره طرفی از احوال و اهوال قیامت یاد کرد گفت یاد کن ای محمد آن روز
کافتاب را و روشنی او را در نوردند چنانکه کسی عمامه را در پیچد و نور او را ببرند و زایل کرد اند ابو
صالح گفت که از فلک خویش بینداختند سعید جبیر گفت کورت لفظی معربست یعنی آفتاب را کور
کرده اند تا بی نور شود و چون ستارگان آسمان بر روی زمین ریزان شوند چنانکه بر آسمان هیچ ستاره
نماند ابن عباس گفت متغیر شوند یعنی بی نور و چون کوهها در هوا روان کرده شوند هوا و چون اشتران
ده ماهه آبستنی را فرو گذارند و پروای آن ندارند از اهوال و شدايد که با ایشان رسد و عرب را از
آن نفیس تر مالی نباشد در آن وقت که ده ماهه آبستن فرو گذارند و پروای آن ندارند از احوال
و شدايد اشتر وی بر آمده باشد و برابر جنبند و یاد کنند و شرش بود و شدا نوعی و چون وحوش
را حشر کنند یعنی هر یک با یکدیگر آمیخته شوند و هیچکدام تعرض یکدیگر نرسانند از هول آن روز
ابن عباس گفت حشر ایشان مرگ ایشان باشد حشر هر چیزی مرگ او بود مگر حشر جن و انس که حشر ایشان
بعث و نشور خواهد بود و چون دریاها در یکدیگر گشایند تا همه یک دریا گردد سفیان گفت دریا
را بتابند تا آب او آتش گردد ابن عباس گفت خدای تعالی چون قیامت خواهد بود آفتاب و ماه و ستارگان
در دریا افکند انگه بادی از بادها و دبور بفرستد تا بدمد و آن آتش گرد اند ابی بن کعب گفت

شش

شش آیت باشد از نشانهای قیامت پیش از قیامت یکی آنکه ناگاه مردم در بازارها بکار خود
مشغول باشند روشنائی آفتاب برود ایشان درین فکر باشند اندیشه میکنند تا آفتاب را چه
رسید ستاره که بدید آمده باشد از آسمان فرو ریزد درین باشند که کوههای زمین در حرکت
آید و سوخته گردد جنیان با انسیان گریزند و آدمیان در بیابان گریزند دواب و وحوش و طیور
با یکدیگر آمیخته گردند درین حال جنیان انسیان را گویند ما برویم و خبری شما آریم برفتند
دریاها را چنین بینند از آتش که بجوشد درین باشند زمینها شکافته گردد تا بهفتم زمین و آسمانها
شکافته گردد تا باسمان هفتم ایشان درین باشند که بادی بیرون آید و همه را هلاک گرداند
واذا النفوس زوجت و چون نفسها را جفت گردانند ارواح را با اشباح متصل کرد اند صالحان را بحور
العین و کافران را بشیاطین مقرون کرد اند احشروا الذين ظلموا وازواجهم سعید ما را معتدیان
در رسانند صالحان را بصالحان و فاسقان را بفاسقان ابن عباس گفت درین وقت مردمان سه صنف
شوند و ذلك قوله وكنتم ازواجا ثلثة و چون از دختران زنده در گور کرده پرسند که بچه سبب
و چه گناه کشته اند برای آن پرسند تا توبیخ و تقریع کشنده وی باشد ابن حیان بود که عرب چون
ایشان را دختری آمدی ویرا زنده در گور کردندی از ترس درویشی و ازینکه کسی خواهد که او نکند
چنانکه خدای تعالی از ایشان حکایت کرد یتواری من القوم من سوء ما بشر به ایمسکه علی هون
ام یدسه فی التراب اگر از ایشان کسی دختر خود را بکشتی از بهر وی پیراهنی پشمین راست کردی و
بشبانی فرستادی و اگر خواستی که بکشد مدت شش سال ویرا نگه داشتی انگه مادرش را گفتی وی را
بیارای و طیب وی کن تا بخانه شوهرش برم مادر همچنان کردی ویرا بیاوردی و در بیابان گودی کنده
بودی گفتی در آنجا نگر چون در آنجا نگریدی ویرا در آنجا انداختی و خاک بروی راست کردی گفته اند
قبایلی مخصوص بودندی از عرب که این فعل بکردندی در وقت ولادت اگر دختر بودی در گور انداختندی
و خاک بروی راست کردندی قتاده گفت از جهل یکی آنست که سگ پرورند و فرزند را بکشند راوی
خبر گوید که قیس بن عاصم پیش رسول آمد و گفت یا رسول الله در جاهلیت هفت دختر را زنده در خاک
کردم گفت هر یک را بردهٔ آزاد کن گفت یا رسول الله من خداوند شترم گفت بعدد هر یک اشتری
بخانهٔ خدای هدی کن و این سؤال اگر چه در ظاهر بوده تعلق دارد بر حقیقت از کسی باشد که ویرا
کشته باشد چنانکه در حق عیسی بن مریم گفت ءانت قلت للناس اتخذونی وامی الهين و غرض ازین تخجیل
و توبیخ آن باشد که این حدیث بروی حواله کردند پس غرض ازان سؤال تهدید و تعییر و سرزنش با
پدران را که دختران زنده در گور کرده اند و روا باشد که سئلت بمعنی طلبت باشد یعنی ایشان را
از کشندگان ایشان باز خواهند گویند کجا اند فرزندان شما وجه کردی با ایشان و بچه گناه ایشان را

کشتی وَاِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ و چون نامها باز کنند و بگشایند و آنچه کرده باشند از خیر و شر
بمثقال ذره در آنجا باشد روز مرگ نامها را در پیچند و روز حساب بگشایند و چون آسمان از جای
زایل کرده اند و آن روی یکدیگر فرو کشند چنانکه قصاب پوست از گوسفند حاضر کرده باشد
در خبر است که یکی نزدیک ابن مسعود این آیات بخواند چون با آنجا رسید عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا اَحْضَرَتْ گفت
انقطع ظهری یا ویلاه که پشتم بشکست ابن عباس گفت درین آیات دوازده خصلت است شش
در دنیا و شش در آخرت فَلَا اُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ وَاللَّيْلِ اِذَا عَسْعَسَ وَالصُّبْحِ اِذَا تَنَفَّسَ
اِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ مُطَاعٍ ثَمَّ اَمِينٍ وَمَا
صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ وَلَقَدْ رَآهُ بِالْاُفُقِ الْمُبِينِ گفت سوگند بخوردم و قسم یاد میکنم
بستارگان سیاره یعنی رونده که راجع شوند چون آخر برج رسند باز پس گردند الکنس پنهان شوند
در زیر روشنائی آفتاب یا در برجها شوند از برجهای دوازده گانه و این پنج ستاره است زحل
و مشتری و مریخ و زهره و عطارد و گفته اند که مراد جمله ستارگانند که بروز پنهان شوند و بشب
از مکان خود برآیند کالوحوش تطلع عن کناسها و سوگند بخوردم بشب چون تاریک شود و گفته اند
که بشب که برگردد و بصبح چون نفس زند یعنی روشنائی وی گشاده شود و باد نسیم در هبوب
آید که این قرآن گفتار رسولیست کریم بر خدای خویش یعنی جبریل علیه السلام و این بر توسع و
مجازست و بتحقیق قرآن سخن خدای و گفته وی است اما چون آورنده و گذارنده جبریل بود و
پیغمبر خدای از وی میشنید آن را سخن وی خواند این رسول خداوند با سکانه و منزلتست
نزدیک خدای که خداوند عرش فرمان رواست یعنی در آسمان فرشتگان آسمان مطیع امر وی اند امین
است بر وحی خدای تعالی زیاده و نقصان آن نکند و دروغ نگوید و هم یار سوگند که صاحب یار
شما محمد است که ولادت او در میان شما بوده و مدتها در میان شما بوده است و برا امید اید و
میشناسید وی دیوانه نیست چنانکه شما میگوئید وَلَقَدْ رَآهُ بِالْاُفُقِ الْمُبِينِ وَمَا هُوَ عَلَى
الْغَيْبِ بِضَنِينٍ وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ فَاَيْنَ تَذْهَبُونَ اِنْ هُوَ اِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ
لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ اَنْ يَسْتَقِيمَ وَمَا تَشَاءُونَ اِلَّا اَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ بدرستی
که محمد بدید آورده یعنی جبریل را بر آن صورت که خدای وی را آفریده است بکناره آسمان هویدا و روشن
بمطلع آفتاب اعلی و این چنان بود که رسول علیه السلام جبریل را گفت که مرا می باید که ترا بران صورت
بر بینم که در آسمان می باشی جبریل گفت که طاقت نداری گفت علی التحقیق میخواهم که بچشم گفت کجا
خود را بتو نمایم گفت بابطح گفت در نگنجم گفت بمنا گفت در نگنجم گفت بعرفات گفت در نگنجم و اگر
لابد است بکوه حری آن روز که موعد بود رسول علیه السلام بکوه حری رفت و نشست نگاه کرد جبریل

می آمد از جانب کوه عرفات با هیبتی و چند و آوازی از حشر و جلجله همی بود آسمان بپوشید از
مشرق تا بمغرب سرش در آسمان و پایها در زمین رسول علیه السلام بیفتاد و بیهوش شد جبریل علیه السلام هم بان صورت
شد که بعادت پیش رسول آمدی و بیامد و بنشست و رسول را با خود گرفت تا رسول با هوش آمد و رسول
را گفت یا رسول الله ترا خلقی عظیم آمد اگر میکاییل را بر بینی سر او در زیر عرش و پایهای او در زیر هفتم
زمین عرش را عظمت بر دوش او نهاده هر وقتی از ترس خدای چنان حقیر شود که گنجشکی تا عرش خدای
نیاید جز بعظمت و قدرت خدای آنکه گفت وما هو بضنین یعنی رسول خدای بر آنچه خبر
میدهد چنانست و از خدای چنانست و نیست این گفتار دیو رانده و لعنت کرده یعنی ابلیس چنانکه
شما میگوئید هیچ راهی پیدا گشت و حق ظاهر گردید پس شما کجا میروید بر بی راه از راهها و شبها و
کانها و قصهها گاهی گوئید که قرآن سحرست و گاهی گوئید که شعرست گاهی گوئید که افسانه پیشینیان
است نه چنین است بر راه قرآن روید که قرآن شفا و بیانست نیست این قرآن الا ذکری یعنی موعظتی
و پندی مر جمله جهانیان را مر کسی را از شما آن که وی خواهد و رغبت کند و راست باشد و راست
رود و راستی طلبد و نخواهند استقامت و راستی را الا که خدای خواهد آن خدای که او پروردگار
و پرورده کار عالمیانست یعنی خواستن شما طاعت و استقامت را باشد الا بخواست او و از برای آنکه
شما ندانید که طاعت خدای در چه چیزست آن خدای داند چون خدای خواهد آن فرماید آنکه
شما را خواست فعل و اختیار آن بدید آید پس برین معنی مجبره را این آیه تمسکی نباشد سورة الانفطار
مکیست نوزده آیتست از رسول خدای روایتست که هر که این سوره بخواند بعدد هر گوری که در دنیاست و
بعدد هر قطره باران که از آسمان بزمین آید او را حسنه بنویسند و کار وی روز قیامت بصلاح باشد

بسم الله الرحمن الرحیم

اِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ وَاِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ وَاِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ وَاِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ
عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَاَخَّرَتْ حق سبحانه و تعالی درین آیات ذکر علامات قیامت میکند میگوید
ای محمد یاد کن روزی را که در آن روز چون آسمان شکافته گردد و راهها و شکافها در آسمان پدید
آید و چون ستارگان از روی آسمان ریخته گردد و منتشر شود و چون دریاها را در یکدیگر گشایند
تا هفت دریا یکی شود و آب شور با شیرین آمیخته گردد حسن گفت دریاها را بگشایند تا آبش برود و درها
خشک گردد و دریا ابنها دیا شود و چون گورها زیر و زبر کرده اند و مردگان را زنده کرده اند و از گورها
بیرون آرند در چنین وقتی بداند هر نفسی آنچه کرده باشد و مقدم کرده باشد از اعمال خیر و شر و
طاعات و معاصی و آنچه از پس گذاشته باشد از مظالم و ضایع کرده باشد از فرایض که خدای بر وی
واجب کرده اینست از نماز و روزه و زکوة و غیر آن با آنچه تقدیم کرده باشد از صدقات و تأخیر

کرده باشد و بگذاشته از برکات یا ایها الانسان ما غرک بربک الکریم الذی خلقک فسویک فعدلک فی ای صورة ما شاء رکبک الله خطاب کرد با آدمی و گفت ای آدمی و ای فرزند آدم ترا چه غره کرده اند و چه چیز ترا فریفته کرد بخدای کریم تا در روی عاصی شدی و مخالفت وی کردی در خبر است که رسول علیه السلام این آیه بخواند گفت غره جهله آدمی را جهل و نادانی غره کرده اند قتاده گفت دشمن وی و مسلط شدن ابلیس فضیل عیاض را گفتند اگر روز قیامت خدای تعالی گوید ترا که ما غرک بربک الکریم چه جواب دهی گفت گویم ستورک المرخاة پردهای فرو گذاشته تو محمد بن السماک درین معنی گفت یا کاتم الذنب اما تستحیی الله فی الخلوة ما غرک من ربک امهاله و ستره طول مساویکا ابو بکر وراق گفت جواب در آیت نهفته تو له بربک الکریم پنداری که سایل را درآموخت تا گوید که غرنی کرمک کرم و بزرگواری تو مرا غره کرده اند چنانکه در خبر است که امیر المومنین غلام خود را آواز داد چند بار و غلام شنید و جواب نداد نگاه کرد غلام بر در بود گفت ای غلام چرا جواب ندادی غلام گفت لثقتی بحلمک و امنی من عقوبتک از برای آنکه بر حلم تو واثق بودم و از عقوبت تو ایمن امیر المومنین را جواب وی خوش آمد و وی را آزاد کرد ابن عباس گفت هیچ سخن نباشد و الا که خدای تعالی روز قیامت بخواند و گوید یا ابن آدم ما غرک بی ای فرزند آدم ترا چه چیز بمن مغرور کرده اند آن علم که دانستی چه کردی پیغمبران مرا چه جواب دادی ذو النون مصری گفت بسا مغرور که در پس پرده است و احوال نماید ابو بکر طاهر گفت یا من عادته فی الغفلات و غره طول تمادیه انک لک الله فبادرته و لم تخف عن معاصیه الذی خلقک چه غره کرد ترا بخدای آنکه ترا بیافرید از نیست نیکو بر خوبترین شکلی و زیباترین صورتی انگه پس راست کرد اندترا و تمام آفرید بی نقصان سلیم الاعضاء و راست قامت و بالا افرید چون حیوانات دیگر که سطح آفریده است پس راست کرد اند ترا یعنی میان اعضای تو راست کرد اند در خوبی و نیکوی تا هم مساوی شدند و ترا راست کرد اند در آفریدن در هر کدام از صورت و شکل که خواست و حکمت او اقتضا کرد و ترا تو کرد در آن صورت از صورتهای عم و خال و اقربا و خویشان تو راوی خبر گوید که یکی روز رسول علیه السلام مرا گفت ای فلان ترا فرزندی آمده است گفتم آری گفت باکه ماند گفتم با مادر یا پدر گفت چنین مگوی که نطفه که در رحم قرار گیرد خدای تعالی میان آن مرد و زن باشد تا بادم جمع کند و او را بر آن شبهه آفریند که خواهد از ایشان نه بینی که خدای تعالی چه گفت فی ای صورة ما شاء رکبک یعنی فیما بینک و بین آدم ابو صالح گفت در صورتی که خواست ترا ترکیب کرد چون صورت آدمی خواست چنین آمدی و اگر صورت سگ خواستی چنان بودی برای آنکه این اختیار فاعل مختار است نه ایجاب موجب که خلاف آن روا باشد کلا بل تکذبون بالدین و ان علیکم لحافظین

کراما کاتبین یعلمون ما تفعلون کلا ردع است و زجر یعنی باز ایستید و بکرم خدای فریفته مشوید بوی بطاعت آرید از معاصی و قبایح دور گردید آنکه گفت که نه این شما را از اعراض هست بلکه از آنست که شما روز حساب و جزا را و دین و شریعت را بدروغ میدارید آری چنید آنچه بخواهید و میتوانید که بر شما نگاهبانان اند از فرشتگان که اعمال شما مینویسند کاتبان اند از کرم ایشان آنست که در خبر آمد که چون بنده طاعتی کند فرشته دست راست شادمان گردد و بشتابد یکی را ده بنویسد و چون معصیتی کند هر دو فرشته دلتنگ شوند فرشته دست چپ خواهد که بنویسد آن دیگر گوید توقف کن چنین و ویرا توقف میفرماید تا هفت ساعت باشد که پشیمان شود بر وی نوشته نباید پس از هفت ساعت گوید بنویس که بس جاهل بنده است از سر علم و دانش نو بسید از بهر آنکه دانند آنچه شما میکنید ان الابرار لفی نعیم و ان الفجار لفی جحیم یصلونها یوم الدین و ما هم عنها بغائبین و ما ادریک ما یوم الدین ثم ما ادریک ما یوم الدین یوم لا تملک نفس لنفس شیئا و الامر یومئذ لله روز قیامت که روز جزاست آنکه نیک مردان و نیکوکاران اند تصدیق خدای و رسول خدای میکنند با مادران و پدران نیکوئی کنند بر سوگندی که خورند و عهدی که کنند وفا کنند ایشان در ناز و نعیم بهشت باشند و آنانکه کافران و فاسقان باشند هر کافر و فاسق باشد در دوزخ باشد و با آتش دوزخ سوخته شوند روز قیامت که روز جزاست و از دوزخ غایب نگردند یعنی ابد در دوزخ باشند اما فاسقان که کافران باشند فاسقان اهل صلوة ابد در دوزخ نباشند آنگه بر سبیل استهزاء و استعظام گفت و تو چه دانی که روز جزا چگونه روزی باشد و آنگه بمبالغت را تکرار کرد و گفت پس تو چه دانی که روز قیامت چگونه روزی باشد علم هیچ عالمی بکنه آن نرسد و فهم هیچکس آن را ادراک نکند برای آنکه هر چه تصور کند بیش از آن باشد آنگه بر سبیل اجمال در وصف آن روز گفت که روزی باشد که هیچ نفس مالک نباشد و نتواند مر نفسی را که از وی چیزی دفع کند و باز دارد از عذاب خدای و حکم در آن روز و کار مر خدای را باشد در ثواب و جزا و عفو و عقوبت کسانی که امروز دعوی حکم و فرمان روائی میکنند آن روز هم معزول و مقهور باشند فرمان خدای جهان را باشد در آن روز سوره المطففین مکی است و سی و شش آیت است رسول خدای گفت که هر که این سوره بخواند خدای تعالی وی را روز قیامت از رحیق مختوم آب دهد

بسم الله الرحمن الرحیم

ویل للمطففین الذین اذا اکتالوا علی الناس یستوفون و اذا کالوهم او وزنوهم یخسرون الا یظن اولئک انهم مبعوثون لیوم عظیم یوم یقوم الناس لرب العالمین حق سبحانه و تعالی تهدید کرده است و وعید کسانی را که چیزی پیمایند یا چیزی برسنجند کم بسنجند

وکم پیمایند وگفت وای بر آنان که کم پیمایند کسانی آنان که چون چیزی از بهر خود پیمایند از انجه بر
مردم پیمایند تمام پیمایند و تمام بستانند و چون برای مردم پیمایند از آنچه ایشان را باید داد و اوزان
کنند و بسنجند کم پیمایند و کم سنجند و زیان مردم پیمایند از آنچه ایشان را باید داد یا وزن کنند
کنند عبد الله عباس گفت چون رسول به مدینه آمد اهل مدینه در باب کیل و وزن بغایت خبیث بودند
و معاملات ایشان بشکل قمار بودی بانواع حیلها که ایشان را بود و نامها نزدیک ایشان ملامره و
ملامسه و مخاطره بود مردی بود در مدینه که او را ابو جهینه گفتندی دو صاع داشت یکی زیادت و
یکی ناقص یکی بستدی و یکی بدادی خدای تعالی چون این آیات فرستاد رسول خدای ببازار برآمد و این آیات
برایشان خواند نیکو شدند در وزن و کیل رسول خدای گفت پنج چیز به پنج چیز باشد گفتند یا رسول
الله آن کدام است گفت هیچ قوم نباشد که نقض عهد کنند الا که خدای تعالی دشمن را برایشان مسلط
کند و فواحش در میان هیچ قوم ظاهر نشود الا که مرگ برایشان مسلط شود و هیچ قوم کم سنجیدن و کم
پیمودن عادت نکنند الا که نبات و گیاه از ایشان منع کند و ایشان را بقحط و تنگی مبتلا کند و هیچ قوم
منع زکوة نکنند و الا که باران از ایشان منع کند مالک دینار گفت مرا همسایه بود بیمار شد بعیادت
او رفتم او را در نزع یافتم بانگ میداشت و میگفت دو کوه آتش قصد میکنند بمن من گفتم یا
هذا این چه خیالست که ترا می نماید گفت نه حقیقتست و این از آنست که مرا دو کیال بود یکی
زیاده و یکی نقصان بزیادت بستدمی و بناقص بدادمی اصمعی گفت از اعرابی شنیدم که گفت مروه طمع
مدار از انکس که مروت او در میکال بود و چشم ترازو راوی خبر گوید که چون امیر المومنین علی علیه
السلام از حکومات فارغ گشتی ببازار کوفه در آمدی و گفتی ایها الناس اتقوا الله و اوفوا المکیال و
المیزان بالقسط و لا تبخسوا الناس اشیاءهم و لا تعثوا فی الارض مفسدین روزی در بازار مردی را دید
که زعفران می سخت و جرب میفروخت دانست که ترازوی داشت بخت زعفران از کفه بیخت گفت
اول ترازو راست کن انگاه اگر خواهی جرب می سنج الا یظن اولئک ابو سهیل بهدیر گفت ایا نمی دانند
این جماعت که ایشان را حشر خواهند کرد برای روزی بغایت بزرگ یعنی روز قیامت روزی که مردم
بایستند برای خدای پروردگار عالمیان تا از حقوق وی بیرون آیند و از حقوق اصحاب حقوق
و مظالم بدر آیند و حساب باز دهند که چه کردند و گفتند و چرا گفتند و کردند و عوض ایشان چه بود
و هر مثقال ذره از کجا جمع کردند و بکجا صرف کردند و از چه وجه کسب کردند راوی خبر گوید روزی
عبد الله عمر این سوره میخواند این آیه رسید چندان بگریست که بیفتاد و دیگر نتوانست خواند کلا ان
کتاب الفجار لفی سجین و ما ادریک ما سجین کتاب مرقوم ویل یومئذ للمکذبین
الذین یکذبون بیوم الدین و ما یکذب به الا کل معتد اثیم اذا تتلی علیه آیاتنا

قار

قال اساطیر الاولین کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون کلا انهم
عن ربهم یومئذ لمحجوبون ثم انهم لصالوا الجحیم ثم یقال هذا الذی
کنتم به تکذبون حق سبحانه و تعالی ردع کرده است و زجر کسانی را که کم پیمایند از کم
پیمودن و از ذکر حساب و کتاب غافل بودن انگه گفت بدرستی و تحقیق که نامه اعمال فاجران و بی
سامان کاران در سجین باشد براء ابن عازب از رسول روایت کرده که سجین نام هفتمین زمین است
ابن عباس گفت از کعب الاحبار پرسیدم که سجین چه باشد گفت بدانکه جانهای کافران باسمان برند
آسمان قبول نکند باز بزمین برند زمین قبول نکند فروتر برند بزمین دیگر قبول نکند همچنین می برند
تا بهفتم زمین انجا بسجین برند و آن زیر خد ملک ابلیس است جای مستوحش که در آنجا حبس و
شیاطین باشد و روایتی دیگرم از کعب آنست که گفت در توریت چنان یافتم که سجین نام درختیست
در هفتم زمین نام هر شیطانی بر انجا نوشته باشد چون روحهای کافران در بند نه جانهای ایشان بسجین
آرند بر زیر آن درخت و اما علیین چون جان بنده مومن بردارند درهای آسمان بگشایند برای او تا بزیر
عرش رسد دستی از عرش بیرون آید و بنزول کرا ستا و بوید کلبی گفت سنگی است زیر هفتم زمین که زیر
آسمان از وی است نامهای کافران در ان سنگ نهند و گفته اند سجین نام کتابی است جامع اعمال شر را
که خدای تعالی عملهای کافران و فاسقان از جن و انس در انجا مدون کرده است و گفته اند سجین
جاهی است در دوزخ انگه بر سبیل تهویل گفت و تو چه دانی که سجین چیست انگه هم خود بیان
کرد که کتابیست نوشته و علامت کرده بعی چون رقم حلد که خترند و فراموش نکنند تا جزا دهند خداوند
را بر حسب آن و مرقوم مختوم بلغت حمیر یعنی مهر برنهاده وای در ان روز دروغ دارندگان را از انان که
روز قیامت و حساب و جزا را بدروغ داشتند و بدروغ ندارد حشر و نشر و قیامت را الا هر ظالمی بزه کار
که چون آیات ما بر وی خوانند گوید که این افسانه پیشینگانست انگه گفت که این ظالم ستم پیشه باز ایست
از ظلم و عدوان و تکذیب قران انگه گفت نه که غلبه کرد بر دلهای ایشان آنچه ایشان میکنند از گناهها
و زنگار و سیاهی گرفت دلها خیر و قبول کردن نصیحت بر دلهای ایشان بسته گشت ابو هریره گفت از
رسول خدای شنیدم که گفت چون بنده گناهی کند نکتۀ سیاه بر دل وی پیدا شود اگر توبه کند آن
سیاهی نوری گردد و اگر باز گناه شود آن سیاهی زیادت میشود تا جمله دلش سیاه شود فذلک قوله
کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون حذیفه یمانی گفت چون بنده گناهی کند مقدار
یک انگشت از و منقبض شود همچنین بهر گناهی تا انگه چنان شود که همه دل فراهم آید و مغلوب گناه
گردد مقدار سر سوزنی سوراخ در دل او بر نیاید همچنین بهر گناهی تا همچنان شود که بماند غربال
گردد انگه گفت کلا که باز ایستید و دور شوید از ین گناهها که بر دل ایشان غالب میشود تا بشومی

زمین

ایشان در حجاب خذلان می‌مانند و مسلوب التوفیق می‌کردند حتا که روز قیامت از رحمت
خدای و ثواب او محجوب مانند و در دوزخ بمانند و مستحق القدر باشند و این آیه را که انهم عن
ربهم یومئذ لمحجوبون دلیل نیست بر رویت چنانکه اشاعره کویند بدانکه حجاب بر اجسام
روا باشد و خدای تعالی جسم نیست دیگر آنکه حجاب نقیض رویت نباشد نقیض وصول باشد
و این جز در حق اجسام متصور نشود و اگر این مسلم داریم که نقیض رویت است هم دلیل نباشد بر آنکه چون
کافران محجوب باشند مومنان محجوب نباشند مگر بدلیل الخطاب و این معتمد نیست نزدیک محققان
اهل علم چون کافران از رحمت خدای و بهشت ممنوع کردند و باز داشته باشند پس آنکه با آتش سوزان
کردند و بعذاب مبتلا شوند پس کویند ایشان را بچشید رنج این عذاب را که این عذابیست که شما
بدروغ میداشتید آنرا كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ كِتَابٌ
مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ تَعْرِفُ فِي
وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ خِتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذَٰلِكَ
فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ حق سبحانه و
تعالی ردع کرد و زجر مر کافران را از تکذیب و بیان حالت مومنان و نامهای اعمال ایشان کرد گفت
حقا که نامهای نیک مردان و نیکوکاران در علیین است و علیین نام دیوان خیرات و طاعات
است چنانکه سجین نام دیوان معاصی است عبدالله عباس گفت که علیین لوحی است از زبرجد سبز
در زیر عرش اعمال ابرار بر آنجا نوشته باشد ضحاک گفت سدرة المنتهی است اهل معانی گفتند درجاتی
باشد بلند نزدیک یکدیگر عبدالله عمرو بن آیت که اهل علیین از چند ساله راه بر اهل بهشت فرو
نگرند و چون یکی از ایشان بر کوشک خود آید و بهشت فرو نگرد از نور روی او بهشت روشن
شود اهل بهشت بدانند گویند این نور روی اهل علیین است آنکه بر سبیل تعظیم گفت و تو چه
دانی ای محمد که علیین چه باشد هم وی بیان کرد و گفت کتابی باشد نوشته یا مهر بر کرده بعضی گفته‌اند
که معنی چنین نقل است که نامه ابرار نامه‌ایست در جای نهاده که آنرا علیین خوانند حاضر شوند
آنجا که نامه اعمال ابرار است فرشتگان مقرب آنکه وصف ابرار کرد و گفت بدرستی که نیک مردان
و نیکوکاران در بهشت با نعمت باشند چون پادشاهان که بر سریر دولت و تختها تکیه زده باشند
می‌نگرند بآنچه خدای تعالی ایشان را داده باشد و کرامت کرده و بر دشمنان خود که در دوزخ با انواع
عذاب گرفتار باشند می‌نگرند که چگونه خدای تعالی ایشان را عذاب میکند چون در روی
ابرار نگاه کنی تازگی در رویهای ایشان نضارت و تازگی پیدا باشد نعمت بهشت ایشان را می‌چشانند
و می‌دهند از شراب صافی پاکیزه و خوش مختوم مهر برنهاده تا دست هیچکس بر آنجا نرسد که خداوند

نصف الحزب

سجین

مطففین

را از نغار طبعی باشد مهر وی مشک باشد بجای گل در دنیا عبدالله عباس گفت مختوم آمیخته باشد
و آمیزش وی مشک باشد در دنیا آب آمیخته میکنند عاقبت و خاتمه وی مشک باشد یعنی چون از دهن
باز گیرند بوی مشک دهد ابو الدردا گفت آن ختام شرابی باشد سفید که ایشان شراب خود بدان ممزوج
کنند و بوی وی چون بوی مشک باشد تا اگر کسی انگشت در وی زند و در دنیا آرد همه دنیا معطر گردد
همه جانوران از بوی وی نصیب یابند پس در چنین جائی که جای ابرار است باید که رغبت کنندگان رغبت
نمایند و از بهر چنین مقامی عمل کنند و با یکدیگر منازعت و مسارعت نمایند با اعمال الصالحة تا از یکدیگر
در یابند که هر که را عمل بیشتر مقام وی نفیس‌تر و خوب‌تر آنکه گفت و مزاجه من تسنیم مزاج آن چشمه باشد
که آنرا تسنیم خوانند در بهشت عدن بر ایشان فرو می‌آید در منزلها و جایهای ایشان عبدالله عباس
گفت تسنیم شرابی باشد که مقربان را از آن صرف دهند و دیگران را ممزوج بعضی دیگر گفته‌اند که آبی است
در هوا معلق می‌آید و در قدحهای اهل بهشت ریخته میشود چون پر شود باز ایستد چنانکه قطره
بزمین نیاید گفت ایشان را آب دهند از چشمه که مقربان از آن چشمه آب خورند اهل اشارت گفته‌اند
که این شرابی باشد ناممزوج که مقربان باز خورند بر بساط قرب در مجلس انس در بوستان عیش بکاس لقا
بر مشاهده مصطفی و اهل بیت إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ
وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمُ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ وَإِذَا رَأَوْهُمْ
قَالُوا إِنَّ هَٰؤُلَاءِ لَضَالُّونَ وَمَا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ
الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ
بدرستی که مجرمان و گناهکاران از مشرکان و منافقان چون ابوجهل و ولید مغیره و عاص
وائل بر مومنان و آنحالت ایشان خندیدندی بر طریق استهزا چون سلمان و ابوذر و مقداد و عمار
و بلال و صهیب کلبی گفت که این در شان امیرالمومنین علی آمد که یک روز جمعی از صحابه نزدیک
رسول می‌آمدند آنجا جماعت مشرکان چون امیرالمومنین علی با ایشان بگذشت بخندیدند و گفتند
صحنا من هذا الاصلع خدای تعالی آیه فرستاد و گفت ای کافران بر مومنان می‌خندید و چون
مومنان بر ایشان می‌گذرند بر طریق استهزا و افسوس بیکدیگر با ابرو و چشم اشارت میکنند و
چون باز میگردند نزدیک اهل خود با بطر و مزاح باز میگردند و چون مومنان را می‌بینند میگویند
که اینها گمراهانند که بر پی محمد و دین محمد میروند ابن عباس گفت که ایشان منافقان قریش بودند آنکه
خدای فرمود که این جماعت را نفرستاده‌اند تا حافظ و نگاهبان احوال مومنان باشند اگر یکی از ایشان
بکار خویش مشغول کردند و بر ایشان نیکوتر باشد آنکه آنچه چنین کردند لاجرم امروز که بدین مقام
رسیدند و بعذاب دوزخ گرفتار شدند از حالت ایشان بخندیدند در وقتی که بر تختها نشسته‌اند

ابناء

میکنند چنانکه در خبر است که خدای تعالی خواهد که شادی اهل بهشت بیفزاید چون ایشان
بغرفهای مرصع نشسته باشند از زر و سیم و اهل دوزخ در درک دوزخ قرار گیرند بفرماید تا دری
از دوزخ در بهشت بگشایند کافران چون بنگرند آخر کنند می افتند و میخیزند تا بان در رسند
چون خواهند که در بهشت روند در بر ایشان در بندند و ایشان نا امید گردند مومنان در آن
جای از شادی بخندند آنکه گفت هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ هیچ پاداش دادند کافران را
بر آنچه میکردند از کفر و معاصی در دنیا یعنی دادند مراد صورت استفهام است و مراد تقریر

سورة انشقت مکی است بیست و سه آیت است از رسول علیه الصلوة والسلم
روایتست که هر که این سوره بخواند از آنکه نامه از پس پشت بوی ندهند

بسم الله الرحمن الرحیم

إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ حق سبحانه و تعالی وصف قیامت میکند و از آثار و اعلام وی طرفی اعلام میفرماید
میگوید که چون آسمان شکافته گردد و منفرج شود و گوش فرا فرمان خدای دارد در هر چه فرماید
و مسخر و منقاد امر حق باشد بمنزلت بنده مطیع که گوش با امر خداوندگار خود کند و طاعت وی را کمر
بندد و سزاوار است مر آسمان را که منقاد امر خدای شود برای آنکه مخلوق و از صنع اوست و چون زمین
را بکشند کشیدن ادیم عکاظی و فراخ کرده اند کوهها را و پشتها را از روی زمین برداشتند
و زمین بیرون انداخته آنچه در شکم وی باشد از مردگان و گنجها و خالی شود چنانکه هیچ
چیز در باطن وی نماند در خبر است که پیغمبر علیه السلم گفته است إِذَا ظَهَرَتْ عَلَامَةُ السَّاعَةِ تَقِيءُ
الْأَرْضُ أَفْلَاذَ كَبِدِهَا چون نشانهای قیامت ظاهر گردد زمین آنچه در وی باشد بیرون اندازد از
پارههای جگر خویش یعنی از زر مانند استونهای زرین ظالم کشته گوید در شأن این ظلم و قتل
کردم سارق یعنی دزد گوید برای این و مانند این مراد است بریدم الخ آنکه هر چه بود و رها کند و
زمین فرمان خدای را گوش دارد و مطیع و منقاد شود و سزاوار است زمین را طاعت خدای داشتن
و فرمان وی را کردن نهادن در چنین وقت زمان آدمی برسد بآنچه کرده باشد و ببیند جزای
آنچه مقدم داشته باشد آنکه حق تعالی خطاب کرد آدمی را و گفت ای آدمی تو کوشنده و رنجانندهٔ
نفس خود را در طلب و کسب روزی تا بسبب کی بخدای خود بگیری بحت عظیم چنانکه آثار آن در
تو ظاهر میگردد و اصل کدح بخ است که آثار آن ظاهر باشد چنانکه رسول خدای گفت من سال
ما فنه جاءت مسألته خدوشا او خموشا في وجهه هر که وی سوال کند و مستغنی بود از سوال کردن

سوال

سؤال وی روز قیامت در روی خراشیده باشد و حال آدمی همچنین است تا زنده است همیشه
در تعب و طلب روزی خویش است یا در نصب و رنج الم و اسقام و مصایب است و در هول مرگ
و ترس گور چنانکه شاعر میگوید هَلِ الْعَيْشُ إِلَّا مَا تَقْتَبِلُ الْمَوْتُ وَالْأُخْرَى أَتْبَعُ الْعَيْشَ أَكْمَلُ و گفته
اند که معنی اینست که ای آدمی جهدی و کوششی و رنجی تحت تو خواهد رسید در آمدن و رسیدن
ثواب خدای تو از مرگ و احوال او و آنچه بعد از مرگست از مقامات و تو رسنده بآن لا محاله و
ناچار و از آن هیچ مفری و مهربی نخواهد بودن **فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا وَيَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُورًا وَيَصْلَىٰ سَعِيرًا إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ بَلَىٰ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا** آنکه بر سبیل وعظ و زجر و ترغیب و ترهیب ذکر حال مومنان کرد و کافران تا مراعات
هر دو طرف ترغیب کرده باشد تا لطف کامل تر باشد گفت پس از آنکه ادیان بخدای رسند
یعنی برای ثواب و عقاب جزای ایشان بر دو گروه باشند اما آنکس که نامه اعمال ایشان بدست
راستش دهند علامت و نشان آن باشد که روز حساب آسان کنند و رود با اهل و منزل خود
رسد از بهشت نزدیک حوریان و ولدان و غلمان و خویشان و فرزندان خود که پیش از وی
رفته باشند خرم و شادان گفت یا رسول الله تو گفتی من نوقش الحساب عُذِّبَ هر کرا حساب کنند عذاب
کنند و اینجا حساب آسان است و عذاب نیست رسول خدای گفت این حساب نیست عرض است
بر حساب مَنْ نُوقِشَ فِي الْحِسَابِ عُذِّبَ هر که در حساب با او مناقشه کنند وی را عذاب کنند آنکه گفت
وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ اما آنکسی که نامه اعمال از پس پشت بوی دهند برای آنکه دست راست وی را گردن
بسته باشند و دست چپ از پس پشتش بود بیرون آرند و نامه بدو دهند پس او زود بود که ثبور
بخواند و میگوید وا ویلا و وا هلاکاه و سوخته شود بآتش سوزان و سوختنی همیشگی این جزا بود وی را
از برای آنکه در میان اهل خود در دنیا شادمانه و خرم باشد شادی ناخوشی و محنت آخرت باشد
لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ شادمان مباش اندوهگن باش إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ كُلَّ قَلْبٍ حَزِينٍ که خدای
هر دل اندوهگن را دوست دارد پس هر که امروز مناعت نفس کند و از پس شهوت رود و در
هوای هوا پرواز کند بامراد نامراد مردانه آغاز کند پشت بر طاعت خدای و نماز و روزه کند
فردا که نامه اعمال وی باز کنند نامه سیاه چند صحیفه پر از گناه چند روز وی در روی وی و حال
وی تباه باشد در دست وی از عمر گذشته افغان و آه باشد در آتش دوزخ با ویل و ثبور باشد و از
حور و قصور دور باشد این جزا باشد برای آنکه وی در دنیا گمان کرد چون گمان برده است و با
خود خیالهای کج بافته و گفته که هرگز وی را جزای و ثواب و عقاب و رجوع و بازگشتی بخواهد

من م

نخواهد بود آری بر جانست که وی گمان می‌برد او را با خدای رجوع و بازگشت خواهد بود و
خدای وی باعمال وی بینا است از کار وی آگاه است بر حسب آنچه کرده باشد جزا دهد فَلَا
أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ فَمَا لَهُمْ
لَا يُؤْمِنُونَ حق تعالی میگوید که هر آینه سوگند میخورم بشفق و این سرخی باشد که بر جای آفتاب
باشد چون آفتاب فرو شود بروایت اصحاب ما و بیشتر اهل از صحابه و تابعین و فقها چون شافعی
و مالک و اوزاعی و ابو یوسف فرو شدن شفق آخر وقت نماز شام باشد و اول وقت نماز خفتن
و مذهب ابو حنیفه آنست که شفق سفیدی باشد و قول عمر بن عبد العزیز اینست و شاهد
لغت و استعمال عرب دلیل مذهب اولست فرا گفت که از عرب شنیدم که جامه سرخ را تشبیه بشفق
کردند و بعضی از علما گفتند که بیاض فرو نشود خلیل بن احمد گفت بر مناره اسکندریه شدم
در وقت مغیب بیاض بیاض را دیدم که از این افق بآن افق میرفت و فرو نشد مجاهد گفت مراد بشفق
در آیه همه روزست بیان آنست که در مقابله وی گفته است واللیل یعنی بحق شب و آنچه شب گرد
کرد از آنچه منتشر بود در روز از حیوانات که پراکنده باشد و بجهت ما چون مجتمع شوند و تمام کردند
و گرد شود در شب چهاردهم باین سوگند که شما ای مکلفان بر نشینید و مرتکب گردید حالی را بعد از
حالی و درجه پس از درجه بعضی بلیغ تر از بعضی و این حالات و طبقات مرگست و آنچه از پس وی باشد
از مقامات و منازل قیامت که در موقفی بدارند و در موقفی عرض کنند و در موقفی حساب کنند
و در موقفی سؤال کنند گفت این حالات یکبار عدم یکبار وجود یکبار مرگ یکبار حیوة در گور دیگر
بار در مراحل مرگ هم در گور دیگر باره بعث و نشور حکما گفته اند از آن وقت که آدمی نطفه باشد تا
آن وقت که بمیرد او را سی و هفت حال بود اول نطفه دوم علقه سوم مضغه آنکه استخوان آنکه گوشت
بروی پوشیده شود آنکه خلق دیگر کرده آنکه جان در وی آفریده شود آنکه جنین گویند و بر او چون
ولادت باشد او را ولید گویند و چون شیر خورد رضیع گویند و چون از شیر باز کنند فطیم گویند
و چون بهتر شود صبی گویند چون نزدیک شود بالغ گویند چون بیست شود ناشی گویند چون تمام بالید
شود مترعرع گویند چون بحلم نزدیک شود مراهق گویند چون بحلم رسد محتلم گویند آنکه بالغ گویند
چون شارب سبز کند طار گویند بعد از آن باقل چون تمام برآید ملتحی خوانند همچنین تا آنکه بمیرد
سی و هفت حال بگردد و هر کدام روز بر حالتی باشد و فردا بر حالتی باین که بیان کند پس بوی
نسبت بعد بروایت قادر و حکیم آنکه حق تعالی گفت چیست ایشان را که با این دلایل ایمان نمی‌آورند
و بر قرائت عاصم لترکبن بفتح با این قرائت عمر خطاب و عبد الله مسعود و عبد الله عباس است
خطاب باشد بپیغمبر ما و معنی این باشد که تو ای محمد رکوب کنی بر طبقات آسمان طبقی پس از طبقی

یعنی در وقت معراج و از صادق علیه السلم روایتست این که بر نشینید شما و مرتکب گردید سنت
و طریقه پیشینیان را وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُكَذِّبُونَ
وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ تقریع و توبیخ کافرانرا که با این همه آیات و حجتها ایمان نمی‌آورند و چون
قرآن بر ایشان بخوانند سجده نمیکنند در خبرست که روزی رسول علیه السلم بخواند وَاسْجُدْ وَ
اقْتَرِبْ رسول و آنکه با وی بودند از مؤمنان همه سجده کردند و قریش از بالای سر ایشان دست بر دند
و صفیر میکردند خدای تعالی این آیه فرستاد و ایشانرا سرزنش کرد گفت چیست ایشانرا که این
قرآن بر ایشان بخوانند سجده نمیکنند آنکه گفت این کافران تکذیب میکنند و بدروغ میدارند این
قرآنرا و خدای تعالی عالمتر است بآنچه ایشان در دل مینهند از کفر و حسد و بغی آنچه جمع میکنند از
اعمال نیک و بد پس تو ای محمد بشارت ده ایشانرا بعذابی دردناک که جزای آنرا که میکنند و در دل
میدارند از کفر لیکن آنکه ایمان دارند و عمل صالح کنند بشارت ایشانرا بر خلاف این باشد ایشانرا
مزدی و ثوابی باشد که هرگز منقرض نگردد سورة البروج مکیست بیست و دو آیه است رسول
خدای گفت که هر که این سوره بخواند بهر روز آدینه و عرفه که در دنیا باشد و بوده است ده حسنه بود

بسم الله الرحمن الرحیم

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ
النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ وَهُمْ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ حق
سبحانه و تعالی قسم یاد کرده است بآسمانی که خداوند برجهاست و آن دوازده برجست حمل و ثور
جوزا سرطان اسد سنبله میزان عقرب قوس جدی دلو حوت یعنی بحرمت
آسمان که خداوند برجست و بحق روزی که موعودست خلقانرا با او وعده داده اند و
آن روز قیامت است گواه باشد بر جمله خلایق و بحق یوم مشهود یعنی روز قیامت لقوله تعالی
ذَلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ راوی خبر گوید که در مسجد رسول شدم مردی را دیدم
پشت باز نهاده از رسول خدای حدیث میکرد از وی پرسیدم که شاهد و مشهود چه باشد گفت
شاهد روز آدینه است و مشهود روز عید نحر است از وی بگذشتم کودکی را دیدم با روی چون
ماه حدیث میکرد از وی پرسیدم گفت شاهد رسولست لقوله تعالی إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا و مشهود
روز قیامتست لقوله تعالی ذَلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ ابن عکرمه گفت شاهد فرشتگانند که بر بنی
آدم گواهست لقوله وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ و مشهود روز قیامت ابو مالک گفت شاهد
عیسی است و مشهود امت او باشد وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ و گفته اند شاهد حجر

الاسود است و مشهور حاجیان چنانکه در خبر است که حجر اسود بزبانی فصیح روز قیامت گواهی دهد
کسانی را که بوی رسیده باشند و درین قول دلیل است حق تعالی میگوید باینسو کندها که کافران
قریش ملعونند و از حضرت حق اند بآنچه کردند با مومنان از انواع عذاب تا ایشانرا از
ایمان و اسلام باز دارند و بگردانند چنانکه ملعون شدند و لعنت کرده کسانی که خداوندان اخدود
بودند و کافر شدند و قصه این آنست که صهیب از رسول روایت کرد که وی گفت که در
امة سلف پادشاهی بود و وی را ساحری بود چون ساحر پیر شد پادشاه را گفت من پیر شدم
کودکی را پیش من فرست تا ورا سحر آموزم تا قایم مقام من باشد پادشاه غلامی را پیش وی فرستاد
غلام برفت و حدیث او می شنید دلش بان میل میکرد در راه وی راهبی بود مردمان از وی
علم آموختندی آن غلام یکبار پیش وی رفت سخن وی بشنید دلش عظیم بوی میل کرد هر
روز می آمدی و حدیث وی میشنیدی تا دین وی گرفت پادشاه بروی هیچ علم سحر نمی دید تا
اتفاق چنان افتاد که روزی میرفت در راه خلقی عظیم دید گفت چه بوده است گفتند ماری عظیم
در راه است و هیچکس نمی یارد گذشتن گفت امروز تجربه کنم کار راهب را و کار ساحر را تا بر
حق کیست آنگه سنگی برگرفت و روی بار نهاد و گفت بار خدایا اگر دین راهب حق است این مار بر
دست من کشته گردان و اگر ساحر بر حق است کار او مرا پیدا کن و سنگ بینداخت و مار را
بکشت مردم بروی ثنا کردند و بگذشتند او پاسوز راهب را خبر داد راهب گفت ای غلام ترا
بشارت باد که کار تو بجائی رسید و ترا ذکری پدید آید ولیکن ترا ابتلا کنند باید که بران بلا
صبر کنی و اگر ترا گویند که این دین از که آموختی مرا بدست باز مده کار غلام بجائی رسید که مستجاب
الدعوه گشت مردم از اطراف بنزدیک وی می آمدند وی دعا میکرد اجابت می افتاد آن ملک را
ندیمی بود نابینا این خبر بشنید برخاست و بنزدیک وی آمد و ورا گفت اگر چشم مرا شفا دهی
ترا مالی عظیم دهم گفت من کس را شفا نتوانم داد شفا خدای دهد اگر بخدای ایمان آوری من
دعا کنم تا خدای تعالی ترا شفا دهد مرد ایمان آورد وی دعا کرد خدای تعالی اجابت کرد چشم
وی درست شد روز دیگر پیش ملک آمد ملک ورا گفت چشم تو که درست کرد
گفت خدای گفت ترا خدائی هست جز از من گفت آری خدای تو و خدای همه جهانیان گفت این
سخن از که شنیدی گفت ترا با این چه کار است ورا عذابهای سخت کرد تا بگفت از غلام تو که وی
را سحر می آموختی غلام را حاضر کرد و گفت کار تو در سحر بجائی رسید که چشم رفته با دمی آری
ابکم میگوئی که من نیکنم خدای میکند ترا این که گفت گفت ای ملک ترا با این چه کار است ورا
عذابهای سخت کرد تا آنکه بگفت که فلان راهب راهب را بیاورد و گفت از دین برگرد گفت

بنگردم

بنگردم بفرمود تا اره بر سر وی نهادند و بدو نیم کردند آنگه ندیم را بیاوردند گفتند برگرد
گفت محالست که برگردم او را نیز بدو نیم کردند آنگه غلام را بیاوردند گفت ازین دین که داری
برگرد او نیز برنگشت جماعتی را فرمود که وی را بسر فلان کوه برید و بگوئید که از دین برگرد اگر
برنگردد از کوهش بیندازید غلام را بسر کوه بردند گفتند برگرد گفت برنگردم خواستند تا
از کوهش بیندازند گفت اللّهمّ اکفنیهم بما شئت بار خدایا شر ایشان از من کفایت کن در حال زلزله بر آمد
و ایشان همه هلاک شدند او باز آمد ملک را خبر دادند ازین حال وی را بدست جماعتی باز داد
و گفت وی را میان دریا برید اگر از دین برنگردد بدریاش افگنید وی را میان دریا بردند گفتند
برگرد گفت برنگردم چون خواستند که بدریاش افگنند گفت بار خدایا شر ایشان از من کفایت کن
بادی در آمد و کشتی را غرق کرد و وی بسلامت بیامد و رفت و ملک را خبر دادند گفت چه کردی
ایشانرا که با تو بودند گفت خدای شر ایشان از من دفع کرد پادشاه بکار غلام درماند غلام گفت
خواهی که من ترا تو آموزم که مرا چگونه توان کشتن گفت روزی که خواهی مرا بکشی همه مردمانرا بصحرا
حاضر گردان و در درختی بلند بر نه مرا و تیری در کمان نه و بگوی بسم الله رب الغلام
که جز بنام خدای من مرا نتوان کشت و چیزی بر من کار نکند پادشاه چنان کرد تیر بینداخت و
گفت بسم الله رب الغلام تیر بر روی غلام آمد غلام دست برآورد و بر روی نهاد و جان بداد
مردم که آن بدیدند از دین پادشاه برگشتند و گفتند آمنّا برب الغلام پادشاه گفت آه در افتادم
در آنچه میترسیدم چون مردم بگاه دین غلام گرفتند پادشاه ایشانرا تهدید کرد از آن برنگشتند
بفرمود تا بر سر راه خندقها بکندند و آتش در آنجا بر افروختند و مردم را با آن تهدید میکردند
هیچکس برنگشت همه را در آتش افگند تا آخر قوم زنی بیاوردند با کودکی طفل زن باز پس میگریخت
کودک آواز داد گفت یا اماه اصبری فانک علی الحق ای مادر صبر کن که تو بر حقی زن بجست و خویشتن را
در آتش انداخت ضحاک گفت شش کس پیش از وقت سخن گفتند گواه یوسف و پسر ماشطه دختر فرعون و عیسی
علیه السلم و یحیی و صاحب جریح و صاحب الاخدود سعید بن المسیب گفت روزی بنزدیک عمر خطاب بودم
حکایت غلام در میان آمد یکی از جمله حاضران گفت من دیدم این غلام را دست بر آن جراحت نهاده که
دست وی از آنجا برگرفتی دست وی باز آنجا شدی مقاتل گفت اخدود سه بود یکی بنجران یمن و
این یوسف بن ذی نواس را بود و سبب آن بود که مردی ترسا از زمین نجران افتاد و ایشانرا با دین عیسی
دعوت کرد اجابت کردند ذو نواس یهودی خبر یافت لشکری از یمن برگرفت و آنجا رفت و آن مردم را
مخیر کرد میان سوختن و جهودی اختیار کردن ایشان جهودی اختیار نکردند و بیک روز دوازده
هزار مرد را بسوخت و دیگری بشام بود و این انطیاخوس رومی را بود سیم بپارس بخت النصر را بود حق تعالی ایشانرا

لعنت کرده و نفرین گفت کشته باد ایشان و لعنت خدا بر ایشان اخدود شکافها در زمین مشتمل بر آتش افروخته
در وقتی که ایشان بر کنار آن شکافها و کوهها بر آن آتش نشسته بودند و آن مومنان را می سوختند
و ایشان بر آنچه میکردند بآن مومنان از سوختن گواهان بودند که نزدیک ملک گواهی دهند که هیچ یک را
که هیچ کدام در تعجیل تقصیری نکرده. وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ الَّذِي
لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ
ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ این مومنان را نزدیک کافران
هیچ جرمی نبود که مستحق عذاب شوند و در حق ایشان هیچ بدی نکرده بودند این انتقام و کینه از ایشان از برای
آن کشیدند که ایشان بخدای که سزاوار آنست که بوی ایمان آرند و وی را عبادت کنند ایمان آورده
بودند خدای غالب و قاهر است کس وی را قهر نتواند کرد و غلبه نتواند عزیز است منزلت بوی راه نیابد
پسندیده و ستوده و مستحق حمد و مدح و شکر است خدای است که ملک آسمانها و زمین وی راست
و او بر هر چیزی گواه است و بهمه چیزی داناست هیچ چیز از علم وی فرو نشود و غایب نگرده بدرستی و حقیقت
که آن کسانی که بسوختند مردان مومن و زنان مومنه را و انگه توبه نکردند ایشان راست عذاب دوزخ و
عذاب آتش سوزان عذاب دوزخ از بهر کفر و عذاب آتش سوزان از بهر سوختن ایشان مومنان را
و این آتشی دیگر باشد در دوزخ عظیم تر و بتر از اول و گفته اند عذاب دوزخ در آخرت و عذاب آتش
در دنیا چنانکه روایت کرده اند که آتش بر ایشان گردید و همه سوخته گشتند این در دنیا بود و در
آخرت باشد ایشان را آنچه باشد حذیفه گفت از رسول خدای شنیدم که گفت اهل دوزخ را در دوزخ
شیران و سباع از آتش و سگان از آتش و شمشیرها از آتش و کلابها از آتش خدای تعالی
فرشتگان را فرماید تا آن کلابها اهل دوزخ را برکشند و بآن شمشیرها پاره پاره کنند و بخورد آن
سگان و سباع دهند هر که عضوی بخورند خدای تعالی باز آرند و روا باشد که مراد بان الَّذِينَ
فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ اهل مکه باشند از قریش که مومنان را میرنجانیدند خدای تعالی ایشان را
وعید فرمود و گفت ایشان را دو عذاب باشد در آخرت یکی از برای کفر و دوم از برای رنجانیدن ایشان
مومنان را انگه ذکر مومنان کرد و گفت بدرستی و حقیقت که آنان که ایمان آوردند و عمل صالح و بر بلا و محنت
کافران صبر کردند ایشان را بهشتها باشد که در زیر درختان آن جویهای آب روان بود و آن ظفری است
بزرگوار مومنان را و نعمتی خوشگوار إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ إِنَّهُ هُوَ يُبْدِئُ وَيُعِيدُ وَهُوَ
الْغَفُورُ الْوَدُودُ ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ فِرْعَوْنَ
وَثَمُودَ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ بَلْ هُوَ قُرْآنٌ

مجید

مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ تهدیدات و بیم کافران را و صبرات بگرفتن خدای ایشان را
فرمود ای محمد بدرستی که گرفتن خدای ایشان را سخت خواهد بود هم در دنیا و هم در آخرت و چگونه
خدای سخت گیر باشد که اوست آن خدائی که بیافرید ایشان را اول بار و بیافریند و زنده کرد ایشان
دیگر بار ایشان در قبضه قدرت وی اند چون شکر نعمت ادا نکنند و عادت تکذیب کنند بگیرد
ایشان را گرفتنی سخت با کافران صفت وی اینست و با مومنان مطیعان صفت او اینست که اوست آن خدای
که آمرزنده ایمان دوست دارنده مطیعانست خداوند عرش و سریر بزرگوار است بزرگوار نیست
که کند آنچه خواهد و کسی را بر وی اعتراض نباشد آنچه کند بر وفق حکمت و صواب باشد انگه خطاب کرد
رسول را و گفت هیچ آمد بتو یعنی بتو رسید و ترا معلوم گشت سخن و قصه لشکرهای امتهای متقدم از فرعون
و قومش که موسی پیغمبر را تکذیب کردند و قوم ثمود که پیغمبر خود را صالح عم باور نداشتند و با او ایمان
نیاوردند تا رسید بایشان آنچه از عذاب ترا معلومست و کافران عهد تو چرا از آن خبر داده همی ایشان
از مثل آن عذاب نمی ترسند انگه گفت این جماعت کافران که حاضران عهد تو اند در تکذیب تواند
تو او کتاب ترا باور نمیدارند و خدای تعالی از پس ایشان عالمست باحوال ایشان و قادر است بر
عذاب ایشان هم در چنگال قدرت وی اند از وی نتوانند گریختن و از دست وی نتوانند جستن
این قرآن را که ایشان تکذیب میکنند قرآنی است شریف و بلند و گوار بزرگ قدر و بسیار خیر در
لوحی نوشته و فرشتگان آن را نگاه میدارند ابن عباس روایت کرد که بر سر لوح محفوظ نوشته است
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ وَدِينُهُ الْإِسْلَامُ وَمُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ خدا یکی است و دین او اسلام است و محمد
بنده وی و رسول وی است هر که بخدای ایمان آرد و وعده وی را راست دارد و متابعت پیغمبران
وی کند وی را ببهشت برد و لوح محفوظ از دری است سپید طولش چندانست که از آسمان تا بزمین و
عرضش از مشرق تا مغرب و کنارهای وی از در و یاقوت است و قلم او از نور است و اصل وی در کنار
فرشته ایست که وی را ماطریون گویند و آن لوح محفوظست از شیاطین و خدای تعالی را سیصد و شصت
نظر است در شبانروزی بوی که در این نظرها احیا و اماتت کند و اعزاز و اذلال مقاتل گفت این لوح بر
جانب راست عرش است سورة الطارق مکی است شانزده آیت است رسول خدای گفت
هر که این سوره برخواند او را بعدد هر ستاره که بر آسمان است ده حسنه بنویسد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ النَّجْمُ الثَّاقِبُ إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ
فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ إِنَّهُ عَلَى
رَجْعِهِ لَقَادِرٌ ابو عاصم روایت کرد از پدرش که وی گفت رسول خدای را دیدم در مشرق بنو

ثقیف بر کانی تکیه زده و این سوره می خواند من یاد گرفتم بجماعتی از بنی ثقیف بگذشتم و
قومی از قریش در میان ایشان بودند مرا گفتند که از محمد چه شنیدی این سوره بر خواندم ثقیفان
گفتند ما را چنین می آید که این حق است قرشیان گفتند که ما صاحب خود را بر از شما بدانیم اگر
دانستمی که وی حق است متابعت وی کردمی خدای تعالی سوگند خورده باسمان و ستاره که آنرا طارق
خواند گفت بحق آسمان و بحرمت ستاره که بشب پیدا شود و هرچه در شب آید آنرا طارق خوانند و
حوادث را طارق گویند بعضی از مفسران گفتند که سبب نزول این سوره آن بود که یک روز ابو طالب
با رسول خدای نان میخورد ستاره از آسمان بیفتاد هر آنچه آنجا بود بر آتش گشت ابو طالب بترسید گفت
ای فرزند این چیست گفت ستاره که از آسمان بیفتاد و این آیتی است از آیات خدای آنگه خدای تعالی این
سوره فرستاد وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ و تو چه دانی ای محمد که طارق چه باشد آنگه بیان کرد که طارق
ستاره باشد درخشنده که تاریکی را سوراخ کند و از وی بگذرد و عالم را روشن کرد اند بوی رجم
کنند شیاطین را که چون بر شیاطین آید سوراخ کند و بسوزد وی را بعضی گفتند این ستاره پروین است
و عرب النجم پروین خوانند دیگران گفتند که زحل که از آسمان هفتم می تابد ابن عباس گفت که این ستاره
چون ستارگان دیگر جای خود بگیرند از آسمان خود فرود آید و با ایشان باشد و چون روز باشد با جای
خود رود پس او طارق باشد در آمدن و شدن خدای سوگند خورده گفت بحق این سوگند که نیست هیچ
تنی إلا که بروی نگاهبانی باشد از فرشتگان که عمل وی بروی نگاه میدارد و آنچه میکند از خیر و شر
بروی می نویسند کلبی گفت این حافظ خدای است که رقیب و نگاهبان وی است ابو امامه از رسول روایت
کرد که خدای تعالی بر هر آدمی صد و شصت فرشته است موکل که آفات از وی دفع میکنند از آن جمله هفت
فرشته بر چشم موکل اند آفات و شیاطین را از وی چنان میرانند که مگس از انگبین رانند که اگر
یک لحظه وی را از حفظ خود فرو کذارند شیاطین وی را بربایند آنگه خدای تعالی فرمود که آدمی گو بنگر
و نظر کن در آفرینش خود تا بداند که ما وی را از چه آفریده ایم در ابتدا آنگه هم وی بیان کرد که وی را از
آبی جهنده آفریده اند آب مرد و زن برای آنکه این هر دو بیکدیگر ممتزج میشود یکی میشود این آب بیرون
می آید از پشت مرد است بر اعاده وی پس از مرگش متعالی چنان گفت قادر است که از پیری با برنائی برد
و از برنائی با کودکی و از کودکی با نطفه يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ وَالسَّمَاءِ ذَاتِ
الرَّجْعِ وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ
كَيْدًا وَأَكِيدُ كَيْدًا فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ أَمْهِلْهُمْ رُوَيْدًا در روزی که باز نمایند و
ظاهر کردانند آنچه آدمی را در سینه باشد از عقاید و نیات و تمیز کند و جدا کند میان نیک و بد و پاک
و پلید سفیان گفت مراد در این خبایا اعمال است از نماز و روزه و غسل جنابت و وضو چه اگر مرد گوید

روزه دارم یا نماز کردم و غسل و طهارت کردم و نکرده باشد کس نداند بجز از خدای دلیل این
تاویل حدیث عبد الله عمر است از رسول روایت کرده که سه چیز است که هر که برین محافظت کند دوست
خدای باشد نماز و روزه و غسل جنابت برین دونده که آدمی را رجعت کند و باز آویند و سرایر
و ضمایر وی بصحرای کشف نهند و بر هر چه کرده باشد جزا دهند و بر اقوت و یاری و یاوری باشد
که وی را یاری کند و عذاب از وی باز دارد آنگه خدای سوگند خورده گفت بحق آسمان خداوند
باران که یکبار بیارد و یکبار باز ایستد و باز بیارد و شاید که مراد بهما ابر باشد که عرب ابر را سما خوانند
بر سبیل مجاز و بحق زمین که خداوند شکافت یعنی شکافته میشود نبات و درختان و جویهای
آب روان که این قرآن گفتاری است جدا کننده میان حق و باطل و حلال و حرام و نیست او سخنی هزل
هم جد است حق او آنست که دلهای با جلالت و تعظیم باشد خوانند و شنونده باید که چنان داند که
خدای تبارک و تعالی با وی خطاب میکند امر و نهی و وعد و وعید از خدای میشود چون بآیه وعد
رسد باید که تضرع کند و امید دارد که از اهل آن باشد و چون بوعید رسد پناه با خدای دهد از آنکه
از اهل آن باشد آنگه رسول را خبر داد که این مشرکان کید میکنند و بدی میسگالند با تو و مومنان
مکر و حیل میسازند و ما نیز کید می کنیم بآنکه نقض تدبیر ایشان و حیله ایشان میکنیم و مهلتشان
میدهیم و فرا میگذاریم تا آگاهی بگیریم ایشان را تو نیز ایشان را فرا ایشان نفرین مکن بهلاکت و تعجیل
مکن و راضی باش بتدبیر من در ایشان تا من ایشان را مهلت دهم و فرا گذارم زمانی اندک یعنی تا بروقت
بدر که ایشان را هلاک کنم سورة الاعلی مکی است و نوزده آیه است
رسول خدای گفت هر که این سوره بخواند او را بعدد هر حرفی که بر ابرهیم و موسی و محمد فرو آمده
است ده حسنه بود ابو المومنین علی گفت رسول ع این سوره دوست داشتی و گفتی اول کسی
که سبحان ربی الاعلی میگفت میکائیل بود رسول خدای علیه السلم گفت از جبریل علیه السلم شنیدم
که او گفت ثواب گوینده این تسبیح در نماز و غیر او در ترازوی حسنات وی از عرش است و کرسی و
کوههای دنیا گران بارتر باشد چون بنده گوید سبحان ربی الاعلی خدای گوید راست گفت بنده من
أَنَا الْأَعْلَى فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ گواه باشید ای فرشتگان که من وی را بیامرزیدم و بهشتش کرامت کردم چون بمیرد
میکائیل زیارت وی کند هر روزی و روز قیامت وی را بر پر خویش گیرد و پیش خدای برد و گوید بار
خدایا شفاعت من در حق وی قبول کن خدای تعالی قبول کند و گوید وی را به بهشت بر هر وقت
که رسول این سوره بخواندی گفتی سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى چون این آیت آمد
فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ گفت این در رکوع می گوئید
و چون این سوره آمد سبح اسم ربك الاعلى در سجود میگوئید وَاللَّهُ أَعْلَم

بسم الله الرحمن الرحيم

سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى حق سبحانه وتعالی امر کرده است به تسبیح و فرموده که بگوی سبحان ربی الاعلی و منزه کردان خدای برتر خود را از آنچه لایق حضرت وی باشد از صفات نقص فرّا گفت معنی اینست که بنام خدای تسبیح کن ابن عباس گفت مراد بتسبیح نماز است و باسم امر است یعنی نماز کن بفرمان خدای بلند و برتر خود آن خدای که خلقانرا بیافرید و راست آفرید بحسب مصلحت چنانکه صلاح دانست محکم و متقن چنانکه دلیل کند که آنرا بانی حکیم صادر گشت آن خدای که تقدیر کرد هر حیوانی را آنچه صلاح وی در آنست پس هدایت کرد و راه نمود وی را بآن طفل را به پستان مادر و جوجه مرغ را بروزی خود و چهارپا را بمراتع و مقاتل خود مراد آنست که راه نمود هر نوع را از حیوانات که با جفت خود چگونه خلوت کند تا ازوی فرزند آفریند و گفته اند هدایت کرد در دین بمعنی الطاف و توفیق و اقدار و تمکین و ازاحت علت و نصب ادله و آن خدای که گیاه را از زمین بیرون آورد برای چهارپایان تا ایشانرا انتفاع از آن حاصل شود و تر و تازه کردن در وی منافع آجل را پس آنکه کرد این گیاه سبز را خاشاک سیاه و بیشتر باول سبز بوند و سرخ و سفید بالوان مختلف باشد آنکه که خشک شود الوان بگردد سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسَى إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى سَيَذَّكَّرُ مَنْ يَخْشَى وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى بشارت میدهد خدای تعالی رسول خود را و میگوید که دل خود پریشان مدار بکار وحی که ما زود بود که قرآن بر تو خوانیم تا قرا دکیری و قرآن خوان شوی و فراموش نکنی و سبب این آن بود که چون جبرئیل علیه السلام آیتی یا سورتی بر رسول خواندی چون باخر آوردی رسول از سر گرفتی و باز خواندی از بیم آنکه فراموش نکند خدای تعالی آیت فرستاد و وی را ایمن کرد پس از آن رسول علیه السلام باز بخواند و دانست که فراموش نکند الا ما شاء الله مگر آنچه خدای تعالی خواست که از حفظ تو ببرد و حکم او و تلاوت آنرا دفع کند چنانکه گفت مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا پس ترا فراموش کرداند آن آیت و دیگری آرد انه بدرستی که او میداند آنچه آشکارا و آنچه نهانست و پوشیده یعنی بلند خواندن قرآنرا با جبرئیل و آهسته خواندن در نفس خود از بیم تقریر میداند و حمل وی بر عموم اولیترست تا جمله آشکارا و نهانها را شامل باشد و زود بود که ما آسان کردانیم ترا راه آسانی و توانگری که بهشت است یا آنکه توفیق دهیم بعمل صالح و شریعتی سهل و آسان که بآن بهشت روی یا خود و حی بر تو آسان کنیم تا آنرا یاد گیری و بخلقان رسانی پس ای محمد برسان چون بر تو آسان کردیم وحی و پیغام شریعت و پند ده و وعظ گوی

خلقانرا اگر موعظت و پند تو بشنوند سود خواهند کرد و اگر اعراض کنند دست بدار از وعظ ایشان و گفته اند که برسان و بگذار آنچه ترا از بهر آن فرستادیم اگر قبول کنند و اگر نکنند که ازاحت علت ایشان کردیم و ازاحت علت اقتضای تذکیر میکند تا حجت بر ایشان لازم گردد که زود باشد که بوعظ متعظ شود و پند گیرد آنکسی که از خدای بترسد و نظر و تفکر کند تا بنظر حق را بشناسد و متابع حق گردد و دور شود از موعظت و تذکیر تو آنکس که در شقاوت و کفر بکمال رسیده باشد از بدبختی و کافری بخدای و رسولش که سوخته شود با تشی بزرگتر که آن آتش آخرت یعنی دوزخ و طبقه زیرین او که آتش وی از طبقات و درکات دیگر بلندتر خواهد بود و آتش دنیا بنسبت با آتش آخرت خردتر باشد پس حال این بدبخت در دوزخ چنان باشد که بمیرد تا از عذاب برهد و زنده نشود زندگانی که ویرا در آن راحتی باشد قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى از چنین آتشی و دوزخی فلاح یافت و ظفر آنکس که در دنیا پاکیزه شود از شرک بگفتار لا إله إلا الله و باعمال صالحه و ورع و پرهیزکاری از آنچه خدای حرام کرد این است و گفته اند که طهارت کند برای نماز و نام خدای برد پس آنکه نماز کند از نمازهای بجگانه بعضی از مفسران گفته اند زکوة بدهد یعنی زکوة فطر و نام خدای برد یعنی در راه مصلی که میرود پس نماز کند یعنی نماز عید فطر و نام خدای برد و گفته اند که این تأویل ضعیف است برای آنکه این سوره مکیست و در مکه زکوة و نماز عید نبود جابر بن عبد الله انصاری گفت معنی این آیت از رسول خدای پرسیدم گفت تزکی آن باشد که ایمان آرد و بشهادتین اقرار دهد فصلی یعنی نماز کند پنج نماز را محافظت نماید آنگه حق تعالی بر سبیل ملامت گفت نه شما روی باخرت نمی آرید و از بهر وی کار نمیکنید چون دنیا و زندگانی دنیا ایثار و اختیار میکنید بر زندگانی آخرت بی خبر و غافل آید و نمیدانید که آخرت بهتر است و باقیتر این فانی است و آن باقی راوی چنین گوید که روزی بر مجلس عبد الله مسعود بودم این آیت بخواند آنگه گفت میدانید چرا دنیا بر آخرت اختیار میکنیم گفتند که بگو گفت برای آنکه منافع و شهوات دنیا از مطاعم و مشارب و مناکح عاجل است و آخرت ما را وصف کرده اند این را نقد میشناسیم و آنرا نسیه و نمیدانیم که نسیه باقی بهتر است از نقد فانی و هر که دنیا اختیار کرد آخرت از دست بداد آنگه گفت حق سبحانه و تعالی ان هذا بدرستی که این چه ذکر کرده شد درین سورت معنی او در کتبهای پیشین است و نامهای اولین در صحف ابرهیم پیغمبر و موسی پیغمبر علیه السلام مثبت و نوشته در خبر آمده است که در صحف ابرهیم نوشته است که عاقل باید که زبان نگاه دارد و روزگار خود شناسد و روی بکار خود آرد ابوذر غفاری گفت از رسول خدای پرسیدم که پیغمبران چند بودند گفت صد و بیست و چهار هزار

کفتم رسل چند بودند کفت سیصد و شصت و بروایتی دیکر سیصد و سیزده کفتم که خدای
چند کتاب فرستاد کفت صد و چهار از ان ده با آدم داد و پنجاه بشیث و سی با ادریس و او کسی که چیزی
نوشت بقلم او بود و ده با ابرهیم داد و توریة بموسی و انجیل بعیسی و زبور بداود و فرقان بمن و از جمله پیغمبران
چهار عرب بودند هود و صالح و شعیب و پیغمبر تو **سورة الغاشیة** مکی است بیست و شش آیت عبد
الله عباس از رسول خدای روایت کرد که هر که این سوره بخواند خدای تعالی وی را حساب آسان کند
صادق کفت هر که این سوره در نماز فریضه و سنت بسیار خواند خدای وی را در دنیا و آخرت برحمت خود باز
پوشد و روز قیامت از عذاب دوزخ ایمن کرداند و بهشت عدن مسکن و ماوای وی کند

بسم الله الرحمن الرحیم

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ تَصْلَى نَارًا حَامِيَةً تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ حق سبحانه و تعالی
بر سبیل وعظ و تذکیر میکوید که هیچ آمد بتو ای محمد سخن قیامت یعنی آمد و ترا معلوم شد حال قیامت
که پوشنده است و آنرا باهوال و شداید در پوشنده و غالب و قاهر بر همه چیزها و کفته اند که
غاشیه آتش دوزخست لقوله تعالی وتغشی وجوههم النار اندر ان روز روبها باشد خاشع و تبکار و
ذلیل و عمل کننده در دوزخ عملی که در ان رنج و درنج باشد و این عمل کشیدن زنجیرها و غلها
است که بر دستها و کردنهای ایشان نهاده باشد و میفرمایند ایشان را بر کوههای آتش دوزخ می
شوند و چون برسر کوه رسند از آنجا فرو می افتند عبد الله عباس کفت اینها کسانی باشند که در دنیا تکبر
کرده باشند و طاعت خدای نداشته و عمل صالح نکرده صادق کفت هر که دشمن ما است اکر چه عبادت
و اجتهاد کند از اهل این آیت سعید جبیر کفت زاهدان جهودان و ترسایان اند که ایشان حق دور
در دنیا بخود دارند باعمالی که پندارند که آن عبادت و باشد برای آنکه برخلاف امر خدای باشند
رویهای این جماعت و ایشان سوخته میشوند و ملازم باشد آتشی را بغایت کرم که زبانه میزند بر دشمنان
خدای و آب دهند از چشمه بغایت کرم قتاده کفت آبی باشد که آتش از ان وقت باز که خدای تعالی
وی را در دوزخ آفریده است می جوشانند تا روز قیامت ایشان را هیچ طعامی نباشد الا که از خاری خشک
که آنرا ضریع خوانند خاری باشد که تا تر باشد اشتران بخورند و چون خشک کردد هیچ چهار
پای آن را نخورد ابن زید کفت ضریع شوکی باشد در دنیا که آنرا شبرق خوانند اما در آخرت از آتش باشد
ابن عباس از رسول روایت کرد که ضریع در دوزخ چیزی باشد که بخار ماند که از آتش باشد و
خوانند از صبر تلختر و از مردار کندیده تر و از آتش کرمتر ابو الدردا کفت خدای تعالی روز قیامت دو
اهل بهشت نیکو کرده اند چون فعل ایشان و روی اهل دوزخ زشت کرده اند چون کردار ایشان

علیهم

انکه کرسنگی بر ایشان مسلط کرداند تا چنان شود که آن عذاب که دران باشند بر ایشان آسان
شود فریاد کنند و طعام خواهند بعد از سالی بسیار ایشان را ضریع دهند از ان استغاثه کنند و فریاد
خواهند ایشان را طعام ذا غصه دهند که هر از سال در کلوی ایشان بماند فریاد خواهند و آب طلب کنند
تا آب آنرا از کلوی ایشان زایل کرداند مدت هزار سال فریاد کنند ایشان را از حمیم آب شربتی دهند که
اندکی آن رویهای ایشان بریان کرده وَذَلِكَ قَوْلُهُ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ چون بشکم ایشان رسد
احشا و امعا را بریان کند چنانکه کفت وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ چون این آیه آمد مشرکان
کفتند که این ضریع اشتران ما بخورند و فربه شوند خدای تعالی این آیه فرستاد لا یسمن و لا یغنی من جوع
فربه نکند و کرسنگی را کفایت نکند و آنچه ایشان کفتند دروغ کفتند که ضریع را هیچ حیوانی نخورد **وُجُوهٌ
يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ لِسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيَةً فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ فِيهَا سُرُرٌ
مَرْفُوعَةٌ وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ وَزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ** چون ذکر اهل دوزخ
کرد و عذاب ایشان ذکر اهل بهشت کرد و ثواب ایشان کفت در آن روز روبها باشد با نعمت و تازکی
و بهجت در زیبائی در انواع نعیم بهشت خشنود و شادان بسعی و عملی که در دنیا کرده باشد چون آن
همه کرامتها و نعمتها بینند در بهشتی عالی درجات و قصور و کوشکها و منازل او بلند پایه و بزرک
مقدار در بهشت هیچ لغو و سخن ناهنجار نشنوند برای آنکه سخن اهل بهشت همه حکمت و تسبیح و تمجید باشد
ثنا و حمد خدای باشد در آنجا چشمه باشد یعنی چشمهای روان از هر جانبی و در هر بهشتی از وی از شیر و
یکی از انکبین و یکی از ... در آنجا تختها باشد برداشته و بلند کرده اند تا مومن بر آنجا نشسته از جمیع ممالک
خود نظر میکرد و بهمه میکرد و کوزه ها باشد بی خرطوم و جرعه بر کنار چشمها نهاده هر که که مومن خواهد
نزدیک خود یابد و بالشها باشد در پهلوی یکدیکر نهاده تا بر هر کدام که خواهد نشیند و فرشها باز
کذارده و زیلوها باشد کسترانیده و پهن کسترده هر جای افکنده تا هر کجا که باشد جای نشستن باشد
**أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ وَ
إِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ
إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ثُمَّ
إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ** خدای تعالی وصف بهشت کرد و تختهای بهشت و رفعت و بلندی آن
یاد کرد رسول خدای کفت در بهشت سریرها باشد بغایت بلند درازی آن مقدار صد ساله راه باشد
و کفره و مشرکان این را بدروغ داشتند و کفتند که اهل بهشت چکونه بر این تختها روند کفت سر
فرود آرد تا مومنان پای بر وی نهند ایشان را این عجب آمد خدای تعالی این آیه فرستاد که این چه عجبست
همی نمی نکرند و نمی بینند اشتر را که چکونه آفریده ایم با بلای تمام داده چنانکه بر وی نشستن و بار بر نهادن

بودی در حالی که قایم باشد بغایت متعذر است و ممکن نیست خدای تعالی وی را رام کرده است تا سر فرو آرد و تمکین کند تا بر نشینند و بار بروی نهند و نیز وی نظر نمی کند نظر اعتبار تا بدانند که خدای وی را چگونه عجیب آفریده است و خلقت وی قوی کرده است با این قوت و صلابت که وی راست منقاد کودکی خورد شود تا چنانکه خواهد وی را بکردانند و اگر زمام وی در شاخی آویزند با آن بند و فراتر نشود در بعضی تفسیرها آمده است که یک روز موشی آمد و مهار اشتری بگرفت و می برد و اشتر را از پی وی برفت تا موش بسوراخ فرو شد اشتر هم آنجا بایستاد چون مردم بران واقف شدند گفتند سبحان الله آن خدای که جانوری باین عظیمی را مسخر چنین جانوری ضعیف کرده است مقاتل گفت تخصیص اشتر از بهر آن کرد که عرب از اشتر بزرگتر جوانی ندیده بودند و سر و کار ایشان همیشه با اشتر باشد و نفیس ترین و عزیزترین مالی عرب را اشتر باشد و نیز در آسمان نگاه نمیکنند که چگونه برده است آنرا بی عمادی و ستونی و بکوهها نمی نگرند که چگونه بر پای کرده اند راسخ و ثابت و زمین را چگونه بگسترانیده اند چنانکه فرشها بگسترانند تا نظر کردن ایشان درین مخلوقات ایشان را بخالق و صانعی رساند عالم و قادر تا بدانند که آنکس که برین جمله قادر است بر بعث و حشر و نشر قادر باشد پس یاد ده ایشان را این چیزها تا در ان نظر کنند که کار تو تذکیر و تنبیه کردن است ایشان را اگر ایمان نیارند تو بر ایشان مسلط نیستی که ایشان را بقهر و جبر بر نظر کردن و ایمان آوردن داری ولیکن آنکس که برگشت و کفر آورد خدای وی را عذاب کند عذابی بزرگتر یعنی دوزخ که آن از عذاب دنیا بزرگتر است و عذاب دنیا ایشان را قحط بود و تنگی و مسکینی و کشتن و اسیر کردن بود بدستی و حقیقت که باز گشتن ایشان با ماست و حساب ایشان بر ماست روز قیامت مال ایشان را جزا دهیم سورة والفجر مکی است سی آیت است رسول خدای گفت هر که این سوره بخواند در ایام عشر ذی الحجه خدای تعالی وی را بیامرزد و هر که در دیگر روزها برخواند وی را نوری بود در روز قیامت صادق علیه السلم گفت که این سوره بخوانید در فرایض و نوافل که این سوره حسین بن علی است هر که این سوره بخواند با وی باشد در بهشت نعیم بعون الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم

وَالْفَجْرِ وَلَيَالٍ عَشْرٍ وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ

نصف الجزء

نعیم تعالی قسم یاد کرده است و سوگند خورده است بفجر و فجر سپیدی است مانند عمودی که در افق پدید آید و این پیش از صبح باشد بامداد و بنا بر قول عبد الله عباس گفت بفجر جمله روز را خواست چنانکه ذکر کرده است و مراد جمله شب است ضحاک گفت مراد صبح ذو الحجه است یعنی ولیال عشر و این شبهای ده ذو الحجه است حق سبحانه و تعالی برای شرف این ایام را که در و حج واقع میشود و ایام حجست بوی سوگند خورد انس مالک روایت کرد از رسول علیه السلم که وی گفت هیچ ایام نیست که خدای تعالی دوست تر دارد که

بنده درو عمل صالح کند فاضلتر از این ایام روزه هر روزی از وی برابرست بروزه یکسال و قیام هر شبی از وی بقیام شب قدر رسول خدای را گفتند که جوانی است که درین ایام پیوسته روزه میدارد وی را گفت چه شنیدی در فضل این ایام گفت در اعمال حج باشد من نیز خواستم که تا در موافقت ایشان درین ده در عبادتی باشم گفت بشارت باد ترا که هر که درین ده روزه دارد چنان باشد که صد بنده آزاد کرده باشد و صد اشتر قربان کرده و صد اسب در راه خدای بر غازیان وقف کرده چون روز ترویه باشد و هنگام لشکر روزه دارد چنان باشد که هزار بنده آزاد کرده باشد و هزار اشتر قربان کرده و هزار اسب در راه خدای وقف کرده بر مجاهدان و دو ساله روزه پیوسته بنویسند و روز یکساله از پیش و یکساله از پس این هر که درین ده صدقه دهد چنان باشد که بجمله زر داده باشد و هر که بعیادت بیماری شود چنان باشد که پیغمبری را عیادت کرده باشد و هر که از پس جنازه فرا شود چنان باشد که از پس جنازه شهیدی فرا شده باشد و هر که مومنی را مهمانی کند چنان باشد که رسول خدای را مهمانی کرده باشد در خبر است که در روز اول مولد ابرهیم پیغمبر بوده است و درین روز وی را خلیل خواند و درین روز توبه آدم قبول کرد و درین روز رسول علیه السلم فاطمه را بعلی داد و بروایتی دیگر ششم این ماه بود و درین روز بود که رسول عم سوره برات با ابو بکر داد تا بر مشرکان خواند بمکه و عهد ایشان بینداخت بعد از آن جبریل آمد و گفت خدای تعالی میگوید لَا يُؤَدِّيهَا عَنْكَ إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ این سوره را ادا نکند مگر تو یا مردی که هم از تو باشد رسول عم علی ابن ابی طالب را بفرستاد روز سیم و برابو بکر در یافت و سوره از وی بستد و وی را مخیر کرد در آمدن و باز گشتن وی باز گردید علی ابن ابو طالب برفت روز عرفه سوره بر ایشان خواند و عهد ایشان بینداخت درین ایام بود که خدای تعالی بنا خانه کعبه فرمود و ابرهیم بنا کرد وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ و هم درین ایام فرمود که فرزند قربان کن و هم درین ایام فدا آمد از بهر اسمعیل وَفَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ و این ایام وعده موسی تمام کرد ایند وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ و بحق شفع و وتر شفع خلقانند لقوله تعالی وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا و وتر خدای است که وی را همباز و همتا نیست قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ صفات وی است جابر ابن عبد الله انصاری از رسول روایت کرد که فجر صبح ذو الحجه است ولیال عشر ده اوست و شفع روز عید است و وتر روز عرفه است عبد الله عباس گفت شفع نماز بامداد است و وتر نماز شام مروان غفاری گفت عبد الله زبیر را دیدم بزمین مکه که میگفت یا معشر الحجاج انداه در فرد بیت آمده اید با ضعف وقت و شبها بخفتند و روزها پاس نباید که بنادانی حج خود باطل کرد اینند بنظری که بکرید یا چیزی که بگوید یا چیزی که بگیرید یا گامی که بنهید یا اهل مکه فراخ دارید بر حجاج آنچه خدای بر شما فراخ کرده

چون مسلمانان درین ایام

یاد کنید ایشان را آیا بخواران شما را دی خواهند که ایشان نوقند خدای اند و ایشان را بر شما خواست مرد
برای خواست از جانب ذمزم گفت بگو تا لیالی عشر کدامست وشفع و وتر چیست گفت لیالی عشر
دهه ذوالحجه است وشفع و وتر قوله تعالی فمن تعجل فی یومین فلا اثم علیه یعنی در نفر اول ومن
تاخر فلا اثم علیه یعنی در نفر آخر گفت بگو تا یوم الحج الاکبر کدامست گفت روز عید نحر است واز
ابهم روایتست که شفع روز ترویه است یعنی هشتم ذوالحجه و وتر روز عرفاتست و بحق شب چون
برود یا بر ود روی مجاهد گفت که شب مزدلفه است انگه گفت هل فی ذلک هیچ هست درین چیزها که
ذکر کرده شد سوگند خوردنی خداوند عقل را این سوگند عظیم داند حق سبحانه و تعالی سوگند خورده
است بحق صبح بوداوداز ماه ذی الحجه و بحق ایام دهه وی و بحق شب دون هشتم از وی و روز نهم
که عرفات که ما این کافران و مشرکان را عذاب کنیم چنانکه کافران پیشین را عذاب کردیم
و هلاک کردیم أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي
الْبِلَادِ انگه بیان حال آن کافران کرد گفت ندانی که خدای چگونه کرد بعاد که قوم هود بودند و ایشان را
ارم خواندندی بنام جد ایشان که عاد بن عوص بود و عوص پسر ارم و ارم پسر سام بن نوح خداوند ستونها
بودند و خانهای ایشان بر ستونها بودی یعنی خیمه نشین و گفته اند که استخوانهای تن ایشان هر یکی چند
ستونی بودی و درازی بالای هر یکی چهارصد گز بودی رسول خدای گفت از قوم عاد مردان بودندی
که چون ایشان را با قومی خصومت بودی قوت و صلابت ایشان چنان بودی که یکی بیامدی و سنگی از کوه
بکندی بطول و عرض آن قبیله بیاوردی و بسر ایشان فرو گذاشتی و هلاک کردی ایشان را و گفته اند
که ارم شهر ایشان بود و برای آن ذات العماد خواند که بناهای ایشان بر ستونهای محکم بودی وهب
منبه گفت که عبدالله بن قلابه گفت مرا شتری گم شد بطلب او بیرون شدم در بیابان عدن آنگاه
در میان آن بیابان حصنی دیدم در میان آن حصن شهری بر اطراف آن حصن کوشکهای بلند بنا کرده گفت
فرا رفتم که آنجا کسی باشد تا احوال اشتر بپرسم بدر آن حصن نشستم هیچکس را ندیدم و هیچ حس و
حرکتی نشنیدم اسب را بستم و شمشیر حمایل کردم دروازه حصن در رفتم و بنا دیدم بنایت بلند و محکم
و دو در بر وی آویخته از زر سرخ مرصع بانواع جواهر گفت مدهوش بماندم در آن نگرستم شهرستانی
دیدم که کس مثل آن ندیده باشد و در وی کوشکها معلق برداشته بر ستونهای زبرجد و یاقوت و درهای
جمله از زر و سیم مرصع بانواع جواهر و در میان آن کوشکها بجای خاک مشک و زعفران ریخته بودند
و بجای نبات زمین انواع جواهر از در و یاقوت و زبرجد و در میان سراها و بوستانها ساخته و انواع درختان
میوه نشانده و میوه رسیده و جویهای آب ساخته از زر و سیم و بجای ریگ مروارید و یاقوت و زبرجد
در قعر جویها ریخته و آن از زیر آب پیدا بود من گفتم مانند این در دنیا هیچ جای نیست الا آن

حکایت شداد بن عاد

یعنی همچنان ستون بودند

بهشت نیست که خدای ما را وعده داده است از آن یاقوت و مشک و عنبر و جواهر که بر زمین ریخته بود چیزی
برگرفتم و خواستم تا جوهری از آن درها برکنم نتوانستم برگشتم و با ین آمدم و با مردمان حکایت
کردم گفته شد نشان آن کو من آن جواهر که آورده بودم اظهار کردم و بعضی بفروختم این حدیث بمعاویه
رسید کس فرستاد و مرا بخواند و در خلوت از من پرسید من چنانکه دیده بودم بگفتم وی را باور نیامد
کس فرستاد و کعب الاحبار را بخواند از وی پرسید که ای کعب شهری هست از زر و سیم و یاقوت و
انواع جواهر بدین شکل گفت هست و من ترا خبر دهم از آن و آنکس که آن را ساخت آن را شداد عاد بنا
کرد و ذکر آن در قرآنست فی قوله إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ معاویه گفت
ما را از این خبر ده گفت بدانکه عاد اولی قوم هود نبودند اما قوم هود از فرزندان عاد اولی بودند
و عاد اولی را دو پسر بود یکی را نام شدید بود و دیگری را شداد چون عاد هلاک شد ایشان
بپادشاهی بنشستند شهرها بگشادند مردم را قهر کردند چون شدید بمرد پادشاهی بشداد آمد پادشاهان
روی زمین همه مطیع وی گشتند وی پیوسته کتابها خواندی هر کجا که ذکر بهشت بودی بخواندی و
بدان واقف گشتی آنگاه وی را آرزو خواست که در دنیا بهشتی کند صد مرد قهرمان را بخواند با هر قهرمانی هزار
استاد و مرد و در اقصای عالم نامها نوشت و خبر داد که من چنین و چنین بنائی بسازم هر کس آن مقدار
که در خزانه اوست از جواهر باید که برادهد از جوانب زر و جواهر بوی آوردند آن قهرمانان برفتند جای
ساده راست و خوش هوا اختیار کردند کاریزها بگشادند و بوستانها بساختند و بناها از زر مرصع بجواهر
بکردند مدت سیصد سال درین کار شد چون تمام کردند پیش شداد آمدند و در آن وقت وی را
نهصد سال بود وی را گفتند آنچه فرمودی تمام کردیم گفت بروید بر آن حصنی بسازید و گرد
بر گرد آن کوشکها چنان کردند چون تمام شد وزیران را فرمود و وی را هزار وزیر بود برای هر وزیری
کوشکی فرموده بود بهر وزیری کوشکی هزار رخانه الحکم فرمود تا برگ و ساز آن کنند تا با آنجا انتقال
کند چون ساز کرده شد برخاست با جمله لشکر و روی بدان نهاد چون نزدیک آن رسید حق خدای
تعالی از آسمان صیحه یعنی آوازی فرستاد که هم بر جای بمردند و هیچ کس از ایشان در آنجا نرفت و درین
روزگار مردی از مسلمانان در آنجا رود مردی کوتاه باشد سرخ روی سرخ موی خالی بر ابرو دارد و خالی
بر گردن بطلب اشتر در بیابان بیگردد بدان جایگاه افتد و در آنجا رود و مرد حاضر بود باز نگریست وی را
بدید گفت هَذَا وَاللهِ الرَّجُلُ بخدای که آن مرد اینست دعبل شیبانی گفت که چون شداد عاد هلاک
شد و آن کسها وی بودند بصیحه هلاک شدند وی را پسری بود بحضرموت نام او مرثد بن شداد او را بر ملک
خلیفه کرده بود پدر را بر گرفت و با حضرموت آورد و وی را بصبر و کافور بیندود و در
غاری برد و بر تختی خوابانید از زر هفتاد حله منسوج بر وی نهاد بیفکند و لوحی زر از زیر

بالین وی بنهاد و این بیتها بروی نقش کرد اغترّ بی أیّها المغرور أبو الملید أنا شدّاد بن عاد صاحب الحصن العمید
دان أهل الأرض لی من خوف وعید وعیده وملکت الشرق والغرب بسلطان شدید **وثمود الذین جابوا الصخر**
بالواد وفرعون ذی الأوتاد الذین طغوا فی البلاد فأکثروا فیها الفساد فصبّ
علیهم ربّک سوط عذاب إنّ ربّک لبالمرصاد ندیدی و ندانستی و خبر آن بتو نرسید
که خدای با ثمود چه کرد آن کسانی بودند ثمود که در مقامی که ایشان را بود و آن را وادی القری گفتندی سنگها را
میبریدند و خانها را در سنگ میکندند چنانکه خدای تعالی از آن خبر داد وتنحتون من الجبال بیوتا
آمنین اهل سیر گفته اند اول کسی که سنگ تراشید واز و خانه کرد و ساع و اساس کرد از رخام و جزان
ثمود بود به هفصد هزار خانه در سنگ کندند خدای تعالی صالح را بایشان فرستاد متابعت وی نکردند
ایشان را عذابی فرستاد و همه را هلاک کرد و دیگر ندانی ای محمد که خدای با فرعون چه کرد یعنی بیدانی
ترا خبر داده ایم از عذاب و هلاکت وی این فرعون که وی را ذی الاوتاد گفتندی و از برای آن وی را
ذی الاوتاد گفتندی که وی با لشکری بسیار بود بهر جا که فرو آمدندی خیمه و خیم و طناب در طناب
کشیدندی و خیمه را بمیخ ثابت توان کرد و از برای آن گفتند که چون کسی را عذاب کردی وی را چهار
میخ کردی چنانکه در خبر آمده است که فرعون را خازنی بود نام وی خربیل مومن بود و ایمان خود پنهان
میداشت و او آن مرد است که خدای تعالی گفت وجاء رجل مؤمن من آل فرعون یکتم إیمانه و زن
وی نیز مؤمنه بود و ماشطه دختر فرعون بود روزی دختر فرعون را سر شانه میکرد از دستش
بیفتاد گفت کور باد آنکس که بخدای کافر باشد دختر گفت ترا خدای هست جز از پدر من گفت ای و
الله خدای من و خدای پدر تو و خدای آسمان و زمین آفریدگار عالم و عالمیان است و او یکی است بی همتا
وانباز دختر از آنجا برفت و پدر را خبر داد فرعون وی را بخواند گفت چه گفتی آنچه گفته بود باز گفت
فرعون گفت این که میگویی باز گرد و کافر شو و اگر نه ترا عذابی کنم که جهانیان از آن باز گویند
گفت کافر نشوم هر چه خواهی میکن فرعون بفرمود تا وی را چهار میخ کردند و مار و کژدم بروی گماشت
و وی را دو کودک بود بیاوردند و گفتند از این دین باز گرد گفت باز نگردم کودک مهترین را پیاوردند
و در پیش وی بزاری بکشتند و کهترین را بر سینه مادرش نهادند تا بکشند آن کودک شیرخواره گفت
ای مادر مردانه باش بر دین خدای و بر او صبر کن که عنقریب با رحمت خدای شویم و این بحق تمانند
و ثواب خدای و اثر سد فرعون چون سخن کودک بشنید بفرمود تا وی را بکشتند انگه مادرش را بکشتند
و آن کودک از آن چهار کودک بود که در طفلی سخن گفتند انگه فرعون کس بطلب شوهرش فرستاد خربیل
از وی بگریخت و در بعضی کوهها پنهان شد فرعون کس بطلب شوهرش فرستاد خربیل و وی فرستاد از ایشان
دو کس بوی رسیدند وی را دیدند در نماز ایستاده و سه صف از سباع کرده و صف زده ایشان چون

چنان دیدند باز گشتند خربیل چون ایشان را بدید گفت بار خدایا صد سال است که ایمان پنهان
میدارم و این هر دو که امروز بر من مطلع شدند ایشان هر کس که این حال پوشیده دارد او را
توفیق و هدایت ده و مرادهای دنیاوی وی حاصل کن و انکس که اظهار کند وی را هلاک کردان
و بد و زخش رسان یکی در راه اندیشه کرد که این سباع چگونه محافظت وی میکردند وی را
لطف شد ایمان آورد و آن دیگر برفت و فرعون را خبر داد از آنچه دید فرعون گفت این چه میگوئی
گواه داری گفت آری فلان کس که همراه من بود گواهی دهد وی را بیاورد گفت چه میگوئی گفت من از این
هیچ خبر ندارم فرعون بفرمود تا این غماز را بر دار کردند و آن را که خبر نداد عطا دادند و بنواختند آسیه
بنت مزاحم زن فرعون مؤمنه بود ایمان پنهان میداشت فرعون را ملامت کرد و گفت زنی بی
گناه که مدتها خدمت ما کرده بکشتی فرعون گفت همانا تو نیز دیوانه شده گفت دیوانه نشدم و لیکن
خدای تو و خدای من و خدای همه جهانیان است که آسمان و زمین و کوه و دریا آفرید فرعون
بروی خشم گرفت و از پیش خود براند و مادر و پدر وی را بخواند و گفت همان نوع که
که ماشطه را گرفته بود وی را گرفته است و مادر و پدر وی را ملامت کردند گفتند ترا چه
رسید گفت چنین و سلامت مرا از کفر فرعون دل بگرفت و مرا پیش از این طاقت نیست گفتند
مگوی ای فرزند که شوهر تو خدای آسمان و زمین گفت اگر چنین است که شما میگوئید بگویند وی را
تا برای من تاجی کند و آفتاب بر مقدمه آن نهد و ماه بر مؤخر و ستارگان گرد بر گرد وی
گفتند وی این نتواند کرد گفت خدا و آفرید کار کسی باشد که قادر باشد و این جمله مسخر امر وی
باشد فرعون بفرمود تا وی را چهار میخ کردند عند آن گفت رب ابن لی عندک بیتا فی الجنة ونجنی
من فرعون وعمله ونجنی من القوم الظالمین یعنی این نوع عذاب که وی بدعت نهاده است
ونجنی من القوم الظالمین یعنی قوم فرعون خدای تعالی درها آسمان بگشاد و جای آسیه در
بهشت بوی نمود تا آن عذاب بروی آسان شد و جان او ببهشت رسانید الذین طغوا فی
البلاد یعنی عاد و ثمود و فرعون آن کسانی بودند که در شهرها و دیهها طغیان کردند
و پای از حد خود بیرون نهادند تا لاجرم بسبب طغیان مستوجب و مستحق عذاب گشتند
پس بریخت خدای تعالی برایشان عذاب را چون سوط آلت ضرب و عذاب است آن را استعارت کرد و
اشارت فرمود بانکه آنچه بایشان رسید از عذاب دنیا بنسبه با عذاب آخرت چون عذاب تازیانه
بیش نیست قتاده گفت سوط نوعی از عذاب و هر روز ایشان را عذاب از نوعی دیگر باشد انکه گفت
آری گوئید آنچه میخواهید خدای تو ای محمد بر راه ایشان کمینگاه است بروی خواهد بود و باز گشت
همه باوی هیچکس از وی فایت نشود و هیچ چیز بروی پوشیده نشود عبد الله عباس گفت بر جسر دوزخ هفت

جایگاه مردم را بدارند و بپرسند اول بپرسند از شهادة أن لا إله إلا الله اگر از عهدهٔ این بیرون آید
رها کنند تا بدوم رسد و اگر نه بدوزخش اندازند چون بدوم رسد از نمازش چون بسوم رسد از زکوتش
در چهارم از روزه در پنجم از حجش در ششم از عمره چون بهفتم رسد از مظالمش پرسند اگر از همه
بیرون آید و الا مطالبه کنند او را بان و از عوض وی بگیرند و بخصمان وی دهند چون از این همه فارغ
گشت وی را به بهشت برند فَأَمَّا الْإِنسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ
وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ كَلَّا بَل لَّا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ وَ
لَا تَحَاضُّونَ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلًا لَّمًّا وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا
جَمًّا حق سبحانه و تعالی نگاهبان جمله خلق است و بر راه ایشانست و مرجع همه باوست جائی که
ایشانرا هیچ گریزی و محیصی نباشد از وی ایشانرا جز طاعت نیخواهد و طاعت میخواهد و آن می فرماید
و از معاصی منع میکند و ایشانرا بر کار آخرت تحریص میکند ایشان خود روی بدنیا آورده اند چون اگر
آدمی را خدای وی ابتلا کند و بیازماید بر سانیدن نعمت بوی و وی را گرامی گرداند و نعمت دهد گوید
که خدای مرا گرامی گردانید و اگر وی را امتحان کند بانکه روزی بروی تنگ کرد اند گوید که خدای من مرا خوار
گردانید کلا نه چنانست که وی میگوید و می پندارد نعمت دادن خدا آدمی را اکرام وی نیست و تنگ کردن
روزی بروی اهانت و خواری وی نیست بلکه این هر دو ابتلا و امتحان وی است اول بنعمت تا شکر نعمت
میکند یا کفران می آرد دوم از برای آن تا بر فقر صبر میکند یا جزع و اشکیبائی مینماید چنانکه گفت
وَنَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً توانگری از برای کرامت نیست و درویشی از برای اهانت نیست بر موجب
حکمت و مقتضی مصلحت است از اکه مصلحت باشد توانگری دهد و آنرا که مصلحت داند درویشی این هم
نمایکند آنچه بدان مستحق اهانت میشوید خدای تعالی شما را مال داد تا بر درویشان و یتیمان مواسات
کنید یتیمان را گرامی نمیدارید و بطعمه و خرقه مدد کار ایشان نمی شوید و یکدیگر را بر طعام دادن مسکین و
درویش نمی انگیزید و وصیت نمیکنید و میراث را میخورید خوردنی که جامع است حلال و حرام را نصیب
خویش با نصیب دیگری ضم میکنید و میخورید و باک نمیدارید حق زنان و کودکان از میراث باز میگیرید
و مال را دوست میدارید دوستی بسیار یعنی بغایت میکنید و از این باز ایستید که با آنچه میکنید محنت
بسیار میکشید و حسرت بسیار خورید در وقتی که حسرت و پشیمانی سود ندارد كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ
دَكًّا دَكًّا وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ
الْإِنسَانُ وَأَنَّىٰ لَهُ الذِّكْرَىٰ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي فَيَوْمَئِذٍ لَّا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ
أَحَدٌ وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ این حسرت و ندامت کی باشد در وقتی و زمانی باشد که زمین را بکوبند
کوفتنی پس از کوفتنی و خرد و مرد کرده اند چنانکه کوهها و پشتها همه خاک کرده و در هوا متلاشی شود

نیز

زمینی باشد هموار چون قاع صفصف و حکم خدای تو در آید آثار سیاست الهی ظاهر کرده و فرشتگان
آیند صف در صف شده فرشتگان همهٔ هر آسمانی در صفی جدا گانه بایستند آیات قهر و سلطنت حق پدیدار
آید و دوزخ را از پس پردهٔ حجاب بیرون آرند و بعرصات قیامت حاضر گردانند در آن وقت و در آن
روز حال خود را و آنچه کرده و گفته باشد در دنیا یاد آرند و بر کردار خود پشیمانی خورند وَأَنَّىٰ لَهُ الذِّكْرَىٰ
و از کجا باشد او را آن روز منفعتی و سودی از اندیشه و یاد کرد وی ابو سعید خدری گفت چون این آیه
آمد رنگ از روی رسول برفت و بغایت متغیر گردید از صحابه کس را زهرهٔ آن بود که رسول را از آن
حالت پرسد نزدیک امیر المومنین آمدند و گفتند یا ابا الحسن رسول را از آن حالت پرسد نزدیک امیر المومنین
آمدند و گفتند یا ابا الحسن رسول را کاری افتاده است که از آن تنگدل شده و متغیر اللون
گشته است و ما را انبساط آن نیست که سؤال کنیم یا وی پرسیم تا چه افتاده است امیر المومنین پیامبر رسول
علیه السلام گشت بود از پس رسول در آمد و رسول را در بر گرفت و بوسه بر میان دو کتف وی داد گفت
تن و جانم فدای تو باد ای رسول خدا چرا متغیر شده و چه افتاده است که از آن دلتنگی گفت جبرئیل
آمد و آیتی آورد بغایت ترسناک آنکه این آیه بر خواند كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا تا آخر امیر
المومنین گفت دوزخ را چگونه آرند گفت دوزخ را هفتاد هزار فرشته بهفتاد هزار زمام بعرصات
قیامت آرند و بروایتی دیگر جرهٔ از جراتند و دوزخ را بهفتاد هزار زمام بعرصات آرند آنکه بانگ شرار
وی بدر آید که اگر آن فرشتگان دفع نکنند جمله اهل جمع بسوزند آنکه از خازنان مرا گویند یا رسول
الله ترا بشارت باد که خدای تعالی گوشت و پوست تو بر آتش حرام کرده است عند آن حال هر کسی
گوید نفسی نفسی بگر رسول خدا که گوید أُمَّتِي أُمَّتِي يَقُولُ يَا لَيْتَنِي این کافر عاصی گوید ای
کاشکی من فرا پیش داشتمی در دنیا و زندگانی برای این زندگانی برای این زندگانی که زندگانی آخرت
است چیزی که مرا امروز دستگیر بودی پس آن روز هیچکس را عذاب نکند چون عذاب وی و
هیچکس را بند نکند چون بند وی عذاب وی از عذاب جمله اهل دوزخ سخت تر و بیشتر باشد و بر
قراءة دیگر معنی اینست که هیچ یکی از زبانیهٔ دوزخ عذاب نکند دیگری را آن عذاب که
وی را کنند و گفته اند این آدمی مردی معین است برای آنکه لام تعریف عهد است نه تعریف جنس بعضی
از مفسران گفته اند آیه در خلف الجمحی است يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً
مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي خدای تعالی با مومن خطاب کرد کرامت وی را چنانکه
با موسی سخن گفت بی زبان فرشته خطاب کرد و گفت ای نفس آرمیده و ساکن گشته با حق چنانکه هیچ شبهه
راه بوی راه نبوده است و وعدهٔ خدای حق دانسته و آنرا تصدیق کرده و باز گرد با خدای خویش یعنی
با آنچه وعده داده است از ثواب راضی از خدا و خشنود از کرامتها و ثواب طاعتهای پسندیده و محمود

نزدیک خدای تو از خدای راضی و خدا از تو راضی این خطاب وی را در وقت نزع و جان سپردن
باشد و چون بقیامت رسد وی را گویند فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي عبد الله عمر روایت کرد
که چون بنده مؤمن را وفات رسد خدای تعالی دو فرشته را بفرستد تا تحفه وی از بهشت بیارند و گویند
ای نفس آرمیده و مطمئنه بیرون آی با روح و ریحان شو و بخدای از تو راضی بیرون آید و بوی از وی رسد
که خوشتر از بوی مشک فرشتگان آسمان گویند نفس بنده مؤمن می آورند که بوی خوش میرسد درهای
آسمان بروی ایشان بگشایند فرشتگان بروی صلوات میدهند چون بعرش خدا برند فرشتگان که قابض
روح او باشند خدا را سجده کنند گویند بار خدایا بنده موحد تست تا پرسیده است باتو نیاز کرد فرمان
آنکه حق تعالی میکائیل را گوید این نفس را بنزدیک نفسهای مؤمنان برند و بفرماید تا در اراضی و فراخی گور
وی هفتاد گز در هفتاد گز کنند و از روح و ریحان بهشت در گور وی افکنند و شکل او در گور چنان باشد
که عروس در خوابگاه خود کس او را بیدار نکند الا بهمراه و از خواب برخیزد بمانند کسی که خواب تمام کرده
باشد و چون کافران و عاصیان از امرک بنزدیک آید خدای تعالی دو فرشته را بفرستد با پارچه پر درشت و
گنده کاز آن گنده تر نباشد بیایند و گویند ای نفس خبیثه بیرون آی با دوزخ و عذاب الیم و خدای خشمناک
سعید جبیر گفت عبد الله عباس بطایف فرمان یافت مرغی بیامد که بر شکل وی کس ندیده بود در نعش
وی رفت و بیرون نیامد چون وی را دفن کردند بر سر گور وی آوازی شنیدند از هاتفی که این آیه خواند
يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ بعضی دیگر گفتند که این خطاب در وقت بعث باشد نفس مؤمن را
در وقت آنکه جانها را با قالب فرستد جان مؤمن را گویند که ای جان آرمیده بازگرد بنزدیک صاحب خود
یعنی با بدن خود رو و در رضوی در تن بنده از بندگان من آن بندگانی که بنده من اند و شرایط بندگی بجای
می آوردند پس آنگاه در بهشت رو ضحاک بر جان گفت این آیه در حق عبد المطلب آمد روز احد که روح وی
در روضهای بهشت مکرم و مشرف بنزدیک خدا تا روز قیامت و گفتند در حق خبیب بن عدی آمد آنکه
که اهل مکه وی را بیاویختند و روی او بمدینه کردند گفت بار خدایا اگر مرا نزدیک تو چیزی هست
روی من با قبله کردان خدای تعالی روی وی با قبله کرداند بی آنکه دست کسی بوی رسد اگر چه آیه
خاص است حکم وی عام باشد کسانی را که باین صفت باشند از مؤمنان سورة البلد مکی است
بیست آیه است رسول خدا گفت هر که این سوره بخواند خدای تعالی وی را از خشم خود ایمن کرداند

بسم الله الرحمن الرحیم

لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ
فِي كَبَدٍ أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ
أَحَدٌ قدیم تعالی میگوید که همی سوگند نخورم باین شهر یعنی نخورم و هر آینه سوگند باین شهر مکه آ

نصف الحزب

یغم

لااقسم

تعظیم و تبجیل وی را از شهرهای دیگر و چگونه سوگند نخورم باین شهر و حال آنست که تو نازلی و مقیم
این شهری و مولد تو در اینجا بود و حرم پدر تو بود ابرهیم و منشاء پدرت اسمعیل با چنین شرفی که
وی راست لا برآنست که بوی سوگند خورند معنی دیگر آنست که هر آینه سوگند خورم باین شهر و تو حلالی
یعنی بر تو حلالست آنچه کسی دیگر را حلال نبوده است و نباشد و این آن یک ساعت بود که خدای تعالی مکه
را حلال کرد که در آنجا کافران را بکشد و این که روز فتح مکه در آن ساعت ابن اخطل را بکشتند و وی دست
در استار کعبه زده بود و مقیس بن صبابه را و جماعتی دیگر را آنکه رسول ع گفت إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مَكَّةَ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضَ خدای تعالی مکه را حرام کرد آن روز که آسمان و زمین آفرید و او حرام باشد تا روز قیامت پیش از من
کسی را حلال نباشد و مرا نیز مگر یک ساعت که حلال بود درختان وی نشاید بریدن و صید وی نشاید
رمانیدن و آنچه در وی افکند بر نشاید گرفتن مگر کسی که تعریف خواهد کرد و سوگند بخورم بپدر و آنچه
از وی و فرزندانش و خاص فرزند وی محمد رسول الله بحرمت این شهر و شرف ایشان که ما آدمی را در شده
و تحقیق و مشقات و مکابده آفریدیم اول در مضیق رحم بود آنکه در بند قماط بود آنکه در بند مکتب و
معلم آنکه در بند تکلیف آنکه در بند انواع مصائب و شدائد آنکه در اندوه و تحیر مرگ آنکه اهوالی که در
آخرت باشد و معنی دیگر آنست که بچنین سوگند که آدمی پنداره که ما وی را در مکابده و مخاصمه آفریدیم
و ان مکابده وی آنست که مثل تو ای محمد باعظم حرمت تو و شرف تو و حلال است تو حلال میدارند
ایذاء تو و قتل و اخراج تو از این شهر چنانکه صید را در غیر حرم حلال میدارند تا از بهر جزای فعل ایشان را
آنچه هرگز حلال نبود و نباشد از کشتن ایشان ما ترا حلال کردیم مقاتل گفت کبد شدت و قوة است
و مراد بانسان مردی است که وی را ابن الاشد بن کلده گفتندی قوة وی چنان بود که پای بر ادیم عکاظی نهادی
و ده مرد کشیدندی از زیر پای وی بیرون نیامدی و پاره پاره شدی و مقدار مقدم وی از آن پوست
در زیر پای وی بماندی برین وجه مراد آنکه گفت همی پندارد وی که کس بروی قادر نباشد و هرگز
کسی بروی غالب نکردد این مرد باشد برین وجه اقل مردی است از جمله صنادید قریش که با رسول خدا
خصومت کردی و مکابره بودی و بعزت خود و شرف قوم خویش مغرور بودی خدای تعالی میفرمود که
وی پنداره که هیچ کس قادر نباشد بر آنکه از وی انتقام کشد و مکافات بدی وی کند وی میگوید
که من هلاک کردم در خصومت محمد مالی بسیار را و در مکارم و معالی گفتند که این مرد ولید مغیره بود
خدا گفت همی پندارد وی که هیچ کس وی را ندید که این مال نفقه میکرد یعنی ما دیدیم و دانستیم
که مطلوب بنفقه کردن از مال حاصل نکرده مقاتل گفت آیه در حارث بن عامر آمد و او بظاهر
در مسلمانان آمده بود رسول وی را از زکاة فرمود و هر وقت که گناهی کردی از رسول پرسیدی رسول
وی را بکفارة فرمودی وی گفت مال من در کفارات و نفقات کرده است دروغ میگوید یعنی

خدای ببیند و بداند و روز قیامت از وی مطالبت کند چنانکه عبدالله عباس روایت کرد
از رسول خدا که وی گفت روز قیامت هیچ بنده را دست‌ها نکند که قدم از قدم بر گیرد تا از عهده چهار
چیز بیرون نیاید از عمر تا بچه برده و از مال که از کجا کسب کرد و در چه نفقه کرد و از علم که بران چگونه
کار کرد و از دوستی ما اهل البیت **أَلَمْ نَجْعَل لَّهُ عَيْنَيْنِ وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ**
فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ فَكُّ رَقَبَةٍ أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ يَتِيمًا
ذَا مَقْرَبَةٍ أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ حق تعالی آدمی را نعمت خود یاد میدهد تا در شکر وی کوشد میگوید
نه ما او را دو چشم بنادادیم تا بآن چشم آنچه دیدنی است ببیند و از آن تمتع یابد و اعتبار گیرد نه
ما وی را زبانی گویا دادیم تا بزبان آنچه در دل دارد عبارت کند و بگوید و بسبب نطق بمقصود و مطلوب
خود رسد و شکر نعمتهای ما گوید نه ما وی را دو لب یا قوت دادیم تا در نطق و اکل و شرب از هر دو استعانت
کند و ایشان یاوری باشند که اگر لب نباشد سخن گفتن و طعام و شراب خوردن متعذر باشد و نه ما وی را
راه نمودیم براه خیر و شر و مصالح و مفاسد تا فهم کند که خیر اینست و راه او این چیز اختیار کن و بر راه وی رود
و شر اینست و راه وی اینست وی را او راه وی را بگذار ابو حازم از رسول خدا روایت کرد که خدای تعالی
در بعضی کتب گفته است یا بن آدم ای فرزند آدم اگر زبانت با تو منازعت کند در آنچه بر تو حرام کرده ام
گفتن آن دو لب در پیش وی نهاده ام تا بر هم نهی و اگر چشم با تو منازعت کند در آنچه بر تو حرام کرده
ام دیدن آن در پیش وی دو طبق از جفن آفریده ام تا آنرا بر هم نهی و اگر فرج با تو منازعت کند در
محرمات در پیش وی دو طرف رانها آفریده ام تا فرا هم گیری ابن عباس گفت راه بجدین پستان
مادرست ما او را در آن حال که زاده شد پستان مادر راه نمودیم با این همه نعمت و ایادی که در حق وی
کردیم شکر نعمت ما قیام نکرد و در اعمال صالحه تفریط و تقصیر کرد **فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ** در نشد و شروع
نکرد در کنار کردن و در گذشتن از آن عقبه و تو چه دانی ای محمد که گذشتن از آن عقبه چیست و
بچه از آن عقبه بتوان گذشتن این کدام عقبه است آنجوشته لیکن بدانست که خدا بآن راه نمود **وَهَدَيْنَاهُ**
النَّجْدَيْنِ بر عقبه رفتن دشوار باشد لاجرم از آن تکلیف عبارت کرده شد و تکلیف چیست امتثال امر
و نواهی چنانکه امتثال اوامر که طاعت و عبادت است بر نفس دشوارست اجتناب معاصی هم دشوارست
از این سبب از این هر دو بنجدین و عقبه عبارت کرد آنگه حق سبحانه و تعالی بیان کرد که گذشتن عقبه چیست
گفت **فَكُّ رَقَبَةٍ** آزاد کردن بنده است یا طعام دادنست در روزی که قحط و گرسنگی باشد و هم محتاج
طعام باشد یتیمی یا بی پدری را خداوند قرابت یعنی خویش چنانکه گفت **وَآتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي**
الْقُرْبَىٰ و گفته اند بی پدری محتاج و کسی را که از گرسنگی تهیگاه وی در هم شده باشد یا مسکینی عیالدار
درویشی را خداوند فقر و حاجت و منزلت که بنداری که از فقر بخاک باز دوسیده است عبدالله عمر گفت

این عقبه کوهی است در دوزخ که از هفتاد در که بوی رسد قتاده گفت عقبه ایست در پیش صراط که
از آن عقبه جز بطاعت گران بار در نگذرند مجاهد گفت این عقبه صراط است پلی است بر دوزخ سه
هزار ساله راه تیزتر چون شمشیر بهری نشیب و بهری فراز و بهری کج در پهلوی وی معالیق و کلا
مردم بعضی از آن چون برق جهنده بگذرند و بعضی چون باد بروند و بعضی تاختن و بعضی افتان و خیزان
و بعضی مخدوش و مجروح و بعضی سرنگون در دوزخ می افتد بقدم او لکه بر صراط نهد یکی از حمله
بندگان پرسیدند که این عقبه چیست گفت نفس تراست از دو کن دیو دستی بر آن عادت گفت اعرابی
نزدیک رسول خدا آمد و گفت **يَا رَسُولَ اللَّهِ عَلِّمْنِي عَمَلًا أَدْخُلُ الْجَنَّةَ** مرا علمی آموز که مرا بهشت برد گفت
برو عتق نسمه کن و فک رقبه گفت یا رسول الله این هر دو یکی باشد گفت عتق نسمه آن باشد که تو بنده
خود را آزاد کنی و فک رقبه آن باشد که دیگری را بها وی یاری کنی یعنی مکاتب را در بها دادن خود مدد
کنی و فک رقبه آن باشد و با خویشان خود نیکویی کن و اگر چه ظالم باشند اگر این توانی کردن گرسنه
را طعام ده و تشنه را آب ده و امر معروف کن و نهی از منکر و اگر این نیز نتوانی زبان خود نگاه دار
الا از خیر **ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ**
وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ عَلَيْهِمْ نَارٌ مُؤْصَدَةٌ پس این کس که از عقبه گذر خواهد
کرد باعمال صالحه و آنچه در این بیان کرده شد باید که از آنان باشد که ایشان ایمان آوردند و عمل صالح
کردند و یکدیگر را بصبر کردن بر ایمان و اعمال صالحه و اجتناب معاصی و محنت نصیحت کردند و اندر
فرمودند و بر رحمت و رافت بر یکدیگر وصیت کردند و آنچه در خور خدا و آمرزش ازان باشد اندر
زکوة کردند که اگر ایمان بر این اعمال سابق باشد آنرا موقعی و مقبولی باشد این جماعت که صفت ایشان
اینست و حال ایشان این اصحاب میمنه اند که نامه بدست راست ستانند اهل یمن و برکه
اند و آنان که کافر شدند بآیات ما اصحاب دست چپ باشند نامه اعمال بدست چپ باشند ایشان
دهند شومان و بدبختان باشند **سورة والشمس** مکی است پانزده آیه است از رسول خدا
روایتست که هر که این سوره بخواند وی را چندان ثواب باشد که کسی را که هر چه آفتاب بران می افتد بصدقه دهد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا وَالسَّمَاءِ وَمَا
بَنَاهَا وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ایزد تعالی سوگند
خورده است بآفتاب و ماه و گفته بحرمت آفتاب که چون بر آید عالم را نورانی کرد و بحق وقت ارتفاع
وی و بلند گشتن وی عند استوا وی در وقت آسمان که آن وقت را چاشت خوانند و بحق
و حرمت ماه چون از پی آفتاب فرا شود و تابع شود در اول ماه چون آفتاب بر آید ماه بر عقب وی بر آید

و در آخر تابع وی باشد در غروب چون آفتاب فرو شود ماه بر عقب وی فرو شود بر پی وی میرود
مانند وی نور میستاند چندانکه ملاقات وی بیشتر باشد با آفتاب نورانی‌تر بود تا شب بدر که با یکدیگر
مقابل شود جمله نورانی شود و بحق روز چون آفتاب را جلوه دهد و ظاهر کرده اند و این نزدیک منبسط
شدن آفتاب باشد و این وقت با نهار از برای این گویند و گفته اند بحق روز چون روشن کرد این ظلمت را
و سوی زمین را و بحق شب چون بپوشد آفتاب را ظلمت و تاریکی خود و بحق آسمان و بحق آن قادری حکیم
دانا توانا که آسمان را بنا کرد و بحق آن صانعی که زمین را بگسترانید چنانکه فراش گسترانند و بحق نفس و
نفسی که آن نفس آدم است و آن خدای قادر و عالم که وی را راست خلقت و متناسب اعضا آفریده و بحق
حیوانات را سطح چون وی را بیافرید اعلام کرده و الهام داد و بوی نمود راه بی‌سامانی و فجور و تقوی و
پرهیزکاری وی و بیان کرد وی را نیز فجور و معاصی و حسن تقوی و پرهیزکاری و وی را تمکین کرد
از اختیار کردن هر کدام که خواهد تا اگر اختیار طاعت کند مستحق ثواب کرده و اگر اختیار معصیت کند
مستحق عقاب کرده و دلیل بر آنکه وی را اختیار است قول خداست بر عقب این آیه و گفته اند مراد به الهام
توفیق و خذلانست که تقوی و فجور بتقوی و خذلان وی کند قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ
دَسَّاهَا كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ
وَسُقْيَاهَا فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنْبِهِمْ فَسَوَّاهَا وَلَا
يَخَافُ عُقْبَاهَا بدرستی و حقیقت که فلاح یافت و ظفر آن کس که نفس خود را پاکیزه کرداند
از پلیدی کفر و شرک و معاصی و خایب گشت و بی‌بهره ماند آنکسی که نفس خود را پوشیده
کرده اند و مدفون کرده بود بیخ کفر و دیگر معاصی در خبر است که چون رسول علیه السلام این آیه بخواندی
وقف کردی و گفتی اللَّهُمَّ آتِ نَفْسِي تَقْوَاهَا زَكِّهَا أَنْتَ خَيْرُ مَنْ زَكَّاهَا أَنْتَ وَلِيُّهَا وَمَوْلَاهَا بچنین
سوگند که ما هلاک کنیم اهل مکه را بتکذیب ایشان رسول ما را چنانکه هلاک کردیم ثمود تکذیب کردند
و بدروغ داشتند پیغمبر خود را بطغیان و عصیان خود عطا خراسانی از ابن عباس روایت کرد که طغوی نام
آن نوع عذابست که ایشان را کردند و ایشان بآن عذاب کافر بودند و اعتقاد نداشتند اذ انبعث چون
انگیخته شد بدبخت‌ترین ایشان یعنی قدار بن سالف که ناقه صالح را بکشت و او مردی بود اشقر موی
ازرق چشم کوتاه بالا ملزق الخلق نام مادرش قدیره بود رسول خدا امیر المؤمنین را گفت إِنَّ أَشْقَى الْأَوَّلِينَ
عَاقِرُ النَّاقَةِ وَأَشْقَى الْآخِرِينَ مَنْ يَقْتُلُكَ بدبخت‌ترین اولیان آن بود که ناقه صالح را بکشت و بدبخت آخریان
آنکس است که ترا بکشد امیر المؤمنین علیه السلام هرگاه که دشمن تو کشتی محاسن مبارک خود بدست گرفتی و گفتی ما یمنع أشقاها
أَنْ يَخْضِبَهَا بِدَمٍ بدبخت‌ترین ایشان چه منع میکند از آنکه خضاب کند این محاسن از خون سرخ چون ثمود قصد کشتن
ناقه کردند و قدار بن سالف را از برای این کار نصب کردند صالح پیغمبر ایشان را تحذیر کرد گفت زنهار تا قصد

کشتن

کشتن وی نکنید که آنگه همه هلاک گردید دست از وی بدارید و وی را آن نصیب از آب که دارد
بگذارید چنانکه گفت هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ و روزی که آب خوردی
بقدر آب شیر بدادی که جمله ثمودیان بجای آب شیر خوردندی ایشان گفتار صالح نشنودند و وی را بر
دروغ زن داشتند پس برفتند و ناقه را پی کردند و آن بکشتند و از عذاب خدا نترسیدند خدای تعالی
بر ایشان خشم گرفت پس هلاک کرد ایشان را هلاکی عام چنانکه همه برسید و آن هلاکت و عذاب
استیصال و میان ایشان برابر کردانید تا هیچکس از ایشان از عذاب نجست و گفته اند که خدا ایشان را
هلاک کرد و شهر ایشان را بر ایشان برابر کرد یعنی خراب کرد و بر ایشان انداخت تا همه در زیر خانهای
خود ماندند چنانکه گفت فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ و خدا از عاقبت و سرانجام آن عذاب نترسید
که از آن مضرتی با وی راجع شود پس لاجرم بر ایشان در عذاب هیچ ابقا نکرد چنانکه کسی از بن اندیشه ابقا
کند ضحاک گفت که کشنده ناقه از عاقبت عقر ناقه نترسید با بن دلیری بر آن اقدام کرد سورة
والليل مکی است بیست و یک آیت رسول خدا گفت هر که این سوره بخواند خدای تعالی
روز قیامت وی را چندان ثواب بدهد که راضی گردد و عاقبت او نیکو گرداند و دشواری بروی آسان کند

بسم الله الرحمن الرحيم

وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى
فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى وَكَذَّبَ
بِالْحُسْنَى فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى بحق شب چون بپوشد تاریکی خود روشنائی روز را و بحق روز چون ظاهر شود
و روشن کرده چون تاریکی زایل شود و بحرمت آن صانع قادر که بیافرید نری و ماده را یعنی آدم و حوا را
که سعی شما و کار شما پراکنده و مختلفست بهری را سعی در آنست که خود را نجات دهد و بعضی را در آن
که خود را هلاک کند بعضی در کار دنیا و بعضی در کار آخرت چنانکه رسول خدا گفت الناس رجلان
مُبْتَاعٌ نَفْسَهُ فَمُعْتِقُهَا وَبَائِعٌ نَفْسَهُ فَمُوبِقُهَا مردم دو نوع اند یکی آن است که خود را بخرد و آزاد کند و دیگری
آنست که خود را بفروشد و هلاک کند فاما من اعطی پس آنکس که حق خدا بدهد از مال خود و از خدا بترسد
و در وی عاصی نگردد و تصدیق کند یا و در دارد بهشت را و ثواب را ضحاک گفت کلمه لا اله الا الله را یعنی
ایمان را بعضی گفته عوض را یعنی آنچه بدهد در دنیا باز یابد قول رسول خداست ما طلعت شمس قط الا و بجنبتیها
ملكان يقولان اللهم عجل لمنفق خلفا ولممسك تلفا هیچ روز آفتاب بر نیاید الا که بر هر دو جانب وی دو
فرشته باشد میگویند یا رب خدایا هر که مال نفقه میکند عوض آن تعجیل بوی رسان و هر کس که نفقه نمیکند
تعجیل مال وی تلف گردان انکه گفت مصداق این سخن در قراءت فاما من اعطی و اتقی من بر خدای تعالی
میگوید هر که مال بدهد ما وی را آسان گردانیم بتوفیق طاعتی که موجب بهشت باشد و چنان سازیم که طا

بروی آسان ترین کارها باشد واما آنکس که وی بخیلی کند و حق خدا بندهد و از خدا و ثواب خدای
خود را مستغنی داند و بشهوات و لذات دنیا از نعیم بهشت مستغنی شود و بهشت را و نعمت بهشت را
تکذیب کند ما آسان نکردانیم برای او کار دشوارتر را چنانکه آنرا توفیق دهیم این را خذلان کنیم تا اختیار
عملی کند که بدان مستحق دوزخ کردد امیر المومنین علی علیه السلم روایة کرد که روزی رسول علیه السلم بجنازه
حاضر بود چوبی در دست داشت متفکر وار آنرا بزمین میزد انکه کفت هیچکس باشد و الا وی را در بهشت
جای بود و در دوزخ جای بروی کفت یا رسول الله پس ما عمل رها کنیم کفت اعملوا فکل میسر لما خلق له
کار کنید که هر کسی را آسان کرده اند آنکار را که آنرا برای وی آفریده اند انکه کفت فاما اعطی الی قوله
فسنیسره للعسری وما یغنی عنه ماله اذا تردی ان علینا للهدی وان لنا للآخرة والاولی
فانذرتکم نارا تلظی لا یصلها الا الاشقی الذی کذب وتولی وسیجنبها الاتقی
الذی یؤتی ماله یتزکی وما لاحد عنده من نعمة تجزی الا ابتغاء وجه ربه الاعلی ولسوف
یرضی عطا کفت این آیات در حق ابو الدحداح آمد و سبب آن بودی که مردی انصاری بود و در
سرای وی درختی خرما بود بعضی از شاخهای وی در سرای همسایه او بخته بود کودکان همسایه از آن خرما
بخوردندی که ریزش بود نزد وی بشکایت پیش رسول آمد رسول وی را کفت این درخت من
فروش بدرخت خرما در بهشت کفت نفروشم ابو الدحداح این حدیث بشنید پیش رسول آمد و کفت
یا رسول الله من بخرم آن درخت بهشت بفروش بخرماستانی کفت چکونه فروشی درختی که ترا است کفت مرا از
وی بخرم بیاید و انصاری را کفت آن درخت بمن فروش بخرماستانی که مرا هست بدر مدینه انصاری بفروخت
و خرماستان بعوض بستد ابو الدحداح پیش رسول آمد و کفت یا رسول الله آن درخت مرا شد از من بخر
بدرختی خرما در بهشت رسول کفت خریدم بخرید و وقف کرد بر آن درویشان خدا این سوره فرستاد
الی قوله ان سعیکم لشتی کفت سعی شما پراکنده و مختلف است یعنی سعی انصاری که از برای دنیا بود و سعی
ابو الدحداح که از برای آخرت بود فاما من اعطی ابو الدحداح است که آن درخت را بخرماستانی بخرید
و برسول فروخت واما من بخل واستغنی انصاری است که بخیلی کرد و آن درخت برسول نفروخت وما
یغنی و سود نکرد از وی یعنی انصاری چون بمرد و هلاک شود و بدوزخ افتد بدرستی که بر ماست راه
نمودن مکلفان را بیان و انواع الطاف و این دلیلی است بر آنکه لطف واجبست و بدرستی که ماراست آن
جهان و این جهان نیکوکاران را ثواب دهیم در آن جهان و هم درین جهان فرمود و ایتینا اجره
فی الدنیا من شما را آکاه بنیدم و بترسانیدم از آتشی که میکشد و زبانه میزند با آتش سوخته نشود مکر
بدبختی که تکذیب کرد رسول خدای را و برکشت یعنی آن مرد انصاری که وی منافق بود و زود
بود که دور شود پرهیزدار از آتش پرهیزکاری که مال خویش بدهد و پاکیزه میشود یعنی ابو الدحداح

الاتقی الذی

حکایة ابو دحداح

کبران

ضحی

که بران نعمت جزا دهد و مکافات کند یعنی کسی پاییش وی نعمتی بود و دست منتی تا آنجه در مکافات
آن باشد لیکن آنچه کرد برای طلب ثواب خدای بزرکوار و برتو خود کرد و هر آینه خوشنود باشد که وی راضی
شود آنچه خدای تعالی بوی دهد از ثواب راوی خبر کوید که هر وقت که رسول خدا بخرماستان ابو الدحداح
بکذشتی کفتی که عوض این در بهشت ابو الدحداح را بهتر از این خواهد بود **سورة والضحی** مکی
است یازده آیت است رسول خدای کفت هر که این سوره بخواند وی از جمله آن باشد که خدا پسندد
که رسول شفیع وی باشد و بعدد یتیمان و سائلان دنیا وی را ده حسنه بنویسند
بسم الله الرحمن الرحیم
والضحی واللیل اذا سجی ما ودعک ربک وما قلی وللآخرة خیر لک من الاولی
ولسوف یعطیک ربک فترضی مفسران کفتند که جماعتی نزدیک رسول آمدند و وی را از ذو القرنین
و اصحاب الکهف و از روح پرسیدند رسول علیه السلم کفت ساخبرکم غدا شما را خبر دهم فردا
ان شاء الله وحی باز ایستاد زید اسلم کفت سبب آن بود که بعضی از زنان سک بچه در سرای رسول برده بودند
و می بود و نه بعلم رسول چون وحی آمد رسول کفت یا جبریل چرا چندین روز نیامدی کفت ندانی که ما در
سرایی نروم که در آنجا سک باشد یا صورة مدت احتباس وحی عبد الله عباس کفت یازده روز بود مقاتل
کفت چهل روز بود مشرکان زبان طعن دراز کردند و کفتند محمد را خدای وداع کرد و از وی بر کشت
اکر کار وی چون کار دیکر پیغمبران بودی وحی از وی منقطع نکشتی رسول خدا چون طعنه مشرکان
شنید دلتنک شد و باید و بر کوه حری رفت و بشتافت اندیشه میکرد انکه سر بر زمین نهاد و کفت یا خدایا
تو دانی که دشمنان تو چه میکویند مرا هنوز در سجده بود که جبریل آمد و این سوره آورد رسول علیه السلم
چون جبریل را دید تکبیر کرد از اینجا سنت شد که چون کسی کسی را اندین باشد سنت چون وی را بیند تکبیر
کوید و سنت شد از این سوره تا آخر قرآن در اول هر سورتی تکبیر کفت رسول علیه السلم جبریل را کفت کجا
بودی که سخت بود اشتیاق من بتو جبریل کفت اشتیاق من بتو بیشتر بود ولیکن من بنده مامورم وما نتنزل الا
بامر ربک حق عزوعلا سوکند یاد کرد و کفت بحق وحرمت چاشتکاه و این وقت را تخصیص کرد برای
آنکه صدر معظم روز است و وقت ارتفاع اعتدال روز بود از سرما و کرما در تابستان و زمستان و این
وقت آنساعتست که خدای تعالی با موسی سخن کفت و آن وقتست که سحره فرعون چوبها و رسنها
بینداختند و موسی عصا بینداخت تا همه را اجتناب کرد و سحره فرعون ایمان آوردند بعضی کفتند مراد از
وی جمله روز است برای آنکه در مقابل وی کفت واللیل و بحق شب چون تاریک شود و ساکن کردد که خدای
تو ترا وداع نکرد و از تو برنکردید چنانکه مشرکان کفتند و دعوی کردند بلکه تو دوست خدای و برکزیده
و برکشیده وی در دنیا تا زنده باشی وحی از تو منقطع نکرده و چون آخرت دنیا آخرت ترا بهتر باشد

نکفت

ازو تا که در آخرت مقدم باشی بر جملهٔ انبیا و رسل چنانکه گفت آدم و من دونه تحت لوائی یوم
القیمة و دیگر بود که خدای تو بتو دهد و تو راضی و خشنود باشی در دنیا از نصرة و تمکین و فتح
و ظفر و در آخرت شفاعت عبدالله عمر روایت کرد که روزی رسول علیه السلم این آیه
بخواند که خدای تعالی از ابرهیم ع حکایت کرد إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ
لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ انگه دست برداشت و گفت رب امتی امتی خدای تعالی
جبرئیل را فرستاد و گفت یا محمد بگوی که چرا میگوئی و او عالمترست جبرئیل آمد و گفت ای
محمد خدایت سلام میرساند و میگوید چرا میگوئی گفت بار خدایا امتی گناه کارند حق تعالی
ویرا گفت ویرا بگوی که من رضای تو بجویم در امت تو و ترا دلتنگ نکردانم و این آیه آورد وَ
لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى رسول علیه السلم گفت إِذًا لَا أَرْضَى وَوَاحِدٌ مِنْ أُمَّتِي فِي النَّارِ
لاجرم راضی نشوم و یکی از امت من در دوزخ باشد در خبر است که رسول گفت روز قیامت چندان
شفاعت دهند مرا که گویم حسبی حسبی در خبر است که چون رسول این سخن بگوید حق تعالی او را
از آن جماعت رساند که در دوزخ مانده باشد ایشان فریاد برارند و گویند بار خدایا شفاعت
رسول برسید و بما نرسید حق تعالی گوید اگر شفاعت وی برسید رحمت من برسید و بفرماید
تا همه را از دوزخ برارند در خبر است که امیرالمؤمنین علی روی با اهل کوفه کرد و گفت شما که اهل
عراقید میگوئید که امیدوارترین آیتی در قرآن اینست قل یا عبادی الذین اسرفوا گفت بلی ما چنین
میگوئیم گفت ما که اهل البیتیم میگوئیم که امیدوارترین آیتی اینست که ولسوف یعطیک ربک
فترضی و مراد بدین شفاعتست و رسول راضی نباشد تا یکی از امت وی در دوزخ باشد أَلَمْ يَجِدْكَ
يَتِيمًا فَآوَى وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ وَأَمَّا
بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ حق تعالی نعمتها بر پیغمبر خود شمرد از ابتدای کارش تا انتهای کار خود دری
بر آن قیاس کند و خوشدل باشد و گفت نه خدای تو ترا یتیم یافت پدرت بمرد و تو در شکم مادر بودی
و بروایتی دیگر بعد از ولادت تو بروزی چند پدر تو متوفی شد و تو دو ساله بودی خدای تعالی
ترا جای داد و ضم کرد با جدت عبدالمطلب و ترا دوست وی کردانید چنانکه بر جملهٔ فرزندان خود ترا
برگزید و چون عبدالمطلب متوفی شد و تو هشت ساله بودی ترا جای داد بنزدیک عمت ابوطالب عبد
الله عباس روایت کرد که رسول علیه السلم گفت من از خدا سؤال کردم که خواستمی که نکردمی گفتم بار
خدایا سلیمان را ملک عظیم دادی و فلان را و فلان کس فلان نعمت کردی حق تعالی گفت نه ترا یتیم یافتم از
پدر و مادر ترا موکلی و ماوائی بود جدت را عبدالمطلب انگه عمت را ابوطالب بر تو مشفق کردم
تا ترا چون پدری مشفق بکنار خود پرورد گفتم بلی یا سیدی و مولائی و هر نعمت که بر من پیغمبر د

ووجدك ضالا فهدى

همین سخن میگفتم صادق را پرسیدند که چرا رسول را یتیم کردند از مادر و پدر گفت تا
تولی و تربیت کار وی خدای کند مجاهد گفت عرب دری را که بی همتا و بی نظیر باشد از آن جمله خوانند
معنی آنست که نه ما ترا یگانه از اهل دنیا یافتیم ترا با خود گرفتیم و از برای خودت برگزیدیم وَوَجَدَكَ
ضَالًّا فَهَدَى و نه ترا ضال یافت یعنی از معالم نبوت و احکام شریعت ترا هدایت کرد و عالم کردانید بآن
چنانکه گفت مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ ابن عباس گفت مراد بآن آنست که رسول علیه
السلم کودک بود در بعضی شعاب مکه راه گم کرده بود و گم شده ابوجهل بوی رسید و ستر کرفت و
بنزدیک جدش آورد خدای این بر وی منت نهاد که بدست دشمن بنزدیک جدش رسید کعب بن سعد
روایت کرد از پدرش گفت در جاهلیت بحج میرفتم مردی را دیدم با بها و جمال که گرد کعبه طواف میکرد و
میگفت بار خدایا فرزند مرا محمد بمن رسان و این منت و منت بر من عظیم کردان پرسیدم که این مرد کیست
گفتند عبدالمطلب است و برادرزاده هست محمد نام که ویرا هیچ جای نفرستادی الا که زود بامراد باز
گشتی اکنون ویرا بطلب اشتری که گم شده است فرستاده است دیر می آید دلش با وی است دعا میکند تا
خدای تعالی زود ویرا باوی رساند ما درین بودیم که محمد می آمد که القصه الطالع زمام اشتر گرفته عبد
المطلب گفت ای قرة عینی من وای روشنائی چشم من مرا از غیبت تو رنجی رسید که هرگز فراموش نخواهد
شد کعب الاحبار گفت مراد آنست که چون رسول از مادر باز ماند شیرخواره بود ویرا از قبیلهٔ بنی سعد
بزنی دادند نام وی حلیمه تا وی را شیر دهد چون مدت رضاع تمام شد ویرا برداشت تا بنزدیک عبد
المطلب آرد حلیمه گفت چون بدر مکه رسیدم از هاتفی شنیدم هنیئا لک یا بطحاء مکه که امروز
نور و بها و جمال عالم بتو آمد رسول را بنهادم تا طهارتی سازم چون فارغ شدم باز نکریدم محمد را ندیدم
در طلب افتادم و از هر که پرسیدم خبر نیافتم فریاد برآوردم و جزع کردم و با خود گفتم عبدالمطلب را
چگویم چه پیری را چون محمد بردم و بدر مکه گم کردم اندیشه کردم که خود را ازین کوه درافکنم
تا بمیرم و از این غم برهم من درین بودم پیری بمن رسید از من پرسید که این جزع چیست قصه باوی
بگفتم گفت بیا پیش هبل که صنم بزرگست رویم و از وی در خواهیم تا هدایت کند. بیامدیم آن پیر
بوسه بر هبل نهاد و گرد وی در گردید و گفت ای دستگیر ما در نوائب و شدائد این زن سعدی بنزدیک فرزند
کم شده است نام وی محمد بر ما منت نه و بوی راه نمای حلیمه گفت که چون نام محمد برد هبل و هر بت
که بر این وی بودند همه نکونسار کردیدند آوازی آمد که ای بی خبر و بی خرد دور باش که هلاک این
بتان بدست محمد خواهد بود پیر بر جای بلرزید عصا از دست وی بیفتاد روی بحلیمه آورد و
گفت دل مشغول مدار که این محمد را خدای هست که وی را بتو رساند خبر کم شدن محمد بعبدالمطلب
رسید گمان برد که بعضی از قریش ویرا هلاک کرده اند شمشیر برکشید و آواز داد که آل غالب قریش همه جمع آمدند

وگفتند ای سید ما تراجرا افتاده است حال و سلاح برگفت آنکه بر نشست با قریش و در شعاب
مکه بگردیدند نیافتند عبد المطلب پیاده و سلاح بینداخت و روی بر بیت الحرام نهاد کرد که برطواف
کرد روی بآسمان کرد گفت یا رب رُدَّ وَلَدِي مُحَمَّدًا رُدَّ إِلَيَّ وَاتَّخِذْ عِنْدِي يَدًا يَا رَبِّ إِنَّ مُحَمَّدًا لَنْ يُوجَدْ
يُصْبِحُ قُرَيْشٌ كُلُّهُمْ مُبَدَّدًا منادی از آسمان ندا کرد که ای قوم جزع مکنید که محمد را خدای هست که وی را
نگاه دارد عبد المطلب گفت ای هاتف وی کجاست گفت بوادی تهامه نزدیک فلان درخت عبد المطلب
بر نشست و روی بر آنجا نهاد و ورقه بن نوفل در راه بوی رسید موافقت کرد چون رسیدند رسول را دیدند
که با شاخی از درخت بازی میکرد عبد المطلب وی را نشناخت گفت تی از نزدیک وی غایب بوده ام
وی پرسید مَنْ أَنْتَ يَا غُلَامُ رسول ع گفت أَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عبد المطلب گفت فَدَتْكَ نَفْسِي جان
من فدای تو باد که پدر تو ام بجویم آنکه وی را برداشت و بر پیش خود گرفت وَوَجَدَكَ عَائِلًا و تر
ترا درویش یافت بمال خدیجه ترا غنی و توانگر کرد ایشد و بمال غنایم و بقناعت که الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ
بعضی گفتند که ترا صاحب عیال یافت خلقان عیال تو بودند و محتاج تو بودند ترا بعلم قرآن و احکام
شریعت توانگر کرد تا بر ایشان نفقه کنی چنانکه گفت وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ پس ای محمد چون حال تو
چنین بوده است تو نیز یتیم را بازمزن و قهر مکن و خوار مدار و یتیمی خود را یاد کن که کار یتیمان
سخت است و دل ایشان نازک و مجروح از مردن پدر ایشان رسول خدا گفت إِذَا بَكَى الْيَتِيمُ اهْتَزَّ الْعَرْشُ
لِبُكَائِهِ چون یتیم بگرید عرش خدا بر خود بلرزد از گریه وی خدای تعالی گوید ای فرشتگان من
کیست که این یتیم را میگریاند که پدر وی را در طفولیت پیش خود آوردم فرشتگان گویند بار خدایا
تو دانا تری دانا بحقیقت تویی گوید ای فرشتگان گواه باشید که هر که وی را خاموش کرداند و رضای وی
بجوید من او را راضی کنم روز قیامت انس مالک روایت کرده که هر که دست بر یتیمی فرود آرد بهر مویی که
از زیر دست وی برود وی را حسنه بنویسد و رسول خدا گفت أَنَا وَكَافِلُ الْيَتِيمِ كَهَاتَيْنِ فِي الْجَنَّةِ
من و آن کس که یتیم را کفایت کند در بهشت همچنین باشیم و انگشت دومین و میانگین بهم باز نهاد و
أَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ و اگر سایل بر تو سوال کند و از تو چیزی طلبد مالی یا علمی آنکه بوی آموزی اگر
مال خواهد بوی ده و اگر علم طلبد بوی آموز و اگر چیزی بوی ندهی جوابی خوش باز ده و در وی تنی
خود را دکن رسول خدا گفت لِلسَّائِلِ حَقٌّ وَإِنْ جَاءَ عَلَى فَرَسٍ و بروایتی دیگر حق سایل بوی ده و اگر
چه در دست ستور بحق رده دارد و گفت اگر نه آنستی که سایلان دروغ میگویند مقدس نشدی آنکه
ایشان را رد کردی ابرهیم ادهم گفت نیک مردمانی اند سائلان بدر سرای ما می آیند و میگویند که
شما را هیچ هست که ما از ابر دادیم و بمنزل بریم و باشماره کنیم چون نعمتهای خود بر رسول شمرد گفت
بنعمت خدای خود حدیث کن و آنرا باز پوش و آشکارا کرد ان رسول خدا گفت التَّحَدُّثُ بِالنِّعَمِ شُكْرٌ

شکر سنا کنند

حدیث کردن بنعمت شکر است هر که شکر اندک نکند شکر بسیار نکند و هر که خدا از و راضی
باشد و گفت هر کرا عطای دهند باید که مکافات آن بجند اگر نیابد باز گوید اگر باز گوید شکر
کرده باشد سوره الم نشرح مکی است هشت آیت عبد الله مسعود از رسول روایت کرد که هر که
این سوره بخواند چنان باشد که نزدیک من آید باشد و مرا از غم شاد کرده باشد و بلطف کرده والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم

أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ وَوَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ وَرَفَعْنَا لَكَ
ذِكْرَكَ فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا فَإِذَا فَرَغْتَ فَانْصَبْ وَإِلَى
رَبِّكَ فَارْغَبْ در اخبار اصحاب ما آمده است که این هر دو سوره یعنی وَالضُّحَى و أَلَمْ نَشْرَحْ یک سوره
است در میان ایشان فصل بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ است برای آنکه چون گفت بنعمت خدای خود حدیث
کن آن نعمت باز گفت و در تعداد آن گرفت و گفت نه ما دل ترا گشاده کردیم و آن بار غم و فرقه و محنت
که بر دل تو بود در گذاردن پیغام و رسانیدن رسالت بخاص و عام و جن و انس از دل تو زایل کرده ایم
و آنکه دل ترا پر از علم و حکمت کرده ایم از بهر تصدیق دعوی نبوت و معجزات بر دست تو ظاهر کردیم
ابو القسم بلخی گفت معنی آنست که رسول علیه السلم دلتنگ شده بود بما ساحر جن و انس خدای تعالی
با آیات و عن محنتها دل وی خوش کرده اید و نه ما بنهادیم و فرو نهادیم از تو باری که این بار از پشت
تو آوازی بیرون آورد چنانکه چیزی در وقت شکستن آواز کند یعنی باری که پشت ترا شکسته
کرد از تحمل اعبا نبوت و ایذا کافران و تکذیب ایشان و برای آن بار از پشت نهادیم یعنی
پشت را قوی کردیم بمعجزات و براهین تا آسان گشت بر تو کشیدن آن بار گرانی داری از آنست
که بر پشت تو باری نیست و گفته اند مراد آنست که ما بار گناه از دل تو برداشتیم بآمرزیدن گناه
ات تو و نه ذکر ترا و نام ترا بلند گردانیدیم بآنکه نام ترا قرین نام خود کردیم تا چون خطیبان بر منبرها و
مؤذنان بر مناره ها نام من برند و گویند أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بر عقب آن گویند أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ
اللَّهِ و حسان ثابت در معنی گفت وَضَمَّ الْإِلَهُ اسْمَ النَّبِيِّ مُحَمَّدًا إِذَا قَالَ فِي الْخَمْسِ الْمُؤَذِّنُ أَشْهَدُ ابو
سعید خدری روایت کرد از رسول که گفت جبرئیل از خدا بپرسید که نام محمد بر چه بلند کردی
گفت بآنکه نام وی با نام خود پیوستم تا هر کس که گوید أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ از وی مقبول نباشد تا
که بگوید مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ بعضی گفتند آن رفع کرده که روز قیامت مفزع خلق تو باشی و باشد
شفاعت چنانکه با خدا باید رحمت آنکه خدای تعالی تسلی و دلخوشی رسول در زیادت کرد اینکه
آنکه گفت ای محمد بدرستی که با دشواری آسانی است و آسانی قرین دشواری و صاحب وی است این دشواری
که ترا بود آسان کردیم خوش دل باش که دشواری آخرت هم آسان کرده ایم با عرب یاری هست از راحت و

نرخ و آسانی باعز آخرة هم دیری هست برحمت بخشایش و شفاعت و خلاص و گفته‌اند که بر عموم است
جمله شدائد و منافع را یعنی با هر سختی آسانی هست و با هر رنجی راحتی و با هر دشواری خواری و با
هر بیماری تندرستی و با هر درویشی توانگری عبدالله عباس گفت یک روز رسول خدا در بعضی
سفرها بر شتر نشسته بود مرا ردیف کرده گفت یا غلام گفتم لبیک یا رسول الله گفت احفظ الله
يحفظك احفظ الله تجده امامك تعرف الى الله في الرخاء يعرفك في الشدة خدای را نگاه دار تا ترا
نگاه دارد و خدای را نگاه دار تا وی را در پیش خود یابی و با خدای آشنا شو در سختی و دشواری و چون
چیزی خواهی از خدا خواه و بدانکه قلم رفته است بانچه بودنی است اگر خلق تو جمع شوند تا ترا
چیزی دهند که خدا نخواهد که ترا دهد نتوانند یا بگردانند از تو آنچه وی خواهد که بتو رساند
نتوانند و بدانکه نصرت با صبرست و فرج با غم و یاد دشواری خواری و آسانی عیسی گفت در بادیه
بودم دلتنگ بودم سخت این بیت در دلم افتاد ارى الموت لمن اصبح مغموما له اروح چون شب در آمد از
هاتفی شنیدم که از آسمان آواز داد الا یا ایها المرء الذی الهم به برح وقد انشد بیتا لم یزل فی فکره سنح
اذا اشتد بك العسر ففكر في الم نشرح فعسر بين يسرين اذا فكرتها فافرح در خبر است که رسول
خدای روزی بیرون خندان بیرون آمد و میگفت لن يغلب عسر يسرين یک دشواری دو آسانی را غلبه
نکند یعنی اگر در دنیا دشواری و سختی باشد بران صبر باید کردن که آن سختی در دنیا هم بگردد
و با آسانی و راحت مبدل شود و در آخرت بران ثواب باشد پس یک سختی را دو آسانی باشد هرگز بر
دو غالب نگردد دانکه رسول را فرمود خدای تعالی که چون فارغ شدی از رسالت و پیغام گزاردن
مجاهده و حرب با نفس و کفار نصب کن خود را بنماز و عبادت مجاهد گفت چون از کار دنیا فارغ
شوی خدای را عبادت کن و بعبادت حق رنج بردار آورده‌اند که شعبی مردی را دید که سنگی میگرفت گفت
ليس بهذا امر الفارغ مرد فارغ را باین نفرموده‌اند انکه فرمود که رغبت خود بخدای خود مخصوص گردان
و حوائج خود بحضرت وی رفع کن و طمع از مخلوق ببر **سورة والتين** چنین است از رسول خدا
روایتست که هر که این سوره بخواند خدای تعالی ویرا دو خصلت بدهد عافیت و یقین تا در دنیا
باشد و بقیامت بعدد هر کس که این سوره خواند ویرا روزی روزه بنویسد

(حاشیه: و در آسانی تا با تو آشنا شود)

بسم الله الرحمن الرحيم
والتين والزيتون وطور سينين وهذا البلد الأمين لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم ثم رددناه اسفل سافلين الا الذين امنوا وعملوا الصالحات فلهم اجر غير ممنون فما يكذبك بعد بالدين اليس الله باحكم الحاكمين

حق سبحانه و تعالی سوگند خورده است و گفته بحق تین یعنی انجیر که بخورند و بحق زیتون یعنی

این

این زیتونی که از وی روغن میگیرند و تخصیص ایشان برای آن کرد که از جمله درختان
میوه این دو درخت عجب‌ترند و ایشان را خاصیتهاست ابوذر غفاری روزی طبقی انجیر پیش رسول
علیه السلام آورد رسول در پیش یاران بنهاد و گفت بخورید که اگر گویم میوه از بهشت آورده‌اند
انجیر باشد برای آنکه در وی استخوان نیست و میوه بهشت را استخوان نباشد و انجیر بواسیر را
سود دارد و نقرس را معاذ جبل مسواک اندر درخت زیتون کرفتی و گفتی که از رسول شنیدم که گفت
نعم السواك الزيتون من الشجرة المباركة نیک مسواکست درخت زیتون که درخت بارکت بوی دهن خوش
کند و بیخ دندان ببرد انکه گفت این مسواک منست و مسواک پیغمبران که از پیش من بوده‌اند کعب
الاحبار گفت تین مسجد دمشق است و زیتون مسجد بیت المقدس و این دو مسجد در شام است
و بحق طور سینین یعنی طور سینا که موسی بر وی با خدا مناجات کرد و سینین مبارک و نیکو کوه
کوهی باشد که بر وی درخت باشد و عبدالله عمر گفت چهار کوه است که بنزدیک خدا مقدس
است طور سینا و این آنست که موسی با خدا بر وی مناجات کرد و طور زیتا و این بیت المقدس است
و طور تینا و این دمشق و طور تیما و این مکه است وهذا البلد الامين و بحق این شهر استوار
و با امانت یعنی مکه که هر کس که در وی شود ایمن باشد که آدمی را در راست‌ترین قامتی و نیکوترین صورتی
آفریدیم بعقلش برتری کردیم و با امر و نهی مؤدب و بتمیز مهذب تمام قامت راست بالا بخلاف
حیوانات تناول طعام و شراب بدست کند و دیگر حیوانات بدهن ثم رددناه پس باز گردانیدیم
او را باحالتی فروتر فروتران یعنی از جوانی به پیری و از قوة بضعف و از کمال عقل باخرف گفتند
آیه در حق طایفه فرو آمد که ایشان در عهد رسول پیر گشتند انس مالک روایت کرد از رسول خدا
که وی گفت کودک تا بالغ شدن و بحد کمال رسیدن هر از طاعتی و خیری که کند ثواب آن مادر و
پدرش را نویسند چون بتعلیم و تادیب و ترغیب و امر و نهی مادر و پدر باشد و هر گناه که کند
نه بر وی نویسند و نه بر مادر و پدرش چون بحد بلاغت رسد و قلم تکلیف بر وی براند دو فرشته
را که بر وی موکل باشند بفرمایند تا ویرا نگاه دارند چون بچهل رسد در اسلام خدای تعالی ویرا
از سه بلا ایمن کند از جنون و جذام و برص چون به پنجاه رسد اهل آسمان دوستش دارند چون
بهشتاد رسد خدای تعالی حسناتش مضاعف گرداند و سیئاتش محو کند چون بنود رسد گناه
مقدم و موخرش بیامرزد و شفاعت وی در حق اهل بیتش قبول کند و او اسير الله في ارضه نام کند
چون بحد خرف رسد خدای تعالی ویرا عملی دهد که در تن درستی و تمام عقل کردی بنویسد چنانکه
گفت الا الذين امنوا الیکن آنانکه ایمان آورده‌اند و عمل صالح کرده ایشان را در وقت پیری و ضعف
قوة و خرف و نادانی مزدی باشد که آنرا منقطع نگردانند و ناقص نکنند چنانکه در وقت قوة و جوا

کرده شد آن عمل و ثواب نویسند و بر وجهی دیگر معنی آیه چنین است که ما آدمی را بنیکوترین
صورتی و زیباترین پیکری آفریدیم پس چون آدمی را هرگز آرزو باشد که صورت او بر صورت خوبترین
حیوانی از حیوانات باشد انکه گفت ما این آدمی را از این صورت خوب چون شکر نعمت ما نکند بر خلقت و
از پیش خوب وی و غیر این از نعمتها که بروی کرده ایم با صورتی رد کنیم که فروتر فروتریان باشد در
نشتی روز قیامت بدرگاه دوزخ دراندازیم که فروترین درکها باشد ابو العالیه گفت بدوزخش بر
دربدترین صورتی و آن صورت خوک است از امیرالمومنین علی روایت کرده اند که دوزخ هفت طبقه
است ابتدا با سفل سافلین کنند و از آن بر کرده اند و همچنین میکنند با هر طبقه تا طبقه اولین آنکه گفت الا الذین
مگر این آدمیان انکه ایمان آورده اند و عمل صالح کردند ابن عباس گفت مومنان قران خوان را عمر دراز دهد
و ایشان را بخرفی رد کند در دنیا و در آخرت ایشان را مزدی باشد ناکاسته و دائم پس ترا ای آدمی چه بر آن
داشت که تکذیب کردی آیات ما را با ظهور این همه آیات و دلالات هنوز شبهه مانده است که با آن
سبب دین یعنی روز قیامت را و حساب و جزا را تکذیب کنی سوی انکه وعید فرمود کافران را و گفت نه
خدای تعالی حاکمترین همه حاکمان است حکم کند بر ایشان آنچه لایق آن و سزای آن باشند
چون رسول خدا این سوره را با آخر خواندی گفتی بلی و انا علی ذلک من الشاهدین سوره اقرا
نوزده آیت است صادق علیه السلام گفت هر که این سوره بخواند اگر در آن روز یا در آن شب موت
شود شهید مرده باشد و شهیدش بر انگیزند و چنان باشد که در پیش رسول خدا شمشیر زده بود در راه خدای عز و جل

بسم الله الرحمن الرحیم

اقرا باسم ربک الذی خلق خلق الانسان من علق اقرا و ربک الاکرم الذی علم
بالقلم علم الانسان ما لم یعلم بیشتر مفسران بر آنند که این سوره اولین سورتی است که برسول
آمد و گفته اند که فاتحه است زهری از عروه از عایشه روایت کرده که در بدایت کار رسول خوابهای
راست دیدی هر چه در خواب دیدی همچنان بودی و چون تنها بودی و بر انداکردی تا یک روز
بر کوه حری نشسته بود جبرئیل آمد و گفت یا محمد اقرا رسول گفت که من گفتم که ما انا بقاری من خویشتن
پس جبرئیل مرا بگرفت و بفشرد سخت پس باز گذاشت و گفت بخوان گفتم خواننده نیم همچنین
تا سه بار سوم بار این آیات بر من خواند اقرا باسم ربک الذی الی قوله ما لم یعلم رسول گفت من از آن
بترسیدم مرا تب گرفت و لرزه بر اندام من افتاد با حجره خدیجه رفتم و گفتم زملونی زملونی دثرونی خدیجه
جامه بر من افکند و من بخفتم جبرئیل علیه السلام دیگر باره آمد و آیه یا ایها المدثر آورد برخاستم و
این حال با خدیجه بگفتم و گفتم که میترسم که این خیال سودائی باشد مرا خدیجه گفت حاشا که خدا
از تو این آزاد و بغدار و تو مردی راست گوئی و صله رحم کنی و رنج از مردمان بر داری و مهمانان را طعام

دهی و مردم را بر نوایب روزگار معاونت کنی انکه گفت برخیز تا بنزدیک عم من رویم و او را از این حدیث
خبر کنیم تا چه میگوید پیش عم وی ورقه بن نوفل شدیم و او کتب اوایل خوانده بود چون این حدیث شنید
گفت هنیا لک یا محمد انت الناموس الاعظم تو ناموس اعظمی در کتب اوایل خوانده ام از تو در توریه و انجیل در تو
پیغمبر آخر زمانی که ختم نبوت بتو کند ای کاشکی من در روزگار تو بودمی تا ترا نصرت کردمی پندارم که قوی
بکرم که ترا از این شهر بیرون میکنند و خدای تعالی هیچ پیغمبر نفرستاد الا که وی را بیرون کنند انکه
رسول گفت که هر گاه که جبرئیل آمدی من خواستمی تا خود را بیندازم جبرئیل مرا بگرفتی ورقه بن نوفل
را از این خبر دادم گفت ای محمد چون این ندا شنوی مگریز و بر جای باش و انچه گوید بشنو و یاد گیر
دیگر نوبت که جبرئیل آمد گفت ای محمد انک نبی حقا بخوان گفتم چه خوانم گفت بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین تا باخر سوره من یاد گرفتم و ورقه را خبر کردم گفت بشارت باد ترا که تو آن
پیغمبری که موسی و عیسی بوی بشارت دادند و ترا بجهاد فرمایند و اگر من روزگار تو دریابم پیش تو
جهاد کنم انکه روی بخدیجه آورد و گفت فانک حقا یا خدیجه فاعلمی خدیجه فیک ایا انا محمد مرسل و جبرئیل
بایته و میکائیل معهما من الله وحی کروح الصدور رسل خدای تعالی میفرماید رسول را خاص و امت وی را عام
که ای محمد بخوان نام خدای تو یعنی در ابتدا خواندن نام خدای بر آن خدای که بیافرید جمله خلق تو را
عموم خاصه آدمی را که نیکوترین و شریفترین خلق است از خونهای بسته یعنی هر یکی را که از پیدا از علقه او بیند
بخوان و نام خدای برخواندن که خدای تعالی بزرگوار است که خلق را از عدم بوجود آورده و انواع
نعم ایشان را کرامت کرد آن خدای که بیاموخت آدمی را نوشتن بقلم و بیان کردن بسبب او گفته اند اول
کسی که چیزی نوشت ادریس بوده و گفته اند آدم بود ابن عباس گفت رسول را گفتم یا رسول الله شاید که آنچه
از تو میشنوم از احادیث بنویسم تا فراموش نشود گفت روا باشد فان الله علم بالقلم قتاده گفت قلم از
خدای تعالی نعمتی است که اگر نه قلم بودی هیچ دین و ملک استقامت نگرفتی و بیاموخت آدمی را آنچه
ندانست و نقل کرده وی را از ظلمت جهل بنور علم گفته اند مراد بانسان آدم است بیانه و علم آدم الاسماء
کلها گفته اند رسول ماست لقوله و علمک ما لم تکن تعلم کلا ان الانسان لیطغی ان راه استغنی ان
الی ربک الرجعی ارایت الذی ینهی عبدا اذا صلی ارایت ان کان علی الهدی او امر
بالتقوی ارایت ان کذب و تولی الم یعلم بان الله یری کلا لئن لم ینته لنسفعا
بالناصیه ناصیه کاذبه خاطئه فلیدع نادیه سندع الزبانیه کلا لا تطعه واسجد
واقترب گویا از آیات آدمی از طغیان و معاصی و کفران نعمت خدای بدرستی که آدمی طاغی میشود و پای
از حد خود بیرون مینهد چون خود را توانگر بیند از خدای خود مستغنی میشود قتاده گفت طغیان او
آنست که چون مالش زیادت شود در لباس نیکو و جامهای فاخر و طعام و شراب لذیذ می افزاید رسول

خدای گفت در دعا اللّهمّ انّی اعوذ بک من فقرٍ ینسینی و من غنیً یطغینی بار خدایا بتو پناه میدهم از درویشی که مرا از یاد مردم باز برد و از توانگری که مرا طاغی کرداند همی آدمی از عاقبت طغیان خود احتراز نمی کند و از خدا نمی‌ترسد بحقیقت مرجع جمله خلایق و باز کشت ایشان با خدا و تست نمی ترسند که بجزای طغیان کرفتار شوند انکه گفت ارایت الذی اینکه طاعت نکند و بندگی خدای بجای نمی‌آرند دیگران را منع می کنند تو دیدی ای محمد آن مرد کافر را که وی نهی میکرد و باز میداشت بنده را که نماز میکرد از نماز و این کافر ابوجهل بود ابوهریره گفت یکدون ابوجهل گفت ای محمد در میان شما نماز میکند و روی در خاک می‌مالد و نماز ها میکند بحق آنکه که بری سوکند خورند که اگر من وی را چنم که نماز کند پای بر کردن وی نهم و ذیر پای خود بمالم گفتند که وی این ساعت نماز میکند پس باید تا رسول را زجر کند نزدیک رسول رفت و در حال باز کشت دست بر روی نهاده گفتند تا چه بود گفت خواستم تا قصد وی کنم خندقی دیدم میان من او وی پر از آتش و شخصی را دیدم با پرها خواست تا آن آتش بر بر خود بر من دمد من باز پس کریختم رسول گفت بآن خدای که جان من در دست وی است که اگر نزدیک من آمدی فرشتگان پاره پاره از یکدیگر بر بودندی انکه خدای تعالی خطاب با مخالف بهم کرد و گفت هیچ بینی و بدانی که این مرد که محمد را از نماز نهی میکند و از طاعت باز میدارد اگر محمد بر حق باشد و بر هدایت یا بتقوی و پرهیزکاری فرماید وی را چه باشد و بروی چه لازم آید و شاید که خطاب رسول را باشد یعنی هیچ بدانی که اگر این کس که ترا منع میکرد از نماز بر حق بودی و بر هدایت و ایمان را خود بیدل این که او از آن نهی کرد دیگران را بتقوی و مسلمانی فرمودی که وی را چه بودی از درجات و مثوبات هیچ بیدانی تو که چون تکذیب کرد و برکشت که وی را چه باشد مستحق چه شود از عقاب هیچ ندانست که خدای تعالی وی را میبیند و بر احوال وی طلعت که باز ایستد از آنچه میکند یا محمد از نهی کردن محمد را از نماز که اگر باز نایستد حقا که بکیریم موی پیشانی وی و بکشیم وی را بدوزخ و نبی را نام پیشانی که دروغ زن و کناه کار است خبیث یعنی ابوجهل با در خبر است که چون رسول را از نماز نهی کرد رسول علیه السلم با آن بر روی زد ابوجهل گفت هم بانک بر من میزنی بخدای که اگر من خواهم نطحا مکه را پر کرده ام با سواران خرد و مردان امرد و بی تابا ترا و لکن خدای تعالی آیه فرستاد و گفت فلیدع نادیه گو بخوان قوم خود و لشکر خود را و اهل انجمن خود را کما روند بود که بخوانیم فرشتگانی را که زبانیه دوزخ اند انکه ردع کرد و زجر ابوجهل را فرمود رسول خود را و گفت ای محمد در ترک نماز و طاعت فرمان وی مبر و بر حال خود می باش از نماز فرمان وی و خدا برا سجده کن و بران مداومت نمای و بوی نزدیک شو و بر حق وی رسول خدا گفت نزدیک ترین بنده بخدای وقتی باشد که در سجده باشد و این سجده از جمله سجده واجبست بر خواننده و شنونده سوره القدر مدنی است بقول حسن بن معمران و اولین سورتی که بمدینه آمد این سوره بود قتاده گفت

حکمت پنج آیتست از رسول خدا روایتست که هر که این سوره بخواند وی را چندان ثواب دهند که ماه رمضان روزه داشته باشد و شب قدر را زنده کرده والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحيم

إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِم مِّن كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ

بدرستی و حقیقت که فرستادیم قرآن را در شب قدر از لوح محفوظ بآسمان دنیا به بیت العزه و جبرئیل بر سفره املا کرد انکه بنجوم یعنی بآیات آیات و سوره سوره بحسب حاجت بر وفق مصلحت می‌آورد در مدت بیست و سه سال بعضی گفت مراد اینست که ما ابتدا فرستادن قرآن در شب قدر کردیم و درین لفظ که گفت انا انزلناه تعظیم قرآن کرد از چند وجه یکی آنکه گفت ما فرستادیم با خود حواله کرد دوم آنکه گفت او را و از وی کنایت کرد تا دلیل باشد بر نباهت و شرف وی سیم مخصوص کرد وی را بشریفترین وقتی که شب قدرست و این شب را شب قدر برای آن گویند که آنچه خواهد بودن در سال از آجال و ارزاق و اقسام همه درین شب تقدیر کند عبدالله عباس گفت خدای تعالی در شب نیمه ماه شعبان حکمها تفصیل کند و در شب قدر بفرشتگان سپارد و این شب را شب لیلة المبارک خوانند بهر آنکه در وی برکت و خیر از آسمان فرو آید برای امت محمد و این شب شب تعظیم است عظمت و بزرگی بندگان درین شب حاصل شود ابوبکر وراق گفت برای آن شب قدرش خوانند که هر بی قدری درین شب با قدر و منزلت شود چون طاعت کند و شب قدر را زنده دارد تا این شب تا در کدام ماهست مذهب ابوحنیفه آنست که معین نیست که در کدام ماهست تا اگر کسی طلاق را معلق کرد است بشب قدر تا یکسال بگذرد طلاق واقع نشود و جمهور علما بر آنند که در ماه رمضانست ابو رزین گفت شب اول از رمضانست حسن بصری گفت شب هفدهم از ماه رمضانست و درست ترین اقوال آنست که در دهه آخرین است از رمضان ابوهریره روایت کرد که رسول گفت فالتمسوها فی العشر الاواخر در دهه آخر طلب کنید شب قدر را امیرالمؤمنین علی گفت که رسول علیه السلم در دهه آخرین اهل خود را بیدار کردی تا درین دهه کدام شب است اختیار شافعی آنست که شب بیست و یکم است ابوسعید خدری گفت رسول شب بیست و یکم تا روز نماز کردی و آن شب از آسمان باران می آمد و مسجد را باران فرو می آمد رسول در میان آب و گل سجده میکرد بامداد چون از مسجد بیرون آمد اثر آب و گل بر روی ظاهر بود و بعضی دیگر گفتند که شب بیست و سوم است و این اختیار اهل البیتست مردی از جهینه نزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله از قبیله ما تا بمدینه راهی دورست ما را راه نمای بر شب قدر در ماه رمضان گفت علیک بلیلة ثلث و عشرین شب بیست و سوم نگاه دار عبدالله عمر گفت در عهد رسول چند

کس بجواب دیدند از صحابه که شب قدر شب بیست و سوم است رسول گفت خوابهای شما موافق
افتاد هر که خواهد که عبادت کند فلیلتمسها في العشر الاواخر در خبر است که بنی سلمه جهنی را بمدینه فرستاد تا
از رسول بپرسد که شب قدر کدامست نزدیک رسول آمدند و سوال کردند گفت امشب چندم است
گفتند بیست و دوم است گفت فردا شب باشد بعضی گفتند شب بیست و هفتم است ابن عباس گفت عمر خطاب
صحابه را پرسید از شب قدر گفتند که ما از رسول شنیدیم که در عشر اواخر است در شبهای طاق و هر کسی شبی
گفتند من هیچ نگفتم مرا گفت یا ابن عباس تو چه میگویی گفتم از رای خود گویم گفت آری از رای خود بگو گفتم
خدای بیشترین چیزها هفت آفرید آسمانها هفت و زمینها هفت و کوهها هفت و دریاها هفت
و طواف هفت و رمی جمار هفت و خلق آدمی از هفت چیز است و روزی وی از هفت چیز است همانا
که این شب بیست و هفتم باشد ابو بکر وراق را پرسیدند گفت عدد کلمات این سوره برعدد شبهاست
سوره سی کلمه است و ماه سی شب انگه پرسنده را گفت بشمار وی شمرد چون بهی رسید گفت چند داری
گفت بیست و هفت گفت همچنین حکمت در آنکه خدای تعالی این شب را باز پوشید در میان شبهای ماه
رمضان را در شبهای دهه آخر پنهان آنست تا اجتهاد کنند در طاعت و بر یک شب اعتماد نکنند خدای
تعالی چند چیز را در چند چیز پنهان کرد شب قدر را در شبها و نماز وسطی در نمازها و وقت قیام
ساعت در اوقات و نام مهترین در میان نامها و ساعت اجابت در ساعات روز آدینه و رضای خود در طاعات
و سخط خود در سیئات و دوست خود را در میان بندگان تا بندگان اجتهاد و مراقبه همی کنند شبها
عبادت کنند برای شب قدر و نمازها بپای دارند برای نماز وسطی و در ساعات روز آدینه بدعا مشغول
شوند برای ساعت اجابت و طاعات قیام کنند برای طلب رضای خدا و از معاصی پرهیز کنند برای خشم
خدا فضل این شب بسیارست و منقبت وی بیشمار در خبر است که شیطان در این شب بیرون نیاید و بر
دیگر روزها جادو نتواند که کسی را رنجی رساند و سحر هیچ ساحر در این شب اثر نکند عبدالله عباس روایت
کرد که خدای تعالی در این شب فرشتگان را بفرماید با جبرئیل و فرشتگان سدرة المنتهی بزمین آیند
هفتاد هزار با لواها از نور و آن علمها بر چهار جایگاه بزنند بر پشت خانه کعبه و بر سر تربت رسول و بر مسجد بیت
المقدس و بطور سینا انگه جبرئیل گوید پراکنده شوید هیچ سرای و بقعه نماند که در آنجا مومنی یا مومنه
باشد که در آنجا نشوند مگر خانه که در وی سگی یا خوکی یا خمر یا جنب از حرام و صورتی باشد همه تسبیح و تهلیل
و استغفار میکنند برای امت چون وقت صبح باشد روی بآسمان نهند ساکنان آسمان دنیا باستقبال ایشان
آیند و گویند از کجا می آیید گویند از دنیا دوش شب قدر بود امت محمد را گویند خدای چه کرد با
ایشان گویند صالحان امت را بیامرزید و شفاعت ایشان در حق طالحان قبول کرد فرشتگان دنیا
آواز برکنند بتسبیح و تهلیل و ثنا بر آنچه خدای کرد با امت محمد از آنجا بروند و با فرشتگان آسمان دنیا

بآسمان دوم و فرشتگان آسمان دوم همچنان پرسند همچنان جواب یابند خوش دل شوند خدا را تسبیح و
تهلیل کنند ایشان نیز در موافقت ایشان تا آسمان سوم آیند هم این حدیث بشنوند و جواب دهند تا بآسمان
هفتم رسند بسدرة المنتهی آیند همان حدیث پرسند و همان جواب بشنوند و آواز تسبیح و تهلیل
بردارند اهل بهشت عدن آواز ایشان بشنوند بحوران گویند این چه آوازست گویند فرشتگان خدا را
تسبیح و تهلیل میگویند برای امت محمد ایشان نیز آواز برآرند بتسبیح و تهلیل حاملان عرش بشنوند بپرسند
و جواب بشنوند بشکر خدا آواز بلند کنند بتسبیح و تهلیل خدای تعالی وا پرسد که این چه آوازست و
او عالمتر باشد گویند شنیدیم تو کردگار خدایی دوش گناهکاران را بیامرزیدی و شفاعت صالحان در حق
طالحان قبول کردی حق تعالی گوید آری و امت محمد را ست نزدیک من آنچه هیچ چشمی چنان ندیده باشد
و هیچ گوشی چنان نشنیده و بر خاطر هیچ آدمی نگذشته در خبر دیگرست که جبرئیل در این
شب با هفتاد هزار فرشته بزمین آید و میکائیل با هفتاد هزار و لواها با خود بیارند و آنرا چهار ذوابه باشد یکی
بمشرق و یکی بمغرب و یکی در زیر عرش و یکی در زیر هفتم زمین بر لوای حمد نوشته باشد انه مذنبه و رب
غفور هیچ جای نباشد که جبرئیل با فرشتگان از ایشان در آنجا نروند و سلام نکنند و سلام با ایشان برسد
در پنج جایگاه اول در مرگ الذین تتوفیهم الملائکة طیبین یقولون سلام علیکم دوم بر در بهشت
سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین سوم بدر بهشت والملائکة یدخلون علیهم من کل باب
چهارم در غرفات بهشت سلام قولا من رب رحیم پنجم نزدیک لقاء ابرار و انواع نعیم بهشت تحیتهم
یوم یلقونه سلام وما ادریک خطابست رسول را بر وجه تعظیم شب قدر و توجه ای محمد که شب
قدر چیست اذان که در آید تو در آن تو علو قدر آن نرسد انگه هم خود بیان کرد گفت که شب قدر بهتر
از هزار ماه که در وی شب قدر نباشد مفسران گفتند که رسول ع چهار عابد را نام برد که ایشان هشتاد سال
خدا را پرستیدند و طرفة العینی در وی عاصی نگشتند ایوب و زکریا و حزقیل و یوشع صحابه را این عجب آمد
و این سوره آورد و بیان نمود که یک شب عبادت تو بهترست از عبادت هزار ماه ایشان بعضی دیگر گفتند
که در بنی اسرائیل هیچ کس را عابد نخواندندی تا هزار ماه خدا را عبادت نکردی حق تعالی این سوره فرستاد
و گفت این ایام امت را یک شب حاصل شود ابو بکر وراق گفت ملک سلیمان هزار ماه بود و ملک ذوالقرنین
هزار ماه بود هر آن مومن که این شب را دریابد وی را بهتر باشد از ملک سلیمان و ملک ذوالقرنین ثعلبی در
تفسیر آورده است که وهب منبه گفت در بنی اسرائیل مردی بود نام وی شمعون در راه خدای هزار ماه
جهاد کرد رسول را این عجب آمد خدای تعالی گفت من ترا و امت ترا شبی داده ام که عمل در آن شب بهترست
از هزار ماه و این شمعون مردی قوی بود قتال میکرد تا کافران همه از وی عاجز شدند بنزدیک زن وی
رفتند و وی را بمال بفریفتند گفت رچند وی بخسبد وی را بر بند تا ما بروی کید کنیم زن وی را بست چون

اکاه کشت فرمه کرد رسن پاره شد دیکر بار بزنجیر ببست هم پاره کرد و کفت ای زن این چرا
میکنی کفت ترا می آزمایم انکه کفت بخدای تو که چه چیز باشد که توقف تو بران غالب باشد کفت
موی سر من و وی موی دراز داشت چون بخفت زنش ویرا بموی سر وی ببست و کافران را خبر کرد
بیامدند و وی را بکرفتند و بشهر خود بردند کوش و بینی وی ببریدند و چشمهایش برکندند وی
در خدا بنالید در حال خدای چشم بوی داد و دستهایش کشاده شد ملک ایشان را کوشکی
بود بر سر ستونها نهاده و ملک بران کوشک بود ستونی از ان ستونها بجنباند کوشک بیفتاد
و ایشان همه هلاک شدند حسن علی علیه السلم کفت من از رسول خدا شنیدم که کفت در
خواب دیدم که بنی امیه بر منبر من میروند و فرود می آیند چون جبرئیل آمد از وی پرسیدم کفت
بنی امیه باشند که از پس تو بنا حق بروند بر منبر تو من کفتم یا جبرئیل مدت ملک ایشان چند
باشد کفت هزار ماه من دلتنک شدم جبرئیل آمد و مرا تسلی داد و سورة الکوثر و انا انزلناه آورد
و یاد نمود که شب قدر بهتر از هزار ماه که مدت ملک بنی امیه باشد مسیب کفت از اول عهد بنی امیه شمار نکاه
بداشتم مدت ملک ایشان هزار ماه بود نه کم و نه بیش درین شب فرو آیند فرشتکان و جبرئیل علیه
السلم بزمین بفرمان و امر خدای خویش از بهر هر کاری که خدای تقدیر کند درین شب سلامت
باشد و جز از سلامت چیزی دیکر تقدیر نبود یا خود نیز این شب سلام است از بلا و سلام فرشتکان
بر دوستان خدای و اهل طاعت که تا صبح بر آمدن سلام میکنند بهر قایمی و قاعدی و راکعی و ساجدی
مجاهد کفت سلامت است از شیاطین و وساوس ایشان که درین شب ممنوع باشند از انکه بدی بکسی رسانند
سورة البینة مدنی است ابو الدردا از رسول روایت کرده که اکر مردمان بدانستندی که درین
چه فضیلت است و منقبت اهل و مال رها کردندی و این سوره حاصل کردندی مردی از خزاعه کفت یا رسول
الله این سوره چه فضیلت دارد کفت وی را هیچ منافق نخواند و فرشتکان بعقب این سوره را خوانده اند
از ان وقت که خدا فرستاده است و از خواندن وی فرا تر نشوند و هیچ بنده نباشد که این
سوره بخواند والا که خدای تعالی فرشتکان را بفرستد تا وی را نکاه دارند در دین و
دنیا و وی را دعا کنند برحمة و مغفرت و اکر بروز بخواند چندان ثواب دهند
وی را که روشنایی روز بوی رسد و تاریکی یعنی چندانکه ملک دنیا باشد بعون الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم

لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین منفکین حتی
تأتیهم البینة رسول من الله یتلوا صحفا مطهرة فیها کتب قیمة وما تفرق
الذین اوتوا الکتاب الا من بعد ما جاءتهم البینة وما امروا الا لیعبدوا الله

للم

بلی

مخلصین له الدین حنفاء ویقیموا الصلوة ویؤتوا الزکوة وذلک دین القیمة
پیش از انکه رسول خدای برسالت فرستادند کافران و جهودان کفتند و ترسایان و مشرکان که ما از
دین خود بر نکردیم و ترک دین خود نکنیم تا انکه که پیغمبری را که در توریة و انجیل وعده داده
اند بفرستد انکه ما دین خود رها کنیم و متابع وی شویم خدای حکایت کرد از ایشان آنچه
کفتند کفت نبودند کسانی که کافر بودند از جهودان و ترسایان و بت پرستان در زمان کذشته
یعنی پیش از بعث رسول که از عقد و دلایل شوند و بکذارند دین خود را تا آن وقت که بدیشان آید
حجة که معروف و مشهور است بر تحلیل ایشان حجتی است واضح و کواهی است صادق یعنی محمد که
وی رسول است و فرستاده از نزدیک خدا و از قبل وی میخواند بر ایشان صحیفها پاکیزه کردانیده از
باطل و دروغ وی میخواند بر ایشان صحیفها پاکیزه کردانیده از باطل و دروغ در ان صحیفها نامها و
نوشتهاست مستقیم و درست ناطق بحق ایشان همه برین اتفاق کرده بودند که همچنین بباشند تا انکه
که این رسول را بفرستند با اتفاق همه بوی ایمان آوردند و دین خود بکذارند وما تفرق و متفرق
نکشتند و دور نشدند این که بران اتفاق کرده بودند این جهودان و ترسایان مکر پس از انکه بدیشان
آمد آن رسول که حجت خداست بر ایشان یعنی چون بر ایشان آمد پراکنده شدند بعضی ایمان آوردند
و بعضی انکار کردند و کفتند که آن پیغمبر موعود نیست و بعضی شناختند که وی آنست اما عناد کردند انکه
کفت وما امروا و ایشان را این نفرمودند در توریة و انجیل که اختلاف کنند و عناد پیش کیرند با آنکه فرمودند
که خدا را پرستند و طاعات را خاص و خالص برای خدا کنند در حالی که مسلمان باشند از دینهای باطل
بر کشته دین اسلام و ملت اختیار کرده و آن فرمودند ایشان را که نماز بپای دارند و زکوة بدهند این است
دین و ملتی راست و شریعتی مستقیم از جمله ادیان و ملل ایشان را این دین و ملت فرمودند ان
الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین فی نار جهنم خالدین فیها اولئک
هم شر البریة ان الذین امنوا وعملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة جزاؤهم
عند ربهم جنات عدن تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا رضی الله عنهم
ورضوا عنه ذلک لمن خشی ربه بدرستی و حقیقت که انانکه کافر شدند از جهودان و ترسایان
و مشرکان در آتش دوزخ باشند جاودان و ایشانند بدترین خلقان و انانکه ایمان دارند و عمل
صالح کنند ایشان بهترین خلقانند ابن عباس کفت ان الذین امنوا در حق علی و اهل بیت او آمده
است جزاء این دوستان نزدیک خدای ایشان بهشتهای عدن است که در زیر درختان آن جویهای
آب میرود و ایشان در آنجا مخلد و مؤبد باشند خدای از ایشان خشنود باشد و خشنود است و ایشان
از خدا خشنود باشند بآنچه با ایشان بدهد از فواید و انواع نعیم و رضا خدا از ایشان اراده ثواب

باشد وخیر با ایشان این بهشت که جنة عدن است با رضای خدا کسی راست که وی از خدای خود بترسد
وان معاصی حذر کند **سورة الزلزال** مدنی است بقول ابن عباس و مکی است بقول ضحاک
هشت آیه است از علی بن موسی الرضا ع روایتست از پدرانش از امیر المومنین علی ابن ابی طالب
از رسول علیهما الصلوة والسلام که هر که این سوره چهار بار بخواند چنان باشد که جمله قرآن ختم کرده باشد

بسم الله الرحمن الرحیم

اِذَا زُلْزِلَتِ الاَرْضُ زِلْزَالَهَا وَاَخْرَجَتِ الاَرْضُ اَثْقَالَهَا وَقَالَ الاِنْسَانُ مَا لَهَا يَوْمَئِذٍ
تُحَدِّثُ اَخْبَارَهَا بِاَنَّ رَبَّكَ اَوْحَى لَهَا يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ اَشْتَاتًا لِيُرَوْا
اَعْمَالَهُمْ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ

حق تعالی درین سوره ذکر قیامت کرد و بعضی از احوال و اهوال وی گفت یاد کن ای محمد وقتی را و
روزی را که دران وقت بجنبانند زمین را جنبانیدنی مخصوص بر وجهی که حرکت و شدت خود مر
آن باشد برخلاف جنبانیدن معهود که آن جنبانیدنی باشد که همه جهان از ان خراب کرده و جنبانیدن
باشد خاص بعضی زمین بلکه همه زمین را باشد بر عموم و بیرون آرد زمین از شکم خود آنچه دارند رو
ی باشد از گنجها و مردگان و آدمی گوید چیست این زمین را و چه افتاده است که چنین مضطرب
و متزلزل گشته است که هرچه در شکم دارد بیرون می اندازد و مراد باین انسان کافر است که گفتار
کافران این باشد و گفتار مومنان این که هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون دران روز زمین
خبر دهد و حدیث کند بخبرها خود [illegible] باشد از خیر و شر گواهی دهد عبد الرحمن بن
صعصعه گفت از پدرش که من در حجره ابو سعید خدری بودم مرا گفت چون بانگ نماز کنی در صحرا آواز
بلند کن که هیچ جنی و انسی و حجری و مدری نباشد الا که بر صدق تو گواهی دهد راوی خبر گفت ابو
امیه را دیدم در مسجد الحرام در هر بقعه نماز میکرد دو رکعت دو رکعت گفتم چرا چنین میکنی و بر
یک جای استی گفت برای آنکه تا روز قیامت برای من گواهی دهند و این آیه بخواند یعنی بر چگونه دهد
آن دهد که خدا وی را وحی کرده باشد و الهام داده دران روز مردمان باز گردند از گورها پراکنده
و مختلف بعضی نورانی و روشن روی و بعضی ظلمانی و تاریک روی بعضی ایمن و بعضی خایف روی خود
بر صحات و حساب گاه آورده یا از حساب باز گردند پراکنده بعضی روی براه بهشت آورده و
بعضی ظلمانی روی سوی دوزخ کرده اند تا با ایشان نمایند اعمال ایشان یعنی جزای کردارهای ایشان پس
هر کس که همسنگ ذره نیکی کرده باشد جزای آن چند و اگر بدی کرده باشد بذره جزای آن چند
عبد الله عباس گفت هیچکس نباشد که وی عملی کرده باشد از خیر و شر در دنیا الا که خدای بوی نماید اما
مومن را حسناتش ثبت کند و سیاتش را بیامرزد اما کافر حسناتش رد کند برای آنکه بر وجه ما مور کرده

باشد و سیاتش

باشد و بسیاتش عذاب کند محمد بن کعب گفت هر خیری که کافر کند در دنیا جزا یابد در نفس و
مال و فرزند تا چون از دنیا برود وی را هیچ خیر نباشد و مومن هر بدی که کند هم در دنیا عقوبت یابد
به نکبتی و حادثه که بوی رسد در نفس و مالش و اهلش چون این آیه آمد بعضی از صحابه گفتند یا رسول
الله این کاری عظیمست که بهر مثقال ذره شر ما را جزا خواهند کرد گفت ازینکه در دنیا بشما رسد
از رنج و بیماری و مصیبت در برابر مثاقیل شر شما باشد و اما مثاقیل خیر ذخیره باشد برای شما در قیامت به
شما دهند مقاتل گفت این آیه در حق دو مرد آمد که یکی از ایشان دست از خیرات بداشت و گفت این
اندک را منع میکند این خیر و آنانست که گفت ویطعمون الطعام علی حبه [illegible] و خرما و
مویز دوست میدارم برای آنکه آنرا وقعی باشد و مال بسیار ندارم که بدهم دیگری گفت همانا که ما را
این گناهان خرد مواخذه نکنند و زیان ندارد خدای تعالی آیه فرستاد که آن قدر اندک سود دارد
که بدرویشان دهید و این گناه خرد زیان دارد آورده اند که سعد وقاص دو خرما بسایل داد او
رد کرد گفت ویحک خدای تعالی از ما بذره قبول میکند و از ما دو خرما قبول نمیکنی در خبرست
که روزی رسول خدا این آیه بخواند اعرابی حاضر بود گفت یا رسول الله مثقال ذره گفت بلی بر
خاست و میگفت واسواتاه واسواتاه و میگریست رسول علیه السلم گفت اعرابی را دلش از ایمان با خبرست
صعصعه عم فرزدق در پیش رسول رفت و رسول این سوره میخواند چون بآخر رسید صعصعه
گفت حسبی من القرآن ما سمعت مرا از قرآن این آیه بس که شنیدم پس اگر نیز نشنوم روا باشد
از ثعلبه پرسیدند که ذره چیست و چند باشد گفت صد نمله یک جو باشد و ذره یکی باشد از
صد گفته اند که ذره را هیچ وزن نباشد و آن آنست که چون شعاع آفتاب در سوراخی افتد آنرا
توان دید و این آیه مخصوص است باجماع برای آنکه هر که گناه کرد و توبه کرد خدای تعالی وی را
بآن گناه مواخذه نکند پس اگر توبه نکرد جایزست که خدا عفو کند و مواخذه نکند برای آنکه
آیات عفو را دلیلست برین پس این آیه مخصوص باشد بآن که اگر توبه نکند و خدای تعالی عفو نکند
از ان جزا آن چند و نیز این آیه دلیلست بر بطلان احباط برای آنکه گفت هر خیری و شری که باشد
مثقال ذره آنرا جزا باشد و صاحبش بیند و دلالت نکند بر آنکه خدای تعالی نگیرد و بیامرزد برای
آنکه مخصوص است بآیات عفو و رجا **سورة العادیات** مکی است بقول ابن عباس و مدنی است
بقول ضحاک و یازده آیه است صادق علیه السلم گفت هر که این سوره بسیار
خواند خدای تعالی وی را روز قیامت با امیر المومنین علی
علیه الصلوة والسلام برانگیزد و از جمله رفیقان وی
باشد بعون الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحيم

وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعًا فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ وَإِنَّهُ عَلَى ذَلِكَ لَشَهِيدٌ وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَخَبِيرٌ

حق تعالی قسم یاد کرده است و سوگند خورده بحق اسپان دونده غازیان در راه خدای که جهاد است دوبینی که از ان آواز نفس ایشان توان شنید و ضبح آواز نفس است در دویدن پس بحق این اسپان که بیرون آرندگان آتش اند از سنگها که سمها خود بران میزنند و آتش از ان جا بیرون می جهد چنانکه از سنگ در وقت انکه آتش زنه بروی زنند پس سوگند باین اسپان که بعد از دویدن در وقت صبح بدشمن رسند خدا و غارت بدشمنان آتش حرب انگیزند و غارت بر ایشان برند پس باین وقت غبار حرب و گرد در میدان دشمن بر انگیزند پس هم درین وقت در میان جمع دشمنان روند و خون از حلق ایشان بریزند بعضی از مفسران گفته اند و ابن انصار قوم روایت کرده اند که این سوره در غزوه ذات السلاسل آمده است پس از انکه رسول دو مرد را از معروفان صحابه با لشکری بفرستاد و ایشان خائب و بی مراد باز آمدند و عمرو عاص گفت یا رسول الله مرا بفرست که الحرب خدعة و می تواند بود که ایشان را بفریبم بفرستاد وی را و وی نیز خائب و بی مراد باز آمد رسول خدای امیر المؤمنین علی را هم بفرستاد با سه هزار مرد امیر المؤمنین راه بگردانید و در راه بگرفت که از پس آن راه لشکر کفار بود و هر شب می راندند و روز [illegible] تا که وقت صبح بود با ایشان رسید غافل بودند و [illegible] بر ایشان زد و قومی بسیار در وقت صبح بکشت و قومی را اسیر کرد و مال ایشان غارت کرد و مظفر و منصور باز گشت ابو صالح گفت مرا با عکرمه خصومت افتاد در عادیات وی گفت اسپان اند من گفتم اشتران اند و گفت من از مولای خود شنیدم ابن عباس من گفتم که من شنیدم از مولای خود شنیدم امیر المؤمنین علی و مولای من از مولای تو عالم تر است شعبی گفت این خلاف میان ابن عباس و علی بود ابن عباس گفت ضبح اسب را باشد و گرد از سم اسب انگیخته شود امیر المؤمنین گفت نی دانی که این روز بدر آمده است و در میان ما هیچ کس اسب نداشت مگر مقداد اسود که وی اسبی داشت المقداد و زبیر اسپی داشت و دو اسب را عادیات نگویند مراد از عادیات اشتران حاجیان اند که بمزدلفه آیند و از مزدلفه بمنا و مراد بجمع جمع منا است خدای تعالی گفت بحق این اسپان و این غازیان یا بحق این اشتران و این حاجیان که آدمی سخت ناسپاس است و کافر نعمت خدای خود را و [illegible] سپاس می باید داشت و شکر نعمت خدای باید کرد ناسپاسی و ناشکری میکند حسن گفت کنود آن باشد که مصایب بشمرد و نعمت فراموش کند چنانکه شاعر درین معنی گفته است شعر

یا ایها الظالم فی فعله والظلم مردود علی من ظلم الی متی انت وحتی متی تشکو المصیبات وتنسی النعم

ابو امامه گفت که رسول خدا گفت دانی تا کنود چه باشد کنود آن باشد که یاکل وحده ویمنع رفده ویضرب عبده تنها نان خورد و عطا ندهد و بنده خود را بزند ذوالنون گفت کنود هلوع باشد و هلوع در قران مفسر است اذا مسه الشر جزوعا واذا مسه الخیر منوعا اندک را کفران کند و بسیار شکر نکند دیگری گفت آن باشد که سر وی بر بالین نعمت باشد و دل وی در میدان غفلت فضیل عیاض گفت آن باشد که بیک مصیبت همه نعمتها فراموش کند وانه علی ذلک لشهید و این آدمی بر کنودی و ناسپاسی و کفران نعمت گواهست بدو ذات بر خود گواهی میدهد و شاید که بر سبیل وعید بود یعنی که بکن آدمی آنچه بخواهد ناسپاسی که خدای تعالی بر وی گواه است بهر چه میکند و میبیند انکه گفت وانه بدوستی که سخت بخیلست برای دوستی مال و عرب بخیل را شدید خوانند و فاحش گویند و بخیلی را فحشا گویند والشیطان یعدکم الفقر ویامرکم بالفحشاء یعنی بخل میفرماید و بعضی گفته اند که قوی است و سخت از برای طلب مال و حریص و مجد فی این آدمی کافر نعمت بخیل دنیا دوست میداند که چون برانگیزند آنچه در گورها یعنی مردگان بیرون و بوسیده را زنده کنند و آنچه در سینها است و دلها حاصل کرده اند و آشکارا کنند از اعتقادات حق و باطل و نیات ریا و اخلاص و تمییز کنند و جدا کرده اند بان نیت و بدینند انکه خدای ایشان با ایشان و احوال ایشان عالمست و از کار ایشان آگاه روز قیامت که جزا دهد تو بانده هر کسی را آنچه کرده باشد بر وفق استحقاق جزا دهد سوره القارعه مکی است یازده آیه است ابو امامه از رسول روایت کرده که هر که این سوره بخواند که حسنات را گران بار کرده اند و ثواب [illegible]

نصف الحزب

بسم الله الرحمن الرحيم

الْقَارِعَةُ مَا الْقَارِعَةُ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَهْ نَارٌ حَامِيَةٌ

قارعه نامیست از نامهای قیامت که بکوبد که گوشها شنیدن روز قیامت و دلها را دیدن و مشاهده کردن اهوال قیامت میگوید قیامت و چه قیامت و چه دانی تو ای محمد که چیست قیامت و اهوال و شداید او این ساعت گویند و داهیه گویند دیر روزی باشد که مردمان در ان روز از حیرت و سرگشتگی و مهابت و ضعف و خواری چون پروانه آتش باشند هر پراکنده و متفرق جوق جوق و گروه گروه بر یکدیگر می افتد مانند ملخ پیاده در اجابت کردن داعی قیامت و گفته اند چنانکه پروانه خود را بر آتش میزند و در آتش دوزخ می افتد و باشد کوهها چون پشم رنگین چون که بادی بر ایشان

و آنرا در هوا برد مجنبن کوهها در ان دوند در هوا پران کردد و ناچیز شود پس درین دو ن
انکسی که ترازوی وی کران باشد بار طاعات و عبادات او در عیشی باشد پسندیده و خوش
از هول ان روز و خایف و ترسان نباشد از برای انکه جای وی بهشت باشد و آنکس که ترازوی
وی سبک باشد برای انکه در کفه طاعاتش بار عبادات و خیرات نباشد جای او دوزخ و
مسکن و مقام او درکه باشد که آنرا هاویه خوانند انکه بر سبیل تهویل کفت و ترا چه دانی
که هاویه چیست و چه مقامست از دوزخ انکاه وی بیان کرد و کفت آتشی است بغایت کرم
جوشان و سوزان و کفته اند مراد بوا این اعمالست جمع موزون یعنی بار کردارش کران بار باشد
و آنکه کردار او دوزخ باشد برآن هاویه خوانند که از همه درکهای دوزخ دورتر باشد و آتش او کرم تر
باشد ابو صالح کفت فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ سر او باشد یعنی واژکونه و منکوس اورا در دوزخ اندازند محققان
کفته اند که ترازو کنایت است از عدل خدای یعنی خدای تعالی میان خلقان انصاف کند یکذره
که ظلم و حیفی رود تا چنان باشد که پنداری که بترازو بر کشیده اند و اعمال عرضست و عرض را
خفت و ثقل نباشد انکه کفته اند صحایف اعمال را وزن کنند در کفه صحیفه طاعت باشد و در دیکر
صحیفه معصیت هر کدام که راجح آید حکم آنرا باشد سورة التكاثر مکیت و هشت ایات است ابو
امامه از رسول خدا روایت کرد که هر که این سوره بخواند از جمله آنها باشد که وی را بی نعمت حساب کنند

بسم الله الرحمن الرحيم
أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ
تَعْلَمُونَ كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ ثُمَّ
لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ مقاتل و کلبی کفته اند که دو قبیله از قریش یکی بنو عبد مناف
و دیکری بنو سهم مفاخرت کردند هر یکی از ایشان کفتند که اشراف و سادات از ما بیشتر اند و
بیشتر بوده اند بنو عبد مناف بر بنی سهم غالب شدند بنو سهم کفتند بیایید تا بکورستان رویم
و کورها بشماریم تا کورهای اشراف شما بیشتر است یا کورهای اشراف ما حق سبحانه و تعالی این سوره فرستاد
و کفت شما را مشغول کرده اید از ذکر خدا و ساختن کار آخرت تفاخر کردن شما با یکدیکر بسیاری
مال و فرزندان و اشراف قبیله و بزرکان عشیره یکدیکر را در حسنات و بعد از زندکان تا آنکه
کذر کردید که بکورستان رفتید و کورها در شمار آوردید باین مشغول شدید شناخت خدای و
طاعت وی را بر طاق نسیان نهادید تا انکه مرک بشما آمد و شما نیز بزیادت کورستانها کردید و از
اهل کورستان شدید نمی باید که حال شما چنین باشد و کار شما این باشد و از خواب غفلت
اکاه کردید و همت خود را بر جمع مال دنیا و مکاثرت و مفاخرت منهید حقا که زود باشد که بدانید

آنچه کردید بد کردید چون بدو انزع مرک رسید و قدم در شهرستان مردکان نهید هول منکر و
نکیر و فشار کور و عذاب کور بشما رسد و این خود بسیست با آنچه پس از ین باشد چه باشد هیچ
چون از کورها انکیزند و بعرصات حاضر کرده اند حقا که بدانید اعمال بد خود را چون نامهای
اعمال بر آن کرده و ترازوی عدل نهند و بهشت و دوزخ از پس پرده حجاب بیرون آرند
که روزکار خود ضایع کردید در دنیا و سرمایه عمر خود بر باد دادید کلا لو تعلمون میکند و این
باز ایستید روزکار خود را غنیمت دارید حقا که اکر بدانید شما که چه در پیش دارید از سر علم و یقین نه
از ظن و تخمین شبها نخسبید و روزها نیاسایید همیشه در کار ساختن آخرت باشید و این از جهل و
نادانی شما است که روی بدنیا آورده اید و آخرت را فراموش کرده اید انکه حق تعالی خبر داد و اعلام
فرمود از آنچه در پیش است در دوزخ و آنرا بسوکند موکد کرده اید تا دانسته و معلوم شما کرده
و کفت بر سبیل تهدید و وعید حقا که شما دوزخ را ببینید و انکه این خبر را موکد کرده اید برای مبالغه
زیادت وعید را و کفت پس ببینید دوزخ را بچشم یقین چنانکه در روی شما هیچ شکی و شبهه نماند و
یقین علمی باشد که حاصل شود پس از شک برای اینست که خدا را شیعی نخوانند اول علمست برین
قول معنی این باشد که بدانید شما دوزخ را دانستنی که در و شبهه نماند چنانکه کسی چیزی چند در
وقتی که امارات و علامات آن ظاهر کردد در وقت نزع و جان کندن و کذاشتن مال دنیا بوارثان
و درین وقت تمنا کنید و آرزو کنید شما را بازکردانند تا کار خود بسازید و کردار نیکو کنید چنانکه خبر داد
رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا اما این راه بر نیاید و این آرزو حاصل نکرده پس بچشم یقین ببینید انکه
که شما را بدوزخ برند و بعذاب مبتلا کرده اند انکاه که دوزخ را بر اهل عرصات عرضه کنند ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ
پس دران روز و در آن وقت پرسند شما را از کردارها و نعمتهای دنیا که شما را از کار آخرت مشغول
کرده اید ابو هریره از رسول روایت کرد که این نعیم که از وی سوال کردد آب سرد است انس مالک
کفت روزی رسول بمهمانی معتاد اسود رفت چون طعام بخورده آبی سرد در پیش آوردند رسول آب
بخورد و کفت إِنَّ هَذَا عَلَى الْكَبِدِ چه سردست این آب بر جکر چون یکی از شما خواهد تا آب خورد
باید که اجتهاد کند تا هر کدام که سردتر باشد بخورد که آب سرد صفرا را بنشاند و تشنکی را ببرد
و بشکر خدای باعث باشد ابو حازم کفت آب سرد بوقت تشنکی شکر از میان جان بیرون آرد در
روایتی دیکر از رسول آمده است که از وی سوال کنند ابن عباس کفت از عمر خطاب شنیدم که وی
کفت روزی کرم کاه بیرون آمدم رسول را دیدم بیرون آمده مرا کفت بچه کار بیرون آمده کفتم با بچه
تو بیرون آمده ام ساعتی بود ابو بکر بیرون آمد رسول کفت بچه کار بیرون آمده کفت بهمان آمده ام
و سبب آن بود که در خانه هیچ طعام نبود و ایشان کرسنه بودند ساعتی نشستند و حدیث کردند آنکه

کفت با بچه تو بیرون آمده رسول مرم

رسول خدا گفت هیچ قوة دارید تا این خرماستان رویم و اشارت بخرماستان ابو الهیثم بن التیهان کرد برخاستند و بانجا رفتند رسول علیه السلم سه بار سلام کرد ابو الهیثم حاضر نبود ام الهیثم گفت جواب ندادم تا سلام زیاده کنی تا خیر و برکة ما زیاده کردد رسول پرسید که ابو الهیثم کجاست گفت بطلب آب رفته همین ساعت باید درای که هر اسلام و صلوات خدای بر تو باد در رفتند و در زیر درختان خرما بساط بیفکند ایشان نشستند ابو الهیثم درآمد تخت خرم و خوش دل گشت شاخی از خرما که نیکوتر بود ببرید و پیش رسول آورد ایشان بخوردن آن مشغول شدند ام الهیثم بنان پختن مشغول شد ابو الهیثم خواست تا گوسفندی بکشد رسول نگذاشت بگو بقیلوله مشغول شدند چون از خواب بیدار کشتند طعام تمام شده بود بخوردند و آب سرد بخوردند انگه رسول گفت این سایه و طعام و آب سرد آنست که خدای تعالی ازین پرسد و قوله لتسئلن یومئذ عن النعیم ابن عباس گفت چون این آیه آمد صحابه گفتند یا رسول الله ما را از کدام نعمت خواهند پرسیدن و ما را نان جوین نیم شکم میدهیم خدای تعالی وحی کرد که بگو ایشان را که نه نعلین در پای دارید و آب سرد میخورید و در سایه می‌نشینید ابن عباس گفت این نعمت تندرستی است و صحت سمع و بصر سلامت عقل خدای تعالی بنده را از آن پرسد بقیامت که چه کردی آنرا و در چه بکار بردی و او عالم باشد ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا محمد بن کعب گفت مراد نعمت نبوت و بعثت رسول است که رحمت و نعمتی است بر جهانیان یا نز یعرفون نعمة الله ثم ینکرونها و از محمد باقر و جعفر صادق علیهما السلم روایت است که مراد بدین نعمت ولایت امیر المومنین علی است هم بانه و اتممت علیکم نعمتی آنجا تمام باشد آن و سوال کنند و لیکن از آنچه کمال دین و تمام نعمت و رضای خدای تعالی از مکلفان در مسلمانی در آن باشد سوال کنند و از آن پرسند **سورة والعصر** مکی است و سه آیات از رسول خدا روایتست که هر که این سوره بخواند خدای تعالی عاقبت وی بصبر کند و روز قیامت از اصحاب حق باشد

بسم الله الرحمن الرحیم
والعصر ان الانسان لفی خسر الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر

حق تعالی قسم یاد کرده است و سوگند خورده بروزگاری برای آنکه در وی عبرتی است خداوند عقول را و شبانگاه که در وی دلایل قدرت آفریدگار است بیرون روز و آوردن شب تا د مقاتل گفت مراد بعصر نماز دیگر است و صلوة الوسطی اینست گفت بحق روزگار یا بحرمت نماز دیگر که جن و انس همه در خسران و زیان کاری و نقصان اند هر روز که بر ایشان میگذرد سرمایه عمر ایشان

کم میکرد

کم میکرده تا آنکاه که سرمایه عمر رفته باشد و سودی حاصل نکرده و ذخیره نیات که طاعات و عبادات است ننهاده الا مومنان که ایشان در خسارت و زیان کاری نیستند آخرة بخریدند و دنیا را بفروختند ایمان آوردند و عمل صالح کردند هر روزی و شبی که بر ایشان میگذشت اکتساب درجه از درجات بهشت کردند لاجرم سود کردند و در معامله آخرت فیروز و نیک بخت شدند در دنیا یکدیگر را وصیت و نصیحت کردند بملازمت نمودن حق که ظاهر بحجت و دلیل قاهر است از توحید خدا و تصدیق انبیا و متابعت و موالات اوصیا و یکدیگر را بصبر و شکیبائی فرمودند و نصیحت کردند در ملازمت حق و گذاردن واجبات و دوری کردن از قبیحات و صبر کردن بر طاعات و بلیات و شنودن طعن از اعدای دین در حق اهل یقین و گفته اند که مراد آنست که آدمی در خسران و زیان کاری است روز بروز و شب بشب که عمرش ناقص میشود و ضعف زاید میگردد تا آنکه پیر میشود و از عمل باز میماند کارهایش بزاج میشود مگر مومنان که ایشان چون پیر شوند و قوت ایشان ساقط گردد همان عمل که در جوانی کرده باشد در جریده اعمال ایشان می نویسند ابی بن کعب گفت تفسیر این سوره از رسول پرسیدم گفت والعصر سوگند است بآخر روز ان الانسان یعنی ابوجهل لعین در خسارتست مگر مومنان یعنی صحابه و اهل البیت و گفته اند الا الذین آمنوا امیر المومنین علی و فرزندان وی اند و موالیان و متابعان ایشان برای آنکه این صفات بایشان لایق است الا قوله الا الذین آمنوا لقوله تعالی انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا و قوله و عملوا الصالحات لقوله الذین یقیمون الصلوة و یوتون الزکوة و تواصوا بالحق لقوله الحق مع علی و علی مع الحق و تواصوا بالصبر لقوله الصابرین والصادقین **سورة الهمزة** مکیست و هفت آیاتست از رسول خدا روایتست که هر که این سوره بخواند خدای تعالی وی را بعدد هر کسی که استهزا کرد برسول و صحابه رسول ده حسنه بنویسد و ده سیئه محو کند از دیوان وی آمین یا رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم
ویل لکل همزة لمزة الذی جمع مالا و عدده یحسب ان ماله اخلده کلا لینبذن فی الحطمة و ما ادریک ما الحطمة نار الله الموقدة التی تطلع علی الافئدة انها علیهم موصدة فی عمد ممددة

کلبی گفت این آیه در اخنس بن شریق آمد مقاتل گفت در ولید مغیره آمد که وی رسول را عیب کردی و چون رسول بروی گذشتی چشم بروی بشکستی مجاهد گفت عامست در جمله آنان که باین صفت باشد حق تعالی تهدید کرد و وعید بخش چنان که میان مردمان سعی کنند

بفساد و تفرقه کنند میان دوستان و خویشان و دروغ برین کناهان نهند و غیبت
کنند و در پس مردم سخن ناخوش کویند و مردم را بد کویند و عیب کنند بکوید وای هر عیب
کننده را در روی و هر بدکوئی را در غیبت و هر غیبت کننده را و هر بد کوینده را و طعن
زننده را بشکستن ابرو و سخن چین را و غیبت کننده را و ویل نام دره است از درکات
دوزخ یعنی این درکه کسی راست که صفت وی اینست الذی جمع مالا و عدده یعنی عتاب الکسی است
که بسیار جمع کرده مال را و با دهاد و حساب آورده این را اما اکر در ان غیری تصرف کند معلوم
وی کردد و آنرا عدتی و آلتی کرده است که آن دفع حوادث روزکار کند و دشمن را مقهور
کرداند چنان پیندارد که این مال و برا در دنیا جاوید خواهد کرد و در مرک را بسته خواهد
کرداند بروی تا در دنیا باقی و جاوید ماند کلا حاشا که وی می پندارد و کمان می برد لن
یَنفَعُ المُؤمِنَ مَالٌ وَلَا بَنُونَ مرک چون بیاید نه مال وی دافع تواند کرد و نه فرزند و مال بقا
حاصل نکرد د بقا. جاوید از عمل صالح و زهد و تقوی حاصل کرد د در بهشت و نعیم بهشت
حقا که وی را بیال وی را در درکه اندازند از درکات دوزخ که آنرا حطمه خوانند یعنی بغایت
شکننده و خار کننده باشد دوزخیان را الکریبیل استهوال و استعظام کفت و توجیه
دانی ای محمد که حطمه که شکننده استخوانها و خورنده کوشتهای دوزخیان است چیست انکه
هم وی بیان کرده و آنرا بخود اضافت کرد و کفت آتش خدای است آتشی که بر سته قدرت و قهر
خویش از سر خشم برافروخته است و کرم کرداینده آتشی که از جمله اطراف و اعضا در کذرد و بیان
دل که لطیف ترین اعضاست برسد و دل عضوی است که طاقت اندک رنجی ندارد چکونه طاقت
آتش دوزخ آرد بدرستی و حقیقت که این دوزخ را برابر این جماعت که صفت ایشان اینست در ها بسته
باشد در ستونهائی که بر در ها کشیده باشد و بآن محکم کرداینده اند و امید نجات بعد از حت
بر ایشان بسته باشد قتاده کفت این عمادها ئی است که ایشانرا بآن عذاب کنند در دوزخ پس
برین معنی مردان باشد که ایشان در دوزخ در بندها و زنجیرها باشند یک سرد کردن ایشان
ویک سر در دوزخ کشیده و محکم کرداینده انس مالک روایت کرد از رسول عم که او کفت مومن
زیرک باشد و حذر کننده و ساکن و پای برجای و شتاب زده کی نکند عالم و پارسا باشد و منافق
عیاب و غماز و شکننده باشد چون کسی باشد که شب هیمه جمع کند باک ندارد از آنچه کوید یا کسی
راست باشد و اکر دروغ و آنچه کسب کند اکر حرام باشد و اکر حلال و در آنچه نفقه کند اکر طاعت
باشد و اکر معصیت سورة الفیل مکی است پنج آیه است از رسول خدا روایت است که هر که
این سوره بخواند خدای تعالی وی را ایمن کرداند در دنیا از خسف و قذف و مسخ

بسم الله الرحمن الرحیم
أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ
وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ
حق سبحانه و تعالی خطاب کرد محمد را و کفت بر سبیل تذکیر نعمت بروی و بر اهل مکه و هلاک
کردن اصحاب الفیل و تحذیر کافران مکه و غیر ایشان از مخالفت رسول و قصد ایذاء وی که ای
محمد علیه السلام تو نه دیدی که خدای تو با خداوندان پیل چه کرد در وقتی که ایشان قصد
مکه کردند از برای خراب کعبه و فیل اکرچه مفرد است مراد از و جنس است بجای انکه با ایشان
یک فیل بیشتر بود و کفته اند مراد با و پیلی است که ایشانرا بود در میان پیلان بغایت بزرک
نام وی محمود و قصه این از عبد الله عباس روایت کرده اند که وی کفت پادشاهی بود
از پادشاهان حمیر که او را ذو نواس کفتندی جهود بود و جماعتی از حمیر با وی بر ان ملة
بودند جمعی ترسایان بآنجا افتادند مهتر ایشان عبد الله التامر بود وی ترسایان را با جهودی دعوت
کرد ایشان قبول نکردند بعضی را بکشت و بعضی را با آتش بسوخت و از ایشان کس را رها نکرد مکر مردی از
ایشان که او را اوس بن ثعلبان کفتندی وی را اسپی بود سوار کشت و بکریخت بنزد ملک قیصر
رفت و قصه با وی بکفت و از وی یاری خواست تا کینه قوم خود باز خواهد قیصر کفت از اینجا تا
آنجا راهی دور است ولیکن چیزی بنویسم بملک حبشه که وی بر دین ماست تا ترا یاری دهد چون
نامه بملک حبشه رسید مردی را نام او ارباط با لشکری بیمن فرستاد و کفت از ایشان ثلثی بکش
و ثلثی را اسیر کن و بنزدیک من فرست و ثلثی از شهر خراب کردان وی با اوس برفت و با ایشان
قتال کرد لشکر ذو نواس متفرق شدند وی نیز در وی بمن بیت نهاد و لشکر بر عقب وی اسب را
در دریا زد و هلاک شد ارباط در یمن آمد و آنچه ملک حبشه فرموده بود بکرد و آنچه کرده بود
نجاشی را خبر دادند نجاشی فرمود که آنجا با لشکری که تراست مقام کن آنجا مقام کرد بعد از مدتی ابرهه را
با وی خصومت افتاد ساز حرب کردند و روی بیکدیکر آوردند ابرهه کفت خصومت ما راست با
یکدیکر لشکر را کناهی نیست بیا تا با یکدیکر حرب کنیم اکر تو مظفر شوی لشکر و ولایت تراست بر این
قرار افتاد هر دو میدان آمدند ارباط مردی جسیم و تناور بود و ابرهه مردی بود کوتاه و حقیر
غلامی با وی بود سلاح وی بر کرفته بود یکدیکر را با یکدیکر کردیدند ارباط در آمد حربه بر
ابرهه زد روی و دهن بریده شد بجای این وی را اشرم خواندند ابرهه بفتاد غلام وی ارباط را
ضربتی بزد و بکشت لشکر همه با ابرهه جمع شدند این خبر بنجاشی رسید نجاشی خشم کرفت و نامه
نوشت که ترا که فرمان داده است که با ارباط جنک کنی و وی را بکشی من لشکری فرستم تا ترا بکیرند

وسوی پیشانی تو ببرند و خاک ولایت تو با سپهر خود آرم ابرهه نامه بر خواند در حال بفرمود تا
سرش تراشند و موی سر خود با پاره خاک در انبانی پیش نجاشی فرستاد و گفت آنچه تو بران سوگند
خوردی من بجای آوردم و من بنده تو ام و بجای تو این ولایت نگاه میدارم والا آنچه رای تو باشد
ی نزد نجاشی خشنود شد و آن ولایت بوی داد وی در صنعا کنیسی ساخت و مال جهان بر آنجا خرج
کرد و نام وی قلیس نهاد و پیش نجاشی نوشت که من بنام تو کنیسه ساختم که مثل آن در بسیط
زمین نیست مردم از جایها می آیند بدیدن آن و عده فرموده بود که چنان سازم که مردم که بحج روند
بجانب مکه بدین جانب آیند نجاشی خوشدل شد و این حدیث در عرب پراکنده گشت مردی از
بنی مالک بن کنانه بآنجا رفت در شب و در گوشه حدث کرد و هم در شب از آنجا بگریخت ابرهه را
از آن خبر دادند و گفتند که این حرکت بجز از مرد عرب که آنجا بود کسی نکرده باشد وی سوگند
خورد که خشنود نشود تا کعبه را خراب نکند لشکری بسیار جمع کرد و روی بیلاد عرب نهاد
عرب را ازین خبر شد همه ساز حرب کردند اول پادشاهی که با وی قتال کرد ذونفر بود از پادشاهان
حمیر ابرهه غالب آمد و آن پادشاه را بگرفت خواست که بکشد گفت مرا مکش که من ترا بکار آیم
در این عزم که کرده وی را بند کرد و با خود ببرد و از آنجا بطایف آمد مسعود بن معتب بیرون آمد
با لشکری ثقیف و گفت ایها الملک ما را با تو جنگی نیست و قصد ما نکرده مطلوب تو کعبه است
اگر خواهی بدلیل فرستیم تا ترا بآن خانه راه نماید گفت روا باشد مردی را با وی بفرستادند
نام وی ابو رغال چون بمنزلی رسید که آنرا مغمس خوانند آنجا بمرد و گورش آنجاست عادت حاجیان رفته
است که هر که بآنجا بگذرد سنگی بر گور وی اندازد ابرهه از آنجا مردی فرستاد با لشکری عظیم
از حبش تا برفت و مال حرم برگرفت و دویست اشتر از آن عبد المطلب بگرفت آنگه رسولی را بفرستاد
پیش رئیس مکه که من آمدم تا این خانه خراب کنم اگر منع نکنی مرا با تو کاری نیست و اگر منع کنی با
تو قتال کنم عبد المطلب گفت این پیغام راست باید من بیایم و جواب گویم برخاست با جماعتی
فرزندان و خدم و آنجا رفت و دو نفر که ملک حمیر بود بشنود که عبد المطلب پیش ابرهه می آید گفت
ایها الملک عبد المطلب سید قریش است و اندر همه عرب و برا همتا نیست بزرگی و شرف و ا و
آنست که مردم را طعام دهد و وحوش و طیور را در سهل و جبل باید که وی را حرمت داری و
نیکو خشنودی رضا وی بجویی و سخن وی بشنوی که وی سرا باد عربست این گفت و بر خاست
و عبد المطلب را پیش ابرهه برد و عبد المطلب مردی تمام بالا و نیکو روی و فصیح زبان بود و با هیبت
ابرهه چون وی را بدید وقعی عظیم در چشم افتاد از تخت بزیر آمد و وی را بالای خود
بنشاند و اکرام و اعزاز کرد آنگه ترجمان را گفت بپرس که بچه کار آمده بپرسید عبد المطلب

گفت

گفت که از ملک اشتری چند از من گرفته اند بفرمایی تا اشتران من بازمن دهند ابرهه ترجمان را
گفت عجبست مرا این مرد را عظیم دیدم و گمان بردم که در غایت کمال عقلست من با لشکری بدین
عظیمی آمده ام تا خانه را که شرف ایشان در آنست خراب کنم سخن آن نمی گوید اشتری چند که برده
اند سخن آن میگوید این چنین بگفت ترجمان بگفت عبد المطلب جواب داد که اشتران مراست و
لِلْبَيْتِ رَبٌّ يَحْفَظُهُ وَيَمْنَعُهُ أَنْ يَشَاءَ آن خانه را خداوندیست اگر خواهد نگاه دارد و منع کند ابرهه
این سخن بهراسید و خاموش گشت و اشتران را باز وی فرمود دادن عبد المطلب اشتران بکوهی فرستاد
و روی بمکه نهاد ابرهه از منزل بمنزلی دیگر نزدیک تر میشد رفت عبد المطلب با جمعی از روسای
قبایل عرب پیش وی رفت و گفت ثلثی از مال حجاز و تهامه بتو دهیم ترک خراب کردن خانه کن قبول
نکرد از آنجا باز آمدند عبد المطلب قریش را گفت در شعاب این کوهها روید تا مضرتی بشما نرسد آنگه
بیامد و حلقه در کعبه بگرفت و گفت یَا رَبِّ لَا أَرْجُو لَهُمْ سِوَاكَا یَا رَبِّ فَامْنَعْ مِنْهُمْ حِمَاكَا
إِنَّ عَدُوَّ الْبَيْتِ مَنْ عَادَاكَا فَامْنَعْهُمْ أَنْ يُخَرِّبُوا قُرَاكَا آنگه بیرون آمد بجانبی متواری شد با حرم خود و
ابرهه با لشکری عظیم روی بکعبه نهاد با پیلان و آن دوازده فیل بود در میان ایشان [illegible] بود عظیم
هایل که نجاشی فرستاده بود نام وی محمود پیش رو فیلان نهاد اگر وی برفتی دیگران برفتندی و اگر
باستادی همه باستادندی نفیل که سید خثعم بود بیامد و در گوش وی گفت یا محمود دانی چه زمین
است این حرم خدای و خانه وی است نگر تا گرد وی نگردی که هلاک اندر شوی این بگفت و
از میان ایشان بگریخت و در بعضی کوهها پنهان شد ایشان هرچند خواستند تا فیل و ناهنگ
خانه کند نکردند و آن فیل مهین تمکین نکرد و یک گام از جهت خانه بجانب خانه نرفت خدای
تعالی از جانب دریا مرغانی فرستاد بر شکل خطاف هر یکی با سه سنگ یکی در منقار و دو در چنگال
هر سنگی باندازه نخودی بالای سر هر مردی یکی از ایشان بایستاد هر کسی را که سنگی بر ایشان زدی
بر جای بکشتی ایشان روی بهزیمت نهادند مرغان بر عقب می رفتند و سنگ می زدند نفیل حبیب
چون آن بدید گفت أَيْنَ الْمَفَرُّ وَالْإِلَهُ الطَّالِبُ وَالْأَشْرَمُ الْمَغْلُوبُ غَيْرُ الْغَالِبِ و در ایشان نگاه میکرد
همه کشته شدند و بر ابرهه دردی و علتی مسلط کرد که جمله سرانگشتانش بیفتادند و خون و
ریم از وی روان شد چون بصنعا رسید شکمش بیاماسید و بطرقید و اعضایش از یکدیگر جدا
شدند مقاتل بن سلیمان گفت که چون ایشان قصد مکه کردند عبد المطلب ابو مسعود ثقفی
را گفت و او مکفوف شده بود یعنی نابینا که درین کار چه میبینی گفت بیا یکدیگر بکوه حرا رویم
و مشورت کنیم بکوه حرا رفتند گفت رای آنست که صد اشتر بگیری و آنرا هدی کنی
برای خانه خدا و هر یکی را نعلی در گردن آویزی و رها کنی باشد که از سپاهان یکی را از ایشان

بکشند خدای تعالی خشم گیرد برای خانه همچنین کردند چون ایشان برسیدند اولا اهل اشتران
کردند و چند اشتر را پی کردند و بکشتند ابو سعود گفت اکنون تو هم خشم خدای کردند
تبع ملک یمن با لشکری گران بیامد تا این خانه را خراب کند خدای تعالی جهان را سه روز
سیاه و تاریک کرد اندر تبع پشیمان شد و توبه کرد و خانه را جامهای قباطی بپوشید و اشتران بسیار
بکشت انگه گفت بنگر بجانب یمن وی بنگرید گفت مرغان می بینم سفید که از کنار دریا روی بمکه
نهاده اند و اینک بر بالای سر ما رسیدند گفت بنگر بجانب یمن وی بنگرید گفت می شناسی این مرغان را
گفت نه عربی اند و نه بحری و نه تهامی و نه شامی گفت بر چه شکل اند گفت بر شکل ... در منقار
هر یکی سنگی است هر کسی همی را مرغی است در چشم سیاه و در دهان گردن سرخ منقارها بیامدند و گرد
لشکرگاه ابرهه در آمدند چون ایشان صف برکشیدند و آهنگ کعبه کردند آن مرغان
سنگها چند انداختند بر هر سنگی نام صاحب وی نوشته بود آن سنگ بر سر هر که آمدی از زیر بدر رفتی
از آن جمع هیچ کس نماند همه هلاک گشتند الا ابرهه که وی تنها بجست و روی بحبشه نهاد و مرغی
از بالای وی برفت چون بحبشه رسید پیش تخت نجاشی رفت و این قصه آغاز کرد میگفت که
مرغانی آن ضعیفی لشکری را با آن قوت و شوکت چگونه هلاک کردند سنگ ریزه که بر ایشان زدند
نجاشی از آن تعجب میکرد ابرهه از نگریستن بالای سر آن مرغ را دید گفت اینست مرغ آن سنگ که
در منقار داشت بر سر وی زد و وی را بر جای بکشت و این برای آن بود تا نجاشی قوت غلبه و قهر
خدای تعالی بداند انگه چون شب در آمد عبدالمطلب و ابو سعود بر کوه حری بودند و هیچ آوازی
و غلغلی نمی شنودند و آتش لشکر ابرهه نمی دیدند چون روز شد فرو آمدند ما نزلک اندک
پیش می آمدند چون بلشکرگاه رسیدند همه لشکر مرده دیدند زر و سیم و جواهر جمع کردند عبد
المطلب دو چاه بکند و هر دو را پر کرد از آن زر و سیم و ابو سعود را گفت یکی مرا و یکی ترا
هر کدام که خواهی که بانصاف قسمت کرده ام انگه بیامدند و مردم را خبر کردند و آنچه باقی بود
برداشتند و عبدالمطلب و ابو سعود بآن مالها توانگر شدند و بر قوم خود سیادت یافتند
واقدی گفت ابرهه جد آن نجاشی بود که در عهد رسول ما بود مقاتل گفت عام الفیل پیش از مولد
رسول بود بچهل سال کلبی گفت بیست و سه سال بعضی دیگر گفتند مولد رسول هم آن سال بود
حق تعالی رسول را گفت ای ندانستی که خدای تو با اصحاب فیل چه کرد نه وی کید ایشان را و رای
بد ایشان را در خراب کردن کعبه در ضلال و هلاک و خسارت و تضییع کرد و کید ایشان باطل کرد و
نگذاشت که مقصود ایشان حاصل گردد و بفرستاد بر ایشان مرغانی را گله گله و گروه گروه می
انداختند این مرغان بایشان سنگ را سجیل گردد برای عذاب او و هلاک ایشان عبدالله عباس

گفت

گفت مرغانی بودند که ایشان را منقار مرغان بود و چنگال سگان و سرهای ایشان عایشه گفت بر
بودند بر شکل الوان ابن مسعود گفت خدای تعالی بادی را بفرستاد تا تقویه انداختن ایشان
کرد هیچ سنگ از آن سنگها بر هیچ کس نیامد که از آنجا گذر نکرد و گفتند سجیل بمعنی سجین
است یعنی سنگهای دوزخ و سجیل سنگ گل باشد و مراد این آن باشد که خدای قدرت داد مرغی
ضعیف را تا بمقدار نخودی اگر ضعیف که از گل باشد شخصی را هلاک کرد پس گردانید
خدای تعالی آن لشکر را هم چون برگ کشت کرم خورده و آن روث انداخته و قصه اصحاب الفیل
و هلاک شدن بآن مرغان ضعیف آنست که هیچ کس آنرا انکار نتواند کرد و این فعل با هیچ
چیز حواله نتوان کرد الا بخدای قادر و قاهر و این از جمله فضایل کعبه است و معجزه نبوت
پیغمبر است که وی در آن سال در وجود آمد و گفته اند معجزه خالد بن سنان بود که او وصی عیسی پیغمبر بود
علیه السلام سورة لایلاف مکی است بقول ابن عباس و مدنی است بقول ضحاک و چهار
آیات رسول خدای گفت هر که این سوره بخواند خدای تعالی وی را ببخشد هر که طواف کند در
حج و عمره و محسن بود ام هانی دختر ابوطالب از رسول روایت کرد که خدای تعالی قریش را
بهفت چیز تفضیل داد بر دیگر قبایل یکی انکه مرا از ایشان کرد دوم نبوت در قبیله قریش کرد
و حجابه کعبه و سقایه حاج و نصرت ایشان بر اصحاب فیل و امانه و در ایشان
سورتی فرستاد که کس را در ایشان با ایشان شرکتی نبود

بسم الله الرحمن الرحیم
لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ إِيلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ الَّذِي
أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ

در اخبار اهل البیت آمده است که الم تر کیف و لایلاف هر دو یک سوره است و میان
ایشان بسم الله الرحمن الرحیم فصل باید کرد و در یک رکعت نماز هر دو را باهم باید خواند
عمر بن میمون گفت در پس عمر خطاب نماز کردم این هر دو سوره خواند و بسم الله نگفت و در مصحف
ابی بن کعب هر دو یک سوره است و در میان ایشان بسم الله نیست پس برین قول لام تعلق دارد
باشد بقوله فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ یعنی هلاک اصحاب فیل بسبب ایلاف قریش و نظام
حال ایشان کرد و اکثر اهل علم این سوره را سوره دیگر شمارند و بسم الله گویند و از صادق علیه
السلام روایت که در یک رکعت نماز جمع کند میان دو سوره والضحی و الم نشرح و الم تر کیف و لایلاف
که جمع باید کرد و برین قول معنی این باشد که خدای تعالی منت نهاد بر قریش گفت مر ایشان را در وقتی که
دیگران گرسنه بودند طعام دادم و دیگران ترسان بودند ایشان را از دشمن ایمن کردم تا بی خوفی در بی

هر سالی دو سفر میکردند یکی در تابستان و دیگری در زمستان باید که قریش برای آن که الفت داد
ایشان را خدای با سفر کردن و بیم و وحشت و خوف از دل ایشان زایل کرد تا ایشان در زمستان
از بهر تجارت بیمن میرفتند و در تابستان بشام شکر این نعمت را باید که خدای را
پرستند و عبادت و بندگی وی بجای آرند آن خدای که خداوند این خانه است یعنی
کعبه آن خدائی که ایشان را طعام داد از گرسنگی عظیم و قحطی سخت که ایشان را بود و ایمن کرد
ایشان را از ترس عظیم که از خوف اصحاب الفیل بود و از خوف دشمنان که در حضر و سفر ایمن بودند
رسول خدا گفت خدای تعالی از فرزندان اسمعیل بنی کنانه را برگزید و از بنی کنانه قریش را
و از قریش هاشم را و از هاشم مرا عمران گفت که قریش در مکه مقام کردندی برای آنکه در وی
آب و گیاه و کشت و بوستان نبود معیشت ایشان از تجارت بود هیچکس ایشان را تعرض نکردی
و گفتندی ایشان اهل حرم خدای اند و همسایگان خانه خدا و اگر حرمت حرم نبودی کار بر ایشان
دشوار بودی تا چنان شد که در راه یمن و شام خدای تعالی خیر و خصبی بسیار بداد اهل یمن و
اهل شام طعام بمکه آوردندی و مشقت این دو سفر قریش را کفایت شد کلبی گفت اول کسی که از
مکه سفر کرد بجانب شام و از آنجا متاع و طعام آورد هاشم بن عبد مناف بود و او را برای آن لقب هاشم
دادند که وی در ایام قحط مهمان را طعام دادی و نام او عمرو العلی بود سفیان گفت و ضحاک
مراد از آنکه گفت و آمنهم من خوف آنست که ایشان را ایمن کرد از علت جذام که در مکه جذام نباشد
سالم از رسول روایت کرده که خاک مکه و مدینه و گرد او جذام را سود دارد امیر المؤمنین علی گفت
ایشان را ایمن کرد از آنکه خلافت در غیر ایشان باشد **سورة الماعون** مکی است بقول ابن
عباس و مدنیست بقول ضحاک و هفت آیه است از محمد باقر ع روایت که هر که این سوره در نماز بخواند
خدای تعالی نماز و روزه وی قبول کند و حساب نکند وی را با آنچه در دنیا بوده باشد و کرده باشد

بسم الله الرحمن الرحیم

أرأیت الذی یکذب بالدین فذلک الذی یدع الیتیم ولا یحض علی طعام المسکین فویل للمصلین الذین هم عن صلاتهم ساهون الذین هم یراءون ویمنعون الماعون

مقاتل گفت مراد باین شخص که درین سوره ذکر او کرده شد ولید مغیره است ابن جریج گفت
ابو سفیانست که وی هر هفته اشتری بکشتی و چون یتیمی یا سائلی از وی طعام خواستی او را عصا
بزدی خدای تعالی این سوره فرستاد و گفت هیچ میشناسی و میدانی آنکس را که وی قیامت و حساب
و جزا را بدروغ میدارد و بعث را انکار میکند که او کیست اگر میدانی بدانکه او آنکس است که
یتیم را میراند بعنف و زجر میکند و با وی درشتی مینماید و اهل خود را و کسان خویش را تحریض

نمی کند و نمی فرماید بطعام دادن درویش و مسکین از غایت بخل و خساست خود بخیلی میکند
و بخل میفرماید الذین یبخلون ویأمرون الناس بالبخل حق سبحانه و تعالی دادن طعام
بدرویش و ناکردن مهربانی و شفقت بر یتیم نشان تکذیب قیامت و ثواب و جزا کرد این
است یعنی آنکس که او چنین باشد وی را بحقیقت ایمان نباشد آنگاه این معنی را متصل کرد باین بر
آنکه گفت وای بر نماز کنندگانی که از نماز غافل باشند و باک ندارند تا که از ایشان فوت شود
و قضا برود و اگر نماز کنند ارکان وی گوش ندارند و بحدود و حقوق وی قیام نکنند در حال
قیام بهر جانبی التفات کنند و رکوع و سجود تمام بجا نیارند آن نمازی که عماد دین است و فارق
میان کفر و ایمان است ایشان باشد و ریا که شعبه از شرک و کفر است مشغول باشند آنچه کنند
بریا کنند نه باخلاص و زکوة ندهند و از مستحقان منع کنند زکوتی که قنطره اسلام و پل
مسلمانی است سعد گفت که رسول را پرسیدم از این آیه گفت آنان باشند که نماز تاخیر کنند از
وقتش عبد الله عباس گفت مراد منافقانند که چون مردم را بینند نماز کنند و چون نه بینند نکنند
بیانه قوله و اذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی قتاده گفت مراد آنکس است که باک ندارد بنماز
اگر کند و اگر نکند بپاداش آنست که بریده اسلمی روایت کرد که چون این آیه آمد رسول ع گفت الله
اکبر این آیه شما را بهتر است از ملک دنیا مراد باین آنکس است که اگر نماز کند امید ندارد بخیرش
و اگر رها کند نترسد از شرش عطاء بن دینار گفت الحمد لله که گفت عن صلوتهم و نگفت فی
صلوتهم والا کسالمت یافتی ابن عبد الله مسعود گفت ماعون چیزهائی است که همسایگان
از یکدیگر بخواهند چون تبر و دیگ و آنچه در سرای بکار آید سعید بن المسیب گفت
از عایشه شنیدم که او گفت رسول را علیه السلم که ماعون چه باشد گفت چیزی که بوی انتفاع
گیرند و حلال نباشد از کسی منع کردن چون آب و آتش و نمک عایشه گفت یا رسول الله آتش و نمک
چیست گفت ای عایشه هر که او یان نمک بکسی دهد همچنان باشد که شصت بنده آزاد کرده و اگر
جای بود که آب نیابد و آب دهد چنان بود که نفسی زنده کرده **سورة الکوثر**
مکیست بقول ابن عباس مدنی است بقول ضحاک و سه آیت است ابو امامه روایت کرد
که هر که این سوره بخواند خدای تعالی ویرا از جویهای بهشت آب دهد و بعدد هر
قربانی که روز عید کنند و کرده اند ده حسنه بنویسد صادق علیه السلم گفت هر که
این سوره در نماز بخواند از حوض کوثر آب خورد و با پیغمبر در زیر درخت طوبی نشیند

بسم الله الرحمن الرحیم

انا اعطیناک الکوثر فصل لربک وانحر ان شانئک هو الابتر

عبدالله عباس گفت این سوره در عاص بن وائل السهمی آمد که وی یک روز در مسجد الحرام
می‌رفت و رسول بیرون می‌آمد ساعتی بهم حدیث کردند چون در مسجد شد جماعتی از
قریش وی را گفتند که با که سخن میگفتی گفت با این ابتر و رسول را خواست و این آنگاه بود
که رسول را فرزندی عبدالله نام از خدیجه فرمان یافته بود و ایشان کسی را که عقب نداشتی
ابتر خواندندی و صنبور خدای تعالی این سوره فرستاد و رد کرد بر ایشان و گفت ای محمد
دلتنگ مباش از آنچه ترا ابتر میخوانند که ما ترا کثرتی دهیم در عقب و نسل فرزندان که بر
زمین هیچ بقعه و خطه نماند و الا آنجا جماعتی از فرزندان تو باشند نه بینی که روز طف کربلا
که آن جماعت کافران که اهل البیت را بکشتند از فرزندان حسین جز علی زین العابدین علیهما
السلام کسی دیگر نماند خدای تعالی از نسل وی تنها عالم پر کرد پس تو ای محمد شکر این نعمت کن از برای
خدای خویش و اشتر بکش برای قربان چون نماز عید کرده باشی که آنکس که دشمن تست یعنی عاص
ابن وائل دنبال بریده و بی فرزند خواهد بود و همچنین شد که خدای تعالی خبر داد از آنکه ابتر
سخن گفتند در حق رسول در جهان نه عقبی ماند و نه اثری و قولی دیگر در کوثر آنست که نام حوضی
است که خدای تعالی رسول را داده است در بهشت انس مالک روایت کرد که یک روز رسول
علیه السلام نشسته بود اثر وحی بروی ظاهر شد سر در پیش افکند چون سر برداشت خرم روی
و خندان بود گفت دانید تا چرا خندانم گفتند بعضی یا رسول خدا گفت خدای تعالی سوره‌ای بمن
فرستاد و این سوره بخواند آنگه گفت دانید که این کوثر چیست گفتند خدا و رسول خدا عالم‌تر اند
گفت جویی است در بهشت آبش از شیر سپیدتر و از انگبین شیرین‌تر و از مشک خوش‌بوی‌تر
و از قدح راست‌تر کنارهای وی از زر سرخ ریگ او مروارید و یاقوت بر کنارهای وی قبها
از در و یاقوت و مرجان و اوانی و قدحها عدد ستارگان آسمان نهاده بر کنارش و منبع وی
از اصل درخت سدرة المنتهی طول او از مشرق تا مغرب هر که از وی آب بخورد هرگز تشنه
نشود و هر که وضو سازد بآن هرگز اشعث و اغبر نگردد امت من بر آن ازدحام کنند و انبوهی
نمایند چون چهارپایان تشنه فرشتگان جمعی را از آنجا برانند و دور گردانند چنانکه اشتر گرگین را
از میان اشتران من گویم که امت من اند فرشتگان گویند تو نمیدانی که ایشان بعد از وفات تو
چه احداث کردند چه بدعتها نهادند ساقی این آب علی ابن ابی طالب باشد دوستان خود را آب
دهد با یازده فرزند خود و دشمنان را تشنه بدوزخ بفرستد دلیل بر این وَسَقَاهُمْ
رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا یعنی سید ایشان و مهتر ایشان علی ابن ابی طالب است ایشان را آب
پاک کننده دهد از حوض کوثر و علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام گفته است شعر

نحن

کافرون

نحن علی الحوض ذواده نذود ونسعد وراده وما فاز من فاز الا بنا وما خاب من حبنا زاده
ومن سرنا نال منا السرور ومن ساءنا ساء میلاده ومن کان غاصبنا حقنا فیوم القیمة میعاده

حق سبحانه و تعالی میگوید ای محمد ما ترا و اهل ترا حوضی چنین و جوی آب در بهشت برین صفت
داده‌ایم و در عقب تو و نسل تو کثرتی و بسیاری نهاده‌ایم شکر کن مر خدا را و نماز کن نماز
عید و قربان کن بر عقب نماز انس مالک گفت رسول علیه السلام در بدایت اسلام اول نحر کردی آنگه نماز
کردی خدای تعالی گفت اول نماز کن آنگه نحر بعضی گفتند این سوره روز حدیبیه آمد که رسول را
منع کردند از حج خانه خدا جبرئیل آمد و این سوره آورد و گفت هم اینجا نماز کن و قربان ببر کره
و بعضی گفتند و انحر یعنی در نماز دست به تکبیر بردار تا مقابل سینه خود و این روایت اصبغ بن نباته است
از امیر المؤمنین علی که وی از رسول خدا پرسید که این نحر چیست که خدا فرمود گفت آنست که دست
برداری در تکبیر احرام و دیگر تکبیرها که این نماز ماست و نماز فرشتگان در هفت آسمان آنگه گفت
هر چیزی را زینتی است و زینت نماز دست برداشتن است بر تکبیرها و این از جمله استکانت و خشوع
نماز است و دست برداشتن با هر تکبیری بنزدیک اصحاب ما سنت است و بنزدیک شافعی در سه تکبیر
تکبیر افتتاح و تکبیر رکوع و تکبیر سجود و بنزدیک ابوحنیفه دست بر نباید داشت عطا گفت معنی
آنست که سر از رکوع و سجود بر دارد چنانکه نحر یعنی سینه تو پیدا شود سورة الکافرون
مکی است بقول ابن عباس و مدنی است بقول ضحاک و شش آیه است از رسول خدا روایت است
که هر کس که این سوره بخواند چنان باشد که ربعی از قرآن خوانده و مردم شیاطین از وی دور شوند
و از شرک بری شود و از فزع اکبر ایمن گردد و گفت کودکانرا بفرمائید تا بوقت خفتن این سوره
بخوانند تا هیچ چیز ایشان را تعرض نرساند روزی جبیر مطعم را گفت خواهی که چون بسفر شوی
از همه همراهان ترا بهتر باشد گفت این پنج سوره بخوان قل یا ایها الکافرون و اذا جاء و قل هو الله
و هر دو قل اعوذ و بسم الله میخوان در ابتدا جبیر گفت من این را کار بستم و مرا مالی از همه بیشتر
شد ابن عباس گفت در قرآن هیچ سوره نیست که شیطان دشمن‌تر دارد و از وی بخشم آید از این سوره

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ وَلَا أَنَا
عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ

مفسران گفتند که این سوره در حق جماعتی آمد از قریش حارث بن قیس و عاص بن وائل و ولید
بن مغیره و امیه بن خلف و غیر ایشان که رسول را گفتند بیا با ما موافقت کن تا ما با تو موافقت
کنیم یک سال خدای ترا عبادت کنیم رسول خدا گفت معاذ الله که من بخدا شرک آرم بطرفة

العین گفتند که این تیان ما را یکبار استلام کن تا ما بتو ایمان آریم و دین تو گیریم و خدای ترا پرستیم رسول گفت من هیچ کار نکنم بی امر و فرمان خدای جبرئیل آمد و رسول را خبر داد که آنچه میگویند ایشان هرگز اختیار ایمان نکنند و بر کفر میرند و این سوره آورد رسول علیه السلم بمسجد الحرام رفت و صنادید قریش آنجا حاضر بودند این سوره بر ایشان خواند و طمع ایشان از موافقت خود منقطع کردانید حق تعالی محمد را علیه السلم خطاب کرد و فرمود که بگو مرین کافران را که از تو موافقت میجویند و متابعت طلب میکنند که ای کافران من پرستم در زمان استقبال آنچه شما می پرستید آنرا درین حال و شما نیز نپرستید در زمان استقبال آنچه من او را می پرستم و عبادت میکنم درین حال یعنی آنچه شما از من میطلبید از پرستیدن خدایان شما هرگز از من در وجود نیاید و نکنم و آنچه من از شما میطلبم از پرستیدن خدای من شما نکنید و خدای مرا نپرستید انکه گفت ولا انا عابد و نه من هرگز در زمان گذشته پرستیدم آنچه شما پرستیده اید یعنی در جاهلیت هرگز من بت نپرستیدم و هیچکس مرا در عبادة اصنام هرگز ندیده است پس چگونه از من توقع کنند و چشم دارند در اسلام بت پرستیدن را و شما هرگز در جاهلیة از زمان گذشته نپرستیده اید آنچه من می پرستم آنرا اکنون عبدت گفت بلفظ ماضی برای انکه در زمان جاهلیت پیش از بعث بت می پرستیدند اما عبادت در آن وقت مشروع نبود و بلفظ ما گفت و من نگفت برای انکه مراد اینست که من عبادت نکردم چون شما و شما عبادت نکردید چون عبادت من برای انکه عبادت من بر وجه تنزیه و شکر نعمت بود و عبادة شما بر وجه متابعت پدران شما و اقتدا کردن بر ایشان و اکنون مرا فرستاده اند تا شما را دعوت کنم و بار اه نجات خوانم چون از من قبول نکنید آخر کم از ان که من از شما نجات یافتم دین شما شما را باشد و دین من مرا باشد و شما بر شرک باشید و کفر و من بر توحید باشم و اسلام و گفته اند این آیه بآیة قتال منسوخ شد و این در بدایة اسلام بود که سلطان را قوتی نبود و گفته اند که این آیه منسوخ نیست برای انکه جمع میان این و آیه قتال ممکنست و مراد آنست که بر سبیل تهدید و وعید است چنانکه گفت اعملوا ما شئتم یعنی چون دین اسلام قبول نمیکنید شما را با دین شما کار است و عقوبة و جزای آن بشما رسد و دیگر انکه مراد از دین جزاست یعنی جزای شما بر آنچه میکنید شما را خواهد بود و جزای من بر آنچه میکنم مرا از صادق علیه السلم روایتست که وی گفت چون بخوانی قل یا ایها الکافرون بگو یا ایها الکافرون و چون بخوانی لا اعبد ما تعبدون بگو اعبد الله وحده و چون گوئی لکم دینکم ولی دین بگو ربی الله ودینی الاسلام

سورة الفتح

مکیات و سه آیاتست رسول خدا گفت هر که این سوره بخواند همچنان باشد که با محمد علیه السلم در فتح مکه حاضر بوده و صادق علیه السلم

باطل را پرستیدم در جاهلیت و شما خدا نپرستیدید و گفته اند مراد اینست که من هم

گفت

گفت هر که این سوره بخواند در نماز فریضه یا نافله خدای تعالی وی را بر جمله دشمنان نصرت دهد روز قیامت بیاید و با وی نامه باشد در آنجا نوشته که وی را امانست از دوزخ بهیچ چیز نکذرد که وی را بشارت ندهد بخیر تا آنگه که در بهشت رود

بسم الله الرحمن الرحيم

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ۝ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا ۝ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا

حق سبحانه و تعالی این سوره از فتح مکه آمد فرستاد در خبر است که چون این سوره آمد رسول علیه السلم بگریست و گفت نُعِيَتْ إِلَيَّ نَفْسِي خبر مرگ من داده اند و این برای آن گفت که گفته بودند که چون مکه بگشایند برای تو آخر عهد تو باشد و گفتند برای انکه دانست که هر کار که بنهایت رسد و اپس رسد چنانکه شاعر گفت اذا تم امر دنا نقصه توقع زوالا اذا قیل تم و این حکایت از امیر المومنین روایت کند و قصه فتح مکه بروایت محمد ابن اسحق آنست که چون رسول علیه السلم عام الحدیبیه با قریش صلح کرد و شرط آن بود که هر که از قریش در عهد رسول آید قریش باید که اعراض نمایند و هر که در عهد قریش شود رسول را باید که اعراض نماید بنو بکر در عهد قریش رفتند و بنو خزاعه در عهد رسول آمدند میان این دو قبیله قتل و شری بود و چند خون بنو بکر بر بنی خزاعه دعوی میکردند چون در عهد قریش شدند قریش با ایشان مستظهر شدند و قریش را ایشان مستظهر بودند و قریش ایشانرا یاری میدادند با سلاح بنو بکر بر خزاعه شبیخون کردند مردی از بنی خزاعه کشته شد و این بیرون حرم بود بنو خزاعه پناه با حرم دادند و از جمله قریش که بنصرة بنو بکر آمده بودند صفوان امیه و عکرمه ابو جهل و سهیل بن عمرو بود با اتباع خود چون بحرم رسیدند گفتند نوفل را چاره نیست که با حرم امدند و حرمت حرم را هتک نتوان کرد نوفل گفت بروید و کینه خود بجوئید که در حرم بر این کارها کنیم از مردی و فساد بنو خزاعه در حرم پناه با سرای بدیل ورقا دادند و او سید قوم بود بدیل بیرون آمد و گفت ای قوم این آن عهدست که با محمد کرده اید عهد تباه کردید و حرمت حرم نداشتید اگر نه حرمت حرم بودی امروز بعهد انصاف خود یافتید انکه در حال مردی را بجانب مدینه روانه کرد نام او عمرو بن سالم الخزاعی بود بیامد پیش رسول و رسول با صحابه در مسجد نشسته چند بیت شعر پیش رسول بخواند تا این بیت رسید هم بیتونا بالوتیر هجدا وقتلونا رکعا و سجدا چون رسول این بیت بشنید گفت ای عمرو بن سالم هیچ انیه بیند مرا که من از و لا شما ام و نصرت خدا در پیش منست انکه بدیل ورقا پس از انکه رسولی فرستاده بود برخاست با جمعی از خزاعه بشکایت قریش بدین پیش رسول آمد و رسول وی را اعزاز و اکرام کرد و گفت شما باز گردید که من بر اثر شما

می آیم و این انتقام مرا می باید کشیدن قریش از آنچه کرده بودند پشیمان شدند ابوسفیان را
گفتند ترا پیش محمد می باید رفتن و عهد تازه کردانیدن ابوسفیان بیرون آمد رسول
علیه السلام گفت گویی در آن مینگرم که ابوسفیان آمده است و میخواهد که عهد تازه کند ابو
سفیان در راه ببدیل بن ورقا رسید گفت از کجا می آئید گفت رفته بودیم تا درین مواضع اشتران
خود را ببینیم ابوسفیان گفت که وهم من آنست که بدیل بمدینه بوده است شکایت من را اگر
نخواهد تا بداند که چنین است پشکل اشتران ایشان بشکنید اگر درمیان استه خرما باشد ایشان
از مدینه می آیند که اهل مدینه اشتران را استخوان خرما دهند بدیدند همچنان بود ابوسفیان
بمدینه رسید و در مسجد آمد و با رسول بسیار سخن گفت رسول علیه السلام سر برنداشت و یک
کلمه را جواب نداد برخاست و بنزدیک ابوبکر آمد گفت برای من سخن بگو گفت نتوانم بنزدیک عمر
آمد هیچ اجابت نکرد بنزدیک علی علیه السلام آمد و او در حجره فاطمه بود و حسن علی کودک بود پیش ایشان
نشسته بود گفت یا ابن ابی طالب مرا چه رای میبینی گفت رای نمی بینم که ترا سود دارد گفت
ای دختر محمد فرزندت را بگو تا مرا حمایت کند و این فخر تا قیامت بروی بماند گفت یا هذا پسرم
کودک است و خود در جهان که باشد که از پیغمبر خدای حمایت تواند کرد باز دیگر امیر المؤمنین
را گفت رای چیست گفت رای نمی دانم جز آنکه تو سید بنی کنانه برخیز و در مسجد رسول رو و
رسول را بگو که من حمایت میکنم اگر رسول اجازت دهد مراد تو است و اگر نکند جز این رای
دیگر نیست بیامد و در مسجد رسول این سخن گفت رسول بوی التفات نکرد او بیامد تا دختر
خود را که زن رسول بود ببیند چون در آنجا شد خواست که پای بر جامه نهد دختر بجست و
جامه در نوردید گفت ای دختر نمی شاید که من پای بر جامه تو نهم گفت نه این جای رسول است
و تو مشرکی مشرک پلید باشد من روا ندارم که پای تو بر جامه رسول رسد ابوسفیان بیرون آمد و بمکه
شد و قصه باز گفت گفتند پس پیغمبر اجابت کرد گفت لا والله گفتند پس علی بر تو خندیده است
گفت رای جز این نبود آنگه رسول علیه السلام صحابه را گفت زنهار باید که کسی از حال ما خبر
باشد که من از خدای درخواستم تا خبر من بمکیان پوشیده دارد و درین میانه حاطب بن ابی بلتعه آمد
نامه نوشت و بر دست زنی سیاه بمکه فرستاد جبرئیل بیامد و رسول را از این خبر کرد رسول ع
علی ع و زبیر را بفرستاد تا نامه از وی بستدند و حاطب را از آن عذر خواست و رسول عفو کرد و
در سورة الممتحنه این حدیث مشروح است آنگه رسول از مدینه بیرون آمد با ده هزار مرد از
مهاجر و انصار بمر الظهران رسید در راه ابوسفیان بن الحارث بن عبد المطلب را دید و
عبد الله بن ابی امیه بن المغیره را ایشان بترسیدند خواستند که بنزدیک رسول آیند رسول علیه السلام

ایشانرا

اذا جاء

ایشانرا بار نداد و گفت نخواهم که ایشانرا چشم از آن جفاها که از ایشان دیده ام ام سلمه گفت
یا رسول الله یکی پسر عم است و یکی پسر عمه اگر دستوری دهی تا پیش تو آیند و از تو امان خواهند گفت
نخواهم که ایشان را چشم ابوسفیان بن الحارث پسرک خود با خود داشت گفت بخدا که اگر محمد مرا
بخود راه ندهد دست این پسرک گیرم و در بیابان بروم تا هر دو از تشنگی و گرسنگی بمیریم رسول
علیه السلام چون این حال بشنید بروی رحم کرد دستوری داد تا درآمدند و هر دو اسلام آوردند و
خبر رسول بر قریش پوشیده بود و ایشان سخت خائف بودند ابوسفیان بن حرب و حکیم بن حزام
و بدیل بن ورقا از مکه بیرون آمدند تا کسی را ببینند و خبر پرسند عباس بن عبد المطلب گفت
من نیز اندیشه کردم که اگر رسول بی خبر ناگاه در مکه رود قریش نماند گفت استر رسول
برنشستم و بیرون راندم و شب بود گفتم تا کسی را اعلام کنم و خبری باز دهم تا بیایند و از رسول امان
خواهند آمدم و آن سر بر بلندی شد آتشهای عظیم دیدند گفتند این چه آتش است بدیل گفت
آتش بنی خزاعه است گفتند بیش از آنست و بدیل را گمان بود که رسول پوشیده بداشت عباس گفت
با ایشان رسیدم آواز ایشان بشناختم گفتم یا ابا سفیان توئی گفت یا ابا الفضل توئی گفت رای
چیست گفتم بر پس استر نشین تا برای تو امان خواهم از رسول خدا گفت وی را درمیان لشکر آوردم
بهر آتشی که میگذشت میگفتند عم رسول الله علی بغلة رسول الله او را بردم تا بحجره رسول من در
رفتم و گفتم یا رسول الله ابوسفیان بن حرب آمده است اسیر و من در حق وی شفاعت میکنم
اگر وی را ببخشی و امان دهی گفت برو تا فردا وی را پیش آوری روز دیگر وی را پیش رسول
بردم گفت ویحک یا ابا سفیان وقت نیامد که بگوئی لا اله الا الله ابوسفیان گفت پدرم و مادرم
و تن و جانم فدای تو باد پس کریم و حلیم و رحیم بوده ای تو من بدانستم که جز از خدای نیست که اگر
بودی بفریاد ما رسیدی گفت وقت نیست که گواهی دهی که من رسول خدایم گفت تن و جانم فدای
تو باد پس حلیم و کریم و رحیم بوده ای مرا درین حدیث دو ماه مهلت ده گفت چهل ماه مهلت دادم عباس
گفت من گفتم ویحک یا ابا سفیان ایمان آور گفت در مهلتم آنگه رسول گفت وی را ببر بگذرگاه لشکر
بدار تا مردم وی را ببینند و بدانند که وی را امانست گفتم یا رسول الله تو دانی که وی مردیست
که فخر دوست دارد و طمع تشریف قریش میدارد پیش ازین گفت برو و بگو که من میگویم که هر که
در سرای وی رود ایمن است و هر که در مسجد الحرام آید ایمن است و هر که در خانه خود رود و
در بر بندد ایمنست گفت وی را در راهی تنگ بداشتم تا گروه گروه لشکر بروی میگذشت و وی
گفت ایشان کیستند من میگفتم فلان و فلان تا آنگه که رایت رسول پیدا شد و سواد اعظم بدید آمد
گفتم این رسول خداست با مهاجر و انصار گفت یا عباس ملکی عظیم یافت پسر برادرت گفتم

وبعلت این بوده است انکه کفت برو قوم خود را جزده او برفت ودر مسجد الحرام آواز داد وکفت
یا معشر قریش محمد اینجا رسید با لشکری که هیچکس قوّت ایشان ندارد کفتند پس ما را تدبیر چیست
کفت چنین کفت هر که در سرای من است ایمن است و هر که در مسجد الحرام شود ایمن است و هر که در
سرای خود شود و در بندد ایمن است انکه حکیم بن حزام و بدیل بن ورقا پیامدند و اسلام آوردند
وبیعت کردند رسول عم ایشانرا بفرستاد تا مردم را دعوت کنند باسلام خوانند وبکویند هر که
در اعلای مکه در سرای ابو سفیان شود ایمن است و در زیر مکه در سرای حکیم بن حزام شود ایمن
است و در میان مکه در مسجد الحرام شود ایمن است برفتند واین بکفتند انکه رسول عم رایت بسعد
عبادهٔ انصاری داد واو در میان انصاریان بود تا در مکه برد رایت بستدی برده و میکفت شعر
اَلْيَوْمُ يَوْمُ الْمَلْحَمَه اَلْيَوْمُ تُسْبَى الْحُرَمَه عباس بشنید پاید و رسول را کفت ترسم کامروز سعد را
بر قریش صولتی واثری باشد که عاداتن بوسا بماند رسول علیه السلم علی را کفت رایت از وبستان و تو در
مکه بر علیم رایت بستد و در مکه برد چون بر در سرای پدر خود رسید ام هانی در اینجا بود و برا کفتند که
جماعتی از کافران بخانهٔ ام هانی شده اند علی عم روی پوشیده داشت و ترک بر سر نهاده آواز داد که
ای اهل این سرای بیرون کنید دشمنان خدای را از اینجا ام هانی بیرون آمد و وی را نشناخت کفت
ای جوانمرد من دختر عم رسولم و خواهر علی ابن ابی طالب مرا حرمتی بدار علی کفت بار دیکر که بیرون
کن ایشانرا از سرای ام هانی کفت وَاللّهِ لَاَشْكُوَنَّكَ اِلَی رَسُولِ اللّهِ بخدای که شکایت تو با رسول خدا
بکویم امیر المومنین علی ترک از سر برداشت ام هانی برادر خود را بدید بخت بوسه بر ران و
رکاب برادر داد کفت ای علی چکونه کنم سوکند خورده ام که شکایت تو با رسول بکویم کفت در رسول
بوادی اعلی فرو آمده است کفت ای ام هانی شرم نداری که شکایت علی با رسول خدای می
کوئی برای انکه وی دشمنان خدای را میترساند رسول خدا بخندید و کفت ایشانکه در سرای تو اند
و حمایت تو در امان و حمایت من اند لِمَکَانِكَ مِنْ عَلِیٍّ برای انکه تو خواهر وی و رسول عم کفته بود که هیچ
کس مکشید و با هیچکس قتال مکنید الا با آن کس که با شما قتال کند جماعتی از قریش در اسفل مکه
ای کوی مجتمع بودند خالد ولید با ایشان رسید با لشکری قتال کردند خدای تعالی مسلمانانرا نصرت
داد و رسول خدا فرموده بود تا جماعتی مستهزیانرا بکشند وتنی چند را که مرتد شده بودند از جمله
ایشان عبدالله بن ابی سرح بود او بحمایت عثمانرا پناه داد و شفاعت کرد در حق وی رسول علیه السلم
سر در پیش افکند انکه کفت کسی نیست در میان شما که این را بکشد سعد معاد وی را بکشت
بفرمود تا عبدالله بن اخطل را بکشتند که مرتد شده بود و از مدینه بمکه کریخته و دو زن
مغنیه را که بهجاء رسول غنا کردندی و حویرث بن نفیل و عبدالله بن اخطل را سعید بن

کفتم ه

عثمان بن ...

حویرث

حویرث بکشت واز آن دو زن یکی را بکشتند و دیکری بکریخت و حویرث را علی ابن ابی طالب
بکشت و فرموده بود که عکرمهٔ ابوجهل را نیز بکشند او بیمن کریخت و زنش ام حکیم ایمان
آورده واز رسول برای عکرمه امان خواست و کسی فرستاد تا باز آمد و اسلام آورد او را کفتند
سبب اسلام تو چه بود کفت بیمن رسیدم خواستم که در دریا نشینم کشتی بیرون آوردند کشتی بان
مرا کفت اکر خدا را باز میکیری در کشتی منشین که این کشتی جز موحدانرا بکنار نمی برد اکر مشرکی
درین کشتی جز موحدانرا بکنار نمی برد نشیند کشتی غرقه بشود وی و دیکران هلاک میکردند من
در کشتی نشستم باز کشتم و ایمان آوردم رسول خدا در مکه آمد و در خانهٔ کعبه بایستاد و کفت لَا اِلٰهَ
اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیْكَ لَهُ صَدَقَ وَعْدَهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَاَعَزَّ جُنْدَهُ وَهَزَمَ الْاَحْزَابَ وَحْدَهُ اِلَّا وَهُوَ
مَاثَرُهُ وخونی ومالی که دعوی میکنند امروز درین قدم منست الا سدانه کعبه و سقایه حاج الا و هر که
هیمه کسی را بکشد دیه بر وی مغلظه لازم آید از جملهٔ آن چهل اشتر آبستن که بچه در شکم دارد یا
معشر قریش خدای تعالی نخوت جاهلیه از سر شما بیرون برد بدانید که مردم همه از آدم و حوا اند و خدای تعالی
آدم را از خاک آفرید انکه این آیه برخواند یَا اَیُّهَا النَّاسُ اِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَاُنْثَى انکه کفت یا اهل
مکه شما را چه کمان است که من با شما کنم کفتند آنچه لایق کرم تو باشد تو برادرزادهٔ رسول کفت من
امروز شما را آزاد کردم از آن روز باز اهل مکه را طلقا خوانند انکه اهل مکه جمع شدند تا رسول را
بیعت کنند و رسول علیه السلم در زیر صفا نشسته مردم می آمدند و بیعت میکردند بر سمع و
طاعت چون مردان بیعت کردند زنان آمدند و بیعت کردند صفوان بن امیه بکریخت تا در دریا بجده
رود عمیر بن وهب در حق او شفاعت کرد باز آمد و هم این بود تا که ویرا کفتند محمد از آن حلیم تر است
و رحیم تر و عبدالله بن الزهری بنجران کریخت و از آنجا بیامد و پیش رسول ایمان آورد و هبیرهٔ
المخزومی اینجا بنجران بماند و کفر و ام هانی زن او بود اسلام آورده و از وی بری شد حق عز و علا
پیغمبر خود را میکوید ای محمد چون نصرت و یاری خدا بتو آمد بر آن کسانی که بر تو
عداوت کردند از کفار قریش و فتح مکه و این فتح در یعنی بود که ده روز کذشته بود از ماه رمضان
سال هشتم از هجرت رسول و بدیدی تو ای محمد مردمانرا که در دین خدا و اسلام می آمدند
کروه کروه و این چنان بود که چون رسول خدا مکه بستد عرب کفتند چون محمد اهل حرم را
منقاد کرد و ایشانرا از اصحاب الفیل نکه داشت این دلیلست بر انکه وی حق است و صادق
است و از پس این کسی را طاقت وی باشد فوج فوج می آمدند ایمان می آوردند مقاتل کفت مراد
بالناس اهل یمن اند ابن عباس کفت چون این سوره فرو آمد رسول علیه السلام کفت اَللّٰهُ
اَکْبَرُ جَاءَ نَصْرُ اللّٰهِ وَالْفَتْحُ وَجَاءَ اَهْلُ الْیَمَنِ رَقِیْقَةٌ قُلُوْبُهُمْ لَیِّنَةٌ طَاعَتُهُمْ الْاِیْمَانُ یَمَانٍ وَالْحِکْمَةُ یَمَانِیَةٌ

ابو عمار گفت من همسایهٔ جابر انصاری بودم در نزدیک وی شدم از من احوال مردمان می پرسید
بعد از وفات رسول من آنچه دیده بودم و دانسته میگفتم از فرقه و اختلاف ایشان جابر بگریست
و گفت از رسول خدا شنیدم که گفت مردم در دین خدا آیند فوج فوج و از دین خدا بیرون شوند
فوج فوج گفته‌اند یکی از دوستان علی ابن ابی طالب نزدیک معاویه رفت معاویه وی را گفت چیزی از
قرآن داری گفت الکبر و الطب گفت برخوان تا بدانم گفت بسم الله الرحمن الرحیم اذا جاء نصر الله
والفتح ورأیت الناس یدخلون في دین الله افواجا فسبح بحمد ربک واستغفره انه کان توابا
معاویه گفت هی خطا میخوانی بگوید خلو نه دین الله گفت آن در عهد رسول بود که در دین می آمدند
اما الان یخرجون من دین الله امروز از دین خدا بیرون می روند فوج فوج فسبح بحمد ربک ای محمد
چون نصرت آمد و فتح مکه و ظفر بر دشمنان حاصل شد خدای خود را تسبیح کو تسبیحی مقرون و متصل
بحمد و ثنای وی بگو سبحان الله و بحمده عبدالله عباس گفت عمر خطاب مرا حرمت داشتی و با اهل بدر بر ان
شاورت کردی وی را گفتند این کودک را بیش از قدر وی پایه مینهی گفتم از سوال ایشان اذ شما
گفتند بگو گفت در سورة الفتح برای فتح مکه چرا پیغمبر را تسبیح باید گفت و استغفار باید کرد هر
کو چیزی میگفت مرا گفت تو چه میگویی گفتم چون این سوره برسول آمد وی را گفتند عمر تو آخر
رسید استغفار کن گفت دیدید که وی از شما بهتر میداند ابن عباس گفت هم درین سال رسول فرمان یافت
مقاتل گفت دو سال دیگر بماند تمام سلم گفت پس از نزول این سوره رسول عم در هیچ حالت نبودی الا
که میگفتی سبحانک اللهم و بحمدک استغفرک و اتوب الیک خدای تعالی رسول را چنانکه تسبیح فرمود
باستغفار فرمود گفتا از خدای خود آمرزش خواه که وی همیشه توبه پذیرنده و آمرزنده تایبان و مستغفران
بوده است در زمان گذشته و باشد در زمان آینده توبه رسول عبادتی بود وی را برسبیل کسر نفس نه آن
بود که از وی معصیتی در وجود آمده بود برای آن بود تا لطفی بود امت وی را در توبه و استغفار کوشند
و رسول خدا گفت انی لاستغفر الله في الیوم و اللیلة مائة مرة روایت کرده که چون این سوره آمد صحابه
شادمان شدند عباس بگریست گفتند چرا میگریی گفت برای آنکه من شنیدم که خبر مرگ رسول آ
رسول گفت راست میگوید و این سوره را سورة التودیع خوانند سورة تبت مکیست پنج آیه است
رسول خدا گفته که این سوره نخوانده باید دارم که خدای تعم جمع نکند میان وی و ابولهب در یک مقام

بسم الله الرحمن الرحیم

تبت یدا ابی لهب وتب ما اغنی عنه ماله وما کسب سیصلی نارا ذات
لهب وامرأته حمالة الحطب في جیدها حبل من مسد مفسران گفته‌اند که چون این آیه آمد
وانذر عشیرتک الاقربین رسول عم کس فرستاد و فرزندان عبدالمطلب را بخواند و گفت

کبر

بلغ

کبر منبر رفت و گفت یا صباحاه بمنزلت کسی که فریاد خواهد مردم بروی جمع شدند و گفتند ترا
چه رسید گفت یا بنی عبدالمطلب یا بنی عبد مناف یا بنی هاشم اگر من گویم در زیر این کوه لشکری
فرو آمده است بر شما غارت خواهد کرد مرا باور دارید گفتند آری گفت من انذار میکنم شما را
بعذابی سخت و آن عذاب دوزخ است ابولهب گفت تبا لکم اذا دعوتموني سایر الیوم امروز
همه روز مرا برای این خواندی خدای تعالی این سوره فرستاد و گفت هلاک و خسارت و زیان کاری
دو دست بولهب را باد تا قبض و بسط و بطش از وی حاصل نیاید و مال وی را باد هلاک کنا تا هیچ
نماند و از زیان کار و هالک باد تا از وی باشد و مال وی او پسر عبدالمطلب بود و گفته‌اند نام
وی عبدالعزی بود و کنیت او ابولهب و برای آن وی را لهب گفتندی که روی وی بهچون زدن خشیدی
کاتش عبدالله مسعود گفت که رسول وی را دعوت کرد و وی را به دوزخ تهدید کرد گفتا که چنان
که تو میگویی و این حدیث راست است من خود را از دوزخ بمال باز خرم خدای تعالی بروی رد
کرد و گفت ما اغنی عنه ماله سود نکند وی را مال وی از چهارپایان اشتر و گاو و گوسفند و آنچه
کسب کرد یعنی مال مکتسب و موروث وی و گفته‌اند مراد بمکتسب فرزند است و پیغمبر فرزند را کسب
خوانده در گفتار خویش ان اطیب ما اکل الرجل من کسبه وان ولده من کسبه در خبر است که یک روز پسران
ابولهب در خصومتی که ایشان را بود پیش ابن عباس آمدند و او در مسجد الحرام بود باهم خصومت
کردند و با یکدیگر برآویختند یکی از ایشان بیفتاد و بروی آمد وی گفت اخرجوا عني الکلب الخبیث
این کلب خبیث را یعنی پسر ابولهب را از نزدیک من دور گردانید و گفته‌اند مراد خبر است یعنی
آنچه وی را بود از مال و خواسته که در عداوت و دشمنی رسول نفقه میکرد وی را هیچ سود نکرد در
دنیا و نفع باشد که سوخته شود در دوزخ با آتشی خداوند درخشنده و زبانه زننده وامرأته و نیز
زن او ام جمیل دختر حارث خواهر ابوسفیان که چشم بود و نمام و سخن چین بودی و در میان مردم
فتنه و بدی انداختی و بنابه نوخته مشهور بودی هیزم بر دوش خود گرفتی و شب بیفتی و خار و خاشاک
بیاوردی و در راه رسول خدا افکندی تا پای رسول افکار و مجروح کرد و ربیع انس گفت که آن
خار و خاشاک در زیر پای رسول نرم تر از خز و حریر بودی عروه همدانی روایت کرده که یک شب این زن
رفته بود و خاک هیزم در راه آن خار بر سنگی نهاد تا بیاساید فرشته بیامد و وی را بیران خار میزد
تا پاره پاره شد و بدوزخ رفت و عرب سخن چین را حمالة الحطب خوانند برای آنکه هیزم آتش افروزد
و نمامی آتش عداوت افروخته شود و دیگر آنکه هم آلت آتش افروختن است و آتش را اثر در تفرق
بود و سخن چینی سبب تفرق است اکثم بن صیفی پسران را وصیت کرد که زنهار باید که از شما سخن
چینی در وجود آید که سخن چینی آتش سوزنده است و سخن چین یک ساعت آن بکند که ساحر یک سال

نمدانکه گفت درجیدها در کردن زن ابولهب است رسنی از لیف یعنی آن رسن که بآن خار
برپشت کرفتی ورسن در کردن انداختی وآنرا بر پشت بستی چنانکه هیمه کشان کنند واین
ابولهب را وزنش را از بهر تحقیر و مذمت گفت تا وی را وزنش را بخشم آرد که ایشان از اهل
شرف وثروت وتوانکری بودند مقاتل گفت این رسن روز قیامت در دوزخ در کردن وی باشد
در دنیا هر رسن لیفین بود ودر دوزخ رسن آتشین باشد با پشتواره خار آتشین بر پشت
وی نهاده و بر رسن آتشین بر پشت وی بسته وی را عذاب کنند عبدالله عباس گفت این رسن
زنجیری باشد آهنین و آتشین درازی وی هفتاد کز در دهنش کنند واز دبرش بیرون کنند و
باقی بر کردنش بحنند مجاهد گفت مثل آهنی بود که در میان چرخ چاه کنند سعید مسیب گفت
وی قلاده یعنی کردن بندی قیمتی داشت گفت در عداوت محمد خرج خواهم کرد در دوزخ
در مقابل آن در کردن وی زنجیری آتشین باشد آورده اند که یک روز عقیل و بحاضر جوابی
معروف بود در پیش معاویه رفت معاویه اشارت بحاضران کرد گفت هذا عقیل گفت هذا معاویه عمته
حمالة الحطب روزی دیگر گفت ای عقیل عم خود را ابولهب در دوزخ کجا بینی گفت ای معاویه چون
در دوزخ روی از دست چپ نگاه کنی وی را با عم خود حمالة الحطب بینی چنانکه مرد را با زن جفت
اکنون نگر حال ابولهب بتر باشد یا حال عمه تو حمالة الحطب سورة الاخلاص مکیست وچهار آیت
ابی الدردا از رسول روایت کرد که هر که یکبار قل هو الله بخواند چنان باشد که سه یک قران بخواند
وهر که سه بار بخواند چنان باشد که قران ختم کرده وهر که در سرای شود قل هو الله بخواند خدای
تعالی درویشی از آن خانه وهمسایگان وی ببرد انس مالک از رسول روایت کرد که هر که سه بار بخواند
خدای تعالی برای وی در بهشت خوانده کوشکی بیافریند واکر صد بار بخواند کفارت بیست وپنج
ساله گناه باشد واکر چهارصد بار بخواند کفارت چهارصد ساله گناه بود واکر هزار بار بخواند
جبرئیل تا جای خود در بهشت نبیند و وی را جزا دهد و گفت ما با رسول خدا بتبوک بودیم یک روز
آفتاب برآمد با نوری وضیائی و هر چه تمامتر که چنان هرگز ندیده بودیم رسول ع جبرئیل را گفت امروز
چه روز است که آفتاب را چندین شعاع است وهیچ روز چنین نبوده است جبرئیل گفت بدانکه معاویه
اللیثی در مدینه فرمان یافته است خدای تعالی هفتاد هزار فرشته فرستاده است تا بر وی نماز کنند گفت
این منزلت وی بچه چیز یافته است گفت بانکه وی قل هو الله بسیار بخواندی در راه رفتن ونشسته
خاست ودر شب و روز و بخواهی ای رسول الله تا زمین را در نوردم تا بر وی نماز کنی گفت خواهم پس رسول ع
هم در آن حال بر وی نماز کرد با فرشتگان و باز آمد بسم الله الرحمن الرحیم
قل هو الله احد ۝ الله الصمد ۝ لم یلد ولم یولد ۝ ولم یکن له کفوا احد ۝

ابن عباس گفت عامر بن الطفیل واربد بن ربیعه بنزدیک رسول آمدند وگفتند بگو تا ما را با چه دعوت
میکنی گفت با خدای گفتند ما را بگوی تا خدای تو از چیست از طلاست یا از نقره یا از مس یا از
آهن خدای تعالی این سوره فرستاد چون باز گشتند آتشی از آسمان بیامد واربد را بسوخت و عامر بجست و در
واقعه نیزه بر پهلوی وی زدند و وی نیز هلاک شد جمعی مفسران گفتند که جماعتی از احبار جهودان بنزدیک
رسول آمدند گفتند بگوی ای محمد تا خدای تو چگونه است که صفت ونعت وی در توریة خوانده
ایم با آن موافق است یا نه خدای تعالی این سوره فرستاد گفت ای محمد که او خدای یگانه است یکی است
که ویرا دوی نیست خدائی که پناه جمله نیازمندانست همه را بوی احتیاجست وی را بکس احتیاج نیست
آنست که آسمان و زمین آفرید و آدمی و آدم و تمام این معنی وتعریف اند ابن عباس گفت صمد سیدی
بود که در حوائج رجوع با وی کنند صادق گفت غالبی باشد که کس وی را غلبه نتواند کرد بعضی دیگر
گفتند آن بود که تجزی نشود که اگر شود حدوث وی لازم آید وگفتند الصمد پنج حرفست در هر حرفی
دلیلی است بر صفات وی الف دلیل احدیت اوست لام دلیل الهیت اوست صاد از صدق قسم از ملک است دال
از دوام جلال اوست لم یلد نزاد وهیچ فرزند ازو حاصل نشد از برای آنکه این معنی بی زنی نباشد یا تو
زن نیست بی فرزند نباشد برای آنکه زن جنس مرد است وخدای تعالی ذات خود را منزه کرد این است آن
زن دوست کفت انی یکون له ولد ولم تکن له صاحبة وی از کس نزاد برای آنکه هر زاده محدث باشد جسم
وخدای تعالی قدیم است که وجود وی را اولی نیست وجسم نیست و او را هیچکس کفو و همتا نبوده است و
باشد بی همتا و بی نظیر است وشاید که مراد نفی کفاءة نفی صاحبه یعنی زن باشد برای آنکه کفاءة در عقد
نکاح شرط است پس این سوره مشتملست بر صفات خدا هو الله اشارتست بانکه آفریننده همه اشیاست از جواهر
وجمادات وغیر آن ودر ضمن اینست آنکه وی قادر است و عالم برای آنکه مصنوعات و مقدورات او بر غایت
احکامست و فعل محکم جز از قادر عالم در وجود نیاید وانکه وی حی است وموجود و سمیع و بصیر هم
درین که خالق است داخل است واحد وصف وی است بوحدانیت ونفی شریک واشباه والصمد وصف آنست
وی غنی است وهمه محتاج وی اند ودر ضمن وی است آنکه غنی است وعالم آنست که وی عدلست قبیح نکند زیرا که
کار آن قبیح است وبدان محتاج باشد لم یلد نفی تشبیه ومجانست است ولم یولد وصف است بانکه قدیمست وازلی
ولم یکن له کفوا احد تقریر نفی تشبیه است وقطع کردن بر آنکه وی را شبیهی نیست واز محمد باقر ع روایتست که چون
انرا خواندن قل هو الله فارغ شوی سه بار بگوئی کذلک الله ربی سورة الفلق مدنیست و پنج آیتست ابی کعب روایت
کرد از رسول که هر که این سوره بخواند قل اعوذ برب الناس چنان باشد که جمله کتابها که خدای تعالی بر پیغمبران فرستاده است خوانده
بسم الله الرحمن الرحیم
قل اعوذ برب الفلق ۝ من شر ما خلق ۝ ومن شر غاسق اذا وقب ۝ ومن شر النفاثات فی العقد ۝ ومن شر

حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ حق تعالی امر کرد رسول را و مراد حمل امت وی است آن که از حمد بد به پناه با خداوند تا در حفظ و نگاه داشت وی باشد و سلامت باشند گفت بگو ای محمد که پناه میگیرم بخدای صبح آن خدائی که سد بعد وی است و برادنده و بیرون آرنده وی از میان ظلمت و تاریکی شب شکافنده شب است بصبح و نور روی و شکافنده زمین بنبات و گیاه و کوهها بچشمهای آب و زمین گفت فلق زندانی است در دوزخ یا چاه که چون سر وی باز کنند اهل دوزخ بفریاد آیند و گفته‌اند کوهی است که شکافته میشود از چشمها و چیزهایی که شکافته میشود از حیوان پناه میدهم بخدای فلق از بدی چیزها که خدای تعالی آفریده است از آدمی و سباع و هوام از ظلم ادیان و ستم ایشان و از کشتن و دریدن و گزیدن اژدهان و گزیدن کژدم ها و ماران و کژدم و غیر آن و از آتش سوختن و دارو کشتن و هدم و غرق و من شر غاسق و از بدی شب چون در آید و تاریک و تخصیص شب برای آن که در شب موذیات از حیوانات پراکنده شوند و از جاها خود بیرون آیند و احتراز از ایشان بسبب تاریکی شب دشوار باشد و سباع و هوام را طوارق اللیل خوانند و از بدی زنان دردمنده یا نفسهای دمنده در گرهها یعنی از بدی زنان جادو و ساحر و نفوس بدوش در حقیقت سحر را اثری نباشد اما ممکن بود که چون کسی اعتقاد کرد که آنرا اثری هست از آن اعتقاد رنجی بدل رسد و آنچه قصاص روایت کنند که دختران لبید اعصم یهودی را جادو کردند بانکه پاره موی از شانه وی بگرفتند و بتافتند و یازده گره بر وی زدند و آنرا در زیر سنگی نهادند در بعضی چاهها و رسول از آن بیمار شده موی وی بریدند تا آنکه وی در خواب دید که دو فرشته بر بالین وی گفتند و او بر آن مطلع شد امیرالمومنین علی را و زبیر عوام را بفرستاد تا آنرا از آنجا برآوردند و آن بندها بگشادند و هر بندی که بگشادندی سبکتر شدی تا که جمله بگشادند همه رنج از وی زایل شد نیکو نیست برای آنکه مخالف عقل است دیگر آنکه مشرکان در رسول طعن میزدند و او را مسحور میخواندند و میگفتند إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا اگر چنین باشد طعن مشرکان راست باشد و خدای تعالی گفتار ایشان را بر ایشان رد کرد و گفت انْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا اما اگر گویند که ایشان این عمل کردند و عمل ایشان را هیچ اثری نبود و خدای تعالی رسول را بر آن مطلع کرد تا رسول این عمل ایشان آشکارا کرد این روا باشد برای آنکه این نوعی از معجزات رسول است از اخبار غیب و گفته‌اند یازده گره بر آنجا زده بودند و خدای تعالی رسول را بر آن مطلع کرد و این دو سوره بوی فرستاد یازده آیه بعدد آن گرهها که بگشادند باطل کرد ایشان وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ و پناه با خدا میدهم از بدی حاسد چون حسد برد و حسد را ظاهر کرد الله و بمقتضای حسد خود کار کند از بدی او دیدن و مکر و کید کردن و حاسد تا که حسد ظاهر نکند ضرر حسد جز بوی راجع نباشد اما چون ظاهر کرده از وی بمحسود تعدی کند و حاسد را بسوزد چنانکه آتش هیزم را بسوزد و حاسد همیشه در خشم باشد از کسی که وی را گناهی نباشد حسد بوی

و از تمنای حال غیر باشد و غبطه تمنای مثل آن حال باشد و این محمود سُورَةُ النَّاسِ مدنی است و شش آیه از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که رسول علیه السلم رنجور شد جبرئیل و میکائیل آمدند جبرئیل بر بالین وی نشست و میکائیل بر پائین وی نشست جبرئیل تعوذ بنا و کرد بر قل اعوذ برب الفلق و میکائیل بر قل اعوذ برب الناس و روایت است که پیغمبر صلوات الله علیه حسن و حسین را بسیار باین دو سوره تعویذ کردی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ إِلَهِ النَّاسِ مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ حق تعالی پیغمبر را میفرماید که بگو یا محمد که پناه میدهم بخدای که آفریدگار و پروردگار مردمان است چون از راه مجاز غیر خدای را رب خوانند چنانکه گفت اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وی را خاص کرد اینجا ملک و چون غیر خدای را ملک خوانند وی را تخصیص دیگر کرد بالاله که در الهیت هیچکس را با وی شرکتی نیست نه از روی حقیقت و نه از روی مجاز تا غایت بیان باشد گفته اند مراد بناس اول چنین است برای این گفت برب الناس از آنکه پرورش بچه و تربیت وی در شکم مادر خدای میکند بی واسطه و بدوم اطفال خواسته است برای این ملک الناس که مالک ایشان خداست و مراد بسوم بالغان مکلفانند برای این گفت اله الناس که معبود است و مستحق عبادت از ایشان بگو پناه میگیرم با خدای از بدی دیوی وسوسه کننده وسواس نام وی است وسوسه خطرات و خیالات باشد که در دل اندازد یعنی از بدی واقعه این دیو وسواس که باز پس جهنده و پنهان شونده است و وسوسه شیطان آدمی را آن بود که چیزی در گوش وی گوید چنانکه دل وی رساند بی آنکه او ازشنود و آن کار را بر دل وی مزین کرده اند و او را وعده دهد و در آرزو انداز چنانکه گفت یعدهم ویمنیهم و تعجیل شهوت و تسویف توبه فرماید در خبر است که عیسی علیه السلم از خدای در خواست تا موضع شیطان از وجدان آدم با وی نماید بیا اطلاع داد شیطان را وید در اندرون آدمی سر وی مانند سر ماری سر بر دل آدمی نهاده هر گه که بنده ذکر خدای تعالی کند سر از دل برد و پنهان شود و بگریزد و چون از ذکر خدای غافل شود دل او در دهن کرده باشد لقمه آنکه خدای تعالی بیان کرده و گفت از شر و بدی شیطان که از جن است یعنی از دیوان و شیطان که از آدمی است چنانکه گفت در جای دیگر شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ و وسوسه آدمی بیگو یکی را تبلیغ تر باشد از وسوسه دیو وسوسه جن خفی و پوشیده کند و آدمی آشکارا با وادو وسوسه کند آنرا بانواع تلبیسات و تمویهات بیارایند از جعفر بن محمد الصادق علیه السلام روایت است که گفت چون قل اعوذ برب الفلق خوانده باشی بگو اعوذ برب الفلق و چون قل اعوذ برب الناس خوانی بگو اعوذ برب الناس والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین یا ارحم الراحمین تم التفسیر الشیخ الفاضل العالم الکامل ابو المحاسن الجرجانی بعون الله تعالی و حسن توفیقه فی یوم السبت ... شهر ربیع الاول سنه عشرین و الف من العبد الذنب المتوسل الی آل النبی و اولادهما صلوات الله الملک الغنی علی بن ... الرازی

کیف اقول هذا الکتاب ...

تفسیر ...

محمد ...

٤١٤ ورق